بصنع صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان
شمع کاشانۂ ہدایات و عرفان مصقلہ آئینہ صافی درونان رد انوار الہامات یزدانی یعنی
مکتوبات امام ربانی
از ارشادات علیہ غوث ربانی حضرت مجدد الف ثانی مرشد یزدانی جامع الکمالات حضرت شیخ ... بیانی
بمطبع نامی منشی نولکشور طبع مشہور جہان شد

اطلاع اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ بسلسلۂ فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معاینہ و ملاحظہ سے شائقان عملی حالات کتب کے معلوم فرماسکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے تکمیل ہیچ کے تین صفحہ جو سادہ ہیں انمین بعض کتب اخلاق و موعظت وغیرہ فارسی و اردو درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب اخلاق و موعظت

گلستان نثر – شیخ سعدی شیرازی –

فرہنگ گلستان – تصنیف مولوی عبداللہ الموسوی –

گلستان مترجم – ترجمہ لفظ بلفظ ہوا ہے –

شرح گلستان – مصنفہ مولوی محمد اکرم ملتانی –

ریاض رضوان – شرح گلستان از مولوی ریاض علی –

اخلاق محسنی – تصنیف ملا حسین واعظ –

گلستان حکیم قاآنی بجواب گلستان سعدی قابل دید ہے –

بوستان – جلی قلم مانند قلم اوسط قطعہ لائق دید ہے –

بوستان – مشتمل بر تین حکایت ہیں ہر مصرع ہیں –

ایضاً دو مصرعہ مطبوعہ مطبع علوی –

مثنوی شاہ شرف – از شاہ بو علی قلندر عارفانہ مضمون ہے –

مثنوی معنوی مولوی روم – چار مصرعہ ہر سہ دفتر محشی –

شرح مثنوی بحر العلوم مرحوم یہ شرح داخل المتن ہے –

ازالۃ معنوی – شرح مثنوی مولوی روم مطبوعہ مطبع کانپور –

مکاشفات رضوی – شرح مثنوی روم از مولوی محمد رضا –

اسرار الاولیا – از حضرت شیخ فرید شکر گنج رحمۃ اللہ –

مجموعہ مثنویات – فرید الدین عطار جسمین رسائل ذیل ہیں – جواہر الذات – سیارہ الٰہی نامہ – مختار نامہ – منطق الطیر – بلبل نامہ – تربیت الاحباب – مصباح الفتوح – بیسر نامہ –

تحفۂ محمدی – مولفہ خواجہ امیر الدین ... [illegible] الکتاب مواعظ عارفانہ میں جلی قلم ... [illegible] وخوشخط –

فہرست جلد اول مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

صفحہ	مضمون

بعون صانع مکین ومکان وفضل خلاق زمین و زمان
شمع کاشانه هدایات وعرفان مصقل آئینه صافی درونان
مکتوبات امام ربانی
از ارشادات علیه غوث ربانی حضرت مجدد الف ثانی مرشد یزدان خاص الخاص
در مطبع نامی منشی نولکشور مشهور طبع

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین اضعاف ما حمده جمیع خلقه کما یحب ربنا و یرضی و الصلوة والسلام
علی من ارسله رحمة للعالمین کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون کما ینبغی و یحری به و علی
آله و صحابه البررة النقی التقی اما بعد نموده می آید که این دفتر اول ست از مکتوبات قدسی
آیات حضرت غوث المحققین قطب العارفین برهان الولایة المحمدیة حجة الشریعة المصطفویة شیخ
الاسلام و المسلمین شیخنا و امامنا الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی سلمه الله سبحانه و ابقاه این حقیر
قلیل البضاعت کمترین خاک نشینان آن مقدس درگاه یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی جمع نموده
در تحریر آورده رجا آنکه نفعی ازان بطالبان حق جل و علا برسد و المسئول من الله سبحانه العصمة والتوفیق

مکتوب اول در بیان احوالی که مناسبت باسم الظاهر دارند و ظهور قسمی خاص از توحید و بیان عروجها
که بفوق عرش مجید واقع شده است و انکشاف درجات بهشت و ظهور مراتب بعضی از اهل الله به پیر بزرگوار خود
نوشته اند و هو حضرت الشیخ الکامل المکمل الواصل الی درجات الولایة الهادی الی طریق اندراج النهایة فی البدایة
مؤید الدین الرضی شیخنا و امامنا الشیخ محمد الباقی النقشبندی الاحراری قدس الله تعالی سره
الاقدس و بلغه الله سبحانه الی اقصی ما یتمناه عریضه داشت کمترین بندگان احمد بنده عرض
میرساند حسب الامر شریف گستاخی مینماید و احوال پریشان را معروض میدارد که در اثنای راه القصه
تجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا تجلی خاص علیحده علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسا
بلکه در اجزا اجزای ایشان جدا جدا و آنقدر شیفته و انبساط این تجلی گشتم که چه عرض نمایم و درین انقیاد مضطر بودم

ظهوری دیگر درین کسوت بوده در هیچ جا نبوده خصوصیات لطائف و محسنات عجائب که درین لباس مشهود افتاده از هیچ
مظهری دیگر از انها مفهوم نشده پیش ازین تمام گداخته آب شده میرفتم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی جدا جدا
تجلیات شده لطافتی و حسنی که در طعام لذیذ تکلف بود در طعام دیگر آن نبود و در آب شیرین تا آب غیر شیرین
تفاوت بود بلکه در هر لذیذ و شیرین یک خصوصیت کمال علی تفاوت الدرجات جدا جدا بود خصوصیات
این تجلی را بتحریر بعضی نمیتواند رسانید اگر در ملازمت عالیه میبود شاید معروض میداشت اما در اثنای این تجلیات از
رفیق اعلی در گذشتم و بانها اصلا التفات نمی شد اما مطلوب میبود دم چاره نداشتم درین اثنا معلوم شد که این تجلی
بان نسبت حضرتی عجیب کشانیده و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا التفات نیست و ظاهر را که از نسبت
خالی و معطل بود باین تجلی بشرفت ساخته اند والحق همچنان یافتم که باطن اصلا بهیچ بهر مبتلا نیست و از جمیع تعلق
و تعلقات معرض است و ظاهر بسبب کثرت و تنبیه بود و باین تجلیات مستعد گشته است بعد از چند گاه این تجلیات
روی بخفا آورده و همان نسبت حیرت و نادانی بحال خود ماند و صارت تلک التجلیات کان لم تکن شیئا مذکورا و بعد
ازان یک فنای خاص عطا فرمودند تا آنکه آن تعین علمی که بعد از محو تعین پیدا شده بود درین فنا گم شد [illegible]
سلطان انا نماید درین وقت آثار اسلام و علامات آن با لمعالیه شرک خفی بظهور آمدن گرفتند و همچنین مدتی قصور اعمال
و قصور داشتن نیات و خطرات [illegible] بعضی عبادات عبودیت [illegible] ازان باز ظاهر گشت الحق سبحانه تعالی ببرکت توجه حضرت
ایشان بحقیقت بندگی رساند عروجات بر فوق محدد بسیار میشود مرتبه اول که عروج واقع شد بعد از
طی مسافت چون بر فوق محدد رسید و از نقل از انجا ساخت شهود گشت دران اثنا بخاطر آمد که مقامات
بعضی مردم را در آنجا مشاهده نمایم چون متوجه شدم مقامات آنها در نظر آمد و آن اشخاص نیز در آن
مقام بودند علی تفاوت درجاتهم مکاناً و مکانةً و شوقاً و ذوقاً همچنین دو سه بار عروج واقع شد مقامات
مشائخ عظام و ائمه اهل بیت و خلفای راشدین و مقام خاصه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بالک
و همچنین مقامات سائر انبیا و رسل علی التفاوت و مقامات ملائکه ملأ اعلی فوق محدد مشهود گشت
و فوق محدد آن مقدار عروج واقع شد که از مرکز خاک تا محدد یا اندکی کمتر ازین و تا مقام حضرت
خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس منتهی شد و فوق آن مقام چندی از مشائخ بودند
بلکه در همان مقام با فوقیت قلیله مثل شیخ معروف کرخی و شیخ ابو سعید خراز و باقی مشائخ
بعضی در ته آن مقام ایستاده اند و بعضی در همان مقام بودند اما در تحت مثل شیخ علاء الدوله و شیخ نجم الدین کبری

وفوق آن مقام ائمهٔ اہل بیت بودند وفوق آن خلفای راشدین رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین
ومقامات سائر انبیا علی نبینا وعلیہم الصلوٰۃ والسلام یک طرف علیحدہ از مقام آن سرور بود و
ہمچنین مقامات ملائکہ عالین صلوات اللہ وسلامہ علی نبینا وعلیہم اجمعین در طرف دیگر جدا
ازان مقام بود اما مقام آن سرور را از جمیع مقامات فوقیت وسرورے بود واللہ سبحانہ اعلم
بحقائق الامور کلہا وہرگاہ میخواہیم بعنایت اللہ سبحانہ عروج واقع میشود ودر بعضے اوقات
بیخواست ہم واقع میشود وچیزے دیگر دیدہ می شود وبعضی عروجات آثار ہم مترتب میشود واکثر
چیزہا فراموش میشود وہر چند میخواہم کہ بعضے حالات را بنویسیم کہ در وقت عرضداشت کردن بیاد آید
میسر نمیشود زیراکہ در نظر محقر می در آید جای آن دارد کہ ازان استغفار کردہ شود چہ جای آنکہ
بنویسید در اثنای املاء عریضہ ہم بعضے چیزہا بیاد بود تا آخر وفا نکرد کہ نوشتہ شود زیادہ گستاخی نمود
حال ملا قاسم علی بہتر است غلبہ استہلاک واستغراق ست واز جمیع مقامات جذبہ بفوق قدم
نہادہ وصفات را کہ اول از اصل میدید حالا با وجود آن صفات را از خود جدا می بیند خود را
خالی محض میابد بلکہ نورے کہ صفات قائم باوبید نیز از خود جدا می بیند وخود را ازان نور در طرف
دیگر میابد واحوال یاران دیگر ہم روز بروز در بہی است در عرضداشت دیگر ان شاء اللہ العزیز
بتفصیل عرضداشت خواہد کرد ** مکتوب دوم در بیان حصول ترقیات و
سیاحات بعنایات خداوندی جل سلطانہ بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند
قدس سرہ ** عرضداشت کمترین بندگان احمد بدرویزہ عرض میرساند امر باستجارہ
متصل ماہ مبارک رمضان مولانا شاہ محمد رسانید آن قدر فرجہ ندید کہ تا ماہ رمضان خود
را بہ عتبہ بوسی مشرف تواند ساخت بضرورت بر معنی آن خود را تسلی داد واز عنایات
خداوندی جل وعلا کہ بہ برکت توجہات علیہ حضرت ایشان علی التواتر والتوالی
فائض بودہ اند چہ عرض نماید ** من آن خاکم کہ ابر نوبہاری ** کند از لطف
بر من قطرہ باری ** اگر بر روید از تن صد زبانم ** چو سبزہ شکر لطفش کے
توانم ** ہر چند اظہار این قسم احوال موہم جرأت وگستاخے است ومشعر افتخار
ومباہات ست ** ولے چون شہ مرا بر داشت از خاک **

۲۰

سفر دیگر که نام سفر ثالث که ابتداء عالم صحو و بقا ازو است از اواخر ماه ربیع الآخر است و تا حال بمقامی خاص
در هر یک مدتے مشرف میسازند ابتداء از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین است قدس سره در صحو می آرند
باز بسکر می برند و در نزول و عروج علوم غریبه و معارف عجیبه افاده میفرمایند و باحسان و شهود خاص
در هر مرتبه که مناسب بقای آن مقام است مشرف میسازند تا بیست و ششم ماه مبارک رمضان ببقای
مشرف ساختند و احسانی میسر شد که چه عرض نماید رسیده اند که نهایت استعداد تا آنجا بود و وصلی که مناسب
حال بود هم اینجا میسر گشت و جهت جذبه اکنون تمام شد و شروع در سیر فی الله که مناسب مقام جذبه است
واقع شد هر چند فنا اتم باشد بقا مترتب بران اکمل خواهد بود و هر چند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود
هر چند صحو بیشتر باشد افاضهٔ علوم موافق شریعت غرا می افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوات والسلام
و معارفیکه از ایشان سر برزده اند شرائع است و عقائدیکه در ذات و صفات بیان فرموده اند و مخالف ظاهر
آن از بقیهٔ سکر است الحال معارف که باین کمینه فائض اند اکثر تفصیل معارف شریعت است و بیان آنها از علم
استدلالی کشفی و ضروری میگردد و مجمل مفصل میشود ع گر بگویم شرح این بیحد شود میترسم مبادا منجر
بگستاخی شود

مکتوب سوم در بیان محبوس شدن یاران بمقامات مخصوص و گذاشتن بعضے ازان و رسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیز بپیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت آنکه یارانے که اینجا اند و همچنین یاران آنجائے هر کدام بمقامے محبوس اند طریق برآمدن
آنها ازان مقامات متعسر است آن قدر قدرت که مناسب آن مقام است در خود نمی یابد حق سبحانه ببرکت
توجهات علیه حضرت ایشان ترقی بخشد یک کس از خویشان این کمینه ازان مقام گذشت و بمقام تجلیات
ذاتی رسید حالش بسیار خوب است قدم بر قدم حقیر دارد و در بارهٔ دیگران هم امیدوار است و دیگر بعضی
از یاران آنجا بطریق مقربین مناسبت ندارند موافق حال آنها طریق ابرار است فی الجمله یقینی که حاصل
کرده اند هم غنیمت است بهمان طریق امر باید فرمود ع هر کسے را بهر کارے ساختند و در تفصیل اسامی
آنها جرأت ننمود که از ایشان مخفی نخواهد بود زیاده گستاخی نمود و در وقت تحریر عرضداشت میر سید شاه حسین در
مشغولی خود حالات دیدند که گویا پرده از ها کلان رسیده است میگویند که دروازهٔ حیرت است درون او
کز نظر مسکینم حضرت ایشان را و ترا می بینم و هر چند سعی میکنم که خود را در و اندازم پای من یاری نمیکند

مکتوب چهارم در بیان فضائل شهر عظیم القدر شهر رمضان و بیان حقیقت محمدی علیه

وعلی آله الصلوة والسلام نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت
احقر الخدمه آنکه مدتیست که از راه مفاوضهٔ شریفه از احوال خدمهٔ آن عتبهٔ علیه اطلاعی ندارد و نگران میباشد
قدوم ماه مبارک رمضان مبارک باشد این ماه را با قرآن مجید که جامع جمیع کمالات ذاتی و شیونی ست
و داخل دائرهٔ اصل ست که هیچ ظلیتی باو راه نیافته است و قابلیت اولے ظل اوست مناسبت تمام ست
و بآن مناسبت نزول آن درین ماه واقع شده شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن مصداق این
سخن ست و بآن مناسبت این ماه نیز جامع جمیع خیرات و برکات ست هر برکتے و خیرے که در تمام سال
بهر کس میرسد از راه که می آید قطره ایست از دریاے بی نهایت برکات این شهر عظیم القدر و جمعیت این ماه
سبب جمعیت تمام سال ست و تفرقهٔ این ماه سبب تفرقهٔ تمام سال فطوبی لمن مضی علیه هذا الشهر المبارک
و رضی عنه و ویل لمن سخط علیه فمنع من البرکات و حرم من الخیرات ایضاً سنت ختم قرآن درین ماه بواسطه
آن تواند بود که تا جمیع کمالات اصلی و برکات ظلی میسر شود و من جمع بینهما یرجے ان لا یحرم من برکاته و لا یمنع
من خیراته برکاتیکه بایام این شهر وابسته اند دیگر اند و خیراتیکه بلیالی آن متعلق اند دیگر و از جهت این سر تواند بود
که حکم بامر لغویه تعجیل افطار و تاخیر تسحر نموده باشند تا امتیاز تمام میان اجزاء الوقتین حاصل آید قابلیت اولی که بالا
مذکور شده و حقیقت محمدی عبارت از انست علی مظهرها الصلوة والتسلیمات نه قابلیت و انست هم
اتصاف جمیع صفات را کما حکم بعض بلکه قابلیت ذات ست تعالت و تقدست سلطانه مر اعتبار علم را که متعلق شود بجمیع
کمالات ذاتی و شیونی که حاصل حقیقت قرآن مجید ست و قابلیت اتصاف که مناسب خانهای صفات ست
و برزخ ست میان ذات جل شانه و صفات او حقائق انبیاء دیگر ست علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات
والتحیات بعین قابلیت بملاحظهٔ اعتبارات که مندرجه اند در وی حقائق متعدده گشته و قابلیتے که حقیقت
محمدی ست علیه الصلوة والتحیة اگرچه ظلیت دارد اما رنگ صفات باو ممتزج نگشته است و هیچ حائلے
درمیان نیامده و حقائق جماعت محمدی المشرب قابلیات ذات ست عز شانه مر اعتبار علم را که متعلق شود
ببعض آن کمالات و آن قابلیت محمدیه برزخ ست میان ذات جل سلطانه و میان این قابلیات متعدده و حکم
آن بعض بواسطه آنست که او را در خانهٔ صفات قدمگاه ست و لیس و نهایت عروج آن خانه تا بآن قابلیت تمامه
ست لا جرم آن را بآن سرور نسبت کرده علیه الصلوة والسلام والتحیه و چون این قابلیت اتصاف هرگز مرتفع
نمیشود آن بعض را نیز حکم کرده بانکه حقیقت محمدی همیشه حل ست الا قابلیت محمدیه را علی مظهرها الصلوة والتحیه کما

مجرد اعتبار است در ذات جل شانه ارتفاع از نظر ممکن است بلکه واقع است و قابلیت اتصاف اگرچه اعتبار است اما بواسطهٔ برزخیت رنگ صفات گرفته که در خارج موجود اند بوجود زائد و ارتفاع او از امکان برآمده لاجرم حکم میکنند بوجود آن حائل در اثنای امثال این علوم که منشاء آن جامعیت اصالت و ظلیت ست بسیار دارد و میشوند اگر شرح آنها در سیر چهارمی کاغذ نوشته شود مقام قطبیت منشاء دقائق علوم مقام ظلی ست و مرتبهٔ فردیت واسطهٔ ورود معارف دائره اصل امتیاز میان ظل و اصل بی اجتماع این دو دولت میسر نیست لهذا بعضی از مشائخ قابلیت اولی را که تعین اول میگویند زائد بر ذات نمیدانند و تجلی ذاتی شهود آن قابلیت می انگارند والحق ما حققت والامر ما وضحت والله سبحانه یحق الحق و هو یهدی السبیل رساله که بتسوید آن مامور شده بود باتمام آن موفق نمیشود و میان مسودها افتاده اند تا حکمت الهی جل سلطانه درین توقف چه بوده باشد زیاده گستاخی از ادب دور است

مکتوب پنجم در سفارش خواجه برهان الدین که یکی از مخلصان بود و با بیان بعضی از احوال او نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عریضه داشت احقر الخدمه آنکه رساله در بیان طریقت حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم نوشته ارسال داشته است بنظر مبارک خواهد در آمد هنوز مسوده است خواجه برهان بسرعت راهی شدند فرصت بیاض آن نشد محتمل که بعضی علوم دیگر هم بآن ملحق شوند روزی رسالهٔ سلسلة الاحرار بنظر در آمد در ان اثنا بخاطر فاتر رسید که بایشان عرضداشت بکنم تا خود چیزی در باب بعضی علوم آن رساله نویسند یا بفقیر امر کنند تا چیزی در ان باب نویسد این خاطر خیلی قوی گشت متصل آن بعضی از علوم این مسوده فائز گشتند فی الجمله مناسبت بعضی علوم آن رساله در ضمن آن مبین گشت اگر همین مسوده را تکملهٔ آن رساله سازند گنجایش دارد و اگر بعضی علوم مناسبه را از ان انتخاب نموده بآن رساله ملحق سازند هم وجهی دارد و زیادت جرأت از ادب دور است خواجه برهان درین مدت کار خوب کرده اند و از سیر سوم که مناسب مقام جذبه است نیز نصیبی یافته اند فاما بواسطهٔ مهم مدد معاش صوبهٔ مالوه مشوش وقت میشد در ملازمت رسیده اند هرچه امر خواهند فرمود مبارک خواهد بود

مکتوب ششم در بیان حصول جذبه و سلوک و تربیت یافتن بهر دو صفت جمال و جلال و بیان فنا و بقا و ما یتعلق بذلک و بیان فوقیت نسبت نقشبندیه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عریضه داشت کمترین بندگان احمد آنکه مرشد علی الاطلاق جل شانه ببرکت توجه عالی بهر دو طریق جذبه و سلوک تربیت فرموده بهر دو صفت جمال و جلال مربی ساخت حالا جمال عین جلال ست و جلال عین جمال در بعضی حواشی رساله

قدس سره این عبارت را از مفهوم صریح خود منصرف ساخته بر مفهوم موهوم خود حمل کرده است خیالی ولی
بر ظاهر خود است قابل نظر است و تأویل هیچ علامت این تربیت متحقق شده است بسبب فنای پیر انتحقق آن
امکان ندارد و محبت ذاتیه علامت فناست و فناء عبارت از نسیان ما سوی است پس تا زمانیکه علوم تمامًا از ساحت
سینه رفته نشود و تجهل مطلق متحقق نشود از فنا بهره ندارد و این حیرت و جهل دائمی است امکان زوال ندارد نه آنست
که گاهی حاصل شود و گاهی زائل گردد و غایت ما فی الباب پیش از بقا جهالت محض است و بعد از بقا جهالت و علم
باهم جمع اند در عین نادانی باشعور است و در عین حیرت با حضور که این موطن حق الیقین است که علم و عین حجاب
یکدیگر نیستند و علمی که پیش از چنین جهالت حاصل شود از حیز اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در
خود است و اگر شهود است هم در خود و اگر معرفت است یا حیرت نیز در خود است تا زمانیکه نظر در بیرون نیست
حاصل است اگرچه در خود هم نظر داشته باشد نظر از بیرون بالکل منقطع میباید که شود حضرت خواجه بزرگ
قدس سره میفرمایند که اهل الله بعد از فنا و بقا هرچه می بینند در خود می بینند و هرچه می شناسند در خود می شناسند
و حیرت ایشان در وجود خود است از اینجا هم صریحًا مفهوم میشود که شهود و معرفت و حیرت در نفس است و لیس
در بیرون هیچکدام اینها نیست تا زمانیکه یکی از این ثلثه در بیرون است اگرچه در خود هم دارد و از فنا بهره ندارد چه جای
البقا نهایت مرتبه در فنا و بقا اینست این و فنا مطلق است و فنا تام است و بقا باندازه فنا است لهذا
بعضی اهل الله بعد از تحقق بفنا و بقا در بیرون نیز شهود دارند اما نسبت آن عزیزان فوق همه نسبتهاست
نه هر که آئینه دارد سکندری داند ٭ نه هر که سر بتراشد قلندری داند ٭ هرگاه از اکابر این سلسله بعد از قرون
بسیار یکی یا دوئی را باین نسبت مشرف سازند از سلاسل دیگر چه گویند این نسبت حضرت خواجه عبد الخالق
غجدوانی است قدس سره و متمم و مکمل آن حضرت خواجه خواجهاست اعنی حضرت خواجه بهاء الدین المعروف بنقشبند
قدس سرهما و از خلفاء ایشان حضرت خواجه علاء الدین باین دولت مشرف شده بودند ع این کار دولت است
کنون تا کرا دهند ٭ عجب کاریست اوائل هر بلا و مصیبت که واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد و هل من مزید
میگفت و هرچه از امتعه دنیویه کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد حالا که بعالم اسباب فرود آورده اند و نظر
بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرر لاحق میشود در اول وهله نوعی از حزن پدید می آید هرچند بسرعت زائل
میشود و هیچ نمی ماند و همچنین اگر دعا میکرد از برای دفع بلا و مصیبت مقصود از وی دفع آن نبود بلکه امتثال امر مولی بود
و الا مقصود از دعا دفع بلیه و مصائب است و خوف و حزنیکه زائل شده بودند باز رجوع کردند

ایشان دیده بود و بعرض رسانید که حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه میفرمایند که آمده ام تا ترا علم السموات تعلیم کنم الخ و چون نیک متوجه شد این مقام را مخصوص بحضرت امیر در میان سائر خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین یافت و الله سبحانه اعلم دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق سیئه ساعت بساعت می برآیند بعضی در رنگ رشته اند و چو دمی برآیند و گاهی در رنگ خس و بیرون می آیند در بعضی اوقات تخییل میشود که تمام برآمده اند در ثانی الحال چیزی دیگر باز ظاهر میشود و می برآید ثانیاً معروض میگرداند که توجه از برای دفع بعض امراض و شفا آیا مشروط بآنست که اول مرضی حق سبحانه دانسته شود که در ان توجه هست یا مشروط نیست آنچه ظاهر از عبارت رشحات است که از حضرت خواجه قدس الله تعالی سره الاقدس نقل میکنند مفهوم میشود که مشروط است درین باب هر چه حکم فرمایند با آنکه خوش نمی آید توجه کردن ثالثاً بعرض میرساند که بعد از تحقق حضور مر طالبانرا آیا از ذکر باز داشتن و امر بنگاهداشت حضور کردن لازم است یا نه دیگر کدام مرتبه حضور است که در ان منع ذکر کنند لیکن بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر گفته اند و اصلا از ذکر ممنوع نشده و کار نزدیک بنهایت رسانیده اند حقیقت کار چیست هر چه امر فرمایند رابعاً معروض آنکه حضرت خواجه در فقرات میفرمایند آخر ذکر امر میکنند که بعضی مقاصد هستند که بی آن میسر نمیشوند تعیین آن مقاصد فرمایند خامساً بعرض اقدس میرساند که بعضی طالبان اظهار طلب تعلیم طریقه میکنند لیکن فی الجمله احتیاطی می توانند کرد باوجود بی احتیاطی حضور و نحو آن استغراق پیدا میکنند و اگر تاکید در الجمله کرده میشود از هستی طلب ترک کلی میکنند درین باب چه حکم است و بعضی دیگر هستند که مجرد اتصال باین سلسله شریفه بطریق اراده میخواهند بی آنکه طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال هم مجوز است یا نه و اگر مجوز است طریق آن چیست زیادت گستاخی بی ادبی تمام است

مکتوب هشتم در بیان احوالیکه بتقابل وجوه تعلق دارند به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عریضه داشت کمترین بندگان احمد آنکه از ان زمان که بصحو آورده اند و بقا بخشیده اند علوم غریبه و معارف نادره غیر متعارفه متواتر و متوالی فائض و وارد اند اکثر آنها بمیان هر قوم و اصطلاح متداول شان موافقت ندارند هر چه از مسئله وحدت وجود و توابع آن گفته اند در اوائل بآن حال مشرف ساخته اند و شهود وحدت در کثرت میسر شده از ان مقام بدرجات بالا برده اند الخ علوم درین ضمن افاده فرموده اند اما مصداق آن مقامات معارف از کلام قوم صریحاً یافته نمی شود و اشارات و رموز اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان انهاست لیکن گواه عدل بر صحت آنها موافقت ظاهر شریعت و اجماع علماء اهل سنت است در هیچ چیزی مخالفت بظاهر شریعت غراء ندارد

و هیچ موافقت بحکما و اصول معقوله ایشان ندارند که از علماء اسلام جماعه که مخالف اهل سنت اند باصول ایشان
نیز موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل قدرتے ندارد و قدرت بمقارنه فعل
می بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا میدهند کما قرره علماء اهل السنة و درین مقام خود را بر قدم حضرت
خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس می یابد ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجه علاء الدین را نیز
ازین مقام نصیبے هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الخالق اند قدس الله تعالی سره الاقدس
و از مشائخ ما تقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داؤد طائی و حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالی
اسرارهم المقدسة حاصل اینهمه کمال بعد و بیگانگی ست کار از معالجه گذشته تا زمانیکه صحبت میبود امید بود
سعی و اهتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون بزرگی او حجاب اوست فلا الطبیب لها و لا الراق مگر گمان
بیگانگی و بے مناسبتی را وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات همان بیت یوسف و زلیخا موافق
حالست ؎ در افگنده دف این آوازه از دوست که زیر دست دف گویان بود پوست

شهود کجاست و شاهد کیست و مشهود چیست خلق را دو چشمے نماید ما للتراب و رب الارباب خود را
بنده مخلوق غیر قادر میدانند و همچنین تمام عالم را خالق و قادر حق را عز و جل میدانند غیر ازین هیچ نسبت
اثبات نمیکنند غیبت و مرئیت و شهود کجا در آئینه در آید و علماء ظاهر اهل سنت هرچند در بعضے اعمال مقصر باشند
اما جمال درستی عقائد ایشان در ذات و صفات اقدس نورانیت دارد که آن تقصیر در جنب آن مضمحل و
ناچیز در نظر می آید و بعضے متصوفه با وجود ریاضات و مجاهدات چون در ذات و صفات اقدس درستی
عقیده ندارند آن جمال در ایشان یافته نمیشود و محبت علماء و طلبه علوم بسیار پیدا شده روش ایشان
خوش می آید و آرزو دارد که در جرگه ایشان باشد و تلویح را از مقدمات اربعه لطالب العلمی مباحثه میکند و هدایه
فقه نیز مذکور میشود و در معیت و احاطه علمی با علما شریک ست و همچنین حق سبحانه را نه عین عالم میدانند
و نه متصل عالم و نه منفصل و نه با عالم و نه جدا از عالم و نه محیط و نه ساری بذات و صفات و افعال مخلوق
او میدانند نه آنکه صفات ایشان صفات اوست و افعال ایشان افعال او بلکه در افعال موثر قدرت
او را میدانند قدرت مخلوقات را تاثیرے نمیدانند کما هو مذهب العلماء المتکلمین و همچنین صفات سبعه را
موجود میدانند و حق سبحانه و تعالی را مرید میدانند و قدرت را بمعنے صحت فعل و ترک بتحقیق تصور مینمایند

نه بمعنی ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل که شرطیه ثانی ممتنع باشد کما قال الحکماء و بعض الصوفیه

زیرا که این سخن بایجاب میکشد و موافق اصول حکماست و مسئلهٔ قضا و قدر را بقول ایشان مینماید
فعلل الملک ان یتصرف فی ملکه کیف یشاء و قابلیت و استعداد را هیچ دخل نمیدهد که بایجاب میکشد

هو سبحانه مختار فعال لما یرید علی هذا القیاس چون عرض حال از جمله ضروریات ست … جرأت
آن گستاخی نموده شد بنده باید که حد خود داند مکتوب نهم در بیان احوالی که بصعود و نزول

آمدن مناسبت دارند نیز بحضرت پیر بزرگوار خود نوشته اند عریضه …

مقصر بخود مغرور وقت و حال مفتون دغل و ناتمام کارش همه نا قرار نه بیداری در دل ست …
عزیمت اولی ست نظر خلق را آراسته و منتظر حق را تعالی و تقدس خراب ساخته باطنش تعصب و ظاهر
آرائی ست باطنش از این بگذر بهواده بسودائی ست قال او منافی حال او ست حال او خیال او
از این خواب خیال چه آید و از این قال و حال چه کشاید او یار و خسارت نقد وقت ست عداوت
و ضلالت برکت ست مبدأ فساد و شرارت ست منشأ ظلم و معصیت با همه عیوب مجسمه است و ذنوب
مجتمعه خیرات او لائق لعن و رد و سیأت او شایان طعن و طرد رب تال القرآن و القرآن یلعنه حق و کلام
عدلست و کم من صائم لیس له من صیامه الا الظمأ و الجوع در شان او شاید صدق قول … کانت …
… و درجه استغفار و ذنب کبائر الذنوب … و توبه … کما قال … قبیح کل ما
یفعل القبیح قبیح مصداق این سخن ست ع ز گندم جو بر جو گندم نیاید مرض ذاتی ست علاج … عوارض
او علی ست … بالذات لا ینفک عن الذات ع سیاهی از حبشی کی رود که خود رنگ ست … چه توان کرد
و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون آری خیر محض شر محض میباید تا حقیقت خیریت بظهور آید و تقدیر تا … الاشیاء
خیر او کمال میباید و شر و نقص مرئی میبایست حسن و جمال آئینه در کارست آئینه نمی باید مگر در مقابل شی پس لا جرم خیر را شر و کمال را
نقص آئینه آمد پس هر چه نقص و شرارت بیشتر نماید خیرگی و کمال زیاده تر بجانب کار داند … معنی پیدا کرده در این
شرارت نقصان محل خیر و کمال گشت پس لا جرم مقام عبدیت فوق جمیع مقامات باشد … مقام عبدیت تام و اکمل
محبوبان را باین مقام مشرف میسازند محبان بذوق شهود و مشاهده متلذذ اند و در بندگی انس آن … محبوبان انس محبان
بمشاهده محبوبیت انس محبان بندگی محبوب بین انس ایشان را باین دولت میرسانند و باین نعمت سرفراز میسازند شاه سوار
این میدان آن سرور دنیا و دین سید اولین و آخرین حبیب رب العالمین ست علیه من الصلوة اتمها و من التحیات اکملها و کسی را که
تفضل خواهند که باین دولت سازند او را بکمال متابعت خود علیه الصلوة و السلام متحقق میسازند و از آن بسعه علیا …

ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مراد از کمال انسب نقص علم حصولی است بسبب آنکه ذات ناقص
متصف شود و صاحب این علم متخلق باخلاق الله است تعالی شانه و تقدس این علم هم از جمله ثمرات آن تخلق است
ثمرات نقص و ذات او در ارتباط چه مجال جز آنکه علم بآن تعلق شود و این علم بواسطه شهود تام تحقیق محض است که در جنب آن همه
تمثال این بعد از فنا و آمدن بنفس مطمئنه است بمقام خود و لهذا این قسم شهود را برزمین نزده کاری تا باین مقام نرسد از کمال
مدلالیه خود چاشنی نصیب است تلک کیفیت که خود را عین معنی اند و صفات خود را صفات او بنگارد تعالی الله عن ذلک علوا
کبیرا و این الحاد در اسما و صفات است از باب این همه زمره و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه داخل اند نه آنکه هر که جذبه او بر سلوک او
مقدم است از محبوبین است لیکن تقدیم جذبه شرط است در محبوبیت آری در هر جذبه نحوی از معنی محبوبیت حاصل است که جذبه
بی آن میسر نشود و آن معنی از عوارض پیدا شده است ذاتی نیست آن معنی ذاتی غیر معلل است شیء من الاشیاء رعینا تا بر شیء آن جذبه
میسر است و اهل آن سر گروه ایشان است بواسطه عارض معنی محبوبیت پیدا شده است هو الکافی فیه آن عارض تزکیه و تصفیه است
در بعضی مبتدیان اتباع آنسرور ولو بالاجمال باعث حصول آن معنی فی الجمله است بلکه در منتهی هم اتباع است لیکن در محبوبان ظهور
آن معنی ذاتی تفضلی نیز وابسته باتباع آنسرور است علیه الصلوة والسلام والتحیه یا گوییم آن معنی ذاتی هم بواسطه مناسبت ذاتیه
آنحضرت است علیه الصلوة والسلام آنکه در باب دوست مناسب سببی به آنحضرت است علیه الصلوة والسلام والتحیه وقع
شده است در حق این خصوصیت از انبیا این سعادت اکتساب کرده است والله سبحانه اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب الله

یحق الحق هو سیدی ابیل مکتوب یازدهم در حصول قرب بعد و فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه و بعضی علوم مناسبه
آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عریضه داشت احقر الخدمه آنکه مدتی است که از احوال خدمتگاران عتبه علیه اطلاع نیافته اند
مگر التفات سابق عجیبی نیست اگر زنده شود جان عزیزی چون از آن بارها مانده پیاپی میرسد میرسد که شایان دولت حضور نیست
ع این لیک رسد دور بانگ جرسم عجائب کار و بار است نهایت بعد را قرب نامیده اند غایت فراق را وصل گفته اند
گویا فی الحقیقت در ضمن این بشارت معنی قرب و وصال کرده اند شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حتوف
پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم دامنگیر آمد مرا و لیکن آخر الامر بار او مرید بباید شد و محبوب را محبت محب بباید گشت آن سرور
دین و دنیا علیه من الصلوة اکملها و من التحیات افضلها با وجود مقام مرادیت و محبوبیت از محبین آمده از مریدین گشته لاجرم از حال و
چنین خبر داده اند که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن دائم الفکرة و آنسرور فرموده علیه الصلوة والسلام ما اوذی نبی مثل ما
اوذیت محبان بار محبت توانند کشید محبوبان را تحمل آن دشوار است این قصه پایانی ندارد و قصة العیش لا انفصام لها حال
عرض داشت شیخ الله بخش نحوی انجذب و محبت دارد و با برام چند کلمه بخادمان ایشان نویسانیده الغرض که شوق ملازمت ظاهر

متوجه آن حدود گشته است اول بعضی از آن را ظاهر ساخت چون دران باب از این حقیر التماس مفهوم کرد بمجرد ملاقات رخصت شده چند کلمه نویسانید زیاده گستاخی از ادب دور است

مکتوب یازدهم در بیان بعضی کشوف و حصول مقام دیدن قصور خود و متهم داشتن خود را در جمیع اعمال و اقوال و ظهور سر کلام شیخ ابوسعید ابوالخیر که گفته است عین نماند اثر کجا ماند و بیان احوال بعضی یاران به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عریضه داشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامی که سابقاً خود را دران دیده بود چون حسب الامر العالی بار دیگر ملاحظه نمود عبور خلفای ثلثه رضوان الله تعالی علیهم دران مقام در نظر آمد اما چون مقام و استقرار در آنجا داشته اند و خلفای دیگر نیز در آمده اند چنانکه از ائمه اهل بیت غیر از امامین و امام زین العابدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین در ان مقام استقرار و ثبات ندارد و لیکن عبوری دران واقع شده است بدقت نظر میتوان یافت و آنکه اول خود را دران مقام نامناسب میدید بے مناسبتی دو نوع است یکی آنکه بواسطه عدم ظهور طریقی از طرق طاری میشود و چون راهی باو نمودند آن بے مناسبتی برطرف میشود دیگر بے مناسبتی علو حقیقت که بهیچ وجه قابل زوال نیست راهها که موصل آن مقام اند دو اند که ثالث ندارند یعنی در نظر در آن دو طریق طریق دیگر ظاهر نمیشود یکے دید نقص و قصور سیئات خود را متهم داشتن است در خیرات با قوت جذب دیگر صحبت شیخ مکملی مجذوب سلوک تمام کرده حق سبحانه و تعالی بطفیل عنایت حضرت ایشان طریق اول الفقد استعداد عنایت فرموده است هیچ عملی از اعمال خیر بوقوع نمی آید مگر آنکه خود را دران عمل متهم میسازد دیگر تا مانه که بوجوه تهمت نهند بیقرار و بی آرام میباشد نزد خود چنان میداند که هیچ عملے از وی صادر نمیشود که قابل کتابه ملائکه یمین باشد و میداند که صحیفه یمین از اعمال خیر خالیست کتبة آن سطوح بیکار اند خود شایان آن حضرت جل و علا کے بوده باشد و هر که در عالم است حتی که کافر فرنگ و ملحد زندیق از خود بوجوه بهتر میداند و بدترین همه اینها خود را می انگارد و چه جذبه هر چند بتمامی سیر الی الله تمام شده بود اما بعضی از لوازم و توابع آن مانده بودند که در ضمن فنائیکه در مرکز مقام سیر فی الله واقع شده بود تمام شدند و احوال آن فنا را در عریضه داشت سابق بتفصیل نوشته است و میباید که حضرت خواجه احرار که نهایت این کار را فنا گفته اند همان فنا بوده باشد که بعد از تجلی ذات و تحقق سیر فی الله متحقق شده و فنا را اراده اسم از جمله شعب همان فناست

سه هیچکس تا نگردد او فنا * نیست ره در بارگاه کبریا *

و نامناسبان این مقام هم که دو طائفه اند طائفه بجماعه متوجه آن مقام و جویای طریق وصول آنند و طائفه دیگر هیچ التفات و توجه بآن مقام ندارند و توجه حضرت ایشان بالطریق دوم از طرق وصول آن مقام بیشتر ظاهر میشود و مناسبت بهمان طریق مینماید چون از جانب حضرت ایشان مامور بود امتثالاً للامر بعضے امور جرأت و گستاخی نمود والا عج من همان احمد پارینه که هستم هستم ثانیاً معروض آنکه

در اثنای ملاحظهٔ آن مقام مرة ثانیه مقامات دیگر بعضها فوق بعض ظاهر شدند بعد از توجه بنیاز و شکستگی چون بمقام فوق آن مقام سابق رسیده شد معلوم شد که این مقام حضرت ذی النورین است و خلفاء دیگر را هم دران مقام عبورے واقع شده است و این مقام هم مقام تکمیل و ارشاد است و همچنین دو مقام فوق هم که اکنون مذکور میشوند و بالای این مقام مقام دیگر هم در نظر آید چون بآن مقام رسیده شد معلوم گشت که آن مقام حضرت فاروق است و خلفاء دیگر را هم در آنجا عبورے واقع شده است و فوق آن مقام مقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم اجمعین بآن مقام نیز رسیده شد و از مشائخ حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره الاقدس را در هر مقامے با خود همراه می یافت و خلفاء دیگر را هم دران مقام عبورے واقع شده است تفاوت نیست الا در عبور و مقام و مرور و ثبات بالای آن مقام هیچ مقامے مفهوم نمیشود الا مقام حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها و محاذی مقام حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه مقامی دیگر نورانی بس شگرف که هرگز مثل آن در نظر نیامده بود ظاهر شد و اندکے از ان مقام ارتفاع داشت چنانکه صفه را از روی زمین بلند میسازند و معلوم شد که آن مقام مقام محبوبیت است و آن مقام رنگین منقش بود خود را هم بانعکاس آن مقام رنگین و منقش یافت بعد از ان بهمان کیفیت خود را لطیف یافت و در رنگ هوا یا قطعهٔ ابر در آفاق منتشر دید و بعضے اطراف را فرا گرفت و حضرت خواجه بزرگ در مقام صدیق اند رضی الله تعالی عنهما خود را در ان مقام محاذی آن می یابد بکیفیتے که مسطور شد دیگر ترک اشتغال باین عمل معنی نمی نماید کیفیت حال آنکه بگرداب ضلالت غرق میشود و کسیکه در خود قوت بر آوردن از ان گرداب می یابد چگونه خود را معاف دارد هر چند کار دیگر در پیش داشته باشد اشتغال باین امر ضروریست مرضی است باین شرط آنکه از بعضی سهوها که در اثنای این عمل رو میدهند استغفار را لازم باید داشت همین شرط داخل مقامات میشود بی ملاحظهٔ این شرط داخل ضایع میشود و در ته می ایستد اما در مادهٔ حضرت خواجه نقشبند و حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس الله تعالی اسرارهما آنکه این شرط را ملاحظه کرده شود مرضی است و عمل این کمتر الحال بملاحظهٔ آن شرط گاهی داخل است و گاهی در ته می ایستد دیگر در نفحات و رشحات حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر مذکور است که عین نمیماند اثر کجا ماند لا یبقی و لا تذر این سخن در اول نظر مشکل نمود که حضرت شیخ محی الدین و تابعان ایشان بر آنند که زوال عین که معلومیست از معلومات الله سبحانه محال است الا انقلاب العلم جهلا و چون عین ظاهر شود اثر کجا رود همین طور در دل این سخن متمکن شده بود و سخن حضرت ابوسعید هیچ حل نمیشد بعد از توجه تام حق سبحانه و تعالی سر این سخن منکشف ساخت و متحقق گشت که نه عین میماند نه اثر و در خود نیز همین معنی را یافت و هیچ اشکال نماند و مقام این سخن نیز در نظر آمد بالتمام مقامیست فوق مقامی که حضرت شیخ و تابعان ایشان فرموده اند این دو بحث با یکدیگر هیچ منازعت و جنگ ندارند بلکه بیان ...

بی اعتبار رسیده اند بلکه هیچ نسبتی پیدا نکرده جناب مولانا عمر چنان ظاهر شد که اجازت تعلیم او هم در مرتبه از جملهٔ فرصتها
ست اما اجازتیکه مناسب جذبه است هر چند بعضی امور مانده اند که او را استفاده می باید کرد لیکن در رفتن بجهت
کرده توقف نمود بحضور اقدس میر سید هر چه صلاح کار خواهند دانست خواهند فرمود و آنچه در علم گنجایش حضور فرموده
والحکم عندکم خواجه ضیاء الدین محمد چند روز اینجا بود و فی الجمله حضور و جمعیت پیدا کرده بود نظر الا امر از قلت اسباب
معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت متوجه لشکر شدند و پسر مولانا شیر محمد هم متوجه ملازمت است فی الجمله
حضور و جمعیت دارد بواسطهٔ بعضی موانع چندانی ترقی نکرد زیاده گستاخی ست عرض نموده باید که عفو نموده اند
بعد از تحریر عریضه‌داشت کیفیتی روداد و حالی پیش آمد که در تحریر گنجایش بیان آن نیست و در اینجا فنای ارادت
متحقق گشت چنانکه سابقاً تعلق ارادت بمرادات برطرف شده بود لیکن اصل ارادت مانده بود چنانچه در
عریضه‌داشت معروض داشته بود الحال ارادت هم از بیخ برآمد و حینئذ لا امر ولا ارادة و صورت این فنا نیز در نظر آمد
و بعضی علوم که مناسب این مقام بود فائض گشتند چون در تحریر آن علوم بواسطهٔ وقت و غموض تعسری بود
لاجرم عنان قلم را از تحریر آن علوم گردانید و در وقت تحقق این فنا و افاضهٔ علوم بنظر خاص ماوراء وحدت
پیدا شده است هر چند بعضی هست که در ماوراء وحدت نظر ست نیست بلکه هیچ نسبتی نیست اما آنچه می باید بعرض
رسیده است تا آنکه بیقین نپیوست بر نوشتن جرأت ننمود و صورت آن مقام هم ماوراء وحدت چنان می بیند
که اگر ماوراء دهلی ست هیچ شبهه در آن راه نمی یابد هر چند در نظر وحدت ست و ماورای آن و نه هیچ مقامی
بعنوان خفیه نمانده یا حق را و ماورای آن اند حیرت دخل بهمان صرافت ست از این دید هیچ تفاوت نشده
نمیدانم چه عرض نمایم همه تناقض در تناقض است در گفت نمی آید و حال بی شبهه متحقق است استغفر الله
واتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً حاضراً و ناظراً و ایضاً این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه از
فنای صفات میسر شده بود فی الحقیقت فنای خصوصیت صفات و مایه الامتیاز آنها بود که در ضمن وحدت مندرج
شده بودند و خصوصیات زائل گشته بود و الحال اصل صفات لو کانت علی سبیل الاندراج والاندماج نیز برطرف شده
و ظهوران احدیت هیچ چیز را نگذاشته و تمیزی که از مرتبهٔ علم جملی یا تفصیلی حاصل شده بود نمانده و تمام نظر بر خارج آمده کان لم
تکن شیئاً ثم لکن معه شی و هو الآن کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم بمضمون این حدیث بود نه حال امیدوار
که بر صحت و سقم متنبه خواهند ساخت دیگر چنان می نماید که مولانا قاسم علی را از مقام تکمیل نصیبی هست چنین
بعضی یاران اینجا هم را نیز از آن مقام نصیبی معلوم میشود و الله سبحانه اعلم بحقیقة الحال مکتوب دوازدهم

در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور وجه خاص هر شی و حقیقت سیر فی الله و تجلی ذاتی برقی
و تمیز آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان احمد بنده آنکه اکنون میرساند از تقصیرات
خود چه عرض نماید [illegible] لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم علومی که تعلق بمقام فنا
فی الله و البقاء بالله [illegible] حق سبحانه بعنایت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شی چیست
و سیر فی الله چه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه می باشد و محمدی المشرب کیست و امثال آن در هر مقامی لوازم
و ضروریات آن [illegible] دیگر هیچ چیز نمانده باشد که اولیاء الله آنرا نشان داده اند در راه فرو گذاشته شود
نهایت تحصیل من قبل [illegible] سبحانه که ذوات اشیا را مجعول ساخته اند اهل قابلیات و استعداد آنرا نیز مجعول و مخترع
ساخته اند و سبحانه محکوم قابلیات نیست نشاید که چیزی بر وی حاکم باشد زیاده گستاخی نمود عنده باید که
عفو فرمایند. مکتوب دهم در بیان بی نهایتی راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم
شریعت نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان احمد معروض میگرداند از
بی نهایتی این راه سرعت ارادت و عنایات باین کثرت از همجاست که مشائخ عظام فرموده اند سیر الی الله
پنجاه هزار ساله راه است تعرج الملائكة والروح اليه في يوم كان مقداره خمسين الف سنة مگر ایمای باین معنی
داشته اند چون کار بیاس رسید و امیدها منقطع گشت هو الذي ينزل الغيث من بعد ما قنطوا و ينشر رحمته
دستگیر شد چند روز است که سیر در اشیا واقع شده است مردم مسترشد باز غلو کرده اند فی الجمله شروعی در کار ایشان
کرده شده است با آنکه خود را قابل آن مقام نمی یابد لیکن از ابرام مردم بواسطه مروت و حیا چیزی رسیده در
مسئله توحید که سابقا متوقف بود چنانکه مکرر آن بعرض رسانیده بود و افعال و صفات را باصل مبدا چون حقیقت کار
معلوم گشت از توقف بر آمد بلکه همه از دست او یافت و کمال را در آن بیشتر دید از مقوله همه اوست افعال و صفات
را هم بی تکلف معلوم کرد و همه را یک یافته [illegible] بوضوح گردانید ریب و شبه بالکل بر طرف شد تمام کشفیات مطابق ظاهر
شریعت بر آمدند سر موئی از ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت کشف نموده اند بیان کنند
یا از سهو ست یا از سکر باطن از ظاهر هیچ مخالفت نیست در توسط راه مخالفت در نظر می آید و محتاج توجیه می شود
اما منتهی حقیقی موافق ظاهر شریعت باطن را می یابد و میان علما و این بزرگواران همین قدر تفاوت است که علما
استدلالا و علما میدانند و ایشان کشفا و ذوقا می یابند و دلیل علی صحة حالهم اول من هذه المطابقة بتفصیل [illegible]
و لا انطلاق لسانی نقد وقت ست نمیدانم چه عرض نمایم توفیق بر تسویه بعض احوال ندارد در عرضداشت تمام

و آن آنست که این صورت مذکور همین ثابت است که البرزخ بین الوجوب والامکان که بر طرف او از یکدیگر
جدا گشته اند و بکمال خرق متحقق شده اند و آن پوست که در میان آن جامهٔ کهنه و آن نور واقع شده است
برزخی ست بین الوجود والعدم و خود را که در آخر آن پوست یافتم اشارتیست بوصول برزخیت و سابقاً در وقایع
نیز خود را برزخ بین الوجود والعدم می یافتم اما ظاهراً آن نسبت فوق بود و این نظر نفس ست و یک فرق دیگر هم
دران وقت ظاهر شده بود اما در وقت نوشتن فراموش گشت هذا آنچه دائم حاصل ست حیرت و نگارست
و گاه گاه همین طور شعبده پیدا میشود و بر طرف میگردد و معرفت آن بیان ندارد در تعبیر بعضی وقائع دیده اند اگر چیزی
در علم می آید بران اعتماد نمیکند بهمان تقریب در عرض آنها گستاخی نمی نماید باشد که باعلام حضرت ایشان
یقین بامری پیدا شود امیدوار است بتوجهات علیه از گرفتاری تعلقات ذمیمه نجات میسر شود والا
کار بسیار مشکل ست بعنایات حق و خاصان حق اگر ملک باشد سیادتش ورق شیخ اله بخش
که از مشاهیر مشایخ سهروردیه است خدام حاجی عبدالعزیز بتفصیل ایشان آشنا اند بسبب نیازی که
بحضرت ایشان داشته است و او را داعیه انابت باین طریقهٔ علیه شریف پیدا شده است و بصدق و نیاز ملتجی شده است
استخاره اش گفته ام کنند ظاهراً مناسبت دارد و یاران که ذکر تعلیم گرفته اند اکثر طریق رابطه مشغول اند
بعضی از آنها در واقعات دیده رابطه گرفته همراه می آیند و بعضی پیش از آمدن از دهلی رابطه داشتند از آن جمع
و استغراق میروند بعضی از آنها صفات هم باصل میرسند و بعضی نه اما هیچکس براه توحید و انوار و کشوف نمیرود
ملا قاسم علی و ملا مودود محمد و عبدالمؤمن ظاهراً بنقطه فوق رسیده اند از مقام جذبه اما ملا قاسم علی در منزل
دارد و آن دو معلوم نیست که فرود آمده اند و شیخ نور هم نزدیک بنقطه است اما نرسیده است ملا عبدالرحمن
هم نزدیک بنقطه است اما مسافت قلیله در میان هست ملا عبدالهادی حضور با استغراق را
پیدا کرده است و نیز میگوید که مطلق منزه را اصل یافته است ... صفت تنزیهی ... اهم امور تعالی سیادت
دولت ایشانست که از طالبان مستعدان فائض میشود و این کمینه را در افاضهٔ آن هیچ نصیبی نیست هم سخن
میان احمد بارینه که هستم روزی فرموده بودند در میان واقعه از وقائع که اگرچه معنی محبوبیت در وی بود
توقف بسیار در وصول بمقصد واقع میشد و محبوبیت او را نسبت بعنایت خود هم بیان فرموده بودند این
سخن امیدواری تمام ست و این جرأت و گستاخی از آنست مکتوب یازدهم در بیان احوالی که مناسب
مقامات هبوط و نزول ست با بعضی اسرار مکنونه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

واجد فاقد مقبل معرض آنکه مدتها او را می جست خود را مییافت بعد از ان کار او باینجا انجامید که او خود [illegible]
او را مییافت اکنون او را گم کرد اما خود را می یابد با وجود گم کردن جویای اوست با تحقق فقدان خواهان اوست
از روی علم حاضر و واجد و مقبل ست و از روی ذوق غائب و فاقد و معرض ظاهرش بقا است و باطنش فنا
در عین بقا فانی ست و در عین فنا باقی لیکن فنا علمی ست و بقا ذوقی کار و بارش هبوط و نزول قرار یافته و از
صعود و عروج باز مانده همچنانکه او را از قلب به مقلب قلب برده بودند اکنون باز از مقلب قلب به مقام قلب
فرود آورده اند با وجود تخلص روح از نفس و خروج نفس بعد از اطمینان از غلبات انوار روح او را جامع جهت هر دو
روح و نفس ساخته اند و به برزخیت این جهتین او را مشرف گردانیده اند استفاده از فوق و افاده
به تحت او را معاً بواسطه حصول برزخیت عطا فرموده اند در عین استفاده مفید ست و در عین افاده مستفید
بیت گر بگویم شرح این بیحد شود ٭ ور نویسم بس قلمها بشکند ٭ معروض میگرداند که دست چپ عبارت
از مقام قلب ست که پیش از عروج بمقلب قلب حاصل ست بعد از هبوط از فوق که بمقام قلب فرود می آیند
که برزخ چپ و راست ست کما هو الظاهر علی اربابه مجذوبان سلوک نا کرده از ارباب قلوبند رسیدن بمقلب القلوب
وابسته بسلوک ست و تعلق بمقام تشخصے کنایت از حصول شان خاص ست او را درین بمقام امتیاز تعلق حاصل است
او را از ارباب این مقام از جمله آن امتیاز آن سبقت انجذاب ست در ما نحن فیه بقاء خاص ست که منشأ
علوم و معارف مناسبه آن مقام شده تحقیق علوم مقام قلب و حقیقت جذبه و سلوک و فنا و بقا و امثال آنها
در رساله موعوده به تفصیل تحریر یافته است میر سید شاه حسین باضطراب راهی شدند فرصت بیاض آن
نشد متعاقب انشاء الله تعالی شرف از مطالعه خواهد یافت عزیز متوقف از فوق فرود آمده است در
مقام جذبه اما رویش بعالم نیست توجه بفوق دارد چون عروج فوقانی بقسرت بود بالطبع مناسبت بجذبه
داشت در وقت نزول از فوق همراه خود چیزے کمتر آورده است مانا به نیستی که از توجه قاصر بود و عروج از
آن توجه بود هنوز باقی ست در نسبت کالروح فی الجسد ست و کالنور فی الظلمة لیکن این جذبه حال
غیر جذبه خواجها ست قدس الله تعالی اسرارهم جذبه ایست که حضرت خواجه احرار ازانجا آمده اند [illegible]
و شان خالص الشان او درین مقام بوده است در واقعه که بعضے طالبان که نموده بودند که خواجه را چنانچه بوده اند
العزیز متوقف خورده است ظهور اثر آن درین مقام ست این جذبه مناسبت بمقام افاده ندارد و همیشه در مقام
رو بفوق ست و شکر دائمی لازم آن نیست بعضی از مقامات جذبه منافی سلوک ست بعد از دخول در ان و بعضے دیگر منافی

سلوک نیست بعد از دخول ابتدای سلوک متوجه میشوند این جذبه منافی سلوک ست بعد از دخول در ان مقام وقت
تحریر عریضه متوجه آن مقام شده بود و بعضی دقائق آن ظاهر گشت تا باعث نباشد توجه میسر میشود والله
سبحانه اعلم بحقیقة الحال چند ماه ست که آن عزیز فرود آمده است اما تمام نه اصل مقام جذبه مذکوره نشده مانع عدم
علم ست بشان آن مقام با توجهات پراگنده امید ست که در وقت دیگر این کلمات نا مربوط و دخول تمام
در ان مقام میسر شود و بعد از ان حضرت خواجه را اتمام فرو خواهید برد

مکتوب شانزدهم در بیان احوال عروج و نزول و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت احقر الطلبه آنکه نوازش نامه
مولانا علاء الدین رسانید در کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضای وقت مسوده کرده شد بعضی متممات و
تکملات آن مقام مسطوره نیز مخطور شده بود فرصت تحریر آن نشد که حاصل عرضداشت ها شد ان شاء الله
تبارک و تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد و الحال رساله دیگر که به بیاض رسیده بود فرستاده شد و آن رساله بالتماس
بعضی یاران میسر شد و التماس نموده بودند که نصائح بنویسند که در طریقه نافع باشد و بمقتضای آن زندگانی کرده شود
ملحق رساله غیر مکرر کثیر البرکت ست بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوة
والسلام والتحیة با جمع کثیر از مشائخ امت خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از
کمال کرم خویش آنرا بوسه میکنند و به مشائخ مینمایند که این نوع معتقدات می باید حاصل کرد و جماعه که باین علوم
مستسعد گشته بودند نورانی و ممتاز اند و عزیز الوجود در روبروی آن سرور علیه الصلوة والسلام والتحیة ایستاده اند
القصه بطولها و در همان مجلس باشاعت این واقعه حقیر را امر فرمودند با کریمان کارها دشوار نیست و از روز
که از ملازمت برآمده است بواسطه میل بفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد چند گاه خود همت
آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم بصحبت هجوم بر و شیر نظری در آمدند عزم عزلت مصمم شده بود اما
استخاره موافق نمی افتاد عروج در مدارج قرب لغایت الغایات هر چند غایت ندارد میسر شد و میشود می نماید
و می آرند کل یوم هو فی شان بر مقامات جمیع مشائخ الا ما شاء الله تعالی گذرانیدند گلیم برونند
زمین دهلیزه نیست چه بدان درگاه والا دست بروست چه درمیان اگر توسط روحانیات مشائخ را
قصدا و خاتم بطول انجامد بالجمله از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد
قبل من قبل بلا علة چندان وجوه ولایت و کمالات آنرا افزودند که چه در تحریر آرد در شهر ذی الحجه در مدارج
نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد ست اما هنوز چیزها از متمم و مکمل در ابراسے

این مقام درکارست تا کسے میسر شود سہل آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده شود که مریدان
را در عمر نوح هم معلوم نیست که میسر شود یا نه این وجود مخصوص بمرادانست مریدان اینجا قدمگاه ندارند نهایت
عروج افراد تا بدایت مقام اصل ست بیشتر از آن هم گذر ندارند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم و چه توقف در مراتب تکمیل و ارشاد آنیست و عدم نورانیت بواسطه ظهور نور ظلمت غیبت چیز دیگر
نیست مردم در تخیلات خود چیزها سے بیزند اعتبار نباید کرد ؎ در نیابد حال پخته هیچ خام ٭ پس سخن
کوتاه باید والسلام بعد در اندیشه این قسم ظنیات احتمال ضرر غالب ست آن جماعه را فرمایند که از احوال آن
خسته بال بنظر خیالی خود بپوشند مجال نظر و احتمال دیگر بسیار ست ؎ من گم شده ام مرا مجوئید ٭
با گم شدگان سخن مگوئید ٭ از غیرت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امری را که حق سبحانه و تعالے کمال
میخواهد در تنقیص سخن گفتن بسیار نامناسب ست فی الحقیقت معارضه هست باو تعالی و نزول در مقام
قلب بحقیقت مقام فوق ست که مقام ارشاد ست و فوق درین موطن عبارت از جدا شدن نفس ست
از روح و عروج از نفس بعد از آنکه نفس داخل بود در نور روح و آن جمع بود از جمیع و فوق پیش ازین هم
مفهوم میشود از سکر ست حق را از خلق جدا دیدن که مقام فوق می انکارند حقیقت ندارد همین روح را حق میدانند
و جدا دیدن او را از نفس جدا دیدن حق میدانند تعالی و تقدس از خلق و هکذا القیاس فی اکثر علوم ارباب
السکر ان حقیقة الامر مفقودة والامر عند الله سبحانه در رساله دیگر تفصیل علوم و ارباب جذبه و سلوک و
حقیقت این هر دو مقام تحریر یافته است بنظر شریف خواهد گذشت **مکتوب هفتم در بیان بعضے از**
احوال که تعلق بعروج و نزول دارند و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عریضه داشت
احقر العبدة آنکه عزیزیکه چندگاه متوقف بودند روز تحریر چنان ظاهر شد که از ان مقام نحوی از عروج نموده پایان
فرود آمدند لیکن تمام نزول نکرده اند بقایائی که در زیر آن مقام بود نیز عروج نموده از راه همان مقام فوق
رو بمنزل آورده است بعد ازین هر چه کیفیت و خواهد داد در معرض ظهور خواهد آمد معروض خواهد داشت
اگر صاحب معامله نیز بعد از انکشاف حال خود چیزے نویسد بصواب نزدیکتر ست چون حدوث
این قضیه نزول پر زود بود حقیر بواسطه تناول جلاب ضعفے طاری شده بود بانجام کار این نزول
نپرداخت انشاء الله تعالے ظاهر خواهد شد **مکتوب هشتم در بیان تمکین ست که بعد از تلوین**
حاصل میشود و بیان مراتب سه گانه ولایت و در بیان آنکه وجود واجب تعالی زاید ست

سیر ذات او تعالی و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان تقصیر
احمد بن عبد الاحد آنکه تا زمانی که از قسم احوال و وارد و مواجید بعرض آن گستاخی نموده جرأت مینمود
چون حق سبحانه و تعالی ببرکت توجهات علیه از تلوینات احوال بدر ساخته از تلوین بتمکین مشرف فرموده
حاصل کار غیر حیرت و پریشانی بدست نیامده و از وصل خبری و از قرب جز بعد حاصل نشده و از معرفت جز نکرت
و از علم جز جهل بغیر دو و لاجرم در عرضداشتها توقف واقع شده و بجز عرض اخبار روز مره جرأت نموده نمیکرد
و دل در برودت بنحوی مستولی شده است که بهیچ امر سرگرمی ندارد و در رنگ بیکاران بکاری نمیتواند پرداخت

من هیچم و کم ز هیچ هم بسیارے
وز هیچ و کم از هیچ نیاید کارے

عجب سخن است عجب آنست که حالا بحق الیقین مشرف ساخته اند که در آن موطن علم عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا
و بقا در اینجا جمع اند در عین حیرت و بی نشانی بعلم و شعور ست و در عین غیبت حضور ست با وجود علم و معرفت
حیرانند یار جهل و نکرت نیست ع تعجب اینست که من واصل سرگردانم الله تعالی بمحض عنایت
بی غایت خویش بمدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته است فوق مقام ولایت مقام شهادت
ست و نسبت ولایت به شهادت نسبت تجلی صوری بتجلی ذات ست بل بعد بینهما اکثر من بعد بین التجلیین
بکثیر کثیرة و فوق مقام شهادت مقام صدیقیه است و تفاوتیکه میان این دو مقام ست اجل من
ان یعبر عنه بعبارت و اعظم من ان یشار الیه باشارة و فوق آن مقامی نیست الا النبوة علی اهلها
الصلوة و التسلیمات و نشاید که میان صدیقیه و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محال ست و این حکم بمحالیت
او بکشف صریح صحیح معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل الله واسطه میان این دو مقام ثابت کرده اند بقرب
نامیده اند و آن نیز مشرف ساختند و بر حقیقت آن مقام اطلاع داده اند بعد از توجه بسیار و تضرع بیشمار الا
بیان طوریکه بعضے اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول آن مقام
بعد حصول مقام صدیقیه است در وقت عروج اما واسطه بودن محل تامل ست بعد از ملازمت
حضور ان شاء الله تعالی حقیقت را بتفصیل عرض خواهد کرد آن مقام بسے عالی ست در منازل عروج
فوق آن مقام معلوم نیست و زائدیت وجود بر ذات جل و علی درین مقام ظاهر میشود چنانکه مقرر علمای حق ست شکر الله تعالی سعیهم
و اینجا وجود هم در راه میماند فوق آن عروج واقع میشود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاء الدوله در بعضی مصنفات خود میفرماید
و فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و مقام صدیقیه از مقامات بقا است که رو بعالم دارد و پایان تر از آن مقام

مقام خود است که فی الحقیقت بالاتر ست و کمال صعود بقا ست مقام قربت لیاقت برزخیت این دو مقام
ندارد که رویش بتنزیه صرف ست و تمام عروج ست شتان ما بینهما ه در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند
هر چه استاد ازل گفت بگو میگویم ه علوم شرعیه نظریه استدلالیه را ضروریه کشفیه ساخته اند سر موی
مخالفت با اصول علمای شریعت نیست جاری علوم اجمالی را تفصیلی ساخته اند و از نظریت بضروریت
آورده اند شخصی از حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره الاقدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرمودند
تا معرفت اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی گردد و تقریر نمودند که علوم دیگر سوای آنها حاصل نشود آری در راه
علوم و معارف بسیار روی میدهند که از آنها میباید گذشت و تا نهایت النهایت که مقام صدیقیه است نه رسانید ازین علوم
بهره نمی یابد غایت ما فی الباب شعر ه ان من اهل الله القائلین بحصول هذا المقام الشریف بلیس لهم مناسبة بعلوم هذا المقام
و معارفه فما وجه وفوق کل ذی علم علیم ه در مسئلهٔ قضا و قدر نیز اطلاع داده اند و از سر آن نیز اعلام فرموده اند
که هیچ وجه باصول ظاهر شریعت غرا مخالفت لازم نیاید و از نقص ایجاب و شائبهٔ جبر مبرا و منزه است
و چون ظهور بمشابه قمر لیلة البدر ست عجب ست که با وجود عدم مخالفت با اصول شریعت این مسئله را چرا پوشیده
داشته اند اگر شائبهٔ مخالفت میداشت اخفا و ستر مناسب بود لا یبالی بما فعل ه که از سر آنکه از بهر نهفتن
کشاید زبان جز به تسلیم تو ه علوم و معارف در رنگ ابر نیسان میریزند قوت مدرکه از تحمل آن عاجز می شود
قوت مدرکه بجز و تعبیر ست و لا تحمل عطایا الملک الا مطایاه و از اول شوق آن بود که این علوم غریبه او قید
کتابت آورده شود اما توفیق نمییافت و از مهر بار بود آخر الامر تسلی فرمودند که مقصود از افاضهٔ این علوم
حصول ملکه است نه یاد کردن این علوم چنانچه طلبهٔ علوم تحصیل علوم برای آن میکنند که ملکهٔ مولویت بهم رسانند
نه آنکه حفظ اصول صرف و نحو و غیرها کنند بعضی از علوم بعرض میرساند قال الله سبحانه تبارک و تعالی
لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر اول کلام اثبات تنزیه محض ست کما هو الظاهر قوله سبحانه و هو السمیع
البصیر تتمیم و تکمیل التنزیه بیانش آنست که چون ثبوت سمع و بصر عالم را موهم ثبوت مماثلت است و لو
فی الجملة نفی الله سبحانه عنهم السمع و البصر لدفع هذا الوهم یعنی سمیع و بصیر او ست جل شانه و سمع و بصر
که در خلائق و مخلوق ست در رویت و سمع هیچ مدخلی ندارد همچنانکه حق سبحانه و تعالی خلق سمع
و بصر میکند خلق سماع و رویت میکند بعد خلق آن دو صفت بطریق جری العادة من غیر تاثیر ا
بمقا نسهم و لو قلنا بالتاثیر فالتاثیر فیهما ایضا مخلوق پس چنانکه ذوات ایشان جمادی محض ست

و شائبهٔ اشتباه نماند و کس خود را فرستاده اند اعتماد وے ست اگر خبر مذکور صدق داشته باشد مبلغ وجوه اسامی مذکورین را حوالهٔ حامل عرضداشت نمایند مشار الیهما در سرهند اند

مکتوب بستم نیز در سفارش بعضی ارباب حوائج به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت احقر الخدمة آنکه مکرر آمد در باب وظائف والدهٔ حبیب سید سرهندی و منکوحهٔ او و خادمیم دیگر که در ضمن عریضه مسطور اند مصیع اوقات خادمان عتبهٔ علیه میگردد اگر مبلغ وظائف مشار الیهم بدلی آورده باشند مولانا علی را حکم خواهند فرمود که تسلی مشار الیهم نماید بعضی بطریق وکالت و بعضی بطریق اعانت مدد نماید و اگر مبلغ نیاورده باشند مشار الیهم حیی و قائم اند التماس تصحیح پروانجات مینمایند زیاده گستاخی ست

مکتوب بست و یکم ارسل الی الشیخ محمد المکی ولد موسی الحاجی القاری اللاهوری

فی بیان درجات الولایة لا سیما الولایة المحمدیة علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة و مدح الطریقة النقشبندیة قدس الله تعالی اسرار صاحبها و علو نسبتهم و فضلها علی سائر الطرق و ان حضورهم دائمی

وصل المکتوب الشریف اللطیف الی العبد الضعیف النحیف عظم الله تعالی اجرکم و یسر سبحانه امرکم و شرح صدرکم و قبل عذرکم بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها اعلموا اخوانی ان الموت الذی قبل الموت المعبر بالفناء عند اهل الله ما لم یتحقق لم یتیسر الوصول الی جناب القدس بل لم یمکن النجاة عن عبادة المعبودات الباطلة الآفاقیة و الآلهة الهوائیة الانفسیة فلم یتحقق حقیقة الاسلام و لم یتیسر کمال الایمان فکیف یحصل الدخول فی زمرة العباد و الوصول الی درجة الاوتاد مع ان هذا الفناء قدم اول یوضع فی اطوار الولایة و کمال اسبق یحصل فی البدایة فینبغی ان یقاس من حال الولایة حال آخرها و من بدایتها نهایتها و نعم ما قیل بالفارسیة ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا و قیل بها ایضاً ع سالی که نکوست از بهارش پیداست والولایة درجات بعضها فوق بعض اذ علی قدم کل نبی ولایة خاصة به و اقصی درجاتها هی التی علی قدم نبینا علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوٰة اتمها و من التحیات ایمنها اذ التجلی الذاتی الذی لا اعتبار فیه للاسماء و الصفات و الشئون و الاعتبارات لا بالایجاب و لا بالسلب مخصوص بولایته علیه الصلوٰة والسلام و خرق جمیع الحجب الوجودیة و الاعتباریة علماً و عیناً یتحقق فی هذا المقام فیحصل الوصل عریاناً و یتحقق الوجه حقیقةً لا حسباناً و للکمل من متابعیه علیه الصلوٰة والتحیة نصیب کامل من حظ و فر من هذا المقام العزیز وجوده فعلیکم باتباعه صلی الله علیه و آله و سلم ان کنتم متوجهین الی تحصیل هذه الولایة العظمی و تحصیل هذه الدرجة العلیا و هذا التجلی الذاتی برقی عند اکثر المشائخ رحمهم الله تعالی سبحانه یعنی یرتفع جمیع الحجب عن حضرة الذات جلت سلطانه یکون فی آن یسیر

كالبرق ثم يسدل حجب الاسماء والصفات ويستر سطوات انوار الذات تعالى فيكون الحضور الذاتي لمحة كالبرق
والغيبة الذاتية كثيرة جداً وعند اكابر المشائخ النقشبندية قدس الله تعالى اسرارهم هو الحضور الذاتي دائماً ولا اعتبار
عندهم للحضور الزائل المبتدل بالغيبة فيكون كمال هؤلاء الاكابر فوق جميع الكمالات ونسبتهم فوق جميع النسب
كما وقع في عباراتهم ان نسبتنا فوق جميع النسب ارادوا بالنسبة الحضور الذاتي الدائمي واعجب من ذلك ان النهاية
في طريقة هؤلاء الكمل مندرجة في البداية واقتداؤهم في ذلك بصحابة رسول الله صلى الله تعالى عليه وعليهم وسلم وبارك
فانهم في اول صحبة النبي عليه الصلاة والسلام والتحية نالوا ما يتيسر في النهاية وذلك باندراج النهاية في البداية
فكما كانت ولاية محمد رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فوق جميع ولايات الانبياء والرسل عليهم الصلوات
والتسليمات كذلك كانت ولاية هؤلاء الاكابر فوق جميع ولايات الاولياء قدس الله تعالى اسرارهم كيف
وان ولايتهم منسوبة الى الصديق الاكبر نعم لافراد من كمل مشائخ قد حصلت هذه النسبة لكن باقتباس من ولاية
الصديق الاكبر رضي الله تعالى عنه كما اخبر ابو سعيد عن دوام هذا الحديث وقد وصلت جنبة الصديق الاكبر
رضي الله تعالى عنه الى هذا الشيخ ابي سعيد كما نقل صاحب النفحات والغرض من اظهار بعض كمالات هذه الطريقة
العلية النقشبندية ترغيب الطلاب الى هذه الطريقة والا ما لي وشرح كمالاتها قال المولوي في المثنوي

شرح او حیف است با اهل جهان ۞ همچو راز عشق باید در نهان ۞ لیک گفتم وصف او تا ره برند ۞ پیش
از ان کز فوت آن حسرت خورند ۞ والسلام عليكم وعلى جميع من اتبع الهدى

مکتوب بست و دوم

ارسل الى الشيخ عبد المجيد بن الشيخ محمد المفتي اللاهوري في بيان وجه التعلق بين الروح
والنفس وبيان عروجهما ونزولهما وبيان الفناء الجسدي والروحي وبقائهما وبيان مقام الدعوة والفرق
بين المستهلكين من الاولياء والراجعين الى الدعوة سبحانه من جمع بين النور والظلمة وقرن اللامكاني المتبري عن الجهة
مع المكاني الحاصل في الجهة فحجب الظلمة في النور فعشق بها وامتزج معها لكمال المحبة ليزداد بهذا التعلق جلاءه
ويحصل بمجاورة الظلمة صفاؤه كالمرآة اذا اريد صقالتها وقصد ظهور لطافتها تربت ولا يتيسر بمجاورة الظلمة الترابية
صفاؤها ويزداد بتعلق الكثافة الطينية نضارتها فنسي ذلك النور ما حصل له اولاً من شهوده القدسي بل نسي نفسه وتوابعه
بالكلية باستغراقه في شهود معشوقه الظلماني في تعلقه بالهيكل الهيولاني فصار من اصحاب المشأمة في مصاحبة وضيع
من كرامات الميمنة في مجاورته فان بقي في مضيق هذا الاستغراق ولم يتخلص الى فضاء الاطلاق فالويل له
كل الويل لما لم يتيسر له ما هو المقصود منه وضاع جوهر استعداده فضل ضلالاً بعيداً وان سبقت له الحسنى وكتب

النهاية المقصودة منه غير ما سبق ذكره فاشتغل بعد فراغ القعقرى بتمامها بالذكر يأتي حتى يعتمد به ان جميع همه
الى ترابه واحياره وان حصل له الاستغراق ثانيا في شهود المطلوب الاقدس من غير احتياج الى تحقق بحيث يا
التغيب الى جناب القدس بالكلية وجه الغفلة عن الوجود وغيبت في غلبات انواره فاذا بلغ هذا الاستغراق الى
ان نسي المتعلق المطلق في راسه وجعل نفسه توابع وجوده كلية فاستهلك في مشاهدة نور الانوار وحصل له عفو المطلوب
وراء الاستتار شرف بالفناء بحسب سعي له وان حصل الاستمرار بتلك الشهود ايضا بعد الفناء فيه تحققت له حقيقة الفناء
والبقاء وصح عليه اطلاق اسم الولاية فحينئذ لا يسع حاله من امرين اما الاستغراق في المشهود بالكلية والاستهلاك
فيه على الدوام واما الرجوع الى دعوة الخلق الى الحق عز سلطانه بان يصير باطنه مع الله سبحانه وظاهره مع
الخلق فيحصل له النور من الظلمة المندرجة فيها المتوجه الى المطلوب ويصير بهذا التخلص من اصحاب اليمين
وهو وان لم يكن في الحقيقة يمين لا شمال لكن اليمين اولى بها وانسب بكمالها لجامعية الجهة الخيرية مع اشتمالها
كما في يمين البركة كما وقع في شانه عز شانه كلتا يديه يمين وتنزل تلك الظلمة من تلك النور في مقام العبادة
واداء الطاعة ويبقى بالنور اللامكاني الروح بل خلاصته وبالظلمة المقيدة بالجهة النفس وكذا المراد بالباطن
والظاهر فان قال قائل ان الاولياء المستهلكين ايضا شعورا بالعالم وتوجها اليه واختلاطا مع
بني نوعهم فما معنى الاستهلاك والتوجه بالكلية على الدوام وما الفرق بينهم وبين المرجوعين الى العالم للدعوة
قلنا ان الاستهلاك والتوجه بالكلية عبارة عن توجه الروح والنفس معا بعد اندراج النفس في انوار
الروح كما مرت الاشارة اليه والشعور بالعالم وتوجها انما يكون بالحواس والقوى والجوارح التي هي كالتفاصيل
للنفس فالمجمل الملخص مستهلك في ضمن انوار الروح في مطالعة الشهود وتفصيلها باق على الشعور السابق من غير
تطرق فتور فيه بخلاف المرجوع الى العالم فان نفسه بعد كونها مطمئنة تخرج من تلك الانوار للدعوة وتحصل لها
المناسبة مع العالم فتقع الدعوة بسبب تلك المناسبة في معرض الاجابة واما ان النفس مجملة والحواس وغيرها
تفاصيلها فلان النفس لها تعلق بالقلب الصنوبري وهو متعلق الروح بتوسط الحقيقة الجامعية القلبية
والفيوض الواردة من الروح ترد اجمالا اولا عليها ثم بتوسطها الى سائر القوى والجوارح تفصيلا فتحل متفرقة
في النفس اجمالا خطر الفرق بين الفريقين ما ينبغي ان يعلم ان الطائفة الاولى من ارباب السكر والثانية من ارباب الصحو
والشرف للاولى والفضيلة للثانية بعد استتمام الاول مناسب للولاية والثاني للنبوة شرفنا الله سبحانه بكمالات
الاولياء وثبتنا على كمال متابعة الانبياء صلوات الله تعالى وتسليماته على نبينا وعليهم وعلى جميع اخوانه من الملائكة المقربين

والعباد الصالحين الى يوم الدين آمين المرجو انه وان لم يتيسر العربية العجمية لكن لما كان مكتوبهم
الشريف محررا بالكلمات العربية الى الفقير التمس على نحو اسلوبهم مکتوب بست وسوم ارسل الى عبد الرحيم
المشتهر بخان خانان في جواب كتابته في المنع عن اخذ الطريق من الناقص وبيان مفسدته والمنع عن الارتكاب
التشبيه بالكافر نجانا الله سبحانه واياكم عن انتقال الحال عن الحال والعلم السوء من الاعمال بحرمة سيد البشر المبعوث
الى الاسود والاحمر عليه وعلى آله من الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها يرحم الله عبدا قال آمينا بلغ رسالتكم
الاخ الصالح الصادق وتبليغه ما يحكي عن جنابكم بلسان الترجمان يحكي ما انشدت ابلاسعدي من الرسول جنابه
الرسول مصحح جلال الرسل اعلم ايها الاخ القابل لظهور الكمالات اعاذه الله سبحانه وتعالى فيما لا يرتضيه ان لم يتيسر
المزرعة الا ثمرة فخويا لم يزرع فيها وعطل ارض الاستعداد واضاع بذر الاعمال مما ينبغي ان يبالي ان اعتنى
الارض تعطيلها ما بان لا يزرع فيها شيئا والقى فيها بذرا خبيثا فاسدا فهذا القسم من الاضاعة اشد ضررا واكثر
فسادا من القسم الاول كما لا يخفى وخبث البذر وفساده بان اخذ الطريق من المسترشد الناقص وسلك مسلكه
لان الناقص صاحب هوى متبع وما يشوب بالهوى لا يؤثر وان اثر وجاء على الهوى فهو يعين على ظلمة
ولان الناقص لا يميز بين الطرق الموصلة الى الله سبحانه وبين الطرق التي لا توصل اليه سبحانه اذ هو غير واصل فقط
وكذا لا يميز بين الاستعدادات المختلفة للطالبين وان لم يميز طريق الجذبة عن طريق السلوك فربما كان استعداد
الطالب مناسبا لطريق الجذبة غير مناسب لطريق السلوك ابتداء والناقص لعدم التمييز بين الطرق
وبين الاستعدادات المختلفة يسلكه طريق السلوك ابتداء فيضل عن الطريق كما ضل فالشيخ الكامل المكمل
اذا اراد تربية هذا الطالب وتسليكه احتاج اولا الى ازالة ما اصاب من السالك الناقص فعلاج ما
فسد بسببه ثم القى البذر الصالح المناسب لاستعداده في ارض الاستعداد فينبت نباتا حسنا

مثل كلمة طيبة كشجرة

طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء فصحبة الشيخ الكامل المكمل كبريت احمر نظره دواء وكلامه شفاء وبدونها
خرط القتاد ثبتنا الله سبحانه واياكم على جادة الشريعة المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية اذ
هي ملاك الامر ومدار النجاة ومناط السعادة ونعم ما قيل بالفارسية ؏ محمد عربي كابروى هر دو سراست
كسى كه خاك درش نيست خاك بر سر او ولنختم المقالة على صلوات سيد المرسلين وتسليماته وتحياته وبركاته كان المحب
الاخ الصادق قد نقل ان من جلسائكم من الشعراء الفضلاء من يلقب في الشعر بالكفري وهذا الحال او هم

السادات العظام والنقباء الكرام فياليت شعري ما حمله على هذا الاسم الشنيع البين شناعته والمسلم ينبغي ان يفر من هذا الاسم زيادة ما يفر من الاسد المهلك ويكرهه كل الكراهة لان هذا الاسم ومسماه مبغوضان لله سبحانه ورسوله عليه الصلوة والسلام والمسلمون مامورون بعداوة اهل الكفر والغلظة عليهم فالتحاشي عن مثل هذا الاسم القبيح واجب وما وقع في عبارات بعض المشائخ قدس الله تعالى اسرارهم في غلبات السكر من مدح الكفر والترغيب على شد الزنار وامثال ذلك مصروف عن الظاهر ومحمول على التاويل فان كلام السكارى يحمل ويصرف عن الظاهر المتبادر فانهم معذورون بغلبة السكر في ارتكاب هذه المحظورات مع ان كفر الحقيقة نقص بالنسبة الى الحقيقة عند اكابر هؤلاء وغير السكارى غير معذور في تقليدهم لا عندهم ولا عند اهل الشرع لان لكل شئ موسما ووقتا خاصا يصلح ذلك الشئ في ذلك الموسم ويقبح في موسم آخر والعاقل لا يقيس احدهما على الآخر فالمقصود من قيلي ان يغير هذا الاسم ويبدله باسم خير منه ويلقب باسلامي خانه ليوافق الحال المسلم مقاله وانتسابا الى الاسلام الذي هو الدين المرضي عند الله سبحانه وعند الرسول عليه الصلوة والسلام واجتناب عن التهمة التي امرنا باتقائها اتقوا من مواضع التهم كلام صادق لا غبار عليه قال سبحانه ولعبد مؤمن خير من مشرك والسلام على من اتبع الهدى

مکتوب بست و چهارم ارسل الی محمد قلیچ خان في بيان ان الصوفي كائن بائن وان تعلق القلب لا يكون باكثر من واحد وان ظهور المحبة الذاتية يستلزم استواء الايلام والانعام من المحبوب والفرق بين عبادة المقربين وعبادة الابرار وكذا بين الاولياء المستهلكين وبين الاولياء المرجوعين الى دعوة الخلق

سلمكم الله سبحانه وعافاكم بحرمة سيد المرسلين عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات المرء مع من احب فطوبى لمن لم يبق بقلبه حب لا مع الله سبحانه ولم يرد الا وجهه تعالى وتقدس فيكون هو مع الله جل سلطانه وان كان ظاهره مع الخلق ومشتغلا بهم صورة وهو شان الصوفي الكائن البائن اي الكائن مع الله سبحانه والبائن من الخلق حقيقة او المراد الكائن مع الخلق صورة والبائن منهم حقيقة والقلب لا يتعلق محبته باكثر من واحد فما لم يزل تعلق الحبي بذلك الواحد لم يتعلق بما سواه محبة وما يرى من كثرة مراداته وتعدد تعلقه محبته بالاشياء المتكثرة كالمال والولد والرياسة والمدح والرفعة عند الناس فهو ايضا محبوب لا يكون الا واحدا هو نفسه ومحبة هؤلاء فرع محبة نفسه فان هذه الاشياء لا يريدها الا النفس لا لانفسهم فاذا زالت محبته مع نفسه زالت محبتهم بالتبعية ايضا فلهذا قيل ان الحجاب بين العبد والرب هو نفس العبد لا العالم فان العالم في نفسه غير مراد للعبد حتى يكون حجابا وانما المراد العبد هو نفسه فلا جرم يكون

الحجاب هو العبد لا غير فما لم يحل العبد عن مراده ونفسه كلية لا يكون الرب مراده ولا يسع محبته سبحانه في قلبه و
هذه الدولة القصوى لا تتحقق الا بعد الفناء المطلق المنوط بالتجلي الذاتي فان رفع الظلمات راساً لا يتصور
الا بطلوع الشمس بازغة فاذا حصلت تلك المحبة المعبر عنها بالمحبة الذاتية استوى عند المحب انعام المحبوب وايلامه
فح حصل الاخلاص فلا يعبد ربه الا لاجل نفسه من طلب الانعام ودفع الايلام لانهما عنده سواء وهذه رتبة المقربين
فان الابرار انما يعبدون الله خوفاً وطمعاً وهما راجعان الى انفسهم لعدم فوزهم بسعادة المحبة الذاتية فلاجرم يكون
حسنات الابرار سيئات المقربين فحسنات الابرار حسنات من وجه وسيئات من وجه وحسنات المقربين حسنات
صرفة نعم من المقربين من يعبد الله خوفاً وطمعاً ايضاً بعد تحققهم بالبقاء الاكمل وتنزلهم لعالم الاسباب لكن خوفهم
وطمعهم غير راجعين الى انفسهم بل انما يعبدون طمعاً لرضائه سبحانه وخوفاً عن سخطه تعالى وكذا انما يطلبون الجنة
لانها محل رضائه سبحانه لا لحظوظ انفسهم وانما يستعيذون من النار لانها محل سخطه تعالى لا لدفع الايلام
عن انفسهم لان هؤلاء الاكابر محررون عن رقبة الانفس وصاروا خالصين لله سبحانه وهذه الرتبة اعلى من
رتب المقربين ولصاحب هذه المرتبة نصيب تام من كمالات مقام النبوة بعد تحققه بمرتبة الولاية الخاصة ومن لم
يتنزل الى عالم الاسباب فهو من الاولياء المستهلكين فلا نصيب له من كمالات مقام النبوة فلا يكون اهلاً للتكميل
بخلاف الاول رزقنا الله سبحانه محبة هؤلاء الاكابر بحرمة سيد البشر عليه وعلى آله واتباعه من الصلوة افضلها
ومن التسليمات اكملها فان المرء مع من احب والسلام اولاً وآخراً مکتوب بست وپنجم ارسل الی خواجه جهان
في التحريض على متابعة سيد المرسلين ومتابعة خلفائه الراشدين عليه وعليهم من الصلوات اكملها
ومن التسليمات اتمها سلم الله تعالى قلبكم وشرح صدركم وزكى انفسكم والان جلدكم كل ذلك بل جميع كمالات
الروح والسر والخفي والاخفى منوط بمتابعة سيد المرسلين عليه وعلى آله من الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها
فعليكم بمتابعته ومتابعة خلفائه الراشدين الهادين المهديين من بعده فانهم نجوم الدراية وشموس الولاية فمن شرف
بمتابعتهم فقد فاز فوزاً عظيماً ومن جبل على مخالفتهم فقد ضل ضلالاً بعيداً البقية من المقصود اظهار الاضطرار وضيق المعيشة
لابني المرحوم الشيخ السلطان فالملتمس من جنابكم مددهم واعانتهم فانكم حريون بذلك بل موفقون لقضاء حوائج الناس
طراً زاد الله تعالى توفيقكم وجعل الخير رفيقكم والسلام عليكم وعلى سائر من اتبع الهدى مکتوب بست وششم ارسل الى
الشيخ العالم مولانا حاجي محمد اللاهوري في بيان ان الشوق يكون للابرار دون المقربين مع علوم تناسب
هذا المقام ثبتنا الله سبحانه واياكم على جادة الشريعة المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية وروي في الحديث

القدسی طال شوق الابرار الی لقائی وانا الیہم لاشد شوقا اثبت اللہ سبحانہ الشوق للابرار لان المقربین
لا شوق لہم لان الشوق یقتضی الفقد والفقد فی حقہم مفقود والمایہ ہی ان الشخص لا یشتاق الی نفسہ مع افراطہ
حبہ لعدم تحقق الفقد فی حقہ فالمقرب الواصل الباقی باللہ سبحانہ الفانی عن نفسہ حالہ مع اللہ سبحانہ
کحال الشخص مع نفسہ فلا جرم لا یکون المشتاق الا الابرار لانہ محب فاقد فعنی بالابرار غیر المقربین الواصل
سواء کان فی الابتداء او فی الوسطی ولو بقی منہ مقدار حبۃ من خردل لنعم ما قیل فی الشعر الفارسی ؎ فراق
دوست اگر اندک ست اندک نیست ؞ بدرون دیدہ اگر نیم موست بسیارست ؞ نقل عن الصدیق الاکبر رضی اللہ
تعالی عنہ انہ رای قاریا یقرء القرآن ویبکی فقال ہکذا کنا نفعل ولکن قست قلوبنا ہذا من قبیل المدح بما یشبہ الذم وسمعت
عن شیخی قدس سرہ یقول ان المنتہی الواصل یتمنی الشوق والطلب الذی کان لہ فی الابتداء ولہ فی الشوق مقام
آخر اکمل من الاول ثم منہ وہو مقام الیاس والعجز عن الادراک فان الشوق یتصور فی المتوقع فحیث لا توقع لا شوق
واذا رجع ہذا الکامل البالغ نہایۃ الکمال الی العالم رجوع القہقری لا یعود الیہ الشوق ایضا مع وجود الفقد بالرجوع
لان زوال شوقہ ما کان لوجود الفقد بل لحصول الیاس وہو موجود بعد الرجوع ایضا بخلاف الکامل الاول فانہ
یعود الیہ الشوق برجوعہ الی العالم لحصول الفقد الذی زال من قبل فحین وجد الفقد بالرجوع حصل الشوق الذی
زال بزوالہ لا یقال ان مراتب الوصول لا ینقطع ابد الآبدین فیتوقع بعد تلک المراتب فلیتصور الشوق لانا نقول
عدم انقطاع مراتب الوصول مبنی علی السیر التفصیلی الواقع فی الاسماء والصفات والشیون والاعتبارات وہذا السالک
لا یتصور فی حقہ نہایۃ ولا یزول عنہ الشوق ابدا وما نحن بصددہ ہو المنتہی الواصل الذی قطع تلک المراتب بطریق
الاجمال وانتہی الی ما لا یمکن التعبیر عنہ بعبارۃ ولا الاشارۃ الیہ باشارۃ فلا یتصور ثمہ توقع اصلا فلا جرم یزول عنہ الشوق
والطلب وہذا حال الخواص من الاولیاء لانہم الذین عرجوا عن مضیق الصفات ووصلوا الی حضرۃ الذات تعالی
وتقدس بخلاف السالکین فی الصفات مفصلا او السائرین فی الشیونات مرتبا فانہم محبوسون فی التجلیات الصفاتیۃ
ابد الآبدین ومراتب الوصول فی حقہم لیست الا الوصول الی الصفات والعروج الی حضرۃ الذات تعالی لا یتصور
الا بالسیر الاجمالی فی الصفات والاعتبارات ومن وقع سیرہ فی الاسماء بالتفصیل حبس فی الصفات والاعتبارات ولم یزل
الشوق والطلب لم یفارق عنہ الواجد والتواجد فاصحاب الشوق والتواجد لیسوا الا اصحاب التجلیات الصفاتیۃ لیس
من التجلیات الذاتیۃ لہم نصیب ما داموا فی الشوق والوجد فان قال قائل ما معنی الشوق من اللہ سبحانہ مفقود
شیئا قلت ذکر الشوق منہا یحتمل ان یکون من قبیل صنعۃ المشاکلۃ وذکر الشدۃ فیہا باعتبار ان کل ما یغیب الی العزیز

الجبار فهو شدید و غالب علی ما ینسب الی العبد الضعیف هذا الجواب علی طریقة العلماء و للعبد الضعیف فی جوابه وجوه
آخر تناسب طریقة الصوفیه ولکن تلک الاجوبة تقتضی نحواً من السکر و بدون السکر لا تحسن بل لا یجوز ان السکاری معذورون
و ارباب الصحو مشغولون فی حالی الآن الصحو الصرف فلا یلیق بحالی ذکرها هذا والحمد لله اولاً و آخراً والصلوٰة والسلام علی نبیه
دائماً و سرمداً **المکتوب بست و ہفتم** بخواجہ عمک صدور یافت در بیان مدائح طریقہ نقشبندیہ و علوی نسبت این
بزرگواران قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ مرحمت نامہ گرامی کہ از روی کرم نامزد
این مخلص ساختہ بودند بہ وصول آن مبتہج و مسرور گردید سلامت باشند می خواہد کہ تصدیع ایشان بدہد بتغییر آنکہ مدحے
این سلسلہ علیہ نقشبندیہ نماید مجدد و ما در عبارات اکابر این سلسلہ علیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم واقع شدہ است کہ نسبت
ما فوق ہمہ نسبت ہاست از نسبت حضور و آگاہی خواستہ اند و حضوری کہ بہ نزد ایشان معتبر ست حضور بی غیبت
کہ تعبیر بیاد داشت نمودہ اند پس نسبت این عزیزان عبارت از یاد داشت باشد و یاد داشت کہ بفہم قاصر این فقیر
قرار یافتہ است مبنی برین تفصیل ست تجلی ذاتی عبارت از ظہور حضور حضرت ذات ست تعالیٰ و تقدس و حضور آن
سبحانہ بی ملاحظہ اسماء و صفات و شیون و اعتبارات و آن تجلی را برقی گفتہ اند یعنی لمحہ بیش ارتفاع شیون و اعتبارات
متحقق میشود باز در پردہ شیون و اعتبارات متواری میگردد پس برین تقدیر حضور بے غیبت متصور نباشد
بلکہ لمحہ بیش حضور ست و اغلب اوقات غیبت پس این نسبت نزد این عزیزان معتبر نباشد حال آنکہ تجلی را مشائخ
سلاسل دیگر نہایت النہایات گفتہ اند ہر گاہ این حضور دوام پذیرد و اصلاً استتار قبول نکند و ہموارہ بی پردہ اسماء و صفات
و شیون و اعتبارات متجلی شود حضور بے غیبت خواہد بود پس نسبت این اکابر را بالای نسبتہای دیگران قیاس باید نمود
و بے تکلف فوق ہمہ باید داشت این قسم حضور اگر پیش اکثر مردم مستبعد مینماید اما ع ہنیئاً لارباب النعیم نعیمہا
و للعاشق المسکین ما یتجرع چون این نسبت علیا بسبب غرابت پیدا کردہ است کہ اگر فرضاً پیش ارباب ہمین سلسلہ بزرگ
گفتہ شود محتمل کہ اکثر آنہا در مقام انکار آیند و باور ندارند نسبتے کہ الحال در میان ارباب این خانوادہ بزرگ
متعارف شدہ است عبارت از حضور حق ست سبحانہ و شہود او تعالیٰ بوجہے کہ از وصف شاہدی و مشہودی
منزہ باشد و توجہے ست معرا از جہات ستہ متعارفہ اگر جہت فوق متوہم باشد و بظاہر دوام پذیرد و این نسبت
در مقام جذبہ فقط نیز متحقق میگردد و فوقیت آن بوجہے ظاہر نیست بخلاف یاد داشت بمعنی سابق کہ حصول آن
بعد از تمامی جہت جذبہ و مقامات سلوک ست و علو درجہ آن بر ہیچ احدے مخفی نیست اگر خفائی ہست در
حصول ست پس حاسدے اگر از حسد انکار نماید و ناقصے از نقص خود جحود نماید معذور ست ع قاصرے گر کند

این طائفه را طعن و تقصیر حاشا که بدارم بزبان این گروه که همه شیران خواهند این
حیا چسان بگسلد این سلسله را والسلام اولاً و آخراً مکتوب بیست و هشتم
در علو حال آنها بعبارتی تحریر یافته است که موهم تنزل بشدت است مرحمت نامه گرامی که
این مخلص ساخته بودند بدر رود آن مبتهج گردید و بمطالعه مشرف گشت چه نعمت است که آزادان یاد گرفتاران
کنند و چه دولتیست که رسیدگان غمخوارگی مهجوران نمایند بیچاره مهجور چون خود را شایان وصال نیافت
بضرورت محمول بادیه هجران گشت و از قرب گریخته بعدم آرام گرفت و از اتصال با انفصال در ساخت چون
در اختیار آزادی گرفتاری به نسبت گرفتاری برگزید ه چون طمع خواهد ز من سلطان دین ه خاک بر فرق قناعت
بعد ازین چه بعبارات نامربوط و اشارات پراگنده زیاده برین چه تصدیع ایشان نماید ثبتنا الله تعالی و ایاکم
علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب بیست و نهم
بشیخ نظام تهانیسری صدور یافته در بیان ترغیب در ادای فرائض و رعایت سنن و آداب و تقلیل مبالات
در ادای نوافل در جنب فرائض و منع نمودن از ادای نماز خفتن نصف اخیر از شب و منع کردن از تجویز نمودن
خوردن آب مستعمل وضو و منع کردن از تجویز نمودن مریدان که سجده کنند عصمنا الله سبحانه و ایاکم عن التعصب
والتعسف نجانا و ایاکم عن التلهف والتاسف بحرمة سید البشر المنقی عن زیغ البصر علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من
التسلیمات اکملها مقربات اعمال یا فرائض اند یا نوافل نوافل را در جنب فرائض هیچ اعتبار نیست ادای فرضی از فرائض در وقتی
از اوقات به از ادای نوافل هزار ساله است اگرچه به نیت خالص ادا شود هر نفلیکه باشد از صلاة و صوم و ذکر و فکر
و امثال آنها بلکه گوییم که رعایت سنتی از سنن و آدابی در حین ادای فرائض نیز همین حکم دارد منقول است که روزی امیر المؤمنین
حضرت فاروق رضی الله عنه نماز بامداد را بجماعت گزاردند بعد از فراغ صلوة در قوم نگاه کردند شخصی را از اصحاب خود
در آنوقت نیافتند فرمودند که فلانی بجماعت حاضر نشد حاضران عرض کردند که او اکثر شب بیدار میباشد شاید که در این وقت
خوابش برده باشد فرمودند که اگر تمام شب خواب میکرد و نماز بامداد را بجماعت می گزارد بهتر می بود پس رعایت ادبی
و اجتناب از مکروهی اگرچه تنزیهی باشد فضیلت که تحریمی بمراتب از ذکر و فکر و مراقبه و توجه بهتر باشد آری این امور
با این رعایت و اجتناب اگر جمع کنند فقد فاز فوزاً عظیماً و بدونه خرط القتاد مثلاً تصدق یک تنگه در حساب زکوة بموجب شریعت
که از تصدق جبال عظام از ذهب بطریق نفل بمراتب بهتر است رعایت ادبی از آداب در تصدق آن
دانگ مثلاً آنرا به فقیر قریب دادن نیز بمراتب از آن بهتر است پس نماز خفتن را تا نصف اخیر

از نصف شب گذرانیدن و آن تاخیر را وسیلهٔ کسب قیام اللیل ساختن بسیار مستکره باشد چه حنفیه تاخیر عشا را بعد از نصف گفته اند
ادای نماز خفتن در آن وقت مکروه است ظاهراً این کراهت کراهت تحریمی است زیرا که ادای نماز خفتن بعد از
نصف لیل مباح داشته اند و از نصف تا آن حد حرمت مکروه گفته اند پس ما یؤدی الی المباح مکروه
است و نزد شافعیه در آن وقت ادای نماز خفتن جائز نیست پس بواسطهٔ قیام لیل حصول امری
مرتکب این امر گشتن بسیار مستکره است از برای این غرض تاخیر ادای وتر هم کافیست آن تاخیر مستحب است هم
در وقت نیک ادا می باید و هم غرض قیام لیل و بیداری وقت سحر میسر گردد پس ترک این عمل باید نمود و صلوة
گذشته را قضا باید کرد و امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه بواسطهٔ ترک ادبی از آداب وضو نماز چهل ساله را
قضا فرموده اند و ایضا آب مستعمل که ازالهٔ حدث نموده باشد یا بنیت قربت استعمال کرده باشند تجویز
نکنند که مردم آن آب را بخورند که آن آب نزد امام اعظم نجس مغلظه است و فقها منع خوردن آن آب کرده اند و
خوردن آنرا مکروه داشته اند و بعضی بقیهٔ آب وضو را خوردن شفا گفته اند اگر از اعتقاد کسی طلب شفا نماید از آن آب بقیه
این فقیر را درین دفعه به علی مثل این ابتلا واقع شده بود بعضے از یاران در واقعه نموده بودند که آب مستعمل وضوی
فقیر را بخورند والا ضرر عظیم لاحق خواهد شد هر چند تفحص کرد فائده نکرد و بکتب فقهیه رجوع نمود تخلصے پیدا شد که اگر
بعد از تثلیث غسل نیت قربت نکند در مرتبهٔ چهارم آب مستعمل نشود باین حیله تجویز نموده آب غسل چهارم را بی نیت
قربت بخورد نوش داده اند و ایضا مردم معتمد نقل کرده اند که بعضی از خلفاء شما مریدان ایشان را سجده میکنند بزمین بوس هم
کفایت نمی کنند شناعت این عمل اظهر من الشمس است منع شان بلیغ و تاکید در منع نمایید اجتناب این قسم افعال از
همه کس مطلوب است علی الخصوص شخصے که باقتدای خلق خود را برآورده باشد اجتناب این قسم افعال او را از اهم
ضروریات است که مقلدان باعمال او اقتدا خواهند کرد و در بلا خواهند افتاد و ایضا علوم اربعه که افضل علوم احوال است
و احوال مواریث اعمال اند کسی از علوم احوال [illegible] بود که اعمال او درست کرده باشد و تحقق آن [illegible] اعمال تصحیح و
میسر شود که اعمال را بشناسند و کیفیت عمل بدانند و آن [illegible] علم احکام شرعی است از نماز و روزه و سائر فرائض و علم معاملات
از نکاح و طلاق و مبایعات و علم هر چیز که حق سبحانه و تعالی برو واجب ساخته است و او را بدان دعوت فرموده
و این علوم اکتسابیه است از آموختن آن هیچکس را چاره نیست علم میان دو مجاهده است یکی مجاهده در طلب آن قبل از
حصول و مجاهدهٔ دوم در استعمال آن بعد از حصول پس باید چنانکه در مجلس شریف از کتب تصوف مذکور میشود از کتب فقهیه
مذکور شود و کتب فقهیه بعبارات فارسی بسیار اند مثل مجموعهٔ خانی و عمدة الاسلام و کنز فارسی بلکه از کتب تصوف اگر مذکور نشود باکی نیست

که آن باحوال تعلق دارد و در قال در نمی آید و از کتب فقهی مذکور ناشدن احتمال ضرر دارد و زیاده چه اطناب نماید
القلیل یدل علی الکثیر ○ اندکے پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ✽ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ✽ رزقنا الله
سبحانه و ایاکم اتباع حبیبه علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات **مکتوب سی ام** در بیان شهود آفاقی و انفسی و فرق
در میان شهود انفسی و تجلی صوری و در بیان علو شان مقام عبدیت و مطابقت علوم آن مقام با علوم شرعیه
و ما یناسب ذلک ملا محمد صدیق که از جمله قدیم الخدمتان این درگاه است میفرمودند که این مکتوب نیز بشیخ نظام
تهانیسری صدور یافته است شرفکم الله سبحانه بکمال الاتباع المحمدی و زینکم بالزی النبی المصطفوی علیه و علی آله
من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها نمیدانم چه نویسم اگر سخن از جناب قدس مولای خود تعالی و تقدس
بر زبان می آرم محض کذب و افترا کرده باشم جناب کبریای او از آن بلندتر است که زبان زده مثل من هرزه گوئی
گردد و چون از بیچون چه گوید محدث از قدیم چه جوید مکانی در لامکانی تا چند پوید بیچاره از بیرون خود چیزے ندارد
و در ماورای خود گذرے ندارد ○ ذره گر بس نیک و بس بد بود ✽ گرچه عمری تک زند در خود بود ✽ نهایتی
در سیر انفسی که نهایت کار میسر شود میسر است حضرات خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند
اهل الله بعد از فنا و بقا هرچه می بینند و هرچه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خودست
و فی انفسکم افلا تبصرون پیش از این هر سیرے که هست داخل سیر آفاقی است که حاصلش بیحاصلی است
اطلاق لفظ بیحاصلی نسبت بحصول اصل مطلب است والا آن نیز از جمله شرائط و معدات است از شهود
انفسی کسے در توهم نیفتد و آنرا در رنگ شهود تجلی صوری که در نفس تجلے له است تخیل نکند حاشا و کلا تجلی صوری
هر قسم که باشد داخل سیر آفاقی است و در مرتبه علم الیقین داخل است و شهود انفسی در مرتبه حق الیقین است که نهایت
مراتب کمال است و اطلاق لفظ شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است والا چنانکه مطلب ایشان بیچون
و بیچگونه است نسبت ایشان بآن مطلب نیز بیچون و بیچگونه است چون را به بیچون راه هست **مثنوی** اتصالے
بی تکیف بی قیاس ✽ هست رب الناس را با جان ناس ✽ لیک گفتم ناس من النسناس نه ✽ ناس غیر از جان جان
اشناس نه ✽ و منشاء توهم اتحاد شهود انفسی با شهود صوری مذکور حصول بقا شخص است در هر دو مقام چه تجلی
صوری هم متحقق نیست اگر نه بالجمله رفع قیدی از قیودی نماید اما بعد فنا میسر است بقیه وجود سالک در آن تجلی حاصلست
و سیر انفسی خود بعد از فنای اتم و بقای اکمل است لاجرم از قلت معرفت تفرقه در میان این دو بقا نمی توانند کرد و با حکم
اتحاد می نمایند اگر معلوم کنند که بقای ثانی نزد ایشان معبر به بقای بالله است آن وجود را وجود موهوب حقانی میگویند

شاید ازین توہم خلاص شده باشند اینجا کسے نگوید که بقا بالله عبارت از یافتن خود ست بعین حق تعالی و تقدس چنین ست
اگر چه بعضی از بعض عبارات این قوم مستفاد شود آنرا جواب گوئیم که این بقا در مقام جذبه بعضی را بعد از استهلاک
و اضمحلال که شبیه بفناست دست میدهد اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم تعبیر ازان بوجود
عدم می کنند و این پیش از فناست این را زوالی متصور نیست بلکه واقع ست گاهی او را از وی می ستانند
و گاهی باز میدهند و بقائیکه بعد از فنای اتم ست از زوال مصئون و از خلل محفوظ ست فنای ایشان فنای
دائمی ست و عین بقا فانی نیست و در عین فنا باقی فنا و بقا که زوال پذیرند از جمله احوال تلوینیات ست
و در باطن بعید و نه چنین ست حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی فرموده اند وجود عدم بوجود بشریت
عود میکند اما وجود فنا بوجود بشریت عود نمیکند پس هر آئینه وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان سرمدی
بل لا وقت لهم و لا حال کار ایشان بر وقت از اوقات ست و معامله ایشان با تحول احوال پس قبول اول
مخصوص بوقت و حال گشته و آنکه از حال و وقت گذشت از زوال محفوظ ماند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم کسے گمان نکند که دوام وقت باعتبار بقاء اثر آن وقت از تعین فی غیره اطلاق کرده اند
لا بل الدوام تعین ان وقت والاستمرار لنفس الحال ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بل نقول ان بعض الظن اثم
سخن طویل انجامید بر سر اصل سخن آئیم گوئیم که چون مجال سخن در فضای قدس ایزدی جل شانه نیست پس از عجز
و دل از انکسار خود سخن کنیم مقصود از خلقت انسانی ادای وظائف بندگیست و اگر در ابتدا و وسط عشق و محبت
داده اند مقصود قطع تعلق او ست از ما دون جناب قدس جل سلطانه عشق و محبت هم از مقاصد نیستند
از برای حصول مقام عبودیت اند بنده خدا جل شانه وقتی شود که از گرفتاری و بندگی غیر او تعالی بتمام
خلاص شود و عشق و محبت وسیله انقطاع بیش نیستند لهذا نهایت مراتب ولایت مقام عبدیت ست
در درجات ولایت فوق عبدیت مقامی نیست درین مقام خود را با مولای خود هیچ مناسبتی نمی یابد
الا الاحتیاج من جانبه والاستغناء الاتم ذاتا و صفة من جانب المولی تعالی و تقدس نه آنست که ذات
او تعالی و صفات خود را با صفات او سلطانه و افعال خود را با افعال او سلطانه هیچ وجه مناسبت داند ظن
ظلیت هم از جمله مناسبات ست این هم منزه میباید او را سبحانه خالق و خود را مخلوق میدانند بیش ازین
هیچ چیز جرأت نمی نمایند توحید فعلی که جمعی را در اثنای راه دست می دهد و فاعل جز حق را سبحانه نمی یابند
این بزرگواران میدانند که خالق این افعال کیست نه مباشران افعال که این سخن خود نزدیکی ست که بفهم

رسانند این را بمثالے واضح گردانیم مثلاً شعبده بازی در پرده نشسته صورتهائے جمادی چند را در حرکت
می آرد و افعال غریبه در آنها ایجاد مینماید جماعه که حدید البصر نیستند میدانند که فاعل این افعال در آن
صورتهای جمادیه آن شخص پرده نشین است اما بسا شد این افعال همان صور را اند لهذا اینها میگویند که صورت
متحرک است نمی گویند که شعبده باز محرکے است نفس الامر درین حکم محق اند شرائع انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
همین حکم ناطق اند و حکم بوحدت فعل از جمله سکریات است بل الحق صریح ان الفاعل متعدد و خالق الافعال واحد
و همچنین است علومے که در توحید وجود گفته اند مبنای آن بر سکر وقت و غلبه حالست علامت درستی علوم
لدنیه مطابقت است با صریح علوم شرعیه اگر سر مو تجاوز است از سکر است والحق ما حققه العلماء من اهل السنة
والجماعة و ما سوی ذلک اما زندقة و الحاد او سکر وقت و غلبه حال و این تمام مطابقت در میان عبدیت بیست
و اطوار ای این نحوی از سکر متحقق است ع گر بگویم شرح بیحد شود + شخصے از خواجه نقشبند قدس سره سوال کرد
که مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلے گردد و استدلالی کشفی شود نفرمودند که تا معرفت
زائد بر معارف شرعیه حاصل کنند اگرچه در راه امور زائد پیدا میشوند اما اگر بنهایت کار رسانند آنها هباء منثور
میگردند و همان معارف شرعیه بر وجه تفصیل معلوم میگردند و از ضیق استدلال بفضای اطلاق کشف می آیند
یعنی همچنانکه نبی علیه الصلوٰة والسلام آن علوم را از وحی اخذ میکرد این بزرگواران بطریق الهام آن علوم را از اصل
اخذ میکنند علما این علوم را از شرائع اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند همان علوم چنانکه انبیا را علیهم الصلوٰة
والسلام حاصل بود تفصیلاً و کشفاً ایشان را نیز بهمان نهج حاصل میشود اصالةً و تبعیةً در میان است باین قسم
کمال از اولیاء اکمل بعضی ایشان را بعد از قرون متطاوله بعد از سنه متباعده انتخاب میفرمایند بخاطر بود
که یک مسئله اجمالی استدلال را مفصل بنویسم اما کاغذ کوتاهی کرد شاید حکمت خداوندی
جل سلطانه درین بوده باشد والسلام مکتوب سی و یکم بشیخ صوفی صدور یافته
در بیان حقیقت ظهور توحید وجودی و قرب و معیت ذاتی او تعالی و تقدس و گذشتن
ازین مقام با بعضے اسوله و اجوبه که تعلق بتحقیق این مقام دارد ثبتنا الله سبحانه و تعالی
علی متابعت سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
شخصے که در مجلس شریف ایشان بود نقل کرد که یکے از درویشان میان شیخ نظام
تهانیسری در آن مجلس ازین فقیر مذکور ساخت و گفت که او انکار وحدت وجود

می نماید آن شخص ناقل ازین فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است تعیین باید نمود ایشان بنویسند که مردم
ازین نقل تا چه فرا گیرند و در سوء ظن نیفتند که ان بعض الظن اثم اجابة مسؤله چند کلمه متصدع گشت مخدوما
معتقد فقیر از خردی باز مشرب اهل توحید بوده والد فقیر قدس سره بظاهر بهمین مشرب بوده اند
بر سبیل دوام بهمین طریق اشتغال داشته اند با وجود حصول نگرانی تمام در باطن که بجانب مرتبه بیکیفی
داشته اند و بحکم ابن الفقیه نصف الفقیه فقیر را ازین مشرب از روی علم حظ وافر بود و لذت عظیم داشت
تا آنکه حق سبحانه و تعالی بمحض کرم خویش بخدمت ارشاد پناهی حقائق و معارف آگاهی مؤید الدین
الرضی شیخنا و مولانا و قبلتنا محمد باقی قدس الله تعالی سره رسانید و ایشان بفقیر طریقه علیه نقشبندیه
تعلیم فرمودند و توجه بلیغ بحال این مسکین مرعی داشتند بعد از ممارست این طریقه علیه در اندک مدت توحید
وجودی منکشف گشت و غلوی درین کشف پیدا شد علوم و معارف این مقام فراوان ظاهر گشتند
و کم دقیقه از دقائق این مرتبه مانده باشد که آنرا منکشف نگردانیدند دقائق معارف شیخ محی الدین ابن العربی
را کما ینبغی لائح ساختند و بتجلی ذاتی که صاحب فصوص آنرا بیان فرموده است و نهایت عروج جز آنرا نمیداند
و در شان آن تجلی میگوید و ما بعد هذا الا العدم المحض بآن تجلی ذاتی مشرف گشت و علوم و معارف
آن تجلی را که شیخ مخصوص بخاتم الولایة میداند نیز بتفصیل معلوم شد و سکر وقت و غلبه حال درین توحید
بحدی رسید که در بعضی عرائض که بحضرت خواجه نوشته بود این دو بیت را که سراسر سکرست نوشته بود بیت
ای دریغا کین شریعت ملت اعمائی ست ⁂ ملت ما کافری و ملت ترسائی ست ⁂ کفر و ایمان زلف و
روی آن پری زیبائی ست ⁂ کفر و ایمان هر دو اندر راه ما یکتائی ست ⁂ و این حال تا مدت مدید کشید
و از شهور بسنین انجامید ناگاه عنایت بی نهایت حضرت جل سلطانه از دریچه غیب بعرصه ظهور آمد و
روپوش بیچونی و بیچگونگی را برانداخت علوم سابق که مُنبی از اتحاد و وحدت وجود بوده اند رو در زوال آوردند
و احاطه و سریان و قرب و معیت ذاتیه که دران مقام منکشف شده بود مستتر گشتند و بیقین معلوم گشت که
صانع را جل شانه با عالم ازین نسبتهای مذکوره هیچ ثابت نیست احاطه و قرب او تعالی علمی است چنانچه
مقرر اهل حق ست شکر الله تعالی سعیهم و او سبحانه با هیچ چیز متحد نیست او ست تعالی و تقدس و عالم
عالم او سبحانه بیچون و بیچگونه است و عالم سراسر داغ چونی و چگونگی مُسَم بیچون را عین چون نتوان گفت
واجب تعالی را عین ممکن نتوان خواند قدیم هرگز عین حادث نشود و ممتنع العدم عین جائز العدم

نگردد و انقلاب حقائق محالست عقلاً و شرعاً و صحت حمل یکے بر دیگرے ممتنع ست اصلاً و را عجب ست
که شیخ محی الدین و تابعان او ذات واجب تعالی را مجهول مطلق میگویند و محکوم علیه بحکمی نمی دانند مع
ذلک احاطهٔ ذاتی و قرب و معیت ذاتیه اثبات می نمایند و ما هو الا الحکم علی الذات تعالی و تقدس فالصواب

ما قاله العلماء من اهل السنة من القرب العلمی و الاحاطة العلمیة و در زمان حصول علوم و معارف مناسب توحید
وجودی این فقیر را اضطراب تمام بود که ورای این توحید امر دیگر عالی تر نمیدانست و تضرع و نیاز می نمود و عا میکرد
که این معرفت زائل نگردد تا آنکه حجب بتمام از روی کار زائل گشتند و حقیقت کما ینبغی منکشف شد معلوم شد
که عالم هر چند مرایای کمالات صفاتی ست و مجالی ظهورات اسمائی اما مظهر عین ظاهر نیست و ظل عین اصل نیست
چنانکه مذهب اهل توحید وجودی ست این مبحث بمثالے واضح گردد مثلاً عالمی ذو فنونے خواست که کمالات
متنوعهٔ خود را در عرصهٔ ظهور جلوه دهد و خفایای مستحسنهٔ خود را در معرض وضوح آرد ایجاد حروف و اصوات نمود
و در مرایای آنها آن کمالات مختفیه ظاهر ساخت درین صورت نتوان گفت که این حروف و اصوات که
مجالی و مرایای آن کمالات مختفیه شده اند عین آن کمالات اند یا محیط آن کمالات اند بالذات
یا قریب اند آنها بالذات یا معیت دارند بلکه نسبت در میان دالیة مدلولیة است حروف و اصوات
ایشان را دال بیش نیستند بر آن کمالات و آن کمالات بر صرافت اطلاق خود اند آن نسبتها که پیدا شده است
از روی اوهام و خیالات ست فی الحقیقة از آن نسبتها هیچ ثابت نیست لیکن چون در میان آن کمالات
و این حروف و اصوات مناسبت ظاهریة و مظهریة و مدلولیة و دالیة متحقق ست همین مناسبت بعضے را بواسطه
بعضے عوارض باعث حصول آن نسبتهاے وهمیه میگردد و نفس الامر آن کمالات از جمیع این نسب معرا و مبرا ست
و ما نحن فیه نیز غیر از علاقهٔ دالیة و مدلولیة و ظاهریة و مظهریة نیست عالم علامت صانع خود ست تعالی و تقدس و مظهر
مظهر کمالات اسمائی و صفاتے او سبحانه و همین علاقه بعضے را بواسطه بعضے عوارض باعث بعضے احکام
وهمیه میگردد و بعضے را کثرت مراقبات توحید بر این احکام می آرد که صورت آن مراقبات در متخیله نقش می بندد
و بعضے دیگر را علم توحید و تکرار آن نحوے از ذوق بآن احکام می بخشد و این دو صورت توحید معلول اند و خیل
دائرهٔ علم و حال کارے ندارند و بعضے دیگر را منشاے این احکام غلبهٔ محبت ست که بواسطه استیلاے حب
محبوب غیر محبوب از نظر محب می خیزد و جز محبوب هیچ نمی بیند نه آنکه در نفس الامر غیر محبوب هیچ نیست
که آن مخالف حس و عقل و شرع ست و گاهی همین محبت باعث حکم باحاطه و قرب ذاتی می گردد و این قسم توحید اعلی

ازین قسم سابق ست و داخل دائرهٔ حال ست هرچند مطابق نفس الامر و موافق شریعت نیست و تطبیق آن
بشریعت و نفس الامر تکلف محض ست در رنگ تکلفات بارده فلسفیه که اسلامیین اینها منهوسند که اصول
فاسده خود را بقوانین شرعیه مطابق سازند کتاب اخوان الصفا و مثل آن ازین قبیل ست غایة ما فی الباب
خطای کشفی حکم خطای اجتهادی دارد که ملامت و عتاب ازان مرفوع ست بلکه یک درجه از درجات
صواب در حق او متحقق ست این قدر تفاوت دارند که مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند و درجه از درجات صواب تقدیر
خطا نیز می یابند بخلاف مقلدان اهل کشف که معذور نیستند و از درجه صواب بر تقدیر خطا محروم اند چه الهام
و کشف بر غیر حجت نیست و قول مجتهد بر غیر حجت ست پس تقلید اول بر تقدیر احتمال خطا جائز نباشد
و تقلید ثانی بر تقدیر احتمال خطا جائز ست بلکه واجب و شهود بعضے از سالکان که در مرایای تعینات کونیه
است نیز از قبیلهٔ احکام سابقه است و این شهود را شهود وحدت در کثرت نامیده اند زیرا که واجب تعالی
و تقدس که بیچون و بیچگونه است هرگز در مرایاے چونی نگنجد و در مجالے چندے نمی آید لامکانی در مکانی
گنجایش ندارد و بیچون را بیرون دائرهٔ چون باید جست لامکانی را ماورای مکان باید طلبید آنچه در آفاق و
انفس دیده می شود آیات اویند سبحانه و تعالی و تقدس قطب دائرهٔ ولایت یعنی حضرت خواجه نقشبند قدس
الله تعالی سره فرموده اند که هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیرست بحقیقت کلمهٔ لا نفی آن
باید کرد **بیت** در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد * در کلبهٔ گدایان سلطان چه کار دارد * صورت
پرست غافل معنی چه داند آخر * کو با جمال جانان پنهان چه کار دارد * اگر گویند که در عبارات اکثر مشائخ
نقشبندیه و غیر ایشان واقع شده است که صریح است در وحدت وجود و قرب و معیت ذاتیه و در
شهود وحدت در کثرت و احدیت در کثرت جواب گوئیم که این احوال و شهود در توسط احوال ایشان
روی داده باشد و بعد ازان ازین مقام گذرانیده باشند چنانچه این فقیر از احوال خود در ما تقدم نوشته است
جواب دیگر آنست که جمعی را با وجود نگرانی تمام در باطن بجانب احدیت صرف ظاهر ایشان را که کثرت بین است
بآن احکام و آن شهود مشرف میسازند و در باطن نگران احدیت اند و در ظاهر مشاهد مطلوب نه
در کثرت چنانچه از حال والد خود خبر داده است در اوائل این مکتوب و تحقیق این جواب بتفصیل
در رساله که در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته شده است این مقام تحمل زیادتی بر آنچه مذکور
شد ندارد دیگر گفته شود که چون در نفس امر وجودات متعدده باشند قرب و احاطه ذاتیه نباشد

بشهود وحدت در کثرت مطابق واقع نباشد پس حکم این بزرگواران کاذب باشد چه غیر مطابق واقع
و نفس الامر است زیرا که جواب گوئیم که این بزرگواران باندازهٔ شهود خود این حکم کرده اند در رنگ آنکه شخصے
حکم کند بآنکه صورت زید را در مرآت دیده ام این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در مرآت آن صورت را
ندیده است چه صورت در مرآت اصلا نیست تا دیده شود و آن شخص را درین حکم عرفا کاذب نگویند هر چند
مطابق نفس الامر نباشد که او درین حکم معذور است و علامت کذب از وی مرفوع ست کلام ما سابقا مقصود
از اظهار احوال که قضایای استتار ند آنست تا دانسته شود که اگر قول بوحدت وجود بوده است از کشف بوده است
نه از روی تقلید و اگر انکار ست هم از الهام ست گنجایش انکار ندارد و هر چند بر غیر صحت نیست جواب دیگر
از برای دفع شبهه کذب آنست که افراد عالم با یکدیگر در بعضے امور اشتراک دارند و در بعضے دیگر امتیاز و
همچنین هست اشتراک ممکن با واجب تعالی و تقدس در بعضے امور عرفیه هر چند بالذات ممتاز اند
پس بر تقدیر غلبه محبت ما به الامتیاز از نظر مختفی میگردد و ما به الاشتراک در نظر می نماید پس درین صورت اگر حکم بعینیت یکدیگر
کنند مطابق واقع خواهد بود و کذب را اصلا مجال نخواهد ماند و احاطه ذاتی و مثل آن نیز برهمین قیاس باید کرد
والسلام مکتوب سی و دوم بعز حسام الدین احمد صدور یافته در بیان کمال که مخصوص باصحاب
کرام ست رضوان الله تعالی علیهم و از اولیا کم کسے بآن کمال مشرف شده است و در
حضرت مهدی بوجه اتم ظهور خواهد یافت و آن کمال فوق نسبت جذب و سلوک
است و در بیان آنکه کمال قناعت بتلاحق انکار ست زیادتی آن به تخلیع انظار نسبت سر اگر بهمان
مرتبت بماند موجب نقصان ست مرید رشید تواند که آنرا کامل سازد و ما یناسب ذلک - التفات نامه
گرامی ورود فرمود لله سبحانه الحمد والمنة که دور افتادگان از یاد نرفته اند و به تقریبے مذکور میگردند ع [illegible]
خود شاه مسکین بود از عدم دریافت نسبت خاصه پیر دستگیر علیه الرحمة نوشته بودند و سبب آن از سید محمد نعمان
شرح امثال این سخنان بطریق تحریر بلکه بتقریر هم مناسب نمی نماید تا در فهم کسے چه در آید و از اینجا چه فرا گیرد حضور
بشرط حسن ظن با طول صحبت بهر نهج که باشد در کار ست و بدونه خرط القتاد ـه آسوده نشینے باید خوش
مهتابی ست تا با تو حکایت کنم از هر بابے ع اما بحکم سوالے را جوابے باید اینقدر می نماید که هر مقامے را
علوم و معارف دیگر ست و احوال و مواجید دیگر در مقامے مناسب سکر توجه است و در مقام دیگر تلاوت
و نماز ست مقامی مخصوص بجذبه است و مقامے بسلوک و مقامی باین هر دو دولت ممتزج ست و مقامے هست

که از هر دو جهت جذبه و سلوک جدا است نه جذبه را با و مساس و نه سلوک را با آن تعلقے این مقام بس شگرف است
اصحاب آن سرور علیه و علی آله و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها باین مقام ممتاز اند و باین دولت عظمی
مشرف صاحب اختصاص را امتیاز تمام است از ارباب مقامات دیگر مشابهتے با یکدیگر کم دارند بخلاف مقامات دیگر
که با یکدیگر مشابهتے دارند و علو به وجهه و من وجه این نسبت از گذشت اصحاب کرام در حضرت مهدی علیه الرضوان
ظهور خواهد یافت ان شاء الله تعالی از مشائخ طبقات رحمهم الله سبحانه کم کسے این مقام بهره داده است
که از علوم و معارف آن سخن کرده باشند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم غایة ما فی الباب
اصحاب کرام را این نسبت عزیز الوجود در اول قدم بظهور آمده و بصحبت بکمال رسیده دیگرے را اگر باین دولت
مشرف سازند بعد تمام نسبت اصحاب کرام ترتیب دهند بعد از قطع منازل جذبه و سلوک شطرے علوم
و معارف آشنا باین دولت عظمی مستسعد خواهد گشت و ابتدا ظهور این نسبت مخصوص ببرکت صحبت سید البشر
علیه و علی آله الصلوات التحیات البرکات و التسلیمات اتمها و اکملها بوده و از متابعان او نیز کسے را این برکت مشرف
سازند تا صحبت او نیز در ابتدا سبب ظهور این نسبت علیه گردد فیض روح القدس اگر باز مدد فرماید دیگران
هم بکنند آنچه مسیحا می کرد و درین وقت درین نسبت با اسم اندراج النهایة فی البدایة متحقق شود چنانکه در صورت
تقدیم جذبه بر سلوک متحقق است زیاده برین بیان گنجایش ندارد شعر من بعد هذا ما یدق صفاته ما کتمه
احظی لدیه و اجمل جماعه بدا الآن ملاقات واقع شد و از جانب مستمعان ملاحظه حسن اهتمام دریافت شد ازین معامله ان شاء الله تعالی
در معرض ظهور خواهد آمد و چون سیما در خصوص در باب بعضے از یاران قلمی فرموده بودند این فقیر از زلات ایشان در
گذرانید حق سبحانه و تعالی ارحم الراحمین است عفو فرمایند ایشان را نصیحت فرمایند که در تشویر و خجلت در مقام
از ارتکاب باشند و تغییر اوضاع خود کنند ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له
و ما لهم من دونه من وال و سبب بیان شیخ الهداد خصوصا نوشته بودند فقیر را هیچ معنا نیست ایشان نادم است از تغییر
وضع خود مشار الیه را در کار است که الندم توبة استشفاع فرع ندامت است بهر تقدیر فقیر از جانب خود در مقام
گذشت جانب دیگر را ایشان دانند دیگر سرهند را منزل خود تصور فرمایند علاقه محبت و نسبت همسایگی نه از آن
قبیل است که باموری چند گسسته گردد زیاده چه نویسد و السلام مخدوم زادها و سائر اهل بیت بدعا مخصوص اند بعد از
تسوید این قیمه بخاطر ریخت که سخن از در باب زلات یاران و عفو از ان و قبح تر نوشته که در اجمال ابهام است تا مبهم
نشود مخدوما عفو بر تقدیرے مطلوب و متصور است که آن جماعه آن اوضاع را بدل ساخته در مقام ندامت باشند بی آن عفو

گنجایش ندارد نوشته بودند که پیر دستگیر قدس سره این مقام را بشهادت اجتماع بشیخ الهداد سپرده بودند
این سخن بیانی میطلبد اگر سپردن باین معنی گفته اند که تربیت جماعت طالبان بکنند و در مقام مشیخت بنشینند
ممنوع است و در مرتبهٔ اخیر از ملاقات بفقیر حضرت ایشان فرموده بودند که شما تجویز بکنید که شیخ الهداد
از جانب ما رفته ببعضی طالبان مشغولی بگوید و احوال بعضی را بما رساند که ما را تاب حضور طلبیدن و مشغولی گفتن
و احوال پرسیدن نیست فقیر درین باب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم آن قدر تجویز نمود و این قسم
تبلیغ از جنس سفارت محض است علی الخصوص که منتهی بضرورت باشد والضرورة تتقدر بقدر الضرورة و نیز
آن سفارت هم مخصوص بزمان حیات ایشان باشد بعد از ارتحال ایشان مشغولی گفتن و احوال طالبان
پرسیدن از اهل خیانت است نوشته بودند که نسبت پیر دستگیر باقی ماند یعنی زیادتی و نقصان نپذیرد مخدوما تکمیل
صناعة متلاحق افکار است نحوی که سیبویه وضع کرده بود افکار متاخران آنرا چندین زیاده کرده است بهمان صفت
ماندن خود عین نقص است نسبتی که حضرت خواجه نقشبند داشتند بزمان حضرت خواجه عبد الخالق نبود قدس الله تعالی
سرهما علی هذا القیاس علی الخصوص که حضرت خواجهٔ ما در صدد تکمیل این نسبت بودند و در اتمام این نسبت رفته بودند اگر حیوة
وفا میکرد یارانرا خداوند جل سلطانه این نسبت را تا بکجا میرسانید مخدوما معنی بکردن و عدم زیادتی آن مناسب نیست فقیر
نمیداند که این نسبت چه طور باقی خواهد ماند شما خود نسبت علیحده دارید به نسبت ایشان مناسبت ندارد و این سخن مکرر
در حضور ایشان مشخص شده بود و شیخ الهداد و فقیر نسبت را چه داند که چیست تحویلی از حضور و قلبی داشت اگر این هم معلوم نیست
که چه حالت است بیاد آرنده آن نسبت کیست و اشتباه ندارد تا فقیر هم مدد آنکس. بدد اوقات را بعضا بانهند که نیابی اند
صدقه نداند شیطان چه تعلیمات از تسویلات و ما من متعسرات الا من عصمه الله تعالی از سبب نسبتهای مخصوص
مخدوما آن سلب کردن باختیار نبود چنانکه در حضور مذکور شده بود الحال هم آن سلب احوال خود را اصل نشده را
زائل تصور کردن خیال است آن وارد یکبار نزول شد و آن حالت کاری نیم اسوفگی را گمبر میسازند از دهن اهل یگوید
از آب است ... هم او ... همان نمیتوان گفت که منزه از ... شی که نیست قائم را اعتبار نیست اگر امر
پوشیده است منتظر باشند فردا ان شاء الله تعالی ظهور خواهد یافت چون شما مبالغه نوشته بودید بضرورت در جواب آن سخن
گفته شد و الا بی تقریب سخن کردن میسر نمیشود مکتوب سی و سوم به ملا حاجی محمد لاهوری صدور یافت در بیان مذمت
علماء سوء که به محبت دنیا گرفتار اند و علم را وسیلهٔ حصول دنیا ساخته اند و در مدح علماء زهاد که از دنیا بی رغبت گشته اند
علما را محبت دنیا و رغبت در دنیا و رغبت در آن کلف چهرهٔ جمال ایشان است خلائق را اگرچه از ایشان حصول فوائد است

اما علم ایشان در حق ذاتهای ایشان نافع نیاید هر چند تائید شریعت و تقویت ملت بر ایشان مترتب است اما
گاه است که این تائید و تقویت از اهل هوا و ریا نیز بظهور می آید چنانکه سید انبیا علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
از تائید آن مرد فاجر خبر داده اند و فرموده ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ پارس اند
که مس و آهن هر چه باو رسد زر گردد و او فی حد ذاته بر حجریت خود است و همچنین آتشی که در سنگ و نی مودع است
عالم را از آن آتش حصول منافع است اما آن سنگ و نی از آن آتش درونی بی نصیب اند بلکه گوئیم که این علم
در حق ذوات ایشان مضر آمد که حجت را بر ایشان تمام ساخت ان اشد الناس عذابا یوم القیمة عالم
لم ینفعه الله بعلمه چگونه مضر نباشد علمیکه نزد خدای عز و جل عزیز است و اشرف موجودات آنرا وسیله دنیای دنیه
از مال و جاه و ریاست ساخته اند و حال آنکه دنیا نزد حق تعالی ذلیل و خوار است و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را
عز و جل خوار ساختن و ذلیل او را سبحانه عزت دادن بغایت مستقبح است فی الحقیقة معارضه است بحق سبحانه
و تعالی تدریس و افتاء وقتی نافع آید که خالصا لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حب جاه و ریاست و حصول مال و
رفعت خالی باشد و علامت این حال زهد در دنیا است و بی رغبت بودن است از دنیا و ما فیها علمائیکه باین بلا
مبتلا اند و بمحبت این دنیه گرفتار اند از علمای دنیا اند ایشانند علمای سوء و شرار مردم و لصوص دین و حال آنکه ایشان خود را
مقتدای دین می پندارند و بهترین خلائق می انگارند و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم
ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون عزیزی شیطان لعین را دید که فارغ نشسته است و از
تضلیل و اغوا خاطر جمع ساخته آن عزیز سر آنرا از لعین پرسید گفت که علمای سوء این وقت درین کار با من مدد عظیم کرده اند و
مرا ازین مهم فارغ ساخته اند و الحق درین زمان هر سستی و مداهنتی که در امور شرعیه واقع شده و هر فتوری که در ترویج ملت و دین
ظاهر گشته است همه از شومی علمای سوء است و فساد نیات ایشان آری علمائیکه از دنیا بی رغبت اند و از حب جاه و ریاست
و مال و رفعت آزاد اند علمای آخرت اند و ورثه انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات و بهترین خلائق ایشانند که فردای قیامت
سیاهی ایشان را بخون شهدای فی سبیل الله وزن خواهند کرد و پله این سیاهی خواهد چربید نوم العلماء عبادة در شان
ایشان متحقق است ایشانند که جمال آخرت در نظر ایشان مستحسن آمده و قباحت دنیا و شناعت آن مشاهد گشته آنرا بنظر
بقا دیده اند و این را بداغ زوال متسم یافته اند لاجرم خود را بباقی سپرده اند و از فانی باز داشته شهود عظمت آخرت
ثمره شهود جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و ما فیها از لوازم شهود عظمت آخرت است لان الدنیا والآخرة
ضرتان ان رضیت احدهما سخطت الاخری اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است و اگر دنیا خوار است

اشیٔ عزیز ست جمع این دو امر از قبیل جمع اضداد ست اما احسن الدین ذو الدنیا و آخرت بعضی از مشائخ که نقود با نسبت خود بتمام برآمده اند بواسطهٔ بعضی نیات حقانیه اختیار صورت اہل دنیا نموده اند بظاہر راغب می نمایند فی الحقیقت ہیچ تعلقے ندارند و از ہمه فارغ و آگاه اند رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله تجارت و بیع ایشان را مانع ذکر خدا نیست و ہیچ تعلق باین امور بے تعلق اند حضرت خواجه نقشبند فرموده اند قدس الله تعالی سره الاقدس که در بازار منا تاجرے را دیدم که پنجاه ہزار دینار کم و بیش اخرید و فروخت نموده یک لحظه دل او از حق سبحانه غافل نگشت

مکتوب سی و چهارم

نیز بملا حاجی محمد لاہوری صدور یافته در بیان جواہر عالم امر بطریق بسط و تفصیل مهما امکن نقد سعادت دارین وابسته باتباع سید کونین ست علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها فلسفے که دیدهٔ بصیرت او بکحل متابعت صاحب شریعت علیه و علی آله الصلواة و السلام و التحیة مکتحل نشده است از حقیقت عالم امر نابیناست فضلا عن ان یکون له شعور عن مرتبة الوجوب تعالی و تقدس نظر کوتاه او مقصور بر عالم خلق ست و در انجا نیز نا تمام ست جواہرے که اثبات نموده اند ہمه در عالم نفس و عقل که از مجردات شمرده است از نادانی ست نفس ناطقه خود بعین نفس است که بتزکیه محتاج ست و بالذات خبیث ست او بجانب دنیا ست بعالم امر او را چه نسبت و تجرد را با وے چه نسبت و عقل خود ادراک نمی کند از معقولات مگر امورے را که از محسوسات منتزع است و از بدیهی احکام محسوسات کرده انتزاع نا امرے که بمحسوسات مناسبت ندارد و شبه و مثال او در شاہدات پیدا نیست ادراک عقل نمی آید بلکه عقل نمی گشاید لهذا نظر او از احکام بیچونی کوتاه است و در غیب محض گمراه و این علاقه عالم عقل ست عالم امر را که بیچونی ست توجه بیچگونگی ابتدای عالم امر از مرتبه قلب ست فوق قلب روح ست و فوق روح سر است و فوق سر خفی ست و فوق خفی اخفاست پنجگانه عالم امر را اگر جواہر خمسه گویند گنجایش دارد و از کوتاه نظران فلسفه چند را از جمیع آنچه بوده جواہر انگاشته است ادراک این جواہر خمسه عالم امر و اطلاع بر حقائق آنها نصیب کمال تابعان محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و چون در عالم صغیر که انسانست نمونه ایست از ہمه عالم کبیرست و در عالم کبیر نیز اصول این جواہر خمسه ثابت باشد عرش مجید مبداء این جواہر کبیرست در رنگ قلب ایشان و باین مناسبت قلب را نیز عرش الله تعالی گویند و باقی مراتب از جواہر پنجگانه فوق العرش برزخ ست در میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر در رنگ قلب انسان که برزخ ست در میان عالم خلق و عالم امر در عالم صغیر قلب عرش اگرچه در عالم خلق ظاہر اند اما از عالم امر نصیبی تمام از بیچونی و بیچگونگی دارند

اطلاع بر حقیقت این جواهر خمسه اکمل افراد اولیاء الله را مسلّم است که مراتب سلوک به تفصیل گذرانیده به نهایت النهایت رسیده اند. بیت: هر گدائی مرد میدان کے شود ٭ پشّه آخر سلیمان کے شود ٭ و اگر بمحض فضل ایزدی تعالی شانه نظر البصیرت صاحب دولتی را به تفصیل مرتبه وجوب علی حسب الامکان منکشف سازند مطالعه اصول این جواهر را در آن موطن نیز نمایند و این جواهر صغیره و کبیره را در رنگ ظلال آن جواهر حقیقت معلوم فرمایند ع این کار دولت کنون تا کرا رسد ٭ ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم. منع از اظهار حقائق عالم امر بواسطه دقت آن معانی مکتوبه است تا هر کوته نظرے از انجا چه فرا گیرد راسخان در علوم که بشرف وما اوتیتم من العلم الا قلیلا مشرف اند از این ماجرا آگاه نه اند ع هنیئا لارباب النعیم نعیمها ٭ مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ٭ ورنه در مجلس رندان خبرے نیست که نیست ٭ والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علیهم من الصلوات والتسلیمات اتمها و ادومها. ثانیاً بخاطر آمد که از جواهر مقدسه علیا نیز تحریر کرده آورده شود. باید دانست که ابتدای آن جواهر از صفات اضافیه است که کالبرزخ بین الوجوب والامکان و فوق اینها صفات حقیقیه که روح را از تجلیات اینها نصیب ست قلب را بصفات اضافیه تعلق است و بتجلیات اینها مشرف است و بقیه این جواهر علیا که فوق صفات حقیقیه اند از دائره حضرت ذات اند تعالی و تقدس لهذا تجلیات این مراتب سه گانه را تجلیات ذاتیه میگویند سخن از اسرار آنها تدریج مصلحت نیست ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ٭ مکتوب سی و پنجم بمیان حاجی محمد لاهوری صدور یافت در بیان محبت ذاتی که انعام و ایلام در انتقام برابر است. ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید البشر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات مقصود از سیر و سلوک تزکیه نفس اماره است و تطهیر آن از عبادت آلهه باطله که ناشی است از وجود هوای نفسانی تا جز یک معبود بر حق تعالی و تقدس قبله توجه نماند و هیچ مقصدے بروی نگزینند چه از مقاصد دینی و چه از مطالب دنیاوی مقاصد دینی هر چند از حسنات ابرار است مقربین آن را سیئه میدانند و جز یکی را مقصود نمی شمارند این دولت وابسته بحصول فنا است و تحقق محبت ذاتی که در آن موطن انعام و ایلام مساوی است از تعذیب همچنان التذاذ است که از تنعیم اگر بهشت را خواهند برای آن خواهند که محل رضای اوست تعالی و تقدس و طلب آن مرضی اوست عز سلطانه و از دوزخ پناه برای آن جویند که مقام سخط مولی است تعالی نه مقصود از بهشت طلب حظ نفس است نه فرار از دوزخ بواسطه رنج و محنت چه هر چه از محبوب است نزد این بزرگواران مرغوب است و عین مطلوب

کل یفعله المحبوب خیر حقیقت اخلاص محبوب آنجا دست میدهد و خلاصی از آلهه باطله اینجا حاصل میشود و کلمهٔ توحید این
زمان درست می آید و دونه خرط القتاد بی محبت ذاتی که بے ملاحظهٔ اسماء و صفات بے توسل انعام و اکرام محبوب است
کار در خلل است و فنای مطلق بی این محبت شرک سوز دست نمیدهد مثنوی عشق آن شعله است که چون برفروخت
هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت ۔ تیغ لا در قتل غیر حق براند ۔ در نگر زان پس که بعد لا چه ماند ۔ ماند الا الله باقی جمله رفت
شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت ۔ مکتوب سی و ششم نیز بملا حاجی محمد لاهوری صدور یافت در بیان
آنکه شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه است و مطلبی نیست که در حصول آن بماورای شریعت احتیاج افتد
طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و ما یناسب ذلک حققنا الله سبحانه و ایاکم بحقیقة الشریعة المصطفویة علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة و یرحم الله عبدا قال آمینا شریعت راسه جزو است علم و عمل و اخلاص تا این هر سه جزو متحقق
نشوند شریعت متحقق نشود و چون شریعت متحقق شد رضای حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که فوق جمیع سعادات
دنیویه و اخرویه است و رضوان من الله اکبر پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه آمد و مطلبی نماند که بماورای
شریعت در ان مطلب احتیاج افتد طریقت و حقیقت که صوفیه بآن ممتاز گشته اند هر دو خادم شریعت اند در تکمیل جزو ثالث
که اخلاص است پس مقصود از تحصیل آن هر دو تکمیل شریعت است نه امر دیگر ورای شریعت احوال و مواجید و علوم و معارف
که صوفیه را در اثنای راه دست میدهد نه از مقاصد اند بل اوهام و خیالات تربی بها اطفال الطریقة از جمیع اینها گذشته
بمقام رضا باید رسید که نهایت مقامات سلوک و جذبه است چه مقصود از طی منازل طریقت و حقیقت ماورای تحصیل
اخلاص نیست که مستلزم مقام رضا است از تجلیات سه گانه و مشاهدات عارفانه گذرانیده از هزاران یکی را بدولت
اخلاص و مقام رضا میسر میسازند کوته اندیشان احوال و مواجید را از مقاصد می شمرند و مشاهدات و تجلیات را از مطالب
می انگارند لاجرم گرفتار زندان وهم و خیال مانده اند و از کمالات شریعت محروم میگردند کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله
یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب آری حصول مقام اخلاص و وصول بمرتبه رضا منوط بطی این احوال و مواجید است
و مربوط بتحقق این علوم و معارف پس اینها معدات مطلوب باشند و مقدمات مقصود حقیقت این معنی بصدقه
حبیب الله علیه و علی آله الصلوة والسلام برین فقیر بعد از ده سال کامل درین راه بوضوح انجامید و شاهد شریعت
کما ینبغی جلوه گر گشت هرچند از اول گرفتاری احوال و مواجید نداشت و غیر از تحقق بحقیقت شریعت مطلبی در نظر نبود
لیکن بعد از عشره کامله حقیقت امر کما هو بظهور آمد الحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه مبارکا علیه نعوت مغفرت پناهی
سیادت و شیخ جمال جمیع اهل اسلام را باعث حزن و تفرقه است مخدوم زادهای ایشان را از جانب فقیر عزا نموده

خاتمہ خوانند والسلام مکتوب سی و ہفتم بشیخ محمد خیری صدور یافتہ در تحریض بر اتباع سنت سنیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ و در ترغیب بحصول نسبت نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم مراسلۂ شریفہ و مکاتبۂ لطیفہ کہ از روی کرم اصدار فرموده بودند بمطالعۂ آن مسرور و مبتہج گردید استقامت و ثبات خود برین طریقۂ علیۂ نقشبندیہ نوشته بودند الحمد للہ سبحانہ علی ذلک حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ ببرکت اکابر این طریقۂ علیہ ترقیات بی نہایت کرامت فرماید طریق ایشان کبریت احمر ست مبنی بر متابعت سنت علی مصدرہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ این فقیر از نقد وقت خود می نویسد کہ مدتہا از علوم و معارف و از احوال و مقامات در رنگ بر نیسان ریختند و کاریکہ باید کرد بعنایت اللہ سبحانہ کردند و الحال آرزوئے نمانده است الا آنکہ احیای سنتے از سنن مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والتسلیمات نموده آید و احوال و مواجید مرارباب فوق را مسلم باشد سیبا یدکہ باطن را بہ نسبت عزیزہا قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم معمور داشتہ ظاہر را بکلیت متابعت سنن ظاہرہ متجلی و متزین دارند مصرعہ کار اینست غیر این ہمہ ہیچ پنج نماز پنجگانہ را در وقت اول اد اشایند الا عشاء زمستان کہ تا ثلث شب تاخیر دران مستحب ست درین امر تقریبے اختیار ست نیخواہد کہ سرمو تاخیر را در ادای صلوٰۃ گنجایش باشد و عجز بشریت مستثنے ست مکتوب سی و ہشتم نیز بشیخ محمد خیری صدور یافت در گرفتاری بذات سبحت تعالیٰ و تقدس کہ منزہ است از اعتبار اسماء صفات و شیون و اعتبارات و در مذمت جماعہ نارسیدگان کہ چون را بیچون تصور کرده بآن گرفتار مانده اند و در تفاوت اقدام اہل فنا کہ مرتبہ ست بر ان تفاوت علوم و معارف و امثال آن مکتوب شریف رسید موجب فرحت گشت حق سبحانہ و تعالیٰ ہموارہ با خود دارد و یک لحظہ با غیر خود نگذارد و ہر چہ باد ون ذات بحت ست تعالیٰ شانہ معبر بغیر ست اگرچہ اسماء صفات باشد و آنکہ متکلمین صفات را لا ہو و لا غیرہ گفتہ معنی دیگر دارد و داد غیر غیر مصطلح خواستہ اند و بان معنی نفی کرده اند نہ بمعنی مطلق و نفی خاص مستلزم نفی عام نیست و از ان ذات عز سلطانہ جز بسلوب تعبیر نمیتوان کرد و دران مرتبہ ہر چہ اثبات ست الحاد ست و بہترین تعبیرات و جامع ترین عبارات لیس کمثلہ شیئے ست کہ بزبان فارسی ترجمہ آن بیچون و بیچگونہ ست علم و شہود و معرفت را باو سبحانہ راہ نیست ہر چہ می بینند و میدانند و می شناسند غیر اوست تعالیٰ با تنہا گرفتاری گرفتاری بغیر اوست پس نفی آن لازم باشد در تحت کلمۂ لا آورده اثبات آن ذات بیچون و بیچگون را بہ کلمۂ الا اللہ می باید کرد و این اثبات اولاً بہ تقلید ست و آخر بہ تحقیق و بعضے ارباب سلوک بہ نہایت کار نارسیده چون را بیچون تصور کرده اند

وشهود و معرفت را باو راه داده اند ارباب تقلید بمراتب ازینها بهتر اند چه تقلید اینها مقتبس از مشکوة نبوت
است علی صاحبها الصلوة والتسلیمات که خوف خطا را باو راه نیست مقتدای آن جماعت نارسیدگان کشف
غیر صحیح است ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ٭ وفی الحقیقت آن جماعه منکر ذات اند که اگر اثبات شهود
ذات میکنند یا امید اند که نفس اثبات عین انکار ست امام المسلمین امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه فرموده است
سبحانک ما عبدناک حق عبادتک لکن عرفناک حق معرفتک ادای حق عبادت خود ظاهر ست لیکن
حصول حق معرفت بنا بر آنست که نهایت معرفت در ذات تعالی شانه جز آن نیست که بیچونی و بیچگونگی
بشناسند ساده دلی گمان برد که درین معرفت عام و خاص برابر اند و منتهی و مبتدی مستوی الاقدام اند گوییم که او فرق
نکرده است میان علم و معرفت مبتدی را علم ست و منتهی را معرفت معرفت جز فنا نمیباشد و این دولت جز
فانی را میسر نمیشود مولوی معنوی باید شنوی ٭ هیچکس را تا نگردد او فنا ٭ نیست ره در بارگاه کبریا ٭ پس چون
معرفت ورای علم باشد باید دانست که امریست ورای دانش متعارف که از آن بمعرفت تعبیر میکنند و ادراک
بسیط نیز میگویند شعر فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست ٭ هم قصه غریب و حدیث عجیب هست ٭ شعر
اتصالی بی تکیف بی قیاس ٭ هست رب الناس را با جان ناس ٭ لیک گفتم ناس را ناس نیست
ناس غیر از جان جان اشناس نه ٭ و چون در فنا نیز اقدام متفاوت اند لاجرم متفاوت اند نیز در معرفت
تفاضل باشد کسی که فنای وی تمام تر ست معرفت وی اکمل ست و کسیکه دون اوست در فنا دون اوست
در معرفت علی هذا القیاس سبحان الله سخن بکجا رفت بایستے از جملے نامرادی بی استقامتے و نابالغی
خود می نوشتم و از دوستان همتے و معونتے طلب میکردم مرا با امثال این سخنان چه مناسبت ست اگر از
خویشتن هیچ نیست چنین ٭ چه خبر دارد ز چنان و چنین ٭ اما همت بلند پایه و طلب سرمایه نمیگذارد که بیان پایه
دنیه و سرمایه های سفیهه فرود آید بلکه از التفات نماید اگر میگوید از او میگوید اگر چه هیچ نمیگوید و اگر می جوید او را
می جوید اگر چه هیچ نمی یابد اگر جاهلے دارد او را دارد اگر هیچ ندارد و اگر و اصل ست او را واصل ست
اگر چه بی حاصل ست در عبارات بعضے اکابر قدس الله تعالی اسرارهم العلیه که شهود ذاتی
واقع شده است معنے آن به غیر ارباب کمال ظاهر نیست نارسیدگان فهم آن معنی محال ست
٭ در نیابد حال پخته هیچ خام ٭ پس سخن کوتاه باید و السلام ٭ عنوان نامه بکلمه
هو الظاهر هو الباطن مزین کرده بودند مخدوما هو الظاهر هو الباطن درست اما چند گاه است که

فقیر ازین عبارت معنی توحید نمی فهمد و بعلماء در فهم معنی آن موافق ست و درستی اینها فوق درستی
ارباب توحید معلوم گشت کل میسر لما خلق له ع هر کسے را بهر کارے ساختند ٭ انچه برین کس ست لا
دیان مکلف امتثال اوامر و انتهاء از نواهی ست ما اتکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و اتقوا الله و چون
امور باخلاص ست و آن بیفنا صورت نمی بندد و بے محبت ذاتیه متصور نمی شود لاجرم تحصیل مقدمات
فنا که تقدمات عشره دست می باید کرد اگرچه فنا موهبت محض ست اما مقدمات و مبادی آن بکسب
تعلق دارد اگرچه بعضے باشند که بحقیقت فنا ایشان را مشرف سازند بے آنکه کسب مقدمات آن نمایند
و بریاضات و مجاهدات حقیقت خود را اصطفا سازند مع حال او از دو صورت خالی نیست یا بموافقت
الموافقت او را باز دارند یا بهر تکمیل ناقصان بعالم بازگردانند بر تقدیر اول سیر او در مقامات مذکوره واقع
نمیشود و از تفاصیل تجلیات اسمائی و صفاتی بیخبر ست و بر تقدیر ثانی چون او را بعالم بازگردانند سیر او بر تفصیل
مقامات مذکوره واقع میشود و تجلیات بی نهایت او را مشرف میسازند صورت مجاهده دارد اما فی الحقیقت در
کمال ذوق و لذت ست بظاهر ریاضت است و بباطن نعم و لذات ع این کار دولت ست کنون تا کرا رسد
گفته نشود که چون اخلاص از جمله مامورات واجبة الامتثال باشد و حقیقت آن بی فنا تحقق نمیشود پس علماء ابرار
و صلحاء اخیار که بحقیقت فنا مشرف نشده اند بترک اخلاص عاصی باشند زیرا که گوئیم که نفس اخلاص ایشانرا
حاصل ست اگرچه در ضمن بعضے افراد اخلاص باشد و بعد از فنا کمال اخلاص متحقق می شود و جمیع افراد
شامل میباشد و لهذا گفته شده است حقیقت اخلاص بے فنا صورت نمی بندد و نه گفت که نفس اخلاص
بے فنا تحقق نمیشود **مکتوب سی و نهم** نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت در بیان آنکه مدار کار بر قلب است
از مجرد اعمال صوری و عبادات رسمی کاری نمی کشاید و امتثال آن حق سبحانه و تعالی از مادون خود
اعراض و بجناب قدس خود اقبالے ارزانی فرمایند بحرمة سید البشر المرفوع عنه زیغ البصر علیه
و علی آله الصلوات و التسلیمات مدار کار بر قلب است اگر از دل بغیر او سبحانه گرفتار ست خراب
و ابتر ست از مجرد اعمال صوری و عبادات رسمی کارے نمی کشاید سلامتی قلب از التفات
بما سوای او تعالے و اعمال صالحه که ببدن تعلق دارند و شریعت باتیان آن امر فرموده هر دو
در کار ست دعوے سلامت قلب بے اتیان اعمال صالحه بدنیه باطل ست چنانکه درین
نشاء روح بے بدن غیر متصور ست احوال قلبی بے اعمال صالحه بدنی محال ست بسیارے از

محمدان این وقت این قسم دعوے مینمایند نجانا اللہ سبحانہ عن معتقد اتہم السوء بحرمۃ حبیبہ علیہ الصلوۃ والسلام والتحیۃ مکتوب چہلم بشیخ محمد خیری صدور یافت دربیان تحصیل مقام اخلاص کہ جزویست از اجزاے ثلثۂ شریعت و در تکمیل این جزء طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و اشال آنها الحمد للہ و الصلوۃ علے نبیہ وسلم محمد و ما بعد از طے منازل سلوک و قطع مقامات جذبہ معلوم شد کہ مقصود ازین سیر و سلوک تحصیل مقام اخلاص ست کہ مربوط بفنای الیہ آفاقی و انفسی ست و این اخلاص جزویست از اجزای شریعت چہ شریعت راسہ جزو ست علم و عمل و اخلاص پس طریقت و حقیقت خادم شریعت اند در تکمیل جزو او کہ اخلاص ست حقیقت کار این ست اما فہم ہر کس اینجا نرسد اکثر عالم بخواب و خیال آرمیدہ اند بجوز و مویز اکتفا نمودہ از کمالات شریعت چہ دانند و بحقیقت طریقت و حقیقت چہ وارسند شریعت را پوست خیال میکنند و حقیقت را مغز میدانند ہمہ اندکہ حقیقت معاملہ چیست بہ ترہات صوفیہ مغرور اند و باحوال و مقامات مفتون ہداہم اللہ سبحانہ سواء الطریق والسلام علینا و علے عباد اللہ الصالحین

مکتوب چہل و یکم بشیخ درویش صدور یافتہ در ترغیب بمتابعت سنت سنیۂ مصطفویہ علے صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ و دربیان آنکہ طریقت و حقیقت متممان شریعت اند و دربیان علوم شرعیہ و علوم صوفیہ کہ در مقام صدیقیت کہ اعلاے مراتب ولایت ست فائض میگردند اصلا مخالفت نیست و ما یناسب ذلک حق سبحانہ و تعالی ظاہر و باطن را بمتابعت سنت سنیۂ مصطفویہ علے صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ متحلے و متزین گرداناد بحرمۃ النبی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوۃ والتسلیمات محمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم محبوب رب العالمین ست ہر چیز کہ خوب و مرغوب ست از براے مطلوب و محبوب ست لہذا حق سبحانہ و تعالے در کلام مجید خود میفرماید انک لعلے خلق عظیم و نیز می فرماید تعالی و تقدس انک لمن المرسلین علے صراط مستقیم و نیز فرمودہ تعالے و تقدس ان ہذا صراطی مستقیما فاتبعوہ و لاتتبعوا السبل راہ او را علیہ الصلوۃ والسلام صراط مستقیم خواندہ ماسواے او را از سبل گردانیدہ و از اتباع آن منع فرمودہ و آن سرور فرمودہ علیہ الصلوۃ والسلام اظہار الشکر و اعلانا للخلق ہدایۃ لہم خیر الہدی ہدی محمد و نیز فرمودہ علیہ الصلوۃ والسلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی و باطن متمم ظاہرست و مکمل آن سر موئے بایکدیگر مخالفت ندارد مثلا در منع بزبان ناگفتن شریعت ست و از دل نفی خاطر کذب نمودن طریقت و حقیقت ست اگر این نفی بتکلف و تعمل ست طریقت ست

واگر بی تکلف میسر است پس فی الحقیقت باطن که طریقت و حقیقت ست متمم و مکمل ظاهر آمد که شریعت ست پس سالکان سبل طریقت و حقیقت را اگر در اثنای راه اموریکه بظاهر با شریعت در جنگ اند ظاهر شوند و بظاهر سازند مبنی بر سکر وقت و غلبه حال ست اگر ازان مقام گذرانند و بصحو آیند آن منافات بالکلیه مرتفع میشود و آن علوم متضاده بتمام هبا منثورا میگردند مثلاً جمعے از سکر باحاطه ذاتی قائل گشته اند و بالذات حق را تعالی و تقدس محیط عالم میدانند این حکم مخالف آرای علمای اہل حق ست ایشان باحاطه علمی قائل اند فی الحقیقت آرای علما بالصواب اقرب است هرگاه همین صوفیه قائل باشند بآنکه ذات حق تعالی و تقدس بهیچ حکمے محکوم نمیگردد و بهیچ حکم در وی باحاطه و سریان نمودن مخالف آن قولست و الحق که ذات او تعالی بیچون و بیچگون ست بهیچ حکمی آنجا راه نیست آنجا حیرت و نادانی ست و دران موطن جهل معرفت ست و سرگردانی محض احاطه و سریان را دران جناب قدس چه یارا اگر آنکه از جانب صوفیه که قائل باین احکام اند اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعین اولست و چون آنرا زائد بر متعین نمیدانند آن تعین را همین ذات میگویند و آن تعین اول که معبر بوحدت ست در جمیع ممکنات ساریست پس حکم باحاطه ذاتی درست آمد اینجا دقیقه ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علماء اہل حق بیچون و بیچگونه است و ماسوای او هرچه هست بروی زایدست آن تعین هم اگر نزد ایشان ثابت شود نیز زائد خواهد بود و از دائرهٔ حضرت ذات بیچون بیرون خواهند دانست پس احاطه او را ذاتی نخواهند گفت پس نظر علماء از نظر آن صوفیه بلند آمده و ذاتیکه نزد آن صوفیه است نزد این علماء داخل ماسوی است همین قیاس ست قرب و معیت ذاتی و موافقت معارف باطن با علوم شرعیهٔ ظاهر بتمام و کمال بحدیکه در حقیقت مجال مخالفت نماند در مقام صدیقیت است که بالاتر مقام ولایت ست فوق مقام صدیقیت مقام نبوت ست علومی که نبی را علیه الصلوة والسلام بطریق وحی آمده است صدیق را بطریق الهام منکشف گشته است در میان این دو علم غیر از فرق وحی و الهام نیست پس مخالفت را چه مجال باشد و در مادون مقام صدیقیت هر مقامے که باشد نحوے از سکر متحقق است صحو تمام در مقام صدیقیت است و بس و فرق دیگر در میان این دو علم آنست که در وحی قطع ست و در الهام ظن زیراکه وحی بتوسط ملک ست و ملائکه معصوم اند احتمال خطا در ایشان نیست و الهام اگرچه محل عالی دارد آن قلب ست و قلب از عالم امر ست اما قلب را با عقل و نفس نحوے از تعلق متحقق ست و نفس هرچند به تزکیه

مطمئنه گشته است اما بیت هر چند که مطمئنه گردد * هرگز ز صفات خود نگردد * پس خطا بر او
دران موطن مجال پیدا شد باید دانست که در ابقاء صفات نفس باوجود اطمینان او فوائد و منافع
ست اگر نفس بالکل از ظهور صفات خود ممنوع باشد راه ترقی مسدود مے گردد و روح را حکم ملک
پیدا میشود و محبوس در مقام خود میگردد ترقی او بواسطهٔ مخالفت نفس ست اگر در نفس مخالفت نماند
ترقی از کجا شود و سید کائنات علیه من التحیات اتمها و من التسلیمات اکملها وقتیکه از جهاد کفار
مراجعت می فرمودند رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر جهاد با نفس را جهاد اکبر فرمودند
و مخالفت نفس درین موطن بترک عزیمت او نیست بلکه باراده آن ترکیست مهما امکن تحقق ترک
هم مقصود نیست و بهمان اراده آنقدر ندامت و پشیمانی و التجا و تضرع بجناب قدس خداوندے
جل سلطانه دست میدهد که کار یک ساله مثلاً در یک ساعت میسر شود بر سر اصل سخن رویم مقرر
ست هر چیز که اخلاق و شمائل محبوب یافته می شود آن چیز نیز بتبعیت محبوب محبوب میگردد بیان
این رمز ست در کریمه فاتبعونی یحببکم الله پس در متابعت او علیه الصلوة والسلام کوشیدن منجر
بمقام محبوبیت آمد فعلے کل عاقل ذی لب السعی لکمال اتباع حبیبه علیه الصلوة والسلام ظاهراً
و باطناً سخن بطویل انجامید معذور فرمایند جمال سخن چون از جمیل مطلق است هر چند در از
میگردد زیباتر مے آید لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و
لو جئنا بمثله مدداً سخن بجای دیگر باید برد حامل رقیمة الدعا مولانا محمد حافظ اهل علم ست و کثیر العیال
از قلت اسباب معیشت متوجه عسکر گشته اگر توجه فرموده از سرکار نصرت آثار سیادت و نقابت
دستگاهی شیخ جیو وظیفهٔ یا امداد وے از برائے مشار الیه حاصل کنند عین کرم خواهد بود زیاده تصدیع
مکتوب چهل و دوم نیز به شیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه بهترین صیقلها از برائے
زدودن زنگ محبت ما دون حق سبحانه از مرای حقیقت جامعهٔ قلبیه متابعت سنت ست
علی صاحبها الصلوة والسلام سلمکم الله تعالی وسبحانه وابقاکم آدمی تا زمانیکه بدیدن تعلقات گرفتار
و ملوث ست محروم و مهجور ست صیقل مرآت آئینه حقیقت جامع از زنگ محبت ما دون او عز و جل لابد ست
و بهترین صیقلها در ازالهٔ آن زنگ اتباع سنت سنیه مصطفویه است علی مصدرها الصلوة
والسلام والتحیة که مدار این بر رفع عادات نفسانی و دفع رسوم ظلمانی ست فطوبی لمن تشرف بهذه النعمة العظمی

و ویل لمن حرم من هذه الدولة القصوی بقیة المرام آنکه جناب اخوی اعزی میان مظفر ولد مرحوم شیخ لعل و برادران
از مرحوم اعیان و بزرگ زاده اند جمع کثیر بایشان وابسته اند محل ترحم ست زیاده چه تصدیع نماید والسلام
علیکم و علی من اتبع الهدی مکتوب چهل و سوم بسیادت پناه نقابت دستگاه شیخ فرید بخاری صادر شده
در بیان آنکه توحید دو قسم است شهودی و وجودی و آنچه لازم است توحید شهودیست که فنا بآن مربوط ست
و توحید شهودی بعقل و شرع مخالفت ندارد بخلاف توحید وجودی و اقوال مشائخ که ناظر بتوحید شهودی است
باید فرود آورد تا مخالفت گنجایش نباشد و توحید شهودی در مرتبه عین الیقین ست که مقام حیرت ست و
چون ازان مقام میگذرند بحق الیقین میرسند از امثال این احوال تحاشی مینمایند و ما نیاسب ذلک
من الاسولة والاجوبة و التمثیلات الموضحة سلمکم الله تعالی و سبحانه و عصمکم عما یصمکم و صانکم عما شانکم بدانید
در اثناء راه این طائفه علیه را دست میدهد دو قسم ست توحید شهودی و توحید وجودی توحید شهودی
یکی دیدنست یعنی مشهود سالک جز یکی نباشد و توحید وجودی یک موجود دانستن و غیر او را معدوم انگاشتن و
با وجود عدمیت مجالی و مظاهر آن یکی پنداشتن پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین آمد و شهودی از قسم
عین الیقین توحید شهودی از ضروریات این راه است چه فنا بی این توحید متحقق نشود و عین الیقین
بی آن میسر نشود زیرا که رویت یکی با استیلاء او مستلزم عدم رویت ماسوی اوست بخلاف توحید وجودی که چنین
ست یعنی ضروری نیست چه علم الیقین بی آن معرفت حاصل ست چه علم الیقین مستلزم نفی ماسوای او نیست
غایة ما فی الباب مستلزم نفی علم ماسوی وست در وقت غلبه و استیلای علم آن یکی مثلاً شخصی که یقین بوجود
آفتاب پیدا کرد استیلای این یقین مستلزم آن نیست که ستاره ها را در آن وقت منتفی و معدوم داند اما وقتیکه آفتاب
دید البته ستاره ها را نخواهد دید و مشهود او جز آفتاب نخواهد بود و درین زمان که ستاره ها را نمی بیند میداند که ستاره ها
معدوم نیستند بلکه میداند که هستند اما مستور اند و در شعشان نور آفتاب مغلوب اند و این شخص با جماعه که نفی وجود
ستاره ها در ان وقت کنند در مقام انکار ست میداند که آن معرفت غیر واقع ست پس توحید وجودی که نفی ماسوای
یک ذات ست تعالی و تقدس با عقل و شرع در جنگ ست بخلاف شهودی که در یکی دیدن هیچ مخالفت نیست
مثلاً در وقت طلوع آفتاب ستاره ها را نفی کردن و معدوم دانستن مخالف واقع ست اما ستاره ها را دران وقت
نادیدن هیچ مخالفت نیست بلکه آن نادیدن بواسطهٔ غلبهٔ ظهور نور آفتاب ست و ضعف بصر رائی اگر بصر رائی بنور عیان
آفتاب مکتحل شود و قوت پیدا کند ستاره ها را از آفتاب جدا بیند و این دید حق الیقین ست پس اقوال بعضی از مشائخ

که بظاهر شریعت حقه مخالف مینماید و بتوحید وجودی بعضی مردم آنها را فرود می آرند مثل قول ابن منصور
الحلاج انا الحق و ابی یزید البسطامی سبحانی و امثال اینها اولی و انسب آنست که بتوحید شهودی فرود باید آورد و
مخالفت را دور باید ساخت هرگاه ماسوای حق سبحانه از نظر ایشان منتفی شد در غلبهٔ آن حال باین الفاظ تکلم
فرموده اند غیر از حق سبحانه ثابت نبوده و معنی انا الحق آنست که حق ست و من نی چون خود را نمی بیند اثبات
نمیکند نه آنکه خود را می بیند و آنرا حق میگوید این خود کفر ست اینجا کسی نگوید که اثبات ناکردن نفی میکشد
و آن عینه توحید وجودیست زیرا که گوئیم که از عدم اثبات نفی لازم نمی آید بلکه در آن موطن حیرت ست
و احکام تمامها ساقط شده اند و در سبحانی نیز تنزیه حق منظور ست نه تنزیه خود که او تمامه از نظر او مرتفع شده است
حکمی باو تعلق نمیگیرد و امثال این سخنان در مقام عین الیقین که مقام حیرت ست بعضی را دست میدهد چون
ازین مقام گذرانند و بحق الیقین میرسانند از امثال این کلمات تحاشی مینمایند و از حد اعتدال تجاوز نمیفرمایند
و بی تحاشی بسیاری ازین طائفه که بزی صوفیان خود را مینمایند توحید وجودی را شائع ساخته اند و کمال را
جز آن نمیدانند و بعلم از عین بازمانده اند و آن اقوال مشائخ را بمعانی تخیلیهٔ خود فرود آورده مقتدای بازار
خود ساخته اند و بازار کاسد خود را باین تخیلات رائج داشته اند اگر بالفرض در عبارات بعضی از
مشائخ ما تقدم الفاظی که تصریح بتوحید وجودی دارند واقع شده اند حمل بران باید کرد که در ابتدا در
مقام علم الیقین باین کلمات تکلم فرموده اند و در آخر کار ایشان را ازان مقام گذرانیده اند از علم
بعین برده اند اینجا کسی نگوید که ارباب توحید وجودی نیز چنانکه یکی میدانند یکی می بینند پس از
عین الیقین نیز نصیبی دارند زیرا که در جواب گوئیم که ارباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی
دیده اند نه آنکه بآن توحید متحقق شده اند توحید شهودی را باین صورت مثالی او فی الحقیقت هیچ
مناسبت نیست زیرا که در وقت حصول آن توحید حیرت است حکم بامری دران موطن نیست و
صاحب این توحید وجودی با وجود شهود صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم ست چه نفی
وجود ماسوا می کند و نفی حکم ست از احکام از مقوله علم حیرت و علم با یکدیگر جمع نمیشوند پس ثابت شد
که صاحب توحید وجودی از مقام عین الیقین بهره ندارد مر صاحب توحید شهودی را بعد از
مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام معرفت که حق الیقین است میرسانند و در آن موطن
علم و حیرت جمع می شوند علمی که بعد حیرت ست و پیش از حیرت است علم الیقین است این جمع

بمثالی واضح گردد مثلاً شخصی در خواب بواسطهٔ مناسبتی که بمقام پادشاهت دارد خود را پادشاه دید
و لوازم پادشاهت در خود یافت معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است بلکه بصورت مثالی
پادشاهت در خود دیده است و فی الحقیقت پادشاهت را بآن صورت مثالی هیچ مناسبت نیست آری
آن شهود اگر بصورت مثالی باشد از استعداد آن شخص متحقق شدن بحقیقت آن صورت خبر میدهد اگر
حالی بکند و عنایت خداوندی جل سلطانه شامل حال او شود و بآن مقام برساند فوقت تافصل فرق بسیا
ست بسا آهنی که قابلیت مرآتیت داشته باشد تا مرآت شود و بدست پادشاهان نرسیده از حصول
جمال شان بهره نیابد کجا اقدام مگر گوییم که سبب تحریر این علوم [illegible] آن باشد که اکثر ابنای این وقت
بعضی بتقلید بعضی بجهل و علم بعضی دیگر بعلم ممتزج بذوق و لوقی الحیله بعضی بالحاد و زندقه دست بدامن
این توحید وجودی زده اند و همه را از حق میدانند بلکه حق میدانند و گردن های خود را از ربقهٔ تکلیف شرعی
بالحیله میکشایند و مداهنات در احکام شرعیه مینمایند و باین معامله خوشوقت و خرسند اند و اتیان
اوامر شرعیه را اگر اعتراف دارند طفیلی میدانند مقصود اصلی ورای شریعت خیال میکنند حاشا و کلا ثم
حاشا و کلا نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد السوء طریقت و شریعت عین یکدیگر اند سرمویی از مخالفت
در میان ایشان متحقق نیست فرق باجمال و تفصیل است و باستدلال و کشف هرچه مخالف شریعت است
مردودست کل حقیقة ردتها الشریعة فهو زندقة شریعت را برجا داشته طلب حقیقت نمودن کار مردانست
رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی متابعة سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات
ظاهراً و باطناً معرفت پناهی قبلگاهی حضرت خواجهٔ ما قدس الله تعالی سره چندگاه مشرب توحید وجودی
داشته اند و در رسائل و مکتوبات خود آنرا اظهار میفرمودند اما آخرکار حق سبحانه و تعالی بکمال عنایت خویش
ازان مقام ترقی ارزانی فرموده بشاهراه انداخته از تنگنای این معرفت خلاصی داد میان عبدالحق که یکی از
مخلصان ایشانند نقل کردند که پیش از مرض موت ایشان بیک هفته فرموده اند که مرا عین الیقین معلوم شد
که توحید کوچه ایست تنگ شاهراه دیگر است پیش ازین هم میدانستم اما اکنون یقینی دیگر حاصل گشت
و این حقیر نیز چندگاه در حضرت ایشان این مشرب توحید داشت و مقدمات کشفیه در تائید این
طریق بسیار لایح گشته بودند اما عنایت خداوندی جل سلطانه ازان مقام گذرانیده بمقامی
که خواست مشرف گردانید زیاده برین موجب اطناب است میان شیخ زکریا از بیگنه خود مکرر

مینویسند نسبت نیازمندی باستانۂ علیۂ ایشان وامینماید از معاملہ گردی گری برسانند التجاء و اعتصام
در عالم حکمت بجناب قدس ایشان دارند بظاهر ملاذی و ملجائے غیر از توجہ عالی ندارند امیدوارند
همچنانکه ایشان را نواخته اند تا آخر دستگیری فرمایند و از گرگان حوادث محفوظ دارند و از کمال
ادب بعرض صنداشت جرأت نمی نمایند بتفقیه جمیع نموده اظهار احوال خود نمیتوانند امید است که مسئول
ایشان باجابت مقرون گردد مکتوب چهل و چهارم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت
در مداحی خیر البشر علیه و علی آله الصلوات والسلام در بیان آنکه مصدقان شریعت او خیر الامم
و مکذبان آن بدترین بنی آدم و در ترغیب متابعت سنت سنیهٔ او علیه و علی آله الصلوة والسلام
مرحمت نامهٔ گرامی سامی بعز ازمنه شرف ورود یافت بمطالعه آن مشرف گشت الحمد لله
سبحانه والمنة که میراثی از فقر محمدی علیه و علی آله الصلواة والتحیات بدست آورده اند که محبت
فقرا و انبساط باوشان نتیجهٔ آنست نمیدانند که این مقصر بی سر و برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه
فقرهٔ چند بعبارت عربی مانوس در فضائل جد بزرگوار ایشان که خیر العرب است نویسد علیه و علی آله من
الصلواة اتمها و من التحیات اکملها و آن سعادت نامه را وسیلهٔ نجات اخروی خود سازد نه آنکه
مداحی او علیه الصلواة والتحیة نماید بلکه مقوله خود با آن ستاید شعر ما ان مدحت محمدا بمقالتی لکن مدحت مقالتی
بمحمد ﷺ فاقول و بالله سبحانه العصمة والتوفیق ان محمدا رسول الله سید ولد آدم و اکثر الناس تبعا یوم القیمة و اکرم
الاولین والآخرین علی الله و اول من ینشق عنه القبر و اول شافع و اول مشفع و اول من یقرع باب الجنة فیفتح الله له
و حامل لواء الحمد یوم القیمة تحته آدم فمن دونه و هو الذی قال علیه الصلواة والسلام نحن الآخرون و نحن السابقون
یوم القیمة و انی قائل قولا غیر فخر و انا حبیب الله و انا قائد المرسلین و لا فخر و انا خاتم النبیین و لا فخر و انا
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم فرقتین فجعلنی
فی خیرهم فرقة ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم قبیلة ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا فانا خیرهم
نفسا و خیرهم بیتا و انا اول الناس خروجا اذا بعثوا و انا قائدهم اذا وفدوا و انا خطیبهم اذا
انصتوا و انا شفیعهم اذا حبسوا و انا مبشرهم اذا ایسوا الکرامة و مفاتیح یومئذ بیدی
و لواء الحمد یومئذ بیدی و انا اکرم ولد آدم علی ربی یطوف علی الف خادم کانهم بیض
مکنون و اذا کان یوم القیمة کنت امام النبیین و خطیبهم و صاحب شفاعتهم

خیر فخر لولاہ لما خلق اللہ سبحانہ الخلق ولما اظہر الربوبیۃ وکان نبیا وآدم بین الماء والطین شعر
نماند بعصیان کسے در گرو ٭ کہ دارد چنین سید پیشرو ٭ پس ناچار مصدقان اینچنین پیغمبر سید البشر
علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشند کنتم خیر امۃ اخرجت نقد وقت ایشانست ومکذبان او
علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین بنی آدم الاعراب اشد کفرا ونفاقا شان حال ایشان تا کدام صاحب دولت
را باتباع سنت سنیۂ او بنوازند وبمتابعت شریعت رضیۂ او سرفراز سازند امروز اقل قلیل را که مقرون بتصدیق
حقیقۃ دین اوست علیہ الصلوٰۃ والسلام بعمل کثیر بر سیدارند اصحاب کہف اینہمہ درجات کہ یافتند
بواسطہ یک حسنہ است وآن ہجرت بود از دشمنان حق سبحانہ وتعالیٰ نور یقین ایمانی در وقت استیلائے
معاندان مثلاً سپاہیان در وقت غلبہ دشمنان واستیلائے مخالفان اگر اندک تردد میکنند آنقدر نمایان
میشود واعتبار میگیرد کہ در وقت امن اضعاف آن در حیز اعتبار نمی آید وایضا چون آن سرور محبوب
رب العالمین ست متابعان او بواسطہ متابعت بمرتبہ محبوبیت میرسند چہ محب در ہر کہ از شمائل واخلاق
محبوب خود می بیند آنکس را محبوب خود میدارد ومخالفان را ازینجا قیاس باید کرد شعر محمد عربی کابروئے
ہر دو سراست ٭ کسیکہ خاک درش نیست خاک بر سر او ٭ اگر ہجرت ظاہری میسر نشود ہجرت باطنی را بکمال
مرعی میباید داشت بالیشان بے الیشان میباید بود لعل اللہ یحدث بعد ذلک امرا سوم نوروز رسیدہ است
کہ دران ایام اہالی آن معاملہ را در تفرقہ میدارد وبعد از مضی آن ہنگامہ اگر ارادہ خداوندی جل سلطانہ
مساعدت نمود امید وارست کہ شرف ملاقات گرامی میسر شود زیادہ اطناب موجب ملال ست
ثبتکم اللہ سبحانہ علی جادۃ آبائکم الکرام السلام علیکم وعلیہم الی یوم القیام مکتوب چہل وپنجم بسیادت
ونقابت پناہی شیخ فرید صدور یافت این مکتوب بعد از ارتحال پیر دستگیر خود ازین عالم فانی نوشتہ بودند
وچون تقویت ظاہری فقراء خانقاہ منسوب بجناب سیادت پناہی بود اظہار شکر آن نمودہ وجہ جامعیت
انسان کہ ہم سبب کمال اوست وہم سبب نقصان او نیز مذکور کردہ اند با ذکر فضائل شہر مبارک رمضان
ومانیا سب ذلک ثبتکم اللہ سبحانہ علی جادۃ آبائکم الکرام وسلمکم عن موجبات التلاف والتاسف
لمرور الشہور والایام ٭ دوستان خدای عز وجل بحکم المرء مع من احب با خداوند تعالیٰ وتقدس تعلق
بیدلنت بنحوے از موانع آن میت واتصال ست بعد از انفصال ازین ہیکل ہیولانی بمفارقت ازین ہیکل
ظلمانی ہمہ قرب در قرب واتصال در اتصال ست الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب ارتباطی ہست وکریمہ

من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لآت که تسلیه است بعد از انفصال ازین پیکر هیولانی و مفارقت
ازین هیکل ظلمانی همه قرب در قرب و اتصال در اتصال ست مر مشتاقان را مژده ازین بیان بفرماید لیکن
حال ما ایس ماندگان بی دولت حضور بندگان خراب و ابتر ست و استفاضه از روحانیات اکابر قدس
الله تعالی اسرارهم مشروط بشرائط است که هرکس را در ایفای آن مجال نیست الحمد لله سبحانه علی الانعام والمنة
که با وجود این حادثه هایله این واقعه متوحشه این فقرای بی سروپا امری و معین هم از اهل بیت آنسرور دنیا و دین علیه و
علیٰ آله الصلوات والتسلیمات که سبب انتظام این سلسله علیه و واسطه جمعیت نسبت نقشبندیه گشت
آنسرور این نسبت علیه که درین دیار بسیار غریب ست و اهل آن درین ممالک اقل قلیل چون نسبت اهل بیت
است مرعی آن هم از اهل بیت مناسب ست و شایان تقویت آن هم از اهالی آن اولی تا تکمیل آن
دولت عظمی بعنایت لازم نباید بحا آنکه شکر این نعمت قصوی بر فقرا لازم ست شکر این دولت بر ذمه ایشان
نیز لازم ست چه آنکه جمعیت باطن محتاج ست بجمعیت ظاهر نیز احتیاج دارد بلکه این احتیاج مقدم ست
بلکه محتاج ترین خلائق انسانست و این شدت احتیاج او را بواسطه جامعیت او آمده است و آنچه همه را
درکارست او را تنها درکارست و بهرچه محتاج ست تعلق دارد پس تعلقات او از همه بیش آمد و هر تعلق
مستلزم اعراض ست از جناب قدس خداوندی جل سلطانه پس محروم ترین جمیع خلائق ازین راه انسان گشت
که پایه آخر او ست و آدمی بد گشت محروم از مقامی محرمی * گر نگردد باز مسکین زین سفر * نیست از وی
هیچکس محروم تر * و حال آنکه بسبب افضلیت او از جمیع خلائق هم بهمین وجه جامعیت ست ازین راه آئینه
او اتم آمد و آنچه در مرایای جمیع خلائق ظاهر ست در یک مرآت او لائح ست پس بهترین خلائق از جهت
انسان گشت و بدترین جمیع موجودات از ان جهت هم او کان سند محمد علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
و ابوجهل علیه اللعنة و شک نیست که بتوفیق خداوندی عز و جل کفیل جمعیت ظاهری این فقرا ایشانند و در
جمعیت باطنی نیز بحکم الولد سر لابیه امیدواری تمام ست چون عنایت نامه سامی و صحیفه گرامی در
ماه مبارک رمضان شرف ورود یافت بخاطر فاطر گذشت که شمه از فضائل این شهر عظیم القدر بنویسد
باید دانست که ماه رمضان بزرگ ست عبادات نافله از نماز و ذکر و صدقه و امثال آنها که درین ماه ادا شود
برابر ادای فرض ست از ایام دیگر و ادای فرض درین ماه برابر ادای هفتاد فرائض ست در ماه های
دیگر کسیکه افطار بکناند صائمی را درین ماه او را به بخشند و رقبه او از آتش دوزخ آزاد سازند و او را

مثل اجر آن صائم عطا فرمایند بے آنکہ از اجر آن صائم نقصان کنند و ہمچنین کسیکہ در خدمت مملوک تخفیف نماید حق سبحانہ و تعالی او را بہ بخشد و آزاد گرداند از آتش دوزخ و در ماہ رمضان آنحضرت علیہ الصلوۃ و التحیۃ رہا میکردند ہر اسیر را و میدادند ہر کسیکہ ہر چہ از ایشان سوال میکرد و اگر کسے درین ماہ بخیرات و اعمال صالحہ موفق شدہ در تمام سال او را توفیق رفیق گردانند و اگر تفرقہ گذشت در تمام سال در تفرقہ است پس ما امکن ہر قدر کہ میسر شود جمعیت باید کو شید و این ماہ را غنیمت باید شمرد و در ہر شبے از شبہای این ماہ چندین ہزار کس را کہ لائق دوزخ اند آزاد می سازند و درین ماہ درہای بہشت را میکشایند و درہای دوزخ را می بندند و شیاطین را در زنجیر میکنند و درہاے رحمت می کشایند و تعجیل افطار و تاخیر تسحر از سنن ست و در ینباب آن سرور علیہ الصلوۃ و السلام مبالغہ میفرمودند ما ناکہ در تاخیر سحر و تعجیل افطار اظہار عجز و احتیاج خود است کہ مناسب مقام بندگیست و بخرما افطار کردن سنت ست و در وقت افطار این دعا میخواندند ذہب الظماء و ابتلت العروق و ثبت الاجر انشاء اللہ تعالی ادای تراویح و ختم قرآن درین ماہ از سنن موکدہ است و ثمر نتائج کثیرہ وفقنا اللہ سبحانہ بحرمت حبیبہ علیہ و علی آلہ الصلوۃ و التسلیمات و التحیات بقیۃ التصدیع آنکہ عنایت نامہ در عین ماہ رمضان رسید و الا در امتثال امر خود را معاف نمی داشت سخن از بعد ماہ مذکور گفتن حکم بسبب کردن و بنی انطول اہل بالجملہ در اسیہ مرضی الیشان بود باہیچ وجہ خود را معاف نخواہد داشت کہ حقوق ظاہری و باطنی ایشان بہر نوع ہای بافقر ثابت است حضرت قبلہ گاہی قدس اللہ تعالی سرہ میفرمودند کہ حقوق شیخ عبد الاحد شما ثابت و متقررست باعث این جمعیت ایشانند حق سبحانہ و تعالی بہ عہدہ و توفیق اعمال مرضیہ موفق گرداناد بحرمۃ النبی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوۃ و التسلیمات زیادہ برین تصدیع تمام است

مکتوب چہل و ششم نیز بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکہ وجود باری تعالی و تقدس و ہمچنین وحدت او تعالے بلکہ نبوت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بلکہ جمیع ما جاء بہ من عند اللہ بدیہی اند و محتاج ہیچ فکر و دلیل نیستند و در ایضاح این مقدمات لب بستہ

ساختہ اند ثبتکم اللہ سبحانہ علی جادۃ آبائکم الکرام علے اولہم و افضلہم اولا و علے بواقیہم ثانیا الصلوۃ والسلام وجود باری تعالے و تقدس ہمچنین وحدت او سبحانہ بلکہ نبوت محمد رسول اللہ نیز صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم بلکہ جمیع ما جاء بہ من عند اللہ بدیہی اند بر تقدیر سلامتی مدرکہ از آفات ردیہ و امراض معنویہ محتاج ہیچ فکر و دلیل نیستند نظر و فکر در آنہا تا زمان وجود علت و ثبوت آفت است

اما بعد از نجات از مرض قلبی و دفع غشاوهٔ بصری غیر از بداهت هیچ نیست مثلاً صفرائی تا زمانی که بعلت
صفرا گرفتار است شیرینی قند و نبات نزد او محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی از آن علت هیچ
احتیاج بدلیل ندارد و احتیاجی که منشاء آن وجود آفت است بداهت جنگ ندارد و بیمار احول که شخص واحد را
اثنین می بیند و حکم بعدم وحدت آن شخص میکند معذور است و وجود آفت در احول وحدت شخص را از بداهت
نمی برآرد و بنظریت نمیکشد و محقق است که جولانگاه استدلال بسیار تنگ است و یقینی که از راه دلیل
پیدا شود بسی متعذر است پس در تحصیل ایمان یقینی دگر ازالهٔ مرض قلبی نمودن ضروری آمد صفرائی را
ازالهٔ علت صفرا نمودن در تحصیل یقینی بشیرینی نبات ضروری تر آمد از آنکه دلیل بر یقین حلاوت
نبات اقامت نماید از دلیل چه طور یقینی حاصل شود که وجدان او بسبب علت صفرا تلخی نبات حاکم است
همچنین در ما نحن فیه نفس اماره بالذات منکر احکام شرعیه است و بالطبع نقیض آن حاکم پس
تحصیل یقین باین احکام صادقه بدلیل با وجود انکار وجدان مستدل بسی دشوار است پس
نفس را مزکی ساختن ضروری آمد یقین را بدون تزکیه حاصل نمودن دشوار نمود قد افلح من زکها
و قد خاب من دسها پس مقرر شد که منکر این شریعت باهره و این ملت ظاهره در رنگ
منکر حلاوت نبات است مصرعه خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست پس مقصود
از سیر و سلوک و تزکیه نفس و تصفیه قلب ازالهٔ آفات معنویه است و امراض قلبیه که در کریمه
فی قلوبهم مرض مشعر از آن است تا حقیقت ایمان متحقق شود با وجود این آفات اگر ایمان است
بحسب ظاهر است و بس چه وجدان اماره بخلاف آن حاکم است و بر حقیقت کفر خود
مصر است مثل این ایمان و تصدیق صوری ایمان صفرائیست بحلاوت قند
و نبات که وجدان او بخلاف آن شاهد است یقین حقیقی بحلاوت شکر بعد از زوال
مرض صفرا صورت بندد پس از تزکیه نفس و اطمینان آن حقیقت ایمان صورت
وجدانی میگردد و این قسم ایمان از زوال محفوظ است کریمه الا ان اولیاء الله
لا خوف علیهم و لا هم یحزنون در شان ایشان صادق شرفنا الله سبحانه بشرف
هذا الایمان الکامل الحقیقی بحرمت النبی الامی القرشی علیه و علی آله من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب چهل و هفتم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت

(مصرعہ)

در شکایت از قرن سابق که کفاران استیلا پیدا کرده بودند و اهل اسلام خوار و بی اعتبار گشته و در ترغیب
آنکه در ابتداے بادشاهت اگر ترویج این میسر شود بهتر ست مبادا ضالے و مضلے در میان آمده خلل در کار
اهل اسلام اندازد و در رنگ قرن سابق سازد ثبتکم الله سبحانه علے جادة آبائکم الکرام علی افضلهم سید الکونین
و اولاد علی و ابو اقیهم ثانیاً الصلوٰة والتحیة والسلام بادشاه نسبت بعالم در رنگ دل ست نسبت ببدن که
اگر دل صالح است بدن صالح ست و اگر فاسد ست فاسد بصلاح بادشاه صلاح عالم ست و فساد او
فساد عالم میدانند که در قرن ماضی بر سر اهل اسلام چها گذشته است زبونی اهل اسلام با وجود کمال
غربت در قرون سابقه ازین نگذشته بود که مسلمانان بر دین خود باشند و کفار بر کیش خود کریمه لکم
دینکم ولی دین بیان آن معنی ست و در قرن ماضی کفار برملا بطریق استیلا اجراے احکام کفر در دار
اسلام میکردند و مسلمانان از اظهار احکام اسلام عاجز بودند و اگر میکردند بقتل میرسیدند اویلاه و مصیبتاه
واحسرتاه واحزناه محمد رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم که محبوب رب العالمین ست مصدقان او ذلیل و خوار بودند
و منکران او بعزت و اعتبار مسلمانان با دلهای ریش در تعزیت اسلام بودند و معاندان بسخریه و استهزا
بر جراحتهاے ایشان نمک پاشیدند آفتاب هدایت در تتق ضلالات مستور شده بود و نور حق در
حجب باطل منزوی و معزول امروز که نوید زوال مانع دولت اسلام و بشارت جلوس بادشاه اسلام بگوش
خاص و عام رسید اهل اسلام بر خود لازم دانستند که ممد و معاون بادشاه باشند و بر ترویج شریعت
و تقویت ملت دلالت نمایند این امداد و تقویت خواه بزبان میسر شود و خواه بدست سابق ترین
دولت مددها بیان مسائل شرعیه است و اظهار عقاید کلامیه بر طبق کتاب و سنت و اجماع ست
تا مبتدعی و ضالی در میان آمده از راه نبرد و کار بفساد نه انجامد این قسم امداد مخصوص بعلماے
اهل حق ست که رو به آخرت آورده اند علماء دنیا که همت ایشان دنیاے دنیه است صحبت ایشان
زهر قاتل است و فساد ایشان فساد متعدی ست عالم که کامرانی و تن پروری کند به او خوش نشین
کم ست کرا رهبری کند به در قرن ماضی هر بلائے که بر سر آمد از شومی این جماعت بود بادشاهان
ایشان از راه می برند هفتاد و دو ملت که راه ضلالت اختیار کرده اند مقتدیان اینها علماء
سوء بودند غیر از علماء هر که بضلالت رفت کم ست که ضلالت او بدیگرے تعدی کند و اکثر
جهلاء صوفی نما این زمانه حکم علماء سوء دارند فساد اینها نیز فساد متعدی ست و ظاهرا

اگر کسے با وجود استطاعت امداد ہر قسم مدد سے کہ باشد تقصیر نماید و در کارخانہ اسلام فتورے واقع شود آن مقصر معاتب گردد بناء علی ذلک این حقیر قلیل البضاعت نیز خواہد کہ خود را در جرگہ

ممدان دولت اسلام اندازد و درین باب دست و پائے بزند بحکم من کثر سواد قوم فہو منہم محتمل کہ این بے استطاعت را داخل آن جماعت کرام سازند مثل خود را مثل آن زال کمی انگارند کہ ریسمان چند تنیدہ خود را در سلک خریداران حضرت یوسف علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام ساختہ بود امید ست کہ درین نزدیکی ان شاء اللہ العزیز بشرف حضور مشرف گردد متوقع از جناب شریف ایشان آنست کہ چون استطاعت و قرب بادشاہ بر وجہ اتم ایشان را حق سبحانہ و تعالیٰ میسر ساختہ است در خلا و ملا در ترویج شریعت محمدی علیہ و علی آلہ من الصلوۃ افضلہا و من التسلیمات اکملہا کوشند و مسلمانان را از غربت برآرند حامل رقیمہ نیاز نامہ مولانا حامد از سرکار اقبال آثار وظیفہ مقررہ دارد و پار سال ظاہر از حضور یافتہ بود امسال نیز امیدوار آمدہ است دولت حقیقی و مجازی میسر باد مکتوب چہل و ہشتم نیز بسیادت و نقابت دستگاہ شیخ فرید صدور یافتہ در ترغیب بر تعظیم علماء و طلبۂ علوم کہ حاملان شریعت اند نصر کم اللہ سبحانہ تعالیٰ

الاعداء بحرمۃ سید الانبیاء علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات والتحیات مرحمت نامہ گرامی کہ فقرا را بآن نواختہ بودند بمطالعہ آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد قلیچ موفق مرقوم فرمودہ بودند چیزے خرچے برای طالب علمان و صوفیان فرستادہ شد ذکر تقدیم طالب العلمان بر صوفیان در نظر بہت بسیار زیبا درآمد بحکم الظاہر عنوان الباطن امید ست کہ در باطن شریف نیز این جماعہ کرام تقدیم پیدا کردہ باشند کل اناء یترشح بما فیہ **مصرعہ** از کوزہ ہمان برون تراود کہ در وست ÷ و در تقدیم طالب علمان ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند ملت مصطفویہ علیہ و علیٰ آلہ الصلوۃ والتسلیمات بایشان برپا است فردای قیامت از شریعت خواہند پرسید از تصوف نخواہند پرسید دخول جنت و تجنب از نار وابستہ باتیان شریعت ست انبیا صلوات اللہ تعالیٰ و تسلیمات علیہم کہ بہترین کائنات اند بشرائع دعوت کردہ اند و منجات بران ماندہ اند و مقصود از بعثت این اکابر تبلیغ شرائع است پس بزرگ ترین خیرات سعی در ترویج شریعت ست و احیاے حکمی از احکام آن علے الخصوص در زمانیکہ

شعائر اسلام منهدم شده باشند کرورها در راه خدای عزوجل و علا خرج کردن برابر آن نیست که
مسئله از مسائل شرعیه را رواج دادن چه درین فعل اقتدا بانبیاست که بزرگترین مخلوقات اند علیهم الصلوات
والتسلیمات و مشارکت ست بآن اکابر و مقرر ست که کاملترین حسنات بایشانان مسلم و موعود اند و خرج
کردن کرورها غیر از این اکابر را نیز میسر ست و ایضا در اتیان شریعت مخالفت تمام ست با نفس که بعض شریعت
بر خلاف نفس وارد شده است و در انفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند بلے انفاق اموال
را که برای تائید شریعت باشد و ترویج ملت درجه علیاست و انفاق جیتلی باین نیت خرج کردن
برابر خرج لکها ست در غیر این نیت اینجا کسے سوال نکند که طالب علم گرفتار از صوفی وارسته چون مقدم
باشد جواب گوییم که او که هنوز حقیقت سخن را در نیافته است طالب علم باوجود گرفتاری سبب نجات
خلائق ست چه تبلیغ احکام شرعی ازو میسر ست اگرچه خود بآن منتفع نشود و صوفی باوجود وارستگی از غرض خود را
خلاص ساخته است بخلائق کارے ندارد شخصے که باو کثرت نجات وابسته باشد مقرر ست که بهتر باشد
از آن شخصے که به نجات خود درمانده باشد آرے صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیر عن الله و بالله بعالم گردانیده
باشند و بدعوت خلق فرود آورده از مقام نبوت نصیبے دارد و داخل سلطان شریعت حکم علماء شریعت دارد
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مکتوب چهل و نهم نیز بسیادت پناهی
شیخ فرید صدور یافته در ترغیب جمع کردن این دو دولت که ظاهر را باحکام شرعیه متحلی ساختن ست
و باطن را از گرفتاری ما دون حق سبحانه آزاد کردن حق سبحانه بدولت صوری و سعادت معنوی مسعود گرداند
فی الحقیقت دولت صوری متحلی شدن ظاهرست باحکام شرعیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة و سعادت معنوی خلاصی باطن ست از گرفتاری ما دون حق سبحانه تا کدام صاحب دولت را باین
دو کرامت مشرف سازند ع کار این ست غیر این همه هیچ بیهوده زیاده و تصدیع است والسلام مکتوب پنجاهم
نیز بسیادت پناهی شیخ فرید در مذمت دنیا حق سبحانه و تعالی از رقیت ما دون خود آزاد ساخته بکرامت فرموده
تمام گرفتاری خود گرداند بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات دنیا بظاهر
شیرین ست و بصورت طراوت دارد و فی الحقیقت سمی ست قاتل و متاعی ست باطل و گرفتاری ست
لاطائل مقبول او مخذول ست مفتون او مجنون ست علم او حکم نجاستی ست زر اندوده مثل
او مثل زهر ست شکر آلوده عاقل آنست که باچنین متاع کاسد فریفته نشود و مجنون کالای

فاسد گرفتار نگردد گفته اند اگر شخصے وصیت کرد که مال مرا بعاقل زمانه بدهند بزاهدی باید داد که از
دنیا بی رغبت ست و آن بی رغبتی از کمال فطانت است زیاده برین اطناب ست بقیة التصدیع آنکه
فضائل مآب شیخ زکریا درین سن و سال گرفتار کروری گری ست باوجود این گرفتاری همواره
از محاسبهٔ عاجله که در کمال آسانی ست نسبت بمحاسبهٔ آجله هراسانست وثیقهٔ عظمے در عالم اسباب
توجه شریف میدانند امیدوار ست که بدیوان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خادمان آن درگاه
عالی اند شعر تو مرا دل ده و دلیری بین ⁂ روبهٔ خویش خوان و شیرے بین ⁂ دولت صوری و معنوی
محصل باد بحرمة النبی الامی و آله الامجاد علیه وعلیهم من الصلو علیه وعلیهم من الصلوة افضلها ومن التسلیمات
اکملها مکتوب پنجاه و یکم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در ترغیب بر ترویج شریعت
غرا علے صاحبها الصلوة والسلام از حق سبحانه و تعالی خواسته می آید که بتوسل وجود شریف آن
سلالهٔ عظام ارکان شریعت غرا و احکام ملت زهرا قوت گیرند و رواج پذیرند ع کار اینست غیر
این همه هیچ ⁂ امروز غربا اهل اسلام را درین طور گرداب ضلالت امید نجات هم از سفینهٔ اهل بیت
خیر البشرست علیه و علی آله من الصلوة اتمها ومن التحیات والتسلیمات اکملها قال علیه الصلوة والسلام
مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلک همت علیا را اهتمام بران گمارند که این سعادت
عظمی را بدست آرند بعنایت الله سبحانه از قسم جاه و جلال و عظمت و شوکت همه میسر ست باوجود شرف
ذاتی اگر این علاوه بآن منضم شود گوی سبقت بچوگان سعادت از همه پیش برده باشند این حقیر بارادهٔ
اظهار مثال این سخنان در تائید و ترویج شریعت حقه متوجه خدمت ایشان ست هلال ماه رمضان
در حضرت دهلی دیده شد مرض حضرت والده بزرگوار در توقف مفهوم گشت بضرورت تا استماع ختم قرآن
توقف نمود والامر عند الله سبحانه سعادت دارین محصل باد مکتوب پنجاه و دوم نیز بسیادت پناهی
شیخ فرید صدور یافته در مذمت نفس اماره و بیان مرض ذاتی او و علاج ازالهٔ آن مرض مرحمت نامه
گرامی که از روی شفقت و مهربانی داعی مخلص خود را بآن ممتاز فرموده بودند بمطالعهٔ مضمون آن
مشرف گشت عظم الله سبحانه اجرکم و رفع قدرکم و شرح صدرکم و یسر امرکم بحرمة جدکم الامجد علیه
و علی آله من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها ثبتنا الله سبحانه علے متابعته ظاهرا و باطنا
و یرحم الله عبدا قال آمینا آمینا فقرهٔ چند در شکایت مصاحب سوء و ندیم بدخوے

مسموع نماید بسمع قبول استماع خواهند فرمود مخدوما مکرما نفس اماره انسانی مجبول ست بر حب جاه و
ریاست و همگی همت او ترفع بر اقران ست و بالذات خواهانست که خلائق همه بوی محتاج باشند و منقاد
اوامر و نواهی او گردند و او بهیچ کس محتاج نباشد و محکوم احدی نبود این دعوی الوهیت است از وی
و شرکت ست بخدای بی همتا جل سلطانه بلکه آن بی سعادت بشرکت هم راضی نیست میخواهد که حاکم او باشد
و بس و همه محکوم او باشند فقط و حدیث قدسی آمده است عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی یعنی دشمن دار
نفس خود را زیرا که بدشمنی آن نفس ایستاده است بدشمنی من پس تربیت نفس نمودن بتحصیل مرادات او
از جاه و ریاست و ترفع و تکبر فی الحقیقت امداد کردنست بدشمن خدای عز و جل و تقویت نمودن ست
مر او را شناعت این امر را نیک باید دریافت در حدیث قدسی وارد ست الکبریاء ردائی والعظمة ازاری
فمن نازعنی فی شیء منهما ادخلته فی النار ولا ابالی دنیای دنی که ملعونه و مبغوضه حق سبحانه تعالی بواسطه آنست
که حصول دنیا ممد و معاون حصول مرادات نفس ست پس هر که بدشمن مدد نماید ناچار لعنت را شاید
و فقر فخری محمدی گشت علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات زیرا که در فقر نامرادی نفس ست و حصول عجز آن
مقصود از بعثت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات و حکمت در تکلیفات شرعیه تخریب همین نفس
اماره است شرائع برای رفع هوای نفسانی وارد شده اند هر قدر که بمقتضای شریعت بعمل در آید همان قدر
هوای نفسانی رو بزوال آرد لهذا اتیان یک حکم از احکام شرعیه در ازاله هوای نفسانی بهتر ست از ریاضات
و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود کرده شود بلکه این ریاضات و مجاهدات که بمقتضای شریعت غرا واقع
نشده اند موید و مقوی هوای نفسانی اند برهمنان و جوگیان در ریاضات و مجاهدات تقصیر نکرده اند
اما هیچ از آنها سودمند نگشته و غیر از تقویت نفس و تربیت آن ننموده مثلاً یک دام را ادا نمودن که شریعت
بآن امر فرموده است در تخریب نفس سودمندتر ست از آنکه هزار دینار از پیش خود صرف کند و طعام خوردن
در عید فطر بحکم شریعت نافع تر ست در رفع هوا از آنکه از نزد خود سالها صائم باشد و دو رکعت نماز بامداد
بجماعت ادا کردن که سنتے از سنن بجا آوردن ست بمراتب بهتر ست از آنکه تمام شب بصلوة نافله
قیام نماید و نماز بامداد را بے جماعت ادا کند بالجمله تا نفس مزکی نشود و از خبث مالیخولیای مهتری
پاک نگردد نجات محالست فکر ازاله این مرض ضروری آمد تا بموت ابدی نرساند کلمه طیبه لا اله الا الله
که موضوع ست از برای نفی الهه آفاقی و انفسی در تزکیه نفس و تطهیر آن انفع و انسب ست اکابر طریقت

قدس الله تعالی اسرارهم از برای تزکیه نفس همین کلمه طیبه را اختیار فرموده اند تا بجاده نفی لا
نروی براه بمنزل نرسی در سرای الا الله هرگاه نفس در مقام سرکشی آید نقض عهد نماید بتکرار این کلمه
تجدید ایمان باید نمود قال علیه الصلوة والسلام جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله بلکه همه وقت از
تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس اماره همواره در مقام خبث ست و در حدیث آمده است در فضائل
این کلمه که آسمانها و زمین را در پله نهند و این کلمه را در پله دیگر هر آئینه این پله راجح آید بر پله دیگر والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات مکتوب پنجاه و سوم

نیز بسیادت انتساب شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اختلاف علماء سوء موجب فساد عالم ست و

ما و شما را ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام شنیده شد که پادشاه اسلام از حسن نشأه اسلامی
که در نهاد خود دارند بایشان فرموده اند که چهار کس از علماء دیندار پیدا کنند که ملازم باشند و بیان مسائل
شرعیه میکرده باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود الحمد لله سبحانه علی ذلک مسلمانان را به ازین چه بشارت
و ماتم زدگان را به ازین چه نوید لیکن چون حقیر بواسطه همین غرض اتحاد چه خدمت علما است چند کلمه
در اظهار آن نموده بضرورت درین باب از گفتن و نوشتن معاف نخواهد داشت امید است که معذور
خواهند فرمود صاحب الغرض مجنون معروض میگرداند که علماء دیندار خود اقل قلیل اند که از حب جاه و ریاست
گذشته باشند و مطلبی غیر از ترویج شریعت و تائید ملت نداشته باشند بر تقدیر حب جاه هر کدام ازین علماء
طریقی خواهند گرفت و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهند آورد و آنرا وسیله
قربت پادشاه خواهند ساخت ناچار مهم دین ابتر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را
در بلا انداخت و همان صحبت در پیش ست ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد
والعیاذ بالله سبحانه من ذلک ومن فتنة العلماء السوء اگر یک عالم را از برای این غرض انتخاب کنند
بهتر می نماید اگر از علماء آخرت پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریت احمر ست و اگر پیدا نشود بعد از تأمل
صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند ما لا یدرک کله لا یترک کله نمیدانم چه نویسم همچنانکه خلاصی خلائق بوجود
علماء ست خسران عالم نیز بایشان مربوط ست بهترین علماء بهترین عالم ست و بدترین ایشان بدترین
خلائق هدایت و ضلالت با ایشان مربوط ساخته اند عزیزی ابلیس لعین را دید که فارغ و بیکار نشسته است سر آنرا پرسید
گفت علمای این وقت کار را میکنند و در اغوا و اضلال کافی اند عالم که کامرانی و تن پروری کند او خود

گم ست کرا رهبری کنند؛ غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اقدام خواهند نمود
چون کار از دست برود علاجے نمی پذیرد و هرچند شرم می آید که کسے امثال این سخنان بار باب عظمت
صحیحه اظهار رساند اما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع میگردد

مکتوب پنجاه و چهارم

نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اجتناب از صحبت مبتدع لازم ست
ضرر صحبت مبتدع فوق ضرر صحبت کافرست و بدترین فرق مبتدع شیعه شنیعه و مناسب ذلک

عظم الله تعالی اجرکم و رفع قدرکم و یسر امرکم و شرح صدرکم بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله من
الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها من لم یشکر الناس لم یشکر الله هرکسیکه شکر آدمی بجا نیارد شکر خدای
عزوجل بجا نیاورد پس بر فقیران شکر احسانهای شما لازم ست اولاً سبب جمعیت حضرت
خواجه ما شما بوده آید بطفیل شما دران جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و حظهای وافر بردیم
ثانیاً چون بحکم کبرت بموت الکبراء نوبت باین طبقه رسید واسطه اجتماع فقرای او که باعث انتظام
طالبان نیز شما گشتید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء

گر بر تن من زبان شود هر موی ÷ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

دعا آرزو آنست که حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت شما را از انچه نباید نگاه داشته
محفوظ دارد بحرمة جدکم سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوة والتسلیمات اتمها و اکملها این فقیر از صحبت
گرامی شما دور افتاده است معلوم ندارد که در مجلس شریف کدام قسم مردم را گنجایش ست و انیس خلوت
و جلوت کیست

خوابم بشد از دیده درین فکر جگر سوز ÷ کاغوش که شد منزل آسایش خوابت

یقین تصور فرمایند که فساد صحبت مبتدع زیاده از فساد صحبت کافرست و بدترین جمیع مبتدعان
جماعه اند که با اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والسلام بغض دارند الله تعالی در قرآن مجید خود ایشانرا
کفار می نامد لیغیظ بهم الکفار قران و شریعت را اصحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون
باشند طعن در قرآن و شریعت لازم می آید قرآن جمع حضرت عثمان ست علیه الرضوان اگر
عثمان مطعون ست قرآن هم مطعون ست اعاذنا الله سبحانه عما یعتقد الزنادقة خلافے
و نزاعے که درمیان اصحاب علیهم الرضوان واقع شده بود محمول بر هوای نفسانی نیست در
صحبت خیر البشر نفوس ایشان به تزکیه رسیده بودند و از اماره گی آزاد گشته اینقدر میدانم
که حضرت امیر دران باب بر حق بوده اند و مخالف ایشان بر خطا بود اما این خطا اجتهادیست

تا بحد فسق نمی رسانند بلکه ملامت را ہم درین طور خطا گنجائش نیست که تخطی را نیز یک درجه است
از ثواب و یزید بی دولت از اصحاب نیست در بدبختی او کرا سخن ست کارے که آن بدبخت کرده
ہیچ کافر فرنگ نکند بعضے که از علماء اہل سنت در لعن او توقف کرده اند نه آنکه از وی راضی اند
بلکه برعایت احتمال رجوع توبه کرده اند میباید که در مجلس شریف از کتب معتبره قطب زمان بندگی مخدوم
جہانیان ہر روز چیزے خوانده شود تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر را علیه و علیهم الصلوة والسلام چطور
ستائش کرده اند و بکدام ادب یاد نموده اند تا مخالفان بداندیش شرمنده و منفعل گردند درین ایام این
طائفه بداندیش بسیار غلو کرده اند و باطراف و جوانب منتشر گشته اند بواسطه آن درین باب چند کلمه
نوشته آمد تا در صحبت شریف این قسم بداندیشان را جا نباشد ثبتکم الله تعالی علی الطریقة المرضیة

مکتوب پنجاه و پنجم نیز بسیادت پناہی شیخ عبدالوہاب بخاری صدور یافته در اظهار محبت چندگاہی
ست که دل را محبتے نسبت بملازمان شما پیدا شده است غیر آن ارتباطے که سابقاً متحقق بود بنابران
بدعا بظہر الغیب بے اختیار مشغول ست و چون سرور کائنات و مفخر موجودات علیه و علی آله الصلوة
والتسلیمات والتحیات فرموده اند که من احب اخاه فلیعلم ایاه اظهار حب خود نمودن اولی و انسب
دانست و باین محبت که نسبت باقربای آن حضرت علیه الصلوة والسلام پیدا شده است رشته امید را
تمام بدست آورده است حق سبحانه تعالی بمحبت ایشان استقامت کرامت فرماید بحرمة سید البشر
علیه و علی آله الصلوة والسلام

مکتوب پنجاه و ششم نیز بشیخ عبدالوہاب صدور یافته در سفارش
سیدے جناب قدس سادات کثیر البرکات بواسطه جزئیت سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوة والتحیات
ازان برتر است که بزبان قاصر بیان منقبت و محمدت آن تواند کرد مگر آنکه آنرا وسیله سعادت خود داشته
درین باب جرأت نماید بلکه خود را بتوسل آن میستاید اظهار مودت ایشان که بآن مامور ست مینماید
اللهم اجعلنا من محبیهم بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة والسلام حامل عریضه نیاز میر سید احمد از
سادات سامانه اند و طالب علم و صالح از مضیق معیشت متوجه آن حدود گشته اگر در سرکار عالی
گنجایش باشد مشار الیه لائق و سزاوار آن ست والا به یکے از مخلصان خود سفارش نمایند
که از ممر معیشت خاطر جمع سازد چون یقین بود که خادمان ایشان درباب فقرا و محتاجان توجه
تمام دارند علی الخصوص در امداد سادات عظام بچند کلمه جرأت نموده رفت

هرچند به سعادت رخصت مستسعد گشت اما داخل جرگهٔ مخلصانست حق سبحانه وتعالی بر اخلاص و محبت
ایشان استقامت ارزانی فرماید زیادت گستاخی نرفت **مکتوب پنجاه و پنجم** بشیخ محمد یوسف
صدور یافته در نصیحت حق سبحانه وتعالی بر جادهٔ آبای کرام خود استقامت ارزانی فرماید بحرمة سید المرسلین
علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها بزرگی در خاندان شما موروثی ست بر نهجی
زندگانی نمایند که استحقاق این وراثت میسر گردد ظاهر بظاهر شریعت و باطن را بباطن شریعت
که عبارت از حقیقت ست متحلی و متزین دارند چه حقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شریعت
و طریقت حقیقت آن نه آنکه شریعت امری دیگرست و طریقت و حقیقت دیگر آن الحاد و زندقه
است نعم فقیر در باره شما بسیار نیک ست [illegible] قائل را برین معنی شاهد دارد ازین ماجرا
بوالد بزرگوار شما علیه الرحمة اظهار نموده بود و بقیة المقصود شیخ عبد الغنی مردی بصلاح آراسته
است و نیک نهاد اگر بجمعیت علیه در امری از امور رجوع نماید التفات خواهند نمود والسلام
والاکرام **مکتوب پنجاه و ششم** بسیادت مآبی سید محمود صدور یافته در بیان آنکه این راه
که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام ست و در بیان آنکه مشائخ نقشبندیه ابتدای سیر از عالم امر اختیار
کرده اند بخلاف مشائخ سلاسل دیگر طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام ست و ما یناسب
ذلک التفات نامهٔ گرامی ورود یافت از انجا شوق استماع سخنان این طائفهٔ علیا مفهوم گشت
لاجرم سخنی چند تحریر یافت اجابة للمسئول و ترغیبا الی المأمول مخدوما این راه که ما در صدد
قطع آنیم همگی هفت گام ست بعدد هفت لطیفهٔ انسانی دو قدم در عالم خلق اند که بقالب و
نفس تعلق دارند و پنج قدم در عالم امر اند که بقلب و روح و سر و خفی و اخفی مربوط اند و در هر قدمی
ازین اقدام سبعه ده هزار حجب خرق می نمایند نورانیة کانت تلک الحجب او ظلمانیة ان لله
سبعین الف حجاب من نور و ظلمة و گام اول که در عالم امر نهند تجلی افعال رو میدهد و بگام
دوم تجلی صفات و بگام سوم شروعی در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت درجاتها
کما لا یخفی علی اربابها و بهر خطوه از خطوات سبع از خود دوری می افتد و بحق سبحانه
نزدیکی حتی یتم القرب بتمام هذه الاقدام فتشرفوا بالفناء والبقاء و بلغوا الی درجة
الولایة الخاصة مشائخ طریقت علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدای این سیر

انبعاث عالم امر اختیار کرده اند عالم خلق را نیز در ضمن این سیر قطع می نمایند بخلاف مشائخ سلاسل
دیگر قدس الله تعالی اسرارهم لهذا طریق نقشبندیه اقرب طرق آمد لاجرم نهایت دیگران در
بدایت ایشان مندرج گشت ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا * طریق این بزرگواران بعینه
طریق اصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه این بزرگواران را در اول صحبت خیر البشر
علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات بطریق اندراج نهایت که در بدایت آن میسر شده که کمل اولیاء
است را در نهایت کم است که دست دهد لهذا وحشی قاتل حمزه علیه الرحمة که یکبار در صحبت خیر البشر
رسیده بود از اویس قرنی که خیر التابعین است افضل آمده سئل عبد الله بن مبارک رضی الله تعالی
عنه ایهما افضل معاویة ام عمر ابن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة پس باید اندیشید گروهی که در بدایت
ایشان نهایت دیگران مندرج گردد نهایت ایشان چه خواهد بود و در درک دیگران چه طور خواهد
گنجید وما یعلم جنود ربک الا هو * قاصری گر کند این طائفه را طعن قصور * حاشَ لله که برآرم
بزبان این گله را * همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند * روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را *
رزقنا الله سبحانه وایاکم محبة هذه الطائفة العزیزة بود با کاغذ هرچند مختصر افتاده است اما معارف
بلند و حقائق ارجمند در آن اندراج یافته اند عزیز خواهند داشت

مکتوب پنجاه ونهم

نیز بسید محمود صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد و در بیان آنکه نجات
بی اتباع اهل سنت وجماعت متصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط
بسلوک طریق صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص عمل اولیاء در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکنات
است حضرت حق سبحانه وتعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة
استقامت کرامت فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد و صحیفه شریفه مرسله
لطیفه ورود یافت موجب فرحت گشت و مقدمات محبت فقرا و اخلاص باین طائفه بوضوح
انجامید اللهم زد و طلب فوائد رفته بود مخدوما آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد
علم و عمل و اخلاص و علم دو قسم است علمی است که مقصود از آن عمل است که علم فقه متکفل آنست و علمی است
که مقصود از آن مجرد اعتقاد و یقین قلبی است که در علم کلام بتفصیل ذکر یافته بمقتضا

آراے صائبه اہل سنت و جماعت کہ فرقهٔ ناجیه اند و نجات بے اتباع این بزرگواران ممکن نیست
و اگر سر مو مخالفت ست خطر در خطر ست این سخن بکشف صحیح و الہام صریح نیز بیقین پیوسته است
احتمال تخلف ندارد فطوبی لمن وفق لمتابعتهم و تشرف بتقلیدهم و ویل لمن خالفهم و اعتزل عنهم و قبض
عن اصولهم و خرج عن حزبهم فضلوا فانکروا الرویة و الشفاعة و خفی علیهم فضیلة الصحبة و فضل الصحابة
و حرموا عن محبة اهل بیت الرسول و مودة اولاد البتول فمنعوا عن خیر کثیر نالها اهل السنة فی اتفقت
الصحابة علی ان افضلهم ابو بکر الصدیق قال الشافعی و هو اعلم باحوال الصحابة اضطر الناس بعد رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فلذلک ولوه رقابهم و هذا التصریح منه
بان الصحابة متفقون علی افضلیة الصدیق فیکون اجماعا فی الصدر الاول علی افضلیته فیکون قطعیا
لا یسوغ انکاره و اهل بیت الرسول مثله کمثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها هلک قال
بعض العارفین ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه و سلم جعل اصحابه کالنجوم
و بالنجم هم یهتدون و شبه اهل بیته بسفینة نوح اشارة الی ان راکب السفینة لا بد له من رعایة
النجوم لیأمن من الهلاک و بدون رعایة النجوم النجاة ممتنعة قطعا و کما ینبغی ان یعلم ان الانکار
عن بعض انکار عن جمیعهم فانهم فی فضیلة صحبة خیر البشر مشترکون و فضیلة الصحبة فوق جمیع الفضائل
و الکمالات و لهذا لم یبلغ اویس القرنی الذی هو خیر التابعین مرتبة ادنی من صحبه علیه الصلوة و السلام
فلا تعدل بفضیلة الصحبة شیئا کائنا ما کان فان ایمانهم ببرکة الصحبة و نزول الوحی یصیر شهودیا
و لم یتفق لاحد بعد الصحابة هذه القربیة من الایمان و الاعمال متفرعة علی الایمان کمالها علی حسب
کمال الایمان و ما جری بینهم من المنازعات و المحاربات فمحمول علی محامل صالحة و حکم بالغة ما کانت
عن هوی و جهل و لکن عن اجتهاد و علم و ان اخطاء بعضهم فی الاجتهاد فللمخطی درجة واحدة عند
سبحانه هذا هو الطریق الوسط بین الافراط و التفریط الذی اختاره اهل السنة و هو الطریق الاسلم
و السبیل الاحکم بالجمله علم و عمل مستفاد از شریعت و تحصیل اخلاص که بمنزلهٔ روح ست مر علم و عمل را
وابسته بسلوک طریق صوفیه است تا سیر الی الله قطع نماید و بسیر فی الله متحقق نشود که از حقیقت
اخلاص دور ست و از کمالات مخلصان مهجور آرے عامهٔ مومنان نیز بتعمل و تکلف در بعضے
از اعمال و اخلاص و لو فی الجملة تحقق می شود اما اخلاصے که ما در صدد بیان آنیم اخلاص در جمیع

اقوال و افعال و حرکات و سکنات است بی تامل و تکلف و این اخلاص منوط باستغراق الیه تعالی
و نفسی است که بفنا و بقا مربوط است و وصول است بمرتبهٔ ولایت خاصه اخلاصی که به تعمل و تکلف حاصل
است دوام نمی پذیرد و بی تکلف بودن در حصول و دوام در کار است که در مرتبهٔ حق الیقین است پس
اولیاء الله هر چه میکنند برای حق میکنند جل و علا نه برای نفس خود چه نفس ایشان فدای حق شده است
در خصوص اخلاص ایشان را تصحیح نیت در کار نیست نیت ایشان بفنا فی الله و بقا بالله تصحیح یافته
است مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هر چه میکند برای نفس خود میکند نیت کند یا نکند
و چون این گرفتاری نفس زائل شود و گرفتاری حق جل و علا بجای آن نشیند ناچار هر چه کند
برای حق کند نیت دست دهد یا نه نیت مبتدی در کار است در منتهی احتیاج به تعیین نیت نیست ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم صاحب دوام اخلاص مخلص است بفتح لام و آنکه دوام ندارد
و کسب اخلاص مینماید مخلص است بکسر لام شتان ما بینهما و نفعیکه از طریق صوفیه بعلم و عمل میرسد
آنست که علوم کلامیه استدلالیه کشفی میگردند و یسر تمام در ادای اعمال پیدا میشود و کسالتی که از
جانب نفس و شیطان بود زائل میگردد نفع این کار دولت است کنون تا کرا رسد والسلام
اولاً و آخراً **مکتوب هشتم** نیز به سیادت پناهی سید محمود صدور یافته در بیان نفی خواطر
و دفع وساوس بالکلیه و ما یناسبه ذلک حق سبحانه تعالی بدوام گرفتاری بجناب قدس خود
مشرف گرداند که حقیقت رستگاری درین گرفتاریست منع خواطر و دفع وساوس در طریقه حضرات
خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم بوجه اتم حاصل است حتی که بعضی از مشائخ این خانواده
بزرگ که چله خواطر کشیده اند در تمام آن اربعین باطن خود را از ورود خاطر باز داشته اند حضرت خواجه احرار
قدس الله تعالی سره درین مقام فرموده اند که مراد از دفع خواطر خواطریست که مانع دوام توجه
مطلوب اند نه دفع خواطر مطلقا و درویشی از مخلصان این سلسله علیه بحکم ما انتم [illegible] از
حال خود چنین خبر میدهد که خواطر از قلب بحدی منتفی میگردد که اگر فرضاً عمر حضرت نوح علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام بصاحب القلب دهند هیچ خاطری بر قلب عبور نکند نه آنکه او درین دفع متکلف باشد
چه متکلف است موقت است دوام نمی پذیرد بلکه در اتیان خاطر اگر سالها تکلف نماید هم میسر نشود تعیین العین
از تعمل و تکلف خبر میدهد و این مرتبه طریقه است حقیقت نیست که از تعمل و تکلف بر آمده یاد کرده در طریقت بیش یادداشت حقیقت

پس محقق شد که بر تقدیر منع خواطر به تکلف که موقت به توقیت ست از شروع و العین و دوام توجه به مطلوب سبحانه
چه تکلف در مرتبهٔ طریقت ست و در طریقت دوام متصور نیست اینکه دوام در حقیقت ست بواسطهٔ آنست که
تکلف در ان موطن مجال نیست پس ورود خواطر در مرتبهٔ تکلف البته مانع دوام توجه است و دوام نگرانی تعلق
به منتهیان این سلسلهٔ علیه را دست میدهد امرے دیگرست و دوام توجه که ما در صدد بیان آنیم عبارت از
یاد داشت ست که نهایت مرتبهٔ کمال ست حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی فرموده اند قدس الله تعالیٰ
سره که وراے یاد داشت پنداشت ست یعنی مرتبهٔ دیگر نیست مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان
این طریقهٔ علیه ست هر چند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود و لیضل به کثیرا و یهدی به کثیرا مثنوی هر کس افسانه
بخواند افسانه است ❊ وانکه دیدش نقد خود مردانه است ❊ آب نیل ست و بقبطی خون نمود ❊ قوم موسیٰ
را نه خون بود آب بود ❊ والسلام و الاکرام **مکتوب شصت و یکم** نیز بسیادت مآبی سید محمود
صدور یافته در ترغیب صحبت شیخ کامل مکمل و اجتناب از صحبت ناقص و ما یناسب ذلک حق سبحانه
و تعالیٰ از دیاد بر طلب خود کرامت فرموده از هر چه منافی وصول مطلب ست اجتناب تمام نصیب
گرداناد بحرمت سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات نامه گرامی مشرف ساخت
چون منبی از طلب و شوق و مشعر از درد و تعطش بود در نظر بسیار زیبا در آمد چه طلب مبشر حصول مطلب ست
و درد مقدمه وصول به مقصود عزیزی می فرماید اگر نخواستی داد ندادی خواست حصول دولت را
نعمت عظمیٰ دانسته از هر چه مخالف اوست احتراز باید نمود مبادا فتورے در وے راه یابد و برودتے
در ان حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکرست بحصول آن دولت لئن
شکرتم لازیدنکم و دوام التجا و تضرع ست بجناب قدس خداوندی جل سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه
جمال لایزال خود مصروف نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع میسر نشود صورت تضرع و نیازمندی را
از دست نمی باید داد و ان لم تبکوا فتباکوا بیان این معنی ست این محافظت تا زمان وصول
به شیخ کامل و مکمل ست بعد از ان تفویض مرادات خود ست با آن بزرگ و در رنگ میت شدن ست
در دست غسال فنائے اول فنائے فی الشیخ ست و آن فنا ثانیاً وسیلهٔ فنا فی الله میگردد
ع زان روے که چشم تست احول ❊ معبود تو پیر تست اول ❊ زیرا که طریق افاده و استفاده
مبنی بر مناسبت طرفین ست ابتداء طالب را بواسطهٔ کمال دنارت و خساست مناسبتے بجناب

قدس سرہ سلطانیست برزخی ذی جہتین در کار است و آن شیخ کامل مکمل ست و قوی ترین
فتورہا طالب انابت ست بہ شیخ ناقص کہ بہ سلوک و جذبہ کار را تمام ناکردہ بمسند شیخی خود را
کشیدہ است طالب را صحبت او سم قاتل ست و انابت او مرض مہلک استعداد بلند طالب را
از نشیمن بصحبت بپستی می آرد و از ذروہ بحضیض می اندازد مثلاً مریضے کہ از طبیب ناقص دارو خورد
دارو یا مرض خود مشکوک شد و قابلیت ازالہ مرض خود ضائع می سازد ہر چند آن دارو در ابتدا نحوے
از تخفیف بخشد اما فی الحقیقت نفس مضرت است این مریض اگر فرضاً بطبیب حاذق برسد آن طبیب
اول فکر ازالہ تاثیر آن دارو نماید و مسہلات معالجہ میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر ازالہ مرض میکند
مدار طریق این بزرگواران قدس اللہ تعالے اسرارہم بر صحبت است بگفت و شنود کارے
نمیکشاید بلکہ سستی در طلب پیدا می آرد احتمال دارد کہ بعد از چندگاہ بجانب دہلی و آگرہ سیرے
واقع شود اگر جریدہ خود را رسانند و مشافہۃً چیزے اخذ نمودہ بسرعت باز گردند گنجایش دارد زیادہ
بریں تصدیعہ است بقیۃ الاجوبۃ المسئول عنہا آنکہ جناب مشیخت پناہی معارف آگاہی میان شیخ تاج
وداں جونپوری مغتنم اند و بزرگ اما استعداد شما را بطریق ایشان مناسبت کم ست بے رابطہ مناسبت
حصول مطلوب متعسر ست والامر عندکم اگر گاہ گاہ خبرے از احوال خود می نوشتہ باشند تا بآن تقریب
ازینجانب چیزے نوشتہ شود مناسب ست چہ سلسلۂ اخلاص ازین راہ ہموارہ در حرکت میباشد

مکتوب بست و دوم بجناب میرزا حسام الدین احمد صدور یافتہ در بیان آنکہ جذبہ کہ پیش از
سلوک ست از مقاصد نیست بلکہ وسیلہ ایست از برای قطع منازل سلوک بسہولت و جذبہ کہ بعد از
سلوک ست از مقاصد ست و ما یناسب ذلک

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی طریقۂ وصول
را دو جزو ست جذبہ و سلوک بعبارت دیگر تصفیہ و تزکیہ جذبہ کہ مقدم بر سلوک ست از مقاصد
نیست و تصفیہ کہ پیش از تزکیہ ست از مطالب نہ جذبہ کہ بعد از تمامی سلوک ست و تصفیہ کہ بعد از
حصول تزکیہ ست کہ در سیر فی اللہ است از مقاصد مطلوبہ است و جذبہ و تصفیہ سابقہ از
برای تسہیل مسالک سلوک ست بے سلوک کار نمیکشاید و بے قطع منازل جمال مطلوب نمی نماید
جذبۂ اولے کالصورت ست مر جذبۂ اخر را کہ فی الحقیقت بایکدیگر مناسبت ندارند لیس مراد
از اندراج نہایت در بدایت کہ در عبارت مشائخ این سلسلۂ علیہ واقع ست اندراج صورت

۲۰

نہایت ست در بدایت والا حقیقت نہایت در بدایت نمی گنجد و نہایت با بدایت نسبتے ندارد
تحقیق این بحث در رسالہ کہ در تحقیق حقیقت جذبہ و سلوک و امثال آنہا تحریر یافتہ بتفاصیل ذکر
یافتہ است القصہ عبور از صورت بہ از حقیقت ضروریست و اکتفا از حقیقت بصورت از دون ہمتی ست
حققنا اللہ سبحانہ بالحقیقۃ الحقہ وجنبنا عن الصورۃ الباطلۃ بحرمۃ النبی المختار وآلہ الابرار علیہ و
علیہم من الصلوات اکملہا ومن التحیات افضلہا **مکتوب شصت و سوم** بسیادت پناہی
و نقابت دستگاہی شیخ فرید صدور یافتہ در بیان آنکہ انبیا صلوۃ اللہ تعالے و تسلیماتہ
در اصول دین متفق اند و اختلاف این بزرگواران در فروع دین ست و در بیان بعضے
از کلمات متفقہ ایشان ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم علے جادۃ آبائکم الکرام علے افضلہم اصالۃً وعلے
بواقیہم متابعۃً الصلوۃ والسلام انبیا صلوۃ اللہ تعالے و تسلیماتہ وبرکاتہ علے جمیعہم عموماً
و علے افضلہم خصوصاً رحمتہا اند کہ بتوسط این بزرگواران عالمے بنجات ابدی مستسعد گشتہ است
و از گرفتاری سرمدی خلاصی یافتہ اگر وجود شریف شان نمی بود حق سبحانہ و تعالی کہ غنی
مطلق ست عالم را از ذات و صفات خود تعالے و تقدس خبر نمی داد و بآن راہ نمی نمود
و ہیچکس او را نمی شناخت و بہ اوامر و نواہی کہ عباد را بہ محض کرم از برائے نفع ایشان مکلف
ساختہ است تکلیف نمی فرمود و مرضیات او تعالے از نامرضیات جدا نمی گشت پس
شکر این نعمت عظمے بکدام زبان راست آید و کرا مجال آنکہ از عہدۂ آن بر آید الحمد للہ الذی
انعم علینا وہدانا الی الاسلام وجعلنا من مصدقی الانبیاء علیہم الصلوۃ والسلام و این بزرگواران
در اصول متفق و کلمۂ ایشان واحد ست در ذات و صفات تعالے و تقدس و حشر و نشر
و ارسال رسل و نزول ملک و وحی و نعیم جنت و عذاب جحیم بطریق خلود و تابید و اختلاف
ایشان در بعض احکام ست کہ از فروع دین تعلق دارد حق سبحانہ تعالے در ہر یک زمانے
بر ہر یک پیغمبر اولی العزم انبیا آن زمان را بعض احکام مناسب آنہا وحی فرستادہ
باحکام مخصوصہ تکلیف فرمودہ نسخ و تبدیل در احکام شرعیہ از حکم و مصالح حق ست
سبحانہ و بسیار ست کہ بر یک پیغمبر صاحب شریعت در اوقات مختلفہ احکام متضادہ
بطریق نسخ و تبدیل وارد شوند و از جملہ کلمات متفقہ این بزرگواران نفی عبادت غیر حق ست

سبحانہ و منع اشتراک ست باو تعالی و تقدس و ناگرفتن بعضے مخلوقات ست مر بعض دیگر را
ارباب غیر از حق را سبحانہ این حکم مخصوص بانبیاست غیر از متابعان ایشان بہ این دولت
مشرف نشدہ اند و غیر از انبیا کسے باین کلمات تکلم نمودہ است منکران نبوت اگرچہ حق را
سبحانہ واحد میگویند حال ایشان از دو امر خالی نیست یا تقلید اہل اسلام میکنند یا در وجوب
وجود واحد میدانند نہ در استحقاق عبادت و نزد اہل اسلام ہم در وجوب وجود واحد است
و ہم در استحقاق عبادت مراد از کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ نفی عبادت آلہہ باطلہ است و اثبات
معبود بحق ست سبحانہ و کلمہ دیگر کہ مخصوص باین بزرگواران ست آنست کہ خود را بشر میدانند
مثل سائر مردم و آلہ معبود حق را میدانند سبحانہ و مردم را دعوت باو میکنند تعالی و او را سبحانہ
از حلول و اتحاد منزہ میگویند و منکران نبوت نہ چنین اند بلکہ رؤسای ایشان مدعیان الوہیت اند
حق را سبحانہ در خود حلول اثبات میکنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوہیت بر خود
تحاشی نمی نمایند لاجرم پا از بندگی برآوردہ در منکرات افعال و مستقبحات اعمال می افتند و راہ
اباحت بدینہا کشادہ میگردد و گمان می برند کہ الٰہ را ہیچ چیز ممنوع نیست ہرچہ میگویند صواب
میدانند و ہرچہ میکنند مباح می انگارند ضلوا فاضلوا فویل لہم و لاتباعہم و لاشیاعہم و کلمہ دیگر
کہ انبیاء علیہم الصلوات و التسلیمات بران متفق اند و منکران ایشان را ازان دولت نصیبے نیست
آنست کہ این بزرگواران بہ نزول ملائکہ کہ معصوم مطلق اند و ہیچ تعلق و تلوث ندارند قائل اند
و استفادہ وحی و جملہ کلام ربانی تعالی و تقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران ہرچہ میگویند
از حق میگویند تعالی و تقدس و ہرچہ میرسانند از حق میرسانند و احکام اجتہادیہ ایشان
نیز موید بوحی اند اگر بالفرض زلتے واقع می شد فی الحال حق سبحانہ تدارک آن بوحی
قطعی می فرمود و رئیسان منکران کہ مدعیان الوہیت اند ہرچہ گویند از خود گویند
و ہمان را صواب دانند بواسطہ زعم الوہیت پس انصاف درکار است
شخصے کہ از کمال بیخردی خود را الہ گیرد و مستحق عبادت داند و افعال
ناشایستہ باین زعم فاسد بوقوع آرد سخنان او را چہ اعتبار ست و بر اتباع او
چہ مدار [illegible] سالے کہ نکوست در بہارش پیدا است و اظہار امثال

این سخنان برای اندو یاد الیضاح ست والاحق از باطل جداست و نور از ظلمت هویدا جاء الحق

و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا اللهم ثبتنا علی متابعة هؤلاء الاکابر علیهم الصلوة والسلام
اولاً و آخراً بقیة المقصود آنکه سیادت پناهی میان پیر کمال مدالیشان بجز سیادند چه احتیاج ست
که درینباب چیزی نوشته می آید لیکن اینقدر هست که حقیر چندگاه است که از آشنایی الیشان محظوظ
ست مدتی ست که الیشان اشتیاق عتبه بوسی داشتند امادرین اثنا می ضعفی بر الیشان طاری
شده بود تا زمانی صاحب فرش بودند بعد از فراغ متوجه ملازمت علیه گشته امیدوار عنایات اند

مکتوب شصت و چهارم نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته دربیان لذت
والم جسمانی و روحانی و تحریض بر تحمل مصائب و آلام جسمانی و مایناسب ذلک سلمکم الله سبحانه و عافاکم

فی الدارین بحرمة سید الثقلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات لذت و الم دنیا دو قسمست
جسمانی و روحانی هر چیزیکه جسم را دران لذت ست روح را دران الم ست و هر چه جسم ازان متألم
روح را ازان التذاذ ست پس روح و جسم نقیض یکدیگر باشند و درین نشاء که روح بمقام جسم تنزل
نموده است و گرفتار جسم و جسمانی شده روح نیز حکم جسم پیدا کرده بلذت او متلذذ گشته است
و بالم او متألم اینست مرتبه عوام کالانعام ثم رددناه اسفل سافلین در شان ایشان صادق ست
وای هزار وای اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود و بوطن اصلی رجوع ننماید ٭ پای آخر
آدم ست و آدمی ٭ گشت محرم از مقامی مرومی ٭ گر نگردد باز مسکین زین سفر ٭ نیست از وی
هیچکس محروم تر ٭ از بیماری روح ست که الم خود را لذت می انگارد و لذت را الم می شناسد
در رنگ صفراوی که بواسطه علت صفرا شیرینی را تلخ می یابد پس بر عقلا فکر ازاله این مرض
لازم ست تا در آلام و مصائب جسمانی خرم و شادان زندگانی می نماید بیت از برای
این عیش و عشرت ساختن ٭ صد هزاران جان بباید باختن ٭ و چون نیک ملاحظه
کرده میشود معلوم میگردد اگر در دنیا درد و الم و مصیبت نمی بود بجوی نمی ارزید ظلمتهای
آن را وقائع و حوادث زائل میگرداند تلخی حوادث در رنگ تلخی داروی نافع ست
که ازاله مرض مینماید محسوس این فقیر شده در دعوتهای عام که طعام می پزند
و خلوص نیت نمی توانند کرد و جمعی از طعام خواران بشکوی منجر نند و منقصت طعام

و صاحب طعام می‌نمایند و صاحب طعام را ازین معنی شکستگی دل حاصل میگردد و [شکستگی] صاحب
طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطهٔ عدم خلوص نیت ازاله می‌نماید و در معرض قبول می‌آید اگر
شکوهٔ آن جماعت نمی‌بود و انکسار قلب صاحب طعام نمیشد طعام سراسر ظلمت بود و کرا [illegible]
احتمال قبول را درین صورت چه گنجایش پس مدار کار بر شکستگی و افتادگی است [illegible]
حیثیت همه اشکل کارست ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون نص قاطع است و عبادت عبارت
از تذلل و انکسار است پس مقصود از خلقت انسان خواری اوست علی الخصوص [illegible] و دنیا را
که دنیا سجن انسانست در زندان عیش جویان بودن از عقل دور است پس روی را از مشق محنت
گشتن چاره نبود و از ورزش بار برداری گذیر نه حضرت حق سبحانه و تعالی [illegible]
استقامت و کرامت فرماید بحرمت جدکم الامجد علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها

مکتوب شصت و پنجم بخان اعظم صدور یافته در تاسف و تلهف بر ضعف اسلام و زبونی مسلمانان و تحریص و اغوا بر تقویت اهل اسلام و اجرای احکام

ایدکم الله سبحانه و نصرکم علی اعداء
الاسلام فی اعلاء الاحکام مخبر صادق علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
فرموده است الاسلام بدأ غریبا و سیعود کما بدأ فطوبی للغرباء غربت اسلام تا بحدی رسیده است
که کفار برملا طعن اسلام و ذم مسلمانان مینمایند و بی‌تحاشا اجراء احکام کفر و مداحی اهل آن در
کوچه و بازار میکنند و مسلمانان از اجرای احکام اسلام ممنوع اند و در اتیان شرائع مذموم و مطعون

بیت
پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز * بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی ست

سبحان الله
و بحمده الشرع تحت السیف گفته اند و رونق شرع شریف را بسلاطین وابسته اند قضیه منعکس
گشته است و معامله انقلاب پیدا کرده است و احسرتاه و اسفاه و یلاه امروز وجود شریف
شما را غنیمت می‌شمریم و مبارز درین معرکهٔ ضعیف و شکست خورده جز شما را نمیدانیم حق سبحانه
و تعالی مؤید و ناصر شما باد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات
و البرکات در خبر وارد است لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون درین وقت آن جنون که منشاء
آن غیرت اسلام است عیاناً در شما محسوس است الحمد لله سبحانه علی ذلک امروز آن
روزیست که عمل قلیل را بمقابلهٔ اجر جزیل با عنایت تمام قبول می‌فرمایند از اصحاب کهف غیر از

هیچ عملے دیگر نمایان نیست که این همه اعتبار پیدا کرده است سپاهیان در وقت غلبهٔ
اعدا اگر اندک تردد می کنند اعتبار بسیار پیدا میکنند بخلاف در وقت امن و تسکین
اعدا و این جهاد قولی که امروز شمارا میسر شده است جهاد اکبر است مغتنم دانید و هل من مزید
بگوئید و این جهاد گفتنی را به از جهاد کشتن دانید امثال ما مردم فقرا بے دست و پا ازین دولت محروم و بیم
ع هنیئاً لارباب النعیم نعیمها ٭ وللعاشق المسکین ما یتجرع ٭ ع دادیم ترا ز گنج مقصود نشان
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ٭ حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره میفرمودند که اگر من شیخی کنم
هیچ شیخی در عالم مرید نیابد اما مرا کار دیگر فرموده اند و آن ترویج شریعت و تائید ملت ست لاجرم
بصحبت سلاطین میرفتند و بتصرف خود ایشان را منقاد میساختند و بتوسل ایشان ترویج
شریعت می فرمودند ملتمس آنست که چون حق سبحانه ببرکت محبت شما با کابر این خانوادهٔ
بزرگ قدس الله تعالی اسرارهم سخن شمارا تاثیرے بخشیده است و عظمت مسلمانی شما
در نظر اقران ظاهر گشته سعی فرمایند که لااقل احکام کفریه اهل کفر که در اهل اسلام
شیوعی پیدا کرده اند منهدم و مندرس گردند و اهل اسلام ازان منکرات محفوظ مانند جزاکم الله
سبحانه عنا وعن جمیع المسلمین خیر الجزاء در سلطنت پیشین عنادے بدین محمدی
علیه الصلوة والسلام مفهوم مے شد و درین سلطنت ظاهرا آن عناد نیست اگر هست
از عدم علم ست ترس آنست که مبادا اینجا هم کار بعناد انجامد و بر مسلمانان معامله
تنگ تر افتد مصرعه چه بید بر سر ایمان خویش میلرزم ٭ ثبتنا الله سبحانه
وایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات فقیر تقریب
اینجا آمده بود نخواست که از آمدن خود ایشان را اطلاع ندهد و بعضے سخنان نافع ننویسد
و از محبت عزیزے که بواسطه مناسبت فطریست خبر نکند قال علیه السلام من
احب اخاه فلیعلم ایاه یعنے کسیکه دوست دارد برادر مسلم خود را پس گو اعلام کند او را
ازان محبت والسلام علیکم وعلی جمیع من اتبع الهدی ٭ **مکتوب شصت و**
ششم نیز بخان اعظم صدور یافته در مداحی طریقهٔ علیه نقشبندیه قدس الله تعالی
اسرارهم و مناسب این طریق بطریق اصحاب کرام علی صاحبهم وعلیهم الصلوة والسلام

وبیان افضلیت اصحاب کرام بر دیگران اگرچه ویس قرنی باشد یا عمر مروانی الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی طریق حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم مبنی
بر اندراج نهایت در بدایت ست حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند
که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم واین طریقه بعینه طریق اصحاب کرام ست رضی الله تعالی
عنهم چه این بزرگواران را در اول صحبت آن سرور علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات آن میسر میشد
که اولیاء امت را در نهایت النهایت شمه ازان کمال دست میدهد لهذا وحشی قاتل حضرت حمزه
علیه السلام که یک مرتبه در بدو اسلام خود مشرف صحبت سید اولین وآخرین علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات والتحیات مشرف شده بود از ویس قرنی که خیر التابعین ست افضل آمد آنچه وحشی را
در اول صحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوات والسلام میسر شد ویس قرنی را بآن خصوصیت در
انتها میسر نشد لاجرم بهترین قرون قرن اصحاب گشت رضوان الله تعالی علیهم کلمه ثم کار دیگران
را در پس انداخت واشارت به بعد درجه نمود شخصی از عبد الله بن مبارک قدس سره سوال کرد
ایهما افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة پس ناچار سلسله این حضرات سلسلة الذهب آمد
ومزیت این طریقه عالی بر سائر طرق در رنگ مزیت قرن اصحاب کرام بر سائر قرون مبرهن گشت جماعه
که از کمال فضل در آغاز شمه از انجام ارزانی دارند اطلاع بر حقیقت کمالات ایشان غیر ایشان را
متعذر ست نهایت ایشان فوق نهایت دیگران خواهد بود مصرعه قیاس کن ز گلستان
من بهار مرا مصرعه سالی که نکوست از بهارش پیداست ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم حضرت خواجه نقشبندی فرموده اند که ما فضلیانیم جعلنا الله
سبحانه وایاکم من محبی هؤلاء الاکابر ومتابعی آثارهم بحرمة النبی القرشی علیه وعلی آله من الصلوات
افضلها ومن التحیات اکملها **مکتوب شصت وهفتم** بخان خانان صدور یافته در
سفارش محتاجی ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوة
والتسلیمات ظاهرا وباطنا ویرحم الله عبدا قال آمینا وامرا هم بی اختیار بران
آورده اند که بتصدیع ایشان جرأت نماید اول المنار رفع مظنه آزار ست بلکه حصول مودت

و افضلیت امر ثانی ایما، احتیاج محتاجی است که بفضیلت و صلاح متحلی است و بمعرفت و شهود
متحقق اند و سے نسب کریم است و از روے حسب شریف مخدوما در اظهار حق نعمتها اندراج
است اگرچه بحسب شدت و ضعف متفاوت باشد خیلی سعادتمندی می باید که این مراتب را
در رنگ عسل بیابشاند بل من مزید گوید تلوینات احوال از لوازم صفت امکان است بعد از آنکه
که بتمکین رسیده اند نیز از تلوین سرشته اند بیچاره ممکن گاهی مغلوب سلطان صفات جلالیه
است و گاهی محکوم صفات جمالیه است وقتی محل قبض است و وقتی موطن بسط و هر یک را
احکام جدا است دی روز آن بود امروز این است قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن
یقلبها کیف یشاء والسلام مکتوب شصت و هشتم نیز بجانب خانخانان صدور یافته
در بیان آنکه تواضع از ارباب غنا می زیبد و استغنا از ارباب فقر ما یناسب ذلک فیما نحن بصدده
؎ من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم * تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال * تواضع از
ارباب غنا زیباست و استغنا از اهل فقر لان المعالجة بالاضداد و در مکاتیب ثلاثه شما غیر از
استغنا امرے مفهوم نشد هر چند مقصود شما تواضع بود مثلاً در مکتوب اخیر مسطور بود که بعد
الحمد والصلوة نموده می آید این عبارت را نیک دریابید که در کجا باید نوشت تا از
خدمت فقرا بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت هم ضروری است تا ثمره بر آن
مترتب شود و بدونها خرط القتاد بلکه آن قیاد است او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
اتمها و اکملها از تکلف بری اند اما التکبر مع المتکبرین صدقة حضرت خواجه نقشبند قدس الله
تعالی سره شخصے گفت که متکبر است فرمود متکبر من از کبریای اوست این طائفه را
ذلیل و خوار نه انگارند رب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابره حدیث نبوی است
علیه الصلوة والسلام ؎ اندکے پیش تو گفتم غم دل ترسیدم * که دل آزرده شوی
ورنه سخن بسیار است محبان عزیزے و مخلصان صمیمی شما می باید که ملاحظهٔ نفس امر داشته
باشند بشما هر چه رسانند از نفس الامر رسانند و هر نکاتے که بدهند صلاح شما می باید
که منظور دارند مصالح خود را که آن خیانت محض است بعضے از منافع شما نیز از علل غائبه
این سفر بود اما در عالم اسباب محبان و مخلصان شما نگذاشتند تقصیرے از این طرف

نداشند هرچند این مقدمات تلخ نما اند اما خوش گویندگان شما بسیار اند بهمانها اکتفا کنند مقصود از آشنائی فقرا اطلاع بر عیوب مکنونه است و ظهور رذائل مخزونه لیکن باید که اظهار این قسم سخنان شما از روی آزار نیست بلکه از روی نیکخواهی و دل سوزیست یقین تصور نمایند شیخ محمد صدیق اگر یک و نیم روز پیشتر می آمدند محتمل که فقیر خود را بهر حال بشما میرسانید اما در اثنای راه سرهند ملاقی شدند معذور خواهند داشت وفقنا الله سبحانه و ایاکم علی الخیر جزاکم الله سبحانه عنا

مکتوب شصت و نهم

نیز بخان خانان صدور یافته در بیان تواضع که موجب رفعت دارین است در بیان آنکه نجات وابسته بمتابعت اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند الحمد لله و الصلوة و السلام علی رسول الله التفات نامه گرامی که بمصحوب اخوی مولانا محمد صدیق ارسال داشته بودند وصول یافت کرم فرمودند جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء چون رعایت آداب فقرا نموده اند بتواضع سخن رانده اند امید است که بحکم من تواضع لله رفعه الله این تنزل موجب رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه گشت لشرے الکم چون الفاظ انابت و رجوع در میان آورده اند چنان تصور فرمایند که این انابت بر دست درویشے از درویشان واقع شده است مترصد نتائج و ثمره آن باشند اما حقوق آن را باید که مهما امکن مرعی دارند از وصایا و نصائح چه نویسد و از علوم و معارف چه وانماید که علماء مجتهدین و صوفیه محققین شکر الله تعالی سعیهم در بسط و تفصیل سخن تقصیر جائز نداشته اند و پاره از مسودات این کم بضاعت را نیز ظاهرا بعضے از یاران بخدمت شما برده اند بنظر شریف گذشته باشد بالجمله طریق النجات متابعة اهل السنة و الجماعة کثرهم الله سبحانه فی الاقوال و الافعال و فی الاصول و فی الفروع فانهم الفرقة الناجیة و ما سواهم من الفرق فهم فی معرض الزوال مشرف الهلاک علمه الیوم احد ولم یعلم اما فی الغد فیعلمه کل احد و لا ینفع اللهم نبهنا قبل ان ینبهنا الموت سیادت مآبی سید ابراهیم از قدیم چون انتسابے بآن آستان علیه دارد و در سلک دعاگویان منتظم است بر ذمه کرم لازم است که دستگیری فرمایند که از فقر و پیری با اهل و عیال خود بفراغ خاطر گذارند

وبجاهی سلامتی دارین الیشان شمول باشند والسلام مکتوب هفتادم نیز بخان خانان صدور
یافته در بیان آنکه آدمی را جامعیت او سبب بعد اوست همچنانکه همین جامعیت او سبب قرب اوست
و بیان مناسب ذلک ثبتکم الله سبحانه علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة
والسلام و التحیة رحم الله عبدا قال آمینا آدمی را همچنانکه جامعیت سبب قرب و تکریم و
تفضیل است سبب بعد و تضلیل و تجهیل نیز همان جامعیت است قرب بواسطه آنست
مرآت اوست و قابلیت ظهور مر جمیع اسما و صفات را بلکه تجلیات ذاتیه را نیز حدیث قدسی
لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن رمزی بیان است و بعد او نیز
احتیاج اوست بهر جزئی از جزئیات عالم چه او را همه چیز در کار است خلق لکم ما فی
الارض جمیعا این احتیاج او را بجمیع اشیا گرفتار ساخته است که سبب بعد و تضلیل او
گشته است ؏ آیه آخر آدم است و آدمی ✱ گشت محروم از مقام محرمی ✱ گر نگردد باز
مسکین زین سفر ✱ نیست از وی هیچکس محروم تر ✱ پس بهترین همه موجودات انسان است
و بدترین همه کائنات هم او اذ کان منه محمد حبیب رب العالمین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
و التحیات و ابوجهل اللعین عدو رب السموات و الارضین پس ناچار تا از گرفتاری همه نجات
میسر نشود گرفتاری یکے که ذره است از یکے نیز حاصل نباید خرابی در خرابی است لیکن بمقتضای
ما لا یدرک کله لا یترک کله زندگانی چند روزه بر وفق اتباع صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة
و التحیة باید بسر برد که رستگاری از عذاب اخروی و فوز نعمات سرمدی وابسته بسعادت
این اتباع است پس چهار اموال نامیه و انعام سائمه ادای زکوة کما حقه باید نمود و آنرا وسیله
عدم گرفتاری باموال و انعام باید ساخت و در مطعومات و ملبوسات لذیذه و نفیسه حظ نفس
منظور نباید داشت بلکه در اطعمه و اشربه غیر از حصول قوت بر اداء طاعات نیتے دیگر
نباید کرد و جامه نفیس بحکم کریمه خذوا زینتکم عند کل مسجد بنیت تزئین تعمیل امر باید
باید پوشید و مشوب به نیت دیگر نباید ساخت و اگر حقیقت نیت میسر نشود خود را به تکلف
برین نیت باید آورد فان لم تبکوا فتباکوا و دائم بحق سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع
باید بود که حقیقت نیت میسر شود و از تکلف وا رهد ؏ میتواند که دهد اشک مرا حسن قبول

آنکه در ساخته است قطره بالے را۔ و علی ہذا القیاس در جمیع امور بمقتضائے فتوے علمای دین
تا کہ راہ عزیمت را اختیار نمودہ اند و از رخصت اجتناب کردہ زندگانی باید کرد و وسیلۂ نجات ابدی
باید دانست بالفضل اللہ بعذا ایلم ان شکر نعم و انتم

مکتوب ہفتاد و یکم بمیرزا داراب
ابن خان خانان صدور یافتہ در بیان آنکہ شکر منعم بر منعم علیہ واجب ست و حصول شکر
باتیان شریعت ست لا غیر

ایدکم اللہ سبحانہ و نصرکم شکر منعم بر منعم علیہ واجب ست عقلاً
و شرعاً و معلوم ست کہ وجوب شکر باندازۂ وصول نعمت ست پس ہرچند وصول نعمت بیشتر
وجوب شکر زیادہ تر پس بر اعتبار علی التفاوت درجات ہم نسبت بفقرا اضعاف مضاعفت شکر
واجب آمد لہذا فقرای این امت پیش از اغنیا بپانصد سال در بہشت خواہند در آمد و شکر منعم جل سلطانہ
اولاً تصحیح عقائد ست بمقتضای آرای فرقۂ ناجیہ کہ اہل سنت و جماعت اند و ثانیاً باتیان احکام
شرعیہ عملیہ است بوفق آرای مجتہدین این فرقۂ علیہ و ثالثاً تصفیہ و تزکیہ ست بطریق سلوک
صوفیۂ علیہ این فرقۂ سنیہ و وجوب این رکن اخیر استحسانی ست بخلاف رکنین سابقین چہ
اصل اسلام مربوط باین دو رکن ست و کمال اسلام منوط بآن یک رکن و عملے کہ مخالف
این ارکان ثلثہ است اگرچہ از جنس ریاضات شاقہ و مجاہدات شدیدہ باشد داخل معصیت ست
و نافرمانی و ناسپاسی منعم جل سلطانہ براہمۂ ہند و فلاسفۂ یونان در ریاضات و مجاہدات خود را
معاف نداشتہ اند اما آن ریاضات چون بروفق شرائع انبیا صلوات اللہ تعالے و تسلیماتہ
علیہم اجمعین عموماً و علی افضلہم خصوصاً واقع نشدہ اند مردود اند از نجات اخروی بی نصیب بمتابعت
سیدنا و مولانا و شفیع ذنوبنا و طبیب قلوبنا محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالے علیہ و علی آلہ و سلم و متابعۃ خلفائہ
الراشدین المہدیین رضوان اللہ تعالے علیہم اجمعین

مکتوب ہفتاد و دوم بخواجہ جہان
صدور یافتہ در بیان آنکہ جمع ساختن دین با دنیا دشوار ست پس طالب آخرت را از ترک دنیا
چارہ نباشد اگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی چارہ نہ و ما یناسب ذلک

سلمکم اللہ سبحانہ و عافاکم
ما احسن الدین و الدنیا لو اجتمعا جمع ساختن دین و دنیا را از قبیل جمع اضداد ست پس طالب آخرت را
ترک دنیا لابد آمد چون درین اوان حقیقت ترک آن میسر نیست بلکہ متعسر ست بضرورت بہ ترک حکمی
باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از آنست کہ در امور دنیویہ بمقتضای حکم شریعت غرا محکوم باید شد

و در مطاعم و مشارب و مساکن حدود شرعیه را رعایت باید نمود و تجاوز از آن حدود تجویز نباید کرد
در اموال نامیه و انعام سائمه زکوة مفروضه را ادا باید کرد و چون تحلی باحکام شرعیه میسر شد از مضرت
دنیا نجاتی حاصل گشت و بآخرت جمع شد و اگر این قسم ترک حکمی هم میسر نشود از محبت خاصیت
حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرتش سود مندش نخواهد گشت نتیجه او حصت و مال و اموال دنیوی ست
فقط ؎ من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم * تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال * تا کدام صاحب
دولت باشد که باین طمطراق دنیاوی و باین خدم و حشم و باین طعامهای لذیذ و چرب و با این لباسهای
فاخره و بیرشق کلمه حق را بسمع قبول استماع نماید ؎ گوشش از بار در گران شده است * نشنود نالۂ
فغان مرا * وفقنا الله سبحانه و ایاکم بمتابعة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بقیه المراد
میان شیخ زکریا که سابق کروری بود مرد عالم و فاضل ست بشومی اعمال مدتی ست که بزندان محبوس ست
بواسطه ضعف پیری و ضیق معیشت و تمادی مدت حبس بستوه آمده است بفقیر نوشته بود که در عسکر آمده
سعی در مخلص ما نمایند کثرت مسافت راه مانع آمد چون اخوی خواجه محمد صدیق بخدمت ایشان میرفتند
بضرورت بچند کلمه متصدع گشت امید ست که توجه عالی در باره آن ضعیف مرعی خواهند داشت
که عالم ست و پیر والسلام اولا و آخرا ؎ مکتوب هفتاد و سوم * بقلیچ الله بن قلیچخان صدور یافته در مذمت
دنیا و ابنای آن و در نکوهش تحصیل علوم غیر نافع و در اجتناب از فضول مباحات و تحریص بر خیرات و اعمال
صالح علی الخصوص در زمان عنفوان جوانی و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جادۀ شریعت
مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتسلیمات والتحیات الابدیه السرمدیه استقامت ارزانی فرماید ای فرزند
دنیا محل آزمائش و ابتلا است ظاهر او را بانواع مزخرفات مموه و مزین گردانیده است و صورت او را بخال و خط
و زلف و خد موهوم مزین ساخته اند در نمود شیرین است و بطراوت و نضارت متخیل ست لیکن فی الحقیقت جیفه ایست
معطر اندود و مزبله ایست پر از ذباب و دوده سرابی ست آب نما و شکریست زهر آسا باطن او سراسر خراب و ابتر است
معامله او با ابنای خود با این همه کم رنگی از هر چه گوئی بدتر فریفته او دیوانه و مسحور ست گرفتار او مجنون و مخدوع
است هر که بظاهر او مفتون گشت بداغ خسارت ابدی متسم شده و هر که بحلاوت و طراوت
نظر کرد ندامت سرمدی نصیب او آمد سرور کائنات حبیب رب العالمین علیه و علی
آله الصلوة والسلام فرموده است ان الدنیا والآخرة ضرتان ان رضیت احدهما

عظمت الاخرۃ پس ہر کہ دنیا را رضے ساخت آخرت را از وے در سخط ساخت پس
ناچار از آخرت بے نصیب آمد اعاذنا اللہ سبحانہ و ایاکم من محبتہما و محبت اہلہما اے
فرزند ہیچ میدانی کہ دنیا چیست آنچہ ترا از حق سبحانہ باز دارد و پس از زن و فرزندان و مال
و جاہ و ریاست و لہو و لعب و اشتغال بمالا یعنی ہمہ داخل دنیا ست علومے کہ بآخرت
کار نیایند ہم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و ہندسہ و حساب و امثال آنہا از علوم
لاطائل بکار مے آمد فلاسفہ از اہل نجات مے بودند قال علیہ الصلوٰۃ و السلام علامۃ
اعراض اللہ تعالیٰ عن العبد اشتغالہ بمالا یعنیہ ۝ ہر چہ جز عشق خدا سے احسن ست
گر شکر خوردن بود جان کندن ست ۝ و آنکہ گفتہ اند کہ علم نجوم از براے معرفت اوقات
صلوٰۃ در کار ست نہ باین معنے ست کہ معرفت اوقات بے معرفت نجوم حاصل نیست بلکہ
باین معنے ست کہ علم نجوم یکے از طرق معرفت اوقات ست بسیارے از مردم ہستند
کہ از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوٰۃ را بہ از عالمان نجوم مے شناسند قریب باین
سخن ست و جہیکہ در تحصیل علم منطق و حساب و مانند اینہا کہ فے الجملہ در بعضے علوم
شرعیہ در کار اند گفتہ اند بالجملہ بعد از تمحلات بسیار وجہ جواز از براے اشتغال باین
علوم پیدا مے شود اما اگر مقصود اینہا غیر از معرفت احکام شرعیہ و تقویت ادلہ
کلامیہ امرے دیگر نباشد و الا لا یجوز اسلما انصاف باید کرد از ارتکاب امر مباح کہ استلزام
فوت امور واجبہ باشد از مباحات مے بر آید یا نہ شک نیست کہ اشتغال باین
علوم مفوت اشتغال بعلوم شرعیہ ضروریہ است اے فرزند حق سبحانہ و تعالےٰ
از کمال عنایت بیغایت خویش ترا در ابتداء جوانی توفیق توبہ کرامت فرمودہ بود بدولت
صحبت یکے از درویشان سلسلہ علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالےٰ اسرارہم انابت دادہ نمیدانم
از دست نفس و شیطان ترا ثبات بران توبہ میسر شدہ باشد یا نہ استقامت مشکل ہمانا ید
موسم عنفوان جوانی ست و اسباب دنیوے ہمہ میسر و بیشتر از قربائی نامناسب ملازم
ہیچ اند در زمن بتو این ست ۝ کہ تو طفلے و خانہ رنگین ست ۝ اے فرزند کار
این ست کہ از فضول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت اکتفا کرد

آنهم بنیت جمعیت از برای ادای وظائف بندگی مثلاً مقصود از خوراک قوت بر
ادای طاعت ست و از پوشاک ستر عورت و دفع حر و برد و علی هذا القیاس
سائر المباحات الضروریة اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم عمل بعزیمت
اختیار کرده اند و از رخصت مهما امکن اجتناب فرموده اند از جمله عزائم اکتفا ست
بقدر ضرورت و اگر این دولت میسر نشود باری از دائره مباحات بیرون نباید نهاد بمحرمات
و مشتبهات نباید رفت تنعمات بامور مباحات بر وجه اتم و اکمل حق سبحانه از کمال کرم
تجویز فرموده است و دائره این تنعمات را بر وسیع ساخته قطع نظر ازین تنعمات کدام
عیش برابر ازینست که مولای این کس از کردار این شخص راضی باشد و کدام جفا برابر
آنست که سید او از افعال او در سخط باشد رضاء الله تعالی فی الجنة خیر من الجنة و سخط
الله تعالی فی النار شر من النار این کس بنده ایست محکوم بحکم مولی او را پیش خود
نساخته اند و در پی بیهوده افتاده آن گذاشته فکر باید کرد و عقل دور اندیش را کار باید فرمود
فردا غیر از ندامت و خسارت هیچ بدست نخواهد آمد وقت کار موسم جوانی ست جوانمرد آنست
که این وقت را از دست ندهد و فرصت غنیمت شمرد چه معلوم که او را تا زمان پیری نگذارند و اگر گذارند
جمعیت میسر نشود و اگر میسر شود هنگام ضعف و سستی کار نمی تواند کرد حالانکه اسباب جمعیت
همه میسر ست و وجود والدین هم از جملهٔ انعامات حق ست سبحانه که غم معیشت این کس بر ایشانست
و موسم فرصت ست و زمان قوت و استطاعت بکدام عذر امروز بفردا باید انداخت و نوبت
به تسویف باید کشید قال علیه الصلوة والسلام هلک المسوفون آری اگر مهمات دنیای
دنی را بفردا اندازند و امروز باعمال آخرت پردازند بس مستحسن ست چنانکه عکس این مستقبح ست
درین وقت عنفوان جوانی که استیلای دشمنان دین ست از نفس و شیطان اندک عمل را آنقدر
اعتبار ست که در وقت عدم استیلای اینها اضعاف مضاعف آن را اعتبار نیست در نوبت
سپاهی گری سپاهیان کارگذار در وقت استیلای اعدا اعتبار بیشتر است
اندک تردد هم اعتبار میگیرد و نمایان میشود و در وقت امن از شر اعدای این قسم اعتبار
نمی ماند ای فرزند مقصود از خلقت انسانی که خلاصهٔ موجودات ست نه لهو و لعب ست و نه خوردن و خفتن

مقصود از وضع و ادای وظائف بندگی چیست غیر ذل و انکسار و عجز و افتقار و دوام التجا و تضرع بجناب
قدس خداوندی جل سلطانه عباداتی که شرع محمد علیه الصلوة والسلام بآن ناطق ست مقصود
از ادای آن منافع و مصالح عباد است و بجناب قدس خداوندی عز شانه هیچ از ان عائد
نمی شود بجان ممنون گشته بیایدا ادا کرد و بانقیاد تمام در امتثال اوامر و انتهای از مناهی
باید کوشید حق سبحانه باوجود غنای مطلق عباد را باوامر و نواهی سرافراز ساخته است
ما محتاجان شکر این نعمت بروجه اتم باید کرد و منت داری تمام در امتثال احکام باید کوشید ای فرزند میدانند که اگر
از ابنای دنیا که بشوکت و جاه صوری متحقق است اگر از متعلقان زبردست خود را بخدمتی سرافراز سازد و
دوران خدمت نفعی بامر نیز عاید ست این زبردست حکم او را چه بلا عزیز میدارد و میداند که شخصی عظیم القدر
این خدمت را فرموده است به ممنونیت تمام بجا باید آورد چه بلا شد عظمت خداوندی جل شانه از عظمت این شخص هم
در نظر کمتر می آید که امتثال خداوندی عظمت نمی کوشد شرم باید کرد و از خواب خرگوش
خود را باید برآورد عدم امتثال اوامر الهی جل سلطانه از دو چیز خالی نیست یا آنکه اخبارات
شرعیه را دروغ میدانند و باور نمیکنند یا عظمت امر تعالی و تقدس در نظر حقیرتر از عظمت ابنای
دنیا می آید شناعت این امر را باید ملاحظه نمود ای فرزند شخصی که کذب او را بارها تجربه کرده اند
بگوید که اعدا باستیلاء تمام بر فلان قوم شب خون خواهند ریخت عقلاء آن قوم از وی محافظت
خود می شوند و فکر دفع آن بلیه مینمایند باوجودیکه میدانند که آن مخبر بکذب متهم است لیکن میگویند
که در محل توهم خطر نزد عقلا احتراز لازم است مخبر صادق علیه الصلوة والسلام بمبالغه تمام
از عذاب اخروی خبردار ساخته است هیچ متاثر نمی شوند اگر متاثر شوند فکر دفع آن
بکنند و حال آنکه علاج دفع آنرا نیز از مخبر صادق علیه الصلوة والتحیة معلوم کرده اند
پس چه ایمان است که خبر مخبر صادق در رنگ خبر دروغ گو اعتبار ندارد و صورت
اسلام نجات نمی بخشد یقین می باید حاصل کرد یقین کجاست که ظن نیز نیست بلکه وهم
نیست چه عقلا در خطرهای وهمی را نیز اعتبار میکنند و تخمین حق تعالی در کلام مجید
خود می فرماید والله بصیر بما تعملون باوجود این اعمال قبیحه بوقوع می آیند اگر
بدانند که شخص حقیری برین اعمال ایشان مطلع است هرگز عمل شنیع در نظر او نمی کنند

پس حال اینها از دو حالت خالی نیست جز حق را سبحانه باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه تعالی
را اعتبار نمی نمایند پس این قسم کردار از ایمان نیست یا از کفر پس بر آن فرزند لازم ست که از سر تجدید
ایمان نماید قال علیه الصلوة والسلام جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله و از نامرضیات حق سبحانه
توبه نصوح از سر اعاده نماید از امور یکه نهی فرموده است و محرم ساخته مجتنب باشد پنج وقت
نماز بجماعت گزارد اگر قیام لیل و نماز تهجد میسر شود نهی سعادت و ادای زکوة مال نیز از جمله
ارکان اسلام ست آنرا البته ادا کند و طریقی که ادای آن زود اسهل باشد آنست که از مال خود آنچه حق
فقرا ست سالیانه جدا ساز دو بنیت زکوة نگاه داشته در تمام سال بمصارف زکوة خرچ نماید
بسبب اتقا بهر مرتبه تجدید نیت ادای زکوة لازم نیست یکبار جدا کردن کفایت می کند معلوم
است که در سال تمام چه قدر خرچ میکنند بفقرا و مستحقان اما چون به نیت زکوة نیست محسوب
نمی شود در صورت مرقومه زکوة از ذمه ادا شود و همان خرج بی تقریب خلاصی ست و اگر
بالفرض آنقدر در سال خرج فقرا نشود و بقیه ماند آنرا همان طور جدا از مال خود نگاه دارند در
سال دیگر هم قسم عمل بکار بندند و مال فقرا جدا باشد اگر امروز توفیق ادای آن روزی نشد
شاید که فردا موفق سازند ای فرزند چون نفس بالذات بخیل ست و در امتثال احکام الهی
جل سلطانه سرکش بضرورت سخن بصرفه گفته شود و الا اموال و املاک همه از حق ست سبحانه
این کس را چه مجالست که در ادای یکی شاید ایشان تمام ادا کند و همچنین در سایر عبادات خمسه را
هیچ وجه مسامحت ندارد در ادای حقوق عبادت سعی بلیغ میند دل باید داشت و کوشش باید نمود
که حق سبحانه فرمانهای ادای آن حق آسانست بلا آیت و تعلق همه رفع میشود در آخرت
کار مشکل ست علاج پذیر نیست احکام شرعیه را از علمای آخرت باید استفسار نمود و سخن ایشانرا
تاثیری ست شاید ببرکت انفاس ایشان بعمل آن موفق شود از علماء دنیا که علم را وسیله
مال و جاه ساخته اند دور باید بود مگر آنکه علماء متقی پیدا نشود بضرورت بقدر ضرورت با ایشان
باید پرداخت اینجا میان حاجی محمد آشره از علماء دیندار اند و شیخ علی اشره خود آشنای
شما اند غرض این هر دو عزیزان در آن نواحی مغتنم اند در تفتیش مسائل شرعیه بایشان رجوع
نمودن انسب ست ای فرزند ما فقرا را با اغنیاء دنیا چه مناسبت که از نیک و بد ایشان

سخن کہ ہم نصائح شرعیہ دریناب بر وجہ اتم و اکمل وارد شدہ اند فللہ الحجة البالغة اما آن فرزند
چون از راہ انابت بہ فقرا رجوع آوردہ بود دل را بواسطہ آن مناسبت در اکثر اوقات توجہ
بحال آن فرزندی شود بہمان توجہ باعث این گفتگو شدہ است میدانم کہ اکثر این نصائح
و مسائل بگوش آن فرزند رسیدہ باشد اما مقصود عمل ست نہ مجرد علم بیماری کہ علم بدارو و پرہیز
خود دارد تا آن دارو را نخورد صحت نمی یابد علم بدارو فائدہ نمی کند این ہمہ ابرام بہ مبالغہ
برائے عمل ست علم خود حجت را درست میسازد و قال علیہ الصلوة والسلام ان اشد
الناس عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعہ اللہ بعلمہ آن فرزند بداند کہ انابت سابق بواسطہ
قلت صحبت ارباب جمعیت اگرچہ ثمرہ ندادہ باشد اما از نفاست جوہر استعداد آن فرزند
خبر میدہد امید ست کہ حق سبحانہ بہ برکت آن انابت در آخر توفیق مرضیات خویش
موفق گرداند و از اہل نجات سازد و بہر حال رشتہ محبت این طائفہ را از دست ندہد و التجا
و تضرع باین قوم شعار خود سازد و منتظر باشد کہ حق سبحانہ بتوسل محبت این طائفہ بمحبت
خود مشرف سازد و بتمام بجانب خود کشد و ازین خرخشہ ہا بالکل خلاص سازد مثنوی عشق
آن شعلہ است کو چون برفروخت ٭ ہرچہ جز معشوق باقی جملہ سوخت ٭ تیغ لا در قتل غیر حق
براند ٭ در نگر زان پس کہ بعد لا چہ ماند ٭ ماند الا اللہ باقی جملہ رفت ٭ شاد باش اے
عشق شرکت سوز رفت ٭

مکتوب ہفتاد و چہارم بہ میرزا بدیع الزمان صدور یافتہ

در تحریص بہ محبت فقرا و توجہ بایشان و النصح باتباع صاحب الشریعة علیہ و علی آلہ الصلوة
والسلام مراسلہ شریفہ و مفاوضہ لطیفہ ورود یافت حمدا للہ سبحانہ کہ از فحوائے آن محبت فقرا
و توجہ درویشان مفہوم گشت کہ سرمایہ سعادت است لانہم جلساء اللہ سبحانہ
وہم قوم لا یشقی جلیسہم و کان رسول اللہ صلی اللہ تعالے علیہ و علی آلہ وسلم یستفتح بصعالیک
المہاجرین و قال علیہ الصلوة والسلام فی شانہم رب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم
علی اللہ لابرہ سعادت آثارا فقرہ در صحیفہ گرامی اندراج یافتہ بود کہ خدیو نشانمین
این نعمتے ست کہ مخصوص بحضرت واجب الوجود ست جل سلطانہ عبد مملوک بقدیر
علی شئے راچہ رسد کہ بوجہ از وجوہ بخداوند جل سلطانہ مشارکت جوید و در راہ خداوندی

بوید علی الخصوص در نشاء اخرویہ کہ الکیۃ و ملکیۃ چہ بطریق حقیقت و چہ بطریق مجاز مخصوص بحضرت مالک یوم الدین ست حضرت حق سبحانہ و تعالی در روز قیامت ندا در دہد کہ لمن الملک الیوم و خود در جواب آن فرماید للہ الواحد القہار عباد را دران روز غیر از ہول و دہشت متحقق نیست و جز حسرت و ندامت متصور نہ اللہ تعالی در قرآن مجید از شدت آن روز و از غایت اضطراب خلائق خبر میدہد حیث قال تبارک و تعالی ان زلزلۃ الساعۃ شیء عظیم یوم ترونہا تذہل کل مرضعۃ عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملہا و تری الناس سکری وما ہم بسکری و لکن عذاب اللہ شدید ۔ دران روز کز فعل پرسند و قول ✽ اولوالعزم را دل بلرزد ز ہول ✽ بجائیکہ دہشت برند انبیا ✽ تو عذر گنہ را چہ داری بیا ✽ لقیۃ النصح اتباع صاحب الشریعۃ علیہ الصلوۃ والسلام والتحیۃ لازم فان النجات بدونہا محال و عدم الالتفات الی زخارف الدنیا و عدم الاعتناء بوجودہا و عدمہا فان الدنیا مبغوضۃ اللہ سبحانہ لیس لہا قدر عندہ تعالی فینبغی ان یکون عدمہا خیرا من وجودہا عند العباد و قصتہ عدم و فناءہا و سرعۃ زوالہا مشہورۃ بل مشہودۃ فاعتبروا یا بنیّ ایہا الدین صنعوا من قبل و فقنا اللہ سبحانہ و ایاکم بمتابعۃ سید المرسلین علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام مکتوب ہفتاد و ہشتم نیز بمیرزا بدیع الزمان صدور یافتہ در تحریص بر متابعت سید کونین علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام اولا بتصحیح عقائد و ثانیا بدانستن احکام ضروریہ فقہ و در بیان آنکہ از حق سبحانہ و تعالی بوسیلہ یا بی وسیلہ او را تعالی میباید طلبید سلکم اللہ سبحانہ و عاقاکم فقد سعادت دارین منوط بمتابعت سید کونین ست علیہ و علی آلہ الصلوۃ والتسلیمات اتمہا و اکملہا نہجیکہ علماء اہل سنت شکر اللہ سعیہم بیان فرمودہ اند اولا تصحیح عقاید بمقتضاے آراے صائبۂ این بزرگواران باید کرد و ثانیا علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مباح و مشتبہ حاصل باید نمود و عمل بمقتضاے این علم نیز در کار است بعد از حصول این دو جناح اعتقادی و عملی اگر سعادت ازلی مدد فرماید طیران عالم قدس میسر آید بدونہا خرط القتاد و تیاسے وی کہ راہی آن نمی کند کہ آنرا از مطلب شمہ بدحصول اللہ و

جاه او را از مقاصد انگارند بلند همت باید بود از حق سبحانه و تعالی بوسیله یابی وسیله
او را تعالی باید طلبید ع کار اینست غیر این همه هیچ * چون التفات نموده و شیفته
خواسته اند بشرے لکم سالما و غانما مراجعت نموده اید اما یک شرط را مرعی دارند و آن
وحدت قبله توجه است قبله توجه را متعدد ساختن خود را در تفرقه انداختن است شغل شعبت
هر کیجا بهمه جا و هر که همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرماید والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتحیات مکتوب صد و ششم بقلیج خان صدور یافته در بیان
آنکه ترقی وابسته بورع و تقوی ست و در تحریض بر ترک فضول مباحات و اگر میسر نشود اجتناب
از محرمات ساخته دائره فضول مباحات را تنگ تر باید گرفت و در بیان آنکه اجتناب از محرمات
نیز دو قسم ست عصمکم الله سبحانه عما یصمکم و صانکم عما شانکم بحرمة سید البشر المنفی عنه زیغ البصر
علیه و علی آله من الصلوات اکملها و من التسلیمات افضلها قال الله تعالی فما آتکم الرسول فخذوه
وما نهکم عنه فانتهوا مدار نجات بر دو جز آمد امتثال اوامر و انتهاء از نواهی و معظم ترین
این دو چیز جزو اخیر ست که معبر بورع و تقوی ست ذکر رجل عند رسول الله صلی الله تعالی علیه
و علی آله وسلم بعبادة و اجتهاد و ذکر آخر برعة فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تعدل بالرعة شیئا
یعنی الورع و قال ایضا علیه من الصلوة اتمها و من التسلیمات اکملها ملاک دینکم الورع و فضیلت
انسان بر ملک ازین جزو متحقق ست و ترقی بر مدارج قرب هم ازین جزو ثابت می شود چه ملائکه
در جزو اول مشارک اند و ترقی در ایشان مفقود است پس رعایت جزو ورع و تقوی از اهم
مهام اسلام آمد و از اشد ضروریات این جزو که مدار آن بر اجتناب از محارم است بر وجه کمال
وقتی میسر شود که از فضول مباحات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات
اکتفا کرده شود زیرا که از فارغ عنان در ارتکاب مباحات بامور مشتبهات می رساند
و مشتبه بمحرم نزدیک ست من حام حول الحمی یوشک ان یقع فیه پس در حصول
کمال ورع و تقوی اکتفا از مباحات بقدر ضرورت لابد آمد و آن هم بشرط
بنیت ادای وظائف بندگی و الا آن قدر هم وبال ست و قلیل آن نیز حکم

کثیر دارد و چون اجتناب از فضول مباحات بالکلیه در همه اوقات خصوصاً درین وقت بسیار
عزیز الوجود ست اجتناب از محرمات لازم ساخته مهما امکن دائره ارتکاب فضول مباحات را
تنگ تر باید ساخت و درین ارتکاب همواره نادم و مستغفرے باید بود و دریچه از برای دخول
حوالی محرمات دانسته همیشه بحق سبحانه ملتجی و متضرع باید شد ازین ندامت و استغفار و التجا و تضرع تحصیل
که کار آن اجتناب بکند که بفضول مباحات تعلق داشت و از آفت آن مصئون و محفوظ دارد عزیزے
میفرماید انکسار العاصین احب الی من صولة المطیعین ع اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم ست قسمے ست
که بحقوق الله سبحانه تعلق دارد و قسمے ست که بحقوق عباد متعلق ست و رعایت قسم ثانی اہم
تر ست حق سبحانه و تعالی غنی مطلق ست و ارحم الراحمین و عباد و فقرا و محتاج اند و بالذات
بخیل و لئیم اند قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم من کانت له مظلمة لاخیه من عرضه
او شئے فلیتحلله منه الیوم قبل ان لایکون دینار و لا درهم ان کان له عمل صالح اخذ بقدر
مظلمته و ان لم یکن له حسنات اخذ من سیات صاحبه فحمل علیه و قال ایضا صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم اتدرون ما المفلس قالوا المفلس فینا من لا درهم له و لا متاع فقال صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم ان المفلس من امتی من یاتی یوم القیمة بصلوة و صیام و زکوة ویاتی
قد شتم هذا و قذف هذا و اکل مال هذا و سفک دم هذا و ضرب هذا فیعطی هذا من حسناته و هذا
من حسناته فان فنیت حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت علیه
ثم طرح فی النار صدق رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم ثانیا اظهار
محمدت و شکر گزارے ایشان مے نماید که در بلدۂ معظمۂ لاهور بوجود ایشان بسیارے
از احکام شرعیه درین طور زمانه رواجے پیدا کرده است و تقویۃ دین و ترویج ملت
دران بقعه حاصل گشته است و آن بلده نزد فقیر همچو قطب ارشاد ست نسبت
بسائر بلاد هندوستان خیر و برکت آن بلدۂ بجمیع بلاد هندوستان ساریست
اگر آنجا دین را ترویج ست در همه جا نوعے از رواج متحقق ست حق سبحانه
و تعالی موید و ناصر ایشان باد قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یزال
طائفة من امتی ظاهرین علی الحق و لا یضرهم من خذلهم حتی یاتی امر الله

وہم سے علی ذلک چون ایشان را رشتۂ ارتباط حتی بحضرت معرفت پناہی قبلہ گاہی خواجہ ما محکم بود بنا بر آن بہ تسوید چند کلمہ محرک آن نسبت غیبی گشت زیادہ بریں طلقا ست حامل رقیمہ دعا گو کہ از مردم نیک و صلحا ست و آدمی زادہ است حاجتے بجناب ایشان آوردہ است امید ست کہ توجہ شریف دربارہ او مرعی داشتہ رواے حاجت او خواہند فرمود دولت حقیقی و سعادت سرمدی محصل باد بحرمت النبی و آلہ الامجاد علیہ و علے آلہ الصلوٰۃ و التحیات

مکتوب ہفتاد و ہفتم بجباری خان صدور یافتہ

در بیان آنکہ عبادت خداے بیچون و بیچگون کسے میسر شود و ما یناسب ذلک الحمد للہ و سلام علے عبادہ الذین اصطفی ؎ بعد از خداے ہر چہ پرستند ہیچ نیست ٭ بے دولت ست آنکہ ہیچ اختیار کرد ٭ عبادت خداے بیچون و بیچگون جل سلطانہ وقتے میسر شود کہ از رقیت تمام ماسواے آزاد شدہ قبلہ توجہ جز ذات احدیت ہیچ نماند در مصداق این توجہ استوا انعام و ایلام اوست تعالے بلکہ در ابتداے حصول این مقام ایلام مرغوب تر می آید از انعام اگرچہ در آخر کار بہ تفویض میکشد و ہرچہ میرسد او لے و انسب میداند عبادتے بر غبت و رہبت تعلق دارد فی الحقیقت آن عبادت خود ست مقصود از انجا نجات و سرور خویش ست ؎ تا تو در بند خویشتن باشی ٭ عشق گوئی دروغ زن باشی ٭ حصول این دولت و ابتغا مطلق است و این توجہ نتیجۂ محبت ذاتیہ است و مقدمہ ظہور ولایت خاصہ محمدیہ علے صاحبہا الصلوٰۃ و السلام و التحیۃ حصول این نعمت عظمے موقوف ست بر کمال اتباع شریعت او علیہ من الصلوٰۃ اتمہا و من التحیات اکملہا چہ شرایعت ہر نبی علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات کہ از راہ نبوت بروے عطا فرمودند مناسب ولایت او ست چہ در ولایت رو بحق ست سبحانہ بالکلیہ و چون بہ نبوت فرود مے آرند ہمان نور فرود مے آید و ہمان کمال را با توجہ خلق جمع میکنند و سلب حصول کمالات مقام نبوت ہم ہمان نور ست و لہذا گفتہ اند ولایت نبی افضل ست از نبوت او لاجرم شریعت ہر پیغمبر مناسب ولایت او باشد و اتباع آن شریعت مستلزم

وصول ست بآن ولایت اگر سوال کنند که بعضے متابعان شریعت آن سرور را علیه الصلوة
والسلام از ولایت آن سرور نصیبے نیست بلکه بر قدم انبیاء دیگر اند و از ولایت ایشان نصیبے دارند
جواب گوییم که شریعت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام جامع جمیع شرائع ست و کتابیکه بروے
منزل شده است شامل تمام کتب سماوی است پس اتباع این شریعت گویا اتباع
جمیع شرائع ست پس باندازه استعداد خود مناسبتے بنبی از انبیا دارد که ولایت او را
اخذ میکند و لا محذور فیه بلکه گوییم که ولایت او علیه الصلوة والسلام جامع ولایتهاے
جمیع انبیاست علیهم الصلوة والتسلیمات پس وصول بآن ولایتها وصول بجزویست از
اجزاء این ولایت خاصه و سبب عدم الوصول الی تلک الولایة بقصور فی کمال
متابعته علیه الصلوة والسلام وللقصور درجات فلا جرم حصل التفاوت فی درجات
الولایة ولو تیسر کمال الاتباع لامکن الوصول الی تلک الولایة اعتراض وقتے وارد
میشود که متابعان شرائع انبیاء دیگر را ولایت خاصه محمدی علیه وعلیهم الصلوة
والتسلیمات والتحیات حاصل مے شد و لیس فلیس الحمد لله الذی انعم علینا وهدینا
الی الصراط المستقیم والدین القویم صراط مستقیم عبارت ازین طریق متین و شریعة
مبین ست انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم دلیل این معنے ست رزقنا الله سبحانه
وایاکم کمال اتباع شریعته علیه الصلوة والسلام بحرمته کمل اتباعه و معظم اولیائه رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین آمین حال رقیمه دعا متردد آن حدود بود چند کلمه محرک سلسله محبت گشت
والسلام علیکم ورحمة الله سبحانه لدیکم مکتوب هفتاد و هشتم نیز بجباری خان صدور یافته
در بیان معنی سفر در وطن و سیر آفاقی و انفسی و در بیان آنکه حصول این دولت وابسته باتباع
صاحب شریعت ست علیه وعلی آله الصلوة والسلام حق سبحانه وتعالی بر جاده شریعت
حقه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید چند روز ست که از سفر دهلی و آگره
مراجعت واقع شده است و بوطن مألوف آرامے حاصل گشته حب الوطن من الایمان نقد وقت ست بعد از
وصول بوطن اگر سفر ست در وطن ست سفر در وطن از اصول مقرره اکابر خانواده علیه نقشبندیه است قدس
الله تعالی اسرارهم چاشنی ازین سفر درین طریق ابتدا میسر میگردد و بطریق اندراج النهایة فی البدایة حاصل

میشود و جمعی را ازین طائفه اگر خواهند مجذوب سالک گردانند در سیر بیرونی می اندازند بعد از اتمام آن سیر آفاقی در سیر انفسی که سفر در وطن عبارت ازان ست آرا می سیدهند مقصد عمدهٔ این کار دولت ست کنون تا کرا رسد هنیأ لارباب النعیم نعیمها وصول باین نعمت عظمی وابسته باتباع سید اولین و آخرین ست علیه و علی آله من الصلوٰة افضلها و من التحیات اکملها تا تمام خود را در شریعت گم نسازد و بامتثال اوامر و انتهاء از نواهی متحلی نگردد بوی ازین دولت بمشام جان او نرسد با وجود مخالفت شریعت اگرچه برابر سر موی باشد اگر بالفرض احوال و مواجید دست دهد داخل استدراج است آخر او را رسوا خواهند ساخت خلاصی بی اتباع محبوب رب العالمین علیه و علی آله من الصلوٰة افضلها و من التسلیمات اکملها ممکن نیست حیوٰة چند روزه را در مرضیات حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی ست و کدام عیش ست که مولای این کس از کردار او ناراضی باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزوی و کلی او مطلع ست و حاضر و ناظر شرم باید کرد بالفرض اگر دانند که شخصی از عیوب و افعال ناپسندیدهٔ ایشان اطلاع خواهد یافت در حضور او امر ناشایسته بوقوع نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا ست که با وجود علم حضور حق سبحانه هیچ باک نمیکنند این چه اسلام ست حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار نمی نهند اعوذ بالله سبحانه من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا بحکم حدیث جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله در هر آنی تجدید ایمان باین قول عظیم الشان می باید کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال ناپسندیده باید نمود شاید که عمر بعد از توبه تا وقت دیگر نه دهند هلک المسوفون حدیث نبوی ست علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیمات یعنی هلاک گشتند سوف افعل گویندگان یعنی تاخیر کنندگان فرصت را غنیمت باید شمرد و در مرضی حق سبحانه صرف باید نمود توفیق توبه از عنایت حق سبحانه است همیشه از حق سبحانه خواهان این معنی باشند و درویشانی که قدم راسخ در شریعت دارند و از عالم حقیقت نیک شناسا اند از ایشان همتی باید طلب نمود و مدد باید جست تا عنایت حق سبحانه از دریچهٔ ایشان ظاهر شده تمام بجانب جناب قدس خود

تعالےٰ جذب نماید و مخالفت را در رتبے گنجایش نماند تا سر موے راہ مخالفت شریعت کشادہ است محل نظر ست تمام سبیل مخالفت را باید مسدود ساخت بیت محال ست

سعدی کہ راہ صفا ٭ توان رفت جز در پے مصطفےٰ ٭ صلوٰۃ اللہ وسلامہ علیہ وعلیٰ آلہ

اعتراض بر اہل اللہ خصوصاً کہ اہم پیرے و مرشدے درمیان باشد و راہ افادہ کشادہ شدہ باشد نباید کرد و آن را سم قاتل باید انگاشت زیادہ برین اطناب ست این چند حروف بواسطہ ارتباط محبت و اخلاص تحریر آوردہ امید ست کہ موجب ملال نشود ثانیاً مصدع میگردد کہ ملا عمر و شاہ حسین آدمی زادہ اند خواہان ملازمت ایشان اند مہیت کہ داخل ملازمان خاصہ گردند اسمٰعیل نیز بہمین ارادہ بخدمت آمدہ ست اگرچہ پیادہ است امیدوار ست کہ فراخور حالت خود بہرہ یابد زیادہ تصدیع نداد و السلام والاکرام مکتوب ہفتاد و نہم نیز بہ جبارے خان صدور یافتہ در بیان آنکہ این شریعت غرا جامع شرائع ما تقدم ست و اتیان بمقتضاے این شریعت اتیان ست بمقتضاے جمیع شرائع و ما یناسب ذلک اللہ تعالےٰ بر جادہ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ ثبات و استقامت ارزانی فرمودہ بالکلیہ متوجہ جناب قدس خود گرداند چونکہ مقرر شدہ است کہ محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی ست و مظہر جمیع انبیاست بر سبیل اعتدال کتابی کہ بروے منزل شدہ است خلاصہ جمیع کتب سماوی ست کہ بر سائر انبیا علی نبینا وعلیہم الصلوٰۃ والتسلیمات منزل شدہ اند و ایضاً شریعتے کہ آن سرور را عطا فرمودہ اند زبدۂ جمیع شرائع ما تقدم ست و اعمالے کہ بمقتضای این شریعت حقہ است منتخب از اعمال شرائع سابقہ ست بلکہ از اعمال ملائکہ نیز صلوٰۃ اللہ تعالےٰ وسلامہ علی نبینا وعلیہم چہ بعضی از ملائکہ مامور بر کوع اند و بعضی دیگر بسجود و بعضے بقیام و ہمچنین امم سابق بعضے بنماز بامداد مامور بودند و بعضے دیگر بنمازہاے دیگر درین شریعت از اعمال امم سابقہ و ملائکہ مقربہ خلاصہ و زبدہ آن را انتخاب کردہ مامور ساختہ اند پس تصدیق باین شریعت و اتیان اعمال بمقتضاے آن فی الحقیقت تصدیق ست بجمیع شرائع و اتیان ست باعمال

مقتضیات آن شرائع پس لاجرم مصدقان این شریعت خیر الامم باشند و همچنین تکذیب این شریعت و عدم اتیان آن بمقتضای آن تکذیب ست مر جمیع شرائع ما تقدم را و عدم اتیان ست بمقتضای آنها و همچنین ست انکار از ان سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام انکار از جمیع کمالات اسمای و صفاتی و تصدیق او تصدیق ست بجمیع آنها پس ناچار منکران آن سرور و مکذب این شریعت بدترین امم باشند ازینجاست الاعراب اشد کفرًا و نفاقًا ع محمد عربی کآبروی هر دو سراست ٭ کسیکه خاک درش نیست خاک بر سر او ٭

الحمد للّٰه ذی الانعام و المنة که حسن اعتقاد و گمان ایشان را نسبت باین شریعت و صاحب آن شریعت علیه الصلوٰۃ والسلام والتحیة باحسن وجوه مشعور شده بودند و ندامت بر اوضاع ناملائمه همواره دامنگیر ایشان بوده حق سبحانه و تعالی ازدیاد بران عطا فرماید ثانیاً آنکه حامل رقیمة الدعا میان شیخ مصطفے از نسل قاضی شریح اند در یں یار بزرگان ایشان بزرگ شده آمده اند وجه معاش و وظائف بسیار داشتند مشار الیہ ازبے معاشی متوجه لشکر شده است و اسناد و فرامین همراه آورده امید وارست که بتوسل ایشان جمعیت پیدا کند زیاده متصدیع نشد مشار الیہ را ایصا و عظام برنہجے سفارش فرمایند که کارگر شود و سبب جمعیت ارباب تفرقه گردد والسلام والاکرام مکتوب هشتادم بمیر زا فتح الله حکیم صدور یافته دربیان آنکه فرقه ناجیه از هفتاد و سه فرقه اہل سنت و جماعت اند و در نکوهش فرق متبدعه و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی برجادۂ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید مصرعه کار نیست غیر این همه هیچ ٭ هر فرقه از هفتاد و سه گروه مدعی اتباع شریعت ست و جازم نجات خود کل حزب بما لدیهم فرحون نقد وقت شاانست اما دلیلے که پیغمبر صادق علیه من الصلوٰۃ افضلها و من التسلیمات اکملها بر تمیز فرقه واحده ناجیه از ان فرق متعدده فرموده است آنست الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی یعنی آن فرقه واحده ناجیه آنانند که ایشان بطریقی اند که من بران طریقم و اصحاب من بران طریق اند و ذکر اصحاب با وجود کفایت بذکر صاحب شریعت علیه الصلوٰۃ والتحیة درین موطن برای آن تواند بود

که تابدانند که طریق من همان طریق اصحاب ست و طریق نجات منوط باتباع طریق ایشانست
و بس چنانکه حق سبحانه فرموده مَنْ یُّطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ پس اطاعت رسول
عین اطاعت حق آمد سبحانه و خلاف اطاعت او صلی اللہ تعالے علیه و علی آله وسلم عین معصیت
او تعالے و تقدس جماعه که اطاعت خدا لے را جل سلطانه خلاف طاعت رسول تصوّر
کرده اند حق سبحانه از حال آنها خبر میدهند و حکم به کفر ایشانان مینماید آنجا که مے فرماید
یُرِیْدُوْنَ اَنْ یُّفَرِّقُوْا بَیْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهٖ وَیَقُوْلُوْنَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَّنَکْفُرُ بِبَعْضٍ وَّیُرِیْدُوْنَ
اَنْ یَّتَّخِذُوْا بَیْنَ ذٰلِکَ سَبِیْلًا اُولٰٓئِکَ هُمُ الْکٰفِرُوْنَ حَقًّا پس در ما نحن فیه دعوی اتباع آن سرور
نمودن علیه الصلوة والسلام بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان اللہ تعالی علیهم اجمعین دعوی
باطل ست بلکه آن اتباع فی الحقیقت عین معصیت رسول ست علیه الصلوة والسلام پس
نجات را دران طریق مخالف چه مجال وَیَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ عَلٰی شَیْءٍ اَلَآ اِنَّهُمْ هُمُ الْکٰذِبُوْنَ
مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقه که ملتزم اتباع اصحاب آن سرور اند علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر اللہ تعالی سعیهم فهم الفرقة الناجیة چه طاعنان
اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والتحیات خود از اتباع ایشانان محروم اند کالشیعة والخوارج
و معتزله خود مذهب محدث دارند و اصل بن عطا رئیس ایشان از تلامذه امام حسن بصری
که باثبات واسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده
اعتزل عنا علی هذا القیاس سائر الفرق الباقیة و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقة طعن بر نسبت
به پیغمبر خدا جل شانه ما امن برسول اللہ من لم یوقر اصحابه چه خبث اینها منجر بخبث
صاحب ایشان میشود نعوذ باللہ سبحانه من هذا الاعتقاد السوء و ایضا شرایعی که از راه
قرآن و احادیث بما رسیده است بتوسط نقل ایشان ست هرگاه ایشان مطعون باشند
نقل ایشان نیز مطعون خواهد بود و این نقل مخصوص ببعض دون بعض نیست بل کلهم
فی العدالة والصدق والتبلیغ سواء پس طعن ایشان ای واحد کان منهم مستلزم طعن
در دین ست والعیاذ باللہ سبحانه منه و اگر طاعنان بگویند که ما هم متابعت اصحاب میکنیم
لازم نیست که جمیع اصحاب را متابع باشیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع لتناقض آرائهم و اختلاف

نداہیم جواب گوئیم متابعت بعضے وقتے سودمند افتد کہ انکار از بعض دیگر با آن نشود و بر تقدیر
انکار از بعض متابعت بعض دیگر متحقق نمے شود زیرا کہ حضرت امیر مثلاً توقیر و تعظیم خلفاء ثلثہ
رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین کردہ اند شایان اقتدا ایشان را دانستہ با ایشان بیعت
نمودہ اند پس با وجود انکار خلفاء ثلثہ ادعاے متابعت حضرت امیر نمودن محض افترا است
بلکہ آن انکار فی الحقیقت انکار حضرت امیر است و رد صریح مر اقوال و افعال ایشان را
و احتمال تقیہ را در بارۂ اسد اللہ راہ دادن نیز از سخافۂ عقل است عقل صحیح ہرگز تجویز نمیکند
کہ اسد اللہ با وجود کمال معرفت و شجاعت بعض خلفاء ثلثہ را سی سال بطن دارند و
اظہار خلاف آن ننمایند و صحبت نفاق با ایشان دارند از ادنائے اہل اسلام این قسم
نفاق متصور نیست شناعت این فعل را باید دریافت کہ بحضرت امیر چہ قسم زبونے و چہ
نوع خداع منسوب میشود و اگر بطریق فرض محال تقیہ در بارۂ اسد اللہ مجوز باشد تعظیم
و توقیری کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم خلفاء ثلثہ را میکردند و از ابتدا تا انتہا
ایشان را بزرگ داشتہ اند چہ جواب خواہند گفت آنجا تقیہ گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر پیغمبر
واجب است تقیہ را آنجا راہ دادن بزندقہ میکشد قال اللہ تعالیٰ یٰاَیُّہَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ
مَآ اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَّبِّکَ وَاِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَہٗ وَاللّٰہُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ
کفار میگفتند کہ محمد از وحی آنچہ موافق اوست اظہار میکند و آنچہ مخالف اوست اظہار
نمیکند و مے پوشد و مقرر است کہ نبی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست و الا خللے
در شریعت پیدا میشود پس چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ثلثہ از آنحضرت بظہور نیامد
معلوم شد کہ تعظیم ایشان از خطا مصئون بودہ از زوال محفوظ بر اصل سخن رویم و جواب
اعتراض ایشان را منقح تر بگوئیم کہ متابعت جمیع اصحاب در اصول دین لازم است و ہرگز
در اصول اختلافے ندارند اگر اختلاف است در فروع است شخصی کہ طاعن بعض است از متابعت
جمیع محروم است ہر چند کلمہ ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در اختلاف
می اندازد و از اتفاق مے بر آرد بلکہ انکار قائل بانکار مقولہ او میرساند و ایضاً مبلغان
شریعت جمیع اصحاب اند کما قال الصحابۃ کلہم عدول از ہر یکے خبری از شریعت بما رسیدہ است و مجتہدین

قرآن را از هر واحدے اینها تواتراً گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعض کلمات است از مبلغ او پس اتیان جمیع شریعت در ماده منکر متحقق نگشت فکیف النجات والفلاح قال الله تعالی اَفَتُؤْمِنُوْنَ بِبَعْضِ الْکِتٰبِ وَتَکْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَآءُ مَنْ یَّفْعَلُ ذٰلِکَ مِنْکُمْ اِلَّا خِزْیٌ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ یُرَدُّوْنَ اِلٰی اَشَدِّ الْعَذَابِ یا آنکه گوییم که قرآن جمع حضرت عثمان ست بلکه جامع فی الحقیقت حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمع حضرت امیر سوائے قرآن ست پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت انکار قرآن ست نعوذ بالله سبحانه شخصی از مجتهد اهل تشیع سوال کرد که قرآن جمع حضرت عثمان است در حق این قرآن چه اعتقاد دارید گفت در انکار او مصلحت نمی بینیم از انکار او دین تمام برهم مے شود دیگر عاقل هرگز تجویز نمیکند که اصحاب آن سرور علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات در روز رحلت آن حضرت بر امر باطل اجتماع نمایند و مقرر ست که در روز رحلت آن حضرت سی و سه هزار اصحاب آن سرور حاضر بودند و بطوع و رغبت بحضرت صدیق بیعت کرده اند اینهمه اصحاب پیغمبر بر ضلالت جمع شدن از جمله محالات ست و حال آنکه آن حضرت علیه الصلوة والتحیة فرموده لا تجتمع امتی علی الضلالة و توقفی که در ابتدا از حضرت امیر واقع شده است بواسطهٔ آن بود که در آن مشوره حضرت امیر را نه طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند ما غضبنا الا لانا اخرنا عن المشورة وانا لنعلم ان ابابکر خیرنا انتهی و نا طلبیدن شان مبنی بر مصلحت خواهد بود کالتسلیة لاهل البیت بوجود الامیر عندهم فی الصدمة الاولی من المصیبة او نحو ذلک و اختلافی که در میان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات واقع شده نه از هواے نفسانی بود چه نفوس شریفهٔ ایشان تزکیه یافته بودند و از اماره‌گی باطمینان رسیده هواے ایشان تابع شریعت شده بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتهاد بود و اعلاے حق پس مخطی ایشان نیز درجه واحده دارد عند الله و مصیب را خود دو درجه است پس زبان را از جفای ایشان باز باید داشت و همه را به نیکی یاد باید کرد قال الشافعی رحمه الله سبحانه تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا و نیز شافعی فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم

المنقول تصریح ست بہ نفی تقیہ و رضاء حضرت امیر بہ بیعت حضرت صدیق بقیۃ المقصود آنکہ
میان سیدن ولد میان شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زادہ است در ملازمت شما بسفر دکن ہمراہ
رفتہ بود امیدوار عنایت و التفات ست و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زادہ
است پدر او مرد ملا بود بتقریب مدد معاش آمدہ توجہ را امیدوار ست و السلام
والاکرام **مکتوب ہشتاد و یکم** بہ لالا بیگ صدور یافتہ در تحریص ترویج اسلام
و بیان ضعف و زبونئی اسلام مسلمانان و استیلاء کفار نگونسار زادنا اللہ سبحانہ
وایاکم حمیۃ الاسلام غربت اسلام نزدیک بیک قرن ست بر منہجی قرار یافتہ است کہ
اہل کفر بمجرد اجرای احکام کفر بر ملا در بلاد اسلام راضی نمیشوند میخواہند کہ احکام اسلام
بالکلیہ زائل گردند و اثری از مسلمانان و مسلمانی پیدا نشود و کار را تا بآن سرحد رسانیدہ اند
کہ اگر مسلمانی از شعار اسلام اظہار نماید بقتل میرسد ذبح بقرہ در ہندوستان از اعظم شعار اسلام ست
کفار بجزیہ دادن شاید راضی شوند اما بذبح بقرہ ہرگز راضی نخواہند شد از ابتداء بادشاہت
اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اعتبار پیدا کردند فبہا و اگر عیاذا باللہ سبحانہ در توقف
افتد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواہد شد الغیاث الغیاث ثم الغیاث الغیاث تا کدام صاحب
دولت باین سعادت مستعد گردد و کدام شاہباز باین دولت دستبرد نماید ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم علی متابعۃ سید المرسلین علیہ
وعلی آلہ من الصلوۃ افضلہا ومن التسلیمات اکملہا والسلام **مکتوب ہشتاد و دوم**
بسکندر خان لودی صدور یافتہ در بیان آنکہ سلامتی قلب بی نسیان ماسوای
حق جل وعلا صورت نہ بندد و این نسیان معبر بفنا ست حق سبحانہ وتعالے
ہموارہ باخود دارد و بغیر خود نہ گذارد بحرمۃ سید البشر المطہر عن زیغ البصر علیہ
وعلی آلہ الصلوۃ و التسلیمات آنچہ بر ما و شما لازم ست سلامتی قلب ست از ما دون
حق سبحانہ و این سلامتی وقتی میسر گردد کہ غیر حق را سبحانہ بر دل عبوری
نماند و عدم عبور غیر راسخ بہ نسیان ماسواست کہ معبر بفنا ست نزد این طائفہ علیہ
بالفرض اگر غیر را بتکلف در دل گذرانند ہرگز نگذرد تا کار باین مرتبہ نرسد سلامتی محال ست

امروز این نسبت عنقاء قاف ست بلکه اگر گفته شود باور نکنند ع هنیئاً لارباب النعیم نعیمها
وللعاشق المسکین ما یتجرع * زیاده برین چه نوشته آید والسلام اولاً وآخراً

مکتوب هشتاد و سوم به بهادر خان صدور یافته در تحریص بر جمع کردن جمعیت ظاهر و باطن را بشریعت و حقیقت حق سبحانه و تعالی از تعلقات شتی نجاتے ارزانی فرموده بالکلیه گرفتار جناب قدس خود گرداند بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها **بیت** هرچه جز عشق خدای احسن ست : گر شکر خوردن بود جان کندن ست * ظاهر را بظاهر شریعت غرا آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم ست تا کدام صاحب دولت را باین دو نعمت عظمی مشرف سازند امروز جمع این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر شریعت تنها نیز بسیار عزیز الوجود است اعز من الکبریت الاحمر حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین والآخرین ظاهراً و باطناً کرامت فرماید علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات

مکتوب هشتاد و چهارم بسید احمد قادری صدور یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگراند و علامت وصول بحق الیقین مطابقت علوم و معارف آن مقام ست بعلوم شرعیه وما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت استقامت ارزانی داشته بهمگی همت متوجه جناب اقدس خود گردانیده مارا تمام از ما ستاند و بکلیت اعراض از ما دون خود میسر گرداند بحرمة سید البشر المقدس عن زیغ البصر علیه من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها وعلی آله واصحابه اجمعین آمین **مصرعه** از هرچه میرود سخن دوست خوشتر ست * هر چند هرچه گفته میشود از دوست سخن اوست لیکن چون این سخن را نحوی از مناسبت با جناب او تعالی و تقدس ثابت ست آن معنی مناسب را غنیمت شمرده دران باب جرأت و زبان درازی می نماید المقصود شریعت و حقیقت عین یکدیگراند و در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق باجمال و تفصیل ست و باستدلال و کشف است و بغیب و شهادت است و بتعمل و عدم تعمل است احکام و علومی که بموجب شریعت غرا مبین و معلوم شده اند بعد از تحقق بحقیقت حق الیقین همین احکام

و علوم بعینها به تفصیل منکشف میگردند و از غیب بشهادت می آیند و ختم کسب و تحمل عمل از
میلان بر میخیزد و علامت وصول بحقیقت حق الیقین مطابقت علوم و معارف آنمقام است
با علوم و معارف شرعیه و تا سر موی مخالفت دلیلست بر عدم وصول بحقیقة الحقیقة
و هر خلافی که بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده است از مشایخ طریقت مبنی بر سکر وقت
است و سکر وقت واقع نمی باشد الا در اثنای راه منتهیان نهایة النهایة را همه صحو
است و وقت مغلوب ایشان است حال و مقام تابع کمال شان است صوفی ابن الوقت
آمد در شان لیک صافی فارغ ست از وقت و حال پس متحقق شد که خلاف
شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار و در عبارت بعضی از مشایخ واقع است
که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغز شریعت این عبارت هر چند از
بی استقامتی متکلم این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که مجمل
نسبت بمفصل حکم پوست دارد و نسبت بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است
نسبت بلب اما اکابر مستقیم الاحوال ایشان امثال این عبارت موهمه را تجویز نمی نمایند
و فرق جز باجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور نمی سازند سائلی از خواجه نقشبند
قدس الله تعالی سره الاقدس سوال کرد که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند
تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود رزقنا الله سبحانه الثبات و
الاستقامة علی الشریعة علماً و عملاً صلوة الله تعالی و سلامه علی صاحبها بقیة التصدیع
آنکه حامل رقیمة الدعا شیخ مصطفی شریکی از نسل قاضی شریح اند پدر ایشان بزرگ
بودند وظائف و وجوه مدد معاش بسیار داشتند اسناد و فرامین همراه گرفته متوجه
لشکر شده است [illegible] اگرچه از فقدان اسباب معاش مضطرب است التفات نموده
بر نهجی توجه فرمایند که سبب حصول جمعیت شود و از اضطراب و تفرقه نجات
یابد زیاده تصدیع نشد

مکتوب هشتاد و پنجم بمرزا فتح الله حکیم صدور
یافته در ترغیب بر اتیان اعمال صالحه خصوصاً ادای صلوة بجماعت و ما یناسب
ذلک وفقکم الله سبحانه لمرضیاته آدمی را بجهت نگاه از درستی اعتقادات

۸۵

چاره نیست از اتیان اعمال صالحه نیز چاره نیست و جامع ترین عبادات و مقرب ترین طاعات
ادای صلوٰة است قال علیه الصلوٰة والسلام الصلوٰة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین
ومن ترکها فقد هدم الدین و کسی را که به مواظبت ادای صلوٰة موفق سازند از فحشا و منکر
باز دارند که میان ان الصلوٰة تنهی عن الفحشاء والمنکر [illegible] و صلوٰتی که [illegible]
چنین است صورت صلوٰة است حقیقت [illegible] لیکن تا [illegible] صلاح حقیقت [illegible]
از دست نمی باید داد ما لا یدرک کله لا یترک کله [illegible] صورت [illegible] حقیقت [illegible]
مستجمعیت فعلیکم بمواظبة اداء الصلوٰة مع الجماعة [illegible] الخشوع و الخضوع فانها سبب
النجاة والفلاح قال الله سبحانه و تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون کمال
آنست که با وجود خاطر و کرده شود سپاهیان در وقت غلبه غنیم اگر اندک تردد میکنند
اعتبار بسیار پیدا میکنند صلاح جوانان را بسبب اعتبار وارد که با وجود غلبه شهوت
نفسانی خود را بصلاح آورده اند اصحاب کهف این همه بزرگی بواسطه یک هجرت نموده
دین یافتند در حدیث نبوی علیه الصلوٰة والسلام وارد است عبادة فی الهرج کهجرة الی
پس منافی فی الحقیقت عین باعث است زیاده ازین چه نوشته آید فرزندی
شیخ بهاء الدین را صحبت فقرا مرغوب می افتد و با اهل عناد تنفر دارد منجذب است
شنیده اند که صحبت الشبان سم قاتل است ولقمه چرب شان ظلمت افزا است الحذر الحذر ثم الحذر
الحذر در حدیث صحیح وارد است علی مصدره الصلوٰة والسلام من تواضع لغنی لغناه ذهب
ثلثا دینه فویل لمن تواضع لهم لغناهم والله سبحانه الموفق مکتوب بیست و ششم
بیکی از حکام بر گنه چون که صدر یافته در بیان سلامتی قلب از ما دون حق سبحانه و تعالی
بر حد اعتدال و مرکز عدالت استقامت کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه و
علی آله من الصلوٰة افضلها ومن التسلیمات اکملها انچه برما و شما است سلامتی قلب است
از گرفتاری ما دون حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیری است که غیر او سبحانه بر دل خطور
نماند اگر فرضاً بهزار سال حیات وفا کنند غیر بر دل نگذرد بواسطه نسیان کردن ما سوا
حاصل شود مصرعه کار این است غیر این همه هیچ ؛ در وقت ملاقات اندکی که هم گفته

بودند که درشہی وکاری اگر رجوع افتد باخواہی نوشت بنا علی ذالک متفوع گشت کہ شیخ عبد اللہ صوفی از نیکان است بواسطہ بعضی حوائج قرضدار گشتہ است اُمیدہا که مددی در تخلیص ذمہ او خواہند فرمود والسلام مکتوب ہشتاد و ہفتم

به پہلوان محمود صدور یافتہ در بیان آنکہ چہ سعادت است که دوستان خدا جل وعلا کسی را قبول نمایند سلمکم اللہ تعالے وثبتکم اللہ علی جادۃ الشریعۃ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ بخشیخ بشارت حسن ندان ایشان رافقدوم سیان شیخ مزمل است برکات صحبت ایشان را چہ شرح دہد چہ سعادت کہ دوستان خدا جل وعلا کسی را قبول نمایند چہ جای آنکہ بصحبت وقرب ممتاز سازند ہم قوم لا یشقی جلیسہم بالجملہ صحبت ایشان را غنیمت شمرند و آداب صحبت را مرعی دارند تا سو شر افتد زیادہ چہ نویسد والسلام اولاً وآخراً

مکتوب ہشتاد و ہشتم نیز بہ پہلوان محمود صدور یافتہ در بیان آنکہ چہ نعمتی کہ کسی با ایمان وصلاح موی سیاہ خود را سفید کردہ باشد و در جوانی خوف غالب باید و در پیری رجاء حق سبحانہ وتعالے ہموارہ با خود دارد چہ نعمتی است کہ کسی با یمان وصلاح موی سیاہ خود را سفید سازد در حدیث نبوی است علیہ الصلوۃ والسلام من شاب شیبۃ فی الاسلام غفر لہ جانب امید را ترجیح دہند وظن مغفرت را غالب سازند کہ در جوانی خوف بیشتر درکار است و در پیری رجا غالب ترعیا بدو السلام اولاً وآخراً

مکتوب ہشتاد و نہم بہ مرزا علیجان صدور یافتہ در تعزیت حق سبحانہ وتعالی بر جادۂ شریعت علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ استقامت ارزانی فرماید آدمی را حکم کل نفس ذائقۃ الموت از مرگ چارہ نیست فطوبی لمن طال عمرہ وکثر عملہ ہمین موت است کہ مشتاقان را بآن تسلی میدہند ووسیلہ وصول دوست بدوست می سازند من کان یرجو لقاء اللہ فان اجل اللہ لآت آری حال الیس ماندگان وگرفتاران سیدلت حضور مطلب بسید گان وآزادگان خراب وابتر است ولی نعمت مرحوم شما در بیچ اوان لیسیدہ مختم بود ندالحال بر شما آن لازم است کہ مکافات احسان باحسان بکنند وبدعا وصدقہ مساعدت لباعث مدد نمایند فان المیت کالغریق متیظر دعوۃ تلحقہ من اب او ام او اخ او صدیق وفیز

بیاید که از مرگ ایشان بمرگ خود عبرت بگیرند و تمام خود را بمرضی حق سپرند و حیات دنیا را بجز از مساعی
نجو در نشمارند اگر تنعمات دنیوی را اندک اعتباری بود برابر سر سوزنی بکفار بدکردار تجویز
نمیفرمود رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاعراض عن ماسوی الله سبحانه والاقبال الی جناب
قدسه بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها والسلام
والاکرام **مکتوب نود ام** بخواجه قاسم صدور یافته در ترغیب بر آنکه بالکلیت متوجه حق
سبحانه باید بود و امروز حصول این دولت وابسته بتوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است
قدس الله تعالی اسرارهم حضرت حق سبحانه و تعالی دنیای دنیه را در منظر همت خوار و بی اعتبار
گرداناد و حسن و جمال آخرت را در مرآت باطن متجلی و متزین گرداناد بحرمة سید البشر
المطهر عن زیغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها التفات نامه
گرامی مع هدایای محترمه وصول یافت کرم نمودند جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء نصیحتی که بمحبان
و مخلصان کرده میشود همه آنست که بالکلیت اقبالی بجناب قدس خداوندی عز شانه
میسر گردد و اعراضی از ماسوای او تعالی حاصل آید مصرع کار اینست غیر این همه هیچ ؛ امروز
حصول این دولت عظمی وابسته بتوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است بریاضات
و مجاهدات شاقه آن میسر نگردد که بیک صحبت ایشان حصول آنچه در طریق
این بزرگواران اندراج نهایت در بدایت است در اول صحبت آن می بخشند که منتهیان را
در نهایت بدست می افتد طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است ایشان را در اول
صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات آن کمالات میسر میشد که اولیاء امت
را شاید در نهایت میسر شود و این طریق اندراج نهایت در بدایت است فعلیکم بصحبة مولانا
فانها ملاک الامر والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
الصلوة والسلام **مکتوب نود و یکم** بشیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه تصحیح عقاید و اتیان
اعمال صالحه بمنزلهٔ دو جناح اند از برای طیران عالم قدس و مقصود از اعمال شریعت و احوال حقیقت
تزکیه نفس و تصفیه قلب است رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی متابعة السنة السنیة علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة کار اینست که اولاً تصحیح عقاید بر وفق آرای علمای اهل سنت و جماعت

که فرقهٔ ناجیه اند باید کرد ثانیاً علم و عمل بمقتضای احکام فقهیه لازم باید ساخت بعد از
تحصیل این دو جناح اعتقادی و عملی قصد طیران عالم قدس باید نمود
غیر این همه هیچ مقصود از اعمال شریعت و احوال طریقت و حقیقت تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ
قلب است تا نفس مزکی نشود و قلب سلامتی پیدا نکند ایمان حقیقی که نجات وابسته
میسر نشود و سلامتی قلب وقتی صورت بندد که غیر او تعالی اصلا بر دل خطور نکند اگر هزار
سال گذرد غیر را در دل عبور نباشد زیرا که این زمان دل را نسیان ماسوا به تمام میسر
است که اگر به تکلیف یاد دهند یاد نکند این حالت تعبیر بفناست و قدم اول است درین
راه و بدونه خرط القتاد والسلام اولاً و آخراً مکتوب نود و دوم نیز بشیخ کبیر صدور یافته
دربیان آنکه اطمینان قلب بذکر است نه بنظر و استدلال ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی الشریعة
المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة الا بذکر الله تطمئن القلوب راه اطمینان
قلب ذکر الله است سبحانه نه نظر و استدلال است بیت پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود چه در ذکر مناسب است با آنجناب قدس هرچند
هیچ مناسبت نیست ما للتراب و رب الارباب لیکن یک قسم علاقه درمیان ذاکر و مذکور
پیدا میشود که موجب محبت میگردد و چون محبت مستولی شد غیر اطمینان هیچ نیست و
چون کار با طمینان قلب رسید دولت ابدی الله وقت او گشت بیت ذکر گو ذکر تا ترا
جان است پاکی دل ز ذکر یزدان است والسلام اولاً و آخراً مکتوب نود و سوم
بسکندر خان لودی صدور یافته دربیان آنکه در جمیع اوقات بذکر الٰهی جل شانه باید
بعد از ادای نماز پنجگانه بجماعت و ادای سنن رواتب اوقات خود را صرف
ذکر الٰهی جل سلطانه باید ساخت و بغیر آن نباید پرداخت چه در خوردن و چه در خفتن
و چه در آمدن و چه در رفتن طریق ذکر را بشما معلوم کرده شده است بر همان
طریق استعمال نماید اگر در جمعیت فتور یابید اول باید یقین
فتور کرد بعد از ان تلافی تقصیر ان باید نمود و بالتجا و تضرع
تمام بحضرت حق سبحانه رو باید آورد و دفع ظلمت ان خواست و

و شیخی را که از وے ذکر یافته باشند متوسل باید ساخت و الله سبحانه المیسر لکل العسیر والسلام

مکتوب نود و چهارم بخضر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از تصحیح عقائد و اتیان اعمال صالحه چاره نیست تا باین دو جناح طیران عالم حقیقت نماید حضرت حق سبحانه تعالے بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرماید آنچه لابد است و ناچار تصحیح عقائد است اولاً بموجب آرای صائبه اہل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و ثانیاً اتیان اعمال است بموجب احکام فقهیه بعد از دانستن آن احکام از فرائض و سنن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروه و مشتبه چون این دو جناح اعتقادی و عملی میسر شد اگر توفیق خداوندی جل سلطانه مساعدت نماید می تواند که بعالم حقیقت طیران نماید و بی حصول این دو بازو طیران و وصول بعالم حقیقت محالست **بیت** محالست سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعته علیه و علی آله الصلوة والسلام

مکتوب نود و پنجم بسید احمد بجواڑه صدور یافته در بیان آن که آدمی نسخه جامع است و قلب او نیز بر صفت جامعیت مخلوق است و اقوال بعضی از مشائخ که در مرتبه سکر واقع شده است در وسعت قلب و امثال آن محمول بر توجیهات اند و در بیان آن که صحو افضل است از سکر و مناسب ذلک آدمی نسخه ایست جامع هر چه در تمام موجود است در انسان تنها ثابت ست لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت و از مرتبه وجوب بطریق صورت ان الله خلق ادم علی صورته و همین جامعیت است قلب انسان که هر چه در کلیت انسانست در قلب تنهاست لهذا آنرا حقیقت جامعه میگویند و بجهت همین جامعیت بعضی از مشائخ از وسعت قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش و ما فیه در زاویه قلب عارف اندازند هیچ محسوس نشود زیرا که قلب جامع عناصر و افلاک است و عرش و کرسی و عقل و نفس شامل مکانی و لامکانی است پس هر آئینه عرش و ما فیه را بواسطه شمول لامکانیه در قلب مقداری نباشد چه عرش و ما فیه با وجود وسعت داخل دائره مکانست مکانی هر چند وسیع است تنگ است در جنب لامکانی قدری ندارد اما ارباب صحو از مشائخ قدس

الله تعالی اسرارهم میدانند که این حکم مبنی بر سکر است و محمول است بر عدم تمایز میان حقیقت شی
و انموذج او عرش مجید که محل ظهور تام است ازان وسیع تر است که در قلب تنگ آنرا
گنجایش باشد آنچه در قلب از عرش می نماید آن انموذج عرش است نه حقیقت عرش و
شک نیست که آن انموذج را هیچ مقداری نیست در جنب قلب که او جامع انموذجات
بی نهایت است آئینه که در وی آسمان باین بزرگی با اشیای دیگر نماید نمیتوان گفت که آئینه
از آسمان وسیع تر است آری تمثال آسمان که در آئینه است در جنب آسمان صغیر است
نه حقیقت آسمان این بحث بمثالی روشن گردد مثلاً در انسان انموذجی از کرهٔ عنصر خاک
مکنونست نظر بجامعیت انسان نمیتوان گفت که وجود انسان از کرهٔ عنصر خاک
اوسع است بلکه وجود انسان را در جنب کرهٔ خاک هیچ مقداری نیست جز نقطه بلکه با انموذج
حقیر شئی را شئی دانسته اینحکم بوقوع می آید ازهمین قبیل است کلام بعضی از مشایخ که در
غلبهٔ سکر گفته اند جمع محمدی اجمع از جمع الهی جل سلطانه چون محمد را علیه الصلوة والسلام والتحیة
جامع حقیقت وجوب و امکان در مرتبه وجوب دانسته اند حکم کرده اند که جامعیت محمد از جامعیت الله تعالی
شانه زیاده است اینجا نیز صورت را حقیقت تصور نموده اینحکم کرده اند محمد علیه وعلی آله الصلوة
والتسلیمات جامع صورت مرتبهٔ وجوب است نه حقیقت وجوب والله تعالی وتقدس واجب الوجود
حقیقی است و اگر فرق میکردند در میان حقیقت وجوب و صورت وجوب چنین حکم نمیکردند
حاشا و کلا من امثال هذه الاحکام السکریة محمد بنده ایست محدود و متناهی و او تعالی و تقدس
غیر محدود است و نامتناهی باید دانست که هرچه از احکام سکریه است از مقام ولایت است و هرچه از
صحو است بمقام نبوت تعلق دارد که اکمل تابعان انبیا را علیهم الصلوة والتسلیمات بواسطهٔ صحو از آن مقام
بطریق تبعیت نیز نصیب است بسطامیه سکر را بر صحو تفضیل میکنند بنابراین شیخ ابو یزید بسطامی
قدس سره میگوید لوائی ارفع من لواء محمد لوای خود را لوای ولایت میدانند و لوای محمد علیه الصلوة
والتسلیمات لوای نبوة لوای ولایت را که در سکر دارد ترجیح میدهند بر لوای نبوة که در صحو دارد و ازینعالم است
سخن بعضی که گفته اند الولایة افضل من النبوة میدانند که در ولایت رو بحق دارند و در نبوة رو بخلق
و شک نیست که رو بحق افضل است از رو بخلق بعضی در توجیه این سخن گفته اند که ولایت نبی افضل است

از نبوت او خود این حقیر امثال این سخنان دور از کار میشناسند چه در نبوة رو بخلق فقط نیست
بلکه با این توجه رو بحق نیز دارد و باطنش با حق است سبحانه و ظاهرش با خلق و آنکه تمام رو بخلق
دارد از مدبران است انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات بهترین جمیع موجودات اند بهترین دولت
با ایشان مسلم داشته اند ولایت جزو نبوة است و نبوة کل است لاجرم نبوة افضل باشد
از ولایت خواه ولایت نبی باشد خواه ولایت ولی پس صحو افضل است از سکر چه در صحو سکر
مندرج است همچو اندراج ولایت در نبوة صحو تنها که عوام الناس راست از بحث خارج است
بدان صحو ترجیح دادن معنی ندارد و صحوی که متضمن سکر است البته افضل است از سکر علوم
شرعیه که مصدر آنها مرتبه نبوة است سراسر صحو است و مخالف آن علوم هرچه باشد از
سکر است صاحب سکر معذور است شایان تقلید علوم صحو است نه علوم سکر ثبتنا الله سبحانه علی
تقلید العلوم الشرعیة علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة یرحم الله عبدا قال آمینا و آنچه در حدیث
قدسی واقع است لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن مراد ازین گنجایش
صورت مرتبه وجوب است نه حقیقت که حلول در آنجا محال است چنانکه بالا گذشت پس
لاجرم شد که شمول قلب مر لامکانیه را باعتبار صورت لامکانیه است نه حقیقت آن تا بحث
و مافیه را مقداری تا باشد آنچه مخصوص بحقیقت لامکانیه است **مکتوب نود و ششم**
بمحمد شریف صدور یافته در منع و زجر تسویف و تاخیر و در تحریص بر متابعت شریعت علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و ما یناسبه ذلک ای فرزند امروز که آوان فرصت است
و اسباب جمعیت همه میسر گنجایش تسویف و تاخیر نیست بهترین اوقات را که زمان
جوانی ست در بهترین اعمال که طاعت و عبادت مولی ست تعالی و تقدس میباید صرف
داشت از محرمات و مشتبهات شرعیه اجتناب نموده پنجوقت نماز بجماعت لازم باید ساخت
و ادای زکوة بر تقدیر وجود نصاب نیز از ضروریات اسلام است آنرا هم برغبت تمام
میباید ادا نمود از کمال کرم خود حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادت تعیین
ساخت و از اموال نامیه و انعام سائمه ربع عشر را تحقیقاً و تقریباً از برای فقرا تعیین
فرموده و میدان تصرف مباحات را فراخ گردانیده خیلی بی انصافی است که در تصرفی

روز و شب دو گهری صرف طاعت حق سبحانه نشود و از چهل سهم یک سهم الفقرا ادا ننماید و از
دائره وسیعهٔ مباحات پا بیرون کشیده بمحرمات و مشتبهات در رفته شود در موسم جوانی که آوان
سلطان نفس اماره است و قهرمان شیطان لعین قلیل عمل را بکثیر اجر می بردارند و فردا که باز
دل عمر رسانند و حواس قوی سستی پیدا کنند و اسباب جمعیت تشتت نمایند غیر از ندامت و پشیمانی
محصل نخواهد بود و بسیار است که تا فردا نگذارند و فرصت ندامت و پشیمانی که نحوی از توبه است میسر نشود
و عذاب ابدی و عقوبت سرمدی که پیغمبر صادق علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها از ان
اخبار فرموده و عصاة را ازان ایعاد نموده در پیش است تخلفی ندارد امروز شیطان لعین بغرور کرم پروردگار
جل سلطانه در مداهنت می اندازد و عفو او را سبحانه بهانه ساخته مرتکب معاصی میسازد باید دانست
که در دار دنیا که محل آزمایش و ابتلا است دشمن و دوست را ممتزج ساخته اند و هر دو را شمول
رحمت گردانیده کریمهٔ و رحمتی وسعت کل شیءٍ ازان مشعر است و در روز قیامت دشمن را از دوست
جدا خواهند ساخت کریمهٔ و امتازوا الیوم ایها المجرمون مخبر ازانست و دران وقت قرعهٔ رحمت بنام
دوستان خواهند انداخت و دشمنان محروم مطلق ملعون محقق خواهند بود فَسَاَکْتُبُهَا لِلَّذِیْنَ یَتَّقُوْنَ
وَیُؤْتُوْنَ الزَّکٰوۃَ وَالَّذِیْنَ هُمْ بِاٰیٰتِنَا یُؤْمِنُوْنَ فا معنی ست یعنی تحقیق اثبات خواهم کرد آن رحمت را
از برای آن جماعت که پرهیز میکنند از کفر و معاصی و ادا میکنند زکوة را پس کرم و رحمت را در آخرت
مخصوص بابرار و اهل اسلام نیک کردار داشت آری مطلق اهل اسلام را بر تقدیر خیریت خاتمت
از رحمت نصیب است اگرچه بعد از مدت مستطاوله از عذاب دوزخ نجات یابند اما ظلمات معاصی
و عدم مبالات باحکام منزلهٔ سماوی کی گذارد که نور ایمان را سلامت ببرد علماء فرموده اند که
اصرار بر صغیره به کبیره میرساند و اصرار بر کبیره مفضی به کفر است عیاذاً بالله سبحانه فرد
اندکی بیش تو گفتم غم دل ترسیدم ✽ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیارست ✽ حق سبحانه و تعالی
توفیق مرضیات خود رفیق گرداند بحرمت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقیة المقصود آنکه مولانا
اسحق حامل رقیمه آشنا و مخلص فقیر است و حق جوار از قدیم نیز دارد اگر مدد و اعانت طلبد توجه با
مرعی خواهند داشت مشار الیه در فن کتابت و انشا نیز اطلاع دارد والسلام

مکتوب نود و هفتم بشیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه مقصود از عبادات مأموره تحصیل یقین است

یقین ست ادای عبادت ست صورت ایمان ست نه حقیقت ایمان که تعبیر ازان بیقین کرده شده
قال عز شانه یا ایها الذین آمنوا آمنوا ای الذین آمنوا صورة آمنوا بادای وظائف العبادات المامورة
و مقصود از فنا و بقا که ولایت عبارت از تحصیل این دولت ست همین یقین ست ولیس وراء و اگر از
فنا فی الله والبقا معنی دیگر خواهند که بحالیت و محلیت موهم باشد خود عین الحاد و زندقه ست و غلبه
حال و سکر وقت چیزها ظاهر میشوند که آخر ازان باید گذشت و مستغفر باید شد ابراهیم بن شیبان که از
مشائخ طبقات ست قدس الله تعالی ارواحهم میگوید که علم الفناء والبقاء یدور علی اخلاص الوحدانیة وصحة العبودیة
وما سوی ذلک فمن المغالیط والزندقة صدق الحق که راست می فرماید و این کلام از استقامت او خبر میدهد فنا
فی الله عبارت از فنای در مرضیات اوست سبحانه و علی هذا القیاس السیر الی الله والسیر فی الله ونحوهما
ثانیاً مسموع میگردد که صلاح آثاری میان شیخ اله بخش بصلاح و تقوی و فضیلت آراسته اند
وجمعی کثیر با ایشان وابسته در ماده از مواد اگر معونتی طلبند امید ست که توجه شریف بحال ایشان
مرعی خواهند فرمود والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی **مکتوب نود و ششم**
به عبد القادر پسر شیخ زکریا صدور یافته در ترغیب بر رفق و ترک عنف بایراد احادیث نبویه
علی مصدرها الصلوة والسلام حق سبحانه و تعالی بر مرکز عدالت استقامت ارزانی فرماید چند
حدیث نبوی علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها که در باب تذکیر و وعظ نصیحت
وارد شده اند ایراد نموده حق سبحانه و تعالی عمل بمقتضای آنها میسر گرداند قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ان الله رفیق یحب الرفق ویعطی علی الرفق ما لا یعطی علی العنف وما لا
یعطی علی ما سواه رواه مسلم وفی روایة له قال لعائشة علیک بالرفق وایاک والعنف و
الفحش ان الرفق لا یکون فی شیء الا زانه ولا ینزع من شیء الا شانه وقال ایضاً علیه وعلی آله
الصلوة والتحیة من یحرم الرفق یحرم الخیر وقال ایضاً علیه وعلی آله الصلوة والسلام ان من
احبکم الی احسنکم اخلاقاً وقال ایضاً علیه الصلوات والسلام من اعطی حظه من الرفق اعطی حظه من خیر الدنیا
والآخرة وقال ایضاً علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات الحیاء من الایمان والایمان فی الجنة والبذاء
من الجفاء والجفاء فی النار ان الله یبغض الفاحش البذی الا اخبرکم بمن یحرم علی النار ومن
یحرم النار علیه الا کل هین لین قریب سهل المؤمنون هینون لینون کالجمل الانف ان قید انقاد

استشفع على صحة استشفاع من كظم غيظا وهو يقدر على ان ينفذه دعاه الله على رؤس الخلائق
يوم القيمة حتى يخيره في اي الحور شاء وان رجلا قال للنبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله
وسلم اوصني قال لا تغضب فردد مرارا قال لا تغضب الا اخبركم باهل الجنة كل ضعيف متضعف
لو اقسم على الله لابره الا اخبركم باهل النار كل عتل جواظ مستكبر اذا غضب احدكم وهو قائم
فليجلس فان ذهب عنه الغضب والا فليضطجع ان الغضب ليفسد الايمان كما يفسد الصبر العسل
من تواضع لله رفعه الله فهو في نفسه صغير وفي اعين الناس عظيم ومن تكبر وضعه الله فهو في
اعين الناس صغير وفي نفسه كبير حتى لهو اهون عليهم من كلب او خنزير قال موسى بن عمران
على نبينا وعليه الصلوة والتسليمات يا رب من اعز عبادك عندك قال من اذا قدر غفر وقال
ايضا عليه الصلوة والسلام والتحية من خزن لسانه ستر الله عورته ومن كف غضبه
كف الله عنه عذابه يوم القيمة ومن اعتذر الى الله قبل الله عذره وقال ايضا عليه الصلوة
والسلام من كانت له مظلمة لاخيه من عرضه او شيء فليتحلله منه اليوم قبل ان لا يكون دينار
ولا درهم ان كان له عمل صالح اخذ منه بقدر مظلمته وان لم يكن حسنات اخذ من سيئات صاحبه
فحمل عليه وقال ايضا عليه الصلوة والسلام اتدرون ما المفلس قالوا المفلس فينا من لا
درهم له ولا متاع فقال ان المفلس من امتي من ياتي يوم القيمة بصلوة وصيام و
زكوة ويأتي قد شتم هذا واكل مال هذا وسفك دم هذا وضرب هذا فيعطي هذا من حسناته
فان فنيت حسناته قبل ان يقضي ما عليه اخذ من خطاياهم فطرحت عليه ثم طرح في النار
وعن معاوية رضي الله عنه انه كتب الى عائشة رضي الله تعالى عنها ان اكتبي الي
كتابا توصيني فيه ولا تكثري فكتبت سلام عليكم اما بعد فاني سمعت رسول الله
صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يقول من التمس رضى الله بسخط الناس كفاه الله
مؤنة الناس ومن التمس رضى الناس بسخط الله وكله الله الى الناس والسلام عليك صدق
رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم وبارك رزقنا الله سبحانه واياكم التوفيق بما
اخبر المخبر الصادق والسلام این احادیث اگرچه بی ترجمه نوشته شده است اما [illegible]
[illegible] معانی اینها فهمیده سعی خواهند کرد که عمل بمقتضای اینها میسر شود

بقای دنیا بس اندک است و عذاب آخرت بسیار شدید است و دایمی است عقل دوراندیش را کار باید فرمود و بطراوت بی حلاوت دنیا مغرور نباید شد و اگر دنیا کسی را عزت و آبرو باشد کفار دنیادار باید که از همه عزیزتر باشند و بظاهر دنیا فریفته گشتن از بی بصیرتی است فرصت چند روزه را غنیمت باید شمرد و در مراضی خدای عزوجل باید کوشید و بخلق خدای باید احسان نمود التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله هر دو اصل عظیم اند از برای نجات اخروی مخبر صادق علیه الصلوة والسلام هرچه فرموده است مطابق نفس الامر است هزل و هذیان نیست خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر رسوائی است و بینوائی و رسوائی قال الله سبحانه وتعالی أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ هرچند میدانم تحت شما اقتضای استماع امثال این سخنان نمیکند و عنفوان جوانی است و تنعمات دنیوی میسر و حکومت و تسلط بر خلائق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث این گفتگو میگردد و هنوز هیچ نرفته است وقت توبه و انابت است خبر شرط است ع در خانه اگر کس است یک حرف بس است

مکتوب نود و ششم بملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است

التفات نامه گرامی مشرف ساخت استفساری که رفته بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است که بعضی بزرگان این خانواده بزرگ از حصول آن دولت خبر داده اند مجدد و حاصل آن بی اشتغال مبنی بر مقدمه ایست که بیان آن ضروری است گوییم روح انسانی را پیش از تعلق باین هیکل هیولانی راه ترقی و عروج مسدود بود و در قفص ما منا الا له مقام معلوم مقید و محبوس لیکن در نهاد آن جوهر نفیس استعداد عروج بشرط تنزل ودیعت نهاده بودند و عزت او ازین راه بر ملک مقرر فرموده حق سبحانه وتعالی از کمال کرم خویش آن جوهر نورانی را باین هیکل ظلمانی جمع فرموده فسبحان من جمع بین النور والظلمة وقرن الامر بالخلق و چون این دو امر فی الحقیقت بر دو طرف نقیض شده بودند حکیم مطلق جل سلطانه از برای تحقیق این اجتماع و تقرر این انتظام روح را با نفس نسبت تعشق و گرفتاری داد و این گرفتاری را سبب انتظام ساخت گردانید کریمه لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ رمزی [illegible]

و گرفتاری آن فی الحقیقت از قبیل مدح بالشبه الذم ست لیس بواسطه آن نسبت جهی روح تمام
خود را بعالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت و تعبیر خود
بنفس اماره نمود این لطافت دیگرست در نهاد روح که از کمال لطافت بهرچه روی آرد
حکم او میگیرد پس هرگاه خود را فراموش کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که بحضرت
وجوب تعالت و تقدست داشت نیز فراموش گرداند و تمام خود را بغفلت سپارد و
حکم ظلمت گیرد الله تعالی از کمال مهربانی و بنده نوازی انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات مبعوث ساخت
و او را بتوسل این اکابر بخود دعوت فرمود بمخالفت نفس روح را که معشوقه اوست امر نمود فمن
رجع القهقری فقد فاز فوزا عظیما ومن لم یرفع راسه اخلد الی الارض فقد ضل ضلالا بعیدا
جواب آن اشکال گوییم که از ین مقدمه اجتماع روح با نفس مفهوم گشت بلکه فنای آن در نفس و
بقای آن بدو پس ناچار تا زمانیکه این اجتماع و انتظام برپاست غفلت ظاهر عین غفلت
باطن و نوم که غفلت ظاهرست عین غفلت باطن و چون این انتظام خلل پذیرد و باطن
از صحبت ظاهر اعراض نموده بجمعیت ما فوق البطون آرد و فنا و بقا که به فانی پیدا کرده بود
رو بزوال آورده فنا و بقا به باقی حقیقی تعالی و تقدس حاصل کند این زمان غفلت ظاهر
در حضور باطن تاثیر نکند چرا تاثیر کند باطن را تمام پشت بجانب ظاهر گشته است و از ظاهر
به باطن هیچ در نمیرود پس روا است که ظاهر غافل باشد و باطن آگاه و لا محذور مثلا
روغن با دام تا زمانیکه بکنجاره ممتزج و مختلط است حکم هردو متحد است و چون روغن از
کنجاره جدا گشت احکام متمایزه پیدا شد پس حکم یکی بر دیگری متعدی نشود همچنین صاحب منتهی
را اگر خواهند بعالم باز گردانند و عالمی را بتوسط وجود شریف او از ظلمات نفسانی دارند
او را بطریق سیر عن الله بالله فرود می آرند روی او بتمام بخلق میگردد بی آنکه گرفتاری
با ایشان پیدا کند چه او به همان گرفتاری سابق خودست بی اختیار او را درین عالم
آورده اند پس این منتهی با سائر مبتدیان در اعراض از جناب قدس تعالی و تقدس و اقبال بخلق
در صورت شرکت دارد اما فی الحقیقت هیچ مناسبت ندارد و از گرفتاری تا عدم گرفتاری تفاوت
فاحش ست و ایضا اقبال بخلق در حق این منتهی بی اختیار است رغبتی درین ندارد

بلکہ رضامندی حق سبحانہ تعالی درین اقبال ست و در مبتدی ذات و برعنبت ست نامرضی حق ست سبحانہ و فرقے دیگر گوییم مبتدی را میسر ست کہ از عالم رو گردانیدہ روبجق تعالیٰ و تقدس آرد و منتہی را اعراض از خلق محال ست دوام اقبال بخلق لازم مقام اوست مگر آنکہ کار دعوت او تمام شود و او را از دار فنا بدار بقا انتقال دہند آن زمان ندای اللھم الرفیق الاعلیٰ نقد وقت اوست مشائخ طریقت قدس اللہ تعالی اسرارہم در تعین مقام دعوت سخنان فرمودہ اند جمعی جمع توجہ بین الحق و الخلق گفتہ اند اختلاف آن مبنی بر اختلاف احوال و مقامات ست ہر کسے از مقام خود خبر دادہ و الامر عند اللہ سبحانہ وانچہ سید الطائفہ جنید رضی اللہ تعالی عنہ فرمودہ است کہ النہایۃ ہی الرجوع الی البدایۃ موافق مقام دعوتست کہ درین مسودہ تحریر یافتہ چہ در بدایت تمام رو بخلق ست حدیث تنام عینای والاینام قلبی کہ تحریر یافتہ بود اشارت باید دوام آگاہی نیست بلکہ اخبار ست از عدم غفلت احوال خویش وہست خویش لہذا نوم در حق آن سرور علیہ الصلوۃ والسلام ناقض طہارت نگشت و چون نبی در رنگ شبانست در محافظت است خود غفلت شایان منصب نبوت نباشد و حدیث لی مع اللہ وقت لایسعنی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل بر تقدیر صحت اشارت بتجلی ذاتی برقی تواند بود و آن تجلی نیز مستلزم توجہ بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ نیست بلکہ این تجلی از ان جانب ست متجلی لہ را در آن صنعی نیست از قبیل سیر معشوق و عاشق ست عاشق از سیر گذشتہ ست بیت الخ صورت از سفر دور ست کان پذیرای صورت از نور ست ؛ باید دانست کہ بر تقدیر رجوع بخلق حجیب مرتفعہ عود نمیکند با وجود بی پردگی او را بخلق مشغول داشتہ اند و فلاح خلائق را باو مربوط ساختہ مثل این بزرگواران مثل شخصی ست کہ کمال تقرب بپادشاہ دارد و میان او و پادشاہ حائلی از صورت و معنی ہیچ نیست مع ذلک او را بجذمات ارباب حوائج مشغول داشتہ است این فرق دیگر ست در میان مبتدی و منتہی مرجوع چہ مبتدی صاحب حجب ست و منتہی مرتفع الحجب السلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدی مکتوب صدم نیز بملا حسن کشمیری صدور یافتہ در جواب سوالی کہ نمودہ بود کہ شیخ عبد الکبیر یمنی گفتہ است کہ حق سبحانہ و تعالی عالم الغیب نیست ؛ التفات نامہ گرامی مشرف ساخت انچہ از روی کرم مرقوم بود بوضوح انجامید نوشتہ بودند کہ شیخ عبد الکبیر یمنی گفتہ است

که حق سبحانه و تعالی عالم به غیب نیست معاذ الله و ما فقیر را تاب استماع امثال این سخنان هرگز نیست
بی اختیار رگ فاروقیم در حرکت می آید و فرصت تاویل و توجیه آن نمیدهد. قائل آن سخنان شیخ کبیر
یمنی باشد یا شیخ اکبر شامی کلام محمد عربی علیه و علی آله الصلوة و السلام در کار است نه کلام محی الدین
عربی و صدر الدین قونوی و عبد الرزاق کاشی ما را بنص کار است نه بفص فتوحات مدنیه
از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است حق تعالی در کلام مجید خود را بعلم غیب خود می ستاید
و خود را عالم الغیب میفرماید نفی علم غیب کردن از وی سبحانه بسیار شنیع و مستکره است و فی الحقیقة
تکذیب است مر حق سبحانه را یعنی و تاویل گفتن از شناعت نمی برآید. کبرت کلمة تخرج
من افواههم فیالیت شعری ما حملهم علی التفوه بامثال هذه الکلمات الصریحة فی
خلاف الشریعة منصور اگر انا الحق گوید و بسطامی سبحانی معذور اند و مغلوب اند در
غلبات احوال اما این قسم کلام مبنی بر احوال نیست تعلق بعلم دارد و مستند بتاویل است
عمدا راهی نشاید و هیچ تاویل درین مقام مقبول نیست فان کلام الصحو لا یحمل و لا یصرف
عن الظاهر لا غیر و اگر متکلم این کلام مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد و
نفرت ایشان آن نیز مستکره است و مستهجن از برای تحصیل ملامت خلق راهها بسیار است
بچه ضرورت که تا بسر حد کفر رساند و چون در تاویل این کلام سخن کرده اند و استفسار نموده بحکم
سوال را جوابی باید بالضرورت دران باب سخن سرآید و علم الغیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند
که غیب معدوم باشد علم به معدوم نباشد یعنی چون غیب نسبت بحق سبحانه معدوم مطلق است
و لاشیء محض تعلق علم را بوی معنی نباشد چه معلومیت او را از عدمیت مطلق و لاشیئیت محض می برد
نتوان گفت که حق سبحانه و تعالی عالم الشریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس اصلا موجود
نیست و لاشیء صرف است آری مفهوم غیب و مفهوم شریک تصور کردن ممکن است اما کلام در ما صدق
ایشاست نه در مفهوم همچنین است حال جمیع محالات که مفهومات آنها ممکن التصور اند و ماصدقات
ممتنع التصور چه معلومیت از استحاله می برآرد و لااقل وجود ذهنی می بخشد و اعتراضی که بر توجیه
مولانا محمد روجی کرده اند درست است نفی نسبت علمیه در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق
علم است تخصیص بنفی علم غیب کردن وجهی ندارد و اشکال دیگر بر توجیه مولانا آنست که اگرچه

در مرتبہ احدیت مجردہ نسبت علمیہ منتفی ست اما عالمیۃ او تعالی بر حال خودست چہ بذات عالم ست نہ بصفت کہ صفت آنجا مستغنی ست نفاۃ صفات حق سبحانہ عالم میگویند یا آنکہ صفت علم را از وی تعالی مسلوب می سازند انکشافی کہ بر صفت مترتب می شد بر ذات مترتب میدانند فلذا ہذا و توجیہی کہ خود کردہ اند و از غیب غیب ذات تعالی و تقدس ارادہ نمودہ اند و تعلق علم را بآن جائز نداشتہ اند اگر علم واجب باشد تعالی و تقدس اقرب توجیہات ست اما فقیر را در عدم جواز تعلق علم واجب تعالی بذات بحت او سبحانہ بحث ست چہ وجہی کہ در عدم جواز گفتہ اند اقتضاء حقیقت علم است مر احاطہ معلوم را و ذات مطلق تعالی مقتضی عدم احاطہ است فلا یجتمعان لہذا التعلق ست اینجا محل خدشہ زیراکہ در علم حصولی این معنی در کار ہست کہ آنجا حصول صورت معلوم ست در قوت علمیہ اما در علم حضوری ہیچ در کار نیست و در ما نحن فیہ علم حضوری ست نہ حصولی فلا محذور فی ان یتعلق العلم الوجبی سبحانہ بذاتہ تعالی بطریق الحضور لا بطریق الحصول واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال وصلی اللہ تعالی علی سیدنا محمد و آلہ الطاہرین وسلم وبارک والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و یکم نیز بملا حسن کشمیری صدور یافتہ در رد بر جماعہ کہ کامل را ناقص تصور کردہ زبان اعتراض دراز می نمایند۔ احسن اللہ سبحانہ حالکم و اصلح بالکم صفا و فہ شریف مولانا محمد صدیق رسانیدند حمد اللہ سبحانہ کہ دور افتادگان را فراموش نساختہ اند مخاطباتی کہ بہ نفس بجیب ظاہر ایراد نمودہ بودند فی الجملہ بوضوح پیوست آری ہر اعتراضی کہ بر نفس دارند در زمان امارگی مسلم ست اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چہ نفس درین موطن از حق سبحانہ راضی ست و حق سبحانہ از وی راضی لیس مرضی و مقبول است بر مقبول اعتراض منیر و مراد او مراد حق است سبحانہ زیراکہ حصول این دولت در زمان تخلق باخلاق اللہ ست ساخت قدس او از اعتراض مالیست فطرتان بلندست ہر چہ میگویم بجا ہاید

بیت آگاہ از خویشتن چو نیست چنین ؛ چہ خبر دارد از چنان و چنین ؛ لیباست کہ جاہلان از کمال جہل نفس مطمئنہ را با مارگی تصور میکنند و احکام امارگی بر مطمئنہ اجرا مینمایند چنانکہ کفار انبیاء را علیہم الصلوۃ والسلام در رنگ سائر البشر انگاشتہ از کمالات نبوت انکار

نموده اند اعاذنا اللہ سبحانہ عن انکار ہولاء الاکابر و انکار سنتہا المجتبی علیہم الصلوات والتحیات

مکتوب صد و دوم بملا مظفر صدور یافت در بیان آنکہ محرم در قرض بسود مجموع مبلغ است نہ زیادتی فقط مثلاً شخصی دہ تنگہ را قرض گرفت بدوازدہ تنگہ درین صورت مجموع دوازدہ تنگہ حرام است نہ دو تنگہ زیادتی و ما یتعلق بذلک

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی شما آن روز میفرمودید کہ ربا در قرض بسود ہمان فضل است و بس محرم در قرض دہ تنگہ بدوازدہ تنگہ ہمان دو تنگہ زیادتی است چون بعض کتب فقہیہ رجوع کردہ شد ظاہر گشت کہ در شریعت ہر عقدیکہ در و فضل است نیز رباست پس ناچار این عقد محرم باشد و ہرچہ بسبب محرم تحصیل نماید محرم خواہد بود پس آن دہ تنگہ نیز ربا باشد و محرم مقصود از فرستادن کتاب جامع الرموز و روایات کتاب ابراہیم شاہی اظہار ہمین بود باقی ماند صورت احتیاج مخدوما حرمت ربا بنص قطعی ثابت شدہ است کہ شامل محتاج و غیر محتاج است تخصیص محتاج از آنجا نمودن نسخ این حکم قطعی است بروایت قنیہ رتبۂ آن ندارد کہ نسخ حکم قطعی کند و حال آنکہ مولانا جمال لاہوری کہ اعلم علماء لاہور اند میفرمودند کہ بسیاری از روایات قنیہ اعتماد را نشایان نیست و مخالفت است بروایات کتب معتبرہ ولو سلم صحۃ ہذہ الروایۃ پس احتیاج را باضطرار و مخمصہ می باید فرود آورد تا مخصص این حکم قطعی کریمۂ فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَۃٍ باشد کہ مثل او ست در وقوع کہ یتیم را کشد ہم رخش یتیم و ایضا اگر از محتاج عام تر گرفتہ شود پس باید کہ سوردی از برای حکم حرمت ربا پیدا نشود چہ ہر کہ زیادتی قبول میکند علتش احتیاجی از احتیاجہای خواہد بود بی احتیاج ہیچکس بضرر خود اقدام نخواہد نمود فلا یبقی لہذا الحکم المنزل من الحکیم الحمید مزید فائدۃ تعالی کتابہ العزیز من امثال ہذا التوہم و لو سلم عموم الاحتیاج ولو علی سبیل فرض المحال گوئیم کہ احتیاج از جملہ ضروریات است و الضرورۃ تقدر بقدرہا پس طعام از آن مبلغ سود پختن و بمردم خورانیدن داخل احتیاج نیست ضرورتی با آن تعلق نہ لہذا و ترکۂ میت احتیاج مستثنی است و آن مقصور بر کفن ساختہ اند و طعامی بروحانیت او پختن داخل احتیاج نداشتہ اند با آنکہ او محتاج تر است بصدقہ پس در صورت متنازع فیہ ملاحظہ فرمایند کہ مستقرضان بسود محتاج اند یا نہ و بر تقدیر احتیاج طعامیکہ ایشان از

برای جماعه ازان پل پزند آن جماعه را آن طعام خوردن حلال ست یا نه جماعه داری و سپاه گری را حیله
احتیاج ساختن و قرض بسود را باین علّت گرفتن و آنرا جائز و حلال دانستن از تدین دور ست
می باید که شیوۀ امر معروف و نهی منکر را مرعی داشته جماعه که باین بلا گرفتار
باشند منع نمایند و بعدم صدق این حیله آگاه سازند چرا کسی را باید اختیار کرد که آخر
بارتکاب این قسم محظور و مبتلا باید شد وجوه معیشت بسیار ست منحصر در سپاه گری نیست
چون شما از اہل صلاح و تقوی می آئید روایت طیب در اکل فرستاده شده نوشته بودند که درین
زمان بی شبهه پیدا نمی شود راست ست اما حتی الممکن از شبهه باید احتراز نمود زراعتی که طعامی
که منافی طیب داشته اند در هندوستان اجتناب ازان ممکن نیست لا یکلف الله نفسا الا وسعها
اما ترک طعام بسود نمودن در کمال آن ساقی ست حلال را حلال دانستن و حرام را حرام دانستن
در حلال و حرام قطعی ست که انکار آن بکفر میکشد در ظنیات نه چنین ست بسا امور مباح اند
نزد حنفی که شافعی آنرا مباح نمیداند و بالعکس پس در ما نحن فیه اگر کسی در حلیت قرض بسود
محتاج مشکوک را که بظاهر مخالفت حکم نص قطعی ست توقف نماید نمیتوان او را تضلیل نمود و تکفیر
یا اعتقاد حلیت او فرمود بلکه صواب بجانب او راجح ست بل متیقن و مخالفت او در خطر ست
بعضی از یاران شما نقل کردند که روزی مولانا عبد الفتاح در حضور شما گفت که اگر قرض
بسود پیدا شود بهتر ست چرا کسی بسود نگیرد شما او را زجر کردید و گفتید که از حلال انکار
میکنی مخدوما امثال این سخنان در حلال قطعی گنجایش دارند و اگر حلال باشد شک نیست
که ترک آن اولی ست اہل ورع برخصت امر نمیکنند و بعزیمت دلالت مینمایند مفتیان لاہور
احتیاج را دخل داده حکم به حلیت کرده اند احتیاج را دامن فراخ ست اگر همین کنند تسبیح ربا
نمانند و حکم نص قطعی بحرمت ربا عبث می افتد چنانکه بالا گذشت اما بقدر ملاحظه بایستی نمودند
که دیگران را طعام خورانیدن چه قسم احتیاج است مستقرض بسود را روایت قنیه بعد الحاجة التی
تجوز استقراض بسود است محتاج را نه دیگران را اگر کسی گوید که محتاج این طعام را شاید
بنیت کفارت یمین یا ظہار یا صوم پخته باشد و شک نیست که او بادای این کفارت محتاج
ست گوئیم اگر استطاعت اطعام ندارد روزه دارد نه آنکه قرض بسود بگیرد و اگر اقسام احتیاج

از مین قبیل دیگر هم پیدا شود باندک توجه برکت تقوی منفع خواهد شد و من یتق الله یجعل له
مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب زیاده اطناب نرفت والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و سوم بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان معنی
عافیت و طلب کردن قاضی از برای سرهند حق سبحانه و تعالی بعافیت دارد آن عافیت
خواسته می آید که عزیزی همواره دعا میکرد و تمنای عافیت میکرده می نمود شخصی از ان عزیز
سوال کرد این همه میگذرانی مگر عافیت نیست گفت آن میخواهم که روزی از صباح تا شام مرتکب
معصیتی از معاصی حق سبحانه نباشم مدتی ست که سرهند قاضی ندارد و از اجرای بعضی احکام شرعیه کار
بحرج میرسد مثلاً برادرزاده یتیم داریم از پدر او پاره میراث مانده است وصی ندارد و در تصرف
آن مال بی اذن شرعی مضطر است اگر قاضی باشد باذن او کار میکشاید علی هذا القیاس **مکتوب صد و**
چهارم بقضاة پرگنه ستکن صدور یافته در تعزیه هرچند مصیبتی که از فوت مغفرت پناهی رسیده
بسیار شدید است مستصعب اما بغیر گیست غیر از راضی بودن بفعل مولی تعالی و تقدس چاره نیست
از برای بودن نیاورده اند از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرده رفت باکی نیست
بلکه بادشاه است الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب در چنان اوقات مصیبت بر رفتن نیست بر حال ونده
الی الحبیب است با وجه معامله کنادعا و استغفار و تصدیق امداد نموده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق فاذا لحقته کان احب الیه من الدنیا
وما فیها وان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال من الرحمة وان هدیة الاحیاء
الی الاموات الاستغفار لهم النقاب نامه رسیده بود اسرار بر فقر البسیار شدید است والا جود راصناف تمسیدا
سفارش بتاکید نوشته است انشاء الله تعالی سودمند گردد زیاده تصدیع است محبت شعاری قاضی حسن و سائر
اعزه دعوات فراوان مطالعه نمایند واز حق تعالی در جمیع امور راضی و شاکر باشند **مکتوب صد و پنجم** بحکیم عبد القادر
صدور یافته در بیان آنکه مریض تا زمانیکه از امراض نشود هیچ غذا او را سودمند نیست و ما یناسب ذلک
چون نزد حکما مقرر است که مریض تا زمانیکه از مرض به نشود هیچ غذا او را سودمند نیست اگرچه مرغ و تنجین باشد
بلکه معاوی مرض است مضر بهر چه بگیرد علتی علت شود پس اول فکر ازاله مرض او بنماید بعد ازان
بغذاهای مناسب بتدریج امداد القوت اصلی او می آرند پس آدمی تا زمانیکه بمرض قلبی مبتلا است

فی قلوبهم مرض هیچ عبادتی و طاعتی او را نافع نیست بلکه مضرست رب تال للقرآن والقرآن یلعنه
حدیثی معروف ست و رب صائم لیس له من صیامه الا الجوع والظمأ خبر صحیح اطبای امراض قلبیه
نیز اول بازاله مرض امر میفرمایند و آن مرض عبارت از گرفتاری بغیر حق ست سبحانه بلکه گرفتاری
ست بخود چه هر کسی هر چیز را که میخواهد برای خود میخواهد اگر فرزند را دوست میدارد برای خود دوست
میدارد و همچنین اموال و ریاست و حب جاه پس فی الحقیقة معبود او هوای نفس اوست تا زمانیکه
ازین گرفتاری خلاص نشود امید نجات نیست پس بر علما و اولو الالباب حکمای
ذوی الالباب فکر ازاله این مرض لازم ست مسرعه و رحمانه اگر کسیست یک حرف بس ست

مکتوب صد و شصت و ششم بمحمد صادق کشمیری صدور یافته در بیان آنکه محبت این طائفه که
متفرع بر معرفت ایشان ست از اجل نعم خداوندیست جل شانه مکتوب مرغوب که مبنی از فرط محبت
و کمال وداد بود وصول یافت الله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک محبت این طائفه که متفرع بر معرفت
ست از اجل نعم خداوندیست جل سلطانه تا کدام صاحب دولت را باین نعمت مشرف سازند
شیخ الاسلام هروی میفرماید الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت
ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت بعض این طائفه سم قاتل ست و طعن ایشان موجب
حرمان ابدی ست نجانا الله سبحانه وایاکم عن هذا الابتلاء شیخ الاسلام فرموده الهی هر کرا خواهی که
براندازی او را با ما در اندازی بیت بی عنایات حق و خاصان حق ‌ گر ملک باشد سیاهستش ورق
این رجوع و انابت که حق سبحانه بشما کرامت فرموده است نعمت
عظمی تصور فرمایند و از حضرت حق سبحانه استقامت بران طلبند والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب صد و شصت و هفتم نیز بمحمد صادق
کشمیری صدور یافته در اجوبه و اسوله چند که نوشته بود از انجا بوی تعنت می آمد و این مکتوب
مشتمل ست بر فواید ضروریه که در ایمان این طائفه علیه نافع آید حق سبحانه و تعالی بسعادت
ایمان این طائفه علیه مسعد گرداناد کتابتی که ارسال داشته بودند مشتمل بر اسوله چند رسید
هر چند سوالیکه نشانه تعنت و تعصب داشته باشد مستحق جواب نیست مع ذلک تنزل نموده
در جواب اقدام مینماید اگر یکی را نفع نکند شاید که دیگری را نافع آید سوال اول آن بود

سوال چیست که از اولیاء متقدمین کرامات و خوارق بسیار ظهور میکرد و از بزرگان این زمان
کم ظاهر میشود اگر مقصود ازین سوال نفی بزرگان این وقت است بواسطه قلت خوارق از
ایشان چنانکه ظاهر از فحوای عبارت است فالعیاذ باللہ سبحانه من تسویلات الشیطان ظهور
خوارق نه از ارکان ولایت است نه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی را علیه الصلوة والسلام
که از شرائط مقام نبوة است لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شائع و ذائع است کم است که
تخلف کند اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد تفاضل آنجا باعتبار درجات قرب
الهی است جل سلطانه تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق
که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده از اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم
عشر عشیر آن بظهور نیامده با آنکه افضل اولیای بمرتبه ادنی صحابی نمیرسد نظر بر ظهور
خوارق از کوته نظریست و دلیل است بر قصور استعداد تقلیدی ایشان قبول فیوض نبوة و
ولایة جامع اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوة نظری ایشان صدیق اکبر
رضی الله تعالی عنه بواسطه قوت استعداد تقلیدی در تصدیق نبی علیه و علی آله الصلوة والسلام
اصلا محتاج دلیل نگشت و ابوجهل لعین بواسطه قصور همین استعداد با وجود ظهور چندین آیات باهره
و معجزات قاهره بدولت تصدیق نبوة مشرف نشد و مخبر صادق سبحانه در شان این بدبختان میفرماید
وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها حتی اذا جاءوک یجادلونک یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین
با آنکه گوئیم که ظهور خوارق از اکثر متقدمین در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نقل نکرده اند
جنید که سید الطائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه
تعالی از حضرت کلیمه علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چنین خبر داده است حیث قال عز و جل ولقد
آتینا موسی تسع آیات بینات از مشائخ این وقت اگر کسی ملاحظه شد که ازیشان این خوارق ظهور
نمی آید بلکه اولیاء الله را چه متقدم و چه متاخر در هر وقت ظهور خوارق است مدعی آن را داد انصاف
مصحح خویش بدهد از کسی بینا نیست و آن بود که در کشف و شهود طالبان صادق
القاء شیطان را دخل باشد اگر هست منع کیفیت کشف شیطانی چگونه است و اگر نیست
آنکه در امور کشفی خطا یافته میشود چیست جواب این نیست والله سبحانه اعلم بالصواب

هیچکس از القاء شیطانی محفوظ نیست هرگاه که در انبیا متصور باشد بلکه متحقق در اولیا بطریق
اولی خواهد بود و طالب صادق چه باشد غایة ما فی الباب انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات
بر آن القا تنبیه نمایند و باطل را از حق جدا سازند کریمهٔ فَیَنْسَخُ اللّٰهُ مَا یُلْقِی الشَّیْطٰنُ ثُمَّ یُحْکِمُ اللّٰهُ اٰیٰتِهٖ
تنبیه دال است برین معنی و در اولیا این لازم نیست که او تابع نبی است هرچه مخالف نبی خواهد بود
مردود خواهد گردید و باطل خواهد دانست اما در صورتیکه شریعت نبی از آن ساکت است و یا اثبات و نفی
آن حکم نمیکند امتیاز حق از باطل بطریق قطعیت دشوار است چه الهام ظنی است لیکن
درین عدم امتیاز هیچ قصوری به ولایت راه نمی یابد چه اتیان شریعت و متابعت نبی متکفل نجات
دارین است و امور مسکوت عنها زائده بر شریعت اند و ما مکلف بر امور زائده نیستیم باید دانست
که غلط کشف منحصر در القاء شیطانی نیست بسا است که در متخیله احکام غیر صادقه صورتی پیدا کنند
که شیطان را در آنجا هیچ مدخلی نباشد ازین قبیل است که در بعضی منامات حضرت پیغمبر را علیه
الصلوة والسلام می بینند و بعضی احکام را اخذ میکنند که فی الحقیقت خلاف آن احکام متحقق است
درین صورت القای شیطانی متصور نیست که مختار علما عدم تمثل شیطان است بصورت
خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام بهر صورتیکه باشد بلکه درین صورت نیست الا
تصرف متخیله که غیر واقع را واقع وانماینده است سوم آن بود که چون تصرف کرامات و
تأثیرات استدراج در تمامش برابر است مبتدی چگونه شناسد که این ولی صاحب کرامات است
این مدعی صاحب استدراج جواب آنست والله سبحانه اعلم بالصواب که طالب مبتدی را در
تفرقه دلیل واضح است و آن وجدان صحیح اوست که اگر دل خود را در صحبت او بحق سبحانه تعالی
جمع خواهد یافت خواهد دانست که آن ولی صاحب کرامات است و اگر خلاف آن معنی خواهد یافت معلوم
خواهد کرد که او مدعی صاحب استدراج است و اگر خفائی درین معنی است عوام کالانعام است نه طالبان
را و خفای عوام نزد خواص اعتبار ساقط است که نشای آن مرض قلبی است و غشاوهٔ بصری غیر آن
بعنوان تحقیق مانده کرده دانستن آنها از دانستن این تفرقه ضروریست و نختم هذا المکتوب ببعض المعارف
التی ینفعک فی ازالة مثل هذه الشکوک والشبهات بدانکه بعضی متخلق اند با خلاق الله و لا ثابت ما خوذ اند
آنست که حاصل شود مر اولیاء الله را صفاتیکه مناسب باشند مر صفات واجب را تعالی لیکن آن مناسبت

در اسم بود و مشارکت در عموم صفات نه در خواص معانی که آن محال است مستلزم قلب حقایق بود و در
تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره میفرماید در مقام بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت
ملک است و معنی ملک متصرف بود پس چون رونده را که بر نفس خود متصرف شود او را قدرت
تواند داشت و تصرف در وی نافذ باید بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است
و معنی سمیع شنوا است و چون رونده راه سخن حق را از هر کی که باشد بگیرد
غیبی و حقایق لاریبی بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر
بصیر است و معنی بصیر بینا است چون رونده راه را البصر بصیرت او بینا شده باشد و
بخود نگرد است همه عیوب خود ببیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیرت
حق منظر نظر او شده باشد تا هرچه کند موجب پسندیده حق کند بدین صفت
موصوف شده باشد صفت دیگر محیی است و معنی محیی زنده کننده بود چون رونده راه
باحیای سنت متروکه قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر ممیت است
و معنی ممیت میراننده بود چون سالک بدعتها که بجای سنت گرفته اند وی منع آن بدعتها
نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عوام معنی تخلقوا را برنگ دیگر فهمیده اند
ناچار در تیه ضلالت فرو رفته اند و خیال کرده اند که ولی را احیای حسی در کار است و
اشیای غیبی می باید که اکثر بر وی منکشف شود و امثال اینها و هو کما تری من الظنون
الفاسدة ان بعض الظن اثم و ایضا خوارق منحصر در احیا و اماتت نیست علوم معارف
الهامیه از اعظم آیات است و ارفع خوارق همانا معجزهٔ قرآنی از سائر معجزات اقوی و ابقی است
چشم بگشایند که این همه علوم و معارف که در رنگ ابر نیسان میریزد از کجاست علوم با این
کثرت تمامها موافق علوم شرعیه اند سر موی مخالفت را گنجائش نیست این خصوصیت علامت
علوم است حضرت خواجه ما قدس سره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فائده که سخن حضرت
خواجه بر شما محبت نیست هرچند خود را پیر است ناامید زیاده چه نوشته آید و این اسولهٔ شما
اولا هرچند گران شود اما چون باعث چندین علوم و معارف گشته و این همه سخن بتقریب اینها
درگفت آمده است نیک است بیت هیچ زشتی غیبت کو را خوبی همراه نیست : زنگی شب رنگ را

دندان چو در و گوهر ست ، عجب کاریست که در مکتوب سابق اخلاص بسیار ظاهر ساخته بودید و
سبب انزجار مذکور و واقعهٔ که درین مسوده نوشته بودید که اثر آن در اقامت نیز یافت بحدی که
کراهت تمام از وضع سابق متحقق گشت و به توبه و انابت که آورده و تجدید ایمان مشرف ساخت
یک ماه نگذشته بود که تغیری درین وضع مفهوم گشت و برجوع قهقری بوضع سابق انتقال
حاصل آمد و در صدد آن آمدید که آن دو واقعه را وجهی پیدا شود که بالقای شیطانی منجر گردد
و بالغلط کشفی بکشد آن چه بود و این چه بیت ؎ گفتا فلانی چه بد سکند ، نه با من که با نفس خود
سکنده ، والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات

مکتوب صد و شصتم بمیان سید احمد صدور یافته در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت
است بر عکس آنچه گفته اند که ولایت افضل از نبوت ست ثبتنا الله سبحانه وایاکم جمیع المسلمین
علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بعضی
از مشائخ در سکر وقت گفته اند که ولایت افضل از نبوت است و بعضی دیگر ازین ولایت
ولایت نبی خواسته اند تا وهم افضلیت ولی بر نبی رفع شود اما فی الحقیقة کار بر عکس است زیراکه
نبوت نبی از ولایت او افضل است در ولایت از تنگی سینه رو بخلق نمی تواند آورد و در
نبوت او کمال انشراح صدری نه توجه حق سبحانه مانع توجه خلق است و نه توجه خلق مانع توجه
حق تعالی او در نبوت تمام رو بخلق نیست تا ولایت را که رو بحق دارد ترجیح بر وی بدهند عیاذاً بالله
سبحانه رو بخلق تنها مرتبهٔ عوام کالانعام است شان نبوت ازان برتر است فهم این معنی ارباب سکر را
دشوار است اما اکابر مستقیم الاحوال ازین معرفت ممتاز اند مصرعه ؎ هنیئا لارباب النعیم نعیمها [illegible]
میان شیخ عبدالله و میان شیخ عبدالرحیم باین فقیر قرابت دارند والد ایشان مدتها ملازم
بهادر خان بوده اند و حالا بسبب الحال عذر بصارت دارند پسر خود را فرستاده اند که پیش بهادر خان
نوکر شود درین باب اگر از جانب ایشان نیز اشارتی رود سود مند خواهد بود والسلام

مکتوب صد و شصت و یکم
بحکیم صدرا صدور یافته در بیان سلامتی قلب انسان او بدون حق را سبحانه اهل الله اطبای امراض
قلبیه اند ازاله علل باطنیه منوط بتوجه این بزرگواران است کلام ایشان دوا است و نظر ایشان
شفا هم قوم لا یشقی جلیسهم و هم جلساء الله هم مطهرون هم یرزقون رءوس امراض باطنیه

و رئیس علل معنویه گرفتاری قلب است بما دون حق سبحانه تعالی و تا ازین گرفتاری
بتمام آزادی میسر نشود سلامتی محالست چه شرکت را دران حضرت جل سلطانه اصلا بار نیست الا لله الدین
الخالص فکیف که شریک را غالب ساخته باشد نهایت بیحیائی است محبت غیر حق را سبحانه بنهجی
غالب ساختن که محبت او تعالی در جنب آن معدوم گردد یا مغلوب الحیاء شعبة من الایمان اگر این
حیا را گفته باشند و علامت عدم گرفتاری قلب نسیان اوست ما سوا را کلیة و ذهول اوست
از اشیاء جمله که اگر بتکلف یاد اشیاء کند هرگز بیادش نیاید پس گرفتاری اشیاء دران موطن
چه مجال این حالت نزد اهل الله مسمی بفنا است و قدم اول است درین راه و مبداء ظهور انوار قدم
است و منشاء ورود معارف و حکم و دونها خرط القتاد [illegible] تا نگردد این فنا نیست ره
در بارگاه کبریا [illegible] مکتوب صد و دهم بشیخ صدر الدین صدور یافته در بیان آنکه از خلقت انسانی
ادای وظائف سلوک است و کمال اقبالست بجناب حق سبحانه و تعالی حق سبحانه تعالی بمنتهای متناهی ارباب
کمال رساند مقصود از خلقت انسانی ادای وظائف بندگیست و دوام اقبال است بجناب حق
سبحانه و این معنی بی تحقق شدن بکمال اتباع سید اولین و آخرین ظاهرا و باطنا علیه من الصلوة اتمها
و من التحیات اکملها میسر نیست رزقنا الله سبحانه و ایاکم کمال اتباعه صلی الله تعالی علیه وسلم قولا و فعلا
ظاهرا و باطنا عملا و اعتقادا آمین رب العالمین [illegible] بعد از خدای هرچه پرستند هیچ نیست بیدولت
آنکه هیچ اختیار کرد [illegible] هرچه غیر از حق سبحانه مقصود است معبود است از عبادت غیر وقتی نجات یابد که غیر
حق اونه جل و علا مقصودی نماند اگرچه از مقاصد اخروی و تنعمات بهشتی باشد هر چند این مقاصد از
حسنات است اما نزد مقربان از سیئات است هرگاه در امور آخروی حال بدین منوال شد از امور
دنیویه چگوید که دنیا مبغوضه حق است سبحانه و تا آفریده است هرگز بجانب او نگاه نکرده و جب ادبار سرگردان
است و طالبان آن مستحق لعن و طرد انه الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها الا ذکر الله تعالی انجانا الله
سبحانه عن شرها و شر ما فیها بحرمة حبیبه محمد سید الاولین و الآخرین علیه الصلوة والسلام
مکتوب صد و یازدهم بشیخ حمید سنبهلی صدور یافته در بیان آنکه توحید عبارت از تخلیص قلب
است از ما سوای حق سبحانه و تعالی [illegible] ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
توحید عبارت از تخلیص قلب است از توجه ما دون او سبحانه تا زمانیکه دل را گرفتاری بما سوی متحقق

اگر چه اقل قلیل باشد از ارباب توحید نیست بی تحصیل این دولت واحد گفتن و واحد دانستن نزد
ارباب اصول از فضول است آری از واحد گفتن و دانستن که در تصدیق ایمان معتبر است
لابد است اما معنی دیگر است فرقی در میان لا معبود الا الله و در میان لا موجود الا الله بین است
تصدیق ایمان علمی است و ادراک وجدانی حالتی است پیش از حال سخن از ان راندن محظور است
جمعی از مشایخ که درین باب سخن رانده اند از دو حالت خالی نیست یا معذور اند در غلبهٔ حال مستور
یا مقصود از نوشتن و اظهار احوال نمودن آن بوده باشد که دیگران را محک احوال شود و استقامت
احوال و اعوجاج آنرا بمیزان احوال ایشان بسنجند بی این دولت افشای اسرار ممنوع است حق سبحانه
از احوال ارباب کمال نصیب ما مدبران گرداناده استقامت بر متابعت سنت سنیه مصطفویه علی مصدرها
الصلوة والسلام والتحیة روزی گرداناد بحرمة النبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
بقیة المقصود آنکه حامل رقیمه دعا میان شیخ عبد الفتاح حافظ از مردم ذی عزت و آدمی زاده اند
و کثیر العیال و ذو البنات قلت اسباب معیشت بر آن آورده که خود را بکریمه رساند امید است
که مقصود بر سند زیاده تصدیع است مکتوب صد و دوازدهم بنام شیخ عبد الجلیل صدور یافته
در بیان آنکه کار آنست که بر عقاید اهل سنت و جماعت متحقق گردیم با این دولت اگر احوال و
مواجید عطا فرمایند منت میداریم و الا همین دولت را کافی میدانیم چون این همه هست
حق سبحانه و تعالی شانه ما مفلسان را بحقیقت معتقدات حقهٔ اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت متحقق
ساخته توفیق اعمال مرضیه نقد وقت گرداناده احوال که ثمرات این اعمال اند کرامت فرموده
تمام بجناب قدس جل سلطانه جذب فرماید کار انیست و غیر این همه هیچ هیچ احوال و مواجید که
بی تحقق بحقیقت معتقدات این فرقه ناجیه میسر شود جز استدراج هیچ نمیدانیم و جز خرابی هیچ نمی انگاریم
ما این دولت اتباع فرقه ناجیه هر چه بدهند منت میداریم و شکر بجا می آریم و اگر همین را بدهند و
هیچ از احوال و مواجید ندهند باک نداریم و راضی ایم و از بعضی مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم که در
غلبهٔ حال و سکر وقت بعضی از علوم و معارف متضاده آرای صائبهٔ اهل حق بظهور می آیند چون منشای
آن کشف است معذور اند امید است که فردا بآن مواخذه ننمایند حکم مجتهد مخطی دارند که خطای
او را نیز یک اجر خواهد بود و حق بجانب علمای اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم زیرا که علوم علمای

مقتبس از مشکوة نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة که موید است بوحی قطعی مقتدای
معارف این صوفیه کشف و الهام است که خطا را بوی راه است و مصداق صحت کشف و الهام
و مطابقت است با علوم علماء اہل سنت اگر سر موئی مخالفت است از دائره صواب بیرون است
ہذا ہو العلم الصحیح والحق الصریح فماذا بعد الحق الا الضلال رزقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامة علی متابعة
سید المرسلین ظاہرا و باطنا عملا و اعتقادا علیه و علی آله من الصلوات اکملها و من التسلیمات
افضلها والسلام علیکم و علی من اتبع الہدی مکتوب صد و سیزدہم بجمال الدین حسین کولابی
صدور یافته در بیان فرق در میان جذبه مبتدی و جذبه منتہی و آنکه شہود مجذوبان در ابتدا نسبت
الارواح که فوق قلب است و ایشان شہود را شہود الہی جل شانه تخیل میکنند الحمد لله وسلام
علی عبادہ الذین اصطفی اعلم ان کشش نمیباشد الا بمقام فوق نه بفوق فوق وکذا الحال فی الشہود
و نحوه پس مجذوبان سلوک ناکرده را که در مقام قلب اند انجذاب نیست الا بمقام روح که فوق
مقام قلب ست انجذاب الہی در جذبه منتہیان است که فوق آنہا مقام دیگر نیست و شہود
در جذبه بدایت نیست الا روح منفوخ و چون روح بصورت اصل خود موجود است ان الله خلق آدم
علی صورته شہود روح را شہود حق میدانند تعالی و تقدس و چون روح را بالعالم اتحاد و نحوی از سرایت
است گاہی آن شہود را شہود احدیت در کثرت میگویند و گاہی بمعیت قائل میشوند شہود حق
جل و علا بعد حصول فنای مطلق که نہایت سلوک متحقق است متصور نیست شعر ہیچکس را تا نگردد این فنا نیست ره در بارگاه
کبریا و این شہود را با عالم ہیچ کاری نیست فرق در میان شہودین آنست که با عالم بوجه من الوجوه مناسبت
دارد و شہود حق نیست تعالی و تقدس و اگر بی مناسبت ست علامت شہود است آلہی جل و علا شہود بواسطه
تنگی عبارت شد اطلاق می باید و الا نسبت در رنگ منتسب الیه بیچون و بیچگونه است ع عالم چون را به بیچون راه نیست
لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه مکتوب صد و چہاردہم بصوفی قربان صدور یافته در تحریض بر متابعت
سید المرسلین علیه و آله الصلوات و التسلیمات حق سبحانه مفلسان بی برگ و سرمایه بدولت اتباع
سید اولین و آخرین که بطفیل دوستی او کمالات اسمائی و صفاتی خود را در عرصه ظہور آورده و او را
و آخرین که بطفیل دوستی او کمالات اسمائی و صفاتی خود را در عرصه ظہور آورده و او را بہترین جمیع
کائنات خلق کرده علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها مشرف گرداناد و بران استقامت

بخشاید که ذره‌ای از این متابعت مرضیه از جمیع تلذذات دنیاوی و تنعمات اخروی بمراتب بهتر است
فضیلت منوط بمتابعت سنت اوست و مزیت مربوط باتیان شریعت او علیه و علی آله
الصلوة والسلام والتحیة مثلاً خواب نیمروزی که از روی این متابعت واقع شود از کرور
کرور احیای لیالی که از متابعت نیست اولی و افضل است و همچنین افطار یوم فطر که شریعت
مصطفوی بآن امر فرموده است از صیام ابد الاباد که نه ماخوذ شریعت اند بهتر است
اعطای جیتلی بامر شارع از انفاق کوه زر که از نزد خود باشد فاضل تر است امیر المومنین عمر
رضی الله عنه روزی نماز بامداد بجماعت ادا کرده در اصحاب نگاه کرد یک کس را حاضر نیافت
پرسید اصحاب عرض کردند که آنکس تمام شب را زنده بیدار میدارد شاید درین وقت خوابش برده باشد
امیر المومنین فرمود که اگر او تمام شب خواب کردی و نماز بامداد را بجماعت گزاردی بهتر بودی
اهل ریاضات و مجاهدات بسیار کرده اند اما چون موافق شریعت حقه نیستند بی اعتبار و خوار اند
اگر اجری بدان اعمال شاقه مترتب شود هم مقصور بر بعضی منافع دنیویست تمام دنیا چیست تا بعضی منافع
او را کسی اعتبار بنهد مثل ایشان مثل کناسی است که ریاضتش از همه بیش است اجرتش از همه کمتر
مثل متابعان شریعت مثل آن جماعت است که در جواهر نفیسه با الماسات لطیفه کار میکنند عمل اینها
در نهایت قلت است و اجر ایشان در غایت رفعت عمل یکساعت توانند بود که باجر صد هزار برابر بود و سر آن است
عملی که موافق شریعت واقع میشود مرضی حق است سبحانه و خلاف آن نامرضی اوست تعالی لیس نامرضی
چه جای ثواب بلکه متوقع عقاب است این معنی را در عالم مجاز مشاهده واضح است باندک التفات بظهور
می آید بیت هر چه گیرد علتی علت شود ٭ کفر گیرد کاملی ملت شود ٭ پس سرمایه جمیع سعادات متابعت
سنت است و هیولای جمیع فسادات خلاف شریعت ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه
و علی آله الصلوة والتسلیمات والسلام مکتوب صد و پانزدهم بملا عبد الحق دهلوی صدور یافته
در بیان آنکه ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است
این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است دو گام در عالم خلق است و پنج گام در
عالم امر بگام اول که در عالم امر مینهند تجلی افعال میرسد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم
شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت درجات الکمال کما لا یخفی علی اربابها کذا

منوط بمتابعت سید الاولین والآخرین علیہ من الصلوات اکملہا ومن التسلیمات افضلہا
وآنکہ گفتند کہ این راہ دو خطوہ است مراد ازان عالم خلق و عالم امر داشتہ اند علی سبیل الاجمال
تسہیلاً للامر علی نظر الطلاب وحقیقۃ الامر ما حققت بتوفیق اللہ سبحانہ ہذا ہو مکتوب صد و
شانزدہم بملا عبد الواحد لاہوری صدور یافتہ در بیان آنکہ سلامتی قلب موقوف بر نسیان
ماسوای است از قلب و در منع کردن از کثرت اشتغال دنیوی مبادا رغبتی در دنیا پیدا شود
مکتوب مرغوب اخوی رسید واز سلامتی قلب کہ تحریر یافتہ بود بہ مفتوح انجامید بلی سلامتی قلب
موقوف بر نسیان ماسوای است از قلب بحدیکہ اگر بتکلیف یاد دہش دہند یاد نیارد برین تقدیر
خطور ماسوای را معنی نباشد انجالت سمی بفنای قلبی است وقدم اول است درین راہ
ومبشر کمالات مراتب ولایت است علی تفاوت درجات الاستعداد ہمت را بلند
دارد و بجوزی و مویزی قناعت نکنند ان اللہ یحب معالی الہمم از کثرت اشتغال بامور
دنیویہ خوف رغبت است درین امور دنیہ زنہار بآن سلامتی قلب غرہ نشوند کہ امکان رجوع
است و در اشتغال دنیوی مہما امکن اقدام ننمایند کہ مبادا رغبتی پیدا شود و در خسارت
اندازد عیاذاً باللہ سبحانہ کناسی در مقام مراتب بہتر است از صدر نشینی در غناہا گی ہمت
آن باشد کہ بفقر و نامرادی زندگانی چند روزہ بسر بردہ شود فرمن الغنا واربابہ اکثر
ما تفر من الاسد والسلام مکتوب صد و ہفدہم بملا یار محمد بدخشی قدیم صدور یافتہ در بیان
آنکہ در ابتدا قلب تابع حس است و در انتہا این تبعیت نمی ماند مولانا یار محمد فراموش نکردہ باشند
چندگاہ قلب تابع حس است لیس ناچار ہرچہ از حس دور است از قلب نیز دور است حدیث من
لم یملک عینہ فلیس القلب عندہ اشارہ بہ ہمین مرتبہ است در نہایت کار چونکہ قلب را تبعیتی بحس نماند دوری از
حس در قرب قلبی تاثیر نکند لہذا مشائخ طریقت بمبتدی و متوسط مفارقت از صحبت شیخ کامل مکمل
تجویز نفرمودہ اند بالجملہ بحکم ما لا یدرک کلہ لا یترک کلہ بر ہمان طریق باشند و از صحبت ناجنس بوجہ ابلغ اجتناب
نمایند قدوم میان شیخ مزمل مقدمہ سعادت دانستہ صحبت ایشان را غنیمت شمرند واکثر اوقات با ایشان
صحبت دارند کہ لسیار عزیز الوجود اند والسلام مکتوب صد و ہجدہم بملا قاسم علی بدخشی صدور یافتہ
در بیان خسارت جماعہ کہ بر اہل اللہ اعتراض کنند کتابتی کہ بجہت اثاری مولانا قاسم علی

کناسی در مقام بہتر از صدر نشینی در غناہا ۱۲

دبتانہ

فرستاده بودند رسید مضمون بوضوح پیوست قال الله تعالی مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهٖ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا
خواجه عبدالله انصاری میفرمایند الٰهی هر کرا خواهی براندازی با ما درآندازی صحبت ترسم آن قوم
که بر دردکشان می‌خندند در سر کار خرابات کنند ایمان را حق سبحانه وتعالی کافهٔ اهل اسلام را
از انکار فقرا و طعن در ولیشان نگاه دارد بحرمة سید البشر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
والسلام مکتوب صد و نود و نهم بمیر نعمان بدخشی صدور یافته در ترغیب بر صحبت شیخ مقتدا
و در بیان آنکه گاه است که کاملان بعضی از مریدان ناقص خود را هم بتعلیم طریقت اجازت
مینمایند بواسطهٔ بعضی نیات مکتوب شریف خدمت میر وصول یافت این راه دیوانگی می‌طلبیم
در خبر آمده است لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون وچون جنون آمد از تدبیر زن و فرزند
فارغ گشت و از اندیشه کذا وکذا جمعیت میسر شد این دیوانگی در سهاو شماست اما
العوارض لا طائل آن را خس پوشش ساخته اید چه توان کرد درین کسب بی مناسبتی بسیار
مفهوم میگردد زود تدارک نمایند و بی استطاعت والسنهٔ رفع بعد صوری نمایند جمعیت
این طائفه وراء جمعیت خلق ست اسباب جمعیت خلق باعث تفرقهٔ ایشان ست
دست در اسباب تفرقه باید زد تا جمعیت حاصل آید و اگر فرضاً در جمعیت خلائق این طائفه را
جمعیت بخشند از آن جمعیت باید ترسید و بجناب حق سبحانه التجا باید آورد تا آن جمعیت بلای
جان نگردد و قیاس باحوال فلان نباید کرد که پیش از تمامی همه مراتب نقص ست علی تفاوت
درجاتها ع فراق دوست اگر اندک ست اندک نیست مشائخ طریقت پیش از تمامی بعضی مریدان
را اجازت تعلیم طریقت داده اند حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره مولانا یعقوب چرخی را
بعد از تعلیم طریقت و تسلیک بعضی از منازل فرموده بودند که ای یعقوب هر چه از ما بتو رسیده است
بخلق برسان وحال آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمت علاء الدین خواهی بود و اکثر کار
در خدمت علاء الدین کرده اند حتی که خدمت مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات ایشان را اول در
مریدان خواجه علاء الدین می شمارند و ثانیاً بحضرت خواجه نقشبند نسبت میدهند بالجمله علاج این تفرقه
صحبت ارباب جمعیت است کرّات و مرّات گفته و نوشته شده است و شنیده شد که مولانا محمد صدیق نوکری اختیار کرده
در جمع فقرا گذاشته است افسوس هزار افسوس که کسی از اعلی علیین با سفل سافلین برنهد امرا وازده حال

بیرون نخواهد بود یا در نوکری جمعیتش خواهند داد یا نخواهند داد اگر جمعیت خواهند داد زہے دولت و اگر نخواهند داد
بد تر ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام

مکتوب صد و ہفتم بمیر محمد نعمان صدور یافته در ترغیب بصحبت ارباب جمعیت

میر فرصت را غنیمت گیرند که ییلاقی و پیاپی هم یاد آوری نمی نمایند فرصت بسیر است و صرفت آن در
مهام ضروریست و آن صحبت ارباب جمعیت ست لا تعدل بالصحبة شیئا اما کان الا ترى ان الصحابة
رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم وبارک فضلوا بالصحبة علی من عداهم سوی الانبیاء علیهم السلام وان
کان اویسا قرنیا وعمر المروانی مع بلوغهما نهایة الدرجات ووصولهما غایة الکمالات سوی الصحبة
فلا جرم صار خطاء معاویة خیرا من صوابهما ببرکة الصحبة وسهو عمرو بن العاص افضل من صحیح اجتهادهما
لما ان ایمان هؤلاء الکبراء صار بالصحبة شهودیا برؤیة الرسول وحضور الملک وشهود الوحی
ومعاینة المعجزات وما اتفق لمن عداهم هذه الکمالات التی هی اصول سائر الکمالات کلها ولو علم
ولیس فضیلة الصحبة بهذه الخاصیة لم یبلغ مانع من الصحبة وما اثر شیئا من الاشیاء علی هذه الفضیلة
والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم بیت سکندر را نمی بخشند آبی به بزور و زر
میسر نیست این کار اللهم وان لم تلحقنا فی هذه النشاة فی قرن هؤلاء الاکابر فاجعلنا فی
النشاة الاخرة محشورین فی زمرتهم بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوة والتحیات والتسلیمات
والسلام

مکتوب صد و ہشتم نیز بمیر نعمان صدور یافته در بیان آنکه این راه همگی
هفت گام قرار یافته است بعضی از یاران به شش گام رسیده اند خدمت میر دعوات
فراوان مطالعه فرمایند مدتیست که از احوال خود اطلاع نداده اند و از فقرای اینجا هم خبری
نگرفته الحمد لله سبحانه والمنة که فقرای مرفه الاحوال اند شمه بطریق اجمال در معرض بیان می آرد
محبت آثارا این راه همگی هفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده اند
و جمعی تا پنج گام و طائفه تا چهار گام و فرقه تا سه گام علی تفاوت درجاتهم و صاحب یک گام هم
افادت می نماید حکمت جماعه که پیش قدم باشند بلند همتی در کار است تا به حقیر و فقیر اکتفا نشود
زیاده برین گنجایش وقت نبود والسلام

مکتوب صد و نهم بملا طاهر بدخشی صدور
یافته در ترغیب بر بلند همتی و عدم التفات بهرچه در دست افتد مولانا محمد طاهر معذور اند

مولانا یار محمد وجه انتقال را خواهند گفت چون اراده سفر جانب هندوستان مصمم دارند زود برسند
و از اهل و عیال خبری بگیرند الباقی عند التلاقی شغل مشهور است و دوام حضور و اجتناب از اختلاط
با اغیار لابد است صحبت ملین باید داشت و هر چه بدست نیاید به وحشت صحبت با از پی طور یکه
بوده مشرق الانوار از مغربی و کوکب و مشکوة لدنیه فقرای این زمانه اکثر در مقام روی اکتفا
اقامت دارند صحبت ایشان سم قاتل است فر منهم کما تفر من الاسد بر همین طریق ملازم باشند
و واقعات را چندان اعتبار ننهند که مجال تاویل را میدان وسیع است زنهار بخواب و خیال گول
نشوند شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها * قلل الجبال و دونهن حیوف و السلام مکتوب صد
و بیست و سوم بملا طاهر بدخشی صدور یافت در بیان آنکه اداء نفل اگرچه حج باشد اگر مستلزم
باشد فوت فرضی را از قبیل لایعنی داخل لایعنی است مکتوب شریف اخوی ارشدی
لازال کاسمه طاهرا عن رجس التعلقات رسید ای برادر در خبر آمده است علامة اعراضه تعالی
عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه اشتغال به نفلی از نوافل با عراض فرضی از فرائض داخل لا
یعنی است پس تفتیش احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال او بچه چیز است بنفل
است یا بفرض بواسطه یک حج نفل مرتکب چندین محظورات نباید شد نیک ملاحظه نمایند العاقل
تکفیه الاشارة و السلام علیکم و علی رفقاءکم مکتوب صد و بیست و چهارم نیز بملا طاهر بدخشی صدور یافت
در بیان آنکه استطاعت راه شرط وجوب حج است ادای حج با وجود بی استطاعتی نسبت بحصول مطلب
داخل تضییع اوقات است مکتوب شریف اخوی خواجه محمد طاهر بدخشی رسید الله سبحانه الحمد لله و المنة که فتور
در اخلاص و محبت فقرا راه نیافته است با وجود تمادی ایام مهاجرت این علامت سعادت عظیمی است محبت
آثارا چون شما رخصت طلبیدید و برفتن عزم مصمم کردید در وقت وداع آنقدر مذکور ساخته بود باحتمال
که شاید باهم شما درین سفر ملحق شویم هرچند قصد کرده شد استخاره ها موافق نیامد و تجویزی درین باب
مفهوم نگشت بضرورت تقاعد ورزید صلاح فقرا از اول در رفتن شما نبود اما شوق شما اعلام
نموده منع صریح نکرد استطاعت شرط راه است بی استطاعت تضییع اوقات است امر اهم گذاشته
بامر غیر ضروری پرداختن مناسب نیست هرچند کتابت لشما این مضمون را نوشته پیشتر رسیده باشد
با آنهم الحال پیشتر مختار اند مکتوب صد و بیست و پنجم بمیر صالح نیشاپوری صدور یافت

در بیان آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسماء و صفات الهیه اند تعالی شانه عالم را با صانع
خویش هیچ نسبتی نیست الا المخلوقیة والمظهریة و ما سوی ذلک اللهم ارنا حقائق الاشیاء
کما هی عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسماء و صفات الهیه تعالی شانه و مرایای شیون و کمالات
ذاتیه او عز سلطانه گنجی بود مخفی و سری بود مکنون خواست که از خلا بملا عرض دهد و از اجمال
بتفصیل آرد عالم را بر منهج خلق فرمود که بذات و صفات خویش دال باشد بر ذات و صفات
او سبحانه پس عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست الا آنکه مخلوقات وی اند و مظهرات و شیونات
او تعالی حکم باتحاد و عینیت و نسبت احاطه و سریان و معیت ذاتیه ناشی از غلبه حال
و سکر وقت است اکابر مستقیم الاحوال که از قدح صحو ایشان را شربی ارزانی داشته اند
عالم را با صانع هیچ نسبتی اثبات نمی کنند الا المخلوقیة والمظهریة و احاطه و سریان و معیت علمی
میدانند مطابق علماء اهل حق اند شکر الله تعالی سعیهم عجب است که جماعه صوفیه که اثبات
بعضی نسبت ذاتیه مینمایند کالاحاطة والمعیة مثلا معترف اند با آنکه از ذات جمیع نسبت مسلوب است
حتی که صفات ذاتیه را نیز سلب می نمایند هل هذا الا تناقض و در ذات مراتب اثبات نمودن از
برای دفع این تناقض تکلف است در رنگ تدقیقات فلسفیه است ارباب کشف صحیح ذات را تعالی جز
بسیط حقیقی نمیدانند و ماورای او هرچه باشد داخل اسماء می شمرند فرد فراق دوست اگر اندک است
اندک نیست * درون دیده اگر نیم موست بسیار است * مثالی از برای تحقیق این مبحث بیان کنیم مثلاً
عالمی تحریری ذو فنون میخواهد که کمالات مکنونه خود را در عرصه ظهور آرد ایجاد حروف و اصوات نماید تا در
پرده آن کمالات را جلوه دهد پس درین صورت این حروف و اصوات دوال را با معانی مخزونه هیچ
نسبتی نیست الا این حروف و اصوات مظاهر آن معانی مخفیه است و مرایای آن کمالات مخزونه حروف و
اصوات را عین آن معانی مخفیه گفتن معنی ندارد و همچنین حکم باحاطه و معیت درین صورت
غیر واقع است معانی همان صرافت مخزونه اند هیچ تغیری در ذات و صفات آن معانی راه نیافته است
لیکن چون درمیان معانی و این حروف و اصوات دوال نحوی از مناسبت دالیه و مدلولیه متحقق
است بعضی معنی زائده ازان در تخیل می آید فی الحقیقت آن معانی مخزونه ازان معانی زائده
منزه و مبراست آنچه معتقد ماست درین مسئله همین است اثبات امر زائده ورای مظهریت و مرآتیت

نمودن از اتحاد و عینیت و احاطه و معیت و سکر ست ذات او تعالی فی الحقیقت از نسبت معرّاست
واز مناسبت مبرّا ما للتراب ورب الارباب بانیقدر مناسبت ظاهریه و مظهریه وحدت وجود
گویند یا نگویند فی الواقع وجودات متعدده است لیکن بطریق اصالت و ظلیت و ظاهریت
و مظهریت نه آنکه یک موجود ست و ماسوای او اوهام و خیالات است این مذهب نصیبه از مذهب
سوفسطائی ست اثبات حقیقت در روی نمودن اوهام و خیالات و برامنی برآرد که مقصود
سوفسطائی ست

مثنوی
چون بدانستی تو او را از نخست * سوی آن حضرت نسب کردی درست *
وانکه دانستی که ظل کیستی * فارغی گر مردی و گر زیستی *

مکتوب صد و بست و هشتم نیز بمیر صالح نیشاپوری صدور یافته در بیان آنکه طالب باید که اهتمام در نفی آلهه باطله نماید چه آفاقی و چه انفسی و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه هرچه در حوصله فهم و حیطه ادراک آید آنرا نیز در تحت نفی داخل ساخته اکتفا بموجودیت نماید اگرچه وجود را نیز دران موطن گنجایش نیست و ما یناسب ذلک

سیادت و نقابت دستگاها طالب را باید که اهتمام در نفی آلهه باطله آفاقی و انفسی نماید و در جانب
اثبات معبود بحق جل سلطانه هرچه در حوصله فهم و در حیطه وهم در آید آنرا نیز در تحت نفی داخل سازد و
اکتفا به موجودیت مطلوب نماید مصرع بیش ازین پی نبرده اند که هست * اگرچه وجود را نیز دران
موطن گنجایش نیست ماورای وجود باید طلبید علماء اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم زیبا گفته اند
که وجود واجب تعالی زائد است بر ذات او سبحانه وجود را عین ذات گفتن و ماورای وجود امر دیگر
اثبات ناکردن از قصور نظر ست قال الشیخ علاء الدوله فوق عالم الوجود عالم الملک الودود این
درویش را چون از مرتبه وجود بالا گذرانیدند تا چندگاه که مغلوب آن حال بود خود را از روی ذوق و
وجدان از ارباب تعطیل می یافت و حکم بوجود واجب جل شانه نمیکرد چه وجود را در راه گذاشته بود
در مرتبه ذات وجود را گنجایش نمی یافت اسلام او دران وقت اسلام تقلیدی بود نه تحقیقی بالجمله
هرچه در حوصله ممکن در آید بطریق اولی ممکن باشد سبحان من لم یجعل للخلق الیه سبیلا الا بالعجز عن معرفته
از حصول فنا فی الله و البقاء بالله کسی گمان نکند که ممکن واجب گردد که آن محال است و مستلزم قلب
حقائق است چون ممکن واجب نگردد نصیب ممکن بغیر از عجز نباشد * فرد * عنقا شکار کس نشود دام باز
چین * کاینجا همیشه باد بدست ست دام را * بلند همتی همین طور مطلوب میخواهد که هیچ ازو بدست نمی آید و هیچ نام

و ایشان از وجید التشوه جستی هستند که مطلبی می خواهند که از ان اعین خود یابند و قرب معیت باو پیدا سازند
مع ذلک آن ایشانند سن چنینم باید و السلام اولاً و آخراً مکتوب صد و بست و ششم بملا صفر احمد
رومی صدور یافته در بیان آنکه خدمت والدین هر چند از حسنات است اما در جنب وصول مطلب حقیقی
بیکاری محض است و تعطیل صرف بلکه از قبیل سیئات حسنات الابرار سیئات المقربین و ما یناسب
ذلک مکتوب مرغوب رسید عذری که در باب توقف نموده بودند هیچ مشتبه نیست زیاده از انچه بوقوع
می آید باید کرد و خود را مقصر دانست قال الله سبحانه و تعالی وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا
حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وقال الله سبحانه ایضاً أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ اما آن باید بود
که اینها در جنب وصول مطلب حقیقی بیکاری محض است بلکه در طی منازل سلوک نیز تعطیل صرف
حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند بیت هر چه بجز عشق خدای احسن است
گر شکر خوردن بود جان کندن است حق الله سبحانه بر حقوق جمیع خلائق مقدم است ادای حقوق
اینها امتثالاً لامره است سبحانه و الا کرا مجال آن بود که خدمت او را گذاشته بخدمت
دیگری اشتغال نماید پس خدمات اینها باین تقریب از جمله خدمات حق است سبحانه اما از خدمت
تا خدمت فرق بسیار است مزارعان و قلبه رانان نیز خدمت پادشاهان میکنند اما خدمت مقربان
دیگر است آنجا تمام زراعت و قلبه رانی بردن عین معصیت است و قرب هر کار باندازه آن کار است
قلبه رانان با محنت تمام در روزی یک تنگه اجرت میگیرند و مقربان در ساعت بخدمت حقیقی
لکها میگیرند مع ذلک ادرا باین لکها هیچ تعلقی نیست گرفتار قرب شاه است دلیل ایشان ما فیها قرة عین
خیلی موقوف است خاطر از جانب او جمع دارند زیاده چه تصدیع دهد والسلام مکتوب صد و بست و هشتم بخواجه
محمد هاشم صدور یافته در ترغیب بر بلند همتی و عدم التفات بغیر مطلب حقیقی خدمت خواجه محمد هاشم دور افتادگان را
فراموش نسازند بلکه دور ندانند المرء مع من احب المقصود منازل بغایت طویل است و مطلب در
غایت کمال رفعت و همم در غایت منقصت و منازل وسطی هیچ سراب مطلب تمام است عیاذاً
بالله سبحانه و سطر انتهای آن گذاشته یکبار مقصد را مقصد دانند و چون را بیچون تصور نماید و از
وصول مطلب حقیقی باز ماند همت را بلند میباید ساخت و هیچ حاصل سر فرو نمی باید کرد و در ورای
الورا می باید جست حصول اینچنین همت وابسته بتوجه شیخ مقتدا است و توجه او بقدر اخلاص

و محبت مرید معتقدی ست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مکتوب صد و
بیست و نهم بسید نظام صدور یافته در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقهٔ اوست
و همین جامعیت است که سبب جمعیت اوست کما قیل البلاء للمحبوبین و بلاء للمحجوبین مکتوب شریف
وصول یافت آدمی چونکه جامع ترین موجودات است و او بواسطهٔ هر جزوی از اجزای تعلقی گرفتار است
بی دردی بموجودات متکثره پیدا ست پس فی الحقیقت جامعیت او باعث دوری او از جناب قدس
خداوندی جل سلطانه از همه بیش گشت و تعلقات متعدده سبب محرومی او از همه زیاده آمد و اگر توفیق
ایزدی عز شانه خود را ازین تعلقات پراگنده جمع سازد و رجوع قهقری نماید فقد فاز فوزا عظیما
و الا فقد ضل ضلالا بعیدا بهترین موجودات بواسطهٔ جامعیت چونکه انسان است بدترین مخلوقات
بواسطهٔ جامعیت هم اوست آئینهٔ او بواسطهٔ جامعیت اتم است اگر رو بعالم دارد از هر چیز گویند کدر
ترست و اگر رو بحق سبحانه و تعالی دارد مصفاست و از همه بیش نماست کمال آزادی از
این تعلقات خاصهٔ محمد رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و بعد ازین انبیا و اولیاء دیگر علی
تفاوت درجاتهم صلوات الله و تسلیماته علی نبینا و علیهم و علی اتباعهم اجمعین الی یوم الدین
رزقنا الله سبحانه و ایاکم نجاتا عن هذه التعلقات بحرمة النبی المصطفی الممدوح بقوله سبحانه
و تعالی ما زاغ البصر و ما طغی علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها و زیاده برین
موجب ملال است والسلام والاکرام مکتوب صد و سی‌ام بجمال الدین صدور یافته در بیان آنکه
تلوینات احوال را چندان اعتباری نیست حصول مقصود بیچونی و بیچگونی باید کرد و تلوینات احوال را
چندان اعتبار نیست بآن مقید نباشد که چه آمد و چه رفت و چه گفت و چه شنود مقصود دیگر است
که از گفت و شنود و دید و شهود منزه و مبراست طفلان سلوک را بجوز و مویز تسلی میدهند همت
بلند باید داشت کار دیگر است اینها همه خواب خیال است در خواب اگر کسی خود را پادشاه دید نفس الامر
پادشاه نیست اما این خواب امیدواری می بخشد در طریق نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم وقائع را
اعتباری نهند این بیت در کتب ایشان نوشته است بیت چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم
نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم اگر حالی از احوال بیاید و برود جای شادی و غم نیست
منتظر حصول مقصود بیچونی و بیچگونی باید بود والسلام مکتوب صد و سی و یکم بخواجه کابلی

صدور یافته در بیان علوشان طریقهٔ حضرات خواجها قدس الله تعالی اسرارهم و شکایت از حال
جماعت که درین طریقهٔ علیه احداثات نموده اند و آنرا تکمیل این طریقه دانسته الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین اخوی ارشدی خواجه محمد اشرف شرفه الله
سبحانه بتشریفات اولیائه الکرام بدانند که طریقهٔ حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
اقرب طرق موصله است و نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج و نسبت ایشان
فوق همه نسبتهاست اینهمه بواسطه آنست که درین طریق التزام سنت است و اجتناب از بدعت
مهما امکن عمل برخصت تجویز نمی نمایند اگرچه بظاهر در باطن نافع یابند و عمل بعزیمت از دست
نمی دهند اگرچه بصورت در سیرت متضرر دانند احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق
و معارف را خادم علوم شرعیه دانسته اند جواهر نفیسه شرعیه را در رنگ طفلان بجوز و مویز وجد و حال
عوض نمیکنند و بترهات صوفیه مغرور و مفتون نمیگردند از نص بفص نمیگرایند و از فتوحات مکیه
بفتوحات مدنیه التفات نمی کنند حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار تجلی ذاتی
که دیگران را کالبرق است این بزرگواران را دائمی است حضوری که غیبت در قفای آن باشد
نزد این عزیزان از حیز اعتبار ساقط است رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اما هم هر کس
بمذاق این اکابر نرسد نزدیک است که قاصران این طریقه علیه نیز از بعضی کمالات ایشان انکار
نمایند نسبت قاصری گر کند این طائفه را طعن قصور حاش لله که برارم بزبان این گله را
آری بعضی از خلفای متأخرین این طریقه علیه درین طریق نیز احداثها نموده اند و روش اصل
اکابر از دست داده جمعی از مریدان ایشان اعتقاد آن دارند که باین محدثات تکمیل این طریقه
نموده اند حاشا و کلا کبرت کلمة تخرج من افواههم بلکه در تخریب و تضییع آن کوشیده اند افسوس
هزار افسوس بعضی از بدعتها که در سلاسل دیگر اصلا موجود نیست درین طریقه علیه احداث نموده اند
نماز تهجد را بجماعت میگذارند از اطراف و جوانب در آن وقت مردم از برای نماز تهجد جمع میگردند و
بجمعیت تمام ادا مینمایند و این عمل مکروه است بکراهة تحریمیه جمعی فقها که تداعی شرط کراهت داشته اند جواز
جماعت اقل را مقید بناحیه مسجد ساخته زیاده از سه کس را باتفاق مکروه گفته اند و ایضا نماز تهجد را باین وضع
سیزده رکعت میدانند که دوازده رکعت را ایستاده میگذارند و دو رکعت نشسته تا حکم یک رکعت پیدا کنند و بان

سیزده گردد نه چنین است حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات که گاهی سیزده رکعت ادا فرموده اند
و گاهی یازده و گاهی نه و گاهی هفت بنا و تهجد همراه وتر حکم فرموده پیدا گردد است نه آنکه دو رکعت
قعود را حکم یک رکعت قیام داده اند فتنه اشتغال این علم و عمل عدم تتبع سنت سنیه مصطفویه است
علی صاحبها الصلوٰة و السلام و التحیة عجب است در بلاد علما که ماورای این مجتهدین است علیهم الرضوان
این قسم محدثات رواج یافته با آنکه ما فقیران علوم اسلامیه را از برکات ایشان استفاضه مینمایم
والله سبحانه الملهم للصواب فرد اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ٭ که دل آزرده شوی ورنه
سخن بسیار است ٭ والسلام مکتوب صد و دوم بملا محمد صدیق بدخشی صدور یافته در اجتناب
از صحبت ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقرا که ایناسی فقرا به از صدر نشینی اغنیاست ربنا لا تزغ
قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب ای برادر ظاهرا از صحبت فقرا
دل تنگ گشته مجلس اغنیا اختیار کرده اید بسیار بد کرده اید امروز اگر چشم شما پوشیده است
فردا خواهند کشاد و بجز از ندامت فائده نخواهد کرد خبر شرط است ای بوالهوس مر تو از دو حال خالی نیست
در مجالس اغنیا جمعیت خواهند داد یا نه اگر دهند استدراج است عیاذاً بالله سبحانه من ذلک اگر ندهند خسر الدنیا
والآخرة نشان حالست کناسی فقرا از صدر نشینی اغنیاست امروز این سخن معقول شما شود یا نشود آخر
معقول خواهد شد و فائده نخواهد داشت آرزوی طعام چرب تمنای لباس فاخره شما را درین بلا انداخته است
سموم هیچ نرفته است فکر در اصل کمینه هر چه از حق سبحانه تعالی مانع آید آنرا دشمن دانسته ازو فرار نمایند
و حذر کنید اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِکُمْ وَاَوْلَادِکُمْ عَدُوًّا لَّکُمْ فَاحْذَرُوْهُمْ نص قاطع است حقوق صحبت آن
داشت که یک مرتبه شما را نصیحتی کرده شود لعل در آرند یا نه من از اول میدانستم از فضولیهای شما که
استقامت بر فقر باین وضع دشوار است شعر و قد کان ما خفت ان یکونا ٭ انا الی الله راجعونا ٭
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیمات و التحیات
اتمها و اکملها من از فطرت و استعداد شما توقع دیگر داشتم چه نفیس را شما در سرگین
انداختید انا لله و انا الیه راجعون مکتوب صد و سوم نیز بملا صدیق صدور
یافته در بیان آنکه فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت مکتوبیکه بدست
قاصد ارسال داشته بودند رسید فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت

از رسوم و عادات کاری نمی کشاید و از تحصیل آن جز خسارت و حرمان نمی افزاید مخبر صادق علیه
من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها فرموده هلک المسوفون سوف فعل گویندگان هلاک
شدند همه موجود را صرف امر موهوم نمودن و موهوم را آن برای موجود نگاه داشتن نیستی سست که تنبه است
باید که نقد وقت مصروف اهم امور گردد و نسیئه برای مزخرفات الدنیه نه خریدار شد حق سبحانه تعالی
ذره بی آرامی بدهد که از آرام ماسوی او تعالی نجاتی میسر گردد و گفت و گو حاصل ندارد و سلامتی قلب
سلیم فکر را اصل باید کرد و از ما لایعنی اعراض تمام باید نمود **بیت** هرچه جز عشق خدای احسن است
گر شکر خوردن بود جان کندن است و ما علی الرسول الا البلاغ **مکتوب صد و یک و چهارم**
نیز بملا محمد صدیق صدور یافته در منع از تسویف حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج قرب و عنایات
بی اندازه کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها تحیت
الوقت سیف قاطع معلوم نیست تا فردا فرصت دهند یا نه امر اهم را امروز باید کرد و غیر اهم را
فردا باید انداخت حکم عقل این است نه عقل معاش بلکه عقل معاد زیاده برین چه نویسد و السلام **مکتوب**
صد و پنجم هذا المکتوب ارسل الی المخلص الصدیق محمد الصدیق فی بیان مراتب الولایة عامة
کانت او خاصة مع بعض خواص الخاصة اعلم ان الولایة عبارة عن الفناء و البقاء و هی اما عامة او خاصة
و نعنی بالعامة مطلق الولایة و بالخاصة الولایة المحمدیة علی صاحبها الصلوات و السلام و التحیة الفناء
فیها اتم و البقاء اکمل و من شرف بهذه النعمة العظمی فقد لان جلده للطاعة و انشرح صدره
للاسلام و اطمأنت نفسه فرضیت عن مولاها و رضی مولاها عنها و سلم قلبه التقلیب و تخلص روحه
کلیة الی مکاشفة حضرت صفات اللاهوت و مشاهدة سره مع ملاحظة الشیون و الاعتبارات فی هذا المقام
فسر بالتجلیات الذاتیة البرقیة و تحیر خفیه لکمال التنزه و التقدس و الکبریاء و الوصل اختفاء الاتصال بلا کیف
و ضرب من المثال هذه مصرعه سیمای ارباب النعیم نعیمانه و مما ینبغی ان یعلم ان الولایة الخاصة
المحمدیة علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة متمیزة عن سائر مراتب الولایة فی طرفی العروج
و النزول اما فی طرف العروج فلان فناء الاخفی و بقاءه مختصان بتلک الولایة الخاصة و عروج
سائر الولایات الی الخفی فقط مع تفاوت درجاتها یعنی ان عروج بعض ارباب الولایات الی مقام
الروح و عروج البعض الی السر و عروج البعض الاخر الی الخفی و هو اخص درجات الولایة العامة

اما في طرف النزول فبان للاحاد الاولياء المحمدية عليه وعلى آله الصلوة والسلام والتحية نصيبا من كمالات
درجات تلك الولاية لما انه صلى الله تعالى عليه وآله وسلم اسرى ليلة المعراج بالجسد الى
ما شاء الله تعالى او عرض الجنة والنار واوحى اليه ما اوحى وشرف ثمه بالرؤية البصرية وهذا القسم من العروج
مخصوص عليه الصلوة والسلام والاولياء التابعون بكمال المتابعة السالكون تحت قدمه لهم ايضا
النصيب من هذه المرتبة المخصوصة مصرع وللارض من كاس الكرام نصيب ؛ غاية ما في الباب ان وقوع
الرؤية في الدنيا مخصوص به عليه الصلوة والسلام والحاصلة التي حصلت للاولياء الذين تحت
قدمه ليست رؤية والفرق بين الرؤية وتلك الحالة كالفرق بين الاصل والفرع والشخص
والظل وليس احدهما عين الآخر مکتوب صد و سی و ششم بملا محمد صدیق
صدور یافته در منع از تسویف و تاخیر در تحصیل مطلوب حقیقی مکتوب مرغوب
وصول یافت چون قاصد اواخر عشره متبرکه رسید لهذا بعضی آن بجواب کتابت پرداخته
جواب کتابت خانخانان در جواب کتابت خواجه عبد الله را نیز نوشته فرستاده است
ملاحظه خواهند نمود رفتن شما درین دفعه بلشکر معقول فقیر نمی شود تا حکمت چه باشد والامر
عند الله سبحانه ملاحظه فرمایند که حضرت حق سبحانه وتعالی از کمال کرم قوت لایموت عطا فرموده است
این را غنیمت شمرده فکر کار خود باید کرد نه آنرا وسیله قوت دیگر باید ساخت که کار به تسلسل کشد
در درویشی طول امل کفر است ومعامله تخلیص از قرض معلوم نیست که از خواجگی صورتی پیدا کنند
واگر اشتباهی دارند باید بخواجگی چیزی نوشت منقح وصریح اگر او در جواب هم منقح بنویسید و وعده
موکد مفهوم شود باین نیت بروند اما علاج تسویف وتاخیر چه باشد هر چه کنند زود تر کنند که فرصت
بسیار غنیمت است مکتوب صد و سی و هفتم بحاجی خضر افغان صدور یافته در علو شان نماز که
منوط است کمال آن بنهایة النهایت وما یناسب ذلک ؛ مکتوب مرغوب رسید مضمون صحیح
پیوست التذاذ در عبادات ورفع کلفت در ادای آنها از اجل نعم حق است سبحانه خصوصا در
ادای صلوة که غیر منتهی را میسر نیست علی الخصوص در ادای فرائض صلوة زیرا که در ابتدا منتهیان ادای
صلوة نافله ملتذ می سازند و در نهایت این نسبت بفرائض منوط میگردد و در ادای نوافل
خود را بیکاره میدانند کار عظیم نزد ما ادای فرائض است ولیس مصرع این کار دولت است کنون تا

کار رسد باید دانست التذاذی که در حین ادای صلوات دست میدهد نفس را اصلا در آن حظی نیست در
حین این التذاذ در ناله و فغان است سبحان الله چه رتبه است مصرع هنیئا لارباب النعیم نعیمها اشکال
ما مردم لبوالهوس را گفت و شنود این سخنان هم غنیمت است مصرع یاری بهیچ خاطر خود شاد میکنم
ونیز بدانند که رتبه نماز در رنگ رتبه رؤیت است در آخرت نهایت قرب در دنیا در نماز است و نهایت
قرب در آخرت در حین رؤیت است و بدانند که سائر عبادات وسائل اند از برای نماز و نماز از مقاصد است
والسلام والاکرام **مکتوب صد و بیست و هشتم** بشیخ بهاء الدین سرهندی صدور یافت در مذمت
دنیای دنیه و اجتناب از صحبت ارباب دنیا فرزندی ارشدی باین دنیای مبغوضه خرسند
نباشند و سرمایه دوام اقبال و اجتناب قدس خداوندی جل سلطانه از دست ندهند فکر باید نمود که چه
چیز میفروشند و چه چیز میخرند آخرت بدنیا عوض نمودن و از حق سبحانه بخلق باز ماندن سفاهت است
جمع دنیا و آخرت از قبیل جمع اضداد است ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا ازین دو ضد هر کدام را
اختیار کنند و هر که خواهد خود را بفروشد عذاب آخرت ابدیست و متاع دنیا قلیل است دنیا مبغوضه
حق است سبحانه و آخرت مرضیه او تعالی و تقدس عش ما شئت فانک میت والزم ما شئت فانک مفارقه
آخر زن و فرزند را باید گذاشت و تدبیر ایشان را بحق سبحانه باید سپرد امروز خود را مرده باید انگاشت
و مهمات ایشان را باو تعالی باید تفویض نمود ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم فاحذروهم نص قاطع است
مکرر شنیده باشند که خواب خرگوشی تا بکی خواهد بود آخر چشم باید کشود صحبت اهل دنیا و اختلاط با ایشان
سم قاتل است کشته این سم بموت ابدی گرفتار است العاقل تکفیه الاشارة فکیف التصریح مع المبالغة
والتاکید لقمه چرب ملوک در ازدیاد مرض قلبی میکوشند فکیف العلاج والنجات الحذر الحذر
سه من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم * تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال * فر من صحبتهم اکثر ما تفر من الا[سد]
یوجب الموت الدنیوی وهو قد یفید فی الآخرة و اختلاط الملوک یوجب الهلاک الابدی و الخسارة السرمدیة
فایاک و صحبتهم وایاک و نفقتهم وایاک و محبتهم وایاک و رؤیتهم وقد ورد فی الخبر الصحیح من تواضع غنیا لغناه
ذهب ثلثا دینه باید اندیشید که اینهمه تواضع و چاپلوسی از جهت غناء ایشان است یا چیز دیگر شک نیست که
از جهت غناء ایشان است و نتیجه ذهاب ثلثی دین است تا بنیان رسد من الاسلام و این بنیت من النجات ابعد
[illegible] آن فرزند را از تذکیر و عظ و نصایح [illegible]

انداخته بکلمه و کلام متأثر نخواهد شد فالحذر فالحذر من صحبتهم والحذر والحذر من قربهم والله سبحانه الموفق

ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی ما یرضی عنه ربنا المتعال بحرمت سید البشر الممدوح بمازاغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات

افضلها ومن التسلیمات اکملها والسلام مکتوب صد و سی و نهم بجعفر بیگ بقاضی صدور یافته

در بیان آنکه جماعت جید و لئام که طعن در اهل الله نمایند بهجو ذلک بتجنس آن جماعت مجبور است بلکه

مستحسن التفات نامه گرامی مشرف ساخته حق سبحانه وتعالی ایشان را سلامت دارد که تفقد حال فقرا

میفرمایند و حضور و غیبت را یکسان میدارند محمد و با کفار قریش چون از کمال بی سعادتی در هجو و نکوهش

اهل اسلام مبالغه نمودند حضرت پیغامبر علیه وعلی آله الصلوة والسلام بعضی از شعرای اهل اسلام فرمودند که

هجو کفار نگونسار نمایند آن شاعر در حضور آن سرور علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات

اکملها بر بالای منبر می برآمد و اشعار هجو کفار بر ملا میخواند آن سرور میفرمودند که روح القدس باد

اوست مادام که هجو کفار میکند ملامت و ایذاء خلق از مغتنمات عشق است اللهم اجعلنا منهم بحرمة

سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب صد و چهلم بملا محمد معصوم کابلی صدور

یافته در بیان آنکه رنج و محنت از لوازم محبت است محبت آثار رنج و محنت از لوازم محبت است

اختیار فقیر را درد و غم لابد است بیت غرض از عشق تو ام چاشنی درد و غم است ٭ ورنه زیر فلک اسباب

تنعم چه کم است ٭ دوست آنرا که میخواهد تا از غیر او بکلیه انقطاع حاصل گردد اینجا آرام در بی آرامی است

و ساز در سوز است و قرار در بیقراری و راحت در جراحت در مقام فراغت طلبیدن خود را در محنت

انداختن است تمام خود را بمحبوب باید سپرد هر چه از و بیاید باشد برضا باید قبول کرد و ابرو نباید بچینید طریق

زندگانی در رنج و وضع است تا توانند استقامت ورزیده الا فتور در قناعت مشغولی شما خوب شده بود اما

بیشتر از فوت بضعف کشید غم نیست اگر اندکی خود را ازین ترددات جمع سازند بهتر از بیشتر خواهد شد

که این اسباب تفرقه را عین اسباب جمعیت دانند تا توانند کار میکرده باشند والسلام مکتوب صد و چهل و یکم

بملا محمد قلیج صدور یافته در بیان آنکه عمده این کار محبت و اخلاص است بحضرت حق سبحانه وتعالی

ترقیات کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات از احوال قلبی گاهی

مینویسند که چه صورت دارد البته از آن باب چیزی نوشته باشند که موجب توجه خاطر باشد عمده

این کار محبت و اخلاص است اگر الحال تحقیق مفهوم نشود غم نیست چون استقامت بر اخلاص است که در کار است

بساعات میسر گردد والسلام. مکتوب صد و چهل و دوم بملا عبد الغفور سمرقندی صدور یافته در بیان آنکه از
نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست مکتوب شریف که از روی التفات ارسال داشته
بودند رسید محبت فقرا و توجه باین طائفه از اجل نعم خداوندی است جل سلطانه از حضرت حق سبحانه و تعالی
استقامت بر آن مسئول و مرجو است نیازیکه بدرویشان فرستاده بودند نیز وصول یافت فاتحه
سلامت خوانده شد طریقه که اخذ کرده بودند و نسبتی که از آنجا فرا رسیده بود از آن مقوله هیچ ذکر
نیافته معاذ الله که در آن فتوری رفته باشد بیت یک چشم زدن خیال او پیش نظر به بهشت
ز وصال خوبرویان همه عمره از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست زیرا که
نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است مصرع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا اما از بی
فتوری نسبت چون رشته محبت بجمیع این نسبت قوی است فرجی که مکرر پوشیده است ارسال داشته شد
گاه گاه آنرا بپوشند و بادب نگاهدارند که فوائد بسیار از آن متوقع است هرگاه آن جامه را
بپوشند باوضو بپوشند و تکرار سبق نمایند امید است که جمعیت تمام رو دهد و هرگاه چیزی نویسند
باید که اول از احوال باطن خود نویسند که احوال ظاهری احوال باطن از حیز اعتبار ساقط است مصرع
از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است ☆ ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید البشر المطهر عن
زیغ البصر علیه و علی آله الصلوة والسلام ظاهراً و باطناً مصرع کار اینست غیر اینها هیچ ☆ مکتوب
صد و چهل و سوم بملا شمس الدین صدور یافته در بیان آنکه موسم جوانی را غنیمت شمرده بلهو و لعب
صرف نکنند محب فقرا مولانا شمس موفق باشند که موسم جوانی را غنیمت شمرده بلهو و لعب صرف نکنند
و بیهوده و سوده عوض ننمایند که آخر غیر از ندامت و پشیمانی امری دیگر نخواهد بود و سود نخواهد داشت جز شرط است
پنج وقت نماز بجماعت ادا نمایند و حلال را از حرام امتیاز کنند طریق نجات اخروی متابعت صاحب شریعت
است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات تلذذات فانیه و تنعمات هالکه منظور نظر نباشند والله سبحانه
الموفق للخیرات. مکتوب صد و چهل و چهارم بحافظ محمود لاهوری صدور یافته در بیان معنی سیر و سلوک
و بیان سیر الی الله و سیر فی الله و دو سیر دیگر که بعد از این دو سیر است حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج
کمالات ترقیات بی اندازه کرامت فرماید بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است ☆ سیر و سلوک عبارت از حرکت علمی است که از مقوله کیف است

حرکت اینجا گنجایش ندارد پس سیر الی الله عبارت از حرکت علمیست که از علم اسفل بعلم اعلی سیر کند و از آن
اعلی باعلای دیگر الی ان ینتهی الی علم الواجب تعالی بعد طی علوم الممکنات کلها وزوالها بالمرة وهذه الحالة
هو المعبر بالفناء وسیر فی الله عبارت از حرکت علمیست در مراتب وجوب از اسما وصفات وشیون
واعتبارات وتقدیسات وتنزیهات الی ان ینتهی الی المرتبة التی لا یمکن التعبیر عنها بعبارة ولا الاشارة الیها
باشارة ولا تسمی باسم ولا تکنی بکنایة ولا یعلمها عالم ولا یدرکها مدرک وهذا السیر المسمی بالبقاء وسیر عن الله
بالله که سیر ثالث ست نیز عبارت از حرکت علمیه است که از علم اعلی بعلم اسفل فرود می آید و از آن اسفل
باسفل دیگر الی ان یرجع الی الممکنات رجوع القهقری وینزل عن علوم مراتب الوجوب کلها وهو العارف
الذی نسی الله بالله ورجع عن الله مع الله وهو الواجد الفاقد وهو الواصل المهجور وهو القریب
البعید وسیر رابع که سیر در اشیاست عبارت از حصول علوم اشیاست شیئاً فشیئاً بعد زوال
علوم الاشیاء کلها فی السیر الاول فالسیر الرابع مقابل للسیر الاول والسیر الثالث للسیر
الثانی کما تری وسیر الی الله وسیر فی الله از برای تحصیل نفس ولایت ست که عبارت از فنا و بقاست
وسیر ثالث و رابع از برای حصول مقام دعوت ست که مخصوص بانبیاء مرسل ست صلوات الله تعالی
وتسلیمات علی جمیعهم عموماً وعلی افضلهم خصوصاً ومتابعان کمل را از مقام این بزرگواران علیهم الصلوات
والتسلیمات نیز نصیب ست قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی اینست حدیث بدایت
ونهایت که مقصود از ذکر آن تقویة وتشویق طلاب ست ع بر شکر غلطید ای صفرائیان از برای کور
سوادیان ❊ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب صد چهل و پنجم بملا عبد الرحمن مفتی صدور یافته در بیان آنکه مشائخ طریقت نقشبندیه قدس الله
تعالی اسرارهم ابتداء سیر از عالم امر اختیار کرده اند و در بیان سر عدم تأثر بعضی از متبعان این طریقت

ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة ویرحم الله عبداً قال آمینا مشائخ طریقت نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتداء سیر از عالم امر
اختیار کرده اند و عالم خلق را در ضمن آن سیر قطع مینمایند بخلاف مشائخ سائر طرق که ابتداء سیر ایشان
از عالم خلق ست بعد از طی عالم خلق قدم در عالم امر می نهند و بمقام جذبه میرسند لهذا طریق نقشبندیه
اقرب طرق آمد ولاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت ع قیاس کن زگلستان من بهار مرا

جمعی باشند از طلاب این طریقهٔ علیه که با آنکه ابتدا سیر ایشان از عالم امر ست بسرعت متاثر نشوند و التذاذ
و حلاوت که مقدمهٔ جذبه است بزودی پیدا نکنند و حقیقت آنست که عالم امر در ایشان نسبت بعالم
خلق ضعیف افتاده است و همین ضعف سد راه سرعت تاثیر و تاثر شده و این بطوء تاثر ازان
متحقق ست که عالم امر در ایشان بعالم خلق قوت پیدا کند و امر منعکس گردد و علاج این ضعف
مناسب این طریقهٔ علیه تصرف تام است مر صاحب تصرف تام را و علاجیکه مناسب طرق دیگران ست
تقدیم تزکیهٔ نفس ست و ریاضات و مجاهدات شاقه که موافق شریعت واقع شوند علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة باید دانست که بطوء تاثر علامت نقصان استعداد نیست گروهی باشند تام الاستعداد
که باین بلا مبتلا گردند والسلام **مکتوب صد و چهل و ششم** بشرف الدین حسین صدور یافت در
نصیحت بتکرار سبق * مکتوب فرزندی شرف الدین حسین وصول یافت الله سبحانه الحمد والمنة که السعادات
یاد فقرا استعداد سبقی که گرفته بودند تکرار آن وقت را معمور دارند و فرصت را از دست ندهند
مبادا از کر و فر فانیه از جا برود و مطراق نا اهله بجلاوت سازد **بیت** همه اندرز من بتو این ست
که تو طفلی و خانه رنگین ست * چه نعمتی است که حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را در عنفوان
شباب توفیق توبه کرامت فرماید و بر آن استقامت بخشد توان گفت که تنعمات تمام دنیا در جنب
آن نعمت حکم شبنمی دارد در جنب دریای عمیق چه آن نعمت موجب رضای مولی ست سبحانه که فوق جمیع
نعم ست چه دنیوی و چه اخروی و رضوان من الله اکبر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها **مکتوب صد و چهل و هفتم** بخواجه اشرف کابلی
صدور یافته در بیان آنکه گسستن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن بر گسستن * حق سبحانه تعالی
در مدارج کمال ترقیات کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها
جمعی از مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم گسستن را بر پیوستن مقدم داشته اند و جمعی دیگر ازین
بزرگواران پیوستن را بر گسستن تقدیم داده اند و طائفهٔ ثالث توقف رفته اند ابوسعید خراز گوید
قدس سره تا نرهی نیابی و تا نیابی نرهی ندانم کدام پیش بود راقم سطور گوید گسستن و پیوستن در یک آن
متحقق میگردند جائز نیست که گسستن از پیوستن جدا باشد و پیوستن بی گسستن موجود گردد
غایة فی الباب گر خفای هست در تقدم ذاتی ست و تعین علیة یکی مر دیگری را شیخ الاسلام هروی قدس سره

نماید و بعضی باید که سبقت از آن طرف نیست بلی اما جمعی که گسستن را مقدم داشته اند و انکار سبقت
سبقت نمایند مراد ایشان از پیوستن ظهور تام است و آن منافی سبقت بر ظهور مطلق نیست
ظهور مطلق مقدم باشد بر گسستن و ظهور تام مؤخر از آن برین تحقیق نزاع ایشان لفظی راجع میگردد
اما نظر طائفه اولی بلند است که قلیل را در حیز اعتبار نمی آرند باید دانست که برین توجیه تقدم زمانی
نیز پیدا گشت فافهم والله سبحانه الملهم للصواب بهر حال هم گسستن و پیوستن باید شد که مرتبه ولایت
منوط باین دو مرتبه است و بدونهما خرط القتاد مرتبه اولی مربوط بسیر الی الله است و مرتبه ثانی
بسیر فی الله و مجموع این دو سیر مرتبه ولایت و کمال است سیر سعد علی تفاوت درجاتها و دو سیر دیگر از
برای تحصیل تکمیل است و وصول بدرجه دعوت متعلق باین دو سیر است اگر در ده کس است مکتوب صد و
چهل و هشتم بملا صادق کابلی صدور یافته در بیان آنکه صاحب ارادی بیحاصل است و در بیان
آنکه زنهار بتوسط روحانیات مشائخ و امدادات ایشان مغرور نشوند که صور مشائخ فی الحقیقت
لطائف شیخ مقید است [illegible] دو مکتوب پی در پی رسید مکتوب اول از حصول و سرای بنا نمود
و مکتوب ثانی از تسلی بیحاصلی الحمد لله سبحانه که بشرت هر جا تمام است صاحب ارادی بیحاصل است و آنکه
خود را بیحاصل داشت واصل است مکرر نوشته شده است که زنهار بتوسط روحانیات مشائخ و
امدادات ایشان مغرور نشوند که آن صور مشائخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتدی است که بآن صور ظهور
نموده است قبله توجه را وحدت شرط است توجه را پراگنده ساختن موجب خسران است عیاذاً بالله
سبحانه ثانیاً آنکه مکرر و موکد بشما گفته ایم که سر رشته [illegible] محکم گیرند تا لخت سر انجام یابد امر ضروری را گذاشته
بامر لا طائل پرداختن از عقل دور اندیش بسیار مستبعد است اما شما معتقد رای خود اید سخن کس در شما کم اثر
کرده شما دانید ما علی الرسول الا البلاغ مکتوب صد و چهل و نهم نیز بملا صادق کابلی صدور
یافته در بیان آنکه هر چند مسبب الاسباب تعالی اشیا را بر اسباب مترتب ساخته است اما چه در کار
که نظر بر سبب معین دوخته شود اخوی مولانا محمد صادق عجب است که اینهمه خود را بعالم اسباب گذاشته است
هر چند مسبب الاسباب تعالی و تقدس اشیا را بر اسباب مترتب ساخته است اما چه در کار که نظر بر سبب
معین دوخته شود مصرع گر دولی بسته شد ای دل دگری باشاید ـ این قسم کوته نظری بسیار بی
مناسبتی میطلبد از امثال شما مردم بسیار مستبعد است ساعتی بحال خود فرو باید رفت و این شناعت را باید فهمید

در خصوص فقرا این همه تلاش در تحصیل مبغوضه حق جل شانه چه بلا استنکار است عجب است که این
مستنکر را در نظر شما چه طور زیبا نموده اند در تحصیل امور ضروریه بقدر ضرورت باید کوشید تمام همت
را بآن مصروف ساختن و عمر را در پی آن گذرانیدن سفاهت محض است فرصت بسیار غنیمت است
هزار افسوس که آنرا کسی در تحصیل علوم لاطائل صرف کند خبر شرط است ما علی الرسول الا البلاغ از گفته
ست شنود مردم آزار نگشتند خیرها تیکه بشما نسبت میکنند هرگاه در شما نباشند هیچ غم نیست چه دولتی
که مردم کسی را بید دهند و فی الحقیقه نیک باشد اگر عکس این قضیه متحقق شود محل خطر است والسلام

مکتوب صد و پنجاهم بخواجه محمد قاسم صدور یافته در بیان آنکه شایان مطلوبیت جز
حضرت واجب الوجود تعالی و تقدس نیست التفات نامه اخوی خواجه محمد قاسم وصول یافت
موجب فرحت گشت از تشتت اوضاع دنیوی و تفرق احوال صوری دلتنگ نشوند که گرامی آن
نمیکنند زیرا که این نشاة درصرض فناست برضای حق سبحانه و تعالی می باید بسر برد درین ضمن عمر باشد
یا لبسر شایان مطلوبیت را جز ذات واجب الوجود نیست جل شانه خصوصا امثال شما مردم عزیز را مع ذلک
اگر بخدمتی و کاری اشارت نمایند بمنت در سعی آن خواهد کوشید والسلام مکتوب صد و پنجاه و یکم
بمیر حسن بلخی صدور یافته در بیان بزرگی طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم و بیان
معنی یاد داشت که مخصوص باین اکابر است ع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است یاد داشت
از طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم عبارت از حضور بی غیبت است یعنی دوام
حضور حضرت ذات است تعالی و تقدس بی تخلل حجب شیونی و اعتباراتی واگر گاهی حضوریست وگاهی
غیبتی یعنی وقتی حجب تمام مرتفع شوند و وقتی دیگر در میان آیند چنانچه در تجلی ذاتی برقی که کالبرق حجب تمام
از پیش حضرت ذات تعالی و تقدس مرتفع میگردد و بسرعت باز در پرده شیون و اعتبارات می آید پس یاد داشت
این اکابر از حیز اعتبار ساقط است پس حاصل حضور بی غیبت آن گشت که تجلی ذاتی دائمی که عبارت از ظهور حضرت
ذات است بی توسط شیون و اعتبارات که در نهایت این راه میسر گردد و فنای اکمل اولیا بمقام اثبات
میکند دائمی گردد و حجب هرگز رجوع نکنند واگر رجوع کنند حضور بغیبت متبدل خواهد گشت و یاد داشت
نخواهند گفت پس متحقق گشت که شهود این اکابر بر وجهی اتم واکمل است و املیت فناء و بقا باندازه
اکملیت و املیت شهود است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا مکتوب صد و پنجاه و دوم

سیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکہ اطاعت رسول عین اطاعت حق است سبحانہ و ما تیاسب ذلک قال اللہ سبحانہ و تعالی من یطع الرسول فقد اطاع اللہ حضرت حق سبحانہ و تعالی اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرمودہ پس اطاعت خدای عزوجل کہ غیر اطاعت رسول باشد اطاعت او نیست سبحانہ واز برای تاکید و تحقیق آمعنی کلمہ قد آورد تا بوالہوسی در میان این دو اطاعت جدائی پیدا نکند و یکی را بر دیگری نہ گزیند و در جای دیگر حضرت حق سبحانہ و تعالی شکایت میکند از حال جماعتی کہ در میان این دو اطاعت تفرقہ مینمایند کما قال سبحانہ یریدون ان یفرقوا بین اللہ و رسلہ و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولٰئک ہم الکافرون حقا آری بعضی از مشائخ کبار قدس اللہ تعالی اسرارہم در وقت سکر و غلبہ حال سخنان گفتہ اند کہ موذن تفرقہ اند میان این دو اطاعت و مشعر اند باختیار محبت یکی بر دیگری منقول است کہ سلطان محمود غزنوی در ایام بادشاہت خود نزدیک بخرقان فرود آمدہ بود از انجا و کلای خود را بخدمت شیخ ابوالحسن خرقانی فرستاد و التماس نمود کہ حضرت شیخ بدیدن او بیایند و بوکلای خود گفت کہ اگر از شیخ توقفی فہم کنید کریمہ اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم برخوانید چون و کلا از شیخ توقف فہمیدند کریمہ مذکورہ برخواندند شیخ در جواب فرمودہ کہ چندان گرفتار اطیعوا اللہ ام کہ شرمندہ اطیعوا الرسول ام و باطاعت اولی الامر چہ رسد حضرت شیخ اطاعت حق را سبحانہ در غیر اطاعت رسول او دانست این سخن از استقامت دور است مشائخ مستقیم الاحوال ازین قسم سخنان تنزہ مینمایند و در جمیع مراتب شریعت و طریقت و حقیقت اطاعت حق سبحانہ را در اطاعت رسول او میدانند و اطاعت حق سبحانہ کہ در غیر اطاعت رسول اوست علیہ الصلوٰۃ و السلام عین ضلالت می انگارند و نیز منقولست کہ شیخ ابنہ و شیخ ابوسعید ابوالخیر مجلسی داشتند و سیدی اجل از اکابر سادات خراسان نیز در مجلس ایشان نشستہ بودند باتفاق در آن اثنا مجذوبی مغلوب الاحوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند سید را ناخوش آمد لسید فرمودند کہ تعظیم شما بواسطہ محبت رسول است علیہ الصلوٰۃ و السلام و تعظیم این مجذوب بواسطہ محبت حق سبحانہ این قسم تفرقہ را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبہ محبت حق را سبحانہ بر محبت رسول او علیہ الصلوٰۃ و السلام از سکر حال میدانند و خبر فضولی نمی انگارند اما مقتدیست

که در مقام کمال که مرتبهٔ ولایت است محبت حق سبحانه غالب است و در مقام تکمیل که نصیبی از مقام
نبوة است محبت رسول غالب ثبتنا الله سبحانه علی اطاعة الرسول التی هی عین اطاعة الله
سبحانه مکتوب صد و پنجاه و سوم بسیادت شیخ مزمل صدور یافته در بیان خلاصی تام از رقیت
ماسوای که مربوط بفنای مطلق است و کتابتیکه ارسال داشته بود رسید الحمد لله ذی الانعام
والمنة که بطالبان خود را در طلب بیقرار و بی آرام میسازد و ازین بی آرامی از آرام بغیر خود نجات
می بخشد اما خلاصی تام از رقیت اغیار وقتی میسر شود که بفنای مطلق مشرف شود و نقوش ماسوای
را بالکل از آئینه دل محو سازد و تعلق علمی و حبی او را بهیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی او را
مقصودی و مرادی نباشد و در وی شرط الفنا هر چند گمان بی تعلق وارد اما ان الظن لا یغنی عن الحق
شیئا مصرع این کار دولت است کنون تا کرا رسد گرفتاری احوال و مقامات گرفتاری بغیر است از
چیزهای دیگر چه گویند ع هر چه از دوست وامانی چه کفران حرف و چه ایمان ع هر چه از راه دور افتی چه
زشت آن نقش و چه زیبا فرصت شما طویل نخواهد فرصت غنیمت است اگر یاران اهل اند در
رخصت چون توقف خواهند و اگر نااهل چه احتیاج رخصت مرضی حق سبحانه را می باید ملاحظه
کرد اهل عالم راضی باشند یا نباشند عدم رضای ایشان چه خواهد بود ع گر حاصل از دست باشد
هر چه باشد [illegible] ع
رضای [illegible] مکتوب صد و پنجاه و چهارم [illegible] صدور
یافته در بیان آنکه از خود باید گذشت و در خود باید رفت و حق سبحانه [illegible]
لحظه با غیر خود نگذارد اللهم لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین ولا اقل من ذلک [illegible]
ست از گرفتاری بخود است چون از خود خلاص شد از گرفتاری ما سوا [illegible]
اگر بت میپرستند فی الحقیقت خود را می پرستند کما قال افرایت من اتخذ الهه هواه از خود چه گذشتی
همه عیش است و خوشی ع نعمک تعالی همچنانکه از خود گذشتن فرض است در خود رفتن هم لازم
است که یافتن ما [illegible] است در بیرون خود یافت نمیباشد سعی تو در بیرون گلیم است هر چه هست [illegible]
پیرهن وست سیر آفاق ابعد در ابعد است و سیر انفسی قریب در قریب اگر شهود است در خود است و اگر
معرفت است هم از خود است اگر حیرت است هم در خود است بیرون خود قدم گاهی نیست سخن کجا رفت [illegible]

اینجا حلول یا اتحاد فهم کنند و لیو طه ضلالت رود اینجا حلول لیو اتحاد [illegible] تحقیق [illegible]

تفکر آن صنیع است رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم الاستقامۃ علی الطریقۃ المرضیۃ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ از احوال خود می نوشته باشند که دخل تمام دارد یا وجود علائق صوریہ آزاد باشند و وجود عدم آنرا مساوی دانند والسلام والاکرام مکتوب صد و پنجاه و پنجم نیز بمیان شیخ فرمل صدور یافته در ترغیب رجوع باصل خود حق سبحانہ و تعالی با خود دارد و سعد بعد از خدای هرچه پرستند هیچ نیست و بی دولت است آنکه هیچ اختیار کرده غره ماه جمادی الاول روز جمعه بطواف حضرت دهلی مشرف گشت و محمد صادق نیز همراه است چند روزه اگر اراده خداوندی موافق است اینجانب برده بسرعت متوجه وطن اصلی خواهد شد حب الوطن من الایمان خبر صحیح است بیچاره یکبار رود ناصیه بدست او دارد و ما من دابۃ الا هو اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم این المفر مگر آنکه ففروا الی اللہ گفته در وی بوی بگریزند بهر حال اصل اصل و السنه فرع را طفیلی ساخته رو باصل باید آورد ع هرچه جز عشق خدای احسن است گر شکر خوردن بود جان کندن است ؛ مکتوب صد و پنجاه و ششم نیز بمیان فرمل صدور یافته در ترغیب بر صحبت اهل اللہ ؛ کتابی که بدست قاضی زاده جالندهر فرستاده بودند در دهلی رسانیدند الحمد للہ والمنۃ که محبت فقرا نقد وقت دارند و بحکم المرء مع من احب با ایشانند ماه رجب هر چند بحسب اوقات و ازمان نزدیک ست اما لیبی دور است ع فراق دوست اگر اندک ست اندک نیست ؛ درون دیده اگر نیم موست بسیار ست ؛ چون بواسطه رعایت حقوق ارباب حقوق اینجا را اختیار کرده اند همان طور بکنند فقیر هم تا ماه رجب شاید اینجا باند واللہ سبحانہ اعلم بالصواب الیہ المرجع والمآب بهر حال چند روزه عمر را الفقرا می باید گذرانید واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداۃ والعشی یریدون وجهه خود نص قاطع است که حق سبحانہ و تعالی حبیب خود را علیہ من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها بآن امر فرموده عزیزی میفرماید الٰهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت رزقنا اللہ تعالی وایاکم محبتهم و الطائفۃ العلیۃ والشرعیۃ مکتوب صد و پنجاه و هفتم بحکیم عبد الوهاب صدور یافته در بیان آنکه چون کسی پیش درویشان برود باید که خود را خالی کرده رود تا مملو باز گردد و در بیان آنکه اول تصحیح عقاید باید کرد در مرتبه ثانی

قدم رنجه نموده آمده اید وزود برخاسته رفتید فرصت آن نشد که بعضی از حقوق صحبت ادا
کرده شود مقصود از ملاقات افاده است یا استفاده وچون مجلس ازین هر دو خالی باشد از اعتداد
خارج است پیش این طائفه خالی شده باید آمد تا مملو باز گردد والمدا افلاس خود باید نمود
تا ایشان را بروی شفقت آید وراه استفاضه بکشاید سیر آمدن وسیر رفتن مزه ندارد وامتلا را
جز علت بار نسبت واستغنا را جز طغیان کار نه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره
فرموده اند اول نیاز خسته بعد از ان توجه خاطر شکسته پس توجه را نیاز شرط آمد مع ذلک درین
آوان که طالب علمی آمده طلب سفارش بجانب ایشان ظاهر ساخت بخاطر ریخت که چون مجرد
آمدن ایشان را هم حقی هست پس از جانب خود هم ادای حق باید نمود لاجرم بزبان قلم از
جهت تدارک ما مضی وتلافی ما سبق چند کلمه بمقتضای وقت وحال املا نموده بجانب ایشان ار
سال داشت والله سبحانه الملهم للصواب والموفق للسداد سعادت آثارا آنچه بر ما وشما لازم است تصحیح عقائد
بمقتضای کتاب وسنت بر نهجیکه علماء اهل حق شکر الله تعالی سعیهم از کتاب وسنت آن عقائد را فهمیده اند
واز آنجا اخذ کرده چه فهمیدن ما وشما از حیز اعتبار ساقط است اگر موافق افهام این بزرگواران نباشد
زیرا که هر مبتدع وضال احکام باطله خود را از کتاب وسنت می فهمد واز آنجا اخذ مینماید والحال انه
لا یغنی من الحق شیئا وثانیا علم باحکام شرعیه است از حلال وحرام وفرض وواجب وثالثا عمل بمقتضای
این علم است ورابعا طریق تصفیه وتزکیه که مخصوص بصوفیه کرام است قدس الله تعالی اسرارهم
تا تصحیح عقائد ننماید علم باحکام شرعیه فائده نمیدهد وتا این هر دو متحقق نشوند عمل نافع نیاید و
تا این هر سه میسر نگردند حصول تصفیه وتزکیه محال است بعد ازین چهار رکن با متممات ومکملات ایشان
که سنت مکمله للفرض هر چه هست از فضول است وداخل دائره ما لا یعنی ومن حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه
واشتغاله بما یعنیه والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وآله الصلوات والتحیات

مکتوب صد وپنجاه وششم به شیخ حمید بنگالی صدور یافته در بیان تفاوت مراتب الکمال بحسب
تفاوت الاستعداد اعلم ان مراتب الکمال متفاوتة بحسب تفاوت الاستعدادات والتفاوت
فی الکمال قد یکون بحسب الکمیة وقد یکون بحسب الکیفیة وقد یکون بهما معا فکمال البعض مثلا بالتجلی
الصفاتی وکمال الآخرین بالتجلی الذاتی مع تفاوت فاحش بین افراد تلک التجلیین ثم من اربابهما

فکمال البعض بسلامة القلب وخلاص الروح وکمال الآخر بهما وبالشهود السری ایضاً وکمال الثالث
بذلک الثلث بالحیرة المنسوبة الی الخفی وکمال الرابع بذلک الاربع الاتصال المنسوب الی الاخفی فذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وبعد حصول الکمال فی ای مرتبة کانت من المراتب المذکورة
اما رجوع القهقری او ثبات واستقرار فی ذلک الموطن والاول هو مقام التکمیل والارشاد برجوع
من الحق الی الخلق للدعوة والثانی هو موطن الاستهلاک والعزلة من الخلق والسلام اولاً وآخراً

مکتوب صد و پنجاه و نهم به شرف الدین حسین بدخشی صادر شده در تعزیهٔ جد الامجد

مصائب بظاهر تلخ است و مولم جسم لیکن بباطن شیرین است و لذت بخش روح زیرا که جسم و روح
گویا هر دو طرف نقیض واقع شده اند الم یکی مستلزم لذت دیگریست پست فطرتی که
در میان این دو نقیض و لوازم آنها تمیز نتواند کرد از بحث خارج است و قابلیت ندارد اولئک
کالانعام بل هم اضل ؎ اگر از خویشتن چو نیست چنین * چه خبر دارد از چنان چنین * شخصی
که روح او تنزل نموده در مرتبه جسم استقرار نموده باشد و عالم امر او تابع عالم خلق گشته است
معما را چه شناسد تا روح بمقر اصلی خود رجوع قهقری نماید و امر از خلق جدا نشود جمال این
معرفت جلوه گر نه گردد حصول این دولت وابسته بمولی است که پیش از دو اجل مسمی صورت می بندد
و مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم آنرا بفنا تعبیر کرده اند ؎ خاک شو خاک تا بروید گل *
که بجز خاک نیست مظهر گل * و کسیکه پیش از مردن نمرد مصیبت او باید داشت و عزاء او بجا
باید آورد خبر ارتحال والد مرحومی شما که به نیکنامی شهرت داشتند و شیوهٔ امر معروف و نهی منکر را
نیک رعایت میکردند مسلمانان را موجب حزن و مستلزم اندوه گشت انا لله وانا الیه راجعون آن
فرزند شیوهٔ صبر را پیش گرفته پیش رفتگان را بصدقه و دعا و استغفار مدد و معاون باشند که موتی
را اشد احتیاج بامداد احیاء در حدیث نبوی علیه وعلی آله الصلوات والتحیات آمده است ما المیت الا کالغریق
المتغوث ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق فاذا لحقته کان احب الیه من الدنیا وما فیها و
ان الله لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال من الرحمة وان هدیة الاحیاء الی
الاموات الاستغفار وبقیة النصح مداومة الذکر وملازمة الفکر فان الفرصة قلیلة جداً ینبغی ان یصرف الی اهم
المهام والسلام مکتوب صد و شصتم نامزد این کمترین بنده خود فرموده اند یعنی یار محمد الجدید البدخشی

الطائفی در بیان آنکه مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم سه طائفه اند با شرح احوال کمّل هر یک از
ایشان و کمال و نقصان هر طائفه از ینها. مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم سه طائفه اند طائفه اولی
قائل اند باآنکه عالم بایجاد حق سبحانه در خارج موجود است و هرچه در وست از اوصاف و افعال همه بایجاد
حق است سبحانه و خود را شخصی بیش نمیدانند بلکه شخصیت هم از دست عزشانه در بحر نیستی چنان گم میگردند که
نه از عالم خبر دارند و نه از خود در رنگ شخصی برهنه که جامه عاریت پوشیده باشد و بداند که این جامه عاریت
است و این دید عاریت بروی چنان غالب می آید که درست جامه را باصل میدهد و خود را برهنه
می یابد و اگر اینچنین شخصی را از بی شعوری و سکر بشعور و صحو آرند و به بقاء بعد الفناء مشرف
سازند هر چند جامه را بر خود می یابد اما یقین میداند که از دیگر است چه آن فنا اکنون در
علم مندرج است و گرفتاری و تعلقی که بآن جامه داشت هیچ نمی ماند و هم چنین است حال
شخصی که اوصاف و کمالات خود را در رنگ جامه عاریت می انگارد اما میداند که این جامه
در وهم است در خارج هیچ جامه ندارم برهنه ام این دید غالب می آید بحدیکه آن لباس وهمیه را
درست می اندازد و خود را برهنه می یابد و بعد از افاقت و صحو آن جامه وهمیه را نیز همراه خود می یابد
لیکن فنای شخص اول اتم است و بقای مترتب بر آن اکمل کما سیجیء عن قریب ان شاء الله تعالی
و این بزرگواران در جمیع معتقدات کلامیه که بر وفق کتاب و سنت و اجماع ثابت شده اند با علماء
اهل سنت و جماعت متفق اند و فرق نیست درمیان متکلمین و ایشان الا آنکه متکلمین این معنی را علماً و
استدلالاً در می یابند و ایشان کشفاً و ذوقاً القصه این بزرگواران عالم را با حق سبحانه بغایت
تنزیه هیچ نسبت اثبات نمیکنند و جمیع نسبت را سلب میکنند فکیف العینیة والجزئیة تعالی لشانه
الا نسبت معبودیت و عبودیت و صانعیت و مصنوعیت بلکه در غلبه حال این نسبت را هم گم میکنند ایشان
بفنای حقیقی مشرف شده قبول تجلیات ذاتیه پیدا میکنند و مظهر تجلیات بی نهایت میگردند
طائفه دیگر عالم را ظل حق سبحانه میدانند اما قائل اند با آنکه عالم در خارج موجود است لیکن بطریق
ظلیت نه بطریق اصالت و وجود ایشان قائم بوجود حق است سبحانه کقیام الظل بالاصل مثلاً از شخصی
سایه ممتد شد و آن شخص از کمال قدرت خود صفات خود را نیز منعکس ساخت از علم و قدرت و اراده
و غیره حتی که لذت و الم پس اگر بالفرض آن سایه بر آتش افتد بآن متألم شود عقلاً و عرفاً نخواهند گفت

که آن شخص متألم شود چنانچه طائفه ثالث باین قائل اند علی هذا القیاس جمیع افعال سیئه که از مخلوقات
صادر میشوند نمیتوان گفت که فعل حق است سبحانه چنانکه سایه باراده خود حرکت کند نمیتوان گفت
که شخص متحرک شد آری میتوان گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق اوست و صفت زشت
در خلق قبیح قبیح نیست بلکه فعل و کسب قبیح قبیح است طائفه ثالث قائل اند بوحدت وجود یعنی
در خارج یک موجود است و بس و آن ذات حق است سبحانه و تعالی و عالم را در خارج اصلا تحققی
نیست ثبوت علمی دارند میگویند الاعیان ما شمت رائحة الوجود و هر چند این جماعه هم
عالم را ظل حق سبحانه میگویند لیکن میگویند که وجود ظلی الشان در مرتبه حس است فقط و در نفس الامر
و خارج عدم محض است و ذات حق را عز و جل متصف بصفات وجوبیه و امکانیه میدانند و مراتب
تنزلات اثبات میکنند و در هر مرتبه همان ذات احد را باحکام لائقه آن مرتبه متصف میسازند و میدانند
و عالم همان ذات عز شانه را میدانند لیکن در پرده این ظلال محسوسه متوهمه و محظورات عقلا و
شرعا برایشان بسیار وارد میشود که در جواب آنها تمحلات و تکلفات مینمایند هر چند این طائفه و اصل
و کامل اند علی تفاوت درجات الوصل و الکمال اما خلق را استحسان اینها بضلالت و الحاد میشوفی
گردد و بزندقه رسانید و طائفه اولی اکمل و اتم اند و اسلم و اوفق اند بکتاب و سنت اما اسلمیت و اوفقیت
ظاهر است و اکملیت و اتمیت بنابر آنست که بعض مراتب وجود انسانی بنهایت لطافت و تجرد بمبدأ
مشابهت و مناسبت تمام دارند کالخفی و الاخفی پس جماعه که با وجود فنای سرهای این مراتب را از
مبدأ جدا نتوانستند کرد یا تجنب لا دریا ورده نفی آن کنند بلکه مبدأ نزد ایشان ممتزج و متشابه باند
و خود را حق یافتند گفتند که در خارج حق است سبحانه فقط و ما را اصلا وجودی نیست اما چون تعدد اشیا
خارجیه متحقق بود بضرورت ثبوت علمی قائل شدند و از همین جاست که اعیان را برزخ بین الوجود و العدم
میگویند چون بعض مراتب وجودات مخلوقات را از مبدأ جدا نیافتند قائل بوجوب وجود او
ناشده به برزخیت گویا شدند و رنگ وجوب را در ممکن ثابت کردند و ندانستند که آن رنگ هم رنگ
ممکن است مشابه بواجب ولو فی الصورة و الاسم و اگر آن رنگ را جدا میکردند و تمام ممکن را از واجب
جدا میساختند هرگز خود را حق عز و جل نمیدیدند و عالم را از حق جدا میساختند و بیک وجود قائل نمی شدند
و تا آنکه اثری درین کس باقی نماند خود را حق نداند هر چند بداند که اثری از من باقی نمانده است

این نیز از کوته نظری اوست و طائفهٔ ثانیه هرچند این مراتب را هم از مبدا جدا دیده‌اند و بکلمهٔ
لا درآورده نفی آن نموده‌اند اما بواسطهٔ ظلیت و اصالت یک چیزی از بقایای دید در بینها ثابت مانده
چه نسبت ظل با اصل رشتهٔ تعلق بسیار قوی است این نسبت از نظرشان محو نشد اما طائفهٔ اولی بواسطهٔ
کمال مناسبت و متابعت حضرت رسالت خاتمیه علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها
جمیع مراتب ممکن را از واجب جدا ساخته‌اند و همه را تحت کلمهٔ لا درآورده نفی نموده‌اند و ممکن را با واجب
هیچ مناسبتی ندیده‌اند و هیچ نسبت را با او اثبات نکرده‌اند و خود را غیر از عبد مخلوق و غیر معبود
نشناخته‌اند و او را عز شانه خالق و مولای خود دانسته‌اند خود را مولی دانستن و با ظل او انگاشتن
برین بزرگواران بسیار گران و دشوار می‌آید ما للتراب و رب الارباب این بزرگواران اشیا را
بواسطهٔ آنکه مخلوق حق‌اند سبحانه دوست میدارند و محبوب در نظرشان می‌درآید و همین واسطه
که مصنوع حق‌اند و افعال آنها نیز مصنوع اوست جل شانه تمام انقیاد و تسلیم اشیا میکنند و بر افعال
انکار نمیتوانند کرد الا بانکار الشریعة چنانکه ارباب توحید را واسطهٔ مظهریه بلکه عینیت اشیا نسبت
بحق سبحانه را ازین قسم محبت و انقیاد دست میدهد ایشان را بمجرد مصنوعیت و مخلوقیت آنها
دست میدهد ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا عین محبوب را باندک محبت هم دوست
میتوان داشت اما مصنوعات و مخلوقات و عبید او را تا کمال محبت محبوب پیدا نکنند دوست
نمیدارد و محبوب نمی انگارد این طائفهٔ علیه را از مقام عبدیت که نهایت جمیع مقامات ولایت است
بهرهٔ تمام است و کدام دلیل بر صحت حال این برگزیدگان ازین تمام تر است که تمام کشف ایشان
موافق کتاب و سنت و ظاهر شریعت است و سر موی از ظاهر شریعت مخالفت بر اینها راه نیافته است

اللهم اجعلنا من محبیهم و متابعیهم بحرمة محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و
بارک درویشی که این سطور از وی مستفاد گشت اول معتقد توحید بود و از زبان حبیبی علم
این توحید داشت و به یقین پیوسته بود هرچند حال نداشت و چون درین راه درآمد اول راه
توحید منکشف شد و مدتی در مراتب این مقام جولان نمود و علوم بسیار که مناسب این مقام بودند
فائض گشتند و مشکلات و واردات که ارباب توحید وارد میشوند همه مکشوف و علوم فائضه حل شدند
بعد از مدتی نسبت دیگر بحرین درویش غلبه آورد و در غلبهٔ آن در توحید توقف نمود اما این توقف بحسب ظن بود

بانکار مدتی متوقف بود آخر الامر بانکار انجامید و نمود ندکه این پایه پایۂ الست رخت بمقام الست
برد اما درین انکار بی اختیار بود مبنی است که ازان مقام برآید بواسطۂ آنکه مشائخ عظام بآن مقام
اقامت دارند و چون بمقام ظلیت رسید و خود را و عالم را ظل یافت چنانکه طائفۂ ثانیہ بآن قائل اند
آرزوی آن شد که کاشکی ازین مقام بر نیاید که کمال در وحدت وجود دید است و بمقام فی الجملہ
مناسبت دارند اتفاقاً از کمال عنایت و غریب نوازی ازان مقام هم بالا بردند و بمقام عبدیت
رسانیدند این زمان کمال بمقام در نظر آمد و علو آن واضح گشت و از مقامات گذشته تائب و مستغفر
شد و اگر آن درویش را باین طریق نمی بردند و فوقیت بعض را از بعض نمی نمودند تنزل خود را در بمقام
مید الست چه تنزل او بالاتر از توحید مقام دیگر است نبوده والله یحق الحق وهو یهدی السبیل باید
دانست که منشاء تفاوت علوم و معارف جدا در مکتوبات و رسائل که این درویش بلکه از هر سالک
که صادر شده است همین تفاوت حصول مقامات متفاوت است هر مقام را علوم و معارف
جداست و هر حال را قال علیحده لیس فی الحقیقت تدافع و تناقض در علوم نباشد در رنگ
نسخ احکام شرعیه است فلا تکن من الممترین وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآله وسلم **مکتوب**
صد و شصت و یکم بملا صالح بدخشی کولابی صدور یافته در بیان آنکه مقصود از طی
منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابستہ باطمینان نفس است و مقصود از طی منازل
سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابستہ باطمینان نفس است تا نفس مطمئنه نگردد نجات متصور
نیست و نفس بمرتبۂ اطمینان نرسد تا سیاست قلب پروی نگمارند و سیاست قلب وقتی میسر گردد
و قلب از کاری که پیش جو دو دشت فارغ گردد و سلامتی از گرفتاری ما دون حق سبحانه حاصل
کند و علامت سلامتی از گرفتاری نسیان ماسوی اوست تعالی و تقدس و تاسوا ازغیر آگاه است
از سلامتی گمراه است فطوبی لمن سلم قلبه لر بسعی لازم است لسلامتی قلب مشرف گردد با طمینان
نفس انجامد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام **مکتوب صد و شصت و**
دوم بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیان فضیلت ماه رمضان و بیان مناسبت او با
قرآن مجید که سبب نزول آن درین ماه گذشته است و بیان جامعیت تمر که افطار بآن مستحب است
و ما یتعلق بذلک باسمه سبحانه شان کلام که از جملہ شیونات ذاتیه است جامع جمیع کمالات

ذاتی و شیونات صفاتی ست چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمیع
خیرات و برکات است و هر خیر و برکت که هست مفاض از حضرت ذات است تعالی و تقدس و نتیجه
شیونات او سبحانه و هر شر و نقص که بوجود می آید منشاء آن ذات و صفات محدثه است
ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک خود نص قاطع است پس جمیع
خیرات و برکات این ماه مبارک نتیجه آن کمالات ذاتیه است که شان کلام جامع آنهاست
و قرآن مجید حاصل تمام حقیقت آن شان جامع ست پس این ماه مبارک را با قرآن مجید
مناسبت تمام است که قرآن جامع جمیع کمالات ست و این ماه جامع جمیع خیرات که نتائج و
ثمرات آن کمالات اند و همین مناسبت باعث نزول قرآن درین ماه شد شهر رمضان الذی
انزل فیه القرآن و شب قدر درین ماه خلاصه و زبدهٔ این ماه است آن لب ست و این ماه
در رنگ قشر آن پس هر که درین ماه بجمعیت گذراند و از خیرات و برکات این بهره مند شود تمام
سال بجمعیت گذراند و بخیر و برکت مملو و محتوی باشد وفقنا الله سبحانه للخیرات والبرکات
فی هذه الشهر المبارک و رزقنا الله سبحانه النصیب الاعظم حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوة
والسلام والتحیة فرموده است اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانه برکة آن سرور افطار صوم بتمره
کرده اند و در بودن آن تمره برکت آنست که شجرهٔ آن نخله است بعنوان جامعیت و صفت اکملیت
مخلوق ست و در رنگ انسان لهذا حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نخله را عمهٔ بنی آدم فرموده که
از طینت آدم مخلوق ست کما قال علیه الصلوة والسلام اکرموا عمتکم فانها خلقت من بقیة طینة آدم
و تسمیه او به برکت باعتبار همین جامعیت تواند بود پس افطار ثمرهٔ آن که تمر ست جزو صاحب
افطار میشود و حقیقت جامع آن باعتبار این جزئیه جزو حقیقت آکل آن میگردد و آکل آن باعتبار
جامع کمالات بی نهایت که در حقیقت جامع آن تمر مندرج اند میشود و این معنی هرچند در اکل مطلق
آن حاصل ست اما در وقت افطار که اوان خلو صائم ست از شهوات بالکلیه ولذات فانیه بیشتر تاثیر
میکنند و آن معنی بر وجه اتم و اکمل ظاهر میشود و آنکه آن سرور فرموده علیه من الصلوات اتمها و من التحیات
اکملها نعم سحور المؤمن التمر باعتبار آن واند که در سحر آن که جزو صاحب غذا میگردد و مثل حقیقت
او ست حقیقت آن غذا چون این معنی در صوم مفقود است از برای تلافی آن بسحور تمر ترغیب فرموده

که گویا اکمل آن فائده اکمل جمیع ماکولات دارد و برکت آن باعتبار جامعیت تا وقت افطار
مینماید و این فائده غذا که مذکور شد بر تقدیری مترتب میشود که آن غذا بوجه شرعی واقع شود
و سر موی از حدود شرعیه متجاوز نباشد و ایضاً حقیقت این فائده وقتی میسر شود که اکل آن
از صورت گذشته بحقیقت پیوسته باشد و از ظاهر بباطن گرائیده ظاهر غذا محض ظاهر او باشد و باطن
غذا مکمل باطن او و الا بر امداد ظاهری مقصور است و اکل آن در عین قصور است سعی کن تا اقرار اسرار که
گردد بعد از آن چندانکه میخواهی بخور که همین سر تکمیل غذا است مر صاحب غذا را در تعجیل افطار و تاخیر
سحور والسلام

مکتوب صد و شصت و سوم بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور
یافته در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت
دادن یکی را مستلزم خواری دیگری است الی آخره ما قال سلمه الله فی تذلیل الکفار و عدم الاختلاط
معهم مع بیان مضار هذا الاختلاط و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند الحمد لله الذی
انعم علینا و هدانا الی الاسلام و جعلنا من امة محمد علیه الصلوة والسلام نقد سعادت دارین بسته
باتباع سید کونین ست و لیس علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها مقصود بعثت
او علیه الصلوة والسلام باثبات احکام اسلامیه است و رفع رسوم کفریه چه اسلام و کفر
ضد یکدیگر اند اثبات یکی موجب رفع دیگر است احتمال جمع شدن این دو ضد
محال است و عزت دادن یکی را مستلزم خواری آن دیگر است حق سبحانه و تعالی حبیب خود را
علیه الصلوة والتحیة میفرماید یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم پس پیغمبر خود را
که موصوف بخلق عظیم ست بجهاد کفار و غلظت بایشان امر فرمود معلوم شد که غلظت
بایشان داخل خلق عظیم ست پس عزت اسلام در خواری کفر و اهل کفر است کسی که اهل کفر را
عزیز داشت اهل اسلام را خوار ساخت عزیز داشتن عبارت از آن نیست که ایشان را
تعظیم کنند و بالا نشانند در مجالس خود جای دادن و با ایشان مصاحبت نمودن و همراهی
کردن با ایشان داخل اعزاز است در رنگ سگان ایشان را دور باید داشت و اگر غرضی از اغراض
دنیوی با ایشان مربوط باشد و بی ایشان میسر نشود بشیوه بی اعتباری را مرعی داشته بقدر ضرورت
بایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که از آن غرض دنیوی نیز باید گذشت و با ایشان

نباید پرداخت حق سبحانه در کلام مجید خود اهل کفر را دشمن خود و دشمن پیغمبر خود فرموده است
پس اختلاط و موانست با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم جنایات باشد اقل ضرر در صحبت و
مخالطت این دشمنان آنست که قدرت اجرای احکام شرعی و رفع رسوم کفری زبون میگردد
و حیای موانست مانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است دوستی و الفت با دشمنان خدا
منجر بدشمنی خدای عز و جل و دشمنی پیغمبر او علیه الصلوات و التسلیمات میشود شخصی گمان میکند که او از
اهل اسلام است و تصدیق ایمان بالله و برسوله دارد اما نمیداند که این قسم اعمال شنیعه دولت
اسلام او را پاک و صاف میبرد نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا ۔ خواجه پندارد
که مرد واصل ست ۔ حاصل خواجه بجز پندار نیست ۔ کلاه این نابکاران استهزا و سخریت است با اسلام
و اهل آن که منتظر اند اگر قابو یابند مارا از اسلام بر آرند یا همه را بقتل رسانند یا بکفر باز گردانند
پس اهل اسلام را اهم شرعی در کارست که الحیاء من الایمان و ننگ مسلمانی ضروریست همواره در
استقامت خواری اینها باید بود جزیه از اهل کفر که در هندوستان برطرف شده است بواسطه شوخی مصاحبت
اهل کفر است با سلاطین این دیار و مقصود اصلی از جزیه گرفتن از ایشان خواری ایشان ست و این
خواری بحدیست که از ترس جزیه جامه خوب نمیتوانند پوشید و به تجمل نمیتوانند بود و همیشه ترسان
و لرزان باشند از اخذ اموال پادشاهان را چه میرسد که منع جزیه گرفتن کنند حق سبحانه و تعالی
جزیه را از برای خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسوائی ایشان ست و عزت و غلبه
اهل اسلام چون هرکه شود گشته شود اسلام ست علامت حصول دولت اسلام بغض با اهل کفر عناد
با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را نجس فرموده و در جائی رجس فرموده لیس نظر
اهل اسلام می باید که اهل کفر نجس و پلید در آیند چون چنین بینند دانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز
نمایند و در مجالست ایشان مستکره بوند چیزها از ایشان پرسیدن بمقتضای حکم اینها عمل کردن
از کمال اعزاز این دشمنان ست هستی که کسی از ایشان طلبید و حالیکه بتوسط ایشان خواهد چه
خواهد بود حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید وما دعاء الکافرین الا فی ضلال دعاء
این دشمنان بالطبع بجا میست اجابت را در اینجا چه احتمال بتقدیر فساد لازم می آید که اعزاز
این سگان می افزاید ایشان اگر دعا خواهند کرد بتان خود را وسیله خواهند آورد خیال باید کرد

کہ کار تاانگہ سیکشد و از مسلمانی بوی نمی ماند عزیزے فرمودہ است تا یکی از شما دیوانہ نشود مسلمانی
نرسد دیوانگی عبارت از درگذشتن است از نفع و ضرر خود بواسطہ اعلای کلمہ اسلام یا مسلمانی
ہر چہ شود گو شود و اگر نشود گو نشود و چون مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضے
پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ دولتی عظیم تر از رضای خدای مولا نیست رضینا باللہ سبحانہ ربا و

بالاسلام دیناً و بمحمد علیہ الصلوٰۃ والسلام نبیاً و رسولاً ہمیں بیم بداریم یارب بحرمت سید المرسلین

علیہ و علی آلہ من الصلوٰۃ افضلہا و من التسلیمات اکملہا والسلام اولاً و آخراً عجالۃ الوقت انچہ
ضروری و لابدی بود بطریق اجمال نوشتہ فرستاد بعد ازین اگر توفیق رفیق گشت مفصل تر
ازین نوشتہ ارسال خواہد گشت ہمچنانکہ اسلام ضد کفر است آخرت نیز ضد دنیا ہست دنیا و
آخرت جمع نشوند ترک دنیا بردو نوع است نوعیست کہ از مباحات آن ہمہ ترک کردہ شود مگر
بقدر ضرورت این قسم اعلای ترک دنیا است و نوعی دیگر آنست کہ از محرمات و مشتبہات آن
اجتناب کردہ شود با مور مباحہ آن تمتع نمودہ آید این قسم نیز خصوصاً درین آوان بسیار
عزیز الوجود است سے آسمان نسبت بعرش آمد فرود * ورنہ بس عالیست پیش خاک تود * پس ناچار از استعمال
ذہب و فضہ و لبس حریر و امثال آنہا کہ شریعت مصطفویہ علی مصدرہا الصلوات والسلام والتحیۃ آنرا محرم
ساختہ است اجتناب باید نمود و اوانی ذہب و فضہ را کہ برای تجمل کنند فی الجملہ گنجایش دارد اما استعمال
آنہا حرام است از آب و طعام خوردن در آنہا و خوشبوی انداختن و سرمہ دان ساختن و جز آن القصہ
حق سبحانہ و تعالی دائرہ امور مباحہ را بسیار وسیع ساختہ است ممکن است کہ بمستہیات بالہنا در عیش و لذت زیادہ
از آن است کہ در امور محرمہ است در مباحات رضای حق است سبحانہ و در محرمات عدم رضای او تعالی
عقل سلیم ہرگز تجویز نمیکند کہ کسی برای لذتی کہ بقاء ہم ندارد عدم رضای مولای خود اختیار کند و حال آنکہ

در عوض آن لذت محرمہ لذت مباحہ ہم تجویز فرمودہ است رزقنا اللہ سبحانہ و ایاکم الاستقامۃ

علی متابعۃ صاحب الشریعۃ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام در معاملہ حل و حرمت ہموارہ بعلماء
دین دار رجوع باید نمود از ایشان استفسار باید کرد و بمقتضای فتوی ایشان عمل باید نمود کہ راہ
نجات شریعت است و بعد شریعت ہر چہ ہست باطل است بی اعتبار فماذا بعد الحق الا الضلال والسلام
اولاً و آخراً مکتوب صد و شصت و چہارم بہ حافظ بہاؤ الدین سرہندی صدور یافتہ در بیان آنکہ

فیض حق سبحانہ علی الدوام بر خواص و عوام وا ز دست تفاوت قبول و عدم قبول آن از جانب ناشی است و حق سبحانہ و تعالی بر جادہ شریعت استقامت بخشد بنہ اگرچہ فیض حق سبحانہ و تعالی علی الدوام بر خواص و عوام و کرام و لیام چہ از قسم اموال و اولاد و چہ از جنس ہدایت و ارشاد بے تفرقہ وارد است تفاوت از ین طرف ناشی است در قبول بعضی فیوض را و عدم قبول بعضے دیگر یا ظلمهم اللہ و لکن کانوا انفسہم یظلمون آفتاب تابستان بر گازر و جامہ یکسان می تابد و لیکن گازر سیاہ میگردد و جامہ او سفید این عدم قبول بواسطہ اعراض است از جناب قدس خداوندی جل سلطانہ معرض را ادبار لازم است و حرمان از نعمت واجب اینجا کسے نگوید کہ بسیاری از معرضان باشند کہ بتنعمات عاجلہ ممتاز اند و اعراض سبب حرمان ایشان نگشتہ است باید دانست کہ آن نقمت است کہ بصورت نعمت ظاہر گردانیدہ اند بطریق استدراج از برائے خرابی او تا در اعراض و ضلالت منہمک گردد قال اللہ سبحانہ و تعالی یحسبون انما نمدہم بہ من مال و بنین نسارع لہم فی الخیرات بل لا یشعرون پس وجود تنعمات او با وجود اعراض عین خرابی است الحذر الحذر والسلام **مکتوب صد و شصت و پنجم** بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافتہ در ترغیب بر متابعت صاحب شریعت علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات و بعداوت و بغض و غلظت با مخالفان شریعت او علیہ الصلوۃ والسلام شرفکم اللہ سبحانہ بتشریف المیراث المعنوی من النبی الامی القرشی الہاشمی علیہ و علی آلہ من الصلوات افضلہا و من التسلیمات اکملہا کما شرفکم بتشریف المیراث الصوری دیرحم اللہ عبداً قال آمینا میراث صوری آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات بعالم خلق تعلق دارد و میراث معنوی بعالم امر آنجا ہمہ ایمان و معرفت و رشد و ہدایت شکر نعمت عظمی میراث صوری آنست کہ بمیراث معنوی متحلی گردند و التحلی بالمیراث المعنوی لا تتیسر الا بکمال الاتباع المصطفوی علیہ الصلوۃ والسلام وا لتحیۃ فعلیکم باتباعہ والاطاعۃ فی اوامرہ و نواہیہ و کمال متابعت فرع کمال محبت است آن سرور علیہ الصلوۃ والسلام مصرع ان المحب لمن یہواہ مطیع ٭ و علامت کمال محبت کمال بغض است با اعدائے او صلی اللہ علیہ وسلم و اظہار عداوت است با مخالفان شریعت او علیہ الصلوۃ والسلام در محبت مداہنت گنجائش ندارد و محب دیوانہ محبوب است تاب مخالفت ندارد با مخالفان محبوب ہیچ آشتی نمی نماید و در محبت متنافیہ

جمع نشوند جمع ضدین را محال گفته اند محبت یکی مستلزم عداوت دیگریست نیک تامل باید فرمود
که هنوز کار از دست نرفته است تدارک ما مضی میتوان نمود فردا که کار از دست برود غیر از
ندامت حاصلی نخواهد بود ع بوقت صبح شود همچو روز معلومت * که با که باخته عشق در شب دیجور *
بمتاع دنیا مغرور است معامله اخروی ابدی بران مترتب است زندگانی چند روزه را اگر
بمتابعت سید اولین و آخرین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بسر برده شود امید نجات
ابدی هست والا هیچ در هیچ است هر که باشد و هر عمل خیر که کند ع محمد عربی کابروی هر دو سراست *
کسیکه خاک درش نیست خاک بر سر او * حصول این دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی
دنیاوی نیست تا دشوار نماید بلکه اگر زکوة مفروضه مثلاً ادا نموده شود حکم ترک کلی دارد در عدم مضرت
چه مال مزکی از ضرر برآمده پس معالجه دفع ضرر از مال دنیاوی اخراج زکوة هست از آن
اگرچه ترک کلی اولی و افضل است اما ادای زکوة هم کار آن میکند ع آسمان نسبت بعرش آمد فرود *
ورنه بس عالیست پیش خاک توده * پس لازم است که همگی همت در اتیان احکام شریعت باید
صرف نمود و اهل شریعت را از علما و صلحا بتعظیم و توقیر باید داشت و در ترویج شریعت باید
کوشید و اهل هوا و بدعت را خوار باید داشت من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم
الاسلام و با کفار که دشمنان خدای عز و جل اند و دشمنان رسول وی اند علیه الصلوات
والتسلیمات دشمن باید بود و در ذل و خواری ایشان سعی باید نمود و بهیچ وجه عزت نباید داد
و این بد دولتان را در مجلس خود راه نباید داد و انس نباید نمود و در راه شدت و غلظت را با ایشان
پیش باید کرد و معامله الکن در هیچ امری با ایشان رجوع نباید نمود و اگر فرضاً ضرورتی افتد در رنگ
تقضای حاجت انسانی بکره و اضطرار قضاء حاجت از ایشان باید نمود راهیکه بجناب قدس جل برزگوار
شما علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات سپرسانده ایست اگر باین راه رفته نشود وصول باین جناب قدس
دشوار است هیهات هیهات ع کیف الوصول الی سعاد و دونها * قلل الجبال و دونهن حیوف *
زیاده چه ابرام نماید ع اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم * که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

مکتوب صد و شصت و ششم بملا محمد امین صدور یافته در بیان آنکه مدار بر حیات بی مدار چند
روزه نباید نهاد و فکر ازاله مرض قلبی درین فرصت بسیره بذکر کثیر که از اهم مهام است باید نمود

محفوظ و ما تا چند بر خود چون مادر مهربان باید لرزید تا کی بر خود از غصه و غم باید پیچید خود را و همه را
مرده باید انگاشت و چنانچه بی حس و حرکت باید پنداشت آنکه هست و اسم مهیمن اوست قاطع است
فکر از الامراض قلبی درین فرصت بسیار کثیر از اهم مهام است و علاج علت معنوی درین
مهلت قلیل چاره و علت قلیل از اعاظم مقاصد دلی که گرفتار غیر است از وی توقع خیر دوری که مائل
بکجا هست نفس اماره از وی بهتر است آنجا به سلامتی قلب می طلبند و خلاصی روح می جویند و ما
مکروه اندیشان همه در فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم هیهات هیهات چه توان کرد و ما
ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون دیگر اتمام صحبت ظاهر اندیشه نکند انشاء الله تعالی صحبت
بعافیت تبدیل خواهد یافت خاطر ازین جانب ازین رهگذر جمع است جامه فقرا که طلب داشته بودند
پیراهن فرستاده شده خواهند پوشید و ثمره نتائج و ثمرات آن خواهند بود که کثیر البرکت
است ۰ هر کس افسانه بخواند افسانه است ۰ و آنکه دیدش نقد خود مردانه است ۰ والسلام علی
من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب
صد و شصت و هفتم به هردے رام هندو که اظهار اخلاص بین طائفه علیه نموده بود صدور
یافته در ترغیب بر عبادت پروردگار عالمیان که بیچون و بیچگونه است و اجتناب از عبادت
الهه باطله معبودان دو کتابت شما رسید از هر دو محبت فقرا و التجا باین طائفه علیه مفهوم گشت
چه نعمتی است که کسی را باین دولت بنوازند تا نیاسے من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ۰ بدان و آگاه باش که پروردگار ما و شما بلکه پروردگار عالمیان
چه سموات چه ارضین و چه علویین و چه سفلیین یکی است بیچون و بیچگونه از شبه و مانند منزه است
و از شکل و مثال مبرا پدری و فرزندی در حق او تعالی محال است کفاءت و تماثل را در آنحضرت
چه مجال منافیه اتحاد و حلول در شان او سبحانه مستهجن است و مظنه مکمون و بروز در آن جناب
قدس مستقبح زمانی نیست که زمان مخلوق است مکانی نیست که مکان مصنوع اوست وجود
او را بدایت نیست و بقای او را نهایت نیست هر چه از خیر و کمال است باو سبحانه ثابت است و هر چه
از نقص و زوال است از و تعالی مسلوب پس مستحق عبادت او تعالی باشد منزه او سبحانه [illegible]
او سبحانه رام و کرشن و مانند شما که اله معبود اند از کمینه مخلوق [illegible]

زائیده اند رام پسر جسرت و برادر لچمن و شوهر سیتا هرگاه رام زوجهٔ خود را نگاه نتوانند داشت
غیری را چه مدد نماید عقل دوراندیش را کار باید فرمود تقلید ایشان نباید رفت هزاران عار است
که کسی پروردگار عالمیان را باسم رام یا کرشن یاد کند در رنگ آنست که پادشاه عظیم الشان را
باسم اراذل کناس یاد کنند رام و رحمن را یکی دانستن از نهایت بی عقلی است خالق با مخلوق یکی
نمی شود و بیچون با چون متحد نمیگردد و پیش از خلقت رام و کرشن پروردگار عالم را رام و
کرشن نمی گفتند بعد از پیدا شدن اینها چه شد که نام رام و کرشن باو سبحانه و تعالی اطلاق میکنند
و یاد کرشن و رام را یاد پروردگار میدانند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا پیغمبران ما علیهم الصلوات
والتسلیمات که قریب بیک لکه و بیست و چهار هزار گذشته اند خلائق را بعبادت خالق ترغیب فرموده اند
و از عبادت غیر منع نموده و خود را بنده و عاجز دانسته اند و از هیبت او و عظمت او تعالی ترسان
و لرزان بوده اند و اینها خود خلق را بعبادت خود ترغیب کرده اند و خود را اله دانسته هرچند
به پروردگار قائل اند اما او را بخود حلول و اتحاد اثبات کرده اند و از جهت خلق را بعبادت
خود میخوانند و خود را اله گویانیده اند و در محرمات بی تحاشی افتاده بزعم آنکه اله را هیچ چیز ممنوع
نیست در خلق خود هر تصرفی که خواهد بکند اقسام این تخیلات فاسده بسیار دارند ضلوا
فاضلوا بخلاف پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات که خلائق را از انچه منع فرموده اند خود را
تر ازان چیز باز داشته اند بر وجه اتم و اکمل خود را بشر مثل سائر بشر میگفتند ع ببین تفاوت
ره از کجاست تا بکجا

مکتوب صد و شصت و هشتم بمخدوم زاده کلان
یعنی خواجه محمد قاسم صادر شده در بیان علو سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه و شکایت از حال جماعه
که محدثات و مخترعات درین طریقهٔ شریفه لاحق کرده اند و ما یناسب ذلک والحمد لله رب العالمین

والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین اما بعد دعوات مسفوره و تحیات مصفوه
بعالی جناب سلالة المشایخ الکرام نتیجة الاولیاء العظام خدمت مخدوم زاده مستقیم بر جاده سلمه الله تعالی
سبحانه و ابقاه تبلیغ نموده المنة لله اشتیاق دارد مستمندی مینماید کیف الوصول الی سعاد و دونها
قلل الجبال و دونهن حتوف • معلوم شریف مخدوم زادگی باد که علو این طریقهٔ علیه و رفعت طبقهٔ
نقشبندیه بواسطهٔ التزام سنت و اجتناب از بدعت لهذا اکابر این طریقهٔ علیه از ذکر جهر اجتناب

منع نموده اند و بذکر قلبی دلالت نموده اند و از سماع و رقص و تواجد که در زمان آن سرور
علیه الصلوة والسلام و در زمان خلفای راشدین نبوده علیهم الرضوان منع فرموده و خلوت و اربعین
که در صدر اول نبوده بجای آن خلوت در انجمن اختیار کرده لاجرم نتائج عظمی برین التزامات مترتب
گشته است و ثمرات کثیره بر آن اجتناب متفرع شده و از ینجاست که نهایت دیگران در بدایت
این بزرگواران مندرج است و نسبت ایشان فوق همه نسبتها آمده کلام ایشان دوای امراض قلبیه است
و نظر ایشان شفای علل معنویه توجه جمیله ایشان طالبان را از گرفتاری کونین نجات می بخشد
و همت رفیع ایشان مریدان را از حضیض امکان باوج وجوب می برد نقشبندیه عجب قافله سالارند
که برند از ره پنهان بحرم قافله را از دل سالک ره جاذبه صحبتشان می برد وسوسه خلوت
و فکر چله را لیکن درین اوان که آن نسبت شریفه عنقاء مغرب گشته است و رو باستتار
آورده جمعی از همین طبقه از نایافت آن دولت عظمی و از فقدان آن نعمت قصوی دست به
سرود زده اند و از جوهر نفیسه بخزف ریزه چند خرسند گشته و در رنگ طفلان بجوز و مویز آرام یافته
از غایت اضطراب و حیرانی طریق اکابر خود را گذاشته گاهی بجهر تسلی میجویند و زمانی بسماع و
رقص و آرام میطلبند و چون در انجمن ایشان را خلوت میسر نشده اربعین خلوت اختیار نموده اند
عجب تر آنکه این بدعت را تتمه و تکمیل این نسبت شریفه می انگارند و این تخریب را عین تعمیر می شمرند
حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف دهاد و شمه از کمالات اکابر این طریقه بمشام جانهای
ایشان رساناد بالنون والصاد بحرمة النبی و اله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و چون
این محدثات در آن دیار شیوعی پیدا کرده است بحدیکه طریق اصل اکابر را پوشیده ساخته و
وضیع و شریف انجا وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند و از طریق اصل و قدیم اعراض نموده نجابت
مرتبت کرشمه ازین ماجرا بخادمان آن عتبه علیه اظهار نماید و باین وسیله در ذیل بیرون اندازد
و نمیداند که انیس مجلس خدمت مخدوم زادگی از کدام طائفه است و مونس حجره از کدام فرقه
خواب شد از دیده درین فکر جگر سوز ٭ کاغوش که شد منزل آسایش خوابت ٭ والمسئول من الله
سبحانه ان یعصم جناب قدسکم عن عموم هذه البلوی وان یحفظ عتبة خدمکم عن شمول هذه الابتلاء محدثه و ماکمال
احداث و ابداع را درین طریقه علیه بجهتی رواج داده اند که اگر مخالفان گویند که درین طریق التزام

بدعت ست و اجتناب از سنت هم گنجایش دارد از تهجد را بجمعیت تمام ادا می نمایند و این بدعت در رنگ سنت تراویح در مساجد رواج و رونق می بخشند و این عمل را نیک میدانند و مردم را بران ترغیب میکنند و حال آنکه ادای نوافل بجماعت فقهاء شکر الله تعالی سعیهم مکروه گفته اند اشد کراهت و جمعی از فقها که تداعی شرط کراهت در جماعت نقل داشته اند جواز جماعت نفل را مقید بناحیه مسجد ساخته اند و زیادت از سه کس را باتفاق مکروه گفته اند و ایضاً نماز تهجد را باین وضع سیزده رکعت می انگارند که دوازده رکعت استاده میگزارند و دو رکعت نشسته که حکم یک رکعت پیدا کند از انجا گرفته اند که ثواب قاعده نصف ثواب قائم ست و این علم و عمل نیز مخالف سنت ست علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة حضرت پیغامبر که سیزده رکعت ادا فرموده اند همراه وتر ست و فرد وتر دو رکعت نماز تهجد از فردیه رکعات وتر پیدا شده است لا کما زعم هؤلاء العظام سه اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ❊ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیارست ❊ عجیب ست که علماء ورای النهر که ماوای علماء اهل حق ست این قسم بدعتها رواج یافته و این نوع مخترعات شیوع پیدا کرده حال آنکه ما فقیران علوم شرعیه را از برکات ایشان استفاده مینمائیم والله سبحانه الملهم للصواب ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ویرحم الله عبدا قال آمینا

مکتوب صد و شصت و نهم

به شیخ عبد الصمد سلطان پوری صدور یافته در جواب سوال از حال مریدی که به پیر خود گفته اگر در وقت خاص منکر با حق سبحانه باشد تو درمیان ورای سر از تن جدا کنم پیر آن سخن او را پسندیده در کنار گرفت الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین مراسله شریفه و صحیفه لطیفه که از روی کرم صادر فرموده بودند رسید موجب فرحت گشت استفساری رفته بود مخدوما مقصد اقصی و مطلب اسنی وصول بجناب قدس خداوندیست جل سلطانه لیکن چون طالب در ابتدا بواسطه تعلقات شتی از کمال تدنس قرار نسبت بجناب قدس او تعالی در نهایت تنزه و ترفع و مناسبتی که سبب افاضه و استفاضه ست درمیان مطلوب و طالب مطلوب ست لاجرم از پیر راه دان راه بین چاره نبوده که برزخ بود و از هر دو طرف حظ وافر دارد تا واسطه وصول طالب بمطلوب گردد و هر قدر که طالب با مطلوب مناسبت پیدا میگردد همان قدر پیر خود را از میان میکشد و چون [illegible] مطلوب [illegible] مناسبت تمام پیدا شد

پیر تمام خود را از میان برکشید و طالب را مطلوب بی توسط خود واصل گردانید پس در ابتدا اور توسط مطلوب را بی آئینه پیر نمیتوان دید و در انتها بی توسط آئینه پیر جمال مطلوب جلوه گر میگردد و وصل عریان حاصل میشود و آنکه گفته که پیر اگر دران وقت حاضر شود سر از تن جدا سازم از دیوانگی گفته ارباب استقامت چنین نگویند و براه بی ادبی نپویند و مرادات را از برکات پیر جویند

مکتوب صد و هفتاد و دوم بشیخ نور صدور یافته در بیان آنکه آدمی را همچنانکه از امتثال اوامر و نواهی حق جل و علا چاره نیست از مراعات ادای حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه و ما یناسب ذلک

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی برادر ارشد آدمی را همچنانکه از امتثال اوامر حق جل و علا و انتهاء از نواهی چاره نیست از مراعات ادای حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله بیان ادای این دو حقوق میفرماید و بمراعات هر دو سطر آن دلالت مینماید پس اختصار بر یکی ازان دو امر قصوریست و اکتفا بر جزو از کل از کمالیت دور پس تحمل اذای خلق ضروری آمد و حسن معاشرت با ایشان واجب گشت بی دماغی نمی زیبد و نا پروائی نمی سزد

هر که عاشق شد اگر چه نازنین عالمست ٭ نازکی کی راست آید یار میباید کشید

چون مدتها از صحبت بوده آید و مواعظ و نصائح نشنیده از اطالت سخن اعراض نموده بر فقره چند اختصار افتاد ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة

مکتوب صد و هفتاد و یکم بملا طاهر بدخشی صدور یافته در بیان آنکه آنچه در فقر لازم ست دوام ذل ست و افتقار و ادای وظائف عبودیت و محافظت حدود شرعیه و متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام و مشاهده استیلاء ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و ما یناسب ذلک

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین آنچه بر ما فقیران لازم ست دوام ذل ست و افتقار و انکسار و تضرع و التجا و ادای وظائف عبودیت و محافظت حدود شرعیه و متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و تصحیح نیات در تحصیل خیرات و تخلیص بواطن و تسلیم ظواهر و رویت عیوب و مشاهده استیلاء ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر انگاشتن سیئات خود را اگر چه اندک باشد و ترسان و لرزان بودن از شهرت و قبول خلق قال علیه الصلوة والسلام بحسب امرء من الشر ان یشار الیه

بالاصالۃ نفع فی دین او و دنیا الا من عصمۃ اللہ و متہم داشتن افعال و نیات خود را اگرچہ مثل فلق صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچہ صحیح و مطابق باشد اعتماد نباید کرد و سعی نباید نمود ہمت مجرد تائید دین و تقویت ملت راہ و ترویج شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چہ این قسم تائید گاہست کہ از کفرہ و فجرہ ہم آید قال علیہ الصلوۃ والسلام ان اللہ لیؤید ہذا الدین بالرجل الفاجر مرید یکہ بطلب آید و ارادہ مشغولی نماید آنرا در رنگ برد شیر باید دانست و باید ترسید کہ مبادا ازین راہ خرابی او خواہند و استدراج او نمایند و اگر فرضاً در قدوم مرید در خود فرحی و سروری یابند آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن بہ ندامت و استغفار چندان نمایند کہ اثری ازان سرور نماند بلکہ بجای آن فرح حزن او خوف نشیند و نیک تاکید نمایند کہ طمعی در مال مرید و توقع در منافع دنیوی او پیدا نشود کہ مانع رشد مرید است و باعث خرابی پیرچہ آنست مقتضی خالص حق سبحانہ الا للہ الدین الخالص شرک را در انحضرت ہیچ وجہ گنجایش نیست و بدانند کہ ہر ظلمتی و کدورتی کہ بر دل طاری گردد ازالۂ آن بتوبہ و استغفار و ندامت و التجا باسہل وجوہ میسر ست مگر ظلمتی و کدورتی کہ از راہ محبت دنیای دنی بر دل طاری شود و منغص سیگر داند و ستیحن مبیازد و ازالۂ آن تعسر تام ست و تعذر بر کمال صدق رسول اللہ تعالی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حب الدنیا راس کل خطیئۃ نجانا اللہ سبحانہ و ایاکم عن محبۃ الدنیا و محبۃ ابنائہا و اربابہا والاختلاط بہم والمصاحبۃ معہم فانہا سم قاتل و مرض مہلک و بلاء عظیم و داء عمیم اخوی ارشدی شیخ حمید باحسن وجوہ سر در آن حدود دانند استماع سخنان نو و تازہ را از ایشان غنیمت دانند والباقی عند التلاقی

مکتوب صد و نود و دوم بشیخ بدیع الدین صدور یافتہ در بیان بعضی از اسرار خاص کہ نصیب اقل قلیل ست از خواص و بیان آنکہ درین موطن عارف خود را از دائرۂ شریعت بیرون می یابد باذکر سبب آن و تطبیق آن با ظاہر شریعت غرا مع ما یتعلق بذلک بعد الحمد والصلوۃ معلوم اخوی اعزی باد کہ شریعت را صورتی ست و حقیقتی صورتش آنست کہ علماء ظواہر بہ بیان آن متکفل اند و حقیقتش آنکہ صوفیہ علیہ بآن ممتاز اند نہایت عروج صورت شریعت تا نہایت سلسلۂ ممکنات ست بعد از ان اگر در مراتب وجوب سیر واقع شود صورت با حقیقت ممتزج خواہد بود و این معاملہ امتزاج نیز تا عروج بشان العلم ست کہ مبداء تعین سید البشر ست علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات

بعد از ان اگر ترقی واقع شود صورت و حقیقت هر دو وداع خواهند نمود معامله عارف بشأن آب حیوة
خواهد افتاد واین شان عظیم الشان را بعالم هیچ مناسبتی نیست از شیونات حقیقت ست که گرد
اضافت بآن نرسیده است تا تعلق بعالم پیدا کند واین شان دروازه مقصود ست ومقدمه مطلوب
درین موطن عارف خودرا از دائره شریعت بیرون می یابد امّا چون محفوظ ست دقیقه از دقائق
شریعت فرو نمیگذارد جماعه که باین دولت عظمی مشرف شده اند اقل قلیل اند اگر عدد آن را بیان
کنند شاید که اقل قلیل قبول کنند وجمعی کثیر از صوفیه اند که بظلال این مقام عالی رسیده اند چه هر مقام
عالی را در سافل ظلی ست از ظلال آن انگاشته اند که قدم از دائره شریعت بیرون نهاده اند
پوست را گذاشته بمغز رسیده این مقام از مزلة اقدام صوفیه است جمعی از ناقصان ازین راه
بالحاد و زندقه رسیده اند وسر از ربقه شریعت غرا بر آورده ضلوا فاضلوا وجمعی از کاملان
که بدرجه از درجات ولایت مشرف شده اند واین معرفت را در ظلی از ظلال آن مقام
عالی حاصل نموده هرچند باصل آن مقام نرسیده اند اما محفوظ اند وادبی از آداب
شریعت را فرو گذاشت تجویز نمی نمایند هرچند سر این معرفت را نمیدانند وحقیقت
معامله را نمی فهمند وچون برین فقیر بعنایة الله سبحانه وصدقه حبیبه علیه وعلی آله الصلوة والسلام
سر این معما منکشف شده است وحقیقت کار کماینبغی بوضوح پیوسته شمه از آن باجمال در معرض
بیان می آرد تا نکته ناقصان را براه آرد وکاملان را حقیقت معامله وا نماید باید دانست که تکلیفات
شرعیه مخصوص بقالب اند وبقلب چه تزکیه نفس متفرع برینهاست وآنچه از لطائف قدم از دائره
شریعت بیرون می نهند ماسوای اینهاست پس آنچه بشریعت مکلف ست همیشه مکلف ست وآنچه
مکلف نیست هرگز مکلف نبوده نهایت ما فی الباب پیش از سلوک لطائف با یکدیگر ممتزج بودند
از قلب جدائی نداشتند چون سیر و سلوک هر کدام را از دیگر جدا ساخت و بمقر اصلی خود رسانید
معلوم شد که مکلف که بود وغیر مکلف کدام **سوال** اگر گویند در آنمقام عارف قالب قلب خود را
نیز بیرون دائره شریعت می یابد وجه آن چه باشد **جواب** گوییم آن یافت تحقیقی نیست
تخیلی است منشاء تخیل انصباغ قلب وقالب ست برنگ الطف لطائف که قدم بیرون نهاده اند
اگر گویند که اگرچه تکلیفات صورت شریعت مخصوص بقلب وقالب ست اما حقیقت شریعت را وباورای

قلب نیز گنجائش نیست پس قدم از مطلق شریعت بیرون ماندن بچه معنی باشد گوییم که حقیقت شریعت نیز از روح و سر نمیگذرد و بخفی و اخفی نمیرسد و قدم بیرون ماندگان فی الحقیقت همین خفی و اخفی اند والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال ثبتنا الله سبحانه ایانا و جمیع المسلمین علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب صد و هفتاد و سوم بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سوالیکه کرده بودند با بیان بعضی از اسرار غریبه که متعلق اند به نفی و اثبات کلمه طیب لا اله الا الله۔

بعد الحمد و الصلوة معلوم جناب سیادت پناهی باد که پرسیده بودند چون هرچه در دید و دانش در آید بکلمه لا نفی آن ضرور نیست چه مطلوب مثبت ماورای دید و دانش ست پس ازینجا لازم می آید که مشهود محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب مثبت ورای آن متحقق بود ای برادر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با آن علو شان بشیر بود و بداغ حدوث و امکان متسم بشر از خالق البشر جل سلطانه چه دریابد و ممکن از واجب تعالی چه فرا گیرد و حادث قدیم را جلت عظمته چه طور احاطه نماید۔ لا یحیطون به علما نص قاطع ست شیخ عطار فرماید ؎ نمی بینی که شاهی چون بمیرو رسالت اوفقر کل توبیخ کم بر بنا ای عزیز انیمقام تفصیل مطالبه بگوش هوش باید شنید بدانکه کلمه طیب لا اله الا الله را دو مقام ست نفی و اثبات و هر کدام از نفی و اثبات را دو اعتبار اول آنکه نفی استحقاق عبادت آلهه باطله کرده شود و اثبات استحقاق عبادت معبود بحق نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی متعلق شود بمقصودات غیر مقصوده و متعلقات غیر مطلوبه و متعلق اثبات جز مطلوب حقیقی نباشد و ورای مقصود اصلی نبود و کمال در اعتبار اول در ابتدا آنست که هرچه معلوم و مشهود شده است همه در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات غیر از تکلم بکلمه مستثنی هیچ چیز ملحوظ نبود بعد از چندگاه که بصیرت حدت پیدا کند و بکحل خاک راه مطلوب مکتحل گردد مستثنی نیز در رنگ مستثنی منه مشهود شود مع ذلک سالک خود را گرفتار ورای آن مشهود می یابد و مطلوب را بیرون آن میطلبد چه در ابتدا این کمال هرچه در تحت لا داخل شده بود تمام از دائرهٔ ممکنات بود که استحقاق عبادت نداشت و به برکت تکرار این کلمهٔ طیبه از معبودی که مستحق عبادت ست و بکلمه الا مثبت گشته جدا شده بود لیکن از ضعف بصیرت مرتبهٔ وجوب را که شایان عبادت جدا نشده و بکلمه الا مثبت گشته نمی دید غیر از

انجام بلکه بمستثنی از انتقام نصیب ندارند الا بعد از قوت بصیرت مستثنی نیز در رنگ مستثنی منه مشهود گشت
و چون مرتبهٔ وجوب جامع اسما و صفات الٰهی است جل سلطانه و تعلق همت سالک احدیت مجرده است
که استحقاق عبادت نیز در آن موطن در رنگ عدم استحقاق عبادت در راه مانده است لاجرم مقصود خود
را در ماورای اسما و صفات مطلبید و از گرفتاری یادون آن تحاشی می نماید ؎ چو دل با دلبری آرام
گیرد ‹‹ ز وصل دیگری کی کام گیرد ‹‹ ؎ حتی صد دسته ریحان پیش بلبل ‹‹ نخواهد خاطرش جز نکهت گل
ز صد آتش چو در نیلوفر افتند ‹‹ تماشای نقش کی در خور افتند ‹‹ چو خواهد تشنه جانی شربت آب ‹‹ نیفتد
سبو و سندش نشکر ناب ‹‹ و کمال در اعتبار ثانی که مقصود از آن نفی مقصودات غیر مقصود است
آنست که مشهود مرتبهٔ وجوب نیز در رنگ مشهود مراتب امکانی در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات
هیچ چیز ملحوظ نبود مگر بقوه بکلمهٔ مستثنی ؎ چه گویم با تو از مرغی نشانه ‹‹ که با عنقا بود هم آشیانه ‹‹
ز عنقا هست نامی پیش مردم ‹‹ ز مرغ من بود آن نام هم گم ‹‹ والحق که فطرهٔ علیا و همت قصوی
همین قسم مطلب را خواهان است که هیچ از آن در دست نیاید بلکه هیچ گردی بدامن ادراک نرسد
رویت اخروی حق است اما تصور آن مرا از جا می برد مردم بوعدهٔ رویت اخروی مسرور
و محظوظ اند و گرفتاری من بغیب الغیب نه همگی همت خواهان آنست که سر موی از مطلوب از
غیب بشهادت نیاید و از گوش بآغوش نرسد و رخت از علم بعین نکشد چه توان کرد مرا
چنین آفریده اند ؏ هر کسی را بهر کاری ساختند ‹‹ هر چند درین مقام از دیوانگی ها بسیار دارم
اما از ادب لب نتوانم جنبانید ؏ جنون من حبیب ذی فنون است ؎ عمر بگذشت و حدیث
درد ما آخر نشد ‹‹ شب بآخر شد کنون کوته کنم افسانه را ‹‹ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب صد و هفتاد**
و چهارم بخواجه اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه دیوانگان این راه با این محبت تسلی نمیگیرند
و با این بعد و قرب تسکین نمی یابند قربی میخواهند بعد نما و وصلی میجویند هجر آسا در بیان آنکه واقع
که نوشته بودند ظهور حین بود و تصرف باطل او ‹‹ مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت چون مبنی
از محبت فقرا و التجا باین طائفه علیا بود موجب فرحت گشت المرء مع من احب نقد وقت دانند اما
بدانند که دیوانگان این راه با این محبت تسلی نمیگیرند و با این بعد و قرب تسکین نمی یابند قربی میخواهند که

بعد قضا باشد و حیلی بجویند که بجز آسان بود و تسویف و تاخیر را تجویز نمی باید تعطیل و تعجیل را مستحسن می انگارند
نقد وقت را بخرخرفات بیهوده صرف میکنند و سرمایه عمر را به موهومات لاطائل تلف نمی فرمایند از شریعت
تحسین نمیگیرند و از مرضی مغضوب القضات نمی نمایند لقمهای چرب و شیرین خود را نصیب فروشند و
بجامهای رقیق و مزیب خط بندگی نمیدهند و عار دارند از آنکه تخت شاهی را القاب وزارت تعلقات ملوث
دارند و ننگ دارند از آنکه در ملک خداوندی جل سلطانه لات و عزی را شرکت دهند ای برادر اینجا همه
دین خالص میطلبند الا لله الدین الخالص و غباری از شرکت تجویز نمیفرمایند لئن اشرکت لیحبطن عملک
ساعتی بحال خود در روید اگر این دین خالص میسر شده است فبشری لکم والا علاج واقعه پیش از وقوع
باید کرد واقعه که نوشته بودند ظهور جن بود و تصرف باطل و این قسم ظهور و تصرف او بر مبتدیان
بسیار واقع میشود غم نیست ان کید الشیطان کان ضعیفا و اگر باز ظهور کند بتکرار کلمه تمجید لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم دفع آن کید نمایند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها **مکتوب صد و هفتاد و پنجم**
بحافظ محمود صدور یافته در بیان تلوینات احوال و حصول تمکین و معنی حدیث لی مع الله وقت
صحیفه شریفه برادری وصول یافت شمه از تلوینات احوال خود نوشته بودند باید دانست که سالکان
را چه در بدایت و چه در نهایت از تلوینات احوال چاره نبود غایت ما فی الباب اگر آن تلوین بر قلب
است سالک از ارباب قلوب است و مسمی بابن الوقت و اگر قلب از تلوین برجست و از رقیت احوال
خود آزاد گشت و بمقام تمکین پیوست این زمان ورود احوال متلونه بر نفس است که بمقام قلب
بخلافت آن نشسته است این تلوین بعد از حصول تمکین است و صاحب این تلوین را اگر ابو الوقت گفته اند گنجایش
دارد و اگر بمحض فضل ایزدی جل سلطانه نفس نیز از این تلوینات برگذشت و بمقام تمکین و اطمینان
پیوست این زمان ورود تلوینات بر قالب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تلوین دایمی است
چه تمکین در حق قالب متصور نیست اگرچه منصبغ شده باشد برنگ الطف لطائف زیرا که تمکین که از
راه این انصباغ می آید بطریق تبعیت است و ورود احوال متلونه بطریق اصالت والعبرة للاصل لا للتبع
و صاحب این مقام از اخص خواص است و فی الحقیقت ابو الوقت هم او تواند بود که معنی حدیث
لی مع الله که از آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات نقل کرده اند وحینی از وقت وقت مستمر

فرا دو داشته اند و جمعی دیگر وقت‌ها در راجع باین بیان باشد چه نسبت به بعضی لطائف استمرار است
و نسبت به بعضی دیگر فترة فلا خلاف بالجمله ظاهر را بشریعت غرا متحلی داشته نگران سبق باطن مداومت
نمایند سه اند درین بحر بیکرانه چو غوک نه دست و پای بزن چه دانی بوک اخوی اعزی مولانا
محمد صدیق در آگره اند ملاقات ایشان را غنیمت دانند

مکتوب صد و هفتاد و ششم

بملا محمد صدیق صدور یافته در بیان آنکه محافظت اوقات از ضروریات این راه است تا بامور لاطائل تلف نشود

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه
و اعراضه عما لا يعنيه پس از محافظت اوقات خود چاره نبود تا بامور لاطائل تلف نشود شعر خوانی
و قصه پردازی را نصیب اعدا داشته به سکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت اجتماع یاران
درین طریق از برای جمعیت باطن نه از برای تشتت خاطر لهذا اکثرین را بر خلوت اختیار کرده اند
و جمعیت را از اجتماع جسته اجتماعی که سبب تفرقه باشد تحاشی آن لازم است با جمعیت باطن بر چه
جمع شود مبارک است و هر چه جمع نشود شوم و نامبارک نوعی باید زندگانی نمود که جمعی را در صحبت مجلس
جمعیتی حاصل شود نه آنکه در تفرقه اندازد ورق خود را باید گردانید و از گفت و گو بسکوت آمد وقت شاعری
نیست و هنگام مجاوره ع چه وقت مدرسه و بحث کشف و کشاف است والسلام

مکتوب صد و هفتاد و هفتم

بجمال الدین حسین بدخشی صدور یافته در ترغیب بر تصحیح عقائد بمقتضای آراء صائبهٔ اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم

خواجه جمال الدین حسین عنفوان شباب را
غنیمت شمرند و صالحین صرف مرضیات حق نمایند جل و علا یعنی اولاً تصحیح عقائد بمقتضای آراء
صائبهٔ اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم لازم دانند و ثانیاً عمل بموجب احکام شرعیهٔ فقهیه و ثالثاً سلوک
طریقهٔ علیهٔ صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم و من وفق لهذا فقد فاز فوزاً عظیما و من تخلف عن هذا فقد
خسر خسراناً مبینا خدمتگاری فرزندان خواجه محمد صالح را از سعادت عظمی دانند چه آن خدمت فی الحقیقت
امداد و اعانت بخواجه بزرگ الیه است که از مقبلان است ع ادیم ترا گنج مقصود نشان والسلام

مکتوب صد و هفتاد و هشتم

بمیرزا مظفر صدور یافته در سفارش شخصی و در ترغیب بر متابعت سید عالمیان و خلاصهٔ آدمیان علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

اعظم الله اجرکم و رفع قدرکم و
بسط امرکم و شرح صدرکم بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة والسلام متخلقان اخلاق نبویه علیه الصلوة والسلام

چه احتیاج با آنکه با کسی احسان و حسن معاشرت دلالت نماید بلکه نزدیک است که آن دلالت داخل
سوء ادب شود نهایت ما فی الباب آدمی در وقت احتیاج بهر حقیر و تحقیر تشبث نماید و از هر ضعیف و نحیف
تسلی خود میجوید بنابران تصدیع داده گشت تسلی ارباب مسئله نموده آمد مخدوما مکرما احسان در همه جا
محمود است علی الخصوص نسبت بجماعت که قریب جوار اند حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات در اداء حقوق جوار آنقدر مبالغه میفرموده اند که اصحاب کرام ازان مبالغه
گمان می بردند که شاید باهل جوار ارث هم بدهانند مثنوی چون چنین با یکدگر همسایه ایم ؛ تو چو
خورشیدی و ما چون سایه ایم ؛ چه بدی ای ماه بی مانگان ؛ گر نگه داری حق همسایگان ؛ والسلام

مکتوب صد و هفتاد و سوم بمیر عبد الله ابن میر نعمان صدور یافت در نصیحت ، فرزندی عزیزی
لازال کاسمه موفق باشند موسم جوانی را غنیمت دانسته بتحصیل علوم شرعیه و عمل بمقتضای آن علوم
اشتغال دارند و اهتمام نمایند که این عمر گرامی در ما لا یعنی صرف نشود و بلهو و لعب تلف نگردد دیگر
والد بزرگوار شما بعد از چند روز بشما ملحق خواهند شد انشاء الله تعالی تا رسیدن ایشان از
متعلقان بواقعی خبردار خواهند بود مصرع پدر خویش باش گر مردی ؛

مکتوب صد و هفتاد و چهارم
بمخدوم زاده انکلکی یعنی خواجه ابو القاسم صدور یافته در استفسار بعضی از اسامی پیران که در آن
تردد پیدا شده بود مخدوما مکرما آنچه از حضرت خواجه یعنی خواجه محمد باقی علیه الرحمه بما رسیده است
در تحقیق اسامی پیران آنکه با این حضرت مولانا خواجگی انکلکی و حضرت خواجه احرار گذشته اند آنست
که دو بزرگ اند یکی ازین دو بزرگ و آن بزرگوار حضرت مولانا است یعنی مولانا درویش محمد و دومی
ازیشان مولانا محمد زاهد است که خال مولانا درویش محمد است درین نزدیکی مشیخت پناهی خواجه
خاوند محمود با چند روز تشریف آورده بودند به اول ملاقات سخن از حضرت مولانا مذکور ساختند و
گفتند که ایشان از کسی مجاز نبودند لهذا در اوائل مرید نمیگرفتند و در اواخر عمر شروع در سخن کردند
گفته شد که ایشان از بزرگ بودند و تمام یا و المعتر به بزرگی ایشان قائل بر اگر تجویز نمیتوان
کرد که بی اجازت ایشان مرید گرفته باشند در اوائل یا در اواخر که این قسم عمل داخل خیانت است
باوجود مسلم این ظن نمیتوان کرد قلیت باکابر دین بعد ازان خواجه خاوند محمود گفتند که یک وقت
مولانا پیش خواجه کلان ده بیدی رفته بودند و ایشان خربزه میخوردند مولانا انار طلب فرمودند ایشان

گفتند که خربوزهٔ شما تمام است مولانا فرمودند که شما گواهی سید بدهید که خربزهٔ ما تمام است فرمودند که
گواهی سید هم که خربوزهٔ شما تمام است از انوقت مولانا مرید گرفتن شروع نمودند این نقل هم بسیار مستبعد
نمود که بمجرد این قول مولانا خود را شیخ بگیرند و در پی مرید گرفتن شوند بعد از ان خدمت خواجه
خاوند محمود گفتند که این دو اسامی بزرگان که بین حضرت مولانا و حضرت خواجه احرار نقل میکنند و مسمی
باین دو اسم پیدا اند خطا است با اسامی دیگر یاد کردند و نیز گفتند که مولانا درویش محمد را از حال خود
نسبتی نیست از شخصی دیگر است ازین سخنان ایشان تعجب بسیار حاصل شد بضرورت تصدیع داده گفته
که اسامی آن دو بزرگ را از روی تحقیق نویسند که مجال سخن احدی نماند و حدیث اجازت را چه احتیاج
است که نوشته شود بزرگی ایشان گواه عدل است مع ذلک اگر نویسند قطع لسان طاغیان شود
دیگر معلوم نشد که مقصود خدمت خواجه خاوند محمود ازین سخنان پریشان چه بود اگر مقصود نفی این
فقرای بی بضاعت بود با نفی وجوه چه نفی پیر مستلزم نفی مرید است باکد وجوه پس نفی این
بی بضاعتان را طراق بسیار بود چه احتیاج به آنکه از برای این غرض نفی بزرگان نموده آید و
اگر مقصود دیگر داشته باشند و نفی بزرگان بالاصالة خواسته نیز مستحسن نیست کما لا یخفی علی من
له ادنی درایة ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
بحرمت سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و هشتاد و یکم بحضرت مخدوم زاده اعنی محمد صادق سلمه الله تعالی

والقاه علی مفارق المحبین صدور یافته در جواب استفسار آنکه سبب چیست که جمعی از مشائخ را
می بینیم که در مراتب قرب الهی جل شانه درجهٔ ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل
وغیرها ایشان را درجات علیا است و جمعی دیگر را از مشائخ می بینیم که در مراتب قرب تفوق
دارند و در مقامات مذکوره تنزل و ما یناسب ذلک فرزندی ارشدی محمد صادق پرسیده که سبب چیست
که جمعی از مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی جل سلطانه درجهٔ ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد
و توکل ترک و صبر و رضا ایشان را درجات علیا مفهوم میشود و جمعی دیگر از مشائخ را می بینیم که در مراتب
قرب درجهٔ علیا دارند و در مقامات زهد و توکل و غیرها اقدام سفلی و مقرر است که اکملیت این مقامات
باعتبار ثبوت یقین است و ثبوت یقین بسبب قربت است بجناب قدس خداوندی جل شانه پس [illegible]

خالی نیست یا نظر کشفی با خطا میکند که قریب را بعید میداند و بعید را قریب یا سبب اکملیت آن مقام
امری است ورای یقین یا ترتب یقین بر قرب نیست در جواب گفتیم که ترتب یقین بر قرب است قرب
بیشتر یقین زیاده و سبب اکملیت آن مقامات نیز تمامیت یقین است نه امر دیگر و نظر کشفی هم صحیح است
تمامیت ما فی الباب حصول قرب مر الطف لطائف راست پس یقین نیز نصیب همیشان باشد و
اکملیت آن مقامات چون مترتب بر تمامیت یقین است نیز ایشان را حاصل بود پس تواند بود
که بزرگی با وجود قلت قرب در مقامی از مقامات الطف لطائف اقامت ورزیده باشد
و با کشف لطائف رجوع ناکرده بود در مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگی دیگر که قرب بیشتر دارد
و با کشف لطائف که لطیفه قالب است رجوع کرده چه لطیفه قالب چون از آن قرب محروم است
پس یقین نیز نصیب او نیابند پس اکملیت آن مقامات از کجا پیدا کند و در بزرگی رجوع او
باین لطیفه افتاده است حکم این لطیفه پیدا کرده است و یقینیات لطائف دیگر که سابقا حاصل
شده بود مستور گشته بخلاف بزرگی که بقالب رجوع او نیفتاده است حکم او حکم الطف لطائف
است قرب و یقین در حق او استقامت دارد و استتار پیدا نکرده پس ناچار در مقامات مذکوره
اتم و اکمل بود اما باید دانست که صاحب رجوع همچنانکه در قرب و یقین اکمل است در مقامات
نیز اکمل است لیکن این کمالات او را مستور ساخته اند و برای دعوت خلق و حصول مناسبت
بخلائق که سبب افاده و استفاده است ظاهر او را همچو ظاهر عوام الناس گردانیده و این مقام
بالاصالة مقام انبیاء مرسل است علیهم الصلوات والتسلیمات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام طلب اطمینان قلب فرموده و در حصول یقین در
رنگ عوام الناس محتاج برؤیة بصری گشت و حضرت عزیر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها و آنکه رجوع نکرده است از یقین خود گفته لو کشف الغطاء
ما ازددت یقینا این کلام اگر ثابت شود که از حضرت امیر است کرم الله تعالی وجهه پس حمل بر آن
باید کرد که پیش از حصول رجوع فرموده باشند چه بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس
در حصول یقین محتاج بدلائل و براهین است این درویش را پیش از رجوع جمیع معتقدات کلامیه بدیهی
شده بود و یقین آن معتقدات را زیاده از یقین محسوسات می یافت اما بعد از رجوع آن یقین مستور شد

و دور نگاه عوام الناس محتاج بدلائل و براهین گشت ع چنانکه پرورشم دهند میپرورم والسلام

مکتوب صد و هشتاد و دوم بملا صالح کولابی صدور یافته در بیان حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوة والسلام که فرموده اند و بعضی اصحاب خود را که شکایت از خواطر سوء خود نموده اند ذلک

من کمال الایمان و ما یناسب ذلک جمعی از درویشان نشسته بودند سخنی از خطرات و وساوس طالبان در میان آوردند درین ضمن حدیثی مذکور شد که روزی بعضی از اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات پیش آن سرور از خطرات سوء خود شکایت کردند آن سرور فرموده علیه الصلوة والسلام ذلک من کمال الایمان این فقیر را در آنوقت معنی این حدیث چنین بخاطر گذشت علیه سبحانه اعلم بحقیقة الحال که کمال ایمان عبارت از کمال الیقین است و کمال الیقین مترتب بر کمال قرب و هر چند قلب و مافوق او را از لطائف قرب الهی جل شانه بیشتر پیدا شود و ایمان و یقین زیاده تر خواهد بود و بی تعلقی او بقالب افزون تر خواهد گشت این زمان خطرات در قالب بیشتر ظهور خواهد یافت و وساوس نامناسب تر لائح خواهد گشت پس ناچار سبب خطرات سوء کمال ایمان بود پس منتهی نهایت النهایت را هر چند خطرات بیشتر و نامناسب تر الکمالیت ایمان زیاده تر چه کمال ایمان تقاضای بی مناسبتی تمام دارد الطف لطائف را بالطیفه قالب و اینچنین بی مناسبتی هر چند افزون تر قالب خالی تر و بظلمت و کدورت نزدیکتر و در وی خواطر و وساوس در آن بیشتر بخلاف مبتدی و متوسط که این قسم خواطر ایشان را سم قاتل است و زیادتی بخشش یا طغیان فلا تکن من القاصرین این معرفت از معارف مخصوصه این درویش است والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والسلام

مکتوب صد و هشتاد و سوم بملا معصوم کابلی صدور یافته در نصیحت

حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرموده در تکلیف گرفتار جناب قدس خود گرداناد امید است که تعلقات شتی و توجهات پراگنده که بظاهر استیلا یافته اند مانع نسبت باطن نباشد سعی ذلک سعی نمایند که تحقیق که در تفرقه ظاهر میسر آید مبادا که در باطن سرایت کند و از وصول مطلب باز دارد عیاذاً بالله سبحانه و من ذلک دنیا و ما فیها کرای آن نمی کند که کسی آنرا بصرف عمر گرامی حاصل کند خبر شرط است خواب خرگوش تا کی خواهد بود ای سرای باغ تو زندان تو خان و مان تو

بلا محابا آن تو پیش از مرگ اگر کاری کرد فیها والا خرابی در خرابی است سبق باطن را عزیز باید داشت
و هرچه منافی آن باشد آنرا دشمن باید داشت هرچه جز عشق خدای احسن است گر شکر خوردن
بود جان کندن است ما علی الرسول الا البلاغ مکتوب صد و نود و چهارم بفتح الله صدور یافته
در ترغیب بر متابعت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة مکتوب مرغوب
فرزندی اعزی که از روی محبت و اخلاص نوشته بود بمیر سید خواجه رسانید موجب
فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی توفیقات مرضیات خود رفیق گرداناد بحرمة النبی و آله
الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اتمها فرزندا آنچه فردا بکار خواهد آمد متابعت
صاحب شریعت است علیه الصلوة والسلام والتحیة احوال و مواجید و علوم و معارف و اشارات
و رموز اگر با آن متابعت جمع شوند فبها و نعمت والا جز خرابی و استدراج هیچ نیست سید الطائفه جنید را
بعد از فوت شخصی بخواب دید و از حالش پرسید جنید در جواب او گفت طاحت العبارات و فنیت
الاشارات و ما نفعنا الا رکیعات رکعناها فی جوف اللیل فعلیکم بمتابعة و متابعة خلفائه الراشدین
علیه و علیهم الصلوة والسلام وایاکم و مخالفة شریعته قولا و عملا و اعتقادا فان الاولی یمین و برکة
الثانیة شوم و هلکة نهاد دیگر رساله که فرستاده بودند رسید بعضی جاها که خوانده شد در نظر
خوب در آمد اما کار دیگر از تصنیف اهم است دیار پرداختن انسب و اولی است والسلام ۔
مکتوب صد و نود و پنجم بمنصور عرب صدور یافته در سفارش شخصی حضرت حق سبحانه و تعالی
بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی داشته
همگی همت متوجه جناب قدس خود گرداناد آنچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری
ما دون حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیری میسر گردد که غیر او را سبحانه بر دل خطوری نماند اگر فرضا
هزار سال حیات وفا کند غیر بر دل نگذرد بواسطه نسیانی که دل را از ما سواه او تعالی حاصل شده است
ع کار اینست غیر این همه هیچ ۔ بقیة المرام آنکه مولانا فاضل سرهندی که بخدمت علیه قیام دارد
پدر او در سرهند است آرزوی آن دارد که در پیری و ضعف خود بملاقات پسر خود مبتهج و مسرور
گردد بناءً علی ذلک فقیر را بر تصدیع ایشان متوسل ساخت والامر عندکم بل کل من عند الله والسلام مکتوب
صد و نود و ششم بخواجه عبد الرحمن مفتی کابلی صدور یافته در تحریض بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت

و در بیان آنکه هر بدعت ضلالت است بعد از حضرت حق سبحانه و تعالی بتضرع و زاری و التجا و افتقار
و ذل و انکسار در سر و جهار مسئلت مینماید که هرچه در دین محدث شده است و مبتدع گشته
که در زمان خیر البشر و خلفاء راشدین او نبوده علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اگرچه آنچیز در روشنی
مثل فلق صبح بود این ضعیف را با جمعی که باو پیوسته اند گرفتار عمل آن محدث نگرداناد و مفتون
حسن آن مبتدع نکناد بحرمة سید المختار و آله الابرار علیه و علیهم الصلوات و السلام گفته اند که بدعت
بر دو نوع است حسنه و سیئه حسنه آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنسرور و خلفاء راشدین علیه و
علیهم الصلوات اتمها و من التحیات اکملها پیدا شده باشد و رفع سنت ننماید و سیئه آنکه رافع سنت
باشد این فقیر در هیچ بدعتی از این بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمیکند و جز ظلمت و کدورت احساس
نمی نماید اگر فرضاً عمل مبتدع را امروز بواسطه ضعف بصارت بطراوت و نضارت ببینند فردا که
حدید البصر گردند دانند که جز خسارت و ندامت نتیجه نداشت بیت بوقت صبح شود همچو روز معلومت
که با که باخته عشق در شب دیجور سید البشر میفرمایند علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد چیزیکه مردود باشد حسن از کجا پیدا کند و قال علیه الصلوة والسلام
اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و قال
علیه الصلوة و السلام اوصیکم بتقوی الله و السمع و الطاعة و ان کان عبداً حبشیاً فانه من
یعش منکم بعدی فسیری اختلافاً کثیراً فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین تمسکوا بها
و عضوا علیها بالنواجذ و ایاکم و محدثات الامور فان کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة هرگاه هر محدث
بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود ایضاً آنچه از احادیث مفهوم
میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت است تخصیص به بعض ندارد پس هر بدعت سیئه بود
قال علیه الصلوة و السلام ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسک بسنة خیر من احداث
بدعة و عن حسان قال ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیمة
باید دانست که بعضی از بدعتها که علماء و مشائخ آنرا حسنه دانسته اند چون نیک ملاحظه نموده می آید معلوم
شود که رافع سنت اند مثلاً در تکفین میت عمامه را بدعت حسنه گفته اند با آنکه همین بدعت رافع سنت است
چه زیادتی بر عدد مسنون که سه ثوب باشد نسخ است و نسخ عین رفع و همچنین مشائخ ارسال عذبه را بجانب

و سنت چه مستحسن داشته اند و سنت در نفس ارسال آن بین الکتفین است پس ظاهر است که این بدعت
رافع سنت است و همچنین است آنچه علما در نیت نماز مستحسن داشته اند که با وجود اراده قلب
بزبان نیز باید گفت و حال آنکه از آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ثابت نشده است
بروایت صحیح و نه بروایت ضعیف و نه از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده باشند
بلکه چون اقامت میگفتند تکبیر تحریمه میفرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت را حسنه
گفته اند و این فقیر میداند که این بدعت چه جای رفع سنت که رفع فرض مینماید چه در تجویز آن اکثر مردم
بزبان اکتفا مینمایند و از غفلت قلبی باک ندارند پس درین ضمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد متروک
میگردد و بفساد نماز میرساند علی هذا القیاس سائر المبتدعات والمحدثات فانها زیادات علی السنة
ولو بوجه من الوجوه والزیادة نسخ والنسخ رفع فعلیکم بالاقتصار علی متابعة سنة رسول الله
صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم والاکتفاء علی اقتداء اصحابه الکرام فانهم کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
واما القیاس والاجتهاد فلیس من البدعة فی شیء فانه مظهر لمعنی النصوص لا مثبت امر زائد فاعتبروا
یا اولی الابصار والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة
والتسلیمات

مکتوب صد و هشتاد و هفتم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته

در بیان آنکه طریق رابطه اقرب طرق موصله است و در بیان آنکه رابطه نافع تر است مرید
را از ذکر گفتن او مکاتیبی که بیاران نوشته بودند بنظر در آمد و بر احوال مسطوره مطلع گشت
بدانند که حصول رابطه شیخ مر مرید را بی تکلیف و بی تعمل علامت مناسبت تام است در میان پیر و مرید
که سبب افاده و استفاده است و هیچ طریقی اقرب بوصول از طریق رابطه نیست تا کدام دولتمند
را بآن سعادت مستسعد سازند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره در فقرات می آرند که سایه
رهبر به است از ذکر حق گفتن باعتبار نفع است یعنی سایه رهبر نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او چه مرید
را در هنوز بمذکور جل و علا مناسبت کامل حاصل نیست تا براه ذکر نفع تمام تواند گرفت والسلام اولاً
و آخراً

مکتوب صد و هشتاد و هشتم بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیان حل مسائل

که پرسیده بودند مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت از امور سه گانه پرسیده بودند محبت
اختفای بعضی از لطائف در مرتبه قلب مقصود ازان لطائف همست که قلب متضمن آنها است

نه آن لطائف که در بادی قلب تحقق دارند که تحقق آنها در مرتبه قلب معنی ندارد دیگر تفصیل را
که استعداد وصل تا مرتبه قلب یا روح است پیر صاحب الشریعت توانند و در مراتب فوق رسانید اما اینجا
دقیقه ایست که تعلق دارد و تجویز بیان آن متعسر است دیگر چون ظاهر برنگ باطن متلون شود
باطن بالا متصبغ گردد چه دشوار است که احکام ظاهر در باطن و احوال باطن در ظاهر
پیدا آید والسلام. مکتوب صد و شصت و دوم بشرف الدین حسین صدور یافته در بیان آنکه
یاد فقرا با وجود گرفتاریهای لاطائل اشعار بمناسبت است با فقرا و بطراوت دنیای دنی فریفته نباید شد
و سبق باطن را غنیمت باید داشت و در بیان آنکه از احکام شریعت سرتابی نباید کرد و بتضرع و زاری
تمام قبول باید نمود و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
و آله الطاهرین اجمعین. مکتوب شریف فرزندی ارشدی اعزی ارشدی شرف الدین حسین
وصول یافت موجب فرحت و باعث بهجت گردید چه نعمتی است که با وجود گرفتاریهای لاطائل
فقرا دور از کار از یاد نرفته اند این معنی یاد از شدت مناسبت میدهد که سبب افاده و استفاده
است بعضی از وقایع که اندراج یافته بود نیک و اصل است بر ارتباط معنوی اول دلیل
است نفس نفس بطراوت دنیای دنی فریفته نشوی و بکر و فر و معنی او مفتون نگردی که بی مدار
و بی اعتبار است امروز اگر این معنی معقول شما نشود فردا البته معقول خواهد شد و فائده نخواهد داشت
سعی کوشش تا بار زر گران شده است و نشود تا او فعان مراقبه باید که سبق باطن را از اجل
نعم خداوندی جل شانه دانسته بتکرار آن مولع و حریص باشند و پنج وقت نماز را بجماعت بی کسل
و فتور ادا نمایند و از چهل یکی زکوة بمستحقین فقرا و مساکین رسانند و از محرمات و مشتبهات
اجتناب دارند و بر خلائق مشفق و مهربان باشند طریق نجات و رستگاری اینست والسلام
مکتوب صد و شصت و سوم بیکی از فرزندان میر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در تحریص بر دوام ذکر الهی جل سلطانه
و در ترغیب به اختیار نمودن طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم با بیان طرز ذکر و
ما یناسب ذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین
دانا و آگاه باشند که سعادت تو بلکه جمیع بنی آدم و فلاح و رستگاری همه در ذکر مولای خود است
جل سلطانه تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جل شانه باید ساخت و یک لحظه تجویز غفلت

نباید کرد والله سبحانه الحمد والمنة که دوام ذکر در طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
در ابتدا میسر می گردد و بطریق اندراج النهایة فی البدایة حاصل میشود پس اختیار این طریقه علیه مر طالب را
اولی و انسب باشد بلکه واجب لازم پس ترا باید که قبله توجه را از همه سو گردانیده بالکلیت بجناب عالی
اکابر این طریقه علیه اقبال نمائی و همتی از باطن شریف ایشان خواهی و در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود
باید که متوجه قلب صنوبری گردی که آن مضغه بمنزله حجره است مر قلب حقیقی را و اسم مبارک
الله را بر آن قلب بگذرانی و در آن وقت بقصد هیچ عضوی را حرکت ندهی و بالکلیت بتوجه قلب نشینی
و در تخیله صورت قلب را جا ندهی و بآن ملتفت نباشی چه مقصود توجه بقلب است نه تصور صورت
آن و معنی لفظ مبارک الله را بیچونی و بیچگونگی ملاحظه نمائی و هیچ صفت را بآن منضم نسازی
و اینجا حاضر و ناظر نیز ملحوظ نکنی تا از ذروه حضرت ذات تعالی بحضیض صفات فرود نیائی و از انجا
بشهود وحدت در کثرت نیفتی و از گرفتاری بیچون بشهود چون آرام نگیری چه هر چه در مرات چون
ظاهر شود بیچون نبود و هر چه در کثرت نمودار گردد واحد حقیقی نباشد بیچون را درای دائره
چون باید جست بسیط حقیقی را بیرون محاذه کثرت باید طلبید اگر در وقت ذکر گفتن صورت
پیر بے تکلف ظاهر شود آنرا نیز بقلب باید برد و در قلب نگاشته ذکر باید گفت میدانی که
پیر کیست پیر آنکس است که از وی طریق وصول بجناب قدس خداوندی جل شانه استفاده نمائی
و مددها و اعانتها درین طریق یابی مجرد کلاه و دستی و شجره که عرف شده از حقیقت پیری و مریدی
خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه جامه تبرک از شیخ کامل و مکمل بدست آوری و با اعتقاد و
اخلاص با و زندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتائج درین صورت نیز قوی است و بدانی که منامات و واقعات
لایق اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب پادشاه دید یا قطب وقت یافت فی الحقیقت بخلاف
بیرون خواب و واقع اگر پادشاه شود یا قطب گردد مسلم است پس از احوال و مواجید هر چه در
بیداری و افاقت ظاهر شود گنجایش اعتماد دارد و الا فلا و بدانی که نفع ذکر و ترتب آثار بر آن
مربوط باتیان شریعت است پس در ادای فرائض و سنن و اجتناب از محرم و مشتبه نیک احتیاط
باید کرد و در قلیل و کثیر بعلما رجوع باید نمود و بمقتضای فتوی ایشان زندگانی نمود والسلام

مکتوب صد و نود و یکم بخانخانان صدور یافته در ترغیب بر متابعت انبیا علیهم الصلوٰة والسلام

در بیان آنکہ در تکلیفات شرعیہ مراعات تیسیر تمام نمودہ اند و تخفیف تام فرمودہ الحمد للہ الذی ہدانا

لہذا وما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق سعادت ابدی و نجات سرمدی مربوط بمتابعت انبیا صلوات اللہ تعالی و تسلیمات سبحانہ علی جمیعہم عموماً و علی افضلہم خصوصاً اگر ہزار ہزار سال عبادت کردہ شود و ریاضات شاقہ و مجاہدات شدیدہ بجا آوردہ اگر بنور متابعت این بزرگواران منور نگردد بجوی نیخرند و بخواب نیمروزی کہ سراسر غفلت و تعطیل است کہ با مر این برگزیدگان واقع شود برابری انداز ند و مثل سراب بقیعت می شمرند کمال عنایت خداوندی جل سلطانہ است کہ در جمیع تکلیفات شرعیہ و مامورات دینیہ نہایت تیسیر و غایت سہولت را مراعات فرمودہ است مثلاً در ہشت پہر شبانروزی ہفدہ رکعت نماز تکلیف فرمودہ کہ وقت ادای آن مجموع بیک ساعت نمیکشند مع ذلک در قراءۃ آن ہر چہ میسر شود کفایت نمودہ و اگر قیام متعذر شود بقعود تجویز فرمودہ و در وقت تعذر قعود باضطجاع اشارت فرمودہ و چون رکوع و سجود متعسر شود بایما و اشارت دلالت نمودہ و در طہارت اگر قدرت بر استعمال آب متحقق نشود تیمم را خلیفہ آن ساختہ و در زکوۃ از جمیل یک چہل حصہ را لفقرا و مساکین تعین فرمودہ و آن را نیز مختص باموال نامیہ و انعام سائمہ داشتہ و در تمام عمر یک حج را فرض ساختہ مع ذلک مشروط بزاد و راحلہ و امن طریق گردانیدہ و دائرہ مباح را وسیع ساختہ چہار زن بنکاح و از سراری ہر قدر کہ بخواہد مباح فرمودہ و طلاق را وسیلۂ تبدیل لنسا گردانیدہ و از اطعمہ و اشربہ و اقمشہ اکثر را مباح ساختہ و اندک را محرم داشتہ ہم بواسطہ مصالح عباد اگر چہ یک شراب بیہودہ پر ضرر را حرام گردانیدہ اما چندین اشربہ خوشخور و خوشبوی چندان منافع را در عوض آن مباح ساختہ عرق قرنفل و عرق دارچینی با آن خوشخوری و خوشبوئی چندان منافع و فوائد دارد کہ چہ نویسد چنین تلخ و بدمزہ و تندبوی بدخوی ہوش ربای پرخطری را با آن عرق خوشبوی خوشخور چہ مناسبت شتان ما بینہما مع ذلک فرقی کہ از راہ حل و حرمت بیخیزد جداست و تمیزیکہ از ربگذر رضای پروردگار جل سلطانہ و عدم رضای او تعالی پیدا میشود علیحدہ و بعضی از لباسہای ابریشم را کہ محرم فرمودہ چہ باک کہ چندین انواع جامہای فریبندہ و قماشہای فرین در عوض آن حلال گردانیدہ است و لباسہای پشمین کہ مطلقاً مباح ساختہ بمراتب از لباسہای ابریشم بہتر است

مع ذلک لباس ابریشم بر زنان مباح فرموده که منافع آن نیز عائد بمردان است و همچنین است حال ذهب و فضه که حلی زنان از برای تمتع مردانست اگر بی انصافی باین یسر و باین سهولت متعسر و متعذر دانند بمرض قلبی مبتلا است و بعلت باطنی گرفتار بسیاری از کارها است که صحابه فعل آن یسیر تمام دانند و بر ضعفاء متعسر است بعسر تمام مرض قلبی عبارت از عدم یقین قلب است باحکام منزله سماوی و تصدیقی که دارند صورت تصدیق است نه حقیقت تصدیق علامت حصول حقیقت تصدیق نبوت یسر است در اتیان احکام شرعیه و بدونها خرط القتاد و قال الله تبارک و تعالی کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب صد و نود و دوم بشیخ بدیع الدین سهارنپوری صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود که از مقام رنگین که بلندتر از مقام حضرت صدیق اکبر است رفته بود

اخوی اعزی ارشدی شیخ بدیع الدین استفسار نموده بودند که در عرضداشت یازدهم که بحضرت خواجه قدس سره نوشته واقع شده است که بمقامی رنگین حصول میسر گشت که بلندتر از مقام صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه معنی این کلام چه باشد بدان ارشدک الله تعالی لا نسلم که این عبارت مستلزم تفضیل است با آنکه لفظ هم نیز واقع شده است و لو سلم گوئیم این سخن و سخنان دیگر که در آن عرضداشت واقع شده است از جمله واقعات است که به پیر خود نوشته و مقرر این طائفه است که هر چه از وقائع رسیده صحیح باشد یا سقیم بی تحاشی به پیر خود اظهار مینمایند چه در غیر صحیح نیز احتمال تاویل و تعبیر است لیزداد اطمئنان چاره نبود و در ما نحن فیه بملاحظه معنی هیچ محظور لازم نمی آید و حل دیگر آنکه تجویز نموده اند که اگر در جزئی از جزئیات غیر نبی را بر نبی فضل متحقق شود باکی نیست بلکه واقع است چنانکه در مادهٔ شهدا زیادتها واقع شده است که در انبیا نیست علیهم الصلوات والتسلیمات با آنکه فضل کلی مر نبی راست علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات برین تقدیر اگر سیر غیر نبی در کمالات آن جزئی واقع شود و خود را در آن مقام بلندتر یابد هم مجوز باشد هر چند حصول آن مقام او را بواسطه متابعت نبی است و نبی را نیز از آن مقام بحکم حدیث من سن سنة فله اجرها و اجر من عمل بها نصیب تمام است پس هرگاه فضل جزئی غیر نبی را بنبی مجوز گشت بر غیر نبی بطریق اولی مجوز خواهد بود فلا اشکال والصلوة والسلام

مکتوب صد و نود و سوم بسیادت پناهی شیخ فرید

صدور یافته در ترغیب بتصحیح عقاید بر وفق آرای اهل سنت و جماعت و تحریص بر تعلم احکام فقهیه از
حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و در بیان غربت اسلام و اغرا بر ترویج و تائید آن

الله تعالی ناصرکم و معینکم علی کل ما یعنیکم و یشینکم نخستین ضروریات بر ارباب تکلیف تصحیح عقائد است
بر وفق آرای علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم که نجات اخروی وابسته باتباع
آرای صواب نمای این بزرگواران است و فرقه ناجیه هم ایشان و اتباع ایشان اند که
بر طریق آن سرور و اصحاب آن سرور اند صلوات الله و تسلیماته علیه و علیهم اجمعین و از علومیکه از
کتاب و سنت مستفاد اند همان معتبر اند که این بزرگواران از کتاب و سنت اخذ کرده اند و فهمیده
زیرا که هر مبتدع و ضال عقائد فاسده خود را بزعم فاسد خود از کتاب و سنت اخذ میکنند
پس هر معنی از معانی مفهومه از آنها معتبر نباشد و از برای تصحیح این عقائد حقه رساله امام اجل
تورپشتی بسیار مناسب است و قریب الفهم مذکور مجلس شریف بوده باشد اما رساله مذکوره چونکه
مشتمل بر استدلال است و طول و بسط بسیار دارد اگر رساله که متضمن مسائل صرف بوده باشد اولی
و انسب خواهد بود درین اثنا بخاطر حقیر نیز خطور کرده که درینباب رساله بنویسد که متضمن عقائد اهل سنت
و جماعت باشد و سهل المأخذ اگر میسر شد نوشته متعاقب بخدمت خواهد فرستاد بعد از تصحیح این عقائد
علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مکروه که علم فقه متکفل آنست و عمل بمقتضای این علم نیز
ضروریست بعضی از طلبه فرمایند که از کتاب فقه که بعبارت فارسی بوده باشد در مجلس میخوانده باشند مثل
مجموعه خانی و عمدة الاسلام و اگر عیاذا بالله سبحانه چند مسئله از مسائل اعتقادیه ضروریه خلل رفت از دولت
نجات آخروی محروم است و اگر در عملیات مساهله رود احتمال که بتوبه هم درگذرند و اگر مواخذه هم کنند آخر کار
نجات است پس عمده کار تصحیح عقائد است از حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره منقول است که میفرمودند
که اگر تمام احوال و مواجید را بما دهند و حقیقت ما را بعقاید اهل سنت و جماعت متحلی نسازند جز خرابی هیچ
نمیدانیم و اگر تمام خرابی ها را بر ما جمع کنند و حقیقت ما را بعقاید اهل سنت و جماعت بنوازند هیچ باکی
نداریم ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی طریقتهم المرضیة بحرمة سید البشر علیه و علی آله من الصلوات و من التسلیمات
اکملها درویشی از جانب لاهور آمده بود گفت که شیخ جیو در مسجد جامع تماس کنند از برای نماز جمعه
حاضر شده بودند و میان رفیع الدین بعیداتا لمنار التفات ایشان گفتند که نواب

شیخ جیو در حویلی خود مسجد جامع بنا کردند الحمد لله سبحانه علی ذالک حضرت حق سبحانه وتعالی مزید توفیق
ارزانی فرماید این قسم اخبار که مخلصان می شنوند غایة الغایة مسرور و مبتهج میگردند سیادت پناها مگر امروز
اسلام بسیار غریب است امروز یکی که در تقویت آن صرف میکنند بکرورها میخرند تا کدام شاه باز برآید این
دولت عظمی مشرف سازند ترویج دین و تقویت ملت در همه وقت از هر کس که بوقوع می آید زیباست
و رعنا اما درینوقت که غربت اسلام است از امثال شما جوانمردان اهل بیت زیباتر و رعناتر است که این
دولت خانه زاد خاندان بزرگ شما است از شما ذاتیست و از دیگران عرضی حقیقت وراثت نبوی علیه
و علی آله من الصلوات افضلها ومن التحیات والتسلیمات اکملها در تحصیل این امر عظیم القدر است
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصحاب را مخاطب ساخته فرمودند که شما در زمانی موجود شده آید
که اگر از اوامر و نواهی ده هم حصه را ترک کنید هلاک شوید و بعد از شما گروهی خواهند آمد که اگر ده هم حصه را
از اوامر و نواهی بوقوع آرند خلاص شوند و بعد از شما این آن وقت است و این گروه آن گروه است
گوی توفیق و سعادت در میان افگنده اند بکس میدان در نمی آید سواران را چه شده درینوقت
کشتن کافر لعین گوبند ال بسیار خوب واقع شد و باعث شکست عظیم بر هنود مردود گشت بهر نیت
کشته باشند و بهر غرض که هلاک کرده خواری کفار خود نقد وقت اهل اسلام است این فقیر پیش از انکه
این کافر را بکشند در خواب دیده بود که پادشاه وقت کاسه سر شرک را شکسته است الحق که آن لعین رئیس
اهل شرک بود و امام اهل کفر خذلهم الله سبحانه و آن سرور دین و دنیا علیه الصلوة والسلام در بعضی ادعیه
خود اهل شرک را باین عبارت نفرین فرموده اند اللهم شتت شملهم و فرق جمعهم و خرب بنیانهم و خذهم
اخذ عزیز مقتدر عزت اسلام و اهل آن در خواری کفر و اهل کفر است مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است
و اهانت ایشان است هر قدر که اهل کفر را عزت باشد ذلت اسلام هم آن قدر است این سر رشته را نیک نگاهداشت باید
و اکثر مردم این سر رشته را گم کرده اند و از شومی آن دین را برباد داده قال الله سبحانه وتعالی یا ایها
النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم جهاد با کفار و غلظت بر ایشان از ضروریات دین
است بقایای رسوم کفر که در قرن سابق پیدا شده بود درینوقت که پادشاه اسلام را آن توجه
باهل کفر نمانده است و دلهای مسلمانان بسیار گران است بر مسلمانان لازم است که پادشاه
اسلام را از قبح رسوم آن بدکیشان اعلام بخشند و در رفع آن کوشند شاید بقایای اینها

منتهی باشد بر عدم علم پادشاه بر شنیع آنها اگر فی الجمله گنجایش وقت یابند بعضی از علمای اهل اسلام را
اعلام بخشند که آمده بر شناعت رسوم اهل کفر اعلام نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار
خوارق و کرامات هیچ در کار نیست در قیامت عذر نخواهند شنید که بی تصرفت تبلیغ احکام شرعی
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که بهترین موجودات اند تبلیغ احکام شرعی کرده اند اگر امتان
معجزات میطلبیدند میفرمودند که معجزات از نزد خداست عزوجل ما را تبلیغ احکام است و لوازم آن
که در آن اثنا شاید حق سبحانه وتعالی امری ظاهر سازد که باعث اعتقاد حقیت این جماعت
باشد بهر حال از حقیقت مسائل شرعیه اطلاع دادن ضروری است تا این دفع نشود و عهده
بر ذمه علماء و مقربان حضرت پادشاه است چه سعادت که درین گفتگو چیزی آزار رسد انبیا
علیهم الصلوات والتحیات در تبلیغ احکام شرعیه چه آزارها کشیده اند و چه محنتها ندیده بهترین
ایشان علیه من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها فرموده ما اوذی نبی مثل ما اوذیت
عمر بگذشت و حدیث درد ما آخر نشد شب بآخر شد کنون کوته کنم افسانه را
والسلام والاکرام

مکتوب صد و نود و چهارم بسید صدر جهان صدور یافته در تحریص بر ترویج ملت و تائید دین و مایتعلق بذلک

سلمکم الله سبحانه وعافاکم اشتهار تمهید ترویج
احکام شرعیه و تذلیل اعدای ملت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة مسلمانان ماتم
زدگان را فرح بخشید و صحح افزاست الحمد لله سبحانه والمنة علی ذلک والمسئول من الله سبحانه
الملک القدیر ازدیاد این الامر الخطیر بحرمة النبی البشیر النذیر علیه و علی آله من الصلوات
افضلها ومن التسلیمات اکملها یقین است که مقتدایان اسلام از سادات عظام و علمای
کرام در خلا و ملا متصدی ازدیاد این دین متین و تکمیل این صراط مستقیم خواهند بود
بی سر و برگی در میان نیست چه در ان تقصیر نماید شنیده شد که پادشاه اسلام از حسن استعداد
اسلامی خواهان علما اند الحمد لله سبحانه علی ذلک معلوم شریف است که در قرن سابق هر فسادی
پیدا شد از شومی علمای سوء بظهور آمد درین باب تتبع تمام مرعی داشته از علمای دین انتخاب نموده اقدام
خواهند فرمود علمای سوء لصوص دین اند مطلب ایشان حب جاه و ریاست و منزلت نزد خلق است
والعیاذ بالله سبحانه من فتنتهم آری بهترین ایشان بهترین اند ایشان اند که فردای قیامت سیاهی ایشان را

بیچارگان شهدای فی سبیل الله وزن خواهند کرد و پله این سیاهی خواهد چربید شر الناس شرار العلماء
وخیر الناس خیار العلماء ثانیاً ملتمس آنکه بعضی نیات بر آن آورد که خود را بعسکر رساند بتقریب ماه
مبارک رمضان در حضرت دهلی توقف واقع شد ان شاء الله بعد از مضی این ماه مبارک تجدید عزم
خواهد نمود مکتوب صد و نود و پنجم بصدر جهان صدور یافته در اعزاز و تعزیز ترویج شریعت و علماء
تعظیم اهل اسلام دام آن سلمکم الله سبحانه و ابقاکم احسان سلاطین چونکه نسبت بکافه حاصل
است بضرورت دلهای خلائق بحکم جبلت الخلائق علی حب من احسن الیهم بجانب محسنان مائل است
پس ناچار بواسطه این ارتباط حب اخلاق و اوضاع پادشاهان بعموم خلائق علی تفاوت درجات
الاحسان ساریست از خیر و شر و صلاح و فساد تا آنکه ازینجا گفته اند الناس علی دین ملوکهم تا روزگار قرن
سابق مصداق این سخن است اکنون که انقلاب دول بظهور پیوسته و صورت عناد اهل ملل بهم
شکسته بر ائمه اسلام از صدور عظام و علمای کرام لازم است که تمام همت خود را مصروف رواج
شریعت غرا ساخته در بدایت امر ارکان اسلام منهدمه را برپا سازند که در تسویف خیریت
ظاهر نمیشود دلهای غریبان ازین تاخیر در اضطراب شده است قرن سابق در دلهای مسلمانان
شکستهای بسیار تلافی آن نشود و غربت اسلام بتطویل انجامد هرگاه پادشاهان را گرمی ترویج
سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة نباشد و مقربان ایشان نیز در میان
خود را معاف دارند و حیات چند روزه را عزیز شمرند کار بر فقراء اهل اسلام بسیار تنگ شده
خواهد بود انا لله و انا الیه راجعون عزیزی گفته بیت آنچه از من گم شده گر از سلیمان گم
شدی ؛ هم سلیمان هم پری هم اهرمن بگریستی ؛ شعر صبت علی مصائب لو انها صبت
علی الایام صرن لیالیا از جمله شعائر اسلام تعین قضاة است در بلاد اسلام که در قرن
سابق محو شده بود سرهند که اعظم بلاد اسلام است چند سال است که قاضی ندارد و حامل رقیمه
دعا قاضی یوسف آباء او تا ابا در سرهند است قاضی شده آمده اند چنانکه اسناد سلاطین سابق
دارد مشار الیه بصلاح و تقوی متحلی است اگر صلاح دانند این امر عظیم القدر را بتفویض فرمایند
ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة الحقة علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة مکتوب صد
و نود و ششم بمنصور عرب صدور یافته در بیان آنکه راهی که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام

است و بهر گامی ازین گامها سالک از خود دور می افتد و بحق سبحانه نزدیک میگردد صحیفه مرحمت رقیمه مکرمت در اعزاز مند ورود یافت لله سبحانه الحمد والمنة که خواص از یاد عوام فارغ نیستند و مهتران از غمخوارگی کهتران خالی نیند جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء مخدوما از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است و این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است دو گام بعالم خلق تعلق دارد و پنج گام بعالم امر بگام اول که سالک در عالم امر میزند تجلی افعال و میدهد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت درجاتها کما لا یخفی علی اربابها کل ذلک منوط بمتابعت سید الاولین والآخرین علیه و علی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات والتحیات اکملها آنکه گفته اند که این راه دو خطوه است مراد ازان عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجمال و تیسیر اللامر علی نظر الطلاب بهر گامی ازین گامهای هفت گانه از خود دور می افتد و بحق سبحانه نزدیک بعد از طی این گامها فنای اتم است که بقای اکمل بر آن مترتب است و باین فنا و بقا حصول ولایت خاصه محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة مصرع این کار دولت است کنون تا کرا رسد ما فقیران نامراد را با امثال این سخنان چه مناسبت است غیر ازان که کام و دهان خود را به زلال اهل کمال سیراب و شیرین داریم رباعی گر نداریم از شکر جز نام بهره این بسی خوشتر که اندر کام زهر نه آسمان نسبت بعرشش آمد فرود و رنه بس عالی است پیش خاک تو دیده والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و نود و هفتم بپهلوان محمود صدور یافته در بیان آنکه سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد و بحرارت محبت حق سبحانه و تعالی گرم و ما ینا سب ذلک ثبتکم الله سبحانه علی جادة الشریعة سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد و بحرارت محبت حق سبحانه تعالی گرم محبت دنیا سر گناهان است و ترک آن سر جمیع عبادات چه دنیا مبغوضه حق است سبحانه و تا آنرا آفریده است بسوی آن نظر نفرموده و اهل او بداغ طرد و لعن موسوم شده در خبر است که الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها الا ذکر الله چون ذکران ملکیه هر قدر از ذوات وجود ایشان متلبس بذکر الله سبحانه مملو است لیس فی الذکران حق سبحانه ازین وعید خارج باشند و در شمار اهل دنیا نیایند زیرا که دنیا چیزیست که دل را از حق سبحانه باز دارد و بغیر او مشغول سازد خواه اموال و اسباب باشند آن چیز و خواه جاه و ریاست و خواه ننگ و ناموس فاعرض عن من تولی عن ذکرنا النص قاطع است هر چه از دنیا است بلای

جان است اہل آن در دنیا ہمیشہ در تفرقہ اند و در آخرت از اہل ندامت و حسرت حقیقت ترک آن عبارت
در ترک رغبت در آنست و ترک رغبت وقتی متحقق شود کہ وجود و عدم آن مساوی شدہ باشد و حصول
این معنی بی صحبت ارباب جمعیت متعسر است صحبت این بزرگان اگر میسر شود مغتنم باید شمرد و خود را باین باید سپرد
و صحبت میان شیخ مزمل ہر چند شما را مغتنم است و امثال این عزیز عزیز الوجود اعز من کبریت الاحمر اند
شیوۂ اہل کرم ایثار است یعنی تقدیم حاجت غیر بر حاجت خود چند روز اگر میان شیخ مزمل را ایثار
فرمایند بر محل است بعد از فراغ کار انشاء اللہ العزیز باز خواہند رفت اخلاص غائبانہ ہم شما را کار
حضور میکند زیادہ تصدیع است رزقنا اللہ سبحانہ و ایاکم الاستقامۃ علی متابعۃ سید البشر
علیہ و علی آلہ من الصلوات اتمہا و من التحیات اکملہا و السلام و الاکرام **مکتوب صد و نود و ہشتم**
بخانخانان صدور یافتہ در بیان آنکہ آشنائی فقرا با غنیا درین زمان بسیار متعسر است و مناسب
ذلک فتوحات مکیہ مفتاح فتوحات مدنیہ باد بحرمۃ النبی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات
التفات نامہ گرامی کہ بنام فقرا فرمودہ بودند وصول یافت باعث ازدیاد محبت گشت بشری
لکم ثم بشری لکم مخدوما فقرا را با غنیا آشنائی کردن درین زمان بسیار متعسر است اگر فقرا گفتن
یا نوشتن راہ تواضع و حسن خلق کہ از لوازم فقر است پیش میگیرند کوتہ اندیشان از سوء ظن خود
می انگارند کہ طامع و محتاج اند لاجرم درین ظن خسر الدنیا و الآخرۃ میگردند و از کمالات این گروہ
محروم میمانند و اگر فقرا با استغنا کہ نیز از لوازم فقر است حرف میزنند قاصر نظران از بد خلقی
خود قیاس میکنند کہ متکبر و بد خلق اند نمی دانند کہ استغنا نیز از لوازم فقر است کہ جمع ضدین اینجا
از استحالہ بر آمدہ است ابو سعید خراز میفرماید عرفت ربی بجمع الاضداد ہر چند ارباب نظر این
مقدمہ را قبول نمیکنند و محال انگارند لیکن تمہ نسبت طور ولایت ورای طور نظر عقل است باقی
احوال را میر مولانا بتفصیل معروض خواہند داشت و السلام علی من اتبع الہدی **مکتوب صد و نود و نہم**
بملا محمد امین کابلی صدور یافتہ در بیان قبول فرمودن آنچہ او طلب نمودہ بود از ورد و شغل صحیفۂ گرامی
کہ مبنی بود از فرط محبت و اخلاص و مشعر از مودت و اختصاص ورود یافت موجب فرحت گشت عافاک
اللہ سبحانہ الطاف طلب وردی از اوراد نمودہ بودند بنا بر علی ذلک اخوی ارشدی مولانا محمد صدیق را فرستادہ شد
تا بذکری ازین طریقہ علیہ مشغول سازند و آنچہ امر میفرمایند در امتثال آن سعی بلیغ خواہند نمود امید است

کرشمه مشایخ گرده چون مجرد نوشتن کفایت نمیکرد و تعلق بحضور صحبت داشت بنابران تصدیع اخوی
مشار الیه داده شد والسلام.

مکتوب دو صدم بملا سکبی اصفهانی صدور یافته در حل عبارت نفحات که اغلاق داشت و طلب شرح او نموده بود

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله الطاهرین اجمعین عبارت نفحات که فی الجمله اغلاقی داشت فرموده بودند
که آنرا شرح باید کرد بنابران اینچند کلمه جرأت نمود مخدوما مکرما عین القضات همدانی میگوید در
بیان حال جماعه که بی راهبری راه نا سلوک رفتند بعضی از ایشان را مغلوبی و پناه خود نگاهداشت
و مستی سایبان سر ایشان شد و هر که با تمییز بود سرش بر داشتند مراد از راه سلوک الله سبحانه
اعلم طریق سلوک است و طی مقامات عشره مشهوره بترتیب و تفصیل و درین طریق تزکیه نفس
مقدم است بر تصفیه قلب و انابت مشروط بهدایت است و راه نا سلوک عبارت از طریق جذبه
و محبت است و تقدیم تصفیه است بر تزکیه و راه اجتباست که مشروط بانابت نیست و این طریق
طریق محبوبان و مرادانست بخلاف طریق اول که طریق محبین است و راه مریدین بعضی از ایشان
که قوت جذبه داشتند و استیلاء محبت که مغلوبی و مستی عبارت ازانست از شر شیاطین آفاقی و
انفسی محفوظ ماندند و از اغوا و اضلال ایشان مصئون هرچند راهبر نداشتند اما فضل ایزدی
جل سلطانه رهنمونی فرموده ایشانرا بمطلوب حقیقی رسانید و هر که از ایشان با تمییز بود یعنی قوت
جذبه نداشت و استیلاء محبت در حق وی مفقود بود چون راهبر نداشت اعدای دین او را از راه بردند
و هلاکش ساختند و بموت ابدی گرفتارش گردانیدند و از جمله مغلوبان آن دو ترکان بودند که
حسین قصاب برمز و اشارت از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راهی میرفتم ناگاه دو ترکان
از میان آن کاروان بیرون شدند و راه نا سلوک را در پیش گرفتند الی آخر القصه
راهیکه کاروان عظیم بآن راه میرفتند راه سلوک است که بقطع مقامات عشره مشهوره بترتیب
و تفصیل صورت بندد و چه اکثر مشایخ علی الخصوص از متقدمین بهمین طریق بمقاصد خود رسیده‌اند
و راه نا سلوک که آن دو ترکان اختیار کردند و حسین قصاب با ایشان در آن راه متابعت
نمود طریق جذبه و محبت است که نزدیکتر است بوصول ازان راه سلوک معهود و مقدمه این طریق
التذاذ و آرام است که سبب غیبت است از حس و باعث ذهول است از شعور و کنایت از انحالت شب نموده است

و چون این غیبت و ذهول از خلق متضمن حضور و شعور بجناب حق است تعالی و تقدس آن حضور و شعور را به
ماه اشارت فرموده این مقام بیان مطلبید بگوش هوش باید شنید که مدبر جسد روح است و مربی قالب
قلب قوای جسدی مکتسب از قوت روحانی است و حواس قالبی مستفاد از نورانیۀ قلبی پس ناچار در
وقت توجه قلب و روح بجناب قدس خداوندی جل شانه که لازم طریق جذبه است در ابتداء حال که
آوان نقص است فتوری در تدبیر جسد و تربیت قالب راه می یابد که بسبب تعطیل حس و ذهول از شعور
میگردد و بستگی قوی و جوارح میرساند و بی اختیار بر زمین میخواباند و این حالت را شیخ اجل شیخ محی الدین
بن العربی قدس سره در فتوحات مکیه تعبیر بسماع روحی فرموده است و سماعی که برقص و حرکت دوریست
آنرا سماع گفته و مبالغه بمنع آن نموده پس محقق شد که این غیبت صوری متضمن حضور معنوی است
و این ذهول جسدی مشتمل بر شعور روحی که تعبیر از آن بماه مناسب است بر سر اصل سخن رویم
باید دانست که پوشیدن روی ماه با بر سیاه کنایت از ظهور صفات بشریه است که مبتدیان را با استتار
آن حضور و آگاهی میرساند و این استتار تا توسط احوال است چه متوسطان را این استتار نیست
هرچند بی استتار نیست تواند بود که بهمین معنی گفته باشد که چون نیم شبی شد دیگر باره ماه از
ابر بیرون آمد و اثر قدم آن دو جوان مرد باز یافتیم چه در حالت بسط که اوان حضور و آگاهیست
راه روشن میگردد و قطع مسافت بیشتر نموده می آید چون صبح رسید یعنی آن غیبت و ذهول
زائل شد و آن حضور و آگاهی قوت گرفت با توجه خلق جمع گشت و کنایت ازین حضور بطلوع آفتاب
کرده است کوه عبارت از وجود بشریت است که درین وقت بروی ظاهر ساخته اند که درین طریق ترکیه
نفس بعد از تصفیه قلب است و چون آن دو ترکمان قوت جذب داشتند و استیلاء محبت لاجرم مردوار
پای بر بالای کوه بشریت نهادند و بیک ساعت بران بالا شدند و بنحوی از فنا مشرف گشتند و
حسین قصاب چون آن قوت جذب نداشت بحسب تمام بالای آن کوه برآمد آن هم ببرکت متابعت
آن دو ترکمان میسر شد و الا سرش بر سید نشستند لشکرگاه عبارت از مرتبۀ اعیان ثابته است
که جامع تعینات حقائق امکانی است و تعین علمی وجوبی که جمهای بی نهایت کنایت از آن تعینات
است و در آن خیمه سان عظیم اشارت بتعین علمی وجوبی است تعالی و تقدس که آن را خیمۀ سلطانی
گفتند و چون حسین قصاب شنیده که آن خیمۀ سلطانی است خیال کرده که بمطلب

رسیده خواست که از مرکب سکر و مستی که قطع ازین راه بوی بود و آن مرکب میسر نیست فرود آید
که بوصول مطلوب بپا باید پای راست که عبارت از روح است چه درین راه نا مسلوک
بپای قلب و روح میروند نه بپای علم و عمل که آن براه مسلوک مناسبت دارد و اول از مستی که
فرود می آید همان روح است و ثانیا قلب که پای چپ معبر از آنست از رکاب بیرون آورده بود که
الهام بگوش رسیده که سلطان در خیمه نیست والحق که چنین است حسین قصاب چون قوت
جذب نداشت باندک بشارت از مستی فرود آمد و آن دو ترکان چون جذب قوی داشتند و تعلق
محبت با مثال این بشارات گول نشدند و مردوار بالا گذشتند حسین قصاب اگر هزار سال انتظار کشید
سلطان را هرگز در خیمه نخواهد یافت که او تعالی ورای الوری است قوله بر نشسته است و بشکار شده یعنی
بر مجالی و مظاهر جمیله بر نشسته است و بصید دلهای عشاق شده و این آواز و همین معنی باندازه فهم
و درایت حسین قصاب بود که بطریق تنزل با وی سخن کرده اند و الا آنجا که اوست تعالی
و تقدس بر نشستن و به شکار شدن معنی ندارد بیت لا و بوزان سرای روز بهی : بازگشتند و
جیب و کیسه تهی : و این عبارت را معنی دیگر نیز بخاطر فاتر میرسد که مناسب مقام تفرد و کبریائی
است هرچند این معنی نیز شایان جناب قدس آنحضرت نیست جل سلطانه اما از معانی دیگر اولی
و انسب است و آن معنی آنست که بر وحدت که تعین اول است و فوق مرتبه واحدیت بر نشسته است
و چون در مرتبه وحدت اضمحلال و استهلاک تعینات علمی و عینی است شکار که سبب هلاک وحوش
و طیور است مناسب آن مقام دانسته بشکار شده فرموده شیخ محمد معشوق طوسی و امیر علی
عبو بشکارگاه سلطان رسیدند و صید او گشتند اما معشوق طوسی اقدم و اقرب است و حسین
قصاب با سیر گشتن سلطان در خیمه های واحدیت ماند والله سبحانه اعلم بحقیقة المراد وما فیه من
الصواب و السداد مخدوما اکابر طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم همین راه نا مسلوک را
اختیار کرده اند و آن راه نا معهود در طریقه این بزرگواران راه معهود گشته است و عالم عالم را ازین راه
بتوجه و تصرف بمطلب میرسانند این طریق را وصول لازم است اگر مراعات آداب پیر مقتدا نموده آید چه
درین طریق پیر و جوان در وصول برابر اند و نسا و صبیان ستادی بلکه موتی نیز ازین دولت مستفید اند
حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که از حق سبحانه طریقی خواسته ام که البته موصل باشد

و حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره که خلیفه نخستین ایشان است درین معنی بیت میخوانند بیت

گر نشکستی دل و زبان از هم ۔ قفل جهانرا همه بگشادمی ثبتنا الله سبحانه علی طریقة هؤلاء الاکابر

والسلام **مکتوب دو صد و یکم** بکوچک بیگ حصاری صدور یافته در استفسار او

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی جناب کوچک بیگ حصاری پرسیده اند که شخصی میگوید

که علوم تمام در دو سه حرف مندرج است این سخن را باور توان کرد یا نه در جواب گفته شد لطائف الٰهی

شخصی نسبت بعدم علم و سماع و مطالعه کتب گفته باشد که از کبار متقدمین امثال این سخنان سر بر زده

حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه فرموده اند که جمیع علوم در بای بسمله مندرج است بلکه در نقطه آن

باید دید که این شخص درین سخن دعوی کشف میکند پس امر از دو حال خالی نیست اگر گوید بمن

منکشف ساخته اند که تمام علوم در دو سه حرف مندرج است عام تر از آنکه آن دو سه حرف جامع همه

علوم ادراک کرده باشد یا نه احتمال صدق دارد و اگر گوید که تمام علوم را در ضمن دو سه حرف بمن

منکشف گردانیده اند و در ضمن آن دو سه حرف تمام علوم را مطالعه میکنم پس مدعی کذاب است

اندیا در نیابه کرده والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات

والتسلیمات اتمها و اکملها **مکتوب دو صد و دوم** بمیرزا فتح الله حکیم صدور یافته در بیان

احوال جماعه که خود را در سلک اراده این اکابر داخل ساخته اند بموجب شرط این بزرگواران

نبوده ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی الطریقة المستقیمة المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة

والسلام و التحیة روزی سخنی از عزیزان مشایخ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم مذکور میشد

و در اثنا مذکور شد که حال آن جماعه چه خواهد شد که خود را در سلک اراده این اکابر داخل

ساخته اند یا در ضمن اینها خود را در آورده اند و ایشانان قبول فرموده و در ثانی الحال بی جهت

بموجب شرط این بزرگواران نبوده اند و بظن و تخمین منتسب اذیال دیگران گشته درین ضمن نام شما

و نام قاضی سنام مذکور شده بود و آن فدا کرده معلوم نیست که یک لمحه کشیده باشد و انهم متعنی به لقمه

بعد از آن خدا میکند جل شانه که فقیر بی آزار مسلمانی را نخواسته باشد یا در دل کینه نگاه داشته خاطر شریف اینها

دیگر رجوع باشد معلوم شما شده باشد که طریق ما طریق دعوت است اکابر این طریقت اهلاک

در مسمای این اسما اختیار فرموده اند ابتدا از توجه ایشان با حدیت صرف است از اسم و صفت

نخواهند تعالی و تقدس لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است ع قیاس کن ز گلستان
من بهار مرا ● اتفاقاً چون آن مذاکره بتوسط نقلهای متعدده هیئت دیگر پیدا کرده و شایان آن گشته
که از آن جانب توهمات دیگر ناشی گردد از برای دفع آن باین چند کلمه اقدام نمود از آشنائی شما هیچ نمی افزود
و از عدم آشنائی هیچ نقصی راه نمی یابد ملحوظ و منظور خیر اندیشی شما بود اما الا فتی یا مضر لا یستوی المنتظر
مثل مشهور است یقین دانند که این فقیر ضرر شما نخواسته و نخواهد خواست انشاء الله تعالی سخن بود
از روی غیرت که درویشان را میباشد تقریبی گفته بود بخاطر بیارند دیگر شخصی که خود را در حضرت
صدیق رضی الله تعالی عنه افضل داند امر او از دو حال خالی نیست زندیق محض است یا جاهل صرف
فقیر پیش از این چند سال مکتوبی که بجناب شما نوشته بود در بیان فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت اند عجب است
که بعد از مطالعه آن این قسم سخنان را تجویز مینمایند کسی که حضرت امیر را افضل از حضرت صدیق گوید
از جرگه اهل سنت نمی برآید تا چه رسد بکسیکه خود را افضل داند و مقرر این طائفه است اگر سالکی خود را از سالکی
دیگر بهتر داند از کمالات این بزرگواران محروم است اجماع سلف بر افضلیت حضرت صدیق بر جمیع بشر
بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات منعقد گشته است احمقی باشد که توهم خرق این اجماع نماید
این فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است که وحشی قاتل حضرت حمزه که یکمرتبه بصحبت خیر البشر علیه
و علی آله الصلوة والسلام رسیده از اویس قرنی که خیر التابعین است بهتر است پس در حق این طور
شخصی آن قسم سخنان تخیل نمودن از عقل دور اندیش دور است عباراتیکه مردم این توهم را از آنجا
پیدا کرده اند باید دید و تحقیق معامله وا رسیده مجرد تقلید ارباب حسد نمودن چه مناسب است
با آنکه مشائخ در غلبه سکر چیزهای نامناسب گفته اند شیخ بسطام میگوید لوائی ارفع من لواء محمد
از انحای با فضیلت نتوان برد که عین زندقه است و در عبارت فقیر حاشا و کلا که این قسم کلام
چیزی مذکور شده باشد والسلام ● مکتوب دو صد و سوم بملا حسینی صدور یافته در تحریض بر محبت
این طائفه علیه و در بیان آنکه جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است و ما یناسب ذلک احسن الله
تعالی احوالکم و اصلح سبحانه اعمالکم و آمالکم مکتوب شریف چون مبنی بر محبت فقرا بود بسیار فرحت
افزا آمد حق سبحانه و تعالی محبت این طائفه علیه را روز بروز زیاده گرداند و نیازمندی
نسبت با ایشان سرمایه دولت سازد بحکم المرء مع من احب محبان ایشان با ایشان نزد ایشانند

همنشینان ایشان از شقاوت محفوظ است در حدیث نبوی است علیه من الصلوات اتمها و من التحیات
اکملها که خدای تعالی را فرشتگانند ورای کتبهٔ اعمال در راهها و سر گذرها و طلب اهل ذکر میکنند
تا اگر یابند این طائفه را که در ذکر اند یکدیگر را ندا کنند که بشتابید بسوی حاجت خویش پس گرد گیرند
ایشانرا بالهای خویش و از بسیاری تا آسمان رسند پس خداوند تعالی که داناتر است بحال بندگان از
ملائکه بپرسد چون دیدید بندگان مرا فرشتگان گویند الهی حمد و ثنای تو می گفتند و ترا به بزرگی یاد
میکردند و ترا از جمیع عیوب و نقصان تبری می نمودند خداوند تعالی میفرماید ایشان مرا دیده اند
گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر تمجید و تکبیر گویند خداوند تعالی فرماید
ایشان از من چه میطلبیدند گویند بهشت می طلبیدند خداوند تعالی فرماید ایشان بهشت را دیده
اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند ملائکه گویند
یا رب آن طائفه از دوزخ می ترسیدند و بتو پناه میجستند حق سبحانه تعالی فرماید ایشان دوزخ را دیده
اند گویند ندیده اند فرمان آید که اگر ببینند چگونه باشند گویند اگر ببینند بیشتر تعوذ نمایند و راه فرار
از آن بیشتر اختیار کنند خداوند تعالی فرشتگانرا فرماید شما را گواه گرفتم ایشانرا همه بیامرزیدم
ملائکه گویند یا رب در آن مجلس ذاکران فلان از برای ذکر نیامده بود حاجت دنیاوی داشت برای
آن آمده بود حق سبحانه فرماید ایشان جلیسانند یعنی جلیسان من اند بحکم انا جلیس من ذکرنی
همنشین ایشان بدبخت نباشد پس ازین حدیث و از حدیث سابق که المرء مع من احب لازم می آید
که صحبان این طائفه با ایشانند و هر که با ایشان است بدبخت نباشد ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی محبة
هؤلاء الکرام بحرمة النبی الامی الهاشمی علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات والتحیات کلما ذکره
الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون. و آنچه از احوال خویش در مکتوب میان شیخ الهداد قلمی
نموده بودند این قسم عدمات و گم شدنها طالب را بسیار روی دهد همت بلند دارند و هرچه بدست
افتد قناعت نکنند ع بس بی رنگ است یار دل خواه ای دل ٭ قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل ٭
صحبت این طائفه از جمله ضروریات است حق سبحانه و تعالی در صحبت ایشان اندازد ع گر دوستان
گرد اگر کم میرسد بوی رسد ٭ گرچه بوسه هم نباشد دیدن ایشان بس است ٭ بهمان طریقی که از
حضرت قبله گاهی یعنی خواجه عبد الباقی قدس سره اخذ کرده باشند اسم مبارک الله را بجهت

بیچونی و بیچگونگی بعد از توجه بالکلیه بقلب گزرانید و بمعنی حاضر و ناظر تصور نکنند و هیچ صفت ملحوظ ندارند همین اسم مبارک را بعد از توجه نیکو همواره در دل حاضر دارند بعضی امور ضروریه [illegible] وصیت شد اگر ملاقات میسر شد مذکور خواهد شد تا زمان ملاقات احوال محدوده نویسان باشند که [illegible] باعث توجه غائبانه میگردد والسلام

مکتوب صد و چهارم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در بیان آنکه از تعریضات اهل خسران محنت نکشند و بکاریکه در پیش دارند مشغول باشند و در جمعیت دوستان و حصول ترقیات ایشان

خدمت میر نعمان از تعنتان پریشان اند باید خسران محنت نکشند لعل چه شکایت لائق آنکه بمکافات و مجازات متعرض نشوند در دفعی افروغی نیست باعث کساد بازار آنها کلمات متناقضه آنها خواهد بود وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ شغلی که در پیش دارند در همان کوشند و از غیر آن چشم بپوشند قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ اخوی خواجه محمد صادق بوقت عید منتشره اعتکاف باتفاق بجا آوردند و بفتوحات و واردات عظیم مسرور و مشرف گشتند والحمد لله سبحانه که اوقات سائر دوستان نیز مقرون بجمعیت است و ترقیات پی در پی ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

مکتوب صد و پنجم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه متابعت صاحب الشریعة علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة ملاک الامر

ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة فانه ملاک الامر ومناط النجاة والسعادة وماسوی ذلک فاما اوهام باطلة وخیالات فاسدة نجانا الله سبحانه وایاکم عنهما والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات دائما

مکتوب صد و ششم [illegible] عبد الغفور سمرقندی صدور یافته در مذمت دنیا و نکوهش گرفتاری بمتمنات آن

اللهم [illegible] بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات [illegible] [illegible] شریفه که تا مرد این [illegible] افتاده خورده بود [illegible] آن [illegible] کرده [illegible] الله سبحانه [illegible] دنیا [illegible] مزین نفیس نیاورده اند [illegible] و تنعم و لهو و لعب نیافریده اند مقصود از خلقت او ذل و انکسار و عجز و افتقار است که حقیقت بندگی است اما آن انکسار و افتقار که شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بآن امر فرموده چه ریاضات و مجاهدات اهل باطل که موافقت شریعت [illegible] جز خسارت و خذلان

نمی آرد و غیر از حسرت و ندامت نمی گذارد باید که بعد از تصحیح و تزیین باطن بایقان احکام شرعیه عملاً و اعتقاداً
بر وفق آرای علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم باطن خود را بذکر الهی جل سلطانه معمور دارند
و سبقی که در طریقه علیه اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم اخذ کرده اند تکرار فرمایند که در طریق این
بزرگواران اندراج نهایت در بدایت است و نسبت ایشان فوق نسبتهاست گوته ایشان سخن زیاده در داده شیانه
مقصود ترغیب و تشویق دوستان است مخالفان خارج از بحث اند ؎ هر کس افسانه بخواند افسانه است
و انکه دید بنقد خود مردانه است * بالجمله فلاح اخروی را مربوط بذکر کثیر داشته اند کما قال الله تعالی وَاذْكُرُوا اللهَ
كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاهد این معنی است پس ذکر کثیر باید قرار داد و هر چه منافی این دولت است از دشمن
باید داشت علاج رستگاری اینست ما علی الرسول الا البلاغ ؎ ذکر گو ذکر تا ترا جان است
پاکی دل ز ذکر رحمانست * الا بذکر الله تطمئن القلوب بنص قاطع ثابت است المسئول من الله سبحانه التوفیق
علی ذلک الثبات والاستقامة علیه فانه ملاک الامر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه و آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها جامه فرجی که در اوقات تبرک کرده پوشیده شده است
مرسل داشته خواهند پوشید و عواقب جمیع امور بخیر باد بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوة
والسلام **مکتوب دویست و هفتم** بمرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان
آنکه قرب ابدان را در قرب تاثیر عظیم است و در بیان آنکه وجد و حال را تا بمیزان شرع نسنجند
بنیم جو نخرند الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مدتی است که اخبار سلامتی جناب شما
و حضرات مخدوم زاده ها فرزندی میان جمال الدین حسین و سائر اعزه و خدمه علیه علی
الخصوص میان شیخ الهداد و میان شیخ الهدیا نرسیده مانع آن غیر از نسیان دور افتادها نخواهد
بود آری قرب بدن را در قرب قلوب تاثیر عظیم است ابتدا هیچ ولی بمرتبه صحابه نرسید و لیس قرنی بآن
رفعت شان که بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات نرسیده بمرتبه ادنی صحابی
نرسید شخصی از عبدالله بن المبارک رضی الله عنه پرسید ایهما افضل معاویه ام عمر بن عبد العزیز در جواب
فرمود الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلعم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة حال
وجد و حالات که همه لواحق و توابع مقرون بعاقبت است لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک
بل علی جمیع نعمائه و آلائه و علی الخصوص علی نعمة الاسلام و متابعة سید الانام علیه و علی آله الصلوة

والسلام فانه ملاک الامر ومدار النجاة ومناط الفوز بالسعادات الدنیویة والاخرویة ثبتنا الله
سبحانه وایاکم علی ذلک بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوة اتمها والتسلیمات اکملها کا انیست تجلیات همه
هیچ یک از ترهات صوفیه چه میکشاید و از احوال ایشان چه می افزاید آنجا وجد و حال را تا بمیزان شرع
نسنجند به نیم جتیل نمیخرند و کشوف و الهامات را تا بر محک کتاب و سنت نزنند به نیم جوی نمی پسندند
مقصود از سلوک طریق صوفیه حصول ازدیاد یقین است بمعتقدات شرعیه که حقیقت ایمان است و تیسیر حصول
یسر است در اداء احکام فقهیه نه امری دیگر وراء آن چه رویت موعود بآخرت است در دنیا البته واقع نیست
و مشاهدات و تجلیاتی که صوفیه بآن خورسند اند آرام بظلال است و تسلی بشبه و مثال او تعالی وراء الوراست
عجائب کاروباریست اگر حقیقت مشاهدات و تجلیات ایشان را کماهی گفته شود خوف آن دارد
که فتوری در طلب مبتدیان این راه پیدا شود و قصوری در شوق ایشان افتد و از آن نیز
میترسد که اگر نگوید با وجود علم تجویز التباس باطل بحق کرده باشد یا دلیل المتحیرین دلنی بحرمة
من جعلته رحمة للعالمین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات گاه گاه اگر از کیفیات احوال اعلام
فرمایند موجب ازدیاد محبت است والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و آله
الصلوات والتحیات والتسلیمات افضلها واکملها **مکتوب دو صد و هشتم** بحضرت مخدوم
زاده اعنی میان محمد صادق سلمه الله سبحانه علی مفارق المحبین صدور یافته در جواب سوالی که
نموده بودند که سالک این طریق گاه هست که خود را در مقامات انبیا می یابد علیهم التسلیمات
والصلوات بلکه در بعضی اوقات می بیند که از آن مقام نیز بالا رفته است سر این معنی چیست فرزند
پرسیده بود که سالک این طریق در مقامات عروج گاه هست که خود را در مقامات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
انتهاها و اکملها می یابد بلکه در بعضی اوقات میداند که از آن مقام نیز بفوق رفته است سر این معنی چیست
و حال آنکه مقرر است و مجمع علیه که فضل انبیا راست علیهم الصلوات والتحیات اولیا هرچه می یابند
و بکمالات ولایت میرسند بتبعیت ایشان میرسند جواب آنست که آن مقامات انبیا علیهم الصلوات
والبرکات نهایت مقامات عروج ایشان نیست بلکه عروج این بزرگواران بمراتب از آن مقامات
بالا رفته است چه آن مقامات عبارت از اسماء الٰهیست جل سلطانه که مبادی تعینات ایشان است
و وسائل فیوض از حضرت ذات تعالی و تقدس چه حضرت ذات را بی توسط اسماء بالعالم هیچ مناسبتی نیست

و غیر از غنا هیچ حاصل نه کرده‌اند ان الله لغنی عن العالمین شاهد این معنی است و چون این بزرگواران از ذروهٔ
عروج نزول می فرمایند و انوار بالا را با خود گرفته فرود می آیند درین اسماء علی تفاوت مراتبها که مناسبت
باعتبار طبقهٔ ایشان دارند اقامت میفرمایند و توطن مینمایند لهذا اگر کسی ایشان را بعد از استقرار جوید درین
اسما یابد پس بلند استعداد که متوجه حضرت ذات ست تعالی و تقدست چاره ندارد وقت عروج باین اسما خواهد
رسید و از انجا بالفوق خواهد گذشت الا ماشاء الله تعالی اما چون آن سالک از بالا فرود آید و باسمیکه
مبدأ تعین وجودی اوست تنزل نماید آن اسم البته پایان‌تر از آن اسامی که مقامات انبیاست
علیهم الصلوات والتسلیمات خواهد بود و تفاوت مقامات اینجا ظاهر خواهد شد که مناط فضلیت است
هر که مقام او بلندست افضل است و تا سالک باز باسم خود نگردد و اسم خود را پایان‌تر از آن اسامی
نیابد افضلیت آن بزرگواران را بطریق ذوق و حال نتواند دریافت به تقلید ایشان را
افضل میگوید و بیقین سابق حکم باولیت آنها میکند اما وجدان او مکذب حکم اوست درین وقت
التجا و تضرع و عجز و نیاز بحضرت حق سبحانه درکار است تا آنچه حقیقت کارست ظاهر گردد و این
مقام مزلهٔ اقدام سالکان است این جواب را بمثالی واضح گردانیم ارباب معقول گفته‌اند که دخان
مرکب از اجزاء ارضی و اجزاء ناری است وقتیکه دخان صعود نماید اجزاء ارضی بمصاحبت اجزای
ناری بالا خواهند رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود گفته‌اند اگر دخان قوی باشد
عروج او تا کرهٔ نار متحقق میشود درین صعود اجزاء ارضی بمقامات اجزاء آبی و اجزاء هوائی
که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از انجا عروج نموده بالا خواهند رفت درینصورت
نمیتوان گفت که رتبه اجزاء ارضی بلندترست از مرتبهٔ اجزاء هوائی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده
است نه باعتبار ذات و بعد از وصول بکرهٔ نار چون آن اجزاء ارضی هبوط نمایند و بمرکز طبعی خود
رسند هر آینه مقام اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در ما نحن فیه عروج آن سالک از آن
مقامات باعتبار قاسر است که آن قاسر افراط از حرارت محبت است و قوت جذب عشق و باعتبار ذات
مقام او تحت آن مقامات این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است اما در ابتدا اگر این توهم
پیدا شود خود را در مقامات اکابر یابد وجهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و مثال است
و مبتدیان و متوسطان بظلال آنها میرسند خیال میکنند که بحقیقت آن مقامات رسیده‌اند فرق

درمیان ظلال حقائق نمیتوانند کرد و همچنین شبه و مثال کار بر راه چون در ظلال مقامات ایشان پا بند
خیال میکنند که شرکتی با کابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا اشتباه ظل شی است بنفس شی

اللهم ارنا حقائق الاشیاء کما هی وجنبنا عن الاشتغال بالملاهی بحرمة سید الاولین والاخرین علیه وعلى
آله الصلوة والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب دو صد و نهم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته**
در حل بعضی از عبارات متعلق رساله مبدا و معاد که پرسیده بود و در تحقیق آن عبارات دیگر که متفرع بر آن
مسطور گشته و در جواب مکتوب او که مشتمل است بر بعضی ضروریات این راه الحمد لله رب العالمین والصلوة
والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین اجمعین سیادت پناهی اخوی اعزی میر محمد نعمان بجمعیت باشند
احوال انجمعود مستوجب حمد است در وقت وداع و در سرای فتح الله اخوی خواجه محمد اشرف معنی عبارات
که در رساله مبدا و معاد واقع شده پرسیده بودند چون وقت مساعدت نکرد موقوف مانده بود
اینحال بخاطر رسید که در حل آن عبارات چیزی نوشته شود که موجب تسلی احباب گردد عبارت
آن رساله اینست که بعد از هزار و چند سال از زمان رحلت آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام
زمانی می آید که حقیقت محمدی از مقام خود عروج فرماید و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد اینجا حقیقت
محمدی حقیقت احمدی نام یابد و مظهر ذات احد جل سلطانه گردد و هر دو اسم مبارک بمسمی متحقق شود و
مقام سابق از حقیقت محمدی خالی ماند تا زمانیکه حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
نزول فرماید و عمل بشریعت محمدی نماید علیهم الصلوات والتحیات در آن وقت حقیقت عیسوی
از مقام خود عروج فرموده بمقام حقیقت محمدی که خالی مانده بود استقرار کند باید دانست که حقیقت
شخصی عبارت از تعین وجوبی است که تعین امکانی آن شخص ظل آن تعین است و آن تعین وجوبی
اسمیست که از اسمای الهی جل سلطانه کالعلیم والقدیر والمرید والمتکلم وامثالها وان اسم الهی
جل سلطانه رب آن شخص است و مبدا فیوض وجودی و توابع وجودی اوست و این اسم را
نسبت بحضرت ذات تعالی شانه مراتب شتی است و در مرتبه شان صفت که وجود آن زائد
است بر موجودات این اسم اطلاق می یابد و در مرتبه شان که زیادتی آن بر ذات بمجرد اعتبار است
نیز این اسم صادق می آید فرق درمیان صفت و شان در مکتوبیکه در بیان سلوک و جذبه نوشته
شده بتفصیل ذکر یافته است اگر حقائقی باشد بآن رساله رجوع نماید و شک نیست که حصول شان

اگرچه مجرد اعتبار است نیز رضای آن میکند که فوق آن معنی زائد دیگر باشد مناسب آن شأن که مبدأ
وجود اعتباری او گردد و لیس این اسم را از آن مرتبه نصیبے حاصل شده و در فوق آن معنی نیز احتمال
این احتمال جاری است اما قوت بشری از ضبط آن عاجز است این فقیر کم بضاعت یک مرتبه دیگر را بعد
ازین دانیده است اما در فوق آن مرتبه غیر از استهلاک و اضمحلال نصیب ندارد و فوق کل ذی علم علیم
شعر: هنیئا لارباب النعیم نعیمها ۞ وللعاشق المسکین ما یتجرع ۞ تفاضل اقدام اهل الله باعتبار
انتهای مراتب شتی است علی تفاوت الاستعداد والقابلیات والواصلون الی هذا الاسم قلیلون من الاولیاء وان
اکثرهم واصلون الی ظل من ظلال ذلک الاسم بعد ان عرجوا من المراتب الامکانیة باسرها بطریق السلوک
والسیر التفصیلی وقد یتیسر لهم الوصول الی ذلک الاسم فی طریق الجذبة الصرفة ایضا لکنه غیر معتبر ولا یعتد به
والذین عرجوا من ذلک الاسم وقطعوا مراتبه المتفاوتة قلت او کثرت فهولاء اقل قلیل منهم برسر اصل سخن
رویم و گوئیم که حقیقت شخص چنانکه تعین وجوبی را گویند تعین امکانی او را نیز گویند چون این مقدمات
معلوم شد گوئیم که محمد رسول الله صلی الله علیه وآله الصلوات والتحیات از رنگ کافهٔ انام مرکب از عالم
خلق و عالم امرست واسم الهی جل شانه که رب عالم خلق اوست شأن العلیم است و آنکه تربیت عالم امر او
میفرماید آن معنی است که مبدأ وجود اعتباری آن شأن است لکن حقیقت محمدی عبارت از شأن
العلیم است و حقیقت احمدی کنایه از آن معنی که مبدأ آن شأن است و حقیقت کعبه ربانی همان معنی است و
نبوتی که پیش از خلق حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام آن سرور را حاصل بوده واز آن
مرتبه خبر داده وگفته کنت نبیا وآدم بین الماء والطین باعتبار حقیقت احمدی بوده است که بعالم امر تعلق
دارد و بهمین اعتبار حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که کلمة الله بوده اند و بعالم امر بیشتر مناسبت
داشته بشارت قدوم آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات باسم احمد داده و فرموده و مبشرا
برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و نبوتی که بنشأه عنصری تعلق دارد باعتبار حقیقت محمدیت نسبت بلکه
باعتبار حقیقتین است و رب و در مرتبه آن شأن و مبدأ آن شأن لهذا دعوت این مرتبه اتم است از دعوت
مرتبه سابق چه در آن مرتبه دعوت او مخصوص بعالم امر بوده است و تربیت او مقصود بر روحانیات
و درین مرتبه دعوت او شامل خلق و امرست و تربیت او مشتمل بر اجساد وارواح غایت ما فی الباب
نشأه عنصری او را علیه وعلی آله الصلوة والسلام غالب ساخته بودند بر نشأه ملکی او تا مناسبت

مد سبب افاده و استفاده هست بیشتر پیدا شود بخلائق که جانب بشریت در ایشان غالب است حضرت حق
سبحانه وتعالی حبیب خود را صلی الله علیه وعلی آله وسلم باآنکه وحی او میفرماید باظهار بشریت خود کما قال سبحانه
وتعالی قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی اتیان لفظ مثلکم از برای تاکید بشریت است و بعد از ارتحال
آن سرور علیه و آله الصلوة والسلام جانب روحانیت او علیه الصلوة والسلام غالب آمد و مناسبت بشریت رو بنقص
آورد و نورانیت دعوت تفاوت پیدا کرد بعضی از صحابه کرام فرموده اند که هنوز از دفن آن سرور
علیه وعلیهم الصلوة والسلام فارغ نشده بودیم که در دلهای خود تفاوت یافتیم یعنی ایمان شهودی
بایمان غیبی مبدل گشت و معامله از آغوش بگوش کشید و از دیدن بشنیدن آمد و از زمان رحلت
او علیه وعلی آله الصلوة والسلام چون هزار سال گذشت که مدت مدید است و از منه متطاوله جانب
روحانیت بر نهجی غالب آمد که جانب بشریت را اهتمام متلون بلون خود ساخت که عالم خلق مصبوغ
به عالم امر گردانید پس ناچار آنچه از عالم خلق او علیه وعلی آله الصلوة والسلام رجوع بحقیقت خود
نموده بود یعنی حقیقت محمدی عروج فرموده ملحق به حقیقت احمدی گشت و حقیقت محمدی با حقیقت
احمدی متحد شد مراد از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی درینجا تعین امکانی خلق و امر اوست علیه
وعلی آله الصلوة والسلام نه تعین وجوبی که تعین اول آنحضرت است که آن ظل آنست چه عروج تعین وجوبی را معنی نیست
و متحد گشتن بآن تعین معقول نه چون حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نزول خواهد
فرمود و متابعت شریعت خاتم الرسل علیهما الصلوة والسلام خواهد نمود از مقام خود عروج فرموده
به تبعیت بمقام حقیقت محمدی خواهد رسید و تقویت دین او علیهما الصلوة والتحیات خواهد نمود
که نقل میکنند از شرائع ما تقدم که بعد از هزار سال از ارتحال پیغمبران اولو العزم از انبیاء کرام
و رسل عظام مبعوث میشدند که تقویت شریعت آن پیغمبران فرمایند و اعلاء کلمه او نمایند و چون
دوره دعوت شریعت او تمام میشد پیغمبر اولی العزم دیگر مبعوث می گشت و تجدید شریعت خود میفرمود
و چون شریعت خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات از نسخ و تبدیل محفوظ است علماء
امت او را حکم انبیاء داده کار تقویت شریعت و تائید ملت را بایشان تفویض فرموده مع ذلک
یک پیغمبر اولی العزم را متابع او ساخته ترویج شریعت او نموده است قال الله سبحانه وتعالی
انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون بدانند که بعد از هزار سال بعد از ارتحال خاتم الرسل علیه

وعلیہم الصلوۃ والسلام اولیاء امت او کہ بظہور آیند ہر چند اقل باشند اکمل بود نهذا تقویت
این شریعت بوجہ اتم نمایند حضرت مہدی کہ خاتم الرسل علیہ وعلیہم الصلوۃ والسلام از قدوم
مبارک او بشارت فرمودہ اند بعد از ہزار سال بوجود خواہند آمد و حضرت عیسی علی نبینا وعلیہ
الصلوۃ والسلام خود نیز بعد از ہزار سال نزول خواہد فرمود و بالجملہ کمالات اولیاء دین طبقہ
شبیہ بکمالات اصحاب کرام است ہر چند بعد از انبیاء فضل مر اصحاب کرام راست علیہم السلام اما چون
آن دارد کہ از کمال تشابہ یکی را بر دیگری فضل نتوان داد و ازینجا تواند کہ آن سرور فرمودہ
علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام لا یدری اولہم خیر ام آخرہم نفرمود لا یدری اولہم خیر ام آخرہم
معلمہ بحال کل من الفریقین لہذا قال خیر القرون قرنی اما چون از کمال مشابہت جای تردد
بود فرمود لا یدری اگر پرسند کہ آن سرور علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام بعد از قرن اصحاب قرن
اصحاب قرن تابعین را خیر ساختہ است و بعد از قرن تابعین قرن تبع تابعین الیس خیریت این قرن
نیز برین طبقہ مدققین باشد پس تشابہ طبقہ در کمالات باصحاب کبار چہ بود در جواب گوییم تواند بود کہ
خیریت آن قرن برین طبقہ باعتبار کثرت ظہور اولیاء اللہ باشد و قلت وجود اہل بدعت و قلت

ارباب فسق ومعصیت وہو لا ینافی کون لبعض الافراد من اولیاء اللہ فی ہذہ الطبقۃ خیر امن

اولیاء ذینک القرنین نخصرۃ المہدی شلاسہ فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران
ہم بکنند آنچہ مسیحا میکرد بکہ اما قرن اصحاب از جمیع وجوہ خیر است آنجا سخن کردن از فضولی است
سابقان سابقاند در جنت نعیم مقربان ایشانند آفاق کوہ ذہب دیگران یک شعیر ایشان نرسد

واللہ یختص برحمتہ من یشاء باید دانست کہ از بیان سابق واضح گشت معنی آن عبارت کہ در رسالہ
مبداء ومعاد فوق این مذکور مسطور گشتہ است کہ حقیقت کعبہ ربانی مسجود حقیقت محمدی گشتہ بہ
حقیقت کعبہ ربانی بعینہا حقیقت احمدی است کہ حقیقت محمدی ثانی حقیقت ظل اوست پس بالضرور
مسجود حقیقت محمدی باشد اگر سوال کنند کہ کعبہ بطواف اولیاء است ادمی آید و از ایشان برکات
می جوید و چون حقیقت او را تقدم باشد بر حقیقت محمدی این معنی چگونہ جائز باشد در جواب گوییم
کہ حقیقت محمدی نہایت مقامات نزول محمد است از اوج تنزیہ و تقدیس حقیقت کعبہ نہایت
مقامات عروج کعبہ است مرتبہ اول در عروج حقیقت محمدی را بر مرتبہ تنزیہ حقیقت کعبہ است و نہایت عروجات

ادراک غیر از حق سبحانه اطلاع ندارد و چون اولیاء اکمل امت را از عروجات آن سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام نصیب تام است اگر کعبه از برکات این بزرگواران دریوزه نماید چه عجب است زمین زاده بر آسمان تاخته
زمین و زمانه ایشان مداخت ٭ و عبارت دیگر از آن رساله که در همین مقام واقع شده بود نیز حل شد و آن عبارت
اینست که صورت کعبه همچنانکه مسجود صور اشیا است حقیقت کعبه نیز مسجود حقائق آن اشیا است چه از مقدمات
سابق معلوم شده است که حقائق اشیا عبارت از اسمای الٰهیست جل سلطانه که مبادی فیوض وجود و توابع
وجودی ایشان است و حقیقت کعبه فوق آن اسما است پس هر آئینه حقیقت کعبه متبوع حقائق اشیا باشد اما
اگر اکمل اولیا را سیر بالا تر از حقیقت کعبه واقع شود و انوار بالا را گرفته بمراتب حقائق خود که شبیه با حقائق سائر
اشیاست در مراتب عروج فرود آیند کعبه از برکات ایشان توقع خواهد نمود کما مر سابقاً و ایضاً در رساله مبدا
و معاد چند فقره نوشته است در بیان فضیلت انبیاء اولوا العزم صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم بمعنی
افضلیت ایشان از بعض دیگر و چون مبنای آن بر کشف و الهام است که ظنی است از آن نوشتن
و تفرقه نمودن در فضل آدم مستغفر است چه دران باب سخن جز بدلیل قطعی جائز نیست استغفر الله و
اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً در مکتوب خود نوشته بودند که در سابق عرض پرسیده بودم که تعلیم
طریقت مر طالبان را نسبت بمن مرضی است یا نه تو در جواب گفته بودی که در خاطر فقیر نمانده است که نفی مطلق
کرده باشد بلکه گفته بود که مشروط بشرائط است مطلقاً مرضی نیست و بحال هم همین طور میدانند باید که
در رعایت شرائط نیک احتیاط نمایند مبادا استدراج کنند تا باستخاره یقین نشود که باید گفت نگویند و خواجه
مولانا یار محمد قدیم را نیز بهمین معنی دلالت نمایند و بتاکید بگویند که در تعلیم طریقت سرعت نماید مقصود
دوکان پهن کردن نیست مرضی حق را سبحانه باید ملاحظه نمود و خبر شرط است دیگر از مسترشدان خود گله نموده
بودند گله از وضع خود باید کرد که با این جماعت بر نهجی زندگانی میکنند که البته عاقبت آن از راست گفته اند
که پیر باید که در نظر مرید خود مستحسن نماید تا آنکه در اختلاط بکشاید و مصاحبانه سلوک کند و بحرف و حکایت
هنگامه گرم دارد والسلام **مکتوب دوصد و دهم** بملا تیکیسی صفهانی صدور یافته در حل عبارات
نفحات که پرسیده بود و در ذکر بعض از نصائح ضروریه که مسأله نموده بود مراسله شریفه و ملاطفه لطیفه
که از روی شفقت و مهربانی نامزد این حقیر قلیل البضاعت فرموده بودند بمطالعه آن مشرف گشته
مبتهج و مسرور گردید سلامت باشند و بسلامت بروند تا باشند بر محبت فقرا باشند و چون بروند محبت

ایشان از سرمایه پرند و چون خیزند بحجبت ایشان خیزند بحرقه من افتخر بالفقر واثره علی الغناء علیه وعلی

آله الصلوة والتسلیمات اتمها واکملها از روی کرم مرقوم فرموده بودند که حقیقت معامله آن حکایت چیست که در نفحات مذکور است از مرید شیخ ابن السکینه قدس سره که روزی درآب دجله بتقریب غسل غوطه زده بود وسر از آب نیل برآورده بمصر درآمد وآنجا کدخدا شد وفرزندان بهم رسانیده وتا هفت سال در مصر اقامت ورزید اتفاقا روزی بتقریب غسل در آب نیل غوطه زده بود سر از آب دجله برآورد دید که در کنار دجله همه جامهای او که اول در کنار دجله گذاشته بود بحال خود است جامهارا پوشیده بخانه درآمد اهلهٔ او گفت طعامیکه از برای مهمانان فرموده بودی طیار است الی آخر القصه مخدوما مکرما اشکال این حکایت نه از آن بگذر است که در یک ساعت کار سنین چگونه میسر شود چه این قسم معامله بسیار بوقوع آمده است حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة در شب معراج بعد از طی معارج عروج وقطع منازل وصول که باوف سنین میسر شود چون بوثاق خود رجوع فرمودند دیدند که هنوز حرارت بستر خواب زائل نشده است وحرکت آب کوزه ابریق برای طهارت بجا کرده بودند تسکین نیافته وجهش همانست که در نفحات بعد از نقل این حکایت مذکور است که از قبیل بسط زمان است بلکه اشکال آن حکایت ازین ره گذر است که در بغداد آن یک باشد ودر مصر همان آن امتداد هفت سال پیدا کند مثلا اهل بغداد درانزمان در سال سه صد وشصت باشند از تاریخ هجرت واهل مصر در انوقت در سال سه صد وشصت وهفت عقل ونقل تجویز آن نمی نماید این معامله نسبت بیک شخص یا دو شخص مجوز است اما نسبت به بلاد مختلفه وامکنه متعدده محال آنچه بخاطر کلیل این حقیر میگذرد آنست که این حکایت نه از عالم یقظه است بلکه از قبیل رؤیا وواقعات است که مستغرق رؤیا بروئیت مشتبه گشته است وتوهم بیقظه التباس یافته این قسم اشتباه بسیار واقع میشود بلکه از منظنهٔ آن اشتباه است در خواب دیده است ودر خواب به پیر خود گفته وفرزندانرا آورده وحکایتیکه بعد ازین حکایت از شیخ محی الدین بن العربی قدس سره نقل میکنند نیز ازین قبیل است والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها نوشته بودند که شیخ این عبارت باید نوشت که مربی جسد روح است ومربی قالب قلب مخدوما مقصود ازین هردو عبارت واحدست وآن تربیت عالم خلق انسان است بعالم امر او چون لفظ جسد معروف است بلفظ روح در اطلاقات بسیار واقع میشود ومناسبت لفظی در میان قالب قلب بوده هر کدام ازینها

خود جمع کرده تعیین عبارت اختیار افتاده است طلب نصائح رفته بود مخدوما عطوفت آثارا بخشم منی
که با وجود این همه خرابی و گرفتاری و کم بضاعتی و بیحاصلی ازان باب چیزی نویسد و بتصحیح یا باشارت
ازان مقوله حرفی زند لیکن ازان نیز میسر نمیشود که اگر از قول معروف هم خود را معاف دارد مبادا گرفتار بخست
و دنائت گشته در بطلنه و بخل انجامد بناء علی ذلک بچند کلمه جرأت مینماید مخدوما مدت بقای دنیا بسیار قلیل
است و ازان قلیل هم اکثر تلف شده و اقل مانده و مدت بقای آخرت خلود و دوام ست معامله خلود در ابد بقای
چندروزه مربوط ساخته اند بعد ازان یا نعیم دائمی است یا عذاب سرمدی مخبر صادق ازان خبر داده است
احتمال تخلف ندارد عقل دور اندیش را کار باید فرمود مخدوما اشرف عمر در هوا و هوس گذشت و بمرضیات
اعدای خدا جل شانه بسر آمد و ارذل عمر مانده اگر امروز آنرا هم بمرضیات حق جل سلطانه صرف
نکنیم و تلافی اشرف بارذل هم ننمائیم و محنت اقل را وسیله راحت مخلد نسازیم و کفارت سیئات کثیره
بحسنات قلیله هم نفرمائیم فردا که بحضور و پیش او تعالی خواهیم رفت و کدام حیله را پیش خواهیم برد خواب
خرگوش تاکی خواهد بود و پنبه غفلت در گوش تا چند آخر غشاوه از بصارت خواهند برداشت و پنبه
غفلت از سامعه البته خواهند کشود اما سود نخواهد برداشت و بجز حسرت و ندامت نقد وقت نخواهد بود
پیش از ورود موت کار خود باید ساخت و اشوقا گویان باید مرد اولا از درستی اعتقاد چاره نبود
و انه تصدیق بآنچه از دین معلوم شده است بطریق ضرورت و تواتر گزیر نه و ثانیا علم و عمل بآنچه
فقه متکفل آنست نیز ضروریست و ثالثا سلوک طریق صوفیه هم درکار است نه از برای آن غرض که
صور و اشکال غیبی را مشاهده نمایند و انوار و الوان را معاینه فرمایند این خود داخل لهو و لعب است
صور و انوار حسی چه نقصان دارد که کسی اینها را گذاشته بریاضات و مجاهدات هوس صور و انوار غیبی
نماید این صور و انوار و آن صور و انوار هر دو مخلوق حق اند سبحانه و از آیات و آله بر صانعیت وی تعالی
نور آفتاب و ماهتاب که از عالم شهادت است بوجوه مزیت دارد بران انوار که در عالم مثال بینند اما چون
این دید دائمی است و خواص و عوام دران شرکت دارند از نظر اعتبار ساقط ساخته هوس انوار
غیبی مینمایند بلی مصرع غزالی که رود پیش درت تیره نماید بلکه مقصود از سلوک طریق صوفیه تحصیل
ازدیاد یقین است در معتقدات شرعیه تا از مضیق استدلال بفضای کشف آیند و از اجمال بتفصیل گرایند
مثلاً وجود واجب الوجود تعالی و تقدس و وحدة او سبحانه اول بطریق استدلال یا بتقلید معلوم شده بود

و باندازه او یقین بهم رسیده چون سلوک طریق صوفیه میسر شود آن استدلال و تقلید بکشف و شهود مبدل
میگردد و یقین اکمل حاصل میشود و علی هذا القیاس سائر الاعتقادیات و ایضا مقصود تحصیل یسر است در اداء
احکام فقهیه نه رفع العسر که از امارۀ نفس فی خیزد و یقین این فقیر آنست که طریق صوفیه فی الحقیقت خادم
شریعت است نه امری مباین از شریعت و همین را در کتب و رسائل خود تحقیق نموده است و از برای
حصول این غرض انسب طریق علیه نقشبندیه در میان سائر طرق اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام
متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند و از احوال
هیچ ندارند خرسند اند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را نمی پسندند حضرت خواجه
احرار قدس الله تعالی فرموده اند که اگر احوال و مواجید را بما دهند و حقیقت ما را باعتقاد اهل سنت
و جماعت نوازند جز خرابی هیچ نمی دانیم و اگر اعتقاد اهل سنت و جماعت را بدهند و از احوال هیچ ندهند
غم نداریم و ایضا درین طریق اندراج نهایت در بدایت است پس در اول قدم آن می یابند که دیگران
در نهایت یابند اگر فرق است باجمال و تفصیل است و شمول و عدم شمول همین نسبت بعینها نسبت
اصحاب کرام است علیهم الرضوان چه در اول صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات آن
یافته اند که اولیاء امت را معلوم نیست که در نهایت میسر شود ازینجاست که اویس قرنی قدس سره
که خیر التابعین است بمرتبه وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرضوان که یکبار بصحبت خیر البشر علیه و علی آله
الصلوة و السلام رسیده نرسد زیرا که فضل صحبت فوق جمیع فضائل و کمالات است چه ایمان ایشان
شهودی است و دیگرانرا هرگز این دولت میسر نشده مصرع شنیده کی بود مانند دیده ؛ لهذا
انفاق مد شعیر ایشان بهتر از انفاق کوه ذهب دیگران آمده و جمیع اصحاب درین فضیلت برابر اند
پس همه را بزرگ باید داشت و به نیکی یاد باید کرد زیرا که صحابه همه عدول اند و در روایت و تبلیغ
احکام همه برابر اند روایت یکی را بر روایت دیگر مزیتی نیست حاملان قرآن مجید ایشان بوده اند
و آیات متفرقه را باعتماد عدالت ایشان از هر کدام دو یا سه آیه کم و بیش اخذ نموده جمع ساخته اند
اگر در یکی از اصحاب کسی جرح نماید آن جرح منجر بقرآن مجید میگردد چه حامل بعضی آیات قرآنیه بوده
که او باشد و مخالفات و منازعات که در میان آن بزرگواران گذشته بر محامل نیک صرف
باید نمود و از هوا و تعصب خود دور باید ساخت قال الشافعی رحمه الله سبحانه و هو علم

بحال الصحابة علیهم الرضوان تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا و قول این مقوله از امام اجل
جعفر صادق نیز منقول است والسلام اولاً و آخراً **مکتوب یازدهم** بملا یار قدیم بدخشی صدور
یافته در جواب سوال که کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمه و در بیان شرائط ضروریه مقام
تکمیل و ارشاد مکتوب مرغوب اخوی اعزی مولانا یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حق
سبحانه و تعالی بدرجه کمال و تکمیل رساناد بحرمة النبی المختار و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمه پرسیده بودند که گفته اند آن نازنینی که در کنعان مین
بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز است یا نه بدانند که این قسم امور درین راه بسیار واقع
میشود و بزبان می آید این نوع معامله تجلی صوری ست که صاحب معامله آن صورت متجلی را حق می انگارد
ازین قبیل ست سخنی که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجه یوسف همدانی فرموده اند تلک
خیالات تربی بها اطفال الطریقة دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کرده شده است
درین باب بعضی فوائد نوشته میشود بگوش هوش استماع نموده بعمل خواهند در آورد بدانند
که چون طالبی باراده پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تامل بسیار باید کرد مبادا درین امر استدراج
شما خواسته باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص که در آمدن مرید فرحی و سروری پیدا شود باید
که درین باب او التجا و تضرع اختیار نموده استخاره ها متعدد نمایند تا آنکه به یقین بپیوندد که طریقه را با او
باید گفت و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بنده ها حق سبحانه تصرف کردن و وقت خود را در عقب
ایشان غارت نمودن بی اذن سبحانه مجوز نیست کریمه لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم
دلالت برین معنی دارد عزیزی قوت کرد خطاب آمد که تو آلی که زره پوشیده بودی در دین من
بر بنده های من گفت بلی فرمود هلا کنت خلقی الی قبلت بقلبک علی و اجازتیکه بشما و دیگران کرده شده
است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول علم برضی او تعالی هنوز آن وقت نیامده است
که اجازت مطلق کرده شود تا در آن وقت شرائط را نیک مرعی دارند جز شرط است و بمیزان
هم آن معنی نوشته است از انجا نیز معلوم خواهند نمود بالجمله سعی نمایند که آنوقت برسد غرض تنگی شرائط دانند
والسلام **مکتوب دوازدهم** بمولانا محمد صدیق بدخشی صدور یافت در جواب
بعضی اسوله که پرسیده بود و حل واقعه که دیده بود او نوشته بود مکتوب مرغوب اخوی رسید فرحت

بر فرحت افزود حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات بی نهایت کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه
و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها پرسیده بودند که پیر صاحب تصرف مرید مستعد را بتصرف
خود بمراتبی که فوق از استعداد وست تواند رسانید یا نه بلی تواند رسانید اما بآن مراتب فوق که مناسب
استعداد اوست نه بمراتبی که متباین استعداد او باشد مثلا مریدیکه استعداد ولایت موسوی دارد بنهایت
قوت استعداد تا وصول بنقطهٔ راه آن ولایت است پیر صاحب تصرف او را خود تواند باقصای
درجات آن ولایت رسانید اما آنکه او را از ولایت موسوی بولایت محمدی آرد و درین ولایت او را
ترقیات بخشد معلوم الوقوع نیست و ایضا پرسیده بودند که آن کدام مرتبه است اخفی که الطف لطائف
انسانی ست در آن مرتبه حکم نفس اماره دارد و در دنائت و خساست شبیه او پیدا میکند معلوم خواهد بود که
هر چند الطف لطائف است اما داخل دائره امکان ست و بداغ حدوث متسم چون سالک پا از دائرهٔ امکان
بیرون نهد که در مراتب وجوب سیر فرماید و از ظلال وجوبی باصول آن برسد از تقیید صفت و شان
وارهد ناچار ناممکن در نظر او خوار و بی اعتبار در آید و اخس و الطف او را در دنائت و خساست برابر بیند و
نفس و اخفی را در یکمقام تواند انگارد و نوشته بودند که بواسطه یا بی واسطه از تو شنیده ایم که در وقت
عبادت حق را سبحانه حاضر دیده عبادت کردن موجب تنزل اوست سبحانه بنده وار عبادت باید کرد این
که او را سبحانه حاضر داشته عبادت کند سوای او بسبب محبت آنها این قسم مقوله معلوم نیست که ازین
فقیر سر بر زده باشد جای دیگر دیده باشند و واقعه که نوشته بودند حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة
و السلام را در آن واقعه دیده بسیار نیک ست که اصالت دارد آب کنایه از علم است دست در آن کردن
حصول قدرت است در علم و مشارکت حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام درین معنی موکد آن حصول است
چه آنحضرت تلمیذ حضرت رحمن است و علم آدم الاسماء کلها غایة ما فی الباب این از علم درین واقعه علم باطن است
بلکه نوعی از علم باطن که مناسبت بنسبت اهل بیت دارد علیهم الرضوان و البانی عند التلاقی و السلام مکتوب

دو صد و سیزدهم بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان مواعظ و نصائح و در ترغیب متابعت
علماء اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و اجتناب از صحبت علماء سوء که علم را وسیله احطام دنیوی ساخته اند

عصمکم الله سبحانه عما لا یلیق بجنابکم بحرمة جدکم الامجد علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات قال الله سبحانه
و تعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان شنیده اند که احسان شما را بکدام احسان مکافات نماید غیر از آنکه

در اوقات نیک بدعای سلامتی دارین رطب اللسان باشند الحمد لله سبحانه والمنة که این معنی بنحو است
بسیار است و احسان دیگر که لائق مکافات است موعظت و تذکیر است اگر در معرض قبول افتد چه نصیحت نقابت
و نجابت دستگاها خلاصهٔ مواعظ و زبدهٔ نصائح اختلاط و انبساط با اهل تدین و ارباب تشرع است تدین و تشرع
منوط بسلوک طریقهٔ حقهٔ اهل سنت و جماعت است که فرقهٔ ناجیه اند در میان سائر فرق اسلامیه نجات بی متابعت
این بزرگواران محال است و فلاح بی اتباع آرای ایشان ممتنع دلائل عقلی و نقلی و کشفی برین معنی شاهد
که احتمال تخلف ندارد و اگر معلوم شود که شخصی برابر خردل از صراط مستقیم این بزرگواران جدا افتاده
است صحبت او را سم قاتل باید دانست و مجالست او را زهر افعی باید انگاشت طالب علمان بیباک
از هر فرقه که باشند لصوص دین اند اجتناب از صحبت اینها نیز از ضروریات است اینهمه فتنه و فساد
که در دین پیدا شده است از شومی این جماعت است که بواسطهٔ اطماع دنیوی آخرت خود را برباد
داده اند اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین ابلیس لعین
را شخصی دید که آسوده و فارغ البال نشسته است و دست را از اغوا و اضلال کوتاه کرده سر آن را پرسید
لعین گفت علماء سوء این وقت کار مرا کفایت کرده اند متکفل اغوا و اضلال گشته اند طلبهٔ آنجای
مولانا عمر نیک نهاد است بشرط آنکه او را دل بد بینند و در اظهار حق دلیر سازند حافظ امام نیز
جنون اسلام دارد که در اسلام آنان جنون چاره نبود لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون معلوم شد
است که فقیر بگفتن و نوشتن و تحریض بر صحبت نیک تقصیر نکرده است و در مبالغه نمودن از اجتناب
از مصاحبت سوء خود را معاف نداشته که آن را اصل عظیم میداند والقبول عندکم بل کل من عند الله
طوبی لمن جعله الله سبحانه مظهر الخیر تذکر احسانهای شما بدین گفت و گو می آرد و ملاحظهٔ تصدیع
و ملال را از میان بر می اندازد والسلام **مکتوب دو صد و چهاردهم** بنجابت خان صدور
یافته در بیان آنکه دنیا مزرعهٔ آخرت است و در جواب آن سوال مشهور که کفار را بواسطهٔ کفر موقت عذاب
مخلد چون باشد و سفارش حاجتمندی طوبی لمن جعله الله سبحانه مظهر الخیر حضرت حق سبحانه دنیا را مزرعهٔ
آخرت گردانیده پس دولت باشد کسیکه تخم را درست بکارد و بمقتضای استعداد بپروراند و از یکدانه هفت
صد دانه بسازد و از برای روزی که برادر از برادر گریزد و مادر از فرزند در دنیا ذخیره نکند خسارت دنیا
و آخرت نقد وقت است و حسرت و ندامت دارین بر کف دست او صاحب دولتان فرصت دنیا را غنیمت

می شمرند نه از برای آن غرض که دران فرصت تنعمات و تلذذات فرمایند که بیمدار و ثبات است مع ذلک مشوب
بمحن و عقبات بلکه تا دران فرصت کشت و کار فرمایند و از یکدانه عمل خیر بحکم کریمه والله یضاعف لمن یشاء
ثمرات بی نهایت حاصل کنند ازینجا است که اعمال صالحه چندروزه را به تنعمات مخلد جزا فرموده اند والله
ذو الفضل العظیم اگر پرسند که تضاعف اجر در حسنات است و در سیئات جزاء مثل است پس کفار را بواسطه
سیئات معدوده عذاب مخلد چون باشد گوئیم که مماثلت جزاء مر عمل را مفوض بعلم واجب تعالی و تقدس
علم ممکن از ادراک قاصر است مثلاً در قذف محصنات جزاء مماثل آن هشتاد تازیانه فرموده و در حد سرقه قطع یمین
سارق جزاء آن نموده در حد زنا در صورت بکر به یکصد تازیانه یا تغریب عام تقدیر نموده و در صورت شیخ و شیخه
حکم برجم فرموده علم این حدود و تقدیرات از طوق بشر خارج است ذلک تقدیر العزیز الحکیم پس در ماده
کفار حق سبحانه تعالی کفر موقت را عذاب مخلد جزاء وفاق فرموده معلوم شد که جزاء مماثل مر کفر موقت را
همین عذاب مخلد است و کسی که خواهد که جمیع احکام شرعیه را معقول خود سازد و بادله عقل برابر نماید آن
کس منکر طور نبوت است علیه التحیة با و سخن کردن از بیخردی است بیت زان کس که بقرآن و خبر زو نرهی
آنست جوابش که جوابش ندهی بقیة المرام رافع رقیمه فقرا میان شیخ احمد والد او مغفرت پناهی شیخ
سلطان تهانیسری ست الطاف و احسانهای شما را که نسبت به پدر بزرگوار او بوده یاد نموده بمنت
علیه بتوسل این فقیر خود را رسانیده است و از جمله الطاف ایشان موضعی بود که در پرگنه اندری کرم فرموده
بوده اند والامر عندکم بل کل من عند الله السلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه
وعلی آله الصلوة والتسلیمات **مکتوب وصد و پانزدهم** عز اد ارباب صدور یافته در مذمت دنیا
مکتوب شریف که از حسن انشاء مستعد فطری به نیاز تمام بفقرای بی بضاعت ارسال داشته بودند رسید
رسید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء بصدقة حبیبه علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات ای فرزند ارباب ثروت
و اصحاب غنا به بلای عظیم گرفتار اند و بابتلاء عظیم مبتلا زیرا که دنیا مبغوضه حق است سبحانه و مردارترین
جمیع نجاسات در نظر ایشان مزین ساخته اند و مزین گردانیده در رنگ آنکه نجاستی را زر اندوده سازند
و زهری را شکر آلوده مع ذلک عقل دوراندیش را بشناعت این دنیه متنبه ساخت و بر قباحت این
نامرضیه دلالت فرمود لهذا علما فرموده اند که اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا باعقل زمانه بدهند بزاهد
می باید داد که از دنیا بیرغبت است و آن بی رغبتی از کمال عقل اوست معهذا از کمال رحمت بیکیه

شاہد عقل کفایت نمود و شاہد دیگر از نقل نیز بیان ضم فرمودہ و بزبان رسل علیہم الصلوات والتحیات کہ رحمت عالمیانند بر حقیقت آن متاع کاسد اطلاع بخشید و از محبت و گرفتاری بان قحبہ مکار منع بلیغ فرمودہ با وجود این دو شاہد عدل ہم اگر کسی بطمع شکر مومہوم زہر بخورد و بامید زر متخیل نجاست اختیار کند سفیہ محض است و بلید بالطبع بلکہ فی الحقیقت منکر اخبار رسل است علیہم الصلوۃ والتحیات حکم منافق دارد کہ صورت ایمان در آخرت سود مند نخواہد گشت و نتیجہ آن غیر از عصمت و بار دماسوال دینوی چیز دیگر نخواہد بود امروز پنبہ غفلت از گوش باید بر داشت کہ فردا غیر از حسرت و ندامت سرمایہ نخواہد ماند خبر شرط است **بیت**

ہمہ اندر زمن بتوانیست ۞ کہ تو طفلی و خانہ رنگین است ۞ والسلام **مکتوب دو صد و شانزدہم**

بمرزا حسام الدین احمد صدور یافتہ در بیان سر کثرت ظہور خوارق از بعضے اولیا و قلت ظہور آن بعضے دیگر و در بیان اہمیت مقام تکمیل و دار شاد و ما یناسب ذلک الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی سید المرسلین و آلہ الطاہرین اجمعین بخاطر فاتر می رسد کہ چون در میان احیا بعد صوری حائل گشتہ است و ملاقات ظاہر متعذر شدہ اگر احیانا بعضے از علوم و معارف بایشان نوشتہ شود مناسب مینماید بنا علی ذلک گاہ گاہ ازین قسم چیزی مینویسد امید است کہ بملال نکشد مخدوما چون مبحث ولایت در میان است و نظر عوام بر ظہور خوارق است ازین مقولہ سخنی چند مذکور میسازد استماع خواہند فرمود ولایت عبارت از فنا و بقا است کہ خوارق و کشوف از لوازم آنست قلت و کثرت لیکن نہ ہر کہ خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم بود بلکہ بسیار است کہ خوارق کمتر ظاہر شود و ولایت اکمل بود و مدار کثرت ظہور خوارق بر دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکہ اصل عظیم در ظہور کثرت خوارق و قلت نزول است از جانب عروج بہر کیف کہ باشد زیرا کہ صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و وجود اشیا را مربوط باسباب مییابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پردہ اسباب می بیند و آنکہ نزول نکردہ است یا نزول کردہ باسباب نرسیدہ و نظر او بر فعل مسبب الاسباب است و بس زیرا کہ اسباب تمام از نظر او بر فعل مسبب الاسباب مرتفع گشتہ است لاجرم حق سبحانہ و تعالی بمقتضای ظن با ہر کدام علیحدہ معاملہ میفرماید و کار اسباب بین را باسباب می اندازد و آنکہ اسباب را نمی بیند کار او را بے توسط اسباب مہیا میسازد و حدیث قدسی انا عند ظن عبدی

بی شبهه معنی است تا مدتها بخاطر میخلید که وجه چیست که اولیا واکمل ایشان است بسیار گذشته اند اما آنقدر
خوارق که از حضرت سید محیی الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از هیچ کدام ایشان ظهور نیافته آخر الامر
حضرت حق سبحانه سر این معما را ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج که ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع شده
است و در جانب نزول تا مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند تر است مناسب این مقام حکایت
خواجه حسن بصری و حبیب عجمی است قدس سرهما منقول است که روزی خواجه حسن بصری برلب دریا
ایستاده بودند و انتظار کشتی می بردند که از یکدیگر گذرند و درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده
اید گفت انتظار کشتی میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو
علم نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه در انتظار کشتی استاده ماند حسن بصری چون
بعالم اسباب فرود آمده بود با او بتوسط اسباب معامله می فرمودند و حبیب عجمی چون اسباب را از دست
از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با او زندگانی میکردند اما افضل حسن است که صاحب علم است عین الیقین
را بعلم الیقین جمع ساخته است و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را در پس حکمت مستور
ساخته اند و حبیب عجمی صاحب سکر است یقینی بفاعل حقیقی واردی آنکه اسباب را مدخلی بود و این بیان
مطابق نفس الامر نیست زیرا که توسط اسباب بحسب واقع کائن است اما معامله تکمیل و ارشاد برعکس
معامله ظهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد هرچند نازل تر کامل تر که در ارشاد حصول مناسبت
درمیان مرشد و مسترشد در کار است که منوط به نزول بدانند که اعلی آنست که هرچند بالاتر رود پایان تر
فرود آید لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة از همه بالاتر رفت و در وقت
نزول از همه پایان تر فرود آمد ازینجاست که دعوت او اتم گشت و بکافه انام مرسل
شد چه بواسطه نهایت نزول مناسبت بهمه پیدا کرده و راه افاده تمام تر گشته و بسیار است
که از متوسطان این راه آنقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمبتدیان بخلاف غیر مرجوع ازینجاست که شیخ الاسلام هروی قدس سره گفته
اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بودندی من شما را بوی فرستادمی نه بخرقانی کردی شما را سود مند تر بودی
از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود و مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی منتهی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افاده
تام در حق او غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم منتهی تر بودند با همه حال آنکه افاده او

از ہمہ زیادہ تر بود پس مدار زیادتی افادہ وکمتر آن برجوع وہبوط آمدہ بر انتہا وعدم انتہا اینجا دقیقۂ ایست باید دانست کہ ہمچنانکہ در حصول نفس ولایت مر ولی را علم بولایت خود شرط نیست چنانکہ مشہور ست علم بوجود خوارق خود ہم شرط نیست بلکہ بسیار است کہ مردم از وی خوارق نقل کنند واو را از ان خوارق اصلا اطلاع نیست و اولیائی کہ صاحب علم وکشف اند جائز است کہ بر بعضے از خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکہ صور مثالیہ ایشان را در امکنۂ متعددہ ظاہر سازند و در مسافات بعیدہ کارہائے عجیبہ وغریبہ از ان صور بظہور آرند کہ صاحب آن صور را از انہا اصلا اطلاع نیست مصرع انما وشما بہانہ برساختہ اند* حضرت مخدومی قبلہ گاہی قدس سرہ میفرمودند کہ عزیزی میگفت عجائب کار دبار ست مردم از اطراف وجوانب مے آیند بعضی میگویند کہ ترا در مکۂ معظمہ دیدہ ام و در موسم حج حاضر بودہ اید وباتفاق حج کردہ ایم وبعضے دیگر میگویند کہ ترا در بغداد دیدہ بودیم واظہار مشتاقی مینمایند ومن ہرگز از خانۂ خود نہ برآمدہ ام وہرگز این قسم مردم را ندیدہ ام چہ تہمتی است کہ بر من میکنند واللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا زیادہ برین اطنا بست اگر تعطش ایشان معلوم ساخت زود تر وبیشتر خواہد نوشت ان شاء اللہ تعالے مکتوب صد وہفتم ہم بملا طاہر بدخشی صدور یافت در بیان آنکہ نسبت باطن ہرچند بجہالت وحیرت کشد زیبا تر است ودر بیان آنکہ سبب چیست کہ در بعضی از کشوف اولیاء اللہ غلط واقع میشود وخلاف آن ظاہر میگردد وفرق درمیان قضاء معلق وقضاء مبرم وحکم ہر کدام اینجا ودر بیان آنکہ انچہ قطعی است وشایان اعتماد کتاب وسنت است ودر بیان آنکہ اجازت تعلیم طریقت بعضی مخلصان را علامت کمال وتکمیل نیست وما یتعلق بذلک* الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین وعلی آلہ الطاہرین اجمعین مدتیست کہ از احوال واوضاع خود اطلاع ندادہ اند بہر حال استقامت مطلوب ست سعی نمایند کہ سر موے خلاف شریعت اعتقاداً وعملاً بوقوع نیاید ومحافظت نسبت باطن خود از اہم مہام است وہرچند بجانب جہالت کشد زیبا تر بود وچندان کہ بجانب حیرت انجامد بہتر باشد کہ کشوف الہی وظہورات اسمائی در اثناء راہ است بعد از وصول اینہا ہمہ کوتہی میکنند وغیر از جہالت وعدم یافت مطلوب چیزی نمی ماند از کشوف کونی چہ نویسد کہ آنجا مجال خطا بسیار ست ومظنہ غلط غالب وجود وعدم آن مساوی باید دانست اگر پرسند سبب چیست کہ در بعضی از کشوف کونی کہ از اولیاء اللہ صادر میگردد غلط واقع میشود وخلاف

آن بظہور می آید مثلاً خبر کردند کہ فلانی بعد از یکماہ خواہد مرد یا از سفر بوطن مراجعت خواہد نمود اتفاقاً بعد از یکماہ ازین دو چیز ہیچکدام بوقوع نیامد در جواب گوئیم کہ حصول آن مکشوف ومخبر عنہ مشروط بشرائط بودہ است کہ صاحب کشف دران وقت بتفصیل آن شرائط اطلاع نیافتہ وحکم کردہ بحصول آن شی مطلقاً یا آنکہ گوئیم حکمی از احکام لوح محفوظ بر عارفی ظاہر شدہ کہ آن حکم فی نفسہ قابل محو واثبات است واز قبیل قضاء معلق اما آن عارف را از تعلیق وقابلیت محووی خبر نہ درین صورت اگر بمقتضای علم خود حکم کند ناچار احتمال تخلف خواہد داشت منقول است کہ روزی حضرت جبرئیل علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام پیش حضرت پیغمبر ما علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام آمدہ اخبار کرد در حق شخصی کہ این جوان فرداعلی الصباح خواہد مرد حضرت پیغمبر را علیہ وعلی آلہ الصلوات والسلام برحال جوان رحم آمد پرسیدند کہ از دنیا چہ آرزو داری گفت دو چیز مشکو و یکر و حلوا فرمودند تا ہر دو مہیا ساختند آن جوان شب با ہلیۂ خود در خلوت خانہ نشستہ بود وطبق حلوا در پیش اتفاقاً سائل محتاج بر در آمدہ اظہار احتیاج نمود این جوان طبق حلوا را در دست برداشتہ بان فقیر داد چون صباح شد حضرت پیغامبر علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام انتظار خبر فوت آن جوان بردند چون دیر شد فرمودند کہ خبر بیارید کہ آن جوان بچہ حال دارد خبر آوردند کہ خوش وخرم است متحیر ماندند درین اثناء حضرت جبرئیل علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام آمدہ گفت کہ بتصدیق حلوا دفع بلای آن جوان نمود زیر بستر او مارکلانی یافتند کہ مردہ ودر دہن آن مار لقمہ حلوا کوفتہ اند کہ از بسیاری حلوا جان دادہ است واین فقیر این نقل را نمی پسندد وتجویز خطا بر جبرئیل امین نمی نماید کہ حامل وحی قطعی اوست واحتمال خطا برحامل وحی تجویز نمودن مستقبح مینماید مگر آنکہ گوئیم کہ عصمت وامانت وعدم احتمال خطا مر او مخصوص بوحی است کہ بہ تبلیغ است از قبیل حق سبحانہ ودرین خبر از قسم وحی نیست بلکہ اخبار است از علمی کہ مستفاد از لوح محفوظ است کہ محل محو واثبات است پس خطارا درین خبر مجال پیدا شد بخلاف وحی کہ مجرد تبلیغ است فافترقا کالفرق بین الشہادۃ والاخبار فان الاول معتبر فی الشرع لا الثانی باید دانست کہ اللہ تعالیٰ سبحانہ کہ قضا بر دو قسم است قضاء معلق وقضاء مبرم ودر قضاء معلق احتمال تغییر وتبدیل است ودر قضاء مبرم تغییر وتبدیل را مجال نیست قال اللہ سبحانہ وتعالیٰ ما یبدل القول لدی این در قضاء مبرم است ودر قضاء معلق میفرماید یمحو اللہ ما یشاء ویثبت وعندہ ام الکتاب

حضرت قبلہ گاہی ام قدس سرہ میفرمودند کہ حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سرہ در بعضی از رسائل
خود نوشتہ اند کہ در قضاء مبرم ہیچ کس را مجال نیست کہ تبدیل دہد مگر مرا کہ اگر خواہم انجا ہم تصرف
کنم و ازین سخن تعجب بسیار میکردند و استبعاد میفرمودند و این نقل مدتہا در خزینۂ ذہن این فقیر بود
تا آنکہ حضرت سبحانہ تعالیٰ باین دولت عظمیٰ مشرف ساخت روزی در صدد دفع بلیہ بودم کہ ببعضے
از دوستان نامزد شدہ بود و دران وقت التجا و تضرع و ابتہال و خشوع تمام داشتم ظاہر شد
کہ در لوح محفوظ قضاء این امر معلق بامری نیست و مشروط بشرطی نہ یک گونہ یاس و ناامیدی دست
دادہ و سخن حضرت سید محی الدین قدس سرہ بیاد آمد مرۃ ثانیہ باز ملتجی و متضرع گشت و راہ عجز و نیاز
پیش گرفتہ متوجہ شدہ بمحض فضل و کرم ظاہر ساختند کہ قضاء معلق بر دو گونہ است قضائی است
کہ تعلیق او را در لوح محفوظ ظاہر ساختہ اند و ملائکہ را بران اطلاع دادہ و قضائے کہ تعلیق
او نزد خدا ست جل شانہ ولیس در لوح محفوظ صورت قضاء مبرم دارد و این قسم اخیر از قضاء معلق
نیز احتمال تبدیل دارد در رنگ قسم اول ازانجا معلوم شد کہ سخن سید مصروف باین قسم اخیر است کہ
صورت قضاء مبرم دارد نہ بقضائی کہ بحقیقت مبرم است کہ تصرف و تبدیل دران محال ست عقلاً و شرعاً
کما لا یخفی والحق کہ کم کسی را بحقیقت آن قضاء اطلاع است فکیف کہ درانجا تصرف نماید و بلیہ کہ متوجہ
آن دوست شدہ بود دران قسم اخیر یافت و معلوم شد کہ حضرت حق سبحانہ تعالیٰ دفع آن بلیہ
فرمودہ والحمد للہ سبحانہ علی ذلک حمداً کثیراً طیباً مبارکاً علیہ کما یحب ربنا ویرضی والصلوۃ والسلام
والتحیۃ علی سید الاولین والآخرین خاتم الانبیاء والمرسلین الذی ارسل رحمۃ للعالمین وعلی آلہ
واصحابہ وعلی جمیع اخوانہ من النبیین والصدیقین والشہداء والصالحین والملائکۃ المقربین
اجمعین اللہم اجعلنا من محبیہم ومتابعی آثارہم ببرکتہم اولاً وآخراً ویرحم اللہ عبداً قال آمینا برسر
اصل سخن رویم و گوئیم و در بعضے اوقات خطائی کہ در بعضی علوم الہامی واقع می شود سبب آنست
کہ بعضی از مقدمات مسلمہ کہ نزد صاحب الہام ثابت ست و در نفس امر کاذب با علوم الہامی مشتبہ میشود
بحیثیتی کہ صاحب الہام نمیتواند تمیز نمود بلکہ مجموع علوم را الہامی انگارد و پس ناچار در مجموع خطا واقع
شود بسبب خطاء بعضی اجزاء آن و ایضاً گاہ ہست کہ در کشوف و واقعات امور غیبی را می بینند و خیال
میکنند کہ محمول بر ظاہر ست و مقصور بر صورت باندازہ آن خیال حکم میکنند و خطاء واقع میشود نمیدانند کہ آن امور

و مصروف از ظاهر است و محمول بر تاویل و تعبیر این مقام از جملهٔ اغلاط کشفیه است بالجمله آنچه قطعی است و شایان
اعتماد کتاب و سنت است که بوحی قطعی ثابت شده است و به نزول ملک مقرر گشته و اجماع علما و اجتهاد
مجتهدین نیز راجع باین دو اصل است و ما ورای این چهار اصل شرعی هرچه باشد اگر موافق است باین اصول
مقبول و الا فلا اگرچه از علوم و معارف صوفیه باشد و از الهام و کشوف ایشان بود آنجا وجد و حال
را تا بمیزان شرع نسنجند به نیم جو نخرند و کشوف و الهام را تا بمحک کتاب و سنت نزنند به نیم جو قبول
نمی پسندند مقصود از سلوک طریق صوفیه حصول ازدیاد الیقین است بحقیقت معتقدات شرعیه که حقیقت
ایمان است و حصول یسر است در اداء احکام شرعیه نه امری دیگر و رای آن چه رویت موعود بآخرت
است در دنیا واقع نیست و مشاهدات و تجلیات که صوفیه بآن خورسند اند آرام بظلال است و تسلی به
شبه و مثال او تعالی و رای او وراست می ترسم که اگر حقیقت این مشاهدات و تجلیات را کماهی بگویم
فتوری در طلب مبتدیان این راه افتد و قصوری در شوق ایشان پیدا آید و از آن میترسم که اگر
نگویم با وجود علم تجویز التباس حق بباطل کرده باشم بضرورت اینقدر اظهار مینمایم که مشاهدات و تجلیات
این راه را بمحک تجلی و شهود کوه موسی کلیم الله علی نبینا و علیه الصلوة و السلام باید زد اگر
درست نیاید ناچار بظلال و شبه و مثال باید برد البته درست نخواهد آمد چه دک و فک مقصود است
و در دنیا از آن چاره نبود اگر بر باطن متجلی شود و اگر بر ظاهر دک و فک البته باید خاتم الانبیاء
علیهم الصلوة و التسلیمات ازین وسمه مبراست او را در دنیا رویت میسر شد و سر موی از جا نرفت
و اکمل تابعان او را که ازین مقام نصیب ارند گفته اند پرده ظلی از ظلال نخواهد بود صاحب تجلی
فهمیدانه هرگاه کلیم الله را از مشاهده این حال بی آنکه تجلی شود صعقه در گرفت دیگران چه باشند دیگر
بدانند که مقصود از اجازت بعضی از مخلصان آن بود که درین طور گرداب ضلالت جمعی را براه حق دلالت
و علی رهنمونی نمایند و خود هم باتفاق آن طالبان مشغولی کنند و ترقیات نمایند این سررشته را گذاشته
سعی نمایند که بقای خود را برباد داده کوشش کنند که مسترشدان نیز باین دولت مشرف شوند نه آنکه این
اجازت در توهم کمال و تکمیل اند از دو از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا البلاغ و السلام

مکتوب دو صد و هژدهم بملا داؤد صدور یافته در بیان رعایت پیر طریقت مکتوب شریف آن
اعزی مولانا داؤد رسید موجب بهجت گشت حضرت حق سبحانه تعالی ظاهر و باطن ایشان را بمرضیات خود متجلی و متزین دارد

بحرمة النبي وآله الامجاد عليه وعليهم الصلوة والتسليمات در تكرار سبق باطن واستقامت بطريقت
اكابر قدس الله تعالى اسرارهم بايد كه از توجهات شتى فتورى واقع نشود واگر فرضاً ظلمتى وكدورتى
طارى شود علاج آن التجاء وتضرع ونياز وشكستگى است بجناب قدس خداوندى جل سلطانه وتوجه تام
است بمربى خود كه وسيلهٔ حصول اين دولت اوست ودر حضور وغيبت رعايت آداب وپاس اين دولت
عظمى را نيك نمايد ورضاى اين بزرگواران را وسيلهٔ رضاى حق سازد سبحانه طريق نجات وفلاح
اينست والسلام

مكتوب صد ونود دهم بميرزا ايرج صدور يافته در بيان آنكه آدمى از نادانى
خود در فكر ازالهٔ مرض ظاهر خود است واز مرض باطنى كه عبارت از گرفتارى دل است غافل وما
يناسب ذلك عصمكم الله سبحانه عما يصمكم وصانكم عما شانكم بحرمة سيد الاولين والآخرين عليه وعلى آله
اجمعين من الصلوات اتمها ومن التسليمات اكملها سعادت ونجابت آثار آدمى را چون مرضى از امراض
ظاهرى طارى ميگردد وعضوى از اعضاى او را آفتى ميرسد آنقدر سعى ومبالغه مينمايد كه آن مرض دفع شود
وآن آفت زائل گردد ومرض قلبى كه عبارت از گرفتاريست بما دون حق جل وعلا بحدى بروى استيلا
يافته است كه نزديک است كه او را بموت ابدى رساند وبعذاب سرمدى گرفتارش گرداند هيچ فكر ازالهٔ
آن نمى نمايد وسعى در دفع آن نمى فرمايد اگر اين گرفتارى را مرض نميداند سفيه محض است واگر ميداند وباک
ندارد پليد صرف مانا كه از براى ادراک اين مرض عقل معاد در كار است عقل معاش از كوته انديشى
خود مقصور بر ظاهر بينى است عقل معاش چنانچه آفات معنويه را بواسطهٔ تلذذات فانيه مرض نمى
انگارد عقل معاد نيز امراض صوريه را بواسطهٔ مثوبات آخرويه مرض نميداند عقل معاش قصير
النظر است وعقل معاد حديد البصر عقل معاد نصيب انبيا واولياست عليهم الصلوات والتسليمات
وعقل معاش مرغوب اغنيا وارباب دنيا شتان ما بينهما واسبابى كه تحصيل عقل معاد است ذكر موت
است وتذكر احوال آخرت ومجالست با جماعه كه بدولت در دار آخرت مشرف شده اند
دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ~~ گر ما نرسيديم تو شايد برسى
بايد دانست كه مرض ظاهر چنانچه موجب تعسر اداى احكام
شرعيه است مرض باطن نيز مستلزم آن تعسر است قال الله تبارک وتعالى كبر على المشركين ما تدعوهم اليه
وقال سبحانه وانها لكبيرة الا على الخاشعين ودر ظاهر ضعف قوى وجوارح مستلزم آن عسر است ودر باطن
ضعف يقين ونقص ايمان موجب عدم تيسر والا در تكاليف شرعيه همه تخفيف است وتمام تيسر سهولت

کریمہ یرید اللہ بکم الیسر ولا یرید بکم العسر وکریمہ یرید اللہ ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا ہر دو
شاہد این معنی است **مصرع** خورشید نہ مجرم ار کسی بینا نیست ؏ پس فکر ازالۂ این مرض لازم آمد باطبای
حاذق التجا آوردن فرض عین گشت ما علی الرسول البلاغ والسلام

مکتوب دو صد و بیستم

بشیخ حمید بنگالی صدور یافتہ در بیان بعضے از اغلاط صوفیہ و منشاء غلط آنہا

الحمد للہ رب العالمین والسلام علی سید المرسلین وعلی آلہ وصحابہ اجمعین احوال واوضاع فقرای اینجا روز بروز موجب
از دیاد شکر است ہمین توقع را در بارہ دوستان دور افتادہ دارد ای عزیز درین راہ غیب الغیب
مزلۂ اقدام سالکان بسیار است سر رشتہ شریعت را در اعتقادیات وعملیات نیک نگاہ داشتہ زندگانی
فرمایند در حضور وغیبت ہمین نصیحت است مبادا غفلت واقع شود بعضے از اغلاط این راہ را مینویسید
ومنشاء غلط را تعیین مینماید بنظر احتیاط خواہند ملاحظہ نمود در ماورای جزئیات مذکورہ باندازہ آن
کار خواہند فرمود بدانند کہ بعضے از اغلاط صوفیہ آنست کہ گاہ سالک در مقامات عروج خود را
فوق دیگران یابد کہ فی الحقیقت افضلیت آنہا باجماع علما ثابت شدہ است و بہ یقین مقام این
سالک دون مقامات آن بزرگواران است بلکہ این اشتباہ گاہ ہست کہ نسبت بانبیا کہ بہترین خلائق
اند قطعاً علیہم الصلوات والتسلیمات واقع شود عیاذاً باللہ سبحانہ من ذلک منشاء غلط جمعی آنست
کہ ہر یکی از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا باسمی است کہ مبادی تعینات وجود ایشانست و باین عروج
اسم ولایت متحقق میشود ثانیاً عروج در ان اسما است و از ان اسما الی ماشاء اللہ تعالی اما با وجود
این عروج ماوای و منزل ہرکدام ایشانان ہمان اسم است کہ مبداء تعین وجود او است لہذا در مقامات
عروج ہر کہ ایشان را جوید اکثر در ہمان اسما یابد چہ مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج ہمان
اسما است و عروج و ہبوط از ان اسما بواسطہ عوارض است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از ان
اسما بلند تر واقع شود لاجرم از ان اسما نیز بالا تر خواہد رفت و آن توہم پیدا خواہد کرد عیاذاً
باللہ سبحانہ از انکہ آن توہم یقین سابق را زائل گرداند و در افضلیت انبیا علیہم الصلوات
والتسلیمات و اولویۃ اولیاء کہ باجماع افضل اند اشتباہ پیدا آرد این مقام از مزال اقدام سالکان
است و در انوقت سالک نمیداند کہ آن اکابر ازان اسما عروجات بی نہایت فرمودہ اند بفوق
فوق رسیدہ و نیز نمیداند کہ آن اسما امکنہ طبیعہ عروجی ایشان است و او را نیز در انجا مکانی طبع

که او دون آن اسما است و ظل آنها چه فضلیت هر شخصی باعتبار افضلیت اسم اوست که مبداء
تعین او گشته است ازین قبیل است آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج
برزخیت کبری را حائل نیابد و بی توسط او ترقی فرماید حضرت خواجه ما میفرمودند که رابعه نیز ازین جماعت
است این جماعه در وقت عروج چونکه از اسمی که مبداء تعین برزخیه کبری است بفوق گذشته اند توهم
کرده اند که برزخیت کبری در میان حائل نمانده است و از برزخیه کبری حقیقت حضرت رسالت
خاتمیت علیه و علی آله الصلوة والسلام مراد داشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشتن ایشان
آن نقطه جمعی دیگر را آنکه چون سیر سالک در اسمی واقع شود که مبداء تعین اوست و آن اسم جامع جمیع
اسما است بطریق اجمال چه جامعیت انسان بواسطه جامعیت آن اسم است پس ناچار درین
ضمن اسمائی که مبادی تعینات مشایخ دیگر است بطریق اجمال نیز بآن سیر قطع خواهد کرد و از همه
گذشته منتهای آن اسم خواهد رسید و توهم فوقیت خود پیدا خواهد کرد نمیداند که آنچه او
دیده است از مقامات مشایخ و از آنها گذشته انموذجی است از مقامات ایشان حقیقت آن مقامات
و چون درین مقام خود را جامع مییابد و دیگران را اجزاء خود می انگارد لاجرم توهم اولویت خود بید
می آرد و درین مقام شیخ بسطام میگوید لوائی ارفع من لواء محمد از غلبه سکر نمیداند که ارفعیت
لوای او نه از لوای محمد است علیه و علی آله الصلوة والسلام بلکه از انموذج لوای اوست که در ضمن
حقیقت اسم او مشهود گشته است ازین قبیل است آنچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش و ما فیه در
زاویه قلب عارف بنهند هیچ محسوس نشود اینجا نیز اشتباه انموذج بحقیقت است و الا عرش که حضرت
حق سبحانه او را عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چه اعتبار و چه مقدار ظهوریکه در عرش است
عشر از آن در قلب نیست گرچه قلب عارف باشد در رویت اخروی بظهور عرشی متحقق خواهد شد این سخن امروز
هرچند بر بعضی از صوفیه گران خواهد آمد اما آخر ایشان معقول خواهد شد این سخن را بمثالی واضح گردانیم
انسان را که جامع عناصر و افلاک است هرگاه نظر بر جامعیت خود افتد عناصر و افلاک را اجزاء خود بیند
و چون این دید غالب آید دور نباشد که بگوید که من از کره زمین کلان ترم و از سموات عظیم ترین
در هر وقت عاقلان می فهمند که عظمت و کلانی از اجزاء خود است و کره زمین و سموات فی الحقیقت اجزاء او
نیستند انموذجات ازین اجزاء او ساخته اند و کلانی او از آن انموذجات است که اجزاء وی اند نه از حقیقت کره ارضی

وسماوی و همین اشتباه انموذج شیٔ به حقیقت شیٔ صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع است
نمونه از جمع الٰهی چه جمع محمدی مشتمل بر حقائق کونی و الٰهی پس اجمع باشد ندانسته اند که آن اشتمال بر ظلی از
ظلال مرتبهٔ الوهیت است و انموذجی است از انموذجات آن نه بر حقیقت آن مرتبهٔ مقدسه بلکه نسبت
بآن مرتبهٔ مقدسه که عظمت و کبریائی از لوازم اوست جمع محمدی را هیچ مقداری نیست ما للتراب و رب
الارباب و هم درین مقام که سیر سالک در اسمی که رب اوست واقع شود گاه هست که پندارد که بعضی از
اکابر که بیقین از وی افضل اند بتوسط او به بعضی درجات فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده
هم اینجا نیز مزال اقدام سالکان است عیاذاً بالله سبحانه که باین کمال خود را افضل داند و بخسارت ابدی پیوندد
چه عجب و کدام فضیلت اگر پادشاه عظیم الشان و تمام السلطان در نصرت زمینداری که داخل مملکت
اوست برود و بتوسط آن زمیندار به بعضی از مقامات برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایة ما فی
الباب اینجا احتمال فضل جزئی هست که خارج از مبحث است چه هر حجام و حائک را بعضی از وجوه مخصوصه
خود بر عالم ذو فنون و حکیم بو قلمون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج است آنچه معتبر است فضل کلی
است که عالم و حکیم را ثابت است این درویش را نیز ازین اشتباهات بسیار واقع شده بود و ازین تخیلات بسیار
ناخوش گشته و تا مدتها این حالت در او بود مع ذلک حفظ خداوندی جل شانه شامل حال او بوده که در
یقین سابق سر موئی تذبذب نرفت و در اعتقاد مجمع علیه فتوری راه نیافت لله سبحانه الحمد و المنة علی
ذلک و علی جمیع نعمائه و آنچه خلاف مجمع علیه ظاهر میشد در حیز اعتبار نمی آورد و به محامل نیک صرف میگردد
و مجملاً آنقدر رسیده است که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی راجع به فضل جزئی خواهد بود هر چند
این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر قرب الٰهیست جل سلطانه و ازین زیادتی در آن قرب است
پس جزئی چون باشد اما در جنب یقین سابق این وسوسه ها نا مسموع گشته و هیچ اعتبار نداشت
بلکه بتوبه و استغفار و انابت التجا می آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم کشوف ظاهر نشود
و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت سر موئی منکشف نگردد روزی این خوف غلبه کرد که مبادا برین
کشوف مواخذه نمایند و این توهمات مسألت فرمایند و غلبهٔ این خوف بیقرار و بی آرام ساخت التجا
و تضرع را بجناب قدس خداوندی جل سلطانه مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی کشید اتفاقاً در یکوقت
گذر بر مزار عزیزی افتاد و درین معامله آن عزیز را مدد و معاون خود کرد درین اثنا عنایت خداوندی

جل شانه در رسید و حقیقت معامله را کما ینبغی وا نمود و روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله
الصلوة والسلام که رحمت عالمیان ست درین وقت حضور ارزانی فرمود و تسلی خاطر حزین نمود و معلوم
گشت که آری قرب الٰهی موجب فضل کلی است اما این قرب که ترا حاصل شده ست قرب ظلی است
از ظلال مراتب الوهیت که مخصوص باسمی ست که رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت
مثالی این مقام را بر نهجی منکشف گردانیدند که جای ریب نماند و محل این بالکلیة زائل گشت و این
درویش بعضی از علوم که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و رسائل خود نوشته
بود بیشتر گشته سنواست که منشاء اغلاط آن علوم را بمحض فضل خداوندی جل شانه لائح گشته است
بنویسد و انتشار دهد که گناه مشتهر را اشتهار توبه در کار ست تا مردم از آن علوم خلاف شریعت فهم نکنند
و به تقلید در ضلالت نیفتند یا به تعصب و تکلف تضلیل و تجهیل او نورزند که درین راه عیب لعیب
این کلمها بسیاری شگفت جمعی را بهدایت می برد و جمعی دیگر را بضلالت رهنمونی میفرماید از والد
بزرگوار خود شنیده ام قدس سره میفرمودند که اکثر از گروه های هفتاد و دو ملت که بضلالت رفته اند
و راه راست گم کرده منشاء آن ضلال در طریق صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند
و بضلالت رفته والسلام **مکتوب دو صد و بست و یکم** بسید حسین مانکپوری صدور یافته
در بیان خصائص و کمالات طریقه علیه نقشبندیه مثل فضلیت این طریق و اندراج نهایت در بدایت و بیان
نهایت این طریق و مثل سفر در وطن و خلوت در انجمن و تقدیم جذبه بر سلوک و ابتدای او سیر از عالم امر بودن این
طریق اقرب طرق که البته موصل است و بودن این طریق بنهجی که در ابتداء آن حلاوت و وجدان است و در
انتها بیمزگی و فقدان که از لوازم یاس است و همچنین در ابتداء این طریق قرب شهود ست و در انتها بعد و حرمان
و اکابر این طریقه احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته و اذواق و معارف را خادم علوم دینیه دانسته و
درین طریق پیری و مریدی به تعلیم و تعلم طریقت است نه بکلاه و شجره و درین طریق ریاضات و مجاهدات
بالنفس اماره باتیان احکام شرعیه است و التزام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة
و درین طریق تسلیک طالب بواسطه تصرف شیخ مقتدا است و این بزرگواران همچنانکه قدرت کامله را
اعطای نسبت دارند در سلب این نسبت نیز قدرت تامه دارند و درین طریق بیشتر افاده و استفاده
بسکوت ست و آن سکوت از لوازم طریق ایشانست و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة

والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین اخوی اعزی سیادت پناهی میر سید حسین دور افتادگان را
فراموش نکرده باشند و رعایت آداب این طریقهٔ علیه که از سائر طرق مشائخ کرام بوجود امتیاز
دارد از دست نداده باشند که فرصت ملاقات شما بسیار اندک بود بنابر ملاحظهٔ تعیین بعضی از خصائص
کمالات این طریقهٔ علیه را در ضمن علوم بلند و معارف ارجمند در معرض تحریر می آرد هرچند میداند
که ادراک این قسم علوم و معارف بالفعل از اذهان مستمعان بعید است اما ایثار چنین معارف بدو
وجه ملاحظه است یکی آنکه مستمع را استعداد این علوم هست اگرچه بالفعل دور از کار او مینماید دوم آنکه
اگرچه در ظاهر مخاطب معین است اما فی الحقیقت مخاطب کسی هست که محرم این معامله است السیف للضارب
مثل مشهور است ای برادر سر حلقهٔ این طریقهٔ سنیه حضرت صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه که بتحقیق
افضل جمیع بنی آدم است بعد از انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات و بهمین اعتبار در عبارات اکابر این طریقه
واقع شده است که نسبت ما فوق همه نسبتها است چه نسبت ایشان که عبارت از حضور و آگاهی خاص
است همان نسبت و حضور حضرت صدیق است که فوق سائر آگاهی ها است و درین طریق اندراج نهایت
در بدایت است حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم ع
قیاس کن زگلستان من بهار مرا اگر پرسند که چون نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت
پس نهایت ایشان چه خواهد بود و ایضا نهایت دیگران هرگاه وصول بحق باشد سبحانه پس میسر
ایشان از حق بکجا خواهد شد لیس وراء العبادان قریة مثل مشهور است جواب گویم که نهایت این
طریق علیه اگر میسر شود وصل عریان است که علامت حصول آن حصول یاس است از حصول مطلوب
فافهم فان کلامنا اشارة لا یدرکها الا الاول من الخواص بل من اخص علامة حصول ان دولت
عظمی را برای آن مذکور ساخت که جمعی ازین طائفه دم از وصل عریان زده اند و طائفهٔ دیگر یاس را از
حصول مطلوب قائل گشته اما جمع این دو دولت را اگر بایشان عرض کرده شود نزدیک است که جمع آن
ضدین انکار کنند و از جمله محالات شمارند جمعی که ادعاء وصل مینمایند یاس را حرمان میدانند و جماعت
که مدعی یاس اند وصل را عین فصل می انگارند اینهمه علامت نارسائی است بان منزلت علیا غایة
ما فی الباب پرتوی از آن مقام عالی بهر باطن ایشان تافته است جمعی آنرا وصل انگاشته اند و جمعی دیگر
یاس این تفاوت از راه استعداد هر کدام منتجز و مناسب استعداد طائفه وصل است و موافق استعداد طائفه

دیگر یاس نه دراین حقیر استعداد یاس نیکوتر از استعداد وصل است هر چند آنجا وصل و یاس ملازم یکدیگر اند
وجواب اعتراض دوم نیز ازین جواب لائح گشت چه وصل مطلق دیگر است و وصل عریان دیگر شتان
ما بینهما و نعنی بالوصول العریانی رفع الحجب کلها و زوال الموانع باسرها و لما کان اعظم الحجب و اقواها
هی التجلیات المتنوعة والظهورات المختلفة لابد ان تنقضی و تتم تلک التجلیات و الظهورات بتمامها
سواء کان التجلی والظهور فی مرایا الامکانیة او المجالی الوجوبیة فانهما فی حصول نفس الحجب
سواء و ان کان التفاوت بینهما فی الشرف والرتبة وهو خارج عن نظر الطالب اگر پرسند
ازین بیان لازم می آید که تجلیات را نهایت باشد و حال آنکه مشائخ طریقت تصریح کرده اند
که تجلیات را نهایت نیست جواب گوئیم که بی نهایتی تجلیات بر تقدیر یست که سیر در اسماء و صفات
به تفصیل واقع شود برین تقدیر وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس میسر نیست و وصل عریان
حاصل نه و وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس منوط بطی اسماء و صفات است بر سبیل اجمال پس تجلیات
را نهایت باشد اگر گفته شود که تجلیات ذاتی را نیز بی نهایت گفته اند چنانکه حضرت مولوی جامی
قدس سره در شرح لمعات بان تصریح نموده است پس تجلیات را نهایت گفتن بکدام وجه راست آید
جواب گوئیم که آن تجلیات ذاتیه نیز بملاحظه شیون و اعتبارات است که تجلی بی آن ملاحظه ممکن نیست و
آنچه ما در صدد بیان آنیم امریست ماورای تجلیات صفاتی باشد ان تجلیات یا ذاتی چه اطلاق تجلی در آن
موطن جائز نیست که باشد زیرا که تجلی هر تجلی عبارت از ظهور شی است در مرتبه ثانی یا ثالث یا رابع الی
ماشاء الله تعالی و اینجا مراتب همه ساقط گشته است و مسافت تمام طی شده اگر پرسند که آن تجلیات را
ذاتی بکدام اعتبار گفته شود گوئیم که تجلیات اگر بملاحظه معانی زائده است تجلیات صفات است
و اگر بملاحظه معانی غیر زائده تجلیات ذات لهذا ظهور وحدت را که تعین اول است و زائد بر ذات نیست
تعالی تجلی ذات گفته اند و مطلب ما حضرت ذات است تعالی و تقدس که ملاحظه معانی را در آن موطن
اصلا گنجایش نیست زاید باشند آن معانی یا غیر زاید زیرا که معانی تمام بطریق اجمال طی شده بحضرت
ذات تعالی و تقدس وصول میسر شده است باید دانست که وصل در آن موطن در رنگ مطلب
بیچون و بیچگون است اتصالی که عقل آنرا فهم کند از مبحث خارج است و شایان آنجناب قدس نیست
زیرا که بیچون را به بیچون راه نیست لایحمل عطایا الملک الا مطایاه ع اتصال بی تکیف بیقیاس

هست رب الناس را با جان ناس ٭ هیچ کس از مشائخ این طریقه علیه از نهایت طریق خود خبر نداده است
از ابتداء طریقت خود گفته اند که نهایت را دران اندراج هست هرگاه بدایت ایشان نهایت میسر باشد
نهایت هم باید که مناسب آن بدایت باشد و ان همانست که این فقیر باظهار آن امتیاز یافته
اگر باد شه بدر پیرزن ٭ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ٭ لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک ای برادر اصلان
این نهایت ازین طریق که از طرق دیگر اقل قلیل اند اگر تعداد فراوان نماید نزدیک است که
نزدیکان دوری جویند و از انکار بعید آن خود چه استبعاد نماید کل ذلک لکمال الوصول الی نهایة
النهایة بصدقة حبیبه علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات اتمها واکملها و از جمله خصائص این طریقه
علیه سفر در وطن است که عبارت از سیر انفسی است هرچند سیر انفسی در جمیع طرق مشائخ ثابت است
اما ان سیر در نهایت میسر میشود و بعد از سیر قطع افاقی و درین طریق ابتداء ازین سیر است و سیر افاقی
در ضمن این سیر قطع میباید پس منشاء این سیر که در ابتداء حاصل میگردد اندراج النهایت فی البدایت
گشت و خاصهٔ خلوت دیگر در انجمن است که متفرع است بر سفر در وطن میسر شد پس در انجمن تفرقه
نیز در خلوتخانه وطن سفر نماید و تفرقهٔ آفاق بحجرهٔ انفس راه نیابد این خلوت هرچند منتهیان طرق دیگر را نیز
میسر است اما درین طریق چون در ابتدا دست میدهد از خواص این طریق گشت باید دانست که خلوت
در انجمن بتقدیر است که درهای خلوتخانه وطن را بربسته باشد و روزنها را مسدود ساخته یعنی در انجمن
تفرقه ملتفت احدی نگردد و متکلم و مخاطب نباشد نه آنکه چشم را بپوشد و حواس را بتکلف معطل سازد که آن
منافی این طریق است ای برادر این همه تحمل و تکلف در ابتدا و در وسط است و در انتها ازین تحملات هیچ
در کار نیست در عین تفرقه جمعیت است و در نفس غفلت حاضر ازینجا کسی گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه در حق
منتهی مطلقا مساویست لا بلکه مراد آنست که تفرقه در نفس جمعیت باطن او برابر اند مع ذلک اگر ظاهر را
با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اولی و انسب خواهد بود و قال الله سبحانه امر النبی علیه
وعلی آله الصلوة والسلام واذکر اسم ربک وتبتل الیه تبتیلا باید دانست که در بعضی اوقات از تفرقه ظاهر
چاره نبود که حقوق خلق ادا باید پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن گشت اما تفرقه باطن در هیچ
وقتی از اوقات جائز نیست که آن خالص از برای حق است سبحانه پس سه حصه از عباد مسلم از برای
حق شد تعالی باطن تمام و نصفی از ظاهر و نصف دیگر از ظاهر از برای ادای حقوق خلق باقی ماند

اما در ادای آن حقوق هرگاه امتثال اوامر حق ست سبحانه آن نصف دیگر نیز راجع بحق گشت سبحانه
الیه یرجع الامر کله فاعبده وتوکل علیه وما ربک بغافل عما تعملون ودرین طریق تقدم جذبه است
بر سلوک و ابتدای سیر از عالم امرست نه از عالم خلق بخلاف اکثر طرق دیگر و قطع منازل سلوک در ضمن طی
مدارج جذبه مندرج است و سیر عالم خلق در تحت سیر عالم امر میسر است اگر باین اعتبار درین طریق اندراج
البدایة فی النهایة هم بگویند گنجایش دارد پس معلوم شد که سیر ابتدا درین طریق در سیر انتها مندرج است
نه آنکه از انتهای سیر ابتدا فرود آیند و بعد از تمامی سیر نهایت در بدایت سیر کنند از ینجا باطل شد زعم
کسی که میگوید نهایت این طریق بدایت طرق سائر مشائخ است اگر کسی گوید در عبارت بعضی از مشائخ
این طریقه واقع شده است که ایشانرا سیر در اسما و صفات بعد از تمامی نسبت ایشان واقع میشود پس درست
آمد که نهایت ایشان بدایت دیگران شد چه سیر در اسما و صفات بعد از سیر در تجلیات ذاتیه نیست
چه سیر در اسما و صفات در ابتدا است بلکه در ضمن همین سیر آن سیر هم واقع میشود غایت ما فی الباب چون
سیر اسمائی و صفاتی بسبب عروض بعضی از عوارض ظهور میکند سیر تجلیات ذاتی مستور میگردد متخیل
میشود که آن سیر اتمام کرده داخل تجلیات اسمائی و صفاتی بسبب عروض گشته است و نه چنین است آری بعد
از تمامی سیر مدارج ولایت رجوعی بعالم واقع میشود از برای دعوت خلق بحق جل و علا اگر آن رجوع را
نهایت ایشان دانسته بدایت خود تصرف کرده باشند بعید نیست اما چه میگوید مشائخ او نیز در نهایت این
رجوع دارند و ایضا مراد از نهایت و بدایت نهایت و بدایت ولایت ست این سیر رجوع بولایت تعلق ندارد
نصیبی است از مرتبه دعوت و تبلیغ و این طریق اقرب طرق است و البته موصل حضرت خواجه نقشبند قدس
سره فرموده اند طریق ما اقرب طرق ست و فرموده اند از حق سبحانه و تعالی طریقه خواستم که البته موصل باشد
و این خواست ایشان باجابت مقرون گشته است چنانچه در رشحات از حضرت خواجه احرار قدس سره منقول
کرده است چرا اقرب نباشد و موصل نبود که انتها در ابتدای آن اندراج یافته است خیلی بی دولتی باشد
که درین طریق داخل شود و استقامت نورزد و بی نصیب رود مصرع خورشید نه مجرم ار کسے
بینا نیست هم آری اگر طالبی بدست ناقصی افتد گناه طریق چیست و تقصیر طالب کدام نیست اکثر
فی الحقیقت راهبر این طریق موصل ست نه نفس این طریق و درین طریق در ابتدا حلاوت و وجدان نسبت
و در انتها بیمزگی و فقدان که از لوازم یاس ست بخلاف طرق دیگر که در ابتدا بیمزگی و فقدان دارند

و در انتها حلاوت و وجدان و همچنین درین طریق در ابتدا قرب و شهود هست و در انتها بعد و حرمان بخلاف
طرق سائر مشایخ کرام تفاوت طرق ازینجا قیاس باید کرد و بزرگی این طریق عالی را باید دریافت چه قرب
و شهود و حلاوت و وجدان از دوری و مهجوری خبر میدهد و بعد و حرمان و بی حلاوتی و فقدان از نزدیکی
قرب فهم من در شرح این سر اینقدر وا مینماید که هیچ کس از نفس خود بخود نزدیکتری ندارد و نسبت
قرب و شهود و حلاوت و وجدان در حق نفس خود او را مفقود هست و نسبت بغیر خود که با او مباینت
دارد این نسبت ها موجود فالعاقل تکفیه الاشارة و اکابر این طریقه علیه احوال و مواجید را تابع احکام
شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم علوم دینیه داشته جواهر نفیس شرعیه را در رنگ طفلان
بجوز و مویز وجد و حال عوض نمیکنند و بترهات صوفیه مغرور و مفتون نمیگردند احوالی که بارتکاب
محظورات شرعیه و خلاف سنت سنیه حاصل شود قبول ندارند و نخواهند ازینجاست که سماع و رقص را
تجویز نمی نمایند و بذکر جهر اقبال نمی فرمایند حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان استمراری تجلی ذاتی
که دیگران را کالبرق است ایشان را دائمی است حضوری که غیبت در قفای آن باشد نزد این بزرگواران از حیز
اعتبار ساقط است بلکه کارخانه ایشان از حضور و تجلی بلند تر است چنانکه اشارتی بآن رفته حضرت خواجه
احرار قدس سره فرموده اند که خواجگان این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم بهر زراقی و رقاصی
نسبت ندارند کار ایشان بلند است و درین طریق پیری و مریدی به تعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و
شجره که در اکثر طرق مشایخ رسم شده است حتی که متاخران ایشان پیری و مریدی را منحصر بر کلاه و شجره
ساخته اند ازینجاست که تعدد پیر تجویز نمی نمایند و معلم طریق را مرشدی نامند پیر نمیدانند و رعایت
آداب پیری را در حق او بجا نمی آرند این از کمال جهالت و نارسائی ایشان است نمیدانند که مشایخ
ایشان پیر تعلیم پیر صحبت را نیز پیر گفته اند و تعدد پیر تجویز فرموده اند بلکه در حین حیات پیر اول
اگر طالبی رشد خود را در جای دیگر بیند بی انکار پیر اول جائز است که پیر ثانی اختیار کند حضرت خواجه
نقشبند قدس سره در باب تجویز این معنی از علماء بخارا فتوی درست فرموده بودند اما اگر از
پیری خرقه ارادت گرفته باشند از دیگری خرقه ارادت نگیرد اگر گیرد خرقه تبرک گیرد ازینجا لازم نمی آید
که پیر دیگر اصلا نگیرد بلکه رواست که خرقه ارادت از یکی گیرد و تعلیم طریقت از دیگری و صحبت با ثالث
وارد و اگر این هر سه دولت از یکی میسر گردد چه نعمت است و جائز است که تعلیم و صحبت از مشایخ

متعدد استفاده نماید باید دانست که پیر آنست که مرید را بحق سبحانه رهنمائی فرماید این معنی در تعلیم طریقت بیشتر ملحوظ و واضح است پیر تعلیم هم استاد شریعت و هم رهنمای طریقت بخلاف پیر خرقه لیس رعایت آداب پیر تعلیم بیشتر بجا باید آورد و باسم پیری او حق باشد و درین طریق ریاضات و مجاهدات با نفس اماره باتیان احکام شرعیه است و التزام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه زیرا که مقصود از ارسال رسل و انزال کتب دفع هواهای نفس اماره است بمعادات مولای خود جل سلطانه منتصب گشته است پس دفع هوای نفس مربوط باتیان احکام شرعیه گشت هر قدر که در شریعت راسخ تر باشد از هوای نفس بعید تر بود پس هیچ چیز بر نفس اماره شاق تر از امتثال اوامر و نواهی شریعت نبود و خرابی او جز در تقلید صاحب شریعت متصور نباشد ریاضات و مجاهدات که بما ورای تقلید سنت اختیار کنند معتبر نیست که جوگیه و براهمهٔ هند و فلاسفهٔ یونان درین امر شرکت دارند و آن ریاضات در حق ایشان جز ضلالت نمی افزاید و بغیر خسارت راه نمی نماید و درین طریق تسلیک طالب مربوط بتصرف شیخ مقتدی ست بی تصرف او کار نمیکشاید چه اندراج نهایت در بدایت اثر از توجه شریف اوست و حصول معنی بیچونی و بیچگونگی نتیجه کمال تصرف او و کیفیت بیخودی که از راه مخفی اعتبار کرده اند حصول آن در اختیار مبتدی نیست و توجهی که مبرا از شش جهت ست وجودان در خور حوصلهٔ طلب نیست

نقشبندیه عجب قافله سالار اند ٭ که برند از ره پنهان بحرم قافله را

این بزرگواران همچنانکه قدرت کامله بر عطاء نسبت دارند و حضور و آگاهی را در اندک وقت بطالب صادق عطا میفرمایند در سلب آن نسبت نیز قدرت تامه دارند و بیک بی التفاتی صاحب نسبت را مفلس میسازند بلی آنها که میدهند می ستانند هم اعاذنا الله سبحانه من غضبه و غضب اولیاء الکرام و درین طریقهٔ علیه بیشتر افاده و استفاده بسکوت است فرموده اند هر که از سکوت ما منتفع نشد از کلام چه نفع خواهد گرفت و این سکوت را به تکلف اختیار نکرده اند بلکه از لوازم طریق ایشانست چه از ابتدا توجه این بزرگواران بحضرت مجرده است از اسم و صفت بجز ذات نمی خواهند و معلوم ست که مناسب آن توجه و ملایم آن مقام سکوت و خرس ست من عرف الله کل لسانه مصداق این سخن است و ختم هذه المقالة بحمد الله سبحانه والصلوة جنبه الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین والسلام

مکتوب صد و بیست و دوم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان خرامی

۱۲۲

احوال و دید قصور و متہم داشتن حسنات خود را و جمع شدن این دید قصور با کمالات ولایت بلکہ
این دید اثر آن کمالات ست و ما بینا سبتی لک بہ اللہم وفقنا لمرضاتک و ثبتنا علی طاعتک بحرمۃ سید الاولین

والاخرین علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات بزرگی فرمودہ است مرید صادق آنست کہ مدت
بست سال کاتب شمال او چیزی نیابد کہ بروی بنویسد و این فقیر بر تقصیر بذوق و وجدان
درحق خود میباید کہ کاتب یمین معلوم نیست کہ در مدت بست سال حسنہ یابد کہ در صحیفہ اعمال او درج
نماید خدا داناست جل سلطانہ کہ این سخن ابہ التصنع و تکلف نمیگوید و ایضا بذوق میباید کہ کافر فرنگ
از وی بمراتب بہتر ست و اگر لم آن از بر سند از جواب عاجز نیاید و ایضا بطریق ذوق خود را محک خطیئات
میداند و مشمول سیئات می انگارد و حسناتی کہ بوجود می آید کاتب شمال خود را بکتابت آن احق میبیند
و میباید کہ کاتب شمال او ہمیشہ در کار ست و کاتب یمین او معطل و بیکار و صحف یمین را خالی و سفید میداند
و صحف شمال را مملو و سیاہ امیدی بجز رحمت ندارد و دست آویزی جز مغفرت نہ دعا اللہم مغفرتک
اوسع من ذنوبی و رحمتک ارجی عندی من عملی موافق حال اوست عجائب کار و بارست فیوض
و واردات الہی جل سلطانہ کہ علی الدوام در مدارج کمال و تکمیل فائض و واردات تایید این دید
قصور مینماید و تقویت این عیب بینی میفرماید بجای عجب منقصت می افزاید و در محل ترفع راہ تواضع
و فروتنی میکشاید در آن واحد ہم بکمالات ولایت مشرف است و ہم بدید قصور متصف ہر چند بالاتر میبرد
پایان تر خود را می بیند بلکہ ہمان بالا رفتن بسبب پایان تر دیدن شدہ است نظر قاصران اباء در دارند یا نہ
و اگر سر آن معلوم کنند شاید باور دارند سوال سر این جمع متنافیین چیست و وجود احد المتنافیین
سبب وجود متنافی دیگر چرا باشد جواب استحالہ جمع متنافیین مشروط باتحاد محل ست و در ما نحن فیہ محل
متعدد ست بالا روند بلطائف عالم امرست از انسان کامل بوند و آیند ہا از عالم خلق او لطائف عالم
از ہر چند بالاتر روند بی مناسبت تر میگردند بعالم خلق و ہمان بی مناسبتے سبب پایان تر آمدن عالم خلق ا(ست)
و عالم خلق ہر چند پایان تر می آید سالک را بی حلاوت تر میسازد و دید عیوب و نقائص را زیادہ تر میگرداند ہمین
است کہ منتہیان مرجوع آرزوی آن التذاذ و حلاوت دارند کہ در ابتدا ایشان را میسر شدہ بود و در نہایت از
رفتہ و بیمزگی بجای آن نشستہ و ہم اینجاست کہ کافر فرنگ را عارف از خود بہتر میداند زیرا کہ در کافر فرنگ
آمیختگی ہست بواسطہ امتزاج عالم امر بعالم خلق او و در عارف این امتزاج زائل شدہ است عالم خلق تنہا کہ ایشان

عارف بمروی می افتد جدا مانده است که سراسر پر از ظلمت و کدورت است و هرچند لطائف عالم امر فرود
می آیند با عالم خلق اختلاطی ندارند و امتزاجی حاصل نمیکنند چنانچه در ابتدا داشتند گفته بیکه بدست اخوی
خواجه محمد طاهر ارسال داشته بودند رسید حصول رابطه که مبنی بر مناسبت تامه است در زمان
غیبت از نعمتهای عظیم شمرند و تا موانع مرتفع شود اکتفا بقرب معنوی نمایند با وجود این قرب خواهش قرب
ابدان را از دست ندهند که تمامی نعمت مربوط باین قرب است و لیس قرنی با وجود قرب قلوب چون
ابدان نداشت باو تمامی آن جماعه که قرب ابدان داشتند نرسید لهذا انفاق کوه ذهب او بهتریشان
که انفاق کنند برابری نکند فلا تعدل بالصحبة شیئا کائنا ما کان والسلام مکتوب وصد و بست و سوم
بخواجه جمال الدین حسین کولابی صدور یافته در تحریص بر اظهار احوال و واقعات نمودن بشیخ بزرگوار
خود. اخوی خواجه جمال الدین حسین مدتی است که از کیفیات احوال خود اعلام نداده اند شنیده اند
که مشایخ کبرویه مریدی را که تا سه روز از احوال و واقعات خود بعرض شیخ خود نرساند کف پای میفرمایند
ما هم دیگر چنین نکنند هرچه بوده باشد نویسان باشند قدوم مبارک اخوی اعزی مغتنم دانسته در خدمت و حضور
گوشند و صحبت گرامی ایشان را عزیز دانند ع داریم ترا از گنج مقصود نشان مکتوب وصد و بست و چهارم
بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در بیان رعایت آداب و دفع خطره ای که توهم نموده بود و اظهار عنایات
و تاکید در تعلیم طریقت و تحمل نمودن بجفای فقرا و مرادی و بعضی نصایح و تنبیهات که بملا یار محمد قدیم
در پشت این مکتوب نوشته شده مکتوب شریف اخوی ارشدی سیادت پناهی میر محمد نعمان رسید و بر
مضمون مقدماتی که ترتیب داده بودند و خواهی اشکالی که نموده بودند وضوح انجامید بعضی مردم شما را عقل زبان
میگویند این قسم سخنان در میان آوردن با کسی که اندکی گزیده چاره نباشد چه مناسب است قطع نمیتوان
کرد و مفارقت نمیتوان جست مع ذلک خیال نکنند که ازین نوع سخنان غباری بخاطر این جانب راه
یافته باشد که باز از انجا مپه جای آنکه به بیزاری بکشد خوبهای شما در نظر است و زلات شما از اعتبار ساقط
هیچگونه خاطر خود را تشویش ندارند و هیچ چه آزار از این جانب تصور نمایند که بوجه من الوجوه آزار واقع نیست
چه آزار متصور شود که موجب آزار منتفی است اموری که بسهو و نسیان بمقتضای بشریت سر بر زند شایان
مواخذه نیست توهم آزار و انقباض را بر طرف کرده به تعلیم طریقه و افاده طلبه سرگرم باشند ام باستخاره ها
اند برای تاکید این امر است نه از برای نفی این امر هرگاه دشمن لعین و نفس بدترین در کمین این مسکین باشد

از احتیاط و تاکید چاره نبود مبادا بمکر و حیله از جا برند و به تسویل و تمویه سعادت را بشقاوت و حسنات
وانمایند فرموده اند که دشمن لعین چون از راه طاعت و نصیحت درآید دفع کردن آن متعسر است
پس همیشه ملتجی و متضرع باید بود و از حق سبحانه و تعالی به شکستگی و زاری باید طلبید که ازین راه خرابی او
نخواهند و استدراج او نطلبند طریق استقامت نیست که بسعادت ابدی رهنمائی فرماید دیگر فقر و نامرادی که
جمال این طائفه است بسید کونین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال
کرم کفیل رزق عباد خود شده است و ما و شما را ازین تردد فارغ ساخته هر چند اشخاص بیشتر رزق
زیاده تر بهیچ است متوجه مرضیات حق باشند تعالی و تقدس و غم متعلقان را بکرم او سبحانه حواله نمایند
والباقی عند التلاقی بعضی یاران که ازان طرف آمدند اظهار نمودند که هنوز توهم آزار در خاطر میر
متمکن است بنا بر علی ذلک بتاکید و مبالغه نوشته شد که رفع توهم آزار نمایند دیگر کتابتی بملا یار محمد قدیم
نوشته بود که متضمن نصائح و مواعظ باشد ظاهراً مضمون آن کتابت مقبول طبیعتش نیفتاد که جواب
کتابت نفرستاد بلکه در فرستادن دعا نیز خود را معاف داشت گو مقبول طبیعتش نیفتد جماعه که با این
حقیر نسبتی دارند اگر مظان غلط و مواد خطای ایشان را اعلام نکنند و حق را از باطل جدا نسازند از عهده
چگونه برآید و در آخرت چه رو نماید باو بگویند بیت من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم ٭ تو خواه
از سخنم پند گیر خواه ملال ٭ بدانکه مقام شیخی و دعوت خلق بحق جل و علا بس مقام عالی است الشیخ فی
قومه کالنبی فی امته شنیده باشد هر بی سر و برگ را باین منزلت علیه چه مناسبت بیت هر گدائی
مرد میدان کی شود ٭ پشه آخر سلیمان کی شود ٭ علم به تفصیل احوال و مقامات و معرفت حقیقت
مشاهدات و تجلیات و حصول کشوف و الهامات و ظهور و تعبیرات واقعات از لوازم این مقام
عالی است و بدون اینها خرط القتاد و غایت ما فی الباب اکابر طریقت قدس الله تعالی اسرارهم بعضی از
مریدان خود را بملاحظه بعضی از مصالح پیش از انکه بمقام شیخی برسند نوعی از اجازت میدهند و
نحوی از تجویز میفرمایند که بطالبان تعلیم طریقت نمایند که بر احوال و واقعات مطلع گردند درین نوع تجویز
بر شیخ مقتدا لازم است که آن مرید مجاز را امر باحتیاط درین کار فرماید و بتاکید مواد غلط را وانماید
و بتکرار بر نقص آنها اطلاع بخشد و بمبالغه تا تمامی آنها را ظاهر سازد و درین صورت اگر شیخ در اظهار
حق مساهله نماید خائن باشد و اگر مرید را بد آید بدولت بود مگر نمی داند که رضای حق جل و علا منوط برضای

شیخ است و سخط او تعالی مربوط بسخط او چه بلا شد یعنی فهمد که قطع کردن از ما منجر بکجا میشود اگر از ما
قطع کند بکه خواهد پیوست و اگر عیاذاً باللہ سبحانه این قسم امری بخاطر او راه یافته باشد بی توقف گویند
که توبه کند و استغفار نماید و بحضرت حق سبحانه ملتجی و متضرع باشد که باین ابتلای عظیم مبتلا نسازد و باین
بلای خطرناک گرفتار نگرداند للہ سبحانه الحمد للہ والمنة که ازین همه نایره و اپی و اضطراب بیاران هیچ عبارتی
و انزاری بر خاطر اینجانب راه نداده است از اینجا امید وار است که عواقب امور بخیر بگذرد باقی احوال و
اوضاع برادری ارشدی مولانا محمد صالح به تفصیل مذکور خواهند ساخت و حل بعضی اشتباهات را
از ایشان استفسار خواهند نمود والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب دو صد و بیست و پنجم** بملا طاهر لاهوری صدور یافته
در بیان آنکه در بدایت این طریقه علیه احوالی که دیگران را در نهایت میسر میگردد میسر میشود لیکن
بطریق اندراج نهایت در بدایت که لوازم این طریق عالی است و ظهور این چنین احوال در بدایت مستلزم
آن نیست که صاحب آن احوال را کامل مکمل گویند و اجازت تعلیم طریقت نمایند و ما یناسب ذلک نحمده
و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام مراسلات شریفه پی در پی وصول یافت از گرمی هنگامه طالبان
و ازدیاد جمعیت ایشان اندراج یافته بود فرحت بر فرحت افزود غایت ما فی الباب چون درین طریق اندراج
نهایت در بدایت است مبتدیان این طریق عالی را در ابتدا احوال رو میدهد که شبیه باحوال منتهیان است
بحیثیتی که فرق درمیان این دو نوع احوال نتواند کرد مگر عارفی که حدت نظر داشته باشد لیکن درین تقدیر
اعتماد بر حصول احوال نمود و آن صاحب احوال را اجازت تعلیم طریقت نباید فرمود که درین صورت ضرر آن
صاحب احوال فوق ضرر مسترشدان اوست محتمل که تخیل کمال او را از ترقیات باز دارد و تواند بود که حصول
جاه و ریاست که از لوازم مقام ارشاد است او را در بلا اندازد که امارهٔ او هنوز بر کفر خود است تزکیه او را در
نیافته معنی ما مضی جمعی را که اجازت داده اند بملائمت معقول ایشان را آگاه سازند که این نوع اجازت مبنی بر کمال
نیست کار بسیار هنوز در پیش است این احوال که در ابتدا رو داده است از قبیل اندراج نهایت در بدایت است
و لصالحی که مناسب دانند در کار دارند و بر منقصت ایشان اطلاع بخشند و چون اجازت داده اند از تعلیم طریقت
منع ایشان نکنند که شاید ببرکت نفس شما به حقیقت مقام ارشاد برسند دیگر چون شروع درین امر عظیم القدر
نموده اند مبارک است سعی و اهتمام را در کار دارند و سرگرم باشند که باعث ازدیاد گرمی هنگامه طالبان

گردد والسلام

مکتوب دوصد و بست و ششم

به برادر حقیقی خود میان شیخ محمد مودود املا نموده اند در بیان آنکه فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران و ما یناسب ذلک

مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت موجب فرحت گشت ای برادر وفقنا الله سبحانه و ایاک فرصت حیوة بسیار قلیل ست و عذاب ابدی متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در تحصیل امور لاطائل صرف نماید ملتزم آلام مخلد گردد ای برادر مردم از اطراف و جوانب کسب اسباب دنیوی نموده در رنگ مور و ملخ میریزند و شما قدر دولت خانگی را ناشناخته در طلب دنیا دویده و میدوید و بشوق تمام بان حصول آیند الحیاء شعبة من الایمان حدیث نبوی ست علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ای برادر این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت بمعنی الله کم در سرهند میسر ست اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آرید و شما ازین ما چرا حاصل نکنید و شما چنین دولت را مفت از دست دادید و از جواهر نفیس بجوز و مویز در رنگ طفلان اکتفا نمودید مصرع شرمت بادا هزار شرمت بادا ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر بدهند این اجتماع میسر نگذارند آن زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلافی بچه چیز حاصل آید غلط کرده آید و خطا فهمیده آید بلقمهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و مزیب فریب نخورید و نتائج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را در بلا انداختن و مستحق عذاب اخروی نمودن از عقل دوراندیش بسیار دور است حق سبحانه و تعالی عقل دهاد و متنبه گرداناد ای برادر دنیا که در بیوفائی مثل است و اهل دنیا که در دنائت و خست مشهور حیف باشد که عمر گرامی خود را درین بیوفا و خسیس صرف نماید ما علی الرسول الا البلاغ والسلام

مکتوب دوصد و بست و هفتم

بملا طاهر لاهوری صدور یافته در بیان بعضی از نصائح و مواعظ که بمقام شیخی تعلق دارد

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب فرحت گشت از حلاوت و التذاذ یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود ای برادر حق سبحانه تعالی که شما را این منصب کرامت فرموده است شکر این نعمت را بدرجه تمام ادا نمائید و بمحافظت کنید که امری صادر نشود که باعث نفرت خلائق گردد که وبال عظیم ست نفرت خلق مناسب حال ملامتیه است که بشیخی و دعوت کار ندارند بلکه مقام انقص ملامت نقص مقام شیخی ست مبادا این دو مقام را

غلط نمایند و در عین تنبیه از روی ملامت نکنند که ظلم عظیم است و در نظر مریدان خود را متحمل دارند
و در اختلاط و صحبت با مسترشدان افراط ننمایند که باعث استخفاف است که منافی افاده و استفاده است
و در محافظت حدود شرعیه نیک رعایت نمایند مهما امکن عمل برخصت تجویز نکنند که هم منافی این طریقه
علیا است و هم مناقض دعوای متابعت سنت سنیه عزیزی فرموده است ریاء العارفین خیر من
اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است بجناب قدس خداوندی
جل سلطانه پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضا اعمال عارفان اسباب تقلید است
مطالبان را در اتیان اعمال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم مانند پس عارفان برای
آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این ریا عین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاصی که از برای نفع
خود باشد نه آنکه کسی گمان نکند که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را
بعمل احتیاج نیست عیاذا بالله سبحانه این خود عین الحاد و زندقه است بلکه عارفان در اتیان اعمال
با سائر طالبان برابر اند و از اتیان اعمال هیچکس را استغنا نیست غایة ما فی الباب در اعمال عارفان
نگاه هست که نفع طالبان که مربوط به تقلید است نیز ملحوظ است و بآن اعتبار آنرا ریا مے نامند
بالجمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر خلائق درین آوان هنگامه طلب اند کاری بوقوع
نیاید که منافی انتظام باشد و جهال را بطعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانه تعالی استقامت
طلبند دیگر از حصول نسبتهای مشائخ نوشته بودند وجه آن را مکرر بشما بالمشافهه گفته شده
است ما ورای آن چیزی نفهمند که در آن خیریت نیست زیاده چه نویسد والسلام **مکتوب**
دو صد و بست و هشتم بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان بعضی از نصائح که بمقام تکمیل و تعلیم
طریقت تعلق دارد و مناسب آن مکتوب مرغوب اخوی سیادت پناهی رسید موجب فرحت گشت
بارها و مکرر بشما گفته شده است که مدار این طریق بر دو اصل است استقامت بر شریعت بحیثیتی که بر ترک
ادنای آداب آن راضی نباید شد و رسوخ و ثبات است بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بحیثیتی که اصلا
بروی مجال اعتراض نماند بلکه جمیع حرکات و سکنات او بیاد محبوب در نظر مرید در آید عیاذا
بالله سبحانه در ادای این امور که باین دو اصل متعلق است خللی واقع شود و اگر بعنایت الله سبحانه این
دو اصل مستحکم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است ولله الحمد و وصایای دیگر نیز گوش زد شما شده

در مراعات آن احتیاط فرمایند و بتضرع وزاری تلافی تقصیرات نمایند و در عشرهٔ این ذی الحجه باعتکاف
نشینند به نیت قضای اعتکاف عشرهٔ اخیرهٔ ماه رمضان که وقت آن از ماه ترک شده باشد تا باین نیت
مرتکب سنت باشد و در آن عشره اعتکاف بتضرع وزاری و ابتهال و نیاز عذر تقصیرات جویند فقیر نیز در آن
عشره مدد شما خواهد نمود ان شاء الله تعالی در تحریر اجازت نامه که اینهمه مبالغه و ابرام دارند مقصود چیست
اجازت تعلیم طریقت بشما داده است اگر او کفایت نکند اجازت نامه چه کار خواهد کرد لازم نیست که هرچه
در خاطر بگذرد آنرا البته سعی باید کرد چیزها بخاطر میگذرد که ترک آن اولی و انسب است نفس بحیثیت
امری را که پیش گرفته میخواهد آنرا بانصرام رساند فی الحقیقت در بطلان آن ملاحظه نمیکند بخاطر شما چند کلمه
نوشته شد حضرت حق سبحانه نافع آرد فکر کار خود باید کرد تا ایمان بسلامت برد اجازت نامه و مریدان
بکار نخواهند آمد در ضمن کار خود اگر شخصی طالب صادق بیاید آنرا تعلیم طریقت بکنند نه آنکه تعلیم
طریقت را وصلهٔ کار دیگر بکنند و معامله خود را تابع آن سازند آن خود را سراسر ضرر و خسران است **مکتوب
دو صد و بست و نهم** بمیر حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه طریق ما همان طریق
حضرت ایشان است و نسبت همان نسبت لیکن تکمیل صناعت و تتمیم نسبت بتلاحق افکار
و تعاقب انظار است الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی مراسلات شریفه که نام مخلص
مشتاق خود ساخته بودند پی در پی رسید موجب ازدیاد فرحت و باعث افراط بهجت گشت
جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء مجملاً بعضی از شبهات و تردیدات که اندراج یافته بود آنکه طریق
ما طریق حضرت ایشان است قدس الله تعالی سره الاقدس و نسبت همان نسبت شریفه
آنحضرت کدام طریق از آن طریق عالی و کدام نسبت از آن نسبت علیه اولی و انسب است
که کسی آنرا اختیار نماید غایت ما فی الباب تکمیل صناعت و تتمیم هر نسبت بتلاحق افکار و تعاقب
انظار است مثلاً نحوی که در زمان سیبویه بوده بتلاحق افکار متاخران دو چند زیاده گشته است محرر
و منقح شده مع ذلک همان نحو سیبویه است که افکار متاخران بیش از بیش مشاطگی و تزئین آن
نموده است مقولهٔ شیخ علاء الدوله قدس سره بسمع شریف رسیده باشد که فرموده هرچند وسائط
بیشتر بود راه نزدیکتر و روشن تر گردد از این قسم زیادتی بر آن نسبت علیه که بطریق مشاطگی و تزیین
پیدا شده باشد در گفت آمده جمعی را در تخیلات انداخته است حقیقت معامله این است که بی تکلف

و تصنع نموده آید مکتوبات و رسائل این فقیر را ببینند که این طریق را طریق اصحاب کرام علیهم الرضوان ثابت کرده است و این نسبت را فوق همه مدلل ساخته و مدحی این طریق عالی و اکابر این طریق را بهجتی نموده است که هیچکس از خلفای این خانوادهٔ بزرگ بایراد عشر عشیر آن موفق نگشته و ایضاً این فقیر در درزه و در نشست و برخاست رعایت آداب لوازم این طریق بر وجه اتم مینماید و سر موی مخالفت و احداث تجویز نمیکند عجب است که این همه هنرها از نظر مستور مانده است و اگر بالفرض در ایام آزار نسبت ببعضی یاران در کلمه و کلام سخن ناملائم واقع شده باشد در نظر در آمده عجب تر آنکه شما امثال این سخنان را باور میدارید و بمجرد شنیدن از جا میروید اگر حسن ظن است چرا مخصوص بآن جماعه است یا مگر قابل حسن ظن نیستیم بالجمله اگر مدار بر گفت و شنود است از دست سخن چینان خلاصی متصور نیست و خلاص متوقع نه از گفت و شنود بگذرند و از امور گذشته یاد نکنند تا اخلاص متصور شود در رفع کلفت دیگر گرد نوشته بودند که وقت تربیت حضرات پیرزادگان رسیده و میگذرد و وصیت حضرت ایشان را قدس سره یاد داده بودند مخدوما مگر با سعادت خادمان است که بخدمت مخدوم زادها خود فائز گردند لیکن درین مدت از خدمت ظاهری بواسطه موانع معلوم خود را معاف میداشت و انتظار ظهور زمان وصیت علیه میکرد حالا اگر میدانند که مانعی نیست و راه گفت و شنود مسدود گشته است اشارت فرمایند که چند روز آمده باین خدمت اشتغال نماید و اگر نیک ملاحظه مینماید میداند که درین کار مجرد امتثال امر وصیت باید نمود و الا تربیت ظاهر و باطن شما ایشانرا کافیست احتیاج دیگری نیست دیگر آخوی مولانا عبد اللطیف میفرمودند که میان محمد قلیج مخدوم زاده کلانرا در حق تعلیم و تربیت ظاهری بخود گرفته است و ایشان نیز تجویز بعضی نموده اند استماع این خبر در تعجب آورد و اگر از نارسائی خود چیزی تخیل کنند ایشان چون تجویز نمایند ازین میترسد که مبادا آزاد محمد قلیج جای دیگر سرایت کند

مکتوب و صد و سی ام

بشیخ یوسف برکی صدور یافته در علو همت و عدم اکتفا بآنچه حصول شود بلکه لفی آنچه مشهود و معلوم گردد و اثبات معبود بیچون و بیچگون که ماورای دید و دانش است الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی شمه از احوال گرامی شما میان بابو بام شما اظهار نمودند و استفسار حقیقت آن فرمودند بناء علی ذلک چند کلمه نوشته آمد مخدوما بتقسیم احوال در اوائل اقدام مبتدیان این راه را بسیار دست می دهد هیچ و را اعتبار نمی آرند بلکه نفی آن مینمایند حصل کو نهایت کدام شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها

قلل الجبال و دو نهن خیوف. الله تعالی بیچون و بیچگونه است هرچه در دید و دانش و شهود و مکاشفه
در آید غیر اوست سبحانه و تعالی وراء است زنهار بجوز و مویز این راه در رنگ طفلان گول نشوند و
بوصول نهایت مغرور نگردند و واقعات احوال را پیش شیخان ناقص ظاهر نسازند که ایشان باندازهٔ
یافت خود قلیل را کثیر می انگارند و بدایت را نهایت میشمرند لاجرم طالب مستعد در زعم کمال می افتد
و فتور در طلب او راه می یابد شیخ کامل باید طلبید و معالجهٔ امراض باطنیه را ازو باید خواست
تا زمانیکه بشیخ کامل نرسد باید که این احوال را در تحت لا در آورده نفی بکنید و اثبات معبود بحق که بیچون
و بیچگونه است بنمایند حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته
شد آنهمه غیر است بحقیقت کلمهٔ لا نفی آن باید کرد و بیشتر هرچه رو دهد نفی بکنید که او تعالی وراء الوراء است
در جانب اثبات غیر از تکلم بکلمهٔ مستثنی هیچ در دست نباشد طریق اکابر این طریقت نیست والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب صد و سی و یکم بمیر محمد نعمان صدور یافت در جواب سوالیکه نموده و پرسیده

که فرق درمیان حصول و وصول چیست و اسمائیکه مبادی تعینات انبیاست علیهم الصلوات
والتسلیمات همان اسماء مبادی تعینات اولیا است یا نه و اگر هست فرق چیست و پرسیده
بود که منع از ذکر جهر میکنند که بدعت است و حال آنکه ذوق و شوق می بخشد چرا از چیزهای دیگر که
در زمان آنسرور نبوده علیه الصلوة والسلام منع نمی نمایند مثل لباس فرجی و شال و سراویل

نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام دو مکتوب شریف بتعاقب رسید مکتوب اول
هرچند مبنی بر سوزش و اضطراب بود اما مکتوب نعمانی ملائم و هموار بوده است و مشعر از شوق
و سرگرمی محبت آثار از آنجا که میر سعد الدین راهی می شدند طلب کتابت نمودند در آن وقت
و مقبوض بود دیگری بخط خود نتوانست نوشت بمولانا یار محمد جدید گفته که بنویسید در وقت
اگر کلمهٔ ناملائم مندرج شده باشد معذور خواهند داشت با آنکه باید که بادنی چیزی بیجا نکردند
و معامله را بهم نزنند حق سبحانه و تعالی نکند که آزاری در میان باشد و یا از روی رنجش
و اعراض چیزی نوشته آید از روی نصیحت اگر چیزی نوشته شود خوشحال باید بود مکتوب
ثانی شما بسیار محظوظ ساخت حرارت در هر امر درکار است پژمردگی و افسردگی نصیب اعدا باد

نوشته بودند که فرق درمیان حصول و وصول نمیتواند فهمید ای برادر حصول با وجود بعد متصور است
و وصول متعذر عنقا را که بصورت مخصوصه تصور میکنیم میتوان گفت که عنقا در مدرکهٔ ما حاصل ست
اما وصول بعنقا متحقق نیست زیرا که ظلیت که عبارت از ظهور شیٔ است در مرتبه منافی حصول آن شیٔ
نیست اما وصول شیٔ ظلیت را بر نتابد فافهم و ایضا پرسیده بودند که اسمائی که مبادی
تعینات انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات همان اسمای مبادی تعینات اولیاست یا نه
دیگر هست فرق چیست ای عزیز مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کلیات
اسما است و مبادی تعینات اولیا جزئیات آن اسما که در تحت آن کلیات مندرج است و مراد
از جزئیات آن اسما همان اسما ست که بقیدی از قیود ماخوذ گشته است کالارادة المطلقة والارادة
المقیدة بشیٔ و چون اولیا را بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ترقی واقع میشود
رافع آن قید نموده ملحق بمطلق خواهد بود و این فرق را در بعضی مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است
ملاحظه خواهند نمود و ایضا پرسیده بودند که منع از ذکر جهر میکنند که بدعت است با آنکه ذوق و
شوق می بخشد چرا از چیزهای دیگر که در زمان آنسرور نبود علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات
منع نمیکنند مثل لباس فرجی و شال و سراویل تخته و ما عمل آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والسلام
بر دو نوع است بر سبیل عبادت است یا بطریق عرف و عادت عملیکه بر سبیل عبادت بوده
خلاف آنرا از بدعتهای منکر میدانیم و در منع آن مبالغه مینمائیم که احداث در دین است
و آن مردود است و عملیکه بنا بر عرف و عادت است خلاف آنرا بدعت منکر نمیدانیم که در منع
آن مبالغه نمی نمائیم که بدین تعلق ندارد وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادت است نه
بر دین و ملت چه عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است و همچنین در یک بلده باعتبار
تفاوت ازمنه تفاوت عرف واقع است مع ذلک رعایت سنت عادی نیز مثمر نتایج است

و مستتبع سعادات رزقنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علیهم و علی تابعی کل
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها والسلام

مکتوب یکصد و سی و دوم

بسبحانقلیخان صدور یافته در بیان حقیقت دنیای دنیه و تقبیح مزخرفات ردیهٔ آن و علاج ازاله محبت
این دنیه و ما یناسب ذلک حضرت حق سبحانه تعالی حقیقت دنیای دنیهٔ نامرضیه را و قبح مزخرفات

و موهومات ردیه را در نظر بصیرت منکشف گردانیده حسن و جمال آخرت را باطراوت جنات و انهار آن یا نیاد نی لقای پروردگار آن جل سلطانه جلوه گر گردانا و بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها تا ازین قبیح سریع الزوال بے رغبتی حاصل گشته بکلیه توجهی بعالم بقا که محل رضا مولی است جل سلطانه بیسر آید و تا قبح این دنیه ظاهر نشود خلاصی از گرفتاری آن محالست و تا خلاصی از گرفتاری آن میسر نشود فلاح و نجات اخروی متعسر حب الدنیا راس کل خطیئة قضیه مقرر است و چون معالجه باضداد است علاج ازاله محبت این دنیه منوط باشد برغبت نمودن در امور آخرت و اتیان اعمال صالحه بر وفق احکام شریعت غرا حق سبحانه تعالی حیوة دنیا را منحصر در پنج چیز بلکه در چهار چیز گردانیده حیث قال الله تعالی انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال والاولاد لیس ناچار وقتیکه اشتغال باعمال صالحه نماید جزو عظم آن که لعب و لهو است رو بنقصان آرد و اجتناب از لبس حریر و تلبیس بذهب و فضه که عمده در تحصیل زینت اند فرماید جزو دیگر هم که زینت است رو بزوال آرد و چون یقین نماید که فضیلت و کرامت نزد خدای عز و جل بورع و تقوی است نه بحسب و نسب آئینه از تفاخر باز ماند و چون داند که اموال و اولاد مانع ذکر حق اند سبحانه و معرض از جناب قدس او تعالی ناچار از تکاثر در آن تقاعد فرماید و تزاید آنرا از معاتب شمرد بالجمله ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا کیلا یضرکم شیء بیت

دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ٭ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی

بقیة المرام میان شیخ عبد المؤمن بزرگ زاده اند بتحصیل علوم بانجام رسانیده سلوک طریقت صوفیه میفرمایند و در ضمن این سلوک احوال غریبه مشاهده مینمایند ضروریات بشری از قبیل اهل و عیال مجبور بی اختیار مضطر میسازد و این فقیر از برای دفع این اضطرار دلالت بجناب شما نموده من قرع باب الکریم فتح والسلام

مکتوب صد و سی و سوم بعالی جناب شیخ فرید

در بعضی نصایح بحسب او و صدو سیاده ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی ما جاء به جدکم الامجد علیه و علی آله و صحابه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها در ایام عرس حضرت خواجه قدس سره بحضرت دهلی رسیده بخاطر داشت که در ملازمت علیه نیز برسد درین اثنا خبر کوچ منتشر گشت بالضرورت توقف نموده بچند کلمه نامربوط تصدیع داده گشت اگر در حضور است و اگر در غیب همگی همت خواهان سلامتی ایشان است از آنچه نباید و نشاید و در بعضی اوقات فقیر خیر اندیش بران می آرد که تلکی ایشان را اختیار کرده آنچه شایان عتبه علیه ایشان نباشد تاکید و مبالغه مانع آید و در مجلس شریف نا اهلان را نگذارد

امامید اند که جمیع آرزوها میسر نیست لضرورت بدعای ظهر الغیب طب اللسان هست شاید که بمعرض قبول افتد حضرت خواجه احرار قدس سره از بزرگی و کلانی خود میفرمودند که هرچند کفر هست که کسی چنان کلان شود که اگر او برهم شود که همه عالم برهم شود اما چه توان کرد که ما را بی ما کلان ساخته اند ما و ذات آن مشتم بزرگی و کلانی نزدیک هست که درباره جناب شما صادق آید چه در رفاهیت خلایق هست و بالعکس از ینجا است که نزد مردم دعا خیر شما در رنگ دعا نزول مطر است که لعامه خلایق نافع است پس حیف باشد که بآن کلانی و بزرگی برابر دانه خشخاش جای انگشت بماند و این دانه خشخاش بردل دوستان خیر اندیشان بار عظیم ست کرم نموده ایشانرا سبکبار سازند چندگاه هست که این خیر اندیش از ین مقوله فرحی نوشته است که مبادا تکرار و مبالغه گران آید ؎ یارنا نک بدن از یاد هوا میرنجد ؛ هیچو گلبرگ ز آسیب صبا میرنجد ؛ اما از دوستی دور نمود که بملاحظه گرانی خاطر در مقام سکوت آید ؎ حافظ وظیفه تو دعا گفتن ست و بس ؛ در بند آن مباش که نشنید یا شنید ؛ چندگاه هست واعیه زیارت حرمین شریفین حرسهما الله سبحانه عن الآفات پیدا شده است و باعث این سفر همان داعیه ست و چون بمعنی منوط استخراج و استرضاء ایشان بوده خبر کوچ آن داعیه را در تسویف انداخت الخیر فیما صنع الله سبحانه والسلام

مکتوب وصد و سی و چهارم

بحقایق آگاه معارف دستگاه عالم ربانی عارف سبحانی مخدوم زاده کلان اعنی الشیخ محمد صادق سلمه الله تعالی سبحانه وابقاه واوصله الی غایة ما یتمناه صدور یافته در بیان آنکه حقیقت واجب الوجود تعالی وجود محض ست که منشاء هر خیر و کمال ست و حقایق ممکنات عدمات اند که مبادی هر شر و نقص اند و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه و بیان تجلی ذاتی که فوق جمیع نسب و اعتبارات ست و معنی تاویلی کریمه الله نور السموات والارض و ما یناسب ذلک مع اسوله و اجوبه متعلق بتوضیح هذا المقام و تنبیهات تلیق بتلخیص هذا المرام بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد حمد خدای بیچون و درود پیغمبر بی‌همتون معلوم فرزندی باد که حقیقت حق سبحانه وجود صرف ست که امر دیگر بآن انضمام نیافته هست و آن وجود تعالی منشاء هر خیر و کمال هست و مبداء هر حسن و جمال و جزئی است حقیقی و بسیط هست که ترکیب صلا بآن راه نیافته است لا ذهنا ولا خارجا و بحسب حقیقت ممتنع التصور ست و محمول ست بر ذات تعالی مواطاة لا اشتقاقا هرچند نسبت حمل را نیز در آن موطن فی الحقیقت گنجایش نیست زیرا که جمیع نسب در انجا ساقط گشته اند و وجودیکه عام و مشترک هست انظلال آن وجود خاص ست تعالی

و تقدس و این ظل محمول ست بر ذات تعالی و تقدس و بر اشیاء بسبیل تشکیک اشتقاقاً لا مواطاةً
و مراد ازان ظل ظهور حضرت وجود است تعالی در مراتب تنزلات و از افراد آن ظل اعلی و اقدم وجود صرف است
فردیست که محمول بر ذات است تعالی اشتقاقاً پس در مرتبهٔ اصالت الله تعالی واجد وجود توان گفت نه الله تعالی
موجود و در مرتبهٔ آن ظل الله تعالی موجود صادق ست نه الله تعالی وجود و چون حکما و طائفهٔ از صوفیه که
بعینیهٔ وجود قائل گشته اند و بحقیقت این فرق اطلاع نیافته اند و ظل را از اصل جدا نساخته حمل اشتقاق
و حمل مواطاة هر دو در یک مرتبه اثبات نموده و در تصحیح حمل اشتقاق محتاج به تمحل و تکلف گشته والحق
ما حقیقت بالهام الله سبحانه و این اصالت و ظلیت در رنگ اصالت و ظلیت سائر صفات حقیقیه است
زیراکه در مرتبهٔ اصالت که موطن اجمال است و غیب الغیب حمل این صفات بطریق مواطات ست نه بطریق
اشتقاق توان گفت الله تعالی علیم و نمی توان گفت که الله تعالی عالم زیراکه در حمل اشتقاق از حصول
مغایرة چاره نبود ولو بالاعتبار و هو مفقود فی ذلک الموطن لیس اذ التغایر لا یکون الا فی المراتب الظلیة
و الظلیة تحته لانه فوق التعین الاول بمراحل لان النسب الملحوظة بطریق الاجمال فی ذلک التعین
ولا ملاحظة شیٔ من الاشیا بوجه من الوجوه فی ذلک الموطن و در مرتبهٔ ظل که تفصیل آن اجمال است حمل
اشتقاق صادق است نه حمل مواطاة لیکن عینیهٔ این صفات در آن مرتبه فرع عینیهٔ وجود است تعالی که مبدأ
هر خیر و کمال ست و منشاء هر حسن و جمال و این فقیر در کتب و رسائل خود هر جا نفی عینیت وجود کرده است
مراد ازان وجود ظلی باید دانست که مصحح حمل اشتقاق است و این وجود ظلی نیز مبدأ آثار خارجیه نیست بلکه
ماهیاتی که بآن وجود متصف گردند در هر مرتبه از مراتب موجودات خارجیه خواهند بود فافهم فانه مما غفل
فی کثیر من المواضع پس صفات حقیقیه نیز موجودات خارجیه باشند و ممکنات نیز در خارج موجود بوند هذا
ای فرزند سر غامض بشنو که کمالات ذاتیه در مرتبهٔ حضرت ذات تعالی و تقدس عین حضرت ذات است
مثلاً صفت علم در آن موطن عین حضرت ذات است تعالی و همچنین قدرت و ارادت و سائر صفات الثمانیه
در آن موطن حضرت ذات بتمامه علم است که همچنان بتمامه قدرت است نه آنکه بعض حضرت ذات علم است و
بعض دیگر قدرت که تبعض و تجزی آنجا محال است و این کمالات که گوئیا منتزع از حضرت ذات تعالی اند
در مرتبهٔ حضرت علم تفصیل یافته است و تمیز پیدا کرده مع بقاء حضرت الذات تعالت و تقدست علی تلک الصرافة
الاجمالیة اللااعتباریة بعد از آن هیچ چیز در آن موطن نمانده که درین تفصیل داخل نشده و تمیز نگشته بلکه جمیع

کمالات که هر کدام ایشان عین ذات بود تعالی در مرتبه علم آمده است و این کمالات مفصله در مرتبه ثانی
وجود ظلی پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام بحضرت ذات که اصل اینهاست پیدا کرده اند
و اعیان ثابته نزد صاحب فصوص علیه الرحمة عبارت از همان کمالات مفصله است که در خانه علم وجود
علمی حاصل کرده است و نزد فقیر حقائق ممکنات عدمات اند که ماوای هر شر و نقص اند با کمالات که
در آنها منعکس گشته اند این سخن تفصیلی میطلبد بگوش هوش باید شنید ارشدک الله تعالی که عدم
متقابل وجود است و نقیض او و متلبس بالذات منشاء هر شر و نقص باشد بلکه هر عین شر و فساد بود چنانچه
وجود در مرتبه اجمال عین هر خیر و کمال است و چنانچه حضرت وجود در موطن اصل الاصل محمول بر ذات تعالی
بطریق اشتقاق نیست عدم نیز که در مقابل آن وجود است محمول بر ماهیة عدمیه بطریق اشتقاق نیست
دران مرتبه آن ماهیة را معدوم نمیتوان گفت بل هو عدم محض گو در مراتب تفصیل علمی که با آن ماهیت
عدمیت تعلق یافته است جزئیات آن ماهیت متصف بعدم میگردند و حمل اشتقاق در آنها راست می آید و
مفهوم عدم که گویا منتزع ازان ماهیت اجمالیه عدمیه است و کالظل است مر آن ماهیت را بر جمیع افراد
مفصله آن بطریق اشتقاق حمل می یابد کما سیجئ و چون آن عدم در مرتبه اجمال عین هر شر و فساد بوده و
در علم الله سبحانه هر شری از شر دیگر جدا گشته و هر فسادی از فساد دیگر امتیاز داشته چنانکه در جانب وجود
در مرتبه اجمال حضرت وجود عین هر خیر و کمال بوده و در مرتبه تفصیل علمی هر کمالی از کمال دیگر امتیاز
یافته و هر خیری از خیر دیگر جدا گشته پس هر کمالی ازین کمالات وجودیه و هر نقصی ازین نقائص
عدمیه که مقابل اوست در خانه علم منعکس گشته است و صور علمیه یکدیگر باهم دیگر مزجی پیدا کرده ست و آن
عدمات که عبارت از شرور و نقائص اند با آن کمالات منعکسه که در مرتبه حضرت علم تفصیل علمی یافته اند
ماهیات ممکنات اند غایت ما فی الباب آن عدمات در رنگ اصول و مواد آن ماهیات اند و آن
کمالات همچو صور حاله دران پس اعیان ثابته نزد این حقیر عبارات ازین عدمات و ازان کمالات
است که با یکدیگر ممتزج گشته اند و قادر مختار جل سلطانه این ماهیات عدمیه را با لوازم اینها و با کمالات
ظلال وجودیه که در اینها در حضرت علم منعکس گشته اند و ماهیات ممکنات نام یافته هرگاه خواست با آن
وجود ظلی منصبغ گردانیده موجودات خارجیه ساخت و مبداء آثار خارجیه گردانید باید دانست که منصبغ
ساختن صور علمیه را که عبارت از اعیان ثابته ممکنات اند و ماهیات ایشان نه بآن معنی است که صور علمیه از خانه علم

برآمده وجود خارجی پیدا میکنند که آن محال است و مستلزم جهل تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بلکه باین معنی است که ممکنات در خارج برطبق آن صور علمیه وجودی پیدا کرده اند و ورای وجود علمی وجود خارجی موافق آن وجود علمی حاصل نموده در رنگ آنکه استاد نجار در ذهن صورت سریر تصویر نموده در خارج اختراع آن نماید در بصوت آن صورت ذهنیه سریر که در معنی ماهیت آن سریر است از خانهٔ علم آن نجار نه برآمده است بلکه در خارج آن سریر وجودی برطبق آن صورت ذهنیه پیدا کرده است نیک فهم بدانکه هر عدمی بظلی از ظلال کمالات وجودیه که مقابل اوست منعکس در و منصبغ گشته در خارج وجود ذهبی پیدا کرده است بخلاف عدم صرف که باین ظلال متاثر گشته است و رنگی نگرفته است چگونه رنگی بگیرد که مقابل این ظلال نیست اگر مقابله دارد بحضرت وجود صرف دارد تعالی و تقدس پس عارف تام المعرفة بحضرت وجود ترقی نموده در مقام عدم صرف تنزل نماید بتوسل او این عدم نیز بآن حضرت انصباغی پیدا کرده مزین میگردد و مستحسن میشود درین زمان جمیع مراتب اعدام آن عارف که فی الحقیقة جمیع مراتب ذاتیهٔ اوست اجمالی و تفصیلی حسن و خیریت پیدا کرده است و کمال و جمال حاصل نموده است و این خیریت که در جمیع مراتب ذاتیه سرایت نماید مخصوص باینچنین عارف است و غیر او را اگر خیریت سرایت نموده است یا مقصور است بر بعضی مراتب تفصیلیهٔ اعدام ذاتیهٔ او و یا در جمیع مراتب تفصیلی او دویده است علی تفاوت الدرجات و این قسم خیر نیز نادر الوجود است اما در مرتبهٔ اجمالی او که عین هر شر و نقص است هیچ یکی را از غیر آن عارف بوئی از خیریت نیافته است و رنگی از حسن پیدا نکرده پس ناچار شیطان آن عارف که بخیریت تام متصف گشته نیز حسن اسلام پیدا کند و نفس امارهٔ او مطمئنه گشته از مولای خود راضی گردد از ینجا است که سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات فرموده اسلم شیطانی پس هیچ غازی در غزا از وی سبقت نکند و مثل شیطان را دلالت بخیر نماید سبحان الله معارفی که ازین حقیر بیخواست بظهور می آید اگر اکثری جمع شده در تصویر آن کوشند معلوم نیست که میسر شود ما ناکه حظ وافر ازین معارف نصیب حضرت مهدی موعود علیه الرضوان خواهد بود

ع اگر بادشه بر در پیرزن ٭ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ٭ فتبارک الله احسن الخالقین و الحمد لله رب العالمین پس ذوات ممکنات عدمات باشند که ظلال کمالات وجودی در آنها منعکس گشته مزین ساخته است پس ناچار ممکنات بالذات ما ورای هر شر و فساد باشند و ملاذ هر سوء و نقص هر خیر و کمال که در آنها

تقبیه فرموده اند عاریتی است که از حضرت وجود که خیر محض است تا آنکس شده است کریمهٔ ما اصابک من حسنة
فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک شاهد این معنی است و چون فضل خداوندی جل سلطانه این دید را تمام
استیلا بخشد کمالات خود را همه از آن طرف بیند و خود را شر محض یابد و نقص خالص انگارد هیچ کمالی در خود
مشاهده نکند اگرچه بطریق انعکاس باشد در رنگ آن شخص که برهنه بوده و جامهٔ عاریتی در بر کرده باشد
این دید غایت برو کمال استیلا یابد به نهجیکه درست جامها را در تخیل بصاحبش بیند و خود را برهنه
برهنه یابد اگرچه عاریت واسطه باشد صاحب این دید مشرف بمقام عبدیت میگردد که فوق جمیع کمالات
ولایت است این اجتماع خیر و شر و نقص و کمال که فی الحقیقت اجتماع وجود و عدم است از قبیل جمع
نقیضین نیست که تو آنرا محال دانی زیرا که نقیض وجود صرف عدم صرف است و این مراتب ظلیه چنانکه در جانب
وجود از ذروهٔ اصل بتخصیص تنزلات نزول فرموده اند در جانب عدم نیز آن مراتب ظلیه از حضیض
صرافت عدم ارتقائی نموده اند اجتماع اینها در رنگ اجتماع عناصر متضاده است که صورت صنیعه هر کدام را
منکسر ساخته جمع فرموده اند فسبحان من جمع بین الظلمة والنور اگر گفته شود که تو سابقا عدم صرف را نیز حکم
بانصباغ کرده بوجود صرف که نقیض اوست پس اجتماع نقیضین پیدا شد گوئیم که اجتماع نقیضین
در یک محل محال است اما قیام یک نقیض بنقیض دیگر و اتصاف یکی بدیگری محال نیست چنانکه ارباب معقول گفته
که وجود معدوم است و اتصاف وجود بعدم محال نیست پس اگر عدم موجود شود و منصبغ بوجود گردد چه محال
باشد اگر گویند که عدم از معقولات ثانیه است که منافی وجود خارجی است پس بوجود خارجی چگونه متصف
گردد در جواب گوئیم که مفهوم عدم را از معقولات ثانویه گفته اند اما اگر فردی از افراد عدم متصف گردد بوجود
چه فساد است چنانچه ارباب معقول در وجود گفته اند بطریق اشکال که وجود باید که عین ذات واجب
الوجود تعالی و تقدس نباشد زیرا که وجود از معقولات ثانویه است که وجود خارجی ندارد و ذات واجب
الوجود تعالی و تقدس در خارج موجود است پس عین نباشد و در جواب این گفته اند که مفهوم وجود از معقولات
ثانویه است نه جزئیات او پس جزوی از جزئیات او منافی وجود خارجی نباشد و تواند بود که در خارج موجود
بود سوال از تحقیق سابق معلوم شد که وجود صفات حقیقیه در مراتب ظلال است و در مرتبهٔ اصل ایشان را
وجودی حاصل نیست این سخن مخالف رای اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم چه صفات هیچ وقتی از ذات
تعالی و تقدس جدا نمی‌باشند و ممتنع الانفکاک تصور میفرمایند جواب آنکه از این بیان جواز انفکاک

لازم نمی آید زیراکه این ظل لازم آن اصل است فلا انفکاک غایة ما فی الباب عارف قبله توجه احدیت
ذات است تعالی و تقدس فانزا اسماء و صفات هیچ ملحوظ او نیست و آنموطن برهنهٔ ذات را می یابد تعالی
و از صفات هیچ ملحوظ او نمیشود نه آنکه صفات در ان وقت حاصل نیستند پس انفکاک صفات از حضرت ذات
تعالی و تقدس باعتبار ملاحظهٔ عارف ثابت نشد نه باعتبار نفس الامر تا با اهل سنت مخالف باشد فافهم و ازین
بیان لائح گشت معنی قول من عرف نفسه فقد عرف ربه زیراکه کسی که شناخت حقیقت خود را بشرارت
و نقص و دانست که هر خیر و کمال که در وی تعبیه کرده اند مستعار از حضرت واجب الوجود ست تعالی
و تقدس پس ناچار حق را سبحانه بخیر و کمال و حسن و جمال خواهد شناخت ازین تحقیقات واضح گشت
معنی تاویلی کریمهٔ الله نور السموات والارض زیراکه مبین شد که ممکنات باسرها عدمات اند که سراسر ظلمت
و شرارت است و خیر و کمال و حسن و جمال در اینها از حضرت وجود است که نفس ذات ست تعالی و تقدس
و عین هر خیر و کمال پس ناچار نور آسمانها و زمینها حضرت وجود باشد که حقیقت واجب است
تعالی و تقدس و چون این نور در آسمانها و زمین بتوسط ظلال بوده است از برای دفع وهم و ایهام
که بی توسط فهمند تمثیلی از برای آن نور آورده حیث قال تعالی مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
الی آخر الآیة الکریمة تا ثبوت وسائط فرماید و تفصیل تاویل این کریمه انشاء الله تعالی در جای دیگر ثبت
خواهد یافت که مجال سخن در آنجا بسیار است و این مکتوب گنجایش تفصیل آن ندارد و آنکه گفتیم که معنی تاویلی کریمه
است زیراکه معنی تفسیری مشروط بنقل و سماعت من فسر القرآن برایه فقد کفر شنیده باشند و در تاویل مجرد احتمال
کافی است بشرط آنکه مخالف کتاب و سنت نباشد پس مقرر شد که ذوات و اصول ممکنات عدمات است و صفات
نقائص ذاتی ایشان مقتضیات آن عدمات که بایجاد قادر مختار جل سلطانه بوجود آمده اند و صفات کامله ایشان
مستعار از ظل کمالات حضرت وجود است تعالی و تقدس که بطریق انعکاس ظهور یافته بایجاد قادر مختار جل سلطانه نیز موجود
شده اند و مصداق حسن و قبح اشیا آنست که هر چه رو باخرت دارد و برای آخرت ممد است حسن است اگرچه بظاهر مستهجن
نماید و هر چه رو بدنیا دارد و برای دنیا ممد است قبیح است اگرچه بظاهر حسن نماید بحلاوت و طراوت ظاهر شود
کالمزخرفات الدنیویة ازینجاست که در شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة منع فرموده اند از نظر
کردن بجمیل و خواهش محبت آنها و دوستی نساء اجنبیه و زخرفات دنیه که این حسن و طراوت از مقتضیات عدم ست که مادای
هر شر و فساد است اگر منشاء این حسن و جمال کمالات وجودیه میبود منع نمیفرمودند مگر ازین راه که توجه نمودن

ابطال بقاء وجود اصل مستهجن است واین منع منع استحبابی است نه وجوبی بخلاف منع سابق پس حسنی که در مظاهر
جمیله دنیوی ظاهر وهویدا است نه از ظلال حسن او ست تعالی بلکه از لوازم عدم است که بواسطه مجاورت حسنی
در مظاهر پیدا کرده است و فی الحقیقت قبیح وناقص است در رنگ آنکه زهر را بشکر غلاف سازند ونجاست را زر اندوده
نمایند وآنکه تجویز تمتعات نساء جمیله نکاحیه وآماء فرموده است بواسطه تحصیل اولاد وبقاء نسل است که منظور است نسبت
در بقاء نظام عالم پس بعضی از صوفیه که بمظاهر جمیله ونغمات مستحسنه گرفتار اند بتخیل آنکه این جمال وحسن
مستفاد از کمالات حضرت واجب الوجود است تعالی وتقدس که درین مظاهر ظهور فرموده است واین گرفتاری
را نیک ومستحسن می انگارند بلکه راه وصول تصور می نمایند نزد این حقیر خلاف آن ثابت شده است چنانچه شمه
از آن بالا مذکور شده است عجب کاریست بعضی ازینها در آن مطلب خود این قول را سند می آرند که گفته اند ایاکم
والمردان فان فیهم لونا کلون الله کلمه کلون الله ایشان را در اشتباه می اندازد نمی دانند که این قول منافی
طلب ایشان است وهویدا معرفت این قوم ولیش زیرا که کلمه تحذیر آورده است منع توجه بایشان نموده است
ومنشاء غلط را بیان فرموده که حسن ایشان مشابه حسن وجمال حق است سبحانه حسن او تا در غلط نیفتند قال
علیه الصلوة والسلام ما الدنیا والآخرة الا ضرتان ان رضیت احدهما سخطت الاخری درین حدیث نیز
تصریح است آنکه در میان حسن وجمال دنیوی وحسن وجمال اخروی تناقضه ومباینه است ومقرر است که حسن دنیوی نامرضی است
وحسن اخروی مرضی پس شر لازم حسن دنیوی باشد وخیر لازم حسن اخروی پس ناچار منشاء اول عدم بود و
منشاء ثانی وجود آری بعضی از اشیا هستند که یک وجه بدنیا دارند ووجه دیگر بآخرت این اشیا بوجه اولی
قبیح اند واز وجه ثانیه حسن وامتیاز در میان این دو وجه ودر میان حسن وقبیح هر کدام ازینها مفوض بعلم شریعت است
قال الله سبحانه ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا در خبر آمده است که از آن وقت که دنیا آفریده شده
است حضرت حق سبحانه وتعالی بوی نظر نکرده است ومبغوضه حق است سبحانه این همه بواسطه قبح وشرارت
وفساد اوست که از مقتضیات عدم است که ماوای هر شر وفساد است حسن وجمال دنیوی وحلاوت وطراوت
آن کالمطروح فی الطریق اند منظور نظر نیستند جمال آخرت است که شایان نظر است ومرضی حق است سبحانه
قال الله سبحانه شکایة عن حالهم یریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة اللهم صغر الدنیا باعیننا وکبر الآخرة فی قلوبنا بحرمة
من افتخر بالفقر وتجنب عن الغنا علیه وعلی آله الصلوات اتمها واکملها وچون شیخ اجل شیخ محیی الدین ابن العربی نظر
بحقیقت شرارت ونقص وفساد نینداخته است حقائق ممکنات را صور علمیه حق جل وعلا دانسته است که صور

مرات حضرت ذات تعالی و تقدس کہ در خارج بود او موجو نمید اند انعکاس پیدا کردہ نمود خارجی واصل کردہ است و آن صور علمیہ را غیر از صور شیون و صفات واجبی ندانستہ است جل سلطانہ لاجرم حکم بوجود وجود کردہ است و وجود ممکنات را عین وجود واجب گفتہ تعالی و تقدس شر و نقص را نیستی گفتہ نفی شرارت مطلق و نقص محض کردہ از ینجاست کہ ہیچ خیر را قبیح بالذات نمید اند حتی کہ کفر و ضلالت نسبت ایمان و ہدایت ابد میدانند نہ نسبت بذات خود کہ آن را عین خیر و صلاح می انگارند و نسبت بار بانیہ دانستہ اند استقامت حکم مینماید و کریمہ و مامن دابۃ الا ھو اخذ بناصیتہا ان ربی علی صراط مستقیم شاہد ہمین معنی میسازند آنکہ ہر کہ حکم بوحدت وجود نیابد اند امثال این سخنان چرا تحاشی فرماید انچہ برین حقیر ظاہر ساختہ اند انست کہ ماہیات ممکنات عدمات اند با کمالات وجودیہ کہ در آنہا منعکس گشتہ است و ممتزج شدہ کما مر مفصلا و اللہ سبحانہ یحق الحق و ہو یہدی السبیل ای فرزند این علوم و معارف کہ ہیچ یک از اہل اللہ بدان تکلم نفرمودہ است نہ بتصریح و نہ باشارت از اشرف معارف اند و اکمل علوم کہ بعد از ہزار سال در منصۂ ظہور آمدہ در حقیقت واجب تعالی و تقدس ممکنات را کما یمکن و یلیق بیان فرمودہ اند نہ مخالفت بکتاب و سنت دارند و نہ مباینت با قوال اہل حق مانا کہ مراد از دعای نبوی علیہ و علی آلہ الصلوات و السلام کہ گویا از برای تعلیم است فرمودہ اند اللہم ارنا حقائق الاشیاء کما ہی این حقائق اند کہ در ضمن این علوم مبین گشتہ اند و مناسب مقام عبودیۃ اند و بنقص و ذل و انکسار کہ ملائم حال بندگی است دلالت دارند بندہ عاجز کہ خود را عین مولای قادر خود داند چہ لطائف دارد از کمال بی ادبی خبر میدہد ای فرزند این آن وقتیست کہ در امم سابقہ در چنین وقتیکہ ظلمات بر آمدہ است پیغمبر اولو العزم مبعوث می گشت احیاء شریعت جدیدہ میکرد و درین امت کہ خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات علماء امرتبہ انبیاء بنی اسرائیل دادہ اند و بوجود علماء از وجود انبیاء کفایت فرمودہ اند لہذا بر سر ہر مائۃ از علماء این امت مجددی تعیین مینمایند کہ احیای شریعت نماید علی الخصوص بعد از مضی الف کہ در امم سابقہ وقت بعثت پیغمبر اولے العزم است و بر ہر پیغمبری در انوقت اکتفا نمودہ اند در چنین وقت عالمی عارفی تام المعرفۃ درکار است کہ قائم مقام اولی العزم امم سابقہ باشد شعر

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران ہم بکنند آنچہ مسیحا میکرد

ای فرزند وجود صرف مقابل عدم صرف است و بالا گذشت کہ وجود صرف حقیقت واجب الوجود است تعالی و تقدس و عین ہر خیر و کمال است عند ملاحظہ این عینیۃ ہم اگرچہ بسبیل اجمال باشد در انموطن گنجائش ندارد کہ شائبۂ ظلیت دارد و عدم

صرف که مقابل آن وجود است آن عدم است که هیچ نسبتی و اضافتی با وی راه نیافته است و همین هر شر و نقص
است هر چند این غیبت نیز در انجا نمی گنجد که بوئی از اضافه دارد و معلوم است که ظهور شیء بر وجه اتم که در
مقابل حقیقی آن شی صورت بندد و بضدها تتبین الاشیاء پس ناچار ظهور وجود صرف بر وجه اتم در مرات
عدم صرف حاصل گردد و مقرر است که نزول باندازه عروج است پس کسیکه عروج و بنهایت النهایه
وجود صرف متحقق شود نزول او ناچار بعدم صرف که مقابل اوست خواهد بود لیکن در وقت عروج بجای
استهلاک عارف است که جهل آن را لازم است و در وقت نزول بصحو متحقق است که مقام علم و معرفت است
درین مقام صحو او را تجلی ذاتی که مبرا است از شائبه ظلیت و منزه است از ملاحظه شیون و اعتبارات ذاتیه میسر
میسر شد و معلوم شد که پیش ازین هر تجلی که حاصل شده بود در پرده ظلی از ظلال اسما و صفات و شیون و اعتبارات
بود هر چند عارف آن تجلی را بی ملاحظه اسماء و شیون میدانست و تجلی حضرت وجود صرف شمرد سبحان الله این عدم
که مادر و منشأ هر شر و نقص است بواسطه ظهور تمام حضرت وجود تعالی معنی حسن پیدا کرد و آن یافت که هیچ کس نیافت
قبیح لذاته بواسطه حسن عارضی مستحسن گشت نظیر ماده انسانی که بالذات بشرارت مائل است از همه مناسبت
تمام بآن عدم دارد و لهذا او در تجلی خاص از همه فائق آمد و بهمه ترقی گزید ع که مستحق کرامت گناهگارانند
باید دانست که عارف تام المعرفه بعد از طی مقامات عروج و مراتب نزول فرماید و آئینه داری حضرت
وجود نماید هر آئینه جمیع کمالات اسمائی و صفاتی در وی ظهور خواهد یافت و تفصیلا همه را خواهد یافت
بالطافتیکه مقام اجمال متضمن آنست که این دولت غیر او را میسر نیست و این آئینه داری لباس
فاخر که بر قد او دوخته اند در خزینه حضرت علم هر چند این تفصیل صورت یافته است اما آن آئینه در مرتبه علم
است و آئینه این عارف در مرتبه خارج که در خارج جمیع کمالات را وا نموده است سوال مراتب عدم چیست
و عدم که لاشیء محض است بکدام اعتبار مرات وجود گفته اند جواب عدم باعتبار خارج لاشیء محض است
اما در علم امتیازی پیدا کرده است بلکه وجود علمی نیز حاصل کرده نزد ایشان وجود ذهنی دارد و مرات
وجود بآن اعتبار گفته اند که در مرتبه عدم هر چه از نقص و شرارت که ثابت شود از وجود که نقیض اوست
لاجرم مسلوب خواهد بود و هر کمالیکه در مرتبه عدم مسلوب گردد در حضرت وجود مثبت خواهد بود پس ناچار
عدم بسبب ظهور کمالات وجودی گشت و لا معنی للمرآتیة الا هذا فافهم فانه ینفعک والله سبحانه الملهم ای
فرزند این معارف که مسوده یافته است امید است که از الهامات رحمانی باشند که شائبه ضلال و وساوس

وکمالات ہمہ منسوب باو تعالی الحمد للہ سبحانہ رب العالمین اولا و آخرا و الصلوۃ و السلام علی رسولہ دائما و سرمدا و علی آلہ الکرام و اصحابہ العظام و السلام علی سائر من اتبع الہدی و التزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات اتمہا و اکملہا

مکتوب دو صد و شصت و پنجم بملا عبد الغفور سمرقندی و حاجی بیگ دکنی و خواجہ اشرف علی کابلی صدور یافتہ در بیان آنکہ محبت این طائفہ سرمایہ سعادت دینویہ و اخرویہ است و توفیق اتیان احکام شرعیہ و تحصیل جمعیت معنویہ از ثمرات آن محبت است و ما یناسب ذلک

بعد الحمد و الصلوۃ و تبلیغ الدعوات معلوم شریف دوستان حقیقی و مشتاقان تحقیقی باد که مکاتبات شریفہ مبنی از فرط محبت و اشتیاق بودہ بوصول آن مبتہج و مسرور گردید ثبتکم اللہ سبحانہ علی ہذہ المحبۃ این محبت را سرمایہ سعادات دینویہ و اخرویہ دانستہ از حضرت حق سبحانہ تعالی ثبات و استقامت آن مسألت باید نمود توفیق اتیان احکام شرعیہ نتیجۂ این محبت است و تحصیل جمعیت باطن از ثمرات این مودت اگر عالم عالم ظلمات و کدورت را در باطن بریزند و این محبت را بر پا دارند غم نباید خورد بلکہ امیدوار باید بود و اگر کوہ کوہ انوار و احوال را بر باطن اضافہ کنند و سر موی از این محبت بردارند جز خرابی ہیچ نباید دانست و استدراج باید شمرد و این سر رشتہ را نیک محکم داشتہ متوجہ کار خود باشند و بامور لاطائل عمر گرانمایہ را تلف نسازند؎ ہمہ اندر زمن بتو اینست ۔ کہ تو طفلی و خانہ رنگین ست ۔ و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدی و التزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ من الصلوات افضلہا و من التسلیمات اکملہا

مکتوب دو صد و شصت و ششم بمخدوم زادگی میان شیخ محمد صادق سلمہ اللہ تعالی در بیان بعضی از اسرار صدور یافتہ

بعد الحمد و الصلوۃ معلوم فرزندی ارشدی باد کہ از مکتوب شما کہ در شرح احوال نوشتہ بودید چنان مفہوم گشتہ بود کہ شما را مناسبتی بولایت خاصہ محمدیہ علی صاحبہا الصلوۃ و السلام و التحیۃ پیدا شدہ است از این معنی شکر خداوندی جل سلطانہ بجا آوردہ کہ از مدتہا آرزوی این دولت داشتہ کہ در حق شما بحصول پیوندد و این زمان امیدوار گشتہ متوجہ آن باشد کہ شما را باین دولت جذب نماید اتفاقا در این جست و جو شما را داخل ولایت موسوی یافت علی نبینا و علیہ الصلوۃ و التسلیمات و از آنجا کشیدہ داخل دائرہ ولایت خاصہ ساخت للہ سبحانہ الحمد و المنۃ علی ذلک و چون شما را بقشر دیگر ولایت در آوردہ اند زیادہ از بیست روز نیست کہ در کنار خود نگاہ داشتہ پرورش مینماید معلوم نیست کہ از ضعف این نسبت معلوم شما شدہ باشد و حالا چون او بقرہ آوردہ است امید ہست کہ معلوم شما نیز گردد و بواند التفات

حضرت حق سبحانه چه نویسد که در باب این عاصی علی التواتر والتوالی فائض است سخن آن خالم که ابر نو بهاری
کند از لطف بر من قطره باری ٭ اگر بر روید از تن صد زبانم ٭ چه سوسن شکر لطفش کی توانم ٭ دیگر فرزند
اعزی محمد سعید که در مکتوب خود اظهار احوال خود نموده بود بسیار اصیل است بآن خصوصیت از یاران کم
را رو داده است امیدوار است که حضرت حق سبحانه و تعالی او را نیز بولایت خاصه مشرف گرداند و فرزندی
محمد معصوم خود بفضل خداوندی جل سلطانه بالذات قابل آن دولت است حضرت حق سبحانه و تعالی از قوه بفعل آرد
بصدقه حبیبه علیه و علی آله الصلوات والسلام

مکتوب دوصد و سی و هفتم

بملا محمد طالب بیانکی صدور یافته در ترغیب بر متابعه سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة در مدح طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی
اسرارهم ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة الحقة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والتحیة وعلی آله الکرام
وصحابه العظام اخوی ارشدی اکابر طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم التزام متابعه سنت
سنیه نموده اند و اختیار عمل بعزیمت فرموده اگر باین التزام و اختیار ایشان را احوال و مواجید مشرف سازند
نعمت عظمی میدانند و اگر احوال و مواجید با ایشان بدهند و درین التزام و اختیار فتوری یابند آن احوال را
نمی پسندند و آن مواجید را نمیخواهند و در آن فتور بجز خرابی خود هیچ نمیدانند زیرا که برهمنان و جوگیان هند
و فلاسفه یونان از قسم تجلیات صوری و مکاشفات مثالی علوم توحیدی بسیار دارند اما غیر از خرابی و رسوائی
نتیجه آن ندارند و جز بعد و حرمان نقد وقت شان نیست آن برادر چون بفضل الهی جل سلطانه خود را
در سلک ارادهٔ این اکابر داخل ساخته ناچار است که متابعت ایشان را التزام نماید و سرموی مخالفت
گنجایش ندهد تا از کمالات ایشان سودمند و بهره دار گردد اول تصحیح عقاید بر وفق معتقدات اهل سنت
و جماعت کثرهم الله سبحانه فرماید ثانیا علم فرض و سنت و واجب و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مشتبه
که در علم فقه مذکور است و عمل بمقتضای این علم حاصل باید ثالثا نوبت بعلوم صوفیه برسد تا آن دو جناح
درست نکنند طیران عالم قدس محال است و اگر احوال و مواجیدی حصول آن در بار میسر شد خرابی خود را
در آن باید دانست و از آن احوال و مواجید استعاذه باید نمود کار را نیست غیر آن همه هیچ ٭ ما علی الرسول
الا البلاغ اخوی میان شیخ داؤد اینجا آمده اند صحبت ایشان را مغتنم شمرند با نچه نصیحت و دلالت نمایند قبول
نمایند که در صحبت مریدان این اکابر بسیار بوده اند و راه روش ایشان معلوم نموده یارانیکه آنجا اند و بتوسط
خدمت میر نعمان داخل این طریقه علیه گشته باید که صحبت مشار الیه را غنیمت شمرند و در حلقه یکجا نشینند و در یکدیگر قابل

تا جمعیت حاصل شود و معامله به ترقی انجامد مطالعه مکتوبات را لازم گیرند که اسود مندست ع دادیم
ترا از گنج مقصود نشان * والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب و صد و سی و هشتم بمیر نعمان صدور یافت در بیان آنکه
در تکثر اخوان امیدواریهاست و در تنبیه آنکه مبادا احوال و معارف مریدان باعث توقف پیران شود
و منجر بعجب گردد و در بیان آنکه احوال مریدان باید که موجب حیا باشد که ترغیب به ترقیات نماید

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین وعلی آله الطیبین الطاهرین اجمعین مکتوب شریف
که بمصحوب کس خواجه رحمی ارسال داشته بودند وصول یافت موجب فرحت فراوان گشت و چون احوال
مسترشدان ایشان به تفصیل اندراج یافته بود فرحت افزود زیرا که در تکثیر اخوان بموجب اکثروا اخوانکم فی
الدین امیدواریهاست و کریمه سنشد عضدک باخیک نیز موید این معنی است لیکن باید که منظور نظر احوال
و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکت خود بود مبادا که ترقیات مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرمان
مسترشدان در خانه مرشدان برودت اندازد و ازین معنی ترسان و لرزان باید بود و احوال مقامات
مریدان را در رنگ شیر و بیر باید دانست چه جای آنکه بآنها مفاخرت و مباهات باید کرد که مبادا
ازین راه دروازه عجب کشاده گردد و بلکه باید که بحکم الحیاء شعبة من الایمان ترقیات
مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب طالبان موجب عزت و غیرت بود باید که قصور
اعمال و متهم داشتن نیات لازم وقت بود و بلسان حال و قال بکلمه هل من مزید مطلوب باشد هر چند متورع از
اوضاع پسندیده شما همین قسم معاملات است اما ملاحظه اعدای دین که اماره لعین بود نموده بطریق تاکید
مبالغه کرده آمد ازین راه مبادا برودتی در سرگرمی توجه طالبان افتد که مقصود جمع کردن این دولت
است اقتضای یکی از قصورست خواجه رحمی و سید احمد باید که در خدمت شما حاضر باشند توجه شما بحال ایشان
بروجه اتم مرعی باشد میر عبد اللطیف هم اگر توفیق توبه یافته باشند مدد نمایند که استقامت پیدا کنند نوشته
بودند که بعضی از طالبان طریقه قادریه را التماس مینمایند باید که غیر از طریقه نقشبندیه به هیچکس هیچ طریقه
تعلیم نکنند که خلط در طریقه نشود و اما اگر کلاه و شجره طلبند و استخاره راه دهد مرید بگیرند و نصیحت فرمایند
والسلام علیکم و علی سائر اصحابکم و احبابکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی
آله الصلوة والسلام اتمها واکملها

مکتوب و صد و سی و نهم بملا احمد برکی صدور یافت در جواب

کتابت او که نوشته بود و استفسارها نموده الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
وآله واصحابه الطاهرین اجمعین صحیفهٔ گرامی که از روی شفقت و مهربانی مرسل داشته بودند بمطالعهٔ مضامین آن
مبتهج و مسرور گردید نوشته بودند که عرض احوال بر تقدیر احوال است الخ مخدوما مقصود از حصول احوال گرفتاری
بمحول احوال ست و چون این گرفتاری حاصل است حصول احوال گو نباشد نوشته بودند که در حضور مذکور
شده بود که در حق شما تخم ریزی بسیار کردیم الخ مخدوما الواقع کذلک لکن حصول الثمرات منوط بمرور الدهور
والازمان حال الحیوة و بعد الممات ابشروا ولا تعجلوا از مقولهٔ مولانا محمد صالح نوشته بودند چون مولانا مذکور
حاضر نبود که مراد او فهمیده شود از ان مقوله متعرض نشده اما خیر است بخاطر هیچ نرسانید از سوء ادب که
رفته بود نوشته بودند از مخلصان زلات معفو ست بخاطر هیچ نرسانند از احوال خود تفتیش نموده بودند
لله سبحانه الحمد والمنة که شما را از مقبولان ساخته اند قبیل من قبیل بلا علة نوشته بودند که دو شیخ زاده آمده
بودند که تلقین ذکر بگیرند الخ مخدوما استخاره در هر امر مسنون است و مبارک لیکن ضرور کار نیست که بعد از
استخاره امری ظاهر شود در خواب یا در واقعه یا در بیداری که دلالت بر فعل یا ترک نماید بلکه بعد استخاره رجوع
بقلب باید نمود اگر در اقبال بآن امر زیاده از پیش است دلالت بر فعل دارد و اگر اقبال همان قدر است
که سابق داشت و نقصان پیدا نکرده هم منع نیست درینصورت استخارها مکرر سازد تا زیادتی اقبال مفهوم
شود نهایت تکرار استخارها تا هفت مرتبه است و اگر بعد از ادای استخاره نقصانی در اقبال سابق مفهوم شد
دلالت بر منع است درین صورت نیز اگر استخارها مکرر سازد گنجایش دارد بلکه بهر تقدیر استخاره مکرر ساختن
اولی و انسب است احتیاط است در اقدام و عدم اقدام در ان امر معنی عبارت رسالهٔ مبدأ و معاد که در بیان
جسد مکتسب روح تحریر یافته است پرسیده بودند مخدوما مباشرت روح مر افعالی را که مناسب افعال اجسام است
بواسطهٔ همان جسد مکتسب است ازین قبیل است مددهای که از روحانیت اکابر قدس الله تعالی اسرارهم که
مناسب افعال اجسام است کاهلاک الاعداء و نصرة الاحباء بوجوه مختلفه و انحاء شتی طالبان از فتنهٔ ظلمت
رفته بود حضرت حق سبحانه تعالی شما را بلکه بقیه شمارا از شر آن ظلمه محفوظ ساخته است بفراغ خاطر متوجه جناب
قدس او باشند تعالی و تقدس و امید است که این حفظ را موقت نسازند ان ربک واسع المغفرة اما اهل
آن بقعه را نصیحت فرمایند که تغیر وضع صلاح و خیر اندیشی مسلمانان نکنند قال الله سبحانه و تعالی ان الله لا یغیر ما بقوم
حتی یغیروا ما بانفسهم والسلام مکتوب صد و چهلم بشیخ یوسف برکی صدور یافته در بیان نهایتی این راه

و بعضی از فوائد کلمهٔ طیبه لا اله الا الله الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی رسالهٔ که متضمن احوال
خیر مآل شما بود رسید مطالعهٔ آن باعث مسرت گشت ع در عشق چنین بو العجبیها باشد * اما باید که از
احوال گذشته بمحول الاحوال باید رسید که آنجا همه جهالت و نادانیست بعد ازان اگر بمعرفت مشرف سازند
نهی دولت بالجمله هرچه در دید و دانش در آید قابل نفی است اگرچه شهود وحدت در کثرت باشد چه آن
وحدت را در کثرت اصلا گنجایش نیست آنچه بینایند شبح و مثال آن وحدت است نه او لیس مناسب حال شما درین
وقت ذکر کلمهٔ طیبه لا اله الا الله است و تکرار این کلمه تا بحدیکه در دید و دانش هیچ نگذارد و وحدت را بحیرت و جهالت
نیز در معامله را بفنا انجامد و تا بحیرت و جهل سر و از فنا نصیبی نیست آنچه شما فنا دانسته اید هیچ بعدم هست فنا
و چون بعد از حصول بجهل فنا دست دهد اول قدم درین راه زده باشند وصل کجا و اتصال کراست کیف
الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حتوف به احوال شما درست است اما گذشتن ازان لازم است
والسلام علی من اتبع الهدی نصیحت دیگر استقامت بر شریعت است و تطبیق احوال است باصول شرعیه
اگر عیاذاً بالله سبحانه در قول و فعل خلافی با شریعت پیدا آید خرابی خود را آن باید دانست طریق ارباب استقامت
اینست والسلام **مکتوب دو صد و چهل و یکم** بجانب مولانا صالح محمد صدور یافت در بیان ترقی
بعضی یاران بعد الحمد و الصلوة معلوم اخوی ارشدی باد که احوال اینجا و مستوجب حمد است یاران
اینجایی خرم و خوشوقت اند علی الخصوص مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه
مشرف گشتند و از اسم جزئی باسم کلی ملحق شدند مع ذلک نظر بفوق دارند از انجا نصیب وافر حاصل کرده
شاید میل برجوع نمایند والله یختص برحمته من یشاء گاه گاه از احوال خود و یارانیکه داخل طریقه شده اند
می‌نوشته باشند و چند روز در انجا استقامت ورزند والسلام **مکتوب دو صد و چهل و**
دوم بجانب ملا بدیع الدین صدور یافته در جواب بعضی سوالها که نموده بودند بعد الحمد و الصلوة
و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی باد که درویش بکمال صحیفهٔ شریفه رسانید موجب فرحت گشت
از دید قصور و متهم داشتن نیات و اعمال خود نوشته بودند بوضوح انجامید از حضرت حق سبحانه
و تعالی مزید این دید مسئول است و اتمام این اهتمام مطلوب که درین راه این هر دو دولت از ملاک
امور است نوشته بودند و استفسار نموده بودند که شغل اسم ذات تعالی و تقدس تا کجاست و چه مقدار
حجب اند مدا و مدت این اسم مبارک برطرف می گردند و نهایت نفی و اثبات تا بچه حد است و ازین کلمه

میسر گردد گنجایش را پیش می آرند و چه مقدار حجب مرتفع می شوند پیدا است که ذکر عبارت از طرد غفلت است
و چون ظاهر را از غفلت چاره نیست چه در ابتدا و چه در انتها پس ظاهر همه وقت محتاج بذکر گشت غایة ما فی
الباب در بعضی اوقات ذکر اسم ذات عز و جل انفع است و در بعضی دیگر از اوقات ذکر نفی و اثبات انسب
باقی ماند معامله باطن در اینجا نیز تا زمان ارتفاع غفلت بالکلیه از ذکر گفتن چاره نبود این قدر هست
که در ابتدا این دو ذکر متعین است و در توسط و انتها این دو ذکر متعین نیست اگر تلاوت قرآن و ادای
صلوة نیز طرد غفلت نموده آید گنجایش دارد لیکن تلاوت قرآن بحال متوسط مناسب و ادای نماز نوافل مناسب
حال منتهی است باید دانست که حضور حضرت ذات تعالی و تقدس که بملاحظه اسما و صفات باشد اگر چه
دائمی بود نزد متوجهان احدیت مجرده داخل غفلت است این غفلت را نیز طرد باید نمود و بوراء الوراء باید رفت
فراق دوست اگر اندک است اندک نیست ٭ درون دیده اگر نیم موست بسیار است ٭ انچه تعلیق کرده
میشد نوشته بودند پیش ازین بیشتر در جواب نوشته بود که اینها مبشرات اند هنوز وقت ظهور اینها نرسیده است
منتظر باشند و کار کنند ٭ کیف الوصول الی سعاد ودونها ٭ قلل الجبال ودونهن حیوف ٭ والسلام

مکتوب دو صد و چهل و سوم بجانب ملا ایوب محتسب صدور یافت در ترغیب بطریقه علیه نقشبندیه

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی باد که چند دفعه در کتابهای متعدده طلب نصایح نموده بودند اما این
حقیر نظر بر خرابیهای خود انداخته اقدامی در اجابت آن مسئول نمی نمود چون طلب مکرر گشت بضرورت چند فقره نامربوط
نوشته آمد استماع نمایند و بدانند که انچه بر هر کس لازم است و بآن مکلف امتثال اوامر است و انتها از نواهی
کریمه ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا شاهد این معنی است و چون امور باخلاص است الا لله الدین
الخالص و آن بی فنا صورت نمی بندد و بی محبت ذاتیه متصور نمی شود لاجرم سلوک طریق صوفیه که محصل فنا و محبت
ذاتیه است نیز ضروری آمد تا حقیقت اخلاص صورت بندد و طرق صوفیه در مراتب کمال و تکمیل بهم
متفاوت حاله است پس هر طریقی که ملتزم متابعه سنت سنیه باشد و اوفق باتیان احکام شرعیه است ازکی و احری باختیار
او احری و انسب بود و آن طریق طریق اکابر نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم العلیه این بزرگواران در ین
طریق التزام سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده مهما امکن عمل برخصت تجویز نمی کنند اگر چه بظاهر
در باطن نافع یابند و عمل بعزیمت از دست نمیدهند اگر چه بصورت در ضرر دانند احوال و مواجید را
تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم علوم دینیه دانسته جواهر نفیس شرعیه را در رنگ طفلان

بجوز و مویز وجد و حال عوض می کنند و ترهات صوفیه مغرور و مفتون نمی گردند از نص بفص نمی گرایند و از
فتوحات مدنیه بفتوحات مکیه التفات نمی نمایند از نیجاست که حال ایشان بدوام است و وقت ایشان بر استمرار
از نقوش ماسوی از باطن ایشان بنحوی متلاشی می گردد که اگر هزار سال تکلف در احضار ماسوی نمایند میسر نشود
و آن تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است این بزرگواران را دائمی است حضوری که غیبت در عقب آن باشد
نزد این عزیزان از حیز اعتبار ساقط است رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله بیان حال شان است
مع ذلک طریق ایشان اقرب طرق است والبته موصل است و نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران
مندرج است و نسبت ایشان که بحضرت صدیق منسوب است رضی الله تعالی عنه فوق همه نسبتهای مشائخ
است اما فهم هر کس بمذاق این اکابر نرسد نزدیک است که قاصران این طریقه علیه نیز از بعضی کمالات
ایشان انکار نمایند ؎ قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور ٭ حاش لله که بر آرم بزبان این گله را ٭
شاعر عرب فرماید شعر فذلک آبائی فجئنی بمثلهم ٭ اذا جمعتنا یا جریر المجامع ٭ حضرت خواجه احرار قدس سره
فرموده اند که خواجگان این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم بهر زراقی در قاصی نسبت ندارند کارخانه ایشان بلند است
؎ حیف باشد شرح او اندر جهان ٭ همچو راز عشق باید در نهان ٭ لیک گفتم وصف او تا ره برند ٭ پیش
از ان کز فوت آن حسرت خورند ٭ اگر دفاتر در بیان خصایص و کمالات این برگزیدگان ثبت نموده آید
حکم قطره باشد از دریای بی نهایت ع داده ایم ترا ز گنج مقصود نشان ٭ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها مکتوب صد و چهل و
چهارم بملا محمد صالح کولابی صدور یافته در جواب کتابتی که نوشته بودند در بیان خرابی خود ٭ مکتوب
شریف اخوی ارشدی خواجه محمد صالح وصول یافت از خرابی احوال خود نوشته بودند امید است که از ان
هم خراب تر گردد و نهایت این خرابی در مکتوبی که باسم فرزندی ارشدی درین ایام نوشته اندراج
یافته است از انجا معلوم خواهند فرمود اگر میدانند که بودن شما آنجا چند روز سبب جمعیت یاران آنجاست
اگر صلاح دانند چند روز دیگر هم مکث نمایند این فقیر نیز درین نزدیکی اراده سفر حضرت دارد که استخارها
و توجهات بواعث آن سفر اند و آن مقام را بفرزندی ارشدی عنایت فرموده اند داخل ولایت
ایشان ساخته اند فقیر آنجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است یاران که داخل
طریقه علیه شده اند علی الخصوص میر سید مرتضی و مولانا شکر الله و میر سید نظام بدعوات فراوان مخصوص اند فرزندم

خواجه محمد صادق و سائر برادران شما و جمیع یاران را دعا میرسانند **مکتوب صد و چهل و پنجم** بملا صالح
صدور یافت در جواب استفسارها که نموده بود بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات می نماید که مکتوب شریف که
بمصحوب قاصد ارسال داشته بودند رسید موجب فرحت گشت نوشته بودند که ذکر نفی و اثبات تا به بست و یک عدد
رسانیده است اما مداوت نمی شود و غیبت هم گاه گاه رو میدهد محبت آثارا در ذکر گفتن ظاهرا شرطی
از شرائط مفقود است که نتیجه بر آن عدد مترتب نگشته بالمشافهه ان شاء الله تعالی استفسار خواهند نمود دیگر
استفسار نموده بودند معنی این قول را نوشته بودند که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه کار خود را
تمام کرده فرموده اند که ذکر اللسان لقلقة و ذکر القلب وسوسة و ذکر الروح شرک و ذکر السر کفر بدانند که چون
ذکر مبنی از ذاکر و مذکور است هر ذکری که باشد مقصود فنای ذاکر و ذکر است در مذکور لاجرم ذکر را
لقلقه و وسوسه و شرک و کفر فرموده اند ؎ هرچه از دوست وامانی چه کفر آن حرف چه ایمان ٭ هرچه از راه
وا افتی چه زشت آن حرف و چه زیبا ٭ اما ذکر را عروض این اسامی پیش از حصول فنا و بقا باید دانست
زیرا که بعد از حصول بقا وجود ذاکر و ثبوت ذکر از وی مذموم نیست اگر درین معنی خفای مانده
باشد در حضور استفسار خواهند نمود که حوصله کتابت تنگ است پس این قول را نسبت بحضرت
صدیق نمودن خصوصا بعد از تمامی کار مستحسن نیست استفسار دویم آن بود که نوشته بودند که شیخ ابو سعید
ابو الخیر طلب دلیل بمقصود از ابو علی سینا نموده بودند او در جواب نوشته که در آمی در کفر حقیقی و بر آمی از
اسلام مجازی و شیخ ابو سعید بعین القضاة نوشته که اگر لکهه سال عبادت میکردم آنچه از این کلام ابی علی سینا
حاصل شد از وی نمی شد عین القضاة نوشته که اگر می فهمید مثل آن بیچاره مطعون و ملام گرامی نشدند
باید دانست که کفر حقیقی عبارت از رفع شیئیه است بالکل و استتار کثرت است تمام که مقام فناست و فوق آن کفر
حقیقی مقام اسلام حقیقی است که موطن بقا است کفر حقیقی نسبت باسلام حقیقی منقصت تمام دارد از کوته نظری
ابن سیناست که با سلام حقیقی دلالت ننموده و فی الحقیقت او را از کفر حقیقی هم نصیبی نبوده از بعدی
علم و تقلید گفته و نوشته بلکه او را از اسلام مجازی هم حظ وافر نگرفته در خرخشهای فلسفی مانده امام غزالی
تکفیر او نموده است و الحق که اصول فلسفی او منافی اصول اسلام است دیگر شیخ ابو سعید از عین القضاة بسیار مقدم
بود چه نویسد اگر شائبه از اشتباه باقی مانده باشد در حضور استفسار خواهند نمود والسلام **مکتوب صد و چهل و
ششم** بمیر محمد نعمان صدور یافت در بیان حصول مقامی که متوقع و مترصد بود دست داده در استکمال و تکمیل

در بیان وجه بی توفیقی که در بعضی اوقات طاری می گردد بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین

والصلوة علی سید المرسلین وآله واصحابه الطاهرین اجمعین صحائف شریفه که بتواتر و توالی رسید عرضه داشت
فروان رسانید فاسد که مستوجب آن حمد در نموده تا جواب هر یکی علیحده بنویسد معذور خواهند داشت
بعد از وصول مکتوبی که بصحوب میرداد ارسال داشته بودند روزی بعد از نماز بامداد در حلقه یاران نشسته بود
نخواست باین خواست توجهی بجانب شما پیدا شد و در صدد رفع بقایای آثار که بنظر می درآمد گشت و اهتمام
در رفع ظلمات و کدورت که محسوس می گشت نمود تا آنکه بال کمال شما بکمال گشت و آنچه در آفتاب لهیب
ودیعت نهاده بودند همه دران بدر منعکس شد حتی که در جانب کمال هیچ متوقفی و منتظری نماند الا آن نتیجه
الطرف بعد ذلک و یاخذ بقدر وسعته شیئا فشیئا و تا زمان تطویل صورت مثالیه این معنی را در نظر داشت
و تا یقینی که مصداق صدق است حاصل آمد الحمد لله سبحانه علی ذلک حصول این دولت تاویل آن واقعه
الیست که شما دیده بودید و حصول آن را بمبالغه و تاکید مساهله می نمودید الحمد لله سبحانه والمنة که دام
شما بتمام ادا یافت و موعود منجز شد معهود موفی گشت امید وارست که تحمیل باندازه این کمال حاصل آید و
دشت و صحرای آن حدود بوجود شریف شما معمور گردد از بی توفیقی خود نوشته بودند ظاهر سبب آن قبض
متر احست و چون قبضهای شما مفرط و طویل الذیل است سبب آن نیز باندازه سبب طویل خواهد بود
مع ذلک خود را بتکلف بسیاستان اعمال و اداء عبادات دارند و بتعلل بر این معنی باشند دیگر درین سال علوم
بلند و معارف ارجمند بظهور آمده است از انجمله دو مسوده را اخوند مولانا محمد امین همراه آورده اند یکی در حل
شرح بعضی از رباعیات حضرت خواجه ماست قدس سره که در وقت قراءت یاران فیروزآبادی نوشته شده
در آن رسالهٔ علوم توحیدیه بتقریب آن رباعیات اندراج یافته است و تطبیقی داده در میان علماء و صوفیه
که بوحدت وجود قائلند و بهیچی تحریر یافته است که نزاع فریقین بلفظ راجع گشته و دیگر از ان دو مسوده
مکتوبی است که بفرزندی ارشدی به اطناب و بسط تحریر یافته است علوم رسالهٔ آن علوم و تحت مطالعه خواهند در یافت
اگر امری از ان مانده استفسار نمایند مکتوب وصد و چهل و هفتم بعرفان پناهی میرزا حسام الدین احمد

صدور یافت در بیان آنکه دلیل بر وجود حق تعالی و تقدس همان وجود حق است جل سلطانه نه ماسواه و تحقیق ما ینا سب

ذلک عرفت ربی بفسخ العزائم لا بل عرفت فسخ العزائم بربی جل و علا فانه سبحانه الدلیل علی ما سواه لا العکس

فان الدلیل اظهر من المدلول و ای شیء اظهر منه سبحانه لان الاشیاء انما ظهرت به و منه سبحانه و تعالی فهو الدلیل علی

قوله وجوده تعالیٰ من اجلی البدیهیات ۱۲

وعلی ماسواه فلاجرم عرفت ربی بربی وعرفت الاشیاء به تعالی فالبرهان ههنا لمّی وزعم الاکثر انه انّی والتفاوت
بتفاوت النظر والاختلاف باختلاف النظر بل لااحتیاج للاستدلال والبرهان ثمه اذ لاخفاء فی وجوده سبحانه و
لاریب فی ظهوره تعالی فهو من اجلی البدیهیات وماخفی ذلک علی احد الا لمرض فی قلبه وغشاوة علی بصره
والاشیاء محسوسة بالحواس الظاهرة ومعلوم بالضرورة ان وجودها منه تعالی وتقدس فقدان هذا العلم البعض
بواسطة عروض المرض لایضر فی المطلوب والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه وعلی اله الصلوة والسلام اتمها واکملها **مکتوب دو صد و چهل و هشتم** نیز بعالی جناب میرزا
حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه کمل تابعان انبیاء را علیهم الصلوات والتسلیمات از جمیع
کمالات ایشان نصیب است بطریق تبعیت وبیان آنکه هیچ ولی بمرتبۀ نبی نرسد وتحقیق آنکه تجلی ذاتی که
مخصوص بالنبی علیه الصلوة والسلام گفته اند بچه معنی است ومایناسب ذلک الحمد لله الذی هدانا لهذا
وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق صلوات الله تعالی والتسلیمات سبحانه
علیهم وعلی اتباعهم واعوانهم وخزنة اسرارهم کمل تابعان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بجهت کمال
متابعت وفرط محبت بلکه بمحض عنایت وموهبت جمیع کمالات انبیاء متبوعه خود را جذب مینمایند وبکلیت
برنگ ایشان منصبغ میگردند حتی که فرق نمی ماند در میان متبوعان وتابعان الا بالاصالة والتبعیة
والاولیة والآخریة مع ذلک هیچ تابعی اگرچه از متابعان افضل الرسل باشد بمرتبۀ هیچ نبی اگرچه ادون
انبیا باشد نرسد لهذا حضرت صدیق رض که افضل بشر است بعد از انبیاء سر او همیشه زیر قدم پیغمبر باشد
که پایان پر جمیع پیغمبران است ازینجاست که مبادی تعینات جمیع انبیاء وارباب ایشان از مقامات علی
است مبادی تعینات امتان از اعالی واسافل وارباب ایشان از مقامات ظلال آن اصل علی تفاوت الدرجات
فکیف یتصور المساوات بین الاصل والظل قال الله تبارک وتعالی ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین
انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون وآنکه گفته اند که تجلی ذات تعالی وتقدس در میان انبیا
مخصوص بخاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتحیات وکمل تابعان آن سرور را ازان تجلی نصیب
است نه باین معنی است که تجلی ذات نصیب انبیا نیست وبه تبعیت نصیب کمل است حاشا وکلا من ان
یتصور هذا المعنی فان فیه مزیة الاولیاء علی الانبیاء بلکه مخصوص بودن آن تجلی بالسرور باین معنی است که
دیگران را حصول آن بطفیل وتبعیت اوست علیه وعلی اله الصلوات والتسلیمات انبیا را علیهم الصلوات والتحیات

حصول

حصول آن تجلی بطفیل اوست علیه الصلوة والسلام و کمّل اولیای این امت بتبعیت او علیه الصلوة والسلام
پیغمبران ازین نعمت عظمی و بند طفیلی جلیس او بند علیه علیهم الصلوات والتحیات و اولیاء خادم ریزه خوار او از
جلیس طفیلی تا خادم ریزه خوار فرق بسیار است این مقام از مزلات اقدام است در تحقیق آن شبه ازان این فقیر
در مکتوبات و رسائل خود وجود شی ذکر کرده والحق ما حققت فی هذه المسودة بفضل الله سبحانه و کرمه تعالی معلوم شریف
بوده باشد که هرچند جمیع انبیاء را علیهم الصلوات والتسلیمات بطفیل آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
ازان تجلی نصیبی وافر است اما معلوم میشود که این ولایت خاصه در اولیاء امتان ایشان سرایت نکرده است
و ازین تجلی نصیبی وافر نگرفته اند چه هرگاه در اصول آنها این دولت طفیلی و انعکاسی باشد بفروع بطریق
عکس العکس چه رسد مصداق این معنی گشت صریح است نه استدلالی عقلی آنچه سابقاً مذکور شده که کمّل تابعان
تمام کمالات متبوعان را جذب مینمایند مراد ازان کمالات اصلیه متبوعان است نه مطلقا تا تناقض پیدا نشود
بلکه ایشان انبیاء ولایت مخصوصه هرکدام انبیا خود به تبعیت بهره ور گشته اند در میان امتان همین امت به تبعیت
باین تجلی مخصوص اند و باین دولت عظمی مشرف لهذا خیر الامم گشته و علماء اینها در رنگ انبیاء بنی اسرائیل شده
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم خواست که از فضائل و خصائص این ولایت خاصه شمه
بنویسد تنگی وقت مساعدت نکرد و کار مذکور نتوانست آورد بعنایت الله سبحانه علوم و معارف در رنگ باران نیسان
می ریزند و بر عجائب و غرائب اسرار اطلاع می بخشند محرمان این راز فرزندان گرامی اند علی قدر الاستعداد
یاران دیگر چند روز در حضور اند و چند روز دیگر در غیبت ازینجا گفته اند هرچند ولی باشد اما بمرتبه صحابی
نرسد شوق دریافت ملازمت فوق الحد است صحیفه گرامی که بنام این حقیر فرموده بودند رسید و دان مشرف
گشت مدید حضور اعمال از اجل نعم است اما توسط احوال در جمیع امور محمود است افراط در رنگ تفریط
از حد اعتدال بیرون است والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات **مکتوب صد و چهل و نهم** در بیان فضائل متابعة سید الاولین والآخرین و کمالات مرتبه
میان دو مراتب مخصوصه آن بمیرزا داراب صدور یافته الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی نجات اخروی و فلاح
سرمدی منوط بمتابعت سید الاولین والآخرین است علیه و علی آله الصلوة والسلام اتمها و اکملها لهذا بمتابعت
او بمقام محبوبیت حق جل سلطانه میرسد و بمتابعت او بتجلی ذات تعالی و تقدس مشرف میگردد و بمتابعت او مرتبه
عبدیت که فوق جمیع مراتب کمالات است و بعد از حصول مقام محبوبیت سرفراز میسازد و متابعان کمّل او را

مثل انبیای بنی اسرائیل میفرمایند و پیغمبران اولو العزم آرزوی متابعت او مینمایند و لو کان موسی حیاً لما
وسعه الا اتباعی و قصهٔ نزول روح الله و متابعت حبیب الله معلومه مشهوره است و بواسطهٔ متابعت
خیر الامم گشته است و اکثر اهل جنت شده فردا بدولت متابعت ایشان پیش از جمیع امم به بهشت خواهند
درآمد و تتمات خواهند فرمود کذا و کذا ثم کذا و کذا فعلیکم بمتابعته و التزام سنته و اتیان شریعته علیه
و علی جمیع اخوانه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ثانیاً سفارش شیخ اسماعیل که نمایه
از شناسایان معارف آگاهی حاجی عبد الحق است والسلام **مکتوب و صد و پنجاهم** بملا احمد
برکی صدور یافت در حل بعضی استفسارها که نموده بود بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و
تبلیغ الدعوات میرساند که احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله
سبحانه عافیتکم صحیفه شریفه وصول یافت نوشته بودند که ذوقی و فرحی که اول داشت حالا در خود
نمی یابد و این را تنزل خود میداند معلوم اخوی باد که حالت اولی در رنگ حالت اهل وجد و سماع بوده
است که جسد را در انجا دخل تمام بوده و حالتیکه الحال میسر شده است جسد از انجا قلیل النصیب است
بقلب و روح تعلق بیشتر دارد و بیان این معامله تفصیلی میطلبد بالجمله حالت ثانیه فوق حالت اولی
است بمراتب و عدم وجدان ذوق و فقدان فرحت فرح فوق وجدان ذوق و فرح است
چه نسبت هر چند بجهالت بکشد و بحیرت انجامد از جسد دورتر و اصیل است و بحصول مطلوب نزدیکتر
زیرا که دران موطن جز عجز و جهل را گنجایش نیست جهل را تعبیر بمعرفت میکنند و عجز را ادراک می نامند نوشته
بودند که آن نسبت را تاثیری که در اول بوده است حالا نمانده بلی تاثیر جسدی نمانده اما تاثیر روحی
بیشتر پیدا کرده هر چند هر کس آن را درک نکند چه توان کرد مدت صحبت شما با این فقیر بسیار کم بوده است
علوم و معارف خاصه کم مذکور شد مگر آنکه حضرت حق سبحانه تعالی خواسته باشد که صحبت ثانی شود و چندی
بهم باشیم ایضاً استفسار نموده بودند که آیا با وجود زاد و راحله درین زمانه بحج رفتن فرض است یا نه مخدوما
روایات فقه درینباب اختلاف بسیار دارند و مختار درین مسئله فتوی فقیه ابو اللیث که گفته است اگر غالب
بظن امن و عدم هلاک است در راه پس فرضیتش ثابت است و الا لا لیکن این شرط شرط وجوب ادا است نه شرط
نفس وجوب کما هو الصحیح پس وصیت بحج درین صورت واجب باشد چون وقت مساعدت نکرد جواب استفسارهای
دیگر شما را بر کتابت دیگر موقوف داشته والسلام **مکتوب و صد و پنجاه و یکم** بمولانا محمد اشرف

صدور یافت در بیان فضائل خلفای راشدین و فضل حضرات شیخین و بعضی از خصائص حضرت امیر و در بیان تعظیم و توقیر صحابه کرام علیهم الرضوان و در بیان محامل صحیحه از برای منازعات و مشاجرات ایشان و ما یتعلق بذلک بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی ارشدی خواجه اشرف باد بعضی از علوم غریبه و اسرار عجیبه و مواهب لطیفه و معارف شریفه که اکثر آنها تعلق بفضائل و کمالات حضرات شیخین و ذی النورین و حیدر کرار رضی الله عنهم اجمعین دارند بحسب فهم قاصر خود می‌نویسد بگوش هوش استماع فرمایند که حضرت صدیق و حضرت فاروق رضی الله عنهما با وجود حصول کمالات محمدی و وصول بدرجات ولایت مصطفوی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات در میان انبیا اولو العزم در طرف ولایت مناسبت بحضرت ابراهیم صلوات الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه دارند و در طرف دعوت که مناسب مقام نبوت است مناسبت بحضرت موسی دارند صلوات الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه و حضرت ذی النورین در هر دو طرف مناسبت بحضرت نوح دارند صلوات الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه و حضرت امیر در هر دو طرف مناسبت بحضرت عیسی دارند صلوات الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه و چون حضرت عیسی روح الله است و کلمه او لاجرم طرف ولایت در ایشان غالب است از جانب نبوت و در حضرت امیر نیز بواسطه آن مناسبت طرف ولایت غالب است و مبادی تعینات خلفای اربع صفة العلم علی اختلاف الجهات اجمالا و تفصیلا و آن صفت باعتبار اجمال رب محمد است و باعتبار تفصیل رب حضرت خلیل و باعتبار برزخیت اجمال و تفصیل رب حضرت نوح است چنانکه رب حضرت موسی صفة الکلام است و رب حضرت عیسی صفة القدرت و رب حضرت آدم صفة التکوین بر سر اصل سخن رویم حضرت صدیق رض و حضرت فاروق حامل بار نبوة محمدی اند علی اختلاف المراتب و حضرت امیر بواسطه مناسبت حضرت عیسی و غلبه جانب ولایت حامل بار ولایت محمدی اند و حضرت ذی النورین باعتبار برزخیت حمل بار هر دو طرف فرموده اند تواند بود که باین اعتبار نیز ایشان را ذو النورین گویند و چون حضرت شیخین حمل بار نبوة فرموده اند مناسبت بحضرت موسی بیشتر دارند چه مقام دعوت که ناشی از مرتبه نبوت است در میان سائر انبیا بعد از پیغمبر ما در ایشان اتم و اکمل است و کتاب ایشان بعد از قرآن مجید بهترین کتب منزله لهذا امت ایشان در امم ما تقدم بیشتر در بهشت خواهند رفت هر چند شریعت حضرت ابراهیم و ملت او را جمیع شرائع و ملل افضل و اکمل است ازین جاست که پیغمبر افضل الرسل را امر متابعت ملت او فرموده که ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا شاهد این معنی است و حضرت مهدی موعود که رب او نیز صفت العلم است در رنگ حضرت ابراهیم

مناسبت بحضرت عیسیٰ داده اند گویا یک قدم حضرت عیسیٰ بر سر حضرت امیر است و قدم دیگر بر سر مهدی پیدا شده که
ولایت موسوی بجانب یمین ولایت محمدی واقع شده است و ولایت عیسوی بجانب یسار آن و ولایت دیگر چون حضرت
امیر حامل بار ولایت محمدی بوده اند اکثر سلاسل اولیا بایشان منتسب گشت و کمالات حضرت امیر بیش از کمالات
حضرات شیخین بر اکثر اولیاء عظام که بکمالات ولایت مخصوص اند ظاهر شد اگر نه اجماع اهل سنت بر فضیلت
شیخین بودی کشف اکثر اولیاء عظام بافضیلت حضرت امیر حکم کردی زیرا که کمالات حضرت شیخین شبیه
کمالات انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات دست ارباب ولایت از دامان آن کمالات کوتاه است
و کشف ارباب کشوف بواسطه علو درجات آنها در راه کمالات ولایت در جنب ان کمالات کالمطروح
فی الطریق اند کمالات ولایت زینها اند از برای عروج بر کمالات نبوة پس مقدمات را از مقاصد
چه خبر بود و مبادی را از مطالب چه شعور امروز این سخن بواسطه بعد عهد نبوت بر اکثر می گرانست
و از قبول دور لیکن چه توان کرد ؎ در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند ؛ هر چه استاد ازل گفت
همان میگویم ؛ اما الحمد لله سبحانه والمنة که درین گفتگو بعلماء اهل سنت شکر الله تعالیٰ سعیهم موافقم
و باجماع ایشان متفق استدلالی ایشان را بر من کشفی ساخته اند و اجمالی را بر تفصیلی این فقیر را
تا زمانیکه بکمالات مقام نبوت بمتابعت پیغمبر خود نرسانیدند و ازان کمالات بهره تام ندادند بر فضائل
شیخین بطریق کشف اطلاع نبخشیدند و غیر از تقلید راهی ننمودند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق روزی شخصی نقل کرد که نوشته اند که نام حضرت امیر
بر در بهشت ثبت کرده اند بخاطر رسید که حضرات شیخین را از خصائص آن موطن چه باشد بعد از توجه تام
ظاهر شد که دخول این امت در بهشت باستصواب و تجویز این دو اکابر خواهد بود گویا حضرت صدیق
بر در بهشت ایستاده اند و تجویز دخول مردم میفرمودند و حضرت فاروق دست گرفته بدرون می برند
و مشهود میگردد که گویا تمام بهشت بنور حضرت صدیق مملو است در نظر این حقیر حضرات شیخین را
در میان جمیع صحابه شان علیحده است و درجه منفرده گویا هیچ احدی مشارکت ندارند حضرت صدیق
با حضرت پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات گویا هم خانه است اگر تفاوت است بعلو و سفل است و حضرت
فاروق بطفیل حضرت صدیق نیز باین دولت مشرف اند و سائر صحابه کرام با آنسرور علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات نسبت همسری دارند یا هم شهری با اولیاء امت خود چه رسد که این فقیر که نسبت در یا نگم بچوم[illegible]

پس اینها از کمالات شیخین چه دریابند این هردو بزرگوار از بزرگی و کلانی در انبیا معدود اند و بانبیا محفوف

قال النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم لو کان بعدی نبی لکان عمر امام غزالی نوشته که در ایام عزای حضرت فاروق
عبدالله بن عمر بمحضر صحابه گفت مات تسعة اعشار العلم چون در بعضی در فهم این معنی توقف دید گفت مراد من
علم بالله است نه علم حیض و نفاس از حضرت صدیق چه گوید که جمیع حسنات حضرت عمر یک حسنه اوست چنانچه مخبر
صادق از ان خبر داده و محسوس میگردد انحطاطی که حضرت فاروق را از حضرت صدیق است زیاده از آن
انحطاط است که حضرت صدیق را از حضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات پس قیاس کن که انحطاط دیگران
از حضرت صدیق چه قدر خواهد بود و شیخین بعد از موت نیز از حضرت پیغمبر جدا نشدند و حشر نیز درمیان ایشان
خواهد بود چنانچه فرموده پس فضیلت بواسطهٔ قربیت ایشان را بود این حقیر قلیل البضاعت از کمالات
ایشان چه گوید و از فضائل ایشان چه بیان نماید ذره را چه یارا سخن از آفتاب گوید و قطره را چه مجال که حدیث
بحر عمان بر زبان آرد اولیا که برای دعوت خلق مرجوع اند و از هر دو طرف ولایت و دعوت بهره دارند
و علماء مجتهدین از تابعین و تبع تابعین بنور کشف صحیح و فراست صادقه و اخبار متتابعه فی الجملة کمالات
شیخین را دریافته اند و شمه از فضائل ایشان شناخته ناچار حکم بافضلیت شان نموده اند و برین معنی
اجماع فرموده اند و کشفی که بر خلاف این اجماع ظاهر شده بر عدم صحت حمل نموده اعتبار نکرده اند کیف وقد
صح فی الصدر الاول افضلیتهما کما روی البخاری عن ابن عمر قال کنا فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان
ثم نترک اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم لا نفاضل بینهم و فی روایة لابی داود قال کنا نقول و رسول الله صلی الله علیه و آله

وسلم حی افضل امة النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بعده ابوبکر ثم عمر ثم عثمان رضی الله تعالی عنهم و آنکه گفته
الولایة افضل من النبوة از ارباب سکر است و از اولیای غیر مرجوع که نصیب وافر از کمالات مقام نبوة ندارد
بنظر شما درآمده باشد که فقیر در بعضی از رسائل خود تحقیق نموده است که نبوة افضل از ولایت است اگرچه
ولایت آن نبی باشد و حق همین است و آنکه بر خلاف آن گفته از جهالت کمالات مقام نبوة است چنانچه
بالا گذشت معلوم است که سلسلهٔ علیه نقشبندیه درمیان سائر سلاسل اولیای منتسب بحضرت صدیق
است پس نسبت صحو در ایشان غالب باشد و دعوت ایشان اتم بود و کمالات حضرت صدیق
به ایشان بیشتر ظاهر شود ناچار نسبت ایشان فوق جمیع نسبتهای سائر سلاسل باشد پس دیگران
به کمالات ایشان چه پی برند از حقیقت معاملهٔ ایشان چه دریابند نمی گویم که جمیع مشائخ نقشبندیه

و درین معامله متفرد نیست بل یوجد واحد من الالوف علی هذه الصفة لاجرم انگارم که حضرت مهدی
موعود که با کملیت ولایت محمدی است نیز برین نسبت خواهد بود و تتمیم و تکمیل این سلسلهٔ علیه
خواهد فرمود چه نسبت جمیع ولایات دون این نسبت علیاست زیرا که سایر ولایت از کمالات مرتبهٔ
نبوت قلیل النصیب اند این ولایت بواسطهٔ انتساب بحضرت صدیق از آن کمالات حظ وافر دارد
کما هو الظاهر مصرع ببین تفاوت راه از کجاست تا بکجا ای برادر حضرت امیر چونکه حامل بار ولایت
محمدی اند علی صاحبها الصلوة والسلام تربیت مقام اقطاب و ابدال و اوتاد که از اولیاء عزلت و غیاب
کمالات ولایت در ایشان غالب است مفوض بامداد و اعانت آنحضرت است سر قطب الاقطاب که قطب
مدار است زیر قدم اوست قطب مدار بحمایت و رعایت او مهم خود را سرانجام مینماید و از عهدهٔ مداریت
برمی آید حضرت فاطمه علیها السلام و امامین نیز درین مقام با حضرت امیر رضی الله تعالی عنهم شریک اند بدانند
که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات همه بزرگ اند و همه را به بزرگی یاد باید کرد خطیب از
انس روایت کند که رسول صلی الله تعالی علیه و آله فرموده ان الله اختارنی واختار لی اصحابا واختار
منهم اصهارا و انصارا فمن حفظنی فیهم حفظه الله ومن اذانی فیهم اذاه الله وطبرانی از ابن عباس روایت
کند رسول فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام من سب اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین
و ابن عدی از عایشه روایت کند رضی الله تعالی عنها که رسول فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام
ان شرار امتی اجرأهم علی اصحابی و منازعات و محاربات که درمیان ایشان واقع شده است
بمحامل نیک صرف باید کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت زیرا که آن مخالفات مبنی بر اجتهاد و
تاویل بوده نه بر هوا و هوس چنانکه جمهور اهل سنت بر آنند اما باید دانست که محاربان حضرت امیر
کرم الله وجهه بر خطا بوده اند و حق بجانب حضرت امیر بوده لیکن چون این خطا خطاء اجتهادی است
از ملامت دور است و از مواخذه مرفوع چنانکه شارح مواقف از آمدی نقل میکند که واقعات جمل
و صفین از روی اجتهاد بوده و شیخ ابو شکور سلمی در تمهید تصریح کرده که اهل سنت و جماعت بر آنند که
معاویه با جمعی از اصحاب که همراه او بودند بر خطا بودند و خطای ایشان اجتهادی بود و شیخ ابن حجر در صواعق
گفته که منازعت معاویه با امیر از روی اجتهاد بوده و این قول را از معتقدات اهل سنت فرموده و آنچه شارح
مواقف گفته که بسیاری از اصحاب ما برآنند که آن منازعت از روی اجتهاد نبوده مراد از اصحاب کدام گروه

داشته باشد اهل سنت برخلاف آن حاکم اند چنانکه گذشت و کتب القوم مشحونة بالخطاء الاجتهادی
کما صرح الامام الغزالی والقاضی ابو بکر وغیرهما پس تفسیق و تضلیل در حق محاربان حضرت امیر جائز
نباشد قال القاضی فی الشفا قال مالک رضی الله تعالی عنه من شتم احدا من اصحاب النبی صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم ابا بکر وعمر وعثمان ومعاویة او عمرو بن العاص رضی الله عنهم فان قال کانوا علی ضلال او کفر
وان شتمهم بغیر هذا من مشاتمة الناس نکل نکالا شدیدا فلا یکون محاربو علی کفرة کما زعمت الغلاة من الرفضة
ولا فسقة کما زعم البعض ونسبه شارح المواقف الی کثیر من اصحابه کیف وقد کانت الصدیقة وطلحة والزبیر وکثیر
من الاصحاب الکرام منهم وقد قتل طلحة والزبیر فی قتال الجمل قبل خروج معاویة مع ثلثة عشر الفا من القتلی
فتضلیلهم وتفسیقهم مما لا یجتریٔ علیه المسلم الا ان یکون فی قلبه مرض وفی باطنه خبث وانچه در عبارات حقیت
خلافت او از زمان خلافت حضرت امیر خواهد بود نه جوریکه مآلش فسق و ضلالت است تا با اقوال اهل سنت
موافق باشد مع ذلک ارباب استقامت از اتیان الفاظ موهمه خلاف مقصود اجتناب مینمایند
و زیاده بر خطا تجویز نمیکنند کیف یکون جائرا وقد صح انه کان اماما عادلا فی حقوق الله سبحانه وفی
حقوق المسلمین کما فی الصواعق وحضرت مولانا عبد الرحمن الجامی که خطا منکر گفته است نیز زیاده کرده
است بر خطا هرچه زیادت کند خطاست وانچه بعد از آن گفته است که اگر مستحق لعنت است الخ
نیز نامناسب گفته است چه جای تردید است وچه محل اشتباه اگر این سخن درباب یزید میگفت
گنجایش داشت اما در ماده حضرت معاویه رض گفتن شناعت دارد در احادیث نبوی باسناد
ثقات آمده که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام در حق معاویه دعا کرده اند اللهم علمه الکتاب والحساب
وقه العذاب وجای دیگر در دعا فرموده اند اللهم اجعله هادیا ومهدیا ودعاء آنحضرت مقبول ظاهرا
این سخن از مولانا بسبیل سهو ونسیان سر برزده باشد وایضا مولانا در همان ابیات تصریح
نام ناکرده گفته است آن صحابی دیگر این عبارت نیز از ناخوشی خبر میدهد ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا
وانچه از امام شعبی در ذم معاویه رضی الله عنه نقل کرده اند ونکوهش او را تا فسق بالا گذرانیده اند
بثبوت نپیوسته است امام اعظم که از تلامیذ اوست بر تقدیر صدق آن او احق بود باین نقل و
امام مالک که از تابعین است ومعاصر او واعلم علماء مدینه شاتم معاویه رضی الله تعالی عنه
وعمرو بن العاص را بقتل حکم کرده است چنانچه بالا گذشت اگر او مستحق شتم بودی چرا حکم بقتل شاتم

او میکرد پس معلوم شد که شتم او را از کبائر دانسته حکم بقتل شاتم او کرده و ایضاً شتم او را در رنگ شتم
ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم ساخته است چنانکه بالا گذشت پس معاویه مستحق ذم و نکوهش نباشد ای برادر
معاویه تنها درین معامله نیست نصفی از اصحاب کرام کم و بیش درین معامله باوی شریک اند پس
محاربان امیر اگر کفره یا فسقه باشند اعتماد از شطر دین بخیزد که از راه تبلیغ ایشان بما رسیده است
و تجویز نکند این را مگر زندیقی که مقصودش ابطال دین است ای برادر منشاء اثاره این فتنه
قتل حضرت عثمان است رضی الله تعالی عنه و طلب قصاص نمودن از قتله او و طلحه و زبیر که اول
از مدینه برآمدند بواسطه تاخیر قصاص برآمدند و حضرت صدیقه نیز با ایشان درین امر موافقت نمود
و جنگ جمل که در آنجا سیزده هزار آدم بقتل رسیدند و طلحه و زبیر که از عشرهٔ مبشره اند نیز بقتل رسیدند بواسطه
تاخیر قصاص حضرت عثمان بوده بعد از آن معاویه از شام بیرون آمده با ایشان شریک شده جنگ صفین
نمودند امام غزالی تصریح کرده که آن منازعت بر امر خلافت نبوده بلکه در استیفاء قصاص در صدر
خلافت حضرت امیر بوده و شیخ ابن حجر نیز این را از معتقدات اهل سنت گفته است و شیخ ابو شکور
سلمی که از اکابر حنفیه است گفته است که منازعت معاویه با امیر در امر خلافت بوده که پیغمبر علیه
و علی آله الصلوة والتسلیمات معاویه رضی الله عنه را فرموده بودند اذا ملکت الناس فارفق بهم
از آنجا معاویه را طمع در خلافت پیدا شده بود اما او مخطی بود درین اجتهاد و امیر محق زیرا که وقت
خلافت حضرت امیر بوده و توفیق درمیان این دو قول آنست که منشاء منازعت تواند بود که تاخیر
قصاص باشد بعد از آن طمع خلافت نیز پیدا کرده باشد بهر تقدیر اجتهاد در محل خود واقع شده
است اگر مخطی است یک درجه است و محق را دو درجه بلکه ده درجه ای برادر طریق اسلم درین موطن
سکوت از ذکر مشاجرات اصحاب پیغمبر است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و اعراض از ذکر
منازعات ایشان پیغمبر فرمود علیه الصلوة والسلام ایاکم وما شجر بین اصحابی و نیز فرموده علیه الصلوة
والسلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا و نیز فرموده علیه الصلوة والسلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا
یعنی بترسید از خدای عز و جل در حق اصحاب من بترسید از خدا جل و علی در حق ایشان ایشانرا نشانه
تیر خود نسازید قال الشافعی وهو منقول عن عمر بن عبد العزیز ایضا تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر
عنها السنتنا ازین عبارت مفهوم میشود که خطاء ایشان را هم بزبان نباید آورد و غیر از ذکر خیر ایشان نباید کرد

نهایت یزید بی دولت از زمرهٔ فسقه است توقف در لعنت او بنا بر اصل مقرر اهل سنت است که شخص معین را اگرچه
کافر باشد تجویز لعنت نکرده اند مگر آنکه به یقین معلوم کنند که ختم او بر کفر بوده است مانند ابی لهب جهنمی و امرأته نه آنکه
او شایان لعنت نیست ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة چه دانند که درین زمان
چون اکثر مردم بحث امامت را پیش داشته بموارد سخن از خلافت اصحاب کرام علیهم الرضوان نصیحت
ساخته اند و بتقلید جهلاء ارباب و مردهٔ اهل بدعت اکثر اصحاب کرام را بنیک یاد نمی کنند و امور نامناسب
بجناب ایشان منتسب میسازند لضرورت شمهٔ از آنچه معلوم داشت در قید کتابت آورده بدوستان
مرسل داشت قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام اذا ظهرت الفتن او قال البدع وسبت اصحابی
فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل ذلک فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله له صرفا
ولا عدلا الحمد لله سبحانه والمنة که سلطان وقت خود را حنفی مذهب می گیرد و از اهل سنت میداند
والا کار بر مسلمانان بسیار تنگ میشد شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد و سعی باید کرد که مدار اعتقاد را بانچه
معتقد اهل سنت است دارند و سخنان زید و عمرو را در گوش نیارند مدار کار بر افسانهای دروغ
ساختن خود را ضائع کردن است تقلید فرقهٔ ناجیه ضروریست تا امید نجات پیدا شود و بدونه خرط القتاد
والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والسلام مکتوب

دو صد و پنجاه و دوم بجناب شیخ بدیع الدین صدور یافته در جواب استفسارهای که رفته
بود الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی ارشدی رسید فرحت فراوان
رسانید استفسارها رفته بود معلوم شریف بوده باشد که مبدأ تعین حضرت نوح و حضرت ابراهیم صلوات الله تعالی
وتسلیماته سبحانه علی نبینا وعلیهما صفة العلم است چنانکه مبدأ تعین محمدی علیه الصلوة والسلام
نیز همان صفت است تفاوت بجهات و اعتبارات است چه آن صفت را وجهی بعالم است و وجهی دیگر بمعلوم
وجه اولی بوحدت ملائم است و وجه ثانیه بکثرت و آن صفت را نیز اجمال است و تفصیل هر یک را اعتبار جدا جدا
تعین بزرگی شده است دیگر معارفی که تعلق بحل باز نبوت و ولایت داشته در مکتوبی که بخواجه محمد اشرف نوشته
بتفصیل اندراج یافته است بنگر از نوشته از آنجا طلبند دیگر خواسته در جواب استفسار فرق میان قطب و غوث
و خلیفه و تیسیر ماندن نگشت بر وقت دیگر موقوف دارند والسلام **مکتوب دو صد و پنجاه و سوم**
بمشیخت مآب شیخ ادریس سامانی صدور یافت در بیان جواب سوالهای او در بیان نهایتی این راه و تفصیل

بعضی از مقامات و منازل طریق بر سبیل رمز و اجمال بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال
اوضاع فقرا اینجا مستوجب حمد است والمسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم علی
الطریقة المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بیان احوال و مواجید که بلسان مولانا عبد المومن
حواله نموده بودند و استفسار جواب آن فرموده مولانا بتفصیل همه را وانمود گفت که فرموده اند که اگر بجانب زمین
نظر میکنم زمین را نمی یابم و اگر بجانب آسمان نظر می اندازم آن را نیز نمی یابم و همچنین کسیکه میروم او را نیز وجود
نمی یابم و همچنین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را نیز وجود نمی یابم و خود را نیز وجود نمی یابم و وجود حق جل
شانه بی پایان است نهایت او را هیچکس نیافته است بزرگان نیز تا همین جا گفته اند تا اینجا آمده از سیر مانده
شده اند و زیاده برین اختیار نموده اند اگر شما نیز همین را کمال میدانید و در همین مقام میسر
پیش شما بیایم و تصدیع بکشم و التماس بنمایم و اگر امری دیگر ورای این کمال است پس ملتمس شدند تا بار دیگر
کرد در طلب بسیار دارد و آنجا بسیم چندین سال توقف و در آمدن بواسطه حصول این تردد بوده مخدوما این
احوال و امثال این احوال از تلوینات قلب است شهود میگردد که صاحب این احوال از مقامات قلب زیاده از ربع
طی نکرده است سه حصه دیگر از مقامات قلب طی باید کرد تا معامله قلب باتمام طی کرده باشد از گذشت قلب
روح است و از گذشت روح سر است و از گذشت سر خفی است بعد از آن اخفی هر کدام ازین چهار باقی مانده
احوال و مواجید علاحده دارد و همه را جدا جدا طی باید کرد و به کمالات هر کدام متحلی باید شد که از گذشتن این
پنجگانه عالم امر و طی منازل وصول آنها مرتبه بمرتبه و قطع مدارج ظلال اسماء و صفات که اصول این اصول است
و درجه بدرجه تجلیات اسماء و صفات است و ظهورات شیون و اعتبارات از گذشت این تجلیات تجلیات
ذاتیه است و تقدس بعد تمام این معامله باطمینان نفس مرضیه و حصول رضای پروردگار جل سلطانه میسر است
کمالاتیکه درین موطن حاصل میگردد نسبت باین کمالات کمالات سابق حکم قطره دارد در جنب دریای محیط بیکران
اینجا شرح صدر میسر گردد و به اسلام حقیقی متحقق شود حق کار اینجاست غیر این همه هیچ است تجلیات اسماء و صفات
که پیش از قطع منازل این پنجگانه عالم امر که اصول اصول است متوهم شود ظهورات بعضی از خواص عالم امر
است و نصیبی ... تجلیات ذاتیه دارد تجلیات اسماء و صفات سالکی درین مقام گفته است
کسی سال روح را بجائی پی سپر باید تا بسر اصول که اصل است برسد شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها
قلل الجبال و دونهن حتوف چون التفات نموده طلب کشف حقیقت این راه فرموده بودند شمه از ان طریق

اجمال نوشته آمده والامر عند الله سبحانه والسلام علیکم وعلی من لدیکم

مکتوب دویست و پنجاه و چهارم

بملا احمد برکی صدور یافت در جواب بعضی سوالها که پرسیده بود الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی نوشته بودند که بعضی اکابر فرموده اند که آدمی هرچه کند بفرمان صاحب شرع کند تا نتیجه دهد اگرچه کارها مشروع باشد اگر این سخن مشتبه است امیدوار فرمان است در کل مشتبهات مخدوما سخن اکابر صحیح است وشما را اذان حاصل کرده تاذون ساخت اما بدانند که مراد از نتیجه نتیجه معتد بها است نه مطلقا نوشته بودند که در رساله تحریر یافته است که حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که قرآن حقیقت المرتبه جمع الجمع است یعنی از احدیت ذات تعالی وتقدس پس معنی آنچه در رساله مبدأ ومعاد تحریر یافته که حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت قرآنی است چه باشد مخدوما مراد از احدیت ذات احدیت مجرده نیست که هیچ صفتی وشانی در آنجا ملحوظ نباشد چه حقیقت قرآن ناشی از صفت کلام است که یکی از صفات ثمانیه است وحقیقت کعبه ناشی از مرتبه است که از تلونیات صفات وشیونات برتر است پس افوق آن را گنجایش شد نوشته بودند که در بعضی از تفاسیر نوشته اند که اگر کسی گوید که من کعبه را سجده میکنم کافر شود چه سجده بطرف کعبه باید نه بکعبه ودر جای دیگر نوشته اند که ملائکه در سجده آدم لک سجدت میگفتند مدلول ضمیر نفس ذات است تعالی وتقدس پس معنی آنچه در رساله مبدأ ومعاد تحریر یافته که صورت کعبه همچنانکه مسجود صور اشیاست حقیقت کعبه نیز مسجود حقایق اشیا است چه باشد مخدوما این از مسامحات عبارات است چنانکه میگویند آدم مسجود ملائکه است مسجود فی الحقیقت خالق را است جل سلطانه نه مخلوق ومصنوع او را هر مخلوقیکه باشد والسلام علیکم وعلی اصحابکم واحبائکم سیما علی الاخ الحبیب ملا پاینده شیخ حسن

مکتوب دویست و پنجاه و پنجم

بملا طاهر لاهوری صدور یافت در تحریص بر احیای سنت سنیه ورفع بدعت نامرضیه الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که بمصحوب حافظ بهاء الدین ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید چه منتی است که محبان ومخلصان بهمگی همت خود متوجه احیای سنتی از سنن مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة باشند وبکلیه خود خواهان رفع بدعتی از بدع منکره نامرضیه بوند سنت وبدعت ضد یکدیگر اند وجود یکی مستلزم نفی دیگری است پس احیای یکی مستلزم اماتت دیگری بود احیای سنت موجب اماتت بدعت است وبالعکس پس بدعت را حسنه گوید یا سیئه مستلزم رفع سنت است مگر حسن نسبتی اعتبار کرده باشد که حسن مطلق آنجا گنجایش ندارد چه جمیع

سعی فرضی حق اند جل سلطانه و اضداد آنها مرضیات شیطان اند و این سخن بواسطهٔ ترویج بدعت بر اکثری گران است
اما فردا معلوم خواهند کرد که ما بر هدایتیم یا ایشان منقول است که حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون
ترویج دین نماید و احیای سنت فرماید عالم مدینه که عادت بعمل بدعت گرفته بود و از احسن پنداشته ملحق بدین
ساخته از تعجب گوید که این مرد رفع دین ما نموده و ماتت ملت ما فرموده حضرت مهدی امر بکشتن آن عالم
فرماید و حسنهٔ او را سیئه انگارد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام علیکم وعلی سائر
من لدیکم نسیان بر فقیر غالب آمده است معلوم نشد که مکتوب شما را بکه سپرده بود تا جواب آن استفسارها
نویسد معذور خواهند داشت میان شیخ احمد فرملی از مخلصان است چون در جوار شما واقع است التفات و توجه
در مادهٔ مشار الیه مرعی خواهند داشت **مکتوب دو صد و پنجاه و ششم** بمیان بدیع الدین صدور یافته
در جواب سوالی که نموده بود چه بوده که معنی قطب و قطب الاقطاب و غوث و خلیفه چیست و ما یتعلق بها
و پرسیده بود از تحقیق حقیقت بودن زمان الی غیر ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
مکتوب شریف که بمصحوب درویشی ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان ساخت پرسیده بودند که معنی قطب
و قطب الاقطاب و غوث و خلیفه چیست و هر کدام بچه خدمت مامور اند و از خدمت خود اطلاع دارند یا نه
و بشارت قطب الاقطابی که از عالم غیب میرسد اصلی دارد یا اختراع وهم و خیال است باید دانست که کمل
تابعان نبی علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات چون بتبعیت کمالات مقام نبوت را تمام کنند بعضی ایشان را
بمنصب امامت سرفراز میسازند و بعضی را بمجرد حصول آن کمال اکتفا میفرمایند این هر دو بزرگ در نفس
حصول آن کمال برابر اند تفاوت در منصب و عدم منصب است و در اموریکه تعلق بآن منصب دارند و چون تابعان
کمل کمالات ولایت را تمام کنند بعضی را بمنصب خلافت مشرف میسازند و بعضی را بمجرد حصول آن کمالات اکتفا
مینمایند چنانکه بالا گذشت این هر دو منصب تعلق بکمالات اصلیه دارند و در کمالات ظلیه مناسب امامت منصب
قطب ارشاد است و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار گوئیا این دو مقام که در تحت اند ظلال آن
دو مقام اند که در فوق اند و غوث نیز در شیخ محی الدین العربی همان قطب مدار است نزد او غوثیت منصب
علیحده نیست از منصب قطبیت و آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث غیر قطب مدار است بلکه ممد و معاون
و در رنگ وزیر اوست قطب مدار در بعضی امور مدد از وی میخواهد و در نصب مناصب مقام ابدال نیز او را دخل
است و قطبیت را باعتبار اعوان و انصار او قطب الاقطاب نیز گویند چه اعوان و انصار قطب الاقطاب

حکمی اندازین جا است که صاحب فتوحات مکیه مینویسد ما من قریة مومنة کانت او کافرة الا وفیها قطب
بدانند که صاحب منصب لیته صاحب علم است وآنکه کمال آن منصب اند ومنصب ندارد لازم نیست که از
ارباب علم بود واز خدمات خود مطلع باشد وبشارتیکه از عالم غیب میسر شد بشارت حصول کمالات آن مقامات است
نه بشارت منصب آن مقام که منوط بعلم است والیضا پرسیده بودند که مراد از ایمان که در حدیث لو وزن
ایمان ابی بکر مع ایمان امتی لرجح واقع شده است چیست و سبب رجحان آن کدام است بدانند که
رجحان ایمان بواسطه رجحان مومن به است وچون متعلق ایمان حضرت صدیق فوق متعلقات ایمان امت
است هر آئینه راجح باشد مجدد ومادر عروجات معامله تا بجائی میرسد که اگر یک نقطه بالا تر رود کمالیکه
بسبب عروجات آن نقطه حاصل شده است از جمیع کمالات ما تقدم افزون تر بود زیرا که آن نقطه
از جمیع آنچه ماتحت اوست افزون تر است همچنین است حال آن نقطه که فوق آن نقطه ما تقدم است چه نقطه
ما تقدم بانچه در تحت اوست در جنب نقطه فوق حقیر و نقیر است علی هذا القیاس پس هر که متعلق ایمان
او کمال فوق بود هر آئینه راجح خواهد بود از جمیع آنچه ماتحت آن بود ازینجا گفته اند که معامله عارف
بجائے میرسد که در طرفة العین کسب جمیع کمالات ما تقدم مینماید وباندازه تحقیق فقیر دریک لمحه تحصیل
سیاده از جمیع کمالات ما تقدم می فرماید ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والیضا پرسیده
بودند که شیخ ابن العربی وتابعان ایشان نوشته اند که انقدر اطفال که بسبب حضرت موسی علی نبینا وعلیه
الصلوة والسلام کشته شدند استعدادات جمیع آن مقتولان بحضرت موسیٰ منتقل گشت علی نبینا وعلیه
الصلوة والسلام حقیقت این سخن را بتفصیل نویسند بدانند که این اصلی است زیرا که به تحقیق نوشته
است که چنانچه یک شخص سبب حصول کمالات جماعه میگردد همچنان جماعه را نیز سبب حصول کمالات
یک شخص میسازند هر چند سبب کمالات مریدان است لیکن مریدان پیر اسباب کمالات پیر اند بعضی را
فقیر در ماکولات ومشروبات که اجزای بدن خود میساخت نیز احساس میکرد که هر طعامی وشرابی که تناول
میکرد بسبب جامعیت استعداد او میگشت وقابلیت دیگر پیدا میکرد ودر بعضی اوقات که قصد
ترک ماکولات لذیذه مینمود ممنوع میشد بواسطه تحصیل این جامعیت وبترک آن طعام لذیذ مادون میگشت
بسبب حصول آن قابلیت وبسا است که استعداد یکی بدیگری انتقال کرده است کلا او بعضا محسوس
شده است که آن یکی خالی مانده است ودیگری جمعیت هم رسانیده پرسیده بودند که شیخ نجم الدین کبری

مرید خود را پیش عزیزی فرستاده بودند تا بتوسل او معلوم کنند که ایشان زیر قدم کدام پیغمبر اند آن عزیز فرموده که
یهود تو درچه کار است شیخ ازین عبارت فهمیدند که زیر قدم حضرت موسی اند صلوات الله تعالی وتسلیماته علی نبینا
وعلیه ازین عبارت همین معنی چه طور مفهوم گشت بدانند که جهود یهود را گویند که امت حضرت موسی بودند علی نبینا وعلیه
الصلوٰة والسلام پرسیده بودند که در نفحات می نویسد که ولایت جمیع اولیاء بعد از مرگ سلب می شود
مگر چهار کس بدانند که مراد از ولایت تصرفات و ظهور کرامات داشته باشند نه اصل ولایت که عبارت
از قرب الٰهی است جل سلطانه و نیز مراد از سلب سلب کثرت ظهور کرامات خواهد بود نه سلب اصل آن ظهور با آنکه
این سخن کشفی است و در کشف مجال خطا بسیار است تا چه دیده باشند و چه فهمیده طلب ظهور بعضی از کرامات
اولیاء نموده بودند منتظر باشند سیجعل الله بعد عسر یسرا پرسیده بودند که در نیشاپوری می نویسد ان شانئک
هو الابتر بالیاء تحقیق چیست همزه است یا بیاء همزه است و آنکه بیا نوشته قرائتی خواهد بود غیر مشهوره نوشته بودند
که بعضی عورات طلب مشغولی می نمایند اگر محارم اند چه مانع است والا در پرده بنشینند و طریقه را اخذ نمایند
پرسیده بودند که در هر ماهی ارباب حدیث ایام نحسی قرار داده اند و حدیثی درین باب نقل می فرمایند چه باید کرد
والد فقیر قدس سره می فرمودند که شیخ عبد الله و شیخ رحمت الله که از اکابر محدثین بودند و در حرمین ایشان
ملقب بشیخین بودند تقریبی بهندوستان آمده بودند می فرمودند که آن حدیث را کرمانی شارح بخاری
نقل کرده است اما ضعیف است حدیث صحیح درین باب لا الایام ایام الله والعباد عباد الله است نیز می فرمایند که نحوسات
ایام بولادت رحمت عالمیان علیه وعلی آله الصلوٰة والتسلیمات زائل گشته است ایام نحسات نسبت بامم
ما تقدم بوده و عمل فقیر نیز برهمین است و هیچ روزی را بر روز دیگر ترجیح نمی دهد تا آنکه ترجیح آنها از شارع
معلوم نمی کنند کالجمعة وشهر رمضان ونحوهما نوشته بودند که معارفی که متحمل بار نبوة تعالی دارد در مکتوب خواجه
محمد اشرف نیافتم کجا یابند که آن مکتوب درین ایام نوشته شده است و نقل آن بشما رسیده مکتوب
درازست زیاده از یک جزو خواهد بود گفته ام که نقل آن را فرستند والسلام مکتوب صد و پنجاه
و هفتم بمیر نعمان صدور یافته در بیان طرق بطریق اجمال بعد الحمد والصلوات و تبلیغ الدعوات می رساند
که مکتوب شریف که مصحوب شیخ احمد قریشی ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید طلب رساله بیان طریق
نموده بودند مسودها افتاده است اگر توفیق یافت به بیاض رسانیده خواهد فرستاد الحال چند فقره در بیان طریق
بطریق اجمال می نویسد بگوش هوش استماع فرمایند سیادت پناها طریقیکه اختیار کرده ایم ابتداء سیر آن از قلب

گذشت قلب سیر در مراتب روح است که فوق اوست و از گذشت روح این معامله با سر است که فوق آنست
و بهذا الحال فی الخفی والاخفی بعد از طی منازل این لطائف پنجگانه و بعد از حصول علوم و معارف که تعلق
هر کدام ازینها علیحده علیحده دارد و بعد از تحقق احوال و مواجید که هر یکی ازین پنجگانه جدا جدا مخصوص بآنست
سیر در اصول این پنجگانه است که در عالم کبیر است چه هر چه در عالم صغیر هست اصل آن در عالم کبیر است مراد
از عالم صغیر انسانست و از عالم کبیر مجموعه کائنات و شروع سیر در اصول این پنجگانه از عرش مجید است
که اصل قلب انسان ست و فوق آن اصل روح انسانی است و فوق آن اصل سر انسانی است و
فوق اصل سر اصل خفی است و فوق آن اصل خفی اصل اخفی است و چون این پنجگانه عالم کبیر را بتفصیل
طے کند و بنقطه آخر آن برسد دائره امکان را تمام کرده باشد و قدم در اول منزل از منازل
فنا نهاده بود و بعد از ان اگر ترقی واقع شود سیر در ظلال اسماء و صفات واجبی جل سلطانه خواهد بود
و این ظلال کالبرزخ اند بین الوجوب والامکان و اصول اند آن پنجگانه عالم کبیر را و سیر درین ظلال
نیز بهمان ترتیب خواهد بود که در فروع آنها ذکر یافته است و اگر بفضل ایزدی جل شانه منازل
این ظلال را نیز طی کرده بنقطه آخر آن برسد شروع سیر در اسماء و صفات واجبی جل سلطانه خواهد بود
و تجلیات اسماء و صفات و خواهد نمود و ظهورات شیون و اعتبارات جلوه خواهد فرمود این زمان
معامله پنجگانه عالم امر را تمام کرده باشد و حق اینها را ادا کرده بود بعد ازان اگر بفضل خداوند جل شانه
ازین مقام نیز ترقی واقع شود معامله اطمینان نفس خواهد افتاد و حصول مقام رضا که نهایت مقامات
سلوک است میسر خواهد شد درینوطن شرح صدر حاصل میگردد و بشرف اسلام حقیقی مشرف میشود کمالاتیکه
درینوطن حاصل میشود در جنب این کمالات کمالاتیکه بعالم امر متعلق بوده است حکم قطره دارد در جنب
دریای محیط این همه کمالات که ذکر یافته است تعلق باسم الظاهر دارد و کمالاتیکه تعلق باسم الباطن
دارد دیگر است که به استتار و تبطن مناسب است و چون کمالات این دو اسم مبارک تمامها حاصل شود
و بازوی طیران از برای سالک میسر گردد که بقوت آن دو بازو طیران بعالم قدس فرماید و ترقیات بی اندازه
نماید تفصیل این معامله در بعضی مسودات تحریر یافته است فرزندی ارشدی بجمیع آن بحث دیگر اگر میسر شود
خود ایشان بتبه این جا رسانند اما بشرطیکه آنمقام را تمامی نگذارند و آن سررشته را بهمه تن نگه داشته باشند
و از یاران هرکرا پیشقدم دانند پیشوای اینجماعه ساخته متوجه دیگر گردانند والدعوات اتمها تا وقت دیگر فرصت

وهندیانه والسلام **مکتوب صد و پنجاه و هشتم** بشریف خان صدور یافت در بیان اقربیت
حق تعالی الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که از روی کرم نامزدهٔ فقرا واین حدود
ساخته بودند بورود آن مبتهج گشت و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء مخدوما هر چند اقربیت او تعالی
بما از ما بنص قطعی ثابت شده است اما چه توان کرد که او تعالی از عقول و افهام ما وراء علوم و ادراکات ما وراء
الوراء است با آنکه دانیم که این ورائیت در جانب قرب است نه در جانب بعید که او سبحانه از هر نزدیکی
نزدیکتر است حتی که ذات احدیت او را سبحانه نزدیکتر می یابیم از صفاتیکه ما افعال و آثار آن صفاتیم این معرفت
ورای طور نظر عقل است زیرا که عقل از خود نزدیکتر نتواند تصور نمود مثالیکه توضیح این مبحث نماید هر چند
تتبع نموده آمد پیدا نشد مستند این معرفت نص قطعی است و کشف صحیح مشائخ طریقت از توحید و اتحاد سخن
گفته اند و از قرب و معیت بیان فرموده اند اما از اقربیت او تعالی سکوت ورزیده اند و بیان شافی در آن
باب نفرموده عجائب کار و بار است اقربیت او سبحانه سبب ابعدیت ما گشته است هذا الی ان یبلغ الکتاب
اجله فافهم فان کلامنا اشارات و بشارات والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه
وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب صد و پنجاه و نهم** بمخدومزادگی خواجه محمد
سعید که جامع علوم عقلیه و نقلیه اند و صاحب نسبت علیه در بیان ضرورت ارسال رسل و عدم استقلال
عقل در معرفت واجب الوجود تعالی و تقدس و حکم خاص کم در باره شاهق جبل و مشرکان زمان فترة رسل
و اطفال مشرکان دار حرب بیان فرموده اند و در بیان تحقیق بعثت انبیا در زمین هند از اهل هند
در امم سابق و ما یناسب ذلک الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل
ربنا بالحق شکر نعمت ارسال رسل علیهم الصلوات والتسلیمات بکدام زبان بجا آورده شود و بکدام
دل اعتقاد منعمی آن نموده آید و بکدام جوارح گو که باعمال حسنه مکافات این نعمت عظمی نماید اگر وجود شریف این
بزرگواران نمی بود ما قاصر فهمان را بوجود صانع تعالی و وحدت او جل سلطانه که دلالت می نمود
قدمای فلاسفهٔ یونان با وجود زیرکی های خود بوجود صانع جل شانه مهتدی نگشتند و وجود کائنات را بدهر
ساختند و چون روز بروز انوار دعوت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ساطع گشت متأخران فلاسفه
ببرکت آن انوار مذهب قدمای خود نموده بوجود صانع جل شانه قائل گشتند و اثبات او تعالی نمودند پس
عقول ما الی ما بدا انوار نبوت ازین کار معزول است و افهام ما بی توسط وجود انبیا علیهم الصلوات والتحیات ازین

معامله وده. فیالیت شعری ما اراد اصحابنا الماتریدیة من استقلال العقل فی بعض الامور کاثبات وجود
الصانع تعالی ووحدته سبحانه فکلفوا الشاهق الجبل لعابد الصنم لما وان لم تبلغه دعوة الرسول وحکموا بترک
النظر فیما بکفره وخلوده فی النار ونحن لا نفهم الحکم بالکفر والخلود فی النار الا بعد البلاغ المبین فالحجة البالغة
المنوطة بارسال الرسل نعم العقل حجة من حجج الله تعالی لکنه لیس حجة بالغة فی الحجة یترتب علیه اشد العذاب

سوال اگر شاهق جبل که عابد صنم است در دوزخ مخلد نباشد در بهشت خواهد بود واین جائز نیست
زیراکه دخول بهشت مشرکان حرام است وماوای ایشان دوزخ است کما قال الله تعالی حاکیا عن
عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة وماواه النار وواسطه
میان جنت ونار ثابت نشده است اصحاب اعراف بعد از چند روز به بهشت خواهند رفت پس خلود در جنت
است یا در نار. این سوال بسیار متعسر است آن فرزندی ارشدی میدانند که نه تنها بدین فقیر مکرر این
سوال میکرد وجواب شافی نمی یافت وآنچه صاحب فتوحات مکیه در حل این سوال گفته وبعثت پیغمبری
در روز قیامت از برای دعوت این قوم ثابت کرده وباندازهٔ انکار وقبول ایشان آن دعوت را
حکم به دوزخ وبهشت نموده نزد این فقیر مستحسن نیست چه آخرت دار جزا است نه دار تکلیف تا بعثت پیغمبر
نموده آید بعد از مدت مدید عنایت خداوندی جل سلطانه رهنمونی فرموده حل این معما نموده منکشف
ساخت که جماعه که نه در بهشت مخلد خواهند بود نه در دوزخ بلکه بعد از بعث واحیای اخروی ایشان را
در مقام حساب داشته باندازهٔ جریمه معاتب ومعذب خواهند ساخت وبعد استیفای حقوق نموده در رنگ
حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق ولاشی محض خواهند فرمود پس خلود کرا بود ومخلد کدام
باشد این معرفت غریبه را چون در محضر انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات عرضه نموده شد همه تصدیق
آن فرمودند ومقبول داشتند والعلم عند الله سبحانه بدین فقیر بسیار گران می آید که حکم کنند با آنکه حضرت
حق سبحانه تعالی با کمال رافت ورحمت خود بنده را بمجرد عقل که مجال خطا وغلط در وی بسیار است
بی آنکه ابلاغ مبین بتوسط انبیا علیهم الصلوات والتحیات فرمایند در آتش مخلد دارد وبه عذاب
ابدی گرفتار سازد وچنانچه گران است حکم کردن او را با وجود شرک بخلود جنت کما یلزم من مذهب الاشعری
لعدم القول بالواسطة بین الجنة والنار فالحق ما الهمت به من اعدامه بعد استیفاء حسابه یوم الحشر کما مر وابین
حکم است نزد فقیر در اطفال مشرکان دار الحرب چه دخول بهشت منوط بایمان است باصالت یا بتبعیت اگرچه

تبعیت در اسلام باشد چنانچه امر اطفال ابرار همه است و ایمان در حق اینها مطلق مفقود است پس دخول بهشت
اینها را متصور نباشد و دخول در دوزخ و خلود در آن مربوط بشرک بعد ثبوت تکلیف است و آن نیز در حق اینها مفقود
است فحکمهم حکم البهائم من الاعدام بعد البعث و النشور للحساب و استیفاء الحقوق و همین حکم است در مشرکان
زمان فترت و مرسل که دعوت پیغمبری بایشان نرسیده است ای فرزند این فقیر هر چند ملاحظه نماید و نظر را میدواند
هیچ جائی نمی یابد که دعوت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام بآنجا نرسیده است بلکه محسوس میگردد که
رنگ آفتاب همه جا نور دعوت او علیه و علی آله الصلوة والسلام رسیده است حتی که در یاجوج و ماجوج نیز که
سد حائل اند و در امم سابق که ملاحظه می کنم قطعه نمی یابد که در آنجا بعثت پیغمبری نشده باشد حتی که در بلاد
هند که دور ازین معامله مینماید نیز می یابد که از اهل هند پیغمبران مبعوث شده اند و دعوت بصانع جل شانه فرموده اند
و در بعضی از بلاد هند محسوس میگردد که انوار انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در ظلمات شرک در رنگ
مشعلها افروخته اند و اگر خواهد بالتعیین آن بلاد هند نماید و نیز می بیند که پیغمبری است که هیچکس او را نگرویده است
و دعوت او را قبول نکرده پیغمبری است دیگر که یک کس بوی ایمان آورده است و دیگری است که دو کس بوی
گرویده اند و بعضی را سه کس ایمان آورده اند زیاده از سه کس در نظر نیاید که در هند به پیغمبری ایمان آورده
باشند ناچار کس امت یکی پیغمبر بوده و آنچه رؤسای کفر هند از وجود واجب تعالی و از صفات او سبحانه و از
تنزیهات و تقدیسات او تعالی نوشته اند همه مقتبس از انوار مشکوٰة نبوت است چه در هر یک عصری در امم
سابقه نبی از انبیا گذشته است و از وجود واجب تعالی و صفات ثبوتیه او سبحانه و تعالی و از تنزیهات و تقدیسات
او سبحانه و تعالی خبر کرده و اگر نه وجود شریف این بزرگواران بودی عقل لنگ و کور این بیدولتان که
ملوث بظلمات کفر و معاصی است کی باین دولت بهره مند شدی عقول ناقصه این بیدولتان نفی خدا تعالی
بالوهیت نمودی حاکم اند غیر از خود را الهی اثبات نمی کنند چنانکه فرعون مصر گفته ما علمت لکم من اله غیری
و نیز گفته لئن اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین و چون از اخبار انبیا علیهم الصلوات و
التسلیمات معلوم کردند که عالم را صانعی است و واجب الوجود تعالی بعضی ازین بیدولتان بقبح
ادعای خود اطلاع یافته [illegible] اثبات او نموده اند و او را در خود حال و ساری دانسته اند
[illegible] جمله مردم را به پرستش [illegible] تعالی الله سبحانه عما یقول الظالمون علوا کبیرا این جا گفته آید
[illegible] اگر در هند [illegible] مبعوث شده اند خبر بعثت ایشان نیز بما نرسید بلکه آن خبر از جهت

از اهل هند پیغمبران مبعوث شده اند ۱۲

تو فرود اعی بتواتر منقول نگشت ولیس فلیس زیرا کہ گوئیم کہ دعوت این پیغمبران مبعوث عام نبود
بلکہ دعوت بعضی مخصوص بیکقوم بوده و بعضی دعوت مخصوص بیکقریہ و یا بیک بلدہ بود و تواند بود
کہ حضرت حق سبحانہ و تعالی در قومی یا در قریہ شخصے را باین دولت مشرف ساختہ باشد و آن شخص آن قوم
یا اہل آن قریہ را دعوت معرفت صانع جل شانہ کردہ باشد کہ منع از عبادت غیر او تعالی نمودہ و آن
قوم یا اہل قریہ انکار او کردہ باشند و تذلیل و تجہیل او نمودہ و چون انکار و تکذیب ایشان بنہایت
رسیدہ باشد بحضرت حق جل و علا آمدہ ایشان را ہلاک کردہ باشد و ہمچنین بعد از مدتی پیغمبری دیگر بقومی
یا بقریہ مبعوث شدہ باشد و حال معہم کما حال الاول لقومہ و فعل بہم ما فعل باولئکم و ہکذا الی ما شاء اللہ
تعالی و آثار ہلاکت قری و بلاد در زمین ہند بسیار است و این قوم ہر چند ہلاک شدند اما آن کلمہ دعوت
در میان اخوان آنہا باقی ماند و جعلہا کلمۃ باقیۃ فی عقبہ لعلہم یرجعون خبر نبود انبیاء مبعوث و تعمی بما رسیدہ
کہ جمع کثیر ایشان گردیدہ باشند و قومی پیدا کردہ یک کس آمد و چندروز دعوت کرد و گذشت و ہیچکس
او را قبول نکرد و دیگری آمد و ہمین کار را کرد یک کس ورا گرویدہ و دیگری را دو کس یا سہ کس گرویدند
خبر ازکجا منتشر شود کفار ہمہ در مقام انکار بودند و مخالف دین آباء خود را دہ میکردند ناقل کہ بود و یہ
کہ نقل کند دیگر الفاظ رسالت و نبوت و پیغمبری از لغات عرب و فارس آمدہ بواسطہ تحاد دعوت پیغمبر
ما علیہ و علی جمیع الانبیاء الصلوٰۃ والتسلیمات و این الفاظ در لغت ہند نبودہ تا انبیاء مبعوثہ
ہند را نبی یا رسول یا پیغمبر گویند و باین اسامی ایشان را یاد کنند و ایضاً در جواب ان سوال بطریق
معارضہ گوئیم کہ اگر انبیاء در ہند مبعوث نشدہ باشند و ہم بزبان ایشان بایشان دعوت نکردہ
باشند ہر آئینہ حکم اینہا حکم شاہق جبل بود با وجود نمرود دعوی الوہیت بدوزخ نہ درآیند و عذاب
مخلد ایشان را نشود مالم یر تضیہ العقل السلیم و لا یباعدہ الکشف الصحیح فانا نشاہد بعض مردہم
فی وسط الجحیم واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال **مکتوب دو صد و شصتم** بحقائق آگاہ معارف
دستگاہ مظہر فیض الٰہی منبع رحمت نامتناہی مخدوم زادگی میان شیخ محمد الصادق سلمہ اللہ تعالی
صدور یافت در بیان طریقے کہ حضرت ایشان را بآن طریق ممتاز ساختہ اند و متضمن است آن
بیان ولایت سہ گانہ را کہ ولایت صغری است و آن ولایت اولیاست و ولایت کبری کہ ولایت
انبیاء است و ولایت علیا کہ ولایت ملاء اعلی و مشتمل است بر بیان فضیلت نبوت بر ولایت ہر ولایتے

که باشد و بیان لطائف عشرهٔ انسانی که پنج از آن از عالم امر است و پنج دیگر از عالم خلق که نفس و عناصر اربعه باشند إلا أنّها مخصوص بکمال تمام از این لطائف است و بیان فضیلت عالم خلق بر عالم امر با بیان کمالاتی که مخصوص بعنصر خاک است و بیان علوم و معارف غریبه که مناسب مقام است و مثال آن

ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین نبینا و علیهم و علی آله وصحبه الطیبین الطاهرین بدان ای فرزند اسعدک الله تعالی و حییک که پنجگانه عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که اجزاء عالم صغیر انسانی است اصول این پنج در عالم کبیر است در رنگ عناصر اربعه که اجزای انسانست اصول خود در عالم کبیر دارد و ظهور اصول آن پنجگانه فوق العرش است که بلامکانیت موصوف است از آنجا است که عالم امر را لامکانی گویند و دائره امکان بهیچ تعلق بر چهار و صغیر و کبیر نهایت این اصول تمام میشود و امتزاج عدم با وجود که منشاء امکانست درین موطن منتفی گردد و چون سالک رشید محمدی المشرب پنجگانه عالم امر را بترتیب طی کرده سیر در اصول آنها که در عالم کبیر است فرماید و به بلند فطرتی بلکه بمحض فضل ایزدی جل شانه آن همه را بترتیب و تفصیل طی کرده به نقطه آخر آن برسد هر آئینه دائره امکان را بسیر الی الله تمام کرده باشد و اطلاق اسم فنا بر خود و حاصل کرده شروع در ولایت صغری که ولایت اولیاست نموده بود و بعد از آن اگر سیر در ظلال اسماء وجوبی تعالت و تقدست که فی الحقیقت آن ظلال اصول این پنجگانه عالم کبیر است و شائبه عدم آنجا راه نیافته واقع شود و آن همه را بفضل خداوندی جل سلطانه بطریق سیر فی الله طی کرده به نهایت آن برسد دائره ظلال اسماء وجوبی را نیز تمام کرده باشد و وصول بمرتبه اسماء و صفات واجبی جل سلطانه حاصل نموده بود و نهایت عروج ولایت صغری تا اینجا است درین موطن شروع در حقیقت فنا تحقق میگردد و قدمی در بدایت ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات نهاده می آید باید دانست که این دائره ظلال متضمن مبادی تعینات خلائق است سوای انبیاء کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوة والسلام و ظل هر اسم مبدء تعین شخصی است از اشخاص حتی که مبدء تعین حضرت صدیق که افضل بشر است بعد از انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات نقطه فوق این دائره است اینکه گفته اند که چون سالک باسمی که مبدء تعین اوست سیر الی الله را تمام کرده باشد مراد از آن اسم ظل اسم الهی جل شانه باید داشت و جزئی از جزئیات آن اسم نه اصل آن اسم که این دائره ظل فی الحقیقت تفصیل مرتبه اسماء و صفات است مثلاً علم صفتی است حقیقی که جزئیات دارد و تفصیل آن جزئیات ظلال صفت است که باجمال مناسبت

بیان ولایت صغریٰ و ولایت کبریٰ و ولایت علیا ۱۲

۱۲۶

دارد. هر جزئی آن صفت حقیقت شخصی است از اشخاص غیر انبیاء کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوات و السلام و مبادی تعینات انبیاء و ملائکه اصول این ظلال است یعنی کلیات این جزئیات مفصله مثلاً صفة العلم و صفة القدرة و صفة الارادة و غیرها و بسیاری از اشخاص در یک صفت که مبداء تعین است شرکت دارند باعتبارات مختلفه مثلاً مبداء تعین خاتم الرسل شأن العلم است و همان صفة العلم باعتبار مبداء تعین حضرت ابراهیم است علی نبینا و علیه الصلاة و نیز آن صفت باعتباری مبداء تعین حضرت نوح است علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات و تبیین این اعتبارات در مکتوب خواجه محمد اشرف ذکر یافته است و آنکه بعضی از مشائخ گفته اند حقیقت محمدی تعین اول است که حضرت اجمال است و مسمی بوحدت مراد ایشان آنچه برین فقیر ظاهر ساخته اند و الله سبحانه اعلم مرکز همین دائرهٔ ظل است این دائرهٔ ظل را تعین اول انگاشته اند و مرکز او را اجمال دانسته بوحدت نامیده اند و تفصیل آن مرکز را که محیط این دائره است واحدیت گمان برده اند و مقام فوق دائرهٔ ظل را که دائرهٔ اسماء و صفات است فوق بیچون که مبراست از تعین تصور نموده نه چنین است بلکه گوییم که مرکز این دائرهٔ ظل ظل مرکز دائرهٔ فوق است که اصل اوست و مسمی است بدائرهٔ اسماء و صفات و شیون و اعتبارات فی الحقیقت حقیقت محمدی مرکز این دائره اصل است که اجمال اسماء و شیونات است و تفصیل اسماء و صفات درین دائره مرتبه واحدیت است و اطلاق وحدت و واحدیت در مرتبهٔ ظلال سماً نمودن مبنی بر اشتباه ظل است باصل و ازین قبیل است اطلاق سیر فی الله در آن موطن چه فی الحقیقت آن سیر داخل سیر الی الله است بعد ازان اگر عروجی در دائرهٔ اسماء و صفات که اصل این دائرهٔ ظل است بطریق سیر فی الله واقع شود شروع در کمالات ولایت کبری خواهد بود و این کمالات کبری مخصوص بانبیاء است علیهم الصلوات و التسلیمات بالاصالة و بتبعیت ایشان باصحاب کرام ایشان نیز ازین دولت رسیده نصف سافل این دائره متضمن اسماء و صفات زائده است و نصف عالی آن مشتمل بر شیون و اعتبارات ذاتیه نهایت عروج بیچگانه عالم امر تا نهایت این دائرهٔ اسماء و شیونات است بعد ازان اگر بمحض فضل ایزدی جل شانه از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر در دائرهٔ اصول انتها خواهد بود و از گذشت این دائرهٔ اصول دائرهٔ اصول آن اصول است بعد از طی آن دائرهٔ قدسی دائرهٔ فوق ظاهر خواهد بود آنرا نیز قطع باید نمود و چون ازان دائرهٔ فوق جز از قوسی ظاهر نشد بهمان قوس اقتصار نموده آمد درین جا سرّی خواهد بود بدان سر اطلاع نه بخشیده اند

و این اصول سه گانه اسما و صفات که مذکور شد بمجرد اعتبار اند حضرت تعالی و تقدس که مبادی صفات و شیونات گفته شد و کمالات این حصول سه گانه مخصوص بنفس مطمئنه است و حصول اطمینان مراورا درین موطن میسر میگردد و درین مقام شرح صدر حاصل میشود و سالک باسلام حقیقی مشرف میگردد و همین موطن است که مطمئنه بر تخت صدر جلوس میفرماید و تمام ارضا ارتفاع مینماید موطن نهائی ولایت کبری است و ولایت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات و چون سیر تا باینجا رسانند موهم شد که کار را تمام کرده باشند ندا در دادند که این همه تفصیل اسم الظاهر بوده که یک بازوی طیران است و اسم الباطن هنوز در پیش است که بازوی دوم است از برای طیران عالم قدس چون آن را بتفصیل بتمام رسانی دو جناح از برای طیران مهیا کرده باشی و چون بعنایت الله سبحانه سیر اسم الباطن نیز بانجام رسید و جناح طیران میسر شد الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق ای فرزند سیر اسم الباطن چه توان نوشت که مناسب حال آن سیر استتار بطون است این قدر را از مقام وامی نماید که سیر در اسم الظاهر سیر در صفات است بی آنکه در ضمن آنها ذات ملحوظ گردد تعالی و تقدس و سیر در اسم الباطن نیز هرچند سیر در اسما است اما در ضمن آنها ذات تعالی ملحوظ است و آن اسما در رنگ سیر ها اند که پوشش حضرت ذات تعالی و تقدس گشته مثلاً در صفت العلم ذات تعالی اصلا ملحوظ نیست و در اسم آن علیم ملحوظ ذات است تعالی در پس پرده صفت نیز آنکه علیم ذاتی است که مر او را علم است فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر والسیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن وقس علی هذا سائر الصفات والاسماء و این اسما با اسم الباطن تعلق دارد مبادی تعینات ملائکه الاعلی است علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات و شروع سیر درین اسما نمودن و قدم نهادن در ولایت علیا که ولایت ملاء اعلی است و فرقی در میان علم و علیم در بیان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده آمد که آن فرق را اندک خیال نکنی و نگوئی که از علم تا علیم اندک راه است لابل که فرقی که در میان مرکز خاک و محیط عرش است نسبت بآن فرق حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط در گفت نزدیک و در حصول دور دراز است قلیل است ذکر مقامات بسبیل اجمال در بیان می آید مثلا گفته شده است که هنگامیکه عالم امر را طی کرده سیر اصول آنها نماید تا دائره امکان تمام شود و درین عبارت سیر الی الله بتمام ذکر یافته است و حصول این سیر تعلق بمدت پنجاه هزار ساله راه نموده کریمه تعرج الملائکة والروح فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة رمزی از این معنی مینماید نهایت ما فی الباب جذب عنایت جل سلطانه نزدیک است که کار این

مدت مدید را در طرفة العین میسر آمد رع با کریمان کارها دشوار نیست ٭ همچنین گفته است که دائرهٔ اسماء و
صفات و شیون و اعتبارات را طی کرده سیر در اصول اینها نماید طی کردن جمیع اسماء و صفات و شیون
و اعتبارات در گفتن آسان است و در طی کردن مشکل از صعوبت این طی مشایخ فرموده اند منازل
الوصول لا تنقطع ابد الآبدین و منع نموده اند تمامی سیر این مراتب را ٭ نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را
سخن پایان ٭ بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی ٭ گمان نکنی که عدم انقطاع مراتب وصول باعتبار تجلیات
گفته باشند یا باعتبار تجلیات صفاتیه مراد از حسن حسن ذاتی داشته باشند نه حسن صفاتی زیرا که گوئیم که آن تجلیات
ذاتیه بی ملاحظهٔ شیون و اعتبارات نیست و آن حسن ذاتی بی روپوش صفات جمالیه نه چه گفت و گو را
بی این روپوش در آن موطن مجال نیست من عرف الله کل لسانه و تجلی برقی از ظلیت صحیح طلبد پس از ملاحظه
شیون در آن مقام چاره نبود پس آن منازل وصول و مراتب حسن داخل همان دائرهٔ اسماء و شیونات است
که انقطاع آن نزد ایشان متعسر است و امر یکه برین درویش ظاهر ساخته اند ماوراء تجلیات و ظهورات است
نه تجلی ذاتی و نه تجلی صفاتی و ماوراء حسن و جمال است نه حسن ذاتی و نه حسن صفاتی بالجمله مطالب بلند و مقاصد
ارجمند را در سلک عبارات محقره بطریق اجمال انتظام نموده است و دریاهای بی نهایت را در کوزهای چند
در آورده ولا تکن من القاصرین بر سر اصل سخن رویم گوئیم که بعد از حصول دو جناح اسم الظاهر و اسم
الباطن چون بطیران میسر شد و عروجات واقع گشت معلوم شد که این ترقیات بالاصالة نصیب عنصر ناری
است و عنصر هوائی و عنصر آبی که ملائکه کرام را علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات نیز ازین عناصر سه
گانه نصیب است چنانکه وارد شده است که بعضی از ملائکه از نار و ثلج مخلوق اند و تسبیح ایشان سبحان
جمع بین النار و الثلج است و در اثنای این سیر در واقع نمودند که گویا براهی سیر دم و از بسیار رفتن
سخت درمانده شده ام آرزوی چوب و عصا دارم که بمدد آن شاید توانم راه رفتن میسر نمیشود و
بهر خس و خاشاک دست می اندازم که تقویت راه رفتن نماید چاره ندارم غیر از راه رفتن و چون مدتی
باینحال سیر نمودم فنای شهری ظاهر شد بعد از طی مسافت آن فنا دخول بآن شهر واقع شده معلوم
کردند که این شهر عبارت از تعین اول است که جامع جمیع مراتب اسما و اصول صفات و شیون و اعتبارات
است و نیز جامع است مر اصول این مراتب را و اصول اینها را و منتهای اعتبارات ذاتیه است که تماشای
آنها بعلم حصولی مناسب است بعد از آن اگر سیر واقع شود مناسب علم حضوری خواهد بود امی فرزند

دام از پی سیمرغ منه کاینجا همیشه باد بدست است دام را فهو سبحانه بعید وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء ح ہنوز
ایوان استغنا بلند است مرا فکر رسیدن نا پسند است آن وراءیت نه باعتبار وجود حجب است
چه حجب بتمام مرتفع گشته است بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریائی است که مانع ادراک است و منافی وجدان
فهو سبحانه اقرب فی الوجود و ابعد من الوجدان آری بعضے از کمل مرادان باشند که در ان سرادقات
عظمت و کبریائی بطفیل انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات ایشان را جا دهند و محرم بارگاه سازند حصول
مستتم باصول معصر فی قرب نه این معامله مخصوص بهیات وجدانی انسانی است که از مجموع علم خلق و عالم امر
گشته بوجود آمده است مع ذلک معیت ہیولی نیز رئیس همه عنصر خاک است و آنکه گفته لیس وراءه الا العدم المحض مراد آنکه
بعد از تمامی مراتب وجود خارجی و وجود علمی حصول عدم است که نقیض اوست و ذات او سبحانه وراء
این وجود و عدم است همچنانکه عدم را انجا راه نیست وجود را نیز گنجایش نه زیرا که وجود که عدم بر نقاضت
او پیدا باشد چه شایان آن حضرت است جل سلطانه و اگر اطلاق وجود در ان مرتبه کنیم از تنگی عبارت مراد وجود
خود است که عدم را با وی مجال نقاضت نباشد و آنچه این فقیر در بعضی مکاتیب خود نوشته است که حقیقت
حضرت حق سبحانه و تعالی وجود محض است از نارسائی خود نوشته است بحقیقت این معامله و از این قبیل
است بعضی از معارف که در توحید وجودی و غیر آن نوشته سرش عدم اطلاع بوده است و چون از حقیقت
کار آگاه ساختند آنچه در ابتدا و در وسط نوشته است و گفته نادم و مستغفر گشته استغفر الله و اتوب الیه الحمد
من جمیع ما کره الله سبحانه و تعالی از این بیان لایح گشت که کمالات نبوت در مراتب صعود است و ایضاً
در عروجات نبوة توجه بحق است سبحانه آنچنان که اکثری گمان برده اند که در ولایت رو بحق است سبحانه و تعالی
و در نبوة رو بخلق و ولایت در مراتب عروج است و نبوة در مدارج نزول از این جا توهم کرده اند که ولایت افضل
از نبوة بود آری هر کدام ولایت و نبوت را عروجی است و هبوطی در عروج هر دو را رو بحق است سبحانه
و تعالی و در هبوط رو بخلق غایت ما فی الباب در مرتبه هبوط ولایت بکلیه رو بخلق نیست بلکه باطنش
بحق است و ظاهرش بخلق سرش آنست که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکرده نزول نموده است
لاجرم نگرانی فوق همه وقت دامنگیر اوست و مانع توجه اوست بکلیه بخلق بخلاف صاحب نبوت که مقامات عروج
تمام کرده هبوط فرموده است لهذا بکلیت خود متوجه دعوت خلق است بحق جل و علی فافهم فان هذه
المعرفة الشریفة و امثالها ما لا تکلم بها احد با پید دانست که در مراتب عروج چنانکه عنصر خاک از همه بالاتر

[illegible]

و بمناسبت هبوط آن عنصر از همه پایان تر فرود می آید چرا پایان تر فرود نیاید که مکان طبعی آن از همه پایان
ترست و چون از همه پایان تر فرود آید نا چار دعوت صاحب آن اتم بود و افاده آن اکمل باشد بدان ای
فرزند چون در طریقه نقشبندیه ابتدای سیر از قلب بود که از عالم امر است ابتدای سخن از عالم امر نموده آمد بخلاف
سائر طرق مشایخ کرام که شروع در تزکیه نفس می نمایند و تطهیر قالب می فرمایند بعد از آن بعالم امر می در آیند
و الی ماشاء الله تعالی آنجا عروج می نمایند از اینجا است نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج
یافته است و این طریق اقرب طرق گشته است چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان بوجه احسن میسر
شده است که مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصداً ضائع دانسته اند و بیکار شمرده اند
لا بلکه مضر و مانع وصول بمطلب یقین نموده اند زیرا که سالکان طریق بقدم تزکیه و بریاضات شاقه و مجاهدات
شدیده قطع بادیه های صورت عالم خلق نموده چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی و التذاذ
روحی افتند بسیار است که باین انجذاب قناعت کنند و باین التذاذ کفایت در زنند و مظنه لامکانیه این
عالم دامن گیر شان شود و شائبه بیچونی آن عالم از بیچون حقیقی باز دارد و مگر درین مقام سالکی گفته است
سی سال روح انجذابی پرستیدم و دیگری گفته که سر استوا ظهور تنزیه فوق العرش از معارف غامضه است
و از بیان سابق معلوم شده است که آن تنزیه نیز داخل دائره امکان است تنزیه نما است فی الحقیقت تشبیه است
بخلاف بزرگواران این طریقه علیا که شروع از مقام جذبه می نمایند و بمدد التذاذ ترقیات میسر یابند این انجذاب
و التذاذ در حق ایشان در رنگ ریاضات و مجاهدات است در حق دیگران پس آنچه دیگران را مانع وصول
است این بزرگواران را ممد و معاون لامکانیت عالم امر را عین مکانیه تصور نموده بلامکانی حقیقی
توجه می فرمایند و بیچونی آن عالم را عین چون دانسته به بیچون حقیقی از قفا می نمایند لاجرم بغرور وجد و
حال در رنگ دیگران مفتون نمیگردند و بجوز و مویز این راه بمثال اطفال گول نمی شوند و به سر نیات
صوفیه مباهات نمی کنند و به شطحیات مشایخ افتخار نمی نمایند متوجه احدیت صرف اند و از اسم و صفت
جز ذات مقدس نمیخواهند باید دانست که این عروج که در ما تقدم ذکر یافته است مخصوص محمدی المشرب
است که تام استعداد ست که از کمالات جواهر خمسه عالم امر نصیبت کامل دارد و چه از عالم صغیر و چه از عالم
کبیر همچنین از اصول آن بیگانه که ظلال اسمای وجوبی است حظ وافر دارد و همچنین از وصول آن ظلال
که مقام اسما و صفات ست و آنکه گفتم که تام الاستعداد بود زیرا که بسیار است که بظاهر محمدی المشرب بود

ف نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است ۱۲

گر از کمالات اخفی که نهایت مراتب امر است نیز نصیب داشته باشد اما معاملهٔ اخفی را بانجام نرسانیده
و بنقطهٔ آخر او منتهی نشود بلکه در ابتدای او یا در وسط او مانده چون در اخفی کوتهی کند در اصول آن نیز باندازهٔ
آن کوتهی خواهد کرد و کار را بانجام نخواهد رسانید و همین نسبت در باقی چهارگانهٔ عالم امر که تمامی استعداد
هر مرتبه وابسته بوصول است بنقطهٔ آخر آن مرتبه ابتدا و وسط از نقص خبر میدهد اگرچه برابر موازنهٔ نهایتها
کوتهی کند ع فراق دوست اگر اندک است اندک نیست ؛ درون دیده اگر نیم موست بسیار است ؛
و این کوتهی در اصول و فصول اصول نیز سرایت خواهد کرد و از اصول بمطلب باز خواهد داشت
و آنکه گفتم که این بیان مخصوص بمحمدی المشرب است زیرا که غیر محمدی المشرب کسی باشد که کمال او مقصور
بر درجهٔ اولی باشد از درجات ولایت و مراد از درجهٔ اولی مرتبهٔ قلب و دیگری بود که کمال او مقصور
بر درجهٔ ثانی باشد از درجات ولایت که مقام روح است و شخص ثالث باشد که نهایت عروج کمال او
تا درجهٔ ثالث بود که مقام سر است و شخصی رابع بود که نهایت عروج کمال او تا درجهٔ رابع باشد که
مقام خفی است درجهٔ اولی را مناسبت بتجلی صفات افعال است و درجهٔ ثانیه را بتجلی صفات ثبوتیهٔ ذاتیه
و درجهٔ ثالث را بشیون و اعتبارات ذاتیه مناسبت و درجهٔ رابع بصفات سلبیه که مقام تقدیس و تنزیه است
مناسبت دارد و هر درجه از درجات ولایت زیر قدم نبی است از انبیاء اولی العزم درجهٔ اولی
از ولایت زیر قدم حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ربّ او صفت التکوین است که
منشأ صدور افعال است و درجهٔ ثانیه زیر قدم حضرت ابراهیم است و حضرت نوح نیز درین مقام مشارکت
دارند علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و ربّ ایشان صفت العلم است که اجمع صفات ذاتیه است و درجهٔ
ثالث زیر قدم حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و ربّ او از مقام شیونات شان الکلام است
و درجهٔ رابعه زیر قدم حضرت عیسی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و ربّ او از صفات سلبیه است
که موطن تقدیس و تنزیه است و اکثر ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوات والسلام درین موطن مشارکت بحضرت
عیسی دارند و شان عظیم الشان از نیز مقام حاصل است و درجهٔ خامس زیر قدم خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات و ربّ او علیه الصلوات والسلام ربّ الارباب است که جامع صفات و شیونات و تقدیسات و
تنزیهات است و مرکز دائرهٔ این کمالات است و در مرتبهٔ صفات و شیونات تعبیر از آن ربّ جامع بشان العلم مناسب
است که این شان عظیم الشان جامع جمیع کمالات است و بهمین مناسبت او علیه الصلوة والسلام ملت حضرت ابراهیم عم گشت

و نبینا او قبلا او علیهما الصلوات والتسلیمات باید دانست که تفاضل اقدام ولایت نیز باعتبار تقدم و تأخر درجات
تا صاحب اخفی افضل باشد از دیگران و علی هذا القیاس بلکه باعتبار قرب باصل نیز چه بعد ست از اصل و طی منازل درجه
ظلال کثرت و قلت نیست و ای بود که صاحب قلب باعتبار قرب باصل افضل باشد از صاحب اخفی که آن قرب میسر نگردیده است

کیف و ولایة النبی التی فی الدرجة الادنی من الولایة افضل قطعا من ولایة الولی الذی فی الدرجة الاخری
پوشیده نماند که سلوک لطائف بترتیب مذکور که از قلب شروع نموده از روح بسر و از سر بخفی و از خفی
باخفی نیز مخصوص مجددی المشرب ست که بترتیب این پنجگانه عالم امر را تمام ساخته بترتیب در اصول آنها
سیر نماید بعد ازان در اصول اصول همین ترتیب را مرعی داشته کار را بانجام میرساند و این راه بترتیب
مذکور شاه راه ست مر وصول را و صراط مستقیم ست مر متوجهان احدیت را بخلاف ولایات دیگر که در آنجا
گویا از هر درجه نفی کرده اند و تا بمطلوب رسانیده اند از مقام قلب نفی کرده اند و بصفات افعال که
اصل آن اوست رسانیده و همچنین از مقام روح گویا نفی کرده اند و بصفات ذاتیه رسانیده و علی
هذا القیاس و شک نیست که افعال و صفات او تعالی از ذات او تعالی منفک نیست اگر انفکاک هست در ظلال
است لیس فی آن موطن اصلا افعال و صفات را نیز نصیبی از تجلیات ذاتیه بیچون تعالی و تقدس حاصل
خواهد شد چنانچه صاحب خفی را بعد از تمامی کار رسانید دولت میسر خواهد شد اگرچه تفاوت باعتبار علو و سفل باقی
خواهد ماند و صاحب قلب به صاحب خفی برابری نخواهد جست اما اینجا غلط نکنی که این تفاوت در میان اولیا
بایکدیگر متصور ست که صاحب ولایت قلب دون ست از صاحب ولایت خفی بعد از وصول هر دو مرتبه
کمال اما اولیا را بنسبت با انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این تفاوت مفقود ست زیرا که ولایت نبی
که از مقام قلب ناشی شده است افضل ست از ولایت ولی که از مقام اخفی ناشی گشته است اگرچه آن ولی
کمالات خفی را بانجام رسانیده باشد و سر این صاحب ولایت همیشه زیر قدم نبی آن ولایت ست قال الله

سبحانه تعالی و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون آری
این تفاوت در میان انبیا بایکدیگر متصور ست و صاحب علو افضل ست از صاحب سفل لیکن این تفاوت در انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات نیز باعتبار کمالات عالم امر ست بعد ازان تفاضل مربوط باین علو و
سفل نیست تواند که صاحب این سفل در ان موطن افضل باشد از صاحب این علو کما شاهدنا التفاوت

فی ذلک الموطن بین موسی و عیسی علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات فان موسی مع تقدمه در شان عظیم

لیس لغیره علی نبینا وعلیهما الصلوات والسلام تلک المجبابات والشان فعلمنا ان التفاوت فی
ذلک الموطن بامر آخر وراء ذلک العلو والسفل وها انا اجد من بعد مفصله انشاء الله تعالی بحسن توفیقه
وکمال منه وکرمه تعالی ولذلک وجدنا التفاوت بین خلیل الرحمان وسائر الانبیاء غیر خاتم الرسل
علیهم الصلوة والتسلیمات فی الکمالات التی تتعلق بحقیقة الکعبة الربانیة التی هی فوق جمیع الحقائق
البشریة والملکیة فان للخلیل ثم شانا عظیما ومرتبة رفیعة لم تتیسر لاحد ذلک الشان والرتبة و درین مقام
تنگی و نامناسبت مقام ظهور سرادقات عظمت و کبریائی هست لذلک هرگز آن مقام که مقام اجمال است
نصیب خاتم الرسل هست و باقی همه مفصل بحضرت خلیل علیه السلام هرکه دیگر است در آنجا طفیلی ایشانست
از انبیاء و کمل اولیاء علیهم الصلوات والتسلیمات تا آنکه حضرت پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوات والسلام
تفصیل آن اجمال طلب فرموده اند آنجا که تشبیه داده اند صلوات و برکات مسئول خود را به صلوات
و برکات حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوات والتسلیمات و برین فقیر ظاهر ساخته اند که بعد از
هزار سال آن تفصیل الشان را نیز میسر شد و مسئول مجاب گشت الحمد لله سبحانه علی ذلک وعلی جمیع
نعمائه و کمالات آن مقام عالی فوق کمالات ولایت و کمالات نبوت و رسالت هست چرا فوق نباشد که
آن حقیقت مسجود الیها ست مر انبیاء کرام و ملائکه عظام را علیهم الصلوات والتحیات و آنچه این فقیر در رسائل
مبدأ و معاد نوشته است که حقیقت محمدی از مقام خود عروج نموده بمقام حقیقت کعبه که فوق اوست رسیده
متحد گردد و حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد آن حقیقت کعبه ظلی از ظلال این حقیقت بوده در وقت عدم
ظهور این حقیقت همان حقیقت انگاشته این اشتباه پیدا واقع میشود که ظل را در وقت عدم ظهور اصل
اصل می انگارد و حقیقت می نامد از ینجاست که یک مقام چند مرتبه ظاهر میشود و مرتبه آخرین آنست که ظهورات آن
مقام باعتبار ظلال آن مقام است فی الحقیقت حقیقت آن مقام همان است که در مرتبه اخیر ظاهر
شده است اگر گویند اینجا معلوم شود که این مرتبه مرتبه اخیر ظلال اوست یا حقیقت او نیست شود گوئیم که
علم بظلیت ظهورات سابق شاهد عدل است بر اخیریت این ظهور چه این علم در وقت ظهورات سابق حاصل
نیست بلکه هر ظهور را حقیقت میداند که هیچ یکی را ظلال نمی پندارد اگرچه نیز دانند که اختلاف این حقائق
از کجا آمده است فافهم ای فرزند از معارف سابق معلوم شد که کمالاتیکه بعالم امر تعلق دارند مقدمات
و معارج مر کمالاتی را که بعالم خلق متعلق اند و کمالات اولی از ظلیت خالی نیستند و مخصوص اند بمقامات

و لایت و کمالات ثانیه از شائبهٔ ظلیت که مناسب ظهورات این نشأهٔ دنیویه است بر آمده اند و از مقامات نبوة نصیب کامل یافته پس طریقت و حقیقت که بولایت مربوط اند خادمان باشند مر شریعت را که ناشی از مرتبهٔ نبوت است و ولایت زینه باشند و عروج نبوة را از این بیان معلوم شد که سیری که اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم اختیار کرده اند و ابتداء از عالم امر نموده اولی و انسب است چه ترقی از ادنی که عالم امر است باعلی که عالم خلق است باید نموده نه از اعلی بادنی چه توان کرد این معما را همه نکشوده اند دیگران بصورت نظر انداخته عالم خلق را پست دیده شروع از پستی به بلندی صوری ارتقاء نموده اند الحق حقیقت کار دیگرگون است و پستی فی الحقیقة بلندی است و بلندی پستی فی نقطهٔ آخر که عالم خلق است نزدیک افتاده است بنقطهٔ اولی که اصل الاصل است این قرب نقطهٔ دیگر را میسر نشده است

ع که مستحق کرامت گناهکارانند

این دید مقتبس از مشکوة نبوة است ارباب ولایت ازین معرفت قلیل النصیب اند انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات شروع سیر از عالم امر نموده اند و از حقیقت بشریعت آمده اند غایت ما فی الباب ولیاء کمل را که سیر ایشان موافق سیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات افتاده است در ابتداء صورت شریعت است و در وسط شریعت و حقیقت که بولایت تعلق دارند و مناسب عالم امر اند و در آخر حقیقت شریعت است که ثمرهٔ نبوت است پس مقرر شد که حصول طریقت مقدمه است مر حصول حقیقت شریعت را لیس بدایت اولیاء کمل و نهایت انبیاء مر حقیقت شد و نهایت هر دو شان شریعت فلا معنی لقول من قال بدایة الاولیاء نهایة الانبیاء و از بدایت اولیاء و نهایت انبیاء شریعت خواسته آری آن بیچاره چون از حقیقت کار آگاهی نداشت لاجرم باین سطح تکلم نمود این معارف هر چند کسی نگفته است بل اکثری بر عکس آن گفته اند و مستبعد از ادراک است اما منصفی که جانب بزرگی انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات ملاحظه نماید و عظمت شریعت بر وی مستولی بود محتمل که قبول این اسرار خاطر فرماید و این قبول را وسیلهٔ ازدیاد ایمان خود نماید ای فرزند بشنو که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات دعوت را مقصور بر عالم خلق ساخته اند بنی الاسلام علی خمس چون قالب را مناسبت بعالم خلق بیشتر بود به تصدیق او نیز دعوت فرموده اند و از ماوراء قالب سخن نفرموده اند و آن را کالمطروح فی الطریق ساخته اند و از مقاصد شرعیه منعمات بهشت و الام دوزخ و دولت دیدار و بی دولتی حرمان همه وابسته بعالم خلق است عالم امر را بآن تعلق نیست دیگر عملی که فرض و واجب و سنت است ایشان آن بقالب تعلق دارد که

پس طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند ۱۲

المعنی لقول من قال بدایة الاولیاء نهایة الانبیاء ۱۲

که از عالم خلق ست و آنچه نصیب عالم امر ست از اعمال نافله است پس قربیکه ثمرهٔ اداء این اعمال است باندازهٔ آن اعمال خواهد بود پس ناچار قربیکه ثمرهٔ اداء فرائض ست نصیب عالم خلق باشد و قربیکه ثمرهٔ اداء نوافل است نصیب عالم امر و شک نیست که نفل باندازهٔ فرض هیچ اعتدادی نیست کاشکی حکم قطره داشت نسبت دریای محیط بلکه نفل را باندازهٔ سنت نیز همین نسبت ست اگرچه درمیان سنت و فرض نیز نسبت قطرهٔ و دریا ست پس تفاوت درمیان دو قرب ازین جا قیاس باید کرد و مزیت عالم خلق را بر عالم امر ازین تفاوت باید دانست اکثر خلائق چون ازین معنی نصیب ندارند فرائض را خراب ساخته در ترویج نوافل میکوشند صوفیهٔ خام ذکر و فکر را از اهم مهام دانسته در اتیان فرائض و سنن مساهلات مینمایند و اربعینیات و ریاضات اختیار نموده ترک جمعه و جماعت می کنند نمی دانند که اداء یک فرض بجماعت از هزاران اربعین ایشان بهتر ست آری ذکر و فکر با مراعات آداب شرعیه بهتر و مهم تر ست و علماء بی سرانجام نیز در ترویج نوافل سعی دارند و فرائض را خراب و ابتر میسازند مثلاً نماز عاشورا که از حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰة والتسلیمات بصحت نه پیوسته است بجماعت و جمعیت تام میگزارند و حال نگه میدانند که روایات فقهیه بکراهت جماعت نافله ناطق ست و در اداء فرائض کسل مے ورزند کم ست که فرض را در وقت مستحب ادا نمایند بلکه از اصل وقت هم تجاوز میکنند و بجماعت نیز چندانی تقید ندارند بیک کس یا دو کس در جماعت قناعت دارند بلکه بسا است که به تنهائی کفایت کنند هرگاه مقتدایان اسلام این معامله نمایند از عوام چه گوید از شومی این عمل ضعف در اسلام پیداست و از ظلمت این کردار هوا و بدعت هویداست ❁ اندکے پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ❁ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار ست ❁ و ایضاً اداء نوافل قرب ظلی از ظلال می بخشند و اداء فرائض قرب اصلی که شائبهٔ ظلیت ندارد مگر نوافل که برای تکمیل فرائض ادا کرده شوند آن نیز ممد و معاون قرب اصل ست و از ملحقات فرض پس ناچار اداء فرائض مناسب عالم خلق بود که باصل متوجه ست و اداء نوافل مناسب عالم امر که رویش بظل است فرائض همه هرچند قرب اصل می بخشند اما افضل و اکمل اینها صلوات ست الصلوٰة معراج المومن شنیده باشی و اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوٰت و وقت خاص که حضرت پیغمبر را بوده علیه و علی آله الصلوٰة والسلام که تعبیر ازان به لی مع الله وقت فرموده نیز در نماز بوده نماز ست که مکفر سیئات ست و نماز است که نهی از فحشاء و منکر میفرماید و نماز ست که پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام راحت خود را در ان میجوید

انجا که میفرماید ارحنی یا بلال و نماز ست که ستون دین ست و نماز است که فارق اسلام و کفر گشته بر سر
اصل سخن رویم و از مزیت عالم خلق بر عالم امر گوئیم که عالم امر اینجا خط خود را فرا گرفته است و مشاهده
و معاینه حاصل کرده فردا در بهشت معامله بعالم خلق افتد و رویت بلا کیف درا میآید و ایضا متعلق مشاهده
ظلی است از ظلال وجوب و مرئی در اخرت واجب الوجود پس هر قدر که فرق درمیان مشاهده و رویت
است و درمیان ظلیت و اصالت همان قدر فرق عالم امر و عالم خلق و ازین بیان که مشاهده ثمرهٔ ولایت
است و رویت ثمرهٔ نبوت که بتبعیت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات عامهٔ متابعان را نیز میسر خواهد شد این
جا تفاوت درمیان ولایت و نبوت نیز دریاب تنبیه هر عارفی را که بعالم امر مناسبت بیشتر باشد قدم او
در کمالات ولایت زیاده تر خواهد بود و هر کرا بعالم خلق بیشتر مناسبت ست قدم او در کمالات نبوت افزون تر
ازینجاست که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در ولایت قدم بیشتر دارد و حضرت موسی را قدم
در نبوت زیاده تر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چه جانب امر در حضرت عیسی غالب است لهذا ملحق بروحانیان گشته
و جانب خلق در حضرت موسی غالب علی نبینا و علیهم الصلوات والسلام لهذا بمشاهده اکتفا ننموده طالب رویت
بصر فرمود این است بیان سبب تفاوت اقدام انبیا در کمالات نبوت که در رسالهٔ مقدمه بنده بیان آن نموده بودم
علو بعضی لطائف و سفل آن که در تفاوت کمالات ولایت معتبر ست والله سبحانه الملهم للصواب اقربیت
چون علوم نبوت که شرائع و احکام ست تعلق بقالب بیشتر داشت و انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
نیز مناسبت بعالم خلق بیشتر بود و ازانجا که آنان بوده اند که نبوت عبارت از نزول بجانب خلق ست
بعد از عروج بمقامات قرب که بولایت تعلق دارد ندانسته اند که نهایت عروج و غایت قرب درین موطن
... سابق حاصل شده بود ظلی از ظلال این قریب دهد که بصورت بعد متصور میگردد ... اول ...
... از نقص این عروج بود که بظاهر نزول مینماید مثل آنکه مرکز دائره بعد نقطه نسبت بجمیع
دائره و حال آنکه فی الحقیقت هیچ نقطه اقرب بمحیط نیست از نقطهٔ مرکز زیرا که محیط تفصیل آن نقطه
اجمال است و این نسبت نقطهٔ دیگر را میسر نشده است عوام صورت بین این قرب را نتوانند دریافت
... نسبت آن نقطه بینماید و حکم اقربیت آن نقطه را بجهل مرکب تصور می کنند و حاکم این حکم را بجهل
و تکفیر می نمایند والله المستعان علی ما تصفون باید دانست که مطمئنه بعد از حصول شرح صدر که از
لوازم کمالات ولایت کبری ست از مقام خود عروج فرموده بر تخت صدر ارتقا مینماید و آنجا تمکین

بیان فرق درمیان ولایت انبیاء علیهم السلام

و سلطنت پیدا می کند و استیلا بر ممالک قرب می فرماید این تخت صدر فی الحقیقت فوق جمیع مقامات
عروج مرتبه ولایت کبری ست بر آینده این تخت را نظر باطن البطون نفوذ می کند و بغیب الغیب سرایت
می نماید بلی کسیکه با رفع الکنه صعود فرماید بصر او تا با بعد الابعاد نفوذ خواهد نمود و بعد از تمکین این مطمئنه عقل
نیز از مقام خود بر آمده باو ملحق خواهد شد و عقل معاد نام خواهد یافت و هر دو باتفاق بلکه باتحاد متوجه
کار خود خواهند بود ای فرزند مطمئنه را آنجا ایش مخالفت نمانده است و مجال سرکشی نه بکلیت خود متوجه
مطلوب ست و بتمامی گرفتار مقصود همتش جز بمرضات پروردگار نیست جل سلطانه و مطلبش جز طاعت
و عبادات او تعالی و سبحان الله اماره که اول بدترین خلائق بوده بعد از اطمینان و حصول رضا حضرت
سلطان رئیس لطائف عالم امر گشته است و راس اقران خود شده بلی مخبر صادق فرموده علیه و علی آله الصلوات
و السلام خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا بعد ازین اگر صورت خلاف و سرکشی ست منشاء
آن طبائع مختلفه عناصر اربعه ست که اجزای قالب اند اگر قوت غضبیه است از انجا ناشی ست اگر شهویه است
هم از انجا و اگر حرص و شره ست هم از انجا خاسته است اگر خست و دنائت ست هم از انجا نمی بینی سائر
حیوانات که نفس اماره ندارند این اوصاف رذائل در آنها بوجه اتم و اکمل حاصل ست پس تواند بود
که مراد از جهاد اکبر که حضرت پیغمبر فرموده علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات رجعنا من الجهاد الاصغر الی
الجهاد الاکبر جهاد با قالب بوده جهاد با نفس کما قیل که نفس باطمینان انجامیده ست و راضی و مرضی گشته
پس صورت خلاف و سرکشی ازوی متصور نیز نباشد و صورت خلاف و سرکشی از اجزای قالب عبارت
از ارادات ترک اولی ست و ارتکاب امور رخصه و ترک عزیمت نه اراده ارتکاب اشیاء محرمه و ترک
فرائض و واجبات که آن در حق او نصیب اعدا گشته است ای فرزند هر چند کمالات عناصر اربعه فوق
کمالات مطمئنه ست چنانکه گذشت اما مطمئنه بواسطه آنکه مناسبت مقام ولایت دارد و ملحق بعالم
امر گشته است صاحب سکر ست و در مقام استغراق لاجرم مجال مخالفت در وی نمانده و عناصر را
چونکه مناسبت بمقام نبوت بیشتر است صحو در ایشان غالب ست ناچار صورت مخالفت را در ایشان
باقی گذاشته اند از برای تحصیل بعضی منافع و فوائد که بآن مربوط ست فافهم باید دانست که منصب نبوت ختم
بر خاتم الرسل شده است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اما از کمالات آن منصب بطریق تبعیت
متابعان او را نصیب کامل ست این کمالات در طبقه صحابه بیشتر ست و در تابعین و تبع تابعین نیز

این دولت بر سبیل قلت سرایت کرده است بعد از آن رو باستتار آورده است و غلبهٔ کمالات ولایت ظلی جلوه گر گشته است اما امید است که بعد از مضی الف این دولت از سر تازه گردد و غلبه و شیوع پیدا کند و کمالات اصلی رو بظهور آرند و ظلی استتار پیدا کنند و حضرت مهدی علیه الرضوان بظاهر و باطن مروج این نسبت علیه باشند ای فرزند تابع کامل نبی علیه و علی آله الصلوٰة و السلام چون بتبعیت کمالات مقام نبوت را تمام کنند اگر از اهل مناصب است بمنصب امامتش سرافراز میسازند و چون کمالات ولایت کبرای را تمام کند و از اهل منصب باشد بمنصب خلافتش مشرف میسازند و از مقامات کمالات ظلی مناسب امامت نصب قطب ارشاد است و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار گوئیا این دو مقام که در تحت اند ظلال آن دو مقام اند که در فوق اند و غوث نزد شیخ محی الدین العربی همان قطب مدار است غوثیه منصب علیحده نیست و آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث قطب مدار است قطب از وی در بعضی امور مدد خواهد و در نصب مناصب ابدال او را نیز دخل است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **تذییل** علوم و معارفیکه مناسب مقام نبوت است و ولایت آن نبوت شرائع انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و چون را اقدام نبوت تفاوت است در شرائع انبیا نیز باندازهٔ آن تفاوت اختلاف پیدا آمده است و معارفے که مناسب مقام ولایت اولیاست شطحیات مشایخ است و علومیکه از توحید و اتحاد خبر دهد و از احاطه و سریان انبا نماید و از قرب و معیت نشان بخشد و از مرائیت و ظلیت اشعار فرماید و شهود و مشاهده اثبات کند بالجمله معارف انبیا کتاب و سنت است و معارف اولیا فصوص و فتوحات مکیه ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا و ولایت اولیا بقرب حق برد و ولایت انبیا نشان اقربیت و تعالی نماید و ولایت اولیا دلالت بشهود نماید و ولایت انبیا نسبت مجهول الکیفیه اثبات فرماید ولایت اولیا اقربیت را نشناسد که چیست و جهالت را نداند که کدام است و ولایت انبیا با وجود اقربیت قریب را عین بعد داند و شهود را نفس غیب شمرد ع گر بگویم شرح این بیحد شود ای فرزند سخن را در بیان کمالات نبوت و مزیت آن بر ولایت و فرق در میان ولایت سه گانه که ولایت صغری و ولایت کبری و ولایت علیاست و معارف و مناسب هر کدام و محال متعلقهٔ هر یک طویل الذیل ساخت و فقرهٔ چند شکسته در بیان اینمعنی اندراج نموده تا بود که از کمال غرابت از استبعاد اتهام برآید و از معلن

انکار دار رہا این عوام کنفی ست وضروری نه استدلالی ونظری ذکر بعضی مقدمات از برای تنبیه است وتقریب
بافهام عوام بلکه تبیین وتشریح ست برای ادراک خواص انام نیست بیان طریقیکه حضرت حق سبحانه تعالی
این حقیر را بآن طریق ممتاز ساخته است از ہدایت تا نہایت وبنیاد وی نقشبندیه است که متضمن اندراج نہایت
در ہدایت ست برین بنیاد عمارتها ساخته وکوشکها بنا فرموده اگر این بنیاد نمی بود معامله تا باینجا نمی افزود
تخم از بخارا وسمرقند آورده در زمین هند که مایه اش را از خاک یثرب وبطحا ست کشتند وآب فضل سالها
آن را پرورش داشتند وتربیت احسان می ساختند چون آن کشت به کار بکمال رسید این علوم ومعارف ثمرات بخشید

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق باید دانست
که سلوک این طریق عالی مربوط است برابطه محبت بشیخ مقتدا که بسیر مرادی باین راه یافته باشد وبقوت
انجذاب باین کمالات منصبغ گشته نظر او شافی امراض قلبیه است وتوجه او رافع علل معنویه صاحب
این کمالات امام وقت است وخلیفه روزگار اقطاب وابدال بظلال مقامات وخرسند اند واوتاد
ونجبا از بحار کمالات او بقطره قانع نور ہدایت وارشاد او در رنگ نور آفتاب بهمه جا است او بهمه
کس فائض ست فکیف که بخواهد هرچند که خواهش او در اختیار او نباشد چه بسا ست که طلب خواهش
امری نماید وآن خواهش دروی پیدا نشود لازم نیست جماعه که بنور او مهتدی شوند که بتوسل او
رسند پیدا کنند این معنی را بدانند بلکه بسیار ست که اصل ہدایت ورشد خود را نیز کما ینبغی ندانند
مع ذلک بکمالات شیخ مقتدا متحقق شوند که عالمی را ہدایت نمایند چه علم همه را نمیدهند ومعرفت
تفصیل سیر مقامات همه را نمی بخشند آری شیخی که مدار بنای خصوصیت طریقی از طرق وصول منوط بوجود
شریف او ست البته صاحب علم ست وازتفصیل سیر آگاه دیگران را بعلم او کفایت نموده بتوسط او بمراتب
کمال وتکمیل میرسانند وبفنا وبقا مشرف میسازند ع خاص کند بنده مصلحت عام را افاده واستفاده
انعکاسی وانصباغی ست مرید برابطه محبت که بشیخ مقتدا دارد ساعة فساعة برنگ او منصبغ میگردد
وبطریق انعکاسی بانوار میشود در صورت علم چه در کار بود وهم در افاده وهم در استفاده خربزه
که بتابش خورشید ساعة فساعة پخته میگردد وبه مرور ایام می پزد چه در کار ست که او را علم به پختگی خود
بود ویا آفتاب داند که آن را پخته می سازد آری علم از برای سلوک وتسلیک اختیاری در کار ست که
بسلاسل دیگر مربوط ود در طریق ما که طریقه اصحاب کرام ست علیهم الرضوان علم بسلوک وتسلیک

بظہور می آید و عالم ظلمانی از نور ظہور او نورانی می گردد و نور ارشاد و ہدایت او شامل تمام عالم ست از محیط عرش تا مرکز فرش ہر کسی را که رشد و ہدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او می آید و از و مستفاد میگردد و بتوسط او بچکس باین دولت نمیرسد مثلاً نور او در رنگ دریای محیط تمام عالم را فراگرفته و آن دریا گوئیا منجمد است ہیچ حرکت ندارد و شخصی که متوجه آن بزرگ ست و یا و اخلاص دارد یا آنکه آن بزرگ متوجه حال طالبی شده در وقت توجه گویا روزنی در دل طالب کشاده میشود و از آن راه بقدر توجه و اخلاص ریا سیراب میگردد و ہمچنین شخصی که متوجه ذکر الہی ست جل شانه و بآن عزیز اصلاً توجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد ہمین قسم افاده انجام حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از صورت ثانیه ست اما شخصیکه منکر آن بزرگ ست و یا آن بزرگ از و در بار ست ہرچند بذکر الہی تعالی و تقدس مشغول ست اما از حقیقت رشد و ہدایت محروم ست ہمان انکار و آزار مانع فیض او میگردد بی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت ہدایت از وی مفقود ست صورت رشد ست صورت بمعنی قلیل النفع ست و جماعه که اخلاص و محبت آن عزیز دارند ہرچند از توجه بذکر الله تعالی جل شانه خالی باشند نیز ایشان را بواسطه مجرد محبت نور رشد و ہدایت میرسد و لیکن ہذه المعرفه آخر المکتوب ع بس کنم این زیرکان را این بس ست ٭ بانگ دو کردم اگر در ده کس ست ٭

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم اولا و آخرا و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله الامجاد سرمدا

مکتوب صد و شصت و یکم

بسیادت مآب میر نعمان صدور یافت در بیان فضائل نماز و کمالات مخصوصه آن در ضمن معارف بلند و حقائق ارجمند بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی ارشده الله سبحانه باد که نماز رکن دوم ست از ارکان پنجگانه اسلام و جامع عبادات انستہ جزوی ست که از جامعیت حکم کل پیدا کرده ست و فوق جمیع مقربات اعمال آمده دولت رویت که نصیب عالمیان را علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات در شب معراج در بہشت میسر شده بود از تنزل ... دنیا مناسب این نشاء آن دولت ایشان را در نماز میسر میشد لہذا فرمود علیه و علی آله الصلوة و السلام الصلوة معراج المؤمن و نیز فرمود علیه و علی آله الصلوة و السلام اقرب ما یکون من الرب فی الصلوة ... تابعان او را علیه و علیہم الصلوات و التحیات ازان دولت درین نشاء در نماز حظ وافر ست و نصیب کاملی اگرچه رویت نیست که درین نشاء آن را برنتابد اگر نماز کردن نمی فرمود نقاب از چهره مقصود که میکشود

وطالب بطالب ولایت می نمود لذت بخش هیچ دریافت نیست هر چند شیخ مقتدا که بهم جویای این طریقه است بکمال علم و فور معرفت متحقق است پس ناچار درین طریق عالی درج وصول احیا و اموات و صبیان و شیوخ در حصول و کمول مساوی باشند که بمجرد صحبت یا بتوجه صاحب دولت بانتهای مقاصد برسند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم اما باید دانست که منتهی هر چند صاحب علم بود اما از ظهور خوارق چاره نباشد گاه باشد که او را در ان ظهور اختیار نبوده بلکه بسیار ست علم ظهور آن نیز نباشد مردم از وی خوارق بینند و او را از آن اطلاع نبود و آنکه گفته شد که منتهی صاحب علم بود مراد از عدم علم تفصیل احوال ست نه عدم علم مطلقا حتی که احوال خود و شیخ نفهمد کما مرة الاشارة الیه و این نور هدایت او در مریدان او بلی واسطه و بواسطه و بوسائط تا زمانی ساری است که طریقه مخصوص او را بلوث تغیرات و تبدیلات ملوث نساخته و بالحاق مخترعات و مبتدعات خراب نگردانیده ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم عجب آنکه جماعت این تبدیلات را تکمیلات آن طریقه گمان می برند و آن الحاقات تتمیمات آن نسبت تصور مینمایند نمیدانند که تتمیم و تکمیل آن کار بهر جهت سرانجامی یافته است و الحاق و اختراع فراخور هر بی سر و بی مغزی نه ه هزار نکته باریکتر ز مو اینجا ست ه نه هر که سر بتراشد قلندری داند ه نور سنت سنیه را علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ظلمات بدعتها مستور ساخته اند و رونق ملت مصطفویه را علیه الصلوة والسلام والتحیة کدورات امور محدثه ضائع گردانیده و عجب تر آنکه جمعی آن محدثات را امور مستحسنه میدانند و آن بدعتها را حسنات می انگارند و تکمیل دین و تتمیم ملت از ان حسنات می جویند و در اتیان آن امور ترغیبات می فرمایند بداهم الله سبحانه سواء الصراط نمیدانند که دین پیش ازین محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و رضای حق سبحانه و تعالی بحصول پیوسته کما قال الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا پس کمال دین را ازین محدثات جستن فی الحقیقت انکار نمودن است بمقتضای این کریمه بیت

انچه پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ه که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار ست ه

علمای مجتهدین اظهار احکام دین فرموده اند نه احداث مالیس منه پس احکام اجتهادیه از امور محدثه نباشد بلکه از اصول دین بوده اند فان الاصل الرابع هو القیاس این فرزند عزیز در رساله مبدا و معاد در باب افاده و استفاده که تعلق بارشاد خلق دارد نوشته است چون مناسبت باین مقام داشت و سودمند بود این معرفت درین مکتوب نیز نوشته آمد اعتبار نماید قطب ارشاد که جامع کمالات فردیه نیز باشد بسیار عزیز الوجود ست و بعد از قرون بسیار و ازمنه

بیشمار را تسلیم گوهری غمگسار است نماز است که راحت ده بیمار است ارحنی یا بلال رمزیست ازین ماجرا و قرة عینی فی الصلوة اشاره ایست باین متمنا اذواق و مواجید و علوم و معارف و احوال و مقامات و انوار و الوان و تلوینات و تمکینات و تجلیات متکیفه و غیر متکیفه و ظهورات متلونه و غیر متلونه هر چه ازین ها در بیرون نماز میسر شود و بی آگاهی از حقیقت نماز روی دهد نشان آن ظلال و امثال ست بلکه ناشی از وهم و خیال مصلی که از حقیقت نماز آگاه ست در وقت اداء صلوة گوئیا از نشاء دنیوی می برآید و در نشاء اخروی می درآید لاجرم درینوقت دولتی که مخصوص بآخرت ست نصیبی از آن فرا میگیرد و حظی از اصل بی شائبه ظلیت بدست می آرد چه نشاء دنیوی مقصور بر کمالات ظلی است که معامله که بیرون ظلال ست مخصوص بآخرت است پس از معراج چاره نبود و آن نماز ست در حق مومنان این دولت مخصوص باین امت ست که بتبعیت پیغمبر خود علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات که در شب معراج از دنیا بآخرت رفت و به بهشت درآمده بدولت رویت او مشرف شده باین کمال مشرف گشتند و باین سعادت مستسعد شدند اللهم اجزه عنا ما هو اهله واجزه عنا افضل ما جزیت نبیا عن امته و اجز الانبیاء کلهم جزاء فانهم دعاة الخلق الی الله سبحانه و هداتهم الی لقاء الله تعالی جمعی را ازین طائفه که از حقیقت نماز ناآگاه اند نشناختند و بکمالات مخصوصه آن اطلاع نبخشیدند معالجات امراض خود را از امور دیگر جستند و حصول مرادات خود را باشیاء دیگر مربوط ساختند بلکه گروهی ازینها نماز را دور از کار دانسته بنای آن را بر غیر و غیرت داشتند و صوم را از صلوة افضل انگاشتند صاحب فتوحات مکیه میگوید که در صوم که ترک اکل و شرب ست بصفت صمدیت متحقق شدن ست و در نماز بتعبیر و غیریت آمدن و عابد و معبود دانستن و هو کما تری مبنی علی مسئلة التوحید الوجودی الذی هو من احوال السکاری از عدم آگاهی حقیقت نماز ست که جمع غفیر ازین طائفه تسکین اضطراب خود را از سماع و نغمه و وجد و تواجد جستند و مطلوب خود را در پرده های نغمه مطالعه نمودند لاجرم رقص و رقاصی را دیدن خود گرفتند یا آنکه شنیده باشند ما جعل الله فی الحرام شفاء بلی الغریق یتعلق بکل حشیش و حب الشیء یعمی و یصم اگر شمه از حقیقت کمالات صلواتیه بر ایشان منکشف شدی هرگز دم از سماع و نغمه نزدندی و یاد وجد و تواجد نکردندی

ع چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

ای برادر بهر قدر فرق که درمیان نماز و نغمه است همان قدر فرق درمیان کمالات که منشاء آن نماز ست و کمالاتیکه منشاء آن نغمه است بدان العاقل تکفیه الاشارة این کمالیست که بعد از هزار سال بوجود آمده ست و آخر ست که برنگ اولین برآمده مگر ازینجا فرموده علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات اولهم خیر او آخرهم

اولهم خیر ام آخرهم چه مناسبت آخر را به اول بیشتر بوده که محل تردد گشته و در حدیث دیگر فرموده علیه وعلی آله
الصلوٰة والسلام که بهترین این امت اول است یا آخر و در میان گذاشت آدمی و در متاخرین این امت اگرچه
نسبت علو است اما قلیل است بل اقل و در متوسطان هر چند نسبت بآن علو نیست لیکن کثیر است بل اکثر و
بکل وجه کمیة کیفیة اما قلت آن نسبت متاخران را بدرجات علیا رسانیده و بسابقان مناسبت داده
و مبشر ساخته قال علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات الاسلام بدأ غریبا وسیعود کما بدأ فطوبی للغرباء
و شروع آخریت این امت از بدایت الف ثانی است از ارتحال آن سرور علیه وعلی آله الصلوٰة
والسلام زیرا که معنی الف را خاصیتی است عظیم در تغیر امور و تاثیری است قوی در تبدیل اشیاء و چون
درین امت نسخ و تبدیل نبوده ناچار نسبت سابقان بهمان طراوت و نضارت در متاخران جلوه گر گشته است
و تائید شریعت و تجدید ملت در الف ثانی فرموده گواهان عدل برین معنی حضرت عیسی علی نبینا وعلیه
الصلوٰة والسلام و حضرت مهدی است علیه الرضوان و فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد شنوای برادر این سخن امروز بر اکثر خلائق گران است و از فهم اینها دور
دور اما اگر بسر انصاف بیایند و علوم معارف یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقت
علوم شرعیه و عدم مطابقت آن ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت نبوت را ببینند که در تمام بکجی رسیده است
شاید از استبعاد بر آیند هیچه باشند که فقیر در کتب و رسائل خود نوشته که طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند
و نبوت افضل از ولایت است اگرچه ولایت آن نبی باشد و نوشته که کمالات ولایت را
نسبت به کمالات نبوت هیچ مقداری نیست کاشکی حکم قطره داشتی نسبت بدریای محیط و امثال این
بسیار نوشته است خصوصا در مکتوبیکه بنام فرزندی در بیان طریق نوشته است آنجا ملاحظه نمایند
مقصود ازین گفتگو اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت نه تفضیل خود بر دیگران
معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ بهتر داند فکیف از اکابر دین ابیات
ولی چون شه مرا برداشت از خاک ؛ سزد گر بگذرانم سر ز افلاک ؛ من آن خاکم که ابر نوبهاری ؛ کند
از لطف بر من قطره باری ؛ اگر بر روید از تن صد زبانم ؛ چو سوسن شکر لطفش کی توانم ؛ و بعد از
مطالعه این مکتوبات اگر شوقی بتعلم نماز و حصول بعضی از کمالات مخصوصه آن در شما پیدا شود وسیله
اتمام سازد بعد از استخاره متوجه این حدود گردند شرطی از شروط تعلم نماز صرف نماید والله سبحانه الهادی

الی سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والسلام
اتمها واکملها. **مکتوب دو صد و شصت و دوم** بمولانا محب علی ... در یافت در بیان آنکه ارتباط ما جمعی است
و نسبت ما انعکاسی در قرب و بعد تفاوت ندارد و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ
شریفه که از روی التفات مرقوم فرموده بودند بوصول آن مبتهج گردید چون منبی از فرط محبت و کمال اختصاص
بود ازدیاد فرحت بخشید سخن از دفاتر سابق اندراج یافته بود نخواهی ما بهر وضعی که باشد از اوضاع
شرعیه محل مضائقه نیست بشرط آنکه رشتهٔ محبت گسسته نشود بلکه روز بروز در قوت پیدا کند و نائرهٔ این
اشتیاق سر زند گردد بلکه ساعةً فساعةً در التهاب بیفزاید چه ارتباط ما جمعی است و نسبت ما انعکاسی
و انصباغی در قرب و بعد تفاوت ندارند مگر در سرعت ظهور علم و بعضی از خصوصیات طریق و عدم علم
بآن تحقیق اینمعنی را از خاتمهٔ مکتوبی که بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است طلب فرمایند
نقل آن مکتوب را یاران سیادت پناه اخوی میر محمد نعمان برده اند از اینجا طلبند زیاده چه اطناب نماید
والسلام. **مکتوب دو صد و شصت و سوم** بجناب معارف آگاه میان تاج الدین صادر یافت
در بیان معارف که تعلق بکعبهٔ ربانی دارد و در بیان فضائل صلواتیه و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی خبر قدوم مسرت لزوم محبان مشتاق را فرحت فراوان رسانید بعد سبحانه الحمد و المنة
علی ذلک ‌ه انصاف بده ای فلک مینا فام تا زین دو کدام خوبتر کرد خرام خورشید جهان تاب تو از
جانب شرق یا ماه جهان گرد من از جانب شام چون قدم رنجه فرموده اند زودتر تشریف آرند که مشتاقان
اند بپای انتظار اند آری استماع احادیث بعید دارند فقیر چنانچه صورت کعبهٔ ربانی مسجود الیهاست
مر صور خلائق را چه بشر و چه ملک حقیقت آن نیز مسجود الیهاست مر حقائق آن صور را لاجرم آن حقیقت
فوق جمیع حقائق آمده است و کمالات متعلقهٔ آن فوق کمالات متعلقهٔ سائر حقائق گشته گوئیا این
حقیقت برزخ است در میان حقائق کونی و حقائق الهی سرادقات عظمت و کبریائی داشته
که هیچ رنگی و کیفی بدامان قدس آن نرسیده و هیچ ظلیتی بآن سلسله نیافته نهایت عروجات دنیوی
و ظلیت آن تا منتهای حقائق کونی است نصیبی از حقائق الهی جل شانه مخصوص
باخرت است الا در نماز که معراج مؤمن است و در ان معراج که در دنیا واقع شده باخرت
رفتن است حظی اندانچه در آخرت میسر خواهد شد میسر می گردد و انکار مرا که عمده در حصول

این دولت در نماز تو بہ مصلی است بجہت کعبہ کہ موطن ظہورات حقائق الٰہی است تعالت وتقدست پس
کعبہ اگرچہ بیت در دنیا بصورت از دنیا است وفی الحقیقة از آخرت است نماز بتوسط آن نیز این نسبت
پیدا کردہ است وبصورت وحقیقت جامع دنیا وآخرت گشتہ وبتحقیق پیوستہ است کہ حالتی کہ در ادای
نماز میسر می شود فوق جمیع حالات است کہ در بیرون نماز حاصل میشوند چہ آن حالات از دائرۂ ظل نہ
برآمدہ اند ہرچند ظلال پیدا کنند واین حالت نصیبی از اصل دارد وہر قدر فرق کہ درمیان ظل واصل است
ہمان قدر فرق درمیان آن حالات واین حالت باید دانست ومشاہدہ میگردد کہ حالتی کہ بعنایت اللہ
سبحانہ در وقت موت رو خواہد داد فوق حالت نماز خواہد بود چہ موت از مقدمات احوال آخرت است
وہرچہ بآخرت نزدیک است اتم واکمل است چہ اینجا ظہور صورت است وآنجا ظہور حقیقت شتان
ما بینہما وہمچنین حالتی کہ بکرم الٰہی جل سلطانہ در برزخ صغری میسر خواہد بود فوق آن حالت خواہد بود
کہ در وقت مرگ میسر شدہ بود وہمین نسبت برزخ کبری را کہ روز قیامت است با برزخ صغری
کہ مشہود آنجا اتم واکمل است ومشہود جنات النعیم نسبت بہ مشہود برزخ کبری اتمیت واکملیت
دارد وفوق جمیع اینہا آن موطن است کہ مخبر صادق علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات از ان خبر دادہ
فرمودہ ان للہ جنة لیس فیہا حور ولا قصور یتجلی فیہا ربنا ضاحکا پس پایان تر جمیع ظہورات دنیا
وما فیہا اند وبالاتر جمیع آنہا جنت بلکہ دنیا اصلا از مواطن ظہور نیست ظہورات ظلال ونمود در مثال
کہ مخصوص بدنیا است نزد فقیر معدود از امور دنیویہ اند وفی الحقیقت داخل دائرۂ امکان آن ظہورات
خواہ تجلیات صفات گویند وخواہ تجلیات ذات تعالی اللہ عما یقول الظالمون علوا کبیرا فقیر دنیا را باہتمام
ملاحظہ مینماید خالی محض می یابد ورائحہ از مطلوب آنجا بمشام او نمیرسد غایة ما فی الباب مزرعہ است
مر آخرت را مطلوب واینجا جستن خود را پریشان کردن است یا غیر مطلوب را مطلوب دانستن
چنانچہ اکثری بآن گرفتار اند وبخواب وخیال آرام گرفتہ نماز است درین موطن کہ خبری از اصل دارد
وبوئی از مطلوب می آرد ودونہ خرط القتاد مکتوب دویست وشصت وچہارم بمیر سید بلی قریم
سمانچوری صدور یافت در بیان آنکہ معاملہ خود را بحیرت وجہالت باید برد واعتنا باحوال وکشوف نباید
درین ضمن واقعہ کہ بعضی از مشائخ نواحی اظہار نمودہ بودند ذکر یافتہ وتعبیر آن فرمودہ الحمد للہ وسلام علی
عبادہ الذین اصطفی صحیفہ شریفہ کہ از فرط محبت وکمال اشتیاق صادر فرمودہ بودند فرحت فزا [illegible] مسرت گاہ خود

باشند و بذکر اسم ذات و تقدس بی ملاحظهٔ اسماء و صفات اشتغال نمایند تا معامله بجهالت نکشد و کار بحیرت انجامد
چه ملاحظهٔ اسماء و صفات بسیار است که باعث ظهور احوال گردد و بواسطهٔ وجود و مواجید آید شنیده باشند
که احتمال خطا در احوال و مواجید بسیار است و اشتباه باطل بحق در آنموطن بیشتر بشنوند که درین ایام یکی
از مشائخ نواحی باین فقیر پیغام فرستاد و اظهار احوال خود نمود که فنا و محویت بجای رسیده است که
بهرچه نظر میکنم هیچ نمی یابم آسمان و زمین را که نگاه میکنم نمی یابم و عرش و کرسی را نیز نمی یابم و خود را که
ملاحظه میکنم هیچ نمی یابم و پیش کسی میروم او را نیز نمی یابم و خدای عز و جل و علا بے نہایت است نہایت
او را کسی نیافته است مشائخ همین را کمال دانسته اند اگر تو نیز همین را کمال میدانی پس طلب حق جل و علا
برای چه پیش تو بیایم و اگر امر دیگر را کمال میدانی بنویس فقیر در جواب او نوشت که این احوال از تلوینات قلب است
و قلب زینهٔ اول است ازین راه و صاحب این احوال ربعی از مقام قلب طی کرده است سه حصه دیگر
از قلب او را طی باید کرد بعد از آن بر زینهٔ دوم که عبارت از روح است عروج باید نمود و الی ماشاء الله
تعالی بعد از مدتی ازین ماجرا یکی از یاران فقیر که طریقه اخذ نموده بوطن خود رفته بود برگشته آمد چون
بیان احوال خود معلوم شد که حال او موافق حال آن شیخ مستفسر است بلکه این در آن مقام تقدمی
بیشتر دارد و چون نیک بحال او ملاحظه نموده آمد ظاهر شد که آن فنا و محویت او در عنصر هوا است که محیط
هر قطره و ذره است و مشهود او غیر از هوا امر دیگر نیست و همان را خدای بی نهایت دانسته تعالی الله
سبحانه عن ذلک علوا کبیرا مرتبه دیگر او را طلبیده تفتیش احوال او نمود یقین شد که گرفتاری او بغیر عنصر
هوا با مر دیگر نبوده است و او را نیز بدین معنی مطلع ساخت چون او بوجدان خود رجوع نمود نیز معلوم کرد
که حاصل او غیر از هوا امر دیگر نیست و از آن احوال مستغفر گشته قدم بیشتر گذاشت باید دانست که قلب
برزخ است درمیان عالم خلق که عالم عناصر اربع است و درمیان عالم ارواح و رنگی از هر دو عالم دارد
پس گوئیا که نصف قلب از عالم خلق است و نصف دیگر او از عالم ارواح و نصف عالم خلق آن را که نصف
سافل است معامله به عنصر هوا افتاده پس ربع قلب عبارت از مقام هوا باشد که قلب متضمن آنست بهمان نحو که
ظاهر شد سوال ثانی جواب اول است و بیان کشف حقیقت اوست الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق زیاده برین گنجایش وقت نبود و السلام علیکم و علی سائر
من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها

مکتوب دو صد و شصت و پنجم بشیخ عبدالهادی بداونی صدور یافت در بیان آنکه در اختیار
عزلت باید که حقوق مسلمانان ضائع نشود و بیان حقوق و ما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ
دعوات میرساند که مکتوب مرغوب اخوی ارشدی رسید فرحت فراوان رسانید سبحانه الحمد والمنة که تمادی
ایام مفارقت تاثیری در محبت و اخلاص و مودت و اختصاص نکرده مع ذلک اگر میرسیدند مناسب تر بوده
الخیر فیما صنع الله سبحانه از روی عزلت نموده بودند بلی العزلة نیة الصدیقین مبارک باشد عزلت
اختیار کنند و انزوا گزینند لیکن مراعات حقوق مسلمانان از دست نه دهند قال علیه و علی آله الصلوات
والسلام حق المسلم علی المسلم خمس رد السلام و عیادة المریض و اتباع الجنائز و اجابة الدعوة و تشمیت العاطس
اما در اجابت دعوت شرائط است فی الاحیاء و یمنع من الاجابة ان کان الطعام طعام شبهة او
التماثیل علی سقف او حائط او سماع شیء من المزامیر والملاهی والتشاغل بنوع من اللهو واللعب فکل
ذلک مما یمنع الاجابة و یوجب تحریمها و کراهتها و کذلک ان کان الداعی ظالما او مبتدعا او فاسقا
او شریرا او متکلفا طالبا للمباهات و التفخر و فی شرعة الاسلام و لا یجیب الی طعام صنع ریاء و سمعة
فی المحیط لا ینبغی ان یقعد علی المائدة اذا کان علیها لعب و غناء او قوم یغتابون او یشربون الخمر کذا فی
مطالب المؤمنین اگر این موانع همه مفقود شوند از اجابت دعوت چاره نبود هرچند درین زمانه
فقدان این موانع دشوار است و نیز بدانند که عزلت از اغیار باید نی از یاران که صحبت با همرازان
سنت موکده این طریقه علیه است حضرت خواجه نقشبند فرموده اند قدس سره که طریق ما صحبت است که
در خلوت شهرت است و در شهرت آفت مراد از صحبت صحبت موافقان طریق است نه مخالفان طریق
زیرا که یکی در یکدیگر شرط صحبت داشته اند که بی موافقت میسر نمیشود و عیادت مریض سنت است اگر آن
مریض را شخصے متعهد بود و بیمار داری او نماید و الا عیادت آن مریض واجب است چنانچه در حاشیه مشکوة گفته اند
و به نماز جنازه حاضر شدن لا اقل چند قدم در متابعت جنازه باید رفت تا حق میت ادا کرده باشند و حضور
جمعه و جماعة پنجگانه و نماز عیدین از ضروریات اسلام است که ازان چاره نبود باقی اوقات را به تبتل
و انقطاع بگذرانند اما اول تصحیح نیت کنند و عزلت را به لوث هیچ غرضی از اغراض عاجله ملوث نسازند
و هیچ مقصودی غیر از جمعیت باطن بذکر الٰهی جل سلطانه و اعراض از اشتغال لاطائل و ملاهی نبود و در تصحیح نیت
نیک احتیاط نمایند مبادا غرضی نفسانی در ضمن آن مختفی باشد و درین تصحیح التجا و تضرع بسیار نمایند و عجز و انکسار

ف در عزلت مراعات حقوق مسلمین ضروری است

ف در اجابت دعوت شرائط است

پیش آرند تحصیل که بحقیقت نیت میسر شود و نیت استخاره ادا نموده به نیت درست عزلت گزینند امید است
که ثمرات عظیمه بران مترتب شود باقی احوال را موقوف بر ملاقات داشته والسلام **مکتوب صد و شصت
و ششم** بحضرت پیر زاده ها اعنی خواجه عبد الله و خواجه عبید الله صدور یافت در بیان بعضی از عقائد کلامیه
بر وفق آرای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم که حضرت ایشان را از روی الهام و فراست حاصل
گشته نه از روی تقلید و تخمین در اوائل احوال حضرت پیغمبر را علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بخواب دیده بودند
که میفرمایند تو از مجتهدان علم کلامی و این واقعه را بحضرت خواجه خود گذرانیده بودند از ان روز حضرت
ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه رای علیحده است و حکم جداگانه لیکن در اکثر مسائل موافقت بمشائخ
ماتریدیه دارند یا بیان رد فلاسفه و ذم و نکوهش ایشان و در ماندن ناواقفانکه مراد صوفیه را نافهمیده
بضلالت رفته اند و در بیان بعضی از احکام فقهیه که بصلاة متعلق اند و در بیان کمالات طریقه نقشبندیه و التزام
ایشان بر متابعت سنت را در بیان منع استماع غنا و منع از حضور مجلس رقاصان و ما یناسب ذلک
بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب مخدوم زاده های کرام مینماید که این فقیر از سر تا قدم غرق احسانهای
والد بزرگوار شما است درین طریق سبق الف و بی را نیز از ایشان گرفته است و تهجی حروف این راه از ایشان
آموخته و دولت اندراج النهایة فی البدایة ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر
در وطن را بصدقه خدمت ایشان یافته توجه شریف ایشان در دو نیم ماه این ناقابل را به نسبت
نقشبندیه رسانیده و حضور خاص این اکابر را عطا فرموده و در همین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات
و انوار و الوان و بی رنگیها و بی کیفیتها که بطفیل ایشان رو داده چه شرح دهد و چه بیان تفصیل آن
نماید بهمین توجه شریف شان کم دقیقه مانده باشد و در معارف توحید و اتحاد و قرب و احاطه و سریان
که برین فقیر نکشادند و از حقیقت آن اطلاع ندادند شهود وحدت در کثرت و مشاهده کثرت در وحدت
از مقامات و مبادی این معارف است بالجمله که نسبت نقشبندیه است و خصوص خاص این اکابر
تمام این معارف بر زبان آوردن و نشان این شهود و مشاهده را بیان نمودن از کوته نظری است
کارخانه این اکابر بلند است بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارد هرگاه این طور دولتی رفیع القدر از
حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را پائمال اقدام خدمه عتبه علیه شما
کرده باشد هیچ نکرده باشد از تقصیرات خود چه عرض نماید و از شرمندگیهای خود چه انها نماید اما معارف آگاه

خواجه حسام الدین احمد را حضرت حق سبحانه از ما جزاء خیر دهاد که مؤنت ما مقصران را بر خود التزام نموده بلکه همت را
در خدمت متعلقه حضرت علیه بسته اند و ما دور افتادگان را فارغ ساخته اگر بر تن من زبان شود هر موئی
یک شکر از هزار نتوانم کرد دو سه مرتبه فقیر بدولت عتبه بوسی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر
فقیر را فرمودند که ضعف بدن بر من غالب آمده است امید حیات کم مانده است احوال طفلان خبردار خواهی بود
و در حضور خود شما را طلبیدند و شما در حجر مرضعات بودید بفقیر امر کردند که با ایشان توجه بکن بامر ایشان در
حضور ایشان بشما توجه کرده بحدیکه ظاهر اثر آن توجه نیز ظاهر شده بعد از آن فرمودند که حضرت والدات
ایشان را نیز غائبانه توجه بکن حسب الامر غائبانه توجه نموده آمد امید است که ببرکت حضور ایشان
آن توجه مثمر نتائج باشد تصور نکنند که از امر واجب الامتثال و وصیت لازمه ایشان ذهولی واقع
شده است یا تغافلی رو داده باشد کلا بل انتظار اشارت دارد و منتظر اذن است الحال چند فقره
بطریق نصیحت نوشته می آید بگوش هوش استماع خواهند فرمود اسعدکم الله سبحانه فرض نخستین بر عقلا
تصحیح عقائد است بموجب آرای صائبه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم که فرقه ناجیه اند بعضے
از مسائل اعتقادیه که در آنجا نوع خفا بوده بیان آن می نماید باید دانست که الله تعالی مقدس خود
موجود است و اشیا بایجاد او تعالی موجود اند و او تعالی یگانه است هم در ذات و هم در صفات و هم در
افعال و هیچکس را در هیچ امری با او تعالی فی الحقیقت شرکتی نیست چه در وجود و چه غیر آن مشارکت اسمی و
مناسبت لفظی از مبحث خارج است صفات و افعال او تعالی در رنگ ذات او سبحانه تعالی چون
بیچگونه اند و بصفات و افعال ممکنات هیچ مناسبت ندارد مثلا صفت العلم مر او را سبحانه صفتی است
قدیم و بسیطے است حقیقی که هرگز تعدد و تکثر بآن راه نیافته است اگر باعتبار تعدد تعلقات باشد
زیرا که آنجا یک انکشافی است بسیط که معلومات ازل و ابد بهمان انکشاف منکشف میگردد و جمیع اشیا را با احوال
مناسبه متضاده ایشان کلیت و جزئیت با اوقات مخصوصه هر کدام ازان واحد بسیط دانسته است و بهمان آن
زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم و جنین دانسته است و صبی و جوان دانسته است و پیر و زنده
دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قاعد و مستند دانسته است و مضطجع و خندان دانسته است
و گریان و متلذذ دانسته است و متالم و عزیز دانسته است و ذلیل هم در برزخ دانسته است هم در حشر است هم
در جنت و النسبه دانسته است هم متلذذ ذات پس تعدد تعلقه نیز درین موطن مقصود باشد چه تعدد تعلقات تعدد اوقات می طلبد

و تکثر از جهت متعلقات خواهد فلیس ثمة الا آن واحد و بسیط من الازل الی الابد لا تعدد فیه اصلاً از ان لا یجری علیه تعالیٰ
زمان و لا تقدم و لا تاخر پس علم او تعالی اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که بجمیع معلومات
متعلق گشته است و آن تعلق نیز مجهول الکیفیة است و در رنگ صفة العلم بیچون و بیچگونه است استبعاد
این تصور را بمثالی زائل گردانیم و بگوئیم که روا است که شخصی در یک وقت کلمه را باقسام متبائنه و احوال متغائره
و اعتبارات متضاده او بداند پس در همان وقت کلمه را هم اسم داند و هم فعل و هم حرف و هم ثلاثی
هم رباعی و هم معرب داند و هم مبنی و هم متمکن داند و هم غیر متمکن و هم منصرف و هم غیر منصرف و هم معرفه
داند و هم نکره و هم ماضی داند و هم مستقبل و هم امر داند و هم نهی بلکه جائز است که آن شخص بگوید که این
همه اقسام و اعتبارات کلمه را در مرات کلمه در یک وقت بتفصیل می بینم هرگاه در علم ممکن بلکه در دید ممکن
جمع اضداد متصور بود در علم واجب تعالی و لله المثل الاعلی چرا مستبعد باشد باید دانست که اینجا هر چند
صورت جمع ضدین است اما فی الحقیقت در میان اینها ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن
واحد موجود و معدوم دانسته است اما در همان آن دانسته است که وقت وجود او مثلاً بعد از هزار سال
سنه هجریست و وقت عدم سابق او پیش ازان سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هزار و یکصد
سال است فلا تضاد بینهما فی الحقیقة لتغائر الزمان و علی هذا القیاس سائر الاحوال فافهم ازین تحقیق واضح
گشت که علم او تعالی هر چند بجزئیات متغیره تعلق گیرد شائبه تغیر در وی راه نمی یابد و مظنه حدوث در این صفت
پیدا نمیشود کما زعمت الفلاسفة زیرا که تغیر بر تقدیری متصور باشد که یکی را بعد از دیگری دانسته باشد چون
همه را در آن واحد بداند گنجائش تغیر و حدوث نبود و پس حاجت نباشد باثبات تعلقات متعدده حادثه
تا تغیر و حدوث راجع بآن تعلقات بود نه بصفت علم کما فعله بعض المتکلمین لدفع شبهة الفلاسفة آری اگر تعدد
تعلقات در جانب معلومات اثبات کنیم گنجائش دارد و همچنین یک کلام بسیط است که از ازل تا ابد
همان یک کلام گویا است اگر امر است از همانجا ناشی است و اگر نهی است هم ازانجا اگر اعلام است هم ازانجا
ماخوذ است و اگر استعلام است هم ازانجا اگر تمنی است هم ازانجا استفاده است و اگر ترجی است هم ازانجا جمیع
کتب منزله و صحف مرسله دقیقه ازان کلام بسیط اگر توریت است ازانجا انتساخ یافته است و اگر انجیل است هم ازانجا
صورت لفظی گرفته است اگر زبور است هم ازانجا مسطور گشته و اگر فرقان است هم ازانجا تنزل فرموده
سه والله کلام حق که همی الحق یکیست و بس ٭ پس در نزول مختلف آثار آمده ٭ و همچنین یک

فعل است و مصنوعات اولین و آخرین ہمان یک فعل بوجود می آیند کریمہ وما امرنا الا واحدۃ کلمح بالبصر رمز نیست ازین اگر احیاست و اگر اماتت مربوط بآن فعل است و اگر ایلام و اگر انعام منوط بہمان فعل و ہمچنین اگر ایجاد است و اگر اعدام ناشی از ان فعل است پس در فعل حق سبحانہ نیز تعدد و تعلقات ثابت نبود بلکہ بیک تعلق مخلوقات اولین و آخرین باوقات مخصوصہ وجود خود بوجود می آیند این تعلق نیز در رنگ فعل او تعالی بیچون و بیچگونہ است زیرا کہ چون را بہ بیچون راہ نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاہ و اشعری چون از حقیقت فعل حق جل سلطانہ اطلاع نیافتہ تکوین را حادث گفت و افعال او سبحانہ را حادث دانست ندانست کہ اینہا آثار فعل ازلی حق اند سبحانہ نہ افعال او تعالی و ازین قبیل است آنچہ بعضی از صوفیہ تجلی افعال اثبات نمودہ اند و در انموطن در مرات افعال ممکنات جز فعل واحد جل سلطانہ ندیدہ اند آن تجلی فی الحقیقت تجلی آثار فعل حق است سبحانہ نہ تجلی فعل او تعالی زیرا کہ فعل او تعالی کہ بیچون و بیچگونہ و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی کہ آن را تکوین گویند در مرایای محدثات گنجایش نیست و در مظاہر ممکنات ظہور نہ ســـ در تنگنای صورت معنی چگونہ گنجد در کلبہ گدایان چہ کار دارد ۔ تجلی افعال و صفات نیز د فقیر ســـ تجلی ذات متصور نیست چہ افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی و تقدس انفکاکی نیست تا تجلی آنہا بی تجلی ذات متصور بود و آنچہ منفک از ذات است تعالی و تقدس ظلال افعال و ظلال صفات اوست سبحانہ پس تجلی آنہا تجلی ظلال افعال و صفات بود نہ تجلی افعال و صفات اما فہم ہر کس باین کمال نرسد ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم او تعالی در ہیچ چیز حلول نکند و ہیچ چیز دروی حال نبود اما او تعالی محیط اشیا بود و قرب و معیت با ایشان دارد نہ آن احاطہ و قرب و معیت کہ در خور فہم قاصر ما باشد کہ آن شایان جناب قدس او نیست تعالی آنچہ بکشف و شہود معلوم کنند از ان نیز منزہ است چہ ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز جہل و حیرت نصیب نیست ایمان بغیب باید آورد و ہر چہ بکشوف و مشہود گردد تحت لا نفی باید ساخت ســـ عنقا شکار کس نشود دام باز چین کانجا ہمیشہ باد بدست است دام را بیتی از مثنوی حضرت ایشان مناسب این مقام است ســـ ہو زالیوان استغنا بلند است ۔ مرا فکر رسیدن ناپسند است و پس ایمان آریم کہ او تعالی محیط اشیاست و قریب است بایشان و بایشان ست اما معنی احاطہ و قرب و معیت

او را تعالی نه دانیم که چیست احاطه و قرب علمی گفتن از تاویلات متشابه است و ما قائل بتاویل آن نیستیم و او تعالی
هیچ چیز متحد نشود و همچنین هیچ چیز با او سبحانه نیز متحد نمیگردد وانچه بعضے عبارات صوفیه معنی اتحاد مفهوم میشود
خلاف مراد ایشان است زیراکه مراد ایشان ازین کلام که موهم اتحاد است اذا تم الفقر فهو الله آنست
که چون فقر تمام شود و نیستی محض حاصل آید باقی نمی ماند مگر الله تعالی نه آنکه آن فقیر بخدا متحد شده و
خدا گردد که آن کفر و زندقه است تعالی سبحانه عما یتوهم الظالمون علوا کبیرا و حضرت خواجه قدس سره
میفرموده اند که معنی عبارت انا الحق نه آنست که من حقم بلکه آن است که من نیستم و موجود حق است سبحانه و تغیر
و تبدیل را بذات و صفات و افعال او تعالی راه نیست فسبحان من لا یتغیر بذاته و صفاته ولا فی افعاله
بحدوث الاکوان وانچه صوفیه وجودیه تنزلات خمس اثبات نموده اند نه از قبیل تغیر و تبدیل است در مرتبه
وجوب که آن کفر و ضلالت است بلکه این تنزلات را در مراتب ظهورات کمال او تعالی اعتبار کرده اند
بی آنکه تغیری و تبدیلی در ذات و صفات و افعال او تعالی راه یابد و او تعالی غنی مطلق است هم در
ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری به هیچ چیز محتاج نبود چنانچه در وجود محتاج نیست در ظهور
نیز محتاج نه وانچه از عبارات بعضے صوفیه مفهوم میشود که او تعالی در ظهور کمالات اسمائی و صفاتی بما
محتاج است این سخن برین فقیر بسیار گران است میداند که مقصود از آفرینش ایشان حصول کمالات است
مر ایشان را نه کمالی که عائد بجناب قدس او باشد تعالی و تقدس کریمه وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
ای لیعرفون مؤید اینمعنی است پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که
کمال ایشان است نه امری که عائد بجناب حق بود سبحانه وانچه در حدیث قدسی واقع شده است فخلقت الخلق
لاعرف مراد از انجا نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معروف شوم و بتوسط معرفت ایشان کمالی حاصل
نمایم تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا او تعالی از جمیع صفات نقص و سمات حدوث منزه و مبرا است
جسم و جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از انجمله هشت صفت کمال در خارج
موجود اند بوجود زائد بر وجود ذات تعالی و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت و ارادت و بصر و
سمع و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بوجود زائد از وجود ذات و در خارج
نفس ذات اند تعالی و تقدس چنانچه بعضے از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند که از روی تعقل
همه غیر اند صفات تو با ذات تو از روی تحقق همه عین بلکه آن فی الحقیقت نفی صفات است چه تفاوت صفات

معتزله و فلاسفه نیز تغایر علمی و اتحاد خارجی گفته اند و از تغایر علمی انکار نموده و نگفته اند که مفهوم علم
عین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عین مفهوم قدرت و ارادت است و اتحاد باعتبار وجود خارجی
گفته اند پس تا تغایر وجود خارجی اعتبار نکنند از تفاوت صفات خارج نشوند والتغایر الاعتباری
لا یجدیهم نفعا کما عرفت و او تعالی قدیم و ازلی است و غیر او را قدم و ازلیت ثابت نبود جمیع مسلمین
برین حکم اجماع فرموده اند و هر کسیکه بقدم و ازلیت غیر حق جل و علا قائل گشته است بکفرِ او نموده است
امام غزالی ازین راه تکفیر ابن سینا و فارابی و غیر ایشان نموده است که قائل بقدم عقول و نفوس اند
و بقدم هیولی و صورت گمان برده اند و سموات را بانچه در ایشان است قدیم دانسته اند و حضرت
خواجه ما قدس سره میفرمودند که شیخ محی الدین بن العربی بقدم ارواح کمل قائل است این سخن را از ظاهر
مصروف باید داشت و محمول بر تاویل باید ساخت تا باجماع اهل ملل مخالف نشود و او تعالی قادر
مختار است از شائبهٔ ایجاب و مظنهٔ اضطرار منزه و مبرا است فلاسفه بیخرد کمال را در ایجاب دانسته نفی
اختیار از واجب تعالی نموده اثبات ایجاب نموده اند این بیخردان واجب را تعالی و تقدس معطل و
بیکار داشته اند و جز یک مصنوع که آنهم بایجاب است از خالق سموات و ارض صادر ندانسته وجود حوادث را
نسبت بعقل فعال داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان ایشان را
بحق سبحانه و تعالی هیچ کاری نیست ناچار باید که در وقت اضطراب و اضطرار التجا بعقل فعل آورند و بحضرت
سبحانه هیچ رجوعی نکنند که او تعالی در وجود حوادث مدخلی نداده اند گویند که عقل فعل است که بایجاد حوادث
تعلق دارد بلکه بعقل فعال هم رجوع ندارند که او را در دفع بلیات ایشان نیز اختیاری نیست این بیدولتان
در حمق و بلاهت بیش قدم فرق ضاله اند کافران التجا بحضرت حق سبحانه و تعالی می آرند و دفع بلیه از و
تعالی می طلبند بخلاف این سفیهان دو چیز درین بیدولتان از جمیع فرق ضلالت و بلاهت بیشتر است
یکی کفر و انکار است باحکام منزله و عناد و عداوت است باخبار مرسله دوم ترتیب مقدمات فاسده است
و تلبیس دلائل و شواهد باطله در اثبات مقاصد و مطالب واهیه آنقدر خبط در اثبات مقاصد خود که ایشان را
خورده اند هیچ سفیهی نخورده سموات و کواکب که همه وقت بیقرار و سرگردانند مدار کار بر حرکات و اوضاع ایشان
داشته اند و از خالق سموات و موجد کواکب و محرک اینها و مدبر امور ایشان چشم پوشیده اند و دور از معامله داشته
زهی بیخردان زهی بیدولتان سفیه تر از ایشان آنکه ایشانرا زیرک داند و صاحب فطانت انگارد و از علوم متسق

و منتظم ایشان بعلم هندسه است و مالایعنی محض است و لاطائل صرف مساوات زوایای ثلث مثلث مر دو قائمه را
بچه کار می آید و شکل عروسی و مامونی که جانکاه ایشان ست بکدام غرض مربوط است علم طب و علم تهذیب
اخلاق که بهترین علوم ایشان ست از کتب انبیاء متقدم علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام سرقه کرده
ترویج اباطیل خود نموده اند کما صرح به الامام الغزالی فی المنقذ عن الضلال اهل ملت و متابعان
انبیا علیهم الصلوة والسلام اگر در دلائل و براهین غلط کنند باکی نیست که مدار کار ایشان بر تقلید
انبیاست علیهم الصلوة والسلام دلائل و براهین بر اثبات مطالب عالیه خود بر سبیل تبرع می آرند
همان تقلید ایشان را کافیست بخلاف این بیدولتان که از تقلید خود را برآورده اند و در صدد
اثبات بدلائل گشته ضلوا فاضلوا دعوت نبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
چون بافلاطون که کلان تر این بیدولتان بوده رسیده گفت نحن قوم مهتدون لاحاجة بنا
الی من یهدینا زهی سفیه مالایعنی شخصیکه احیای اموات مینماید و ابراء اکمه و ابرص میکند که
خارج از طور حکمت ایشان است اورا میدید و تفطن احوال او می کرده نادیده جواب
دادن از کمال عناد و سفاهت است ؎ فلسفه چون اکثرش باشد سفه پس کل آن هم سفه
باشد که حکم کل حکم اکثر است نجانا الله سبحانه عن ظلمات معتقداتهم السوء درین ایام فرزندی محمد معصوم
جواهر شرح مواقف را تمام کرده در اثنای سبق او قباحتهای این بیخردان بوضوح آمد و غائلهای آن
مرتب شد الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق و عبارات
شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر بایجاب است و در معنی قدرت موافقت بفلسفه دارد که صحت ترک از
قادر تجویز نمی نماید جانب فعل را لازم میداند عجائب کاروبار است شیخ محی الدین از مقبولان در نظر
در می آید و اکثر علوم او که مخالف آرای اهل حق اند خطا و ناصواب ظاهر میشوند مگر که بخطای کشفی معذور
داشته اند و در رنگ خطاء اجتهادی از ملامت مرفوع ساخته این اعتقاد خاص است این فقیر را
در باره شیخ محی الدین که او را از مقبولان میداند و علوم مخالفه او را خطا و مضر می بیند جمعی هستند
ازین طائفه که هم شیخ را طعن و ملامت می کنند و هم علوم او را تخطیه مینمایند و جمعی دیگر ازین طائفه
تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب میدانند و بدلائل و شواهد حقیقت آن علوم
اثبات می نمایند و شک نیست که این هر دو فریق راه افراط و تفریط [illegible]

اختیار کرده اند و از توسط حال دور مانده شیخ را که از اولیاء مقبولان است بواسطهٔ خطاء کشفی چگونه
رد کرده شود و علوم او را که از صواب دور مانده و مخالف آرای اهل حق اند چگونه بتقلید قبول توان کرد
فالحق هو التوسط الذی وفقنی الله سبحانه بمنه وکرمه آری در مسئلهٔ وحدت وجود جم غفیر ازین طائفه
با شیخ شریک اند هرچند شیخ درین مسئله نیز طرز خاص دارد اما در اصل سخن شرکت دارند این مسئله نیز
هرچند بظاهر مخالفت بمعتقدات اهل حق دارد اما قابل توجه است و شایان جمع این فقیر بعنایت الله
سبحانه در شرح رباعیات حضرت ایشان این مسئله را بمعتقدات اهل حق جمع ساخته است و
نزاع فریقین را بلفظ عائد داشته و شکوک و شبهات طرفین را حل ساخته بنهجیکه محل ریب و اشتباه
نمانده کما لا یخفی علی الناظر فیه باید دانست که ممکنات باسرها چه جواهر و چه اعراض و چه اجسام
و چه عقول و چه نفوس و چه افلاک و چه عناصر همه مستند بایجاد قادر مختار اند که از کتم عدم اینها را بوجود
آورده است و چنانچه اینها در وجود باو تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانه محتاج اند وجود اسباب
و وسائط را روپوش فعل خود ساخته است و حکمت را آفتاب قدرت گردانیده لا بلکه اسباب را
دلائل ثبوت فعل خود کرده و حکمت را وسیلهٔ وجود قدرت فرموده زیرا که ارباب فطانت بصیرت
ایشان بکحل متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسائل که در وجود و بقا با او سبحانه محتاجند و ثبوت و قیام از او دارند و بوی دارند تعالی وتقدس
و فی الحقیقت جماد محض اند چگونه در دیگری که مثل آنهاست تاثیر کنند و احداث و اختراع آن
نمایند قادری است ورای آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات لائقه او را اعطا مینماید چنانچه عقلای
فعلی از جماد محض ببینند از انجا پی برند به فاعل و محرک او چه میدانند که این فعل فراخور حال
او نیست فاعلی است ماورای او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جماد نزد عقلا روپوش
فعل فاعل حقیقی نشد بلکه آن فعل نظر بجمادیت او دلیل شد بر فاعل حقیقی فکذا هذا آری در فهم ابلهی فعل
جماد روپوش فعل فاعل حقیقی است که از کمال غباوة جماد محض را بواسطهٔ آن فعل صاحب قدرت
دانسته است و از فاعل حقیقی کافر گشته یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا این معرفت مقتبس از مشکوة نبوت است
فهم هر کس باینجا نرسد جمعی کمال را در رفع اسباب میدانند و ابتدا اشیا را بتوسط اسباب بحضرت حق
سبحانه وتعالی منتسب می سازند نمیدانند که در رفع اسباب رفع حکمت است که در ضمن آن چندان

مصالح ملحوظ است ربنا ما خلقت هذا باطلا انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات مراعات اسباب می نمایند
وتفویض امر باین مراعات بحضرت حق سبحانه وتعالی میفرمایند چنانچه حضرت یعقوب علی نبینا و
علیه الصلوات والسلام ملاحظهٔ چشم زخم نموده پسران خود را وصیت فرموده یا بنی لا تدخلوا من باب واحد
وادخلوا من ابواب متفرقة باوجود این مراعات تفویض بامر حق فرموده جل سلطانه گفت وما اغنی عنکم
من الله من شیء ان الحکم الا لله علیه توکلت وعلیه فلیتوکل المتوکلون وحضرت حق سبحانه وتعالی این
معرفت او را تحسین فرموده است و بخود نسبت داده که بعد از ان فرموده وانه لذو علم لما علمناه
ولکن اکثر الناس لا یعلمون وحضرت حق سبحانه وتعالی در قرآن مجید حضرت پیغمبر ما را نیز بتوسط اسباب
اشارت میفرماید یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین باقی ماند تاثیر اسباب رواست
که حضرت حق سبحانه در بعض اوقات در اسباب تاثیر نیز خلق فرماید تا مؤثر افتد و در بعضے اوقات تاثیر
در آنها خلق نکند پس ناچار هیچ اثر بر آنها مترتب نشود چنانچه مشاهده مینمائیم یعنی ما در اسباب که وجود
مسببات گاهی بران اسباب مترتب میشود و گاهی هیچ اثری ازان بظهور نمی آید انکار از مطلق تاثیر
اسباب مظاهره است تاثیر باید گفت و آن تاثیر را در رنگ وجود آن سبب بایجاد حضرت حق سبحانه
وتعالی باید دانست رای فقیر درین مسئله اینست والله سبحانه اعلم ازین بیان لائح گشت که
توسط اسباب منافی توکل نیست چنانچه ناقصان گمان برده اند بلکه در توسط اسباب کمال
توکل است حضرت یعقوب علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام مراعات سبب را با تفویض امر بحق جل
وعلا توکل فرموده علیه توکلت وعلیه فلیتوکل المتوکلون واو تعالی مرید خیر و شر است وخالق این
هر دو اما الا خیر راضی است واز شر راضی نه این فرقیست دقیق درمیان اراده و رضا که حضرت
حق سبحانه وتعالی اهل سنت را بآن فرق هدایت ساخته است سائر فرق بواسطهٔ عدم اهتدا باین
فرق در ضلالت مانده اند معتزله درینجا عبد را خالق افعال خود گفته اند وایجاد کفر ومعاصی را باو منسوب
ساخته واز کلام شیخ محی الدین ومتابعان او مفهوم میشود که چنانچه ایمان واعمال صالح مرضی اسم الهادی
است کفر ومعاصی نیز مرضی اسم المضل است این سخن نیز مخالف اهل حق است ومیلی بایجاب دارد که
منشاء رضا گشته است چنانکه گویند که اشراق واضاءت مرضی آفتاب است وحضرت حق سبحانه وتعالی
عباد را قدرت واراده داده است که باختیار خود کسب افعال مینمایند خلق افعال بحضرت حق سبحانه

منسوب است وکسب بایشان عادت اللہ سبحانہ برین جاری شدہ است وبعد از قصد عبد مر فعل خود را خلق حق سبحانہ وتعالی بآن فعل متعلق میشود وچون فعل عبد بقصد واختیار او صدور می یابد پس ناچار متعلق مدح وذم وثواب وعقاب بود وآنکہ گفتہ اند کہ اختیار عبد ضعیف است اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانہ گفتہ اند مسلم است اگر ضعیف بایں معنی گفتہ اند کہ در اداء فعل مامور کافی نیست پس غیر صحیح است فان اللہ سبحانہ لا یکلف بما لیس فی وسعہ بل یرید الیسر ولا یرید العسر نہایت مافی الباب جزاء مخلد مر فعل معرفت را مفوض بتقدیر حق است العزیز الحکیم این قدر بتوفیق اللہ سبحانہ ما ہم میدانیم کہ کفر ورزیدن نسبت بحضرت حق سبحانہ وتعالی کہ مولی نعم ظاہرہ وباطنہ است وموجد سموات وارض است وہر بزرگی وکمال کہ ہست مر جناب قدس اورا ثابت است جزاء آن کفر باید کہ از شدائد عقوبات بود وآن خلود است در عذاب ہمچنین ایمان آوردن بغیب انچنین منعمی بزرگی را ور است گو داشتن او را با وجود مزاحمت نفس وشیطان باید کہ جزاء او بہترین جزاہا بود وآن خلود است از تنعمات وتلذذات بعضی از مشائخ فرمودہ اند کہ دخول بہشت فی الحقیقت مربوط بفضل حق است سبحانہ ومنوط ساختن آنرا بایمان بنابر آنست کہ جزاء اعمال بود والذ باشد ونزد فقیر دخول بہشت فی الحقیقت مربوط بایمان است لیکن ایمان فضل اوست سبحانہ وعطیہ او تعالی ودخول نار مربوط بکفر است وکفر ناشی است از ہوای نفس امارہ ما اصابک من حسنۃ فمن اللہ وما اصابک من سیئۃ فمن نفسک باید دانست کہ مربوط ساختن دخول بہشت را بایمان فی الحقیقت تعظیم ایمان است بلکہ تعظیم مومن بہ است کہ انچنین اجر عظیم القدر بران مترتب شدہ است وہمچنین منوط ساختن دخول نار را بکفر تحقیر کفر است وتفضیل آنکہ نسبت بہ او تعالی این کفر بوقوع آمدہ است کہ این طور عقوبتی بر دوام مترتب گشتہ است بخلاف آنچہ بعضی از مشائخ گفتہ اند کہ ازین دقیقہ خالی است آنقدر در دخول نار کہ عدیل اوست مثل این وجہ متمشی نیست چہ دخول نار فی الحقیقت مربوط بکفر است واللہ سبحانہ الملہم ہذا وحضرت حق سبحانہ وتعالی را مومنان در آخرت بہ بہشت خواہند دید بجہت دبی کیف وبے شبہہ وبے مثال این مسئلہ ایست کہ جمیع فرق اہل ملت وغیر اہل ملت غیر اہل سنت ہمہ منکر اند در دیہ بے جہت وبے کیف را تجویز نمی نمایند حتی کہ شیخ محی الدین بن العربی نیز رؤیت آخرت را تجلی صوری فرود می آرد وبغیر این تجلی تجویز نمی نماید بر وزی حضرت ایشان

از شیخ نقل میکردند که اگر معتزله رؤیة را بمرتبه تنزیه مقید نمی کردند و به تشبیه نیز قایل می گشتند و رؤیة را
باین تجلی نیز میدانستند هرگز از رؤیة انکار نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی انکار ایشان از بیجهتی
و بے کیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجلے که جهت و کیف دران ملحوظ است
پوشیده نماند که رؤیت آخرت را بتجلے صوری فرود آوردن فی الحقیقت انکار کردن است مر رؤیت را
چه آن تجلی صوری اگرچه از تجلیات صوریه دنیا جدا بود رؤیت حق تعالے نیست ع یراه المؤمنون
بغیر کیف و ادراک و ضرب من مثال ¶ و بعثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات رحمت
عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما گمراهان را بمعرفت ذات و صفات
واجب الوجود تعالے و تقدس که دلالت میفرمود و مرضیات مولاء ما را جل شانه از عدم مرضیات
او سبحانه که تمیز می نمود عقول ناقصه ما بی تائید نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است و افهام
ناتمام ما بی تقلید این بزرگواران درین معامله مخذول آری عقل هرچند حجت است اما در حجت
ناتمام است و بمرتبه بلوغ نرسیده حجت بالغه بعثت انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات که عذاب
و ثواب اخروی دائمی منوط به آنست سوال چون عذاب اخروی دائمی منوط به بعثت شد پس بعثت را
رحمت عالمیان گفتن بچه معنی بود جواب بعثت عین رحمت است که سبب معرفت ذات و
صفات واجب الوجود است تعالے و تقدس که متضمن سعادت دنیویه و اخرویه است و بدولت
بعثت معلوم و متمیز گشته است آنچه مناسب جناب قدس او تعالے است و آنچه نامناسب جناب
قدس او است سبحانه زیرا که عقل لنگ و کور را که بداغ امکان و حدوث متسم است چه داند که مناسب
حضرت وجوب که قدم از لوازم اوست از اسما و صفات و افعال او کدام است و نامناسب
کدام تا اطلاق آن نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسیار است که از نقص خود کمال را
نقصان داند و نقص را کمال انگارد و این تمیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است بیدولت
آنکه امور نامناسبه را بجناب قدس او تعالے نسبت دهد و اشیاء ناشائسته را بحضرت او سبحانه
منتسب سازد بعثت است که باطل را از حق جدا ساخته است و نامستحق عبادت را از مستحق
عبادت تمیز داده بعثت است که براه حق جل و علا بتوسط آن دعوت میفرمایند و بنده ها را بسعادت قرب
و وصل مولی جل سلطانه میرسانند و بوسیله بعثت اطلاع به مرضیات مولی جل شانه میسر شود و کما مرجاز

از تصرف در ملک او تعالی از عدم جواز آن تمیز میگردد و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد
که بعثت رحمت است و آنکه منقاد هوای نفس اماره گشته بحکم شیطان لعین انکار بعثت نماید و بمقتضای بعثت
عمل نکند گناه بعثت چیست و بعثت چرا رحمت نبود و سوال عقل فی حد ذاته هرچند در احکام الهی جل شانه
ناقص و ناتمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزکیه عقل را مناسبتی و اتصالی [غیبی بی‌تکیف?] بحضرت
وجوب تعالی و تقدس پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام از انجا اخذ نماید و حاجت بعثت
که بتوسط ملک است نشود جواب عقل هرچند آن مناسبت و اتصال پیدا کند اما تعلقیکه باین بدن هیولانی
دارد بالکل زائل نگردد و تجرد تمام پیدا نکند پس قوای وهمیه همیشه دامن گیر او بود و متخیله هرگز خیال او نگذارد و
قوت غضبیه و شهویه همواره مصاحب او بوند و رذائل حرص و شره همه وقت ندیم او باشند و سهو و نسیان
که از لوازم نوع انسان است از و منفک نبوند و خطا و غلط که از خواص این نشأه اند از و جدا نباشند پس
عقل شایان اعتماد نبود و احکام ماخوذه او از سلطان وهم و تصرف خیال مصئون نبوند و از شائبه نسیان
و مظنه خطا محفوظ نباشد بخلاف ملک که ازین اوصاف پاک است و رذائل مبرا پس ناچار شایان
اعتماد بود و احکام ماخوذه او از شائبه وهم و خیال و مظنه نسیان و خطا مصئون باشند و در بعضی
اوقات محسوس میگردد در علومیکه به تلقی روحانی اخذ نموده است و در اثنای تبلیغ آن بقوی و حواس بعضی
از مقدمات مسلمه غیر صادقه که از راه وهم و خیال یا غیر آن حاصل شده اند بی اختیار بآن علوم منضم میشود
بحیثیتی که دران وقت اصلا تمیز نتواند کرد و در ثانی الحال گاه بود که علم آن تمیز دست دهد و گاه ندهد پس لاجرم
آن علوم بواسطه اختلاط آن مقدمات بهیئت کذب پیدا میکند و از اعتماد می برآیند یا آنکه گوییم که حصول
تصفیه و تزکیه منوط است باتیان اعمال صالحه که مرضیات مولی باشد سبحانه و این معنی موقوف بر
بعثت است چنانکه گذشت پس بغیر بعثت حصول حقیقت تصفیه و تزکیه میسر نشود و صفائی که
کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفای نفس است نه صفای قلب و صفای نفس غیر از ضلالت
نمی افزاید و بجز از خسارت دلالت نمی نماید و کشف بعضی از امور غیبی که در وقت صفای نفس کفار و اهل فسق را
دست میدهد استدراج است که مقصود از ان خرابی و خسارت آن جماعه است نجانا الله سبحانه عن
هذه البلیة بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات وعلی آله ازین تحقیق واضح گشت که تکلیف
شرعی که از راه بعثت ثابت شده است نیز رحمت است نه آنچنانکه منکران تکلیف شرعی از ملاحده و زنادقه گمان

برده اند و تکلیف را از کلفت تصور نموده غیر معقول دانسته اند و گویند کدام مهربانی است که عباد را بامور
شاقه تکلیف کنند و گویند که اگر بمقتضای آن تکلیف عمل کنند به بهشت خواهند رفت و اگر خلاف آن را مرتکب
شوند بدوزخ خواهند رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند که بخورند و بخسپند و بطور خود باشند این بیدولتان
و بیخردان نمیدانند که شکر منعم واجب است عقلا و این تکلیفات شرعیه بیان اتیان آن شکر است
پس تکلیف بعقل واجب باشد و ایضاً نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر هر یکی را بطور خود
میگذاشتند غیر از شرارت و فساد بظهور نمی آمد هر بوالهوسی در نفس و مال دیگر دست درازی میکرد و
بخبث و فساد پیش می آمد و هم خود ضائع میشد و هم او را ضائع می ساخت عیاذاً بالله سبحانه گر
زواجر و موانع شرعی نمی بودند ولکم فی القصاص حیات یا اولی الالباب ؎ کند زنگی مست در کعبه
قی ٭ اگر چوب حاکم نباشد بپی ٭ یا آنکه گوئیم که او تعالی مالک علی الاطلاق است و عباد مملوک
وی‌اند سبحانه پس هر حکمی و تصرفی که در ایشان فرماید عین خیر و صلاح است و از شائبه ظلم و فساد
منزه و مبرا است لا یسئل عما یفعل ؎ کرا زهره آنکه از بیم او ٭ گشاید زبان جز بتسلیم او ٭ و اگر
همه را بدوزخ فرستد و عذاب ابدی فرماید جای اعتراض نیست و در ملک غیر ما را تصرف بی شائبه
ستم پیدا نکند بخلاف املاک ما که فی الحقیقت املاک اوینند سبحانه جمیع تصرفات از ما در آنها عین ستم است
زیرا که صاحب شرع بواسطه بعضے مصالح آن املاک را بما نسبت داده است و فی الحقیقت املاک
اوینند سبحانه پس تصرف ما در آنها بهمان قدر مجوز باشد که مالک علی الاطلاق آن تصرف را تجویز فرموده است
و مباح ساخته آنچه این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات باعلام حق جل و علا اختیار
نموده اند و بیان احکام فرموده همه صادق اند و مطابق واقعه در احکام اجتهادیه این بزرگواران
علیهم الصلوات والتحیات هر چند خطا تجویز نموده اند اما تقریر بر خطا در حق ایشان مجوز نداشته اند و
گفته اند که زود ایشان را بآن خطا متنبه می سازند و تدارک آن بصواب میفرمایند فلا اعتداد
بذلک الخطاء و عذاب قبر مر کافران را و بعضی از عاصیان اهل ایمان را حق است مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات ازان خبر داده و سوال منکر و نکیر مومنان را و کافران را در قبر نیز حق است قبر برزخی است درمیان دنیا و
آخرت عذاب او نیز بیک وجه مناسبت بعذاب دنیوی دارد و انقطاع پذیر است و بوجه دیگر مناسبت بعذاب آخرت دارد
که فی الحقیقت از عذابهای آخرت است کریمه النار یعرضون علیها غدوا و عشیا نزلت فی عذاب القبر بالتحقیق

قبر نیز دو جهت دارد سعادت مندکسی است که از زلات و معاصی او بکمال کرم در گذرند و اصلا
مواخذه نفرمایند و اگر در مقام مواخذه آیند از کمال رحمت کفارت گناهان او را آلام و محن دنیوی سازند
و اگر بقیه مانده باشد بضغطه قبر و محنتهائی که دران موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بحشر
مبعوث گردد و بسیار را چنین نکنند مواخذه او را بآخرت اندازند عین عدلست اما وای بر گناه گاران و
شرمساران لیکن اگر از اهل اسلام است مآل برحمت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است
عظیم ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شئی قدیر بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
روز قیامت حق است و دران روز سموات و کواکب و ارض و جبال و بحار و حیوان و نبات و
معادن همه معدوم و ناچیز خواهند گشت آسمانها منشق گردند و ستارها انتشار پیدا کنند و
بریزند و زمین و کوهها هبار منشور شوند این اعدام و افنا بنفخهٔ اولی تعلق دارد و بنفخهٔ ثانیه از قبرها برانگیزند
و بحشر روند فلاسفه اعدام سموات و کواکب را تجویز نکنند و فنا و فساد براینها جائز ندارند اینها را ازلی و
ابدی گویند مع ذلک متاخران ایشان از بیخردی خود را در زمرهٔ اهل اسلام می گیرند و اثبات بعضی
از احکام اسلام مینمایند عجب آنکه بعضی از اهل اسلام اینمعنی را از ایشان باور میدارند و بی تحاشی
ایشان را مسلمان میدانند عجب تر آنکه بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جماعه اند
کامل میدانند و طعن و تشنیع اینها را منکر می انگارند و حال آنکه آنها منکر نصوص قطعی اند و انکار
اجماع انبیا مینمایند علیهم الصلوات والتسلیمات قال الله تعالی اذا الشمس کورت واذا النجوم انکدرت
وقال الله تعالی اذا السماء انشقت واذنت لربها وحقت وقال الله تعالی وفتحت السماء
فکانت ابوابا ای منشقة وامثال ذلک فی القرآن کثیرة نمیدانند که مجرد تفوه بکلمهٔ شهادت در
اسلام کافی نیست تصدیق جمیع ما علم مجیئه من الدین بالضرورة باید و تبری از کفر و کافری نیز
در کار است تا اسلام صورت بندد و بدون خرط القتاد و حساب و میزان و صراط حق است که
مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوات والسلام ازان خبر داده استبعاد بعضی از جاهلان طور نبوت
از وجود این امور از حیز اعتبار ساقط است چه طور نبوت ورای طور عقل است اخبار را به صادقهٔ
انبیا بنظر عقل موافق ساختن فی الحقیقت انکار طور نبوت است آنجا معامله بر تقلید است مداننده که
طور نبوت مخالف طور عقل است بلکه طور عقل نیز در تائید تقلید انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بآن

مطالب عالی نتوانند رسید مخالفت دیگر است و نارسیدن دیگر چه مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و بهشت
و دوزخ موجود اند بعد از محاسبهٔ روز قیامت گروهی را به بهشت خواهند فرستاد و گروهی را بدوزخ و ثواب و
و عقاب اینها ابدی است که انقطاع ندارد کما دلت علیه النصوص القطعیة المؤکدة صاحب فصوص گوید که مآل همه برحمت است
التی رحمتی وسعت کل شیء کفار را عذاب دوزخ تا سه حقبه ثابت کند بعد از آن گوید که نار در حق ایشان برد و سلام
گردد چنانچه بر حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام شده بود و خلف در وعید حق جائز دارد و گوید که
هیچکس از اهل دل بخلود عذاب کفار نرفته است درین مسئله نیز از صواب دور افتاده است ندانسته است که وسعت
رحمت در حق مومنان و کافران مخصوص بدنیا است و در آخرت بوئی از رحمت بکافر نرسد کما قال الله تعالی انه لا ییئس
من روح الله الا القوم الکافرون و قال تعالی بعد قوله سبحانه و رحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون و یؤتون
الزکوٰة والذین هم بآیاتنا یؤمنون شیخ اول آیت را خوانده و آخر را کار نفرموده و کریمهٔ فلا تحسبن الله مخلف
وعده رسله دلالت ندارد بر خصوصیت خلف وعده تواند بود که اقتصار عدم خلف بوعده اینجا بواسطه
آن بود که مراد از وعده اینجا نصرت رسل است و غلبهٔ ایشان بر کفار و آن متضمن وعده و وعید است
وعده است مرسل را و وعید است مر کفار را پس گویا درین کریمه هم خلف وعده منتفی شد و هم خلف وعید فلا آیة
مستشهدة علیه الا له و ایضا خلف در وعید در رنگ خلف در وعده مستلزم کذب است و ناشایان
آنحضرت جل سلطانه زیرا که در ازل دانسته بود که کفار را عذاب مخلد نخواهم کرد مع ذلک برای مصلحت
مخالف علم خود گفته که عذاب مخلد خواهم کرد این معنی را تجویز نمودن شناعت تمام دارد سبحان ربک
رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین اجماع اهل دل بر عدم خلود عذاب کفار کشف شیخ است و
مجال خطا در کشف بسیار است فلا اعتداد به مع کونه مخالفا لاجماع المسلمین ملائکه بندهای خداوند
جل سلطانه که از معاصی معصوم اند و از خطا و نسیان محفوظ لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما
یؤمرون از خوردن و آشامیدن پاک اند و از زناشوئی منزه و مبرا و تذکیر ضمائر در قرآن مجید
در حق ایشان باعتبار شرف صنف ذکور است از صنف اناث کما اورد سبحانه تذکیر
الضمائر فی حق نفسه و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی از ایشان را برسالت برگزیده است
چنانچه بعضی از انسان را نیز باین دولت مشرف ساخته الله یصطفی من الملائکة رسلا
و من الناس جمهور علماء اهل حق بر آنند که خواص بشر افضل اند از خواص ملک امام غزالی

و امام الحرمین و صاحب فتوحات مکیه بافضلیت خواص ملک از خواص بشر قائل اند و آنچه برین فقیر ظاهر ساخته اند آنست که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیهم الصلوات والتسلیمات اما در نبوت و رسالت درجه ایست مرتبی را که ملک بآن نرسیده است و آن درجه از راه عنصر خاک آمده است که مخصوص بیشر است و نیز برین فقیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت هیچ اعتداد نیست کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط پس مزیتی که از راه نبوة آمد باضعاف زیاده خواهد بود از ان مزیت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق مر انبیا را بود علیهم الصلوات والتسلیمات و فضل و خوبی مر ملائکه کرام است علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات فالصواب ما قال الجمهور من العلماء شکر الله تعالی سعیهم این تحقیق لایح گشت که هیچ ولی بدرجه نبی از انبیا نرسد علیهم الصلوات والتسلیمات بلکه سر آن ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید دانست که در هر مسئله از مسائل که علما و صوفیه دران اختلاف دارند چون نیک ملاحظه مینماید حق بجانب علما می یابد سرش آنست که نظر علما بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بکمالات نبوت و علوم آن نفوذ کرده است و نظر صوفیه مقصور بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علمیکه از پیشگاه نبوت اخذ نموده شود اصوب و احق خواهد بود از انچه از مرتبه ولایت ماخوذ شود تحقیق بعضی ازین معارف در مکتوبیکه بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است اندراج است اگر خفا میماند بانجا رجوع فرمایند ایمان عبارت از تصدیق قلبی است انچه از دین بطریق ضرورت و تواتر بما رسیده است و اقرار لسانی نیز رکن ایمان گفته اند که احتمال سقوط دارد و علامت این تصدیق تبریست از کفر و بیزاری از کافری و انچه در کافریست از خصائص و لوازم آن همچنان بستن زنار و مثل آن و اگر عیاذا بالله سبحانه با دعوی این تصدیق تبرا از کفر نماید مصدق و مبین است که بداغ ارتداد متسم است و فی الحقیقت حکم او حکم منافق است لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء پس در تحقیق ایمان از تبری کفر چاره نبود و ادنای آن تبری قلبی است و اعلای آن تبری قلبی و قالبی و تبری عبارت از دشمنی است با دشمنان حق جل و علا آن دشمنی خواه بقلب بود و اگر خوفی از ضرر ایشان داشته باشد و خواه بقلب و قالب بود و در وقت عدم آن خوف کریمه یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم موید اینمعنی است چه محبت خدای عز و جل و محبت رسول او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات فی دشمنی دشمنان صورت نه بندد و تولی بے تبرا

نیست ممکن چه اینجا صادق است شیعه که این قاعده را در موالات اہل بیت جاری ساختہ اند و تبرے خلفای ثلثه و غیر ایشان را شرط آن موالات داشته نامناسب است زیرا که تبری از دشمنان شرط موالات دوستان داشته اند نه تبری مطلق از غیر ایشان و ہیچ عاقل منصف تجویز نکند که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات دشمن باشند و حال آنکه این بزرگواران در محبت او علیه و علی آله الصلوة والسلام اموال و انفس خود در اصرف کرده اند و جاه و ریاست را بر باد داده چگونه دشمنی اہل بیت را بایشان منسوب توان ساخت و حال آنکه بنص قطعی محبت اہل قرابت آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات ثابت شده است و اجرت دعوت را محبت ایشان ساخته کما قال الله تعالیٰ قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا حضرت ابراہیم خلیل الرحمٰن علی نبینا و علیه الصلوة والسلام این ہمه بزرگی که یافت و شجرهٔ انبیا گشت بواسطهٔ تبری از دشمنان او تعالی بوده قال الله تعالیٰ لقد کان لکم اسوة حسنة فی ابراہیم والذین معه اذ قالوا لقومهم انا برآؤ منکم و مما تعبدون من دون الله کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة والبغضاء ابدا حتی تؤمنوا بالله وحده و ہیچ عملی در نظر فقیر از برای حصول رضای حق جل و علا برابر این تبری نیست تبری باید که حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عداوت ذاتیست و آلهه آفاقی مثل لات و عزی و عبدهٔ ایشان بالذات دشمنان حق اند جل سلطانه و خلود نار جزاء این عمل شنیع است و آلهه ہوای نفسانی و سائر اعمال سیئه این نسبت ندارند زیرا که عداوت و غضب نسبت باینها ذاتی نیست اگر غضب است بصفات منسوب است و اگر عقاب و عتاب است بافعال راجع لہذا خلود نار جزاء این سیئات نگشته بلکه مغفرت ایشان را منوط بمشیت خود داشته باید دانست که چون بکفر و کافران عداوت ذاتی متحقق گشت ناچار رحمت و رافت که از صفات جمال است در آخرت بکافران نرسد و صفت رحمت رفع عداوت ذاتی نکند چه آنچه بذات تعلق دارد اقوی و ارفع است از آنچه بصفت تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات نتواند کرد و آنچه در حدیث قدسی آمده است سبقت رحمتی علی غضبی مراد از غضب غضب صفاتی باید داشت که مخصوص بعصاة مؤمنان است نه غضب ذاتی که بمشرکان مخصوص است سوال اگر گویند که در دنیا کافران را از رحمت نصیب است چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا صفت رحمت رفع عداوت ذاتی چگونه نموده جواب گوئیم که حصول رحمت در دنیا کافران را باعتبار ظاہر و صورت است و فی الحقیقت

استدراج وکید است درحق ایشان کریمہ ایحسبون انما نمدہم بہ من مال وبنین نسارع لہم فی الخیرات بل لایشعرون واکریمہ سنستدرجہم من حیث لایعلمون واملی لہم ان کیدی متین شاہد این معنی است فلیفہم فائدہ جلیلہ عذاب ابدی دوزخ جزای کفر است پس اگر پرسند کہ شخصی باوجود ایمان رسوم کفر بجامی آرد وتعظیم مراسم اہل کفر مینماید وعلمار بکفر او حکم میکنند واورا از اہل ارتداد می شمرند چنانکہ اکثر مسلمانان ہند باین بلا مبتلا اند پس بفتوی علما باید کہ آن شخص در آخرت بعذاب ابدی گرفتار گردد وحال آنکہ در اخبار صحاح آمدہ است کہ کسیکہ در دل او مقدار ذرہ از ایمان بود از دوزخ او را بیرون خواہند آورد ودر عذاب مخلد نخواہند گذاشت تحقیق این مسئلہ نزدیک توچیست گوئیم اگر کافر محض است عذاب مخلد نصیب اوست عیاذاً باللہ سبحانہ منہ واگر باوجود اتیان مراسم کفر ذرہ از ایمان نیز دارد بعذاب دوزخ مبتلا خواہد شد اما ببرکت آن ذرہ ایمان امید است کہ از خلود عذاب خلاص شود واز گرفتاری دائمی نجات یابد فقیر یکباری بعیادت شخصی رفتہ بود کہ معاملہ او قریب باحتضار رسیدہ بود چون متوجہ حال او شد دید کہ قلب او ظلمات بسیار دارد وہر چند متوجہ دفع آن ظلمات شد کہ آن ظلمات را بیرون نہد قبول نکرد بعد از توجہ بسیار معلوم شد کہ آن ظلمات ناشی از صفات کفاست کہ در وی مکنونست ومنشار آن کدورات موالات اوست باکفر واہل کفر توجہات در دفع آن ظلمات ننماید نقیہ او از ان ظلمات مربوط بعذاب نار است کہ جزار کفر است و نیز معلوم شد کہ ذرہ از ایمان دارد کہ ببرکت آن آخر او را از دوزخ خواہند برآورد وچون این حال را در وی مشاہدہ نمود بخاطر گذشت کہ آیا بر جنازہ او نماز باید کرد یا نہ بعد از توجہ ظاہر شد کہ نماز باید کرد پس مسلمانانی کہ باوجود ایمان رسوم اہل کفر مینمایند وتعظیم ایام ایشان میکنند بر جنازہ اینہا نماز باید وبکفار ملحق نباید ساخت کما ہو العمل الی الیوم وامیدوار باید بود کہ آخر ببرکت ایمان از عذاب ابدی نجات یابند پس معلوم شد کہ اہل کفر را عفو ومغفرت نیست ان اللہ لایغفر ان یشرک بہ اگر کافر صرف است عذاب ابدی جزار کفر اوست واگر ذرہ ایمان نیز دارد جزای او عذاب موقت است از نار ودر سائر کبائر ان شاء اللہ تعالی غفران شاء عذب نزد فقیر عذاب دوزخ موقت باشد یا مخلد مخصوص بکفر است وبصفات کفر کما سیجیئ تحقیقہ واہل کبائر کہ گناہان ایشان بمغفرت نہ آمدہ اند بتوبہ یا شفاعت یا بمجرد عفو واحسان و نیز آن کبائر را بآلام ومحن دنیوی یا شدائد وسکرات موت بکفر نساختہ امید است کہ

در عذاب آنها جمعے را بعذاب قبر کفایت کنند و جمعی دیگر را با وجود محنتهاے قبر با اهوال قیامت
و شدائد آن روز اکتفا فرمایند و از گناهان باقی نگذارند که محتاج بعذاب نار گردند کریمه الذین آمنوا و
لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن مؤید این معنی است چه مراد از ظلم شرک است والله سبحانه اعلم
بحقائق الامور کلها اگر گویند که در جزای بعضے از سیئات غیر کفر عذاب دوزخ نیز آمده است کما قال
تعالی ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بعمدا
قضا کند یک حقبه او را در دوزخ عذاب کنند پس عذاب دوزخ مخصوص بکفار نگشت گوئیم که
عذاب قاتل مخصوص بمستحل قتل است و مستحل قتل کافر است کما ذکره المفسرون و در سیئات غیر کفر که
عذاب دوزخ آمده است از شائبه صفات کفر خالی نخواهد بود مثل استحقاق آن سیئه و عدم مبالات
باتیان آن و خوار داشتن اوامر و نواهی شرعیه را در خبر آمده شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و در جای دیگر
فرموده امتی امة مرحومة لا عذاب لها فی الآخرة الخ کریمه الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم
الامن مؤید این معنی است کما مر و احوال اطفال مشرکان و شاهقان جبل و مشرکان زمان فترت رسل
در مکتوبیکه بنام فرزندی محمد سعید نوشته است بتفصیل ثبت یافته از انجا معلوم فرمایند و در زیادتی
و نقصان ایمان علما را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه میفرماید الایمان لا یزید
ولا ینقص و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که یزید و ینقص و شک نیست که ایمان عبارت
از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را درانجا گنجایش نیست و آنچه قبول
زیادتی و نقصان کند داخل دائره ظن است نه یقین نهایة ما فی الباب اتیان اعمال صالحه انجلاء آن
یقین میفرماید و اعمال غیر صالحه آن یقین را مکدر میسازد پس زیادتی و نقصان باعتبار اعمال در انجلاء
آن یقین ثابت شد نه در نفس آن یقین جمعی یقین را که منجلی و روشن یافتند زیاده گفتند از ان یقینی که آن
انجلاء و روشنی ندارد گویا بعضی غیر متجلی یقین را یقین ندانستند همان بعض متجلی را یقین دانسته ناقص
گفتند و جمعی دیگر که حدت نظر داشتند دیدند که این زیادتی و نقصان راجع بصفات یقین است نه بنفس
یقین لاجرم یقین را غیر زائد و ناقص گفتند مثل آنکه دو آئینه برابر که در انجلاء و نورانیت تفاوت دارد
شخصی بیند آئینه را که انجلاء زیاده دارد و نمایندگی درو بیشتر است گوید که این آئینه زیاده است
از بین آئینه دیگر که انجلاء و نمایندگی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آئینه برابر اند زیاده

و نقصان ندارند تفاوت در انجلا و نمایندگی است که از صفات آن ذاتیست پس نظر شخص تا سے
صائب است و بحقیقت شیء نافذ و نظر شخصی اول مقصور است و از صفت بذات نرفته یرفع الله
الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات ازین تحقیق که این فقیر باظهار آن موفق شده است
اعتراضات مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زائل گشت و ایمان عامه مومنان
در جمیع وجوه مثل ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نشد زیرا که ایمان انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات که تمام متجلی و نورانی است ثمرات و نتائج باضعاف زیاده دارد از ایمان عامه
مومنان که ظلمات و کدورات دارد علی تفاوت درجاتهم و همچنین ایمان ابی بکر رضی الله تعالی عنه که در وزن زیاده
از میان این امت است اعتبار انجلا و نورانیت باید داشت و زیادتی را راجع بصفات کامله باید ساخت
نمی بینی که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات با عامه در نفس انسانیت برابر اند و در حقیقت و ذات همه متحد
تفاضل باعتبار صفات کامله آمده است و آنکه صفات کامله ندارد گوئیا از ان انواع خارجست و از خواص
و فضائل آن نوع محروم با وجود این تفاوت در نفس انسانیت زیادتی و نقصان راه نمی یابد و نمی توان گفت
که آن انسانیت قابل زیادتی و نقصان است والله سبحانه الملهم للصواب و ایضا گویند که مراد از
تصدیق ایمانی نزد بعض تصدیق منطقی است که شامل ظن و یقین است برین تقدیر زیادتی و
نقصان را در نفس ایمان گنجایش گشت لیکن صحیح آنست که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان
قلبی است نه معنی عام که شامل ظن هم بود امام اعظم رح گوید انا مومن حقا و امام شافعی گوید انا مومن
ان شاء الله تعالی فی الحقیقت نزاع ایشان لفظی است مذهب اول باعتبار ایمان حال است و مذهب
ثانی باعتبار مآل و عاقبت کار اما تحاشی از صورت استثنا اولی و احوط است کما لا یخفی علی المنصف
و کرامات اولیاء الله حق است و از کثرت وقوع خوارق عادات از ایشان این معنی از ایشان عادت
مستمره گشته است و منکر آن منکر علم عادی و ضروریست معجزه نبی مقرون بدعوی نبوت است و کرامت
ولی ازین معنی خالی است بلکه مقرونست باعتراف متابعت آن نبی فلا اشتباه بین المعجزة
والکرامة کما زعم المنکرون و ترتیب در میان خلفاء راشدین بترتیب خلافت است اما افضلیت
شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آن را جماعه از اکابر ائمه
که یکے از ایشان امام شافعی است قال الشیخ امام ابو الحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر رض

ثم عمر رضی اللہ عنہما علی بقیۃ الامۃ قطعی قال الذہبی وقد تواتر عن علی فی خلافتہ وکرسی مملکتہ وبین الجم الغفیر من شیعتہ ان ابابکر
وعمر افضل الامۃ ثم قال ورواہ عن علی کرم اللہ تعالی وجہہ نیف وثمانون نفسا وعدد منہم جماعۃ ثم قال فقبح اللہ
الرافضۃ ما اجہلہم وروی البخاری عنہ انہ قال خیر الناس بعد النبی علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام ابوبکر رضی
ثم عمر رضی ثم رجل آخر فقال ابنہ محمد بن الحنفیۃ ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمین وصحح الذہبی وغیرہ عن
علی انہ قال الا وانہ بلغنی ان رجالا یفضلونی علیہما ومن وجدتہ فضلنی علیہما فہو مفتر علیہ ما علی المفتری و
اخرج الدار قطنی عنہ لا اجد احدا فضلنی علی ابی بکر وعمر رضی اللہ عنہما الا جلدتہ حد المفتری وامثال ذلک منہ ومن غیرہ من الصحابۃ
متواترۃ بحیث لا مجال فیہا لانکار احد حتی قال عبد الرزاق من اکابر الشیعۃ افضل الشیخین رضی بتفضیل
علی ایاہما علی نفسہ والا لما فضلتہما کفی بی وزرا ان احبہ ثم اخالفہ کل ذلک مستفاد من الصواعق
اما تفضیل عثمان بر علی رضی اللہ عنہما پس اکثر علماء اہل سنت برانند کہ افضل بعد از شیخین عثمان است رض
پس علی و مذہب ائمہ اربعہ مجتہدین نیز ہمین است و توقفی کہ در تفضیل حضرت عثمان رض از امام مالک
نقل کردہ اند قاضی عیاض گفتہ کہ او رجوع کردہ است از توقف بسوی تفضیل عثمان رض و قرطبی گفتہ است
ہو الاصح ان شاء اللہ تعالی و در ختنین توقفی کہ ازین عبارت امام اعظم رحمہ اللہ فہمیدہ اند کہ من علامات
السنۃ والجماعۃ تفضیل الشیخین ومحبۃ الختنین نزد این فقیر اختیار این عبارت را محل دیگر است کہ چون ظہور
فتن و اختلال در امور مردم در زمان خلافت حضرت ختنین بسیار شدہ بود و در دلہای مردم ازین راہ کدورتی
راہ یافتہ امام این معنی را ملاحظہ فرمودہ در حق ایشان لفظ محبت اختیار نمودہ است و دوستی ایشان را
از علامات سنت ساختہ نہ آنکہ شائبہ توقف ملحوظ بود و کیف و کتب الحنفیۃ مشحونۃ بان افضلیتہم علی ترتیب
خلافتہم بالجملہ افضلیت شیخین یقینی است و افضلیت حضرت عثمان رض دون اوست اما احوط آنست کہ منکر
افضلیت حضرت عثمان رض را بلکہ افضلیت شیخین را نیز حکم بکفر نکنیم و مبتدع و ضال دانیم چہ علماء را در
تکفیر او اختلاف است و در قطعیت این اجماع قیل قال این منکر قرین زندیقی بیدولت است کہ بواسطہ
احتیاط در لعن او توقف کردہ اند ایذائیکہ بحضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از راہ ایذاء خلفاء راشدین او
میرسد در رنگ ایذائیست کہ از راہ ایذای امامین باو رسیدہ علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات
قال علیہ الصلوۃ والسلام اللہ اللہ فی اصحابی لا تتخذوہم غرضا من بعدی فمن احبہم فبحبی احبہم
ومن ابغضہم فببغضی ابغضہم ومن اذاہم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی اللہ ومن اذی اللہ ورسولہ

نبود شک آن بوده و قال عز و جل ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة و آنچه مولانا سعد الدین
در شرح عقائد نسفی در بیان افضلیت انصاف داده است از انصاف دور است و تردیدی که نموده است
فی ما حصل است چه مقرر علما است که افضلیت باعتبار کثرت ثواب نزد خدای جل و علا اینجا مراد است
نه افضلیتی که بمعنی کثرت ظهور فضائل و مناقب بود که نزد عقلا اعتبار ندارد زیرا که سلف از صحابه و تابعین آنقدر
فضائل و مناقب که از حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است حتی قال الامام احمد ما جاء لاحد من
الصحابة من الفضائل ما جاء لعلی مع ذلک هم ایشان حکم کرده اند بافضلیت خلفاء ثلثه پس معلوم شد که وجه
افضلیت دیگر است ورای این فضائل و مناقب و اطلاع بر آن افضلیت مشاهدان دولت وحی را میسر است
که بصریح یا بالقرائن معلوم نموده باشند و آن صحابه پیغمبر اند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات پس آنچه شارح
عقائد نسفی گفته است اگر مراد از فضیلت کثرت ثواب است پس توقف را جهت است ساقط است زیرا
که توقف را وقتی گنجایش باشد که آن افضلیت را قبل از صاحب شریعت صریحاً او دلالة معلوم نکرده باشند
و چون معلوم کرده باشند چرا توقف نمایند و اگر معلوم نکرده باشند چرا حکم بافضلیت کنند و آنکه همه را برابر داند
و فضل یکی بر دیگری فضولی انگارد بوالفضول است عجب بوالفضولی که اجماع اهل حق را فضولی داند مگر لفظ
فضل او را باین فضولی برده است و آنچه صاحب فتوحات مکیه گفته است که سبب ترتیب خلافتهم مدة اعمارهم دلالت
بر مساوات در افضلیت ندارد چه امر خلافت دیگر است و مبحث افضلیت دیگر و او مسلم این و امثال این از شطحیات
او است که شایان تمسک نیست اکثر معارف کشفیه او که از علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است
پس متابعت نکند آن را مگر کسی که دلش مریض است یا مقلد صرف و آنچه در میان صحابه از منازعات و مشاجرات
گذشته بر محامل نیک صرف باید کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت قال التفتازانی مع افراطه فی حب علی
کرم الله تعالی وجهه و ما وقع من المخالفات والمحاربات لم یکن عن نزاع فی خلافته بل عن خطاء فی الاجتهاد وفی
حاشیة الخیالی علیه فان معاویة واحزابه بغوا عن طاعته مع اعترافهم بانه افضل اهل زمانه وانه الاحق بالامامة منه
لشبهة هی ترک القصاص عن قتلة عثمان رضی الله تعالی عنه و نقل فی حاشیة کمال القری عن علی کرم الله
وجهه انه قال اخواننا بغوا علینا ولیسوا کفرة ولا فسقة لما لهم من التأویل و شک نیست که خطاء اجتهادی
از ملامت دور است و از طعن و تشنیع مرفوع مراعات حقوق صحبت خیر البشر را علیه و علی آله الصلوات والتحیات
نموده جمیع اصحاب کرام را به نیکی یاد باید کرد و بدوستی پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات ایشان را دوست

باید داشت قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام من احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم یعنی کلیکه باصحاب
من تعلق کرده همان محبت است که بمن تعلق شده است و همچنین بغضی که بایشان تعلق گیرد همان بغض است
که بمن تعلق گرفته است ما را با محاربان حضرت امیر هیچ آشنائی نیست بلکه جای آنست که از ایشان دور و دراز باشیم
اما چون اصحاب کرام پیغمبر اند که ما بمحبت ایشان مأموریم و از بغض و ایذای ایشان ممنوع ناچار همه را دوست میداریم
بدوستی پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات و از بغض و ایذای ایشان گریزان که آن بغض و ایذا منجر بآن
سرور میشود ولیکن محق را محق گوئیم و مخطی را مخطی حضرت امیر بر حق بودند و مخالفان ایشان بر خطا زیاده برین
فضولیست تحقیق این مبحث در مکتوبیکه بخواجه محمد اشرف نوشته است بتفصیل ذکر یافته است اگر خفای مانده باشد بآن
مکتوب رجوع فرمایند بعد از تصحیح عقائد از تعلم احکام فقه چاره نبود و از دانستن فرض و واجب و حلال و حرام
وسنت ومندوب ومشتبه ومکروه گذر نه وهمچنین عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست مطالعه کتب فقه از
ضروریات شمرند وسعی بلیغ در اتیان اعمال صالحه مرعی دارند شمهٔ از فضائل وارکان صلوة که عماد دین است
ایراد مینماید استماع فرمایند اول از اسباغ وضو چاره نبود هر عضو را سه بار بتمام وکمال باید شست تا بوجه
سنت ادا یابد و در مسح سر استیعاب باید نمود و در مسح گوش و مسح رقبه احتیاط باید فرمود و تخلیل بخنصر دست
چپ از جانب زیر آن اصابع آمده است آنرا مراعات فرمایند اتیان مستحب را اندک ندانند مستحب دوست داشته شده
حق است جل وعلا و مرضی او تعالی اگر بتمام دنیا یک فعل مرضی و محبوب حق جل سلطانه معلوم شود و عمل بمقتضای
آن میسر گردد مغتنم است حکم آن دارد که کسی بخزف ریزهای چند جواهر نفیس بخرد و بجماد لاطائل روح را
بدست آرد بعد از ظهور کمال و اسباغ وضو قصد نماز که معراج مؤمن است باید فرمود و اهتمام باید نمود که نماز
فرض بجماعت ادا نماید بلکه تکبیرهٔ اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت مستحب ادا یابد و در قرائت مراعات
قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود از طمانینت چاره نبود که فرض است یا واجب بقول مختار در قومه راست
باید ایستاد بنحویکه استخوانها بمقر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانینت درکار است نیز باید که
فرض است یا واجب یا سنت علی اختلاف الاقوال وهمچنین در جلسه که میان دو سجده است بعد از
نشستن درست اطمینان نیز درکار است چنانچه در قومه و اقل تسبیح رکوع و سجود سه بار است و
اکثرش تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام باندازهٔ حال مقتدیان است
شرم میآید که کسی در حال انفراد در وقت استطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند

پنج بار یا ہفت بار گوید و در وقت سجده رفتن انچه بزمین نزدیک است اول دوزانو بزمین نهد پس اول دوزانو بر زمین نهد بعد ازان هر دو دست بعد ازان بینی را بعد ازان جبین را در وقت وضع زانو و دست ابتدا از یمین باید نمود و در وقت رفع راس انچه باسمان نزدیک است اول باید برداشت پس ابتدا برفع از جبین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید دوخت و در وقت رکوع بر پایهای خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود باید ملاحظه باید نمود چه این نظر را از پراگندگی دوخته شود بر موضع مذکور گماشته گردد نماز بجمعیت میسر شود و صلوة بخشوع حاصل آید کما هو المنقول عن النبی علیه و علی آله الصلوة والسلام و همچنین تفریج اصابع دو دست در وقت رکوع وضم ساختن آن اصابع در وقت سجود سنت است آن را مرعات فرمایند انگشت کشادن یا ضم ساختن بی تقرب نیست فوائد در ضمن آن ملاحظه نموده صاحب شرع بعمل در آورده است ما را هیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علیه و علی آله الصلوة والسلام این همه احکام در کتب فقهیه مذکور اند بتفصیل و ایضاح مقصود از ایراد اینجا ترغیب بر اعمال است بمقتضای علم فقه وفقنا الله سبحانه و ایاکم علی الاعمال الصالحة الموافقة للعلوم الشرعیة بعد ان وفقنا الله سبحانه لتصحیح العقائد الدینیة بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم و علی آل کل من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها اگر شوقی بفضائل صلوة و بر تضمن کمالات مخصوصه آن در خود یابند پس سه مکتوب که متصل و مترتب یکدیگراند آن را مطالعه فرمایند اول مکتوب بنام فرزندی محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد نعمان و مکتوب سوم بنام هاشم بخت آب میان شیخ تاج بعد از تحصیل دو جناح اعتقادی و عملی اگر توفیق ایزدی جل سلطانه رهنمونی فرماید سلوک طریقه علیه صوفیا است نه از برای آن غرض که شی زائد از ان اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر جدید بدست آرند بلکه مقصود آن ست که نسبت بمعتقدات یقینی و اطمینانی حاصل کنند هرگز بتشکیک زائل نگردد و بایراد شبهه باطل نشود چه پای استدلال چوبین است و مستدل بی تمکین الا بذکر الله تطمئن القلوب و نسبت باعمال یسری و سهولتی حاصل کنند و کسل و سرکشی که از اماره ناشی می شود زائل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقه صوفیه نه آنست که صور و اشکال غیبی را مشاهده نمایند و انوار و الوان را معاینه کنند این خود داخل لهو و لعب است صور و انوار حسی چه نقصان دارد که کسی اینها را گذاشته بریاضات و مجاهدات تمنای صور و انوار غیبی نماید چه این صور

وآن صور واین انوار وآن انوار رحمت مخلوق حق اند جل وعلا واز آیات واله بر وجود او تعالی ودر میان طریق
صوفیه اختیار کردن طریقه علیه نقشبندیه اولی وانسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت
نموده اند واجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند واز احوال هیچ ندارند خرسندند
واگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را نمی پسندند ازینجاست که سماع ورقص را
تجویز نکرده اند واحوالیکه بران مترتب شود اعتبار ننموده اند بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع آن فرموده اند
وثمراتیکه بران مترتب شود التفات بآن ننموده روزی بمجلس طعام از ملازمت حضرت ایشان حاضر بودیم
شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجه ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان بسم الله را بلند گفت
ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلیغ فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود واز حضرت ایشان
شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علما آنجا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر
جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است نکنند ایشان در جواب فرمودند که نکنیم اکابر این
طریقت هرگاه در منع ذکر جهر این همه مبالغه نمایند از سماع ورقص و وجد چه گوید احوال ومواجیدیکه بر اسباب
نامشروعه مترتب شوند نزد فقیر از قبیل استدراجات است چه اهل استدراج را نیز احوال واذواق دست
میدهد وکشف توحید ومکاشفه معاینه در مرایا صور عالم بظهور می آید حکماء یونان وجوگیه وبراهمه هند درینمعنی شریک اند
علامت صدق احوال موافقت علوم شرعیه است باجتناب از ارتکاب امور محرمه ومشتبهه بدانند که
سماع ورقص فی الحقیقت داخل لهو ولعب است کریمه ومن الناس من یشتری لهو الحدیث در شان منع
سرود نازل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد ابن عباس است واز کبار تابعین گوید که مراد از لهو الحدیث
سرود است فی المدارک لهو الحدیث السمر والغناء وکان ابن عباس وابن مسعود رضی الله تعالی عنهم
یحلفان انه الغناء وقال مجاهد فی قوله تعالی والذین لا یشهدون الزور ای لا یحضرون الغناء وحکی عن
امام الهدی ابی منصور الماتریدی من قال المقری زماننا احسنت عند قرائته یکفر وبانت منه امراته
واحبط الله تعالی کل حسناته وحکی عن ابی نصیر الدبوسی عن القاضی ظهیر الدین الخوارزمی من سمع الغناء
من المغنی وغیره او یری فعلا من الحرام فیحسن ذلک باعتقاد او بغیر اعتقاد یصیر مرتدا فی الحال بناء علی انه
ابطل حکم الشریعة ومن ابطل حکم الشریعة فلا یکون مومنا عند کل مجتهد ولا یقبل الله تعالی طاعته واحبط الله
کل حسناته اعاذنا الله سبحانه من ذلک وآیات واحادیث وروایات فقهیه در حرمت غنا بسیار است بحدیکه

احصای آن متعذر است مع ذلک اگر شخصی حدیث منسوخ یا روایه شاذ را در اباحت سرود بیارد اعتبار نباید کرد
که فقیهی در هیچ وقتی و زمانی فتوی باباحت سرود نداده است و رقص و پاکوبی را تجویز نداشته چنانچه در ملتقط
امام همام ضیاء الدین شامی مذکور است و عمل صوفیه در حل و حرمت سند نیست همین بس نیست که ما ایشان را
معذور داریم و ملامت نکنیم و امر ایشان را بحق سبحانه تعالی مفوض داریم اینجا قول امام ابی حنیفه و امام
ابی یوسف و امام محمد معتبر است نه عمل ابوبکر شبلی و ابی حسن نوری صوفیان خام این وقت عمل پیران خود را
بهانه ساخته سرود و رقص را دین و ملت خود گرفته اند و طاعت و عبادت ساخته اولئک الذین اتخذوا
دینهم لهوا و لعبا و از روایت سابق معلوم شده است کسیکه فعل حرام را مستحسن داند از زمرۂ اهل
اسلام می برآید و مرتد میگردد و پس خیال باید کرد که تعظیم مجلس سماع و رقص نمودن بلکه آن را طاعت
و عبادت دانستن چه شناعت دارد لله سبحانه الحمد و المنة که پیران ما باین امر مبتلا نشده اند و ما تابعان را
از تقلید این امر و ارهانیده اند شنیده میشود که مخدوم زاده ها میل بسرود دارند و مجلس سرود و قصیده
خوانی در شبهای جمعه منعقد میسازند و اکثر یاران درین امر موافقت مینمایند عجب هزار عجب مریدان
سلاسل دیگر عمل پیران خود را بهانه ساخته ارتکاب این امر مینمایند و حرمت شرعی را بعمل پیران خود
دفع میکنند اگرچه فی الحقیقت درین امر محق نباشند یاران درین ارتکاب چه معذرت خواهند فرمود حرمت
شرعی یکطرف و مخالفت طریقت پیران خود یکطرف نه اهل شریعت ازین فعل راضی اند و نه اهل طریقت اگر حرمت
شرعی نبودی مجرد احداث امر در طریقت شنیع بودی فکیف که حرمت شرعی با آن جمع شود یقین است که جناب
میرزا جیو باین امر راضی نخواهند بود اما مراعات آداب شما نموده بتصریح منع هم نمی کنند و یاران را از این
اجتماع نهی نمی نمایند این فقیر چون در آمدن خود توقف دید چند فقره فراهم آورده نوشته فرستاد این سبق را
در ملازمت میرزا جیو بگذرانند و از اول تا آخر پیش ایشان بخوانند و السلام مکتوب دوصد
و شصت و هفتم بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه اسرار و دقائق که حضرت ایشان
بآن متمیز گشته اند شمه از آن بظهور نمی توان آورد بلکه برمز و اشارت نیز از آن باب سخن نمیتوان کرد و آن همه را
جمعیتش از مشکوة نبوت است و ملائکه علیین نیز درین دولت شریک اند و ما یناسب ذلک بعد
الحمد و الصلوٰة و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند
به مطالعه آن مشرف گشت جزاکم الله سبحانه خیرا از انعامات حق جل سلطانه چه نویسد و چه

شکر آن نماید علوم و معارفی که افاضه میشود و بتوفیق خداوندی جل شانه اکثر آن در قید کتابت می آید و بسمع
اہل و غیر اہل میرسد اما اسرار و دقائقی که بآن متمیز است شمۂ از آن بظهور نمیتواند آورد بلکه برمز و اشارت نیز از آن
مقوله سخن نمیتواند کرد فرزندی اعزی که مجموعۂ معارف فقیر است و نسخۂ مقامات سلوک و جذبه رمزے
ازین اسرار دقیقه با او در میان نمی آرد و به سعی تمام در استتار آن می کوشد با آنکه میداند که فرزندے از
محرمان اسرار است و از خطا و غلط محفوظ اما چه کند که وقت معانی زبان را میگیرد و لطافت اسرار
لبها را می بندد و یضیق صدری و لا ینطلق لسانی نقد وقت است آن اسرار نه از ان قبیل اند که در بیان نیاید
بلکه در بیان نمی آیند ؎ فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست * هم قصۂ غریب و حدیث عجیب هست *
این دولت که بادر استتار آن میکوشیم مقتبس از مشکوٰۃ نبوت انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات
و ملائکه ملا اعلی با نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات شریک این دولت اند و از متابعان انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات هر کرا باین دولت مشرف سازند ابو هریره گوید رضی الله عنه که من از رسول
خدا صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم دو نوع علم اخذ نموده ام یکی از ان دو علم آنست که در میان شما منتشر
ساختم و علم دیگر را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند و آن علم دیگر علم اسرار است که فهم هر کس بآن نرسد
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ثانیا مرقوم آنکه کتابتی که بحضرت خواجه زادها نوشته است
بنظر شریف خواهد گذشت مخدوما مکرما احداثی که در طریقت پیدا کنند نزد فقیر کم از بدعتی نیست که در
دین احداث کنند برکات طریقت تا زمانی فائض است که احداثی در طریقت پیدا نشده است و
چون امر محدث در طریقت پیدا شد راه فیوض و برکات آن طریق مسدود گشت پس محافظت طریقت
از اهم مهام آمد و اجتناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس هر جا که از هر مخالف طریقت خود
بیفشند بزجر و مبالغه منع آن فرمایند و در ترویج و تقویت آن طریقت کنند والاعلام والاکرام

مکتوب دویست و شصت و ششم بخان خانان صدور یافت در بیان آنکه علم وراثت انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات چیست و مراد از علما که در حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
واقع شده اند کدام اند و در بیان آنکه علم اسرار که از وراثت انبیا باقی مانده است علیهم الصلوات
والتسلیمات غیر آن اسرار است که اولیاء امت بآن متکلم کرده اند از علم توحید وجودی و بیان
احاطه و سریان و قرب و معیت و ما یشاکل ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال

واو فضاع فقرا این حدود مستوجب حمد است المسئول من اللہ سبحانہ سلامتکم وعافیتکم وثباتکم واستقامتکم چون مبحث علم وعلما در میان بود چند کلمہ از ان مقولہ بمقتضای وقت نوشتہ آمد در اخبار آمدہ العلماء ورثۃ الانبیاء علمی کہ از انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات باقی ماندہ است دو نوع است علم احکام وعلم اسرار وعالم وارث کسی است کہ او را از ہر دو نوع علم سہم بود نہ آنکہ او را از یک نوع نصیب بود نہ از نوع دیگر کہ آن منافی وراثت است چہ وراثت را از جمیع انواع ترکہ مورث نصیب است نہ از بعض دون بعض وآنکہ او را از بعض معین نصیب است داخل غرما است کہ نصیب او بجنس حق او تعلق گرفتہ است وہمچنین فرمودہ علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مراد از علماء وارثانند نہ غرما کہ نصیبی از بعض ترکہ فرا گرفتہ اند چہ وارث را بواسطہ قرب وجنسیت بمورث می توان گفت بخلاف غرما کہ از ین علاقہ خالی است پس ہر کہ وارث نبود عالم نباشد مگر آنکہ علم را مقید بیک نوع سازیم وگوئیم کہ عالم علم احکام است مثلا وعالم مطلق آن بود کہ وارث باشد واز ہر دو نوع علم او را نصیب وافر بود اکثر مردم گمان دارند کہ علم اسرار عبارت از علوم توحید وجود است وشہود وحدت در کثرت ومشاہدہ کثرت در وحدت وکنایہ است از معارف احاطہ وسریان وجود وقرب ومعیت او تعالی بر نہجیکہ بکشوف ومشہود ارباب احوال است حاشا وکلا ثم حاشا وکلا کہ این علوم ومعارف از علم واسرار بوند شایان مرتبہ نبوت باشد زیرا کہ مبنای این معارف سکر وقت است وغلبہ حال کہ منافی صحو است وعلم انبیا علیہم الصلوات والتحیات چہ علم احکام وچہ علم اسرار ہمہ صحو در صحو است وعلم انبیا علیہم الصلوات والتحیات چہ علم از احکام وچہ علم اسرار ہمہ صحو در صحو است کہ شمہ از سکر بآن ممتزج نگشتہ است بلکہ این معارف مناسب مقام ولایت اند کہ قدم راسخ در سکر دارد پس این علوم از اسرار ولایت بودند نہ از اسرار نبوت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات ہر چند ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مغلوب شدہ در جنب احکام نبوت کمضمحل ـــــــ بلی ہر جا شود مہر آشکارا شود شمعہا را جز نہان بودن چہ بارا بفقیر در کتب در رسائل خود نوشتہ است وتحقیق نمودہ کہ کمالات نبوت حکم دریای محیط دارد وکمالات ولایت در جنب آن قطرہ است محقرا ما چہ توان کرد جمعی از نارسائی بہ کمالات نبوت گفتہ اند کہ الولایۃ افضل من النبوۃ وجمعی دیگر در توجیہ آن گفتہ اند کہ ولایت نبی افضل است از نبوت وے این ہر دو فریق حقیقت نبوت را نا دانستہ حکم بر غائب کردہ اند نیز دیگر باین حکم است حکم بترجیح سکر بر صحو اگر حقیقت صحو میدانستند ہرگز سکر را بہ صحو نسبت نمی دادند ع چہ نسبت خاک را

با عالم پاک ٭ و آنانکه صحو خواص را نیز مماثل صحو عوام دانسته سکر را بر آن ترجیح داده اند کاش سکر خواص را
مماثل سکر عوام دانسته جرأت باین حکم نمی نمودند چه مقرر عقلا است که صحو بهتر از سکر است اگر صحو و سکر
مجازی است این حکم ثابت است و اگر حقیقی است نیز این حکم ولایت را از نبوت افضل گفتن و
سکر را بر صحو ترجیح دادن در رنگ آنست که کسی کفر را با اسلام ترجیح دهد و جهل را از علم بهتر داند زیرا
که کفر و جهل مناسب مقام ولایت است و اسلام و معرفت مناسب مرتبهٔ نبوت منصور گوید
ع کفرت بدین الله والکفر واجب ٭ لدی و عند المسلمین قبیح ٭ و محمد رسول الله صلی الله علیه و
علی آله وسلم از کفر استعاذه مینماید قل کل یعمل علی شاکلته چنانچه در عالم مجاز اسلام بهتر از کفر است در حقیقت
نیز اسلام را بهتر از کفر باید دانست فان المجاز قنطرة الحقیقة اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبهٔ
جمع کفر و سکر و جهل ثابت است در مرتبهٔ فرق بعد الجمع اسلام و صحو و معرفت نیز متحقق پس کفر و سکر و
جهل را بمقام ولایت مناسب گفتن بچه معنی بود گوئیم که صحو و مانند آن در فرق مرتبه اثبات نمودن نسبت
بمرتبهٔ جمع است که سراسر سکر و استتار است والا صحو آن مرتبه نیز ممتزج بسکر است و اسلام آن مختلط
بکفر و معرفت مشوب بجهل اگر در کتاب گنجایش میداشت احوال معارف مرتبهٔ فرق را بتفصیل ذکر کرده
امتزاج سکر و مانند آن را در آن مرتبه بیان می نمود ارباب فطانت شاید این معنی را بتفرس نیز دریابند
العجب کل العجب این قدر باید فهمید که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این همه بزرگی و کلانی که یافته
اند از راه نبوت یافته اند نه از راه ولایت پیش از خادمی نیست از برای نبوت و اگر ولایت را بر نبوت
مزیت می بود ملائکه ملأ اعلی که ولایت ایشان اکمل است از سائر ولایات از انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات افضل میشدند و گروهی ازین طائفه چون ولایت را افضل از نبوت دانسته ولایت
ملأ اعلی را اکمل از ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات دیدند ناچار ملائکه علیین را از انبیا افضل
گفتند علیهم الصلوات والتسلیمات و از جمهور اهل سنت بعد افتادند کل ذلک لعدم الاطلاع علی حقیقة
النبوة و چون در نظر مردم بواسطهٔ بعد عهد نبوت در جنب کمالات ولایت حقیر می در آید لاجرم سخن را
درین باب مبسوط ساخت و شمهٔ از حقیقت معامله وانمود ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و
ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین اخوی ارشدی شیخ داؤد چون متردد آن حدود بود ند
باعث این تصدیع گشتند مکتوب دویست و شصت و نهم بمرتضی خان صدور یافته

در ترغیب بر اهانت رسانیدن باعدای دین و تخریب و تحقیر آلههٔ باطلهٔ این بیخردان و وعید بر کتمان و اظهار
تمنای خود باین امر عظیم القدر و بیان اسباب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی هر کسی را
در دل تمنای امریست از امور و تمنای این فقیر شدت نمودن نسبت بدشمنان خدا جل و علا و دشمنان پیغمبر او
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و اهانت رسانیدن است باین بیدولتان و خوار داشتن ایشان را
و آلههٔ باطلهٔ ایشان را و یقین میدانند که هیچ عملی نزد حق جل و علا ازین عمل مرضی تر نیست بنابران مکرر
ایشان را باین عمل مرضی ترغیب می نمایند و اینان باین عمل از اهم مهام اسلام میدانند چون بدولت آنجا
تشریف برده اند و برای تحقیر و اهانت رسانیدن آن بقعهٔ کثیفه و اهل آن متعین شده اند اول شکر این نعمت
بجا باید آورد که جمع کثیر برای تعظیم و توقیر آن مقام و اهل آن میرفتند سبحانه و تعالی الحمد و المنة که مارا باینها
بلا ابتلا نساخت و بعد از شکر این نعمت عظمی در تحقیر و توهین این بیدولتان و آلههٔ باطلهٔ ایشان سعی
بلیغ باید فرمود و هر قدر که میسر شود بخفیه یا جهر در تخریب این جماعه باید کوشید و انواع اهانت باین بت
تراشیده ناتراشیده باید رسانید امید است که بعضی از آنهائیکه واقع شده است باین عمل تلافی
آنها نماید و کفاره سازد ضعف بدن و شدت سرما مانع است و الا بخدمت ایشان رسیده ترغیب این
امر می نمود و باین تقریب یکبار تفی بران سنگ می انداخت و آن را سرمایهٔ سعادت میساخت زیاده
چه مبالغه نماید و السلام

مکتوب دویست و هفتادم بشیخ نور محمد صدور یافت در بیان ترجیح
بعضی صحبتها بر عزلت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی شیخ نور محمد دور افتادگان را بهیچ
فراموش نساخته اند که بسلامی و پیامی هم یاد میکنند متمنای شما عزلت و انزوا بوده که میسر شد اما
بعضی از صحبتها هست که بر عزلت می چربد قیاس احوال اویس قرنی نمایند که چون عزلت اختیار کرده
بصحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات نرسید از کمالات صحبت بهره نیافت و از
تابعین گشت و از خیریت پایهٔ اعلی بدرجهٔ دوم رسید بعنایت الله سبحانه صحبت هر روز بطرز دیگر است
من استوی یوماه فهو مغبون و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه
و علی آله الصلوات و التحیات

مکتوب دویست و هفتاد و یکم بشیخ حسن برکی صدور
یافته در حل استفسار واقعه که دیده بود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
مکتوب شریف اخوی اعزی شیخ حسن احسن الله سبحانه حاله و اوصله الی کماله رسید واقعهٔ روشن

که برو داده بود و نوشته بودند بوضوح انجامید امیدوار باشند و بآنچه مامور اند در اتیان آن بجان کوشند و سر موی از اتیان احکام شرعیه تجاوز تجویز نکنند و به معتقدات حقه اهل سنت و جماعت متحلی باشند مع کمال الیقین و غیر این همه هیچ دگر و الدین شما تجویز نکنند و آخوند راضی باشند سیر هندوستان را مغتنم شمرند والسلام

مکتوب دویست و هفتاد و دوم بمیر سید محب الله مانکپوری صدور یافته در بیان ایمان غیب و ایمان شهودی و توحید شهودی و توحید وجودی و آنچه در حصول فنا در کار است توحید شهودی است توحید وجودی هیچ در کار نیست و در بیان اصناف هر کدام و فضل دادن ایمان غیب را بر ایمان شهادت و در بیان آنکه اول کسی که اظهار توحید وجودی نموده است و تصریح بآن کرده صاحب فتوحات مکیه است عبارات مشائخ ما تقدم هرچند از توحید و اتحاد خبر میدهند اما محمول بر توحید شهودی اند و ما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوٰة سیادت پناه اخوی اعزی میر محب الله معلوم فرمایند که ایمان بغیب بوجود واجب تعالی و بسائر صفات او سبحانه نصیب انبیا است و نصیب اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و نصیب اولیائی که بکلیت مرجوع اند و نسبت ایشان نسبت اصحاب است اگرچه اینها قلیل اند بل اقل و نصیب علماء و نصیب عامه مومنان و ایمان شهودی نصیب عامه صوفیه است از ارباب عزلت بوند یا از ارباب عشرت چه ارباب عشرت هرچند مرجوع اند اما بکلیت رجوع نموده اند باطن ایشان همچنان نگران فوق است ظاهر بخلق اند و باطن بحق جل سلطانه لیس همه وقت ایمان شهودی نصیب شان است و انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چون بکلیت مرجوع اند و بظاهر و باطن متوجه دعوت خلق بحق جل و علا لاجرم ایمان غیب نصیب شان است و این فقیر در بعضی رسائل خود تحقیق نموده است که با وجود رجوع نگرانی فوق علامت نقص است و عدم وصول است بانجام کار و رجوع بکلیت علامت وصول است بنهایة النهایه صوفیه کمال را در جمع بین التوجهین دانسته اند و جامع تشبیه و تنزیه را از کمل شمرده مصرعه آن ایشانند و من چنینم یا رب انبیا علیهم الصلوٰة والسلام چون از مقام دعوت فارغ میگردند و متوجه عالم بقا میشوند و مصلحت رجوع تمام میشود بشوق تمام ندای الرفیق الاعلی برآورده بکلیت متوجه حق جل شانه میگردند در مراتب قرب بیجیبر مینمایند ع هنیئا لارباب النعیم نعیمها و للعاشق المسکین ما یتجرع و نزد فقیر کمال آنست که در وقت عروج کثرت بکلیت از نظر مرتفع شود حتی که اسما و صفات نیز ملحوظ نباشد و جز احدیث مجرده هیچ مشهود نبود ثم عز و جل معه ما عز و جل معه در وقت رجوع نظر بتمام بکثرت افتد و غیر از خلق در رنگ عامه مومنان

امر دیگر مشهود او نبود و غیر از ادای طاعت و دعوت خلق بحق جل و علا او را کاری نباشد و چون امر دعوت تمام کند و عالم فانی را وداع نماید بکلیت بجناب قدس متوجه شود و رخت از غیب بشهادت کشد و معامله را از گوشه به آغوش برد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ناقصی رجوع بکلیت را نقص خیال نکند و توجه باطن را که بحق است جل سلطانه بهتر از توجه بخلق که برای دعوت و تکمیل ایشانست نداند زیرا که صاحب رجوع باختیار خود در مقام رجوع نیامده است بلکه بمراد حق جل سلطانه از اعلی به اسفل نزول کرده است و از وصل به هجر خود قرار داده پس صاحب رجوع قائم بمراد حق است جل شانه و فانی از مراد خود و صاحب توجه بوصل و شهود محفوظ است و به قرب و معیت شادان به هجری که بود مراد محبوب ز از وصل هزار بار خوشتر ولانی فی الوصال عبد نفسی ؎ وفی الهجران مولی للموالی ؎ وشغلی بالحبیب لکل حال ؎ احب الی من شغلی لحالی ؎ و فضائل و کمالات رجوع بسیار است صاحب توجه نسبت بصاحب رجوع قطره ایست نسبت بدریای محیط این رجوع از فضائل نبوت است و آن توجه از آثار ولایت شتان ما بینهما اما فهم هر کس باین کمال نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم بعضی از جامعان تنزیه و تشبیه گویند که ایمان به تنزیه همه مؤمنان را حاصل است عارف آنست که ایمان به تشبیه با آن جمع کند و خلق را ظهور خالق بیند و کثرت را کسوت وحدت داند و صانع را در صنع مطالعه کند بالجمله توجه تنزیه صرف نزد ایشان نقص است و شهود وحدت بی ملاحظهٔ کثرت عیب این جماعه متوجهان احدیت صرف را ناقص میشمرند و ملاحظه وحدت را بی مطالعهٔ کثرت تجرید میدانند و تقیید می انگارند سبحان الله و بحمده دعوت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات به تنزیه صرف است و کتب سماوی ناطق بایمان تنزیهی است انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نفی آلهه باطله آفاقی و انفسی مینمایند و به ابطال اینها دعوت میفرمایند و به وحدت واجب الوجود بیچون و بیچگونه دلالت میکنند هیچ شنیده که پیغمبری دعوت بایمان تشبیه نموده است و خلق را ظهور خالق گفته جمیع پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات در کلمه توحید واجب الوجود تعالی و تقدس متفق اند نفی ارباب ما دون او سبحانه مینمایند قال الله تبارک و تعالی قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله ولا نشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون این جماعه اسباب را فی نهایت اثبات مینمایند و همه را ظهورات رب الارباب تخیل میکنند و کتاب و سنت را که در مطالب خود مستشهد می آرند

الکتاب هو الاول والآخر والظاهر والباطن وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم والسنة اللهم انت الاول فلیس قبلک شیئ وانت الآخر فلیس بعدک
شیئ وانت الظاهر فلیس فوقک شیئ وانت الباطن فلیس دونک شیئ هیچ استشهاد نیست زیراکه
این عبارت حصر برای نفی کمال وجود از ماسوا است بابلغ وجه نه نفی اصل وجود چنانکه فرموده
لا صلوٰة الا بفاتحة الکتاب وفرموده لا ایمان لمن لا امانة له وامثال آن در کتاب وسنت بسیار است این
توجیه نه تاویل نصوص است چنانکه گمان برده اند بلکه عمل بنصوص است بکمال بلاغت در عرف چون
اهتمام بامر رسالت شخصی ظاهر شود میگویند این که دست او دست منست مقصود اینجا حقیقت نیست مجاز است
که ابلغ از حقیقت است و چون فعل از اندازه قدرت فاعل که عبد مملوک صاحب قدرت کامله است
زیاده بوقوع آید والتفات وتوجه آن مالک قادر در آن فعل مرعی باشد مالک را سزد که بگوید این فعل را من کردم
نه تو سخن را هیچ دلالت نیست بر اتحاد فعل ونه بر اتحاد ذات حاشا وکلا که فعل عبد مملوک عین فعل مالک مقتدر بود
ویا ذات او عین ذات او این جماعه مذاق انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات مگر نفهمیده اند که مدار دعوت
ایشان بر اثنینیت است ووجود غیر وغیریت عبارات ایشان را بر توحید واتحاد فرود آوردن از تکلفات
بارده است اگر فی الحقیقة موجود یکی بود وماسوای او ظهورات او بوند وعبادت ماسوی عبادت او باشد
چنانچه این جماعه گمان برده اند چرا انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مبالغه وتاکید منع آن نمایند وعقوبت های
ابدی بر عبادت ماسوی مترتب سازند وعابدان را دشمنان خدا گویند چون بر منشا غلط ایشان را اطلاع
نه بخشند وبه غیریت را کار جهل در ایشان ناشی شده است زایل نگردانند وعبادت ایشان را عین عبادت حق
جل وعلا نه دانانند بعضی ازین جماعه گویند که پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات بواسطه قصور فهم عوام اسرار
توحید وجود را پوشیده بنای دعوت را بر غیر وغیریت کرده اند ووحدت را پوشیده بکثرت دلالت نموده اند
این سخن در رنگ تقیه شیعه نامسموع است پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات احق اند به تبلیغ آنچه
نفس الامر است هرگاه نفس الامر موجود یکی بود وغیر او را موجود نباشد چرا پوشیده داشته اظهار خلاف نفس
نمایند علی الخصوص احکامی که بذات وصفات وافعال واجب الوجود تعالی وتقدس تعلق داشته باظهار
واعلان احق اند گو نظران اگرچه در فهم آن قاصر بوند نمی بینی که متشابهات قرآنی وآنچه در احادیث آمده است
از متشابهات چه جای عوام که خواص نیز در فهم آن عاجز اند مع ذلک اظهار آن ممنوع نشد

وغلط عوام مانع اظهار آنها گشت این جماعه کسیکه به دو وجود قائل است و از عبادت ماسوای او تعالی تنزه
می نماید او را مشرک می نامند و آنکه بیک وجود قائل است او را موحد میگویند اگرچه عبادت هزار صنم نماید
بتخیل آنکه اینها ظهورات حق اند سبحانه و عبادت ایشان عبادت حق است تعالی شانه انصاف باید نمود که
ازین صنف مشرک کدام است و موحد کدام انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بوحدت وجود دعوت
نکرده اند و دو وجود گوینده را مشرک نگفته دعوت ایشان بوحدت معبود است جل شانه عبادت ماسوا را
شرک گفته اند اگر صوفیه وجودیه ماسوا را بعنوان غیریت ندانند دفع شرک نمی کنند ماسوی ماسوی است
دانند یا ندانند بعضی از متاخران ایشان عالم را عین حق جل سلطانه نمیگویند و از عینیت تحاشی مینمایند
وطعن و تشنیع بقائلان عینیت میکنند و شیخ محی الدین و تابعان او را ازین راه به انکار پیش می آیند و بدیاد میکنند
مع ذلک این جماعه عالم را غیر حق جل سلطانه نمی گویند بلکه نه عین حق و نه غیر حق جل و علا میدانند این سخن از
صواب دور است الاثنان متغائران قضیه مقرر است منکر اثنینیت مصادم بدیهه عقل است غایة ما فی الباب
متکلمین در صفات واجبی جل سلطانه لا هو ولا غیره گفته و از غیر مصطلح مراد داشته جواز انفکاک و متغایرین
مراعات نموده اند چه صفات واجبی جل سلطانه از حضرت ذات تعالی و تقدس منفک نیستند و جواز انفکاک
درمیان ذات و صفات قدیمه او تعالی و تقدس متصور نیست پس لا هو ولا غیره در قدیمه صادق است
بخلاف عالم که این نسبت در وی مفقود است کان الله ولم یکن معه شیء پس نفی غیریت از عالم نمودن هم
بلغت و هم باصطلاح از صدق دور است ازین جماعه از نارسائی خود عالم را در رنگ صفات قدیمه انگاشته اند
و حکم مخصوص آنرا اینجا اطلاق نموده و این جماعه چون به نفی عینیت عالم قائل گشته اند لازم است بایشان که
به غیریت عالم قائل شوند و از زمره ارباب توحید وجودی برآیند و به وجودات متعدده عالم گردند در توحید
وجود از عین گفتن چاره نیست چنانچه شیخ محی الدین و تابعان او گفته اند و عین گفتن نه باینمعنی است
که عالم با صانع متحد است حاشا و کلا بلکه بآن معنی است که عالم معدوم است و موجود واجب است تعالی
و تقدس چنانچه این فقیر در بعضے رسائل خود تحقیق اینمعنی نموده است سوال صوفیه وجودیه گوینده دو وجود را که
مشرک گویند باعتبار آنست که او دو بین است مشرک طریقت است جواب دفع دو بینی که شرک طریقت است
بتوحید شهودی حاصل میشود و توحید وجودی در آن موطن هیچ در کار نیست باید که مشهود سالک ملحوظ او غیر از
یکذات مقدس امری دیگر نبود تا فنا متحقق شود و شرک طریقت مندفع گردد در روز که آفتاب برآید نبیند و ستارها

نمی بیند دفع دو بینی حاصل است هر چند هزاران از ستارها در روز موجود بوند مقصود آنست که با آفتاب مشهود بوند
ستارها معدوم باشند یا موجود بلکه گوییم که کمال فنا دران صورتست که اشیا موجود باشند سالک از کمال
فنای که بمطلوب حقیقی دارد بهیچ چیز التفات ننماید بلکه هیچ چیز را مشاهده نکند و هیچ چیز در دیده بصیرت
او نه درآید و اگر اشیا موجود نباشند فنا از که متحقق شود و فنای از که بود و که را فراموش سازد و اول کسیکه تصریح
بتوحید وجودی کرده است شیخ محی الدین بن العربی است عبارت مشائخ متقدم هر چند که از توحید و اتحاد خبر میدهد
اما قابل حمل اند بر توحید شهودی چه هرگاه غیر حق را جل شانه نه بیند بعضے گویند لیس فی جبتی سوی الله و بعضے ندای
سبحانی زنند و بعضے لیس فی الدار غیره دیار رانند و درین همه گلها است که از شاخ یکتائی بشگفته هیچ کدام را دلالة
بر وحدت وجود نیست و آنکه مسئلهٔ وحدت وجود را مبوب و مفصل ساخته است و در رنگ صرف و نحو تدوین نموده شیخ
محی الدین است و بعضے از معارف غامضهٔ این مبحث را مخصوص بخود گردانیده حتی که گفته خاتم النبوة بعضے از علوم و
معارف را از خاتم الولایت اخذ میکنند و خاتم الولایة محمدی خود را میداند و شراح در توجیه آن گفته اند که بادشاه گر
از خزینه دار خود چیزی بگیرد چه نقصان دارد بالجمله در تحصیل فنا و بقا و حصول کمالات ولایت کبری توحید وجود
هیچ در کار نیست توحید شهودی باید تا فنا متحقق شود و نسیان ماسوی حاصل گردد و تواند بود که سالکے از بدایت
تا نهایت سیر کند و از علوم معارف توحید وجودی هیچ بروی ظاهر نشود بلکه نزدیکست که انکار این علوم نماید نزد
فقیر راهیکه بی ظهور این معارف بسلوک میسر شود اقربست از ان راهی که متضمن این ظهور بود و ایضا سالکان
این راه اکثر شان بمطلوب میرسند و رونده یان آن راه اکثر شان در راه می مانند و از دریا بقطره سیر میگیرند
و بتوهم اتحاد و ظل گرفتار میباشند و از وصل محروم میشوند و اینمعنی را بتجربها معلوم ساخته است والله سبحانه
الملهم للصواب و نیز فقیر هر چند براه ثانی میسر شده است و از ظهورات علوم و معارف توحیدی حظ وافر یافته اما
چون عنایت خداوندی جل سلطانه شامل حال و بود و سیر محبوبی داشته بوادی و مفازه راه را بامداد و فضل عنایت
طی نموده است و از کمال کرم او را از ظلال گذرانیده باصل رسانیده و چون معامله بسرحد آن افتاد دید که راه دیگر اقرب
بوصول است و اسهل بحصول الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق تنبیه او
تحقیق سابق معلوم شد که اگر چه موجودات متعدد باشند و ماسوی حق جل و علا موجود بود و درست که فنا و بقا متحقق
شود و ولایت صغری و کبری حاصل آید چه نسیان ماسوی فناست نه اعدام ماسوی و دید ماسوی باید که مفقود شود نه
آنکه ماسوی معدوم و ناچیز بود این سخن با وجود ظهور بر اکثر خواص پوشیده مانده است از عوام چه گوید

توحید شهودی را عین وجودی خیال کرده معرفت وحدت وجود را از شرائط راه دانسته اند و وجود گوینده را
ضال و مضل انگاشته حتی که بسیاری از ایشان معرفت حق جل سلطانه منحصر در معارف توحید وجودی خیال کرده اند
و شهود وحدت را در مرایای کثرت از انجام کار تصور نموده تا آنکه بعضی از ایشان تصریح کرده که حضرت
پیغمبر را علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بعد از حصول کمالات
نبوت در مقام شهود وحدت در کثرت بوده است کریمهٔ انا اعطیناک الکوثر را اشارت بآن مقام مینمایند و ترجمهٔ کریمه را
باین عبارت میکنند بدرستیکه دادیم ترا شهود وحدت در کثرت ما ناکه از توسط واو کوثر در میان حروف کثر
این اشارت را فهمیده اند حاشا و کلا که این قسم معارف شایان مقام نبوت باشند چه انبیا علیهم الصلوات
والتحیات بخدای بیچون جل سلطانه دعوت مینمایند و هرچه در مرایای چون گنجایش دارد از بیچونی بی نصیب است
و بداغ چونی و چندی متسم حضرت حق سبحانه و تعالی ایشانرا انصاف دهاد دیگر انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات
به ترازوی کمالات خود میسنجند و کمالات ایشانرا امثال کمالات خود میدانند کبرت کلمة تخرج من افواههم ع چون
کرمی که در سنگی نهانست زمین و آسمان او همانست دکمینه امت او را ازین قسم معرفت که اوائل حاصل شده بود
ندامت و استغفار است و آن شهود را در رنگ حلول نصاری از انجناب قدس نفی مینماید حضرت خواجه نقشبند
قدس سره میفرمایند هرچه دیده شد و دانسته شد و شنیده شد آن همه غیر است بحقیقت کلمهٔ لا نفی آن باید کرد
پس شهود وحدت و کثرت نیز شایان نفی گشت و هرچه شایان نفی است از انجناب قدس منتفی است
این کلام حضرت خواجه مرا ازین شهود برآورده است و از گرفتاریهای مشاهده و معاینه نجات بخشیده
در نشست از علم بجهل کشیده و از معرفت بحیرت برده جزاه الله سبحانه عنی خیر الجزاء من به این یک سخن
مرید حضرت خواجه ام و حلقه بگوش ایشان والحق انداولیا کم کسی بمثل این عبارت تکلم نموده است
و جمیع مشاهدات و معاینات را بیک تیغ نفی ساخته درین مقام حقیقت این سخن ایشان که
فرموده اند معرفت خدای بر بهاء الدین حرام اگر ابتدای او انتهای ابایزید نباشد باید جست چه ابایزید آن
بزرگی از شهود و مشاهده نگذشته است و از تنگنای سبحانی قدم بیرون نزده بخلاف حضرت
خواجه ما که بیک کلمهٔ لا نفی جمیع مشاهدات او فرموده اند و همه را غیر حق ساخته جل سلطانه تنزیه
او نزد خواجه تشبیه است و بیچون و چون کمال او نقص ناچار انتهای او که تشبیه نگذشته است ابتدای خواجه
باشد چه بدایت از تشبیه است و نهایت به تنزیه مگر ابایزید در آخر حال برین نقص اطلاع بخشیده

که نزدیک بانقضا میگفت ماذکرنا الآن غفلة و مانند سکت الآن عن فترة حضور سابق را غفلت میدانست
که حضور او نبود تعالی بلکه حضور ظلی بود از ظلال و ظهور بود از ظهورات پس ناچار از و غافل باشد جل
سلطانه و تعالی وراء وراء است ظلال و ظهورات همه از مبادی و مقدمات اند و از معارج و معدات وانچه
حضرت خواجه فرموده اند ما نهایت را در بدایت درج میکنیم مطابق واقع است زیرا که از ابتدای توجه ایشان این
براحدیت صرف است و از اسم و صفت جز ذات نمی خواهند تعالی بمبتدیان رشید این طائفه علیه را این
دولت بطریق انعکاس از شیخ مقتدا که باین کمال مشرف شده است حاصل میشوند اند پس ناچار نهایت
کمل در بدایت این بزرگواران مندرج باشد غایة ما فی الباب این توجه احدیت در ایشان اگر غلبه پیدا کند و
ظاهر را نیز بهر رنگ باطن منصبغ سازد سالک از مشاهدات سفلی که در مرایای ممکنات ظاهر شود آزاد است و
از معارف تشبیه خلاص و اگر این توجه غلبه پیدا نکرد و بر باطن مقصور گشت بسا است که ظاهر بشهود وحدت
در کثرت ملتذ بود و به توحید و اتحاد محظوظ باشد اما این شهود در حق ایشان مقصور به ظاهر است بباطن
سرایت نکند باطن ایشان متوجه احدیت صرف است و ظاهر ایشان مشاهد وحدت از کثرت باشد که توجه باطن بواسطه
غلبه نسبت ظاهر معلوم نشود و غیر از شهود ظاهر امر دیگر مفهوم نبود چنانچه در اوائل حال کاتب این سطور
بوده است که بواسطه غلبه نسبت ظاهر از توجه بباطن که باحدیت صرف بود آگاهی نداشت و به کلیت
خود را متوجه شهود وحدت در کثرت می یافت بعد از مدتی حضرت حق سبحانه بر توجه باطن اطلاع بخشید
و باطن را بر ظاهر نصرت داد و معامله را تا به اینجا رسانید الحمد لله سبحانه علی ذلک از این قبیل است معارف
توحیدی و مشاهدات سفلی که از بعض خلفای این خاندان بزرگ سر بر زده است نه آنکه ایشان بظاهر
و باطن متوجه این شهودند و گرفتار این معرفت بخلاف دیگران که بظاهر و باطن گرفتار این شهودند
و این شهود را جامع تنزیه و تشبیه دانسته از کمال میدانند این جماعه هرچند باطن ایشان نیز
ایمانی به تنزیه صرف دارد اما گرفتاری دیگر است و ایمان دیگر و حال دیگر است و علم دیگر
جماعه که ایمان به تنزیه صرف ندارند و جز مشاهده سفلی امر دیگر را معتقد نیستند از ملاحده اند که از مبحث
خارج اند نزد فقیر شهود حق جل و علا در مرایای ممکنات که جماعه از صوفیه آن را کمال می شمرند و جمع بین التشبیه
والتنزیه می انگارند آن شهود شهود حق نیست جل و علا مشهود در ان جز متخیل و منحوت ایشان نه
انچه در ممکن می بینند واجب نیست تعالی و تقدس وانچه در حادث می یابند قدیم نه و هرچه در تشبیه

ظاهر شود تنبیه زنهار به تزیات صوفیه مفتون نگردی و غیر حق را جل سلطانه حق ندانی این جماعه بواسطه غلبه
حال اگر معذور باشند و در رنگ مجتهد مخطی از مواخذه مرفوع الا با مقلدان ایشان تا چه معامله کنند کاش در رنگ
مقلدان مجتهد مخطی باشند و اگر چنین نکنند کار مشکل است قیاس و اجتهاد اصلی است از اصول شرعیه که
ما به تقلید آن مامور هستیم بخلاف کشف و الهام که ما را بتقلید آن امر نفرموده اند الهام بر غیر حجت نیست و اجتهاد
بر مقلد حجت است پس تقلید علمای مجتهدین باید کرد و اصول دین را موافق آرای ایشان باید جست و صوفیه
آنچه بگویند و بکنند مخالف آرای مجتهدین اگر تقلید نباید کرد و بحسن ظن از طعن ایشان لب باید بست و از
شطحیات ایشان اندیشه و از ظاهر مصروف باید ساخت عجب است که بسیاری از صوفیان عوام را
با ایمان امور کشفیه شان امثال توحید وجود و وحدت وجود مثلا دلالت میکنند و ترغیب به تقلید آنها مینمایند و
بر عدم آن ایمان تهدیدات میکنند کاش دلالت بر عدم انکار این امور مینمودند و بر منکران تهدیدات
میفرمودند چه ایمان دیگر است و عدم انکار دیگر ایمان این امور لازم نیست اما از انکار اینها محافظت
باید نمود تا مبادا انکار این امور به انکار ارباب این امور کشد و به اولیای حق جل و علا بغضی و عداوتی پیدا کند
بر وفق آرای علمای اهل حق کار باید کرد و از کشفیه صوفیه بحسن ظن سکوت باید ورزید و بلا و نعم جرات نباید کرد
هذا هو الحق المتوسط بین الافراط والتفریط والله سبحانه الملهم للصواب عجب کار و بار است جمعی
از مدعیان این زمان باین شهود و مشاهده قناعت ندارند بلکه این شهود را تنزل انگاشته در بین آشنا به رویت
بصری قائلند میگویند که ذات بیچون واجب الوجود را جل سلطانه می بینیم و میگویند که آن دولت که حضرت
پیغمبر ما را علیه الصلوة والسلام یکبار در شب معراج میسر شده بود ما را هر روز میسر است و نوری که مرئی
ایشان میشود آن را باسفار صبح تشبیه مینمایند و نور را مرتبه یکی می انگارند و نهایت مراتب عروج را تا
ظهور آن نور تصور مینمایند تعالی سبحانه عما یقول الظالمون علوا کبیرا و ایضا اثبات کلام و مکالمه با حضرت
جل شانه می نمایند و میگویند که خدای تعالی چنین فرموده است و چنان گاهی در حق دشمنان خود از آن حضرت
عز شانه و غیر آن نقل میکنند و گاهی دوستان خود را بشارتها میدهند بعضی از ایشان گویند که بقیه ثلث
شب یا ربع شب تا نماز صبح با حق سبحانه و تعالی مکالمه داشتم و از هر باب سخنان پرسیدم جواب یافتم
لقد استکبروا فی انفسهم و عتوا عتوا کبیرا از سخنان این جماعه مفهوم میشود که آن نور صرفی را عین حق می دانند
جل سلطانه و آن نور را ذات او تعالی تصور میکنند نه آنکه آن را ظهوری از ظهورات او تعالی انگارند

وظلے از ظلال او دانند و شک نیست کہ آن نور را ذات حق گفتن جل سلطانہ افترا محض است
والحاد صرف و زندقہ خالص نہایت تحمل خداوندی است جل شانہ کہ امثال این مفتریان را
بعذابہاے گوناگون استعجال نمی فرماید واستیصال آنہا نمی نماید سبحانک علی حلمک بعد علمک
سبحانک علی عفوک بعد قدرتک قوم حضرت موسیٰ علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام بمجرد
طلب رؤیۃ ہلاک گشتند وحضرت موسیٰ علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام بعد از طلب رویۃ
زخم لن ترانی خورد وبیہوش افتاد واز ان طلب تائب گشت ومحمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم کہ محبوب رب العالمین است وبہترین موجودات اولین وآخرین باوجود آنکہ بدولت
معراج بدنی مشرف شد واز عرش وکرسی درگذشت واز مکان وزمان بالا رفت علما را در رویۃ او علیہ
وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام باوجود اشارتہای قرآنی اختلاف است اکثر علما بعدم رویۃ او علیہ وعلی آلہ
الصلوٰۃ والسلام قائل گشتہ اند قال الامام الغزالی والاصح انہ علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام ما رآے
ربہ سبحانہ لیلۃ المعراج این بی سرانجامان بزعم باطل خود ہر روز خدا را می بینند جل شانہ حال آنکہ علما
در یک دیدن محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم قیل وقال دارند فضحہم اللہ سبحانہ ما اجہلہم وایضا
از سخنان این جماعۃ معلوم گردد کہ آن کلام را می شنوند نسبت آنرا بحضرت حق سبحانہ ہمچو نسبت کلام بمتکلم
میدانند واین عین الحاد است حاشا وکلا کہ از حضرت حق سبحانہ کلامی صادر شود بطریق تکلم کہ در وے ترتیب باشد
والتقدیم وتاخیر بود کہ آن علامات حدوث است سخنان مشائخ کبار ایشان را در غلط انداختہ است چہ
مشائخ نیز اثبات کلام ومکالمہ با آنحضرت جل سلطانہ نمودہ لیکن باید دانست کہ مشائخ نسبت آن
کلام را بحضرت حق سبحانہ ہمچو نسبت کلام بمتکلم نمیدانند بلکہ ہمچو نسبت مخلوق بخالق یقین میکنند ودرین بحث
ہیچ محظور نیست حضرت موسیٰ علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام کہ از شجرۂ مبارکہ کلام حق شنید
جل شانہ نسبت این کلام بحق جل سلطانہ ہمچو نسبت مخلوق بود بخالق نہ ہمچو نسبت کلام بمتکلم و
ہمچنین کلامیکہ از حضرت جبرئیل علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام شنید نسبت آن کلام بحضرت حق
سبحانہ وتعالی ہمچو نسبت مخلوق بود بخالق غایۃ ما فی الباب آن کلام نیز کلام حق است جل سلطانہ ومنکر
آن کافر وزندیق گویا کلام حق مشترک است درمیان کلام نفسی وکلام لفظی کہ بتوسط امری حضرت
حق سبحانہ وتعالی ایجاد آن فرماید پس کلام لفظی نیز بحقیقت کلام حق باشد جل وعلا پس ناچار

منکر آن کافر بود فافهم فان هذا التحقیق ینفعک فی کثیر من المواضع والله سبحانه الموفق باید دانست وجودیکه در ممکنات اثبات میکنیم وجودیست ضعیف در رنگ سائر صفات ممکن را در جنب علم واجب تعالی چه مقدار است وقدرت حادثه را در جنب قدرت قدیمه چه اعتبار همچنین وجود ممکن در جنب وجود واجب تعالی لاشی محض است چه جای آن وارد که ناظر بواسطهٔ تفاوت مراتب این دو وجود در شک افتد که آیا اطلاق وجود برین دو فرد بطریق حقیقت است یا اطلاق او بر یک فرد بطریق حقیقت است و بر فرد دیگر بطریق مجاز نمی بینی که جم غفیر از صوفیه بشق ثانی یقین نموده اند اطلاق وجود بر وجود ممکن بر سبیل تجوز دانسته اند و وجود ممکنات را اثبات نکنند مگر عوام یا اخص خواص مراد از اخص انبیاانده علیهم الصلوات والتسلیمات واز امتان ایشان کسیکه بولایات اصلیه ایشان مشرف شده است و دائرهٔ ظلال را بتمام طی کرده عوام ظاهر بین اند وجود واجب تعالی و وجود ممکن را از اقسام مطلق وجود میدانند و هر دو را موجود تصوری نمایند و اخص خواص حدید البصر اند هر دو وجود را از افراد مطلق وجود می یابند و تفاوت مراتب افراد وجود را راجع بصفات واعتبارات وجود مینمایند نه راجع بحقیقت وذات وجود تا یکی حقیقت شود و دیگر مجاز و جماعه متوسطان که از رتبه عوام قدم فوق مانده است واز کمالات اخص خواص کوتاه دست اند مشکل است که قائل بوجود ممکنات کردند واطلاق وجود بر وجود ممکن بطریق حقیقت نمایند ازینجاست که گفته اند که ممکن را موجود باین علاقه میگویند که اورا انتسابے است بوجود کما یقال للشمس آنکه وجودی بوی قائم است تا بطریق حقیقت موجود شود بعضے ازین جماعه از وجود ممکن ساکت اند نفی واثبات آن تصریح نمی نمایند و بعضے دیگر نفی وجود از ممکن مینمایند و موجود جز واجب تعالی را نمیدانند وطائفهٔ از ایشان وجود ممکن را غیر وجود نمیدانند چنانچه عین نمیدانند وگروهی از ایشان تصریح کرده اند باینکه وجودی که واجب تعالے بآن وجود موجود است ممکن نیز بهمان وجود موجود است این عبارت نیز نفی وجود از ممکن مینماید بالجمله در اثبات وجود ممکن حدت نظر باید تا در عین شعشان نور وجود واجب تعالی تواند آنرا دید تیز بینان در روز با وجود شعشان آفتاب ستارها را می بینند وآنکه تیز بین نیست نمی تواند دید پس وجود ممکنات در رنگ وجود ستارها است در روز هر که حدید البصر است تواند دید هر که ضعیف البصر است ازین دید بی نصیب است اگر پرسند که عوام با وجود ضعف بصر در کوری بصیرت چگونه وجود ممکنات را میتوانند دید و حال آنکه شعشان انوار وجود واجب تعالی مانع رویت اوست گوئیم از ارباب علم اند نه ارباب دید سخن ما در ارباب دید است نه در

ارباب علم چه ارباب علم او بحث خارج اند پس گویا ظهور انوار واجب تعالی در حق ایشان مفقود است پس مانع رؤیت وجود
ممکنات نباشد یا آن گوییم که ظهور انوار مانع شهود وجود ممکنات است نه مانع علم بوجود ممکنات چه علم اشیا گاهی است که
بسماع و تقلید نیز حاصل شود و بنظر استدلال هم صورت بندد چنانچه علم بوجود ستارها در روز بعینه بصرا نیز
حاصل است با وجود ظهور نور آفتاب عوام را علم بوجود ممکنات است نه شهود وجود آنها این شهود از صفات
بصیرة است و بصیرة ایشان کور است مشهود ملک بود یا ملکوت جبروت باشد یا لاهوت ای عزیز عوام چنانچه
درین مبحث مشارک اخص خواص اند در جاهای دیگر نیز در میان ایشان شرکتی حاصل است ازینجاست که انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات در بسیاری از احکام در رنگ عوام زندگانی مینمایند و در معاشرت با خلق با اهل
و عیال خیر البشر با اهل و عیال مثل ایشان معامله میفرماید اخبار حسن معاشرت محمد علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات مشهورند منقولست که روزی سید البشر علیه و علی آله الصلوات والسلام تقبیل سبطین
میفرمودند و با انبساط تمام با ایشان معاشرت می نمودند شخصی از حاضران گفت یا رسول الله مرا یازده پسر
داده اند هرگز هیچ یکی را بوسه نکرده ام حضرت پیغمبر فرمودند علیه و علی آله الصلوات والسلام که این رحمت است
که پیغمبر ایشان خود عطا می فرماید و چون اخص خواص در بعضی اوصاف بعوام مشارک اند اگرچه شرکت باعتبار
صورت باشد ناچار عوام از نارسائی خود از کمالات ایشان قلیل النصیب اند و ایشان را در رنگ خود خیال
میکنند و آنکه در اوصاف و شمائل از ایشان جدا بود او را بزرگ میدانند ازینجاست که اوصاف
و اخلاق اولیا که از اوصاف اخلاق ایشان جداست بهتر میدانند از ان اوصاف و اخلاق که مشابه
اخلاق ایشان است اگرچه آن اخلاق در انبیا موجود بودند علیهم الصلوات والتسلیمات بشنو نقل کرده اند
از مخدوم شیخ فرید گنجشکر که چون یکی از فرزندان ایشان می مرد و خبر موت او با ایشان میرسید هیچ تغیری در ایشان
راه نمی یافت و میگفتند که سگ بچه مرده است بیرون اندازید و چون فرزند سید البشر ابراهیم نام علیه
الصلوات والسلام فوت کرد حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والسلام بسیار گریه کردند و محزون گشتند و
فرمودند انا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون تاکید مبالغه بیان حزن خود فرمودند گنجشکر بهتر است یا سید البشر نزد عوام
کالانعام معامله اول بهتر است و آنرا بی تعلق میدانند و ثانی را عین تعلق و گرفتاری می انگارند اعاذنا الله
سبحانه عن معتقداتهم السوء و چون این دار دار ابتلاست عوام را مشتبه ساختن و در شبهه انداختن
عین حکمت است اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه بحرمة سید البشر

علیه و علی آله و اصحابه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بر سر اصل سخن رویم و گوییم که ایمان انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات و ایمان اصحاب ایشان و ایمان اولیا که ملحق باصحاب اند بعد از شهود بواسطهٔ رجوع بدعوت به غیبت
قرار یافته است در رنگ آنکه شخصے آفتاب را در روز به بیند و ایمان شهودی بوجود آفتاب پیدا کند
و چون شب شود ایمان شهودی او مبدل به ایمان غیبت گردد و ایمان علماء هر چند به غیب است تا غیب
ایشان بواسطهٔ متابعت انبیا علیهم الصلوات والتحیات حکم عدس پیدا کرده است و از نظرة برآمده است
مراد اینجا علماء آخرت است نه علماء دنیا زیرا که علماء دنیا داخل عامهٔ مؤمنان اند و ایمان بغیب که بعامهٔ مؤمنان
منسوب است بهترین اقسام او ایمانی است که بتقلید انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات مربوط است
و تعالی الله و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم منوط سوال علماء فرموده اند ایمان استدلال بهتر است
از ایمان تقلیدی حسنی که بسیاری از علماء استدلال را شرائط ایمان نموده اند و ایمان تقلیدی را معتبر نداشته
اند و ایمان تقلیدی را بهتر گفته جواب ایمانی که بتقلید انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات حاصل شود ایمان
استدلالی است زیرا که صاحب تقلید بدلیل میداند که انبیا علیهم الصلوات والتحیات در تبلیغ رسالت
صادق اند چه شخصیکه حضرت حق سبحانه و تعالی بمعجزات تصدیق او نموده است البته صادق است پس
انبیا که همه مؤید بمعجزات اند همه صادق باشند علیهم الصلوات والتسلیمات تقلید غیر معتبر آن است که ایمان
تقلید آنا وجود نماید و صدق انبیا علیهم الصلوات والتحیات و حقیت تبلیغ ایشان هیچ منظور او نبود این
ایمان نزد بسیاری از علماء معتبر نیست باقی ماند استدلالی که بمقدمات ارباب نظر حاصل کنند و بترتیب
صغری و کبری ایمان نتیجه پیدا سازند آن استدلال امریست که بامکان نزدیکست و از وقوع دور و در مقام
استدلال باثبات واجب تعالی مثل مولانا جلال الدین دوانی از ارباب نظر معلوم نیست که کسے گذشته باشند زیرا که او هم
متحقق است و هم متاخر در اثبات این مطلب عالی سعی بسیار نموده مع ذلک هیچ مقدمه از مقدمات استدلالات او نباشد
که محشیان رسائل او در آن مقدمه بمنع یا بنقض پیش نیامده باشند و دخلها متوجه نکرده باشند وای به صاحب
استدلال که ایمان را بمجرد استدلال حاصل نماید و تقلید انبیا علیهم الصلوات دستگیری او نماید ربنا آمنا بما انزلت
واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین

مکتوب دویست و هفتاد و سوم بمیرزا حسام الدین احمد
صدور یافت در بیان آنکه سالک را باید که ملتزم طریق شیخ خود باشد و بطریق مشایخ دیگر التفات نکند و اگر وقائع
برخلاف آن رو دهند اعتبار نکنند که شیطان دشمنی است قوی از مکر و کید او غافل نباید شد

و مابنا سب ذلک الحمد للہ الذی ہدانا لہذا وما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق علیہم من الصلوات اتمہا و التسلیمات اکملہا صحیفۂ التفات کہ از روی کرم نامزد این حقیر ساختہ بودند بوصول آن مبتہج و مسرور گردید جزاکم اللہ سبحانہ خیرا اندراج یافتہ بود کہ اگر چنانچہ مبالغہ در منع سماع متضمن منع مولود کہ عبارت از قصاید نعت و اشعار غیر نعت خواندن است نیز بود اخوی میر محمد نعمان و بعض یاران اینجائی کہ در واقعہ آنحضرت را صلے اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم دیدہ اند کہ ازین معرکہ مولود بسیار راضی اند بریں بنا ترک شنودن مولود بسی مشکل است مخدوما اگر وقائع را اعتبار بود و در مقامات اعتبار باشد مریدان را بہ پیران ہیچ احتیاج نباشد و التزام طریق از طرق عبث می افتد چہ ہر مریدی موافق وقائع خود عمل خواہد کرد و مطابق مقامات خود زندگانی خواہد نمود آن وقائع و مقامات موافق طریق پیر باشد یا نباشد و مرضی او بوند یا نبوند برین تقدیر سلسلہ پیری و مریدی برہم میخورد و ہر بوالہوسی بوضع خود مستقل میگردد و مرید صادق ہزار وقائع را با وجود پیر بہ نیم جو نمی خرد و طالب رشید بدولت حضور پیر مقامات را از اضغاث و احلام میشمرد و ہیچ التفات بآنہا نمی نماید شیطان لعین دشمنی است قوی منتہیان از کید او امین نیستند و از مکر او ترسان و لرزان اند از مبتدیان و متوسطان چہ گوید غایۃ مافی الباب منتہیان محفوظ اند و از سلطان شیطان مصون بخلاف مبتدیان و متوسطان پس وقائع ایشان شایان اعتماد نباشد و از مکر دشمن محفوظ نبوند سوال واقعہ کہ دران واقع حضرت پیغمبر ما را ببینند صادق است و از کید و مکر شیطان محفوظ فان الشیطان لایتمثل بصورتہ کما در دلیس وقائع مانحن فیہ صادق باشد و از مکر شیطان محفوظ بوند جواب صاحب فتوحات مکیہ عدم تمثیل شیطان را مخصوص بصورت خاصہ آنسرور علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام کہ مدفون در مدینہ است میسازد و حکم بعدم آن تمثیل بہر صورتیکہ بہ بیند تجویز نمی نماید چون شک نیست کہ تشخیص آنصورت علی صاحبہا الصلوۃ والسلام خصوصا در منامات بسیار متعسر است پس چگونہ شایان اعتماد بود و اگر عدم تمثیل شیطان را مخصوص بصورت خاصہ آنسرور علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام نسازیم و بہر صورتیکہ بہ بیند عدم آن تمثل را در صورت تجویز نمائیم چنانچہ بسیار از علماء بدان رفتہ اند و نیز مناسب رفعت شان آنسرور است علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام گوئیم کہ اخذ احکام از آن صورت و دریافتن مرضی آن از مشکلات است چہ تواند بود کہ دشمن لعین درمیان متوسط شدہ باشد و خلاف واقع را بواقع نمودہ بود و بیننده را در اشتباہ والتباس انداختہ عبارت و اشارت خود را عبارت و اشارت آن صورت علی صاحبہا الصلوۃ گردانیدہ باشد چنانچہ مرویست کہ روزی سید البشر علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام مجلسے داشتند

و صنادید قریش و رؤسای اہل کفر آنجا حاضر بودند و بسیاری از اصحاب کرام نیز دران مجلس بودند سید البشر علیہ و علی
آلہ الصلوۃ والسلام بر ایشان سورۂ والنجم میخواندند چون ذکر آلہہ باطلۂ ایشان بکلام آنسرور علیہ و علی
آلہ الصلوۃ والسلام منضم ساخت بہ نہجیکہ حاضران آنرا از کلام آنسرور علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام
انگاشتند و ہیچ راہی بہ تمیز آن نیافتند کافران کہ حاضر بودند غلغلہ بر آوردند و گفتند کہ محمد با ما صلح کرد
و ستائش بیان ما نمود و حاضران اہل اسلام نیز ازان کلام متحیر ماندند و آن سرور از کلام آن لعین
اطلاع نداشتند فرمودند چہ واقعہ است اصحاب کرام عرض کردند کہ این فقرہ ہا در اثنای کلام شما ظاہر شد
آن سرور علیٰ آلہ الصلوۃ والسلام متفکر و محزون گشتند درین اثنا جبرئیل امین علی نبینا و علیہ الصلوۃ
والسلام آمد وحی آورد کہ آن کلام القای شیطانی بودہ و ہیچ نبی و رسولی نگذشتہ است کہ شیطان
در کلام او القا نکردہ است پس ازان حق سبحانہ و تعالیٰ آنرا دور کردہ است و کلام خود را محکم
ساختہ است پس ہرگاہ در زمان حیات آنسرور علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام در حالت یقظہ و محضر
صحابہ شیطان لعین در کلام آنسرور علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام کلام باطل خود را القا نماید و
ہیچکس تمیز نکنند بعد از وفات آنسرور علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام در حالت منام کہ محل تعطیل
حواس است و جای التباس و اشتباہ با وجود تنہائی رائی ازکجا معلوم شود کہ آن واقعہ از تصرف
شیطان محفوظ است و از تلبیس او مصئون یا آنکہ گوئیم چون در اذہان قصائد نعت خوانندگان و شنوندگان
متمکن شدہ بود کہ آنسرور علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام از زین عمل راضی خواہند بود چنانچہ
ممدوحان از مادحان راضی اند و این معنی در متخیلۂ ایشان منتقش گشتہ تواند بود کہ در واقعہ
آن صورت متخیلۂ خود را دیدہ باشند نہ آنکہ آن واقعہ حقیقی باشد و یا تمثیل شیطانی بود و ایضاً واقعات
و رؤیای صادقہ گاہی محمول بر ظاہر و حقیقت آنہا ہمانست کہ رائی دیدہ است مثلاً صورت زید را در خواب
دیدہ است و مراد ہمان حقیقت زید است و گاہی مصروف از ظاہر اند و محمول بر تعبیر مثلاً صورت زید را در خواب
دیدہ است و مراد ازان عمرو داشتہ اند مثلاً بواسطۂ علاقۂ مناسب کہ درمیان عمرو و زید بودہ است پس این
وقائع یاران ازکجا معلوم شود کہ محمول بر ظاہر اند و از ظاہر مصروف نیند چرا نتواند بود کہ مراد ازان وقائع تعبیری
بود و آن وقائع کنایات باشد از امور دیگر نہ آنکہ تمثیل شیطانی را گنجائش بود و بالجملہ اعتبار وقائع نباید نمود و
اشیا در خارج موجود اند نہ باید نمود کہ اشیا را در یقظہ بینند کہ شایان اعتماد است و گنجائش تعبیر نہ آنچہ در خیال

دیده شود خواب وخیال است یاران آنجا مثبت که بوضع خود زندگانی نموده اند زمام اختیار بدست ایشان نیست
اما میر محمد نعمان را از تغییر انقیاد چه چاره است عیاذاً بالله سبحانه اگر محمد بعد از منع توقف نماید اگر فرضاً توقف کند که آمر نیز
خواهد کرد مبالغه فقیر در منع بواسطه مخالفت طریقت خود است مخالفت طریق خواه سماع ورقص بود خواه مولود و ذکر جهر
هر طریق را خصوصیت بمطلب خاص و وصول مطلب خاص این طریق متوسط بترک این امور هر کرا طلب مطلب
این طریق بود باید که از مخالفت این طریق اجتناب نماید و مطالب طریق دیگر منظور نظر او نباشد حضرت خواجه نقشبند
قدس سره فرموده اند ما این کار میکنیم و نه انکار میکنیم یعنی این کار منافی طریق خاص است پس نکنیم و چون مشائخ دیگر کرده اند
بران انکار هم نمائیم لکل وجهة هو مولیها فیروز آباد که ملجاء و ملاذ ما فقرا است مقدوره ما پیران هرگاه در وی امری
حادث شود که مخالف این طریقه علیه بود جای اضطراب ما فقرا است مخدوم زاده ها احق اند بمحافظت طریق والد بزرگوار خود
فرزندان حضرت خواجه احرار قدس سره بعد از تغیر والد بزرگوار ایشان طریق اصل را ایشان محافظت نموده اند و
با تغیر کنندگان مجادله فرموده اند چنانچه بسمع شریف شما نیز رسیده باشد از مشرب قوی العذب حضرت خواجه ما
نوشته بودند آری در اوائل حال در بعض امور رعایت مذهب ملامتیه نموده مساهله میفرمودند و ملامت را ترجیح داده
ترک عزیمت در بعض اشیا ارتکاب مینمودند اما در اواخر از این امور هم اجتناب داشتند و یاد ملامت و ملامتیه نمی کردند
بنظر انصاف ببینند و اگر فرضاً حضرت ایشان درین اوان در دنیا زنده بودند و این مجلس و اجتماع منعقد
میشد آیا باین امر راضی میشدند و این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فقیر آنست که هرگز این معنی تجویز نمیفرمودند
بلکه انکار مینمودند مقصود فقیر اعلام بود قبول کنید یا نه کنید هیچ مضایقه نیست و گنجائش مشاجره نه
اگر مخدوم زاده ها و یاران آنجای بر همان وضع مستقیم باشند ما فقیران را از صحبت ایشان غیر از حرمان
چاره نیست زیاده چه تصدیع دهد والسلام اولاً و آخراً

مکتوب دویست و هفتاد و چهارم

بشیخ یوسف برکی صدور یافته در بیان بلند همتی و عدم التفات بشهودات سفلی که تعلق بمرایای کثرت دارد و
ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند رسائل ثلثه که شما ارسال داشته بودید رسید
واز وقائع احوال و کیفیات که اندراج یافته بود بوضوح انجامید حالیکه در آخر حال شهود وحدت در کثرت
نوشته اند و بایت عبارت ادا نموده اند که دیگر انتها آنست که بحال اول شهود و گم شدن کم کنند یعنی بندهم
و متعلم و امت محمد مصطفےٰ ام صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم آن حال اصیل است و فوق احوال مذکوره است
اما انتها دیگر است و نهایت از آن حال بمراحل بعید است هنوز ایوان استغنا بلند است

مرا فکر رسیدن نا پسند است و مقصود از تکرار کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله که فقیر در مکتوب سابق بشما نوشته بود نفی این شهود
بوده که بکثرت تعلق داشت لله سبحانه الحمد والمنة که ببرکت این کلمهٔ طیبه این شهود از شما زائل گشت همت بلند دارد
و بجوز و مویز این راه اکتفا ننمایند ان الله سبحانه یحب معالی الهمم از کوچهٔ تنگ توحید برآمده بشاهراه برافتاده اند
چه نعمتی است اگر تذکرهٔ احوال سابق نکنند و یاد لذتهای شهود کثرت آمیز ننمایند و استقامت عمری درین
راه تنگ دهد و فرمایند بسیاری از کوکنار یان را دیده ایم که کوکنار را گذاشته اند و بر قبح آن فعل مطلع گشته اتفاقاً
بعد از مدتی تذکرهٔ احوال کوکنار خوردن و یاد لذتهای آن حالت نمودن باز ایشان را بحالت قدیم ایشان
برده است نخود و با شهود دوی که بکبراهای کثرت تعلق دارد لذت بخش است و شهود تنزیهی که بر وجه جهل وارد
از التذاذ بعید است فی مدد شیخ مقتدا به آن راه رفتن متعذر است اخوی اعزی مولانا احمد برکی که عوام
او را از علما ظاهر میدانند و او نیز علم باحوال خود و احوال یاران خود ندارد و سرش آنست که باطن او
متوجه شهود تنزیهی است که موطن جهل است و ایمان او و دیگر علما را ایمان بغیب است باطن او بلطف
فطرتی النفاقی بشهود کثرت آمیز نکرده است و ظاهر جبریات صوفیه مشغون و مشرب تنگ نشده وجود شریف او
دران نواحی مغتنم است این حالت که شما از حصول آن خبر داده اید مولانا او میر است که باین حالت متحقق است
عالم او لم بعالم است و فقیر مدار آن بقعه بر وجود مولانا است عجب است که اهل کشوف آن نواحی از وی معنی چگونه
مختفی مانده است در علم فقیر بزرگی مولانا در رنگ وجود آفتاب ظاهر و باهر است زیاده چه نویسد [illegible]
دعا و فاتحه دارد والسلام

مکتوب دویست و [illegible] بمولانا احمد برکی صدور یافته در جواب استفسار
که از قبول خود نموده و بیان احوال یاری از یاران خود نوشته بود و تحریص نمودن بر تعلیم علم شریعت و نشر
احکام فقهیه و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات مسبوق که دو صحیفهٔ شریفه مصحوب
شیخ حسن و غیره ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید در یک صحیفه بیان احوال خود و احوال [illegible]
و در صحیفهٔ دیگر استفسار از قبول خود فرموده و بیان احوال ایشان نموده [illegible] آن نواحی
بجانب شما می دوند و التجا بشما می آرند معلوم میشود که شما را از آن نواحی ساخته اند [illegible]
مربوط داشته لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک خصوصاً این معامله از جملهٔ واقعات نیست که [illegible]
اشتباه است بلکه از محسوسات و مشاهدات [illegible] دولت شما را [illegible]
نشر احکام فقهیه [illegible] شکن گشته است و بدعت [illegible] پیدا کرده [illegible]

بہ ہندوستان خود بعض عطا فرمودہ است تعالیٰ فعلیکم بتعلیم العلوم الدینیۃ ونشر الاحکام الفقہیۃ ما استطعتم فانہما ملاک الامر ومناط الارتقاء ومدار النجاۃ کمر ہمت را مضبوط بستہ خود را در زمرہ علماء دارند و بامر معروف و نہی منکر خلق را براہ حق جل سلطانہ دلالت فرمایند قال اللہ سبحانہ وتعالیٰ ان ہذہ تذکرۃ فمن شاء اتخذ الی ربہ سبیلا ذکر جلیے کہ بآن مجازاند نیز مؤید ایشان احکام شرعیات ودافع سرکشی نفس امارہ آن طریق را نیز جاری دارند و از عدم اطلاع بہ احوال یاران خود در آزار نباشند و آنرا دلیل ہیچ اصلی خود ندانند احوال یاران در آئینہ داری کمالات شما کافی است احوال شما است کہ بطریق انعکاس در یاران ظاہر گشتہ است شیخ حسن یکی از ارکان دولت شما است و ممد و معاون معاملہ شما اگر رضا شما را میل ماوراء النہر و یا سیر ہندوستان پیدا شود و نائب مناب شما آنجا شیخ حسن است التفات و توجہ در حق او مرعی دارند و کوشش بلیغ فرمایند کہ از تحصیل علوم دینیہ ضروریہ زود تر فارغ شود این سیر ہندوستان ہم در حق او مغتنم بود و ہم در حق شما رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم استقامۃ علی ملۃ الاسلام علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ نوشتہ بودند کہ آن یار را شش ماہ است کہ ترقی واقع شدہ است آنچہ در غیبت و بی شعوری دست مید ہد از رواح طیبات حالا در افاقت می بیند مخدوما این دید را ہیچ دلالت بر ترقی نیست در شعور بیند یا در بی شعوری قدم اول درین راہ آنست کہ غیر حق را سبحانہ ہیچ نہ بیند و از ماسوای او سبحانہ در مبدا اندیشہ او ہیچ نماند نہ بایں معنی کہ اشیاء را غیر او تعالیٰ نہ بیند و بعنوان ماسوا کہ اند این خود کثرت بینی است بلکہ غیر او را سبحانہ اصلا نہ بیند و ندانداین حالت معبر بفنا است و منزل اول است از منازل این راہ وبدونہ خرط القیاد ہیچکس را تا نگردد او فنا نیست رہ در بارگاہ کبریا مکتوبی کہ درین ایام نوشتہ شدہ است بسیار عزیز الوجود است و فواید غریبہ در آنجا اندراج یافتہ نقل آنرا شیخ حسن آوردہ اند ضرور ملاحظہ خواہند فرمود التماس دعاء مغفرت والدہ مرحومہ خود نمودہ بودند اجابت نمودہ آمد باقی احوال این حدود را شیخ حسن بتفصیل معروض خواہند داشت والسلام علی من اتبع الہدی والتزام متابعۃ المصطفیٰ علیہ وعلی آلہ من الصلوات افضلہا ومن التحیات اکملہا حقیر و فقیر زادہ ہا التماس دعاء سلامتی خاتمہ دارند والسلام

مکتوب دویست و ہفتاد و ششم بمیان شیخ بدیع الدین صدور یافتہ در بیان محکمات و متشابہات قرآنی و بیان علماء راسخین و بیان کمالات ایشان و ماینا سب ذلک

الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی سید المرسلین علیہم وعلی آلہ واصحابہ الطیبین الطاہرین اجمعین جعلنا اللہ سبحانہ وایاکم من الراسخین فی العلم ای برادر حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ کتاب مجید خود را دو قسم ساخت محکمات و متشابہات قسم اول منشاء علم شرائع و احکام است

و قسم ثانی مخزن علم حقائق و اسرار ید و وجه و قدم و ساق و اصابع و انامل که در قرآن و حدیث آمده است
همه از متشابهات است و همچنین حروف مقطعات که در اوائل قرآنی وارد شده اند نیز از متشابهات اند که
بر تاویل آنها اطلاع نداده مگر علمای راسخین را خیال نکنند که تاویل عبارت از قدرت است که به ید تعبیر آن
نموده اند یا از ذات است که به وجه آنرا تعبیر ساخته بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص خواص اظهار
نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفی از آن حروف بحریست مواج از اسرار خفیه عاشق و معشوق
و رمزیست غامض از رموز دقیقه محب و محبوب و محکمات هرچند امهات کتاب اند اما نتائج و ثمرات آن که متشابهات اند
از مقاصد کتاب اند امهات از وسائل بیش نیستند از برای حصول نتائج پس لب کتاب متشابهات اند و
محکمات کتاب قشر آن لب متشابهات اند که به رمز و اشارة بیان اصل می نمایند و از حقیقت معامله آن مرتبه
نشان میدهند بخلاف محکمات متشابهات حقائق اند و محکمات بنسبت بمتشابهات صور آن حقائق
عالم راسخ کسی بود که لب را با قشر تواند جمع ساخت و حقیقت را با صورت تواند فرود آورد و علمای قشریه
قشر صرف اند و به محکمات اکتفا نموده و علمای راسخین علم محکمات را حاصل نموده از تاویل متشابهات
حظ وافر فرا میگیرند و جمع صورت و حقیقت را که محکم و متشابه است می نمایند اما کسیکه بعلم محکمات و بعمل
بمقتضای آن محکمات تاویل متشابهات جوید و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آنکس جاهل است که
از جهل خود بیخبر است و ضال است از ضلالت خود بی شعور نرسیده اند که این نشأه مرکب از صورت و حقیقت است تا این
نشأه است هیچ حقیقت از صورت منفک نیست قال الله تعالی واعبد ربک حتی یاتیک الیقین
ای الموت کما قال المفسرون عبادت را تا زمان موت منتهی ساخت که منتهای این نشأه است لان من مات
فقد قامت قیامته و در نشأه اخروی که ظهور حقائق است انفکاک صور از حقائق آنجا حاصل است پس حکم
هر نشأه علیحده است خلط نکند یکی را بدیگری مگر جاهل یا زندیق که مقصودش ابطال شرائع است چه هر حکمی
که شریعت بآن مقید است همان حکم منتهی است عامه مؤمنان و اخص خواص از عارفان درین معنی متساوی الاقدام اند
متصوفان خام و ملحدان بی سرانجام در صدد آنند که گردنهای خود را از ربقه شریعت برآرند و احکام شرعیه را
مخصوص بعوام دارند خیال میکنند که خواص مکلف بمعرفت اند و بس چنانکه از جهل امرا و سلاطین را
بجز عدل و انصاف مکلف نمی دانند و میگویند که مقصود از اتیان شریعت حصول معرفت است و چون
معرفت میسر شد تکلیفات شرعیه ساقط گشت و این کریمه را واعبد ربک حتی یاتیک الیقین استدلال

کما قال سہل التستری یستشہد می آرند یعنی انتہاء عبادت تا حصول معرفت حق تعالیٰ است ظاہرا کسیکہ
بیان کردہ است الیقین را باللہ سبحانہ مرادش اینہا کلفت عبادت بودہ باشد تا زمان حصول معرفت حق
جل وعلا نہ نفس عبادت کہ آن مقتضی الحاد وزندقہ است ومی انگارد کہ عبادت عارفان ربانی است برای
آن میکنند کہ مبتدیان وپس روان ایشان بآن اقتدا کنند نہ آنکہ عارفان محتاج بہ عبادات اند ودر تائید
این قول از مشائخ نقل میکنند کہ گفتہ اند تا پیر منافق ومرائی نباشد مرید ازوی منتفع نگردد حفظہم اللہ
سبحانہ ما اجہلہم آنقدر احتیاج کہ عارفان را بعبادات است عشر آن مر مبتدیان را از ان احتیاج
حاصل نیست چہ عروجات ایشان مربوط بعبادات است وترقیات ایشان منوط باتیان احکام وشرائع
ثمرات عبادات کہ عوام را فردا متوقع است عارفان را ثمرات آن امروز میسر است پس ایشان احق
بعبادات باشند واحوج باتیان شریعت بوند باید دانست کہ شریعت عبارت از مجموع صورت وحقیقت است
صورت ظاہر شریعت است وحقیقت باطن شریعت پس قشر ولب ہر دو اجزاء شریعت اند ومحکم ومتشابہ
ہر دو افراد آن علماء ظاہر بقشر آن کفایت نمودہ اند وعلماء راسخین قشر را با لب جمع ساختہ اند واز
مجموع صورت وحقیقت حظ وافر گرفتہ پس شریعت را در رنگ شخصی کہ مرکب از صورت وحقیقت است
تصور باید کرد جمعی بصورت آن گرفتاری پیدا کردند واز حقیقت آن انکار نمودند وپیر مقتدای
خود را غیر از ہدایہ وبزدوی ندانستند این جماعہ علماء قشر اند جماعہ دیگر گرفتاران حقیقت گشتند
اما آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانستند بلکہ شریعت مقصور بر صورت داشتند وقشر انگاشتند
ولب ورای آن تصور نمودند مع ذلک سرموی از اتیان احکام شریعت باز نماندند کہ صورت را از دست
ندادند وتارک حکمی از احکام شریعت را ابطال وضال شمردند ایشان اولیاء خدا اند جل سلطانہ ومحبت
او تعالیٰ از ما سوای او سبحانہ بریدہ اند وجمعی دیگر آنند کہ شریعت را مرکب از صورت وحقیقت دانستہ مجموع
تشریف یقین نمودہ حصول صورت شریعت بی تحصیل حقیقت آن نزد ایشان از حیز اعتبار ساقط است
وحصول حقیقت آن بی ثبات صورت ناتمام وناقص بلکہ حصول صورت را لابدی ثبوت حقیقت بود
اثری از اسلام نیز میدانند ونجات بخش تصور میکنند کما ہو حال ظواہر العلماء وعوام المؤمنین وحصول
حقیقت از بی ثبوت صورت از جملہ محالات تصور مینمایند وقایل آنرا زندیق وضال می دانند بالجملہ کمالات
صوری ومعنوی نزد این بزرگواران منحصر در کمالات شرعیہ است وعلوم ومعارف الٰہیہ مقصور بر عقائد

کلامیه که برای اهل سنت به تبعیت پیوسته است هزاران شهود و مشاهدات را بیک مسئله بیچونی و بیچگونگی حق جل و علا
که از مسائل کلامیه است برابر نمی اندازند و احوال و مواجید و تجلیات و ظهورات را که بخلاف حکمی از احکام شرعیه
ظاهر گردند به نیم جو نمی خرند و آن ظهور را از مظان استدراج میشمرند اولئک الذین هدی الله فبهدیهم
اقتده آن بزرگواران علماء راسخان اند که بر حقیقت معامله ایشان را اطلاع بخشیده اند و ببرکت مراعات
آداب شریعت ایشان را بحقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانیه که هرچند متوجه حقیقت اند و گرفتاری
بحقیقت دارند و در اتیان احکام شرعیه مهما امکن سرموی تجاوز نمی نمایند اما چون آن حقیقت را ورای
شریعت دانسته اند و شریعت را قشر آن حقیقت تصور نموده ناچار بظلی از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند
و به حقیقت معامله آن حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلی آمد و قرب ایشان صفاتی بخلاف
ولایت علماء راسخین که اصل است و راه وصول باصل یافته و از حجب ظلال بتمام گذشته لاجرم ولایت ایشان
ولایت انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات و ولایت آن اولیا ظل ولایت انبیا علیهم الصلوات
والتحیات و فقیر علماء راسخان را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب نمی یافت و تاویلاتی که علماء صوفیه بیان کرده اند
آنها را لائق بشان آن متشابهات نمی دانست و اسراری که قابل استتار باشند آن تاویلات را
تصور نمیکرد چنانچه عین القضاة در تاویل بعضی از متشابهات گفته مثلا از الف لام میم الم خواسته که
بمعنی محبت است که لازم عشق و محبت است و امثال آن آخرکار چون حضرت حق سبحانه تعالی بمحض فضل
خود شمه از تاویلات متشابهات را بر این فقیر ظاهر ساخت و جدولی از آن دریای محیط بر زمین استعداد
این مسکین کشاده گردانید دانست که علماء راسخ را نیز از تاویلات متشابهات نصیب وافر است الحمد
لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق تعبیرات وقائع مسطوره را
که طلب نموده بودند حالا بر حضور داشته از ان مقوله هیچ ننوشت چه کند قلم بمعارف دیگر جاری گشت و معامله
دیگر پیش آمد معذور خواهند داشت والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه
وعلی آله وعلی اخوانه الصلوات والتسلیمات العلی مکتوب دویست و شصت و هفتم بملا عبد الحی
صدور یافت در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه است که در توسط
حال تحریر یافته بود درین معرفت نهایت شهود شهود انفسی است و معارفی که اخیر نوشته اند شهود انفسی را
در رنگ شهود آفاقی بیحاصل دانسته و ورای انفس شهود اثبات نموده اند [illegible]

شهود هذا فانی فی الحصل دانسته ورای انفس و آفاق شهود اثبات نموده اند بلکه انفس شهود را در دائره وصول داخل نساخته
از ماورای آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این معنی از کتب و رسائل ایشان لائح است بدان ارشدک الله
تعالی که علم الیقین در ذات حق سبحانه و تعالی عبارت از شهود آیاتیست که دال اند بر قدرت او تعالی و تقدس
و شهود این آیات را سیر آفاقی گویند اما شهود و حضور ذاتی جز سیر انفسی متصور نیست و آن جز در نفس سالک
نمی باشد ؎ ذره گر بس نیک ور بس بد بود * گرچه عمری تگ زند در خود بود * و آنچه در بیرون از خود مشاهده
میکنند همه از قبیل مشاهده آثار و دلائل است بر ذات او تعالی نه مشاهده ذات او عز سلطانه قطب المحققین
سید العارفین ناصر الدین خواجه عبید الله قدس سره الاقدس فرموده اند که سیر بر دو نوع است سیر
مستطیل و سیر مستدیر سیر مستطیل بعد در بعد است و سیر مستدیر قرب در قرب سیر مستطیل مقصود را از
خارج دائره خود طلبیدنست و سیر مستدیر گرد دل خود گشتن است و مقصود را از خود جستن پس
تجلیاتی که در صور حسی بود یا مثالی و همچنین در پرده انوار عیانی شد داخل علم الیقین اند هر صورتیکه باشد و هر
نوریکه ظاهر شود رنگین باشد آن نور یا بیرنگ متناهی باشد یا غیر متناهی محیط کائنات بود یا نه حضرت مخدومی
مولوی عبد الرحمن الجامی قدس الله سره السامی در شرح لمعات میفرمایند در بیان این بیت ؎ ای
دوست ترا بهر مکان جستم * هردم خبرت از این و آن جستم * که این اشارت بمشاهده آفاقیست
که مفید علم الیقین است و این شهود چون از مقصود منه خبر نمیدهد و حضور آن نمی بخشد الا بالامارات و
الاستدلال لاجرم در رنگ شهود دود حرارت باشد که دلالت میکند بر ذات آتش پس این شهود از
دائره علم برآید و مفید عین الیقین شود و مفنی وجود سالک نباشد عین الیقین عبارت از شهود حق است
سبحانه بعد از انکار معلومیته بالعلم الیقینی و این شهود مستلزم فنای سالک است در غلبه این شهود تعین
او بالکلیه گم میگردد و هیچ از شهود اثرے ازان باقی نمیماند و شهود فانی و مستهلک میگردد و این
شهود نزد طائفه علیه قدس الله تعالی اسرارهم معتبر است یا ادراک بسیط و معرفت نیز گویند و درین
ادراک عوام و خواص شریک اند لیکن فرق آنست که خواص را شعور بتعلق مزاحم شهود حق جل و علا
نیست بلکه در دید شهود شان بحق جل و علا شهود عوام را مزاحم است لهذا ازان شهود ذهول تمام
دارند و از ادراک خبر ندارند و این عین الیقین حجاب علم الیقین است کما ان علم الیقین حجابه در وقت
تحقق این شهود همه حیرت و نادانی است علم را در آن موطن اصلا گنجائش نیست قال بعض الکبراء

قدس اللہ تعالی سرہ علم الیقین حجاب عین الیقین و عین الیقین حجاب علم الیقین وقال ایضاو علامۃ من عرف حق المعرفۃ ان یطلع علی سرہ فلا یجد علامۃ فذلک الکامل فی المعرفۃ التی لا معرفۃ وراءہا وقال بعضہم ایضا قدس اللہ تعالی اسرارہم العلیۃ اعرفہم باللہ اشدہم تحیرا فیہ حق الیقین عبارت از شہود اوست سبحانہ بعد ارتفاع التعین واضمحلال المتعین اما این شہود او حق را سبحانہ بحق است جل وعلا اذلا یحمل عطایا الملک الا مطایاہ واین در بقا باللہ کہ مقام فبی یسمع و بی یبصر است صورت بندد وگاہ سالک را بعد از تحقق بفناء مطلق کہ فنای ذات و صفات است حق سبحانہ و تعالی بمحض عنایت خویش از نزد خود وجودی می بخشد و از سکر حال و بیخودی بصحو و افاقت می آرد و این وجود را وجود موہوب حقانی گویند دران موطن علم و عین حجاب یکدیگر نمی شوند در عین شہود عالم و در عین علم مشاہد و عین اوست کہ عارف دران موطن آنرا عین حق می یابد عزشانہ بتعین کونی چہ اثری ازان در دیدہ شہود او نماندہ است و از تجلیات صوریہ کہ تعینات و صور خود ہا را حق می یابند تعالی شانہ آن تعینات کونیہ است کہ فنای باوبراہ نیافتہ است فاین احدہما عن الآخر یا للتراب ورب الارباب اگرچہ ظاہر عبارت نزد عوام موہم عدم فرق است میان تجلی صوری کہ خود را حق یافتن است و میان حق الیقین کہ دران جا سر خود را حق یافتن است اما در تجلی صوری اثار صورت بیفتند و در حق الیقین بحقیقت و نیز در تجلی صوری حق را بخودی بیند و درین موطن حق را بحق می بیند تعالی شانہ حق را بخود نمیتوان دید پس اطلاق شہود در تجلی صوری بر سبیل تجوز است چہ حق را جز بحق نمیتوان دید آن در مرتبہ حق الیقین است کہ حقیقت شہود دران مقام متحقق است و بعض شیوخ الزمان لما لم یطلع علی ہذا الفرق ولم یعلم التعین الا التعین الکونی اطال لسان الطعن علی الاکابر قدس اللہ تعالی اسرارہم فی تفسیرہم حق الیقین علی النہج الذی قررنا وزعم ان ہذا التعین قد یحصل فی التجلی الصوری الذی ہو اول القدم فی السلوک وہم حسبوا بحق الیقین الذی ہو نہایۃ الاقدام فکیف یستقیم بل حکم ان حق الیقین الذی حصل لہم فی النہایۃ یحصل لنا فی التجلی الصوری الذی ہو اول اقدامنا واللہ یہدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلام

مکتوب دویست و ہفتاد و ہشتم بملا عبدالکریم سنامی

صدور یافت در بیان آنکہ لازم بہر کسے بعد از تصحیح عقائد و عمل بمقتضائے شریعت غرا سلامت داشتن قلب لازم است از ماسوای حق جل و علا کہ نسیان ماسوا است و مداومت طریقۂ علیہ

نقشبندیہ بود در تحریض بامداد و اعانت موتی و ماینا سب ذلک الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی
مکتوب مرغوب اخوی رسید موجب فرحت گشت نصیحتی کہ بیاران کردہ و میکنند آنست کہ بعد از تصحیح
عقائد بر وفق کتب کلامیہ اہل سنت و جماعت شکر اللہ تعالی سعیہم بعد از اتیان کلام فقہیہ از فرض و
واجب و سنت و مندوب و حلال و حرام و مکروہ و مشتبہ امتثالا و انتہاء سلامت داشتن قلب است
از گرفتاری ما دون حق سبحانہ و تعالی و سلامتی قلب وقتی میسر شود کہ در قلب ماسوی
حق جل و علا مخطور نشود فرضا اگر ہزار سال حیات وفا کند غیر حق سبحانہ در دل خطور نکند بآن معنی کہ
اشیاء در خاطر گذرند و آنہا را غیر حق نداند جل سلطانہ زیرا کہ این معنی در ابتداء مراقبان توحید را نیز میسر است
بلکہ بآن معنی کہ اشیاء اصلا در دل خطور نکند و این عدم خطور مبنی بر نسیان قلب است ما دون حق را
سبحانہ بر نہجی کہ اگر بتکلیف اشیاء را بیاد او دہند یاد نکند این دولت معبر بفناء قلب است و قدم اول است
درین راہ و سائر کمالات ولایت متفرع برین دولت اند ع ہیچکس را تا نگردد او فنا نیست رہ در
بارگاہ کبریا و اقرب طرق از برای وصول باین دولت عظمی طریقہ علیہ نقشبندیہ است قدس اللہ تعالی
اسرار اربابہا چہ این بزرگواران ابتدا سیر از عالم امر نمودہ اند و از قلب بمقلب قلب راہ جستہ
ایشان بجای ریاضات و مجاہدات دیگران التزام سنت است و اجتناب از بدعت حضرت خواجہ
نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند طریق ما اقرب طرق است اما التزام سنت کار مشکل فطوبی لمن توسل بہم و
اقتدی بہداہم للمولوی الجامی ع نقشبندیہ عجب قافلہ سالار انند کہ برند از رہ پنہان بحرم قافلہ را
از دل سالک رہ جاذبہ صحبت شان می برد وسوسہ خلوت و فکر چلہ را قاصری گر کند این طائفہ را
طعن قصور حاش للہ کہ برآرم بزبان این گلہ را ہمہ شیران جہان بستہ این سلسلہ اند روبہ از حیلہ
چسان بگسلد این سلسلہ را ثانیا مرفوع آنکہ صحیفہ محبت اطوار قاضی محمد شریف رسید چون مبنی از فرط
محبت فقرا بودہ موجب فرحت گشت دعا فقیر را بایشان رسانند ثالثا الاخ باد کہ مکتوب مرغوب بشیخ
حبیب اللہ رسید از فوت والد مرحوم خود نوشتہ بودند انا للہ و انا الیہ راجعون از جانب فقیر دعا
رسانیدہ عزای مصیبت نمایند و گویند کہ بدعا و فاتحہ و صدقہ و استغفار امداد و اعانت
والد مرحوم خود نمایند فان المیت کالغریق ینتظر دعوۃ تلحقہ من ولد او اب او ام او اخ او صدیق
رابعا مکشوف آنکہ شیخ احمدی طریقہ این بزرگواران را نمودہ متأثر گشتہ است حضرت

حق سبحانہ وتعالی استقامت بران کرامت فرماید کہ مشار الیہ چون حد اسلام نمود در آمدہ است اول تعلیم
عقاید کلامیہ کہ در کتب فارسی مذکور اند نمایند وہمچنین تعلیم احکام فقہیہ نیز نمایند تا معرفت فرض و
واجب وسنت ومندوب وحلال وحرام ومکروہ ومشتبہ پیدا کند وبمقتضای آن زندگانی نماید
وتعلم وتعلیم کتاب گلستان وبوستان داخل بیکاری است والسلام مکتوب دویست وہفتاد وہشتم
بملا حسن کشمیری در صدور دریافت در اوار شکر نعمت دلالت او بطریقہ علیہ نقشبندیہ وتحریض بر صحبت وجذب حضرت
ایشان قدس سرہ الاقدس ودر ضمن آن اظہار نعم خداوندی جل سلطانہ کہ بتوسط آن مرتب گشتہ وذکر تتمہ

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفہ شریفہ کہ از روی کرم والتفات تام زد این فقیر ساختہ بودند
جناب مولانا محمد یعلی رسانیدند موجب فرحت فراوان گشت سلامت باشند استفسار رفتہ بود از ین
عبارت شیخ محی الدین بن العربی قدس سرہ کہ سبب ترتیب خلافتہم مدۃ اعمارہم کہ در کدام کتاب از مصنفات
ایشان واقع شدہ است مخدوما فقیر این عبارت را یاد نیست کہ در فتوحات مکیہ دیدہ بود در ینولا ہرچند تفحص
کرد تعیین الموضع میسر نشد اگر مرۃ ثانیہ بنظر در آمدہ اعلام خواہد نمود ان شاء اللہ تعالی دیگر فقیر در اوار شکر نعمت
دلالت شما اعتراف بقصور دارد ودر مکافات آن احسان شما معترف بعجز است ہمہ کاروبار متبنی بر آن نعمت است
واین ہمہ دید وداد مربوط باحسان بحسن توسط شما آن دادہ اند کہ کم کسی دیدہ است وبیمن توسل شما
آن بخشیدہ اند کہ کم کسی چشیدہ است از خواص عطایا آنقدر عطا فرمودہ اند کہ اکثری را از علوم عطایای آن
مقدار میسر نشدہ است احوال ومقامات واذواق ومواجید وعلوم ومعارف وتجلیات وظہورات ہمہ بینہایت
عروج ساختہ بمدارج قرب ومنازل وصول رسانیدہ اند لفظ قرب ووصول از تنگی میدان عبارت اختیار کردہ است
والا فلا قرب ثمہ ولا وصول ولا عبارۃ ولا اشارۃ ولا شہود ولا حلول ولا اتحاد ولا کیف ولا این ولا زمان
ولا مکان ولا احاطہ ولا سریان ولا علم ولا معرفۃ ولا جہل ولا حیرۃ ؎ چہ گویم باتو از مرغی نشانہ
کہ با عنقا بود ہم آشیانہ ز عنقا ہست نامی پیش مردم ز مرغ من بود آن نام ہم گم و چون اظہار
این احسانہای خداوندی جل سلطانہ کہ در عالم اسباب ظہور آنہا مترتب است بران نعمت
شما بودہ است متضمن شکر نعمت شما نیز بودہ است در ضمن چند فقرہ مندرج ساختہ بقید کتابت
در آوردہ بود کہ لختی از شکر آن نعمت شما ادا یابد والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الہدی
والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات مکتوب دویست وہشتادم

بحافظ محمود صدور یافته محبت این طائفه سرمایه سعادتست هر کرا باین نعمت مشرف سازند واستقامت دهند
همه چیز خواهند داد بعد الحمد لله والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف که مصحوب جناب مولانا احمدی علی
ارسال داشته بودند رسید موجب فرحت گشت لله سبحانه الحمد که محبت فقرا که سرمایه سعادت دنیویه واخرویه است
رسوخ تمام دارد وتمادی ایام مفارقت تاثیری دران نکرده دو چیز را محافظت لازم است متابعت صاحب شریعت
علیه وعلی آله الصلوة والسلام ومحبت واخلاص با شیخ مقتدا باین دو چیز هر چه دهند نعمتی است واگر هیچ ندهند واین
دو چیز را هیچ باشد غم نیست آخر خواهند داد واگر عیاذا بالله سبحانه در یکی ازین دو چیز خلل رفت مع ذلک احوال
واذواق بحال خود است آنرا استدراج باید دانست وخرابی خود باید انگاشت طریق استقامت اینست والله
سبحانه الموفق والسلام مکتوب دویست وهشتاد ویکم بسیادت مآب میر محمد نعمان صدور یافته در
شکر نعمت انتساب بسلسله علیه نقشبندیه وآنکه درین طریق راه بکمالات نبوت بطریق تبعیة ووراثت میکشایند وهرکه
درین طریق بنا بر اعتماد وقایع ومنامات خود سازد واختراع امور محدثه نماید ومراعات آداب آن نکند خاسر وخائب است وما
یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی شکر این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آید که حضرت حق سبحانه وتعالی
ما فقرا را بعد از تصحیح عقاید بموجب آرای اهل سنت وجماعة شکر الله تعالی سعیهم بسلوک طریقه علیه نقشبندیه مشرف ساخته از مریدان
منتسبان این خاندان بزرگ گردانید نزد فقیر یک گام درین طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگر است راه بکمالات نبوت
بطریق تبعیة ووراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالی است منتهای طریق دیگر تا نهایت کمالات ولایت است ازانجا راهی
بکمالات نبوت نکشاده اند ازینجاست که این فقیر در کتب ورسائل خود نوشته است که طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است
علیهم الرضوان چنانچه اصحاب کرام بوراثت از کمالات نبوت حظ وافر گرفته اند منتهیان این طریق نیز ازان کمالات بطریق تبعیت نصیب
کامل می‌یابند مبتدیان ومتوسطان که ملتزم این طریق اند ومحبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز امیدوارند
المرء مع من احب بشارتی است دور افتادگان را خائب وخاسر درین طریق کسی است که داخل این طریق شود و
مراعات آداب این طریق نکند وامور محدثه درین طریق اختراع نماید وباعتماد منامات ووقایع خود بخلاف این
طریق اقدام کند درین صورت گناه طریق چیست او براه منامات وواقعات خود منتشی است که روی بترکستان
دارد وبه اختیار ازراه کعبه منحرف گشته است ع ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی + کاین ره که تو میروی بترکستانست
خوش نمی آید که باوجود جمعیت یاران وسرگرمی طالبان این طریق شما را ازینجا بیجا سازم پیش ازین اگر اشارتی
بسرانجید ودر رفته بود مشروط بشرائط بوده الحال نیز مشروط بشرائط است بعد از استخارهای مکرر وانشراح قلب بی شبهه وبی تردد

وبعد از اجلاس دیگری بجای خود بحیثیتیکه هیچ فتوری بوضع سابق راه نیابد اگر متوجه ایشان شوند گنجایش دارد ولیکن
این شرائط معامله آنجا را برهم نزنند و در جمعیت طالبان فتور نه اندازند زیاده چه مبالغه نماید والسلام **مکتوب
دویست و هشتاد و دوم** بمیان بدیع الدین صدور یافته در بیان ملاقات حضرت الیاس و حضرت
خضر علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام و شمه از احوال ایشان الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مدتی
بود که یاران از احوال حضرت خضر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام استفسار مینمودند فقیر را چون اطلاع بر
احوال ایشان کما ینبغی نداده بودند در جواب توقف میکرد اتفاقاً امروز در حلقه بامدادی می بینم که حضرت الیاس
و حضرت خضر علی نبینا و علیهما الصلوة والتسلیمات بصورت روحانیان حاضر شدند و بتلقی روحانی حضرت خضر فرمودند
که ما از عالم ارواحیم حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح ما را قدرت کامله عطا فرموده است که بصورت اجسام متمثل شده
کارهای که از اجسام بوقوع می آید از ارواح ما صدور می یابد از حرکات و سکنات جسمانی و طاعات و عبادات
جسدی درین اثنا پرسیده که شما نماز بمذهب امام شافعی ادا مینمائید فرمودند ما بشرائع مکلف نیستیم چون
مهمات قطب مدار را بما مربوط ساخته اند و قطب مدار بمذهب شافعی است ما هم در پس او نماز بمذهب
شافعی ادا مینمائیم دران وقت معلوم شد که بر طاعات ایشان جزا مترتب نیست و ادای طاعات موافقت
باهل طاعت مینمایند و مراعات صورت عبادت میکنند و نیز معلوم شد که کمالات ولایت را موافقت بفقه
شافعی است و کمالات نبوت را مناسبت بفقه حنفی اگر فرضاً درین امت پیغمبری مبعوث میشد موافق فقه حنفی
عمل میکرد و درین وقت حقیقت سخن حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره معلوم شد که در فصول سته نقل کرده اند
که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بعد از نزول بمذهب امام ابو حنیفه رضی الله عنه عمل خواهد کرد
دران وقت بخاطر رسید که ازین دو بزرگوار دریوزه نماید فرمودند کسی را که عنایت خداوندی جل شانه شامل
حال او بود ما را درانجا چه مدخل باشد گویا خود را از میان کشیدند و حضرت الیاس علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام درین گفتگو هیچ تکلم نفرمودند والسلام **مکتوب دویست و هشتاد و سوم** بصوفی
قربان صدور یافت در بیان رویت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
در شب معراج که آن در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرت واقع شده است پرسیده بودند که اجماع اهل سنت
و جماعت است که رویت در دنیا واقع نیست که اکثر علمای اهل سنت منع رویت حضرت رسالت خاتمیت
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات در شب معراج نموده اند قال حجة الاسلام والاصح

انه علیه الصلوة والسلام ما رای ربه لیلة المعراج وتو در رسائل خود بوقوع رویة آن سرور علیه الصلوة و
السلام در شب معراج در دنیا اعتراف نموده وجه آن چه باشد در جواب گوییم که رویة آن سرور علیه
الصلوة والسلام در شب معراج در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرت واقع شده زیرا که آنسرور
علیه الصلوة والسلام دران شب چون از دائره امکان و زمان بیرون جست و از تنگی امکان برآمد ازل
و ابد را آن واحد یافت بدایة و نهایت را در یک نقطه متحد دید اهل بهشت که بعد از چندین هزار سال به بهشت
خواهند رفت در بهشت دید عبد الرحمن بن عوف که بعد از پانصد سال از فقرا صحابه رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین به بهشت خواهند رفت دید که به بهشت قبل از مضی آن مدت در آمده وسر توقف را از وی پرسیدند
پس رویتی که دران موطن شود داخل رویة آخرت خواهد بود و منافات باجماع بر عدم وقوع آن نخواهد داشت
و آن رویة دنیوی گفتن محمول بر تجوز است و مبنی بر ظاهر والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها

مکتوب دویست و هشتاد و چهارم بملا عبد القادر انبالی صدور یافت در بیان آنکه احوال و مواجید نصیب عالم امر است
و علم باحوال نصیب عالم خلق این معرفت از معارف سابقه است حقیقت معامله آنست که در مکتوبات حضرت
مخدوم زاده کلان علیه الرحمة در بیان طریقت تحریر یافته است بدانکه انسان مرکب است از عالم خلق که ظاهر اوست
و از عالم امر که باطن اوست احوال و مواجید و مشاهدات و تجلیات که در ابتدا و اوسط ظهور مینماید نصیب عالم امر است
که باطن انسان است و همچنان حیرت و جهالت و عجز و یاس که در انتها حاصل میشود نیز نصیب عالم امر است که
باطن انسانست ظاهر را حکم للارض من کاس الکرام نصیب در وقت قوت حال دارد این ماجرا نیز نصیب است هر چند
ثبات و استقامت نیست اما نحوی از ان حال هویدا میگردد و باصالت کاری که بظاهر تعلق دارد علم بآن احوال است
زیرا که باطن را حصول احوال است نه علم بآن احوال اگر ظاهر نمی بود راه دانش و تمیز نمی کشود ظهور صور مثالیه و معارج
مقامات از برای ادراک ظاهر است پس حال باطن راست علم بآن حال ظاهر را ازین بیان معلوم شد که اولیا
که صاحب علم اند و آنانیکه از علم بی نصیب اند در نفس حصول احوال فرقی ندارند اگر فرقی هست از
راه علم بآن احوال است و عدم علم بآنها مثلا شخصی که حالت رجوع بروی طاری شده است و وی قرار در آن مقام
ساخته شیخ ذلک میداند که این حالت را رجوع می نامند همچنین شخصی دیگر است که طریان
آن حالت در حق وی ثابت شده است اما نمی داند که آن حالة معبر برجوع است پس این هر دو شخص
در نفس حصول آن حالت برابرند فرقی ندارند مگر در علم و عدم علم باید دانست جماعة که علم ندارند

دو قسم اند طائفه اند که علم بتشخص حصول احوال ندارند و از تلونیات آنها اصلاً واقف نیستند و جمعی دیگر تلوینات
احوال را خبر دارند اما تشخیص احوال نمی توانند کرد و این جماعه هر چند تشخیص احوال نمی توانند کرد اما داخل ارباب
علم اند و شایان مشیخت و تشخیص احوال کار هر شیخ نیست بلکه این دولت بعد از قرون متطاوله ظهور مینماید تا کسی را
بآن دولت بنوازند و دیگران را بعلم او حواله فرمود و طفیلی او سازند انبیاء اولو العزم صلوات الله تعالی و تسلیماته
علیهم بعد از مدتهای مدیده مبعوث میشدند با حکام متمایزه هر کدام از ایشان مخصوص می گشت و انبیاء
دیگر علیهم الصلوات والتحیات مامور بتبعیت آنها میشدند و در دعوت بهمان احکام التفامی فرمودند ع
خاص کند بنده مصلحت عام را والسلام **مکتوب دویست و هشتاد و پنجم** بمیر سید محب الله
مانکپوری صدور یافته در بیان احکام سماع و وجد و رقص و بعضی از معارف که بروح تعلق دارند بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی طریق السداد و داناک صراط
الرشاد که سماع و وجد جماعه را نافع است که بتقلب احوال متصف اند و بتبدل اوقات متسم وقتی حاضر اند و
وقتی غائب گاهی واجد گاهی فاقد ایشانند ارباب قلوب که در مقام تجلیات صفاتیه از صفتی بصفتی و از اسمی
باسمی منتقل و متحول اند تلون احوال نقد وقت ایشان است و تشتت آمال حاصل مقام ایشان و دوام
حال در حق ایشان محالست و استمرار وقت در شان شان ممتنع زمانی در قبض اند و زمانی در بسط فهم ابناء الوقت
و فعلوا بوه فمرة یعرجون واخری یهبطون ارباب تجلیات ذاتیه که بتمام از قلب برآمده بمقلب قلب پیوسته اند و بکلیت
رسته وقت ایشان دائمی است و حال شان سرمدی لا ابل لا وقت ولا حال فهم آباء الوقت و ارباب التمکین هم الواصلون
الذین لا رجوع لهم اصلا ولا فقد لهم قطعا فمن لا فقد له لا وجد له آری قسمی از منتهیان اند که سماع با وجود استمرار وقت
ایشان را نیز نافع است بیان آن بتفصیل در آخر این مبحث تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی اگر سوال کنند که حضرت
رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة والتحیة فرموده است لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل
ازین حدیث مفهوم میشود که وقت دائمی نمی باشد جواب گوئیم که بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از مشائخ
ازین وقت وقت مستمر خواسته اند ای لی مع الله وقت مستمر فلا اشکال جواب دیگر گوئیم که در وقت
مستمر کیفیت خاصه احیانا دست می دهد تواند بود که از وقت وقت نادره مراد دارند و این کیفیت
نادره خواهند این زمان نیز اشکال مرتفع میشود و اگر سوال کنند که سماع نغمه تواند بود
که در تحصیل آن کیفیت نادره مدخلی داشته باشد پس منتهی نیز برای تحصیل آن کیفیت محتاج

بسماع گشت جواب بگوییم که تحقیق آن کیفیت غالباً در حین ادای نماز است اگر در بیرون نماز احیاناً دست دهد
نیز از نتایج و ثمرات آنست تواند بود که در حدیث قرۃ عینی فی الصلوٰۃ اشاره باین کیفیت نادره باشد و
ایضاً در خبر است اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوٰۃ و قال تبارک و تعالیٰ واسجد واقترب و شک نیست
که در هر وقتیکه قرب الٰهی جل شانه بیشتر است گنجائش غیر در آن وقت منتفی تر پس از ینجبر و از کریمه نیز مفهوم
میشود که آن وقت در نماز است دلیل بر استمرار وقت دوام وصل باتفاق مشائخ است قال ذوالنون
المصری ما رجع من رجع الا من الطریق و من وصل لا رجع و یاد داشت که عبارت از دوام حضور است بجناب
قدس خداوندی جل سلطانه در طریقه حضرات خواجگان قدس الله اسرارهم امر مقرر است بالجمله انکار از
دوام وقت علامت نارسائی است و شرذمه قلیله از مشائخ کابن العطا و امثاله که بجواز رجوع واصل
بصفات بشریت قائل گشته اند و از انجا عدم دوام وقت مفهوم میشود خلاف در جواز رجوع دارند نه در
وقوع رجوع البته و اقع نیست کما لا یخفی علی اربابه پس اجماع مشائخ بر عدم رجوع واصل ثابت شد و خلاف
بعض راجع بجواز رجوع گشت منها طائفه از منتهیان که بعد از وصول بدرجه از درجات کمال وصول
مشاهده جمال لایزالی ایشان را برودت قویه دست میدهد و نسبت تامه حاصل میشود که از عروج بمنازل
وصول باز میدارد و چه منازل وصول هنوز در پیش دارند و مدارج قرب تا غایت منقطع نگشته اند با وجود این
برودت میل عروج دارند و انمودی کمال قرب در نصورت سماع ایشانرا سودمند است و حرارت بخش
هر زمان بمدد سماع ایشان را عروج بمنازل قرب میسر می شود و بعد از تسکین از ان منازل
فرود می آیند اما رنگی از ان مقامات عروج همراه می آرند و بآن رنگ مصبغ می گردند این وجد بعد از
فقد نیست چه فقد در حق ایشان مفقود است بلکه با وجود دوام وصل از برای ترقی بمنازل
وصول است از ین قبیل است سماع و وجد منتهیان و واصلان آری بعد از فنا و بقا ایشان را
هر چند جذبه عطا فرمایند لیکن چون برودت قوت دارد جذبه تنها در تحصیل ترقیات منازل عروج
کفایت نمیکنند محتاج بسماع میگردند طائفه دیگر از مشائخ اند قدس الله تعالیٰ اسرارهم که بعد از وصول
بدرجه ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود می آیند و ارواح ایشان بی مزاحمت نفوس در مقام
امی خود متوجه جناب قدس اند هر زمان از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی متمکن و راسخ گشته است
بندی بروح میرسد روح را بواسطه آن امداد مناسبت خاصه مطلوب پیدا میگردد و مدام این بزرگواران بعبادات است

بعبادات

و تسکین حقوق بندگی و طاعات میل عروج در نهایت ایشان کم است از شوق صعود در بواطن ایشان قلیل هنوز
متابعت ملت حنیفی وقت ایشان لازم است و بکحل اتباع سنت دیدهٔ بصیرت شان مکتحل لاجرم حدید البصر اند
از دور چیزی می بینند که نزدیکان در ابصار آن عاجز اند هر چند عروج کمتر دارند اما نورانی اند که بنور اصل منور و در بیان
مقام شان عظیم دارند و جلیل القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان کار سماع
میکند و نورانیت اصل از عروج کفایت می بخشد جماعهٔ مقلد از اهل سماع و وجد که بر عظیم شان این بزرگواران
واقف نیستند خود را از عشاق میگیرند و ایشان را زهاد گویا عشق محبت را منحصر در رقص و وجد دیده اند
و طائفهٔ دیگر از منتهیان آنانند که بعد از قطع مسالک سیر الی الله و تحقق به بقاء بالله ایشان را جذب قوی
عنایت میسر یابند و بقلاب انجذاب کشان کشان می برند بر وقت آنجا از سرایت ممنوع است و
تسلیهٔ ایشان را غیر جائز در عروج محتاج بامور غریبه نیستند سماع و رقص را در تنگنای خلوت ایشان
بار نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه باین عروج انجذابی بنهایت مرتبهٔ ممکن الوصول میرسند
و بواسطهٔ متابعت آنسرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات از مقامیکه مخصوص بآن سرور است
علیه الصلوة والتحیة نصیبی می یابند این نوع وصول مخصوص طائفهٔ افراد است اقطاب نیز از آن مقام
نصیب ندارند اگر بمحض فضل ایزدی جل سلطانه این نوع واصل نهایت النهایت را بعالم باز گردانند و
تربیت مستعدان با و حواله نمایند نفس او در مقام بندگی فرود می آید و روح بمریغ نفس متوجه جناب
مقدس است او ست که جامع کمالات فردیه است و حاوی تکمیلات قطبیه و اعنی بالقطب ههنا قطب الارشاد
لا قطب الاوتاد علوم مقامات ظلی و معارف مدارج اصلی او را میسر است بلکه آنجا که او ست نه ظل است
و نه اصل از ظل و اصل او را گذرانیده اند این کامل مکمل بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله
و ازمنهٔ متباعده بظهور آید هم مغتنم است عالمی از وی منور گردد نظر او شافی امراض قلبیه است و توجه او
دافع اخلاق ردیه نام فرعیه است که مدارج عروج را تمام کرده در مقام بندگی فرود آمده است و آرام و انس
بعبادات گرفته بمقام عبدیت که فوق آن مقامی نیست در مقامات ولایت ازین طائفه بعضی انتخاب نموده مشرف
میسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است جامع کمالات مرتبهٔ ولایت است و حاوی تمام مقامات
در صعود و نزول ولایت خاصه و نبوت بهره مند است بالجمله در شان او این مصراع صادق است ع آنچه خوبان همه
دارند تو تنها داری مبتدی را سماع و وجد مضر است و منافی عروج هر چند بشرائط واقع شود شمهٔ از شرائط سماع در آخر این رساله تحریر

خواهد یافت ان شاء الله تعالی وجد او معلول است حال او وبال حرکت او طبعی است تحرک او مشوب بهوای
نفسانی و اعنی بالمبتدی من لا یکون من ارباب القلوب و ارباب القلوب متوسطون بین المبتدین والمنتهی هو الفانی
فی الله الباقی بالله وهو الواصل الکامل وللانتهاء درجات بعضها فوق بعض للوصول مراتب لا یمکن قطعها
ابد الآبدین بالجمله سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتهیان را نیز چنانکه بالا گذشت لیکن باید دانست
که ارباب قلوب را نیز سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جماعه را است که بدولت جذبه مشرف نشده اند
بریاضات و مجاهدات شاقه میخواهند که قطع مسافت نمایند سماع و وجد درین صورت این جماعه را ممد و معاون است
واگر ارباب قلوب از مجذوبان باشند قطع مسالک سیر ایشان را بمد جذبه است محتاج بسماع نیستند
ونیز باید دانست که سماع ارباب قلوب غیر مجذوب را مطلقا نافع نیست بلکه انتفاع از ان مشروط
بشرائط است و بدونها خرط القتاد و از جمله شرائط عدم اعتقاد است بکمال خویش واگر بتمامی خود معتقد است
محبوس است آری سماع او را نیز چیزی از عروج می بخشد اما بعد از تسکین از ان مقام فرود می آید وشرائط در کتب اکابر
مستقیم الاحوال کعوارف المعارف وغیرها مبین شده که اکثر آنها در ابنای این وقت مفقود است بلکه این قسم
سماع ورقص که درین وقت شائع شده است و این نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته شک نیست
که مضر محض است و منافی صرف عروج در انجا معنی ندارد و صعود در ان صورت متصور نیست امداد و اعانت از
سماع درین محل مفقود است مضرت و منافات موجود و تنبیه سماع ورقص هر چند نسبت ببعضی منتهیان
نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند از اوساط اند و تمام مراتب عروج
ممکن الحصول بتمام طی نکنند حقیقت انتها از ینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر الی الله است
و نهایت این سیر تا اسمی است که سالک مظهر آنست بعد از ان سیر در ان اسم و ما یتعلق به است و چون
از اسم و ما یتعلق به چنانکه شقه علی اربابه گذشته بمسمای حقیقی برسد و در انجا فنائی وبقائی
پیدا کند منتهی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت الی الله درینصورت است نهایت اول را که نهایت
تا اسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار فنائی وبقائی که درانمرتبه حاصل می شود
اطلاق اسم ولایت نموده اند وانکه گفته اند که سیر فی الله را نهایت نیست این سیر در وقت بقا است و
بعد از طی منازل عروج معنی بی نهایتی آن سیر آنست اگر سیر در ان اسم واقع شود بتفصیل شیونات مندرج
در ان متخلق گردد هرگز بنهایت آن نرسد چه هر اسمی مشتمل بر شیونات مندرج وبی نهایت است اما در وقت عروج

اگر خواهند که او را ازان اسم گذرانند نتوانند بود که بیک قدم آن اسم را طی نماید و بنهایة النهایة برسد و اگر
همانجا مستهلک گشت زهی شرافت و اگر برای تربیت خلق بازش آورند زهی فضیلت گمان نکنی که وصول
بآن اسم امر آسان است جای نمی باید کرد تا باین دولت مشرف سازند و تا کرا ازین میان باین نعمت
خصوصی سرفراز گردانند و آنکه تو آنرا تنزیه و تقدیس خیال میکنی بسا ست که عین تشبیه و تنقیص است بلکه
بسیاری از مراتب که تو آنرا تنزیه خیال میکنی از مقام روح نیز بپایان تر است تنزیهی که فوق العرش ترا
متخیل میشود نیز داخل دائره تشبیه است و آنکه مشهود منزه از عالم ارواح است چه عرش محدد جهات و منتهای
ابعاد است عالم ارواح ماوراء عالم جهات و ابعاد است چه روح لامکانی است در مکان نمیگنجد و روح را
درماوراء عرش اثبات نمودن ترا در وهم نیندازد که روح از تو بعید است و مسافت دور و دراز در میان
تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع امکنه با وجود لامکانیت برابر است ماوراء عرش
گفتن معنی دیگر دارد تا بآنجا رسی نتوانی دریافت طائفه از صوفیه که به تنزیه روحی رسیده اند و فوق العرش
آنرا دریافته تنزیه الهی جل شانه تصور نموده اند و علوم و معارف آنمقام را از غوامض علوم گفته و
سر استوا درینمقام حل کرده و حق آنست که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آنمقام
این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل سلطانه ازان ورطه گذرانیده و دانست
که آن نور نور روح بوده نه نور الهی جل سلطانه الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
و چون روح لامکانی است و بصورت بیچگونگی مخلوق است لاجرم محل اشتباه میگردد والله یحق الحق
و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرود می آیند و بآن بقاء
پیدا میکنند خود را جامع بین التشبیه و التنزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام فرق بعد الجمع
تصور میکنند امثال این مغالطات صوفیه را بسیار است و هو سبحانه العاصم عن مظان الاغلاط و محل
الاحتیاط باید دانست که روح هر چند نسبت بعالم بیچون است حقیقی داخل دائره چون است گوئیا برزخ است
در میان عالم چون و در میان جناب قدس حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در وی صحیح است
بخلاف بیچون حقیقی که چون را اصلا بوی راه نیست پس تا از جمیع مقامات روح عروج نماید بآن
اسم نرسد پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و بتمام از لوازم مکانی باید
برآمد بعد ازان مراتب لامکانیت عالم ارواح را نیز طی باید نمود و آنزمان تا بآن اسم رسد خواجه پندارد که مرد واصل است

حاصل خواجه بجز پندار نیست، فهو سبحانه وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء و این عالم خلق عالم امر است و وراء عالم امر مراتب اسماء و شیونات ظلاً و اصالةً و اجمالاً و تفصیلاً و ما وراء این مراتب ظلی و اصلی و کونی و الهی اجمالی و تفصیلی مطلوب حقیقی را می باید جست تا کرا باین جست و جو بنوازند و کدام صاحب دولت را باین سعادت مشرف سازند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم همت بلند باید داشت و بهر چه در راه بدست افتد قناعت نباید کرد و ما وراء وراء می باید جست ؎ کیف الوصول الی سعاد و دونها، قلل الجبال و دونهن حتوف

تنبیه آنکه دوام وصل و استمرار وقت کسی را مسلم است که بعد از تحقق فنای مطلق بالله مشرف شده باشد و علم حصولی او بعلم حضوری تبدیل یافته این مبحث را به بیان واضح و لائح گردانیم بدانکه هر علمیکه عالم را از ماورای ذات خود حاصل میگردد بطریق حصول آن حصول صورت معلوم است در ذهن عالم و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است علم حضوری است چه ذات بنفسه حاضر در عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است در ذهن متوجه معلوم است و چون صورت از ذهن زائل گشت آن توجه ذهن نیز زائل گشت پس دوام توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حضوری که غفلت از معلوم در انجا غیر متصور است چه منشاء تحقق آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز بذات دائمی باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقای بالله علمی است حضوری که زوال آن متصور نیست گمان نکنی که بقاء بالله عبارتست از انکه خود را عین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق الیقین را باین عبارت تعبیر نموده اند نه چنین است بقاء بالله که بعد از فنای مطلق میسر شود و باین قسم علوم مناسبت ندارد و این حق الیقین که بعضی گفته اند مناسب بقاء است که در جذبه دست میدهد بقائی که مقصود است دیگر است ؏ ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی، پس استمرار توجه و دوام حضور در صورت بقاء بالله ثابت شد پیش از تحقق بیقاء بالله دوام ممکن نیست اگرچه بسیاری را پیش از رسیدن باین مقام این معنی متوهم میشود علی الخصوص در طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم و الحق ما حققت و الصواب ما الهمت والله تعالی اعلم بالصواب و الیه تعالی المرجع و المآب و الحمد لله رب العلمین اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسوله دائماً و سرمداً

مکتوب دو صد و هشتاد و ششم بمولانا امان الله فقیه صدور یافت در بیان اعتقاد صحیح ماخوذ از کتاب و سنت بر وفق آرای صائبه اهل سنت و جماعت و در مذمت جماعتیکه از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت فهمیده اند و یا بکشف خلاف اهل حق معلوم ساخته اند

بسم اللہ الرحمن الرحیم بدان ارشدک اللہ تعالی والہمک سواء الصراط کہ از جملہ ضروریات طریق سالک اعتقاد صحیح است کہ علماء اہل سنت آنرا از کتاب وسنت وآثار سلف استنباط فرمودہ اند وکتاب وسنت را محمول داشتن بر معانی کہ جمہور علماء اہل حق یعنی علماء اہل سنت وجماعۃ آنمعنی را ازان کتاب وسنت فہمیدہ اند نیز ضروریست واگر بالفرض خلاف آن معانی مفہومہ بکشف والہام امری ظاہر شود آنرا اعتبار نباید کرد وازان استعاذہ باید نمود مثلاً آیات واحادیث کہ از ظواہر آنہا توحید وجود مفہوم میشود وہمچنین احاطہ وسریان وقرب ومعیت ذاتیہ معلوم میگردد وچون علماء اہل حق ازان آیات واحادیث این معانی نہ فہمیدہ اند اگر در اثنای راہ بر سالک این معانی منکشف شود وموجود جز یکی نیابد یا اورا بالذات محیط داند وقریب ذاتاً نیابد ہر چند او درین وقت بواسطہ غلبہ حال وسکر وقت معذور است اما باید کہ ہمیشہ بحق سبحانہ وتعالے ملتجی ومتضرع باشد کہ اورا ازین ورطہ برآوردہ اموریکہ مطابق آراء صائبہ علماء اہل حق ست بروی منکشف گرداند وسرموی از خلاف معتقدات حقہ ایشان ظاہر نسازد بالجملہ معانی مفہوم علماء اہل حق را مصداق کشف خود باید ساخت ومحک الہام خود را جز ان نباید داشت چہ معانی کہ خلاف معانی مفہومہ ایشانست از حیز اعتبار ساقط است زیراکہ ہر مبتدع وضال مقتدی معتقدات خود را کتاب وسنت میداند وبا اندازۂ افہام رکیکہ خود ازان معانی غیر مطابقہ می فہمد یضل بہ کثیراً ویہدی بہ کثیراً وآنکہ گفتم کہ معانی مفہومہ علماء اہل حق معتبر است وخلاف آن معتبر نیست بنابر آنست کہ آن معانی را از تتبع آثار صحابہ وسلف صالحین رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین اخذ کردہ اند واز انوار نجوم ہدایت شان اقتباس فرمودہ اند لہذا نجات ابدی مخصوص بایشان گشت وفلاح سرمدی نصیب شان آمد اولئک حزب اللہ الا ان حزب اللہ ہم المفلحون واگر بعضی از علماء با وجود حقیت اعتقاد در فرعیات مداہنت نمایند ومرتکب تقصیرات باشند در عملیات انکار از مطلق علماء نمودن وہمہ را مطعون ساختن بی انصافی محض ست ومکابرہ صرف بلکہ انکار است از اکثر ضروریات دین چہ ناقلان آن ضروریات ایشانند وناقدان جیدہ آنرا از ردیہ آن ایشانند لولا نور ہدایتہم لما اہتدینا ولولا تمیزہم الصواب عن الخطاء لغوینا وہم الذین بذلوا جہدہم فی اعلاء کلمۃ الدین القویم واسلکوا طریق کثیر من الناس علی الصراط المستقیم فمن تابعہم نجی وافلح ومن خالفہم ضل واضل باید دانست کہ معتقدات صوفیہ بالاخیرہ یعنی بعد از تمامی منازل سلوک ووصول باقصی درجات الولایت ہمین معتقدات علماء اہل حق است

مخالف نقل و یا استدلال ست و صوفیه را کشف و الهام اگرچه بعضی صوفیه را در اثناء راه بواسطهٔ سکر وقت و غلبهٔ
حال امور مخالف آن معتقدات ظاهر میشوند لیکن اگر او را ازان مقامات گذرانیده به نهایت کار رسانند آن مخالفات
انبار مشتبه میگردند و الا بهمان مخالفت میمانند و امید است که او را بآن مخالفت اخذ نکنند حکم او حکم مجتهد مخطی است
مجتهد در استنباط خطا نموده او در کشف از جملهٔ مخالفات بعضی ازین طائفه حکم بوحدت وجود ست و احاطه و قرب و
معیت ذاتی چنانکه بالا گذشت و همچنین است انکار ایشان از وجود صفات سبعه یا ثمانیه در خارج بوجود زائد بر ذات عز سلطانه
زیرا که علماء اهل سنت صفات را موجود میدانند و در خارج بوجود زائد بر وجود ذات تعالی انکار ایشان ازین راه پیدا
شده است که درین وقت مشهود ایشان ذات است تعالی و تقدس در مرات این صفات و معلوم است که مرات
از نظر رائی مختفی میباشد پس بواسطهٔ آن اختفا حکم بعدم وجود آنها در خارج کرده اند و گمان برده اند که اگر موجود
می بودند مشهود میگشتند فحیث لا شهود لا وجود و بر علماء بواسطهٔ حکم ایشان بوجود صفات طعنها کرده اند بلکه
بکفر و ثنویه حکم نموده اعاذنا الله سبحانه عن الجرأت فی الطعن و اگر ایشان را ازین مقام ترقی واقع میشد و شهود
ایشان ازین پرده می برآمد و حکم مراتیه زائل میگشت صفات را جدا می دیدند و حکم بانکار نمیکردند و کار ایشان
بطعن اکابر علماء نمیکشید و از جملهٔ مخالفات آن بعض حکم بعضی امور ست که مستلزم ایجاب واجب اند تعالی و
تقدس اگرچه ایشان لفظ ایجاب اطلاق نمیکنند و اثبات ارادت مینمایند اما فی الحقیقة نافی اراده اند و درین
حکم جمیع اهل ملل را مخالف اند یکی از انجمله امور حکم ایشانست بآنکه حق سبحانه قادرست بقدرت بمعنی ان شاء فعل
و ان لم یشاء لم یفعل اما شرطیه اولی واجب الصدق میدانند و ثانیه را ممتنع صدق و این قول بایجاب ست
بلکه انکار قدرت ست نیز بمعنی که مقرر اهل ملل ست چه نزد ایشان قدرت بمعنی صحت فعل و ترک ست و
لازم از قول ایشان وجوب فعل و امتناع ترک ست فاین هذا من ذلک مذهب ایشان درین مسئله بعینه
مذهب حکما ست و اثبات اراده نمودن با وجود وجوب صدق اولی و امتناع صدق ثانیه و خود را باین
اثبات از حکما جدا ساختن نافع نیست چه ارادت تخصیص احد المتساویین ست فحیث لا التساوی لا ارادة
و ههنا التساوی معدوم للوجوب و الامتناع فافهم و از جملهٔ آن امور بیان ایشان ست در تخصیص مسئله
قضا و قدر بنهجی که ظاهرش ایجاب ست و از جملهٔ عبارات ایشان دران مبحث نیست که الحاکم محکوم و
المحکوم حاکم قطع نظر از ایجاب حق سبحانه را محکوم احدی ساختن و حاکمی بر وی گماشتن بسیار مستقبح است
انهم لیقولون منکرا من القول و زورا و امثال اینها از مخالفات بسیارست کقولهم بعدم امکان رؤیة الحق سبحانه

لیست الا تجلی صوری واین قول مستلزم انکار رویۃ حق است سبحانہ رویتی کہ تجلی صوری تجویز نمودہ اند فی
الحقیقت رویۃ حق نیست سبحانہ قریبی ست از شیخ مثال ؎ یراہ المومنون بغیر کیف * وادراک وضرب
من مثال * وکقولہم تقدم ارواح الکمل لازلیتہا وہذا القول ایضا مخالف لاہل الاسلام فان عندہم العالم
بجمیع اجزائہ محدث والارواح من جملۃ العالم لان العالم اسم لجمیع ماسوی اللہ تعالی فافہم پس سالک را باید کہ پیش از
وصول بحقیقت کار باوجود مخالفت کشف والہام خود تقلید علماء اہل حق را لازم داند وعلماء را محق وخود را مخطی انگارد
چہ مستند علماء تقلید انبیاء ست علیہم الصلوات والتسلیمات کہ بوحی قطعی موید اند واز خطا وغلط معصوم وکشف
والہام او بر تقدیر مخالفت باحکام ثابتہ بوحی خطا وغلط ست پس کشف خود را بر قول علماء مقدم داشتن فی الحقیقت
مقدم داشتن ست بر احکام قطعیہ منزلہ وہو عین الضلالۃ ومحض الخسارۃ وایضا ہمچنانکہ اعتقاد بموجب کتاب و
سنت ضروریست عمل بمقتضای آنہا نیز بحکم آنکہ ائمہ مجتہدین از کتاب وسنت استنباط فرمودہ اند استخراج
احکام از انہا نمودہ از حلال وحرام وفرض وواجب وسنت ومستحب ومکروہ ومشتبہ وعلم باین احکام نیز ضروریست
مقلد را نمیرسد کہ خلاف رای مجتہد از کتاب وسنت احکام اخذ کند وبران عامل باشد ودر عمل قول مختار را
از مذہب مجتہدی کہ خود را تابع او ساختہ اختیار کند واز رخصت اجتناب نمودہ بعزیمت عمل نماید وبما امکن در
جمع کردن اقوال مجتہدین سعی نماید تا بر قول متفق علیہ عمل واقع شود مثلا امام شافعی در وضو نیت را فرض
میگوید بی نیت وضو نکند وہمچنین ترتیب در غسل اعضاء وولا را نیز لازم میداند رعایت ترتیب وولا باید کرد وامام مالک
دلک را در غسل اعضا فرض میگوید البتہ دلک بکند ہمچنین لمس نساء ومس ذکر را ناقض وضو گفتہ اند بر تقدیر وقوع
لمس نساء ومس ذکر تجدید وضو بکند علی ہذا القیاس بعد از حصول این دو جناح اعتقادی وعملی متوجہ عروج
مدارج قرب ایزدی گردد جل شانہ کہ طالب قطع منازل ظلمانی ومسالک نورانی باشد لیکن بداند کہ این قطع
منازل وعروج مدارج وابستہ بتوجہ وتصرف شیخ کامل مکمل راہ دان راہ بین راہ نما ست کہ نظر او شافی
امراض قلبیہ است وتوجہ او دافع اخلاق ردیہ نامرضیہ پس اول طلب شیخ نماید اگر بمحض فضل خداوندی جل شانہ
شیخ را بیابد وداناند معرفت شیخ را نعمت عظمی تصور کردہ خود را ملازم او سازد وتمام منقاد تصرفات او گردد
شیخ الاسلام ہروی میفرماید الہی چیست اینکہ دوستان خود را کردی کہ ہر کہ ایشانرا شناخت ترا یافت
وتا ترا نیافت ایشانرا نشناخت اختیار خود را بالکلیہ در اختیار شیخ گم کند وخود را از جمیع مرادات تہی ساختہ
کمر ہمت را در خدمت او بندد وہرچہ شیخ او را امر فرماید سرمایہ سعادت خود در ادای آن دانستہ در امتثال آن بجان

سعی نماید شیخ مقتدی اگر مناسبت استعداد او بذکر خواهد دید بآن امر خواهد نمود و اگر توجه و مراقبه مناسبت
بآن اشارت خواهد کرد و اگر در مجرد صحبت کفایت معلوم خواهد کرد بآن امر خواهد نمود بالجمله با وجود دریافت صحبت شیخ
احتیاج ذکر هیچ شرطی از شرائط راه نیست هر چه مناسب حال طالب خواهد دید خواهد فرمود و اگر در بعضی از شرائط
راه تقصیری واقع خواهد شد صحبت شیخ آنرا تلافی خواهد کرد و توجه او جبر نقصان آن خواهد نمود و اگر بشرف صحبت
اینچنین شیخ مقتدا مشرف نشد اگر از مرادانست جذبش خواهند کرد و بمحض عنایت بنهایت کار او را کفایت
خواهند نمود و بهر شرطی او را بیکه در کار شود اعلام خواهند فرمود و در قطع منازل سلوک روحانیات بعضی از
اکابر را وسائل راه او خواهند ساخت چه بطریق جری عادة الله سبحانه در قطع راه سلوک توسط روحانیات
مشائخ در کار ست و اگر از مریدانست کار او بی توسط شیخ مقتدا در خطر ست تا زمان وصول شیخ
میباید که همیشه بحق سبحانه ملتجی و متضرع باشد که او را بشیخ مقتدا رسانند و نیز میباید که رعایت شرائط
راه لازم داند شرائط در کتب مشائخ بتفصیل بیان یافته است از انجا ملاحظه نموده مرعی دارند که عمده
معظم شرائط راه مخالفت با نفس ست و آن موقوف بر رعایت مقام ورع و تقوی ست که عبارت
از انتهاء از محارم ست و انتهاء از محارم صورت نه بندد تا از فضول مباحات اجتناب نکنند چه ارخاء
عنان در ارتکاب مباحات باشباه مشتبهات میرساند و مشتبه بمحرم نزدیک است و احتمال وقوع دران
قوی تر و من حام حول الحمی یوشک ان یقع فیه پس اجتناب از محرمات موقوف شد بر اجتناب از فضول
مباحات پس در ورع اجتناب از فضول مباحات نیز مرعی شد و ترقی و عروج وابسته بورع ست
بیانش آنست که اعمال راه دو جزء ست امتثال اوامر و انتهاء از مناهی در امتثال اوامر قدسیان نیز
شریک اند اگر در امتثال ترقی واقع میشد قدسیانرا نیز واقع میشد و انتهاء از مناهی در قدسیان نیست
چه ایشان بالذات معصوم اند مجال مخالفت ندارند تا از ان نهی کرده شود پس لازم آمد که ترقی وابسته بهمین
جزء است و این اجتناب سراسر مخالفت نفس ست چه شریعت برای رفع هوای نفسانی و دفع رسوم ظلمانی
وارد شده است زیرا که مقتضای طبیعت نفس یا ارتکاب محرم ست یا فضولی که بانجام بمحرم رساند پس اجتناب
از محرم و فضول عین مخالفت نفس ست اگر سوال کنند که در امتثال اوامر نیز مخالفت نفس است زیرا که نفس نمیخواهد
که بعبادات اشتغال نماید پس امتثال نیز مستلزم ترقی باشد و چون در ملائکه در امتثال مخالفت مفقود ست
سبب ترقی نشد فالقیاس مع الفارق جوابش آنست که عدم رضاء نفس در ادای عبادات بواسطه آفت که او را

بیان

فراغت خود داست نمیخواهد که خود را بچیزی مقید گرداند و این فراغت و عدم تقید نیز داخل محرم است یا فضول
پس امتثال اوامر مخالفت با نفس اماره اجتناب ازین محرم یا فضول آمد نه از راه ادای اوامر فقط که
ملائکه نیز دارند فالقیاس صحیح پس هر طریقی که مخالفت نفس دران بیشتر ست اقرب طرق است و
شک نیست که رعایت مخالفت نفس از سائر طرق در طریقه علیه نقشبندیه بیشتر ست چه این بزرگواران
عمل بعزیمت اختیار کرده اند و از رخصت اجتناب نموده و معلوم ست که در عزیمت هر دو
جزو اجتناب محرم و فضول مرعی ست بخلاف رخصت که اجتناب از محرم ست و بس اگر
گفته شود که تواند بود که سائر طرق نیز عزیمت اختیار کرده باشند گوئیم که در اکثر طرق سماع و
رقص ست بعد از تحمل بسیار کار برخصت میرسد عزیمت را دران چه مجال و همچنین ذکر جهر که بیش
از رخصت دران متصور نیست و ایضا مشائخ سلاسل دیگر در طرق خود بواسطه بعضی نیات حقانی
امور محدثه پیدا کرده اند که بنهایت تصحیح دران حکم برخصت است بخلاف اکابر این سلسله
علیه که سر موی مخالفت سنت تجویز نکرده اند و ابداع و احداث روا نداشته پس مخالفت نفس
درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب را اختیار این طریق اولی و انسب باشد
چه راه بغایت اقرب ست و مطلب در کمال رفعت و جماعه از متاخرین خلفای ایشان
ترک اوضاع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و رقص
و جهر اختیار کرده و منشا آن عدم وصول ست بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال
کرده اند که باین محدثات و مبدعات تکمیل و تتمیم این طریقه مینمایند ندانسته اند که در تخریب
و اضاعت آن میکوشند والله یحق الحق و هو یهدی السبیل **مکتوب دو صد و هشتاد
و هفتم** بحقائق آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جذبه و سلوک
و معارفی که مناسب این دو مقام اند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق و تحیتهم بافضلهم و اکملهم محمد الذی جاء بالصدق صلوات الله
سبحانه و برکاته علیه و علیهم و علی من تابعهم اجمعین الی یوم الدین آمین چون دیده شد که طالبان
بواسطه دنائت همت و پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کامل مکمل مسلک طویل را و مطلب
رفیع را براه قصیر و مقصد وضیع فرود آورده اند و هر چه ایشان را در راه میسر شده از حقیر و فقیر اکتفا نموده اند

و نهایت را مقصد پنداشته و خود را بحصول آن کامل و منتهی انگاشته اند احوالیکه منتهیان راه و واصلان درگاه از انجام کار
و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرتان باستیلای قوت متخیله خود آن احوال کامله را بر
احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخواب اندر مگر موشی شتر شد از بحر عمیق بقطره بلکه بصورت
قطره و از دریای عمان بشبنم بلکه بصورت رشحه قناعت کرده اند چون را بیچون تصور کرده از بیچون آرام گرفته
و مانند را بیمانند تخیل نموده از بیمانند بمانند گرویده اند احوال جماعه که بتقلید ایمان به بیچون آورده و
بیمانند را گرویده از احوال این طالبان سلوک تمام ناکرده و تشنگان آرام سیراب گرفته بمراتب بهتر است
از محق تا مبطل و از مصیب تا مخطی فرق بسیار است وای بر طالبان بمطلب نارسیده که محدث را قدیم میدانند
و چون را بیچون می انگارند اگر بکشف غیر صحیح ایشان را معذور ندارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند
ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا مثلاً شخصی طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاقاً
در اثنای راه خانه شبیه بخانه کعبه او را پیش آمد اگرچه آن مشابهت در صورت است آن شخص خیال کرد که
کعبه است و همانجا معتکف گشت و شخصی دیگر خواص کعبه را از واصلان کعبه معلوم ساخته تصدیق کعبه کرد
این شخص هرچند گامی از طلب براه کعبه نزده است اما غیر کعبه را کعبه نداشته است و در تصدیق خود محق است
حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است آری حال طالبی که هرچند بمطلب نرسیده است اما غیر مطلب را
مطلب نداشته است از حال مقلد محق که قدمی در راه مطلب نزده است بهتر است چه او با وجود
حقیقت تصدیق بمطلوب قطع مسافت راه مطلوب ولو فی الجمله کرده است پس مزیت او را متحقق باشد
و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال وهمی خود را به مسند شیخی و اقتدار خلق کشیده اند و بعلت
منقصت خویش استعداد بسیاری از مستعدان کمالات را ضائع ساخته اند و بشومی صحبت خود
حرارت طلب طالبان را زائل گردانیده اند ضلوا فاضلوا ضلوا و اضاعوا این تخیل کمالات و این توهم وصال
در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان مجذوب نارسیده بیشتر است زیرا که مبتدی و منتهی در صورت جذب
مشارکند و بظاهر در عشق و محبت متساوی اگرچه فی الحقیقت بایکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر جدا است
ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ؛ در ابتدا هرچه هست معلول است و بر غرض محمول و در انتها چون بحق پیوست
برای حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی این مشابهت صوری و این
مناسبت ظاهری باعث آن تخیل میشود و چون در طریقه علیه نقشبندیه جذب بر سلوک مقدم است مجذوبان

این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند ازین قسم تخیل و این نوع توهم بسیار ست و جمعی را از ایشان
که منقلبه در مقام جذبه حاصل میشود از حالی بحالی میروند قطع منازل سلوک و طی مسالک سیر الی الله
می انگارند و بآن تقلبات خود را مجذوب سالک میدانند بخاطر فاتر قرار یافت که فقره چند نوشته شود در بیان حقیقت
جذبه و سلوک و فرق در میان این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص ممیزه هر یک از دیگری و فرق در میان
جذب مبتدی و جذب منتهی و حقیقت مقام تکمیل و ارشاد و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد لیحق الحق
و یبطل الباطل و لو کره المجرمون شرعت فیه بحسن توفیقه سبحانه و هو سبحانه یهدی السبیل نعم المولی و نعم الوکیل
این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول در بیان معارفی که بمقام جذبه متعلق اند و مقصد ثانی
در آنچه تعلق بسلوک دارد و در خاتمه بیان بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را دانستن آنها کثیر
المنفعت است مقصد اول بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکرده هر چند جذب قوی داشته باشند و از هر راهی که
منجذب شوند داخل جرگه ارباب قلوب اند بی سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمی توانند گذشت که بمقلب قلب
پیوست انجذاب ایشان قلبی است محبت شان عرضی ست نه ذاتی عرضی ست نه اصلی چه نفس با روح
درین مقام ممتزج است و ظلمت با نور درین معامله مختلط بالکلیه از ضیق مقام قلب برآمدن و بمقلب قلب
پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بی تخلص روح از نفس از برای توجه بمطلوب و جدا شدن نفس
از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست مادام که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند باحقیقت جامعه قلبیه
محکم در بند است انجذاب خالص روحی متصور نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مسالک سیر الی
الله و تحقق سیر فی الله بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد الجمع که بسیر عن الله بالله تعلق دارد صورت بندد
هر گدائی مرد میدان کی شود * پشه آخر سلیمان کی شود * فظهر الفرق بین الجذب المنتهی و جذب المبتدی شهود این
مجذوبان ارباب قلوب در پرده کثرت ست این معنی را معلوم کند یا نه و مشهود شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح
که بلطافت و احاطه و سریان بموجد خود بصورت شبیه است ان الله خلق آدم علی صورته و باین مناسبت شهود
روح با شهود حق میدانند تعالی و تقدس و احاطه سریان و قرب و معیت هم برین قیاس ست زیرا که نظر سالک
عبور نمیکند مگر تا بمقام فوق نه بمقام فوق فوق فوق مقام ایشان مقام روح ست پس نظر شان از مقام
روح بالاتر رود و شهود جز روح امر دیگر نباشد نظر بفوق روح موقوف ست بر رسیدن بمقام روح و محبت و
انجذاب هم در رنگ شهود ست شهود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او و آن بحصول تناسب

که نهایت سیر الی الله معبر است ــه هیچکس راهم نکرده او فنا و نیست ره در بارگاه کبریا و اطلاق شهود
درین مقام از تنگی میدان عبارت ست و الا کارخانه این بزرگواران با ورای ورای شهود متعارفست همچنانکه
مقصد ایشان بیچون و بیچگونه است اتصال ایشان باو سبحانه نیز بیچون و بیچگونه است چون را به بیچون راه نیست لا یحمل
عطایا الملک الا مطایاه ــه اتصال بی تکیف بیقیاس هو بست رب الناس را با جان ناس و احاطه و سریان
و قرب و معیت حق سبحانه نزد محققین ارباب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی ست موافق علما اهل حق شکر الله
تعالی سعیهم حکم کردن بقرب ذاتی و امثال آن نزد ایشان از بیجا اصلی و دور نیست نزدیکان حکم بقرب نمیکنند
بزرگی میفرماید هرکه گوید نزدیکم دور ست و هرکه دور ست نزدیک ست تصوف اینست علمیکه متعلق بتوحید
وجود است منشا آن محبت و انجذاب قلبی ست ارباب قلوب که جذبه پیدا نکرده اند و براه سلوک قطع منازل
مینمایند این علم با نیان مناسبت ندارد و همچنین مجذوبانی که بسلوک از قلب بکلیت متوجه بقلب قلب اند
ازین علوم بیبهری مینمایند و مستغفر میباشند بعضی ازیخ و بان باشند که هرچند براه سلوک در آیند و طی منازل
نمایند اما نظر شان از مقام بالوت قطع نشود و در و بفوق پیدا نکنند امثال این علوم دامن ایشان نمیگذارد
و ازین ورطه نمیتوانند برآمد لهذا امر عروج بمدارج قرب و صعود بمعارج قدس کنند و لنگ اند ربنا اخرجنا
من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنا من لدنک نصیرا علامت وصول بنهایت
مطلب بیبهری ازین علوم ست چه هرچند بتنزیه بیشتر مناسبت پیدا شود عالم را با صانع بی مناسبت تر
میباید این زمان عالم را عین صانع داشتن و یا صانع را محیط عالم پنداشتن بالذات معنی ندارد و ما
للتراب و رب الارباب **معرفت** حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند که ما نهایت را
در بدایت درج میکنیم معنی این عبارت آنست که انجذاب و محبتی که منتهیان را در نهایت میسر می شود درین
طریق انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا می شود مندرج ست زیرا که انجذاب منتهی روحی ست و مبتدی
جذب قلبی و چون قلب برزخ ست میان روح و نفس در ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز
حاصل ست و تخصیص کردن این اندراج را باین طریق هرچند این معنی در جمیع جذبات
حاصل ست بنا بر آنست که اکابر این خانواده طریقی از برای حصول این معنی وضع نموده اند
و مسلکی از برای وصول این مطلب تعین کرده اند و دیگران را این معنی بر سبیل اتفاق میسر
می شود و ضابطه بدست ندارد و ایضا این بزرگواران را در مقام جذبه شان خاص

شان خواص است که دیگر آن را نیست و اگر هست نادر است و لهذا بعضی ایشان در مقام فی آنکه قطع منازل سلوک نمایند بفناء و بقاء شبیه بفناء و بقای ارباب سلوک حاصل میشود و شرفی از مقام تکمیل که شبیه بمقام سیر عن الله بالله است نیز بدست می آید که بآن تربیت مستعدان میتوانند تحقیق این مبحث عنقریب تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالیٰ اینجا دقیقه است باید دانست که روح را پیش از تعلق به بدن نحوی از توجه بمقصود حاصل بود چون به بدن متعلق گشت آن توجه زائل شد اکابر این سلسلهٔ علیه طریقی از برای ظهور آن توجه سابق وضع نموده اند لیکن چون روح متعلق به بدن است توجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس و روح است و شک نیست که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است اما توجه روحی که منتهیان راست بعد از فنای روح است و بقای او بوجود حقانی که معبر به بقا بالله است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجهی است که با وجود هستی روح است که فنا با او راه نیافته است و فرق در میان توجه روح با وجود هستی روح و توجه روح با فنای روح بسیار است پس نهایت گفتن آن توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند و بس پس مراد از اندراج نهایت در بدایت اندراج صورت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در بدایت محال است تواند بود که عدم اتیان لفظ صورت برای ترغیب طلب این طریق بوده باشد و الحقیقة ما حققت بعون الله تعالیٰ و سابقان که انجذاب ایشان بی تعمل و کسب است بلکه بتوجه و حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است و اثری است از توجه سابق روح که بالکل بواسطهٔ تعلق به بدن زائل نشده است کسب و تعمل از برای ظهور توجه سابق جماعه را است که بواسطهٔ این تعلق توجه سابق را فراموش کرده اند کسب گویا از برای تنبیه بر توجه سابق است و تذکیر است مر آن دولت گم شده را لیکن ناسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند وجه نسیان توجه سابق بالکلیه از توجه کلی بمتوجه الیه بالفعل و گم شدن در آن خبر میدهد و عدم نسیان توجه نخچنین است نهایت ما فی الباب در سابقان آن توجه و شمول و سریان در کلیهٔ ایشان پیدا میکند و بدن ایشان نیز حکم روح شان میگیرد کما هو شان المحبوبین المرادین اما فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان در رنگ فرق میان حقیقت شئ و صورت شئ است کما هو الظاهر علیٰ ارباب آری محبان و اصل و مریدان کامل را این قسم شمول نیز متحقق است لیکن کالبرق است دائمی نیست شمول دائمی خاصه

محبوبان است معرفت مجذوبان ارباب قلوب چون در مقام قلب تمکن و رسوخ پیدا کنند و معرفتی و صحوی که مناسب
آن مقام است ایشان را میسر شود میتوانند که طالبان را افاده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جماعه
طلاب را حاصل شود هرچند از ایشان بکمال نرسند چه ایشان خود بحد کمال نرسیده اند دیگری را واسطه حصول کمال
نمیتوانند شد مشهور است که از ناقص کامل نیاید افادهٔ ایشان هر قدر که باشد بیش از افادهٔ ارباب سلوک است
هرچند بنهایت سلوک رسند و جذب منتهیان پیدا کنند اما بمقام قلب ایشان را بطریق سیر عن الله بالله
فرود نیاورده باشند چه منتهی غیر مرجوع بعالم مرتبهٔ تکمیل افاده ندارد چه او را بعالم مناسبتی و توجهی
نمانده تا افاده تواند نمود شیخ مقتدا را که برزخ میگویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام
قلب است فرود آمده است و از هر دو جهت روح و نفس حظی وافر گرفته است از جهت روح از
فوق استفاده میکند و از جهت نفس بمادون خود افاده مینماید زیرا که او را توجه حق سبحانه با توجه خلق
جمع شده است که هیچ کدام حجاب دیگری نیست پس افاده و استفاده معا او را حاصل است بعضے
از مشائخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق والحق میخواهند و شیخ برزخ را جامع بین التشبیه والتنزیه
میگویند پوشیده نماند که اینقسم برزخیت که بنای آن بر سکر است لائق مقام شیخی که مبنای آن بر صحو است نیست
زیرا که نفس شان درینمقام در غلبات انوار روح مندرج است و بهمان اندراج منشاء سکر شده است
و در مقام برزخیت قلب نفس و روح از یکدیگر جدا است پس ناچار سکر را دران گنجائش نباشد بلکه آنجا همه
صحو است که مناسب مقام دعوت است هذا و شیخ کامل را چون در مقام قلب فرود می آرند بواسطه برزخیت
مناسبت بعالم پیدا میکند و واسطه حصول کمالات مستعدان میشود و مجذوب متمکن نیز چون
در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان دریغ نمیدارد و از انجذاب و محبت اگرچه
قلبی باشد نیز نصیبی بدست آورده است لاجرم راه افاده بروی کشاده است بلکه گوئیم که کمیت افاده
مجذوب متمکن بیش از کمیت افادهٔ منتهی مرجوع است و کیفیت افادهٔ منتهی زیاده از کیفیت افاده
مجذوب است زیرا که منتهی مرجوع را هرچند بعالم مناسبت پیدا شده است اما در صورت است فی الحقیقت
جدا است منصبغ برنگ اصل است و باقیست باو و این مجذوب را بعالم مناسبت فی الحقیقت است
و از جملهٔ افراد عالم است و باقی است ببقائی که عالم بآن بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطهٔ
مناسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائده گیرند و از منتهی مرجوع کمتر لیکن افاده مراتب کمالات ولایت

مخصوص بمنتهی است پس لاجرم در کیفیت افادۂ منتهی راجح باشد و ایضاً منتهی را فی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است ہمت و توجہ کار طالب را پیش میبرد ہر چند بحد کمال نرساند و ایضاً نہایت توجہیکہ طالبانرا از مجذوبان حاصل میشود ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و در صحبت شان بیاد ایشان آمدہ بطریق اندراج در توجہ قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منتہیان پیدا میشود توجہ حادث است کہ پیشتر اصلاً موجود نبود و موقوف بود بر فنای روح بلکہ بر بقای او بوجود حقانی پس لابد توجہ اول اسہل الحصول باشد و توجہ ثانی متعسر الوجود و ہرچہ اصل است بیشتر است و ہرچہ متعسر است کمتر از ینجاست کہ گفتہ اند کہ تحصیل جہت جذبہ شیخ مقتدا واسطہ نیست چہ آن نسبت او را اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و تعلیم محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند و شیخ تربیت و در جہت سلوک از برای قطع منازل سلوک شیخ مقتدا درکار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ اینقسم مجذوب متمکن را بافادۂ عام رخصت بدہد و در مقام تکمیل و شیخی نشاند چہ بعضی از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد و قابلیت کمال و تکمیل بروجہ اتم داشتہ باشند در صحبت این مجذوب اگر افتند محتمل کہ آن استعداد ضایع شود و آن قابلیت برطرف گردد مثلاً زمینی کہ قابلیت تمام از برای زراعت گندم داشتہ باشد اگر تخم جید گندم دران زمین اندازند باندازۂ استعداد و نیکوئی آرد و اگر دران زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چہ جای آنکہ مسلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا مصلحت در رخصت او بیند و معنی افادہ در وی یابد باید کہ افادۂ او را مقید سازد بہ بعضی قیود و مثل ظہور مناسبت طالب بطریق افادۂ او و عدم اضاعت استعداد این در صحبت او و عدم طغیان نفس او در بین ریاست و اقتدا بہوای نفسانی از وی زائل نشدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب از وی بنہایت افادۂ او رسیدہ است و در استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوی اینمعنی را اظہار سازد و او را رخصت بدہد تا کار خود را از شیخ دیگر باتمام رساند و خود را منتہی نداند و باین حیلہ راہ نفی مردم نکند و امثال این شرائط کہ مناسب وقت و حال او داند مذکور سازد و بآن وصیت تمام نمودہ رخصت بدہد اما منتہی مرجوع در افادہ و تکمیل محتاج باین قیود نیست چہ او را بواسطہ جامعیت بجمیع طرق و استعدادات مناسبت است ہر کس از وی بقدر استعداد مناسبت بہرہ تواند یافت ہر چند تفاوت در سرعت و بطوء بواسطہ قوت مناسبت و ضعف آن در صحبت شیوخ و مقتدایان نیز متصور است اما در اصل افادہ متساوی الاقدام اند شیخ

مقتدا را در وقت افادهٔ طالب التجا بجناب حق سبحانه و اعتصام بحبل متین او و خوفاً لمکره سبحانه فی ضمن هذه از استهار
لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات حق سبحانه و تعالی او را عطا فرموده است
در هیچ وقتی از اوقات و در هر افعال از وی منفک نمیشود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

مقصد ثانی در بیان آنچه تعلق بسلوک دارد باید که طالبی چون بطریق سلوک متوجه بحقیق گردد
اگر باسمیکه رب اوست برسد و در آن فانی و مستهلک گردد اطلاق فنا بر وی درست می آید و بعد از آن بیقا
بدان اسم اطلاق بقا بر وی مسلم است و باین فنا و بقا بمرتبهٔ اولی از ولایت مشرف گردد ولیکن اینجا تفصیلی است
که بسط سخن در آن ضرور نیست تمهید فیضی که از ذات تعالی و تقدس میرسد دو نوع است نوعی است
که بایجاد و ابقاء و تخلیق و ترزیق و احیاء و اماتت و امثال آنها تعلق دارد و نوع دیگر بایمان و معرفت
و سائر کمالات مراتب ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفات است و لیس و نوع ثانی
بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط شیونات است و فرق در میان صفات و شیونات
بسیار دقیق است لا یظهر الا علی آحاد من الاولیاء المحمدی المشرب و لم نعلم انه تکلم به احد باجماله صفات
در خارج موجودند بوجود زائد بر ذات تعالی و تقدس و شیونات مجرد اعتبارات اند در ذات عز سلطانه
این بحث بمثالی روشن گردد آب مثلاً بالطبع از بالا به پایان فرود می آید این فعل طبعی وی در وی اعتبار حیات
و علم و قدرت و ارادت پیدا میکنند چه ارباب علم بواسطه ثقل خود بمقتضای علم از بالا به پایان می آیند و توجه
فوق نمیکنند و علم تابع حیوة است و اراده تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد
المقدورین است این اعتبارات در ذات آب اثبات کرده شود بمنزلهٔ شیونات است اگر با وجود این
اعتبارات صفات زائده بر ذات آب اثبات کرده شود بمنزلهٔ صفات موجوده است بوجود زائد آب را
باعتبارات اول حی و عالم و قادر و مرید نمیتوان گفت از برای این اسامی ثبوت صفات زائده در کار است
پس آنچه در عبارت بعضی مشائخ در اثبات اسامی مذکوره از برای آب واقع شده است مبنی بر
آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم بنفی وجود صفات نیز محمول است بعدم آن فرق
و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون موجه ذی شأن است و مقام صفات
همچنین است محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اولیائی که بر قدم وی اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
وصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیونات است و سائر انبیاء و جماعه که بر قدم ایشان اند صلوات الله تعالی

وبرکاته علی نبینا وعلیهم وعلی جمیع اتباعهم وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشانرا بتوسط صفات است پس گوئیم
اسمی که رب آنسرور است علیه الصلوة والسلام وواسطه وصول فیض دوم است ظل شان العلم است واین
شان جامع جمیع شیون اجمالی ست وآن ظل حضرت قابلیت ذاتست تعالی وتقدس هر شان علم را بلکه جمیع
شیون اجمالی وتفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم مر ابتهار را باید دانست که این قابلیت اگرچه برزخ است
میان ذات عز شانه ومیان شان العلم اما چون یکجهت او بیرنگ است وآن جهت ذات است تعالی
شانه در برزخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برزخ برنگ جهت دیگر که شان العلم است منصبغ ست
پس ناچار از ظل آن شان گفته شد وایضاً ظل شئ عبارت از ظهور شئ است اگرچه بتشبه ومثال باشد در
مرتبه دوم وچون حصول برزخ بعد حصول طرفین است لاجرم این برزخ در وقت مکاشفه در تحت آن
شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور یا آخر اطلاق ظلیت مناسب افتاد وطائفه از اولیاء الله
که بر قدم وی اند صلی الله علیه وعلیهم وسلم وبارک اسمائی که ارباب ایشان اند در وصول فیض ثانی ظلال
آن قابلیت را جامع اند وکالتفاصیل اند مر آن ظل مجمل را وارباب سائر انبیا صلوات الله تعالی وتسلیماته
علی نبینا وعلیهم وواسطه وصول فیض اول وثانی ایشانرا قابلیات اتصاف ذاتست عز سلطانه بصفات
موجوده ثمانیه وطائفه که بر اقدام ایشان اند ارباب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول وثانی
وواسطه وصول فیض اول مر آنسرور را علیه الصلوة والسلام قابلیت اتصاف ذاتست تعالی وتقدس
مر جمیع صفات را گوئیا قابلیاتی که وسائل فیوض سائر انبیا اند صلوات الله وبرکاته علی نبینا وعلیهم
ظلال این قابلیت جامعه اند وکالتفاصیل اند مر آن جامع مجمل را وطائفه که بر قدم آنسرور اند علیه الصلوة
والتحیة وسائط وصول فیض اول نیز ایشانرا جدا است که صفات اند پس محمدیانرا وسائل وصول فیض اول
جدا آمد از وسائط وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یکی است بعضی از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم
که رب آنحضرت را علیه الصلوة والتحیة در قابلیت اتصاف منحصر ساخته اند منشاء آن عدم فرق است
میان شیون وصفات بلکه عدم علم است بمقام شیون والله یحق الحق وهو یهدی السبیل پس محقق شد
که رب آنحضرت علیه الصلوة والسلام والتحیة رب الارباب است هم در مقام شیون وهم در خانه
صفات وواسطه وصول هر دو فیض است ونیز معلوم گشت که وصول فیض مراتب کمالات ولایت
آنحضرت علیه الصلوة والسلام از ذات است فی توسط امر زائد چه شیونات عین ذات اند اعتبار زیادتی در ایشان

از منتزعات عقل است لهذا تجلی ذاتی مخصوص او گشت و کمل تابعان او چون از راه او فیض میگیرند ایشانرا
نیز ازین مقام شربی بدست آمده دیگر برا چون وسائط صفاتی درمیان است و صفات بوجود زائد موجود اند
حاجز حصین درمیان افتاد تجلی صفاتی نامزد ایشان گشت باید دانست که قابلیت اتصاف هرچند اعتبار است
وجود زائد ندارد چه صفات وجود دارند نه قابلیات اینها اما چون قابلیات در رنگ برازخ اند میان ذات
و صفات بلکه میان شیون و صفات و برزخ رنگ طرفین خود میگیرد و قابلیات نیز رنگ صفات گرفته
حائلیت پیدا کرده اند

فراق دوست اگر اندک است اندک نیست ✽ درون دیده اگر نیم موست بسیار است ✽

ازین بیان لائح گشت که ظهور ذات تعالی و تقدس بی پرده منافی تجلی شهودی نیست لیکن
تجلی وجودی را منافی است لهذا آنسرور علیه الصلوٰة والسلام والتحیة درجانب وصول فیض وجود کمالات
ولایت حائلی درمیان نیاید و درجانب فیض وجودی حائلی درمیان آمد که قابلیت اتصاف است
چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیون و قابلیات اینها از اعتبارات عقل باشند وجود ذهنی ثابت شد
و ازان حجاب علمی لازم آمد نهایت مافی الباب حجب صفات خارجی است و حجب شیون علمی زیرا که گوئیم
که موجود ذهنی درمیان دو موجود خارجی پرده نمیشود و موجود خارجی را پرده نشود مگر موجود خارجی ولو سلم
فالحجاب العلمی یمکن ارتفاعه من البین بحصول بعض المعارف بخلاف الخارجی فانه لا یمکن زواله چون این
مقدمات معلوم گشت پس بدانکه اگر محمدیست منتهای سیر او که مسمی بسیر الی الله تا بظل شانست که
اسم او ست و بعد از فنا دران اسم بفنای فی الله مشرف میگردد و اگر بآن اسم باقی گشت بقا بالله او را نیز
میسر گشت و باین فنا و بقا در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة
داخل میشود و اگر محمدی مشرب نیست بقابلیت صفت یا بنفس صفت که رب اوست میرسد و اگر درین
اسم فانی گشت فانی فی الله بروی اطلاق نباید کرد همچنین بر تقدیر بقا بآن اسم باقی بالله نیست
چه اسم الله عبارت از مرتبه ایست که جامع جمیع شیون و صفاتست و چون در حضرت شیون زیادت اعتبار نیست
عین ذاتند و عین یکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع اعتباراتست بلکه فنا در ذات است تعالی و
تقدس همچنین بقا بیک اعتبار بقا بجمیع اعتباراتست پس فانی فی الله و باقی بالله درین صورت گفتن
درست میشود بخلاف درجانب صفات که موجود اند بوجود زائد بر ذات مغائرت اینها با ذات عز سلطانه و
با یکدیگر تحقیق است لهذا فنا در یک صفت مستلزم فنا در جمیع نیست و کذا الحال فی البقاء پس ناچار

این فانی را فانی فی الله نباید گفت و باقی را باقی بالله بلکه مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا مقید بصفتی یعنے
فانی در صفت علم یا باقی بآن صفت پس ناچار فنای محمدیان اتم آمد و بقای ایشان اکمل و ایضا عروج محمدی
چون بجانب شیون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس
فنای سالک در شانی مستلزم فنای مطلق او باشد بنهجی که هیچ بقا وجود سالک و اثرا و نماند و همچنین
بر تقدیر بقا بتمامی خود بآن شان باقی میگردد بخلاف فانی در صفت که بتمام از خود نمی برآید و اثرش زائل میگردد
چه وجود سالک اثر همان صفت است و ظل آن پس ظهور اصل ماحی وجود ظل بالکل نباشد و بقا باندازه فناست
پس محمدی از رجوع بصفات بشریت ایمن باشد و از خوف او محفوظ او بکلی از خود برآمده است و باو سبحانه
باقی گشته درین محل عود ممنوع باشد بخلاف در صورت فنای صفاتی که عود در انجا بواسطه بقای اثر وجود سالک
ممکن است ازینجا تواند بود اختلافیکه در میان مشائخ در جواز رجوع واصل و عدم جواز آن واقع است حق آنست
که اگر محمدیست محفوظ است از عود و الا در خطر است و همچنین است اختلافیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فنای او
واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند و بعضی دیگر زوال اثر را جائز نداشته اند حق درین باب نیز
تفصیل است اگر محمدیست عین و اثر هر دو را گم میسازد و غیر او را اثر زائل نمیشود چه اصل صفت که اصل اوست
باقی است پس زوال ظل آن را ممکن نباشد اینجا دقیقه ایست باید دانست که مراد از زوال عین و اثر شهود
زوال شهودیست نه وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال
وجودی تصور کرده اند و از زوال اثر ممکن گریخته اند و آنرا الحاد و زندقه دانسته اند والحق ما حققت بالهامه
سبحانه عجیب است که باوجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ حکم
بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است بالجمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی در هر دو ممکن بلکه
واقع لیکن مخصوص بمحمدی مشربانست پس محمدیان که بتمام از قلب می برآیند و بمقلب می پیوندند از تقلب
احوال آزاد اند و از رقیت ماسوی بالکلیه محرر و دیگر آنرا چون وجود آثار دامن گیر است و تقلب احوال نقد
وقت مخلصی از مقام قلب ندارند چه وجود آثار و تقلب احوال از شعب حقیقت جامعه قلبیه است پس شهود دیگران
همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود سالک ثابت است پرده مطلوب همانقدر است چون اثر
باقیست پرده همان اثر است معرفت اگر سالک از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق اسمی که رب اوست برسد و
فی الحقیقه بآن اسم رسد در آن مرتبه فانی و مستهلک گردد فنای فی الله در آن صورت گفتن مناسب است و همچنین است بقا بآن مرتبه

پس تخصیص فنا فی الله بآن اسم باعتبار آنست که آن مرتبهٔ اعلی است از مراتب فنا فی الله **معرفت** سلوک
بعضی رابی تقدم جذبه است و بعضی دیگر را جذبه بر سلوک ایشان مقدم است در جماعهٔ اول اثناء قطع منازل سلوک
جذبه حاصل میشود و جمیع راطی منازل سلوک میسر میشود اما تا بجذبه نرسند تقدم جذبه محبوبان راست و باقی احکام
همچنین تعلق دارد سلوک محبان عبارت از طی مقامات عشرهٔ مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک
محبوبان خلاصهٔ مقامات عشره حاصل میشود بی ترتیب و تفصیل کاری ندارند علم توحید وجود و مانند آن
از احاطه و سریان و معیت ذاتیه بجذبهٔ مقدم یا بتوسط وابسته است سلوک خالص و جذبهٔ منتهیان را با امثال این
علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین منتهیان را نیز بعلوم مناسبهٔ توحید وجود مناسبت
نیست هرجا بیان حق الیقین بمقام مجذوبان مناسب مقام ارباب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان
مبتدی یا متوسط است **معرفت** بعضی مشائخ فرموده اند که چون کار طالب بجذبه برسد بعد ازان راهبر همان
جذبه بست و بس یعنی احتیاج بتوسط راهبر دیگر ندارد همان جذبه کافی است اگر ازین جذبه جذبهٔ سیر فی الله
اراده نموده اند بلی کافی است اما لفظ راهبر منافی این اراده است چه بعد از سیر فی الله مسافتی نیست که
در قطع آن محتاج براهبر باشد و همچنین جذبهٔ متقدم هم مراد نیست چنانکه متبادر از عبارتست پس ناچار جذبهٔ
متوسط اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بمطلوب معلوم نمیشود چه بسیاری از متوسطان در وقت
حصول این جذبه از عروج بفوق تقاعد نموده اند و همان جذبه را جذبهٔ نهایت انگاشته اند اگر کافی میبود در
اثنا راه نمیگذاشت آری جذبهٔ متقدم چون بمحبوبان تعلق دارد اگر کافی باشد گنجائش دارد و محبوبان را بقلاب
عنایت خواهند کشید و در اثنا طریق نخواهند گذاشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم
هم ممنوع است جذبه که انجام کار او بسلوک کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجذوب ابتر است از محبوبان
نیست **خاتمه** طائفه از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم گفته اند که تجلی ذاتی بذیل شعور است
و معطل حس بعضی از ایشان از حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بی حس
و حرکت افتاده بودند و مردم مرده می انگاشتند و بعضی دیگر منع کلام و جز آن در تجلی ذات
کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی ذات در پرده اسمی است از اسماء بقا پرده بواسطهٔ بقایای
اثر وجود صاحب تجلی است و آن بی شعوری بواسطهٔ آن بقیه است اگر بتمام فانی میگشت و به بقا
بالله مشرف میشد آن تجلی هرگز او را بی شعور نمیساخت شعر یحرق النار من یمس به من هو النار کیف یحترق

بلکه گوئیم آن تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آنحضرت است
علیه الصلوٰة والسلام والتحیة تجلی بی پرده است و علامت پرده بی شعوری است و بی شعوری از دوری نسبت و
دلیل بی پردگی شعور است و شعور در کمال حضور است بی‌خبری از حال صاحب این تجلی که بالاصالة والاستقلال است
چنین خبر داده علیه الغفران آنجا که گفت ع موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات * تو عین ذات می نگری در تبسمی * و همین تجلی ذاتی که بی پرده است محبوبان را دائمی است و محبان را برقی زیرا که ابدان محبوبان رنگ
ارواح شان گرفته اند آن نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبان این سرایت
به سبیل ندرت است و آنچه در حدیث نبوی علیه من الصلوٰة اتمها و اکملها واقع شده است لی مع الله وقت الخ
از وقت نادر این تجلی برقی است زیرا که این تجلی در حق آنسرور که باشاه مراد آنست علیه الصلوٰة والسلام
دائمی است بلکه نوعی از خصوصیت این تجلی دائمی است که آن بر سبیل قلت واقع است کما لا یخفی علی
ارباب معرفت مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم در بیان حدیث لی مع الله وقت لا یسعنی فیه
ملک مقرب ولا نبی مرسل دو طائفه اند جمعی از وقت وقت استمرار اراده نموده اند و دیگر جمعی بندرت وقت
قائل گشته اند و حق آنست که باوجود استمرار وقت وقت نادر نیز متحقق است کما مرت الاشارة الیه آنفا
نزد این حقیر تحقق آن وقت نادر در وقت ادای نماز است و بجا تا که آنسرور علیه الصلوٰة والسلام در حدیث
قرة عینی فی الصلوٰة بآن اشارت فرموده است و ایضاً آنسرور فرموده علیه الصلوٰة والسلام والتحیة اقرب
ما یکون العبد من الرب فی الصلوٰة و قال تبارک و تعالی واسجد واقترب پس در هر وقتی که قرب الٰهی
جل شانه بیشتر است گنجائش غیر در آن وقت منفی تر است و آنچه بعضی از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم
فرموده اند از وقت حال و عوق و استمرار آن چنین خبر داده است حیث قال حالی فی الصلوٰة کحالی
قبل الصلوٰة فی الاحادیث المذکورة بل النص المذکور ینفی المساواة والاستمرار باید دانست که استمرار وقت
متحقق است سخن در آنست که باوجود استمرار حالتی نادره هم واقع است یا نه جمعی را که بر ندرت
وقت اطلاع نداده اند بنفی آن قائل گشته اند و جمعی دیگر را که از آن مقام بهره داده اند بآن اعتراف
نموده اند والحق کسی را که بطفیل آنحضرت علیه الصلوٰة والتحیة در نماز جمعیت داده اند و از دولت قرات
شرعی ارزانی داشته اند اقل قلیل اند رزقنا الله سبحانه بکمال کرمه نصیبا من هذا المقام بحرمة محمد علیه
وعلی آله الصلوٰة والتحیة والسلام معرفت منتهیان ارباب صفات در علوم و معارف

مجذوبان نزدیک اند و در شهود هر دو شان نیز یکرنگ چه هر دو از ارباب قلوب اند غایة ما فی الباب ارباب صفات
از تفاصیل مطلع اند بخلاف مجذوبان و ایضاً ارباب صفات بواسطه سلوک و عروج بفوق قرب بیشتر دارند
از مجذوبان عروج ناکرده لیکن محبت اصل دامنگیر شان است اگرچه محب محبوبان است چه محبوب اگر بحکم المرء مع
من احب در مجذوبان نیز قرب و معیت اصل اعتبار کرده شود پس مجذوبان در معیت مناسبت بمجذوبان
دارند چه حب ذاتی و لوازم الحب در مجذوبان نیز متحقق است معرفت در عبارت بعضی ازین طائفه واقع است
که اقطاب را تجلی صفاتست و افراد را تجلی ذات درین سخن مجال تأمل است چه قطب محمدی مشرب است محمدیان را
تجلی ذاتست آری درین تجلی نیز تفاوتهاست قریبیه افراد راست اقطاب را نیست اما بی‌بهره از تجلی ذات
نصیب است مگر آنکه گوئیم که از قطب قطب ابدال مراد داشته باشند که بر قدم حضرت اسرافیل است نه بر قدم
محمد معرفت ان الله خلق آدم علی صورته الله تعالی بیچون و بیچگونه است روح آدم که خلاصه اوست بصورت
بیچونی و بیچگونگی آفرید پس همچنانکه حق سبحانه لامکانیست روح نیز لامکانی آمده و نسبت روح با بدن همچو
نسبت اوست تعالی و تقدس با عالم نه داخل است و نه خارج نه متصل نه منفصل بیش از قیومیت
نسبتی مفهوم نمیشود هر ذره از ذرات بدن را مقوم روح است همچنانکه الله تعالی قیوم عالم است قیومیت او
تعالی مر بدن را بواسطه قیومیت روح است هر فیضیکه وارد میشود محل ورود آن فیض اولاً روح است و
بواسطه روح آن فیض ببدن میرسد و چون روح بصورت بیچونی و بیچگونگی آفریده شد لاجرم بیچون و بیچگون
حقیقی را در وی گنجائش آمد لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن چه ارض و سما با وجود
وسعت و فراخی چون داخل دائره امکان اند و بداغ چونی و چگونگی متسم گنجائش لامکانی که مقدس از چندی و
چونی است ندارند لامکانی در مکان گنجائش ندارد و بیچون در چون آرام نگیرد پس ناچار گنجائش در قلب عبد مومن
که لامکانی است و مبری از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص بقلب عبد مومن بنا بر آنست که قلب غیر مومن
از اوج لامکانی فرود آمده است و گرفتار چندی و چونی شده است و حکم آن گرفته پس بواسطه این تنزل
و گرفتاری چونکه داخل دائره امکان شده است و چونی پیدا کرده است آن قابلیت را ضائع ساخته است
اولئک کالانعام بل هم اضل و آنکه مشائخ سکر از وسعت قلب خود خبر داده است مرادش لامکانیت قلب
بوده باشد چه مکانی هرچند وسیع است تنگ است عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیست هر آئینه در
جنب لامکانی که روح است حکم دانه خردل دارد بل اقل بلکه گوئیم این قلب چون محل تجلی انوار قدس شده است

بلکہ بقائی بقدیم یافتہ عرش ومافیہا اگر در وافتند محو ومتلاشی گردند وازینہا باقی نماند کما قال سید الطائفہ فی
ہذا المقام ان المحدث اذا قورن بالقدیم لم یبق لہ اثر این لباسی است یکتا کہ خاص بر قد روح دوختہ اند بلا تکلف نیز این
خصوصیت ندارند داخل دائرہ امکان اند ومتصف بچون اند لاجرم انسان خلیفہ رحمٰن آمد جل سلطانہ بلی صورت
شیٔ خلیفہ شیٔ است تا بر صورت شیٔ مخلوق نباشد خلافت شیٔ را نشاید وتا خلافت را شایان نباشد تحمل بار
امانت اصل خود نتواند کرد لا یحمل عطایا الملک الا مطایاہ قال تبارک وتعالیٰ انا عرضنا الامانۃ علی السموات والارض
والجبال فابین ان یحملنہا واشفقن منہا وحملہا الانسان انہ کان ظلوما جہولا کثیر الظلم علی نفسہ بحیث
لا یبقی من وجودہ ولا توابع وجودہ اثر ولا حکم کثیر الجہل حتی لا یکون لہ ادراک یتعلق بالمقصود ولا علم لہ بنسبۃ الی
المطلوب بل العجز عن الادراک فی ذالک الموطن ادراک والاعتراف بالجہل معرفۃ اکثرہم معرفۃ باللہ اشدہم تحیرا فیہ
تنبیہ اگر در بعضی عبارات لفظی کہ موہم ظرفیۃ یا مظروفیۃ است در شان او تعالیٰ وتقدس واقع میشود حمل
بر تنگی میدان عبارت می باید کرد ومراد کلام را مطابق آرای اہل سنت می باید داشت **معرفت** عالم چہ صغیر و
چہ کبیر مظاہر اسماء وصفات الٰہیہ است تعالیٰ شانہ ومرایای شیونات وکمالات ذاتیہ او سبحانہ گنجی بود مکنون وسری
بود مخزون خواست کہ خلا را بملا آرد واجمال بتفصیل آرد عالم را آفرید تا دلالت کند بر اصل خویش وعلامت
باشد بر حقیقت خود پس عالم را با صانع بیچون ہیچ نسبتی نیست الا آنکہ عالم مخلوق اوست ودلیل است
بر کمالات مخزونہ او تعالیٰ وتقدس ماورای این ہر حکمی کہ ہست از جنس اتحاد وعینیت واحاطہ ومعیت
از سکر وقت وغلبہ حالست اکابر مستقیم الاحوال کہ از قدح صحو ایشان را شربی ارزانی داشتہ اند ازین علوم
متبری ومستغفر اند اگرچہ بعضی ایشان را در اثنای راہ این علوم حاصل میشود اما بالآخرۃ ازینہا میگذرانند و
مطابق علوم شریعت علوم ازلی بر ایشان ایراد میفرمایند مثالی از برای تحقیق این مبحث بیان کنیم عالمی
نحریری ذو فنونی کہ کمالات مخزونہ خود را در عرصہ ظہور آرد وفنون مکنونہ خود را بر ملا جلوہ دہد ایجاد حروف و
اصوات نماید تا در پردہ آن حروف واصوات آن کمالات را متجلی سازد وآن فنون را اظہار نماید پس درین
صورت این حروف واصوات دوال را با معانی مخزونہ بلکہ بآن عالم موجد ہیچ نسبتی نیست الا آنکہ آن
عالم موجد اینہا است واینہا دوال اند بر کمالات مکنونہ او وحروف واصوات را عین آن عالم موجد
یا عین آن معانی گفتن معنی ندارد وہمچنین حکم باحاطہ ومعیت درین حادثہ غیر واقع است معانی بحالت
صرافت مخزونہ اند آری چون درمیان معانی وصاحب معانی ودرمیان حروف واصوات مناسبت

والیت وبدلولیت متحقق است بعضی معانی زائده غیر واقعه در تخیل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونه او
ازان نسب زائده منزه و مبرا است واین حروف واصوات در خارج موجود اند نه آنکه آن عالم و معانی موجود اند
وآن حروف واصوات اوهام وخیالات اند پس عالم که عبارت از ماسوی است در خارج موجود است بالوجود
الظلی والکون الطبعی نه آنکه عالم اوهام وخیالات است این مذهب سوفسطائی است که عالم را اوهام وخیالات
میدانند اثبات حقیقت در عالم نمودن عالم از اوهام وخیالات نمی برآرد و حقیقت موجود شدنه عالم زیراکه عالم
ورای الحقیقه مفروض است تنبیه مراد از مظهریت ومرائیت عالم مر اسماء وصفات اوست مر صور اسماء و
صفات را نه اسماء وصفات با عیانها چه اسم در رنگ مسمی محاط هیچ مرات نمیشود وصفت نیز همچون موصوف مقید
هیچ مظهر نگردد ع در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد ٭ در کلبه گدایان سلطان چه کار دارد ٭ معرفت کمل
تابعان آنسرور علیه الصلوة والسلام اگرچه بواسطه اتباع آنحضرت علیه الصلوة والسلام والتحیه از تجلی ذات
که بالاصالة خاصه آنحضرت است علیه الصلوة والسلام نصیب است وسائر انبیا را علی نبینا وعلیهم الصلوة
والتحیات والتسلیمات تجلیات صفاتست وتجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که
انبیا را علی نبینا وعلیهم الصلوة والتحیات در تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که کمل تابعان این امت را
نیست با وجود تجلی ذات بطریق طبعیت مثلا شخصی محبت جمال آفتاب مدارج عروج را طی کرده بآفتاب برسد
درمیان آفتاب واو غیر از حائلی دقیقی نماند وشخصی دیگر باوجود محبت ذات آفتاب در عروج بآن مراتب عاجز است
هرچند میان او وآفتاب حائلی درمیان نیست که شک نیست که شخص اول نزدیکتر است بآفتاب و
عالم تر است بکمالات دقیقه او پس هر که قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر افضل تر است پس
هیچ ولی از اولیاء این امت که خیر الامم است باوجود افضلیت پیغمبر خویش بمرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگرچه او را
بواسطه متابعت پیغمبر خویش از مقام مابه الافضلیت نصیبی حاصل شود فضل کلی انبیا را است
اولیا طفیلی اند ولیکن هذا آخر الکلام الحمد لله سبحانه علی ذلک وعلی جمیع نعمائه والصلوة والسلام علی افضل
انبیائه وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین وعلی الصدیقین والشهداء والصالحین

مکتوب دو صد وهشتاد وهشتم بسید ابن مانکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوات نوافل بجماعت در زمانها عاشوراء
شب برات وغیرها ومایناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرفنا بمتابعة سید المرسلین وجنبنا عن
ارتکاب المبتدعات فی الدین والصلوة والسلام علی من قمع بنیان الضلالة ورفع اعلام الهدایة

وعلی آلہ الابرار وصحبہ الاخیار باید دانست کہ اکثر مردم از خواص وعوام درین زمان در ادای نوافل اہتمام تمام دارند ودر مکتوبات مساہلات مینمایند ومراعات سنن ومستحبات را در انہا کمتر می کنند نوافل را عزیز میدارند وفرائض را ذلیل وخوار کم است کہ فرائض را در اوقات مستحبہ ادا نمایند ودر تکبیر جماعۃ مسنونہ بلکہ در نفس جماعۃ تقیید ہمی ندارند بتکاسل وتساہل ادای نفس فرائض را غنیمت می شمارند در روز عاشورا و شب برات وشب بست وہفتم ماہ رجب واول شب جمعہ ماہ مذکور کہ آنرا لیلۃ الرغائب نام نہادہ اند کمال اہتمام را مرعی داشتہ بجمعیت تمام نوافل را بجماعت میگزارند وآنرا نیک ومستحسن می پندارند نمیدانند کہ این از تسویلات شیطان است کہ سیئات را بصورت حسنات مینماید شیخ الاسلام مولانا عصام الدین ہروی در حاشیۂ شرح وقایہ میفرماید کہ تطوع بجماعت وترک فرض بجماعت از حبائل شیطانست باید دانست کہ نوافل را بجمعیت تمام گزاردن از بدعتہای مذمومہ ومکروہہ است ازان بدعتہا است کہ حضرت رسالت خاتمیت علیہ من الصلوٰۃ افضلہا ومن التسلیمات اکملہا درشان آن فرمودہ است من احدث فی دیننا ہذا فہو رد بدانکہ ادای نوافل بجماعت در بعضی روایات فقہیہ مطلق مکروہ است ودر بعضی دیگر کراہت مشروط بتداعی وتجمیع است پس اگر بی تداعی یکیدو کس در ناحیہ مسجد نفل بجماعت گزارند روا باشد بی کراہت ودر سہ کس اختلاف مشائخ است ودر چہار کس باتفاق مکروہ نیست در بعضی روایات ودر بعضی دیگر اصح آنست کہ مکروہ است فی الفتاوی السراجیۃ کرہ التطوع بالجماعۃ بخلاف التراویح وصلوٰۃ الکسوف وفی الفتاوی الغیاثیۃ قال الشیخ الامام السرخسی رحمہ اللہ سبحانہ التطوع بجماعۃ خارج رمضان انما یکرہ اذا کان علی سبیل التداعی اما اذا اقتدا واحد او اثنان لا یکرہ وفی الثلث اختلاف وفی الاربع یکرہ بلا خلاف وذکر فی الخلاصۃ التطوع بالجماعۃ اذا کان علی سبیل التداعی یکرہ اما اذا صلوٰۃ بجماعۃ بغیر اذان واقامۃ فی ناحیۃ المسجد فلا یکرہ و قال الشمس الائمۃ الحلوانی اذا کان سوی الامام ثلثۃ لا یکرہ بالاتفاق وفی الاربع اختلاف والاصح مکروہ و فی الفتوی الشافیۃ ولا یصلی التطوع بالجماعۃ الا فی شہر رمضان وذلک انما یکرہ اذا کان علی سبیل التداعی یعنی باذان واقامۃ اما لو اقتدی واحد او اثنان لا علی سبیل التداعی فلا یکرہ واذا اقتدی ثلثۃ اختلف المشائخ رحمہم اللہ تعالی وان اقتدی باربعۃ کرہ اتفاقا وامثال این روایات بسیار است وکتب فقہیہ بآن مملو اند واگر روایتے پیدا شود کہ از ذکر عدد ساکت باشد ومطلقا مجوز باشد ادای نفل بجماعت آنرا حمل باید کرد بر مقید کہ در روایات دیگر واقع شدہ است واز مطلق مقید مراد باید داشت

وجواز مقصود بر اثنین یا ثلث باید نمود چه علمای حنفیه اگرچه در اصول مطلق برا بر اطلاق میگذارند و بر مقید
حمل نکنند اما در روایات حمل مطلق بر مقید جائز داشته اند بلکه لازم داشته و اگر بر طریق فرض محال
حمل نکنیم و بر اطلاق بگذاریم هر آئینه این مطلق معارض خواهد بود مر آن مقید را اگر در قوت برابر باشند
و مساوات ممنوع است چه روایات کراهت باوجود کثرت مختار و مفتی بها اند بخلاف روایت اباحت
ولو سلم مساوات هما گوئیم که بر تقدیر تعارض ادلهٔ کراهت و ادلهٔ اباحت ترجیح جانب کراهت راست که
رعایت احتیاط در آنست چنانچه مقرر اهل اصول فقه است پس جماعت که در روز عاشورا و شب برات
و لیلة الرغائب نماز بجماعت می گزارند و دو صد کس و سه صد کس کما بیش که در مسجد جمع
میشوند و آن نماز را با اجتماع و جماعت را مستحسن می پندارند مرتکبان امر مکروه اند باتفاق فقها و مکروه را
مستحسن دانستن از اعظم خطایا است چه حرام را مباح دانستن منجر بکفر است و مکروه را حسن پنداشتن یکدرجه
از ان پایان است شناعت این فعل را نیک ملاحظه باید نمود دست آویز ایشان در باب رفع کراهت
عدم تداعی است آری عدم تداعی بمقتضای بعضی روایات دفع کراهت میکند اما مخصوص بواحد و
اثنین است و آنهم بشرطی است که ناحیهٔ مسجد متحقق شود و بدون آن خرط القتاد دیا آنکه تداعی عبارت از اعلام
یکدیگر است از برای ادای نماز نفل و این معنی درین جماعت متحقق است چه قبیله قبیله در روزها شنوها
یکدیگر را اعلام می کنند و میخوانند که در مسجد فلان شیخ یا فلان عالم می باید رفت و نماز جمعیت
می باید گزارد و این فعل را اعتبار نموده اند این قسم اعلام از اذان و اقامت هم ابلغ است پس تداعی هم
ثابت شد اگر تداعی را مخصوص باذان و اقامت داریم چنانچه در بعضی روایات واقع شده است و حقیقت
اذان و اقامت خواهیم پس جواب همانست که بالا گذشت که مخصوص بواحد و اثنین است با شرط دیگر
که بالا مذکور شد باید دانست که بنای ادای نوافل بر اخفا و تستر است که مظنهٔ ریا و سمعه است و جماعت
منافی آنست و در ادای فرائض اظهار و اعلان مطلوب است چه از شائبهٔ ریا و سمعه مبرا ست پس با جماعت مناسب
باشد یا آنکه گوئیم کثرت اجتماع محل حدوث فتنه است لهذا از برای ادای نماز جمعه حضور سلطان یا نائب او شرط
کرده اند تا از حدوث فتنه امن متحقق شود و درین جماعات مکروهات هم احتمال ایقاظ فتنه قوی است پس این
اجتماع مشروط نباشد و منکر باشد در حدیث نبوی است علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها الفتنة
نائمة لعن الله من ایقظها پس ولات اسلام و قضات و اهل احتساب را لازم است که منع این اجتماع نمایند

ودرین باب رسالہ بالغ وجوہ مرعی دارند تا استیصال این بدعت کہ منجر بفتنہ است متحقق شود واللہ یحق الحق وھو یہدی السبیل

مکتوب دو صد و ہشتاد و نہم بمولانا بدر الدین صدور یافتہ در بیان اسرار قضاء و قدر و ما یناسب ذلک

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی کشف سر القضاء والقدر علی الخواص من عبادہ وستر عن العوام لمکان الضلال عن سواء السبیل واقتضادہ والصلوٰۃ والسلام علی من اکمل بہ الحجۃ البالغۃ وقطع بہ اعذار العصاۃ الہالکۃ وعلی آلہ واصحابہ البررۃ الاتقیاء الذین آمنوا بالقدر ورضوا بالقضاء وبعد فلما کانت مسئلۃ القضاء والقدر قد کثر فیہ الحیرۃ والضلال وغلب علی اکثر ناظریہا باطل الوہم والخیال حتی قال بعضہم بمحض الجبر فیما یصدر من العبد بالاعتبار ونفی بعضہم نسبتہ الی الواحد القہار واختار طائفۃ بطرفی الاقتصاد فی الاعتقاد الذی ہو الصراط المستقیم والمنہج القویم ولقد وفق بہذا الطریق الفرقۃ الناجیۃ الذین ہم اہل السنۃ والجماعۃ رضی اللہ تعالی عنہم وعن اسلافہم واخلافہم فترکوا الافراط والتفریط واختاروا الوسط والبین روی عن ابی حنیفۃ رضی اللہ تعالی عنہ انہ سأل جعفر ابن محمد الصادق رضی اللہ تعالی عنہما فقال یا ابن رسول اللہ ہل افوض اللہ تعالی الامر الی العباد فقال اللہ تعالی اجل من ان یفوض الربوبیۃ الی العباد فقال ہل یجبرہم علی ذلک فقال اللہ اعدل من ان یجبرہم علی ذلک ثم یعذبہم فقال وکیف ذلک فقال بین البین لا جبر و تفویض ولا اکراہ ولا تسلیط لہذا قال اہل السنۃ ان الافعال الاختیاریۃ للعباد مقدورۃ اللہ تعالی من حیث الخلق والایجاد ومقدورۃ العباد علی وجہ آخر من التعلیق یعبر عنہ بالاکتساب فحرکۃ العبد باعتبار نسبتہا الی قدرتہ تعالی تسمی خلقا وباعتبار نسبتہا الی قدرۃ العبد کسبا لہ غیر ان الاشعری منہم ذہب الی ان لا تدخل لاختیار العباد فی افعالہم اصلا الا انہ سبحانہ اجری الافعال عقیب اختیارہم بطریق جری العادۃ اذ لا تاثیر للقدرۃ الحادثۃ عندہ وہذا المذہب مائل الی الجبر ولہذا یسمی بالجبر المتوسط قال الاستاذ ابو اسحاق الاسفرائنی بتاثیر القدرۃ الحادثۃ فی اصل الفعل وحصول الفعل بمجموع القدرتین وقد جوز اجتماع المؤثرین علی اثر واحد بجہتین مختلفتین قال القاضی ابو بکر الباقلانی بتاثیر القدرۃ الحادثۃ فی وصف الفعل بان یجعل الفعل موصوفا بمثل کونہ طاعۃ ومعصیۃ والمختار عند العبد الضعیف تاثیر القدرۃ الحادثۃ فی اصل الفعل وفی وصفہ معا اذ لا معنی للتاثیر فی الوصف بدون التاثیر فی الاصل فالوصف اثر المتفرع علیہ لکنہ محتاج الی تاثیر زائد علی تاثیر اصل الفعل اذ وجود الوصف قائم علی وجود الاصل ولا محذور فی القول بالتاثیر وان کبر ذلک علی الاشعری اذ التاثیر فی القدرۃ

ایضاً بایجاد اللہ سبحانہ لما ان نفس القدرۃ بایجادہ تعالی ایضاً والقول بتاثیر القدرۃ ہو الاقرب الی الصواب
ومذہب الاشعری داخل فی دائرۃ الجبر فی الحقیقۃ اذ لا اختیار عندہ حقیقۃً ولا تاثیر للقدرۃ الحادثۃ اصلا
عندہ الا ان الفعل الاختیاری عند الجبریۃ لا ینسب الی الفاعل حقیقۃ بل مجازا وعند الاشعری ینسب الی الفاعل
حقیقۃ وان لم یکن الاختیار ثابتاً لہ حقیقۃ لان الفعل ینسب الی قدرۃ العبد حقیقۃ سواء کان القدرۃ مؤثرۃ
ولو فی الجملۃ کما ہو مذہب غیر الاشعری من اہل السنۃ او مدارا محضا کما ہو مذہبہ وبہذا الفرق یتمیز مذہب اہل الحق
عن مذہب اہل الباطل ونفی الفعل عن الفاعل حقیقۃ واثباتہ لہ مجازا کما ہو مذہب الجبریۃ کفر محض وانکار
عن الضرورۃ قال صاحب التمہید ومن الجبریۃ من قال بان الفعل من العبد ظاہر ومجاز اما فی الحقیقۃ لا استطاعۃ
لہا والعبد کالشجر اذا حرکتہا الریح تحرکت فلذا کان العبد مجبورا کالشجر وہذا کفر ومن اعتقد ہذا یصیر کافرا وقال ایضاً
فی مذہب الجبریۃ قولہم ان لیس للعباد افعال علی الحقیقۃ لا فی الخیر ولا فی الشر وما یفعلہ العبد فالفاعل ہو اللہ
سبحانہ وہذا کفر فان قلت اذا لم یکن لقدرۃ العبد تاثیر فی الافعال ولم یکن اختیار لہ حقیقۃ فما معنی نسبۃ
الافعال الی العبد حقیقۃ عند الاشعری قلت ان القدرۃ وان لم یکن لہا تاثیر فی الافعال الا انہ سبحانہ جعلہا
مدار الوجود الافعال بان یخلق اللہ تعالی الافعال عقیب صرف قدرتہم واختیارہم الی الافعال بطریق جری
العادۃ وکان القدرۃ علۃ عادیۃ لوجود الافعال فیکون للقدرۃ مدخل فی صدور الافعال عادۃ لانہا
لم توجد بدونہا عادۃ وان لم یکن لہا تاثیر فی الافعال فباعتبار العلۃ العادیۃ ینسب الی العباد افعالہم
حقیقۃ ہذا ہو النہایۃ فی تصحیح مذہب الاشعری والکلام بعد محل تامل اعلم ان اہل السنۃ آمنوا بالقدر و
وقالوا بان القدر خیرہ وشرہ وحلوہ ومرہ من اللہ سبحانہ لان معنی القدر ہو الاحداث والایجاد ومعلوم ان
لیس لمحدث ولا موجد الا اللہ سبحانہ لا الہ الا ہو خالق کل شیء فاعبدوہ والمعتزلۃ والقدریۃ انکروا القضاء والقدر
وزعموا ان افعال العباد حاصلۃ بقدرۃ العبد وحدہا قالوا لو قضی اللہ سبحانہ الشر ثم لعذبہم علی ذلک
جور منہ سبحانہ وہذا جہل منہم لان القضاء لا یسلب القدرۃ والاختیار عن العبد لانہ قضی بان العبد یفعلہ او ترکہ
باختیارہ غایۃ ما فی الباب انہ یجب الاختیار وہو یحقق الاختیار لا ینافیہ وایضاً منقوض بافعال الباری تعالی لان
فعلہ سبحانہ بالنظر الی القضاء اما واجب او ممتنع اذ لو تعلق القضاء بالوجود فیجب وبالعدم فیمتنع فلو کان وجوب
الفعل بالاختیار منافیا لہ لم یکن الباری تعالی مختارا وہذا کفر ولا یخفی علی حداق الفعل باستقلال قدرۃ العبد فی ایجاد افعالہ
مع کمال ضعفہ فی غایۃ السخافۃ ومنشاء نہایۃ السفاہۃ ولہذا بالغ مشائخ ماوراء النہر شکر اللہ تعالی سعیہم فی تضلیلہم

فی ہذہ المسئلۃ حتی قالوا ان المجوس اسعد حالا منہم حیث لم یثبتوا الا شریکا واحدا والمعتزلۃ اثبتوا شرکاء
لا تحصی فزعمت الجبریۃ انہ لا فعل للعبد اصلا وان حرکاتہ بمنزلۃ حرکات الجمادات لا قدرۃ لہم اصلا ولا قصد و
لا اختیار وزعموا ان العباد لا یثاب بالخیر ولا یعاقب بالشر والکفار والعصاۃ معذورون غیر مسئولین
لان الافعال کلہا من اللہ تعالی والعبد مجبور فی ذلک وہذا کفر وہؤلاء المرجیۃ الملعونون الذین یقولون
بان المعصیۃ لا تضر والعاصی لا یعاقب روی عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ قال لعنت المرجیۃ
علی لسان سبعین نبیا ومذہبہم باطل بالضرورۃ للفرق الظاہر بین حرکۃ البطش وحرکۃ الارتعاش فعلم
ونعلم قطعا ان الاول باختیارہ دون الثانی والنصوص القطعیۃ تنفی ہذا المذہب ایضا کقولہ تعالی جزاء
بما کانوا یعملون وقولہ سبحانہ فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر الی غیر ذلک واعلم ان کثیر الناس لضعف ہممہم
وقصور نیاتہم یطلبون الاعتذار ودفع السؤال عن انفسہم فیمیلون الی مذہب الاشعری بل الی مذہب الجبری
فتارۃ یقولون بان لا اختیار للعبد حقیقۃ ونسبۃ الفعل الیہ مجاز وتارۃ یقولون بضعف الاختیار المستلزم للاجبار و
مع ذلک یسمعون کلام بعض الصوفیۃ فی ہذا المقام من ان الفاعل واحد لیس الا ہو وان لا تاثیر لقدرۃ العبد فی الافعال
وان حرکاتہ بمنزلۃ حرکات الجمادات بل وجود العبد ذاتا وصفۃ کسراب بقیعۃ یحسبہ الظمآن ماء حتی اذا جاءہ لم یجدہ شیئا
ووجد اللہ عندہ وامثال ہذا الکلام اتخذوہم حجۃ علی المداہنات والمساہلات فی الاقوال والافعال فنقول فی تحقیق
ہذا المقام واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ المرام ان الاختیار لو لم یکن ثابتا للعبد حقیقۃ کما ہو مذہب الاشعری لما نسب اللہ
تعالی الظلم الی العباد اذ لا اختیار لہم ولا تاثیر لقدرتہم وانما ہی مدار محض عندہ وقد نسب سبحانہ الظلم الیہم فی غیر موضع من
کتابہ المجید ومجرد المداریۃ بدون التاثیر وفی الجملۃ لا یوجب الظلم منہم نعم ان الایلام والتعذیب للعباد منہ تعالی من
غیر ان یکون الاختیار ثابتا لہم لیس بظلم اصلا اذ ہو سبحانہ مالک علی الاطلاق تصرف فی ملکہ المطلق کیف یشاء اما نسبۃ
الظلم الیہم مستلزم لثبوت الاختیار لہم واحتمال المجاز فی ہذہ النسبۃ خلاف المتبادر فلا نرتکب من غیر ضرورۃ
فاما القول بضعف الاختیار فلا یخلو اما ان یراد بہ الضعف بالنسبۃ الی اختیارہ تعالی فمسلم ولا نزاع فیہ
لاحد وکذا الضعف بمعنی عدم الاستقلال فی صدور الافعال ایضا مسلم واما الضعف بمعنی عدم الصلاحیۃ
للاختیار فی الافعال ممنوع وہو اول المسئلۃ وسند المنع غیر منفصل ینبغی ان یعلم ان اللہ تعالی کلف عبادہ
بقدر طاقتہم واستطاعتہم وخفف فی التکلیف لضعف خلقتہم قال اللہ تبارک وتعالی یرید اللہ ان یخفف عنکم و
خلق الانسان ضعیفا کیف وہو سبحانہ حکیم رؤوف رحیم لا یلیق بالحکمۃ والرحمۃ تکلیف ما لا یستطیع لہ

العبد فلم تکلف برفع الصخرة العظیمة التی لایقدر علی رفعها العبد بل کلف بما ہو الیسیر علی العبد من الصلوٰة المشتملة
علی القیام والرکوع والسجود والقرأة المیسرة وکل ذلک یسیرة غایة الیسر وکذا الصوم مثلا فی نہایة السہولة
والزکوٰة ایضا کذلک اذ قدر بربع العشر ولم یقدر بالکل والنصف مثلا لثقل علی العباد من کمال الرافة
جعل المامور خلفا ان تعسر الاصل فجعل للوضوء خلفا ہو التیمم وکذا الحکم بان من لم یقدر علی القیام صلی قاعدا
من لم یقدر علی القعود صلی مضطجعا وکذا من لم یقدر علی الرکوع والسجود صلی مومیا الی غیر ذلک مما لایخفی علی
الناظر فی الاحکام الشرعیة بنظر الاعتبار والانصاف فیجد تمام التکلیفات الشرعیة فی غایة الیسر ونہایة السہولة و
یطالع کمال الرافة منہ سبحانہ علی العباد فی صفحات صفحات التکلیفات ومصداق تحقیق التکلیفات تمنی العوام
فی زیادة التکلیف من المامورات قال بعضہم تمنی الزیادة فی الصوم المفروض وبعضہم فی الصلوات المفروضات
وعلی ہذا القیاس وما ہذا التمنی الا لکمال التخفیف وعدم وجدان العسر فی اداء الاحکام للبعض مبنی علی وجود ظلمات
نفسانیة وکدورات طبعیة ناشیة عن ہوی النفس الامارة لا المطمئنة بمعادات اللہ سبحانہ قال اللہ سبحانہ کبر علی
المشرکین ما تدعوہم الیہ وقال تعالی وانہا لکبیرة الا علی الخاشعین فکما ان مرض الظاہر موجب للعسر لاداء
الاحکام کذلک مرض الباطن ایضاً موجب کذلک العسر وقد ورد الشرع الشریف لابطال رسوم النفس
الامارة ورفع ہواجسہا فہوی النفس ومتابعة الشریعة علی طرفی نقیض فلا جرم یکون وجود ذلک العسر
دلیل وجود ہوی النفس فبعد وجود الہوی بقدر العسر فاذا انتفی الہوی کلیة انتفی العسر راسا واما کلام بعض
الصوفیة المذکور سابقا فی نفی الاختیار او ضعفہ فاعلم ان کلامہم ان لم یکن مطابقا باحکام الشریعة فلا اعتبار لہ
اصلا فکیف یصلح للحجة والتقلید وانما الصالح للحجة والتقلید اقوال العلماء من اہل السنة فما وافق اقوالہم
من کلام الصوفیة تقبل وما خالفہم لا یقبل علی انا نقول ان الصوفیة المستقیمة الاحوال لم یتجاوزوا الشریعة
اصلا لا فی الاحوال ولا فی الاعمال ولا فی الاقوال ولا فی العلوم والمعارف تعلمون ان بقیة المخالفات مع الشریعة ناشیة
عن تقدم فی الحال وخلل فیہ ولو صدق الحال ما خالف الشریعة الحقة وبالجملة خلاف الشریعة دلیل الزندقة وعلامة الحاد
غایة ما فی الباب ان الصوفی لو تکلم بکلام مخالف للشریعة ناش عن الکشف فی غلبة الحال وسکر الوقت فہو معذور
وکشفہ غیر صحیح وغیر صحیح التقلید ینبغی ان یحمل کلامہ ویصرف عن ظاہرہ فان کلام السکاری یحمل ویصرف
عنہ ہذا ما تیسر لی فی ہذا المقام بعون اللہ سبحانہ وحسن توفیقہ تعالی الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی

مکتوب دو صد و نود دوم بملا احمد ہاشم صدور یافتہ بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ رب العالمین والصلوٰة والسلام

علی سید المرسلین وآله واصحابه الطیبین الطاهرین بدانکه طریقی که اقرب است واسبق واوفق واسلم واحکم و
اصدق واولی واعلی واجل وارفع واکمل طریقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی ارواح اهالیها واسرار
موالیها اینهمه بزرگی اینطریق وعلوشان این بزرگواران بواسطه التزام متابعت سنت سنیه است علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة واجتناب از بدعت نامرضیه ایشانند که دررنگ اصحاب کرام علیهم الرضوان
من الملک المنان نهایت کار در بدایت شان مندرج گشته است وحضور آگاهی ایشان دوام پیدا کرده
بعد از وصول بدرجه کمال فوق آگاهیهای دیگران شده ای برادر ارشدک الله تعالی الی سواء الصراط
این درویش را چون هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل وعلا هادی کار او گشته بخدمت
ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق اندراج النهایة فی البدایة والی سبیل الموصل الی درجات
الولایة مؤید الدین الرضی شیخنا وامامنا محمد الباقی قدس الله تعالی سره که یکی از خلفای کبار خانوادهٔ
حضرت اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم بوده اند رسانید وایشان این درویش را ذکر اسم ذات
جل سلطانه تعلیم فرمودند وبطریق معهود توجه نمودند تا التذاذ تمام در من پیدا شد واز کمال شوق گریه
دست داد بعد از یکروز کیفیت بیخودی که نزد این اکابر معتبر است ومسمی است بغیبة رو نمود ودران
بیخودی یک دریای محیط دیدم وصور واشکال عالم را دررنگ سایه دران دریا یافتم واین بیخودی رفته رفته
استیلای پیدا کرده به امتداد کشید گاهی تا یک پهر روز می کشید وگاهی تا دو پهر ودر بعضی اوقات
استیعاب شب می نمود چون این قصه را بحضرت ایشان رسانیدم فرمودند نحوی از فنا حاصل شده است
واز ذکر گفتن منع فرمودند وبنگاهداشت آن آگاهی امر نمودند بعد از دو روز مرا فنای مصطلح حاصل شد بعرض
رسانیدم فرمودند بکار خود مشغول باش بعد از ان فنا از فنا حاصل شد چون بعرض رسانیدم فرمودند که تمام
عالم را یکی می بینی ومتصل واحد می یابی عرض کردم که بلی فرمودند که معتبر در فناء فنا آنست که باوجود دیدن
اتصال بی شعوری حاصل شود بهمان شب فنای فنا بآن صفت حاصل شد بعرض رسانیدم وحالتیکه بعد از فنا حاصل شد
نیز بعرض رسانیدم وگفتم که من علم خود را نسبت بحق سبحانه حضوری می یابم واوصافیکه بمن منسوب بوده بحق سبحانه منسوب
می یابم بعد از ان نوریکه محیط بهمه اشیاء است ظاهر گشت ومن آنرا حق دانستم جل وعلا وآن نور رنگ سیاه داشت
بعرض رسانیدم فرمودند که حق مشهود است جل سلطانه اما در پرده نور ونیز فرمودند که این انبساطیکه دران نور مشهود میشود
علم است بواسطه تعلق علم ذات جل شانه بآن اشیاء متعدده که در بالا و پست واقع شده اند منبسط می نماید نفی باید کرد وبعد ازان

اندر سیاه منبسط بود و بانقباض آمد و تنگ شدن گرفت تا آنکه بنقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم نفی باید کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان زائل شد و بحیرت انجامید که در آن موطن شهود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض رسانیدم فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت ازین حضور است و این حضور را حضور بی غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت در بدایت درین موطن صورت می بندد و حصول این نسبت مر طالب را درین طریق در رنگ اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر اذکار را و اوراد از پیر تا بران عمل نماید و بی مقصود برد ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ٭ و این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از ابتدای زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقق شدن این نسبت فنای دیگر که آنرا فنای حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش مرکز کوزمین در جنب آن وسعت مقدار خردل قدری نبود بعد از ان خود را و هر فرد عالم را بلکه هر ذره را حق می دیدم جل و علا بعد از ان هر ذره عالم را افرادی عین خود دیدم و خود را عین همه اینها تا آنکه تمام عالم را در یک ذره گم یافتم بعد از ان خود را بلکه هر ذره را بدانقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را بلکه اضعاف عالم را دران گنجائش باشد بلکه خود را و هر ذره را نوری یافتم منبسط که بهر ذره ساریست صور و اشکال عالم دران نور مضمحل و متلاشی بعد از ان خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت ازین مقام است بعد از ان صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق می یافتم این زمان موهوم و هر ذره را که حق می یافتم بی تفاوت و بی تمیز همان ذره را موهوم یافتم بغایت حیرت دست داد و درین اثنا عبارت فصوص که از پدر بزرگوار علیه الرحمة شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است ان شئت قلت انه ای العالم حق وان شئت قلت انه خلق وان شئت قلت انه حق من وجه وان شئت قلت بالحیرة لعدم التمیز بینهما این عبارت فی الجمله مسکن آن اضطراب گشت بعد از ان در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود نمودم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود و عبارت فصوص را که مشعر به عدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز هم نسبت به بعضی ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض توجه شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر گردانید تا موجود حقیقی از موهوم متخیل ممتاز یافتم و صفات و افعال و آثار که از موهوم مینمایند از حق سبحانه دیدم و این صفات و افعال را نیز موهوم

محض یافتم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالت را بعرض اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبهٔ فرق
بعد الجمع همین است و نهایت سعی تا اینجاست بیش ازین آنچه در نهاد و استعداد هر کس نهاده اند ظاهر
میشود و این مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند باید دانست که این درویش را در مرتبهٔ اولی
چون از سکر بصحو آوردند و از فنا به بقا مشرف ساختند چون در هر ذره از ذرات وجود خود نظر کرد حق را نیافت
و هر ذره را مرآت شهود او یافت ازان مقام باز بحیرت بردند چون بخود آوردند حضرت حق سبحانه تعالی را با هر
ذره از ذرات وجود خود یافت نه در وی و مقام سابق نسبت باین مقام ثانی فروتر در نظر در آمد باز بحیرت
بردند چون بافاقت آوردند درین مرتبه حق را سبحانه نه متصل عالم یافت و نه منفصل نه داخل عالم
و نه خارج نسبت معیت و احاطه و سریان بر نهجیکه اول می یافت بالکلیه منتفی گشت مع ذلک بهمان کیفیت
مشهود شد بل کانه محسوس و عالم نیز درین وقت مشهود بود اما با حق سبحانه ازین نسبت مذکوره هیچ نداشت
باز بحیرت بردند چون بصحو آوردند معلوم گشت که حق سبحانه و تعالی را بعالم نسبتی است ورای این نسبت
مذکوره و آن نسبت مجهول الکیفیة است او تعالی مشهود شد بنسبت مجهول الکیفیة باز بحیرت بردند
و نحوی از قبض درین مرتبه رو داد چون باز بخود آوردند او تعالی مشهود گشت بغیر آن نسبت مجهول الکیفیة
بطوریکه هیچ نسبت بعالم ندارد نه معلوم الکیفیة نه مجهول الکیفیة و درین وقت عالم مشهود بود بهمان
خصوصیت و در انوقت علم خاص عنایت شد که بسبب آن علم هیچ مناسبتی درمیان خلق و حق تعالی نماند
باوجود حصول سیر و شهود درین وقت معلوم گردانیدند که این مشهود باین صفت باین تنزیه ذات حق است
سبحانه تعالی عن ذلک بلکه صورت مثالی تعلق تکوین اوست سبحانه که ورای او تعلقات کونی است
معلوم الکیفیة باشد آن تعلق یا مجهول الکیفیة هیهات هیهات شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها
قلل الجبال و دونهن حیوف ؎ ای عزیز اگر قلم را در تفصیل احوال و تبئین معارف جاری سازم به تطویل انجامد و باطناب
کشد علی الخصوص معارف توحید وجود و عالم ظلیت اشیا اگر در بیان آیند جماعه که عمرها در توحید وجود گذرانیده اند
معلوم نمایند که قطره ازان دریای بی نهایت حاصل نکرده اند عجب آنست که همان جماعت این درویش را
از ارباب توحید وجودی نمی انگارند و از علماء منکرین توحید می شمارند و از کوته نظری پنداشته اند که اصرار بر معارف
توحیدی از کمال است و ترقی ازان مقام از نقص ؎ بیمزدی چند ز خود بیخبر ؎ عیب پسندند برغم هنر ؎ مستشهد
آن جماعه درین امر اقوال مشایخ با تقدم است که در توحید وجودی واقع شده اند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف

و بادراز کجا دانسته اند که آن مشائخ را از آنمقام ترقی واقع نشده است و محبوس آنمقام مانده اند سخن در نفس حصول معارف توحیدی نیست که آن البتہ واقع است بلکہ سخن در ترقی از آنمقام است اگر صاحب ترقی را منکر توحید گویند و یاران اصطلاح بنهند چه مناقشه است بر سر اصل سخن رویم و گوییم که چون قلیل را بر کثیر دلالت است و قطره را به بحر غدیر اشارة اقتصار بر قلیل نموده و اکتفا بقطره ای برادر چون حضرت خواجه مرا کامل مکمل دانسته اجازت تعلیم طریقه فرمودند و جمعی از طالبان را حواله من نمودند مرا در الوقت در کمال و تکمیل خود ترددی بود فرمودند جای تردد نیست که مشائخ عظام این مقامات را مقام کمال و تکمیل فرموده اگر ترددی درین مقام پیدا شود ترددی در کمالیت آنمشائخ لازم آید حسب الامر شروع در تعلیم طریقت نمودم توجهات در کار طالبان مرعی ساختم و در مسترشدان اثرهای عظام محسوس گشت حتی که کار سنین بساعات قرار یافت یک چندی باین امر سرگرمی داشتم آخر الامر بعلم نقص خود پیدا شد و ظاهر ساختند که تجلی ذاتی برقی که اکابر مشائخ آنرا نهایت گفته اند هیچ درین راه پیدا نشد و سیر الی الله نیز معلوم نشد که چیست پس از تحصیل امثال این کمالات چاره نبود این بار تهمت به نقص خود مبهم گشت طالبانی که در گرد من بوده اند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم و وداع همه را ساختم اما طالبان این معنی را بر تواضع محمول داشته از آنچه داشتند برنگشتند بعد از چندگاه حضرت حق سبحانه و تعالی احوال منتظره را محصل گردانید بصدقه حبیبه علیه و آله الصلوات والتسلیمات بدانکه حاصل طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم اعتقاد اهل سنت و جماعت است و اتباع سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة واجتناب است از بدعت و هوای نفسانیه و عمل بعزیمت امور حتی الامکن و احتراز از عمل برخصت و استهلاک و اضمحلال است اولا در جهت جذبه و این استهلاک را بعدم تعبیر کرده اند و بقائیکه درین جهت پیدا شود بعد از تحقیق این استهلاک معبر بوجود عدم است یعنی وجودی و بقائی که مترتب است بر عدم که استهلاک و اضمحلال نه عبارت از غیبت از حس است بلکه با این استهلاک بعضی را غیبت از حس اتفاق افتد و بعضی دیگر را نه و صاحب این بقا ممکن است که بصفات بشریت رجوع کند و باخلاق نفسانیه عود نماید بخلاف بقائی که بر فنا مترتب است که عود از آن جائز نیست تواند بود که حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره الاقدس همین معنی فرموده باشند که موجود عدم بوجود بشریت عود میکند اما وجود فنا بوجود بشریت هرگز عود نمی کند چه باقی مقام اول هنوز در راه است و رجوع از راه ممکن است

وثانی واصل منتهی است واصل را رجوع نمی باشد بزرگی میفرماید ما رجع من رجع الا من الطریق و من وصل
الیه لا یرجع باید دانست که صاحب وجود عدم هر چند در راه است اما از نهایت کار بحکم اندراج النهایة فی البدایة
آگاه است انچه منتهی را در آخر میسر است خلاصه آن این را درین جهت اجمالا حاصل است و این نسبت
چونکه در منتهی شمول پیدا کرده است و عموم پذیرفته البته آن در روحانیت و جسمانیت او حاصل گشته
و در وجود عدم مقصور بر خلاصۂ قلب است ولو فی البدایة و ان کان علی سبیل الاجمال لا جرم منتهی صاحب
تفصیل است و رجوع او بصفات جسمانیه ممتنع چه سریان آن نسبت در مراتب جسمانیه ورا از صفات
آن بر آورده است و فانی ساخته و این فنا موہبت محض است و رجوع از موہبت محض لا یلیق بجناب
قدسه تعالی و تقدس بخلاف صاحب وجود عدم که این سرایت در حق او مفقود است چون این مراتب
تابع قلب اند آن نسبت بطریق تبعیت در پنها نیز فی الجمله ساری شده است و از صورت باز داشته
مغلوب ساخته لیکن تا فنا و زوال نه رسانیده فیمکن الرجوع منه اذ المغلوب قد یغلب بعروض بعض العوارض و بحدوث
بعض الموانع و الزائل لا یعود کما مر بدانکه بعضی از مشائخ این سلسله علیه قدس الله تعالی ارواحهم بر استهلاک و
اضمحلال مذکور و بقایی که بران مترتب است اطلاق فنا و بقا کرده اند و تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز درین مرتبه اثبات
نموده و این باقی را واصل گفته اند و یاد داشت که عبارت از دوام آگاهی است بجناب قدس سبحانه نیز درینجا متحقق
میداند و کل ذلک باعتبار اندراج النهایة فی البدایة و الا فالفناء و البقاء لا یکونان الا للمنتهی هو الواصل و التجلی
الذاتی مخصوص به دوام الحضور مع الله سبحانه لا یکون الا للمنتهی الواصل اذ لا رجوع له اصلا اما اطلاق اول هم
باعتبار مذکور صحیح است و منتهی بر وجه وجیه ازین قبیل فنا و بقا و تجلی ذاتی و شهود ذاتی و واصل و یاد داشت
که در کتاب فقرات حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره الاقدس واقع است عزیزی میفرمودند که مبنای
آن کتاب و مکتوبات و رسائل است بعضی از مخلصان ایشان درایت و معرفت من ارسلت الیه است کلموا الناس
علی قدر عقولهم در انجا مرعی است و نیز ازین قبیل است رساله سلسلة الاحرار که بطریق کلام حضرت خواجه احرار
واقع شده است و رباعیات مشرعه که حضرت خواجه ما مؤید الدین الرضی شیخنا و مولانا محمد الباقی سلمه الله
تعالی نوشته اند و این بقا را بلکه بر بقای که در جهت جذبه پیدا شود آنرا در توحید وجود است لهذا بعضی
از مشائخ حق الیقین را بر نهجی بیان کرده اند که مآلش بتوحید وجود است و بعضی را همین بیان در شبها انداخت
که حق الیقین ایشان عبارت از تجلی صوریست و کار بطعن و تشنیع انجامید و حق آنست که این حق الیقین ایشان دم

جهت جذبه پیدا شده است واین معرفت مناسب آن مقام است تجلی صوری چیزی دیگر است کما لا یخفی علی
ارباب وشهود وحدت در مرآت کثرت بر نهجی که مرآت بتمام مختفی شود ومشهود جز وجه باقی هیچ نماند این مقام را
بیاد داشت مناسب دانسته اطلاق یادداشت براین مرتبه کرده اند واین را تجلی ذاتی وشهود
ذاتی نیز می گویند واین مقام احسان سفر یابند وآن گم شدن را بوصل معبر ساخته ع تو در گم شو
وصال اینست وبس * واین اصطلاح مخصوص است بحضرت ناصر الدین خواجه عبید الله از مشائخ متقدمین
این سلسله هم کسی باین اصطلاح تکلم نفرموده است ع هرچه خوبان کنند خوب آید * از کلمات قدسی سمات
ایشانست که زبان مرآت دلست ودل مرآت روح وروح مرآت حقیقت انسانی وحقیقت انسانی
مرآت حق سبحانه تعالی حقائق غیبیه از غیب ذات قطع مسافات بعیده کرده بزبان می آید وآنجا صورت لفظی
پذیرفته بمسامع مستعدان حقائق میرسد ونیز فرموده اند بعضی اکابر را که ملازمت کردم دو چیز مرا کرامت کردند
یکی آنکه هرچه نویسم جدید بود نه قدیم دوم آنکه هرچه گویم مقبول بود نه مردود واز این کلمات قدسیه بزرگی
ایشان وعلو منزلت معارف شان مفهوم میگردد وواضح میگردد که ایشان دران سخنان در میان نیستند
ومرآتی بیش نیند والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال وما عنده من علو درجه ومنزلته کما له این مثنویات را
مناسب حال خود می خوانند مثنوی هرکسی از ظن خود شد یار من * از درون من نجست اسرار من *
سر من از ناله من دور نیست * لیک گوش وچشم را این نور نیست * این حقیر شمه از حقیقت علوم ومعارف
ایشان در آخر این مکتوبات باندازه فهم قاصر خود خواهد نوشت والامر عند الله سبحانه واگر حق سبحانه بکمال
عنایت خویش بعضی ایشان را بعد از حصول الجذبه وتمامی الجهة بدولت سلوک مشرف گرداند بعد جذبه
مسافت بعید را که بتقدیر پنجاه هزار ساله راه کرده اند در کریمه تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان
مقداره خمسین الف سنة رمزیست این تقدیر یابند که مدت تواند قطع نمود وبحقیقت فنا فی الله والبقاء تواند رسید
منتهای سلوک تا نهایت سیر الی است که بفنای مطلق معبر است بعد ازان باز مقام بقا است که آنرا بسیر فی الله
والبقاء بالله تعبیر کرده اند سیر الی الله عبارت از سیر تا اسمی است که سالک مظهر آنست وسیر فی الله سیر دران
اسم است چه هر اسم جامع اسماء بی نهایت است پس سیر دران نیز بی نهایت باشد واین دو بیش را درین مقام
معرفت خاص است درین نزدیکی ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی واین هم در مراتب عروج فوق عین
ثابته است زیرا که عین ثابته سالک ظل همان اسم است وصورت علمی آن چنانکه بتفصیل بزودی بیان شد مخصوص است

از آن اسم نیز عروج میفرمایند و ترقیات بی نهایت الا ما شاء الله می نمایند شعر و من بعد هذا ما یدق صفاته * و ما کتمه احظی لدیه و اجمل * هر چند واصلان سائر ارباب سلوک در جهت ثانی با ایشان مشارکند و بفنای فی الله و البقاء به متحقق لیکن مسافتی که ارباب سلوک بریاضات و مجاهدات قطع میکنند و در ازمنه طویله بمنتهای آن میرسند اکابر این خانوادهٔ بزرگ بالتذاذ دولت شهود و ذوق یافت مقصود آن مسافت را بزمان قلیل قطع میفرمایند و بکعبهٔ مطلوب میرسند بعد از رسیدن ترقیات بی نهایت مینمایند که منتهیان ارباب سلوک از آن ترقی و قرب قلیل النصیب اند چه تقدم جذبه بر سلوک نحوی از معنی محبوبیت مستلزم است مراد نباشد جذبه نمیکنند و چون بکشند هر آئینه نزدیک تر افتد و قرب بیشتر پیدا کند از خواسته شده تا خواهنده فرق بسیار است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مثنوی عشق معشوقان نهان ست و ستیر * عشق عاشق باد و صد طبل و نفیر * لیک عشق عاشقان تن زه کند * عشق معشوقان خوش و فربه کند * اگر گویند که مراد آن سلاسل دیگر هم درین ترقی و قرب شریکند چه جذبه بر سلوک شان مقدم ست پس مزیت این طریق بر طرق دیگر چه باشد و اقرب طرق برای چه گفته شود جواب آنست که طرق دیگر موضوع از برای حصول این معنی نیستند بلکه بعض ایشان را بسبیل اتفاق این دولت دست میدهد و این طریق موضوع از برای حصول این دولت ست باید دانست که در عبارت اکابر این سلسلهٔ علیه واقع میشود بعد از تحقق هر دو جهت جذبه و سلوک صورت می بندد و نهایت گفتن او را باعتبار نهایت مراتب شهود و آگاهی ست الا نهایت مطلق وراء الوراء ست تفصیلش آنست که شهود یا در مرآت صورت ست یا در مرآت معنی یا وراء صورت و معنی این شهود بی پرده لا یبقی گفته اند یعنی حصول آن شهود کالبرق ست باز در پرده میشود و همین شهود اگر بمحض فضل ایزدی جل سلطانه دوام پیدا کند و تمام از غیبت بر آید تعبیر آن بیاد داشت میفرمایند که حضور بی غیبت ست چه هر گاه شهود در پرده آمد غیبت متحقق گشت و دوام عدم دوام بی پردگی پیدا نکند نام یاد داشت بر آن اطلاق نمیشود اینجا دقیقه ایست باید دانست که مر هر وصل را رجوع نمی باشد و آگاهی ایشان دائمی ست اما سریان آن نسبت در کلیه و کالبد نیست بخلاف محبوبان که جذبه بر سلوک شان مقدم ست این سریان دائمی ست کلیهٔ ایشان حکم سر گرفته ست و کار سر میکند کما مرت الاشارة الیه لانّ اجسادهم کملالات ارواحهم حتی صارت ظواهرهم بواطنهم و بواطنهم ظواهرهم پس لاجرم غیبت را در آگاهی ایشان گنجائی نباشد پس آن نسبت فوق همه نسبتها باشد و همین معنی در کتب و رسائل این حضرات آن عبارت شائع ست چه نسبت عبارت از آگاهی هست و نهایت مراتب آگاهی آنست که بی پرده میسر شود و دوام پیدا کند و مشائخ

اینطریقه که این نسبت را بخود مخصوص میدانند باعتبار وضع طریق ست زیرا که حصول آن دولت کما مر والا
بعضی اکابر سلاسل دیگر را هم اگر چه میسر شود جائز ست بلکه واقع قدوه اکابر اهل الله شیخ ابو سعید ابو الخیر
قدس الله تعالی سره از جهت اکابر آگاهی رمزی مینماید و از استاد خود تحقیق آن میفرماید آنجا که میپرسد که
این حدیث را معنی چه باشد استاد در جواب میفرماید نباشد شیخ باز تکرار آن مسئله مینماید و همان جواب میشنود تا بار
سوم باز تکرار آن سوال میکند استادش در جواب میفرماید که اگر باشد نادرست شیخ برقص در آمده و گفته که این
از آن نادرهاست آنکه گفته بودم که نهایت مطلق ورای الوراء است بیانش آنست که بعد از تحقق این آگاهی
اگر عروجی واقع شود در گرداب حیرت می افتد و این آگاهی را در رنگ سائر مراتب [illegible] پس میگذرد
همین حیرت ست که مسمی بحیرت کبری ست که مخصوص باکابر ست کما وقع فی کتب القوم [illegible] در شعر خواجه
میفرماید ــه حسن تو مرا گر و چنان زیر و زبر کرد ؛ کز خال و خط و زلف توام نیست خبر ؛ دیگری میفرماید ــه
عشق بالای کفر و دین دیدم ؛ برتر از شک و از یقین دیدم ؛ کفر و دین و یقین و شک هر جا ؛ همه با عقل
همنشین دیدم ؛ چون گذشتم ز عقل صد عالم ؛ چون بگویم که کفر و دین دیدم ؛ [illegible] ستند سد راه نوع
سد سکندری همین دیدم ؛ عزیزی دیگر میفرماید ــه الا دیو تران سرای رو نهی ؛ باز گشته [illegible] که بیتی
بعد از حصول این حیرت مقام معرفت ست تا کرا باین دولت مشرف سازند و حصول ایمان حقیقی بعد از
کفر حقیقی که مقام حیرت ست نیز از نهایت مطلوب محققان در بین بیان ست و مقام دعوت فی کمال
متابعت حضرت صاحب شریعت علیه الصلوة والسلام که ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی این
مقام ست که آنسرور دین و دنیا علیه الصلوة والسلام این ایمان را میطلبند میفرمایند اللهم اعطنی ایمانا صادقا
و یقینا لیس بعده کفر و از کفر حقیقی که مقام حیرت ست استعاذه میفرماید که اعوذ بک من الفقر و الکفر [illegible] تبه
مراتب نهایت حق الیقین ست اینجا علم و عین حجاب یکدیگر نیستند شعر طوبی لارباب النعیم نعیمها ؛ و للعاشق المسکین
ما یتجرع ؛ بدانکه ارشدک الله تعالی که جذبه این عزیزان دو قسم ست نوع اول که از حضرت صدیق اکبر
رسیده و همین اعتبار طریق ایشان منسوب بآنحضرت ست رضی الله تعالی عنه و حصول آن بتوجه وجه خاص ست که
قیوم جمله موجودات ست و استهلاک و اضمحلال از آن نوع دوم که مبدا ظهور آن درین طریق حضرت خواجه نقشبند اند از روحانیت
[illegible] و آن جذبه از حضرت خواجه بخلیفه نخستین ایشان خواجه علاء الدین رسیده چون ایشان قطب ارشاد
بوده اند از برای حصول این قسم جذبه نیز طریقی وضع کرده اند آن طریق در خلفای خانواده ایشان بطریق علائیه مشهور ست

در عبارت ایشان واقع میشود که اقرب طرق طریقهٔ علیه علائیه ست هرچند اصل این جذبه از حضرت
خواجه نقشبند ست اما وضع طریق از برای تحصیل مخصوص آن بخواجه علاء الدین قدس الله تعالی اسرارهما و
الحق این طریق کثیر البرکت ست اندک این طریق نافعتر از بسیار طرق دیگر آمده است تا این وقت خلفای مشایخ خانوادهٔ
علائیه و احراریه باین دولت عظمی بهره مند اند و طالبان را ازین راه تربیت میفرمایند حضرت خواجه احرار
باین دولت عظمی از خدمت مولانا یعقوب چرخی علیهما الرضوان که از خلفای حضرت خواجه علاء الدین
رسیده است نوع اول از جذبه که بحضرت صدیق رضی الله تعالی عنه منسوب ست طریق علیحده از برای
حصول آن موضوع ست و آن طریق وقوف عددی ست و سلوکیکه بعد از حصول این جذبه متحقق میشود
هم دو نوع ست بلکه انواع ست نوعی ست که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه از آن طریق بمقصود
پیوسته اند و حضرت رسالت خاتمیت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة نیز از همین خانهٔ جذبه بهمین طریق
رسیده اند و حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بجهت کمال اخلاص که با آنسرور داشتند فانی در ایشان
بودند از میان سائر اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین باین خصوصیت طریق مخصوص گشته اند و بهمین نسبت
جذبه و سلوک تا بحضرت امام جعفر صادق بهمین خصوصیت رسیده و چون والدهٔ امام از اولاد کرام حضرت
صدیق ست رضی الله تعالی عنهم امام باعتبار این هر دو فرمودند ولدنی ابو بکر مرتین و چون حضرت
امام از آبای کرام خود هم نسبتی جدا گرفته اند جامع این هر دو طریق گشته اند و آن جذبه را با سلوک ایشان
جمع فرمودند و باین سلوک بمقصود پیوستند و فرق در میان این هر دو سلوک آنست که سلوک حضرت امیر
بسیر آفاقی قطع میشود و سلوک حضرت صدیق با آفاقی چندانی تعلق ندارد و بآن میانه که نفی از خانهٔ جذبه کنند
باشند و بمطلوب رسانیده و در سلوک اول تحصیل معارف ست و در ثانی غلبهٔ محبت لاجرم حضرت امیر باب
مدینهٔ علم اند و حضرت صدیق قابلیت خلت آنسرور علیه الصلوة والسلام پیدا کرد و قال علیه الصلوة والسلام
لو کنت متخذا احدا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا و حضرت امام باعتبار جامعیت جذبه که مناسب آن محبت ست
بجهت سلوک آفاقی که منشأ علوم و معارف ست نصیبی وافر از محبت و معرفت حاصل کرده اند بعد از امام
این نسبت مرکبه را بطریق ودیعت بسلطان العارفین قدس الله تعالی سره سپرده اند گویا این بار امانت را
بر پشت ایشان نهاده اند تا بتدریج باهل آن برسانند و روی توجه شان جانب دیگر است پیش از تحمل آن بار امانت بآن نسبت
مناسبت نداشتند و در تحمیل نیز حکمتهاست هرچند حالا ازین نسبت قلیل النصیب اند اما این نسبت را

از انوار آن بزرگوار نصیب وافر است مثلاً نوعی از سکر که درین نسبت مندرج است از آثار انوار سلطان العارفین است
آن سکر ابتدا بیننده را از حس غائب میسازد و از هوش میبرد و بعد ازان بتدریج رو باستتار می آرد و باعتبار
غلبهٔ صحو این نسبت در مراتب صحو مندرج میگردد در ظاهر صحو ست و در باطن سکر این بیت در بیان حال
ایشان ست ؎ از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ٭ اینچنین زیبا روش کم میبود اندر جهان
علی هذا القیاس از هر بزرگی نوری فرا گرفته تا باهل خود رسیده و آن عارف ربانی حضرت خواجه
عبد الخالق غجدوانی ست که سر حلقهٔ سلسلهٔ حضرات خواجهاست قدس الله تعالی اسرارهم در قوت
باز این نسبت علیه از سر طراوت گرفته در عرصهٔ ظهور آمد بعد از ایشان درین سلسله بجانب سلوک
آفاقی باز متحقق شد بعد حصول جذبه پای دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا کردند تا زمانیکه حضرت
خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس بعالم ظهور آمدند آن نسبت با آن جذبه و سلوک آفاقی
باز ظاهر گشت و با آن هر دو جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتند با وجود آن یک قسم جذبهٔ دیگر را که
از راه معیت متحقق است نیز ایشان را عطا فرمودند چنانکه بالا گذشت و از کمالات ایشان نصیب وافر نائب
ایشان یعنی خدمت خواجه علاء الحق والدین را حاصل گشت بدولت هر دو جذبه و سلوک آفاقی مشرف
گشتند بمقام قطب ارشاد رسیدند همچنین خدمت خواجه محمد پارسا از کمالات ایشان بهرهٔ تمام یافتند
و حضرت خواجه در آخر حیات در حق ایشان فرمودند که هر که میل بدیدن من بکند محمد را ببیند نیز از ایشان
منقول است که میفرمودند مقصود از وجود بهاء الدین ظهور محمد ست و خدمت خواجه پارسا با وجود این کمالات
نسبت فردیت مولانا عارف ریوگری ست در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبهٔ همین نسبت ایشان را از امانع شیخی و
تکمیل طلبه گشت الا در کمال و تکمیل درجهٔ علیا داشتند حضرت خواجه نقشبند در شان ایشان فرمودند اگر او شیخی کند عالم ازو
منور شود و مولانا عارف این نسبت فردیت را از مولانا بهاء الدین که پدر ایشان بود گرفته بودند باید دانست که نسبت
فردیت را تمام بحق ست سبحانه بشیخی و تکمیل و دعوت کاری ندارد و اگر آن نسبت با نسبت قطب ارشاد که مقام
دعوت و تکمیل خلق ست جمع شود باید دید که اگر نسبت فردیت غالب ست بکار ارشاد و تکمیل در خصوصیت
زبون نیست الا صاحب آن دو نسبت در حد اعتدال ست ظاهرش تمام با خلق ست و باطنش بالکلیه با حق تعالی و تقدس
و درجهٔ علیا در مقام دعوت خلق صاحب این دو نسبت راست هر چند نسبت قطب ارشاد نیز تنها در دعوت کفایت
میکند الا این بزرگواران را در مقام مرتبهٔ دیگر ست نظر ایشان شافی امراض قلبیه ست و صحبت شان

واقع اطلاق نام حضرت سید الطائفه جنید البغدادی باین دولت مستسعد شده بود و باین منزلت که مشرف
گشته نسبت قطبیت ایشان از شیخ سری سقطی حاصل شده بود و نسبت فردیت از شیخ محمد قصاب اند
سبحانه قدس اسرارهم ایشانست مردم سید انند که من مرید سری ام من مرید محمد قصابم نسبت فردیت را
غالب ساخته نسبت قطبیت را فراموش کرده در جنب آن معدوم دانسته ست بعد از خلفای حضرت
خواجه نقشبند چراغ این خاندان بزرگ حضرت خواجه احرار بودند بجذبه خواجها را اتمام نموده متوجه سیر
آفاقی گشتند و تا اتمام سیر را رسانیده بی آنکه در اتمام در آمده استهلاک و فنا در ان پیدا کنند باز بخانه جذبه در
آمدند و استهلاک و اضمحلال خاص در همین جهت پیدا کردند و بقای هم درهمین جهت یافتند بالجمله شان عظیم
در محبت داشتند و علوم و معارف که از فنا و بقا دست میدهد ایشانرا درهمین مقام میسر شد اگرچه در علوم بعد
تغایر جهتین تفاوت پیدا است یکی از فنا و بقا اثبات توحید وجود ست و علوم آن همچنین ست اثبات اموری
که مناسب توحید مذکور اند من الاحاطة والسریان والمعیة الذاتیات و شهود الوحدة فی الکثرة مع اختفاء الکثرة
بالکلیة بحیث لا یبرح کلمة انا علی لسانک مثلا و امثال ذلک بخلاف العلوم التی تترتب علی البقاء الذی بعد
الفناء المطلق فانها لیست کذلک بل علومهم مطابقة بعلوم الشریعة بحقیقة غیر محتاجة الی التمحلات والتکلفات
والاسولة والاجوبة بالجمله بقائیکه در جهت جذبه ست هر نوع جذبه که باشد از سکر نمی برآرد و بصحو نمی آرد لهذا
باوجود بقا اثر باقی رجوع نمیکنند بشارت باو نمی افتد چه در جذبه غلبه محبت ست و غلبه محبت را سکر لازم ست
پس بصحیح چه سکر ازوی منفک نشود پس ناچار علوم آن نیز سکر آمیز باشند کالقول بوحدة الوجود فان مبناها
علی السکر و غلبة المحبة بحیث لا یبقی فی نظره الا المحبوب فیحکم بنفی ما سواه و اگر بصحو می آمد شهود محبوب مانع شهود
ما سوای او نمیشد و حکم بوحدت وجود نمیکرد و بقائیکه بعد از فنای مطلق و نهایت سلوک ست منشاء صحو و مبدا
معرفت ست سکر را در انموطن مدخلی نیست بجز از سالک در حالت فنا گم شده بود بهمه رجوع کرده اما منصبغ
برنگ اصل هو المنتهی بالبقاء ما بعد پس ناچار در علوم شان سکر را مجال نباشد پس علوم ایشان مطابق علوم انبیا
باشد علیهم الصلوات والتسلیمات والبرکات الی یوم الدین و ایضا از عزیزی شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند از آبای
مادری خود که صاحب احوال غریبه بودند و جذبهای قویه داشتند نیز حاصل کرده بودند و از مقام اقطاب
اثنا عشر که تائید دین بایشان مربوط است در محبت شان عظیم دارند حضرت خواجه را نصیب وافر بود
تائید شریعت و نصرت دین ایشانرا از انجا بود شمه از احوال گرامی ایشان بالا مذکور شده ست بعد ازان

احیای طریقت این بزرگواران اشاعت داب این عزیزان علی الخصوص در ممالک هندوستان که اهل آن
از کمالات ایشان بی بهره بودند بظهور ارشاد پناهی معارف آگاهی مؤید الدین الرضی شیخنا و مولانا محمد الباقی
سلمه الله تعالی متحقق گشت خواست که شمه از کمالات ایشان نیز درین مکتوب درج نماید چون رضای
ایشان درین باب مفهوم نگشت از جرات آن درین باب تقاعد نمود مکتوب دوصد و نود
و یکم بمولانا عبدالحی صدور یافته در بیان مراتب توحید وجودی و شهودی و معارف متعلقه آنها —

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله واصحابه
اجمعین بدان ارشدک الله تعالی که منشاء توحید وجودی جمعی را کثرة ممارسه مراقبات توحیدیست
تعقل معنی کلمه طیبه لا اله الا الله بلا موجود الا الله اخذ ظهور این قسم توحید بعد از تخیل و تامل به تخیل بواسطه استیلای
سلطان خیال است که از کثرت مزاولت معنی توحید این معرفت در متخیله نقش بسته است و چون مجعول بجاعل
مجعول است هر آئینه معلوم است صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چه ارباب احوال ارباب
قلوب اند و از مقام قلب درینوقت خبر ندارد و علمی بیش نیست بلکه علم را درجات است بعضها فوق بعض و
جمعی دیگر را منشاء توحید وجودی انجذاب و محبت قلبی است که ابتدا بیادگار و مراقبات که خالی از تخیل
معنی توحید است اشتغال نموده اند و بجد و جهد یا بمجرد سابقه عنایت بمقام قلب رسیده اند و جذبی
پیدا کرده اند درینمقام اگر بر ایشان جمال توحید وجودی ظاهر شود بسبب آن غلبه محبت محبوب خواهد بود
که ماسوای محبوب را از نظر شان مخفی ساخته است و مستور گردانیده و چون ماسوای محبوب را نمی بینند
و نمی یابند لاجرم جز محبوب را موجود نمیدانند این قسم توحید از احوال است و از علت تخیل و شائبه تهمت
و میراد اگر اینجماعه ارباب قلوب را از همان مقام بعالم باز گردانند محبوب خود را در هر ذره از ذرات
عالم مشاهده نمایند و موجودات را مرایای مجالی حسن و جمال محبوب بیابند اگر بمحض فضل خداوندی جل سلطانه از مقام
قلب برآورده متوجه جناب قدس مقلب قلب گردند این معرفت توحید که در مقام قلب پیدا شده بود در رو بزوال می آرد
هر چند در معارج عروج صعود نمایند خود را باین معرفت بی مناسبت تر یابند جمعی از اینها تا بحد انکار و طعن
برسند بر ارباب آن معرفت مثل رکن الدین ابو المکارم شیخ علاء الدوله سمنانی و بعضی دیگر را بعد از زوال این
معرفت بنفی و اثبات آن کار نمیماند کاتب این سطور از انکار ارباب این معرفت تحاشی مینماید و از
طعن ایشان خود را دور میدارد و انکار و طعن وقتی مجال باشد که ارباب آن حال را در ظهور آن حال و

قصدی و اختیاری باشد بی اراده ایشان این معنی در ایشان ظاهر شده است ایشان مغلوب آن حال‌اند پس
هر آئینه معذور باشند ولا لوم ولا طعن علی المضطر المعذور لیکن نقید میدانند که فوق این معرفت دیگر است و وراء
این حال حالتی دیگر متحقق محبوسان این مقام از کمالات بسیار ممنوع‌اند و از مقامات بیشمار محروم این حقیر قلیل البضاعت
را بی آنکه ممارست معنی توحید نماید در ضمن مراقبات و اذکار بلکه بی آنکه جد و جهد نماید بمحض فضل ایزدی در ملازمت حضرت ارشاد
و افاضت پناهی حقائق و معارف آگاهی مؤید الدین الرضی شیخنا و مولانا محمد الباقی قدس الله تعالی سره الاقدس بعد از
تعلیم ذکر و توجه و التفات ایشان در مقام قلب آورده در بین معرفت گشاده بودند و علوم و معارف این مقام را فراوان عطا
فرموده و دقائق این معارف را منکشف ساخته و تا مدتی در این مقام داشتند آخر الامر از کمال بنده نوازی از مقام قلب
بر آورده در ضمن آن معرفت و نزول آورده رفته رفته تمام معدوم گشت مقصود از اظهار احوال خود آنست تا معلوم شود
که این قوم را از روی کشف و ذوق تحریر آورده است نه از روی ظن و تقلید و بسیار معارف توحیدی که از بعضی اولیاء الله
ظاهر شده اند در ابتدای حال در مقام قلب سر بر زده باشد پس هیچ نقص بایشان از این راه لاحق نشود و این حقیر
در آن وقت رسائل معارف توحیدی نوشته است چون آن نوشته ها را بعضی یاران منتشر ساخته جمع آنرا متعسر است آن
رسائل بحال خود گذاشته نقص وقتی لازم می آید که از آن مقام نگذرانند طائفه دیگر از ارباب تعجب آنانند که استهلاک و
اضمحلال در شهود خود بوجه اتم پیدا کرده اند و همت ایشان آنست که در شهود همواره مضمحل و معدوم باشند تا اثری از لوازم
وجود ایشان ظاهر نشود و رجوع آثار بخود کفر میدانند و نهایت کار نزد ایشان فنا و نیستی است مشاهد اینها گرفتاری
میدانند بعضی از ایشان متغیر مانده شعر عدما لا اعود ابدا عادمی میخواهم که هرگز او را وجود نشود ایشان مقتول محبت
حدیث قدسی من قتلته فانا دیته و شان ایشان متحقق است همیشه در زیر بار وجود نالند و لمحه آسایش ندارند چه آسایش در
غفلت است بر تقدیر دوام استهلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام هروی متغیر بایکیکه مرا یکساعت غفلتی سبحانه
غافل ساز دامید است که گناهان جدا بخشند و وجود بشریت را غفلت کار است حق سبحانه تعالی از کمال کرم خویش
هر یکی از ایشان باندازه استعداد با موری که مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان را بآن امور مشغول ساخته است تا آن بار وجود فی الجمله
ایشان تخفیف یابد جمعی را بسماع و رقص الفت داده و طائفه را بتصنیف کتب و تحریر علوم و معارف شعار ساخته و
گروهی را ببعضی امور مباح مشغول داشته عبد الله اصطخری همراه سگبانان بصحرا میرفت شخصی از عزیزی سر آنرا پرسید فرمود
تا نفسی از بار وجود خلاص شود بعضی را بعلوم توحید وجودی و شهودی و حارث در کثرت آرام داده تا از آن بار ساعتی
بیاسایند از این قبیله است توحیدی که از بعضی اکابر مشایخ نقشبندیه قدس الله اسرارهم ظاهر شده است نسبت اینها

بزرگواران به تفرج صرف میگذشت بعالم شهود و در عالم کاری نداشتند معارفیکه ارشاد پناهی حقائق و معارف
دستگاهی صدر الدین خواجه عبد الله مناسب علوم توحید وجودی و شهود وحدت در کثرت نوشته اند ازین قسم
اخیر توحید است کتابت فقرات ایشان که مشتمل است بر بعضی علوم توحیدی از ان منشا همان آن کتاب و مقصود
ازان معارف استیناس الفت ایشانست بعالم و همچنین است معارف خواجه تا که در بعضی رسائل بر طبق
کلام کتاب فقرات تحریر یافته منشاء این علوم توحید نه جذبه است و نه غلبه محبت و شهود ایشان با عالم
نیست بلکه ایشانرا در عالم مینمایند بشبه مثال شهود حقیقی ایشانست مثلاً شخصی گرفتار جمال آفتاب است و از
کمال محبت خود را در آفتاب گم ساخته است تا از وی نشانی از خود نگذاشته همچنین گم شده را اگر خواهند که او را
باز دهند تنسی و تلفتی در وی باسوی آفتاب پیدا آرند تا ساعتی از شعشعان انوار آفتاب نفسی راست کند
و وی بیاساید همان آفتاب را در مجالی اینعالم وا مینمایند بآن علاقه او را باینعالم انسی و التفاتی پیدا میسازند
گاهی او را می دانانند که اینعالم عین آفتابست بجز آفتاب هیچ چیز موجود نیست گاهی در مرآت ذرات عالم جمال
آفتاب را مینمایند اینجا کسی سوال نکند که چون عالم نفس الامر عین آفتاب نباشد پس آنرا آفتاب دانانیدن خلاف واقع
باشد زیرا که گوئیم افراد عالم با یکدیگر در بعضی امور اشتراک دارند و در بعضی دیگر امتیاز حق سبحانه و تعالی بکمال قدرت
خویش اموریکه باعث امتیاز بود بواسطه بعضی حکم و مصالح از نظر اینها مختفی میسازد و اجزای مشترک فقط مشهود مینماید
پس ناچار حکم باتحاد یکدیگر میکنند پس آفتاب را نیز باین علاقه عین عالم می یابند همچنین حق سبحانه با عالم هر چند
فی الحقیقت هیچ مناسبت نیست اما مشابهت اسمی مصحح این اتحاد میگردد مثلاً حق سبحانه و تعالی موجود است عالم
هم موجود هر چند فی الحقیقت در میان این دو وجود هیچ مناسبت نیست و همچنین او تعالی سمیع و عالم و بصیر و حی
و قادر و مرید است و بعضی افراد عالم نیز باین صفات متصف اند هر چند صفات یکدیگر از همه گر جداست اما چون
خصوصیت وجود امکانی و نقائص صفات محدثات را از نظر ایشان مستور ساخته اند اگر حکم باتحاد کنند گنجایش دارد
این قسم اخیر توحید اعلای اقسام توحید است بلکه فی الحقیقت ارباب این معرفت مغلوب این وارد نیند و سکر ایشان
باعث این معرفت نشده است بلکه این وارد بر ایشان از برای مصلحتی آورده اند و خواسته اند که بتوسل این معرفت
ایشانرا از سکر بصحو آرند و تسلی دهند چنانچه جمعی را بسماع و رقص طائفه را استعمال بعضی امور مباحه تسلیه داده اند باید
دانست که همگنان ایشان ازین طائفه ببعضی امور که مغائر مشهود ایشانست اشتغال مینمایند و تسلی می یابند بخلاف
این بزرگواران با امری که مغائر مشهود ایشانست التفات نمی نمایند در هم میگردند پس ناچار عالم را عین مشهود ایشان مینمایند و آرام

میکردند تا بسبب پیچ کار عالم را عین شهود مینمایند یا در مرآت عالم آنرا جلوه میدهند تا ساعتی ازان بار تخفیف
یابند منشاء این قسم اخیر توحید این حقیر را بطریق کشف و ذوق معلوم نبود همان دو وجه سابق را میدانست
ظنی باین قسم داشت و لهذا در رسائل و مکتوبات همان دو وجه بلکه وجه دوم را نوشته است توحید وجودی را
منحصر دران ساخته است لیکن چون بعد از رحلت ارشاد پناهی قبله گاهی بتقریب زیارت مزار شریف
ایشان بمحروسهٔ دهلی اتفاق عبور افتاد روز عید بزیارت شریف ایشان رفته بود در اثناء توجه بمزار
متبرک التفاتی تمام از روحانیت مقدسهٔ ایشان ظاهر گشت و از کمال غریب نوازی نسبت خاصهٔ خود
را که بحضرت خواجه احرار منسوب بود مرحمت فرمودند چون آن نسبت در خود یافت بضرورت حقیقت
این علوم و معارف را بطریق ذوق دریافت و معلوم گشت که منشاء توحید وجودی در ایشان انجذاب
قلبی و غلبهٔ محبت نیست بلکه مقصود ازین معرفت تحقیق آن غایت است تا مدتی اظهار این معنی را مناسب
نمی دید الحال چون در بعضی رسائل آن دو وجه سابق مذکور شده بود و مردم قلیل الاستعداد ازان
در توهم افتادند که ازین بیان تنقیص این دو اکابر لازم می آید که طریق ارباب توحید است باین سبب آن فتنه انگیزی
در انکار درآمدند و ترسید که این توهم در بعضی طلاب قلیل الارادت باعث فتور احوال ایشان گشت بضرورت مصلحت
در اظهار این قسم توحید دید و از برای استشهاد ذکر آن واقعه نیز مناسب دانسته در تحریر آورد درویشی از مخلصان
خواجه ما نقل کرد که میفرمودند مردم میدانند که ما از مطالعهٔ کتب ارباب توحید تحقیقی می نمائیم بحقیقت این
مقصود نیست که ساعتی خود را غافل سازیم این سخن موید کلام سابق است فضیلت پناهی شیخ عبد الحق
از مخلصان حضرت خواجه ماست نقل کردند که حضرت خواجه قبل ایام رحلت میفرمودند که ما را بعین الیقین معلوم
شده است که توحید کوچهٔ تنگ است شاه راه دیگر است هرچند پیش ازین هم میدانستیم اما این قسم یقین اکنون
بظهور آمده است ازین سخن نیز مفهوم میشود که در آخر کار مشرب ایشان بتوحید مناسبت نداشت در ابتداء
حال اگر این قسم توحید هم ظاهر شده باشد باکی نیست بلکه بسیاری از مشائخ را در ابتدا آن قسم بظهور آمده است و
باخر کار ازان گذرانیده اند ایضاً بعد از وصول بمقام جذبهٔ نقشبندیه طریق حضرت خواجه نقشبند و طریق حضرت
خواجه احرار از یکدیگر جدا است و علوم و معارف نیز از همدیگر جدا اند غایة توجه حضرت خواجه احرار قدس سره ازان
نسبت باطنی اجداد مادری خود است که از پشت به پشت بزرگ آمده اند و این فنا و عینیت
لوازم نسبت آن بزرگواران است اینحقیر بواسطهٔ مصلحت بنای این وقت

طریق حضرت خواجه نقشبند را اختیار کرده است و علوم و معارف این طریق که بعلوم ظاهر شریعت مناسبت
دارند و در چنین زمان فاسد که ارکان شریعت دران سستی تمام پیدا کرده اند ظهور آنها را مناسب باید تقیید باین طریق
از برای افاده طالبان نمود اگر حق سبحانه طریق حضرات را بتوسط این حقیر ترویج میفرمود عالم را از آن انوار منور میساخت
بیچه انوار این هردو بزرگواران زین طریق بکمال عطا فرموده است طریق تکمیل هر دو اکابر را وانموده ان الفضل
بید الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ع بادشاهیست که ز عنایت خویش * هر دو عالم
بیک گدا بخشند ع اگر بادشه بر در پیرزن * بیاید تو ای خواجه سبلت بکن * بحکم و اما بنعمة ربک فحدث
بعضی اسرار خفیه را در معرض ظهور آورده است حق سبحانه و تعالی طالبان حق را ازان بهره مند گرداند بحرمة
سید البشر که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود اما مقصود افاده طالبانست منکران زین بحث محتاج اند و از نظر
بیرون فضیل بکثیر او بهدی به کثیرا بر ارباب بصیرت مخفی نیست که اختیار یک طریق برای مصلحتی فضیلت آن طریق
بر طریق دیگر لازم نمی آید و نقص یا کمی نمیکشد ع دروازه شهر را توان بست * نتوان دهن مخالفان بست *

مکتوب دوصد و نود و دوم بشیخ حمید صدور یافت در بیان آداب ضروریه مریدان و رفع شبهه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی ادبنا بالآداب النبویة و هدانا بالاخلاق المصطفویة علیه و علی آله الصلوة
و التسلیمات اتمها و اکملها بدانکه سالکان این راه از دو حال خالی نیستند مریدند یا مراد و اگر مرادند مطلوبی الهم
براه انجذاب و محبت ایشان را کشان کشان خواهند برد و بمطلب اعلی خواهند رسانید هر ادبی که در کار شود بتوسط
ایشان بتوسط تعلیم شان خواهد شد و اگر زلتی واقع شود زود متنبه خواهند فرمود و بران مواخذه نخواهند کرد
و اگر به پیر ظاهر احتیاجی داشته باشند بی سعی ایشان بآن دولت دلالت خواهند فرمود بالجمله عنایت ازلی
جل سلطانه متکفل حال این بزرگوارانست مسبب بی سبب کار ایشان را خواهند کرد الله یجتبی الیه من یشاء
و اگر مریدند کار ایشان بتوسط پیر کامل مکمل دشوارست پیری باید که بدولت جذبه و سلوک مشرف شده باشد
و بسعادت فنا و بقا مستسعد گشته و سیر الی الله و سیر فی الله و سیر عن الله بالله و سیر فی الاشیاء بالله را
بانصرام رسانیده و اگر جذبه او بر سلوک و مقدم است تربیت مرادان مربی شده کبریت احمر است کلام او
دواست و نظر او شفا احیای دلهای مرده بتوجه شریف او منوط است تازگی جانهای افسرده بالتفات لطیف او
مربوط و اگر اینطور صاحب دولت پیدا نشود سالک مجذوب هم مغتنم است و تربیت ناقصان ازو میسر می آید و بتوسط او
بدولت فنا و بقا میرسند ع آسمان نسبت بعرش آمد فرود * ورنه بس عالیست پیش خاک تود * اگر بعنایت خدای جل سلطانه

طالبی را بمنظور پیر کامل مکمل دلالت فرمودند باید که وجود شریف او را غنیمت داند و خود را بتمام باو سپارد و سعادت
خود را در مرضیات او داند و شقاوت خود را در خلاف مرضیات او شناسد بالجمله هوای خود را تابع رضای
او سازد و در خبر نبوی است علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات اتمها واکملها لن یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به
باید دانست که رعایت آداب صحبت و مراعات شرائط از ضروریات این راه است تا راه افاده و استفاده مفتوح گردد
و بدون آنها لا نتیجة للصحبة ولا ثمرة للمجلس بعضی از آداب و شرائط ضروریه در معرض بیان آورده میشود بگوش هوش
باید شنید بدانکه طالب را باید که روی دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر خود سازد و با وجود پیر
بی اذن او بنوافل و اذکار نپردازد و در حضور او بغیر او التفات ننماید و بالکلیه خود متوجه او نشیند حتی که بذکر هم مشغول
نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند نقل کرده اند از سلطان وقت که
وزیرش پیش او استاده بود اتفاقا درین اثنا آن وزیر التفاتی بجانب جامه خود کرده بند آنرا بدست خود درست
میساخت درینحال نظر سلطان بران وزیر افتاد دید که بغیر او متوجه است بزبان عتاب گفت که این معنی را هم
نمیتوانم کرد که تو وزیر من باشی و در حضور من به بند جامه التفات نمائی باید اندیشید که هرگاه وسائل دنیه
را ادبهای دقیقه در کار است در وسائل وصول الی الله را بطریق اولی اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و تا ممکن باشد بجائی
نایستد که سایه او بر جامه یا بر سایه او افتد بر مصلای او پا ننهد و در متوضای او طهارت نکند و ظروف خاصه
او استعمال نکند و در حضور او آب نخورد و طعام تناول ننماید و با کسی سخن نکند بلکه بهیچ احدی متوجه نگردد و در غیبت
بجانبی که او است پا دراز نکند و براق دهن بآنجانب نیندازد و هرچه از پیر صادر شود آنرا صواب داند
اگرچه بظاهر صواب ننماید هرچه میکند از الهام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض را گنجائش نباشد
اگرچه در بعضی صور در الهامش خطا راه یابد اما خطای الهامی در رنگ خطای اجتهادی است ملامت و اعتراض
بران تجویز نیست و ایضا چون این را محبتی به پیر پیدا شده است در نظر محب هرچه از محبوب صادر شود محبوب نماید پس
اعتراض را مجال نباشد و در کلی و جزئی اقتدا به پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه در خفتن و طاعت کردن نماز را
بطرز او باید ادا کرد و فقه را از عمل او باید اخذ نمود ع آنرا که در سرای نگاریست فارغ است ⁂ از باغ و بوستان
و تماشای لاله زار و هیچ اعتراض را در حرکات و سکنات او مجال ندهد اگرچه آن اعتراض بمقدار خردله باشد
زیرا که اعتراض غیر از حرمان نتیجه نیست و بی سعادت ترین جمیع خلائق عیب بین این طائفه علیه است
نجانا الله سبحانه عن هذا البلاء العظیم و طلب خوارق و کرامات از پیر خود نکند اگرچه آن طلب بطریق خواطر

و وساوس باشد هیچ شنیده که مؤمنی از پیغمبر معجزه طلب کرده باشد معجزه طالبان کفار اند و اهل انکار
معجزات از بهر قهر دشمن است ٭ بوی جنسیت پی دل بردنست ٭ موجب ایمان نباشد معجزات ٭ بوی جنسیت
کند جذب صفات ٭ اگر شبهه پیدا شود در خاطر از ابتدا توقف عرض نماید اگر حل نشود تقصیر خود داند و هیچ
منقصت را بجناب پیر عائد نسازد و واقعه که رو دهد از پیر پنهان ندارد و تعبیر وقائع از و طلب کند و تعبیری که بر طالب
منکشف شود نیز عرض نماید صواب و خطا را از وی جوید و بر کشوف خود زنهار اعتماد ننماید که حق با باطل درین
نشأت آمیخته است و صواب با خطا مختلط و بضرورت بی اذن از وی جدا نشود که غیر وی را بر وی گزیدن منافی ارادت است
و آواز خود را بر آواز وی بلند نکند و سخن بلند با وی نگوید که سوء ادب است و فیض و فتوحی که برسد آنرا بتوسط پیر تصور نماید اگر در
واقعه بیند که فیض از مشائخ دیگر رسیده است آنرا نیز از پیر داند و داند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص
از پیر مناسب استعداد خاص مرید ملائم کمال آن شیخی از شیوخ بصورت افاضه نموده ظاهر شده است بجهت ستر
از لطائف پیر مناسب آن فیض دارد و بصورت آن شیخ ظاهر شده است بواسطه استیلاء مرید آن لطیفه را شیخ دیگر پندا
کرده است و فیض از آن انگاشته این مغلطه عظیم است حق سبحانه از زلت قدم نگاه دارد و بر اعتقاد و محبت
سید البشر علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات بالجمله الطریق کله ادب مثل مشهور است هیچ بی ادبی بخدا نرسد اگر مرید در بعض
از آداب خود را مقصر داند و ادای ما ینبغی نرسد اگر سعی هم نتواند نمود نیز معفوست اما اعتراف بتقصیر
ناچار است اگر عیاذا بالله سبحانه رعایت آداب نکند و خود را مقصر هم نداند از برکات این بزرگواران محروم است
هر که از روی به بهبود نداشت ٭ دیدن روی نبی سود نداشت ٭ آری مریدی که ببرکت صحبت پیر بمرتبه فنا و بقا رسیده الهام
طریق فراست بروی ظاهر شود و پیر نیز مسلم دارد و بکمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در بعضی امور الهامی پیر خلاف کند و
بمقتضای الهام خود عمل کند اگرچه نزد پیر خلاف آن متحقق بود چه آنمرید درین وقت از ربقه تقلید برآمده است و تقلید در
حق وی خطاست نمی بینی که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات در امور اجتهادیه و احکام غیر منزل
بآن سرور خلاف کرده اند و در بعضی اوقات صواب بجانب اصحاب ظاهر شده است کما لا یخفی علی ارباب العلم پس
معلوم شد که خلاف با پیر مرید را بعد از رسیدن بمرتبه کمال مجوزست و از سوء ادب مبراست بلکه اینجا سخن
و اگر نه اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات بکمال ادب بوده اند غیر از تقلید امر دیگر منسوب نکرده اند ابو یوسف
بعد از رسیدن بمرتبه اجتهاد تقلید ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه خطاست صواب در متابعت رای خود
نه رای ابی حنیفه قول مشهورست از امام ابو یوسف که ناظرت ابا حنیفه فی مسئلة خلق القرآن ستة اشهر شنیده باشی که

تکمیل صناعت بتلاحق افکار است اگر سیبویه کرا اندکی زیادتی پیدا کردی نحوی که در زمان سیبویه بوده است امروز
باختلاف آرا و تلاحق انظار ده صد زیادتی و کمال پیدا کرده است اما چون بنا را او نهاده است فضل او راست
الفضل للمتقدمین لیکن کمال انبار اشمل مثل امتی کمثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره هم حدیث نبوی است علیه و علی
آله الصلوة والسلام تذنیب لدفع شبهة بعض المریدین بدانکه گفته اند الشیخ یحیی و یمیت احیاء و اماتت از لوازم
مقام شیخی است مراد از احیاء احیاء روحی است نه جسمی و همچنین مراد از اماتت اماتت روحی است نه جسمی و مراد از حیاة
و موت فنا و بقاست که بمقام ولایت کمال میرسانند و شیخ مقتدا باذن الله سبحانه متکفل این هر دو امر است پس
شیخ را از این احیاء و اماتت چاره نباشد معنی یحیی و یمیت یبقی و یفنی احیاء و اماتت جسمی را بمنصب شیخی کاری نیست
شیخ مقتدا حکم کاه ربا دارد هر کس را که با او مناسبت است در رنگ خس و خاشاک در عقب او میدود و نصیب خود را
از وی استیفا مینماید خوارق و کرامات از برای جذب مریدان نیست مریدان بمناسبت معنویه منجذب میگردند و
آنکه با این بزرگواران مناسبت ندارد از دولت کمالات ایشان محروم است اگرچه هزار معجزه و خوارق و کرامات
ببیند ابوجهل و ابولهب را شاهد این معنی باید گرفت قال الله سبحانه فی حق الکفار و ان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها حتی اذا
جاؤک یجادلونک یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین والسلام

مکتوب صد و نود و سوم

بشیخ محمد چتری صدور یافته در جواب او که پرسیده بود لی مع الله وقت در حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوة
والسلام آمده است ابوذر غفاری نیز همین را گفته و جز آن چه باشد و پرسیده بود که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله
حضرت شیخ عبدالقادر فرموده و دیگری نیز همین را گفته حقیقت این معامله چیست و پرسیده که مراد از اولیاء که قدم
ایشان بر گردن آنها نهاده بود اولیاء همان عصر بودند یا مطلقا الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که
ارسال داشته بودند بورود آن مبتهج و مستبشر گردید چه نعمتی است که دوستان حق جل و علا دور افتادها را یاد فرمایند
اندراج یافته بود که حضرت رسالت پناه علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات فرموده است لی مع الله وقت و حضرت
ابوذر غفاری نیز همین گفته و حضرت میران محی الدین گفته که پای من بر گردن همه اولیاء و دیگری هم همین گفته است گاه
بمیان دو لفظ غوغا میشود عنایت نموده نویسند که این دو سخن چه معنی دارد و در این دو چه فرق است متوجه شده
تمامی را واضح نوشته که قریب بفهم این غریب باشد ارسال نمایند مخدوما ابن قیصر در رسائل خود نوشته است که
آنسرور را وجود استمرار وقت و وقت نادر هم بوده است و آن وقت در حین ادای نماز بوده است الصلوة معراج المؤمن
شنیده باشند و ارحنی یا بلال شاهد است عدل در اثبات این مطلب ابوذر غفاری بوراثت و تبعیت نیز این حظ

مشرف شده باشد چہ کمل تابعان آں سرور را از جمیع کمالات او علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والتسلیمات بطریق وراثت نصیب وافرست وحظ کامل وآنچہ حضرت شیخ عبدالقادر فرمودہ قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ و جمیع الاولیاء صاحب عوارف کہ مرید و مصاحب شیخ ابوالنجیب سہروردی است کہ از محرمان مصاحبان حضرت شیخ عبدالقادر بودہ این کلمہ را از ان کلمات ساختہ است کہ مشعر عجب اند کہ از مشائخ در بدایت احوال بواسطہ بقایای سکر یافتہ اند ودر نفحات از شیخ حماد دباس و از شیوخ حضرت شیخ ست نقل کردہ است کہ او بطریق فراست فرمودہ کہ این عجمی را قدمیست کہ در وقت وی بر گردن ہمہ اولیاء خواہد بود و ہر آئینہ مامور شود بآنکہ بگوید قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ و ہر آئینہ آنرا بگوید ہمہ اولیاء بر گردن نہند بہر تقدیر حضرت شیخ درین کلام محق اند این خواہ از بقایای سکر ازیشان سر بر زدہ باشد خواہ مامور باشند باظہار این کلام چہ قدم ایشان بر گردن ہائے جمیع اولیاء آنوقت بودہ است و جمیع اولیاء آنوقت زیر قدم ایشان بودہ اند لیکن باید دانست کہ این حکم مخصوص باولیاء آنوقت ست اولیاء متقدم و متاخر ازین حکم خارج اند چنانکہ از کلام شیخ حماد مفہوم میشود کہ قدم او در وقت وی بر گردن ہمہ اولیاء خواہد بود و نیز غوثی کہ در بغداد بودہ است و حضرت شیخ عبدالقادر و ابن سقاء و عبداللہ بزیارت او رفتہ بودند کہ آن غوث بطریق فراست در حق شیخ گفتہ کہ می بینیم ترا در بغداد کہ بمنبر برآمدہ و می گوئی قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ و می بینیم اولیاء وقت ترا کہ ہمہ ونہا خود را پست کردہ اند اجلال و اکرام ایشان از کلام این بزرگ نیز مفہوم کہ آن حکم مخصوص باولیاء آنوقت بودہ ست درینوقت نیز اگر کسی را حق سبحانہ وتعالی چشم بینا عطا فرماید بیند چنانچہ آن غوث دیدہ بود کہ گردنہای اولیاء آنوقت زیر قدم وی اند آنحکم تجاوز بغیر اولیاء آنوقت نکردہ است در اولیاء متقدم آنحکم چگونہ مجوز بود کہ بوشاط اصحاب کرام ست کہ بہ یقین از حضرت شیخ افضل اند و در متاخر نیز چگونہ متمشی شود کہ شامل حضرت مہدی نیست کہ آنسرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام بقدوم او بشارت دادہ است و امت را بوجود او مبشر ساختہ و او را خلیفۃ اللہ فرمودہ و ہمچنین اصحاب حضرت عیسی علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام کہ از انبیاء اولو العزم ست نیز سابقان اند بواسطہ متابعت این شریعت ملحق بہ صحاب خاتم الرسل اند علیہم الصلوٰۃ والسلام از بزرگی متاخران این امت تواند بود کہ آنسرور فرمودہ باشد علیہ وعلی آلہ السلام لا یدری اولہم خیر ام آخرہم بالجملہ حضرت شیخ عبدالقادر را در ولایت شان عظیم ست و درجہ علیاست ولایت خاصہ محمدیہ را علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ براس بنقطہ آخر رسانیدہ ست و سر حلقہ آن دائرہ گشتہ ازینجا کسی توہم نکند کہ چون شیخ سر حلقہ دائرہ ولایت محمدیہ بود

باید که از همهٔ اولیاء افضل باشد چه ولایت محمدی فوق جمیع ولایات انبیاست علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات
زیرا که گوئیم سرحلقهٔ ولایت محمدیست که از راه حاصل گشته است چنانکه گذشت نه سرحلقهٔ مطلق آن ولایت
تا افضلیت لازم آید یا آنکه گوئیم سرحلقهٔ مطلق ولایت محمدیه بودن مستلزم افضلیت نیست زیرا که تواند بود
که دیگری در کمالات نبوت محمدیه بطریق تبعیت و وراثت پیش قدم بود و افضلیت از راه آن کمالات ورا ثابت باشد
جمعی از مریدان حضرت شیخ عبد القادر در حق شیخ غلو بسیار مینمایند و در محبت جانب افراط میگیرند در رنگ محبان
مفرط حضرت امیر کرم الله وجهه از فحوای کلام ایشان چنان مفهوم میشود که شیخ را ایشان از جمیع اولیاء ما تقدم و ما تأخر
افضل میدانند غیر از انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات معلوم نیست که دیگری را بر حضرت شیخ فضل دهند این افراط
محبت است اگر گویند آنقدر ظهور خوارق و کرامات که از شیخ بوجود آمده است از هیچ ولی بظهور نیامده پس
افضل ورا باشد گوئیم که کثرت ظهور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد تواند بود که کسی که هیچ خارق از وی
بظهور نیامده باشد افضل باشد از آنکس که خوارق و کرامات از وی بظهور می آید شیخ الشیوخ در عوارف بعد ذکر کرامات
و خوارق مشائخ فرموده است کل هذه مواهب الله سبحانه و قد یکاشف بها قوم و یعطی و قد یکون فوق هؤلاء من
لا یکون له شیء من هذه الآن هذه کلها تقویة للیقین و من منح صرف الیقین لا حاجة له الی شیء من هذه الکرامات
دون ما ذکرناه من الذکر فی القلب و وجود ذکر الذات کثرت ظهور خوارق را دلیل بر افضلیت ساختن رنگ
آنست که کسی کثرت فضائل و مناقب حضرت امیر را دلیل افضلیت او سازد بر حضرت صدیق رضی الله تعالی
عنهما که آنقدر فضائل و مناقب از وی بظهور نیامده است ای برادر بشنو خوارق عادات بر دو نوع است
نوع اول علوم و معارف الهی است جل سلطانه که بذات و صفات و افعال او جل و علا تعلق دارد و
آن سوی عقل است و خلاف متعارف و معتاد است که بنده های خاص خود را بآن ممتاز ساخته است و
نوع ثانی کشف صور مخلوقات و اخبار از مغیبات که بعالم تعلق دارد نوع اول مخصوص اهل حق و ارباب
معرفت است و نوع ثانی شامل محق و مبطل است زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع
اول نزد خدا جل و علا شرافت و اعتبار دارد که باولیاء خود مخصوص ساخته است اعدا را در آن شرکت نداده
و نوع ثانی نزد عوام خلائق معتبر است و در انظار ایشان معزز و محترم اگر چه از اهل استدراج بظهور آید
نزدیک است که از نادانی او را پرستش نمایند و بهر مطلب یابس که او ایشانرا تکلیف نماید مطیع و منقاد او
گردند بلکه محجوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند و از کرامات نمی شمرند خوارق نزد ایشان منحصر در نوع

ثانی ست و کرامات بزعم این محجوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات ست و اخبار از مغیبات ایشان
زهی بیچارگان علمیکه به احوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد کدام شرافت و کرامت در وی حاصل
بلکه این علم شایان ست که بجهل مبدل گردد تا نسیان از مخلوقات و احوال ایشان حاصل آید معرفت
وجهی ست حق تعالی و تقدس که بشرافت و کرامت سزاوار ست و باعزاز و احترام شایان ست

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز ٭ بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبیست ٭ و قریب

مما ذکرنا قال شیخ الاسلام الهروی و امام الانصاری فی منازل السائرین و شارحه الذی ثبت
عندی بالتجربة ان فراسة اهل المعرفة انما هی فی تمییز من یصلح لحضرة الله جل و علا ممن لا یصلح
و یعرفون اهل الاستعداد الذین اشتغلوا بالله سبحانه و وصلوا الی حضرة الجمع فهذه فراسة اهل المعرفة
و اما فراسة اهل الریاضة بالجوع و الخلوة و تصفیة الباطن من غیر وصلة الی جناب الحق تعالی فلهم
فراسة کشف الصور و الاخبار بالمغیبات المختصة بالخلق فانهم لا یخبرون الا عن الخلق لانهم محجوبون
عن الحق سبحانه و اما اهل المعرفة فلاشتغالهم بما یرد علیهم من معارف الحق تعالی لا یکون اخبارهم الا عن الله تعالی
و لما کان العالم اکثرهم اهل الانقطاع عن الله سبحانه و الاشتغال بالدنیا مالت قلوبهم الی اهل کشف الصور
و الاخبار عما غاب من احوال المخلوقات فعظموهم و اعتقدوا انهم اهل الله خاصة و اعرضوا عن کشف
اهل الحقیقة و اتهموهم فیما یخبرون عن الله سبحانه و قالوا لو کان هؤلاء اهل الحق کما یزعمون لاخبرونا عن احوالنا
و احوال المخلوقات و اذا کانوا لا یقدرون علی کشف احوال المخلوقات فکیف یقدرون علی کشف
امور اعلی من هذه و کذبوهم بهذا القیاس الفاسد و عمیت علیهم الانباء الصحیحة و لم یعلموا ان الله تعالی
قد حمی هؤلاء عن ملاحظة الخلق و خصهم و شغلهم عما سواه حمایة لهم و غیرة علیهم و لو کانوا ممن یتعرض
الی احوال الخلق ما خلصوا للحق سبحانه و قد رأینا اهل الحق اذا التفتوا ادنی التفات الی کشف الصور
و کوشفوا بما لا یقدر غیرهم علی ادراکه بالفراسة التی اثبتها اهل المعرفة و هی الفراسة فیما یتعلق
بالحق سبحانه و القرب منه و اما اهل الصفاء الخارجین المتعلقین بالخلق فلا یتعلق بجناب الحق
سبحانه و القرب منه و یشترک المسلمون و النصاری و الیهود و سائر الطوائف فیها لانها لیست
شریفة عند الله سبحانه فیختص بها اهله

مکتوب دو صد و نود و چهارم بمخدوم زادگی که جامع علوم
ظاهره و معارف و اسرار باطنه اند مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافت در بیان معارفیکه

بعضا ز

بصفات ثمانیه واجب الوجود تعالی وتقدس تعلق دارد و در تحقیق مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات و مبادی تعینات سائر خلائق و لحوق جزئیات بکل خود و عدم جواز انتقال جزئیات
از کلی بکلی دیگر و در فرق میان تجلی شهود انبیا و اولیا علیهم الصلوات والتسلیمات و در بیان حصول وصول
عریانی مر کمل تابعان را با وجود توسط انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و در تحقیق الفاظ توحید
و اتصال که در عبارات مشائخ قدس الله اسرارهم واقع شده اند
واجب الوجود تعالی وتقدس که اول شان صفة الحیاة است و آخر شان صفة التکوین
تعلق آن بعالم غالب است و اضافت آن بخلائق بیشتر کالتکوین
انکار وجود او نموده اند و گفته اند که تکوین از صفات اضافیه است والحق انه من الصفات الحقیقیة

ذات الاضافة و قسمی دیگر آنست که اضافت وارد اما کمتر از قسم سابق کالعلم والقدرة والارادة والسمع
والبصر والکلام و قسم ثالث اعلی اقسام ثلثه که آنرا هیچ وجه بعالم تعلق نیست و از اضافت ندارد کالحیوة
این صفت ام جمیع صفاتست و اصل همه آنها اسبق کل و اقرب باین صفت صفة العلم است که مبدأ تعین
خاتم الرسل است علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات اتمها و صفات دیگر مبادی تعینات خلائق دیگر است
چون هر صفت باعتبار تعلقات متعدده جزئیات دارد مثل تکوین که آنرا باعتبار تعلقات شتی تخلیق و ترزیق
و احیا و اماتت جزئیات پیدا شده است و این جزئیات نیز در رنگ کلیات خود مبادی تعینات خلائق
آمده و هر که مبدأ تعین او کلی آمد از تعینات دیگر که مبادی آنها جزئیات آن کلی است تابع آن کس خواهد بود و
زیر قدم او زندگانی خواهند نمود و از ینجاست که میگویند فلانے زیر قدم محمد است و فلانی زیر قدم عیسی و
فلانی زیر قدم موسی علیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات اتمها واکملها و چون این جزئیات را بطریق سلوک عروج
واقع شود ملحق بکلیات خود خواهند شد و شهود کلیات خواهد بود فرق باصالت و تبعیت خواهد بود و اقتباس بتوسط
و عدم توسط خواهد شد چه تابع هرچه یابد و هرچه بیند بتوسط اصل ممکن نیست گاه باشد که تابع از حصول خود و اصل را
متوسط نداند اما فی الحقیقة اصل درمیان تابع و شهود او حائل است نه حائلی که مانع شهود او باشد بلکه حائلیت
شهود در رنگ عینک صاف و جائز نیست که جزئیات یک کلی ترقی نموده از کلی خود در جزئیات کلی
دیگر در آیند و مشهود ایشان مشهود آن کلی دیگر شود مثلاً جماعه که زیر قدم موسی اند انتقال نموده زیر قدم
عیسی داخل شوند اما تواند بود که زیر قدم محمد آیند بلکه همیشه زیر قدم او اند علیه و علی آله الصلوة والسلام

زیرا کہ مبدأ محمد رب الارباب است و اصل جمیع آن کلیات پس نسبت آن جزئیات اصل الاصل باشد
و این ترقی گویا با اصل الاصل است نہ با اصل کہ مبادی اصل آنہاست اینقدر فرق درمیان جزئیات
کلیات آنہا خواہد ماند کہ جزئی را دو حائل است یکی اصل خود کہ کلی اوست و حائل دیگر اصل الاصل و
کلی او را حجاب اصل الاصل است پس اینجا معلوم گشت کہ شہود محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم
بے پردہ تعینات است و شہود دیگران در پردہ تعینات لاأقل در پردۂ تعین محمدی ازینجاست کہ گفتہ اند
تجلی ذات خاصہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم و تجلی دیگران در پردۂ صفات لاأقل در پردۂ
رب الارباب کہ رب محمد است کہ فوق جمیع اسما و صفات است سوای صفۃ الحیاۃ اگر گویند کہ ازین
بیان لازم می آید شہود سائر انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات در پردۂ مبداء تعین محمدیست کہ رب
اوست و اولیاء امت او کہ بالاصالۃ زیر قدم اویند علیہ الصلوٰۃ والسلام شہود ایشان نیز در رنگ
شہود سائر انبیا در پردۂ رب الارباب خواہد بود پس فرق درمیان سائر انبیا علی نبینا وعلیہم الصلوات
والتحیات و درمیان اولیاء امت او علیہ الصلوٰۃ والسلام چہ باشد در جواب گوئیم کہ انبیا را سوای
این شہود کہ در پردۂ حقیقت محمدی است شہود دیگر ہم ہست کہ از راہ مبادی تعینات ایشان پیدا
میشود و بالاصالۃ عینک ہای مخصوصہ خود را بر دیدہای بصیرت گذاشتہ مشاہدۂ غیب الغیب
مینمایند باید دانست کہ این دو شہود نہ باہمند است کہ ہر دو معاً متحقق شود بلکہ باہمند است کہ اگر
ترقی کہ با اصل الاصل برسد شہود او در پردۂ حقیقت محمدیست در رنگ عیسی علی نبینا وعلیہ الصلوات
والسلام کہ بعد از نزول این دولت مشرف خواہد شد و این ترقی بسیار متعسر است نزدیک بمحال
فضل عظیم خداوندی جل سلطانہ درکار است و در عالم اسباب شفقت پیر محمدی مشرب است و اگر ترقی از
اصل خود نہ نمودہ و از حقیقت خود بحقیقۃ الحقائق نرسیدہ شہود او در پردۂ حقیقت مخصوصہ خود است بدان
و آگاہ باش چنانکہ بحضرت ذات تعالی و تقدس راہی است از حقیقت الحقائق کہ بعد طی منازل کثیرہ
وصول میسر میشود ہمچنین از سائر حقائق کلیات نیز راہی است بحضرت تعالی و تقدس کہ بعد از طی
مراحل متکثرہ وصول حصول می پیوندد و غایت ما فی الباب در راہ حقیقت الحقائق اصل عریانست و در
سائر طرق ہر چند وصل فرات میسر میشود اما این سیر ز منتہا می وصول حایلہ حقیقت الحقائق کہ حقیقت محمدی است
درمیان حائل است اگرچہ حصین نباشد و مانع متین نبود ہمین قدر عاجز است کہ مانع اطلاق تجلی ذات گشتہ

اگرچه سائر انبیاء نیز بالاصالة از ذات تعالی نصیب است و امثال کمل ایشان را بتبعیت انبیاء و رسل علیهم
و علی اجمعهم الصلوات و التحیات نیز نصیب است سوال هرگاه صفت الحیوٰة فوق صفت العلم باشد پس در راه حقیقت
الحقائق نیز تعین صفة الحیوٰة حائل آن مدیس وصل عریان چون بود و تجلی ذات چرا نامند جواب آن تعین
کالعین است محو و متلاشی میگردد و هیچ اعتباری او در مرتبه حضرت ذات تعالی نمیماند هرچند صفات
دیگر را نیز در مرتبه حضرت ذات اعتباری ثبوت است اما آنها تا مرتبه ذات نمیرسند بنوعی که متلاشی گردند
بخلاف صفة الحیوٰة که آنجا میرسد و متلاشی میگردد و لهذا تعین حقیقت محمدی و سائر تعینات خلائق
دیگر دائمی اند و زوال آنها در مرتبه از مراتب محال گشت بلی رسیدن شیء دیگر است و مضمحل گشتن
در شیء دیگر در عبارت بعضی از مشائخ قدس الله اسرارهم که لفظ محو و اضمحلال واقع میشود مراد از آن محو
نظری است نه محو عینی تعین سالک از نظر او مرتفع میگردد نه آنکه در نفس الامر محو میشود که آن الحاد و زندقه است
جمعی از ناقصان این راه از آن الفاظ و هم محو و اضمحلال عینی دانسته اند و نیز بدرجه رسیده اند که از عذاب
و ثواب اخروی انکار نموده اند و خیال کرده اند که همچنانکه از وحدت بکثرت آمده اند مرتبه دیگر همچنین طور
از کثرت بوحدت خواهند رفت و این کثرت در آن وحدت مضمحل خواهد شد و جمعی ازین زنادقه
آن محو شدن را قیامت کبری خیال کرده اند و از حشر و نشر و حساب و صراط و میزان انکار نموده اند ضلوا فاضلوا
کثیرا من الناس یک شخص را از ان جماعت دیده که در مطلب خود شعر مولانا عبد الرحمن الجامی را قدس
سره استشهاد می آورد ع جامی معاد و مبداء ما وحدت است و بس ٭ ما در میانه کثرت موهوم والسلام
نمیداند که مراد مولانا ازین بیت محو و رجوع بوحدت باعتبار نظر و شهود است غیر از یک ذات مشهود
ایشان نمیماند و کثرت باتمام از نظر ایشان مختفی میگردد نه رجوع عینی و وجودی مگر کور باطنی نمی بیند که از
هیچ کاملی عجز و نقص و احتیاج زائل نشده است پس رجوع وجودی بوحدت چه باشد و اگر رجوع بوحدت
بعد از موت خیال کرده اند کافر زندیق اند که از عذاب اخروی انکار دارند و ابطال دعوت انبیا
مینمایند علیهم الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها سوال تو در بعضی از رسائل خود نوشته که فنای اخفا
مخصوص بولایت محمدیست معنی آن سخن چیست جواب از تحقیق ما تقدم معلوم شد که وصل
عریان مخصوص بولایت محمدیست و دیگران را هرچند حجب مرتفع شود اما از حیلوله یک تعین
که اندراه توسط حقیقت محمدی حاصل میگردد چاره نبود کما مر پس از اخفا که نهایت مراتب فناست

دیده‌اند و انداختن آن حیلوله لطیفه نتوانند پس با حفظ آن لطیفه اطلاق فنای مطلق مجوز نباشد بقای آن لطیفه را غیر از
محمدی نیست که در باب بود از هزاران محمدی المشرب اگر کسی را این حدیث نظر پیدا شود هم مغتنم است
مشایخ طبقات اکثر شان تا روح در سخن کرده اند کم کسی باشد که از خفا سری گفته باشند چه جای از اخفا
و آنکه در دریای اخفا غوطه زده باشد و بهره از ذرات آن رسیده و اطلاع یافته کبریت احمر است
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم سوال معتقد تو آنست که هر چه نبی را علیه و علی
آله الصلوٰة والسلام از کمالات حاصل آید کمل تابعان او را نیز به تبعیت از آن کمالات نصیب است
پس لازم آید که از وصل عریان نیز نصیب باشد و حال آنکه نبی آنجا در میان حائل است جواب
حیلوله نبی در وصل عریان ضرر ندارد چه آن وصل به تبعیت است نه باصالة پس حیلوله موکد تبعیت باشد
نه منافی چه معنی تبعیت حصول متوسط است نه نفی از متوسط که آن مناسب مقام اصالة است پس هم
حیلوله باشد و هم وصل عریان به تبعیت میسر شود فافهم سوال فرق چیست که در باده کمل تابعان نبی علیه
علیه الصلوٰة والتسلیمات وصل عریان و تجلی ذات اطلاق میکنند و در انبیاء دیگر صلوات الله تعالی
والتسلیمات علی نبینا و علیهم این اطلاق تجویز نمیکنند با آنکه حیلوله نبی ما علیه الصلوٰة والسلام در هر دو
یا وده حاصل جواب تجویز این اطلاق در باده کمل تابعان باعتبار تبعیت ست که توسط نبی منافی آن
اطلاق نیست چنانکه گذشت و در انبیاء دیگر علی نبینا و علیهم الصلوٰة والتحیات اگر این اطلاق تجویز
یابد باعتبار اصالة تواند بود چه این بزرگواران باصالة قطع منازل فرموده بحضرت ذات تعالی
رسیده‌اند و شک نیست که حصول متوسط در صورت اصالة منافی آن اطلاق خواهد بود پس فرق واضح گشت باید دانست
که فرق اصالة و تبعیت در میان انبیاء متقدم و کمل تابعان این امت علی نبینا و علیهم و علی جمیعهم الصلوٰة والسلام
والتحیه موجب افضلیت انبیاست علی نبینا و علیهم الصلوٰة والتحیات چه اصل مقصودی است و تابع طفیلی
هر چند به تابعان اطلاق وصل عریان و تجلی ذات صحیح است و در متبوعان این اطلاق نیست اما طفیلی چه یارا که
با مقصودی مساوات جوید چگونه مساوات میسر شود که آن دولت در اصل بر وجه اتم و اکمل است و در تابع
بوجه اسم و رسم اما این قدر مناسبت تصحیح نسبت مینماید و تابع را همچو متبوع میسازد لهذا خاتم الرسل علیه و
علیهم الصلوٰة علماء امت خود را همچو انبیاء بنی اسرائیل فرمود ازین بیان لازم آمد که حصول تجلی ذات مر اولیاء
این امت را موهم فضل نباشد بر انبیاء که تجلی ذات ندارند فافهم فانه من مزلة الاقدام الضعف فان هذه العلوم استار اشر التقا

سبحانه هذا العبد بهما بصدقة حبیبه محمد علیه وعلی آله الصلوة والسلام سوال مقرر است که مقصود از
آفرینش خاتم الرسل است علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات و دیگران در نفس وجود و حصول کمالات
طفیلی او یند در تبعیت او به درجات علیا میرسند لهذا در روز قیامت آدم و من دونه تحت لواء او
علیه وعلیهم الصلوات خواهند بود و تو گفتی دولت وصول بر سائر انبیا علی نبینا وعلیهم الصلوات
والتحیات بطریق اصالت است نه بطریق تبعیت وجه آن چه باشد همچنانکه محمد رسول الله صلی الله
تعالی علیه وعلی آله وسلم از راه حقیقت خود طریقی است بحضرت ذات تعالی وتقدس انبیاء دیگر را علی نبینا
وعلیهم الصلوات والتسلیمات نیز راهها است از حقائق خود بحضرت ذات تعالی شانه درین وصول تبعیت
نیست بخلاف امتان که تبعیت انبیا را از راه حقائق ایشان که مناسب استعداد هر کدام است بمطلب
میرسند اصالة در حق ایشان مفقود است غایت ما فی الباب چون وصل دیگران اگرچه باصالة باشد
وصل عریانی نیست چه حقیقت خاتم الرسل علیه الصلوة والتسلیمات پیراهن شعر مطلوب گشته است
پس ناچار اول فیضی که میرسد بآن حقیقت اتصال می یابد بعد از ان بتوسط او به دیگران میرسد
و معنی تبعیت همین حصول توسط است پس آن اصالة با این تبعیت جنگ ندارد و نیک باید دریافت
تبعیتی که در حق امتان گفته شده است ورای این تبعیت است که منافی اصالة است کما مر غیر مرة فافترقا اگر گویند
که در مراتب عروج از مرتبه صفة الحیوة نیز نصیب کمل هست یا نه گویم که هست اگر گویند که در بالا مذکور شد که
نهایت این صفت را اضمحلال و تلاشی است در حضرت ذات تعالی و تقدس نصیب کمل از مقام محو و تلاشی چه
بود و حال آنکه تو در بالا گفته که تعینات حقائق را اضمحلال عینی نیست اگر هست نظری است که اضمحلال عینی
باتحاد و زندقه میرساند جواب اضمحلال عینی چه در کار است اضمحلال نظری کافیست اگرچه درین اضمحلال مراتب
تفاوت باشد فافهم والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب** دو صد و نود و پنجم بحاجی یوسف کشمیری صدور
یافته در بیان نظر بر قدم و هوش در دم و سفر در وطن و خلوت در انجمن که اصول مقرره طریقه علیه نقشبندیه است
قدس الله تعالی اسرارهم باید دانست که یکی از اصول مقرره طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار
مشائخها نظر بر قدم است مراد از نظر بر قدم آن نیست که باید نظر از قدم تجاوز نکند و پیش از قدم میل تفوق
ننماید زیرا که خلاف واقع است بلکه نظر همیشه از قدم تفوق میفرماید قدم را در ردیف خود مینماید زیرا که عروج نظر بینائی

همواره اول نظر است بعد از آن قدم صعود مینماید و چون قدم بمرتبهٔ نظر رسید نظر از آنجا بمرتبهٔ بالا می‌آید و قدم
بتبعیت آن نیز صعود میفرماید بعد از ان باز نظر از آن مقام ترقی میکند علی هذا القیاس و اگر مراد
آنست که نظر باید که بمقامی ترقی نماید که آنجا قدم را گنجایش نباشد پس آن نیز غیر واقع است زیرا که بعد از
تمامی قدم اگر نظر تنها نباشد بسیاری از مراتب کمال فائت شود بیانش آنست که نهایت قدم تا نهایت
مراتب استعداد سالک است بلکه تا نهایت استعداد نبی که آن سالک بر قدم اوست لیکن قدم اول
باصالت است و قدم ثانی بتبعیت آن نبی و فوق مراتب این استعداد او را قدم نیست اما نظر هست
و این نظر چون حدت پیدا کند منتهای او نهایت مراتب نظر آن نبی است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
که آن سالک بر قدم اوست چه کمل تابعان نبی را که از جمیع کمالات او نصیب است لیکن با نهایت مراتب
استعداد که باصالة سالک و تبعیت اوست قدم و نظر موافقت دارند بعد از آن قدم کوتهی میکند
و نظر تنها صعود مینماید و تا نهایت مراتب نظر آن نبی ترقیات میفرماید پس معلوم شد که نظر انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات نیز فوق اقدام ایشان صعود میفرماید و کمل متابعان این بزرگواران را از مقام
انظار ایشان نیز نصیب است چنانچه از مقامات اقدام ایشان نصیب است و فوق قدم خاتم الانبیا
علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات مقام رویت است که دیگر از او عروج با آنحضرت است آنچه دیگر انرا
نیست اوراست و کمل تابعان او را ازین مقام نصیب است اگر چه رویت نیست ع فریاد حافظ این
همه آخر به هرزه نیست ؛ هم قصهٔ غریب و حدیث عجیب هست ؛ بر سر اصل سخن رویم و گوییم که اگر مراد آنست
که قدم باید که از نظر تخلف ننماید بنوعیکه در هیچ وقتی از اوقات مقام نظر زیاده نیست زیرا که این معنی
مانع ترقی است و همچنین اگر قدم و نظر قدم و نظر ظاهر مراد داشته شود گنجایش دارد چه در وقت راه رفتن نظر
پراگندگی پیدا میکند و بمحسوسات متلونه انتشار حاصل میگردد و اگر نظر را بر قدم دوخته شود جمعیت اقرب باشد و این مراد
مناسب است بمعنی کلمهٔ دیگر که قرین اوست و آن کلمه هوش در دم است غایت ما فی الباب کلمهٔ اولی از برای
دفع تفرقهٔ ایست که از آفاق می خیزد و کلمهٔ ثانی دفع تفرقهٔ انفس میسازد و کلمهٔ ثالث که قرین این دو کلمه است
کلمهٔ سفر در وطن است و آن عبارت از سیر انفسی است که منشأ حصول اندراج النهایة فی البدایة است که
مخصوص باین طریقهٔ علیه است هر چند سیر انفسی در جمیع طرق هست اما بعد از حصول سیر آفاقی است و درین
طریق شروع ازین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این سیر مندرج است و باین اعتبار اگر درین طریق

عالی اندراج البدایة فی النهایة نیز گوئیم گنجایش دارد و کلمهٔ چهارم که قرین این کلمات سه گانه است
کلمهٔ خلوت در انجمن است هرگاه سفر در وطن میسر شد پس در انجمن نیز در خلوت خانهٔ وطن سفر نماید و تفرقهٔ
آفاق بحجرهٔ انفس راه نیابد این نیز بر تقدیرے است که درهای حجره را بربسته باشد و روزن ها مسدود ساخته
پس باید که در انجمن تفرقه متکلم و مخاطب نباشد و ملتفت احدی نگردد و دائمه تمحلات و تکلفات در
ابتداست و در وسط و در انتها هیچ ازینها در کار نیست در عین تفرقه جمعیت است و در عین غفلت
حاضر است اینجا کسی گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه در جمعیت حق منتهی مطلقا مساوی است لا بلکه مراد آنست
که تفرقه و عدم تفرقه در جمعیت باطن او برابرند مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از
ظاهر نیز دفع نماید اولی و انسب خواهد بود قال الله سبحانه و تعالی لنبیه علیه و علی آله الصلوة والسلام
واذکر اسم ربک وتبتل الیه تبتیلا باید دانست که در بعضی اوقات از تفرقهٔ ظاهر چاره نبود که حقوق خلق
ادا شود پس تفرقهٔ ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن باشد اما تفرقهٔ باطن هیچ وقتے از اوقات مستحسن نیست
که آن خالص از برای حق است سبحانه پس سه حصه از عبادت مسلم از برای حق باشد جل شانه باطن تمام
و نصفی از ظاهر و نصفی دیگر از ظاهر از برای ادای حقوق خلق ماند و در ادای آن حقوق چونکه امتثال
اوامر حق است سبحانه آن نصف دیگر هم نیز راجع بحق گشت تعالی و تقدس الیه یرجع الامر کله فاعبده مکتوب
دو صد و نود و ششم در بیان بساطت صفات حق جل و علا و نفی تعدد تعلق اشیا بحضرت
مخدوم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی و ابقاه صدور یافت الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بدان اسعدک الله تعالی که صفات واجبی جل سلطانه در رنگ ذات
او تعالی بیچون و بیچگونه اند و بر بساطت حقیقت اند مثلا علم یک انکشاف بسیط است که معلومات ازلی و ابدی
بهمان یک انکشاف منکشف میگردد و یک قدرت کاملهٔ بسیط است که مقدورات بعضی و بعضی آخرین بوسیلهٔ آن
بوجود می آید و دیگر یک کلام بسیط است که از ازل تا ابد بهمان کلام گویاست علی هذا القیاس سائر الصفات
الحقیقة و تعددی که باعتبار تعلق بمعلومات و مقدورات پیدا شود نیز دران مرتبه مفقود است اشیاء معلومه
و مقدورهٔ حق اند سبحانه اما صفت علم و قدرت را با اشیاء هیچ تعلقی نیست این معرفت ورای طور نظر عقل است ورای
معقول هرگز مثل این معنی تجویز نمی نمایند و محال میدانند که اشیاء معلوم و مقدور حق باشند جل شانه و علم او تعالی بآنها
تعلق نگیرد و همچنین مقدور باشند و قدرت متعلق نشود نمی بینند که در آن مرتبه ازل و ابد آن حاضر است

بلکہ اینہم گنجایش ندارد چہ پیش از تعبیر با قرب شبی و اوفق آن نیست و موجودات ازل و ابد در آن حاضر
اند و در همان آن حاضر ندید را هم معدوم میداند و هم موجود و هم جنین میداند و هم صبی و هم جوان میداند
و هم پیر و هم حی میداند و هم میت و هم در برزخ میداند و هم در حشرات و جنات و معلوم نیست که آن
آن را با آن موجودات هیچ تعلقی نیست چه اگر تعلقی پیدا کند از آن نیست خواهد برآمد و زمان نا تمام خواهد یافت
و ماضی و مستقبال خواهد گشت پس آن موجودات همه در آن ثابت اند و هم غیر ثابت پس اگر انکشافی ثابت کرده شود
بسیط حقیقی که او را با هیچ یکی از معلومات تعلق نباشد و جمیع معلومات بآن یک انکشاف معلوم گردند چه عجب
زیراکه جمع ضدین درینموطن از استحاله برآمده است که مخصوص باتحاد زمانست و اتحاد جهت اینجا زمان را
گنجایش نیست اذ لا یجری علیه سبحانه زمان و اتحاد جهت نیز مفقود است که فرق اجمال و تفصیل است در رنگ
آنکه در مرتبه کلمه شخصی بگوید که اسم و فعل و حرف که قسیم یکدیگر اند همه را در آن مرتبه در آن واحد متحد می بینم و
متصرف را عین غیر منصرف می یابم و مبنی را عین معرب میدانم و بگوید که با وجود این جامعیت
کلمه را با هیچ یکی ازین اقسام تعلقی نیست و ازین همه مستغنی است و هیچ یکی از عقلا انکار آن شخص نمی نماید
و استبعاد آن نمیکند در ما نحن فیه و لله المثل الاعلی چرا استبعاد کنند و توقف نمایند اگر گویند که مثل
این سخن کسی نگفته است چه شد اگر نگفته است تا مخالف سخن دیگران نیست و نا مناسب مرتبه وجوب
تعالی و تقدس نه خربوزه بخور ترا با لیز چه کار مثالیکه در مخلوقات میتوان گفت از برای توضیح
این معرفت است که گفته اند که علم بعلت مستلزم علم بمعلول است و درینصورت بالاصالة مدرکه
متوجه علت است و تعلق بعلت پیدا کرده است علم معلول بتبعیت آن علم علت آمده بی آنکه تعلق
ثانی پیدا کرده باشد اما ارباب معقول درینصورت نیز بی تعلق علم در مرتبه ثانی معلومیت معلول
تجویز نخواهند کرد اگرچه آن تعلق باصالة نباشد لیکن مثالی قریب تر ازین مثال معلوم نیست که
پیدا شود و مقصود توضیح است نه اثبات والله تعالی اعلم بحقائق الامور کلها والصلوة والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات والتحیات المبارکات مکتوب
دو صد و نود و هفتم بمولانا بدر الدین صدور یافته در تحقیق احاطه و سریان حق سبحانه و توضیح
آن بامثله و در رعایت حفظ مراتب وجوبی و امکانی اعلم ان احاطة الحق سبحانه بالاشیاء و سریانه فیها
کالاحاطة المجمل بالمفصل و سریانه فیه کالکلمة مثلا ساریة فی جمیع اقسامها من الاسم و الفعل و الحروف کذا فی اقسام الاقسام

من الماضی والمضارع والامر والنہی والمصدر واسم الفاعل والمفعول والمستثنی المتصل والمنقطع والحال والتمیز والثلاثی والرباعی والخماسی والحروف الجارۃ والناصبۃ والحروف المختصۃ بالافعال والحروف المختصۃ الداخلۃ علیہا الی غیر ذلک من الاقسام الحاصلۃ من التقسیمات الغیر المتناہیۃ فہذہ الاقسام کلہا غیر الکلمۃ بل ہو الا اعتبارات مندرجۃ تحت الکلمۃ فازدادت فی تفصیلہا وتمیزہا عن الکلمۃ و فی تمیز بعضہا عن بعض شیء الا اعتبار العقل و فی الخارج لیست الا الکلمۃ ولہذا صح الحمل ولکن لکل مرتبۃ من المراتب اسم تختص ہو بہا واحکام لا توجد فی غیرہا مثلا الدال علی المعنی بالاستقلال مع اقتران بالزمان فعل و بغیر الاقتران اسم وغیر الدال علی المعنی بالاستقلال حرف وکذا المقترن بالزمان الماضی فعل ماض و بالزمان الحال او الاستقبال مضارع وما وجد فیہ علتان من العلل التسع المشہورۃ فغیر منصرف والا فمنصرف وحروف عملہا الجر جارۃ وحروف عملہا النصب ناصبۃ فاطلاق اسم مرتبۃ علی مرتبۃ اخری واجری احکام احدہما علی الاخری کاطلاق فعل الماضی علی المضارع والمنصرف علی غیر المنصرف والجارۃ علی الناصبۃ مع کون المراتب کلہا لیست الا الکلمۃ فاجراء احدہما علی الآخر ضلالۃ محضۃ وخروج عن الصراط السوی فنقول و اللہ سبحانہ اعلم ان لکل مرتبۃ من المراتب تنزل الوجود سبحانہ اسماء تختص بہا واحکام لا توجد الا فیہا فالوجوب الذاتی والاستغناء الذاتی مختصۃ بمرتبۃ الجمع والالوہیۃ والامکان الذاتی والافتقار الذاتی مختصۃ بمرتبۃ الکون والفساد والمرتبۃ الاولی مرتبۃ الربوبیۃ والخالقیۃ والمرتبۃ الثانیۃ مرتبۃ العبودیۃ والمخلوقیۃ فلو اطلق اسامی احدہما علی الاخری او اجری احکام مختصۃ بمرتبۃ علی المرتبۃ الاخری لکان زندقۃ صرفۃ وکفرا محضا والعجب من بعض الملاحدۃ والزنادقۃ انہم کیف یخلطون المراتب ویجرون احکام مرتبۃ علی مرتبۃ اخری فیصفون الممکن بصفات الواجب والواجب بصفات الممکن مع علمہم بتمایز صفات الممکن الذی ہو مرتبۃ واحدۃ بعضہا عن بعض واختلاف احکامہم وعلمہم بعدم زوال تمایزہم واختلاف احکامہم اصلا مع اتحادہم فی المرتبۃ الکونیۃ فانہم یعلمون بالبداہۃ مثلا ان الحرارۃ والاشراق من صفات النار المختصۃ بہا لیست واحدۃ منہما فی الماء ولا یوصف بہا الماء وکذا البرودۃ التی اختصت بالماء لیست فی النار وکذا یتمیزون بالضرورۃ بین ازواجہم وامہاتہم ویحکمون بتفرقۃ احکامہم اللہ سبحانہ الہادی الی سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الہدی

مکتوب دو صد و نود و ہشتم بہ سید محب اللہ مانکپوری صدور یافت در بیان وصول نہایت کار بطریق اشارت خفیہ و عبارت لطیفہ و بر سر این معما غیر از مخدوم زادہ کلان علیہ الرحمۃ

والرضوان از یاران هیچکس اطلاع نیافته بدان ارشدک الله تعالی مدتها که سیر در ظلال داشت وصول
بظل عین حصول می یافت حالا که وصول باصل میسر شده است حصول غیر ظل ندارد کالمرآة الکائنة فی
ید الشخص الموصلة الیه لا تصیب بها من الشخص الا ظله فافهم فان کلامنا اشارة بدانند عبارتی مناسب بیان
بطلب آن بود و اشارت تکرر یافته بود مناسب اتمام دانسته نیز درین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند که چه خبر
باخود دارند پیر راه دان مداومت بران بازگشت بفضل حضرت رحمان جل عز آن باقی همه حسبان والسلام علی
من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها مکتوب صد و نود و
نهم بشیخ فرید ابول صدور یافته در عزای مصیبت و دلالت بر صبر و رضا بقضا و فضیلت مرگ طاعون در بیان
آنکه فرار از زمین طاعون گناه کبیره است و در رنگ فرار یوم زحف است بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند که مکتوب شریف رسید از مصیبتها نوشته بودند انا لله وانا الیه راجعون صبر و تحمل باید نمود و رضا بقضا
باید داد شعر من از تو روی نپیچم گرم بیازاری ۞ که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری ۞ قال الله تبارک و تعالی
ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر و قال تبارک و تعالی ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس
و درین وبا از شومی اعمال ما اول موشان هلاک شدند که با اختلاط بیشتر داشتند و زنان که مدار نسل و بقای نوع
انسان بر وجود ایشان است بیشتر از مردان مردند هر که درین وبا از مردن گریخت و سلامت ماند خاک بر سر
او و آنکه نگریخت و مرد طوبی له و بشری له بالشهادة وقد جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب بذل الماعون فی
فضل الطاعون بان المیت بالطاعون لا یسأل لانه نظیر المقتول فی المعرکة و بان الصابر فی الطاعون محتسبا
یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب له اذا مات فیه بغیر الطعن لا یفتن ایضا لانه نظیر المرابط کذا ذکره الشیخ الاجل السیوطی
فی کتاب شرح الصدور بشرح حال الموتی والقبور و قال هو حجة جدا و همین کسیکه نگریخت و مرد از جمله غازیان فی
سبیل الله است و آنچه گریزندگان صابران بلا کشان هر کسی را اجلی است مسمی که گنجایش تقدیم و تاخیر ندارد و گریز
گریزندگان که سلامت ماندند بعلت آنکه اجل ایشان نرسیده بود نه آنکه گریختن ایشانرا از مرگ خلاص
ساخت و اکثر صابران که هلاک شدند هم باجل هلاک شدند فلیس الفرار ینجی ولا الاستقرار یهلک این فرار
در رنگ فرار یوم زحف است و گناه کبیره است از مکر خداوندی است جل سلطانه که گریزندگان سلامت
مانند و صبر کنندگان هلاک شوند یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا شنیده باشند از صبر و تحمل شما و امداد و اعانت شما
بمسلمانان جزاکم الله سبحانه خیرا در تربیت طفلان و تحمل اداء ایشان دلتنگ نشوند که امیدوار

باجر جبرئیل برآن مترتب است زیاده چه نویسد والسلام مکتوب سه صد و سوم بمخدوم زادگی جامع علوم
عقلی و نقلی مجد الدین محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان اسرار غامضه و معارف غریبه بلسان
رمز و اشارت و ایمائی از مقام قاب قوسین او ادنی نیز اندراج یافته الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی انسان کامل چون سیر تفصیلی مراتب اسماء و صفات را طی کرده جامعیت تام پیدا کند و مراتب کمالات
اسماء و صفات الهی جل سلطانه گردد و عدم ذاتی او که مرآت آن کمالات است بتمام متحقق شود و غیر آن کمالات
در وی هیچ چیز ظاهر نبود این زمان به بقائی خاص که منوط بآن کمالات است بعد حصول فنای تام
که مربوط بانتفای عدم او بوده مشرف گردد و اسم ولایت بروی صادق آید و بعد ازان اگر عنایت
ازلی جل سلطانه شامل حال او بود تواند بود که مرة ثانیة این کمالات که عارف بآن بقا یافته بود
در مراتب حضرت ذات تعالی و تقدس منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند درینوقت سر قاب قوسین بظهور آید
باید دانست که ظهور شیء در وی در موطن کنایت از حصول نسبت مجهول است مر شیء را با آن مرتبه [?]
آنجا حقیقت مرآت است و حصول شیء است در وی ولله المثل الاعلی و چون آن کمالات که عارف
بقا بآن یافته بود در مرآت آنجناب قدس سره بطریق حقیقت و اصالت منعکس گردد و ظهور آنجا
پیدا کند و نسبت مجهول الکیفیت ورا آنجا حاصل شود لاجرم انا که بعارف تعلق داشت آنجا اطلاق باید خود را
آن کمالات ظاهر بنهایت عروج انا در مقام قاب قوسین تا اینجا است مثلی فرزند شخصی مرآت صورت که
در وی حسن و جمال منعکس گردد و اگر فرضاً آن مرآت صورت و علم پیدا کند ناچار ظهور آن حسن و جمال انا نند
خواهد شد محظوظ و افر خواهد برد در مراتب حقیقت هر چند لذت و الم مفقود است که از صفات امکانست اما
امری که شایان آن مرتبه علیاست و از سمات نقص و حدوث مبرا کاین ثابت است ع فریاد حافظ این همه آخر بهرزه
نیست هم قصه غریب و حدیث عجیب است * این کمالات ظاهره که در آن مرتبه نسبت مجهول الکیفیت
پیدا کرده اند حکم انبیا در رنگ حکم عالم خلق انسانست نسبت بعالم امر سر من عرف نفسه فقد عرف ربه اینجا ولیا
و چون این کمالات ظاهره که بفضل حضرت اجمال ذات است تعالی و تقدس نسبت مجهول الکیفیت بحضرت اجمال پیدا
کرده و اتصال بلا کیف بدست آورده اند آئینه داری حضرت اجمال نموده اند ناچار در حضرت اجمال تفصیل [illegible]
اعتبار [illegible] فهم نیز پیدا شد که سبب عروج انای عارف گشت این کمال وابسته بمقام او ادنی است ع قلم اینجا رسید سر
بشکست :: آنست بیان نهایت النهایت و غایت الغایت که فهم آن از ادراک خواص مراحل دور است و از عوام چه گویند

از اخص خواص نیز اقل قلیل اند که باین دولت و معرفت متسعد گشته اند ؎ اگر بادشه بر در پیر زن ۞ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ۞ این نهایت باعتبار ظهورات و تجلیاتست که بعد ازان از قسم تجلی و ظهور هیچ متصور نیست ؎ و من بعد هذا ما یدق صفاته ۞ و ما کتمه احظی لدیه و اجمل ۞ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی آل کل و ملائکة المقربین الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات اتمها و اکملها و اولیها و اعلاها و اوجهها و ابقاها و اعمها و اشملها

مکتوب سیصد و یکم بمولانا امان الله در بیان قرب نبوة و قرب ولایت و راه هائی که بقرب نبوة موصل اند

بعد الحمد والصلوٰة معلوم فرزندی مولانا امان الله باد که نبوة عبارت از قرب الٰهی است جل سلطانه که شائبه ظلیت ندارد و عروجش رو بحق دارد جل و علا و نزولش رو بخلق این قرب بالاصالة نصیب انبیاست علیهم الصلوٰة والتسلیمات و این منصب مخصوص باین بزرگواران علیهم الصلوٰة والبرکات و خاتم این منصب سید البشر است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوٰة والتحیة بعد از نزول متابع شریعت خاتم الرسل خواهد بود علیهما الصلوٰة والسلام غایت ما فی الباب متابعان و خادمان را از دولت و اولش صاحبان نصیب است پس از قرب انبیا علیهم الصلوٰة والتحیات کمل تابعان را هم نصیب بوده و علوم و معارف و کمالات آن مقام بطریق وراثت نیز نصیب تابعان باشد حق خاص کند بنده مصلحت عام را ۞ پس حصول کمالات نبوة مر تابعان را بطریق تبعیت و وراثت بعد از بعثت خاتم الرسل علیه و علی جمیع الانبیاء والرسل الصلوٰة والتحیات منافی خاتمیت او نیست علیه و علی آله الصلوٰة والسلام فلا تکن من الممترین بدان اسعدک الله تعالی راه هائی که بکمالات نبوة موصل اند دو راه است یک راهی است که مربوط بطی کمالات مفصله مقام ولایت است و منوط است بحصول تجلیات ظلیه و معارف سکریه که مناسب مقام ولایت اند بعد از طی این کمالات و حصول این تجلیات قدم در کمالات نبوة نهاده می آید درین مقام وصول و التفات بظلیت نیست راه دیگر آنست که بتوسط حصول این کمالات ولایت وصول بکمالات نبوة میسر گردد و این راه دوم شاهراه است و اقرب است بوصول که بکمالات نبوة رسیده است الا ما شاء الله تعالی باین راه رفته است از انبیاء کرام علیهم الصلوٰة والسلام و از اصحاب ایشان بتبعیت و وراثت ایشان علیهم و علی اصحابهم الصلوٰة والتحیات راه اول دور و دراز است متعسر الحصول متعذر الوصول جمعی از اولیاء در مقام ولایت که بشرف نزول مشرف گشته اند کمالاتیکه بمقام نزول تعلق داشته کمالات نبوة خیال کرده اند و رو بخلق از که مناسب مقام دعوت است

از خصائص مقام نبوة انگاشته اند این چنین نیست بلکه این نزول در رنگ عروج هر دو اند در ولایت اند
عروج و نزول نیست که فوق مقام ولایت که بنبوت تعلق دارد و این توجه بخلق غیر آن توجه بخلق است که بنبوت
مناسبست این دعوت غیر آن دعوت است که از کمالات نبوة شمرده اند چه کنند که قدم از دائره ولایت
بیرون ننهاده اند و حقیقت کمالات نبوة را در نیافته نصف ولایت را که جانب عروج اوست تمام ولایت
انگاشته اند و نصف دیگر آن که جانب نزول اوست مقام نبوة تصور کرده اند چون آن کرمی که در سنگ نهان است
زمین و آسمان او همان است نعم ممکن است که شخصے براه اول وصول پیدا کند و جمیع کمالات مفصله ولایت و نبوة تمایز
تمیز و درمیان کمالات بائین و مقام کما ینبغی حصول فرماید و عروج و نزول هر کدام را جدا سازد و حکم نماید
بی آنکه نبوة تبعیت نبی میسر است از ولایت چه باید دانست که بعد از وصول براه دوم هر چند کمالات مفصله مقام ولایت
بحصول نپیوسته است مانده و خلاصه ولایت بوجه احسن میسر گشته است توان گفت که اهل ولایت از کمالات
ولایت پوست بدست آورده اند و این جا صاحب مغز آنرا حاصل کرده آرے بعضی از علوم سکریه و ظهورات ظلیه
ارباب ولایت را حاصل شده است آن واصل از ان علوم و ظهورات قلیل النصیب است این معنی موجب نقص
نیست بلکه آن واصل را ازین علوم و ظهورات ننگ و ناموس است جائے آن دارد که آنرا ذنب و سواد
داند بلے واصل اصل از ظلال آن اصل گریزان و مستغفر است گرفتاری بظل تا زمان عدم وصول است
با اصل ظل بے ما حصل است و توجه بظل سوء ادب ای فرزند حصول کمالات نبوة مربوط بموهبت
محض است و منوط بکرمت صرف کسب و عمل را در حصول این دولت عظمی هیچ مدخلی نیست کدام
عمل و کسب است که منتج این دولت عظمی باشد و کدام ریاضت و مجاهده است که ثمر این نعمت اسنی
بود بخلاف کمالات ولایت که مبادی و مقدمات آن کسبی است و حصول آن مربوط بریاضت و مجاهده است
هر چند روا است که بعضے را بے مؤنت کسب و عمل نیز باین دولت مشرف سازند و فنا و بقا که ولایت عبارت
از آنست نیز موهبت است بعد از کسب مقدمات بفضل و کرم هر کرا خواهند بدولت فنا و بقا مشرف سازند
ریاضات و مجاهدات پیغمبر علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی ملائکة المقربین و علی اهل طاعة اجمعین الصلوات
و التسلیمات پیش از بعثت و بعد از بعثت نه از برای تحصیل این دولت بود بلکه منافع و فوائد دیگر منظور بوده مثل تحصیل جنات
و کفارات زلات بشریت و ارتفاع درجات مرتبات صحبت فرشته مرسل که از اکل و شرب پاک است و کثرت ظهور
خوارق که مناسب مقام نبوة اند و امثال آن باید دانست که حصول این موهبت در حق انبیا علیهم الصلوة

والتسلیمات بتوسط است و در حق اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات که به تبعیت و وراثت باین
دولت مشرف گشته اند توسط انبیا است علیهم الصلوات والبرکات بعد از انبیا و اصحاب ایشان
علیهم الصلوات والتسلیمات کم کسی باین دولت مشرف گشته است هرچند جائز است و دیگران نیز
بتبعیت و وراثت باین دولت مستسعد سازند

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ٭ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

انکارم که این دولت در کبار تابعین نیز پرتوی انداخته است و در اکابر
تبع تابعین نیز سایه افگنده بعد از ان رو باستتار آورده تا آنکه نوبت بالف ثانی از بعثت آنسرور
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات رسیده درینوقت نیز آن دولت به تبعیت و وراثت بعرصه ظهور
آمده و آخر را باول مشابه ساخته

اگر پادشه بر در پیرزن ٭ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ٭

والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب
سه صد و دوم بمخدوم زادگی که جامع علوم ظاهره و اسرار و معارف باطنه اند یعنی محمد الدین محمد معصوم
سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان فرق ولایت سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات و ولایت ملاء اعلی است علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات و در بیان آنکه نبوت افضل است از
ولایت و بعضی از خصائص معارف که بنبوت تعلق دارند و ما یناسب ذلک بدان ارشدک الله تعالی
ولایت عبارت از قرب الٰهی است جل سلطانه که بی شائبه ظلیت صورت نه بندد و بی حیلوله حجب حصول
نپذیرد و اگر ولایت اولیا است البته بداغ ظلیت متسم است و ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات هرچند از
ظلیت بر آمده است اما بی حیلوله حجب اسما و صفات متحقق نیست و ولایت ملاء اعلی علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات
هرچند از حجب اسما و صفات بالا رفته است لیکن از حجب شیون و اعتبارات ذاتیه چاره ندارد و نبوت و رسالت است که نه شائبه
ظلیت باو راه یافته است و نه حجب صفات و اعتبارات را در راه گذاشته پس ناچار نبوت از ولایت افضل باشد و قرب نبوت
ذاتی و اصلی باشد و من لم یطلع علی حقیقتهما حکم بالعکس و جزم بالقلب پس وصول در مرتبه نبوت باشد و حصول در مقام
ولایت زیرا که حصول بلا خطر ظلیت صورت نه پذیرد بخلاف وصول و ایضا در کمال حصول رفع اثنینیت است و در کمال
وصول بقاء اثنینیت پس رفع دوگانگی مناسب مقام ولایت باشد و بقاء دوگانگی ملائم مرتبه نبوت و چون رفع
دوگانگی مناسب مقام ولایت است پس ناچار سکر همه وقت لازم مقام ولایت باشد و در مرتبه نبوت
چون بقاء اثنینیت است پس صحو از خواص آن مرتبه بود و ایضا حصول تجلیات خواه در کسوت صور و اشکال

بوده در پردهٔ الوان و انوار صور در مقامات ولایت است و در طی مقامات و مبادی آن بخلاف مرتبهٔ نبوت
که در انموطن حصول باصل است و استغنا ست از تجلیات و ظهورات که ظلال آن اصل اند و بعد از تحقق بیشین و قطع طی
مقامات و مبادی آن مرتبه نیز احتیاج بآن تجلیات نیست مگر آنکه از راه ولایت عروج واقع شود درین زمان
حصول آن تجلیات بواسطهٔ ولایت است نه بواسطهٔ طی مسافت راه وصول نبوت پس آنکه تجلیات
و ظهورات از ظلال جز می شمرند و آنکه از گرفتاری ظلال گذشته است از تجلیات و ظهورات برتر است ازین سر ... تجلیات ظلیه
ای فرزند ولولهٔ عشق و سطوت محبت و نعرهای شوق انگیز و صیحه ها و رقص و وجد و تواجد همه در
مقامات ظلال است و در آوان ظهورات و تجلیات ظلیه بعد از وصول باصل حصول این امور متصور نیست
محبت در انموطن بمعنی ارادهٔ طاعت است چنانچه علما فرموده اند معنی زاید بران که منشاء شوق و ذوق است
چنانچه بعضی صوفیه گمان برده اند ای فرزند بشنو چون در مقام ولایت رفع اثنینیت مطلوب است ناچار
اولیا بزوال اراده سعی نمایند شیخ بسطام گوید ارید ان لا ارید و در مرتبهٔ نبوت چونکه رفع اثنینیت در کار
نیست زوال نفس اراده مطلوب نگشت چه مطلوب باشد که اراده صفتی است فی حد ذاتها کامل اگر نقصی
باو راه یافته است بواسطهٔ حیثیت متعلق اوست پس باید که متعلق او امر مستحسن نامرضی نباشد بلکه جمیع مرادات
آن مرضی حق باشند جل و علا و همچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میکوشند و در مرتبهٔ نبوت
مطلوب نفی متعلقات سوء این صفات است نه نفی اصل این صفات که فی حد ذاتها کامله اند مثلاً صفت
علم فی حد ذاتها از صفات کامله است اگر نقصی بوی راه یافته است از راه متعلق سوء اوست پس نفی متعلق سوء آن
ضروری آمد نه نفی اصل آن صفت علی هذا القیاس پس شخصی که بمقام نبوت از راه ولایت آمده است و را در ابتدا
از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه بتوسط ولایت بآن مقام رسیده است ورا از نفی اصل صفات کار
نیست نفی متعلقات سوء این صفات باید کرد باید دانست که مراد ازین ولایت که مذکور شد ولایت ظلی است که ولایت
صغری عبارت است ولایت اولیا است اما ولایت انبیا که از ظل گذشته است دیگر است آنجا مطلوب نفی متعلقات
سوء صفات بشریت است نه نفی اصل این صفات چون نفی متعلقات سوء صفات حاصل گشت ولایت انبیا
علیهم الصلوات و التسلیمات بحصول پیوست بعد ازان عروجی که واقع شود متعلق بکمالات نبوت خواهد بود ازین
بیان لایح گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود زیرا که ولایت از مبادی مقدمات اوست اما ولایت ظلی در
حصول کمالات نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتد و بعضی دیگر را اصلاً با آن عبوری واقع نشود تا فهم و شک نیست که

اصل صفات متصورست نسبت بنفی متعلقات سوء آن صفات پس حصول کمالات نبوة اہون و اقرب باشد نسبت بحصول کمالات ولایت و ہمین نسبت ایسر و اقرب است در ہر امرے که وصول باصل دارد نسبت بامور یکه از اصل جدا افتاده اند مخفی نباشد که کیمیای اصل بسهولت عمل میسرست با قرب طرق حاصل شود آنکه از اصل آن جدا افتاده است در محنت است عمری در تحصیل آن فانی میسازد مع ذلک حرمان نقد وقت اوست و آنچه بدست آورده است بعد التیا و التی شباهت بآن اصل دارد و لباست آن شباهت عارضه از وی زائل گردد و به اصل خود عود نماید و انقلاب و غلی نکشد بخلاف واصل اصل آنکه باوجود سهولت عمل نزدیکی راه از خوف انقلاب و غلی ایمن است جمعی از سالکان این راه که بریاضات شاقه و مجاهدات شدیده بنقطه ازظلال رسیده اند گمان برده اند که وصول بمطالب منوط بریاضات شاقه است و مجاهدات شدیده نمیدانند که راه دیگر اقرب ازین راه است و موصل نهایة النهایت و آن راه اجتباست که بمجرد فضل و کرم منوط است و راهی که ایشان اختیار کرده اند راه انابت است که بمجاهدات مربوط است و واصلان این راه عقل قلیل اند و واصلان راه اجتبا جم غفیر انبیا علیهم الصلوٰة و التسلیمات همه براه اجتبا رفته اند و اصحاب ایشان علیهم الصلوٰة و التحیات نیز بتبعیت و وراثت براه اجتبا واصل گشته اند ریاضات ارباب اجتبا از برای ادای شکر نعمت وصول است قال علیه الصلوٰة و السلام فی جواب السائل عن وجه ریاضاته الشدیدة مع کون ذنوبه المتقدمة و المتاخرة مغفورة افلا اکون عبدا شکورا و مجاهدات اهل انابت از برای حصول وصول است شتان ما بینهما راه اجتبا راه بردن است و راه انابت راه رفتن از بردن تا رفتن فرق عظیم است زود می برند و دور میرسانند و دیر میروند و در راه میمانند حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند ما فضلیانیم بلی تا فضل نباشد بنهایت دیگران در بدایت ایشان چگونه مندرج گردد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم و گوییم که این فقیر در عرضداشتها که به سرِ بزرگوار خود قدس سره نوشته است که جمیع مرادات مرتفع گشته اند اما نفس اراده هنوز بر جاست بعد از مدتی که آن اراده نیز در رنگ مرادات مرتفع گشته و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بوراثت انبیا علیهم الصلوٰة و التسلیمات مشرف ساخت دانست که رفع متعلق سوء آن اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده لازم نیست که رفع متعلق سوء بصفات برفع اصل بر وجه اتم و اکمل حاصل شود بلکه بسا است که بمجرد فضل آن میسر شود که بعمل و تکلف عشر عشیر آن حاصل نگردد ای فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت باید شست و گرفتار سوء

آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمرد و در رد آخرت را در رنگ رد دنیا محمود نباید دانست امام داؤد طائی
فرموده‌اند اردت السلامة سلم على الدنيا وان اردت الكرامة كبر على الآخرة و دیگری ازین طائفه گوید کریمهٔ
منکم من یرید الدنیا ومنکم من یرید الآخرة شکایت از هر دو فریق است بالجمله فنا که عبارت از نسیان
ماسوای حق است جل وعلا شامل دنیا و آخرت است و فنا و بقا هر دو اجزای ولایت اند پس در ولایت
از نسیان آخرت چاره نبود و در مرتبهٔ کمالات نبوة گرفتاری آخرت محمود است و در دار آخرت
مرضی و مقبول بلکه در دار آمد وطن در دار آخرت است و گرفتاری آخرت کریمهٔ یدعون ربهم خوفا وطمعا و کریمهٔ
ویخشون ربهم ویخافون عذابه و کریمهٔ الذین یخشون ربهم بالغیب وهم من الساعة مشفقون تصدیق
ارباب آن مقام است گریه و نالهٔ ایشان از تذکر احوال آخرت است و الم و اندوه شان از ترس احوال قیامت
همواره از فتنهٔ قبر در استعاذه اند و همیشه از عذاب نار پناه جو و متضرع در حق جل وعلا نزد شان
در دار آخرة است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرة چه اگر لقا است موعود با آخرة است
واگر رضا است کمالش نیز موقوف با آخرة دنیا مبغوضهٔ حق است جل وعلا و آخرة مرضیهٔ او تعالی
مبغوضه را با مرضیه در هیچ امر برابر نمیتوان ساخت زیرا که مبغوضه شایان اعراض است و مرضیه شایان اقبال از
مرضیه اعراض نمودن عین ناشکری است و خلاف موعود مرضی او تعالی کریمهٔ والله یدعوا الی دار السلام شاهد عدل
است حضرت حق سبحانه تعالی بمبالغه و تاکید ترغیب آخرة میفرماید پس اعراض از آخرة نمودن فی الحقیقة
معارضه است بحق جل وعلا و سعی در رفع مرضی او که دست امام داؤد طائی با آن بزرگی چون در ولایت قدم
راسخ داشت ترک آخرة را کرامت گفت ناگزیر است که اصحاب کرام علیهم الرضوان همه در دار آخرة مبتلا
بوده و از عذاب آخرة ترسان روزی حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه شتر سوار بکوچه میگذشتند قاری
این کریمه را خواند ان عذاب ربک لواقع ماله من دافع از استماع آن از هوش رفتند و از شتر نجهیده بر زمین افتاد
از آنجا برداشته بخانه بردند و تا مدتی آزار ان در دیمار افتادند که مردم بعیادت ایشان می آمدند آری در توسط احوال در
مقام فنا النسیان از دنیا و آخرة میسر گردد و گرفتاری آخرة را در رنگ گرفتاری دنیا میدانند آیا چون بشرف
بقا مشرف گشت و کار را بانجام رسانیده کمالات نبوة پرتوی انداخت آنجا همه در دار آخرت است و استعاذه از
دوزخ است و تمنای بهشت اشجار و انهار و حور و غلمان بهشت را با اشیای دنیوی هیچ مناسبت نیست
بلکه انهار و طرف نقیض اند در رنگ لقا است و غضب رضا اشجار و انهار و آنچه در بهشت است نتائج و ثمرات اعمال

صالحہ اند پیغمبر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام فرمود کہ بہشت درخت ندارد و انجا درختان نشانید پرسیدند
کہ چہ طور نشانیم فرمود علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام بتسبیح و تحمید و تمجید و تہلیل یعنی سبحان اللہ بگوئید تا در
بہشت نہال یک درخت بنشانند پس درخت بہشت نتیجہ تسبیح گشت کمالات تنزیہی است چنانچہ این
کلمہ در کسوت حروف و اصوات مندرج ساختہ اند در بہشت آن کمالات را در کسوت درخت تعبیہ میفرماید
علی ہذا القیاس آنچہ در بہشت نتیجہ عمل صالح و ہر چہ از کمالات و خوبی بغایت و تقدیست در ضمن کسوت
صالح قولی و عملی اندراج یافتہ است در بہشت آن کمالات در پردہ لذات تنعمات ظہور میفرمایند پس ناچار
آن تلذذ و تنعم مرضی و مقبول باشد و وسیلہ باشد از برای بقا و وصول رابعہ بیچارہ اگر ازین سر آگاہ میگشت
فکر سوختن بہشت نمی نمود و گرفتاری آنرا غیر گرفتاری حق جل و علا نمیدانست بخلاف تلذذ و تنعم دنیوی کہ
منشا آن خبث شرارتست و منتہی آن حرمان در آخرۃ اعاذنا اللہ سبحانہ منہ این تلذذ اگر مباح
شرعی است محاسبہ در پیش است اگر رحمت دستگیری نفرماید وای صد وای و اگر مباح شرعی نیست
مورد وعید است ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین پس این تلذذ را بآن تلذذ
چہ نسبت بود این تلذذ سم قاتل است وآن تلذذ تریاق نافع پس در دار آخرۃ یا نصیب عوام مومنانست
یا نصیب خصوص خواص ازین دو دستۂ مومنان بندہ کرامت در خلاف آن ہمی انکار کند ع آن الشقیا
من جہنم یا رب مکتوب سہ صد و سوم بحاجی یوسف کشمیری بعد الحمد والصلوٰۃ باید دانست کہ
کلمات اذان ہفت است اللہ اکبر ای اللہ اکبر ان یکون لہ حاجۃ الی عبادۃ عابد کررت ہذہ الکلمۃ اربع
مرات لتاکید ہذا المعنی المہم اشہد ان لا الہ الا اللہ ای اشہد انہ تعالی مع کبریائہ واستغنائہ عن العبادۃ
لیس المستحق للعبادۃ الا ہو سبحانہ اشہد ان محمدا رسول اللہ ای اشہد انہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام رسولہ سبحانہ
ومبلغ عنہ تعالی طرق العبادۃ فلا یکون العبادۃ اللائقۃ بجناب قدسہ تعالی الا ما ہی ماخوذۃ من جہۃ تبلیغہ رسالتہ
علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والتحیۃ حی علی الصلوٰۃ حی علی الفلاح کلمتان یطلب المصلی الی اداء الصلوٰۃ الموصلۃ
الی الفلاح اللہ اکبر ای اکبر من ان یلیق بجناب قدسہ تعالی عبادۃ احد لا الہ الا اللہ ای انہ تعالی لا محالۃ ہو المستحق
للعبادۃ وان لم تصدر العبادۃ من احد ای لائقۃ بجناب قدسہ تعالی بزرگی شان نماز از بزرگی این کلمات
کہ موضوع از برای اعلام نماز است باید دریافت ع سالی کہ نکوست از بہارش پیداست ہذا اللہم اجعلنی
من المصلین المفلحین بحرمۃ سید المرسلین علیہ و علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات مکتوب سہ صد و چہارم بمولانا

عبدالحی صدور یافت در بیان اعمال صالحه که در اکثر آیتهای قرآنی دخول بهشت منوط بآن ساخته است
تعالی و تقدس در بیان ادای شکر و در بیان بعضی از معانی و اسرار نماز بعد الحمد والصلوٰة بدان اسعدک الله تعالی
تا مدتها تردد داشت که آیا مراد از اعمال صالحه که حضرت حق سبحانه و تعالی در اکثر آیتهای قرآنی وعده دخول بهشت را
مربوط بآن ساخته است جمیع اعمال صالحه است یا بعضے اگر جمیع است متعسر است کم کسی باتیان جمیع موفق شده باشد
اگر بعضے است مجهول است و تعیین نیافته آخر بمحض فضل خداوندی جل سلطانه بخاطر ریخت که شاید مراد از اعمال صالحه ارکان خمسه
اسلام باشد که بنای اسلام بر آنهاست امید است که اگر این اصول پنجگانه اسلام بر وجه کمال ادا یابند نجات و فلاح نقد
وقت است چه اینها فی حد ذاتها اعمال صالح اند و موانع سیئات و منکرات اند که ان الصلوٰة تنهی عن الفحشاء والمنکر
شاهد این معنی است و چون اتیان این پنجگانه اسلام میسر شد امید است که شکر ادا یافت و چون شکر ادا یافت از عذاب
نجات حاصل آمد ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم پس در اتیان این پنجگانه بجان باید کوشید علی الخصوص
اقامت نماز که عماد دین است هما امکن نگذارد که ادبی از آداب آن رخنه پذیر باشد اگر نماز تمام ساخت اصل عظیم از اسلام بدست
آورد و حبل متین از برای خلاص حاصل کرد والله سبحانه الموفق بدانکه تکبیر اولی در نماز اشارت به استغنا و کبریائی
اوست تعالی از عبادت ما بندگان و از نماز مصلیان و تکبیراتی که بعد از ارکان اند رمز و اشارت اند بعدم
لیاقت ادای هر رکن از برای عبادت جناب قدس او تعالی در تسبیح در رکوع چون معنی تکبیر ملحوظ بود
در آخر رکوع تکبیر گفتن نفرموده بخلاف سجدتین که با وجود تسبیحات آنها در اول و آخر تکبیر گفتن فرموده
تا کسی در وهم نیفتد که در سجود که نهایت انحطاط و انخفاض است و غایت تذلیل و انکسار حق عبادت ادا
می یابد و از برای دفع این وهم هم در تسبیح سجده لفظ اعلی اختیار افتاده هم تکرار تکبیر مسنون گشته و چون
نماز معراج مومن است در آخر نماز کلماتیکه آنسرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام در شب معراج بآن کلمات
مشرف شده بود خواندن فرمود پس مصلی را باید که نماز را معراج خود سازد و نهایت قرب در نماز جوید
قال علیه و علی آله الصلوٰة والسلام اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوٰة و مصلی چون مناجی رب است
عز شانه و مشاهد عظمت و جلال اوست تعالی در وقت ادای نماز جای آنست که در وی رعب و هیبت پیدا شود
از برای تسلی او ختم نماز بتسلیمتین فرموده و آنچه در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
صد بار تسبیح و تحمید و تهلیل بعد از نماز فرض در علم فقیر سرش آنست که در ادای نماز هر چه از قصور و تقصیر واقع
شده است بتسبیح و تکبیر تلافی آن باید نمود و اعتراف عدم لیاقت و ناتمامی عبادت خود باید فرمود و چون ادای عبادت

بتوفیق او تعالی میسر شده است تحمید و شکر آن نعمت باید بجا آورد و مستحق عبادت غیر او را نباید داشت امید
است که چون ادای نماز مقرون بشرائط و آداب واقع شود و بعد از ان تلافی تقصیر شکر نعمت توفیق و نفی
استحقاق عبادت از غیر او تعالی از صمیم قلب باین کلمات طیبه نموده آید تا آن نماز شایان قبول خداوند
جل سلطانه گردد و صاحب آن نماز مصلی و مفلح بود اللهم اجعلنی من المصلین المفلحین بحرمة سید المرسلین علیه
و علیهم و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب سه صد و پنجم بمیر محب الله صدور یافت در بیان صلاة
نماز و فرق در میان نماز مبتدی و عامی و در میان نماز منتهی و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی تمامی صلاة و کمالات آن نزد فقیر عبارت
از اتیان فرائض و واجبات و سنن و مستحبات نماز است که در کتب فقهیه بتفصیل بیان یافته است امری دیگر
ورای این امور اربعه نیست که در تمامی نماز آنرا مدخلی باشد خشوع نماز نیز مندرج در همین امور اربعه است
و خضوع قلب نیز منوط بانها جمعی به علم این امور کفایت ورزیده اند و در عمل مساهله و مداهنه اختیار نموده
لاجرم از کمالات نماز قلیل النصیب گشته اند و جمعی دیگر اهتمام بحضور قلب بحق سبحانه داشته به اعمال
ادبیه جوارح کم پروا اند و اقتصار بر فرائض و سنن نمایند و این جماعه نیز از حقیقت نماز آگاه نگشته اند کمال
نماز را از غیر نماز جسته حضور قلب را از جمله احکام نماز نشمرده اند و آنچه در خبر آمده است لا صلاة الا
بحضور القلب تواند بود که مراد از حضور حضور قلب باشد باین امور اربعه تا فتوری در اتیان امری از این
امور واقع نشود و ورای این حضور حضور دیگر تفهیم این فقیر نمی درآید سوال چون تمامی نماز و کمال
آن مربوط باتیان امور اربعه گشت امری دیگر ورای انها در کمال آن ملحوظ نشد پس فرق در میان نماز مبتدی
و منتهی بلکه نماز عامی که مقرون باتیان این امور باشد چه بود جواب فرق از راه عامل است نه از راه عمل اجر
یک عمل بواسطه تفاوت عامل متفاوت است عملیکه از عامل مقبول و محبوب بوقوع آید اجر آن اضعاف
مضاعف است از اجری که مترتب بر عمل غیر آن عامل باشد چه عامل هر چند عظیم القدر باشد عمل او جلیل الاجر است
ازینجا گفته اند که عمل ریائی عارف بهتر از عمل با اخلاص مریدیست فکیف که عمل عارف مقرون به اخلاص بود لهذا
حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه سهو حضرت پیغمبر را علیه و علی آله الصلوات بهتر از صواب عمده خود دانسته طلب
سهو او علیه و علی آله الصلوات و التحیة میفرماید آنجا که میگوید یا لیتنی کنت سهو محمد آرزوی آن دارد که بالکلیت خود سهو
آن سرور باشد علیه و علی آله الصلوات و السلام پس تمامی اعمال و احوال خود را کم از عمل سهو آن سرور علیه و علی آله الصلوات

والتحیة پیدا اند که تمامی تمام تمامی حسنات خود را در جنب سهو آنسرور علیه علی آله الصلوٰة والسلام مسالمت

بنمایند بعمل سهو آنسرور علیه علی آله الصلوٰة والسلام مثل سلام دادن او است علیه علی آله الصلوٰة والسلام

بر دو رکعت نماز فرض چهارگانی بطریق سهو که کار دیگر نیست نماز منتهی با وجود نتائج و ثمرات دنیوی حسن جزیل آخرت

بر آن مترتب باشد بخلاف نماز مبتدی عامی ع چه نسبت خاک را با عالم پاک * تتمۀ خصائص نماز منتهی

وامی نماید از اینجا قیاس نمایند گاه هست که منتهی در نماز در وقت قرات قرآن و اتیان تسبیحات و تکبیرات بزبان خود را

در رنگ شجره موسوی می یابد قوی و جوارح خود را بیش از آلات و وسائط نمیداند و گاهی می یابد که در وقت

ادای نماز باطن و حقیقت بتمام از ظاهر و صورت تعلق گسسته بعالم غیب ملحق شده است و نسبت مجهول الکیفیت

بغیب پیدا کرده و چون از نماز فارغ شده باز رجوع نموده * آنکه جواب اصل سوال گوییم که اتیان امور

اربعه مذکوره بتمام و کمال نصیب منتهی است مبتدی و عامی دور است که اتیان این امور بتمام و کمال نموده شوند

هر چند ممکن و جائز است و انها لکبیرة الا علی الخاشعین والسلام علی من اتبع الهدیٰ مکتوب سیصد و ششم

بمولانا صالح صدور یافته در ذکر بعضے از مناقب و کمالات حقائق آگاه معارف دستگاه مخدوم زاده کلان

خواجه محمد صادق علیه الرحمة والغفران و مخدوم زادهای خرد مرحومی مغفوری محمد فرخ و محمد عیسی رحمة الله علیهم و در

خاتمۀ این مکتوب بیان فنای ارباب ولایت و در بیان آنکه این فنا در قرب نبوة هیچ در کار نیست و مناسب آن

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی ملا صالح واقعات اهل سرهند را شنیده باشند فرزندی اعظم رضی الله

عنه نیر با دو برادر خرد محمد فرخ و محمد عیسی سفر آخرت اختیار فرمودند انا لله و انا الیه راجعون حمد الله سبحانه که

اولی باقی ماندگان از قوت صبر عطا فرمودند ثانیه بلیه را سر دادند خوش گفت ع من از تو روی نپیچم گرم بیازاری

که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری * فرزند مرحومی آیتی بود از آیات حق جل علاه و رحمتی بود از رحمتهای رب العالمین

در بیست و چهار سالگی آن یافت که کم کسی یافت پایۀ مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه بحد کمال رسانیده

بود حتی که تلامذهٔ ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت تمام درس دارند و حکایات معرفت

و عرفان و قصص شهود و کشوف ایشان مستغنی است از آنکه در بیان آرد معلوم شما است که در هشت سالگی نسبتی مشغول

حال شده بود که حضرت خواجه ما قدس سره معالجه و تسکین حال ایشان بطعام های بازار که مشکوک و مشتبه است

می نمودند و می فرمودند که نسبتی که مرا بمحمد صادق است با هیچکس نیست و همچنین محبتی که ورا با ماست با هیچکس نیست از جنس

بزرگی ایشان باید دریافت و لایت موسوی را بنقطه آخر رسانیده بود و عجائب و غرائب آن ولایت علیه را بیان میفرمود و مجموعه

خاضع و خاشع و ملتجی و متضرع و متذلل و منکسر بوده مقرر موده که هر یکی از اولیا از حضرت حق سبحانه تعالی چیزی
خواسته است و من التجا و تضرع خواسته ام از محمد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود و کافیه
خوان و به شعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرة ترسان و لرزان بود و دعا میکرد که در سن طفولیت دنیا
و دنیه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در مرض موت یارانی که بیمارداری او میکردند عجائب
و غرائب از وی مشاهده نمودند و کرامات و خوارق از محمد عیسی تا هشت سالگی که مردم معاینه کرده اند
چه نویسد بالجمله جواهر نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند سبحانه الحمد والمنة که امانات را باهل
امانات سپرده کرده و بی اکراه حواله نمودیم اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم بحرمة سید المرسلین علیه
وعلیهم الصلوة والتسلیمات ـــ ۵ از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است ❊ بدانند که مقصود از فنا
که عبارت از نسیان ماسوای حق است سبحانه آنست که محبت گرفتاری ما دون او تعالی زائل گردد
چه هرگاه ذوات و صفات و افعال اشیا از دیده و دانش زائل کردند گرفتاری محبت اینها ناچار رو
بزوال خواهد آورد و در طریق و ربیت از برای زوال گرفتاری ما دون حق جل و علا از نسیان ماسوی
چاره نبود و در مدارج قرب نبوة چه زوال گرفتاری اشیا نسیان اشیا هیچ درکار نیست زیرا که در
قرب نبوة گرفتاری باصل که فی حد ذاتها حسن و جمیل نمیگذارد که از گرفتاری اشیا که فی نفسها
قبیح و عیب نیست تحسن اند نامی و نشانی بماند و اشیا فراموش شوند یا نه زیرا که علم اشیا بواسطه گرفتاری اشیا
که مستلزم اعراض است از جناب قدس وی تعالی وصف ذم پیدا کرده بودند و چون گرفتاری اشیا زائل
گشت علم اشیا مذموم نشد علم اشیا چگونه مذموم بود که اشیا همه معلوم حق اند جل سلطانه و علم اشیا از صفات کامله است
اگر گویند که هرگاه علم ما دون حق جل و علا زائل نشود پس علم حق جل و علا با علم دون حق جل شانه در یکوقت چگونه
جمع شود پس از نسیان ما دون وی تعالی چاره نبود گوییم علمیکه با شیا تعلق میگیرد از قبیل علم حصولی است و علمیکه بحضرت
حق سبحانه و تعالی تعلق پیدا میکند مشابه علم حضوری پس هر دو علم در یکوقت جمع شوند هیچ محذور لازم نیاید محذور
وقتی لازم آید که هر دو علم حصولی باشند و آنکه گفتم از قبیل علم حصولی است و مشابه علم حضوری زیرا که آنجا حقیقت حصول
است و نه گنجایش حضور علم حضرت حق سبحانه و تعالی که با شیا تعلق میگیرد حصولی نیست زیرا که حوادث را در ذات
و صفات وی تعالی حلولی و حصولی نیست و علم این درویش پرتوی است از آن علم و علمیکه تعلق بحضرت حق سبحانه بود
آنرا حضوری نیز نمیتوان گفت زیرا که او تعالی بما در که ما نزدیک تر است علم حضوری نسبت

بآن علم هیچ علم حصولی است نسبت بعلم حضوری این معرفت ورای طور عقل و فکر است من لم یذق لم یدر لیس
متصور شد که علم اشیا منافی علم حق نیست جل علا پس نسیان اشیا هیچ در کار نباشد بخلاف طریق ولایت که
زوال گرفتاری اشیا آنجا بی نسیان اشیا متصور نیست چه در ولایت گرفتاری بظلال است و گرفتاری
ظلال را آن قدر قوت نیست که با وجود علم اشیا گرفتاری اشیا را تواند زائل کرد ناچار پس اول از نسیان
اشیا چاره نبود تا گرفتاری ها زائل گردد این معرفتی است که مخصوص باین درویش است و دیگران

تکلم نکرده الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق مکتوب
سه صد و هفتم بمولانا عبد الواحد لاهوری صدور یافته در بیان کلمه طیبه سبحان الله و بحمده
و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة باید دانست که در وقت ادای عبادات
هر چه از جنس حسن و کمال در عبادت خود یابد آن همه راجع بتوفیق حق است جل سلطانه و از
حسن ترتیب و احسان اوست تعالی و هر چه از جنس قصور و ناتمامی در عبادت خود یابد آن همه
عائد بنفس اوست از شرارت جبلی و ناشی شده است و جناب قدس او تعالی هیچ چیز از قسم نقص و
قصور راجع نیست آنجا همه خیر و کمال است و همچنین هر چه در عالم وقوع می یابد حسن و کمال آن راجع بجناب
قدس اوست تعالی و شر و نقص آن جانب دائره ممکنات که قدم راسخ در عدم دارد که منشاء هر شر و نقص است کلمه
طیبه سبحان الله و بحمده بوجه ابلغ بیان این دو امر می نماید و کمال تنزیه و تقدیس او تعالی می نماید از آنچه شایان جناب
قدس او تعالی نیست از شرور و نقائص و ادای شکر بعبارت حمد که راس هر شکر است می کند صفات و افعال
جمیله او را و انعامات و احسانات جزیله او را سبحانه از اینجاست که در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات که هر که این کلمه طیبه را روزی یا در شبی صد بار بگوید هیچ یکی در عمل در آن روز و در آن شب با وی برابری نکند
مگر آنکه مثل او این کلمه طیبه را بگوید چگونه برابری جوید که هر عمل که عبادت و ادای شکری است از شکرهای
خداوند جل سلطانه که جزو این کلمه طیبه او را یافته است جزو دیگر او که بیان تنزیه و تقدیس او تعالی می نماید علاحده است
فعلیکم باتیان هذه الکلمة الطیبة کل یوم ولیلة مائة مرة والله سبحانه الموفق سوال در حدیث نبوی آمده است
علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات سبحان الله و بحمده عدد خلقه و رضا نفسه و زنة عرشه و مداد کلماته و آمده است
سبحان الله ملا المیزان و آمده الحمد لله اضعاف ما حمده جمیع خلقه و قائل این ذکر یکبار گفته است عدد غیر یک
بوقوع نیامده آنرا عدد خلقه بچه اعتبار گویند و رضا نفسه بچه معنی گویند و زنة عرشه چگونه بود و مداد کلماته

چون راست شد و شیران را چگونه برسازد و اضعاف با حمده جمیع خلقه بچه معنی گفته شود گوییم که انسان
جامع عالم خلق و عالم امر است هرچه در خلق و امر است در انسان هست مع شی زائد و آن هیئت وحدانی اوست
که از ترکیب خلق و امر ناشی شده است این هیئت وحدانی هیچکس را غیر او میسر نشده است این هیئت عجیب است
غریب خود هم هست بدیع پس حمدی که از انسان بوقوع آید اضعاف حمد جمیع خلائق خواهد بود علی هذا القیاس
عمل بما ترا لا سود له پس مراد از جمیع خلق ما سوای انسان باید داشت و اگر انسان را نیز داخل کنیم گوییم که انسان
کامل چنانچه جمیع افراد عالم را اجزای خود می یابد افراد انسان را نیز اجزای خود می یابد و خود را کل همه می داند
برین تقدیر حمد خود را اضعاف حمد خود می یابد اضعاف حمد جمیع افراد انسانی نیز خواهد یافت والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها مکتوب
سیصد و هشتم بمولانا فیض الله پانی پتی صدور یافته در بیان معنی حدیث نبوی علی صاحبه الصلوة
والسلام کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم
بدان ارشدک الله تعالی قال علیه و علی آله الصلوة والسلام کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان
حبیبتان الی الرحمن سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وجه خفتهما علی اللسان ظاهر لقلة الحروف اما وجه
ثقلهما فی المیزان وکونهما حبیبتین الی الرحمن فلان الجزء الاول من الکلمة الاولی تفید تنزیهه تعالی اسمه عما لا یلیق
بجناب قدسه عز وجل وابعاد جناب کبریائه عن صفات النقص وسمات الحدوث والزوال والجزء الثانی من
تلک الکلمة یفید اثبات صفات الکمال وشیونات الجمال له تعالی سواء کانت الصفات والشیونات من الفضائل
ومن الفواضل وجعل الاضافة للاستغراق فی الجزئین یفید ثبوت جمیع التنزیهات والتقدیسات وثبوت جمیع
صفات الکمال والجمال له تعالی فحاصل الجزئین من الکلمة الاولی وارجاع جمیع التنزیهات والتقدیسات له سبحانه
واثبات جمیع صفات الکمال والجمال له عز وجل وحاصل الکلمة الثانیة اثبات جمیع التنزیهات والتقدیسات له
تعالی مع اثبات العظمة والکبریاء له عز وجل فیها الی ان سلب النقائص عنه تعالی لیس الا لاجل عظمته وکبریائه سبحانه فلا جرم
یکون الکلمتان ثقیلتین فی المیزان حبیبتین الی الرحمن وایضا التسبیح مفتاح التوبة بل زبدة التوبة وخلاصتها کما حققت
فی بعض المکاتیب فیکون التسبیح وسیلة الی محو الذنوب وعفو السیئات فلا جرم یکون ثقیلا فی المیزان مرجحا لکفة
الحسنات وحبیبا الی الرحمن لانه سبحانه یحب العفو وایضا ان المسبح الحامد لما نزه جناب قدسه تعالی عما لا یلیق به
واثبت صفات الکمال والجمال له تعالی فالمرجو من الکریم [illegible] جل شانه ان ینزه المسبح عما لا یلیق به ویجعله فی المحامد

صفات الکمال کما قال هل جزاء الاحسان الا الاحسان فلا جرم آمدن کلمتان ثقیلتین فی المیزان بمحو سیئات
بسبب تکرار ایشان حبیبتین الی الرحمان بوجود الاخلاق الحمیدة بواسطتهما والسلام مکتوب سیصد و نهم بمولانا
حاجی محمد فرکتی صادر یافته در بیان محاسبه یومی و لیلی کما ورد حاسبوا قبل ان تحاسبوا بعد الحمد و الصلوة
و تبلیغ الدعوات میرساند که جمعی از مشایخ کرام قدس الله تعالی اسرارهم طریقه محاسبه اختیار کرده اند
و در شب قبل از نوم تفصیل افعال و اقوال و حرکات و سکنات یومیه خود را ملاحظه مینمایند و تفصیل تحقیقت
هر کدام را که از جنس تقصیرات و سیئات خود دریابند تدارک بتوبه و استغفار و التجا و تضرع میفرمایند و
اعمال و افعال صالحه خود را که بتوفیق او تعالی ساخته بجا آورده شکر خداوندی جل سلطانه میکنند حتی که صاحب
فتوحات مکیه قدس سره از محاسبان بوده میفرمایند در محاسبه خود از مشایخ دیگر افزوده ام خطرات و نیات
خود را نیز محاسبه مینموده ام و نزد فقیر صد بار تسبیح و تحمید و تکبیر قبل نوم بر نهجیکه از مخبر صادق به ثبوت پیوسته
علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات حکم محاسبه دارد و کار محاسبه مینماید گویا تکرار کلمه تسبیح که مفتاح توبه
اعتذار از تقصیرات سیئات خود مینماید بجناب قدس او تعالی از انجا که ارتکاب این سیئات عائد شده
بتنزیه و تقدیس میفرماید چه مرتکب سیئات را اگر عظمت و کبریای جناب قدس حضرت آمر و ناهی ملحوظ و
منظور میشد هرگز بعدم امتثال امر او تعالی مبادرت نمی نمود و چون مبادرت نمود معلوم شد که امر و نهی
او تعالی نزد مرتکب اعتداد و اعتباری نبوده اعاذنا الله سبحانه من ذلک پس تکرار کلمه تنزیه بلا نفی آن نقیصه
مینماید و این است در استغفار طلب ستر ذنب است که در تکرار کلمه تنزیه طلب استیصال ذنب فاین هذا من ذلک
سبحان الله عجب کلمه ایست الفاظش در غایت قلت و معانی و منافع آن در نهایت کثرت و تکرار کلمه
تحمید شکر توفیق خداوندی جل سلطانه بجامی آرد و ادای شکر نعم او تعالی میفرماید تکرار کلمه تکبیر اشارتست بآنکه
جناب قدس او تعالی بلندتر است از آنکه این اعتذار و این شکر شایان آن حضرت جل شانه باشد زیراکه اعتذار و
استغفار او محتاج باعتذار و استغفار کثیره است چه او راجع بنقص و سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام
علی المرسلین و الحمد لله رب العلمین مجلس سبحان با استغفار و شکر کفایت می نماید و باین کلمات قدسیه هم کار استغفار
حاصل شود و هم شکر بجامی آید و هم ایمای باظهار نقص استغفار و شکر میسر میگردد ربنا تقبل منا انک انت السمیع
العلیم و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه الطاهرین و سلم و بارک علیه و علیهم اجمعین مکتوب سیصد و
دهم بمولانا محمد هاشم در بیان جامعیت انسان و بعضی از اسرار غامضه که تعلق باین مقام دارد و ما یناسب ذالک

بعد الحمد و الصلوٰۃ می نماید که هرچه در انسان از کمالات است همه مستعار از مرتبہ وجوب است تعالت و تقدست
اگر علم است مستفاد از علم آن مرتبه است اگر قدرت است نیز ماخوذ از قدرت آن مرتبه علی ہذا القیاس با کمال هر مرتبه
باندازه آن مرتبه است علم انسان در جنب علم واجب تعالی و تقدس حکم مرده دارد که لاشی محض است و نسبت نیز ندارد
که بحیات ابدی زندگی یافته باشد و همچنین قدرت انسان در جنب قدرت واجب تعالی و تقدس حکم عنکبوت
دارد که نساجی بیت خود نماید نسبت به شخصی که به یک میدن آسمانها و زمینها و جبال و بحار پاره پاره گردند
و هباء منثور شوند کمالات دیگر را هم برین قیاس باید کرد این تفاوت از تنگی عبارت گفته میشود و الا چه نسبت
ع چه نسبت خاک را با عالم پاک پس کمالات انسانی صورت کمالات مرتبه وجوب تعالت و تقدست
گشت و این کمالات بیش از مشارکت اسمی از کمالات آن مرتبه چیزی دیگر حاصل نکرده است ازینجاست ان الله
خلق آدم علی صورته و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه ازین بیان لائح میگردد چه هرچه در نفس است
اگرچه صورت است همان است که حقیقت آن در مرتبه وجوب تعالت و تقدست حاصل است ازینجا
سر خلافت انسان را دریاب چه صورت شی خلیفه شی است درین مقام زنادقه و مجسمه گمان برده اند که
خدا عز و جل سلطانه بصورت انسان است از جوارح و قوی و جوارح انسانی را در آنحضرت جل سلطانه
اثبات نموده اند ضلوا فاضلوا ندانسته اند که اطلاق صورت و مثال آن در آنحضرت از قبیل تشبیه و تمثیل است
نه بر سبیل تحقیق و تثبیت چه حقیقت آن صورت ترکیب می طلبد و تبعض و تجزی میخواهد که منافی وجوب است مانع قدم
متشابهات قرآنی نیز از ظاهر مصروف اند و بر تاویل محمول قال الله تعالی و ما یعلم تاویله الا الله یعنی تاویل
آن متشابه را هیچکس نمیداند مگر خدای عز و جل پس معلوم شد که متشابه نزد خدای جل و علا نیز محمول بر تاویل است
و از ظاهر مصروف و علمای راسخین را نیز از علم این تاویل قلیلی عطا میفرماید چنانچه بر علم غیب که مخصوص باو
سبحانه خواص رسل را اطلاع می بخشد آن تاویل را خیال نکنی که در رنگ تاویل ید است بقدرت تاویل وجه
بذات حاشا و کلا آن تاویل از اسرار است که باخص خواص علم آن عطا میفرماید و نسبت که صاحب فتوحات
مکیه و تابعان او میگویند که صفات واجبی تعالی و تقدس چنانچه عین ذات واجب اند تعالی همچنین این صفات نیز
عین یکدیگر مثلا علم چنانچه عین ذات است عین قدرت است نیز و عین اراده است و عین سمع و عین بصر علی ہذا القیاس
سائر الصفات این سخن نزد فقیر از صواب دور است زیرا که این سخن مبنی بر نفی وجود صفات زائده است که خلاف
مذهب اهل سنت و جماعت است چه صفات ثمانیه با سبب برونق آرائی این بزرگواران در خارج موجود اند

با آنکه توهم در عینیت ذات و صفات واجبی تعالی و تقدس ایشان را از ینجا ناشی شده است که تغایر و تباین
آن موطن را در رنگ تباین و تغایر این موطن خیال کرده اند و چون آنرا در رنگ تباین و تغایر این موطن ذات و
صفات را باشد نیافتند و تمایز آنرا با تمایز این مشابه ندیدند لاجرم حکم بنفی تغایر و تمایز نمودند و بعینیت یکدیگر
قائل گشتند نمیدانستند که تمایز و تباین آن موطن در رنگ ذات و صفات واجبی تعالی بیچون و بیچگونه است آن تمایز را
باین تمایز نسبتی نیست لا در صورت و لا در اسم پس تباین و تمایز در آن موطن متحقق باشد و در ادراک آن عاجز باشیم
نه آنکه هر چه را ادراک نتوانیم کرد نفی آن بکنیم و مخالف اهل حق باشیم ثبتنا الله سبحانه الملهم للصواب

مکتوب سیصد و یازدهم بمخدوم زادگی مظهر فیض الهی و مظهر اسرار نامتناهی خواجه محمد سعید صدور یافت در بیان اسرار غامضه
و حقائق نادره بطریق رمز و اشارت این اسرار تعلق بحروف مقطعات دارد که از متشابهات قرآنی است که علمای
راسخین از تاویل آن اطلاع داده اند در الم ه های دو چشمی است مربی ما هیچمدان الف رب حبیب خدا است
لام مربی خلیل الله است و میم تربیت کلیم الله است و مبدای کار بار حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
حقیقت الف است مبدای معامله این حقیر نیز بتبعیت و وراثت همان حقیقت الف است لیکن بازگشت حضرت
کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بحقیقت میم است و بازگشت این حقیر بحقیقت های دو چشمی است الحال مسکن
و ملاذ من همین حقیقت ها است این حقیقت همانست که تعبیر از ان بغیب هویت مینمایند و این حقیقت گنجینه
رحمت هاست یک رحمت که در دنیا پهن کرده اند و نود و نه رحمت که برای آخرت ذخیره مانده اند مستقر و
مستودع همه آنها همین حقیقت است گویا یک چشمه آن مخزن رحمت دنیا است و چشمه دیگر گنجینه رحمت آخرت
صفت الرحمن ازین حقیقت بنابع مینماید و درین موطن ظهور جمال صرف است که شائبه از جلال آنجا نیافته است
دوستان او در دنیا هر چه از قسم محنت و اندوه بینند تربیت جمالی است که بصورت جلال ظاهر شده است و دشمنان او در
دنیا هر چه از جنس نعمت و سرور یابند ظهور جلالست که بصورت جمال نموده اند هذا الملک الالهی جل سلطانه یضل به
کثیرا و یهدی به کثیرا و مبدای کار و بار حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات حقیقتی است که فوق حقیقت
الف است و همچنین مبدای حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام همان حقیقت فوقانی است غایة ما فی الباب
حقیقت مبدای حضرت خاتم الرسل اجمال آن حقیقت است و حقیقت مبدای حضرت خلیل تفصیل آن حقیقت
علیهم الصلوة والتسلیمات اتمها و اکملها و بازگشت حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة والسلام حقیقت الف
است و بازگشت حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام حقیقت لام است بلی جمال را بوحدت مناسبت بیشتر

است لاجرم بالضرور مراجعت متیسر گشت که قرب بوحدت است و تفصیل بکثرت بنسبت مناسبت داشت ناچار
باز گشت بعالم که نزدیک بکثرت است حاصل آنکه رئیس حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام هم در
مبدا کثیر البرکت اند و هم در معاد و مرجع ازینجاست که سید البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام صلوة و برکت
که مماثل صلوة و برکت حضرت خلیل است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مسالت می نمایند و در معارف الهیه که رتبهٔ نبینا
فوق رتبهٔ صفات است رب حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات اسم مبارک الله است تعالی شانه و
رب این حقیر اسم مبارک الرحمن است جل و علا چون این حقیر را در بدایت مناسبت بحضرت کلیم است علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام ناچار برکات بسیار از آنحضرت باین حقیر رسیده است هرچند ولایت این حقیر ولایت موسوی نیست اما
از برکات آن ولایت معلوم است ترقیات بسیار ازان راه نموده استفاده که این حقیر از ولایت موسوی نموده است از
راه جمال آن ولایت است و استفاده فرزندی اعظمی علیه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت و ولایت فقیر که از ولایت
موسوی مستفاد است شبیه بولایت رجل مومن است که از آل فرعون بوده و ولایت فرزندی علیه الرحمة
شبیه بولایت سحرهٔ فرعون است که ایمان آورده اند مکتوب سیصد و دوازدهم بمیر محمد نعمان صدور یافت
در جواب سوالی که رسیده بود و در انجا تحقیق اشارت سبابه است و آنچه مختار علمای حنفیه است دران باب الحمد لله

رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین و عباد الله
الصالحین اجمعین صحیفهٔ شریفه که بمصحوب ملا محمود ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان ارزانی داشت نوشته
بودند که علما میگویند که زمین روضهٔ متبرکه مدینه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة از مکه معظمه بزرگتر است
باوجود مسجود بودن صورت و حقیقت کعبه معظمه صورت و حقیقت محمدی را علی صاحبها الصلوة والتحیة
زمین روضه متبرکه چون بزرگتر باشد مخدوما آنچه نزد فقیر ثابت شده است آنست که خیر البقاع کعبه معظمه است
بعد ازان روضه مقدسه مدینه علی صاحبها الصلوة والتحیة بعد ازان زمین حرم حضرت مکه حرسها الله تعالی
عن الآفات اگر علمای روضه متبرکه را از مکه معظمه بهتر گفته باشند مراد از مکه معظمه سوای زمین کعبه مقدسه مراد
داشته باشند و ایضا پرسیده بودند در ماده تجویز اشارت سبابه ملازمان مرحومی مولانا علم الله در رساله نوشته اند
فرستاده شده است درین باب هرچه اشارت شود مخدوما احادیث نبوی علی مصدرها الصلوة والسلام
در اشارت سبابه بسیار وارد شده اند و بعضی از روایات فقهیه حنفیه نیز درین باب آمده چنانچه مولانا
در رساله ایراد نموده است چون کتب فقه حنفی نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که روایات جواز اشارت

غیر روایات اصول است و غیر ظاہر مذہب است و آنچہ امام محمد شیبانی گفتہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
علی آلہ وسلم یشیر و نصنع کما یصنع النبی علیہ و آلہ الصلوٰۃ والسلام ثم قال ہذا قولی و قول ابی حنیفۃ رضی اللہ تعالیٰ
عنہما از روایات نوادر است و نہ از روایات اصول کما فی الفتاوی الغرائب و فی المحیط ہل یشیر باصبعہ
السبابۃ من یدہ الیمنیٰ لم یذکر محمد ہذہ المسئلۃ فی الاصل فقد اختلف المشائخ فیہ منہم من قال لا یشیر و منہم من
قال یشیر و ذکر محمد فی غیر روایۃ الاصول حدیثا عن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم انہ کان یشیر ثم قال ہذا قولی
و قول ابی حنیفۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہما و قد قیل از سنت و قیل مستحب ثم قال ہذا ما ذکروا و الصحیح ان الاشارۃ
حرام و فی السراجیۃ و یکرہ ان یشیر بالسبابۃ فی الصلوٰۃ عند قولہ اشہد ان لا الہ الا اللہ ہو المختار و من الکبریٰ
و علیہ الفتویٰ لان مبنی الصلوٰۃ علی السکون و الوقار و فی الغیاثیۃ من الفتاوی و لا یشیر بالسبابۃ عند التشہد
ہو المختار و علیہ الفتویٰ و فی جامع الرموز لا یشیر و لا یعقد و ہو ظاہر اصول اصحابنا کما فی الزاہدی و علیہ الفتویٰ
کما فی المضمرات و الولوالجی و الخلاصۃ و غیرہا و عن اصحابنا انہ سنۃ و فی خزانۃ الروایات من التاتارخانیۃ
ثم اذا اخذ فی التشہد و انتہی الی قولہ لا الہ الا اللہ ہل یشیر باصبعہ السبابۃ الید الیمنی لم یذکر محمد رحمہ اللہ
فی الاصل فقد اختلف المشائخ فیہ منہم من قال لا یشیر و فی الکبریٰ و علیہ الفتویٰ و منہم من قال یشیر و
من الغیاثیۃ و لا یشیر بالسبابۃ عند التشہد ہو المختار ہرگاہ در روایات معتبرہ حرمت اشارہ واقع شدہ
باشد و بر کراہت اشارت فتوی دادہ باشند و از اشارت و عقد نہی کنند و آنرا ظاہر اصول اصحاب گویند ما
مقلدان را نمی رسد کہ بمقتضای احادیث عمل نمودہ جرأت در اشارت نمائیم و بفتاوی چندین علمائے مجتہدین
مرتکب امر محرم و مکروہ و منہی گردیم و مرتکب این امر حنفیان اند و حال خالی نیست یا آنکہ علمائے مجتہدین را
علم احادیث مجوزہ جواز اشارت ثابت نمی نماید یا آنکہ عالم این احادیث بودند اما عمل بمقتضای این
احادیث در حق این بزرگواران تجویز نمی کنند و نہی انکار دکہ اینہا بمقتضای آرای خود بر خلاف احادیث حکم بہ
حرمت و کراہت کردہ اند و این ہر دو شق فاسد است تجویز نکند آنرا مگر سفیہ یا معاند و آنچہ در ترغیب الصلوٰۃ
گفتہ است کہ انگشت شہادت بر داشتن در تشہد سنت علمای متقدم است و علمای متاخر نہی کردہ اند
از آنکہ چون رافضیان درین غلو کردند سنیان ترک کردند از برای نفی تہمت سنی برافضی مخالف روایات
کتب معتبرہ است زیرا کہ ظاہر اصول اصحاب ما عدم اشارت و عدم عقد است پس عدم اشارت سنت
علمای ما تقدم شد و وجہ ترک نفی تہمت نگشت حسن ظن ما بہ این اکابر دین آنست کہ تا زمانیکہ دلیل حرمت

باکراهت در عبارات ایشان ظاهر شده است حکم بحرمت یا کراهت نکرده اند هرگاه بعد از ذکر سنیت و
استحباب اشارت گویند یا ذکر او تصحیح ان الاشارت حرام معلوم میشود که از سنیت و استحباب نبرد این
بزرگواران بصحت نه پیوسته است بلکه خلاف آن بصحت رسیده غایت ما فی الباب از آن دلیل غیبت این
بعضی مشائخ ترجیح داده است اگر کسی گوید که ما علم بخلاف آن دلیل ندارم گوئیم که علم مقلد در اثبات حل و حرمت
معتبر نیست مناط ظن مجتهد معتبر است ادلهٔ شهدین را اوهن بیت عنکبوت گفتن بسیار جرأت نمودن است
و علم خود را بر علم ایشان ترجیح دادن ظاهر حصول اصحاب معتقد را باطل ساختن روایات معتبره مفتی بها را
بر ایشان ترجیح دادن شواذ گفتن احادیث روایات اگر بر ایشان بسبب قرب عهد و علم و حصول ورع و تقوی از ما دور افتادگان
بهتر میدانستند و صحت و سقم و نسخ و عدم نسخ احادیث را بهتر از ما می شناختند البته وجهی داشته باشند
در ترک عمل بمقتضای این احادیث علی صاحبها الصلوة والسلام ما قاصر فهمان اینقدر می فهمیم که روات
احادیث در کیفیت اشارت و عقد اختلاف بسیار دارند و کثرت اختلاف ایشان اضطراب در نفس
اشارت پیدا کرده است از بعضی روایات مفهوم میشود که اشارت بی عقد فرموده اند و آنکه بعقد گفته اند
بعضی روایت کرده اند که عقد پنجاه و سه بوده و بعضی دیگر روایت کرده اند که عقد بیست و سه و بعضی بر
قبض خنصر و بنصر و حلقهٔ ابهام با وسطی اشارت سبابه روایت کرده اند و در روایتی مجرد وضع ابهام بر
وسطی اشارت میفرمودند و در روایتی آمده که دست راست را بر فخذ چپ وضع کرده دست چپ را بر پای
راست نهاده اشارت میکردند و در روایت دیگر دست راست بر پشت دست چپ در رسغ بر رسغ
و ساعد بر ساعد نهاده اشارت میفرمودند و در بعضی روایت آمده است که قبض جمیع اصابع فرموده
اشارت میکردند از بعضی روایات معلوم میشود که اشارت بی تحریک سبابه بوده است و بعضی دیگر اثبات
تحریک مینمایند و ایضا در بعضی روایات واقع شده است که اشارت در وقت قراءة تشهد میفرمودند بی
تعیین و در بعضی دیگر آمده است که اشارت در وقت تلفظ بکلمهٔ شهادت بوده است در بعضی روایات مقید
بوقت دعا است که میفرمودند یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک چون علمای حنفیه در اتیان اشارت
اضطراب دیدند بفعلی که در نماز بخلاف قیاس اثبات نه نمودند که بنای صلوة بر سکون و قرار است الفعال
و توجیه اصابع بجانب قبله تا ممکن باشد سنت است کما قال علیه الصلوة والسلام فلیوجه من اعضائه القبلة ما استطاع
و اگر دیدند کثرت اختلاف روایتی مضطرب ساز که توفیق در میان روایات ممکن نباشد در ما نحن فیه ممکن است زیرا که

تواند بود که جمیع روایات را در اوقات مختلفه کرده باشند گوییم که در بسیاری از روایات لفظ کان واقع شده است که نزد غیر منطقیان از ادوات کلیه است فلا یمکن التوفیق و آنچه از امام اعظم منقول است که اگر حدیثی مخالف قول من بیابید قول مرا ترک کنید و بحدیث عمل نمایید مراد ازان حدیثی است که بحضرت امام نرسیده است و بنا بر عدم علم این حدیث حکم بخلاف آن فرموده است و احادیث اشارت از آن قبیل نیست احادیث معروفه اند احتمال عدم علم ندارند اگر گویند که علمای حنفیه بر جواز اشارت نیز فتوی داده اند مقتضای فتاوی متعارضه هر طرف که عمل نموده مجوز باشد گوییم اگر تعارض در جواز و عدم جواز و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز راست و جانب حرمت را ایضاً شیخ ابن همام در رفع یدین گفته است که احادیث رفع و عدم رفع متعارض اند بالقیاس احادیث عدم رفع را ترجیح میدهیم که مبنای صلوٰة بر سکون و خشوع است که باجماع مطلوب و مرغوب است و تعجب من الشیخ ابن الهمام انه قال عن کثیر من المشائخ عدم الاشارة و هو خلاف الروایة کیف نسب التجهیل الی العلماء المجتهدین المتمکنین بالقیاس الذی هو الاصل الرابع من الشرع و هو ظاهر المذهب ظاهر الروایة عند الحنیفة و هذا الشیخ قد ضعف حدیث القلتین بالاضطراب الحاصل من کثرة اختلاف الروایات فرزندی ارشدی محمد سعید در بیان این رساله می‌نویسد چون به بیاض برسد فرستاده خواهد شد ان شاء الله تعالی و ایضاً پرسیده بودند که طالبان طریقه ایشان بهر طرف جمعی هستند در هیچ جا دلیری نکرده و کسی نگفته که سر حلقه بلاشد بهر جا اشارت شود هر که نامناسب انند فرمایند که سر حلقه جمعی باشند این امر بصلاح شما مفوض است بعد از استخاره و توجه امر فرمایند والسلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب سه صد و سیزدهم بخواجه محمد ہاشم صدور یافته در حل اسئوله که نوشته بود سوال اول آنکه کمالات اصحاب کرام مربوط به فنا و بقا و سلوک و جذبه بود یا نه سوال دوم آنکه در طریقه علیه نقشبندیه از ریاضات منع میکنند و مضر میدانند و حال آنکه آنسرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام ریاضات شاقه کشیده اند سوال سوم آنکه این طریق چرا منسوب بحضرت صدیق گشت سوال چهارم آنکه در یک مکتوب نوشته اند که طالب را از ولایت موسوی بولایت محمدی بتصرف میتوان برد و در مکتوب دیگر نوشته اند که شما را از ولایت موسوی بولایت محمدی آوردیم وجه توفیق چیست سوال پنجم آنکه پیراهن پیش چاک باید پوشید یا پیراهن حلقه گریبان سوال ششم آنکه توجه نفی و اثبات بدل گفته شود لا را چرا بر فوق برند و اله را بجانب یمین و در

آخر این مکتوب بیان مراعات آداب آداب پیر فرموده اند و فرموده اند که ختم دفتر این مکتوب را بهمین مکتوب
سازند و عدد سیصد و سیزده را رعایت کنند که موافق عدد پیغمبران مرسل است علیهم الصلوات و التسلیمات و نیز عدد
اہل بدر است رضی الله تعالی عنهم اجمعین فرموده اند که در خاتمه این مکتوب عرضداشتی که حضرت مخدوم زاده
کلان علیه الرحمة و الغفران نوشته اند نویسند تا خوانندها بدعای فاتحه ایشان را یاد کنند بعد الحمد لله و الصلوة و تبلیغ الدعوات
بجناب اخوی خواجه محمد هاشم میرسانند سوالی که طلب حل آنها در مکتوب میر سید محب الله نموده بودند در جواب آنها آنچه
معلوم داشت نوشته فرستاده حاصل سوال اول آنکه قرب الهی جل سلطانه بحسب فنای فی الله و بقای بالله وطی تمام مقامات
جذبه و سلوک است اصحاب کرام که بیک صحبت خیر الانام علیه و علیهم الصلوة و السلام از اولیای امت افضل گشتند آیا
این همه سیر و سلوک و فنا و بقا ایشان را در همان یک صحبت افضل بود از تمامی سیر و سلوک دیگر فنا و بقا
اصحاب کرام را بتوجه و تصرف آنحضرت بوده علیه و علیهم الصلوة و التحیة بمجرد اسلام و نیز ایشان را علم
بسلوک و جذبه حالا و مقاما بوده یا نه و اگر بوده بچه نام میخواندند و اگر طریق سلوک و تصرف نبوده
پس بنیاد آن بدعت حسنه توان گفت بدانند که حل این مشکل منوط به صحبت است و موقوف بجذب سخنی که
درین مدت کسی نگفته است بیک نوشتن چگونه معقول شما خواهد شد اما چون سوال کرده اند از جواب
گفتن چاره ندارد و بضرورت بوجه اجمال حل آن نموده می آید استماع نمایند قربیکه منوط بفنا و بقا و سلوک و جذبه
است قرب ولایت است که اولیای امت بآن مشرف گشته اند و قربیکه اصحاب کرام را در صحبت خیر الانام
علیه و علیهم الصلوة و السلام میسر شد قرب نبوت است که بتبعیت و وراثت ایشان را حاصل میگشت و درین قرب
نه فناست نه بقا نه جذبه است نه سلوک و این قرب بمراتب از قرب ولایت اعلی و افضل است چه این قرب
قرب اصالت است و آن قرب ظلیت شتان ما بینهما ما فهم هر کس بمذاق این معرفت نرسد نزدیک است که خواص
در فهم این معرفت بعوام مشارک باشند ع گر بوعلی نوای قلندر زدن خطی است * صوفی بدی هر آنکه بظاهر قلندر است *
آری اگر بعد از وصول بکمالات قرب نبوت براه قرب ولایت عروج واقع شود از فنا و بقا و جذبه و سلوک چاره
نباشد که اینها مبادی و معدات آن قرب اند و اگر این راه رفته نشود و شاهراه قرب نبوت اختیار کنند فنا و بقا و
جذبه و سلوک هیچ در کار نباشد اصحاب کرام بشاهراه قرب نبوت رفته اند که بجذبه و سلوک و فنا و بقا کار ندارند
بیان این معرفت در مکتوبیکه بنام مولانا امان الله نوشته است طلب نمایند و این فقیر هر جا در مکتوبات و رسائل
خود نوشته است که معامله من بالا و ورای سلوک و جذبه است و ورای تجلیات و ظهورات است مراد از آن همین قرب است

در ملازمت حضرت خواجہ خود بودم قدس سرہ کہ این دولت در ظہور آوردہ بود باین عبارت بخدمت ایشان
عرض کردہ بودم کہ درین مرتبہ ظاہر شدہ است کہ سیر انفسی نسبت بآن امر عجیب سیر آفاقی است نسبت بسیر انفسی گشت
زیادہ ترازین عبارت در خود قدرت تعبیر ازان دولت نمی یافتم بعد از سالہا چون این معاملہ عجیبہ منقح و محرر

بعبارات مجملہ در تحریر آورد والحمد للہ الذی ہدانا لہذا وما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا
بالحق پس عبارت فنا و بقا و جذبہ و سلوک محدث باشد و از مخترعات مشائخ بود مولوی جامی علیہ الرحمۃ
در نفحات می نویسد کہ اول کسیکہ دم از فنا و بقا زدہ است ابوسعید خراز است قدس سرہ حاصل سوال اول
دوم آنکہ در طریقہ نقشبندیہ التزام متابعت سنت است و حال آنکہ آنسرور علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام
ریاضات عجیبہ و گرسنگیہای شدیدہ کشیدہ اند و درین طریق از ریاضات منع مینمایند بلکہ ریاضات را
بواسطہ ظہور کشوف صوریہ مضر میدانند عجب نمایند کہ در متابعت سنت چگونہ احتمال ضرر متصور شود
جواب آنکہ گفتہ است کہ ریاضات درین طریقہ ممنوع اند از کجا شنیدہ کہ ریاضات را مضر میدانند در طریق
دوام محافظت نسبت و التزام متابعت سنت علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ و سعی در ستر احوال و
اختیار توسط حال و مراعات حد اعتدال در مطاعم و ملابس از ریاضات شاقہ و مجاہدات شدیدہ است
غایت ما فی الباب عوام کالانعام این امور را از ریاضات نمیشمرند و از مجاہدات نمی دانند ریاضت و مجاہدت
نزد ایشان منحصر در گرسنگی است و کثرت جوع در نظر ایشان عظیم القدر است زیرا کہ خوردن نزد ایشان
بہائم صفتان از اہم مہام است و از عظیم مقصد پس ناچار ترک آن ریاضت شاقہ بود و مجاہدہ شدیدہ باشد
بخلاف دوام محافظت نسبت و التزام متابعت سنت علی صاحبہا الصلوۃ والتحیۃ و امثال آنہا را
در نظر عوام قدری نیست و اعتدادی نہ تا ترک اینہا را از منکرات دانستہ تحصیل این امور را از ریاضات
شمرند پس لازم است بر اکابر این طریقت کہ در ستر احوال میکوشند ترک ریاضتی کہ در نظر عوام عظیم القدر
است و باعث قبول خلق است و مستلزم شہرت است کہ متضمن آفت است و متمم شرارت نمایند
قال علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام بحسب امرء من الشر ان یشار الیہ بالاصابع فی دین او دنیا الا من
عصمہ اللہ نزد فقیر گرسنگیہای دور دراز از مراعات حد اعتدال در ماکولات بسیار آسانست کہ مراعات
دارد می باید کہ ریاضت مراعات توسط حال از ریاضت کثرت جوع زیادہ است حضرت والد بزرگوار
قدس سرہ میفرمودند کہ در علم سلوک رسالہ دیدہ ام کہ در آنجا نوشتہ کہ در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و ضبط

نگاه داشتن در وصول بمطلوب کافی است باین مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست والحق که در مطاعم و
ملابس بلکه در جمیع امور توسط حال و میانه روی چه زیباست نه چندان بخور که از دهانت برآید و
نه چندان که از ضعف جانت برآید حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت پیغمبر را علیه و علی آله الصلوة والسلام
قوت چهل مرد عطا فرموده بود که بآن قوت تحمل بار گرسنگیهای شاقه می نمودند و اصحاب کرام نیز ببرکت صحبت
خیر البشر علیه الصلوة والتحیة متحمل این بار میسر بودند و هیچ فتوری و خللی در اعمال و افعال ایشان واقع نمی شد و جوع و
گرسنگی قدرت بر محاربهٔ اعدا بنهجی داشتند که قدرت سیر شکمان بعشر آن نرسد ازینجا بوده که بیست کس از
صابران بر دویست کس از کفار غالب می آمدند و صد کس بر هزار غلبه می نمودند و جوع کشان غیر از
صحابه نزدیک است که در اتیان آداب و سنن عاجز آیند بلکه بسیارست که از ادای فرائض بتکلف برآیند بی قدرت درین
امر تقلید اصحاب کرام نمودن و در اتیان سنن و فرائض خود را عاجز ساختن نیست منقولست که حضرت صدیق
رضی الله تعالی عنه تقلید آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام نموده صوم وصال اختیار کردند از ضعف و
ناتوانی بی اختیار بر زمین افتادند آنسرور بطریق اعتراض فرمودند علیه و علی آله الصلوة والسلام کیست از شما مثل من نزد
پروردگار خود بیتوته میکنم طعام و شراب ازانجا میخورم پس بی قدرت تقلید نمودن مستحسن نیست ایضا اصحاب کرام
ببرکت صحبت خیر الانام علیه و علیهم الصلوة والسلام از مضرتهای خفیهٔ کثرت جوع محفوظ و مامون بودند و دیگران را این
حفظ و امن میسر نیست باید دانست که کثرت جوع البته صفا بخش است جمعی را صفای قلب می بخشد و جمعی دیگر را
صفای نفس صفای قلب هدایت افزای نور بخش است و صفای نفس ضلالت نمای ظلمت افزا فلاسفهٔ یونان و
براهمهٔ هند و جوگیهٔ هند را ریاضت گرسنگی صفای نفس بخشیده به ضلالت و خسارت دلالت نمود افلاطون بی خرد باعتماد
صفای نفس خود بصور کشفیهٔ خیالیهٔ خود مقتدای خود ساخته عجب زد و بحضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
که در آنوقت مبعوث شده بود نگروید و گفت نحن قوم مهدیون لا حاجة بنا الی من یهدینا اگر این صفای ظلمت افزای
نمیداشت بصور کشفیهٔ خیالیه سد راه او نمی گشتند و از وصول بمطلب مانع نمی آمدند لاجرم این صفا خود را نورانی پیدا
نمیداشت که این صفا از پوست تنقیهٔ امارهٔ او نگذشته است و امارهٔ او بهمان خبث و نجاست خود هست مثل این نیست
که نجاست مغلظه را بشکل غلاف رقیق نمایند قلب که فی حد ذاته پاکیزه است نورانی میگردد و زنگی که بر روی
او از مجاورت نفس ظلمانی نشسته است باندک تصفیه بحالت اصلی رجوع مینماید و نورانی میگردد بخلاف
النفس که فی ذاتها خبیثه است ظلمت حقیقت ذاتی اوست تا زمانیکه بسیاست قلب بلکه بمتابعت شریعت

واتباع شریعت علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ بلکہ بمحض فضل خداوندی جل سلطانہ قمر گشتہ
مطہر نگردد وخبث ذاتی او زائل نگردد وفلاح وبہبود ازوی متصور نیست افلاطون از کمال جہل صفای
خود را کہ با تارہ او تعلق وشہت در رنگ صفای قلب موسوی انگاشت ناچار خود را نیز مہذب ومطہر در
رنگ ایشان تخیل کردہ واز دولت متابعت وعلی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام محروم ماند وبداغ خسارت
ابدی متسم گشت اعاذنا اللہ سبحانہ عن ہذا البلاء وچون این حضرات در بناء جوع ملحوظ بودہ اکابر این
طریقہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم ریاضت جوع را ترک نمودہ در مطعومات بریاضت اعتدال مجاہدہ
توسط حال دلالت نمودند ومنافع جوع را باحتمال این ضرر عظیم الخطر ترک کردند ودیگران منافع جوع را
ملاحظہ نمودہ چشم از مضار آن پوشیدند وبجوع ترغیب نمودند مقرر عقلا است کہ باحتمال ضرر منافع کثیرہ
میتوان گذشت نزدیک این مقالہ است آنچہ علما فرمودہ اند شکر اللہ تعالیٰ سعیہم کہ اگر امری دائر باشد میان سنت
وبدعت ترک بدعت بہتر است از اتیان سنت یعنی در بدعت احتمال ضرر است ودر سنت توقع منافع پس احتمال ضرر را
بر توقع ترجیح دادہ ترک بدعت باید نمود پس عجب نباشد کہ در اتیان سنت ضرری از راہ دیگر پیدا شود
حقیقت این سخن آنست کہ آن سنت گویا موقت بآن قرن است چون توقیت آنرا بواسطہ وقت وغفا
جمعی نور نیافتہ اند مبادرت در تقلید آن نمودہ اند وجمع دیگر آنرا موقت دانستہ بتقلید نور ندیدہ اند واللہ
سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال سؤال سوم آنکہ در کتب اکابر این طریقہ علیہ است کہ نسبت بآنحضرت صدیق منسوب است
بخلاف سائر طرق اگر مدعی گوید کہ اکثر طرق بامام جعفر صادق میرسد وحضرت امام بحضرت صدیق منسوب است
پس سلاسل دیگر نیز بحضرت صدیق منسوب باشند جواب آنکہ حضرت امام مستفید ہم از حضرت صدیق دارد
وہم از حضرت امیر رضی اللہ تعالیٰ عنہما وباوجود اجتماع این دو نسبت علیہ در حضرت امام کمالات ہر نسبت در
ایشان جداست واز یکدیگر متمیز است جمعی بواسطہ مناسبت صدیقی از حضرت امام نسبت صدیقیہ اخذ
نمودہ اند وبحضرت صدیق منسوب گشتہ وجمعی دیگر ہم بواسطہ مناسبت امیری نسبت امیری را اخذ نمودہ بحضرت امیر
منسوب گشتہ اند این فقیر تقریبی در پرگنہ بنارس رفتہ بود کہ آنجا آب گنگ وآب جمن جمع اند باوجود آن اجتماع محسوس
میگردد کہ آب گنگ علاحدہ است وآب جمن علاحدہ بنحویکہ گویا درمیان برزخی ماندہ اند کہ آب یکی بدیگری خلط
نشود جمعی کہ بجانب آب گنگ واقع شدہ اند از میان آب مجتمع آب گنگ میخورند وجمع دیگر کہ بجانب آب جمن اند از آب جمن
میخورند اگر گویند کہ حضرت خواجہ محمد پارسا قدس سرہ در رسالہ قدسیہ تحقیق نمودہ است کہ حضرت امیر چنانچہ از

حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة تربیت یافته اند وحضرت صدیق رضی الله عنه تربیت
یافته پس نسبت حضرت امیر عین نسبت حضرت صدیق باشد فرق چه بود گوییم باوجود اتحاد نسبت خصوصیات تعدد دارد
مجال بجال خود است یک آب به اوانی متعدده ومجال خصوصیات متغیره پیدا میکند پس رواست که نظر بخصوصیت
هر یکی طریقه باو منسوب شود حاصل سوال چهارم آنکه در مکتوب ملا محمد صدیق نوشته اند که شخصی که استعداد
ولایت موسوی دارد معلوم نیست که صاحب تصرف او را باستعداد ولایت محمدی تواند آورد و در مکتوب درویش زاده
کلان قدس سره نوشته اند که شما را از ولایت موسوی بولایت محمدی آورد وجه توفیق چه باشد جواب آنکه در مکتوب
ملا محمد صدیق واقع شده است که از ولایت موسوی بولایت محمدی بردن معلوم او قوع نیست در آنوقت علم بوقوع
این امر نبوده بعد از آنکه این امر معلوم ساختند و قدرت تغییر وتبدیل او دادند نوشته که شما را ازین ولایت بآن ولایت
برده زمانه متحد نیست تا تناقض متصور شود حاصل سوال پنجم آنکه پیراهن صوفیان اینجائی پیش چاک می پوشند
ومی گویند سنت این است بندگان حضرت میر طریق حلقه میسازند تحقیق این چیست بدانند که ما هم درینباب
تردد داریم اهل عرب پیراهن پیش چاک می پوشند و آنرا سنت میدانند از بعضے کتب معتبره حنفیه مفهوم
می شود که پیراهن پیش چاک مردانرا نباید پوشید که لباس زنانست امام احمد و ابو داود از ابی هریره روایت
کنند که پیغمبر فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام لعن رجل یلبس لبسة المرأة والمرأة تلبس لبسة الرجل وفی مطالب
المؤمنین لاتشبه المرأة بالرجل ولا تشبه الرجل بالنساء فان کلا الفریقین ملعون بلکه مفهوم میشود که پیراهن
پیش چاک لباس اهل دین و اهل علم نیست لهذا اهل عصر این لباس تجویز نموده اند در جامع الرموز از محیط
نقل میکنند فلا یلبس ای الذی ما یختص باهل الدین والعلم کالرداء والعمامة بل قمیصا خشنا من الکرباس جیبه
علی صدره کالنساء وایضا بقول بعض علماء پیش چاک قمیص نیست بلکه درع است قمیص نزد ایشان آنست که
بمنکبین چاک داشته باشد فی جامع الرموز فی بیان کفن المرأة وفی الهدایة بدل القمیص الدرع والفرق
بینهما ان شقه فی الصدر والقمیص الی المنکبین وقالوا بالترادف نزد فقیر صواب آن می نماید که چون مردان از تشبه
بلباس زنان ممنوع گشته اند ببینیم که جا که زنان پیراهن پیش چاک پوشند باید که مردان ترک تشبه زنان نموده پیراهن
حلقه گریبان بپوشند و در جائی که زنان پیراهن حلقه گریبان بپوشند مردان پیراهن پیش چاک اختیار کنند در عرب زنان
حلقه گریبان بپوشند مردان بضرورت پیراهن پیش چاک بپوشند در ماوراء النهر و هند لباس زنان پیراهن پیش چاک است
ناچار مردان غیر حلقه گریبان اختیار کنند میان شیخ عبد الحق دهلوی میگفت که در حضرت مکه بودم دیدم که یکی از مریدان

شیخ نظام نارنولی بلغ پیراهن حلقه گریبان پوشیده طواف کعبه مینماید و جمعی از عرب از پیراهن او تعجب
دانند که پیراهن زنان پوشیده است پس باعتبار عرف و عادت هم عمل عرب بر صواب باشد و هم عمل
هند و ماوراء النهر لکل وجهة هو مولیها اگر سنیت پیراهن پیش چاک ثابت می شد علماء حنفیه لباس شعار
باهل ذمه تجویز نمی نمودند و مخصوص باهل دین و اهل علم میداشتند و چون زنان درین لباس پیش قدم اند
اینجا لباس مردان تابع لباس زنان نموده اند حاصل سوال ششم آنکه چون ابتدا از توجه
طالبان این طریق باحدیت صرف است باید که بنفی و اثبات این توجه جمع نشود زیرا که در وقت نفی توجه
بغیر است جواب آنکه توجه بغیر از برای تقویت و تربیت توجه احدیت است و مقصود از نفی غیر حصول
و دوام آن توجه است بی مزاحمت اغیار پس توجه نفی غیر منافی توجه احدیت نباشد و منافی توجه احدیت
توجه بغیر است نه توجه بنفی غیر شتان ما بینهما حاصل سوال هفتم آنکه باید که هر ذکر که مبتدی این طریقه
بکام و زبان میگوید قلب نیز همان میگوید یا در نفی و اثبات قلب تمام را میگوید یا نه اگر تمام را میگوید
پس صرف کردن لا بفوق و اله بیمین چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را گوید چه نقصان دارد
و لا را بفوق ببرد و اله را بجانب یمین صرف کند و الا الله را بجانب خود کشد با آنکه نفی و اثبات را درین طریقه
بتخییل میکنند نه بکام و زبان کاری ندارد تا مواطات قلب شرط قول نمایند این دو سوال اخیر که
از قبیل تشکیکات فخر رازی است اگر نیک متوجه میشد بی مدافع میگذشت بقیة المرام آنکه بعضی از یاران
آنجائی مکرر نوشته اند که خدمت میر از برای احوال طالبان کم میپرسد و از ده گز قاری بعمارت دائره
مبلغ فتوح بر عمارت خرج میشود فقرا بی نصیب میمانند این مقدمات را بهیچ نوشته بودند که شائبه
اعتراض از آنجا مفهوم میگشت و بوی انکار می آمد میدانند که انکار این طائفه سم قاتل است اعتراض
بر افعال و اقوال این بزرگواران زهر افعی که بموت ابدی رساند و بهلاک سرمدی گرداند تکلیف کرا این
انکار و این اعتراض عاید به پیر گردد و سبب ایذاء پیر شود و منکر این طائفه از دولت ایشان محروم است
و معترض بر ایشان همه وقت غائب و خاسر تا بیننه جمیع حرکات و سکنات پیر در نظر مرید مستحسن [illegible]
نه در آید از کمالات پیر بهره نیابد و اگر بیابد استدراج بود که عاقبت آن خرابی و رسوائی است مرید با وجود
کمال محبت و اخلاص که به پیر دارد اگر در خود به اندازه سر مو گنجایش اعتراض بر پیر یابد جز خرابی بخود
هیچ نداند و از کمالات پیری بی نصیب بود و اگر فرضا مرید را در فعلی از افعال پیر شبهه پیدا شود و دفع نشود

باید که آنرا استغفار بر هیچی نماید که از شائبهٔ اعتراض پاک بوده از مظنهٔ انکار بعید بود و در هر وقت چون تحقق و سلطنت
مستغرق اند اگر احیاناً از پیر امری خلاف شریعت ظاهر شود باید که مریدان او تقلید پیر نکنند و بحسن ظن محمل نیکو
آنرا مجملی طلبند و متهم صحبت خواهند و اگر وجه صحت پیدا نشود باید که در دفع آن ابتلا بحضرت حق سبحانه و تعالی التجا و
تضرع نمود و گریه و زاری سلامتی پیر خواهند و اگر مریدان در پیر شبهه در ارتکاب امر مباح پیدا شود آن را
اعتبار نکنند هرگاه مالک الملک جل سلطانه در ایشان مباح منع نفرموده باشد و اعتراض ننموده دیگری را چه رسد که
از نزد خود اعتراض کنند بسیار است که بعضی جا ترک اولی اولی باشد از اتیان اولی و در حدیث نبوی آمده
علیه و علی آله الصلوة و السلام ان الله کما یحب ان یؤتی بالعزیمة یحب ان یؤتی بالرخصة رخصت بهر حال
فیضها میسر داشته اند در ایام فیض اگر با احوال مریدان پیر در اشتغال نبود بعضی از امور مباحه تا بچه
جای اعتراض است در هر وقت جد بنده الحقیری از برای اشتغال خود همراه سگبانان بصحرا بشکار می رفت و بعضی از
مشایخ در وقت اشتغال خود بسماع و نغمه میل نموده اند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و
علی آله الصلوة اتمها و اکملها **خاتمه عرضداشت اوّل که بحضرت پناه مخدوم زاده کلان**
قدس سره نوشته بودند عرضداشت کمترین بندگان محمد صادق بعرض شرف می رساند که احوال
و اوضاع این حدود بمیامن توجهات عالیه بجمعیت صوری و معنوی گذران است مدتیست که از طرف خادمان
حضرت خاطر نگران و پریشان می بوده روز تحریر عریضه میان بدرالدین رسید خبر عافیت کامل رسانید
فرحت بیحد و مسرت بی اندازه روی نمود الحمد لله سبحانه علی ذلک حمداً کثیراً امسال حافظ بهاؤالدین
شب سیزدهم ختم قرآن مجید کرد و از شب چهاردهم حافظ موسی شروع کرده است پنج پنج سیپاره میخواند
شب آینده که شب نوزدهم است ختم میکند در عشرهٔ اخیر حافظ بهاؤالدین قرار داده است که ختم خواهد کرد
حضرت سلامت شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی وسیع بس نورانی ظاهر شد گویا که
مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت نمیتوانم کرد و چنان معلوم شد که حقیقت محمدی علی صاحبها
الصلوة و السلام جمال این مقام است گویا که دریای اعظم را در کوزه در آورده باشند و اقسام تفصیل حقیقت
محمدی است و اکثر از انبیاء و اولیاء مکمل بقدر خود از بعض آن مقام بهره داشته اند و از مقام پیغمبر ما
علیه الصلوة و السلام نصیبی مخصوص نشد و این حقیر بهره یافت حق سبحانه تعالی بتوجه عالی چنین کامل
روزی گردانیده و تا هنوز این مقام خوب واضح نشده است باقی احوال بجمعیت گذرانست در نماز معظم

خیلی برکت مفهوم میشود اخوی محمد سعید اوضاع همواردارد و اوقات بجمعیت و تکرار میگذراند یاران شهر نیز بموقت تمام حاضر میشوند و فقیر تا الحال چهار سیپاره چیزی بالا حفظ کرده است تا روز عید ظاهرا پنج سیپاره یاد کند والعبودیة عرضداشت دوم عرضداشت کمترین بندگان محمد صادق بدروه عرض میرساند که احوال و اوضاع اینجا مستوجب شکر است خیریت آن ذات کعبه مرادات مع خادمان و مخلصان مطلوب و مسؤل است سرفرازنامهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی که بمصحوب اسمعیل مرسل بود بمطالعهٔ آن مشرف و مبتهج گردید حق سبحانه تعالی شانه عاطفت آن قبلهٔ عالمیان بر کافهٔ اهل اسلام باقی و پاینده دارد بحرمة النبی الامی وآله الامجاد من الصلوة اتمها ومن التسلیمات اکملها قبله گاها از خرابی احوال چه نویسد که غیر از حسرت ندامت بر صدور اعمال و تضییع احوال ضایعه حال سرمایه بدست ندارد و آرزو آنست که هیچ لحظه و ساعتی بخلاف رضای او تعالی و تقدس نگذرد و آن میسر نه مگر آنکه توجه خادمان آن سرور درگاه مددی فرماید و دستگیری نماید که از کمیان کار با دشوار است الحمد لله والمنة که تا حال بمین توجه شریف بطریقیکه امر فرموده بودند استقامت دارد و در آن کم فتوری راه مییابد بلکه روز بروز امید دوام ترقی و تزاید است بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشیند و حافظ بهاء الدین چون از تردد ات فرصت مییابد قرآن نیز میخواند و این فقیر در بعضی اوقات مقبوض است و دیگر مبسوط و قبض و بسط و توجه و ذوق و آرام در خبر آن تعلق ببدن دارد و از ان تجاوز نمی نماید و لطائف است نه متوجهند و نه غافل اگر متوجه اند توجه شان مثل علم حضوری نیست بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن همه را داخل ظلال میداند و از ظل متجاوز نمییابد و لطائف اولا ببدن مختلط بوده اند و در نظر بصیرت غیر از بدن امری دیگر مفهوم نمیشد چنانچه بحضور موفور السرور عرض کرده بود الحال از بدن ممتاز در می آیند و اینمقام مقام بقا میداند و بعد از بقا باز یک نوعی از فنا به لطائف رو نمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از بقا شود تمامی کار نیست والحال چند روز است که مقبوض و معامله سرو رکم است تا چه ظاهر شود فاما تا حال توجه بعالم نیامده است چون عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جرأت نمود قبله گاها فقیر هر شب حضرت را بخواب می بیند الا ماشاء الله زیاده چه نویسد که داخل تعلقات رسمیه است والعبودیة عرضداشت سوم عرضداشت کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر مدتیست که مقبوض و مغموم میبود آخر الامر بمحض توجه اقدس عنایت خداوندی جلسلطانه در رسید و بسطی عظیم روی نمود و در ان بسط چنان معلوم گشت که

چنانچه سابقاً با وجود توجه مثلاً از جانب این کس بعید الحال هرچه هست از جانب او ست تعالی وتقدس
ودر خود بیش از قابلیت قبول نمی یابد کالمرآة التی تطلع علیه الشمس فاشرقت بذلک الطلوع کل ظلمة
وکدورة من البدن واللطائف وحصل فیها کل نور وبرکة ینبغی فانشرح الصدور واتسع القلب
وصار البدن کالنور وصفیا الطف من الروح والسر الذین کانا قبل ذلک ووجدت التجلی الاکمل من
بین اللطائف علی القلب فلما نظرت الی القلب ظهر ان فی القلب قلبا آخر المتجلی علیه فلما نظرت الی
قلب القلب ظهر ان فی ذلک قلبا آخر وهکذا الی غیر النهایة فلم یظهر قلب بسیط الا وقلب آخر فیه
ولم یتیسر الآن ان ینتهی الی القلب البسیط الذی هو متیقن وعلم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة
الیها کانت کلها التفات صرفة وکان یخطر اسم هذا المقام فما کتبتها لسوء الادب قبله گاها اینهمه کمترین
اثریست از آثار توجه اطهر شما گر بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد
حضرت سلامت آرزومندی دریافت ملازمت خادمان درگاه زیاده از شرح و بیان است چه نویسد شب و روز بلکه
هر ساعت در تصور است که کدام وقت نیک وساعت خوش خواهد بود که مطالب اعلی ومقصد اقصی بحصول
خواهد پیوست غیر ازین تمنای آرزومندی در تصور نمی آید حق سبحانه تعالی باحسن وجوه واوفق طرق
این دولت عظمی میسر گرداناد بحرمة النبی وآله الامجاد علیه وعلی آله من الصلوات اتمها واکملها والعبودیه

تمام شد جلد اول مکتوبات امام ربانی

فہرست جلد ثانی مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

تمت

بحسن صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان
شمع کاشانۂ ہدایات و عرفان مورد انوار الہامات یزدانی اعنی جلد ثانی
مکتوبات امام ربانی
از ارشادات علیہ غوث ربانی حضرت مجدد الف ثانی مرشد مریدان خاص الخاص حضرت محبوب سبحانی
در مطبع نامی منشی نولکشور طبع متین اجلا شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه وعلیه کما یحب ربنا ویرضی والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی حبیبه محمد واله واصحابه واهل بیته وکمل ورثته وسائر من اتبع الهدی وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین کما یلیق بعلو شانهم ویحری اما بعد فهذه مکاتیب متضمنة لعلوم غریبة ومعارف عجیبة واسرار لطیفة ودقائق شریفة ما تکلم بها احد من العرفاء وما اشار الیها احد من الاولیاء ومقتبسة من مشکوة انوار النبوة للامام الهمام قدوة العلماء الراسخین المشرف بتشریفات المرسلین صاحب العلاقة الاصلیة مخزن الاسرار الالهیة واقف دقائق المتشابهات القرانیة الاية العجیبة من الایات الرحمانیة مجدد الف ثانی شیخنا وامامنا الشیخ احمد الفاروقی سلمه الله تعالی سبحانه علی رؤس العالمین چون جلد اول مکتوبات بعدد سیصد و سیزده مکتوب رسید حضرت ایشان سلمهم الله تعالی فرمودند که بر همین عدد ختم کنیم که موافق عدد پیغامبران مرسل است صلوة الله تعالی علی نبینا وعلیهم و نیز موافق عدد اهل بدر است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین تبرکاً و تیمناً بر ان عدد ختم نموده آمد بعد ازان مکتوبات قدسی آیات دیگر که صدور یافتند معارف آگاهی حقائق دستگاهی مظهر فیض الهی مظهر اسرار نامتناهی جامع علوم ظاهره و باطنه حضرت مخدوم زادگی شیخ محمد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی وابقاه واوصله الی غایة ما یتمناه باعث گشتند که این مکاتیب جمع شوند بحسب اشاره شریفهٔ ایشان کمترین خاکروبان این درگاه اضعف عباد الله الباری عبد الحی حاکر حصاری غفر الله تعالی ذنوبه و ستر الله سبحانه عیوبه وحسن الله تعالی خاتمته متصدی جمع این مکاتیب گشت هو الله الموفق وعلیه

التکلان

مکتوب اول بشیخ عبد العزیز جونپوری صدور یافته دربیان تحریر مذهب شیخ محی الدین بن العربی در مسئله وحدت وجود بانچه مختار حضرت ایشانست سلمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل الامکان مرآة للوجوب وصیر العدم مظهر الوجود والوجوب وانکانا صفتی کماله سبحانه فهو تعالی وراء جمیع الاسماء والصفات ووراء جمیع الشیونات والاعتبارات ووراء الظهورات والبطونات ووراء البروزات والکمونات ووراء التجلیات والظهورات ووراء المشاهدات والمکاشفات ووراء کل محسوس ومعقول ووراء کل موهوم ومتخیل فهو سبحانه وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء

شعر چگویم با تو از مرغی نشانه + که با عنقا بود هم آشیانه + ز عنقا هست نامی پیش مردم + ز مرغ من بود آن نام هم گم +

فلا یصل احد حامد الی جناب قدسه بل منتهی جمیع المحامد سرادقات عزته فهو الذی اثنی علی نفسه وحمد ذاته بذاته فهو سبحانه الحامد والمحمود وما سواه عاجز عن اداء الحمد المقصود کیف وقد عجز عن حمده سبحانه من هو حامل لواء الحمد یوم القیمة الذی تحته آدم ومن دونه وهو افضل البرایا واکملهم ظهورا واقربهم منزلة واجمعهم کمالا واتمهم بدرا وارفعهم قدرا واعظمهم بهجة وشرفا واقومهم دینا واعدلهم ملة واکرمهم حسبا واشرفهم نسبا واعرفهم بیتا لولاه لما خلق الله سبحانه الخلق ولما اظهر الربوبیة وکان نبیا وآدم بین الماء والطین واذا کان یوم القیمة کان هو امام الانبیاء وخطیبهم وصاحب شفاعتهم الذی قال نحن الآخرون ونحن السابقون یوم القیمة وانی قائل قولا غیر فخر انا حبیب الله وانا خاتم النبیین ولا فخر وانا اول الناس خروجا اذا بعثوا وانا قائدهم اذا وفدوا وانا خطیبهم اذا انصتوا وانا مستشفعهم اذا حبسوا وانا مبشرهم اذا ایسوا المفاتیح یومئذ بیدی

شعر در قافله که اوست دانم نرسم + این بس که رسد ز دور بانگ جرسم +

صلوات الله سبحانه وتسلیماته تعالی وتحیته عز شانه وبرکاته جل برهانه علیه وعلی جمیع اخوانه من النبیین والمرسلین والملائکة المقربین وعلی اهل الطاعة اجمعین صلوة وسلاما وتحیة وبرکة هو لها اهل کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون وبعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات وارسال التحیات نموده می آید صحیفه شریفه که بنام این فقیر ساخته بودند اخوی اعزی شیخ محمد طاهر رسانیدند وخوشوقت ساختند چون متضمن حقائق ومعارف ارباب کشف وشهود بود فرحت بر فرحت افزود وجزاکم الله سبحانه فقیر نیز بموافقت صحیفه ایشان نموده از اذواق ومذاق این طائفه علیه سخن درمیان آورده بحیثیه کلمه مصدع گشت مخدوما معلوم شریف است که وجود مبدأ هر خیر وکمال است وعدم منشأ هر نقص وشرارت پس

وجود مر واجب را ثابت باشد جل سلطانه و عدم نصیب ممکن بود تا همه خیر و کمال عائد باو باشد و همه شر
و نقص راجع باین ممکن را وجود ثابت کردن و خیر و کمال راجع باو داشتن فی الحقیقة شریک کردن است او را
در ملک و ملک حق جل سلطانه و همچنین ممکن را عین واجب گفتن تعالی شانه و صفات و افعال او را عین صفات
و افعال او تعالی ساختن سوء ادب است و الحاد است در اسماء و صفات او تعالی کناس خسیس که بنقص و خبث
ذاتی متسم است چه مجال که خود را عین سلطان الشان که منشاء خیرات و کمالات است تصور نماید و صفات و
افعال ذمیمه خود را عین صفات و افعال جمیلهٔ او توهم کند غایة ما فی الباب بنابر قضیهٔ تشکیک علماء ظواهر
ممکن را وجود ثابت کرده اند و وجود واجب تعالی و وجود ممکن را از افراد مطلق وجود داشته وجود واجب را
تعالی اولی و اقدم گفته اند این معنی موجب تشریک ممکن است بواجب تعالی در کمالات و فضائل که
از وجود ناشی گشته اند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا در حدیث قدسی آمده الکبریاء ردائی و
العظمة ازاری اگر علماء ظواهر ازین دقیقه آگاه می گشتند هرگز ممکن را وجود ثابت نمیکردند و خیر و
کمال که مخصوص بآنحضرت است جل و علا باعتبار اختصاص وجود ممکن را اثبات نمی نمودند ربنا
لاتؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا اکثر صوفیه علی الخصوص متاخران ایشان ممکن را عین واجب تعالی
دانسته اند و صفات و افعال آنرا عین صفات و افعال او تعالی انگاشته میگویند ع همسایه و
همنشین و همره همه اوست ٭ در دلق گدا و اطلس شه همه اوست ٭ در انجمن فرق و نهانخانهٔ جمع ٭ بالله
همه اوست ثم بالله همه اوست ٭ این بزرگواران هرچند از تشریک وجود تنزه نموده اند و از اثنینیت
گریخته اما غیر وجود را وجود یافته اند و نقائص را کمالات گفته می گویند در هیچ چیز شرارت و نقص
ذاتی نیست اگر هست نسبی و اضافی است سم قاتل نسبت بانسان شرارت دارد که مزیل حیات اوست
و نسبت بحیوانی که دران سم مخلوق است آبحیات است و تریاق نافع مقتدای ایشان درین باب
کشف و شهود است هر قدر که ظاهر ساخته اند دریافته اند اللهم ارنا حقائق الاشیاء کما هی درین
باب آنچه بر فقیر ظاهر ساخته اند بتفصیل می نماید اول مذهب شیخ محی الدین ابن العربی که امام و مقتدای
متاخران صوفیه است درین مسئله بیان میکند بعد ازان آنچه مکشوف گشته است در تحریر می آرد تا فرق
در میان هر دو مذهب بر وجه اتم حاصل گردد و از دقت یکی بدیگری خلط نشود شیخ محی الدین عربی و تابعان او
میفرمایند که اسماء و صفات واجبی جل و علا عین ذات واجب اند تعالی و تقدس و همچنین عین یکدیگر اند

مثلاً علم و قدرت چنانچه عین ذات اند تعالی عین یکدیگر اند تمیز و تباین در آن موطن هیچ اسم و رسم تعدد و تکثر نیست
و تمایز و تباین نیست غایة ما فی الباب این اسما و صفات شیون و اعتبارات در حضرت علم تمایز و تباین
پیدا کرده اند اجمالاً و تفصیلاً اگر تمیز اجمالی است معبر بتعین اول است و اگر تفصیلی است مسمی بتعین ثانی
تعین اول را وحدت می نامند و آنرا حقیقت محمدی میدانند و تعین ثانی را واحدیت میگویند و حقائق
سائر ممکنات می انگارند و این حقائق ممکنات را اعیان ثابته میدانند این دو تعین علمی که وحدت
و احدیت اند در مرتبهٔ وجوب اثبات مینمایند میگویند این اعیان بوی از وجود خارجی نیافته اند و در خارج
غیر از احدیت مجرده هیچ موجودی نیست و این کثرت که در خارج مینماید عکس آن اعیان ثابته است که
در مرآت ظاهر وجود که جز او در خارج موجودی نیست منعکس گشته است و وجود تخیلی پیدا کرده و در رنگ آنکه
در مرآت صورت شخص منعکس گردد و وجود تخیلی در مرآت پیدا کند این عکس را وجودی جز در تخیل
ثابت نیست و در مرآت روی حلول نکرده است و در روی آن مرآت چیزی منتقش نگشته اگر
انتقاش است در تخیل است که در روی مرآت متوهم شده این تخیل و توهم چون صنع خداوندیست جل سلطانه
که اتقان تمام دارد برفع وهم و تخیل مرتفع نگردد و ثواب و عذاب ابدی بر آن مترتب باشد این
کثرتی که در خارج نمودی پیدا کرده است بسه قسم منقسم است قسم اول تعین روحی است و قسم دوم تعین
مثالی و قسم سوم تعین جسدی که بشهادت تعلق دارد این سه تعین را تعینات خارجیه میگویند و در مرتبهٔ
امکان اثبات مینمایند تنزلات خمسه عبارت از این تعینات پنجگانه است و این تنزلات خمسه را حضرات
خمس نیز گویند چون علم خارج غیر از ذات واجب است تعالی و غیر از اسما و صفات واجبی جل سلطانها
که عین ذات اند تعالی و تقدس نزد ایشان ثابت نشده است و صورت علمیه را عین این صورت
دانسته اند نه شبح و مثال آن و همچنین صورت منعکسهٔ اعیان ثابته را که در مرآت ظاهر وجود نمودی
پیدا کرده است عین آن اعیان تصور کرده اند نه شبه آن ناچار حکم باتحاد نموده اند و همه
اوست گفته اینست بیان مذهب شیخ محی الدین ابن العربی در مسئلهٔ وحدت وجود بر وجه اجمال
همین علوم و امثال این علوم که شیخ آنها را مخصوص بخاتم الولایت میداند و میگوید که
خاتم النبوة این علوم را از خاتم الولایت اخذ مینماید و شراح فصوص در توجیه آن تکلفات
مینمایند بالجمله پیش از شیخ هیچ یکی ازین طائفه باین علوم و اسرار زبان نگشاده است

و این حدیث را بدین نهج بیان نموده هرچند سخنان توحید و اتحاد در غلبات سکر از ایشان بظهور آمده اند
و انا الحق و سبحانی گفته اند اما وجه اتحاد را معلوم نساخته اند و منشاء توحید را در نیافته پس شیخ برهان
متقدمان این طائفه آمده و حجت متاخرین ایشان گشته مع ذلک دقائق کثیره درین مسئله مختفی مانده
و اسرار غامضه درین باب بر منصهٔ ظهور نیامده که فقیر باظهار آن توفیق یافته است و بتحریر آن مبشر گشته
و الله یحق الحق و هو یهدی السبیل مخدوما صفات ثمانیه واجب الوجود تعالی و تقدس که نزد اهل حق
شکر الله تعالی سعیهم در خارج موجود اند ناچار در خارج از ذات تعالی و تقدس متمیز باشند تمیزیکه
از قسم بیچونی و بیچگونگی بود و همچنین این صفات از یکدیگر متمیز اند تمیز بیچونی بلکه تمیز بیچون در مرتبهٔ
حضرت ذات تعالی و تقدس نیز ثابت است لانه الواسع بالوسع المجهول الکیفیة و تمیزیکه فراخور فهم و ادراک
ما باشد از ان جناب قدس مسلوب است چه تبعض و تجزی در انجا متصور نیست تحلیل و ترکیب را در ان
حضرت جل سلطانه بار نه و حالیت و محلیت را گنجایش نه بالجمله آنچه از صفات و اعراض ممکن است
از ان جناب قدس مسلوب است لیس کمثله شیء لا فی الذات و لا فی الصفات و لا فی الافعال با وجود این تمیز بیچونی
و بست بی کیفی اسما و صفات واجبی جل سلطانها در خانهٔ علم نیز تفصیل و تمیز پیدا کرده اند
و منعکس گشته و هر اسم و صفت متمیز را متقابلی است در مرتبهٔ عدم نقیضی که در ان موطن مثلاً صفت علم را
در مرتبهٔ عدم متقابلی است و نقیضی که عدم علم باشد که معبر بجهل است و صفت قدرت را متقابلی است
عجز که عدم قدرت باشد علی هذا القیاس و آن عدمات متقابله نیز در علم واجبی جل شانه تفصیل و تمیز پیدا
کرده اند و مرایای اسما و صفات متقابله خود گشته و مجالی ظهور عکوس آنها شده نزد فقیر ان عدمات با آن
عکوس اسما و صفات حقائق ممکنات اند غایة ما فی الباب آن عدمات در رنگ اصول و مواد آن
ماهیات اند و آن عکوس همچون صور حاله در ان مواد پس حقائق ممکنات نزد شیخ محی الدین همان
اسما و صفات متمیزه اند در مرتبهٔ علم و نزد فقیر حقائق ممکنات عدمات اند که نقائض اسما و صفات اند
با عکوس اسما و صفات که در مرایای آن عدمات در خانهٔ علم ظاهر گشته و با یکدیگر ممتزج شده و قادر مختار
جل سلطانه هرگاه خواست که ماهیتی را از ان ماهیات ممتزجه بوجود ظلی که پرتوی است از حضرت وجود
برین متصف گردانیده بوجود خارجی ساخته بالجمله پرتوی از حضرت وجود باین ماهیت ممتزجه
انداخته مبدء آثار خارجیه گردانید پس وجود ممکن در علم و در خارج در رنگ سائر صفات او

پرتویست از حضرت وجود و از کمالات تابعه او مثل علم ممکن که پرتویست از علم واجب تعالی و تقدس
و ظلی است ازان که در مقابل خود منعکس گشته است و قدرت ممکن نیز ظلی است که در عجز و مقابل سیست او
منعکس شده و همچنین وجود ممکن ظلی است از حضرت وجود که مرآت عدم که مقابل اوست منعکس گشته است
سے نیاوردم از خانه چیزے نخست * تو دادی همه چیز من چیز تست * لیکن نزد فقیر ظل شی عین شی
نیست بلکه شبحی است و مثال آن شی و حمل یکے بر دیگرے ممتنع است پس نزد فقیر ممکن عین واجب
ثابت نبود چه حقیقت ممکن عدم است و عکسی که از اسما و صفات در ان منعکس گشته است شبح و مثال
آن اسما و صفات است نه عین آنها پس همه اوست درست نباشد بلکه همه از وست چه آنچه ذاتی ممکن است
عدم است که شرارت و نقص و خبث را منشا است و هر چه از جنس کمالات در ممکن پیدا است از
وجود و توابع آن همه مستفاد ازان حضرت است جل سلطانه نهایت پرتوے است از کمالات ذاتیه او سبحانه
پس ناچار او تعالے نور آسمانها و زمین باشد و ماوراے او سبحانه همه ظلمت بود کیف والعدم
فوق جمیع الظلمات تحقیق این مبحث کما ینبغی در مکتوبے که بنام فرزندے اعظمے مرحومے در بیان
حقیقت وجود و تحقیق ماهیات ممکنات نوشته است طلب فرمایند پس عالم باسرها نزد شیخ محی الدین
عبارت از اسما و صفات است که در خانه علم تمیز پیدا کرده در مرآت ظاهر وجود در خارج نمودی
حاصل کرده است و نزد فقیر عالم عبارت از عدمات است که اسما و صفات واجبی جل سلطانها
در خانه علم در آنجا منعکس گشته اند و در خارج بایجاد حق سبحانه آن عدمات باآن عکوس بوجود ظلی
موجود شده پس در عالم خبث ذاتی پیدا شد و شرارت جبلی ظاهر گشت و خیر و کمال همه عائد
بجناب قدس او شد جل و علا کریمه ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک
موید این معرفت است والله سبحانه الملهم پس ازین تحقیق معلوم گشت که عالم در خارج موجود است بوجود ظلی
چنانچه حضرت حق سبحانه در خارج موجود است بوجود اصلی بل بذاته غایة ما فی الباب این خارج نیز
ظل همان خارج است و در رنگ وجود و صفات پس عالم را عین حق جل و علا سلطانه نمیتوان گفت و حمل یکے
بر دیگرے جائز نباشد ظل شخص را عین شخص نمیتوان گفت لوجود التغایر بینهما فی الخارج لان الاثنین متغایران
و اگر کسے ظل شخص را عین شخص گوید بر سبیل تسامح و تجوز خواهد بود که خارج از مبحث است اگر گویند
که شیخ محی الدین و تابعان او نیز عالم را ظل حق میدانند تعالی پس فرق چه بود گوییم ایشان وجود

آن ظل را جز در وهم نمی انگارند و بوئی از وجود خارجی در حق آن تجویز نمی نمایند بالجمله کثرت موهومه را
بظل وحدت موجوده تعبیر مینمایند و در خارج موجود واحد را میدانند تعالی و تقدس شانه پس منشأ جعل ظل و حصول
و عدم آن جعل اثبات وجود خارجی گشت ظل را و عدم اثبات آن وجود ایشان را چون ظل وجود را وجود خارجی
اثبات نمی نمایند ناچار بر جعل مجعول میسازند این فقیر چون ظل را در خارج موجود میداند بجعل مبادرت می نماید
در نفی وجود اصلی از ظل فقیر و ایشان شریک اند و در اثبات وجود ظلی نیز متفق لیکن این فقیر وجود ظلی در
خارج اثبات مینماید و ایشان آن وجود ظلی را در وهم و تخیل می انگارند و در خارج جز احدیت مجرده را موجود
نمیدانند و صفات ثمانیه که بآراء اهل سنت و جماعت رضی الله تعالی عنهم وجود زائد آنها در خارج ثابت
شده است نیز در علم اثبات نمیکنند علمای ظواهر و ایشان رضی الله تعالی عنهم دو طرف اقتصار را
اختیار فرموده اند و حق متوسط نصیب این فقیر بوده که بآن موافق گشته اگر ایشان را نیز رؤیت خارج را
ظل آن خارج حصه یافتند از وجود خارجی عالم انکار نمی نمودند و بر وهم و تخیل اقتصار نمی فرمودند
و انکار از وجود خارجی از صفات واجب الوجود نیز نمی کردند و اگر علما نیز آگاه میگشتند هرگز ممکن را
وجود اصلی ثابت نمی کردند و بر وجود ظلی اکتفا می نمودند و آنچه فقیر در بعضی مکتوبات نوشته است
که اطلاق وجود بر ممکن بطریق حقیقت است نه بطریق مجاز منافی این تحقیق نیست زیرا که ممکن
در خارج بوجود ظلی بطریق حقیقت موجود است نه بسبیل توهم و تخیل کما زعموا سؤال صاحب
فتوحات مکیه اعیان ثابته را برزخ گفته است بین الوجود و العدم پس عدم بطور او نیز داخل حقائق
ممکنات گشت پس فرق در میان تحقیق و آن قول چه بود جواب برزخ باین اعتبار گفته است که
صور علمیه را دو رو هست روئی است که بوجود دارد بواسطه ثبوت علم و روئی است که بعدم دارد بواسطه
خارجی لان الاعیان ما شمت رائحة من الوجود الخارجی عنده و عدمی که درین تحقیق اندراج یافته است
حقیقت دیگر دارد و همچنین آنچه در عبارات بعضی اعزه که اطلاق عدم بر ممکن رفته است مراد
از ان معدوم خارجی است نه عدمی که بالا تحقق یافته و او تعالی از ان اسما و صفات که در علم تفصیل
و تمیز یافته اند و در مرایای عدمات منعکس گشته حقائق ممکنات شده اند و را و ورا است پس با عالم
او را سبحانه هیچ وجه مناسبت نباشد ان الله لغنی عن العالمین او را سبحانه با عالم عینیت و اتحاد ساختن
بلکه نسبت دادن برین فقیر بسیار گران است آن ایشانند و من چنینم یا رب سبحان ربک

می [illegible] سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین والسلام علیکم وعلی من لدیکم

مکتوب دوم بمیر شمس الدین خلخالی تحریر یافت در بیان آنکه مرتبهٔ ذات او تعالی و مرتبهٔ صفات او سبحانه فوق از اعتبار وجود و وجوب است الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی نامهٔ شریفه که از روی محبت و اخلاص صادر فرموده بودند رسید فرحت فراوان رسانید کثرت اخوان دین سبب سعادت است در آخرت [illegible] علیهم و علیهم من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است چه محبت تا از صفات سبع یا ثمانی واجب الوجود تعالی و تقدس اختلاف الآراء که صفات حقیقیه اند در خارج موجود اند و غیر اند اہل حق شکر الله تعالی سعیهم از فرق مخالفه هیچ یکی بوجود صفات واجبی جل سلطانه قائل نگشته است حتی که متاخرین صوفیه از ایشان نیز انکار وجود صفات نموده اند و زیادتی صفات را بعلم راجع داشته اند و از روی تعقل همه غیر اند صفات بذات و باذات تو از روی تحقق همه عین همه و الحق که سخن اہل حق برحق است و مقتبس است از مشکات نبوت و مؤید است بکشف صریح است غایة ما فی الباب الاشکالی که مخالفان در وجود صفات وا اند گوی است صفات اگر موجود باشند خالی نیستند ممکن باشد یا واجب امکان مستلزم حدوث است لان کل ممکن حادث عندهم و قول بتعدد واجب منافی توحید است و ایضا بر تقدیر امکان جواز انفکاک صفات ذات تعالی و تقدس لازم میشود و این معنی موجب جواز جهل و عجز است مر واجب را تعالی و تقدس حل این اشکال بتوجه بر این فقیر ظاهر ساخته اند آن است که حضرت حق تعالی بذات خود موجود است نه بوجود که عین باشد آن وجود یا زائد و صفات واجب تعالی بذات تعالی موجود اند نه بوجود زیرا که وجود را در آن موطن گنجایش نیست شیخ علاء الدوله اشارتی باین مقام فرموده است آنجا که گفته فوق عالم الوجود عالم الملک الودود پس نسبت امکان و وجوب نیز در آن موطن متصور نباشد چه امکان و وجوب نسبتی است میان ماهیت و وجود و حیث لا وجود لا امکان و لا وجوب این معرفت ورای طور نظر و فکر است محجوبان عقیله عقل از این معرفت چه در یابند و غیر از انکار نصیب شان چه بود الا من عصمه الله سبحانه دیگر سیادت پناه میر محب الله چند گاه اینجا بودند الحال چون متوجه آن حدود شدند بصحبت و خدمت ایشان را مغتنم دانند والسلام علیکم وعلی من لدیکم

مکتوب سوم بمخدوم زادگی حقائق و معارف آگاهی

مظهر فیض الهی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی صدور یافت در بیان آنکه معامله آفاق و انفس داخل
ظلال است و در بیان ولایت صغری و کبری و کمالات نبوت و تحقیق حقیقت تجلی فعالی که بعضی صوفیه را
رو داده اند که آن ظل فعل حق است نه عین فعل و صفات و ذات الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی هر چه در مرایای آفاق و انفس ظاهر شود بداغ ظلیت متسم است پس سزاوار نفی بود نه اثبات
نموده آید و چون معامله از آفاق و انفس گذشت از قید ظلیت رست و شروعی در تجلی افعال و صفت
میسر گشت و معلوم شد که قبل ازین هر تجلی که رو داده بود در ستر آفاقی و انفسی اگر چه آنرا تجلی ذات دانسته
همه تعلق بظلال فعل و صفت داشت نه بنفس فعل و صفت بذات خود چه رسد تعالی و تقدس زیرا که
دائره ظلیت بنهایت انفس منتهی میگردد پس هر چه در آفاق و انفس ظهور کند داخل آن دائره است فعل
و صفت نیز هر چند فی الحقیقه ظلال حضرت ذات اند تعالی و تقدس اما داخل دائره اصل اند و ولایت این مرتبه
ولایت اصلی است بخلاف ولایت مرتبه سابق که بآفاق و انفس تعلق دارد که ولایت ظلی است منتهیان
دائره ظل را با تجلی برقی که ناشی از مرتبه اصل است میسر است که یک ساعت از قید آفاق و انفس وا رهانند
و جمعی که از دائره آفاق و انفس درگذشتند و از ظل باصل پیوستند ضیای تجلی برقی در حق ایشان دائمی است
چه مسکن و ماوای این بزرگواران دائره اصل است که تجلی برقی ناشی ازان است بلکه معامله این بزرگواران
از تجلیات و ظهورات فوق است زیرا که هر تجلی و ظهور بهر مرتبه که تعلق کند از شائبه ظلیت بیرون نیست
و گرفتاری اصل الاصل ایشان را از ظل فارغ ساخته است و از زیغ البصر خلاص کرده نهایت
آمال در ولایت ظلی که ولایت صغری است به تجلی برقی حصول می پیوندد و این تجلی برقی قدم اول است
در ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات و ولایت صغری ولایت اولیاست
قدس الله تعالی اسرارهم ازینجا تفاوت ولایت اولیا و ولایت انبیا باید دریافت صلوات الله تعالی
و تسلیماته سبحانه علیهم که نهایت آن ولایت بدایت این ولایت است از کمالات نبوة انبیا علیهم الصلوات
والتحیات چه گوید که بدایت نبوت نهایت این ولایت است مگر حضرت خواجه نقشبند قدس سره
نصیبی از ولایت انبیا علیهم الصلوات والتحیات بتبعیت و وراثت فرا گرفته اند که گفته اند ما نهایت را در بدایت
درج میکنیم این فقیر اینقدر رسیده اند که نسبت حضور نقشبندیه چون بکمال برسد بولایت کبری می پیوندد
و از کمالات آن ولایت حظ وافر میگیرد بخلاف طرق دیگران که نهایت کمال شان تا تجلی برقی است

۱۲

باید دانست سیرے کہ بعد از سیر آفاق و انفس میسر گردد سیر در اقربیت حق است سبحانہ و تعالی زیرا کہ فعل او
تعالی نیز از ما بما نزدیکتر ست و ہمچنین صفت او تعالی از ما و از فعل او تعالی نیز بما نزدیکتر ست و ذات او تعالی
ہم از ما و ہم از فعل و صفت او سبحانہ بما نزدیکتر ست سیر درین مراتب سیر در اقربیت است حقیقت تجلی فعل و تجلی صفت
و تجلی ذات درین موطن متحقق میشود و از سلطنت وہم و دائرہ خیال اینجا تجافی حاصل میگردد زیرا کہ سلطنت وہم
و خیال را بیرون دائرہ آفاق و انفس سلطنت میسر نیست نہایت وہم تا نہایت ظل است ہر جا ظل نبود وہم نبود
پس ناچار در ولایت ظلی خلاصی از قید وہم بعد موت میسر شود کہ وہم او بعدم آرد و در ولایت اصلی کہ
ولایت کبری است خلاصی از قید وہم و خیال درین نشأہ میسر است با وجود وہم از قید وہم آزادی است آنچہ طائفہ
اولی را در آخرت است طائفہ اخری را اینجا میسر است در ولایت ظلی درین نشأہ حصول مطلوب غیر مشوب از شوائب وہم و
خیال نیست و در ولایت اصلی مطلوب از علت تراشش وہم منزہ و مبرا است ما نا کہ حضرت ملا او ہم از
حیطہ وہم و قید خیال ہم تنگ آمدہ از روی موت مینماید تا بود کہ مطلوب را عریان از لباس وہم و خیال
در کنار کشد و در مبادی موت منع شفاک اللہ نمودہ میفرماید ع من شوم عریان ز تن او از خیال تا خرامم
در نہایات الوصال بعد بشنو آنکہ گفتیم در آفاق و انفس تجلیات ظلال افعال و صفات است تجلیات نفس
افعال و صفات بیانش آنست کہ تکوین از صفات حقیقیہ است چنانچہ مذہب علمای ماتریدیہ است شکر اللہ تعالی
سعیہم نہ از صفات اضافیہ کما زعمتہ الاشعریۃ درین صفت چون رنگ اضافت غالب است نظر بصفات دیگران
از صفات اضافیہ گمان بردہ اند نہ چنین است بلکہ آن صفت از صفات حقیقیہ است کہ رنگ اضافت ایں
ممتزج گشتہ است و این صفت تکوین پایان ترجمیع صفات است رنگ صفات عالیہ دارد شمول نصیبے
از علم و حیوۃ دارد و حظے از قدرت و ارادت نیز دارد و این صفت تکوین را جزئیات است کہ
فی الحقیقت ظلال وے اند ہمچون تخلیق و ترزیق و احیا و اماتت و انعام و ایلام و این جزئیات
داخل افعال اند کہ فی الحقیقت ظلال آن صفت اند و از دائرہ صفات حقیقیہ خارج و این فعل را
دو وجہ است وجہتے بفاعل و وجہتے دیگر بمفعول و این دو وجہ در نظر کشفی متمایز اند وجہ اولی
عالی است و وجہ ثانیہ سافل و ایضاً وجہ اولے در نظر ہمچو اصلے در آید و وجہ ثانیہ در رنگ
ظل آن اصل و ایضاً وجہ اولی رنگے از وجوب دارد و وجہ ثانی رنگی از امکان این وجہ ثانی
مبادی تعینات غیر انبیاست علیہم الصلوات و التسلیمات و از اولیاء کرام و سائر انام و

این فعل حق جل سلطانه چون باعتبار جهتین رنگی از وجوب دارد و رنگی از امکان ناچار ممکن باشد زیرا که
مرکب از وجوب و امکان ممکن است و ایضاً این فعل چون باعتبار جهت فوقانی روی بقدم دارد و باعتبار جهت
تحتانی قدمی در حدوث ناچار حادث باشد زیرا که مرکب از قدیم و حادث حادث است و جمعی که فعل حق را
جل سلطانه قدیم گفته اند نظر بجهت اولی است و جمعی دیگر که حادث دانسته اند منظور ایشان جهت اخری است
فنظر طائفه اولی بلند است و نظر طائفه ثانیه پست هر چند هر دو فریق از حق دو طرف مانده است و حق متوسط
است که این فقیر بآن اعتبار یافته است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مثل این تحقیق
در صفات حقیقیه نیز در بعضی از مکاتیب تحقیق یافته است طلب نمایند باید دانست که وجه ثانیه فعل
عبارت از خلق خاص است که تعلق بزید گرفته است و این خلق زید گویا جزئی است از جزئیات مطلق
خلق مثلاً و این خلق خاص که تعلق بزید گرفته است نیز جزئیات دارد در رنگ خلق ذات زید و خلق صفات
زید و خلق افعال زید و این جزئیات خلق زید در رنگ ظلال اند مر آن خلق زید را که همچون کلیست و خلق فعل زید را
نیز ظلی است و مظهری و آن کسب زید است که تعلق بفعل مخلوق کرده است این کسب از زید از جانب زید نخود نیاورده است بلکه
کسب او نیز ظلی است از خلق حق جل و علا پس ازین معارف معلوم گشت که فعل ظل تکوین است و وجه ثانیه از فعل
ظل صفت مر وجه اولی را چنانچه تحقیق یافته است و وجه ثانیه نیز ظلی است که خلق زید بود مثلاً و خلق زید را
نیز ظلی است که تعلق بفعل زید بود و این ظلال اخیر ظلی است که کسب زید باشد چون این علوم دانستی بدانکه در نظر
سالکان در وقت سلوک مثلاً چون نسبت کسب زید از زید منتفی گردد و اضافه آن بزید مرتفع شود ناچار
فاعل آن فعل حق را سبحانه و تعالی و تقدس بلکه افعال متکثره و متباینه خلائق را فعل یک فاعل حق
بینند و ظهور این معنی را تجلی افعال می انگارند انصاف می باید داد که این تجلی تجلی فعل حق است سبحانه
یا تجلی ظلی از ظلال آن فعل است که بمراتب تنزل نموده بهم ظلیت یافته است بر تجلی فعلی تجلیات دیگر را قیاس
باید کرد که بعضی از ظلال کفایت نموده باصل الاصل نا رسیده اند و بجوز و مویز آرام یافته باید دانست
که وجوب وجود چونکه نسبت و اضافت است ناچار در مرتبه فعل یافته شود و چون این نسبت بعالم مناسبت
ندارد بلکه مخصوص بصانع عالم است تعالی و تقدس پس بوجه اولی از فعل که بالا ذکر یافته است مناسب باشد
اگر گویند ازین بیان لازم می آید که وجوب در مرتبه ذات و صفات تعالی و تقدس ثابت نباشد و ذات
و صفات او تعالی و تقدس واجب گفته نشود پس وجوب از حضرت ذات و صفات مسلوب بود چنانچه امکان

و امتناع از آن حضرت تعالی مسلوب است پس قسم رابع پیدا شد سوای وجوب و امکان و امتناع
و حال آنکه انحصار عقلی ثابت شده است در این اشیاء ثلثه گوئیم اگر این انحصار در ماهیت است نسبت بوجود آن
فحیث النسبة الماهیة الی الوجود لا انحصار کما فی ذات الواجب تعالی وصفاته سبحانه فان ذاته تعالی موجود
بذاته لا بالوجود حینما کان او زائدا وصفاته تعالی موجودة بذاته سبحانه من غیر ان یتخلل فیها وجود فذاته تعالی وصفاته
سبحانه فوق هؤلاء الثلثة المنحصرة غایة ما فی الباب اما تصور ذاته تعالی وتعقلت صفاته سبحانه بالوجوه
والاعتبارات اذ لا سبیل الی الکنه عرض لذاته سبحانه فی الوجود التصوری الظلی الوجوب لما هو الانسب والالیق بذاته
تعالی وعرض لصفاته سبحانه فی الوجود الذهنی الامکان لما هو المناسب لها حیثما جاء الی الذات فذاته تعالی
وصفاته سبحانه فی حد انفسهما فوق قربة الوجوب والامکان بل فوق قربة الوجود ایضا وباعتبار الوجود
التصوری الظلی الوجوب انسب للذات تعالی والامکان انسب للصفات تعالت وتقدست فالصفات الثمانیة من حیث
الوجود الخارجی لا واجبة ولا ممکنة بل فی فوق الوجوب والامکان وباعتبار الوجود الذهنی ممکنة ولا یلزم من هذا الامکان
الحدوث فانه لیس لذواتها کما فی الممکنات بل لوجوداتها الظلیة ویناسب هذه المعرفة ما قال ارباب المعقول من ان الکلیة
والجزئیة تعرضان للماهیة باعتبار خصوصیة الوجود الذهنی فلا یوصف بهما الماهیة حال الوجود الخارجی
فزید الموجود فی الخارج مثلا قبل التعقل لیس بجزئی کما انه لیس بکلی بل عرض له الجزئیة بعد الوجود الذهنی
الظلی بل نقول جمیع النسب والاضافات والاحکام والاعتبارات التی تحمل علیه تعالی کالالوهیة والازلیة
غیر الصفات الثمانیة الموجودة انما یصدق علیه سبحانه باعتبار التصور والتعقل والا فالذات
من حیث هو غیر متصف بصفة ولا مسمی باسم ولا محکوم بحکم فصاحب الشرع تعالی انما اطلق علی
ذاته اسما واحکاما باعتبار التناسب والتشابه لتکون قریبة الی افهام المخلوقات ویکون التکلم معهم
علی قدر عقولهم کما یقال لزید الموجود فی الخارج بدون ملاحظة وجوده الذهنی انه جزئی علی
سبیل التشبیه والتغلیب ویکون حکمهم بالجزئیة لزید انسب واشبه من حکمهم بانه کلی فکذلک الحکم
بالوجوب والوجود علی الذات الاقدس العلی اولی وانسب من الحکم بالامکان والامتناع والا فلا یصل
الی جنابه قدس تعالی وجوب ولا وجود کما لا یلیق لجناب تنزیهه تعالی امکان وامتناع وافهم هذه
المعرفة الشریفة المقدسة فانها اساس الدین وخلاصة علم الصفات والذات تعالت وتقدست
وما تکلم بها احد من العلماء ولا الواحد من الکبراء انما اختص الله سبحانه هذا العبد بهذه المعرفة والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب چہارم بسیادت مآب میر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین که
بعضے صوفیه قرار داده اند فی الحقیقة ده شطر اند از سه شطر علم الیقین و یک شطر علم الیقین در پیش است

تا بعین الیقین چه رسد و بیان آنکه صاحب این علوم مجدد این الف ست الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی مدتی ست که از احوال خیر مآل خود اطلاع نبخشیده اند المسئول من الله سبحانه سلامتکم و استقامتکم
بدانند که علم الیقین عبارت از شهود آیات ست که افاده یقین علمی نماید این شهود فی الحقیقة استدلال ست از اثر بموثر
پس آنچه از تجلیات و ظهورات و مرایاے آفاق و انفس دیده شود همه از قبیل استدلال اثر بموثر ست اگرچه آن
تجلیات را تجلیات ذاتیه نامند و آن ظهورات را الی بعینه خوانند چه ظهور شی در مرآت حصول شبح ست از آثار آن شی
نه حصول عین آن شی پس سیر آفاقی و انفسی تمام قدم از دائرهٔ علم الیقین بیرون نکشد و غیر از استدلال از اثر
بموثر نصیب آن نباشد قال الله تبارک و تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق دیگران سیر آفاقی را
از علم الیقین دانسته اند و عین الیقین و حق الیقین در سیر انفسی اثبات نموده اند و بیرون از انفس سیر نگفته ع آن
ایشانند و من چنینم یا رب همه میدانند که حضرت حق سبحانه به بنده از بنده نزدیکتر ست پس از بنده تا حق جل و علا
در جانب اقربیت سیر دیگر متخیل ست که وصول بقطع آن منوط است این سیر ثالث نیز فی الحقیقة شعبه علم الیقین ست
هر چند دائره ظلیت بیرون ست اما از شائبه ظلیت پاک و مبرا نیست زیرا که اسما و صفات واجبی جل سلطانها
فی الحقیقة ظلال حضرت ذات اند تعالی و تقدس هر جا شوب ظلیت است دخل آثار و آیات است پس ایشان از سه سیر
علم الیقین یک سیر اول را مخصوص بعلم الیقین ساخته اند و سیر دوم را حاصل عین الیقین و حق الیقین گردانیده اند
و فقیر هنوز لب نکشاده تا دائرهٔ علم الیقین تمام شود عین الیقین هنوز در پیش است ع قیاس کن ز گلستان من
بهار مرا ازعین الیقین و حق الیقین چه گوید اگر گوید که فهم کنند که در باب این معارف از حیطهٔ ولایت
ارباب ولایت در رنگ علما ظواهر در ادراک آن عاجزند و در رک آن قاصر این علوم مقتبس از مشکوة انوار
نبوت اند علی اربابها الصلوة و السلام و التحیة که بعد از تجدید الف ثانی بتبعیت و راثت تازه گشته اند
و بطراوت ظهور یافته صاحب این علوم و معارف مجدد این الف ست کما لا یخفی علی الناظرین فی علومه
و معارفه التی تتعلق بالذات و الصفات و الافعال و تتلبس بالاحوال و المواجید و التجلیات
و الظهورات فیعلمون ان هؤلاء المعارف و العلوم وراء علوم العلماء و وراء معارف الاولیاء
بل علومهم هؤلاء بالنسبة الی تلک العلوم قشر و تلک المعارف لبّ ذلک القشر و الله سبحانه تعالی

دیده اند که بر سر هر مائة مجددی گذشته است اما مجدد مائة دیگر است و مجدد الف دیگر چنانچه در میان مائة
و الف فرق است در مجددین اینها نیز همان قدر فرق است بلکه زیاده از آن و مجدد آنست که هرچه در ان مدت
از فیوض بامتان برسد بتوسط او برسد اگرچه اقطاب و اوتاد آن وقت بوند و بدلا و نجبا باشند و خاص کنند
بنده مصلحت عام را هم والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات العلی و علی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة
المقربین و عباد الله الصالحین اجمعین مکتوب پنجم بمیر شمس الدین علی خلخالی صدور یافته
در بیان آنکه صفات او تعالی دو اعتبار دارند اول اعتبار حصول آنهاست فی انفسها و اعتبار دوم
قیام آنهاست بذات هر دو اعتبار متمیز در خارج اند. الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما صفات واجبی
جل سلطانه که موجود اند و قیام بذات دارند تعالی و تقدس دو اعتبار دارند اعتبار اول آنکه فی حد ذاتها ثابت
اند و اعتبار دوم آنکه قیام بذات واجبی دارند تعالی و تقدس به اعتبار اول مناسبت بعالم دارند و مبادی
تعینات اند باعتبار دوم از عالم مستغنی اند و هیچ توجهی بعالم و عالمیان ندارند و ایضاً در نظر کشفی باعتبار
اول از ذات تعالی و تقدس منفک مینمایند و اثبات ذات تعالی و تقدس ماورای اینها نموده می آید و باعتبار
ثانی نه چنین اند و انفکاک متصور نه و ایضاً باعتبار اول حجاب اند تعالی و تقدس و باعتبار ثانی از حجاب
مرفوع است در رنگ آنکه بیاضی که قائم بجامه است حجاب جامه نیست غایة ما فی الباب بیاض هر دو اعتبار
حصول نفسی و حصول قیامی حجاب ذات نیست هر چند محسوس همان بیاض است اما حجابیت مرفوع است
بخلاف صفات واجبی تعالی و تقدس که باعتبار اول حاجب اند و باعتبار ثانی غیر حاجب و فرق در میان
این دو اعتبار اندک خیال کنی این فقیر با وجود جذب قوی و سرعت سیر ما بین این دو اعتبار را در یک دو
پانزده سال قطع کرده است علماء متقدمین بفرق این دو اعتبار رهنمون نگشته اند که حصول عرض
فی نفسه همان حصول قیامی اوست در جوهر و از علماء متاخرین بعضی بفرق این دو اعتبار
راه یافته اند و تحقیق نموده اند که حصول نفسی عرض دیگر است و حصول قیامی دیگر لان
العرض یقال فی تعریفه انه یحصل فقام فی الوجود غیر القیام و این تحقیق متاخران که در عرض نموده اند
نمونه ایست از تحقیقات پیران صوفیه عروج مستمندی و وسیله بود از برای حاجتمندی بسیاری از تحقیقات
کلامیه تعلق بعلم سیر و سلوک در نموده است و واسطه معارف آن جل شانه گشته والسلام

علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی وعلی اله واصحابه من الصلوات واتمها ومن التسلیمات اکملها

مکتوب ششم بمخدوم زادگی جامع علوم عقلیه و نقلیه مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان بعضی از اسرار که مقصود از ایجاد چه امر است و اتباع پیغمبر بامر ملت حضرت ابراهیم علیهما الصلوة والسلام مفهوم میگردد

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی الکرام که مقصود از آفرینش بی آنست که ولایت محمدی بولایت ابراهیمی علیهما الصلوات والتحیات منصبغ گردد و حسن ملاحت این ولایت با جمال صباحت آن ولایت ممتزج شود ورد فی الحدیث اخی یوسف اصبح وانا املح و بعد از امتزاج این اصباح و امتزاج مقام محبوبیت محمدیه بدرجه علیا رسد تا که مقصود از امر باتباع ملت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام حصول این دولت عظمی بوده است و طلب صلوات و برکات مماثل صلوات و برکات حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام برای این غرض بوده ملاحت و صباحت هر دو نبی از حسن ذات الله تعالی است صفات ملکین حسن صفات و افعال و آثار بتبعیه مستفاد از حسن صباحت است که کثیر البرکه است حسن ملاحت بحضرت اجمال مناسب تر است گویا ملاحت مرکز است حسن را و صباحت دائره آن مرکز در حضرت ذات تعالی و تقدس چنانچه بساطت است وسعت است نیز آن بساطت و وسعت که در فهم ما در آید و نه آن اجمال و تفصیل که مدرک ما گردد ولا بد کما لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر بساطت و وسعت ذات تعالی اثبات مینمائیم از یکدیگر جدا اند نه آنکه تباین یکدیگر اند چنانچه بعضے گمان برده اند اما تمیزی که درمیان اینها دران مرتبه ثابت است خارج از حیطه ادراک ما است و بیرون از دائره افهام ما پس ملاحت و صباحت نیز دران مرتبه متمیز باشند و احکام یکدیگر از همدگر جدا بوند و کمالاتی که باینها متعلق شوند از همدگر جدا باشند و آنچه مقصود از آفرینش خود میدانستم معلوم شد که بحصول پیوست و مسئول هزار ساله باجابت قرین گشته الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین و مصلحا بین الفئتین و کمل الحمد علی کل حال والصلوة والسلام علی خیر الانام وعلی اخوانه الکرام من الانبیاء والملائکة العظام چون صباحت نیز برنگ ملاحت متلون گشته است مرتبه لاجرم بمقام خلت ابراهیمی نیز وسعتے پیدا کرده است و محیط حکم مرکز پیدا کرده باید دانست که مقام محبت بمرتبه ملاحت مناسبت دارد و مقام خلت مرتبه صباحت و محبت محبوبیت در رفاقت خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوة والسلام و محبت خاص مخصوص بحضرت کلیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام و حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نسبت یاری و ندیمی دارد محبت و محبوبی فی یکدیگر است و یاری و ندیم دیگر بهر کدام نسبت علیحده است و این فقیر چون مرید ولایت محمدیه و ولایت موسویه است

علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة موطن و مسکن و مقام ملاحت دارد بواسطهٔ غلبهٔ محبت ولایت محمدی علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة نسبت محبوبیت غالب است و نسبت محبیت مغلوب و تو ای فرزند با وجود این معامله که بخلافت من مربوط
بوده ای کارخانهٔ عظیم دیگر بمن حواله فرموده اند و برای پیری و مریدی مرا نیاورده اند مقصود از خلقت من تکمیل و ارشاد
خلق نیست معاملهٔ دیگر است و کارخانهٔ دیگر درین ضمن هر که مناسبت دارد فیض خواهد گرفت و الا لا معامله
تکمیل و ارشاد نسبت باین کارخانه امریست همچون مطروح فی الطریق دعوت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات نسبت
به معاملات باطنیهٔ ایشان همین حکم دارد هر چند منصب نبوت ختم یافته است اما از کمالات نبوت و خصایص
آن بطریق تبعیت و وراثت کمل تابعان انبیا را نصیب است علیهم الصلوات و التحیات مکتوب هفدهم به فقیر حقیر
عبدالحی که جامع این مکتوبات شریفه است صدور یافته در بیان مراتب سه‌گانهٔ محبوبیت و محبیت و محبت
و حب و رضا و مرتبه فوق آنها و خصوصیت هر کدام از آنها به پیغمبری ما نیاسبه لک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
والحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام و جعلنا من امة حبیبه محمد المصطفی علیه و علی آله الصلوة والسلام
بدان ارشدک الله تعالی که محبت ذاتیه که حضرت ذات تعالی و تقدس خود را دوست دارد به سه اعتبار محبوبیت و محبیت و
محبت ظهور کمالات محبوبیت ذاتیه بخاتم الرسل علیه و علی آله و علیهم الصلوات و التسلیمات مسلم است غایة ما فی الباب
در جانب محبوبیت دو کمال است فعلی و انفعالی فعلی اصل است و انفعالی تابع آن لیکن انفعال علت فاعلی است
فعل را هر چند در وجود متأخر است اما در تصور متقدم و ظهور کمالات محبیت نصیب حضرت کلیم الله است علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام و اعتبار سوم که نفس محبت است ابو البشر حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
اولا درینجا مشهود گشت ثانیا حضرت ابراهیم نیز علی نبینا و علیه الصلوة والسلام همانجا مشهود شد و ثالثا
حضرت نوح علیه السلام نیز درین اعتبار بنظر در آمد والامر الی الله سبحانه حضرت ذات تعالی و تقدس چنانچه خود را
دوست میدارد کمالات اسمائی و صفاتی و افعالی خود را دوست میدارد و ظهور این محبت حضرت تعالی و تقدس
مر اسما و صفات خود را در حضرت خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و ظهور محبوبیت اسمائی و صفاتی
و افعالی در انبیاء دیگر متحقق است علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام والتحیات در رنگ ظهور محبیت اینها چون
اسما و صفات و افعال اظلال است ظهور محبوبیت آن ظلال بتوسط اصول اینها نصیب اولیای مرادان و محبوبان است
و در رنگ محبیت آن ظلال نصیب اولیای مریدین و محبین است و فوق مقام محبت ذاتیه مقام حب است که جامع
اعتبارات ثلثه است و اجمال آنها و مقام رضا فوق مقام محبت و حب است چه مرتبه رضا فوق مرتبه محبت است زیرا که

در محبت وجود نسبت هست اجمالاً و تفصیلاً و در مقام رضا خود نسبت که مناسب حضرت ذات است تعالی و تقدس
فوق مقام رضا قدمی نیست مگر خاتم الرسل را علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات از آن مقام خبر داده که فرمود علیه و علی آله
الصلوة والسلام لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و در حدیث قدسی مکرر باین خصوصیت
اشارت است که وارد شده یا محمد انا وانت وما سواک خلقت لاجلک فقال محمد علیه وعلی آله الصلوة
والسلام اللهم انت وما انا وما سواک ترکت لاجلک محمد رسول الله را صلی الله علیه وعلی آله وسلم امروز چه
دریابند و عظمت و بزرگی ایشان را درین نشأه چه شناسند که حق بباطل درین دار ابتلا ممتزج است و حق با باطل مخلوط در روز
قیامت بزرگی ایشان معلوم خواهد گشت که امام پیغمبران باشند و صاحب شفاعت ایشان آدم و من دونه تحت لوای ایشان
بوند علیه وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها جائز است که در آن موطن
خاص که فوق مقام رضا است خادمی را از خادمان او بشرف رفاقت ایشان بوراثت و تبعیت جا دهند و به طفیل محرم آن
بارگاه سازند اگر کریمان کارها دشوار نیست به این معنی مستلزم مزیت خیر انبیا بر انبیا نیست علیهم الصلوات
والتحیات چه خادم را با مخدوم چه مساوات و تابع را با متبوع چه همسری که نسبت اصل مقصودیت و تابع طفیلی
نهایت ما فی الباب تابع الفضل جزئی میکشد که دران محظور نیست چه حجام و حائک را باعتبار صنعت خود بر عالم ذی فنون
فضل دارد که از حیز اعتبار ساقط است کلامنا اشارات و رموز و بشارات و کنوز لا نصیب منها للاکثر الا ان
یرضوا بها بحسن الظن ینتج ایمانهم ثمرات تنفعهم والله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها

مکتوب شصت و هشتم بنجابان صحبت دریافته در بیان فرق ایمان غیب بعض خواص و ایمان متوسطان * الحمد لله و
سلام علی عباده الذین اصطفی از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است قال الله تبارک و تعالی واذا سألک عبادی
عنی فانی قریب قال الله تعالی ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من
ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا قرب و معیت او تعالی بیچون ذات او سبحانه بیچون و بیچگونه است زیرا که چون را
به بیچون راه نیست پس هرچه از معنی قرب و معیت بعقل و فهم ما مدرک شود و یا بکشف و شهود ما در آید او تعالی از آن معنی منزه
و مبرا است که قدمی در مذهب مجسمه دارد ایمان آریم که او تعالی قریب با ما است اما معنی قرب و معیت ندانیم که چیست
و درین نشأه نهایت غیب کمال ایمان بغیب است بذات و صفات او تعالی سه دیدنیان نگاه است پیش بینان بی بهره اند
که هست ایمان بغیب اخص خواص است در رنگ ایمان غیب عوام نیست عوام بسماع یا باستدلال ایمان بغیب

حاصل کردہ اند و اخص خواص غیب الغیب را در پس پردہ ہای ظلال جمال و جلال وورای سیر اوقات تجلیات و
ظہورات مطالعہ نمودہ ایمان بغیب حاصل نمودہ اند و متوسطان ظلال را اصل انگاشتہ و تجلیات عین متجلی دانستہ بایمان شہودی
خرسند اند و در حق ایشان ایمان بغیب نصیب اعدا است کلمۂ چند جمالیہ ہم نوشتہ شد باعث تصدیع آنکہ مولانا عبد الغفور و مولانا
حاجی محمد از یاران مخصوص اند ہر چند مسلم حسان در باب مشار الیہما بوقوع آید موجب امتنان فقیر است ؎ باکریمان کارہا
دشوار نیست + والسلام مکتوب نہم بملا عارف ختنی صدور یافت در بیان فضائل کلمۂ طیبہ لا الہ الا اللہ و تحقیق
مقام تنزیہ و بیان آنکہ ایمان بغیب وقتی متحقق شود کہ معاملہ باقربیت رسد چہ آن معاملہ از ضبط وہم و خیال بیرون است

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی مولانا محمد عارف ختنی نخست نفی آلہ باطلہ نمودہ اثبات معبود بحق جل سلطانہ
نماید و ہر چہ بداغ چونی و چندی متسم است آنرا تحت لا داخل ساختہ ایمان بخدای بیچون جل شانہ حاصل کند تمامی ہرچہ
در نفی و اثبات کلمۂ طیبہ لا الہ الا اللہ است قال علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام افضل الذکر لا الہ الا اللہ وقال علیہ وعلی آلہ
الصلوۃ والسلام حاکیا عن اللہ سبحانہ فان السموات السبع وما فیہن غیری والارضین السبع فی کفۃ و لا الہ
الا اللہ فی کفۃ لمالت بہن لا الہ الا اللہ چرا افضل نباشد و راجح نیاید کہ یک کلمۂ آن نفی جمیع ماسوی مینماید چہ سموات چہ ارضین
چہ عرش چہ کرسی چہ لوح چہ قلم چہ عالم و چہ آدم و کلمۂ دیگران اثبات معبود بحق میفرماید جل برہانہ کہ خالق سموات و ارضین است
و ماسوای حق جل وعلا ہر چہ ہست از آفاق و انفس ہمہ بداغ چونی و چندی متسم است پس ناچار در مرآۃ آفاق و انفس
متجلی شود بطریق اولی چند و چون خواہد بود کہ شایان نفی است پس معلوم و موہوم و مشہود و محسوس ما ہمہ بچون و چگونہ متعلق
بسبب شائبۂ امکان معیوب است زیرا کہ معلوم و محسوس ما منحوت ماست و مجعول نیز ہمی کہ در علم ما متعلق شود عین شبیہہ است و کمال کہ
بانداز فہم ما بود عین نقص پس ہر چہ بر ما متجلی و مکشوف و مشہود گردد ہمہ غیر حق است سبحانہ وتعالی ورای وراء است حضرت
خلیل علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام فرماید ما تعبدون ما تنحتون واللہ خلقکم وما تعملون منحوت ما خواہ بدست تراشیدہ باشیم و خواہ بعقل
و وہم ہمہ مخلوق حق است سبحانہ و شایان عبادت نہ شایان عبادت آن خدای بیچون و بیچگونہ است کہ دست وہم ما از دامن ادراک
او تعالی کوتاہ است و دیدہ کشف و شہود ما از شہود عظمت و جلال او سبحانہ خیرہ و تباہ پس ایمان باینچنین خدای بیچون و بیچگون
جل شانہ میسر شود کہ بطریق غیب چہ ایمان شہودی ایمان بدو نیست تعالی بلکہ ایمان است بمنحوت خود کہ از مخلوقات اوست تعالی و تشریک است
ایمان غیر را بایمان او تعالی بلکہ ایمان بغیر است پس اعاذنا اللہ سبحانہ عن ذلک ایمان بالغیب وقتی میسر شود کہ وہم را بسیر آنجا
جولانگاہ نماند و ہیچ چیز از آنجا در تخیلہ منتقش نگردد و این معنی در اقربیت او تعالی متحقق است کہ از حیطۂ وہم و خیال بیرون است چہ ہر چند
دورتر بود جولانگاہ وہم آنجا بیشتر باشد و سلطنت خیال زیادہ تر داخل شود و این دولت مخصوص انبیا است علیہم الصلوات والتسلیمات

و ایمان بغیب نصیب این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات در تبعیت و وراثت ایشان بزرگان این امت را مشرف ساخته اند ایمان بغیب
که علماء ظاهر را حاصل است از حیطهٔ وهم خارج نیست چه ماوراء الوراء نزد عوام جانب بعد است که جولانگاه وهم است و ماوراء الوراء
نزد این بزرگواران علیهم الصلوة والتسلیمات والتحیات در جانب قرب که وهم را آنجا مجال نیست تا زمانیکه در دنیا بقیات حیات دنیا
زنده است از ایمان غیبی چاره ندارد چه ایمان شهودی اینجا معلوم است و چون نشأهٔ آخرت بر توی ندارد و صورت وهم و خیال هیچ
نمیکند ایمان شهودی مقبول بود و از مظنهٔ جعل و بحث مبرا باشد آنجا هم که چون محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم
در دنیا بدولت رؤیت مشرف گشت اگر ایمان شهودی در حق او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اینجا اثبات کنیم محمود بود
و از مظنهٔ جعل و بحث آزاد باشد چه آنچه دیگران را فردا موعود است او را اینجا میسر است علیه و علی آله الصلوة والسلام ذلك
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم باید دانست که کلمهٔ نفی را حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
تمام کرده هیچ رمی از دیدهای شرک نگذاشت که بسدد و نفخت لهذا امام انبیا آمد علیهم الصلوة والسلام و پیش قدم
ایشان گشت علیه و علیهم الصلوات والتحیات چه نهایت کمال این نشأه منوط بایمان نفی است زیراکه ظهور کمالات کلمهٔ طیبه
اثبات و قوت نشأهٔ آخرت است غایة ما فی الباب چون خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات درین نشأه بدولت
رؤیت مشرف گشت از کمالات کلمهٔ طیبهٔ اثبات درین نشأه نیز نصیب وافر یافته توان گفت که کلمهٔ اثبات باندازهٔ این نشأه
بتبعیت ایشان تمام گشت علیه و علی آله الصلوة والسلام بهمین معنی تواند بود که تجلی ذات در حق ایشان درین نشأه اثبات نمایند
و دیگران را موعود میسازند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها مکتوب [illegible] بحقائق آگاهی برادر حقیقی حضرت ایشان میان محمد مودود صدور یافته در بیان آنکه بهر طوریکه باشد بی شائبه
طلب نسبت بخلاف ظهور فوق عرشی چون قلب بنهایت خود رسد لمعه از انوار عرشی اقتباس مینماید شیخ ابو یزید بسطامی گوید اگر
عرش و آنچه در عرش است در زاویهٔ قلب عارف نهند عارف را از فراخی قلب هیچ احساس آن نشود و شیخ جنید تائید این سخن مینماید و
اثبات آن میکند میگوید که حادث چون بالقدیم مقرون گردد آنرا اثری نماند یعنی عرش و مافیه حادث است قلب عارف که محل ظهور انوار
قدم است چون آن حادث را بآن قلب مقترن ارتفاع شود مضمحل و متلاشی گردد کیف محسوس شود عجب سر از عجیب و ساده صوفیه که
سلطان العارفین و سید الطائفه باشند هرگاه چنین گویند و عرش مجید را در جنب قلب عارف هیچ اعتبار ننهند و عرش را خالی از
ظهورات انوار قدم پنداشته حادث گویند و قلب را بواسطهٔ ظهور انوار قدم قدیم نامند از دیگران چه گویند و چه نویسند درین فقیر که
در کثرت خدمات اختصاص است آنست که قلب عارف چون بمقتضای استعداد خاص خود بنهایت النهایه رسد کمال حاصل کند که فوق آن
متصور نباشد قابلیت آن پیدا کند که لمعه از لمعات بی نهایت ظهور انوار عرشی بر وی فائض گردد و در این اسعه نسبت آن لمعات

قطره باشد نسبت بدریای محیط بل اقل چه این امر در عالم کبیر جامع است هر دو طرف خلق و امر را قلب نیز جامع است
میان عالم خلق و عالم صغیر جامع است هر دو طرف خلق و امر آن عالم پس قلب انیز برزخ بسبیل تشبیه عرش میتوان گفت بلکه منشعب
قابلیت ظهور انوار قدم که از شائبه ظلیت منزه و مبرا است مخصوص بعرش مجید است که نه از عالم خلق و نه از عالم امر و نه
از عالم کبیر و نه از عالم صغیر این قابلیت را در غیر از عرش مجید قلب عارف کامل بواسطه علاقه محبت و برزخیت از آن انوار
اقتباس مینماید و عرفی از بحر بنسبتی می آرد بعد عرش قلب عارف تمام المعرفه هر چند ظهور است بداغ ظلیت متسم و متصبغ
از اصل بنیافته با بر یابد اگر از سکر تحقیق گوید میرسد اما از صفید که مدعی صحو است این سخن زیبا نیست چه گفته که از حقیقت
معامله آگاهی نیافته اند و از ادب دریای ظلیت بساحل نشتافته اند این سخن هر چند امروز در نظر اکثر خلق بس مستبعد می نماید
امروز را فردا ازین یک ساعت استعجال نمایند اتی امر الله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالی عما یشرکون والسلام علی
من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات العلی وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وعلی الملائکة
المقربین وعلی سائر الصالحین وعلی المؤمنین والمؤمنات اجمعین مکتوب یازدهم بمخدوم زادگی حقائق و معارف آگاهی مظهر فیض الهی محمد الدین خواجه
محمد معصوم صدور یافته در بیان بعضی از خصائص ظهور فوق عرشی و معنی تاویل کریمه الله نور السموات والارض الخ

بعضی از خواص کمالات ایشان فضائل خیر دارند و مانیا هستند الحمد لله والصلوة علی نبیه وسلم علیه وعلی آله الکرام
عالم کبیر با وجود وسعت و تفصیل چنانکه هیئت وحدانی ندارد قابلیت ظهور بسیط حقیقی که مجرد از نسبت اعتبارات و
معرا از تفاصیل شیون و صفات است ندارد اشرف اجزای عالم کبیر حضرت عرش رحمن است که محل ظهور انوار حضرت ذات
مستجمع الصفات است جل سلطانه و ماورای عرش مجید هر چه از عالم کبیر است ظهورات در آن شائبه ظلیت خیالی نیست لهذا
رب العالمین استوا را در میان اجزای عالم کبیر مخصوص بعرش مجید گردانیده که افضل اجزای آن عالم است زیرا که ظهور ظلی
از ظلال فی الحقیقه ظهور او نیست تعالی تا بعبارت استوا نموده آید و ایضا ظهوریکه آنجاست دائمی است بی تخلل
بهتتا هر چند نور آسمانها و زمین است او تعالی اما آن نور مقرون بحجب ظلال است بی توسط ظلیت در اینها ظهور
نفرموده و در همه ظهورات مقتبس از انوار ظهور عرشی است که بحجاب ظلی از ظلال محتجب گشته ظهور فرموده است در رنگ
آنکه از دریای محیط بتوسط ظروف آب امر جابجا برند و منتفع گردند و در رنگ آنکه از شعل کلان چراغهای خرد در اکثر اماکن
و اطراف و اکناف برافروزند و آن چراغها روشن سازند الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح
المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار
ایمائی است باین معارف زیرا که در کریمه تمثیل برای آن اختیار افتاده تا ظهور آن نور را در اینها بی توسط ظل

و ظل را با صفت تبه ساز ندو نور ظل اسم قدر و مقتبس از نور اصل و اند یهدی الله لنوره من یشاء الآیة الکریمة محمول
علی مراد الله تعالی و معنی تاویلها بتاویل لو کشف علینا فنقول بعون الله سبحانه و حسن توفیقه تعالی الله نور
السموات والارض نور است که اشیا باو روشن گردند آسمانها و زمین باو تعالی روشن گشته است چه او سبحانه آنها را
از ظلمات عدم برآورده است و به ظلال وجود و توابع وجود متصف گردانیده منور ساخته است آسمانها و زمین را
که بآن نور آنها روشن گشته اند در رنگ مشکوة تصویر باید نمود و آن نور را بمثابه مصباح باید دانست که در آن مشکوة
موضوع است و دخول هات تمثیل مشکوة بنابر اشتمال آن مشکوة است بر آن مصباح و از زجاجه که پرده اسما و صفات
ملاحظه باید نمود چه آن نور متلبس باسما و صفات است نه معرا از شیون و اعتبارات و زجاجه صفات عجب لطافتی
بحسن حجب و جمال قدم همچون کوکبی است درخشان و آن مصباح که در آن مشکوة موضوع است از شجره مبارکه
زیتونه ایقاد یافته است که کنایت از ظهور جامع عرشی است که استوی را مرتبیست از آن ظهور چه ظهورات دیگر
که باسمانها و زمین تعلق دارند در رنگ اجزا اند مر آن ظهور جامع را و چون آن ظهور جامع لامکانی است
و بی جهت است لا شرقیة ولا غربیة از او توان گفت یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار
صفته ما وجه است مر آن شجره مبارکه را و بیان صفا و تلالوییست آن شجره است که متمثل بنهایت نور معنی
آن پرده زجاجه از جهت صفا و درخشندگی ازدیاد آن نور نموده است و در حسن و جمال آن افزوده چه کمالات
صفات با کمال ذات تعالی و تقدس جمع گشته است و حسن صفات با حسن ذات تعالی مقرون شده با وجود
تضاعف نور و کمال ظهور یهدی الله لنوره من یشاء ... فما له من نور این ظهور جامع که
بعرش انتساب یافته است منتهای مشاهدات و معاینات و مکاشفات است و نهایت تجلیات و ظهورات است
تجلی ذات باشد یا تجلی صفات بعد از آن معامله بجهل قرار می یابد چنانچه شمه از آن در بیان خواهد آمد
ان شاء الله تعالی و این ظهور جامع هر چند مقرون بصفات است اما صفات درین موطن حجاب ذات نیستند
حجابیت صفات مر ذات را تعالی و تقدس مخصوص بظهورات ظلیه است زیرا که ظهورات ظلیه در مرتبه علم است و ظهور
اصل در مقام عین و در علم صفات حجاب ذات اند نه در عین یعنی که زید را در مرتبه علم چون تعقل کنی ظهور او در علم
بصفات خواهد بود مثل طویل یا قصیر یا عالم یا جاهل صغیر یا کبیر شاعر یا کاتب این همه صفات که تعقل کنی حجاب ذات او
خواهد بود و این همه تقییدات کلیه مفید تشخص او نخواهند گشت و چون آن زید خارج از علم بعین گشته با وجود صفات
مشهود گردد معامله از ظلیت بر اصالت قرار یابد چه صورت علمی زید ظل است مر زید موجود خارجی را که اصل اوست

اینجا صفت حجاب ذات نخواهند بود و محسوس شخصی مستجمع صفات خواهد گشت و همچنین مغایرت حقیقی از حضرت ذات تعالی
و تقدس در مراتب ظلال است و در تصویرات مثال چون وصول باصل میسر گشت صفات را انفکاکی از ذات تعالی
نخواهد یافت و شهود ذات منفک از شهود صفات نخواهد بود و تجلی صفات که از تجلی ذات جدا ساخته اند و تجلی
افعال علیحده داشته اند و همه در مقامات ظلال است بعد از وصول باصل یک تجلی است که متضمن تجلیات ثلثه است
مثلاً زید را که می بیند شهود ذات او از شهود صفات او منفک نیست در همان وقت که زید را می بیند می یابد که
او عالم و فاضل است علم و فضل چنانچه حجاب وی نیستند منفک از وی نیز نیند آری اگر زید را تعقل کنند و تصور ظلیت
و در ادراک نماید صفات از ذات او منفک خواهند بود و حجاب ذات خواهند گشت چنانچه گذشت همین معنی
که مرئی در آخرت ذات مستجمع صفات است تعالی و تقدس نه ذات معرا از اسما و صفات که آن مجرد اعتبار است
زیرا که ذات را از صفات هرگز تجرد نیست و صفات از ذات هرگز منفک نیستند تجرد بآن اعتبار که گویند که
عارف کامل را چون گرفتاری بذات تعالی و تقدس استیلا می یابد ملاحظه اسما و صفات از نظر او ساقط
میگردد و غیر از ذات احدیت تعالی هیچ مشهود او نمی ماند پس تجرد ذات تعالی و تقدس از صفات
باعتبار نظر عارف گشت نه باعتبار خارج و نفس الامر کما سیجیء تحقیقه ان شاء الله تعالی و ایضا این ظهور جامع
منتهای تصویرات مثال است کمالی که بعد از آن رو دهد در مرآت مثال تصویر نتوانند یافت چه در مثال آن چیز را
تصویر نمایند که مشابهت و مناسبت بخارج داشته باشد اگرچه آن مشابهت در اسم بود و امری که بهیچ چیز
بهیچ وجه در خارج مشابهت ندارد تصویر آن در مثال محال است و کمالات فوق ازین قبیل اند که هیچ چیز
بهیچ وجه مشابه آنها نیست تا در مثال تصویر آن نموده آید ازینجا است که دران موطن جهل همه وقت
دامنگیر است و عدم ادراک نشانه ادراک است درین نشاه هر چند ازان مقام خبر دهند جهل با علم یافت امر دیگر
بحصول نه پیوسته اما امید است که در آخرت قوی بخشند و دلی دهند که درخشانی نور متلاشی نگردد و از
حقیقت معامله آگاه بود مصرع تو مرا دل ده و دلیری بین ٭ به روبه خویش خوان و شیری بین ٭ آگاه باش
که ظهور فوق العرش در وهم نیندازد که حضرت حق سبحانه و تعالی فوق العرش مستقر بود و مکانی و جهتی او را
ثابت باشد تعالی عن ذلک و عما لا یلیق بجناب قدسه تعالی ظهور صورت زید در مرآت مستلزم
استقرار زید نیست در مرآت هر چند تجردان در توهم افتند ولله المثل الاعلی مومنان در آخرت
حضرت حق سبحانه و تعالی را در بهشت خواهند دید با آنکه بهشت و غیر بهشت نسبت بحق سبحانه برابر اند و همه مخلوق

وهی الله تعالی و تجلی که بکوه طور واقع شده بود شائبه حالیت و محلیت نداشت غایة ما فی الباب بعضی مجالی قابلیت
ظهور دارند و بعضی دیگر را این قابلیت نیست مرآت قابلیت ظهور صور دارد و جبل مستور را این قابلیت نیست
هر دو ازان اند پس تفاوت در مظهر است نه در ظاهر و نسبت بظاهر همه مظاهر برابر اند قابل و ناقابل و همچنین الفاظ تجلی
که موهم کلیه جزئیه باشند و یا حالیت و محلیت ازان مفهوم میگردد از ظاهر مصروف اند قضایای آن جناب
قدس سره تعالی نیستند از تنگی عبارت ارتکاب این الفاظ نموده می آید سه این قاعده یاد دار که سخنی که
نفد است نی جزو نه کل نه ظرف نه مظروف است و چون قلب انسان عرش عالم صغیر است و مشابه عرش عالم کبیر
تجلی که آن در عرش است بے شائبه ظلیت سه از همان تجلی بی شائبه نصیب آن قلب است هر چند با سماء نها و زمینها
از همان تجلی رسیده است اما در تجلی از ظلال است مگر قلب در رنگ عرش از شائبه ظلیت مبرا است اگرچه ظهور باعتبار
صغیر و کبیر متفاوت است سه بقدر آئینه حسن تو مینماید رو پس تجلی بی شائبه ظلیت بعد از عرش مجید نصیب
قلب کمال اکمل انسان است و دیگر انرا ظلیت در همگیر است باید دانست که ظهور عرشی از شائبه ظلیت مبرا است
اما آنجا صفات با ذات تعالی و تقدس ممتزج است و شیون و اعتبارات در ذات تعالی شانه است اگرچه صفات
و شیونات دران مرتبه حجاب ذات نباشند لیکن در دید و دانش مشارک اند و در محبت و گرفتاری ساهیم گرفتاران
محبت احدیت مجرده تعالت و تقدست بشرکت آخر راضی نیستند و بحکم کریمه الا لله الدین الخالص
دین خالص میخواهند عدم شرکت صفات علی تفاوت الدرجات نصیب هیئة وحدانی انسانی است و نصیب هیئة
وحدانی قلب انسانست نصیب جزو ارضی انسانست و فوق همه اینها هیئة است وحدانی مر انسانرا که در رنگ جزو ارضی
او برآمده است و حکم آن گرفته بالجمله عمده این معامله جزو ارضی است امور دیگر در رنگ تحسینات زائد است و انسان
دو چیز اند که عرش ندارد و عالم کبیر ازین نصیب نیست در انسان جزو ارضی است که در عرش نیست و هیئة
وحدانی که در عالم کبیر نیست و شعور یکه بهیئة وحدانی تعلق دارد نور علی نور است که مخصوص بعالم صغیر است
پس انسان اعجوبه است که لیاقت خلافت پیدا کرده است و بار امانت بر داشته است از خصائص غریبه
انسانی بشنو بشنو که معامله او بجائی میرسد که قابلیت مرآتیت حضرت احدیت مجرد پیدا میکند و
بے اقتران صفات و شیونات مظهر ذات احد میگردد تعالی شانه حال آنکه حضرت ذات تعالی و تقدس
همه وقت مستجمع صفات و شیونات است هیچ وقت ذات را تعالی انفکاکے از صفات و شیونات نیست
بیان نکته آنکه انسان کامل چون از گرفتاری ماسوی ذات احدیت تعالی و تقدس آزاد گشته

گرفتاری بذات احد جل سلطانه پیدا کند و از صفات و شیونات هیچ ملحوظ و منظور و مقصود و مطلوب وی نماند
بحکم المرء مع من احب او را یک قسم اتصالی مجهول الکیفیه بحضرت احدیت مجرده پیدا میگردد و آن گرفتاری
که بذات احد جل سلطانه او را حاصل شده بود نسبت قریبی بیچون بذات بیچون در وی اثبات نماید درین وقت
انسان کامل مرآت ذات احد میگردد بحیثیتی که از صفات و شیونات در آن هیچ مشهود و مرئی نشود بلکه احدیت مجرده
تعالت و تقدست در وی ظاهر و متجلی باشد سبحان الله العظیم ذاتی که از صفات هرگز انفکاک نداشته در مرآت
این انسان کامل بحیثیت تجرد ظاهر و متجلی گشت و حسن ذاتی از حسن صفاتی ممیز باشد و این مرآتیت و مظهریت
غیر از انسان کامل احدی را میسر نشده است حضرت ذات تعالی و تقدس بی اقتران صفات و شیونات در هیچ حیز
غیر از انسان متجلی نگشته عرش مجید و عالم کبیر مظهر حضرت ذات مجمع صفات است تعالی و تقدس و انسان کامل
در عالم صغیر مظهر ذات احدیت که مجرد از اعتبارات است این مرآتیت از آنجا که بهای انسان است والله سبحانه
المعطی لا مانع لما اعطاه ولا معطی لما منع والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و
علی آله و اصحابه الصلوات والتحیات العلی مکتوب دوازدهم بمراتب آگاهی برادر حقیقی حضرت ایشان سلمه الله تعالی
میان غلام محمد در یافت و بیان آنکه ملک هر چند شاهد اصلیت و شهود انسان در مرآت انفس است اما آن دولت را
در انسان کالجزو ساخته اند و بقای بآن بخشیده و ما نیست ذلک بعد الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام مشاهد اصل اند متوجه اصل گرفتاری باصل دارند شائبه ظلیت در حق
ایشان مفقود است انسان بیچاره درین مشاهده کم است که از دائره ظلیت قدم بیرون نهد ولی بتوسط آیات آفاق
و انفس شهود دائمی پیدا کند بعد از وصول باصل پرتوی از شعشعان انوار اصل ادم مرآت قلب او متجلی ساخت
بالمثل بازیگر دانند و تربیت ناقصان با و حواله میدارند درین رجوع هم تربیت او است و هم تربیت دیگران
زیرا که آن پرتو انوار اصل که بمنزله جزو او ساخته اند در مدت رجوع اجزاء دیگر او را نیز منصبغ برنگ خود میسازد
متلون بلون خود مینماید چنانچه دیگر اثر از نقص بکمال می آرد و از غیب بشهود دلالت میکند و چون مدت عود
در رجوع تمام شود و کتاب باجل رسد شوق وصل پیدا شود و ندای رفیق اعلی از هنا دار و سر برزند و از تعلقات
نشئی و کدورت رحلت از غیبت بشهادت کشند و معامله را از گوش بآغوش آرد الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب اینجا صادق
می آید باید دانست که ملک هر چند شاهد اصل است و شهود انسان در مرآت انفس است اما آن دولت را در انسان
کالجزو ساخته اند و بقای بآن بخشیده اند و متحقق بآن گردانیده بخلاف ملک که آن دولت را در وی

کالجزء و نگردانیده اند و بیرون نظارگی میکنند و بقای تحقیقی آن حاصل منیماید آن انصباغ و تلون که انسان را
بلون اصل میسر شده است ملک ندارد و خصاصی که خاکیان را بست داده قدسیان را حاصل نه زیرا که اندرون تا بیرون
تفاوت بسیارست اگرچه دولت درونی کالجزء بود و دولت بیرونی کالکل درون درونست و بیرون بیرون کلا منا
اشاره و بشاره لهذا خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند و با وجود آنها تحقاق خلافت پیدا کردند ذلک فضل الله یختص
برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم ؎ زمین نه زاده بر آسمان تاخته ٭ زمین را زمان رسم انداخته
این دولت انسان را بواسطه جز و ارضی میسر شده است و قابل که عرش الله گشته است بدولت عنصر خاکست که
جامع کلست و مرکز دائره امکان بلی زمین از پستی و بی بصری نهمه علو و رفعت پیدا کرده است و فروتنی را در سر بلند
ساخته من تواضع لله سبحانه رفعه الله تعالی و چون انسان بعد از تمامی معامله رجوع دعوت و بعد از
انصباغ بصبغ اصل رجوع باصل نماید و متوجه جناب قدس گردد و خصاصی انبساطی که او را آنجا میسر شود یقین است که
دیگری را نشود و قربی و منزلتی که او را حاصل گردد دیگری را انچه او در ظل فانی گشته است و بقای باصل پیدا کرده و
منصبغ برنگ اصل شده دیگری را چه مجال که باو برابری جوید چه انصباغ دیگران اگرچه باعتبار تجرد و تنزه اکمل
واتم بود اما از خارج آمده است حکم عارض دارد و انصباغ انسان چون درونی است حکم ذاتی دارد و شتان
ما بینهما این کمال مخصوص بانبیاست صلوات الله تعالی و تسلیماته علیه و علیهم اجمعین که مراد از خواص بشر ایشانند
و بوراثت و تبعیت هر کرا این دولت عظمی مشرف سازند اصحاب انبیا علیهم الصلوة و التحیات ببرکت صحبت این
دولت بیشتر میسر بوده و از غیر اصحاب کرام هر کرا نوازند هرچند قلیل بوند بل اقل ؎ اگر بادشه بر در پیرزن +
بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ٭ ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحرمة سید المرسلین علیه و
علیهم الصلوات و التحیات و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب سیزدهم بمیر شمس الدین صدور یافته در جواب کتابت او
در بیان آنکه نصیب علماء ظواهر چیست و نصیب صوفیه علیه چیست و نصیب علماء راسخین چیست که ورثه انبیا اند
و ما یناسب ذلک بعد الحمد لله والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند صحیفه شریفه که از روی کرم صادر فرموده بودند
اخوی عزیزی شیخ محمد طاهر رسانیدند و خوشوقت ساختند اندراج یافته بود که تا زمان حصول ملاقات بمکتوبات که
مشتمل بر نصائح باشد یاد میکرده باشند مخدوما مکرما النصیحة هی الدین و متابعة سید المرسلین علیه و علیهم من الصلوات
افضلها و من التحیات اکملها نصیب علماء ظواهر از دین و متابعه سید المرسلین بعد از تصحیح عقائد علم شرائع
و احکامست و عمل بمقتضای آن علم و نصیب صوفیه علیه با آنچه علما دارند احوال و مواجید است و علوم

و معارف نصیب علماء راسخین که ورثهٔ انبیاء اند علیهم الصلوات و التسلیمات با آنچه علماء ظواهر دریافته‌اند و با آنچه
صوفیه بآن ممتاز اند اسرار و دقائق ست که در متشابهات قرآنی رمزی و اشارتی بآن رفته است و بسبیل تاویل
اندراج یافته فهم الکاملون فی الاتباع بل هم المحققون بالوراثة ایشان بسبب تحصیل وراثت شریک دولت
خاص انبیاء اند علیهم الصلوات و التسلیمات و محرم بارگاه لاجرم مشرف گردیده علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مشرف
گشته اند فعلیکم معاشر بسیادتی حبیب رب العالمین علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین و اهل
طاعته اجمعین الصلوات و التحیات علماً و عملاً و حالاً و وجداً الکرام وسیلتنا الی حصول هذه الدولة التی لا نهایة لها و درجات السعادة

مکتوب چهاردهم بمولانا احمد برکی صدور یافته در جواب استفسار او که صاحب منصب البته صاحب علم سنت یا استفسار
دیگر که فنا فی الله و بقا بالله تا اکنون بدست نیامده و بعدم اطلاع بر احوال خود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که در تعزیهٔ مصائب نوشته اند انا لله و انا الیه راجعون بیاران
و دوستان فرمایند که هفتاد هزار بار کلمهٔ طیبه لا اله الا الله بروحانیت مرحومی خواجه محمد صادق و بروحانیت
مرحومه همشیره او ام کلثوم بخوانند و ثواب هفتاد هزار بار را بروحانیت یکی بخشند و هفتاد هزار دیگر را بروحانیت
دیگری از دوستان دعا و فاتحه مسئول است نوشته بودند که در مکتوبات اندراج یافته است که صاحب منصب صاحب
علم سنت مجدد و قطب الاقطاب صاحب علم است و جماعه نقباء در رنگ جزو وی ست و پاره ای اند چنین علم بهدایت خود بوده
بعضی دیگر را نیز بود نوشته بودند که فنا فی الله و بقا بالله تا اکنون بدست نیامده چه توان کرد که شما در صحبت کم بوده اند مقید
گشت نگردید که از حصول بعضی از احوال شما اطلاع داده شود اکنون از هندوستان فنا و بقای شما را مشاهده میکنیم و
این دو کمال که گفته اند در شما احساس مینمایم و شما انکار می نمائید مسافت بعیده در میان ست تا ملاقات صوری
میسر نشود اطلاع بر احوال کما ینبغی متعسر است مشائخ در فنا و بقا سخنان گفته اند که همه بر مرد اشارت است از خود کس
چه دریابد حضرت حق سبحانه در همه علم و احوال که بخشند شخصی را علم باحوال عطا فرموده میشود ایشان زود جمعی را با و مربوط
ساخته بمرتبهٔ کمال و تکمیل میرساند و خاص کند بنده بمصلحت عام را کاش شیخ حسن را چندی در دیگر نگاه داشته
اطلاع به بعضی احوال الله داده بخدمت شما میفرستادیم آمدن شما مشکل از یاران رشید قابل شما اگر کسی می آمد و چندی روز
اقامت میکرد و فهم سخن میداشت چه خوب بوده تا خبرهای ضروری بوی نموده میشد مقصود آنست که احوال حاصل
شوند اطلاع بر احوال امر دیگر است و الباقی عند التلاقی انشاء الله الباقی و السلام و نصیحت که لازم است آنست
که درس علوم بهیچ وجه خود را معاف ندارند اگر تمام وقت شما مستغرق بدرس شود و هوس ذکر و فکر نکنند

ساعات شب را نیز برای ذکر و فکر فارغ ساخته شیخ حسن را نیز سبق میگفته باشند و معطل نگذارند و چون آن جلد دوم
از علم قلیل البضاعت است احیای علوم شرعیه نمایند زیاده چه مبالغه نماید اوراق وقائع خواجه ویس رسید
اکثر جاها بنظر در آمد مبشرات اند از حضرت حق سبحانه و تعالی امیدوار باشند تا از قوه بفعل آیند والسلام

مکتوب پانزدهم بسادات عظام قضاة و اهالی و موالی کرام بلدهٔ سامانه صدور یافته در نکوهش خطیبی که
در عید قربان ذکر خلفای راشدین رضی الله تعالی عنهم ترک کرده و نخوانده و ما یناسب ذلک + الحمد لله
و سلام علی عباده الذین اصطفی باعث تصدیع خدام ذوی الاحترام سادات عظام و قضاة و اهالی و موالی
کرام بلدهٔ سامانه آنکه شنیده شد که خطیب آن مقام در خطبهٔ عید قربانی ذکر خلفای راشدین رضی الله تعالی عنهم ترک کرده
و اسامی متبرکهٔ ایشان را نخوانده و نیز شنیده که چون جمعی با او تعرض نمودند بسهو و نسیان خود اعتذار نا کرده تجرد
پیش آمده و گفته که چه شد اگر اسامی خلفای راشدین مذکور نشده و نیز شنیده که اکابر و اهالی آن مقام در یناب مساهله
ورزیده اند و بشدت و غلظت آن خطیب بی انصاف پیش نیامده اند دریغ دریغ نه یکبار که صد بار دریغ ذکر خلفای راشدین
رضی الله تعالی عنهم اجمعین اگرچه از شرائط خطبه نیست ولیکن از شعائر اهل سنت است شکر الله تعالی سعیهم ترک نکند
آنرا العمد مگر کسیکه دلش مریض و باطنش خبیث است اگر فرض کنیم که بتعصب و عناد ترک نکرده باشد وعید من
تشبه بقوم فهو منهم را چه جواب خواهد گفت و از مظان تهمت که اتقوا مواضع التهم چگونه خلاص خواهد گشت اگر در تقدیم
و تفضیل حضرات شیخین متوقف است طریق اهل سنت را رافض گشته و اگر در محبت حضرات ختنین متردد است نیز از اهل حق
خارج و دور است که آن بی حقیقت که بکشمیر منسوب است این خبث را از مبتدعان کشمیر اخذ کرده باشد معلوم او
باید ساخت که فضیلت حضرات شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا جماعه
از اکابر ائمه که یکی از ایشانان امام شافعی است قال الشیخ الامام ابو الحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر ثم عمر
علی بقیة الامة قطعی وقد تواتر عن علی رضی الله تعالی عنه فی خلافته وکرسی مملکته وبین الجم الغفیر من شیعته ان
ابا بکر و عمر افضل الامة وقال الذهبی ثم قال وقد رواه عن علی رضی الله تعالی عنه بضعة وثمانون نفسا وعد منهم جماعة
ثم قال فقبح الله الرافضة ما اجهلهم وروی البخاری الذی کتابه اصح الکتب بعد کتاب الله تعالی انه قال خیر الناس بعد النبی علیه
الصلوة والسلام ابو بکر ثم عمر ثم رجل آخر فقال ابنه محمد بن الحنفیة ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمین واسانید ذلک
عنه وعن غیره من اکابر الصحابة والتابعین کثیرة شهیرة لا ینکرها الا جاهل او معاند و آن بی انصاف را باید گفت
که بمحبت جمیع صحابهٔ پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات ماموریم و از بغض و ایذای ایشان ممنوع حضرات ختنین

از اکابر صحابه اند و از اقارب آن سرور علیه و علیهم التحیات تا بیش محبت و مودت احق باشند قال الله تعالی قل
لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و قال علیه و علی آله الصلوة و السلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا
من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و من آذاهم فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من
آذی الله یوشک ان یاخذه این قسم کل بد از ابتدای اسلام تا این وقت معلوم نیست که در هندوستان گفته باشند نزدیک است
که از این معامله تمام شهر متهم گردد بلکه اعتماد از هندوستان ترفع شود و سلطان وقت نصره الله سبحانه علی اعداء الاسلام
از اهل سنت و حنفی مذهب است در زمان وی چنین بدعت نمودن نهایت جرأت است بلکه فی الحقیقت منازعه کردن است
با سلطان و خروج است از اطاعت اولی الامر مع ذلک عجب است که مخادیم عظام آن مقام درین واقعه خود معارف دارند
و مساهله میفرمایند قال الله تبارک و تعالی فی حق اهل الکتب لولا ینههم الربانیون و الاحبار عن قولهم الاثم و اکلهم
السحت لبئس ما کانوا یصنعون و قال الله تعالی ایضا کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون
درین طور وقعات تغافل ورزیدن مبتدعان را دلیر ساختن است و رخنه در دین کردن از مساهلات است که جماعة
مهدیه که مخاذیل اهل حق را بباطل خود دعوت مینمایند و در اندک مدت یک دو را در رنگ گرگان از رمه می ربایند زیاده
چه تصدیع دهد چون استماع این خبر وحشت انگیز در شورش آورد و رگ فاروقیم را حرکت داد چند کلمه اقدام نمود معذور
خواهند داشت والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات
و البرکات مکتوب شانزدهم بشیخ بدیع الدین سهارنپوری صدور یافته در جواب استفسارهای او و در بیان عجائب و
غرائب احوال برزخ صغری و فضیلت مرگ طاعون + الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه رسید
اندراج یافته بود که درین حدود حادثه قوی رو داده است اول حادثه طاعون دوم حادثه قحط اعاذنا الله سبحانه
و ایاکم عن البلیات نوشته بودند که با وجود این فتن شبانه روز بعبادت و مراقبه صرف میگردد و باطن معمور است
لله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک جواب اسوله که اندراج یافته بود که در دفن اکثر اوقات قرأت چهار قل کرده میشود و کفن
مسنون را سه ثوب است دستار زائده است اقتصار بر مسنون نمائیم و جواب نامه نمی نویسیم که احتمال تلوث
بقاذورات است و سند صحیح به ثبوت نه پیوسته است و عمل علماء ما وراء النهر بر آن نیست و پیراهن ترکی را اگر بجای قمیص
کفن بپوشند گنجایش دارد جامهای شهدا همان اکفان ایشانست و حضرت صدیق رضی الله عنه وصیت کرده بودند
کفنونی فی ثوبی هذین برزخ صغری چون از یک وجه از مواطن دنیوی است گنجایش ترقی دارد و احوال
این موطن نظر باشخاص متفاوت است فاش اند الانبیاء یصلون فی القبور شنیده باشند و حضرت

پیغامبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام شب معراج چون بر قبر حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام گذشتند
دیدند که در قبر نماز میگذارد و همان لحظه چون بآسمان رسیدند حضرت کلیم را آنجا یافتند معامله این موطن تمام عجیب و غریب
است و درین ایام چون بتقریب فرزندی اعظمی مرحومی نظر بآن موطن بسیار کرده میشود و اسرار غریبه بظهور می آید اگر شمه
ازان در گفت آید باعث فتنها گردد هر چند سقف جنت عرش مجید است اما قبر نیز روضه ایست از ریاض جنت
هر چند عقل کوته اندیش در تصور آن عاجز باشد چشم دیگر است که تماشای این عجوبها مینماید مجرد ایمان اگرچه
بعد اللتیا والتی منجی است اما از نعم کلمه طیبه مربوط بعمل صالح است دگر نیست از موت یا گناه کبیره است در رنگ
فرار یوم زحف و کسیکه در زمین وبا با صبر بماند و بمیرد از شهدا است و از فتنه قبر مامون و آنکه صبر نماید و نمیرد از
غازیان است ع ان قال لی مت مت سمعا و طاعة ۞ و قلت لداعی الموت اهلا و مرحبا چند روز است که بلغم
و سر فرزندان ساخته است ضعف بدن بهم رسیده بضرورت بقضا رضا داده نموده آمد والسلام مکتوب سی ام
بمرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه مصیبتهای این عالم اگرچه بظاهر جراحت اند اما فی الحقیقة باعث ترقیات اند
و مراهم و در فضیلت مرگ طاعون و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات تصدیع میدهد که صحیفه شریفه
که بصحوب شیخ مصطفی در باب عزا و مصیبتها ارسال داشته بودند بمضمون آن مشرف گشت انا لله وانا الیه راجعون
این مصیبتها بظاهر جراحتها بوده است و فی الحقیقة ترقیات و مراهم بعنایت الله سبحانه نتائج و ثمراتی که درین نشاه
برینها مترتب شده است عشر عشیر آن ثمرات است که از عنایات او در آخرت متوقع و مامول است لیس شیء و فرزندان
عین رحمت است هم در حیوة شان منافع و فواید است و هم بر ممات شان ثمرات و نتائج مترتب است امام اجل
محی السنة در حلیة الابرار مینویسد که در زمان عبد الله بن الزبیر رضی الله عنه طاعون واقع شد و در ان طاعون هفتاد
و سه پسر از حضرت انس که خادم حضرت پیغامبر بوده علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات و آن سرور در حق او
دعای برکت فرموده فوت کردند و چهل پسر از حضرت عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله تعالی عنهم فوت شدند هرگاه
باصحاب کرام خیر الانام علیه و علی آله الصلوة والسلام این معامله فرمایند ما عاصیان بکدام حساب که خیر اندیشیم است
که طاعون امتان سابق را عذاب بوده است و این امت را شهادت است و الحق جماعه که درین وبا می میرند
عجب حاضر و متوجه میروند هوس مے آید که کسے درین ایام باین جماعه ارباب ملحق شود و رخت از دنیا
بآخرت بکشد این بلا درین امت بظاهر غضب است و بباطن رحمت میان شیخ طاهر نقل میکردند که در لاهور
در ایام طاعون شخصے دیده بود که میگویند که هر که درین ایام نمیرد حسرت خواهد کشید هرگاه که نظر

باحوال این گذشتگان سرفراز میشود و احوال غریبه و معاملات عجیبه مشاهده میکرد و دیگر شهدا فی سبیل الله باین خصائص متمیز نباشند مخدوما مفارقت فرزندی اعزی قدس سره از اعظم مصائبست معلوم نیست که کسے بمثل این مصیبت مصاب شده باشد اما صبر و شکرے که حضرت حق سبحانه تعالی درین مصیبت این ضعیف فقیر را کرامت فرموده از اجل نعم و اعظم انعامات است از حضرت حق سبحانه مسالت مینماید که جزاء این مصیبت معد باخرت باشد و در دنیا هیچ از ان جزا ظاهر نشود و هر چند میداند که این مسالہ از تنگی سینه است و الا او تعالی واسع الرحمة فلهم الآخرة و الاولی المسئول من الاخوان الامداد و الاعانة و دعاء و سلامة الخاتمة و العفو من الزلات اللازمة للانسانیة و التجاوز من التقصیرات الناشیة من البشریة ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی

مکتوب بیست و دوم بشیخ جمال ناگوری صدور یافته در بیان آنکه نصیب علماء راسخین چیست و نصیب علماء ظواهر چیست و نصیب صوفیه چیست در جواب التماسے که نموده بود

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی العلماء ورثة الانبیاء در مداحی علماء عظام کافی ست علم وراثت علم شریعت است که از انبیا باقیمانده علیهم الصلوات والتسلیمات و علم شریعت را صورتی است و حقیقتے صورتش آنکه نصیب علماء ظواهر است شکر الله تعالی سعیهم که تعلق بمحکمات کتاب و سنت دارد و حقیقتش آنکه نصیب علماء راسخین است رضی الله تعالی عنهم که متعلق بمتشابهات کتاب و سنت است و محکمات هر چند امهات کتاب اند اما نتائج و ثمرات آن متشابهات اند که از مقاصد کتاب اند امهات وسائل بیش نیستند از برای حصول نتائج پس لب کتاب متشابهات اند و محکمات کتاب قشر آن لب متشابهات اند که برمز و اشارت بیان اصل مینمایند و از حقیقت آن معامله نشان میدهند علماء راسخین قشر را بلب جمع ساخته اند و مجموع صورت و حقیقت شریعت را دریافته بزرگواران شریعت را در رنگ شخصے تصور نموده اند که قشر و لب آن از صورت شریعت و حقیقت شریعت را باشد علم شرائع و احکام را صورت شریعت دانسته اند و علم حقائق و اسرار را حقیقت شریعت دریافته و جمعی بصورت شریعت گرفتار گشته از حقیقت آن انکار نمودند و پیر و مقتدای خود را غیر از هدایه پیرو نداشته و جمعی دیگر گرفتار آن حقیقت گشته اند چون آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانسته بلکه شریعت را مقصود بر صورت داشتند و قشر انگاشته و لب را ورای آن تصور نمودند لا جرم از حقیقت آن حقیقت آگاهی نیافتند و از متشابهات نصیبے فرا نگرفتند و العلماء الراسخون هم الوارثون فی الحقیقة جعلنا الله سبحانه و ایاکم

من محبیهم و مقتفی آثارهم ثانیاً آنکه اخوی میان شیخ نور محمد از جانب ایشان ظاهر ساختند که میفرمودند
ما را از مشایخ سلاسل اجازتهاست از جانب نقشبندیه نیز اجازتی میخواهیم مخدوما مکرما پیری و مریدی
در طریقهٔ علیه نقشبندیه بتعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره که در سلاسل دیگر متعارف است طریق این
بزرگواران صحبت است و تربیت ایشان انعکاسی است لاجرم در بدایت ایشان نهایت دیگران اندراج
یافته است و راه اقرب گشته و نظر ایشان شافی امراض قلبیه است و توجه شان دافع علل معنویه
نقشبندیه عجب قافله سالارانند * که برند از ره پنهان بحرم قافله را * معذور خواهند داشت و العذر عند کرام
الناس مقبول و السلام مکتوب نوزدهم بمیر محب الله صدور یافته در اتباع سنت سنیه و اجتناب
از بدعت نامرضیه و ما یناسب ذلک * بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بسیادت پناهی اخوی اعزی
بمیر محب الله میرساند که احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتکم و ثباتکم
و استقامتکم دیری مدت کیفیت احوال انجیدوده اطلاع نبخشیده اند بعید مسافت از موانع است النصیحة
هی الدین و متابعة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوة و السلام و اتیان السنة السنیة و الاجتناب عن البدعة
اللامرضیة فان البدعة تری مثل فلق الصبح لانه فی الحقیقة لا نور فیها و لا ضیاء و لا للعلیل منها شفاء و لا للعلة
منها دواء کیف البدعة اما رافعة للسنة او ساکتة عنها و الساکتة لابد و ان تکون زائدة علی السنة فتکون
ناسخة لها فی الحقیقة ایضا لان الزیادة علی النص نسخ فالبدعة کیف کانت تکون رافعة السنة نقیضة لها
فلا خیر فیها لیت شعری من این حکموا بحسن البدعة المحدثة فی الدین الکامل و الاسلام المرضی
بعد تمام النعمة و لم یعلمون ان الاحداث بعد الاکمال و الاتمام و حصول الرضا بمعزل من الحسن فماذا بعد الحق
الا الضلال لو علموا ان الحکم بحسن المحدث فی الدین الکامل مستلزم لعدم کماله و منبئ عن عدم تمام النعمة لم
یجترؤا ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا و السلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب بستم مولانا محمد طاهر
بدخشی صدور یافته در فضائل صلوة و تحریص نمودن بر آنکه ارکان و شرائط و آداب و تعدیل ارکان که ینبغی
بجا باید آورد و ما یناسب ذلک * الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که از نواحی جونپور
نوشته بودند رسید چون متضمن خبر ضعف بوده باعث بی آرامی گشت ترصد خبر صحت است بدست
آیند با مرسل دارند و کیفیات احوال نویسند محبتا طورا چون این دار دار عمل و دار جزا دار آخرت است
سعی در اتیان اعمال صالحه باید فرمود و بهترین اعمال و فاضلترین عبادات اقامت صلوة است

که عماد دین است و معراج مومن است پس اتمام تمام در آداء آن مرعی باید داشت و احتیاط باید نمود که
ارکان و شرائط و سنن و آداب آن کما ینبغی و یلیق ادا یابد در رعایت طمانینت و تعدیل ارکان تکرار
مبالغه نموده می آید نیک محافظت نمایند که اکثر مردم نماز را ضائع ساخته اند و طمانینت و تعدیل
ارکان را برهم زده اند وعیدها در حق این جماعه وارد شده اند و تهدیدها آمده و چون نماز درست شد
امید عظیم از برای نجات میسر گشت چه دین برپا شد و معراج عروج با تمام رسید ؏ بشکر غلطید اے صفرائیان +
از برائے کورے سودائیان + والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات العلی مکتوب بست و یکم بخواجه محمد صدیق الملقب بهدایه صدور یافته در بیان آنکه مراد از قلب
که در حدیث قدسی واقع شده است لا یسعنی ارضی الخ مضغه است نه حقیقت جامعه که بعضی مشائخ از وسعت آن
خبر داده اند اما مضغه که بعد سلوک و جذبه بعد از تصفیه و تزکیه بعد تمکین قلب اطمینان نفس از ترکیب اجزاء عشره
صورت یافته و هیئت وحدانی پیدا کرده و فرق میان این مضغه و حقیقت جامعه بچندین وجوه در بیان آنکه این همه کمالات که
مضغه را ثابت نموده شد در مقام قاب قوسین است او معامله او ادنی وراء این است + بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که شما در مکتوبات و رسائل خود نوشته که ظهور قلبی لمعه ایست
از ظهور عرشی و فضل کلی مر ظهور عرشی راست و در حدیث قدسی آمده است لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی
المومن ازین حدیث لازم می آید که ظهور قلبی اتم بود و فضل مر او را باشد مجیبت اثارا [?] حل این سوال اصل مبتنی بر مقدمه ایست
که ارباب ولایت قلب گویند مراد حقیقت جامعه انسانی دارند که از عالم امر است و بلسان نبوة علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة قلب عبارت از مضغه است که اصلاح جسد مربوط است و افساد آن فساد جسد منوط کما ورد
فی الحدیث النبوی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات ان فی جسد آدم لمضغة اذا صلحت صلح الجسد کله واذا فسدت
فسد الجسد کله الا وهی القلب وسعت قلب لازم اطلاق اول است ازینجاست که بایزید و جنید قدس الله تعالی
اسرارهما از وسعت قلب خبر داده اند و عرش و ما فیه را در جنب عظمت قلب مختصر انگاشته تنگی قلب لازم اطلاق
ثانی است در مقام قلب از تنگی بر نهجی است که خبر دهد لا یتجزی را که احقر و اصغر جمیع اشیا است درینجا گنجایش نیست
و در بعضی اوقات که تنگی قلب را بجزء لا یتجزی نسبت داده میشود آن جزء محقر در نظر در رنگ طبقات سموات و
ارض ظاهر میگردد این معامله ورای طور نظر عقل است فلا تکن من الممترین هرگاه این مقدمه معلوم گشت
باید دانست که ظهور کلیه بحقیقت جامعه مربوط است شکی نیست که لمعه است نسبت بظهور تام عرشی و فضل کلی درین مقام عرش را

و شیخ بایزید و شیخ جنید که قلب را اوسع از همه گفته اند و عرش و ما فیه را در جنب آن مختصر دانسته از قبیل اشتباه
شی به انموذج است انموذجات عرش و ما فیه را در جنب جامعیت قلب مختصر دیده و حکم بر حقائق عرش و ما فیه
نموده اند و منشاء این اشتباه را این فقیر در کتب و رسائل خود مکرر نوشته است و آنچه در حدیث قدسی آمده است
موافق بلسان انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات مراد از آن قلب مضغه است و شک نیست که ظهور اتم اینجا در
مراتب احدیت ذات مجرده تعالی مراد در عالم است عرش را هرچند از ظهور تام که ظهور اصل است نصیبی وافر است
اما صفات را در آن موطن امتزاج است و چون صفات فی الحقیقة ظلال حضرت ذات اند تعالی و تقدس
آن ظهور از شائبه ظلیت پاک و مبرا باشد از اینجاست که عرش را از این ظهور انسانی که با صل صرف تعلق دارد
نوقعات است و مرکز این معامله اوست سوال از حدیث قدسی وسعت آن قلب مفهوم میگردد تو آنرا تنگ میگوئی
جواب تنگی آن باعتبار عدم گنجایش ماسوی است در وی و وسعت آن باعتبار ظهور نور قدم است علا شانه
این فقیر در بعضی رسائل خود تعبیر از آن قلب باین عبارت کرده است الضیق الاوسع و البسیط الابسط و الاقل الاکثر
سوال شما این فضیلت حقیقت جامعه انسانیه کی از عالم امر است مضغه که از عالم خلق است و مرکب از عناصر است این فضیلت
از کجا یافت جواب شاید عالم خلق را فضیلتی است بر عالم امر که ادراک عوام بلکه ادراک اکثر خواص از آن مرتبت قاصر است
همچنین را این فقیر در مکتوبی که بنام مرحومی فرزندی اعظمی در بیان طریق نوشته است واضح ساخته اگر ترددی ماند
از آنجا تشفی طلبند حقیقت این مضغه نشنو عوام را مضغه است که ترکیب عناصر اربعه بهم رسیده است و خواص را بلکه
اخص خواص را مضغه ایست که بعد از سلوک و جذبه و بعد از تصفیه و تزکیه و بعد تمکین قلب و اطمینان نفس بلکه بمحض
فضل و کرم خداوندی جل سلطانه از ترکیب اجزای عشره صورت یافته است چهار جزو از عناصر و یک جزو از
نفس مطمئنه و پنج جزو از عالم امر این هر ده جزو با وجود تضاد و تباین یکدیگر بقدرت کامله واجب الوجود تعالی و تقدس
صورت تضاد و تباین ایشان از میان گذشته جمع شده اند و هیئت وحدانی پیدا کرده این مجموعه را حاصل نموده اند جزو اعظم
درین معامله عنصر خاک است این هیئت وحدانی نیز برنگ جزو ارضی برآمده است و بخاک استقرار یافته خاک شو
خاک تا بروید گل * که بجز خاک نیست مظهر گل * ای برادر دست ارباب ولایت بدامان این علوم و معارف نرسد
که مقتبس از مشکوة انوار نبوت است علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله
ذو الفضل العظیم و تعلی که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا و علیه من الصلوة و السلام اتمها و اکملها اطمینان آن
مسالت نموده همین مضغه است حقیقت جامعه او علی نبینا و علیه الصلوة و السلام به تمکین پیوسته بود نفس

باطمینان رسیده زیرا که این تمکین و این اطمینان در مرتبهٔ ولایت صورت می بندد که زینهٔ نبوت است علی اربابها
الصلوة والسلام والتحیة مناسب شأن نبوت تقلب و اضطراب مضغه است تقلب حقیقت جامعه که آن نصیب
خواص است از حضرت رسالت خاتمیت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة که ثبات قلب نموده اند و گفته اللهم یا مقلب القلوب
ثبت قلبی علی طاعتک مقصود ثبات مضغه است و بعضی احادیث که در باب تقلب قلب وارد گشته اند نظر باحوال
ایشان اگر از قلب معنی گرفته شود که شامل حقیقت جامعه و مضغه بود گنجایش دارد سوال این مضغه هرگاه بشرف
یسعنی قلب عبد المومن مشرف شده باشد و شایان مرآتیت حضرت تعالی و تقدس گشته تقلب و اضطراب در وی
چرا بود و محتاج باطمینان بهر چه باشد جواب ظهور هر چند اتمیت پیدا کند و از شائبهٔ شیون و صفات وارهد
جهل و حیرت بیشتر پیدا کند و نکارت و نایافت زیاده تر حاصل آید بسا است که با وجود این ظهور و با وجود این
گنجایش از کمال جهل و حیرت طلب دلیل بر وجود صانع نماید و در رنگ عوام بی استدلال یا تقلید تقلین بوجود
صانع تعالی پیدا نکند پس تقلب و اضطراب مناسب حال آن باشد و طلب اطمینان مراد را ضروری بود و این
فقیر در بعضی از رسائل خود نوشته است که عارف صاحب یقین العبد از رجوع احتیاج باستدلال میگردد
درین مقام معلوم شد که در عین حصول و وصول احتیاج بدلیل است این مقام موافق حال کمالات مرتبهٔ
نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و آن مقام مناسب حال ولایت و چون صاحب این قلب را
رجوع بدعوت واقع شود قلق و اضطراب تقلب و تلون قلب وی بیشتر خواهد بود و هرگاه در عین وصول بواسطهٔ
جهل و حیرت محتاج بدلیل است در زمان فرقت اولی باستدلال محتاج بود تا بوسیلهٔ استدلال فی الجمله اطمینان
پیدا کند یا آنکه گوییم که دوستی چند روز از او پوشیده داشته اند و بدان فرقت آن قسم ساخته جای آن دارد
که همواره قلق و اضطراب بود و بر دوام بحزن و اندوه باشد کان رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن
دائم الفکر بعضی وجوه که فارق این دو اطلاق قلب است بیان میکند بگوش هوش استماع باید نمود حقیقت جامعه
که از عالم امر است بعد از تصفیه و تزکیه تمکین تام بر دوام او را میسر است بخلاف مضغه که اطمینان او مربوط
بادراک حواس است تا زمانی که شیء را بحواس ادراک نماید از قلق نبر آید لهذا حضرت خلیل علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام و علی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین از برای اطمینان قلب خود
سوال کرده و گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی فارق دیگر آنکه حقیقت جامعه بذکر متاثر میگردد و چون
حال ذکر میرسد بذکر متحد میشود و تجویز بذکر میگردد و این مقام را صاحب عوارف قدس الله تعالی سره

مقصد اسمی گفته است این مجوهر قلب اند که از ذات تعالی تعبیر فرموده بخلاف مضغه که ذکر را آنجا نهایت است
تا شراد کجا و مجوهر او کجا ظهور مذکور است باصالت نه بظلیت نهایت عروج ما ذکر را دهلیز مذکور است
فرق دیگر آنکه حقیقت جامعه چون بنهایت النهایات رسد و از مرآتیت حظ النصیبی از خود حاصل کند
اگر نمایندگی مطلوب پیدا آرد ظاهر در وی ظل مطلوب خواهد بود نه عین آن مطلوب در رنگ مرآت ظاهر
که ظاهر در وی شبح شخص است نه عین شخص بخلاف مضغه که برخلاف مرآت ظاهر در وی عین مطلوب است نه ظل او
لهذا فرموده یسعنی قلب عبدی المؤمن این معامله ورای طور نظر و فکر است زینهار از اینجا حلول و تمکین فهم نکنی
که آن کفر و زندقه است هرچند عقل معاش باور نکند که عین یک شیء در شیء دیگر ظاهر شود و حلول و تمکین
آنجا نباشد و این از قصور عقل است و قیاس غائب است بر شاهد فلا تکن من القاصرین فرق دیگر آنست که
حقیقت جامعه از عالم امر است و مضغه از عالم خلق بلکه عالم خلق و عالم امر هردو اجزای او بند خلق جزو اعظم
اوست و امر جزو اصغر او از اجتماع این هر دو جزو هیئت وحدانی ایجاد یافته است که اعجوبه روزگار گشته این
اعجوبه هرچند از عالم خلق و از عالم امر است هیچ کدام بواسطه هیئت ترکیبی مناسبت شاید ندارد اما معدود
از عالم خلق است زیرا که جزو ارضی درین معامله عمده است و نسبتی خاک باعث رفعت او فرق دیگر آنکه وسعت حقیقت
جامعه باعتبار ظهور که صور اشیا است در وی وسعت مضغه که بعد از تنگی آن مکشوف میگردد باعتبار گنجایش
مطلوب است که نامحدود و نامتناهی است و آن تنگی دهلیز تنگ است که مانع دخول ماسوا است حتی که ذکر را
نیز نمیگذارد که داخل سرادقات مذکور شود و شائبه ظلیت را نیز نمیماند که گرد آن حریم مقدس گردد و ایضاً
فراخی اول چون شائبه چون دارد شایان گنجایش بیچون نبود و فراخی ثانی چون نصیبه از بیچونی یافته است
چون گنجایش نه هد عجائب کار و بار است همین قلب بعد از رجوع بدعوت ظلمت و عین تاری میگردد
از اینجا است که سید البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات فرموده اند انه لیغان علی قلبی تا چند بیان فرق نماید
ما للتراب و رب الارباب ای برادر این مضغه را هرچه گوشت لا یعبأ به خیال نکنی که آن جوهر نفیس که خزائن
و اسرار عالم خلق در وی مخزون گشته است و دفائن و خفایای عالم امر در وی مدفون شده زیاده تر
معاملات خلاصه که بهیئت وحدانی او منوط است اول اجزای عشره را به تصفیه و تزکیه دیگر به سلوک و بفنا
و بقا مزکی و مطهر ساخته اند و از دست تعلقات ماسوی آزاد گردانیده اند مثلاً قالب را از تقلب گذرانیده بتمکین
رسانیده اند و نفس را از اماره گی باطمینان آورده اند و جزو ناری را از سرکشی و نافرمانی باز داشته اند

وخاک را از پستی و پست فطرتی ارتفاع داده علی ہذا القیاس جمیع اجزای او را از افراط و تفریط بحد اعتدال و توسط آورده اند بعد ازان بمحض فضل و کرم این اجزا را ترکیب داده شخص معین ساخته اند و انسان کامل گردانیده قالب آن شخص را که خلاصهٔ اوست و مرکز وجود او بمضغه تعبیر نموده اند نسبت حقیقهٔ مضغه که باندازه عبارت در گفت آمده است والامر الی الله سبحانه اگر ناقصی گوید که هر انسان مرکب از این اجزای عشره است و از ترکیب اینها هیئة وحدانی دارد گوییم آری از این اجزا مرکب است اما آن اجزای رنگی و مظهر گشته اند و بجذبه و سلوک از وکس تعلقات ماسوا آزاد نگشته بخلاف اجزای انسان کامل که بفنا و بقا پاک و پاکیزه گشته اند چنانچه گذشت و در هر انسان چون این اجزا متباین و متمایز اند و هر جزوی را احکام و احوال متمایزه است ناچار از هیئة وحدانی نصیبی ندارند و اگر هیئتی پیدا کرده است اعتباریست نه حقیقی بخلاف اجزای انسان کامل که از تمایز و تباین برآمده ممتزج و مختلط گشته اند و احکام و احوال متمایزهٔ ایشان زائل گشته بیک حکم قرار یافته اند پس ناچار هیئة وحدانی دارد حقیقی بوده نه اعتباری در رنگ آنکه معجون را از ادویهٔ مختلفه ساخته اند و سحق نموده جمیع اجزای او را با یکدیگر خلط کرده هیئة وحدانی ثابت کنند و از احکام متباینه بیک حکم آرند فافهم والله سبحانه اعلم اینها برادر اینهمه کمالات که در مضغه ثابت نموده است در مقام قاب قوسین است که در ظاهر رنگی از نظر متوهم است هر چند اینجا ظاهر اصل است از ظل آن که صورت باشد اما شخص ظاهر از رنگ مرآت پاک و مبرا نیست پس قوسین ثابت باشند و در رنگ مقام مقام او ادنی است که ظاهر از مظهر رنگی نگرفته است و امر زائد اینجا در تخیل نیامده پس قوسین آنجا مفقود اینجا باشند و جز یکرنگی در اینجا متصور نباشد که مناسب مقام او ادنی است و معاملهٔ این مقام علیحده است تمام ورق باید گردانید تا از قوسین به ادنی رخت بر داشته شود کلا منا اشارات و رموز و بشارات و کنوز والله سبحانه اعلم وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و صحبه و سلم و بارک مکتوب بیست و دوم به مولانا محمد صادق کشمیری صدور یافته در بیان شرافت یافتن بلدهٔ سرهند بر اکثر بلاد بطفیل حضرت ایشان سلمه الله تعالی و مشاهده نمودن نوری که گردی از صفهٔ وی راه نیافته در زمین سکنی خود در آن زمین بعد از خندگاه روضهٔ مقدسه مخدوم زادهٔ کلان خواجه محمد صادق قدس سره گشتن الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بعنایة الله تعالی سبحانه بصدقه حبیبه تعالی علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة والبرکة بلدهٔ سرهند گویا زمین احیای من است که برای من چاه عمیق تاریکی ایر کرده صفهٔ بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع داده نوعی از ان زمین و دیعت گشته است که مقتبس از نوری صفهٔ وی کیفی است در رنگ وی که از زمین مقدسهٔ بیت الله ساطع و لامع است

پیش از ارتحال فرزندی اعظمی چند ماه این نور را برین درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویهٔ زمین تنگنای
فقیر آنرا نشان داده نوری بنود ساطع که گردی از صفت و شان بوی راه نیافته بود و از کیفیات منزه و مبرا از روی
آن شد که آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود یعنی را الفرزندی اعظمی که صاحب سر بوده ظاهر ساختم
و از آن نور و از آن آرزوی مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پردهٔ خاک در دریای
نور مستغرق گشت ع هنیئاً لارباب النعیم نعیمها، للعاشق المسکین ما یتجرع، و از شرافت این جای معظم است که مشمل
فرزندی اعظمی که از اکابر اولیاء الله است در آنجا آسوده است و بعد از مدتی ظاهر شد که آن نور ودیعه لمعه ایست از انوار قلبیه
این فقیر که از آنجا اقتباس نموده در آن زمین فروخته اند در رنگ آنکه چراغی از شعله برافروزند قل کل من عند الله

نور السموات والارض سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین مکتوب بیست و سوم
بمخدوم زاده خواجه محمد عبید الله سلمه الله تعالی وابقاه واوصل الی غایة ما یتمناه صدور یافته در بیان آنکه عمده کار
اتباع سنت سنیه است و اجتناب از بدعت نامرضیه مرتبه طریقه نقشبندیه بیشتر بواسطه اتباع صاحب شریعت
علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة و عمل بعزیمت نمودن و مدارج این طریقه علیه یافتن است بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی نصیحتی که بفرزندی اعزی سلمه الله سبحانه بما لا یلیق بجنابه و سائر احباب نموده می آید
اتباع سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و اجتناب از بدعت نامرضیه چون اسلام روز بروز
غربت پیدا کرده است و مسلمانان غریب گشته اند و تا میروند غریب تر میگردند بحدیکه الله گوی بر زمین نخواهد ماند
و تقوم الساعة علی شرار الناس سعادتمند کسی است که درین غربت احیای سنتی از سنن متروکه نماید و اماتت بدعتی
از بدع مستعمله فرماید این آن وقت است که هزار سال از بعثت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام گذشته است و
علامات قیامت پرتو انداخته و سنت بواسطه بعد عهد نبوت مستور شده و بدعت بعلت افشاء کذب جلوه گر گشته است
شهبازی باید که نصرت سنت فرماید و هزیمت بدعت نماید ترویج بدعت موجب تخریب دین است و تعظیم مبتدع باعث
هدم اسلام من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام شنیده باشند بهمگی همت و تمامی نهمت متوجه آن باید بود که
ترویج سنتی از سنن نموده آید و رفع بدعتی از بدع کرده شود و همه وقت خصوصاً درین اوان که ضعف اسلام است اقامت مراسم
اسلام منوط بترویج سنت است و تخریب بدعت گذشتگان در بدعت حسنی دیده باشند که بعض افراد آنرا مستحسن داشته اند اما
این فقیر درین مسئله با ایشان موافقت ندارد و هیچ فرد بدعت را حسنه نمیداند و جز ظلمت و کدورت در ان احساس نمی نماید
قال علیه و علی آله الصلوة والسلام کل بدعة ضلالة می باید که درین غربت و ضعف اسلام و سلامتی منوط باتیان

سنت و خرابی مربوط بتحصیل بدعت هر بدعت که باشد بدعت را در رنگ کلند میداند که هدم بنیاد اسلام مینماید و سنت را
در رنگ کوکب درخشان مینماید که در شب دیجور ضلالت هدایت میفرماید علماء وقت را حضرت حق سبحانه تعالی توفیق دهاد
که بحسن هیچ بدعت لب نکشایند و باتیان هیچ بدعت فتوی ندهند اگرچه آن بدعت در نظر ایشان در رنگ فلق صبح روشن
درآید چه تسویلات شیطان را در ماورای سنت سلطان عظیم است در ازمنه ماضیه چون اسلام قوت داشت تحمل ظلمات
بدعت مینمود و شاید که بعضی ظلمات در درخشان نور اسلام نورانی متخیل میشد و باعث حکم بحسن آن میگشت اگرچه فی الحقیقه
هیچ حسن و نورانیت نداشت بخلاف این وقت که بواسطه ضعف اسلام احتمال ظلمات بدعت صورت ندارد و اینجا فتوی متقدمین
و متاخرین متمشی نباید ساخت چه هر وقت را احکام علیحده است درین وقت عالم بواسطه کثرت ظهور بدعت در رنگ دریای ظلمات
بنظر می درآید و نور سنت با غربت و ندرت در ان دریای ظلمانی در رنگ کرمهای شب افروز محسوس میگردد و عمل بدعت
ازدیاد آن ظلمت مینماید و تقلیل نور سنت میسازد و عمل سنت باعث تقلیل آن ظلمت است و تکثیر آن نور فمن شاء فلیکثر
ظلمة البدعة ومن شاء فلیکثر نور السنة ومن شاء فلیکثر حزب الشیطان ومن شاء فلیکثر حزب الله
الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون والا ان حزب الله هم المفلحون و صوفیه وقت نیز اگر بر سر انصاف بیایند و ضعف الاسلام و
افشای کذب را ملاحظه کنند باید که در ماورای سنت تقلید پیران خود نکنند و امور مخترعه را بهانه عمل شیوخ خود نگیرند
اتباع سنت البته منجی است و مثمر خیرات و برکات و در تقلید غیر سنت خطر در خطر است وما علی الرسول الا البلاغ پیران ما را
حضرت حق سبحانه تعالی از ما جزای خیر دهاد که ما و پس ماندگان ایشان را بامور مبتدعه دلالت نکردند و بتقلید خود در ظلمات
مهلکه نینداختند و جز متابعت سنت راه ننمودند و جز از اتباع صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة و غیر از
عمل بعزیمت هدایت نفرمودند لاجرم کارخانه این بزرگواران بلند آمد و پیش طاق وصول ایشان مرتفع گشت ایشان
که سماع و رقص را پشت پا زده اند و وجد و تواجد را به پشت شهادت دیم ساخته کشوف و شهود دیگران نزد این
بزرگواران داخل ماسوی است و معلوم و متخیل آنها قابل نفی معامله این اکابر ماورای دید و دانش است و دید و دانش معلوم
و متخیل است و ورای تجلیات و ظهورات است و ورای مکاشفات و معاینات است اهتمام دیگران در اثبات است و همت این
بزرگواران در نفی ماسوی دیگران تکرار کلمه نفی و اثبات برای آن میکنند تا دائره اثبات وسعت پیدا کند و تمام عالم
که بعنوان غریب پیدا است بتکرار کلمه توحید بعنوان حقیقت منکشف گردد و همه را حق بینند و حق یابند تعالی و تقدس
بخلاف این بزرگواران که مقصود ایشان از تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله وسعت دائره نفی است تا هرچه مشهود و مکشوف و معلوم
و متخیل شده بود همه در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات بجز مطلوب منظور نبود اگر فرضا در جانب اثبات

امری ظاهر شود آنرا نیز راجع بنفی باید ساخت و غیر از تکلم بکلمهٔ استثنی در مقام اثبات هیچ نصیب نباشد پس ذکر نفی و
اثبات در طریق دیگران مناسب حال مبتدیان باشد و ذکر الله که کلمهٔ اثبات محض است بعد ازان مناسب بود
تا ثبت مکشوف بتکرار این کلمهٔ اثبات استقرار و استمرار پیدا کند بخلاف طریق این اکابر که برعکس است که اول اثبات است
و ثانی نفی آن اثبات پس ذکر اسم الله درین طریق در ابتدای مناسب بود و ذکر نفی و اثبات بعد ازان صورت
بندد اگر ناقصی سوال کند و گوید که برین تقدیر اکابر این طریق را از مقام اثبات نصیب باشد غیر از نفی
نقد وقت شان نبود در جواب گوییم که اثبات دیگران در رنگ حال این بزرگواران نیستر است تا بعد از نفی
بآن التفات نمی نمایند بلکه شایان نفی دانسته آنرا نفی می نمایند و مطلوب مثبت در اوراء می دانند پس هم
اثبات دیگران ایشان را میسر است و هم نفی ازان اثبات که مناسب مقام کبریائی است ایشان را مسلم هر
بی انجام بی بکار ایشان نبرد و هر بوالهوسی از حقیقت معاملهٔ ایشان آگاه نبود و شمهٔ از عدم حصول
این اکابر که دران موطن نفس حصول است گفته شد اگر از حصول اکابر ایشان لب کشاید خواص
بعوام ملحق شوند و منتهیان در رنگ مبتدیان سبق الف و با اختیار کنند شعر فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه
نیست * هم قصهٔ غریب و حدیث عجیب است * و مراقبهٔ ذات تعالی و تقدس که دیگران اختیار کرده اند نزد
ایشان از خیر اعتبار ساقط است و بی حاصل هر مراقبه آنجا جز ظلی از ظلال هیچ نیست تعالی الله عما یقولون علوا
کبیرا ذات او تعالی بلکه اسما و صفات او سبحانه نیز بیرون از حیطهٔ فکر و مراقبه است ازینمقام غیر از جهل
و حیرت نصیبی نیست آن جهل و حیرت که مردم آنرا جهل و حیرت دانند که آن مذموم است جهل و حیرت این موطن
عین معرفت و اطمینان است نه آن معرفت و اطمینان که در فهم مردم گنجد که از قبیل حیوان است و از بیچونی
بی نصیب دران موطن و هرچه اثبات کنیم بیچون خواهد بود تعبیر ازان خواه بجهل کنیم و خواه بمعرفه مثلا بید
نسبتیست [illegible] ایضاً توجه این بزرگواران با حدیث است تعالی و تقدس و از اسم و صفت جز ذات
نمی خواهند تعالی و تقدس در رنگ دیگران از ذات بصفات فرود نمی آیند و از ذروه بحضیض نمی گرایند
عجب کار و بار است جمعی ازین طائفه ذکر اسم الله اختیار نموده اند و بآن اکتفا نموده بصفات فرود می آیند
و ملاحظه سمیع و بصیر و علیم می نمایند و باز بسبیل عروج از علیم و بصیر و سمیع باسم الله میروند چه را
باسم الله تنها کفایت نکنند و قبله توجه جز احدیت ذات تعالی نسازند الیس الله بکاف عبده
نص قاطع است و کریمه قل الله ثم ذرهم مؤید این معنی است بالجمله نظر همت بزرگواران این طریقه علیه بلند

افتاده است بهر دانی و اقاصی نسبت ندارند لهذا نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته و
بندی طریقهٔ ایشان حکم منتهی طرق دیگر یافته و از ابتدا سفر ایشان در وطن مقرر شده و خلوت در انجمن
بحصول پیوسته و دوام حضور نقد وقت شان آمده ایشانند که تربیت طالبان مربوط به صحبت علیهٔ ایشان است
و تکمیل ناقصان منوط بتوجه شریفهٔ شان شافی امراض قلبیه است و التفات شان دافع علل معنویه یک توجه
ایشان کار چله اربعین میکند و یک التفات شان بکار ریاضات و مجاهدات سنین ؎ نقشبندیه عجب قافله
سالارانند ÷ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ÷ سعادت آثارا ازین بیان کسی توهم نکند که این اوصاف و شمائل
جمیع سالکان و تلامذهٔ طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه را حاصل است کلا بلکه این شمائل مخصوص باکابر این طریقهٔ علیه است
که کار را بنهایة النهایة رسانیده اند و مبتدیان رشید با این اکابر نسبت ارادت درست کرده اند و مراعات آداب
نموده اندراج نهایت در بدایت در حق ایشان ثابت است بخلاف مبتدی اندراج طریق که بشیخ ناقص این طریق
برسد اندراج نهایت در حق او متصور نیست چه شیخ او بنهایت نرسیده است در حق مبتدی نهایت چگونه متصور شود
؎ از کوزه برون همان تراود که دروست ÷ سعادت آثارا طریق این اکابر طریق صحابهٔ کرام است علیهم الرضوان
و این اندراج نهایت در بدایت اثر آن اندراج است که در صحبت خیر البشر میسر میشد علیه و علی آله الصلوٰة و السلام
زیرا که در اول صحبت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة و السلام آن میسر میشد که در انتها کم است که دیگرانرا میسر
گردد و این فیوض و برکات همان فیوض و برکات است که در قرن اول بظهور می پیوست هر چند ظاهر
آخر از اول دور است نسبت بوسط اما فی الحقیقة آخر باول از وسط نزدیکتر است و متصبغ بصبغ آن متوسطان
آنرا یاد دارند یا نه بلکه اکثری از متاخران نیز معلوم نیست که بحقیقت این معامله وا رسند و السلام علیکم
و علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات العلی مکتوب
بیست و چهارم به حاجی محمد دکنی صدور یافته در جواب کتابت او الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی مراسلهٔ شریفه که از کمال اخلاص و مودت مرسل داشته بودند موجب فرحت فراوان گشت نسبت رابطه
همواره شما را با صاحب رابطه پیدا ارد و واسطهٔ فیوض انعکاسی میشود و شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد و قبض و بسط
هر دو بازو طیران این راه اند به قبض دلگیر نشوند و به بسط خوشحال نگردند آرزوی آن نموده بودند که در جمیع
ذرات مشاهدهٔ جمال لایزال میسر شود محبت اطوار آینده را باز رو چه کار آرزوی او باندازهٔ فهم قاصر او
خواهد بود جمال لایزال در مرآت ذرات مشاهده نمودن از قصور نظر است ذرات را چه مجال که مرآیای

آن جمال گردند آنچه در مرایای ذرات مشهود میگردد ظلی از ظلال بے نهایت آن جمال است او را تعالی
وراء الوراء باید جست و بیرون دائرهٔ آفاق و انفس باید طلبید نسبتی که الحال شما دارید فوق تمناے
شما است زنهار بتقلید مردم به پستی میل نکنند و تمنای نزول از اوج بحضیض ننمایند کارخانهٔ اکابر بلند است
ان الله سبحانه یحب معالی الهمم المسؤول من الله سبحانه جمعیتکم الصوریة و المعنویة والسلام مکتوب بست و پنجم
بخواجه شرف الدین حسین در آنکه هر عملے که بر وفق شریعت غرا کرده آید داخل ذکر است اگرچه بیع و شری
بود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که فرزندی اعزی مصحوب مولانا عبد الرشید و مولانا
جان محمد ارسال داشته بودند رسیده است و مبلغ نذر نیز رسید جزاکم الله سبحانه نیز استماع خبر صحت شما فرحت
فراوان رسانید اے فرزند فرصت غنیمت است و صحت فرصت مغتنم همواره اوقات را بذکر الٰهی جل شانه مصروف
باید ساخت هر عملیکه بر وفق شریعت غرا کرده آید داخل ذکر است اگرچه بیع و شری بود پس در جمیع حرکات و سکنات
مراعات احکام شرعیه باید نمود تا همه ذکر گردد چه ذکر عبارت از طرد غفلت است و چون مراعات اوامر و نواهی
در جمیع افعال نموده آید از غفلت امر و ناهی آن تعالی نجات میسر شود و دوام ذکر او تعالی حاصل گشت این دوام ذکر را
یادداشت حضرات خواجهای قدس الله تعالی اسرارهم که آن مقصود در باطن است و درین در ظاهر نیز متمشی اگرچه
متعسر است وفقنا الله سبحانه و ایاکم بکمال متابعة صاحب الشریعة و علی آله الصلوة والسلام والتحیة مکتوب بست و ششم
بعرفان پناهی میرزا حسام الدین احمد ارسال یافته در جواب کتابت او که از آنجا بوی جانب داری می آید و در آنکه
تلقین ذکر در رنگ تعلیم الف بی است مر صبیان را بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی صحیفهٔ مکرمت که مصحوب قاصد کشمیر کرده ارسال داشته بودند بمطالعهٔ آن مشرف گشت چون متضمن خبر صحت
حضرات آنجا بود فرحت بخشید جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء اندراج یافته بود که مخدوم زادهٔ کلان خواجه جمال الدین حسین
بواسطهٔ شرم تلقین میان شیخ الهداد آنجا نتوانستند رسید مخدوما هنوز ازین قسم سخنان بوی جانب داری
مے آید و ازین طرح وضع مباینت و مخالفت مفهوم میگردد انا لله و انا الیه راجعون مخدوم زادهٔ
کلان را بایستی شرم صحبت والد بزرگوار خود میکردند که شرم توجه افاده که در حضور ایشان نسبت بهر دو
مخدوم زاده بامر حضرت ایشان واقع شده بود و نیز میکردند و میان شیخ الهداد با وجود خوبی پیر بستی
با وی درین امر چرا است نمی نمودند و ملاحظهٔ صحبت و سبقت افاده میکردند آنچه شما نوشته اند حق و صواب
خواهد بود اما مکتوبیکه مخدوم زادهٔ کلان به مصحوب برادر عزیز خود ارسال داشته بودند متضمن بکمال

تواضع بوده متضمن فرط طلب و شوق عبارتها دران مکتوب اختیار نموده بودند که بی جنون طلب ایراد آن
عبارات متصور نیست بعد از ارسال مکتوب تکرار انحرافی راه یافته باشد ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا
وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب با فقیر میرسانند که وصیت ایشان بحکمت نخواهد بود و امید است
که عاقبت محمود خواهد داشت اما افسوس است که آن قسم طلب که شمه ازان از مکتوب ایشان مفهوم میگشت برباد
شد آن بیچاره آن گنجینه برد دوستان و هواخواهان را این معنی بسیار گران است جای آنست که اهتمام آن دارند
مکرر اگر کار بحد تلقین تمام است مبارک باشد نزد فقیر تلقین ذکر در رنگ تعلیم الف بی است مرصبیان را که
بمجرد همین تعلیم محصل ملکه مولویت نیست چه مضائقه متوقع از کرم التفات شما آنست که پایه طرف داری را
نگذارند و جمع یاران بمبادات آشنائی کنند زیاده چه مبالغه نماید والسلام مکتوب بیست و هفتم بمولانا
محمد طاهر بدخشی ارسال یافته در جواب تشکیکات شیخ عبد العزیز جونپوری در مکتوب اول که بنام او ست
دران نموده بود بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب شریف که بعد از مدت مدید ارسال داشته بودند
رسیده فرحت رسانید حضرت حق سبحانه و تعالی بجمعیت ظاهر و باطن متحلی و متزین داراد فقیر درین مدت
سه مکتوب بشما نوشته است از انجمله یک مکتوب بشما رسیده است مسافت بعیده عذر میخواهد و مکتوبیکه بجواب
شیخ عبد العزیز نوشته بودند مصحوب مکتوب شما نیز رسید و آنچه اندراج نموده بودند بوضوح انجامید آنجا
اندراج یافته بود که اگر حقائق ممکنات که صور علمیه اند عدمات باشند که اضداد صفات لازم می آید حصول
آن عدمات در ذات تعالی و تقدس و هو سبحانه منزه عن ذلک مخدوما شما میدانند که حضرت حق سبحانه اشیاء
شریفه و کثیفه را میداند و هیچ کدام ازینها در ذات تعالی حصول نیست و هیچ کدام نقصان نه درین صورت
حصول از کجا پیدا شود و نیز اندراج یافته بود که حقائق ممکنات باید که وجودی و ثبوتی باشند نه عدمی
که حقائق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات است بلی وجود ثبوت علمی دارند که حقائق در کار است باید که
این اعتراض اول بر شیخ محی الدین بکنند که گفته الاعیان ما شمت رائحة الوجود عجب کار است اینجا اعیان ثابته عبارت
از ارواح و نفوس ممکنات داشته و اعیان ثابته معلومات الله گذاشته و نیز اندراج یافته که انبیا
علیهم الصلوات و التسلیمات و اولیا علیهم الرضوان و سائر افراد انسان که از ممکنات اند اگر حقائق
اینها عدمات باشند شرف و کرامت ازین زمره علیه مسلوب شده عدم گردد چرا مسلوب شود و عدم نگردد
که او تعالی به حکمت بالغه و قدرت کامله خود آن عدمات را آئینه تربیت خود مرایای عکوس اسما

وصفات خویش بیساخته بشرف نبوت و ولایت مشرف گردانیده بظلال کمالات خود متجلی گردانیده
معزز و مکرم ساخت چنانچه انسان را از ماء مهین خلق کرده بدرجات علیا رسانید العجب شرف و کرامت
انسان را در نظر در آورند و تنزیه و تقدیس واجب تعالی و تقدس از دست داده میگویند همه اوست
اشیاء خسیسه و رذیله را عین حق میگویند تعالی و تقدس از ان مقوله تحاشی نمی نمایند و حقائق خدمیه
مر انسان را تجویز نمی نمایند و از ان تحاشی دارند حضرت حق سبحانه تعالی انصاف دهاد و نیز اندراج یافته
که سخن جامی را باید از ارتفاع شنیدن نمود سخن مبدع مقوله همه اوست را امیدانیم مقوله همه از اوست
مجمع علیه علما است تا این زمان که راه ملامت و شناعت بر صاحب فصوص مسلوک است بواسطه همین مقوله
که همه اوست میگویند حاصل معارف فقیر که نوشته است همه از اوست که مقبول شرع و عقل است کیف که مؤید
بکشف والهام گردد و شیخ مشار الیه بعد از ذکر اعتراضات در مقام شفقت آمده نوشته اند که اگر حقائق
ممکنات ارواح انسانی دانند موافق جمهور است از جمهور کدام صنف را مراد داشته باشند تا این زمان مسموع
نشده است که حقائق ممکنات را کسی ارواح انسانی گفته باشد العجب کل العجب شیخ خیال کرده که هر کسے
سخن را بقیاس و تخمین میگوید و بتفکر و تخیل می بافد کلا معارفی که بے کشف والهام در گفت و نوشت
آید و بے شهود و مشاهده در تحریر و تقریر گنجد بهتان و افترا است علی الخصوص که مخالف قوم گویند شیخ مشار الیه
تا چه اعتقاد داشته باشد و این معارف را از کدام قبیل فهمیده بود ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا
فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین والسلام مکتوب بست و هشتم بمولانا
محمد صادق کشمیری در جواب استفسارهای او بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب
شریف رسید چون متضمن احوال پسندیده بود موجب فرحت گشت نوشته بودند که در روایت معامله
بجائے رسیده است که حمل صفات بروے تعالے و تقدس بتکلف مینماید و میر سبحانه و بزدی همه
میداند سعی مینمایند که این حمل بتکلف هم میسر نشود و بحیرت صرف انجا مد رسیده بودند که در رشحات از
بابای آبریز نقل کرده است که گفته چون حق سبحانه تعالی روز ازل گل آدم می سرشت من آب بران
گل میریختم تاویل این چگونه باشد بدانند که در خدمات خلیه حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
چنانچه ملائکه کرام را علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام دخل داده بودند روح او را قدس سره نیز دخل
داده باشند و خدمت آبریزی باو سپرده و بعد از نشاء عنصری او بابکه بعد از کمال او باین معنی

۱۶۱

اورا اطلاع داده باشند جائز است که حضرت حق سبحانه وتعالی ارواح مجرده را قدرتی دهد که
افعال اجسام صادر نماید ازین قبیل است آنچه بعضی از کبرا نسبت افعال شاقه بخود خبر داده اند که پیش از
وجود عنصری بقرون متطاوله صادر شده بودند آن صدور افعال از ارواح مجرده ایشان بوده و
اطلاع برین معنی ایشان را بعد از وجود عنصری حاصل شده جمعی را صدور این افعال در توهم
تناسخ می اندازد حاشا و کلا که بدنی دیگر باو تعلق گرفته باشد روح مجرد است که باقدار خداوندی
جل سلطانه کار بدن میکند و ارباب زیغ را در غلط می اندازد درین مقام مجال سخن بسیار است تحقیقات
غریبه فائض گشته اگر توفیق یافت جای ثبت خواهد نمود ان شاء الله تعالی الآن وقت مساعدت
نمود والقضا رسیده بود که در رشحات می نویسد که چون خواجه علاء الدین قدس سره از مولانا نظام الدین
خاموش گران خاطر شده خواستند که از ایشان سلب نسبت کنند مولانا در آن وقت التجا بروحانیت
آن سرور آورد علیه وعلی آله الصلوة والسلام و از آن حضرت علیه وعلی آله الصلوة والسلام بحضرت خواجه
خطاب رسید که نظام الدین از آن ماست کسی را بروی مجال تصرف نباشد و جای دیگر در همین کتاب می نویسد
که در پیری حضرت خواجه احرار قدس سره از مولانا سلب نسبت نمودند و مولانا میگفت که خواجه ما را پیر یافتند
و هرچه داشتیم بردند و در آخر کار مفلس گردانیدند این چگونه بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وعلی آله
الصلوة والسلام کسی را که از آن خود ساخته باشند و فرموده کسی را بروی مجال تصرف نیست حضرت
خواجه احرار قدس سره چگونه بروی تصرف کنند بدانند که حضرت خواجه ما قدس سره این نقل را نمی پسندیدند
و در سلب نسبت مولانا توقف داشتند و میفرمودند که مولانا عبد الرحمن وغیر ایشان از مریدان مولانا سعد الدین
کاشغری که مرید مولانا نظام الدین بسیارند هیچ یکی باین نقل لب نکشاده است و هر دو قول پیش نیامده
مولانا فخر الدین علی از کجا نوشته باشد اگر این خبر صدق میداشت بتواتر نقل میشد لتواتر الدواعی
علی نقله و چون بتواتر منقول نگشت و به خبر واحد قرار گرفت معلوم شد که در صدق آن تردد داشت
و بعضی از نقلهای دیگر که صاحب رشحات کرده است از صدق دور اند و اهل این سلسله علیه در آن نقلها
ترددها دارند وهو سبحانه اعلم ایضا حضرت خواجه ما قدس سره می فرمودند که مفلس ساختن دلالت
بر سلب ایمان دارد اعاذنا الله سبحانه و این معنی تجویز نمودن بسیار مشکل ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب
لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

مکتوب بست و نهم بفضیلت پناهی شیخ عبد الحق دهلوی

صد دریافته دربیان آنکه بهترین امتعه این نشاء حزن واندوه است وگوارا ترین نعم این مائده الم
ومصیبت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما مکرما داد مصائب هرچند تحمل آن دشوار است اما امید
کرامتها است بهترین امتعه این نشاء حزن واندوه است وگوارا ترین نعم این مائده الم ومصیبت این شکر پاره
بلباس تلخ غلاف رفیق فرموده اند وباین حیله راه ابتلا وآموده سعادتمندان نظر بر حلاوت آنها
انداخته وآن تلخی را در رنگ شکر می خایند حرارت را بر عکس صفرا شیرین مییابند چرا شیرین نیابند که
افعال محبوب همه شیرین اند علتے مگر آنرا تلخ یابد که بما سواے گرفتار است دولتمندان در ایلام محبوب
آن قدر حلاوت ولذتے می یابند که در انعام او متصور نباشد هرچند هردو از محبوب اند لیکن در ایلام
نفس محب را دخلی نیست ودر انعام قیام مراد نفس است ۵ هنیئا لارباب النعیم نعیمها ☆
اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم وجود شریعت ایشان درین غربت اسلام اهل اسلام را
مغتنم است سلمکم الله سبحانه وابقاکم والسلام مکتوب سی ام بخواجه محمد اشرف وحاجی محمد فرکتی
در جواب کتابت ایشان ودر جواب دو سوال یکے از ورزش نسبت رابطه ودیگرے از فتور شغل
خود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه گرامی که اخوین
اعزین اشرفین ارسال داشته بودند رسید وکیفیات احوال که اندراج یافته بود بوضوح انجامید
خواجه محمد اشرف ورزش نسبت رابطه را نوشته بودند که بحدی استیلا یافته است که در صلوات آنرا
مسجود خود میدانند ومی بینند اگر فرضا نفی کنند منتفی نمیگردد محبت اطوار این دولت متمنای طلاب است
از هزاران یکے را نگر بدهند صاحب این معامله مستعد تام المناسبت است یحتمل که باندک صحبت شیخ مقتدا
جمیع کمالات او را جذب نماید رابطه را چرا نفی کنند که او مسجود الیه است نه مسجود له چرا محاریب ومساجد را
نفی نکنند ظهور این قسم دولت سعادتمندان را میسر است تا از جمیع احوال صاحب رابطه را متوسط خود
دانند ودر جمیع اوقات متوجه او باشند نه در رنگ جماعه بیدولت که خود را مستغنی دانند وقبله توجه را
از شیخ خود منحرف سازند ومعامله خود را برهم زنند دیگر خبر فوت والده فرزندان خود نوشته بودند
انا لله وانا الیه راجعون خوانده فاتحه خوانده شد ودر اثنای خواندن اثر اجابت مفهوم گشت
مولانا حاجی محمد اظهار نموده بودند که قریب دو ماه است که فتورے در شغل رفته است وآن ذوق
وحلاوت که سابق داشت نمانده مودت اطوار اغم نیست اگر در وجه فتور نرفته باشد یکی از آن

دو چیز متابعت صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات دوم محبت و اخلاص بشیخ خود با ثبوت این دو چیز اگر هزاران ظلمات طاری شود باک ندارد و آخر او را ضائع نخواهند گذاشت اگر عیاذاً باللہ سبحانه یکے ازین دو چیز نقصان پیدا کرد خرابی در خرابی است اگرچه بحضور و جمعیت باشد که آن استدراج است که عاقبت خرابی دارد و از حضرت حق سبحانه تعالیٰ بتضرع و زاری ثبات این دو امر خواهند و استقامت برین دو امر مسئله نمایند فانهما ملاک الامر و مدار النجاة والسلام علیکم وعلی سائر الاخوان خصوصاً علی المحب القدیم مولانا عبد الغفور السمرقندی مکتوب سی و یکم بخواجه شرف الدین حسین صدور یافته دربیان وعظ و نصیحت، الحمد للہ وسلام علی عباده الذین اصطفی فرزند عزیز فرصت مغتنم است باید که تمام عمر با مور لاطائل صرف نشود بلکه تمام بمرضی حق جل وعلا صرف یابد نماز پنجگانه به جمعیت و جماعت با تعدیل ارکان باید که ادا یابد نماز تهجد را از دست ندهند و استغفار سحر را رایگان نگذارند و بخواب خرگوش محظوظ نباشند و بخطوظ عاجله مصر نکردند و تذکر موت و اهوال آخرت نصب عین دارند بالجمله از دنیا معرض باشند و بآخرت مقبل بقدر ضرورت بدنیا پردازند و سائر اوقات باشتغال امور آخرت معمور دارند حاصل کلام آنکه دل باید که از گرفتاری ماسوی آزاد باشد و ظاهر با حکام شرعیه متحلی و متزین کار اینست و غیراین هیچ باقی احوال خیر است والسلام مکتوب سی و دوم بمرزا فلیج اللہ صدور یافت درجواب عریضهٔ او که شکایت از جمعیت باطن نوشته بود و بما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوٰة و تبلیغ الدعوات میرساند صحیفه شریفه که درباب عزا نوشته بودند رسید انا للہ وانا الیه راجعون با توفیق اللہ سبحانه بقضاء او تعالیٰ راضی شدیم شما هم راضی باشید و بدعا و فاتحه ممد و معاون گردید دیگر خبر خلاصی شما باعث مسرت و فرحت گشت وازدوالم یکی الم التسکین یافت للہ سبحانه الحمد والمنة علی ذالک شکایت از جمعیت باطن نوشته بودند بی تشتت ظاهر را تاثیر عظیم است در تفرقهٔ باطن چون درباطن کدورت یابند تدارک آن بتوبه و استغفار نمایند و چون صورت ها نزد ظاهر شود بکلمهٔ تمجید لاحول ولاقوة الا باللہ العلی العظیم بلفظ دفع آن بکنند و تکرار معوذتین دران وقت مغتنم است باقی احوال مستوجب حمد است للہ سبحانه الحمد والمنة دائماً وعلی کل حال واعوذ باللہ سبحانه من حال اهل النار فقیر از ضعف ذات بنابران تفصیل احوال نپرداخت حضرت حق سبحانه وتعالیٰ ما و شما را برجادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والتحیة استقامت کرامت فرماید والسلام مکتوب سی و سوم بمولانا محمد صالح

کولابی صدور یافته در بیان آنکه محبوب در نظر محب در همه حال محبوب است اگر انعام فرماید و اگر ایلام نماید
بلکه نزد اقل ایلام ازدیاد محبت بخش است از انعام او و مزیت حمد بر شکر و ما یناسبه الحمد لله و سلام

علی عباده الذین اصطفی اخوی اعزی مولانا محمد صالح معلوم فرمایند که محبوب در نظر محب بلکه در نفس امر
همه وقت محبوب است و همه حال محبوب اگر ایلام فرماید محبوب است و اگر انعام نماید محبوب است نزد اکثر مردم که بدولت محبت
مشرف گشته اند در وقت انعام ازدیاد محبت محبوب است از وقت ایلام ازدیاد هر دو در وقت مساوات است
و نزد اقل عکس این معامله است و ایلام ازدیاد محبت بخش است از انعام او و مقدمه این دولت عظمی حسن ظن
بمحبوب است که اگر محبوب بر حلقوم محب تیغ براند و سکین نماید و عضو او را از عضو دیگر جدا سازد محب او در آن عین
صلاح خود داند و بهبود خود تصور کند و چون این حسن ظن بکمال رسد کراهت فعل محبوب از نظر محب برخاست
بدولت محبت ذاتی که مخصوص حبیب رب العالمین است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و سر است از جمیع
نسب و اعتبارات مشرف گشت در ایلام زیاده از انعام محبوب التذاذ و فرح یافت الکارم که این مقام فوق
مقام رضا است چه در رضا دفع کراهت فعل ایلام محبوب است و اینجا التذاذ باین فعل زیرا که هر چند از جانب
محبوب جفا بلند بیشتر بود از جانب محب فرح و سرور زیاده تر باشد شتان ما بینهما و چون محبوب در نظر
محب بلکه در نفس امر همه وقت و همه حال در نظر او محبوب است لاجرم محبوب او در همه وقت و همه حال بلکه در واقع
و نفس امر محمود و ممدوح نیز خواهد بود و محب در وقت ایلام و انعام او مادح و ثناخوان او هم بتصدیق
هذا المحب الصادق ان یقول صادقاً مصدقاً الحمد لله رب العالمین علی کل حال لیصیر هذا المحب
من الحامدین له سبحانه فی السراء و الضراء حقیقة تا ما که مزیت حمد بر شکر ازین رهگذر است که در شکر انعام منعم
ملحوظ است که راجع بصفت بلکه بفعل است و در حمد ملحوظ حسن جمال محمود است سواء کان ذاتیاً او صفاتیاً او فعلیاً
و سواء کان انعاماً و ایلاماً فان ایلامه سبحانه حسن کانعامه تعالی فیکون الحمد ابلغ فی الثناء و ارجع لمراتب الحسن
و الجمال و التجلی فی حالتی السراء و الضراء بخلاف الشکر فانه مع تصوره سریع الزوال و علی شرف المهلاک بزوال الانعام
و هلاک الاحسان سوال آنچه در بعضی از مکتوبات خود نوشته که مقام رضا فوق مقام محبت و مقام حب است و اینجا میگوید
که این مقام محبت فوق مقام رضا است توفیق در میان دو سخن چیست جواب این مقام محبت در آوان مقام محبت
و مقام حب است چه آن مقام مشتمل بر نسب و اعتبارات است اجمالاً و تفصیلاً اگرچه آن محب از محب ذاتی گویند و این حب را
حب ذاتی تصور کنند زیرا که آنجا قطع نظر از ملاحظه شیون و اعتبارات نیست بخلاف این مقام که از نسب و

و اعتبارات

اضافات مضرست که در بعضی از مکتوبات اندراج یافته است که فوق مقام رضا هیچ مقامی نیست الا خاتم الرسل را علیه و علیهم و علی آله کمل الصلوات و التسلیمات مگر عبارت از این مقام است که مخصوص است علیه و علی آله الصلوة و السلام والله سبحانه اعلم بحقائق الامور باید دانست که کراهت ظاهر منافی رضاء باطن نیست در مرآت صورت تا فی حلاوت حقیقت نه زیرا که ظاهر صورت عارف کامل از صفات بشریت واگذاشته اند تا قیاب کمالات او گردد و ابتلا و آزمایش پیدا کنند و حق با باطل ممتزج بود و این ظاهر صورت عارف کامل نسبت بباطن و حقیقت او در رنگ جامه ایست صورتاً بر پیکر خود نسبت بشخص لابس آن جامه و معلوم است که جامه را نسبت با آن شخص چه مقدار است همچنین است قدر صورت نظر بحقیقت او این صورت عارف را ابلهان در رنگ کوه می انگارند و مثل صورتی حقائق خود خیال میکنند لاجرم در مقام انکار شده می آیند و حرمان کسب مینمایند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی

مکتوب سی و چهارم

بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب عریضه او که از تواردات احوال نوشته بود

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف رسید از تواردات احوال بوضوح انجامید بدانند که حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه داخل عالم نیست خارج عالم هم نیست و چنانچه منفصل از عالم نیست متصل بعالم هم نیست او تعالی منزه است از همه صفات دخول و خروج و اتصال و انفصال از وی سبحانه مسلوب است تعالی از این صفات ارجع او را سبحانه باید جست و بیرون از این صفات او را تعالی باید یافت اگر رنگی از این صفات ممتزج است گرفتاری ظلال و مثال حاصل است بلکه نسبت بیچونی و بیچگونی که گردی از ظلیت نداشته باشد او را تعالی باید طلبید و اتصال بیچونی با آن مرتبه پیدا باید کرد این دولت نتیجه صحبت است گفتن و نوشتن درست نمی آید اگر بنویسید که فهم کنند که دریابند بکار خود سرگرم باشند و تا حین ملاقات کیفیات احوال را نویسان باشند والسلام

مکتوب سی و پنجم

بمیرزادگی خواجه محمد عبد الله سلمه الله تعالی صدور یافته در جواب استفسار ها که نموده بودند از توحید و از عین الیقین و ما یناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب مخدوم زاده میر سانند صحیفه شریفه رسید از مطالعه آن فرحت فراوان بحصول انجامید از حصول نسبت حضور و استیلای آن اندراج یافته بود دیگر مبارک است این دولت که شما را در سنها میسر شده است در سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظمی شمرند و کرم عظیم تصور نمایند شکر این نعمت بجا باید آورد چون رسیده اند که فطرت شما بلند است و تحسین این سلسله حواله ارشاد نمائید عجیب سر است اظهار این نعمت نموده آید لئن شکرتم لازیدنکم نص قاطع است نوشته بودند که پیشگاه توحید ظهور کردن گرفته است این دولت نیز مبارک باشد باید قبول این دارد نمایند اما در غلبه این حال آداب شرعیه را نیز رعایت فرمایند و حقوق بندگی را کما ینبغی

سماع آرند و ندانند که این شعبده بر تقدیر صدق و صحت بواسطهٔ استیلای محبت محبوب است که محب هرچه بیند
و داند غیر از محبوب نه بیند و نداند و از هر که لذت و ذوق بگیرد آنرا منسوب بمحبوب دارد درین صورت شهود
محب کثرت است لیکن بعنوان وحدت پس فنا درین موطن متحقق نباشد زیرا که در فنا رفع شهود کثرت است
بالکل بواسطهٔ استیلاء شهود واحد این فنا نیز نسبت بعدم شهود کثرت ممکنات گفته اند حقیقت فنا وقتے
متحقق شود که کثرت اسماء و صفات و شیون و اعتبارات نیز تمامها از نظر مختفی گردند و جز احدیت ذات
مجرده تعالی هیچ چیز ملحوظ و منظور نباشد حقیقت تمامی سیر الی الله اینجا جلوه گر گردد و خلاصی از گرفتاری
ظلال بالکلیه درین مقام صورت بندد و این زمان معامله با صل الاصول افتد و از دوال بمدلول رسیده شود
و از علم بعین و از گوش بآغوش عروج نموده آید و وصل عریان متحقق گردد و کذا و کذا ثم کذا و کذا تعبیر از رموز
اشارت و آن هم بهم و سر در گم از ان موطن لب نمیتوان کشاد مخدوم زاده از ما بیان آن عین الیقین
مے طلبند و میخواهند که آن عین الیقین در علم الیقین گنجد مشکل کاریست چه کنند و چه گویند و چه سان وانماید
و معقول سازد مگر مخدوم زاده از کرم معذور دارند و از طلب علم بطلب حال گرایند دو سوالی که مخدوم زاده
کرده اند هر دو سوال از بلند فطرتی خبر داد یک سوال از بیان عین الیقین بطرز خاص بوده چنانچه گذشت
و سوال دیگر از بیان تاویل متشابهات قرآنی بوده که علم آن نصیب علماء راسخین است جواب سوال دوم از
جواب سوال اول دقیق تر است و پوشیده تر شایان استتار است و منافی ظهور و اظهار علم تاویل متشابهات
کنایات از معاملاتست که مخصوص برسل است علیهم الصلوات و التسلیمات از اتباع شان مگر اقل قلیل را به تبعیت
و وراثت ازین علم نزلی ارزانی دارند و درین نشأ برخی از جمال شان برایشان بکشایند اما امید است که از نشار
جم غفیر از امتان نیز به تبعیت باین دولت ممتد گردانند اینقدر بقلم می درآید که درین نشأ نیز بعضے دیگر را ورای آن
اقل و رحست که باین دولت مشرف سازند اما علم بحقیقت معامله نه دهند و تاویل از کشف نسازند بالجمله حاجت نیست
که تاویل متشابهات حاصل آن بعضی بوده اند که چه حاصل دارد زیرا که متشابهات کنایات از معاملاتست
او بلکه معامله حاصل شود و علم آن معامله میسر نگردد و همچنین در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده
بدیگر چه تا چه رسد سوال شما ازین معامله امیدوار ساخته است اللهم اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انک علی کل شیء قدیر و السلام مکتوب سی و ششم بخواجه محمد تقی صدور یافته در بیان بحث
امامت و حقیقت مذهب اهل سنت و جماعت و مذهب مخالفان و در بیان آنکه اهل سنت متوسط اند

در میان افراط و تفریط که روافض و خوارج اختیار کرده اند و مداحی اهل بیت آن سرور صلی الله علیه وسلم
دانا مناسب لک بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند محبت درویشان و ارتباط
و الفت بایشان و رغبت استماع سخنان این طائفه علیه و میل باوضاع و اطوار این طبقه سنیه از اجل نعم خداوندست
جل سلطانه و از اعظم دول و تعالی مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوة و السلام المرء مع من احب پس
محب ایشان با ایشان است و در حرم حریم قرب طفیلی ایشان توفیق آثار سعادت اطوار فرزندی خواجه شرف الدین حسین
ظاهر ساختند که این اوصاف حمیده در ایشان باوجود تعلقات شتی جمع است و این معنی پسندیده با وجود گرفتاریهای لاطائل
مجتمع لله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک صلاح ایشان موجب صلاح جم غفیر است و فلاح ایشان مستلزم فلاح جمع کثیر
مشار الیه ظاهر ساختند که ایشان به سخنان تیغ آشنا اند و رغبت استماع علوم تو دارند اگر چند کلمه مناسب ایشان
نویسی بهتر باشد اجابةً للملتمس چند کلمه نوشته شد چون درین ایام از بحث امامت بسیار گفتگو میشود و هر یکی در رنگی
بظن و تخمین سخن میراند بضرورت درین بحث چند سطر نوشته آمد و تحقیق مذهب اهل سنت و مذهب مخالفان
بیان نموده شد باید دانست آثار را من علامات اهل السنة و الجماعة تفضیل الشیخین و محبة الختنین تفضیل شیخین که با محبت
ختنین جمع شود از خصائص اهل سنت و جماعت است تفضیل شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه
نقل کرده اند جماعه از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است و شیخ ابو الحسن اشعری میفرماید که تفضیل ابوبکر و عمر رض
بر باقی امت قطعی است و از حضرت امیر نیز متواتر ثابت شده است که در زمان خلافت و ایوان مملکت خود در حضور جم غفیر
خود میفرمود که ابوبکر و عمر بهترین این امت اند چنانچه امام ذهبی گفته و امام بخاری روایت کرده است که حضرت امیر
فرموده است که بهترین مردم بعد از پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام ابوبکر است بعد ازان عمر است بعد ازان مرد دیگر پس گفت پسر او
محمد بن الحنفیه پس تو فرمود نیستم مگر مردی از مسلمانان تفضیل شیخین از کثرت روات ثقات بحد شهرت و تواتر رسیده
انکار آن یا از راه جهل است یا از راه تعصب چون مجال انکار نیافت عبد الرزاق که از اکابر شیعه است
بی اختیار از تفضیل شیخین باز گشت گفت که چون علی شیخین را بر خود تفضیل داده من هم تفضیل داده ایشان را
بر وی تفضیل میدهم و اگر او تفضیل نمیداد من هم تفضیل نمیدادم گناه است که من دعوی محبت علی نمایم
و با او مخالفت کنم و چون در زمان خلافت حضرت ختنین ظهور فتن و اختلال در امور مردم بسیار شده بود
و بدلهای مردم ازین راه کدورت پیدا گشته و عداوت و کینه در میان مسلمانان راه یافته بضرورت محبت
ختنین نیز از جمله شرائط سنت و جماعت اعتبار نموده اند تا جاهلی ازین راه سوء ظن باصحاب خیر البشر

علیه وعلی آله الصلوة والسلام پیدا کنند و بجانشینان پیغمبر علیه وعلیهم الصلوة والسلام یعنی بعداوتی
حاصل نیارد پس محبت حضرت امیر شرط تسنن آمد و آنکه این محبت ندارد از اهل سنت خارج گشت و
خارجی نام یافت و آنکه در محبت امیر طرف افراط اختیار کرد و زیاده از آنچه شاید بوقوع آورد و غلو در آن محبت
نمود و بسبب آن طعن اصحاب خیر البشر علیه وعلیهم الصلوة والسلام زبان کشود و ترک طریق صحابه و تابعین
و سلف صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرد رافضی نام یافت پس اهل سنت متوسط اند در میان
افراط محبت امیر و در میان تفریط آن محبت که روافض و خوارج اختیار کرده اند و شک نیست که حق در وسط است
و افراط و تفریط هر دو مذموم چنانچه امام احمد حنبل از حضرت امیر روایت کرده که گفت حضرت پیغمبر علیه و
علی آله الصلوة والسلام فرمود که در تو مثلی است از عیسی که یهود دشمن داشتند او را بمرتبه ای که بر مادرش بهتان
بستند و دوست داشتند او را نصاری تا آنکه فرود آوردند او را بمنزلی که او نداشت یعنی ابن الله گفتند بعد از آن امیر
فرمود هلاک کرده شوند در من دو گروه یکی آنکه در محبت من افراط نماید و آنچه در من نیست مرا اثبات کنند و دیگری آنکه
با من دشمنی نماید و عداوت بر من بهتان بندد پس حال خوارج را بحال یهود تشبیه فرمود و حال روافض را بحال
نصاری که هر دو از حق وسط دور افتاده اند خیلی جاهلی باید که اهل سنت و جماعت را از محبان حضرت امیر نداند
و محبت امیر را مخصوص بروافض دارد محبت امیر رفض نیست تبری از خلفای ثلثه رفض است و بیزاری از اصحاب کرام
مذموم و ملام امام شافعی میفرماید شعر لو کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافض یعنی حب آل محمد
رفض نیست چنانچه گمان میبرند و اگر همین حب را رفض گویند پس رفض مذموم نیست زیرا که ذم رفض از راه تبری
دیگران آمده نه از راه محبت ایشان پس محبان اهل بیت رسول علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اهل سنت باشند
و فی الحقیقة گروه اهل بیت هم ایشانند شیعه که دعوی محبت اهل بیت رسول علیه الصلوة والسلام مینمایند خود را گروه
اهل بیت میگیرند اگر بر محبت اهل بیت اقتصار نمایند و تبری از دیگران نکنند و تعظیم و توقیر جمیع اصحاب پیغمبر علیه الصلوة
والسلام والتحیات بجا آرند و مشاجرات ایشان را بر محامل نیک محمول دارند داخل اهل سنت باشند و از
خوارج و روافض برون بوند زیرا که عدم محبت اهل بیت خروج و تبری از اصحاب رفض محبت اهل بیت با تعظیم
و توقیر جمیع اصحاب کرام تسنن بالجمله بنای خروج و رفض بر بغض مصاحبان پیغمبر است علیهم الصلوات والتحیات
و بنای تسنن بر حب مصاحبان او علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات عاقل منصف هرگز بغض اصحاب را
بر حب ایشان نخواهد گزید و بدوستی پیغمبر همه را دوست خواهد داشت علیه وعلیهم الصلوات والتحیات قال علیه

الصلوة

الصلوة والسلام من احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم بر سر اصل سخن رویم و گوئیم چگونه عدم محبت
اهل بیت بر حق اهل سنت گمان برده شود که آن محبت نزد این بزرگواران جزو ایمان است و سلامتی خاتمه را
برسوخ آن محبت مربوط ساخته اند والد بزرگوار این فقیر که عالم بودند بعلم ظاهری و بعلم باطنی در اکثر اوقات
ترغیب محبت اهل بیت میفرمودند و میفرمودند که این محبت را در سلامتی خاتمه مدخلی است عظیم نیک
رعایت آن باید نمود در مرض موت ایشان این فقیر حاضر بود چون معامله ایشان باخر رسید
و شعور باین عالم کم ماند فقیر دران وقت سخن ایشان را بیاد ایشان داد و ازان محبت استفسار نمود دران
بیخودی فرمودند که غرق محبت اهل بیتم شکر خدای عز و جل دران وقت بجا آورده شد محبت اهل بیت
سرمایه اهل سنت است مخالفان ازین معنی غافل اند و از محبت متوسط ایشان جاهل جانب افراط را
خود اختیار کرده اند و ما ورای افراط را تفریط انگاشته حکم بخروج نموده اند و مذهب خوارج انگاشته اند
ندانسته اند که درمیان افراط و تفریط حد وسط است که مرکز حق است و موطن صدق که نصیب اهل سنت
گشته است شکر الله تعالی سعیهم عجب است که خوارج را اهل سنت گفته اند و استیصال دشمنان تبع
ایشان نموده اند از رفضه دران وقت اثری و نشانی نبوده اگر بوده حکم عدم داشته مگر بزعم فاسد
خود محبان اهل بیت را رفضه تصور کنند و اهل سنت را روافض گویند عجب معامله است گاهی اهل سنت را
از خوارج می شمرند که افراط محبت ندارند و گاهی نفس محبت را ازین بزرگواران احساس نموده ایشان را
روافض میدانند لهذا ایشان از جهالت خود اولیا و عظام اهل سنت را که دم از محبت اهل بیت
میزنند و اظهار حب آل محمد مینمایند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در رفض می انگارند و بسیاری را
از علمای کرام اهل سنت که منع از افراط آن محبت مینمایند و در تعظیم و توقیر حضرت خلفاء ثلثه میکوشند
خوارج میدانند و این نیز از ردی ترین جزئیات نامناسب ایشان است و اعاذنا الله سبحانه من افراط
ملامات المحبة ومن تفریطها از افراط محبت است که تبری از خلفاء ثلثه و غیرایشان را شرط محبت امیر
داشته اند انصاف باید نمود که این چه محبت است که شرط حصول آن بیزاری از جانشینان پیغمبر بود علیه و
علیهم الصلوة والسلام و سب و طعن اصحاب خیر البشر باشد علیه و علیهم الصلوات والتحیات گناه اهل سنت
همین است که با محبت اهل بیت توقیر و تعظیم جمیع اصحاب آن سرور مینمایند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
و هیچ یکی را از ایشان با وجود منازعات و مخالفات یکدیگر بدی یاد نکنند و از هوا و تعصب دور میدانند

از جهت تعظیم صحبت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام و تکریم مصاحبان وی علیه و علی آله الصلوة والسلام مع ذلک
محق را محق میگویند و مبطل را مبطل اما مبطلان ادراز هوا و هوس دور میدارند و بر اجتهاد حواله مے نمایند
و روافض از اهل سنت وقتی خوشنود گردند که اهل سنت نیز در رنگ ایشان از دیگر اصحاب کرام تبری نمایند
و سوء ظن با این اکابر دین حاصل کنند چنانچه خوشنودی خوارج مربوط العداوت اهل بیت است
و منوط ببغض آل محمد علیه و علیهم الصلوات والبرکات ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من
لدنک رحمة انک انت الوهاب نزد اکابر اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
در وقت منازعات و محاربات یکدیگر سه گروه بودند جمعی بدلیل و اجتهاد حقیت جانب امیر را معلوم نموده بودند
و جمعے دیگر نیز بدلیل و اجتهاد حقیت جانب دیگر را یافته و طائفه دیگر متوقف بودند و هیچ جانب را بدلیل ترجیح
نداده پس بر طائفه اولی نصرت جانب امیر واجب آمد که موافق اجتهاد ایشان است و بر طائفه دوم نصرت جانب
مخالف امیر لازم که موجب اجتهاد ایشان است و بر طائفه سوم توقف لازم آمد ترجیح یکے بر دیگری خطاست پس
هر سه فرقه بمقتضای اجتهاد خود عمل نمودند و آنچه بر ایشان لازم و واجب بود بجا آوردند پس ملامت چه
گنجایش دارد و طعن چه مناسب بود امام شافعی فرماید و نیز منقول از عمر بن عبد العزیز است تلک دماء
طهر الله تعالی عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا ازین عبارت مفهوم میشود که بحقیت یکی و خطای دیگرے
هم نباید گشود و همه را جز به نیکی یاد نباید کرد و همچنین در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوة
والسلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا یعنی چون اصحاب من مذکور گردند و از منازعات ایشان یاد
کرده شود شما خود را نگاهدارید و یکی را بر دیگرے ترجیح نکنید لیکن جمهور اهل سنت بدلیلی که بر ایشان ظاهر
شده باشد برانند که حقیت در جانب امیر بوده و مخالف او را خطا بر آمده لیکن این خطا چون خطاء
اجتهادی است از ملامت و طعن دور است و از تشنیع و تحقیر پاک و مبرا از حضرت امیر منقول است که فرموده برادران ما
بر ما باغی گشتند نه ایشان کافر اند و نه فاسقان زیرا که ایشان را تاویلی است که منع کفر و فسق میکند پس اهل سنت
و رفضه هر دو تخطئه محاربان امیر مینمایند و هر دو بحقیت جانب امیر قائل لیکن اهل سنت زیاده از اطلاق
لفظ خطا که ناشی از تاویل است در حق محاربان امیر تجویز نمیکنند و زبان را از طعن و تشنیع ایشان نگاه میدارند
و محافظت حق صحبت خیر البشر مینمایند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات آن سرور فرموده علیه و علیهم الصلوات
والسلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا یعنی از خدا بترسید جل شانه از خدا بترسید جل سلطانه در حق اصحاب من

آنحضرت علیه السلام تاکید این کلمه را بتکرار فرموده نگیرید اصحاب مرا نشانهٔ تیر ملامت خویش و نیز فرموده اصحابی کالنجوم بایهم
اقتدیتم اهتدیتم یعنی اصحاب من همچو ستاره ها اند بهر کدام ایشان که اقتدا کنید راه یابید و احادیث دیگر
هم در باب تعظیم و توقیر جمیع صحابه بسیار آمده اند پس همه را معزز و مکرم باید داشت و منازعات ایشان را بر محامل
نیک حمل باید نمود اینست مذهب اهل سنت درین مسئله و رفضه درین باب غلو مینمایند و محاربان امیر را تکفیر
میکنند و بانواع طعن و اقسام شتم ایشان زبانها خود را آلوده میسازند اگر مقصود اظهار حقیت جانب امیر است و اظهار
خطای محاربان او پس آنچه اهل سنت اختیار کرده اند کافی است و بر حد اعتدال است سب و طعن اکابر دین نمودن
از دیانت و تدین دور است که رفضه اختیار آن نموده و شتم اصحاب پیغمبر علیه و آله الصلوٰة والسلام دین و ایمان خود
تصور کرده عجب فهمی است که سب جانشینان پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات جزو اعظم دین گشت طوائف
مبتدعان هر کدام بدعتها اختیار کرده اند و از اهل سنت جدا گشته در میان جمیع آن طوائف فرقه خوارج و روافض
دور تر افتاده اند و از حق بعید افتاده اند جمعی که سب و طعن اکابر دین را جزو اعظم ایمان خود تصور کنند از حق چه نصیب
خواهند داشت روافض دوازده فرقه اند تکفیر اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰة والسلام مینمایند و سب خلفاء راشدین را
عبادت میدانند این جماعت از اطلاق لفظ رفض بر خود ها تحاشی مینمایند و رفض غیر خود ها را میدانند که
که در احادیث وعید بسیار در حق رفضه آمده است کاشکی از معنی رفض هم اجتناب مینمودند و تبری از اصحاب پیغمبر
علیه و علیهم الصلوات والتحیات نمیکردند هندوان هندوستان نیز خود را هندو میگویانند و از لفظ کفر تحاشی
میکنند و خود را از کفار نمیدانند و کفار ساکنان دار الحرب را کافر دانند نفهمیده اند هر دو صنف کفار اند بتحقیق کفر
متحقق اینها مگر اهل بیت پیغمبر را علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در رنگ خود ها تصور کرده اند و ایشان را نیز
دشمنان ابی بکر و عمر خیال نموده و درین جماعه بحکم تقیه که دارند اکابر اهل بیت را منافق و مخادع انگاشته اند
و حکم کرده اند که حضرت امیر سی سال بحکم تقیه با خلفاء ثلثه صحبت نفاق داشته اند و بنا حق تعظیم و توقیر ایشان
نموده عجب معامله است اگر محبت اهل بیت رسول الله بواسطه محبت رسول است علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات باید که دشمنان رسول را نیز دشمن داشته باشند و سب و لعن اینها بیشتر از سب و لعن دشمنان اهل بیت کنند مگر
ابوجهل را دشمن رسول است علیه و علی آله الصلوات والتحیات و انواع آزار و جفا بآنسرور رسانیده علیه و علی
آله الصلوٰة والسلام ازین جماعه کسی نشنیده است که سب و لعن او کرده باشند مساوی او و زبان کشوده ابوبکر صدیق
را که احب الرجال الی رسول الله است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بزعم فاسد خود دشمن اهل بیت

تصور نموده بسبب و طعن او و زبان درازی می نمایند امور نا مناسب با و منتسب میسازند این چه دیانت
و تدین است حضرت آنکه جل شانه که ابوبکر و عمر و سائر صحابه کرام با اهل بیت رسول علیه و علی آله الصلوات
و السلام دشمن بودند و بغض و عداوت با آل محمد داشته باشند این بی انصافان کاشکی دشمنان اهل بیت
را سب کنند و تعیین اسامی اکابر صحابه نمایند و سوء ظن ببزرگان دین پیدا نسازند این زمان در باب
مخالفت ایشان با اهل سنت مرتفع میگردد چه اهل سنت نیز دشمنان اهل بیت را دشمن اند و بطعن و تشنیع
ایشان قائل از خوبی اهل سنت است که شخص معین را که بانواع کفر مبتلا بود باحتمال اسلام و توبه چنین هم
نمیگویند و اطلاق لعن تجویز نمیکنند بر کافران علی الاطلاق لعنت تجویز میکنند اما بر کافر معین تجویز لعن
نمیکنند تا زمانی که سوء خاتمه او بدلیل قطعی معلوم شود و رفضی بی تحاشی ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما را
لعن میکنند و اکابر صحابه را سب و طعن می نمایند هداهم الله سبحانه علی سواء الصراط درین بحث در دو مقام
اختلاف عظیم است میان اهل سنت و مخالفان مقام اول آنکه اهل سنت بحقیقت خلافت خلفاء اربعه
قائل اند و هر چهار را خلفاء بر حق میدانند زیرا که در حدیث صحیح آمده است که اخبار از مغیبات است
الخلافة بعدی ثلثون سنة و این مدت بخلافت حضرت امیر تمام شده پس مصداق این حدیث هر چهار
خلیفه باشند و ترتیب خلافت بر حق باشد و مخالفان انکار حقیت خلافت خلفاء ثلثه می نمایند و خلافت ایشان را
بتعصب و تغلب منتسب میسازند و امام بر حق غیر از امیر دیگری را نمیدانند و بیعتی که از امیر بخلفاء ثلثه واقع شده بود
بر تقیه حمل میکنند و در میان اصحاب کرام خیر الانام علیه و علیهم الصلوة و السلام صحبت نفاق می انگارند و در اراده
تکلیف دیگر را نفی و تصور می نمایند زیرا که بزعم اینها موافقان امیر مخالفان او را بحکم تقیه البته صحبت نفاق داشتند
و خلاف آنچه در دل های ایشان بوده بر زبان ظاهر میساختند و مخالفان نیز چون بزعم ایشان اعداء امیر اعداء آن
دوستان امیر بودند با ایشان بنفاق آشنائی میکردند و معادات را بموالات وانمودند پس بزعم ایشان جمیع
اصحاب پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات منافق و مخادع بودند و بظاهر خلاف آنچه در باطن بود ظاهر
میکردند پس باید که نزد اینها بدترین این امت اصحاب کرام باشند و بدترین صحبتها صحبت خیر البشر بود علیه و علی آله
الصلوة و السلام که این اخلاق ذمیمه از آنجا ناشی شده است و بدترین قرون قرن اصحاب باشد که پر از نفاق و عداوت
و بغض و کینه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را رحماء بینهم میفرماید اعاذنا الله
سبحانه عن معتقداتهم السوء هرگاه سابقان این امت را باین اخلاق ذمیمه متصف سازند در لاحقان چه خیر است

خواهند یافت آن طائفه که آیات قرآنی و احادیث نبوی را که در فضل صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوة والسلام و در
افضلیت اصحاب کرام او علیه و علی آله الصلوة والسلام را و در خیریت این امت وارد شده اند شنیده اند یا دیده اند
بآن ندارند قرآن و احادیث به تبلیغ اصحاب کرام بما رسیده است چون اصحاب مطعون باشند دینی که از راه ایشان بما رسیده
نیز مطعون خواهد بود نعوذ بالله سبحانه من ذلک مقصود این جماعت ابطال دین است و انکار شریعت علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات بصورت اظهار محبت اهل بیت رسول می نمایند و بحقیقت ابطال شریعت علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات میکنند کاشکی امیر و موافقان امیر را مسلم میداشتند و بداغ تقیه که از صفات اهل مکر و نفاق است ایشان را
نمی ساختند جماعت از موافقان امیر یا از مخالفان او که سی سال با یکدیگر صحبت بنفاق دارند و بمکر و خداع زندگانی
نمایند چه خیریت در آنها خواهد بود و اینها چگونه شایان اعتماد خواهند بود و ابوهریره رضی الله تعالی عنه را که طعن
میکنند و نمیدانند که در طعن او نصف احکام شرعیه مطعون میگردد زیرا که علماء مجتهدین فرموده اند که در احکام
سه هزار احادیث وارد شده است یعنی سه هزار احکام شرعیه بسنت ثابت شده است از آن سه هزار یکهزار و پانصد
بروایت ابوهریره بثبوت پیوسته است پس طعن او طعن نصف احکام شرعیه باشد و امام بخاری گوید که راویان
ابوهریره زیاده از هشتصد اند از اصحاب کرام و تابعین یکی از ایشان ابن عباس است و ابن عمر نیز از وی روایت
کنند و همچنین جابر بن عبد الله و انس بن مالک از رواة اوست و حدیثی که از حضرت امیر نقل میکنند در طعن ابی هریره
آن حدیث مفتری است چنانچه علماء تحقیق آن فرموده اند و حدیث دعاء آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ابی هریره
را بفهم و علم مشهور است قال ابو هریرة حضرت مجلس الرسول صلی الله علیه و علی آله وسلم فقال من یبسط منکم رداءه
حتی اقضی فیه مقالتی فیقبضها الیه ثم لا ینسیها فبسطت بردة کانت علی فافاض رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم
مقالته فقبضتها الی صدری فما نسیت بعد ذلک شیئا پس هیچ ذی عقل شخصی بزرگ دین را دشمن امیر دانستن و سب و طعن
و لعن در حق او جائز داشتن از انصاف دور است اینهمه کلمات افراط محبت است که نزدیک است که سر از ربقه ایمان بیرون
ندارد و اگر فرضا تقیه در حق امیر تجویز نموده آید چه خواهند گفت در اقوال امیر که بطریق تواتر در فضیلت شیخین
منقول گشته اند و همچنین کلمات قدسیه او که در عین خلافت و مملکت خود در حقیت خلافت خلفاء ثلثه صادر شده
چه تقیه همین قدر بس است که ستر حقیت خلافت خود نماید و ببطلان خلافت خلفاء ثلثه را اظهار نسازد نه اظهار حقیت
خلافت خلفاء ثلثه و بیان فضیلت شیخین الی غیر ذلک علیحده ما وراء آن تقیه که محلی غیر از صدق و صواب ندارد و به تقیه
رفع آن صورت نه بندد و ایضا احادیث صحاح که بحد شهرت رسیده است بلکه متواتر المعنی گشته که در فضیلت حضرات

خلفاء ثلثه وغیر ایشان را در گذشته وجمعی را از ایشان مبشر بجنت ساخته آن حدیث را چه جواب خواهند گفت زیرا که
تقیه در حق حضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوة والسلام مجوز نیست چه تبلیغ بر پیغمبران لازم است علیهم الصلوات والتسلیمات و در آن تقیه
آیات قرآنی که درین باب نازل گشته اند تقیه آنجا متصور نیست حضرت حق سبحانه وتعالی را از ایشان از مخافة چه یاد ومعلوم
ارباب عقول است که تقیه از صفات جبانت است اسد الله را بآن نسبت دادن نامناسب است بحکم بشریت صفت تقیه
در یک ساعت یا دو ساعت یا یک روز یا دو روز اگر تجویز نموده آید گنجایش دارد تا سی سال را این صفت جبانت
اثبات نمودن ومصر بر تقیه داشتن بسیار مستنکر است واصرار بر صغیره را کبیره گفته اند اصرار بر صفتی از صفات ارباب
شقاق واصحاب نفاق چه خواهد بود کاش قباحت این امر را بفهمند از تقدیم شیخین گریخته اند که مستلزم اهانت
امیر است وتقیه اختیار کرده اند اگر شناعت صفت تقیه که از صفات ارباب نفاق است می فهمیدند هرگز تجویز آن
نمیکردند واز دو بلیه اهون را اختیار مینمودند یا گوئیم در تقدیم شیخین هیچ اهانت امیر نیست حقیت خلافت امیر
بمحال خود است ودرجهٔ ولایت ورتبهٔ هدایت وارشاد او کرم الله تعالی وجهه بحال خود در اثبات تقیه تنقیص و
توهین لازم است که این صفت از خصائص ارباب نفاق است واز لوازم اصحاب مکر وخداع مقام دوم آنکه اهل سنت
شکر الله تعالی سعیهم مشاجرات ومنازعات اصحاب خیر البشر را علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات بر محامل نیک محمول
میدارند واز هوا وتعصب دور میدانند زیرا که نفوس ایشان در صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتحیات مزکی
شده بود وسینهای ایشان از عداوت وکینه پاک گشته غایة ما فی الباب چون هر کدام را رای واجتهاد بوده
وهر مجتهد را عمل بموافق رای خود واجب بضرورت در بعض امور بسبب مخالفت الآراء مخالفت ومشاجرت لازم گشت
وهر یکی را اتباع رای خود صواب آمد پس مخالفت شان در رنگ موافقت برای حق بوده نه برای هوا وهوس
نفس اماره مخالفان ومحاربان حضرت امیر را تکفیر میکنند وانواع تشنیع در حق محاربان تجویز مینمایند هرگاه
اصحاب کرام در بعض امور اجتهادیه با آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مخالفت کرده اند بخلاف رای
آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام حکم نموده اند وآن اختلاف ایشان مذموم وملام نبوده ومنع آن با وجود
نزول وحی نیامده مخالفت با امیر در امور اجتهادیه چرا کفر باشد ومخالفان چرا مطعون وملام باشند محاربان
جمع غفیر اند از اهل اسلام واز اجلای اصحاب اند وبعضی از ایشان مبشر بجنت تکفیر وتشنیع ایشان هم آسان نیست
کبرت کلمة تخرج من افواههم قریب بنصف دین وشریعت را نزدیک است که ایشان تبلیغ کرده باشند اگر ایشان
مطعون باشند اعتماد از شطر دین میخیزد وچگونه این بزرگواران مطعون باشند که روایت هیچکدام از ایشان بهیچکس

رد نکرده نه امیر و نه صحیح بخاری که اصح کتب است بعد کتاب الله تعالی و شیعه نیز بران اعتراف دارند فقیر از احمد تهتی
که از اکابر شیعه بوده شنیده ام که میگفت کتاب بخاری که اصح کتب است بعد کتاب الله آنجا روایات هم از موافقان
امیر است و هم از مخالفان امیر موافقت و مخالفت راجح و مرجوح ندانسته است چنانچه از امیر روایت کند از معاویه نیز
روایت دارد اگر شائبه طعن در معاویه بودی در روایت معاویه که دیگر گرد کتاب خود روایت او درج نکردی و همچنین در
سلف که نقاد احادیث بوده اند هیچ یکی باین وجه در روایت حدیث فرق نکرده است و مخالفت امیر را منشاء طعن
نساخته باید دانست لازم نیست که امیر در جمیع امور خلافیه محق باشند و مخالفان ایشان بر خطا هرچند در امر محاربه حق
بجانب امیر بوده زیرا که بسیار است که در احکام خلافیه صدر اول علمای تابعین و ائمه مجتهدین مذهب غیر امیر را اختیار
کرده اند و حکم بمذهب او نکرده اند اگر حق بجانب امیر متعین بودی بخلاف آن حکم نکردندی قاضی شریح که از تابعین و
صاحب اجتهاد بوده است بمذهب امیر حکم نکرده و شهادت امام حسن علیه الرضوان بواسطه نسبت بنوت منظور نداشته
و مجتهدین بقول قاضی شریح عمل نموده اند و شهادت پسر را برای پدر تجویز نکرده اند و در مسائل دیگر هم اختیار اقوال
غیر امیر که مخالف رای امیر بوده است بسیار است بر متتبع منصف مخفی نخواهد بود تفصیل آن اطالت میطلبد پس در مخالفت
امیر گنجایش اعتراض نباشد و مخالفان مطعون و ملام نباشند حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که حبیبه حبیب
رب العالمین بوده است تا آخر عمر مقبوله و منظوره او علیه الصلوة و السلام بوده حضرت پیغمبر مرض موت را به حجره او
بسر برده و در کنار او جان داده و در حجره مطهره او مدفون گشته مع ذلک الشرف حضرت صدیقه عالمه مجتهده بوده است
و پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام بیان شطر دین را باو حواله کرده است و اصحاب کرام در مشکلات احکام رجوع باو مینمودند و حل
معضلات از وی مییافتند این چنین صدیقه مجتهده را بواسطه مخالفت حضرت امیر مطعون ساختن و اشیای ناشایسته را
باو منتسب نمودن بسیار نامناسب است و دور از ایمان به پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة و السلام حضرت امیر اگر اولاد
حضرت پیغمبر است و پسر عم است حضرت صدیقه زوجه مطهره اوست علیه و علی جمیع اهل بیته الصلوات و السلام و حبیبه مقبوله
او علیه و علی آله الصلوات و السلام پیش ازین بچند سال دأب فقیر آن بوده که اگر طعام می پخت مخصوص بر روحانیات
مطهره اهل عبا میساخت و بآن سرور حضرت امیر و حضرت فاطمه و حضرت امامین را ضم میکرد علیهم الصلوات و التسلیمات
شبی در خواب می بیند که آن سرور حاضر است علیه و علی آله الصلوة و السلام فقیر بر ایشان عرض سلام میکند متوجه فقیر
نمیشوند و روی بجانب دیگر دارند درین اثنا بفقیر فرمودند که من طعام در خانه عائشه میخورم هر که مرا طعام فرستد بخانه
عائشه فرستد این زمان فقیر دریافت که سبب عدم توجه شریف ایشان بوده که فقیر حضرت صدیقه را در آن طعام

شریک نمی سازند بلکه از ان حضرت صدیقه را بلکه سائر ازواج مطهرات را که همه اهل بیت اند شریک میساختند در جمیع
اهل بیت توسل میجویند پس ایشان را دو ایمان بیاید که بحضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوة والسلام از راه حضرت صدیقه برسند زیاده
ازان از راه اینها است که از راه حضرت امیر برسند بر عقلای صاف الضمایر مخفی نیست آری این بر تقدیریست
که محبت حضرت امیر و تعظیم او بواسطهٔ محبت و تعظیم حضرت پیغمبر باشد علیه وعلی آله الصلوات والسلام و بواسطهٔ قرابت او
علیه وعلی آله الصلوة والسلام اگر کسی محبت امیر را استقلالا اختیار کند و حب حضرت پیغمبر را ازان مدخل ندهد
از محبت خارج است و قابل مخاطبه نیست غرض او ابطال دین است و هدم شریعت میخواهد که بی توسط حضرت پیغمبر علیه وعلی آله
الصلوات والسلام راهی اختیار کند و از محمد بعلی گراید هو عین الکفر ومحض الزندقه و علی از وی بیزار است و از کردار او
در آزار و دوستی صحابهٔ پیغمبر باختیار او علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بواسطهٔ دوستی پیغمبر است علیه وعلی آله الصلوات والتحیات
و تعظیم و تکریم او علیه وعلی آله الصلوات والسلام قال علیه وعلی آله الصلوات والسلام من احبهم فبحبی احبهم و همچنین کسیکه
با ایشان دشمن است بدشمنی پیغمبر دشمن است کما قال علیه الصلوة والسلام من ابغضهم فببغضی ابغضهم یعنی محبتی که باصحاب من
متعلق شده است همان محبت است که بمن تعلق گرفته است و همچنین بغض ایشان همان بغض است که بمن متعلق گشته است
طلحه و زبیر رضی الله تعالی عنهما از کبار صحابه اند و از عشرهٔ مبشره بجنت طعن و تشنیع ایشان ملامت است و بعض طرد ایشان
عائشه با علی محاربه مینماید همان طلحه و زبیر اند که حضرت فاروق خلافت را بعد از خود در میان شش نفر شوری گذاشت و طلحه و زبیر را
داخل آنها ساخته و بترجیح یکی بر دیگری دلیل واضح بر لیاقت طلحه و زبیر باختیار خود نصیب خلافت را گذاشتند و هر یکی ترک گفت حظی
گفته و همان طلحه است که پسر خود را بواسطهٔ سجود ادب که نسبت بان سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام از وی بوجود آمده بود
بکشته است و پسر او را در ملازمت آن سرور آورده بود محمد در قرآن مجید نهاده ادبی تعظیمی اوست همان زبیر است که بخبر صادق علیه وعلی آله الصلوة
والسلام قاتل او در وعید بدوزخ درآمده است قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام قاتل الزبیر فی النار حضرت امیر از قاتل او هیچ
مکی نداری فالحذر الحذر ثم الحذر الحذر عن طعن اکابر الدین ذم کبراء الاسلام الذین بذلوا جهدهم فی اعلاء کلمة الاسلام و نصر
سید الانام و انفقوا اموالهم لتائید الدین باللیل والنهار فی السر والجهار و ترکوا لحب الرسول عشائرهم و قبائلهم و اولادهم و ازواجهم
و اوطانهم و مساکنهم و عیونهم و زروعهم و اشجارهم و انهارهم و آثروا النفس الرسول علیه وعلیهم الصلوة والسلام علی انفسهم و اموالهم و محبته علی
محبتهم و محبة اهالیهم و ذریاتهم الذین نالوا شرف صحبته و فازوا فی صحبته برکات النبوة و شاهدوا الوحی و تشرفوا بحضور الملک
و راوا الخوارق والمعجزات حتی صار غیبهم شهادة و علمهم عینا و خصوا من الیقین بما لا یعطی لاحد من بعدهم حتی لا یبلغ انفاق
غیرهم مثل احد ذهبا مبلغ انفاق مد شعیرهم ولا نصیفه هم الذین اثنی الله تعالی علیهم فی القرآن المجید رضی عنهم و هم

رضوان عنه ذلک مثلهم فی التوراة ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه
یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار سمّی الله تعالی غایظهم کفاراً فلیحذر عن غیظهم کما یحذر عن الکفر والله سبحانه الموفق جماعه
که این چنین نسبت را بآن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات درست کرده باشند مقبول ومنظور او علیه وعلیهم الصلوات والتحیات
گشته اگر در بعض امور با یکدیگر مخالفت کنند ومشاجرت نمایند وبرأی واجتهاد خود عمل فرمایند مجال طعن واعتراض نیست
بلکه حق وصواب دران موطن اختلاف ست وعدم تقلید رأی غیر رأی خودست امام ابو یوسف را بعد از وصول بدرجهٔ اجتهاد
تقلید امام ابی حنیفه رضی الله تعالی عنهما خطاست وصواب تقلید رأی خودست امام شافعی قول صحابی را که صحابی باشد خواه صدیق باشد خواه
امیر برأی خود تقدیم نمیدهد وعمل برأی خود اگرچه مخالف قول صحابی باشد صواب میداند هرگاه مجتهد را گنجایش
مخالفت آراء اصحاب گشت اگر اصحاب با یکدیگر مخالفت نمایند چرا مطعون باشند با آنکه گوییم اصحاب کرام در امور اجتهادی
با آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیات خلاف کرده اند برخلاف رأی آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتحیات حکم
نموده باوجود نزول وحی ذم ایشان نیاورده وبر اختلاف ایشان منع وزجر نفرموده چنانچه گذشت اگر این اختلاف نامرضی
ونامقبول حق بودی جل شانه البته منع آن آمدی وبر اختلاف کنندگان وعید نازل گشتی نمی بینی جماعه که در مکالمه آن سرور
علیه وعلی آله الصلوة والسلام رفع صوت مینمودند چگونه منع آن صوت آمد ووعید آن برای رفع صوت گشت قال الله تبارک
وتعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون
ودر اساری بدر اختلاف عظیم واقع شده بود حضرت فاروق وسعد بن معاذ حکم بقتل آن اساری نموده بودند ودیگران بتخلیص
وفدیه حکم کرده بودند ومقبول رأی آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتحیات حکم تخلیص وفدیه بود وهمچنین اختلافات دیگر
بسیار ازین قبیل ست اختلافی که در اتیان قرطاس نموده بودند آن سرور علیه وعلی آله وعلیهم الصلوات والتسلیمات در مرض موت
طلب قرطاس فرموده بود تا از برای ایشان چیزی بنویسد جمعی گفتند قرطاس باید آورد وجمعی دیگر منع اتیان قرطاس نمودند حضرت
فاروق ازین جماعه بود که باتیان قرطاس راضی نشد گفت حسبنا کتاب الله طاعنان ازین راه بر حضرت فاروق اعتراض کرده اند وزبان
طعن وتشنیع گشاده اند فی الحقیقت محل طعن نیست زیرا که حضرت فاروق دانسته بود که زمان وحی منقطع گشته است واحکام تمام شده
وغیر رأی واجتهاد در اثبات احکام گنجایش نمانده در رقعت آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام هرچه خواهند نوشت از امور
اجتهادیه خواهد بود که دیگران را دران شرکت است بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار پس صلاح دران دید که درین طور غلبهٔ مرض ایشان را
تصدیع نباید داد برأی واجتهاد دیگران کفایت باید نمود حسبنا کتاب الله یعنی قرآن مجید که ماخذ قیاس واجتهاد است
مر مستنبطان را کافی ست احکام را ازانجا استنباط خواهند نمود وتخصیص قرآن بکتاب الله نموده اند بوده که در رأی آن باشند که القرآن

معلوم گردد باشند که این احکام که در صدد نوشتن اند مأخذ آنها در کتاب است نه در سنت تا ذکر سنت نموده آید پس منع حضرت
فاروق از جهت شفقت و مهربانی بوده که آنحضرت در شدت وجع بامر کتابت تصدیع نکشند چنانکه امر اتیان آن سرور علیه وعلی آله الصلوة
والسلام نیز برای استحسان بوده نه وجوب تا دیگران از رنج استنباط آن آسوده باشند و اگر امر ائتونی از برای وجوب بودی در تبلیغ
آن مبالغه فرمودی بمجرد اختلاف اعراض از ان نمودی سوال حضرت فاروق در آن وقت گفته اهجر استفهموه مراد از ان چه باشد
جواب حضرت فاروق شاید در آن وقت فهمیده باشد که این کلام از ایشان بواسطه وجع بی قصد اختیار در وقوع شده است چنانچه
از لفظ کتب متوهم میشود چه آن سرور گاهی چیزی ننوشته است و ایضا فرموده لن تضلوا بعدی هرگاه دین کامل شده باشد
و نعمت تمام گشته و رضاء مولی بآن پیوسته ضلالت بعد از آن چه صورت خواهد داشت و در یک ساعت چه خواهند نوشت که رفع ضلالات
کند آنچه در بیست و سه ۲۳ سال نوشته شده است اگر کافی نیست و دفع ضلالت نمیکند در یک ساعت با وجود شدت مرض چیزی نویسند
که دفع ضلالت نماید اینجا حضرت فاروق دانسته باشد که این کلام بنا بر بشریت بی قصد ایشان بر زبان رفته است تحقیق این معنی
بکنید و تجدید استفسار آن نمائید درین اثنا سخن اختلاف بلند گشت حضرت پیغمبر فرمودند که برخیزید و مخالفت نکنید که نزاع
در حضور پیغمبر مستحسن نیست دیگران هم قوت سخن بغیر نموده اند از دوات و قرطاس یاد نکردند باید دانست که اختلاف اصحاب کرام در امور
اجتهادیه بآن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات نموده اند اگر عیاذا بالله سبحانه منشأ آن هوا و تعصب میبود بزمرۀ اهل ارتداد
میپیوستند و سر از ربقه اهل اسلام بیرون می انداختند سوء آداب و سوء معاشرت بآن سرور در کفر است علیه وعلیهم الصلوات والتحیات
اعاذنا الله سبحانه منه بلکه این اختلاف بنا بر امتثال امر فاعتبروا بوده است زیرا که شخصی که پایه اجتهاد داشته باشد در احکام
اجتهادیه او را تقلید مجتهد دیگری نمودن خطاست و منهی عنه است مگر در احکام منزله که در آنها اجتهاد را در آن مدخلی نیست
غیر تقلید را گنجایش نه اند و ایمان و انقیاد آنها واجب غایة فی الباب اصحاب قرن اول از تکلفات بری بودند و از
آرایش عبارات مستغنی اهتمام ایشان باصلاح باطن بوده است و ظاهر ایشان از نظر ایشان مطروح و غیر ملحوظ بوده مراعات
آداب اهل آن قرن باعتبار حقیقت و معنی بوده نه باعتبار صورت فقط امتثال امر رسول علیه وعلی آله الصلوة والسلام کار ایشان بوده
و اجتناب از نامرضیات آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات معامله ایشان با آباء و امهات و اولاد و ازواج خود را فدای آن سرور
نموده بودند علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات و از کمال اعتقاد و اخلاص لعاب مبارک آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتحیات
نمیگذاشتند که بر زمین افتد بلکه برنگ آب حیات آنرا فرو میبردند و قصه خوردن خون مبارک او را بعد از فصد از کمال اخلاص
مشهور و معروف است اگر عبارتی که موهم سوء ادب است نزد اهل این قرن که بیراز کذب نقل شده است از آن بزرگواران صادر شود در
نسبت بآن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام حمل بر ظن نیک فرمود باید آورد بجای عبارت باید رفت الفاظ هر قسم که باشد معنی ملحوظ باید ساخت

طریق سلامتی است. والله سبحانه الموفق. سوال: چون در احکام اجتهادیه احتمال خطا را گنجایش شد وثوق در جمیع احکام شرعیه که از آن
سرور منقول است علیه وعلی آله الصلوات والسلام چگونه نموده آید؟ جواب: احکام اجتهادیه در زمانی الحال احکام منزله سماوی گشته است
زیرا که بر خطا مقرر داشتن انبیا جائز نیست علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات. پس در احکام اجتهادیه بعد از ثبوت اجتهاد
مستنبطان چو اختلاف آرای ایشان حکمی از نزد حق جل وعلا نازل میگردد که صواب از خطا جدا سازد و تمیز مصیب از مخطی
نماید. پس احکام اجتهادیه نیز در زمان آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والسلام بعد از نزول وحی که تمیز صواب از خطا نمود قطعی الثبوت
بوده اند و احتمال خطا نداشته اند. پس جمیع احکام که در زمان آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والسلام به ثبوت پیوسته اند قطعی اند و از احتمال
خطا محفوظ، زیرا که بوحی قطعی ثابت گشته اند ابتداءً و انتهاءً. مقصود از استنباط اجتهاد در این احکام آن بود که مجتهد از مستنبطان
ایشان حکمی از نزد حق جل وعلا نازل میگردد که صواب از خطا جدا سازد و تا درجات استحصال آید و مخطی و مصیب علی تفاوت الدرجات
ثواب یابند. پس در احکام اجتهادیه هم درجات مجتهدان بلند گشت و هم قطعیت آن احکام بعد از نزول وحی ثابت شد. آری
بعد از انقراض زمانه نبوت احکام اجتهادیه ظنی اند که مفید عمل اند نه مثبت اعتقاد که منکر آنها کافر گردد مگر که اجماع
مجتهدان بر آن حکم منعقد شود. این زمان مثبت اعتقاد نیز باشند. وختم المکتوب بالخاتمة الحسنة فی فضائل اهل بیت الرسول
علیه وعلی آله وعلیهم الصلوة والسلام والبرکات والتحیات. روی بن عبد الله قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام
من احب علیاً فقد احبنی ومن ابغض علیاً فقد ابغضنی ومن اذی علیاً فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله
واخرج الترمذی والحاکم وصححه عن بریده قال قال رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم ان الله امرنی بحب اربعة
واخبرنی انه یحبهم قیل یا رسول الله سمهم لنا قال علی منهم یقول ذلک ثلثا وابو ذر والمقداد وسلمان. اخرج الطبرانی
والحاکم عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنهم انه قال النبی صلی الله علیه وعلی آله وسلم النظر الی علی عبادة اسناده حسن
واخرج الشیخان عن البراء رأیت رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم والحسن علی عاتقه وهو یقول علیه وعلی آله الصلوة والسلام اللهم
انی احبه فاحبه. واخرج البخاری عن ابی بکرة قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم علی المنبر والحسن الی جنبه
ینظر الی الناس مرة والیه مرة ویقول ان ابنی هذا سید ولعل الله ان یصلح به بین فئتین من المسلمین. اخرج الترمذی عن اسامة
بن زید قال رأیت النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم وحسن وحسین علی ورکیه فقال هذان ابنای وابنا ابنتی اللهم انی
احبهما فاحبهما واحب من یحبهما. اخرج الترمذی عن انس قال سئل رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم ای اهل بیتک احب
الیک قال الحسن والحسین. واخرج الشیخان عن المسور بن مخرمة ان رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم قال فاطمة بضعة منی فمن ابغضها ابغضنی
وفی روایة یریبنی ما ارابها ویؤذینی ما آذاها. واخرج الحاکم عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وعلی آله وسلم قال لعلی فاطمة احب

الی بیتک وانت اعز علی منها وعن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت ان الناس یتحرون بهدایاهم یوم عائشة یبتغون بذلک مرضاة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وقالت ان نساء رسول الله تعالی علیه وعلی آله وسلم کن حزبین فحزب فیه عائشة وحفصة وصفیة وسودة والحزب الآخر ام سلمة وسائر نساء رسول الله تعالی علیه وعلی آله وسلم فکلم حزب ام سلمة فقلن لها کلمی رسول الله صلی الله علیه وسلم یکلم الناس فیقول من اراد ان یهدی الی رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم فلیهد الیه حیث کان فکلمته فقال لها لا تؤذینی فان الوحی لم یأتنی وانا فی ثوب امرأة الا عائشة قالت اتوب الی الله سبحانه من اذاک یا رسول الله ثم انهن دعون فاطمة فارسلن الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فکلمته فقال یا بنیة الا تحبین ما احب قالت بلی قال فاحبی هذه وعن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت ما غرت علی احد من نساء رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ما غرت علی خدیجة وما رأیتها ولکن کان یکثر ذکرها وربما ذبح شاة ثم یقطعها اعضاء ثم یبعثها فی صدائق خدیجة فربما قلت له کانه لم یکن فی الدنیا امرأة الا خدیجة فیقول انها کانت وکانت وکان لی منها ولد وعن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم العباس منی وانا منه واخرج الدیلمی عن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال اشتد غضب الله علی من آذانی فی عترتی واخرج الحاکم عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم قال خیرکم خیرکم لاهلی من بعدی واخرج ابن عساکر عن علی کرم الله تعالی وجهه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال من صنع الی اهل بیتی یدا کافأته علیها یوم القیمة اخرج ابن عدی والدیلمی عن علی رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم قال اثبتکم علی الصراط اشدکم حبا لاهل بیتی ولاصحابی ؎ الهی بحق بنی فاطمه ؏ که بر قول ایمان کنی خاتمه ؏ اگر دعوتم رد کنی ور قبول ؏ من ودست ودامان آل رسول صلی الله تعالی علیه وعلیهم وعلی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة الکرام المقربین وعلی سائر عباد الله الصالحین اجمعین مکتوب سی و هفتم بفقیر حقیر عبد الحی که جامع این مکتوبات شریفه است صدور یافته در بیان فضائل کلمه طیبه لا اله الا الله وما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله هیچ چیز در تسکین غضب جلال الهی مثل این کلمه طیبه نافع تر نیست هرگاه این کلمه طیبه تسکین غضب دخول نار فرماید تسکین غضبهای دیگر خود در آن اولی بطریق اولی تسکین آن نماید چرا تسکین ننماید که بنده به تکرار این کلمه طیبه نفی ماسوی نموده رو به همه دیگر آورده است وقبله توجه معبود برحق را ساخته است و منشأ غضب توجهات شتی بوده که بنده بآن مبتلا گشته بود و بعبث و تلبیس مبتلی اند در عالم مجاز مشاهده نمائی چون مالکی از مملوکی در آزار باشد بعد ازان که آن مملوک توجه خود را از ماسوای مالک منحرف گردانیده تمام خود را متوجه مالک گرداند این زمان ناچار غضب مالک در حق مملوک خود تسکین پذیرد و در حق مملوک خود مهربان گردد غضب از وی مرتفع شود و این کلمه طیبه کلید خزینه بود رحمت که هر که آخرت را حضرت ذخیره نمود از اینجا یافته اند که شفیع تو در آن دفع ظلمات کفر و کدورت شرک که ازین کلمه طیبه دیگری نیست کسیکه تصدیق

باین کلمه گرویده باشد و ذره ایمان حاصل نموده و مرتکب جرم کفر و رذائل شرک نگشته امید است که بشفاعت این کلمه از عذاب
بیرون آید و از خلود دوزخ نجات یابد چنانچه در رفع عقوبات سائر کبائر این امت شفاعت محمد رسول الله صلی الله تعالی
علیه و علی آله وسلم انفع و اوصل است و آنکه گفتم کبائر این امت زیرا که در امم سابقه ارتکاب کبائر کمتر است بلکه آنها از جرم کفر
و رذائل شرک نیز اند که بیشتر محتاج شفاعت این امت اند و امم سابقه جمعی بر کفر مصر بوده اند و جمعی دیگر ایمان باخلاص آورده ام
بامتثال اوامر نموده اند مگر اندکی میگشتند این امت بر گناه اگر مثل کلمه طیبه شفیع ایشان نمی بود و مثل خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات
و التسلیمات شفاعت شان نمی نمود در ایشان میرفت در رب غفور آنقدر عفو غفران حق جل و علا که در شان این امت بکار خواهد رفت
معلوم نیست که در شان جمیع امم ماضیه بکار رود و نبود و نه رحمت را گویا برای این امت بر ذنوب خیره ساخته اند ع
که مستحق کرامت گنهگارانند ❊ و چون حق سبحانه و تعالی عفو مغفرت را دوست میدارد و هیچ ماده از مواد عفو و مغفرت
برابر این امت بر تقصیر نیست لاجرم این امت خیر الامم گشت و کلمه طیبه که شفاعت کننده ایشان است افضل الذکر آمد
و پیغمبر شفیع ایشان سید الانبیا خطاب یافته علیه و علیهم الصلوات و التحیات اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفوراً رحیماً
بلی ارحم الراحمین چنین باشد و اکرم الاکرمین چنین [illegible] بود و باکریمان کارها دشوار نیست و کان ذلک علی الله یسیرا ربنا
اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین ❊ و نیز از فضائل این کلمه شنو قال رسول الله
صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم و بارک من قال لا اله الا الله دخل الجنة کوته نظران تعجب نمایند که بیک کلمه گفتن لا اله الا
الله چگونه دخول جنت میسر شود از برکات این کلمه طیبه واقف نیستند محسوس این فقیر شده است اگر تمام عالم بیک گفتن
این طیبه بخشند و به بهشت فرستند گنجایش دارد و مشهود میگردد که برکات این کلمه مقدسه اگر تمام عالم قسمت کنند تا
ابد الآباد و همه را کفایت کنند و همه را سیراب گردانند خصوصاً که با این کلمه طیبه مقدسه محمد رسول الله جمع شود و تبلیغ نبوت انضمام
یابد و رسالت با ولایت قرین گردد مجموع این دو کلمه جامع کمالات ولایت و نبوت است و هادی سبیل این هر دو سعادت
است که ولایت را از ظلمات ظلال پاک میسازد و نبوت را بدرجه علیا میرساند اللهم لا تحرمنا من برکات هذه الکلمة الطیبة
و ثبتنا علیها و ثبتنا علی تصدیقهما و احشرنا مع المصدقین لهما و ادخلنا الجنة بحرمتهما و بحرمة مبلغیهما علیهم الصلوات و التحیات
و التسلیمات و از برکات ایضاً چون نظر و قدم و سیر پای نه و سیر و بال همت فرو ریزد و معامله بغیبت صرف افتد و در آن موطن جز بپای
کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله نتوان رفت و خرد کنان از این کلمه مقدسه قطع آن مسافت نتوان نمود و بپای گفتن
کلمه طیبه چند گاه در آن موطن هم پا بدار اعانت حقیقتاً این کلمه مقدسه یک گام راه از آن مسافت قطع می نماید از خود دور و به
حق جل و علا نزدیک می افتد و هر جزوی از آن مسافت باضعاف زیاده است از تمام دائره عالم امکان پس

از اینجا فضیلت این ذکر را باید دریافت که تمام دنیا را و جمعیت آن بهیچ مقدارے و احساسی نیست
کماشکی حکم قطره دشت نسبت بدریای محیط عظمت این کلمه طیبه باعتبار درجات گوینده است هرچند درجه گوینده
بیشتر بود این عظمت بیشتر بر آید که وجه حسنات اذا مازدنه نظرا به آرزوے در دنیا معلوم نیست که برابر این
باشد که کسی در گوشه خزیده باشد و بتکرار این کلمه طیبه متلذذ و محظوظ بوده باشد چه توان کرد جمیع آرزوها میسر نیست
و از غفلات و اختلاط خلق چاره نه ربنا اتمم لنا نورنا واغفرلنا انک علی کل شیء قدیر سبحان ربک رب العزة عما
یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین مکتوب سی و هشتم بحاجی یوسف کشمیری صدور یافته
در بیان آنکه اهل الله را در باطن برابر خردلی تعلق بدنیا نیست هرچند ظاهرا بدنیا و اسباب دنیوی تشبث نمایند

و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی معرفت خدا جل سلطانه بر آنکس حرام که برابر خردلی در باطن او
محبت دنیا بود و یا باطن او را این قدر تعلق بدنیا باشد و یا این مقدار خاطری از دنیا در باطن او خطور کند مانند
ظاهر ایشانکه از باطن بر اهل جدا افتاده است و از آخرت بدنیا آمده و اختلاط بمردم پیدا کرده لحصول المناسبة
المشروطة فی الافادة والاستفادة اگر سخن از دنیا گویند و باسباب دنیا تشبث نمایند گنجایش دارد هیچ مذموم
نبود بلکه محمود بود تا حقوق عباد معطل نشود و طریق افاده و استفاده مسدود نگردد پس باطن این شخص بهتر از
ظاهر او است حکم جو نمای گندم فروش دارد مردم ظاهربین در رنگ خود او را گندم نمای جو فروش تصور
نمایند و ظاهر او را از باطن او بهتر میدانند و خیال که بظاهر بے تعلق و اینها ید و بباطن گرفتار است ربنا افتح
بیننا و بین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه
وعلی آله الصلوات والتسلیمات العلی مکتوب سی و نهم بسید عبد الباقی سارنگپوری صدور یافته در بیان

اصحاب یمین و اصحاب شمال و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی بدان ارشدک الله تعالی که اصحاب شمال اصحاب حجب ظلمانی اند و اصحاب یمین اصحاب ارباب حجب
نورانی سابقان آنند که ازین حجب ازان حجب بر آمده و یک قدم بر شمال و قدم دیگر بر یمین نهاده گوی سبقت
بمیدان اصل برده اند و از ظلال امکانی و ظلال وجوبی بالا گذشته و از اسم و صفت و از شان و اعتبار بحضرت ذات
تعالت و تقدست اصحاب شمال ارباب کفر و شقاوت اند و اصحاب یمین اهل اسلام و ارباب ولایت
اند و سابقان بالاصالة انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات و بتبعیت هر کرا این دولت مشرف سازند
این دولت بیشتر بتبعیت و اکابر اصحاب انبیا است علیهم الصلوات والتحیات و بسبیل قلت و ندرت غیر اصحاب

تیز متحقق است و فی الحقیقة این شخص نیز از زمرهٔ اصحاب سابقست و ملحق بکمالات انبیا علیهم الصلوات والبرکات
در حق او نگر فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام خیر القرون قرنی هرچند فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام
لا یدری اولهم خیر ام آخرهم این را باعتبار قرون گفته و آن را باعتبار اشخاص والله سبحانه اعلم لیکن اجماع اهل سنت
بر افضلیت شیخین بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کسی نیست که بر ابوبکر سبقت کرده باشد اسبق سابقان
این امت است و اقدم پیشینیان این ملت حضرت فاروق بتوسل او بدولت افضلیت مشرف گشته است و بتوسط
او از دیگران بالا گذشته از اینجاست که فاروق رض خلیفهٔ صدیق میگفتند و در خطبه خلیفهٔ رسول الله میخواندند شهسوار
این معامله حضرت صدیق است رض و حضرت فاروق رض ردیف او است خوش ردیفی که بشهسوار مرافقت نماید با خصوص وصف
او مشارکت فرماید برسر اصل سخن رویم گوییم که سابقان از احکام یمین و شمال خارج اند و از معاملات ظلمانی
و نورانی فوق کتاب ایشان و از کتاب یمین و کتاب شمال است و محاسبهٔ شان وراء وراء محاسبهٔ اصحاب
یمین و اصحاب شمال کار و بار ایشان علیحده است و شیخ و دلال با ایشان به اصحاب یمین در رنگ اصحاب
شمال از کمالات شان چه یابند و ارباب ولایت در رنگ عامهٔ مومنان از اسرار ایشان چه فرا گیرند حروف
مقطعات قرآنی رموز اسرار ایشان است و متشابهات فرقانی کنوز دقائق وصول ایشان حصول با اصل ایشان را
از ظل فارغ ساخته است و ارباب ظلال را از حریم خاص ایشان دور داشته مقربان ایشان اند روح و ریحان
نصیب ایشان که بفزع اکبر اندوهگین نمیگردند و باهوال قیامت در رنگ دیگران از جا نمیروند اللهم اجعلنا
من محبیهم فان المرء مع من احب بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات

مکتوب پنجاهم بمولانا بدر الدین صدور یافته در بیان فرق حجب که باعتبار شهود است نه باعتبار وجود
و ما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی خرق حجب اسماء و صفات و شیون و اعتبارات از حضرت
ذات تعالی و تقدس و تسلم است خرقی است که باعتبار شهود است باعتبار وجود خرق بوجه من الوجوه ممتنع است و خرق شهود
ممکن بلکه واقع هرچند نصیب اقل قلیل از خصوص خواص بود و آنچه در خبر آمده است ان لله سبعین الف حجاب من نور وظلمة
لو کشفت لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه مراد ازین کشف و خرق خرق وجودی است که ممتنع است و آنچه
این فقیر در بعضی رسائل خود نوشته است از خرق جمیع حجب از حضرت ذات تعالی و تقدس مراد از آن خرق خرق شهودی است
چنانچه حضرت حق سبحانه و تعالی شخصی را بصارتی کرامت فرماید که ماورای حجب است از اشیای مستوره را ببیند در اینجا
به بیند و در اینجا خرق حجب و استار باعتبار شهود است فهذا امیس معلوم شد که آنچه این فقیر نوشته است از جواز خرق منافی

جز بعدم جواز خرق حجب نیست آن خرق دیگر است این خرق دیگر فلا تکن من الممترین والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات العلی **مکتوب چهل و یکم** بشیخ فرید لقانیسری صدور یافته
در بیان آنکه بمراتب نهایات النهایة مرتبه پیش می آید که هر ذره آن موطن باضعاف مضاعف زیاده از تمام
دائره امکان بود و ما یناسب ذلک بعنایة الله سبحانه و بصدقه حبیبه علیه و علی آله الصلوة والسلام در وقت
عروج بمراتب نهایات النهایة مرتبه پیش آمد که هر ذره آن موطن باضعاف مضاعفه زیاده از تمام دائره امکان
بود پس اگر ذره ازان موطن سلوک نموده قطع کرده شود گویا زیاده از اضعاف دائره امکان قطع میسر شده باشد
فکیف که کسی مسافة طویله را ازان مرتبه طی کرده باشد پس معلوم شد که دائره امکان را نسبت بمراتب وجوب
تمامه فوقها هیچ مقداری نیست کاشکی حکم قطره داشتی نسبت بدریای محیط پس اعتبار وجوب پای خویش بکوی دوست
نتوان رسید بچشم او را نتوان دید لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه **مکتوب چهل و دوم** بخواجه جمال الدین حسین
ولد میرزا حسام الدین احمد در بیان انحصار نمودن صوفیه سیر را در آفاق و انفس و اثبات نمودن تخلیه و تحلیه را
در آن سیر و ثبت نمودن حضرت ایشان قدس سره سیر را در نهایت النهایة را بیرون انفس و آفاق اثبات
فرمودن بعنایة الله سبحانه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
و علی آله الکرام و اصحابه العظام الی یوم القیام فرزند عزیز اسعدک الله تعالی فی الدارین بگوش هوش
بشنو که چون سالک بعد از تصحیح و تخلیص نیت بذکر الهی جل سلطانه اشتغال نماید و در ریاضات شاقه
و مجاهدات شدیده پیش گیرد ترکیه حاصل کند و اوصاف رذیله باخلاق حسنه تبدیل یابد و توبه و انابت
او را میسر گردد و حب دنیا از دل او بیرون رود و صبر و توکل و رضا حاصل آید و این معانی حاصله خود را بتبیین
و ترتیب در عالم مثال مشاهده نماید و خود را از کدورت بشریه از رذائل صفات آن پاک و مصفا بیند هر آینه
سیر آفاقی را تمام کرده باشد جمعی ازین طائفه درین مقام احتیاط ورزیده اند و هر لطیفه از لطائف سبعه
انسانی را در عالم مثال بصورت نوری از انوار مناسبه آن قرار داده اند و علامت صفائی هر لطیفه آن ظهور
نوری ازان انوار مثالی مقرر ساخته اند و ابتداء سیر را از لطیفه قلب نموده بتدریج و ترتیب تا لطیفه اخفی
که منتهای لطائف سبعه است رسانیده اند مثلا علامت صفای قلب سالک ظهور آن قلب را داشته اند و در مثال بصورت نور سرخ و علامت
صفای نفس را بصورت نور زرد قرار داده علی هذا القیاس پس حاصل سیر آفاقی آن شد که سالک تبدیل
اوصاف و تغییر اخلاق خود را در مرایای عالم مثال مشاهده نماید و زوال ظلمات کدورات خود را در انعام احساس

کنند تا یعنے بصفاتی خود او را حاصل آید و علمی بتزکیهٔ خود او را ثابت گردد چون سالک درین سیر حقه فساعة
احوال و اطوار خود را در عالم مثال که از جملهٔ آفاق است مشاهده مینماید و انتقال خود را درین عالم از هیئتی بهیئتی
می بیند گویا سیر آفاق دارد هرچند این سیر فی الحقیقة سیر در انفس سالک است و حرکت کیفی است در او صاف و اخلاق
او اما چون او دریعنی مطمح نظر او آفاق است نه انفس سیر نیز بآفاق منتسب گشت تمامی این سیر که آفاقی نسبت است
تمامی سیر الی الله قرار داده اند و فنا را مربوط باین سیر داشته و تعبیر سلوک باین سیر نموده بعد ازین سیری که واقع شود
آنرا سیر انفسی مینامند و آنرا سیر فی الله نیز گویند و بقای بالله درین موطن اثبات مینمایند و درین مقام حصول جذبه
بشریت سلوک پیدا اند چون لطائف سالک در سیر اول تزکیه یافته اند و از کدورات بشریت آزاد است و قابلیت آن
پیدا کرده اند که ظلال و عکوس اسم جامع که رب اوست در مرآیای این لطائف ظاهر گردند و این لطائف مورد تجلیات
و ظهورات جزئیات آن اسم جامع باشند این سیر را سیر انفسی برای آن نامند که انفس مرایای ظلال و عکوس اسما گشته است
و آنکه سیر سالک در انفس است چنانچه در سیر آفاقی گذشت باعتبار مرئیت آنرا سیر آفاقی گفته اند آنکه سیر در آفاق است
درین سیر فی الحقیقة سیر ظلال اسما است در مرآیای انفس لهذا این سیر را سیر معشوق در عاشق گفته اند ع آئینه صورت
از سفر دور است * کان پذیرای صورت از نور است * این سیر را سیر فی الله باین اعتبار توان گفت که گفته اند سالک
درین سیر متخلق باخلاق الله میگردد و از خلقی بخلقی دیگر انتقال مینماید زیرا که مظهر را آن بعضے در صفات ظاهر نصیب است
و لوفی الجمله پس گویا سیر در اسماء او تعالی متحقق گشت نیست نهایت تحقیق این مقام و تصحیح این کلام صاحب مقام
تا چه حال داشته باشد و متکلم کلام را تا چه مراد بود هر کس باندازهٔ فهم و دریافت خود چیزی میگوید متکلم از کلام خود
اراده معنی مینماید و سامع از جانب کلام معنی دیگری فهمد ایشان سیر انفسی را بے تکلف سیر فی الله میگویند و بقای حاشیه
آنرا البقا بالله می نامند و مقام وصال و اتصال می انگارند و این اطلاقات برین فقیر بسیار گران می آید لاجرم
در تصحیح و توجیه آن ارتکاب تحمل تکلف نموده می آید که پاره ازان مجمل از کلام ایشان ماخوذ است و پاره از راه
افاضه و الهام آمده در سیر آفاقی گویا تخلیه از رذائل حاصل شده بود درین سیر انفسی تحلیه باخلاق حمیده است آنچه تخلیه مناسب
مقام فنا است و تحلیه مناسب مقام بقا و این سیر انفسی را نهایت ندانسته اند و بعدم انقطاع آن اگرچه عمر ابدی میسر شود
حکم نموده و گفته اند که شمائل و اوصاف محبوب را نهایت نیست پس لا یزال در مرآت سالک متخلق تجلی صفاتی از صفات او
خواهد بود و کمالی از کمالات او خواهد رسید انقطاع کجا بود و نهایت چگونه مجوز باشد گفته اند ع ذره گر بس نیک
و رنیک بود * گرچه عمری تک زند در خود بود * و این فنا و بقا بسیر آفاقی و سیر انفسی حاصل شد باطلاق اسم ولایت مینمایند

ونہایت کمال سیر تا اینجا میدانند بعد ازان اگر سیرے نزد ایشان سیر چہارمی است کہ معبر است بسیر عن اللہ باللہ و چنین
سیر رابع را کہ آنرا سیر فی الاشیا نیز گفتہ اند نیز بنزول تعلق دارد و این دو سیر اخیر را برای تکمیل و ارشاد قرار دادہ
چنانچہ آن دو سیر اول را برای حصول نفس ولایت کمال است و جمعی گفتہ اند کہ ہفتاد ہزار حجب کہ در خبر آمدہ است ان للہ سبعین الف
حجاب من نور و ظلمۃ در سیر آفاقی خرق می یابد چہ در ہر لطیفہ از لطائف سبعہ دہ ہزار حجب خرق میگردد چون این سیر
بتمامی رسید حجب تماما مرتفع گردد و سالک بسیر فی اللہ متحقق شود و بمقام وصل رسد اینست حاصل سیر و سلوک
ارباب ولایت و نسبتہا مع کمال و تکمیل ایشان درینباب آنچہ برین فقیر بمحض فضل و کرم خداوندی جل سلطانہ ظاہر
ساختہ اند و بآن تسلیات فرمودہ اظہارا للنعمۃ و شکرا للعطیۃ نوشتہ میشود باید فاعتبروا یا اولی الابصار باید دانست کہ للہ
تعالی کہ بیدار کسر و البصر طرف حضرت حق سبحانہ و تعالی کہ بیچون و بیچگون است چنانچہ ورای آفاق است ورای انفس است نیز
پس سیر آفاقی را سیر الی اللہ گفتن و سیر انفسی را سیر فی اللہ نامیدن معنی ندارد بلکہ ہر دو سیر آفاقی و انفسی داخل سیر
الی اللہ اند و سیر فی اللہ سیریست کہ بعد از حصول این دو آفاق و انفس بے نہایت است و ورای اینہا است عجب معاملہ است سیر فی اللہ کہ
سیر انفسی قرار دادہ اند و آن سیر را بی نہایت گفتہ اند و بعمر ابدی قطع آن مجوز نداشتہ چنانکہ گذشت چون انفس رنگ آفاق
دائرہ امکان است لیس بیش تقدیر قطع دائرہ امکان ممکن نباشد فلا جرم مکوث الحرمان ثم الخسران سرمدا و لا عین الفناء
ابدا و لا یتصور البقاء چہ جنید فکیف الوصل و الاتصال فکیف القرب و الکمال سبحان اللہ ہرگاہ بزرگان ازین سیر آ
کفایت کنند و الی اللہ را فی اللہ انگارند و امکان را وجوب تصور کنند و چون را بیچون تعبیر فرمایند از خردان و
پست فطرتان چہ گلہ نماید و زبان شکایت کند چہ بلا شد انفس را بکدام اعتبار حق گفتہ اند جل و علا کہ سیر آنرا با وجود
حدود نہایت بی نہایت انگاشتہ ظہور اسماء و صفات واجبی جل سلطانہ در مرآت سالک کہ درین سیر انفسی قرار دادہ اند
آن ظہور ظہور ظلی از ظلال اسماء و صفات است نہ ظہور عین اسماء و صفات چنانچہ تحقیق آن عنقریب در آخر این مکتوب تحریر
خواہد یافت ان شاء اللہ تعالی چہ کنم و چگونہ این سوء ادب را با وجود علم و تمییز بجناب قدس او تعالی جائز دارم و در ملک
او تعالی غیر او سبحانہ شریک سازم ہر چند حقوق این اکابر قدس اللہ تعالی اسرارہم بر ذمہ خود لازم دارم کہ با نواع
تربیت مربی ایشانم اما حقوق حضرت واجب الوجود جل سلطانہ فوق جمیع حقوق ایشان است و تربیت او تعالی فوق تربیتہای
دیگران بحسن تربیت او تعالی ازین ورطہ نجات یافتہ ام و در ملک مقدس او تعالی غیر او را انجا شریک نساختہ الحمد للہ الذی
ہدانا لہذا و ما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ او تعالی بیچون و بیچگون است ہر چہ در دائرہ چون و چند درآمد مقسم است از جناب
او تعالی مسلوب است بیچون در آیات آفاق و بیچون انفس را در آنجا گنجایش نباشد ہر چہ ازینہا ظاہر گردد رنگ سطا ہر چند و

چون

چون بود سیر آفاق و انفس باید گذشت و او را سبحانه ماورای آفاق و انفس باید جست همچنین در دائره امکان
چه آفاق و چه انفس چنانچه ذات او را سبحانه گنجائی نیست اسما و صفات او را تعالی نیز گنجایش نه هرچه در اینجا ظاهر است ظلال
و عکوس اسما و صفات است تعالت و تقدست و شبح و مثال آنهاست بلکه ظلیت اسما و صفات و مثالیت آنها نیز بیرون آفاق
و انفس است اینجا بیش از تعبیه نیست و زیاده از نقاش قدرت نه ظهور کرده و تجلی کجا زیرا که اسما و صفات او سبحانه در رنگ
ذات او تعالی بیچون و بیچگونه اند و بی شبهه و نمونه تا از آفاق و انفس بیرون نروی معنی ظلیت اسما و صفات او تعالی نداری
فکیف الوصول الی الاسماء و الصفات تعالت و تقدست عجائب کاروباریست اگر سخنی از معاملات و مکشوفات یقینیه
خود بگویم که موافق مذاق مشائخ نباشد و مطابق مکتوبات ایشان نبود از من که باور دارد و که قبول کند و اگر نگویم بستر
نمائیم تجویز التباس حق بباطل کرده باشیم و جواز اطلاق ما لا یجوز علی الحق تعالی و تقدس نموده بالضرورت آنچه حق است
و شایان جناب قدس اوست تعالی اظهار مینمائیم و آنچه نامناسب جناب قدس اوست سبحانه و تعالی سلب میکنیم و از
خلاف دیگران باک نداریم و غم نمیخوریم از مخالفت دیگران وقتی تحقق میشود که در معامله خود متذبذب بوده و در مکشوف خود
مشتبه باشیم هرگاه در رنگ فلق صبح حقیقت کار را وا نمایند و در رنگ قمر لیلة البدر معامله اصل را واضح سازند و از
ظلال تمام بگذرانند و از شبه و مثال بالا برند اشتباه کجا بود و تذبذب کرا باشد حضرت خواجه ما قدس سره میفرمودند که
علامت صحت احوال حصول الیقین است بر کمال الیقین تذبذب و اشتباه چگونه صورت بندد که عنایت بی غایت او تعالی اطلاع
بر تفصیل احوال مقرره این بزرگواران بخشیده است و معارف این توحید و اتحاد و احاطه و سریان مکشوف گشته و حقیقت
مکشوف و مشهود ایشان بحصول پیوسته و دقائق علوم و معارف ایشان بوضوح انجامیده ما بعدها در مقام افاقت و ز رسیده
و تقلیل و تکثیر شان الا ما شاء الله تعالی و از دیده آخر الامر تفصیل خداوندی جل سلطانه ظاهر گشت که اینهمه شعبده های
ظلال است و گرفتاری شبه و مثال مطلوب ورای ماورای اینهاست مقصود ماسوای سوای اینهاست ناچار رو ازینها یافته متوجه
جناب قدس او گشته و از هرچه بداغ حدوث و چون متسم است تبرا نموده انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
حنیفا و ما انا من المشرکین اگر معامله اینچنین نبودی هرگز بخلاف مشائخ لب نکشادی و بظن و تخمین با ایشان مخالفت نکردی
والعیاذ این خلاف اگر بذات و صفات واجبی جل سلطانه تعلق داشتی و سخن از تقدیس و تنزیه او تعالی نبودی لایقه اظهار نه
خلاف مکشوف این اکابر بوقوع نیامدی و سخن از مخالفت عظام ایشان بحصول نپیوستی که من کمینه خوشه چین
خرمنهای دولت ایشانم و متطفل بر زله های مائده ایشانم و ریزه خوار خوانهای نعم اینها گرد اظهار مینمایم که ایشانند که بانواع تربیت مرا مربی ساخته
اند و باصناف کرم و احسان بهره منتفع گردانیده اما چه توان کرد که حقوق خداوندی جل سلطانه فوق حقوق ایشانست

چون بحث بذات و صفات او تعالی انجامید معلوم شد که اطلاق بعضی امور بر شایان جناب قدس او تعالی درین موطن سکوت
و نرسیدن است از خلاف دیگران ترسیدن از دین و دیانت دور است و مقام بندگی و اطاعت آنرا بر نتابد خلاف علماء مشائخ
رحمهم الله سبحانه در امور خلافیه مسئلهٔ التوحید و غیرها از راه نظر و استدلال است خلاف این فقیر با ایشان در این امور از راه
کشف و شهود و علما بتقلید این امور قائل اند و این فقیر بحسب این امور بشرط عبور خلاف شیخ علاء الدوله در مسئله وحدت
وجود و بعلوم علما مفهوم میشود و تقلید آن ناظر است هر چند براه کشف درآمده است چه صاحب کشف آنرا تقلید نداند زیرا که
این مسئله من حیث الحقیقة [illegible] و مشتمل بر معارف عجیبه غایة مافی الباب قامت درین موطن مستحسن نیست و اکتفا باین احوال
و معارف زیبا نه سوال بدین تقدیر مشائخ بر ظل باشند و حق ماورای مکشوف و مشهود ایشان بود جواب باطل آنست که محملی
از صدق [illegible] در [illegible] ایشانرا این احوال و معارف غلبهٔ محبت حق است سبحانه و استیلاء حب او تعالی که نام و
نشان ما سوی [illegible] غیبت شان نگذارد و اسم و رسم غیر و غیریت را محو و متلاشی سازد و در حقیقت ناچار بواسطه
[illegible] خواهند دانست و وجود جز حق را نخواهند دید تعالی اینجا باطل نیست و بطلان کجا درین موطن
استیلا [illegible] و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام
و نشان نگذاشته [illegible] است که باطل از سایهٔ ایشان بگریزد و اینجا همه حق است و [illegible] حق است علماء ظاهر بین از حقیقت
ایشان چه دریابند و غیر از مخالفت صوری چه فهمند و از کمالات ایشان چه فرا گیرند سخن درین است که ماورای این احوال و معارف و
کمالات دیگر هست که این احوال و معارف نسبت باین کمالات حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط آسمان البته بعرش آید فرود
ورنه بس عالیست پیش خاک تود تا بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که آنچه از خرق حجب گفته اند که در سیر آفاقی حجب ظلمانی و نورانی
تمامها مرتفع میگردند چنانچه گذشت نزد فقیر این سخن محل خدشه است بلکه خلاف آن ثابت شده و مشهود گشته که
خرق حجب ظلمانی منوط بطی جمیع مراتب امکان است که بسیر آفاقی و بسیر انفسی میسر است و خرق حجب نورانی بسیر اسماء و صفات

و شیونات او تعالی و تقدس حتی لا یبقی فی نظره اسم ولا صفة ولا شان ولا اعتبار فحینئذ یتیسر له خرق الحجب النورانی

تمامها فیتشرف بالوصل العریانی و ان کان هذا الوصل اقل حصولا و هذا الوصل اعز وجودا پس در سیر آفاقی معلوم نیست که
نصف حجب ظلمانی خرق شده باشد و خرق حجب نورانی آنجا چه صورت دارد غایة مافی الباب در حجب ظلمانی مراتب
متفاوت اند که بسبب اشتباه میگردند چه حجب نفسانی در ظلمت فوق حجب علمی است مثلا پس قلیل الظلمة اکثر در العنوان
نورانیت نسبتی دارد و بنا بر آن ظلمانی به نورانی متخیل شود فی الحقیقت ظلمانی ظلمانی است و نورانی نورانی حدید البصر یکی را
بدیگری خلط نکند و منشأ اشتباه را در یافته ظلمت را تبع فکم ترک [illegible] ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

و طریقے کہ این فقیر را بہ تسلیک آن مشرف ساختہ اند راہیست کہ جامع جذبہ و سلوک است و تخلیہ و تحلیہ اینجا باہم جمع اند
و تصفیہ و تزکیہ دران موطن با یکدیگر مقترن و سیر انفسی دران مقام متضمن سیر آفاقی است در عین تصفیہ تزکیہ است و در عین
تخلیہ تحلیہ و تقدیم جذبہ متضمن سلوک است و انفس شامل آفاق لیکن تقدم ذاتی در تخلیہ و جذبہ و سیر و تصفیہ است و تزکیہ بتبعیت ثانی است
ملحوظ نظر انفس است نہ آفاق پس ناچار درین طریق راہ اقرب گشت و بوصول نزدیکتر شد بلکہ گوئیم کہ این طریق
البتہ موصل است و احتمال عدم وصول اینجا مفقود است از حضرت حق سبحانہ و تعالی استقامت مسألت باید نمود و
فرصت باید طلبید و آنکہ گفتیم کہ این طریق البتہ موصل است زیرا کہ اول قدم این راہ جذبہ است کہ بدو طی وصول است
و مواقع توقفات یا منازل سلوک است یا مواطن جذباتی کہ متضمن سلوک نباشد و درین طریق ہر دو مانع مرتفع است
زیرا کہ طفیلی است کہ در ضمن جذبہ بحصول پیوند پس اینجا سلوک خالص است و نہ جذبہ ابتر تا سد راہ گردد و
این طریقے ست کہ شاہراہ انبیاست علیہم الصلوات والتسلیمات این بزرگواران ازین راہ بمنازل وصول
علی تفاوت مراتب درجاتہم رسیدہ اند و از آفاق و انفس را بیک گام قطع کردہ گام دیگر بماورای آفاق
و انفس نہادہ اند و معاملہ را از سلوک و جذبہ فوق بردہ زیرا کہ نہایت سلوک تا نہایت سیر آفاقی است و
نہایت جذبہ تا نہایت سیر انفسی و چون سیر آفاقی و انفسی بنہایت رسید معاملہ سلوک و جذبہ تمام گشت بعد ازان
نہ سلوک نہ جذبہ بہمین قرار خورد فہم ہر مجذوب سالک و سالک مجذوب نیست زیرا کہ نزد اینہا ماورای آفاق و انفس
قدمگاہے نیست اگر بالفرض عمر ابدی یابند در سیر انفس صرف نمایند و ہنوز آنرا اتمام ندانند بزرگی گوید ؎

ذرہ گر بس نیک ور بس بد بود ٭ گرچہ عمری تگ زند ہم خود بود

چنانچہ گذشت و دیگری فرمایند التجلی من الذات
لا یکون الا بصورۃ المتجلی لہ فالمتجلی لہ ما رأی صورۃ فی مرآۃ الحق ما رأی الحق ولا یمکن ان یراہ باید دانست
کہ پیران من و بجد رہنمایان من کہ بتوسل ایشان درین راہ چشم وا کردہ ام و بتوسط شان ازین مقولہ
لب کشادہ در طریقت سبق الف با از ایشان گرفتہ ام و ملکہ مولویت از توجہات شریفہ شان حاصل کردہ ام اگر
علم دارم طفیل ایشانست و اگر معرفتست ہم اثر التفات ایشان طریق اندراج النہایۃ فی البدایۃ ازین بزرگواران
آموختہ ام و نسبت انجذابات بجہت مقبولیت از ایشان اخذ نمودہ و بیک نظر ایشان آن دیدہ ام کہ مردم
در اربعین نہ بینند و بیک کلام شان آن یافتہ ام کہ دیگران در سنین نیابند ؎ آنکہ بہ تبریز یافت یک نظر
شمس دین ٭ طعنہ زند بر دہہ سخرہ کند بر چلہ ٭ خوش گفت آنکہ گفت ؎ نقشبندیہ عجب قافلہ سالارانند
کہ برند از رہ پنہان بحرم قافلہ را ٭ از علو فطرت و سمو ہمت ابتدای طریقت را از سیر انفسی قرار دادہ اند و سیر آفاقی را

و در ضمن آن سیر قطع نموده سفر در وطن در عبارات ایشان کنایت از سیر است در طریق این بزرگواران که در قرب است
و بوصول نزدیک تر و نهایت سیر دیگران بدایت سیر ایشان است لهذا فرموده اند ما نهایت را در بدایت درج
میکنیم بالجمله طریق این بزرگواران میان سایر طرق مشائخ قدس الله اسرارهم بسیار عالی است و حضور آگاهی ایشان
تواند گفت که فوق آگاهی هاے اکثر ایشان است ازینجا است که فرموده اند نسبت ما فوق همه نسبتها است و از نسبت
حضور آگاهی مراد داشته اند لیکن چون در ماوراے آفاق و انفس راه سلوک و جذبه ولایت اولیا را قدم گنجایش نیست
و گذرگاهے نه ناچار این بزرگواران نیز بیرون از آفاق و انفس خبر نداده اند و از ماوراء سلوک و جذبه سخن نیز
نکرده باشند از کمالات ولایت بیشتر نیافته اند بلکه الله تعالی بعد از فنا و بقا هر چه می بینند در خود می بینند هر چه می شناسند
در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است وفی انفسکم افلا تبصرون سبحانه الحمد و المنة که این
بزرگواران هر چند از بیرون انفس خبر داده اند اما اگر فنا از انفس هم بینند میخواهند که انفس را نیز در رنگ
آفاق تحت لا سازند و جلت غیریت نفی آن نمایند حضرت خواجه بزرگ قدس سره میفرمایند هر چه دیده شد و شنیده شد
و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد و نقش بند ندولی بند هر نقش نبندند هر دم از
بود ناخیبی نقش دیگر پیش آرند نقشبندانی ولیک از نقش پاک نقش با هم گرچه پاک از لوح خاک
اینجا سری است باید دانست که نفی غیریت دیگر است و انتفای غیریت دیگر شان ما بینهما و آنکه گفتیم که ولایت را
بیرون جذبه و سلوک و آفاق و انفس قدم گنجائی نیست زیرا که ماوراے این ارکان اربعه ولایت مبادی و
مقدمات کمالات نبوت است که ولایت را از آن شجره بلند بالا دست کوتاه است اکثر از اصحاب انبیا
علیهم الصلوات و التسلیمات و قلیلی از سائر امم بتبعیت و راثت انبیا علیهم الصلوات و التحیات باین دولت ممتاز
گشته اند و باین راه جامع جذبه و سلوک قطع منازل بعید نموده در ماوراے سلوک و جذبه قدم نهاده اند
و از دائره ظلال تمام بیرون رفته انفس را در رنگ آفاق واپس گذشته اند در مقام تجلی ذاتی برقی که
دیگران را کمال میسر نمی نهند و ایشان را دائمی است بلکه معامله این بزرگواران فوق تجلی است چه برقی
و چه غیر برقی زیرا که تجلی از ظلیت می طلبند و نقطه از ظلیت برین بزرگواران از کوه عظیم است بدایت کار این
بزرگواران جذبه محبت الهی است جل سلطانه و چون بعنایت خداوندی جل سلطانه و عظم شانه
نسبت سابقه استیلا می یابد و قوت و غلبه پیدا میکند تا جای محبت ماسوے درجه قدر حضور و نزوال
نماید و تعلق گرفتاری اشیا بتدریج مرتفع میگردد و چون صاحب دولتی را با استیلاے محبت خداوندی

جل سلطانه محبت ما سوی بالکل زائل گشت و محبت و گرفتاری جناب قدس خداوندی جل سلطانه بجای آن گشت
ناچار اوصاف رذائل و اخلاق ردیه او بتمام ترفع شده متحلی باخلاق حمیده گشت و مقامات عشره متحقق آمد
و آنچه بسیر آفاقی تعلق داشت بے مؤنت سلوک تفصیل و بے ریاضات و مجاهدات شدیده میسر شد زیرا که محبت
تقاضای اطاعت محبوب مینماید و چون محبت بکمال رسید اطاعت بتمام حاصل آمد و چون اطاعت محبوب بر وجه تمام باندازه
قوت بشری حاصل گشت مقامات عشره میسر شد و بهمین سیر محبوبی چنانچه سیر آفاقی بدست آمد سیر انفسی نیز بانجام رسید
زیرا که مخبر صادق فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام المرء مع من احب و چون محبوب ما ورای آفاق
و انفس است محب نیز بحکم معیت از آفاق و انفس باید گذشت پس ناچار سیر انفسی نیز واپس گذارد
و دولت معیت حاصل کنند پس این بزرگواران بدولت محبت نه با آفاق کار دارند و نه بانفس بلکه آفاق و انفس
تابع کار ایشان است و سلوک و جذبه طفیلی معامله ایشان سرمایه این بزرگواران محبت است که اطاعت محبوب
آنرا لازم است و اطاعت محبوب مربوط باتیان شریعت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة که دین مرضی او
تعالی پس علامت کمال محبت کمال اتیان شریعت آمد و اتیان کمال شریعت منوط بعلم و عمل و اخلاص است
اخلاصی که در جمیع اقوال و اعمال صورت بندد و در جمیع حرکات و سکنات متصور باشد که نصیب مخلصی است
بفتح لام مخلصان بکسر اللام ازین معامله دریابند والمخلصون علی خطر عظیم شنیده باشند بر سر اصل سخن رویم
و گوئیم که مقصود از سیر و سلوک و جذبه و تصفیه تطهیر النفس است از اخلاق ردیه و اوصاف رذیله که رئیس
آن همه دوام گرفتاری است بالنفس و حصول مرادات و هواهای النفس است پس از سیر انفسی چاره نبود و از
صفات ذمیمه بصفات حمیده رفتن گذر نه و سیر آفاق خارج از مقصود است و غرض معتد بر آن متعلق نیست
زیرا که گرفتاری آفاق بواسطه گرفتاری النفس است چه هر چیز را که کسی دوست میدارد بواسطه دوستی خود
دوست میدارد اگر فرزند و مال را دوست میدارد برای تمتع و انتفاع خود دوست میدارد و چون در
سیر انفسی دوستی خود بواسطه استیلاء محبت حق جل و علا زائل گشت دوستی فرزند و مال در ضمن آن نیز زائل
شد پس سیر انفسی ضروری آمد و سیر آفاقی بطفیل در ضمن میسر گشت لهذا سیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
بالنفس مقصور گشت و آفاقی بطفیل در ضمن منقطع شد بلی سیر آفاقی هم نیک است اگر فرصت قطع آن
بدهند و بی تخلل توقفات بانجام آن رسانند و اگر فرصت قطع آن ندهند و بتوقفات مبتلا سازند
نزدیک است که سیر آفاقی را داخل ما لا یعنی شمرده شود و از موانع حصول مطلوب اعتداد نموده آید سیر انفسی

هر قدر که قطع کرده شود مغتنم است که ار سینهٔ بحسینه رشتن است نعمت عظیم است که این سیر را بانجام

رساند و بیرون دائرهٔ انفس خرامد چه درکار است که اینے تلونیات انفس را در مرآت آفاق مشاهده نماید

وتغیرات خود را در آفاق معائنه کند چنانچه صفائی قلب خود را مثلاً در مرآت مثال معلوم سازد و آن

صفا را بصورت نور مشرح به بیند چرا وجدان خود را کافی نفرماید و بیفراست خود صفائی آنرا حواله نکند

مثلے مشهور است که دوازده ساله را بطبیب چه حاجت چه بوجدان صحیح خود تلونیات احوال خواهد دریافت

و بتفرس صحت و سقم خود معلوم خواهد ساخت آری سیر آفاقی علوم و معارف و تجلیات و ظهورات

بسیار دارد اما جمیع آنها راجع به ظلال است و تسلی بشبه و مثال هرگاه سیر انفسی بظلال تعلق داشته باشد

چنانچه در رسائل و مکاتیب تحقیق آن نموده است سیر آفاقی باید که بظل الظل متعلق شود چه آفاق

همچون ظل است مر انفس را مرآت است مر ظهور او را اسیحانه باید دانست که احوال انفس در مرآت

آفاق مشاهده مینمایند و صفا و تجلیه را از آنجا معلوم میسازند در رنگ آنست که کسے در خواب

یا در واقعه در عالم مثال خود را پادشاه بیند یا خود را قطب وقت آنجا مشاهده نماید فی الحقیقت

نه پادشاه است و نه قطب است پادشاه و قطب آنست که در خارج باین منصب مشرف گردد غایة ما فی الباب

ازین خواب و ازین واقعه استعداد پادشاهیت و قابلیت قطبیت را معلوم میگردد جانی باید کند

تا معامله از قوت بفعل آید و ادگوش با غوش رسد در ما نحن فیه نیز تزکیه و تجلیه منوط بسیر انفسی است

آنچه در سیر آفاقی دیده است استعداد و قابلیت تزکیه و تجلیه است پس تا در خارج بسیر انفسی خود را

مزکی و مطهر نه بیند و بوجدان خود را مصفے نیابد فی الحقیقت از فنا بی نصیب است و از تحقق بمقامات ولایت بهره

و از اطوار سبعه بیخبر پوست بدست نیاورده پس ناچار سیر انفسی داخل سیر الی الله گشت و تمامی سیر

الی الله که مقام فنا است مربوط بتمامی سیر انفسی شد و سیر فی الله بر اصل بعد از سیر انفسی صورت می بندد

کیف الوصول الے سعاد و دونها ؛ قلل الجبال و دونهن خیوف ؛ سعادت آنرا چون در سیر انفسی

تعلق علمی و حبی که بذات سالک منسوب بوده زائل میگردد و گرفتاری که بخود داشت مرتفع میشود

و گرفتاری دیگران در ضمن زوال گرفتاری ذات او نیز زائل میگردد چه گرفتاریهای دیگران

بواسطهٔ گرفتاری خود است چنانچه تحقیق آن بالا گذشت پس راست آمد که سیر آفاقی

در ضمن سیر انفسی قطع گشت و سالک بهمین تکبیر هم از گرفتاری دیگران نجات یافت پس

باندازه آن تحقق معنی سیر انفسی و معنی سیر آفاقی بی تخلف رسیده آمده چه فی الحقیقت سیر در انفس است و قطع تعلقات
و هم سیر در آفاق است چه قطع تعلقات نفس بتدریج سیر در انفس است و قطع تعلقات آفاق که در ضمن سیر انفسی صورت
می یابد سیر در آفاق است بخلاف سیر آفاقی و سیر انفسی بطور دیگران که محتاج بتکلف است چنانچه گذشت بلی هرجا
حقیقت است از تکلف آزاد است والله سبحانه الموفق بتوضیح بشنو ظهور اسما و صفات واجبی جل سلطانه در مرآت
سالک که در سیر انفسی گفته اند و آن را تجلیه بعد تخلیه دانسته اند فی الحقیقت آن ظهور ظهور اسما و صفات نیست
و تجلیه بعد تخلیه نه بلکه ظهور ظلی از ظلال اسما و صفات است که محصل تخلیه است و مسهل تزکیه و تصفیه بیانش آنست
که سبقت از آن طرف است که مناسب مبتدائیت است اول ظهور ظلی از ظلال مطلوب در مرآت طالب بحصول
می پیوندد تا ظلمات و کدورات طالب زائل گردانند و تصفیه و تزکیه او را حاصل کنند بعد از زوال ظلمات و حصول
تزکیه و تصفیه که مربوط بتمامی سیر انفسی است تجلیه صورت می بندد و استعداد تجلیه پیدا میشود و شایان ظهور اسما و صفات
واجبی جل سلطانه میگردد پس در سیر انفسی تحصیل تخلیه است که منوط بتزکیه و تصفیه است و تجلیه که در سیر آفاقی متوهم
شده بود صورت تجلیه بود نه حقیقت تجلیه تا در سیر انفسی حصول تجلیه ظهور متصور شود چنانچه گفته اند ازین بیان
لازم آمد که پیوستن ظلی بر گسستن مقدم است تا ظلی از ظلال مطلوب در مرآت سالک منعکس نشود از گسستن
غیر مطلوب متصور نباشد اما پیوستن باصل بعد از حصول گسستن است پس از مشائخ هر که پیوستن را مقدم
داشته است مراد از آن پیوستن ظلی باید داشت و هر که گسستن را بر پیوستن مقدم ساخته است مراد از آن
پیوستن باصل باید نمود تا نزاع فریقین بلفظ راجع گردد شیخ ابوسعید خراز قدس سره درین مقام متوقف است
میگوید تا رهی نیابی تا نیابی نرهی ندانم کدام پیش بوده معلوم گشت که یافت ظلی پیش از رهیدن است و یافت
اصل بعد از رهیدن خلا اشتباه چنانچه در وقت صبح پیش از طلوع آفتاب ظهور ظلال اشعه آفتاب است تا عالم را از
ظلمات خالی سازد و صفا بخشد بعد از زوال ظلمات حصول صفا طلوع نفس آفتاب است پس ظهور ظل آفتاب بر زوال
ظلمات سابق است و طلوع نفس آفتاب از زوال ظلمات لاحق طلوع بادشاهان بعد از حصول تخلیه و تصفیه میباشد
هرچند تخلیه و تصفیه بی مقدمه طلوع شان متصور نیست ظهر الحق وارتفع النزاع و زال الاشتباه والله سبحانه اعلم

مکتوب چهل و سوم بمولانا محمد فضل صدور یافته در بیان معنی آنکه گفته اند در آن حضرت ذوق یافت است
نه یافت و در تحقیق اندراج النهایة فی البدایة که خاصه این طریقه علیه است و بیان فضیلت این طریقه بر طرق
دیگر ما سوا ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی در عبارات مشائخ این طریقه علیه قدس الله تعالی

امر ایشان واقع شده است که در آن حضرت جل سلطانه ذوق یافت است نه یافت این سخن مناسب بمقام
و اندراج نهایت در بدایت است که موطن جذبه خالص این بزرگواران است و در آن مقام حقیقت یافت نیست
که مخصوص بانتها است لیکن چون چاشنی از نهایت در بدایت درج کرده اند ذوق یافت آنجا میسر است
و چون از جذبه بمعامله بیرون رود و از ابتدا بتوسط آید ذوق یافت نیز در رنگ یافت رو بعدم آرد نه یافت
باشد نه ذوق یافت و چون کار به نهایت رسد یافت میسر گردد و ذوق یافت مفقود بود و چون ذوق یافت
در منتهی مفقود است ناچار التذاذ و حلاوت در حق وی کمتر است منتهی ذوق و حلاوت را در قدم اول گذاشته است
و در آخر مجهول زاویه بیحلاوتی و بی مزگی گشته کان رسول الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم و بارک
متواصل الحزن دائم الفکرة **سوال** چون منتهی را یافت مطلوب میسر شد ذوق یافت چرا مفقود گشت و مبتدی
چون از یافت بی نصیب است ذوق یافت از کجا یافت **جواب** دولت یافت نصیب باطن منتهی است که بعد
انقطاع تعلق او که بظاهر خود داشت باین دولت مشرف گشته است و چون باطن او را بظاهر او تعلق کمتر
مانده است ناچار نسبت باطن بظاهر سرایت نکند و از یافت باطن ظاهر ذوق نگیرد و ملتذ نشود پس باطن منتهی را
یافت مطلوب حاصل بود و ظاهر او را ذوق آن یافت نباشد باقیمانده ذوق باطن که یافت نصیب وی است چون
باطن نصیب بیچونی یافته است آن ذوق او نیز از عالم بیچونی خواهد بود و در رنگ ظاهر که سراسر چون است نخواهد درآمد
پس پیدا است که بظاهر نفی ذوق از باطن نماید و باطن را نیز در رنگ خود بیحلاوت داند چه ذوق چون دیگر است
و ذوق بیچون دیگر و چون ظاهر منتهی از ذوق باطن او خبر ندارد عوام ظاهر بین از باطن منتهی چه خبر خواهند داشت
و غیر از انکار نصیب ایشان چه خواهد بود ذوقی که بفهم ایشان درآید ذوق ظاهر است که از عالم چون است از ینجا است
که سماع و رقص و صیحه و اضطراب امثال اینها که از احوال ظاهر است و از اذواق صورت نزد ایشان عزیز الوجود
و عظیم القدر بلکه پیدا است که اذواق و مواجید را منحصر درین امور دانند و کمالات ولایت را در غیر این امور
نه انگارند هداهم الله سبحانه سواء الصراط احوال ظاهر نسبت باحوال باطن حکم چون دارد و نسبت به بیچون
پس معلوم شد که باطن منتهی هم یافت دارد و هم ذوق یافت غایة ما فی الباب چون آن ذوق از عالم بیچونی نصیبی
دارد و بدرک ظاهر او نمی درآید بلکه ظاهر منفی آن ذوق حاکم است هر چند بیافت باطن ظاهر اطلاع دارد اما
ذوق آن یافت را نمی دریابد پس ذوق یافت بظاهر توان گفت که منتهی را یافت میسر است اما ذوق یافت مفقود است
و در مبتدی رشید این طریق عالی که ذوق یافت اثبات می نماید با وجود فقدان یافت بواسطه آنست این بزرگواران

در ابتدا چاشنی از انتها درج مینمایند و بطریق انعکاس پرتوی از نهایت در باطن مبتدی رشید می اندازند
و چون ظاهر مبتدی بباطن او مرتبط است و قوت تعلق درمیان ظاهر و باطن او ثابت است ناچار آن پرتو
نهایت و آن چاشنی ولایت از باطن بظاهر مبتدی میرسد و ظاهر را برنگ باطن او منصبغ میسازد و ذوق و
یافت بی اختیار در ظاهر او پدید میگردد پس است آمد که در مبتدی حقیقت یافت مفقود است و ذوق یافت
حاصل است ازین بیان علو طریقه اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم و رفعت نسبت علیهٔ ایشان
معلوم میشود و حسن تربیت و کمال اهتمام این بزرگواران در حق مریدان و طالبان مفهوم میگردد که در قدم
اول آنچه خود دارند باندازهٔ حوصلهٔ مرید رشید و طالب صادق عطا میفرمایند و بعلاقه و ارتباط جنسی
بالتفات و انعکاس تربیت او مینمایند بعضی از مشایخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرارهم از سخن
اندراج النهایة فی البدایة که ازین بزرگواران صادر شده است در اشتباه اند و در حقیقت این سخن تردد دارند
و تجویز نمیکنند که مبتدی این طریق برابر منتهی طرق دیگر باشد عجب است که مساوات مبتدی این طریق
با منتهی طرق دیگر از کجا فهمیده اند چه پیش از اندراج نهایت در بدایت ازین بزرگواران سر نزده است و این
عبارت دلالت بر مساوات ندارد مقصود ایشان آنست که درین طریق شیخ منتهی بتوجه و تصرف خود چاشنی از دولت
نهایت خود بطریق انعکاس بمبتدی رشید عطا می فرماید و در بدایت او نمک نهایت خود امتزاج مینماید مساوات
کجا است و محل اشتباه کدام و در حقیقت آن چه گنجایش تردد است و این اندراج دولتی است بس عظیم مبتدی این
طریق هرچند حکم منتهی ندارد اما از دولت نهایت بی نصیب نیست فرضاً اگر این مبتدی را فرصت قطع طریق و وصول
و طی منازل آن ندهند از دولت نهایت بی نصیب نخواهد رفت و آن ذره نمک کلیت او را ملیح و نمکین خواهد ساخت
مبتدیان بخلاف طرق دیگر که از نهایت دور و از کار رانده و در قطع منازل و طی مسافات زیر بار و ای هزار وای اگر
ایشان را فرصت این قطع ندهند و طی مسافات در حق ایشان تجویز ننمایند چون درمیان مبتدی این طریق و مبتدیان
طرق دیگر فرق واضح گشت و مزیت این مبتدی بر دیگر ارباب بدایت لائح شد باید دانست که درمیان منتهیان
این طریقه و طرق دیگر همین قدر فرق است و مزیت این منتهی بر منتهیان طرق دیگر همان مقدار ثابت است بلکه
نهایت این طریقهٔ علیه را وراء نهایات سائر طرق مشایخ است این سخن را از من باور دارند یا نه اگر بر سر انصاف
آیند شاید باور دارند نهایتی که بدایت و نهایت آن ممیز باشد از نهایات دیگران البته تمیز خواهد داشت و ناچار
نهایت آن نهایات نخواهد بود سالی که نکوست از بهارش پیداست + جمعی از متعصبان سلاسل دیگر بما میگویند که نهایات

تا وصول بحق سبحانه و آنرا شما بدایت خود میگوئید پس از حق بکجا خواهد رفت و نهایت شما ورای حق چه خواهد بود
گوئیم که ما از حق بحق سیر داریم جل سلطانه و از شائبهٔ ظلیت گریخته باصل الاصل می پوئیم و از تجلیات اعراض نموده
بمتجلی راه میجوئیم و ظهورات را واپس گذشته ظاهر را در ابطن بطون میخواهیم و چون در ابطنیت مراتب متفاوت است
از یک ابطنیت با ابطنیت دیگر سیر میکنیم و از ان ابطنیت دیگر با ابطنیت ثالث قدم میزنیم الی ماشاء الله تعالی
حضرت حق سبحانه و تعالی هر چند بسیط حقیقی است اما واسع است نیز نه بآن وسعت که طول و عرض دارد که از امارات
امکان و علامات حدوث است وسعت او تعالی از رنگ او سبحانه بیچون و بیچگونه است و سیری که در ان وسعت
واقع میشود نیز بیچون و بیچگونه است و صاحب سیر باوجود چونی و چندی بقوت بیچونی و بیچگونگی قطع آن منازل
بیچونی مینماید و از چون به بیچون میگراید بیچارگان بی سر و برگ از حقیقت معامله چه دریابند و گرفتاران
عالم چون از بیچون چه خبر دارند نارسائی خود را اعتراض می انگارند و نادانی خود مباهات مینمایند ؎
بیخردی چند ز خود بیخبر ؎ عیب پسندند بزعم هنر ؎ اینقدر نمی فهمند که نهایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
بلکه نهایت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التحیات نیز حق است سبحانه و نهایت ایشان با نهایت این
بزرگواران علیهم الصلوات و التحیات متحد نیست بلکه با یکدیگر هیچ مناسبت ندارد پس تواند که جمعی را نهایتی
میسر شده باشد که ورای نهایت ایشان بود و دون نهایت بزرگواران علیهم الصلوات و التحیات باشد پس درست آمد
که نهایت همه حق است سبحانه و تفاوت درمیان طوائف علی تفاوت درجاتهم ثابت است یا آنکه گوئیم که همه نهایت
خود را وصول بحق میدانند جل سلطانه لیکن بسیاری هستند که ظلال و ظهورات حق را هم میدانند تعالی و تقدس
باوجود تفاوت درجات آن ظلال و ظهورات پس نهایات جمیع ارباب نهایات نفس الامر وصول بحق نشد تعالی و تقدس
بلکه بزعم هر یکی منتهای او حق است سبحانه پس اگر ابتدا ایشان ظلال و ظهورات حق باشند تعالی و تقدس که
نهایت دیگر است بزعم حقانیت و نهایت آن یکی وصول بحق باشد تعالی که ماورای آن ظلال و ظهورات است
چه مستبعد بود و چه محل انکار و اشتباه باشد ؎ قاصری گر کند این طائفه را طعن قصور ؎ حاش لله که بر آرم
بزبان این گله را ؎ همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند ؎ روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را ؎ ربنا
اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین مکتوب چهل و چهارم به محمد صادق
ولد حاجی محمد مومن صدور یافته در جواب استفسار او که از وحدت وجود پرسیده بود و تطبیق دادن آنرا
بعلوم شرعیهٔ الغرا پرسیده بود و از اذا احب الله سبحانه عبدا الخ نسخه معنی است و ما یناسب ذلک الحمد لله

والسلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که صوفیه بوحدت وجود قائل اند و علما آنرا کفر و زندقه
میدانند و هر دو طائفه از فرقه ناجیه اند حقیقت این معامله نزد تو چیست محبت آثارا تحقیق این بحث را این فقیر
در مکتوبات و رسائل شوقیه بتفصیل نوشته است و نزاع فریقین بلفظ راجع داشته مع ذلک چون پرسیده اند
سوال را از جواب چاره نبود بضرورت چند کلمه نوشته اند باید دانست که از صوفیه علیهم که بوحدت وجود قائل است و اشیا را
عین حق می بیند تعالی و حکم همه اوست میکنند مرادش آن نیست که اشیا با حق جل و علا متحد اند و تنزیه تنزل نموده تشبیه
گشته است و واجب ممکن شده و بیچون بچون آمده که این همه کفر و الحاد است و ضلالت و زندقه آنجا نه اتحاد است
نه عینیت نه تنزل است نه تشبه فهو سبحانه الآن کما کان فسبحانه من لا یتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه
بحدوث الاکوان او سبحانه و تعالی بر همان صرافت اطلاق خود است از اوج وجوب بحضیض امکان میل نفرموده
بلکه معنی همه اوست آنست که اشیا نیستند موجود اوست تعالی و تقدس منصور که انا الحق گفته مرادش آن نیست
که من حقم و با حق متحدم که آن کفر است و موجب قتل او بلکه معنی قول او آنست که من نیستم موجود حق است سبحانه
غایة ما فی الباب صوفیه اشیا را ظهورات حق میدانند تعالی و تقدس و مجالی اسما و صفات او سبحانه می انگارند
بے شائبه تنزل و بے مظنه تغیر و تبدل در رنگ آنکه ظل از شخص ممتد شود نمی توان گفت که آن ظل با آن شخص
متحد است و نسبت عینیت دارد یا آن شخص تنزل نموده بصورت ظل ظاهر شده است بلکه آن شخص بر صرافت
اصالت خود است و ظل از وی بوجود آمده است بی شائبه تنزل و تغیر هر چند در بعضے اوقات جمعی را بواسطه
کمال محبت که بوجود آن شخص پیدا کرده اند وجود سایه از نظر شان مختفی گردد و غیر از شخص هیچ چیز مشهود
ایشان نباشد شاید که بگویند که ظل عین شخص است یعنی ظل معدوم است و موجود همان شخص است و پس ازین تحقیق
لازم آمد که اشیا نزد صوفیه ظهورات حق اند تعالی نه عین حق جل سلطانه پس اشیا از حق باشند تعالی نه حق جل شانه
پس معنی کلام ایشان که همه اوست همه از وست باشد که مختار علماء کرام است و نزاع درمیان علماء کرام و صوفیه
عظام کثرهم الله سبحانه الی یوم القیام فی الحقیقت ثابت نباشد و مآل قولین یکی بوده انقدر فرق است که
صوفیه اشیا را ظهورات حق میگویند تعالی و علما ازین لفظ نیز تحاشی مینمایند از جهت تحرز نمودن از توهم حلول و
اتحاد سوال صوفیه اشیا را با وجود ظهورات معدوم خارجی میدانند و موجود در خارج جز حق نمی بینند سبحانه و علما
اشیا را موجودات خارجیه میگویند پس نزاع فریقین در معنی ثابت شد جواب صوفیه هر چند عالم را معدوم خارجی میدانند
اما در خارج وجود وهمی آنرا اثبات مینمایند و ارادت خارجی میگویند و از کثرت وهمیه انکار میکنند مع ذلک

میگویند که این وجود وهمی که در خارج نمود پیدا کرده است نه از قسم آن وجود وهمی است که بارتفاع وهم مرتفع گردد
و ثبات و استقرار ندارد بلکه این وجود وهمی و این نمود خیالی چونکه تصنع حق است سبحانه و از نقاش
قدرت کامله اوست تعالی از زوال محفوظ است و از خلل مصون معامله این نشأه و آن نشأه بآن مربوط است
سوفسطائی که عالم را اوهام و خیالات میدارند ارتفاع اشیا را بارتفاع وهم و خیال می انگارند و میگویند که
وجود اشیا تابع اعتقاد ماست نفس امر تحقیقی ندارند اگر آسمان را زمین اعتقاد کنیم زمین است و زمین باعتقاد ما آسمان
و شیرین اگر تلخ دانیم تلخ است و تلخی باعتقاد ما شیرین بالجمله این بیخردان انکار ایجاد صانع مختار جل سلطانه مینمایند
و اشیا را باو تعالی مستند نمیدارند ضلوا فاضلوا پس صوفیه اشیا را در خارج وجود وهمی که ثبات و استقرار دارد
و بارتفاع وهم مرتفع نمیگردد اثبات مینمایند و معامله این نشأه و آن نشأه که مخلد و مؤبد است بآن وجود
مربوط میدارند و علما اشیا را در خارج موجود میدانند و احکام خارجی ابدی را بر اشیا مترتب میدانند مع ذلک
وجود اشیا را در جنب وجود حق جل و علا ضعیف و سخیف تصور مینمایند و وجود ممکن را بالنسبت بوجود واجب تعالی
و تقدس هالک میدانند پس نزد فریقین اشیا را در خارج وجود ثابت گشت که احکام این نشأه و آن نشأه
بدان مربوط است و بارتفاع وهم و خیال غیر مرتفع است فارتفع النزاع و زال الخلاف غایة ما فی الباب صوفیه
آن وجود را وهمی میگویند بواسطه آنکه در وقت عروج وجود اشیا از نظر ایشان مختفی میگردد و غیر از وجود حق جل شانه
در نظر ایشان نمیماند و علما از اطلاق لفظ وهم بر آن وجود تحاشی مینمایند و وجود وهمی نمیگویند تا قاصر نظری
بارتفاع آن حکم نکند و از ثواب و عذاب آن انکار ننماید سؤال صوفیه که اشیا را وجود وهمی اثبات مینمایند مقصود
ایشان آن نیست که این وجود با وجود ثبات و استقرار نفس امری نیست وجودی جز در وهم ندارد و غیر از نمود نصیب
او نیست و علما اشیا را در خارج موجود میدانند با وجود نفس امری فالنزاع باق جواب وجود وهمی و نمود خیالی
چون بارتفاع وهم و خیال مرتفع نشد نفس امری گشت زیرا که اگر فرض کنیم زوال وهم جمیع واهمان این وجود
ثابت است بزوال آنها هرگز زائل نمیگردد و لا نعنی بالواقع و نفس الامر الا هذا باید دانست که این نفس امری که در وجود
ممکن اثبات نموده می آید در جنب نفس امری که در وجود واجب تعالی ثابت است حکم لاشیء دارد و نزدیک است
که آن را از موهومات و متخیلات شمرده شود در رنگ افراد کلی مشکک که با یکدیگر تفاوت فاحش دارند چنانچه وجود
ممکن که نسبت بوجود واجب تعالی حکم لاشیء دارد و نزدیک است که آن را از معدومات شمرده اند فلا نزاع فی الحقیقة
سؤال وجود وهمی اشیا چون نفس امری گشت لازم آمد که در نفس الامر موجودات متعدد باشند و نفس الامر یک وجود بود

واین منافی وحدت وجود است که مقرر صوفیه وجودیه است جواب هر دو نفس امریست وحدت وجود هم نفس
امری و تعدد وجود هم نفس امری لیکن چون جهت و اعتبار مختلف است توهم اجتماع نقیضین مرفوع است این
مبحث بمثالی روشن گردد صورت زید مثلاً که در مرآت پیدا شد نفس امر در مرآت هیچ صورتی کائن نیست زیراکه آن
صورت نه در تحیز مرآتست و نه در روی آن مرآت بلکه وجود آن صورت در مرآت باعتبار توهم است و منشأ ازاره
خیالی آنرا در مرآت حصولی نیست و این وجود وهمی و اراده خیالی که صورت را در مرآت پیدا شده است نیز نفس
امریست لهذا اگر کسی گوید که من صورت زید را در مرآت دیده ام عقلا و عرفا او را درین کلام صادق میدانند و محق
می انگارند و چون بنای ایمان بر عرف است اگر شخصی سوگند خورد و گوید که والله من صورت زید را در آئینه دیده ام
می باید که حانث نشود پس درین صورت هم عدم حصول آن صورت زید در مرآت نفس امریست و هم حصول آن صورت
در مرآت و اعتبار تخیل و توهم نفس امری اما نفس امر سابق مطلقاً نفس امریست و نفس امر لاحق متوسط توهم و تخیل است
عجب معامله است اعتبار توهم و تخیل که منافی نفس امر است اینجا همان اعتبار محصل نفس امر گشته است اذ لولاه
لما حصل ثمه نفس الامر مثال دیگر نقطه جواله است که باعتبار توهم و تخیل بصورت دائره در خارج نموده
پیدا کرده است درینجا هم عدم حصول دائره در خارج نفس امریست و هم حصول آن دائره باعتبار توهم و تخیل
نفس امری لیکن عدم حصول دائره مطلق نفس امریست و حصول آن دائره با ملاحظه توهم و تخیل نفس امریست
پس اول مطلق است و ثانی مقید است لیس فیما نحن فیه وحدت وجود مطلقاً نفس امری باشد و تعدد وجود باعتبار
توهم و تخیل نفس امری گشته پس بملاحظه اطلاق و تقیید درمیان این دو نفس امر تناقض نباشد و اجتماع نقیضین
ثابت نبود سوال چون زوال وهم جمیع واهمان فرض کرده شود وجود وهمی و نمود خیالی چگونه ثابت باشد
جواب این وجود وهمی مجرد اختراع وهم حاصل نشده است تا بزوال وهم زائل گردد بلکه بصنع حق جل و علا در مرتبه
وهم حاصل گشته است و اتقان پیدا کرده است ناچار بزوال وهم خلل نپذیرد و وجود وهمی باین اعتبار گویند که
حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه حس و وهم خلق فرموده است و چون خلق اوست تعالی در هر مرتبه که باشد از زوال خلل
محفوظ است و حضرت حق سبحانه و تعالی چون آنرا خلق فرموده است ناچار نفس امری گشته در هر مرتبه که خلق کرده باشد
هر چند آن مرتبه نفس امری نباشد و مجرد اعتبار بود اما مخلوق در ان مرتبه نفس امریست انکه گفتیم که حضرت
حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه حس و وهم خلق فرموده است یعنی اشیا را در مرتبه ایجاد فرموده است که آن مرتبه را حصول
و ثبوتی نیست مگر در حس و وهم در رنگ آنکه شعبده بازی چیزهای غیر واقع را نماید و یک چیز را ده چیز داناند آن

دو چیز حصولے نیست مگر در حس و وہم در نفس امر خبر یک چیز موجود نیست و این دو چیز را که نموده است اگر
بقدرت کامله خداوندی جل سلطانه ثبات و استقرار پیدا کنند و از خلل و سرعت ازدال محفوظ باشند نفس امری
میگردند پس آن دو چیز ہم در نفس امر ہستند و ہم ہستند لیکن بدو اعتبار اگر قطع نظر از مرتبہ حس و وہم کرده شود
نیستند و بملاحظه حس و وہم ہستند قصه مشهور است که در یکی از بلاد ہندوستان شعبده بازان پیش سلطانی بنیاد
شعبده بازی نموده بودند در ین اثنا به طلسم و شعبده باغ درختهای انبه بنظر آوردند و نمودی بود انبهار اظاہر
ساختند و در ہمان مجلس نمودند که آن درختهای کلان شدند و بار آوردند و اہل مجلس از ان بار ہا تناول
نمودند در ینوقت آن سلطان حکم کرد که شعبده بازان را بقتل رسانند چه شنیده بود که بعد از ظهور اگر شعبده بازان را
بکشند آن شعبده بقدرت خداوندی جل سلطانه بحال خود می ماند و اتفاقاً چون آن شعبده بازان را کشتند
آن درختهای انبه بقدرت خداوندی جل سلطانه بحال خود ماندند و شنیده ام که آن درختها تا این زمان
بحال خود ماندند و مردم از میوه آنها میخورند و ما ذالک علی الله بعزیز پس در صورت متنازعه فیه حضرت حق سبحانه
و تعالے که چیزی در خارج و نفس امر موجودی نیست بقدرت کامله خود کمالات اسمائی و صفاتی خود را در پرده
صور ممکنات در مرتبه حس و وہم ظاہر ساخت و بوجود وہمی و ثبوت خیالی آن کمالات را در مجالے اشیاء
جلوه گر گردانید یعنی اشیاء را بر طبق آن کمالات در مرتبه حس و وہم ایجاد فرموده تا نمود وہمی و ثبوت
خیالی پیدا کردند پس بود اشیا باعتبار نمود خیالی است لیکن چون حضرت حق سبحانه و تعالی این نمود را
استقرار و ثبات کرامت فرموده است و در صنع اشیا اتقان مرعی داشته و معامله ابدی با اینها مربوط
ساخته ناچار وجود وہمی و ثبوت خیالی اشیا نیز نفس الامر گشته است و از خلل محفوظ شده پس توان گفت
که اشیا در خارج باعتبار نفس الامر ہم وجود دارند و ہم وجود ندارند لیکن بدو اعتبار چنانچه مکرر گذشت
حضرت والده بزرگوار این فقیر که از علماء محققین بودند قدس سره میفرمودند که قاضی جلال الدین اکبری
که از علماء متبحر بود از من پرسید که نفس الامر وحدت است یا کثرت اگر وحدت است شریعت که بنای آن بر
احکام متباینه و متمایزه است باطل میگردد و اگر نفس امر کثرت است قول صوفیه که بوحدت وجود قائلند
باطل میشود حضرت ایشان را در جواب او فرمودند که بود نفس امر نیست آنرا بیان فرمودند بخاطر فقیر نمانده است
که در بیان آن چه فرمودند آنچه در ینوقت بخاطر فقیر ریختند در تسوید آورده والامر الی الله سبحانه پس صوفیه
که بوحدت وجود قائل اند و علماء که بکثرت وجود حاکم اند نیز محق و مناسب احوال صوفیه بلکه وحدت است

و مناسب احوال علما کثرت زیرا که مبنای شرائع بر کثرت است و تغایر احکام بکثرت مربوط است دعوت انبیا
علیهم الصلوات و التسلیمات و تنعیم و تعذیب اخروی بکثرت تعلق دارد و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بحکم فاحببت
ان اعرف کثرت را میخواهد و ظهور او دوست میدارد دوام و ابقاء این مرتبه نیز ضروریست چه ترتیب این مرتبه مرضی
محبوب رب العالمین است سلطان قوی شان را خدم و حشم باید و عظمت و کبریای او را ذل و افتقار و انکسار
در کار است معامله وحدت وجود هر چند کالحقیقة است و معامله کثرت نسبت باو در رنگ مجاز لهذا آن عالم را
عالم حقیقت گویند و این عالم را عالم مجاز اما ظهورات چونکه محبوب او تعالی گشته است و بقای ابدی اشیا را
عطا فرموده است و قدرت را در لباس حکمت آورده اسباب را روپوش فعل خود ساخته آن حقیقت کالمهجور
شده است و این مجاز متعارف گشته نقطه جواله هر چند کالحقیقة است و دائره که ناشی از ان نقطه است کالمجاز
اما حقیقت آنجا مهجورست و آنچه متعارف است مجاز است و ایضا پرسیده بودند معنی این قول اذا احب الله
عبداً لم یضره ذنب بدانند که چون دوست دارد حق تعالی و سبحانه بنده را ذنب از وی صادر نشود که اولیاء
حق جل و علا از ارتکاب ذنوب محفوظ اند اگر چه جائز است که ذنب از ایشان صادر شود بخلاف انبیا
علیهم الصلوات و السلام که از ذنوب معصوم اند جواز صدور ذنب هم از ایشان مسلوب است و چون ذنب از
اولیا صادر نشود بالیقین است که ضرر ذنب هم نخواهد بود پس در صورت عدم صدور ذنب لا یضره ذنب درست است
کما لا یخفی علی ارباب العلم و نیز تواند بود که مراد از ذنب ذنب سابق باشد که پیش از وصول بدرجه ولایت صادر
شده بود فان الاسلام یجب ما کان قبله و حقیقة الامر عند الله سبحانه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا
و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اسنی

مکتوب چهل و پنجم بحقائق آگاهی معارف دستگاهی خواجه حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه
عالم بتمام مجالی اسما و صفات واجبی است جل سلطانه بخلاف ذات که ممکن از ان دولت بی نصیب است و قیامی
بخود در حق وی ارزانی نداشته و بتمامی عرض است بوی از جوهریت نیافته و ما نیاسب ذلک الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی مخدوما مکرما ع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است چند از معارف غریبه
نوشته میشود استماع فرمایند و طریق مراقبه اخص خواص نموده می آید توجه بلیغ نمایند باید دانست که عالم
بتمامه مجالی و مظاهر اسما و صفات واجبی است تعالی و تقدس اگر در ممکن حیاتست مرآت حیات واجب است
تعالی و تقدس و اگر علم است مرآت علم اوست سبحانه و اگر قدرت است هم مرآت قدرت اوست

تعالی علی ہذا القیاس و ذات او تعالی در عالم مظہری نیست و مرآتی نہ بلکہ ذات او تعالی با عالم
ہیچ مناسبتے نیست و در ہیچ چیز اشتراکے نہ اگرچہ آن مناسبت در اسم بود و آن مشارکت در صورت باشد
ان اللہ لغنی عن العالمین بخلاف اسماء و صفات کہ با عالم مناسبت اسمی دارند و مشارکت صوری در میان
اینہا ثابت است چنانچہ در واجب تعالی علم است در ممکن نیز صورت آن علم ثابت است و قیاس چنانچہ آنجا قدرت است
اینجا نیز صورت آن قدرت است بخلاف ذات کہ ممکن ازان دولت بی نصیب است و قیاسے بخود
در حق وی ہمی ازانی ندرشتہ اند بلکہ ممکن چون بر صور اسما و صفات او تعالی مخلوق است بتمامہ
عرضیت ثابت و بوئی از جوہریت نیافتہ و قیام او بذات واجب است تعالی و تقدس و ارباب معقول کہ
ممکن را بجوہر و عرض تقسیم نمودہ اند از ظاہر بینی است و قیام بعض ممکن ببعض دیگر کہ ثابت است از قبیل
قیام عرض بعرض است نہ از قبیل قیام عرض بجوہر بلکہ فی الحقیقت آن ہر دو عرض بذات او تعالی قیام دارند
تعالی جوہریتے در میان اینہا ثابت نیست قیوم جمیع ممکنات او ست تعالی و تقدس پس ممکن را فی الحقیقت
ذات نبود کہ صفات او قائم بآن ذات باشند بلکہ ذات واجب است تعالی کہ صفات او تعالی و ہمچنین
جمیع ممکنات باو قائم اند و اشارتی کہ ہر یک بذات خود بلفظ انا می نماید آن اشارت فی الحقیقت راجع
ہمان یک ذات است کہ ہمہ را قیام باوست اشارت کنندہ داند یا نداند ہرچند ذات تعالی مشار الیہ ہیچ اشارہ
نیست و با ہیچ چیز متحد نہ این معارف غامضہ را کوتہ نظران با معارف توحید وجودی خلط نکنند و دست
و گریبان یکدیگر ندانند ارباب توحید وجودی جز یک ذات تعالی و تقدس موجود نمیدانند و اسماء و صفات
او تعالی نیز اعتبارات علمی مے انگارند و حقائق ممکنات را میگویند کہ بوئی از وجود باینہا نرسیدہ است
الاعیان ما شمت رائحۃ الوجود کلام ایشان است و این فقیر صفات او تعالی نیز موجود بوجود زائد میداند چنانچہ
علمای اہل حق فرمودہ اند و ممکنات را کہ مجالی اسماء و صفات او ست تعالی نیز وجودی اثبات مینماید غایۃ ما فی الباب
ممکنات را غیر از اعراض کہ قیامی بخود ندارند نمیداند و جوہریتے کہ قیام بخود دارد در ممکنات اثبات نمیکند و
ہمہ را قیام بذات او تعالی الیقین مینماید سوال ازین تحقیق معلوم میشود کہ ذات ممکن عین ذات واجب است تعالی
و ممکن با واجب متحد است جل شانہ و این محال است کہ مستلزم قلب حقائق است جواب گوئیم کہ ذات ممکن یعنی ماہیت
و حقیقت از ہمان اعراض متعددہ مخصوصہ است کہ مجالی اسماء و صفات واجب تعالی اند و این اعراض را بذات واجب تعالی
و تقدس ہیچ عینیتی نیست و ہیچ وجہ اتحادی نہ تا قلب حقائق لازم آید نہایتش بیش ازین نیست کہ قیام این اعراض

تا آن ذات است تعالی و قیوم جمیع اشیا اوست سبحانه سؤال چون اشارت هر یکی که بذات خود بلفظ انا
مینماید راجع بذات واجب تعالی باشد لازم می آید که ذات ممکن یعنی ماهیت حقیقت او عین ذات واجب بود
تعالی جواب اشارت هر کس بلفظ انا بماهیت حقیقت خود است و این مستلزم قلب حقیقت است و بعینه سخن
ارباب توحید وجود است جواب دیگر اشارت هر کس بلفظ انا هر چند بحقیقت خود است اما حقیقت او چون
اعراض مجتمعه است قابلیت این اشارت ندارد چه اعراض بالاستقلال و بالاصالت قابل اشارت حسی نیستند
و چون حقیقت او قبول این اشارت نکرد ناچار آن اشارت راجع بمقوم آن حقیقت گشت پس ماهیت ممکن
همان اعراض مجتمعه است هر چند اشارت انا می کند بواسطه عدم قابلیت حقیقت او راجع بمقوم او گشته است
که ذات واجب است تعالی و تقدس پس قلب حقیقت نشد و ممکن واجب نگشت تعالی و تقدس و درای سخن
ارباب توحید است عجب معامله است انا می گوید ممکن و بواجب تعالی رجوع مینماید ممکن بحال خود ممکن ماند و بقول
سبحانی و انا الحق تکلم نکند بلکه نتواند کرد که صاحب تمیز است سؤال قیام ممکن بذات واجب تعالی مستلزم
قیام حوادث است بذات او تعالی و آن ممتنع است جواب امتناع قیام حوادث بمعنی حلول حوادث است در ذات
او تعالی که محال است لیکن قیام اینجا بمعنی حلول نیست بلکه بمعنی ثبوت و تقرر است یعنی ثبوت و تقرر ممکن بذات
واجب است تعالی سؤال چون ثبوت ممکن بذات واجب است همانا عرض باشد از محل و ناچار بود که
قائم باو باشد و آن محل کدام است ذات واجب نیست تعالی و همچنین ممتنع محل او نتواند بود جواب عرض
آنست که او را قیام بذات خود نباشد بلکه قائم بغیر بود و چون ارباب معقول در قیام عرض غیر از معنی
حلول نفهمیده اند ناچار عرض را اثبات محل نموده اند و بغیر محل ثبوت او را محال دانسته اند و چون
قیام را معنی دیگر پیدا شود چنانچه گذشت محل هیچ در کار نباشد محسوس و مشاهد ما است که قیام جمیع اشیا
بذات واجب است تعالی هیچ حلولی و محلی در میان نیست ارباب معقول آن را باور دارند یا نه تشکیک
ایشان مصادم بداهت ما نمی شود و یقین ما بتشکیک ایشان زائل نمیگردد و این مبحث را بمثالی واضح گردانیم
ارباب طلسم و اصحاب سیمیا چیزها مینمایند از جنس اجسام غریبه و اعراض عجیبه درین صورت همه کس
میدانند که این اجسام را در رنگ اعراض بخود قیامی نیست بلکه قیام این هر دو بذات صاحب طلسم است
و هیچ محل اینها را ثابت نیست و نیز میدانند که درین قیام شائبه حالیت و محلیت نیست بلکه ثبوت و
تقرر اینها بذات صاحب طلسم است بے توهم حلول و در ما نحن فیه نیز همین تصویر است چه حضرت

حق سبحانه وتعالی اشیا را در مرتبهٔ حس و وهم خلق فرموده واتقان واحکام در صنع اینها مرعا
نموده ومعاملهٔ ابدی وتنعیم وتعذیب سرمدی باینها مربوط ساخت پس این اشیا را قیامی بخود
نیست بلکه قائم بذات حق الله سبحانه بی شائبهٔ حلول وبی مظنهٔ حال ومحل بمثیل دیگر صورت کوه
یا صورت آسمان که در آئینه ظاهر شود اسلیمی باید که آن صور را اجسام دانسته جواهر انگارد وآن
تماثیل را جواهر انگاشته قائم بخود دانند واگر فرضا تشخصی آن صور را اعراض دانند وقائم بغیر تصور
نماید وبعلت عرضیت طالب محال آنها بود دنی محال ثبوت آنها را محال دانند آن تشخص نیز
سفیه است که به تقلید مردم انکار بداهت خود مینماید چه هر که تمیز دارد ببداهت میباید که آن صور را
اصلا محال ثابت نیست بلکه احتیاجی بمحال ندارند همچنین نزد ارباب کشف وشهود تمام ممکنات در رنگ
آن صوراند ومثل آن تماثیل نیستند غایة ما فی الباب حضرت حق سبحانه وتعالی آن صور تماثیل را بصنع
کامل خود بنهجی اتقان واحکام داده است که از خلل مصئون اند واز زوال محفوظ ومعاملهٔ اخروی ابدی
باینها مربوط است که امر غیر مرة از متکلمین نظام که از علماء معتزله است بحکم رمیة من غیر رام عالم را
مجموع اعراض دانسته است واز جواهر خالی انگاشته بلی ان الکذوب قد یصدق چون از کوته نظری
قیام این اعراض را بذات واجب الوجود جل سلطانه ندانسته مورد طعن وتشنیع عقلا گشته است عرض را
از قیام تغیر چاره نبود ولوجود جوهر قائل نیست تا قیام را بآن وابسته سازند واز صوفیه صاحب فتوحات
مکیه عالم را اعراض مجتمعه در عین واحد دانسته وعین احد را عبارت از ذات احدیت داشته جل سلطانه
لیکن بعدم بقای این اعراض در دو زمان حکم کرده است وگفته عالم در هر آنی بعدم میرود ومثل آن بوجود می آید
ونزد فقیر این معامله شهودیست نه وجودی چنانچه در حواشی شرح رباعیات تحقیق این بحث نموده است
سالک را در توسط احوال پیش از انکه ماسوی از نظر او مطلقا مرتفع گردد وزوال چنان می بیند که عالم
معدوم گشته است ودر آن ثانی میبابد که عالم موجود است ودر آن ثالث باز معدوم میباید ودر آن رابع
موجود می انگارد تا آنکه بالفنای مطلق مشرف گردد وهمیشه ماسوی را معدوم یابد ودرین زمان در شهود
او عالم مستمر العدم است وهمچنین در توسط حصول بقا ورجوع بعالم گاهی عالم بنظر می درآید وگاهی
مختفی میگردد واز انجا نیز حالت تجدد امثالی متوهم میگردد وهمه عارف را معامله بقا ورجوع بعالم
بانجام میرسد ودر مقام تکمیل وارشاد متمکن فرماید باز عالم بنظر او خواهد درآمد وعالم را مستمر الوجود خواهد یافت

پس این معامله راجع بشهود سالک گشت نه بوجود عالم که وجود او همیشه یکوتیره است اگر تبدیلست
در شهود است والله سبحانه الملهم للصواب حکم بعدم بقاء اعراض وارد در زبان که بعضی از متکلمین گفته اند هم از خوان
دید ثبوت شانه پیوسته داد که بر عدم بقاء اعراض آورده اند تمام اند این معارف غامضه گویا سبقی است
هر اکثر یاران انتهای التفات فرموده نقل آنرا بهر که شوق کند التفات فرمایند چون در تحریر کسالتی بود
بهر کدام از یاران کتابت علیحده نوشته نشد و اکتفا بهمین معارف نموده آمد والسلام علیکم وعلی من لدیکم

مکتوب چهل وششم به مولانا حمید بنگالی صدور یافته در فضائل کلمه طیبه که متضمن طریقت حقیقت وشریعت است ودر بیان آنکه کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقداری نیست ودر بیان آنکه ولایت را از شریعت چاره نیست همیشه شریعت مکلف است وباطن گرفتار آن معامله وما یناسب ذلک

لا اله الا الله محمد رسول الله این کلمه طیبه متضمن طریقت وحقیقت وشریعت است تا زمانیکه سالک در مقام نفی است در طریقت است وچون از نفی بتمام فارغ شود وجمیع ماسوی از نظر او منتفی گردد طریقت را اتمام کرده باشد وبمقام فنا رسیده بود وچون بعد از نفی در مقام اثبات آید واز سلوک بجذبه گراید بمرتبه حقیقت متحقق گشته باشد وبمقام بقا موصوف گشته وباین نفی واثبات وباین طریقت وحقیقت وباین فنا وبقا وباین سلوک وجذبه اسم ولایت صادق می آید ونفس از امارگی باطمینان میگراید ومزکی ومطهر میگردد پس کمالات ولایت مربوط بجزو اول این کلمه طیبه گشت که نفی واثبات است باقی ماند جزو دوم این کلمه مقدسه که مثبت رسالت خاتم الرسل است علیه وعلی آله وعلیهم الصلوات والتسلیمات این جزو اخیر محصل ومکمل شریعت است آنچه در ابتدا ووسط از شریعت حاصل شده بود صورت شریعت بود واسم ورسم او بود حصول حقیقت شریعت درین موطن است که بعد از حصول مرتبه ولایت بحصول می پیوندد وکمالات نبوت که بکمل تابعان را بتبعیت ووراثت انبیا علیهم الصلوات والتحیات حاصل میگردد نیز درین موطن است طریقت وحقیقت که محصلان ولایت اند گویا شرائط اند برای تحصیل حقیقت شریعت وتحصیل کمالات نبوت وولایت را همچون طهارت بالنسبت وشریعت را همچون صلوة در طریقت گویا ازاله نجاسات حقیقیست ودر حقیقت ازاله نجاسات حکمیه بالجمله بعد از طهارت کامله شایان اتیان احکام شرعیه گردد وطاعت اداء نمازیکه نهایت مراتب قربست وستون دین است ومعراج مؤمن است پیدا کند جزو اخیر این کلمه مقدسه او دریائی یافته بیکران که جزو اول را در جنب آن قطره مینمود یعنی کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت

مقداری نیست ذره را در جنب آفتاب چه مقدار بود سبحان الله جمعی از تنگ‌بینی ولایت را از نبوت افضل دانسته‌اند
و شریعت را که لب لباب است پوست انگاشته چه کنند نظر شان مقصور بر صورت شریعت است و از مغز حقیقت بیخبر
بدست نیاورده‌اند و نبوت را بعلت توجه بخلق قاصر انگاشته‌اند و این توجه را در رنگ توجه عوام
ناقص دانسته ولایت را که توجه بحق دارد جل و علا بر آن توجه ترجیح داده‌اند و ولایت را افضل از نبوت
گفته نمیدانند که در کمالات نبوت نیز در وقت عروج رو بحق است سبحانه چنانچه در مرتبه ولایت بلکه در مرتبه
ولایت صورت آن کمالات عروجی است که در مقام نبوت حاصل است چنانچه شمه از آن ذکر خواهد یافت
و در وقت نزول نبوت در رنگ نزول ولایت رو بخلق است اینقدر فرق است که در ولایت بظاهر متوجه خلق است
و بباطن بحق است سبحانه و در نزول نبوت بظاهر و باطن متوجه خلق است و بکلیت خود ایشان را بحق جل شانه
دعوت مینمایند و این نزول اتم و اکمل است از نزول ولایت چنانچه در کتب و رسائل تحقیق آن نموده است
و این توجه ایشان بخلق نه در رنگ توجه عوام است چنانچه گمان برده‌اند بلکه توجه عوام بخلق از جهت
گرفتاری ایشان است که بما سوی دارند و توجه خواص بخلق نه بواسطه گرفتاری است بما سوی چه این
بزرگواران گرفتاری ماسوی را در اول قدم وداع نموده‌اند و گرفتاری بخالق خلق جل سلطانه بجای
آن گزیده بلکه توجه بخلق این بزرگواران برای هدایت و ارشاد است تا بخالق خلق جل سلطانه ایشان را
رهنمونی فرمایند و بمرضیات مولای ایشان تعالی و تقدس دلالت نمایند و شک نیست که این قسم توجه بخلق
که مقصود از آن تخلیص ایشان است از رقیت ماسوی فاضل‌تر است از آن توجهی که برای نفس خود بحق
نماید جل و علا مثلاً اگر شخصی بذکر الهی جل سلطانه اشتغال دارد و درین اثنا نابینائی پیدا شد که پیش
راه او چاه است که اگر قدم دیگر بردارد در چاه در رود درین صورت آن شخص را ذکر گفتن بهتر است
یا نابینا را از چاه خلاص کردن بهتر شک نیست که تخلیص نابینا بهتر است از ذکر گفتن او وجه و حق تعالی
مستغنی است از وی و از ذکر او و نابینا بنده است محتاج که دفع ضرر از وی ضروریست علی الخصوص که بآن
تخلیص مأمور شود این زمان تخلیص او بهم ذکر است که امتثال امر است و در ذکر او یک حق است آن
که حق مولا باشد جل شانه و در تخلیص که بامر واقع شود ادای دو حق است حق عبد و حق مولی
تعالی بلکه نزدیک است که ذکر گفتن در آن وقت داخل ذنب نموده آید چه همه وقت ذکر گفتن
مستحسن نیست در بعضی اوقات ذکر ناگفتن مستحسن است و در ایام منهی و در اوقات مکروه قرأت

داشتن و نماز ناگذاردن از روزه داشتن و از نماز گذاردن بهتر است باید دانست که ذکر عبارت
از طرد غفلت است بهر وجه که میسر شود نه آنکه ذکر مقصود بر تکرار کلمهٔ نفی و اثبات است یا تکرار
اسم ذات تعالی چنانچه گمان برده میشود پس آنچه از امتثال اوامر و انتهاء از نواهی شرعیه
نموده آید داخل ذکر است بیع و شرای با مراعات حدود شرع ذکر است و همچنین نکاح
و طلاق با آن مراعات ذکر چه در حین مباشرت این امور با مراعات مذکوره آمر و ناهی جل سلطانه
نصب العین مباشر این امور است پس غفلت را گنجایش نباشد لیکن ذکری که باسم و صفت مذکور
واقع شود سریع التاثیر است و محبت بخش مذکور است و قریب الایصال است بخلاف
ذکری که بامتثال اوامر و انتهاء از نواهی واقع شود که ازین صفات قلیل النصیب است هر چند ازین
صفات در بعضی افراد که ذکرشان بامتثال اوامر و انتهاء از مناهی شرعیه است بر سبیل ندرت
یافته شود حضرت خواجه نقشبند می فرمودند قدس سره که حضرت مولانا زین الدین تایبادی
قدس سره از راه علم بخدا رسیده است جل سلطانه و ایضاً ذکری که باسم و صفت واقع شود
وسیله است مر ذکری را که بمراعات حدود شرعیه حاصل شود زیرا که در جمیع امور مراعات احکام
شرعیه نمودن بی محبت تام بناحب شرع میسر نیست و این محبت تام مربوط بذکر اسم و صفت است
تعالی پس اول آن ذکر باید تا بدولت این ذکر مشرف گردد و معاملهٔ نهایت دیگر است انجا
هیچ شرط و نه هیچ وسیله الله یجتبی من یشاء برسر اصل سخن رویم و میگوییم که در ورای این معامله
سه گانه طریقت و حقیقت و شریعت معاملهٔ دیگر است و کار و بار دیگر آن قدر توان گفت که این
معامله را در جنب آن معامله هیچ اعتدادی و اعتباری نیست آنچه در مرتبهٔ حقیقت حاصل
شده بود و با ثبات تعلق داشت صورت این معامله بود و این معامله حقیقت آن صورت است
در رنگ صورت شریعت که در ابتدا بمرتبهٔ عوام بحصول پیوسته بود و بعد از حصول طریقت و حقیقت
حقیقت آن صورت میسر میگردد خیال باید کرد معامله که صورتش حقیقت باشد و مقدمهٔ او
ولایت بود در گفتگو چگونه درآید و در بیان چگونه گنجد و اگر فرضاً بیان کرده شود که دریابد
وجه دریابد این معامله وراثت انبیای اولی العزم است علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات
والبرکات که نصیب اتباع قلیل است هرگاه حصول درین معامله قلیل باشد فروع تابع از قلیل اقل خواهد بود

سوال ازین معارف لازم می آید که در بعضی مراتب عارف قدم از شریعت بیرون می نهد و به ماورای
شریعت عروج مینماید جواب شریعت اعمال ظاهر است و آن معامله درین نشا بباطن متعلق نیست ظاهر
همیشه بشریعت مکلف است و باطن گرفتار آن معامله چون نشاء دار عمل است باطن را از اعمال ظاهره
مدد عظیم است و ترقیات باطن مربوط باتیان شریعت است که اگرچه ظاهر تعلق دارد پس همه وقت درین نشاء
ظاهر و باطن از شریعت چاره نبود که ظاهر عمل شریعت است و نصیب باطن نتائج و ثمرات پس شریعت
ام جمیع کمالات آمد و اصل جمیع مقامات گشت نتائج و ثمرات شریعت مقصور برین نشاء دنیوی نیست کمالات
اخروی و نعمات سرمدی نیز از ثمرات نتائج شریعت است پس شریعت شجرهٔ طیبه آمد که درین نشاء و در آن
نشاء از ثمرات و فواکه آن عالم منتفع است و جهان جهان فوائد از آنجا ماخوذ است سوال ازین بیان لازم
آید که در کمالات نبوت نیز باطن بحق است سبحانه و ظاهر بخلق چنانچه در مکتوبی و رسائل خود نوشته بالا تحریر
گذشته است که در مقام نبوت که محل دعوت است تمام رو بخلق است وجه توفیق چیست جواب این معامله
بعروج تعلق دارد و مقام دعوت مربوط بهبوط است پس در وقت عروج باطن بحق باشد سبحانه و ظاهر
بخلق تا بوفق شریعت غرا ادای حقوق اینها نماید و در وقت هبوط تمام بخلق متوجه باشد و بکلیت خود
خلق را بحق جل و علا دلالت فرماید فلا منافاة و تحقیق این مقام آنست که توجه بخلق عین توجه
بحق است سبحانه فاینما تولوا فثم وجه الله نه باین معنی ممکن عین واجب است سبحانه یا مرآت
واجب است تعالی ممکن حقیر را چه یارا که عین واجب تعالی و تقدس باشد یا قابل مرآتیت
او تعالی تواند بود بلکه توان گفت که واجب تعالی و تقدس مرآت ممکن است و اشیاء در مرآت
واجب تعالی چنان متوهم میشود که صور اشیاء در مرآت صورت چنانچه آن صور را در مرآت صورت حلولی
و سریانی نیست همچنین اشیا را در مرآت واجب تعالی حلول و سریانی نه چگونه حلول تصور شود که در مرتبهٔ مرآت
صور را وجودی نیست وجود صور در مرتبهٔ توهم و تخیل است پس آنجا که مرآت است صور نیست و آنجا که صور است
مرآت را از آنجا خبر ان عار است زیرا که صور در پیش نمود خیالی ثبوتی نیست غیر از تحقق وهمی بودی نه آنکه مکان دارند
در مرتبهٔ توهم دارند که زمانی دارند در مرتبهٔ تخیل دارند لیکن این نمود بیجا بود اشیا چون بصنع خداوندی جل سلطانه
از خلل مصئون است و از سرحت زوال محفوظ و معاملهٔ ابدی بانها مربوط است عذاب و ثواب سرمدی باشیا منوط است
که در مرآت صورت ملحوظ اولا صورت است و مرآت ثانیا و برعکس شهود مرآت درکار است و در مرآت واجب تعالی ملحوظ اولا بهمان

مرآت است و التفات ثانی از برای شهود اشیا درکار است و ایضاً در مرآت صورت صور نیز مرایای احکام و آثار
مرآت اند اگر مرآت طولانی است مثلاً صور نیز طولانی ظاهر شوند و مرایای طول مرآت میگردند و همچنین اگر مرآت
صغیر است آن صغیر در مرایای صور ظاهر میگردد بخلاف مرآت ذات واجب تعالی که اشیا مرایای احکام و آثار او
نمیتوانند شد چه دران مرتبه علیه هیچ حکمی و اثری نیست بلکه جمیع نسبتها آنجا مسلوب است اشیا اگر مرایا باشند
چه چیز را نمایند آری در مراتب تنزل که موطن ثبوت اسما و صفات است اگر اشیا مرایای صور احکام او جل شانه باشند
گنجایش دارد چه سمع و بصر و علم و قدرت مثلاً که در مرایای اشیا ظاهر اند صور سمع و بصر و علم و قدرت مرتبه
وجوبند که مرآت آن اشیا است اینها احکام مرآت اند که در مرآت اشیا ظاهره ظاهر گشته اند و آنکه گفتیم
که مرآت واجب تعالی ملحوظ اولا همان مرآت است و التفات ثانی از برای شهود اشیا که کالصور اند
در آن مرآت درکار است حال ابتدا و رجوع است که صور بنظر در آمده اند بعد از آنکه از نظر بتمام منقطع
شده بودند و چون معامله رجوع بآخر رسد و سیر در اشیا دور و دراز واقع شود و استقرار در مرکز
دائره امکان میسر گردد ناچار شهود بغیب مبدل خواهد شد و ایمان شهودی ایمان غیبی خواهد شد
تا آنکه معامله دعوت تمام شود و ندای الرحیل در رسند آن وقت غیب نخواهد ماند و جز شهود نخواهد بود
و این شهود اتم و اکمل خواهد بود از آن شهودی که قبل رجوع حاصل شده بود چه شهودی که بآخرت
تعلق دارد اکمل است از آن شهودی که بدنیا متعلق است ○ هنیئا لارباب النعیم نعیمها +
وللعاشق المسکین ما یتجرع ○ باید دانست که از تحقیق سابق لائح گشت که صورت شئی را که در مرآت
مینماید جز در تخیل ثبوتی نیست مرآت بر صرافت تجرد خود است از حصول آن صورت این صورت را
توان گفت که آئینه قریب اوست و نیز توان گفت که آئینه محیط آن صورت است و با آن صورت است
این قرب و احاطه و معیت نه از قبیل قرب و احاطه جسم با جوهر یا عرض بلکه اینجا قرب و احاطه است
که عقل در تصور آن عاجز است و در ادراک کیفیت آن قاصر و درین صورت قرب و معیت و احاطه ثابت بود
و کیفیت آن هیچ معلوم نبود و لله المثل الاعلی همچنین است قربی که حضرت حق را سبحانه با عالم است
و همچنین احاطه و معیت او تعالی معلوم الانیت است و مجهول الکیفیت ایمان آریم که او تعالی قریب
و محیط است و با عالم است اما کیفیت قرب و احاطه و معیت او تعالی ندانیم که چیست چه این
صفات از صفات اشیا جدا است و از سمات امکان و حدوث خالی هرچند نظیری و تشبیهی آورد عالم مجاز

که قطرهٔ حقیقت است آورده است و به آئینه و صورت ایمای فرموده تا بهتر نمایان عنایات و تعالی
از مجازی بحقیقت برند و از صورت بمعنی گرایند والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب چهل و هفتم بخواجه
محمد قاسم بدخشی صدور یافته در نصیحت و تنبیه بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند بحمد الله سبحانه الحمد والمنة که از کلمه و کلام آن اخوی حرارت طلب مفهوم میشود و بوی آن جمعیت
می آید اما کار این دولت اثر قرب صحبت است گرفتاریهای لاطائل شما را نگذاشت که یک هفته صحبت
دارند مجموع ایام صحبت شما معلوم نیست که بیک عشره کشیده باشند از خدا شرم باید داشت
جل سلطانه که از هزار روز یک روز را هم برای خدای عز وجل انتخاب نمیکنند و از تعلقات شتی خود را
جمع نمی نمایند صحبت بر شما درست شده است و بوجدان خود دریافته آید که یک ساعت این صحبت
به از اربعینات مجاهده است مع ذلک ازین صحبت گریزانند و بحیلهاے خود را دور می اندازند جوهر
استعداد شما نفیس است اما چه فائده که از قوت بفعل نیامده استعداد شما بلند افتاده است لیکن همت
شما پست در رنگ طفلان از جوهر نفیس بخزف ریزه های خسیس آرام گرفته اند ؎ بوقت صبح شود
همچو روز معلومت ؛ که با که باختهٔ عشق در شب دیجور ؛ حالا هیچ نرفته است فکر بر اصل باید نمود
عمده این کار صحبت ارباب جمعیت است و اگر این دولت میسر نشود اوقات خود را بذکر الٰهی جل شانه که ماخوذ
از صاحب دولت است مشغول باید داشت و هرچه منافی ذکر است از آن اجتناب باید نمود و در حل و حرمت شرعی
نیک احتیاط باید فرمود و مساهله نباید گذرانند و نماز پنج وقت بجماعت التزام نمایند و در تعدیل ارکان
سعی بلیغ مرعی دارند و محافظت نمایند که نماز در اوقات مستحبه ادا یابد ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی
کل شیء قدیر ؎ مکتوب چهل و هشتم بخواجه محمد طالب بدخشی صدور یافته در ترغیب نمودن بمقام رضا
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی خواجه محمد طالب همواره خواهان مطلوب باشند
خبر فوت قرة العین محمد صدیق نوشته بودند انا لله وانا الیه راجعون برادر عزیز حضرت حق سبحانه و تعالی
نزد مومنان از همه چیز عزیزتر و محبوب تر است چه اموال و چه انفس و احیا و اموات فعل اوست تعالی که دیگری را
در وے مدخل نیست پس ناچار فعل او تعالی نیز عزیزتر و محبوب تر خواهد بود جای آن است که محبان از فعل محبوب
لذت بگیرند و عیش نمایند الصبر چه دلالت کند که ایمای بکراهت دارد و مقام رضا هرچند از غیبت و سیر دور
خبر میدهد اما مرتبهٔ التذاذ امرے دیگر است ؎ عشق آن شعله است کو چون برفروخت ؛ هرچه جز معشوق

باقی جملہ سوخت ❊ تیغ لا در قتل غیر حق براند ❊ درنگر زان پس کہ بعد لا چہ ماند ❊ ماند الا اللہ باقی جملہ
رفت ❊ شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت ❊ والسلام علی من اتبع الہدی ❊ مکتوب چہل و نہم بخواجہ گدا صدور
یافتہ در بیان آنکہ نسیان ماسوی گام اول این طریق است سعی کنند کہ ازین کوتہی نشود ❊ حمدہ و نصلی علی نبیہ
وسلم علیہ و علی آلہ الکرام نصیحتے کہ باخوی خواجہ محمد گدا نمودہ می آید بعد تصحیح عقائد کلامیہ بعد اتیان احکام
فقہیہ دوام ذکر الٰہی است جل سلطانہ بنہجیکہ یاد گرفتہ اند باید کہ ذکر آنقدر استیلا یابد کہ غیر مذکور را
در باطن نگذارد و تعلق علمی و حبی را از ماسوی مذکور زائل گرداند این زمان قلب را نسیان از ماسوی حاصل
گردد و از دید و دانش غیر فارغ شود کہ اگر بتکلف و تعمل اشیا را بوی یاد دہند یاد نکند و نشناسد و ہموارہ مستہلک
و مستغرق مطلوب بود چون معاملہ باینجا رسد یک گام درین راہ زدہ باشد سعی نمایند کہ از یک گام ہم کوتہی نکنند
بدید و دانش غیر گرفتار نمانند ❊ گوی توفیق و سعادت درمیان افگندہ اند ❊ کس بمیدان در نمی آید سواران را
چہ شد ❊ بظاہر تعلقات شما کم می نماید اما بالشوق تعلق خود را بارباب تعلق محشور میدارند الرضی بالضرر لا یستحق النظر
مسئلہ مقررہ است والسلام ❊ مکتوب پنجاہم بمرزا شمس الدین صدور یافتہ در بیان آنکہ شریعت را صورتے است
و حقیقتے و در بیان آنکہ از ابتدا تا انتہا از شریعت چارہ نبود و در بیان تمکین قلب و اطمینان نفس
و اعتدال اجزای قالب کہ در مرتبہ نبوت است و ما یناسب ذلک الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی شریعت را
صورتے است و حقیقتے صورت شریعت عبارت از اتیان احکام شرعیہ است بعد از ایمان باللہ و رسولہ و بما جاء
من عندہ سبحانہ باوجود منازعت نفس امارہ و باوجود سرکشی و طغیان و انکارے کہ در جبلت او مودع است
درین موطن اگر ایمان است صورت ایمان است و اگر نماز است صورت نماز است و اگر روزہ است صورت روزہ
و علی ہذا القیاس سائر الاحکام الشرعیہ زیرا کہ نفس کہ عمدہ وجود انسان است و مشار الیہ ہر فرد بقول انا ہم
اوست بر کفر و انکار خود است حقیقت ایمان و حقیقت اعمال صالحہ چگونہ متصور شود رحمت خداوندی است
جل شانہ کہ بمجرد صورت را قبول فرمودہ بشارت بدخول جنت کہ محل رضای اوست تعالی نمودہ است و ہم
احسان اوست تعالی کہ در نفس ایمان بتصدیق قلب کفایت فرمودہ است و باذعان نفس تکلیف ننمودہ
بلے جنت را ہم صورتے است و ہم حقیقتے اصحاب صورت از صورت جنت محظوظ خواہند شد و ارباب حقیقت
از حقیقت جنت و اصحاب صورت و ارباب حقیقت از یک فاکہہ جنت تناول نمایند صاحب صورت ازان لذتی یابد و
صاحب حقیقت لذتی دیگر از ازواج مطہرات امہات المومنین آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوات والسلام در یک

جنت باشند و از یک فاکهه تناول فرمایند ما اتلذاذ و تنعم هر کدام علیحده است و اگر علیحده نباشد لازم آید
تفضیل امهات المؤمنین بر جمیع بنی آدم بعد از پیغمبران علیه و علیهم الصلوة والسلام و نیز لازم آید که هر که
افضل باشد از شخصی زوجه او نیز از آن شخص افضل بود که زوجه با زوج ممتزج است این صورت شریعت
بشرط استقامت موجب فلاح است و مستلزم نجات اخروی و مصحح دخول جنت چنانچه گذشت و چون صورت
شریعت درست گردد ولایت خاصه حاصل نمود الله ولی الذین آمنوا و این زمان عنایت الله سبحانه سالک
مستعد آن گشت که قدم در طریقت نهد و رو بولایت خاصه آرد و نفس اماره را از امارگی بتدریج باطمینان کشد
بدانکه طی منازل و وصول بآن ولایت نیز مربوط باعمال شریعت است ذکر الهی جل شانه که عمده این راه است
از مامورات شرعیه است و اجتناب از مناهی شرعیه نیز از ضروریات این راه است و اداء فرائض نیز مقربات است
و طالب چیزی را هیچ راه نمی نماید که وسیله او نهد شد نیز بامور شرعی است قال الله تعالی وابتغوا الیه الوسیلة بالجمله
از شریعت چاره نبود چه صورت شریعت و چه حقیقت شریعت زیرا که امهات جمیع کمالات کمالات نبوت عامه شریعت است
کمالات ولایت نتایج صورت شریعت اند و کمالات نبوت ثمرات حقیقت شریعت کما یجیء ان شاء الله تعالی
مقدمه ولایت طریقت است که آنجا نفی ماسوی مطلوب است و رفع غیر و غیریت مقصود و چون بفضل خداوندی جل شانه
ماسوی بکلیت از نظر مرتفع گشت و دید ماسوی نشانی از غبار نماند فنا حاصل گشت و مقام طریقت بانجام
رسید و سیر الی الله تمام شد بعد از آن شروع در مقام اثبات است که معبر بسیر فی الله است و همین است
مقام بقا که موطن حقیقت است که مقصود همین است از ولایت با آن طریقت و حقیقت که فنا و بقا است
اسم ولایت صادق می آید و اماره مطمئنه میگردد و از کفر و انکار خود باز می ماند و از مولای خود جل سلطانه
راضی میگردد و مولی نیز ازوی راضی میشود و کراهتی که در جبلت خود داشت زائل میشود گویند هر چند
نفس در مقام اطمینان رسید از سرکشی خود باز نیاید سه هرچند که نفس مطمئنه گردد هرگز از صفات
خود نگردد مگر جهاد اکبر که آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام در حدیث رجعنا من الجهاد الاصغر الی
الجهاد الاکبر فرموده است مراد از آن جهاد با نفس داشته اند و آنچه کشف فقیر در آمده است و بوجدان خود
یافته است خلاف این حکم متعارف است بعد از حصول اطمینان در نفس هیچ سرکشی و طغیان نمی ماند
و در مقام انقیاد متمکن می بیند بلکه آنرا در رنگ غالب متمکن که لسان ماسوی نموده است می یابد که از دید
و دیدش غیر و غیریت گذشته است و از حب جاه و ریاست و از لذت و الم وارسته مخالفت کجاست و سرکشی کدام

پیش از حصول اطمینان اگرچه سر و تفاوت کند هر چه گویند از طغیان و سرکشی گنجایش دارد اما بعد از حصول
اطمینان مخالفت و طغیان را مجال نیست درین باب این فقیر هر چند بامعان نظر مطالعه نموده است و در حل این معما
دور و دور رفته که مخالفت مقرر و معلوم است اما بعنایت الله سبحانه برابر هر مو در نفس مطمئنه مخالفت و سرکشی نیافته و
جز سهل انگاری و ضعف و بطلان چیزی دیگر در وی ندیده هرگاه نفس خود را اگر خدای مولای جل سلطانه ساخته باشد مخالفت
چه گنجایش دارد و چون نفس از حضرت حق سبحانه تعالی راضی گشت و حضرت حق سبحانه و تعالی از وی راضی شد
طغیان چه صورت دارد که منافی رضا است مرضی حق جل شانه هرگز نامرضی نمیگردد و مراد از جهاد اکبر والله سبحانه
اعلم بحقیقة الحال تواند بود که جهاد با قالب بود که مرکب از طبائع مختلفه است و هر طبیعت خواهان امریست
و گریزان از امری دیگر اگر قوت شهویه است از قالب ناشی است و اگر غضبیه است هم از آنجا پیدا است نمی بینی سائر
حیوانات که نفس ناطقه ندارند این صفات رذیله در آنها کائن است و بشهوت و غضب و شره و حرص متصف اند
این جهاد همیشه برپاست اطمینان نفس تسکین این جهاد نمی نماید و تمکین غلبه و فتح این قتال نمیفرماید در القاء
این جهاد فوائد کثیره است که متضمن تنقیه و تطهیر قالب است اما کمالات آن نشاء و معامله آخرت باصالت او تواند مربوط
چه در کمالات این نشاء قالب تابع است و قلب متبوع آنجا کار بعکس است قلب تابع است و قالب متبوع و چون
این نشاء خلل پذیرد و آن نشاء ظهور تواند از این جهاد منقضی گردد و این قتال بانجام رسد و چون بفضل
الله سبحانه نفس به مقام اطمینان آمد و منقاد حکم الهی جل شانه گشت اسلام حقیقی میسر شد و حقیقت ایمان
صورت گرفت بعد از آن هر چه عمل خواهد در آمد از حقیقت خواهد بود اگر نماز ادا یافت حقیقت نماز خواهد بود
و اگر صوم است حقیقت صوم است و اگر حج است حقیقت حج علی هذا القیاس سائر اتیان الاحکام الشرعیه پس طریقت و
حقیقت در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت متوسط گشت تا بولایت خاصه مشرف نشود و از اسلام مجازی
به اسلام حقیقی نرسد و چون بمحض فضل خداوندی جل سلطانه بحقیقت شریعت متحلی گشت و اسلام حقیقی میسر شد
مستعد آن گشت که از کمالات نبوت به تبعیت و وراثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بهره تام یابد و نصیب وافر
گیرد چنانچه صورت شریعت همچون شجره طیبه است مر کمالات ولایت را که گویا ثمرات اویند حقیقت شریعت نیز گویا
شجره مبارکه است مر کمالات نبوت را که همچون ثمرات اویند و کمالات ولایت چون ثمرات صورت اند و کمالات نبوت
ثمرات حقیقت آن صورت ناچار کمالات ولایت صور و ظلال باشند مر کمالات نبوت را که حقائق آن صور اند باید دانست
که فرق در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت از راه نفس آمده بود که در صورت نفس اماره طغیان داشت

وحقیقت شریعت بر انکار خود بوده در حقیقت نفس مطمئنه گشته است و مسلمان همچنین فرق در میان کمالات ولایت
کالصول اند و در میان کمالات نبوت که کالحقائق اند از راه قالب است در مقام ولایت اجزای قالب از طغیان و سرکشی
باز نمانده اند مثلاً جزو ناری او با وجود اطمینان نفس از دعوی خیریت و تکبر خود باز نمانده است و جزو ارضی از خست
و پشیمانی نگشته علی هذا القیاس سائر الاجزاء در مقام کمالات نبوت اجزای قالب نیز باعتدال آمده است و از
افراط و تفریط باز گشته از ینجا تواند بود آنچه آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اسلم شیطانی
چنانچه در آفاق است در انفس است نیز و آن جزو ناری است که مدعی خیریت خود است و خواهان تکبر و ترفع خود که
بدترین صفات رذیله است و اسلام او کنایه از رفع این ارذل رذائل است پس در کمالات نبوت هم تمکین قلب است
و هم اطمینان نفس و هم اعتدال اجزای قالب و در ولایت همین تمکین قلب است و بعد اللتیا و التی اطمینان نفس و آنکه
گفتیم بعد اللتیا و التی اطمینان نفس زیرا که اطمینان نفس را بر حد کمال و بی تکلف بعد از اعتدال اجزای قالب است
لهذا ارباب ولایت بواسطه عدم اعتدال اجزای قالب رجوع مطمئنه را بصفات بشریت تجویز نموده اند چنانچه بالا گذشت
و اطمینانی که بعد از اعتدال اجزای قالب مر نفس را حاصل میگردد از رجوع بصفات رذیله پاک و مبرا است پس اختلاف
رجوع نفس برذائل و عدم رجوع آن مبنی بر اختلاف مقامات نفس بر دانظار است هر یکی از مقام خود خبر داده است
و از یافت خود سخن رانده سوال هرگاه اجزای قالب نیز بحد اعتدال آیند و از طغیان و سرکشی باز مانند جهاد با نها
چه صورت دارد و در رنگ نفس مطمئنه جهاد از آنها نیز مرتفع گردد جواب فرق است در میان مطمئنه و این اجزا چه مطمئنه
صاحب استهلاک و اضمحلال است و ملحق بعالم امر است که بکمال استهلاک و سکر متصف است و این اجزا بواسطه اتیان
احکام شرعیه که بنای آن بر صحو است مناسبت باستهلاک و سکر ندارند و در استهلاک گنجایش مخالفت نیست
و آنکه صحو دارد بواسطه بعضی مصالح و منافع اگر در بعضی امور صورت مخالفت نماید گنجایش دارد امید است که این مخالفت
بفضل خداوندی جل سلطانه از ترک استحباب بالا نرود و از ارتکاب کراهت تنزیه پایان فرود نیاید
پس جهاد در مرتبه قالب با وجود اعتدال اجزای او متصور شود و در مطمئنه جهاد مجوز نباشد تحقیق این بحث در مجلد
مکتوبات اول در مکتوب بیان طریق که باسم فرزندی اعظمی مرحومه نوشته شده است بتفصیل اندراج یافته است
اگر خفائی مانده باشد آنجا رجوع نمایند و اگر بمحض فضل خداوندی جل سلطانه بکمالات نبوت که نتائج
و ثمرات حقیقت شریعت اند نیز بانجام رسند و ترقیات آنجا منوط باعمال نباشند معامله از آن موطن
بمحض فضل خداوندی و احسان حضرت رحمان است جل سلطانه اعتقاد را آنجا اثر نیست و علم و عمل را حکم

فضل و تفضل و کرم در کرم است این مقام نسبت بمقامات سابق بسی عالی است و وسعت تمام دارد و نور
نقیضے وارد که بسالق اثری ازان نبود این مقام باصالت مخصوص به انبیاء اولی العزم است علیهم الصلوات
والتسلیمات و بتبعیت هر کرا نوازند و بوراثت هر کرا مشرف سازند ۵ با کریمان کارها دشوار نیست ۰ اینجا کسے غلط
نکنند و نگوید که درین موطن از صورت و حقیقت شریعت استغنا حاصل میگردد و از احتیاج باتیان احکام شرعیه
نمیماند زیرا که گوئیم شریعت اصل این کار است و بنیاد این معامله است و درخت هر چند بالا رود و سر فراز گردد و دیوار
هر چند بلند بر آید و کوشکهای عالی بر وی راست شود از اصل و بنیاد مستغنی نباشند و احتیاج ذاتی از ایشان
زائل نگردد مثلاً خانهٔ علو هر چند رفعت پیدا کند و از پستی دور تر رود و از خانهٔ سفل ورا چاره نبود و احتیاج او
از سفل هرگز زائل نشود اگر فرضاً در خانهٔ سفل خلل راه یابد آن خلل در خانهٔ علو نیز تاثیر خواهد نمود و زوال سفل
بزوال علو خواهد رسانید پس شریعت همه وقت و همه حال در کار است و باتیان احکام آن همه کس محتاج چون
بعنایت خداوندی جل شانه معامله ازین موطن نیز بالا رود و کار از تفضل بمحبت آید مقامی پیش خواهد آمد
بس عالی که بالاصالت مخصوص بخاتم الرسل است علیه و علیهم و علی آل کل الصلوات والتسلیمات والتحیات
والبرکات و بتبعیت و وراثت تا کرا باین دولت مشرف سازند آن کوشک عالی که از غایت رفعت بنظر
تنگ می در آید حضرت صدیق را درانجا بطریق وراثت ما ناف داخل می یابد و حضرت فاروق نیز باین دولت
مشرف است و از امهات المؤمنین حضرت خدیجه و حضرت صدیقه را آن سرور علیه و علی آله و صحابه الصلوات والتسلیمات
بعلاقهٔ ازدواج آنجا نیز می بینند والامر الی الله سبحانه ۰ مکتوب پنجاه و یکم بخواجه محمد صدیق صدور یافته

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اعلم ایها الاخ الصدیق ان کلامه سبحانه مع البشر قد یکون شفاهاً و ذلک
للافراد من الانبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات و قد یکون ذلک لبعض الکمل من متابعیهم بالتبعیة والوراثة ایضا
و اذا کثر هذا القسم من الکلام مع واحد منهم سمی محدثا کما کان امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه و هذا غیر الالهام
و غیر الالقاء فی الروع و غیر الکلام الذی مع الملک انما یخاطب بهذا الکلام الانسان الکامل الجامع
بعد اولی الامر والخلق والروح والنفس والعقل والخیال والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل
العظیم ولا یلزم من کون الکلام شفاهاً ان یکون المتکلم مرئیاً للسامع لجواز ان یکون السامع ضعیف البصر
لا یتحمل شعشعان انواره کما قال علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات فی جواب سؤال الرؤیة عنه
نورانی اراه و لان فی شفاه خرق الحجب الشهودی لا الوجودی فافهم فان هذه معرفة شریفة

والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب پنجاه و دوم** بخواجه مهدی علی کشمیری صدور یافته
در ترغیب این طائفه علیه الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از کمال محبت و اخلاص
صدور یافته بود مع هدایا رسید حضرت حق سبحانه وتعالی بر محبت این طائفه استقامت کرامت فرماید
و با ایشان محشور دارد وهم قوم لا یشقی جلیسهم ولا یحرم انیسهم ولا یخیب طلیبهم هم جلساء الله وهم اذا راؤا
ذکر الله وهم من عرفهم وجد الله نظرهم دواء وکلامهم شفاء وصحبتهم ضیاء و بهاء هم من ...
ظاهرهم خائب خاسر من رأی باطنهم خوش گفت آنکه الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را
شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت یعنی شناخت ایشان و یافت تو از یکدیگر
منفک نیستند تقدم ذاتی بیک اعتبار شناخت راست و بیک اعتبار یافت را مختار قائل تقدیم
آن طرف است لانه المبدأ وقیمة المبدأیة اولی واحری والسلام علیکم وعلی من لدیکم **مکتوب**
پنجاه و سوم بیکی از مشائخ نواحی صدور یافته در جواب استفسار او که اگر عبادات کنم نفس را استغنا حاصل شود
و اگر زلت و خلاف شرع از من صادر میشود ندامت و شکستگی پیدا می آید الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
رسیده بود نوشته بودند اگر در ریاضت خود را می آرم نفس را استغنا پیدا میشود و میداند که مثل من صاحب ریاضت
اگر چیزی خلاف شرع واقع میشود خود را محتاج و فقیر خیال میکند علاج این چیست توفیق آثار احتیاج
و فروتنی که ناشی از ندامت است در شق ثانی که پیدا میشود نعمت است عظیم عباد الله سبحانه اگر بعد از
ارتکاب محظور شرعی ندامت هم که از شعب توبه است پیدا نشود و باتیان ذنب متلذذ و محظوظ بود که
التذاذ بذنب اصرار بر ذنب است اگر اصرار بر سیئه صغیره است بکبیره میرساند و اصرار کبیره دهلیز کفر است
شکر این نعمت عظمی نمایند تا ازدیادی در ندم پیدا شود و از ارتکاب خلاف شریعت باز دارد قال الله
سبحانه تبارک وتعالی لئن شکرتم لازیدنکم حاصل شق اول حصول عجب است بعد از اتیان اعمال صالحه
و این عجب سمی است قاتل و مرضی است مهلک که اعمال صالحه را نابود میگرداند چنانچه آتش حطب را ناچیز
سازد و منشاء عجب آنست که اعمال صالحه در نظر عامل مزین می درآیند و مستحسن مینمایند فالمعالجة
بالاضداد باید که حسنات خود را متهم دارد و قبائح خفیه حسنات در نظر آرد تا خود را و اعمال
خود را قاصر داند بلکه شایان لعن و طرد یابد قال علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات رب قارئ
للقرآن والقرآن یلعنه وکم من صائم لیس له من صیامه الا الظماء والجوع خیال نکند که حسنه او قبیح از

اگر اندکی متوجه شود بعنایت الله سبحانه همه قبیح یابد و بوی وا ز حسن احساس نکند عجب کجا و استغنا کرا بلکه
از استیلای دید قصور اعمال باید که از اتیان حسنه منفعل و شرمنده بود نه معجب و مستغنی و چون دید قصور
در اعمال پیدا شود اعمال را قیمت افزاید و بقبول سزاوار بود و نمی نمایند که این دید پیدا شود و از عجب عدید بدوق
خرط القتاد دون این بینا و بی بینا و جمعی را که این دید قصور اعمال بوجه کمال میسر میگردد چنان می انگارند که
کاتب یمین معطل و بیکار است و حسنی نیست که در کتابت در آید و کاتب شمال همیشه در کار است که همه قبیح و بیهوده است
و چون معامله عارف تا باین حد میرسد عوض معه ما حول سے قلم اینجا رسید و سر بشکست + والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب پنجاه و چهارم به سید شاه محمد صدور یافته در بیان آنکه متابعت آن سرور علیه و علی آله الصلوات
والسلام مراتب و درجات دارد و آن هفت درجه است و بیان تفصیل هر درجه بما یناسبها الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی متابعت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام که سرمایه سعادت دینیه و دنیویه است
درجات و مراتب دارد درجه اولی مر عوام اهل اسلام راست از اتیان احکام شرعیه و متابعت سنت سنیه بعد از
تصدیق قلب و پیش از اطمینان نفس که بدرجه ولایت مربوط است و علماء ظواهر و عباد و زهاد که معامله
شان باطمینان نفس نپیوسته است همه درین درجه متابعت شریک اند و در حصول صورت اتباع برابرند
و چون نفس درین مقام از کفر و انکار خود نه رسته است لاجرم این درجه مخصوص بصورت متابعت باشد این صورت
متابعت در رنگ حقیقت متابعت موجب فلاح و رستگاری آخرت است و منجی از عذاب نار است و مبشر
بدخول جنت از کمال کرم انکار نفس را اعتبار نا نموده بتصدیق قلب کفایت فرموده است و نجات را مربوط
بآن تصدیق ساخته است بیت میتوانی که دهی اشک مرا حسن قبول + ای که در ساخته قطره بارانی را + درجه دوم
از متابعت اتباع اقوال و اعمال اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام که بباطن تعلق دارد از تهذیب اخلاق
و دفع رذائل صفات و ازاله امراض باطنیه و علل معنویه که بمقام طریقت متعلق اند این درجه اتباع مخصوص
بارباب سلوک است که طریقه صوفیه را از شیخ مقتدا اخذ نموده بوادی و مفاوز سیر الی الله را قطع نمایند
و درجه سوم از متابعت اتباع احوال و اذواق و مواجید آن سرور است علیه و علی آله الصلوة والسلام که بمقام
ولایت خاصه تعلق دارند و این درجه مخصوص بارباب ولایت است که مجذوب سالک باشند یا سالک مجذوب
چون مرتبه ولایت بانجام رسد نفس مطمئنه گشت و از طغیان و سرکشی باز ماند و از انکار باقرار و از کفر
باسلام آید بعد ازین هرچه در متابعت کوشد حقیقت متابعت خواهد بود و اگر نماز ادا نماید حقیقت متابعت

بجا آرد و اگر صوم است همین حکم است و اگر زکوة است همین نمط است و علی هذا القیاس اتیان
جمیع احکام شرعیت حقیقت اتباع کائن است سوال حقیقت نماز و روزه چه معنی است نماز و روزه افعال
مخصوصه است اگر آن افعال چنانچه فرموده است ادا یابد حقیقت ادا یافته باشد صورت چه بود و حقیقت ادای
آن چه باشد جواب مبتدی چون نفس اماره دارد که بالذات منکر احکام سماویست اتیان احکام شرعیه
ازوی باعتبار صورت است و منتهی را چون نفس مطمئنه گشته است و برضا و رغبت قبول احکام شرعیه نموده
اتیان احکام ازوی باعتبار حقیقت است مثلاً منافق و مسلم هر دو ادای نماز مینمایند منافق چون انکار
باطن دارد صورت نماز بجا آرد و مسلم بواسطهٔ انقیاد باطن بحقیقت نماز متحلی است پس صورت و حقیقت
باعتبار انکار و اقرار باطن است این درجه چهارم درجه ایست از متابعت در درجهٔ اولی صورت این
متابعت بوده و اینجا حقیقت اتباع است این درجهٔ چهارم از اتباع مخصوص بعلماء راسخین است شکر
الله تعالی سعیهم که بعد از اطمینان نفس بدولت متابعت متحقق نیز اند و اولیاء الله را قدس الله تعالی
اسرارهم هر چند نحوی از اطمینان نفس بعد تمکین قلب حاصل است اما کمال اطمینان مر نفس را در تحصیل
کمالات نبوت حاصل است که علماء راسخین را از آن کمالات بطریق وراثت نصیب است پس علماء راسخین
بواسطهٔ کمال اطمینان نفس بحقیقت شریعت که حقیقت اتباع است متحقق باشند و دیگران چون این کمال
ندارند گاهی بصورت شریعت متلبس اند و گاهی بحقیقت شریعت متحقق علامتی از برای علماء راسخین
بیان کنم تا هر ظاهر دانی دعوی رسوخ نماید و اماره خود را مطمئنه نه انگارد عالم راسخ کسی است که او را از
تاویل متشابهات کتاب و سنت نصیب است و از اسرار حروف مقطعات اوائل سور قرآنی بهره دارد تاویل
متشابهات از جملهٔ اسرار غامضه است خیال نکنی که در رنگ تاویل ید بقدرت است و تاویل وجه بذات که
آن ناشی از علم ظاهر است باسرار کار ندارد و صاحب این اسرار پیغمبران اند علیهم الصلوات والتسلیمات این
رسوخات اشارات معاملات ایشان است و بتبعیت و وراثت این بزرگواران هر کرا این دولت عظمی مهتد
سازند حصول این درجهٔ متابعت که منوط باطمینان نفس است و حصول حقیقت متابعت صاحب شریعت است
علیه و علی آله الصلوة والسلام گاه هست که بتوسط فنا و بقا بے توسل سلوک و جذبه میسر گردد و تلوینات
از احوال و مواجید و از تجلیات و ظهورات هیچ در میان نباشد و این دولت نقد وقت بود لیکن از راه
ولایت باین دولت رسیدن اقرب است از آنکه براه دیگر برسد و آن راه دیگر نصیب این فقیر التزام متابعت سنت

۴۰

سنیہ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ واجتناب از رسم رسم بدعت تا از بدعت حسنہ
در رنگ بدعت سیئہ احتراز ننماید بوئی ازین دولت بمشام جان او نرسد و این معنی امروز متعسر است
کہ عالم در دریای بدعت غرق گشتہ است وبظلمات بدعت آرام گرفتہ کرا مجال است کہ دم از رفع بدعت زند
وباحیاے سنت لب کشاید اکثر علماء این وقت رواج دہندہاے بدعت اند ومحو کنندہاے سنت بدعتہا
پہن شدہ را تعامل خلق دانستہ بجواز بلکہ باستحسان آن فتوی میدہند ومردم را ببدعت دلالت
مینمایند چہ میگویند اگر ضلالۃ شیوع پیدا کند و باطل متعارف شود تعامل گردد نمیدانند کہ تعامل دلیل
استحسان نیست تعاملی کہ معتبر است ہمانست کہ از صدر اول آمدہ است یا باجماع جمیع مردم حاصل گشتہ
کما ذکر فی الفتاوی الغیاثیۃ قال الشیخ الامام الشہید رحمۃ اللہ سبحانہ لا ناخذ باستحسان مشائخ بلخ
وانما ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین رحمہم اللہ سبحانہ لان التعامل فی بلدۃ لا یدل علی الجواز وانما
یدل علی الجواز مایکون علی الاستمرار من الصدر الاول یکون ذلک دلیلا علی تقریر النبی علیہ وعلی آلہ الصلوات
والسلام ایاہم علی ذلک فیکون شرعا منہ علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام واما اذا لم یکن کذلک لا یکون فعلہم
حجۃ الا اذا کان ذلک من الناس کافۃ فی البلدان کلہا لیکون اجماعا والاجماع حجۃ الا تری انہم لو تعاملوا علی
بیع الخمر وعلی الربوا لا یفتی بالحل وشک نیست کہ علم بتعامل کافۂ انام وبعمل جمیع قری وبلدان از حیطۂ بشر خارج است
باقیماند تعمل صدر اول کہ فی الحقیقت تقریر است از ان سرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام وراجع است بسنت او
علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام بدعت کجا است وحسن بدعت کدام اصحاب کرام را در حصول جمیع کمالات صحبت خیر البشر
کافی بودہ علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات واز علماء سلف ہر کہ بدولت رسوخ مشرف گشتہ است بی آنکہ اختیار
طریق صوفیہ نماید وبسلوک وجذبہ تقطیع مسافت کند بواسطۂ التزام متابعت سنت سنیہ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام
والتحیۃ والتقنا بالذرعت نام رضیہ اللہم ثبتنا علی متابعۃ السنۃ وجنبنا عن ارتکاب البدعۃ بحرمۃ صاحب السنۃ
علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام کہ علم وعمل او حصول آن کمالات مدخلی نیست بلکہ حصول آنہا مربوط بمحض فضل واحسان
خداوندیست جل سلطانہ واین درجہ بس عالیست درجات سابق را بآن مناسبتی نیست این کمالات بالاصالۃ مخصوص
بانبیاء اولو العزم است علیہم الصلوات والتسلیمات وبتبعیت ووراثت ہر کرا باین دولت مشرف سازند درجہ ششم از
متابعت اتباع آن سرور است علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام در کمالی کہ مخصوص بمقام محبوبیت آن سرور است علیہ
وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام چنانچہ در درجہ پنجم افاضہ کمالات بمجرد فضل واحسان بودہ درین درجہ ششم افاضہ

رابعہ جمیع کمالات کا احاطہ ... ہر درجہ جن کمالات سے مخصوص ہے ان کمالات کی تشریح ... علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام

کمالات آن نبی است بمحبت است و فوق بفضل و احسان است ازین درجه متابعت نیز اقل قلیل را نصیب است این
پنج درجه متابعت غیر از درجهٔ اولی به مقامات عروج تعلق دارند و حصول آنها بصعود مربوط است درجهٔ هفتم از متابعت
که تعلق بنزول و هبوط دارد و این درجه شامل از متابعت جامع جمیع درجات سابق است زیرا که درین موطن نزول هم
تصدیق قلبی است و هم تمکین قلبی است و هم اطمینان نفسی است و هم اعتدال اجزای قالبی که از طغیان و سرکشی باز آمده
اند درجات سابق گویا اجزای متابعت بوده اند و این درجه هم چون کل است مر آن اجزا را درین مقام تابع بمتبوع
نهجی شباهت پیدا میکند که گویا اسم تبعیت از میان برخیزد و امتیاز تابع و متبوع زائل میگردد چنان متوهم میشود
که تابع در رنگ متبوع هرچه میگیرد از اصل میگیرد گویا هر دو از یک چشمه آب میخورند و هر دو هم آغوش یک کنار اند
و هر دو در یک بستر اند و هر دو در رنگ شیر و شکر اند تابع کجا و متبوع کدام و تبعیت کرا در آنجا نسبت اغیار گنجایش
ندارد عجب معامله است درین مقام هرچند بامعان نظر مطالعه مینماید نسبت تبعیت هیچ ملحوظ و منظور نمیگردد و امتیاز تابعیت
و متبوعیت اصلا مشهود نمیشود نهایت این قدر هست که خود را طفیلی میداند و وارث نبی خود میداند علیه و علی جمیع الانبیاء
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها تا ما که تابع دیگر است و طفیلی و وارث دیگر هرچند همه در رنگ تبعیت
اند ظاهرا در تابع حیلولهٔ متبوع در کار است و در طفیلی و وارث هیچ حیلولتی در کار نیست تابع پس خوردهٔ خور است
و طفیلی جلیس ضیف است بالجمله هر دولتی که آمده است از راه انبیا آمده است علیهم الصلوات و التحیات سعادت
امتان است که بطفیل انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات از آن دولت بهره یابند و از پس خوردهٔ ایشان تناول نمایند
ع در قافله که اوست دانم نرسم　این بس که رسد ز دور بانگ جرسم　تابع کامل کسی است که باین هفت درجه
متابعت متحلی شود و آنکه بعضی از درجات متابعت دارد و بعضی ندارد تابع فی الجمله است علی تفاوت درجات
علمای ظواهر بدرجهٔ اولی خرسند اند کاش آن درجه را هم سر انجام بدهند متابعت را مقصور بر صورت شریعت
داشته اند و ورای آن امری دیگر انگاشته طریقهٔ صوفیه را که وسیلهٔ حصول درجات متابعت است بیکار تصور نموده اند
و اکثر ایشان پیر و مقتدای خود را غیر از هدایت و بزودی ندانسته اند ع چو آن کرمی که در سنگی نهان است
زمین و آسمان او همان است　حققنا الله سبحانه و ایاکم بحقیقة المتابعة المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة
والسلام والبرکة والتحیة وعلی جمیع اخوانه من الانبیاء والکرام والملائکة العظام وعلی جمیع اتباعهم الی یوم القیام

مکتوب پنجاه و پنجم بمخدوم زاده های عالی درجات یعنی خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم سلمهما الله تعالی صدور یافته
در بیان آنکه قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیه است و در مناقب امام اعظم ابی حنیفه و در بیان آنکه اصل این کار

بسم الله الرحمن الرحیم مناسب و ثابت شده همه وقت احکام الهامیه آنکه صوفیه علیه و در اتجاه شریعت است

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیه است بلکه جامع جمیع شرائع ما تقدم است
غایة ما فی الباب بعضی از احکام آن شریعت اند که بعبارت نص و اشارت نص و دلالت نص و اقتضاء نص مفهوم
میگردند عوام و خواص از اهل لغت در این فهم برابر اند و قسم دیگر از احکام از آن قبیل اند که بتوسط اجتهاد و استنباط
مفهوم میگردند و این فهم مخصوص بائمه مجتهدین است که آن سرور باشد بقول جمهور و اصحاب کرام آن سرور و
مجتهدان سائر امت آن سرور باشند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات لیکن احکام اجتهادیه در زمان آن سرور
که زمان وحی بوده علیه و علی آله الصلوة و السلام در میان خطا و صواب متردد نبودند بلکه بوحی قطعی صواب
محق از خطای مخطی متمیز گشته دین با باطل ممتزج نمیماند که تقریر و تثبیت نبی بر خطا مجوز نیست بخلاف احکام اجتهادیه
بعد از انقراض زمان وحی که بطریق استنباط مجتهدان حاصل گشته در میان صواب و خطا متردد اند لهذا احکام
اجتهادی که در زمان وحی مقرر گشته اند موجب یقین اند که مفید عمل و اعتقاد است و بعد از زمان وحی ناچار موجب
ظن باشند که مفید عمل است نه موجب اعتقاد و قسم ثالث از احکام قرآن از آن نوع اند که طاقت بشری
در فهم آن عاجز است تا اعلام از جانب منزل احکام جل سلطانه حاصل نشود فهم آن احکام متصور نبود و حصول
این اعلام مخصوص به پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة و السلام غیر پیغمبر را این اعلام نکنند این احکام هر چند
ماخوذ از کتاب اند اما چون مظهر آن احکام پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة و السلام ناچار این احکام را
منسوب بسنت ساخته اند که مظهر آن سنت است در رنگ آنکه احکام اجتهادیه را بقیاس نسبت کنند باعتبار آنکه
قیاس مظهر آن احکام است پس سنت و قیاس هر دو مظهر احکام باشند اگر چه در میان این دو مظهر فرق بسیار است
که یکی مستند برأی است که مجال خطا دارد و دیگری مؤید باعلام حق جل و علا که خطا را آنجا گنجایش نیست قسم اخیر
کمال مشابهت باصل دارد گویا مثبت احکام است هر چند فی الحقیقت مثبت جمیع احکام همان کتاب عزیز است پس
باید دانست که در احکام اجتهادیه غیر پیغمبر را با پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام مجال خلاف هست اگر آن غیر بمرتبه اجتهاد
برسد در احکامیکه بعبارت و اشارت و دلالت نص ثابت شده اند و همچنین احکامیکه مظهر آنها سنت است
احدی را در آنها مجال مخالفت نیست بلکه بر جمیع امت اتباع آن احکام لازم است پس مجتهدان امت را در احکام اجتهادیه
متابعت پیغمبر لازم نیست علیه و علی آله الصلوة و السلام بلکه صواب در آن موطن متابعت رای خود است اینجا دقیقه ایست
باید دانست پیغمبرانیکه متابعت شرائع پیغمبران اولوا العزم مینمایند علیهم الصلوة و السلام واجب برایشان همان اتباع

احکامی است که از کتب و صحف ایشان بعبارت و اشارت و دلالت ثابت شده اند و آن احکام که باجتهاد در
سنن ایشان ظاهر گشته زیرا که در احکام اجتهادی هر گاه مجتهد است را متابعت لازم نبوده چنانچه گذشت پیغمبر
متابع را چگونه متابعت لازم باشد و احکامیکه مظهر آنها سنت است چنانچه پیغمبر اولی العزم را آن احکام باعلام
حاصل اند و پیغمبر غیر اولی العزم را نیز احکام باعلام او تعالی ثابت اند متابعت چه بود بلکه متابعت گنجایش
نیست زیرا که باندازه هر وقت و مناسب هر گروه احکام علیحده است گاهی حل مناسب است و گاهی حرمت پیغمبر
اولی العزم را اعلام بحل امری شده بود و پیغمبر غیر اولی العزم را اعلام بحرمت آن و این حل و حرمت هر دو ماخوذ
از صحیفه منزله است چنانچه دو مجتهد از یک ماخذ دو حکم مختلف اخذ مینمایند یکی از آنجا حل می فهمد و دیگری حرمت سوال
این اختلاف در اجتهاد گنجایش دارد که مدار آن بر رای است که هم احتمال صواب دارد و هم احتمال خطا اما این معنی
در اعلام او تعالی گنجایش ندارد زیرا که آنجا تردد در صواب و خطا جائز نیست بلکه نزد حق جل و علا یک است
اگر حل است حرمت گنجایش ندارد و اگر حرمت است حل را مجال نیست جواب آنست که نسبت بیک قوم حل باشد
و نسبت بقوم دیگر حرمت پس حکم خدا جل و علا در یک واقعه متعدد باشد نسبت بتعدد قوم و لا محذور آری در امت
خاتم الرسل این معنی درست نمی آید که کافهٔ انام در شریعت بیک حکم محکوم اند در یک واقعه نزد خدا عز و جل سلطانه
اینجا دو حکم نیست سوال پیغمبر اولی العزم هر گاه حکم بحل امری کرده باشد و پیغمبر دیگر متابع او در آن امر حکم بحرمت
نماید لازم می آید که حکم ثانی ناسخ حکم اول باشد و این جائز نیست که نسخ مخصوص به پیغمبر اولی العزم است غیر او ناسخ
نمیتوانند شد جواب نسخ وقتی لازم می آید که حکم ثانی عام بود نسبت بکافهٔ انام تا رفع حکم اول که نسبت بگروهی دیگر واقع
شده بود نماید حکم ثانی عام نیست بلکه نسبت بیک گروهی حکم بحرمت کرده است بحکم اول خلل ندارد مثل آنکه در یک واقعه
مجتهدی حکم بحل میکند و مجتهد دیگر در همان واقعه حکم بحرمت مینماید و هیچ نسخ نیست هر چند در میان این دو حکم تفاوت
واضح است که اینجا رای است و آنجا اعلام در رای تعدد حکم گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد اما تعدد
قوم علاج آن نماید چنانچه گذشت پس در شرائع ما تقدم احکامی که از کتب و صحف پیغمبران اولی العزم بحسب لغت مفهوم
میگردند پیغمبران متابع را نیز در آنها مجال مخالفت نیست و آن احکام نسبت بکافهٔ انام در رنگ گشته اند هر پیغمبر متابع
بهر قوم که دعوت کند خلاف آن احکام تبلیغ نخواهد کرد اگر حل است همه را حل است و اگر حرمت است همه را حرمت است
تا زمانیکه پیغمبر دیگر از اولی العزم بیاید و رفع آن حکم فرماید این زمان نسخ متصور است پس نسخ باقیا به همان احکام باشد
که ثابت شده اند از صحیفه منزله ماخوذ اند و احکامیکه باجتهاد و اعلام ثابت شده اند نسبت و اجتهاد منسوب اند فسخ

منسوب نیست که این احکام نسبت ببعض سنت نیست وبعض دیگر پس اجتهاد پیغمبری همچنین سنت او واقع اجتهاد و سنت پیغمبر دیگر
نمی تواند شد که آن نسبت بقومی است واین نسبت بقوم دیگر واگر اختلاف نسبت بکافه انام بالنسبت بیک گروه
کرده شود البته نسخ است چنانچه درین شریعت که حکم نسبت بکافه انام است حکم ثانی ناسخ حکم اول است وسنت
لاحق پیغمبر ما علیه وعلی آله وجمیع الانبیاء والمرسلین الصلوات والتحیات ناسخ یا مشهد سنت سابق او را علیه وعلی آله
الصلوة والسلام وحضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد از نزول که متابعت این شریعت خواهد نمود
واتباع سنت آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام خواهد کرد نسخ این شریعت مجوز نیست نزدیک است که علمای ظواهر
مجتهدات او را علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از کمال دقت وغموض ماخذ انکار نمایند ومخالف کتاب وسنت دانند
مثل روح الله مثل امام اعظم کوفی است که ببرکت ورع وتقوی وبدولت متابعت سنت درجه علیا در اجتهاد واستنباط
یافته است که دیگران در فهم آن عاجز اند ومجتهدات او را بواسطه دقت معانی مخالف کتاب وسنت دانند واو را
واصحاب او را اصحاب رای پندارند کل ذلک لعدم الوصول الی حقیقة علمه ودرایته وعدم الاطلاع علی فهمه وفراسته
امام شافعی بکرشمه از دقت فقاهت او علیه الرضوان دریافته که گفت الفقهاء کلهم عیال ابی حنیفة وای از جرات
قاصر نظران که قصور خود را بدیگری نسبت نمایند ع قاصری گر کند این قافله را طعن قصور * حاش لله که برآرم
بزبان این گله را * همه شیران جهان بسته این سلسله اند * روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را * وبواسطه
همین مناسبت که بحضرت روح الله دارد تواند بود آنچه خواجه محمد پارسا در فصول سته نوشته است که حضرت عیسی
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد از نزول بمذهب امام ابی حنیفه عمل خواهد کرد یعنی اجتهاد حضرت روح الله
موافق اجتهاد امام اعظم خواهد بود نه آنکه تقلید این مذهب خواهد کرد علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که شان
او علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از آن بلندتر است که تقلید علمای امت فرماید بی شائبه تکلف وتعصب گفته میشود
که نورانیت این مذهب حنفی بنظر کشفی در رنگ دریای عظیم می نماید وسائر مذاهب در رنگ حیاض وجداول بنظر
می درآیند وبظاهر هم که ملاحظه نموده می آید سواد اعظم از اهل اسلام متابعان ابی حنیفه اند علیهم الرضوان
واین مذهب باوجود کثرت متابعان در اصول وفروع از سائر مذاهب متمیز است ودر استنباط طریق علیحده دارد واین معنی
منبی از حقیقت است عجب معامله است امام ابو حنیفه در تقلید سنت از همه پیش قدم است واحادیث مرسل را در رنگ
احادیث مسند شایان متابعت میداند وبر رای خود مقدم میدارد وهمچنین قول صحابه را بواسطه شرف صحبت خیر البشر
علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات بر رای خود مقدم میدارد ودیگران نه چنین اند مع ذلک مخالفان او را صاحب رای میدانند

و انفاطیکه مبنی از سوء ادب اند باو منتسب میسازند با وجود آنکه همه بکمال علم و وفور ورع و تقوی او معترف اند
حضرت حق سبحانه تعالی ایشان را توفیق دهاد که آزار رأس دین و رئیس اسلام ننمایند و سواد اعظم اسلام را ایذا نکنند
یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم هیچ نمی دانند که این اکابر دین را اصحاب رأی میدانند اگر این اعتقاد دارند که ایشان
برای خود حکم میکردند و متابعت کتاب و سنت نمی نمودند پس سواد اعظم از اهل اسلام بزعم فاسد ایشان ضال و مبتدع
باشند بلکه از جرگهٔ اهل اسلام بیرون بوند این اعتقاد نکند مگر جاهلی که از جهل خود بیخبر است یا زندیقی که مقصودش
ابطال شطر دین است ناقصی چند احادیث چند را یاد گرفته اند و احکام شریعت را منحصر دران ساخته ما ورای
معلوم خود را نفی مینمایند و آنچه نزد ایشان ثابت نشده منتفی میسازند ع چون آن کرمی که در سنگی نهان است
زمین و آسمان او همان است ، وای هزار وای از تعصبهای بارد ایشان و از نظرهای فاسد ایشان بانی فقه ابو حنیفه است
و سه حصه از فقه او را مسلم داشته اند و در ربع باقی همه شرکت دارند در فقه صاحب خانه اوست و دیگران همه عیال وی اند
با وجود التزام این مذهب مرا با امام شافعی گویا محبت ذاتی است و بزرگ میدانم لهذا در بعضی اعمال نافله تقلید
مذهب او می نمایم اما چه کنم که دیگران را با وجود وفور علم و کمال تقوی در جنب امام ابی حنیفه در رنگ طفلان
می یابیم و الامر الی الله سبحانه بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که ما لا گذشته است که اختلاف احکام اجتهادیه اگرچه آن اختلاف
از پیغمبر صادر شود مستلزم نسخ نیست بخلاف اختلاف در احکام کتاب و سنت که موجب نسخ است کما مر آنفا تحقیقه
پس مقرر شد که معتبر در اثبات احکام شرعیه کتاب و سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع امت نیز بتحقیق مثبت
احکام است بعد ازین چهار ادلهٔ شرعیه هیچ دلیلی مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبت حل و حرمت نبود و کشف
ارباب باطن اثبات فرض و سنت نماید ارباب ولایت خاصه با عامهٔ مومنان در تقلید مجتهدان برابر اند کشوف و الهامات
ایشان مزیتی نمی بخشد و از ربقهٔ تقلید نمی برآرد ذوالنون و بسطامی و جنید و شبلی با زید و عمر و بکر و خالد که از عوام
مومنان اند در تقلید مجتهدان در احکام اجتهادیه مساوی اند آری مزیت این بزرگواران در امور دیگر است اصحاب
کشوف و مشاهدات ایشان اند و ارباب تجلیات و ظهورات هم ایشان اند که بواسطهٔ استیلای محبت محبوب حقیقی جل سلطانه
از ما سوای او تعالی گسسته اند و از دید و دانش غیر و غیریت آزاد گشته اگر حاصل دارند او را دارند و اگر واصل اند
او را واصل اند در عالم بیعالم اند و با خود بیخود اند اگر میرسند بوی او میرسند و اگر میرند برای او میرند مبتدیان
ایشان مطلوب را بواسطهٔ غلبهٔ محبت در آینهٔ هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند و هر ذره را جامع
جمیع کمالات اسمائی و صفاتی او می یابند منتهیان ایشان چه نشان دهد که بی نشان اند

قدم اول شان ایشان ماسوی است و قدم ثانی ایشان چه و نهایه که بیرون آفاق و انفس است العلم ما شان ایشان رشد و کلام
با ایشان است که اکابر ایشان علوم و اسرار را بی توسط از اصل اخذ مینمایند و در رنگ مجتهد که تابع رای و اجتهاد خود است ایشان نیز
در معارف و مواجید تابع الهام خود اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره نوشته اند که در افاضه علوم لدنی
روحانیت حضرت خضر متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوة والسلام ظاهر این سخن نسبت با متوسط و اولو
خواهد بود و معامله انتهی دیگر است کما یشهد به الکشف الصریح و مؤید این تحقیق است آنچه از حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی
قدس الله تعالی سره منقول است که روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف مینمودند در این اثنا گذر حضرت خضر و شیخ
فرمود ای اسرائیلی بیا کلام محمدی بشنو از این عبارت شیخ مفهوم میشود که حضرت خضر از محمدیان نیست از ملل
سابقه است چون چنین باشد محمدیان را چگونه واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند ناور از احکام شرعیه
که اهل الله بآن مخصوص اند هر چند آن معارف ثمرات و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن حصول
ثمرات است تا زمانیکه درخت بر پاست ثمرات متوقع است و چون در اصل درخت خلل رفت ثمرات معدوم گشت
سفیه باشد که درخت را ببرد و ثمرات را توقع دارد هر چند درخت را نیکو تربیت کنند ثمرات ولذ آرد ثمره اگرچه
مقصود است اما فرع شجره است ملتزم شریعت صاحب شریعت را بر نهج قیاس باید کرد آنکه التزام نمود فقه آمده است
هر چند التزام بیش معرفت بیش و آنکه مداهن است از معرفت بی نصیب و بالفرض آنچه بزعم فاسد خود دارد و اگرچه
هیچ ندارد از قبیل استدراج است که جوگیه و براهمه را با ایشان شرکت است کل حقیقة ردته الشریعة فهو زندقة و الحاد
پس قولی است که خواص اهل الله در معارف ذات و صفات و افعال او تعالی بعضی از اسرار و دقائق فهم کنند که ظاهر
شریعت از ان معارف ساکت است و در حرکات و سکنات اذن و عدم اذن او تعالی دریابند و مرضی و غیر مرضی
دانند بسیار است که در بعضی اوقات اداء بعضی از عبادات نافله را غیر مرضی یابند و ترک آن ماذون گردند گاهی
نوم را به از یقظه فهمند احکام شرعیه باوقات موقتند و احکام الهامیه همه وقت ثابت اند و چون حرکات و
سکنات این بزرگواران مربوط باذن است ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان باشند مثلا ادای فعل نسبت
بیک شخص بحکم شریعت نفل است و همان فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الهام فرض پس دیگران گاهی ادای نوافل نمایند
و گاهی ترک آن نموده مباحه میکردند و این بزرگواران چون کار را بامر و اذن مولی جل سلطانه میکنند همه از فرائض
ادای باید مستحب و مباح دیگران فرض ایشان است از اینجا علوشان این بزرگواران باید دریافت علماء ظاهر امور دین
اخبار غیبیه را مخصوص باخبار پیغمبران میدانند علیهم الصلوات والتسلیمات و دیگران را در اخبار شرکت نمی دهند این معنی

منافی بود ثقت است و نفی سنت و مرجح آن را علوم و معارف صحیحه که بذات تعالی تعلق دارند نه آنکه احکام شرعیه مربوط
بادلهٔ اربعه است که الهام از آن نمی تواند بیش نیسته امور مباحه را که آن احکام شرعیه نیار رسانیده اصل حاجت نیست پس کجا الهام
بلکه ثبوت الهام نیز که حمل بالله الدین تقیه کتاب و سنت از زمان عالم بر ثابت است پس دیگران را با این بزرگواران
چه نسبت بود و نسبت است که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن عبادات غیر مرضی باشد و این بزرگواران
در بعضی احوال ترک عبادت کنند و آن ترک مرضی بود و پیش حق جل و علا ترک ایشان به از فعل دیگران شده
و عوام بخلاف این حاکم اند آنرا اعتبار میدانند درین مقام سنتم ند سوال چون دین بکتاب و سنت کامل شد
بعد از کمال او الهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که با الهام کامل گردد جواب الهام مظهر کمالات خفیه
دین است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه اجتهاد مظهر احکام است الهام مظهر دقائق و اسرار است که فهم اکثر
مردم از آن کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح است که آن مستند بجانب رب جل سلطانه پس در الهام
یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه بعلام نبی است که ماخذ سنت است چنانچه بالا گذشت
اگرچه الهام ظنی است و آن الهام قطعی رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا والسلام
على من اتبع الهدى مکتوب پنجاه و ششم بمولانا عبد القادر انبالی صدور یافته در بیان آنکه معامله عارف
بجایی میرسد که سیئات دیگران در حق او حکم حسنات پیدا میکنند بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک و تعالی
اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات معامله درویش بعنایت الله سبحانه و بصدقه حبیبه علیه و علی آله
الصلوة و السلام بجایی میرسد که سیئات دیگران حسنات او میگردد و آنچه نزد دیگران ذمیمه است حمیده او میشود مثلا
ریا و سمعه از سیئات است و از رذائل صفات در حق او حسن پیدا میکند و حکم حمد و شکر میگیرد زیرا که آن
درویش جمیع اقسام عظمت و کبریائی را از خود مسلوب ساخته بجناب قدس خداوندی جل سلطانه منسوب
داشته است و جمیع انواع حسن و جمال و خیر و کمال را از خود دور داشته باو تعالی مخصوص گردانیده است خود را
غیر از شر و نقص هیچ نمی یابد و در خود غیر از ذل و افتقار و انکسار هیچ نمی بیند اگر فرضا فردی از افراد عظمت
و کبریائی بظاهر متوجه او شود و از ریا خواهد یافت که از او نیست بحق خواهد گذشت و بجایی که شایان عظمت
و کبریائی است خواهد رسید همچنین حالت حسن و جمال و خیر و کمال که بحسن از ریا بود دن اثر اینها نصیب او نیست از مآثر
با اهل امانات راجع است پس در صورت ریا و سمعت مقصود کسیکه اظهار افتخار و رفعت و عظمت او نیست بلکه اظهار نعمت
حق سبحانه و اعلام احسان اوست تعالی که نسبت باو وقوع آمده است پس ریا عین حمد و شکر حق باشد

تعالی و تقدس که از دولت بمجددیت آمده است و علی ہذا القیاس سائر اصحاب او و لذلک یبدل الله سیئاتہم حسنات وکان الله غفورا رحیما والسلام

مکتوب پنجاه و نهم بملا غازی نائب صدور یافته در بیان آنکه ذکر حق جل و علا شانه افضل است از صلوات فرستادن بر خیر البشر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها اما ذکری که شایان قبولیت داشته باشد یعنی ذکری که طالب از شیخ مقتدا اخذ نموده باشد والا نه اینک چند گاه بصلوات خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام اشتغال داشتم بانواع و اقسام صلوات درود میفرستادم و نتائج و ثمرات عاجله بران مترتب می یافتم و بدقائق و اسرار ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة مستعدی میگشتم چون مدتی برین عمل گذشت اتفاقا فتوری درین التزام پیدا گشت و توفیق این اشتغال زائل شد و بر صلوات موقته اقتصار افتاد و دران وقت خوش می آمد که بجای صلوة به تسبیح و تقدیس و تهلیل اشتغال نمایم گفتم حکمتی درین امر خواهد بود تا چه ظاهر سازند آخر بعنایت الله سبحانه معلوم گشت که درین وقت ذکر گفتن بهتر از درود فرستادن است هم مرسل را و هم مرسل الیه را بدو وجه یکی آنکه در خبر قدسی آمده است من شغله ذکری عن مسألتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین وجه دوم آنکه چون ذکر ماخوذ از حضرت پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام ثواب آن ذکر چنانچه بذاکر میرسد بآن سرور نیز مثل آن ثواب میرسد قال علیه و علی آله الصلوة والسلام من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها و همچنین هر عملی نیک که از امتان بوجود می آید اجر آن عمل چنانچه بعامل میرسد به پیغمبر که واضع آن عمل است نیز همان قدر اجر واصل میگردد بی آنکه از اجر عامل چیزی نقصان کنند و هیچ در کار نیست که عامل به نیت پیغمبر عمل نماید چه آن عطاء حق است جل سلطانه عامل را در آن هیچ نسبت نیست آری اگر عامل به نیت پیغمبر نیز بوجود آرد باعث ازدیاد اجر عامل خواهد بود و اینکه بازدیاد اجر پیغمبر عائد خواهد گشت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و شک نیست که مقصود اصلی از ذکر یاد حق است سبحانه و طلب اجر طفیلی اوست و در درود مقصود اصلی طلب حاجت است شان پس بنابرین فیوضی که از راه ذکر به پیغمبر میرسد باضعاف زیاده خواهد بود از آن برکاتی که از راه درود بآن سید علیه الصلوة والسلام میرسد باید دانست که هر ذکر این رتبه ندارد و ذکری که شایان قبولیت است باید قربیت مخصوص است ذکری که باین جنس است درود ازین ذکر بهتر است و وصول برکات از درود بیشتر متوقع است لیکن ذکری که طالب از شیخ کامل مکمل اخذ نماید و بشرائط تصیر ان مداومت کند از درود گفتن افضل است چه این ذکر وسیلهٔ آن گشته است تا این ذکر بحد کمال نرسد ازینجاست که مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم مبتدیان را غیر از ذکر کردن تجویز نکرده اند و در حق او بفرائض و سنن مؤکده اکتفا نموده اند از امور نافله منع ساخته اند درین میان لا بشرطیت که هیچ فرق انداخته است

اگرچه در کمالات بدرجه علیا رسد به پیغمبر خود مساوات پیدا نکند زیرا که این همه کمالات که او را حاصل شده است بواسطه
متابعت شریعت آن پیغمبر است علیه الصلوة والسلام پس این همه کمالات در آن پیغمبر نیز ثابت باشند با کمالات متابعان
دیگر و با کمالات مخصوصه او علیه الصلوة والسلام و نیز آن فرد کامل بمرتبه هیچ پیغمبرے نرسد اگرچه آن پیغمبر از هیچ یکے
متابعت نکرده باشند و دعوت او را قبول ننموده بود چه پیغمبر باصالت صاحب دعوت است و به تبلیغ شریعت
مامور و کمالات ایشان در دعوت و تبلیغ حصر پیدا نکند و پیدا است که هیچ کمالی بمرتبه دعوت و تبلیغ نرسد فان احب عباد الله
الی الله من حبب الله الی عباده و حبب عباد الله الی الله و هو الداعی و المبلغ شنیده باشند که در خبر آمده است فردا ے
قیامت سیاهی علما را با خون شهدای فی سبیل الله وزن کنند و سیاهی ایشان بر آن خون رجحان آید و ایشان را
این دولت میسر شده است هر چند اینها طفیلی و ضمنی است اصل از اصل است و فرع مستنبط از ینجا فضل اعیان و مبلغان
این است باید دریافت هر چند در دعوت و تبلیغ درجات اعیان و مبلغان در درجات متفاوت اند علما به تبلیغ
ظاهر مخصوص اند و صوفیه بباطن اهتمام دارند و آنکه عالم صوفی است کبریت احمر است و شایان دعوت و تبلیغ ظاهر
و باطن است و نائب و وارث پیغمبر است علیه وعلی آله الصلوة والسلام جمعی محدثان این امت را که تبلیغ احادیث
نبوی مینمایند علیه وعلی آله الصلوة والسلام افضل این امت دانسته اند اگر مطلقاً افضل دانسته اند محل خدشه است
و اگر بنسبت مبلغان ظاهر گفته اند گنجایش دارد و افضل مطلق مبلغ جامع است که هم تبلیغ ظاهر نماید و هم تبلیغ
باطن و هم بظاهر دعوت کند و هم بباطن الا ان فی الاقتصار قصوریة فی اطلاق الفضل فافهم فلا تکن من القاصرین
بلے ظاهر هر چند عمده است و مناط نجات و کثیر البرکة و عموم المنفعة اما کمال او مربوط بباطن است ظاهر بی باطن
ناتمام است و باطن بی ظاهر نافرجام و آنکه باطن را با ظاهر جمع ساز د کبریت احمر است ربنا اتمم لنا نورنا
واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاه و هشتم بخواجه محمد تقی صدور یافته
در جواب استفسار او که از عالم مثال بود و از جماعه که به تناسخ قائل و جماعه دیگر که بنقل روح میگویند
و بیان کمون و بروز و بانچه مناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة
والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین صحیفه شریفه که از حسن نشأ و علو فطرت التفات فرموده بودند
بمطالعه آن مشرف گشت سلمکم الله تعالی نوشته بودند که شیخ محی الدین عربی قدس سره در فتوحات مکیه
حدیثی نقل میکند که آن سرور فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام ان الله خلق مائة الف آدم
و حکایتی می آرد در بعضی مشاهدات عالم مثال که در وقت طواف کعبه معظمه چنین ظاهر شد که همراه

که بعالم شهادت وجود داشته است طواف بیت الله که میکرده در عالم مثال میکرده چه کعبهٔ معظمه را نیز در مثال
صورتی و شبیهی بوده است که اهل آن عالم را قبله بوده این فقیر درین باب نظر را در دور فرستاده و تعمق بسیار
نموده در عالم شهادت آدم دیگر بنظر نیامده و غیر از شعبده های عالم مثال نیافته و آنکه برد مثالے
گفته که من جد توام و زیاده از چهل هزار سال از فوت من گذشته است اول دلیل است بر آنکه آدم های
پیش از ظهور صفات و لطائف این آدم بوده اند نه آنکه خلقت علیحده داشتند این آدم مبائن بودند
چه مبائن را با این آدم چه نسبت و چرا جد بود و از خلقت این آدم هفت هزار سال تمام نشده چهل هزار را
چه گنجائش دارد و جماعه که در دلهای ایشان مرض است ازین حکایات تناسخ می فهمند و نزدیک است که
بقدم عالم قائل گردند و از قیامت کبری انکار نمایند و می انکارند بعضے از ملاحده که بباطن خود را
مسند مشیخی گرفته حکم بجواز تناسخ مینمایند و می انگارند که نفس تا زمانه که بحد کمال نرسید از تقلب ابدان
او را چاره نبود و میگویند چون بحد کمال رسید از تقلیب ابدان بلکه از تعلق ابدان فارغ گشت و مقصود
از خلقت او کمال اوست میسر شد و این سخن کفر صریح است و انکار است از آنچه از دین متواتر ثابت شده است
هرگاه در آخر کار بجمیع نفوس بحد کمال برسند دوزخ کرا باشد و معذب کدام بود و این انکار دوزخ است
و انکار عذاب اخروی است و نیز انکار حشر اجساد است چه بزعم اینها نفس را احتیاجی بجسد که آلت
کمالات اوست نمانده است تا بجسد حشر نموده آید اعتقاد این جماعت موافق اعتقاد فلاسفه است
که از حشر اجساد انکار دارند و عذاب و ثواب روحانی دانند بلکه اعتقاد ایشان از اعتقاد فلاسفه هم
بدتر است که آنها رد تناسخ مینمایند و عذاب روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ مینمایند و عذاب
روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ مینمایند و هم از عذاب آخرت انکار دارند و عذاب نزد اینها
عذاب دنیاست که از برای تهذیب نفوس اثبات میکنند سوال از حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه و بعضے
دیگر از اولیاء الله نیز منقول است که بعضے از اعمال غریبه و افعال عجیبه پیش از وجود عنصری ایشان بقرون متطاوله
از ایشان در عالم شهادت بوقوع آمده است صحت آن بے تجویز تناسخ چگونه است جواب مصدر آن
اعمال و افعال ارواح این بزرگواران است که بمشیت الله سبحانه خود متجسد باجساد گشته مباشر افعال
عجیبه گشته اند جسد دیگر نیست که بآن تعلق گیرند تناسخ آنست که روح پیشتر از تعلق باین جسد بجسد دیگر
که مباین و مغایر آن روح است تعلق گرفته باشد و چون خود متجسد گردد تناسخ چه بود چنانکه

متشکل باشکال میگردند و متجسد باجساد میشوند و درین حال احوال عجیبه که مناسب این اشکال و اجساد است
بوقوع می آرند هیچ تناسخ نیست و هیچ حلولی نه هرگاه جنیان را بتقدیر الله سبحانه این قدرت بود
که متشکل باشکال گشته اعمال غریبه بوقوع آرند ارواح کمل را اگر این قدرت عطا فرمایند چه محل تعجب است
و چه احتیاج ببدن دیگر ازین قبیله است آنچه از بعضی اولیاء الله نقل میکنند که در یک ساعت در امکنه
متعدده حاضر میگردند و افعال متباینه بوقوع می آرند اینجا نیز لطائف ایشان متجسد باجساد مختلفه و متشکل
باشکال متباینه و همچنین عزیزیکه مثلاً در هندوستان توطن دارد و از ان دیار هم بر نیامده است جمعی از حضرت
مکه معظمه می آیند میگویند که آن عزیز را در حرم کعبه دیده ایم و چنان و چنین در میان ما و آن عزیز گذشته
و جمعی دیگر نقل میکنند که ما او را در روم دیده ایم و جمعی دیگر از بغداد دیده اند اینهمه تشکل لطائف آن عزیز است
باشکال مختلفه و گاه هست که آن عزیز را از ان تشکلات اطلاع نبود لهذا در جواب آن جماعت گاه میگویند
اینهمه برمن تهمت است من از خانه بر نیامده ام و حرم کعبه را ندیده ام و روم و بغداد را نمی شناسم و نمیدانم
که شما چه کسانید و همچنین ارباب حاجات از اعزه احیاء و اموات در ان مخاوف و مهالک مددها طلب نمایند
و می بینند که آن صور اعزه حاضر شده دفع بلیه از ایشان نموده است گاه هست که آن اعزه را از دفع آن
بلیه اطلاع بود و گاه نبود از ما و شما بهانه بر ساخته اند این نیز تشکل لطائف آن اعزه است
و این تشکل گاه در عالم شهادت بود و گاه در عالم مثال چنانچه در یک شب هزار کس آن سرور را علیه و علی آله
الصلوات والسلام بصور مختلفه در خواب می بینند و استفاده ها می نمایند اینهمه تشکلات صفات لطائف آن سرور است
علیه و علی آله الصلوات والسلام بصور مثالی و همچنین مریدان از صور مثالی پیران استفادها مینمایند
و حل مشکلات میفرمایند کمون و بروز که از بعضی مشائخ گفته اند بتناسخ هیچ مساس ندارد زیرا که در
تناسخ تعلق نفس ببدن ثانی از برای ثبوت حیات است و برای سلوک حس و حرکت آن نفس است و در کمون و بروز
تعلق نفس ببدن دیگر از برای این حصول غرض نیست بلکه مقصود ازین تعلق حصول کمالات است مر آن
بدن را و وصول بدرجات است مر او را چنانچه جنی بفرد انسانی تعلق پیدا کند و در تفصیل کمون و بروز نماید این
تعلق نیز برای حیات آن فرد نیست چه آدمی حساس و متحرک پیش ازین تعلق است بلکه ازین تعلق
بروی حادث نشود ظهور صفات و حرکات و سکنات از جنی است و مشائخ مستقیم الاحوال بعبارت
کمون و بروز هم لب نمیکشایند و باطن را در بلاد فتنه مثل اندراز تدرج تعبیر کمون و بروز هیچ در کار نیست

سالکی اگر تربیت ناقصی خواهد بجای آنکه ترقی روی بر وی نماید باید که باقتدار خداوندی جل سلطانه صفات
کاملهٔ خود را در مرید ناقص منعکس سازد و بتوجه و التفات آن انعکاس را اثبات و استقرار دهد تا مرید ناقص
از نقص بکمال آید و از صفات رذیله بصفات حمیده گراید و هیچ کون و بروز در میان نبود ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و بعضی دیگر بنقل ارواح قائل اند میگویند روح را بعد از کمال
قدسی پیدا میشود که اگر خواهد بدن خود را بگذارد و به بدن دیگری داخل شود نقل میکنند عزیزی که
این کمال و این قدرت را داشت در جوار او جوانی فوت کرد این عزیز بدن خود را که بسن کبر رسیده بود
گذاشت و در بدن آن جوان داخل شد تا آنکه بدن اول او میت گشت و بدن ثانی زنده گشت این
قول مستلزم تناسخ است که تعلق به بدن ثانی از برای حیات آن بدن است اینقدر فرق هست که قائل
به تناسخ بنقص نفس حاکم است و تناسخ را از برای تکمیل نفس اثبات مینماید و آنکه بنقل روح قائل است
روح را کامل میانگارد و بعد از کمال روح اثبات نقل مینماید نزد فقیر قول بنقل روح از قول بتناسخ هم
ساقط تر است زیرا که تناسخ را از برای تکمیل نفوس اعتبار کرده اند اگرچه این اعتبار باطل است و نقل
روح را بعد از حصول کمال گمان برده اند اگر هیچ کمال نیست هرگاه تبدیل ابدان از برای تحصیل کمالات
قرار داده باشند بعد از حصول کمال نقل به بدن ثانی برای چه بود اهل کمال تماشائی نیستند همت ایشان
بعد از حصول کمال تجرد از ابدان است نه تعلق با بدان زیرا که از تعلق مقصود تکمیل بوده است بحصول پیوسته
و اعتقاد نقل روح اماتت بدن اول است و احیاء بدن ثانی است پس بدان اول را از حصول احکام
برزخ چاره نبود و از عذاب و ثواب قبر گذر نه و بدن ثانی را چون حیات ثانی اثبات مینمایند حشر در حق او
در دنیا ثابت گشت انگاریم که معتقدان نقل روح معلوم نیست که بعذاب و ثواب قبر قائل باشند و بحشر و نشر
معتقد بوند افسوس هزار افسوس این قسم بطالان خود را مسند مشیخت گرفته اند مقتدای اهل اسلام گشته
ضلوا فاضلوا ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بحرمة
سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات تذییل در بیان بعضی از علوم و معارف که بعالم مثال تعلق
دارند باید دانست که عالم مثال از جمیع عوالم فراخ تر است هرچه در جمیع عوالم است صورت او در عالم مثال است
معقولات و معانی همه آنجا صورت دارند گفته اند حق را جل و علا سلطانه مثلی نیست اما مثال هست
و لله المثل الاعلی این فقیر در مکاتیب خود نوشته است که در مرتبه تنزیه صرف چنانچه مثل نیست مثال هم نیست

فلا تضربوا لله الامثال و در عالم صغیر نمونهٔ عالم مثال خیال ست چه جمیع اشیا را در خیال صورت متصورست
کیفیات احوال و مقامات سالک چنانست اشیا را که تصویر کرده می نماید و از ارباب علم میسازد و اگر خیال نبودی
کوتهی کند جهل لازم بود ازینجاست که فوق مرتبهٔ ظلال جهل و حیرتست چه برکت یعنی خیال مراتب ظلال هست هر جا ظل نسبت
خیال بر آنجا گنجایش نیست هرگاه صورت تنزیهی در مثال نبود چنانچه گذشت در خیال که پرتویست از مثال
چگونه صورت تنزیهی تصور بود فلا جرم لا یکون ثمه الا الجهل و الحیرة و هر جا علم نبود گفت نبود من عرف الله کل
لسانه نشان آنست و هر جا علم بود گفت و گو بود من عرف الله طال لسانه بیان آنست پس درازی لسان در
ظلال بود و گنگی زبان فوق مراتب ظلال است ظل بود یا صفت اسم بود یا مسمی پس هر چه منحوت خیال است چون
از ظلال است معلول است و بعلت جهل مجهول بیشتر ازین نیست که چون از آثار و علامات مطلوبست مفید علم الیقین
عین حق وراء ظلال و خیال است خلاصی از محنت خیال وقتی میسر گردد که سیر انفسی را نیز در رنگ سیر آفاقی
داخل اندازد و در رنگ آفاق در انفس جولان نماید این معنی اکثر اولیا را بعد از مرگ میسر میگردد تا حیات ست
خیال دامنگیر شان و اقلی را از اکابر این دولت درین نشاء میسر میگردد با وجود حیات دنیوی از تصرف
سلطان خیال بیرون می آیند و مطلوب بی محبت جهل او در کنار میگیرند در وقت تجلی ذاتی برقی حق این
بزرگواران دایمی میگردد و وصل عریانی پرتوی اندازند ؎ هنیئا لارباب النعیم نعیمها و للعاشق المسکین
ما یتجرع سوال جمعی در واقعات و منامات در مثال و خیال می بینند که بادشاه شده ایم و چشم خود را
معاینه مینمایند و نیز می بینند که ما قطب شده ایم و عالم رو بما آورده در عالم الیقظه و افاقت که عالم شهادت
هیچ ازین کمالات بظهور نمی آید این رویت هیچ صدقی دارد یا باطل محض ست جواب این رویت محلی از صدق دارد
بیانش آنست که معنی بادشاهت و قطبیت در آن جماعه کائن ست لیکن این معنی در انها ضعیف ست شایان
آن نیست که در عالم شهادت ظهور یابد بعد از ان از دو حال خالی نیست اگر این معنی بعنایت الله سبحانه قوت
پیدا کرده و شایان آن گشت که در عالم شهادت ظهور پیدا کند بقدرت الله سبحانه هم بادشاه و هم قطب وقت
میشوند و اگر این معنی آنقدر قوت پیدا نکرد که در عالم شهادت ظاهر گردد بهمان ظهور مثالی که از ضعف
ظهورست کفایت می افتد و بقدر قوت ظهور می یابد ازین قبیل ست واقعاتی که طالبان این راه
می بینند و خود را در مقامات عالیه می یابند و می بینند که مناسب ارباب ولایت سرفراز گشته اند
اگر در شهادت این معنی ظهور کند دولت عظیم دیگر بظهور مثال کفایت شد فی ما حصل ست و جای مصیبت است

و هر خائف و محجوم در خواب خود را بادشاه می بیند هیچ حاصل ندارد و جز خسارت نقد وقت او نیست
پس بر واقعات اعتبار نباید نهاد و در شهادت هر چه میسر شود از ان اوست ؎ چو غلام آفتابم همه ز آفتاب
گویم نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم منشأ این نسبت که اکابر نقشبندیه واقعات را اعتباری نمی نهند و به تعبیر
ها نمی نشینند که در افاقت و یقظه میسر گردد لهذا دوام شهود را اعتبار نموده اند و استمرار حضور را دولت دانسته اند
حضوری که غیبت در قفای آن باشد نزد این بزرگواران از حیز اعتبار ساقط است که نسیان ما سوی در حق
ایشان دائمی گشته است و خطور غیر از قلب ایشان همه وقت منتفی شده بلکه نهایت در بدایت او مندرج گردد
این کمالات از وی چه مستبعد بود ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم
الکافرین والسلام مکتوب پنجاه و نهم به پیرزادگی خواجه عبید الله سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان آنکه
معقول و موهوم و مکشوف و مشهود همه داخل ما سوی است و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی صحیفهٔ شریفه که قرة العین ارسال داشته بودند وصول یافت اندراج یافته بود که بکرم حضرت
حق سبحانه و تعالی آن شعبده ها برطرف شده است و از ان مقوله هیچ نمانده است نسبت بران مصروف است
که از اثبات هیچ چیز بدست نیاید معقول و موهوم همه در تحت لا داخل است کذا و کذا نوشته اند اما آن معنی
بتکلف است امید است که بی تکلف نصیب شود جناب اثار معقول و موهوم بلکه مشهود و مکشوف چه آفاقی
و چه انفسی همه داخل دائره ما سوی است و از جمله نسب لهویست و بیش از گرفتاری به شعبده ها نیست زوال
این گرفتاری اگر بتکلیف است داخل طریقه است و از جمله علم الیقین است بعد التیا و التی اگر این دولت بی تکلیف
میسر گردد و از تکلف نفی بانتفاء ما سوی برسد از ضیق طریقت وا رهید و از کوچهٔ علم بیرون جهید و بفنا مشرف
گردد این معنی بگفتن آسان است برسیدن دشوار الا من یسره الله سبحانه کار و باری که بحقیقت تعلق دارد
در پیش است و در گذشت نفی بلکه انتفا مقام اثبات است و بیرون علم عین است بدانند که طریقت را در
جنب حقیقت هیچ اعتدادی نیست و نفی را نسبت باثبات هیچ اعتباری نه چه متعلق نفی ممکنات است
و متعلق اثبات واجب تعالی نفی در جنب اثبات همچون قطره در نظر می در آید در پهلوی دریای
بیکران و بحصول این نفی و اثبات بولایت خاصه رسیده میشود و بعد حصول الولایة انتهی صعود اما العروج
و اما النزول و امکان النزول لذلک العروج لازم ایضاً ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا ذنوبنا انک
علی کل شیء قدیر والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه الصلوة و السلام

مکتوب شصتم به محمد تقی صدور یافته در جواب کتابت او در بیان آنکه از فضولیات دین عنان معطوف ساخته بضروریات دین باید پرداخت و بما یناسبه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مطالعه صحیفه شریفه مشرف گشت دلائلی که بآن متمسک گشته اند و اندراج یافته بود در باب حقیقت خلافت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه باجماع اهل حل و عقد صدر اول که خیر القرون است و در باب افضلیت خلفاء راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که بترتیب خلافت ایشان مترتب است و در باب سکوت ورزیدن از منازعات و مشاجرات اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات فرحت فراوان رسانید این اعتقاد در بحث امامت کل است و موافق اهل سنت و جماعت است شکر الله تعالی سعیهم مخدوما شفقت آثارا بحث امامت از فروع دین است نه از اصول شریعت ضروریات دین دیگر است که باعتقاد و عمل تعلق دارد که علم کلام و علم فقه متکفل آنست ضروریات را گذاشته بفضولیات پرداختن عمر خود را صرف مالایعنی کردن است و در خبر آمده است علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه اگر بحث امامت از ضروریات دین و از اصول شریعت بودی چنانچه شیعه گمان برده اند بایستی که حضرت حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید خود تعیین استخلاف میفرمود و تشخیص خلیفه می نمود و حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات امر خلافت یکی میکرد و بتنصیص التصریح یکی را خلیفه میساخت و در کتاب و سنت چون اهتمام این امر مفهوم نشد معلوم شد که بحث امامت از فضول دین است نه از اصول دین فضولی باید که بفضول اشتغال نماید القدر ضروریات دین در پیش است که نوبت بفضول نمی رسد اول از تصحیح اعتقاد چاره نبود که بذات و صفات و افعال واجبی جل سلطانه تعلق دارد و اعتقاد باید نمود که آنچه پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و السلام از نزد حق جل و علا آورده است بضرورت و تواتر از دین معلوم گشته است از حشر و نشر و عذاب و ثواب اخروی دائمی و سائر سمعیات همه حق است و احتمال تخلف ندارد اگر این اعتقاد نبود نجات نبود ثانیاً از بیان احکام فقهیه هم چاره نبود از ادای فرض و واجب بلکه از ادای سنن و مستحبات نیز گذر نه رعایت حل و حرمت شرعیه میباید نمود و در حدود شریعت احتیاط باید کرد تا فلاح و رستگاری از عذاب آخرت متصور شود و چون اعتقاد و عمل را درست کنند نوبت بطریق صوفیه رسد و امیدوار کمالات ولایت گردد بحث امامت نسبت بضروریات دین کالمطروح فی الطریق است غایة ما فی الباب چون مخالفان درین باب غلو نموده اند و طعن در اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات کرده بضرورت در رد ایشان مقدمات طویل الذیل ایراد نموده می آید که از توهم فساد از دین متین رفع نمودن از ضروریات دین است والسلام

مکتوب شصت و یکم در عزای مرحومی مولانا احمد برکی صدور یافته

در نصیحت یاران مولانا حسن از سر حلقه آنها ساختن و مناسب آن * بسم الله الرحمن الرحیم * بعد الحمد والصلوة وتبلیغ
الدعوات میرساند خبر واقعه مغفرت پناه مولانا احمد علیه الرحمة رسید وجود شریف مولانا درین وقت مر مسلمانان را از نعمتها
بود از آیات حق جل وعلا و رحمتی بود از رحمتهای او تعالی اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده از یاران و دوستان امداد
و اعانت پسماندگان را مامول و مسئول است خدمتگاری و دلجوئی فرزندان و متعلقان مرحومی بر محبان و مخلصان
لازم است سعی نمایند که فرزندان مرحومی بخوانند و بعلوم شرعیه متحلی گردند احسان مرحومی را مکافات احسان فرزندان وی نمایند
هل جزاء الاحسان الا الاحسان و اطوار و اوضاع مرحومی را مراعات نمایند و احوال و اوقات او را مرعی دارند و در طریقه
ذکر و حلقه مشغولی باید که قصور واقع نشود و یاران جمع شده بنشینند و در یکدیگر فانی باشند تا اثر صحبت ظاهر
شود و این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق نوشته بود که اگر مولانا سفر آخرت اختیار کنند باید که شیخ حسن را بجای خود نصب
کنند قضا را این سفر مراد بوده است الحال هم که بنظر ملاحظه می نمائیم شیخ حسن بتعین این امر می آید یعنی بر بعضی
یاران گران نیاید که باختیار ما و ایشان نیست اتفاقی دلازم است طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت
بیشتر دارد و در آخر مولانا نسبتی که ازینجانب گرفته بودند شیخ حسن را دران نسبت شرکت است و یاران دیگر ازین نسبت
قلیل النصیب اند هرچند کشف و شهود پیدا کنند و بتوحید و اتحاد متحلی گردند اما این دولت دیگر است و این
کار و بار دیگر است کشوف کشوف را اینجا بجوئی نمیخرند و ازان توحید و اتحاد استغفار می نمایند بالجمله باید که یاران
در تقدیم شیخ توقف نکنند و او را سر حلقه دانسته بکار خود مشغول باشند خواجه اویس را هم بحسن معقول یاران ساخته
بحلقه مشغولی دلالت نمایند و شیخ حسن تربیت فرماید حسن را هم باید که محافظت خاطر هم پیرگان نماید و حقوق برادری
بجا آرد و مطالعه کتب فقه از دست ندهد و نشر احکام شریعت فرماید و بمتابعت سنت سنیه ترغیب کند و
از بدعت تحذیر نماید و طریق التجا و تضرع و زاری را از دست ندهد مباد نفس اماره از راه ریاست و
تقدم بر اقران در مهلکه اندازد و خراب و ابتر سازد همه وقت خود را قاصر و ناقص داند و طالب کمال
خود باشد و نفس و شیطان دو دشمن قوی در کمین اند که نشود که از راه برند و از نعم خائب و خاسر سازند
بیت همه اندر زمن بتو اینست * که تو طفلی و خانه رنگین است * هندوستان از شهادت دور است در دو ساله
یک قافله می آید و خبری می آرد و بی خبر از احوال ولایتیان باشند اگر توانید بسیار نوشتن غافل نباشند
میان شیخ یوسف بسامانه یک اند و تا مدتی اینجا بودند و فوائد بسیار اخذ نمودند و حقیقت فنا اطلاع
یافتند و بمیعاد باز آمدن بخانه رفتند مرد مستعد و صادق الاخلاص است والله سبحانه الموفق چون

شما دور افتادہ آید در نصیحت مبالغت نمودہ می آید ہوشیار باشید در ریاست را بلای جان خود دانسته ترسان و لرزان باشید مبادا در ین ریاست لذتی پیدا شود و بہلاکت ابدی رساند ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد للہ رب العلمین

مکتوب شصت و دوم بخانخانان صدور یافت در بیان آنکہ انسان مدنی الطبع مجبول است و تمدن و تعیش خود بہ بنی نوع خود محتاج است و خوبی انسان ہمدرین احتیاج است و ما یناسب ذلک

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی ترقیات صوری و معنوی شما را از حضرت حق سبحانہ و تعالی مسالت مینماید کہ خیریت و صلاح شما متضمن جمعیت و رفاہیت جم غفیر از مسلمانان است و دعاء شما گویا دعاء جمیع ایشان است سلمکم اللہ سبحانہ عما لا یلیق بجنابکم بحرمۃ سید المرسلین علیہ و علیہم و علی آل کل من الصلوات افضلہا و من التسلیمات اکملہا چون نسبت محبت و ارادت و اخلاص شما با کابر سلسلہ علیہ نقشبندیہ قدس اسرارہم میداند کہ بر وجہ اتم و اکمل است بنا بران تصدیع میدہد و میگوید کہ اہل این سلسلہ علیہ درین دیار غریب افتادہ اند و اہل این دیار بواسطہ شیوع بدعت بطریقہ این اکابر کہ ملتزم سنت اند قلت مناسبت اینجا ہست کہ بعضے از اہل سلسلہ بواسطہ قصور نظر درین طریقہ علیہ نیز بدعتہا اختیار نمودہ اند لہذا مردم را بعلاقہ ارتکاب بدعت بجانب خود کشیدہ و این عمل را بزعم خود تکمیل این طریقہ علیہ گمان بردہ حاشا و کلا بلکہ این جماعت در تخریب و تضییع این طریقہ کوشیدہ اند و بحقیقت معاملہ اکابر این طریقہ نرسیدہ ہداہم اللہ سبحانہ سواء الصراط و چون اہل این سلسلہ علیہ درین دیار عزیز الوجود مریدان و محبان این سلسلہ امداد و اعانت این اکابر و طلبۂ این طریق کہ آدمی مدنی الطبع مجبول است در تمدن و تعیش بہ بنی نوع خود محتاج است قال اللہ تبارک و تعالی یا ایہا النبی حسبک اللہ و من اتبعک من المومنین سرگاہ در کفایت مہمات خیر البشر علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام مومنان را دخل دادہ باشند بدیگران چہ رسد مضا لقہ اکثر اغنیاء لہ توقفت در عیشی را عبارت از عدم احتیاج میدانند کلا احتیاج ذاتی انسان است بلکہ ذاتی جمیع ممکنات است بلکہ خوبی انسان ہمین احتیاج و ذل و بندگی او و ازین راہ ناشی است چہ اگر فرضا احتیاج از انسان زائل گردد و استغنا پیدا کند غیر از عصیان و سرکشی و طغیان و نافرمانبرداری نقد وقت او نخواہد بود قال اللہ سبحانہ تعالی ان الانسان لیطغی ان راہ استغنی غایۃ ما فی الباب فقرا کہ از گرفتاری ماسوی وارستہ اند احتیاجی کہ باسباب داشتند آن احتیاج را بمسبب الاسباب حوالہ مینمایند و دولت ہمین شدہ را از خوان نعمت تعالی میدانند و معطی و مانع فی الحقیقت

او سبحانه تصور میفرمایند و چون اسباب بواسطه حکم و مصالح درمیان آورده اند و حسن و قبح را باسباب
منتسب ساخته این بزرگواران خیر و شر و شکایت را باسباب راجع میگردانند و نیک و بد را بظاهر از ایشان
میدانند اگرچه اسباب را در فعل مستبد نمیدانند ازینجا است که عظیم را باطل نساختند ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک وجود مبارک
سیادت و نجابت پناه حقائق و معارف آگاه اخوی اعزی میر محمد نعمان درین آخر وقت مغتنم است دعا و توجه ایشان کبریت احمر
انگاریم که برکات و فیوض توجهات ایشان متواتر بدولت شما اند در حضور و غیبت ایشان احمد و معاون شما
هست یا نه زیاده از یکسال شده است که ایشان از خوبیهای شما نا بیانه بفقیر نوشته بودند و محبت و اخلاص که شما را
نسبت بفقیر حاصل است در آنجا درج نموده و ظاهر ساخته بودند که صورت واقعه ای را دیگر ساخته نقض نموده اند
وقت توجه و دستگیری است فقیر را در اثنای مطالعه آن مکتوب توجهی در جناب شما حاصل گشت و شما را در آن وقت
رفیع القدر یافت ظاهر از میان شخصی راهی بود در جواب آن باین عبارت نوشت که خان خانان در نظر
رفیع القدر می در آید والامر عند الله سبحانه والسلام مکتوب شصت و سوم به نور محمد تهاری صدور یافته در جواب
استفسار او که پرسیده بود که با وجود حیات پیر اگر طالبی پیش شخصی دیگر برود و طلب حق جل و علا نماید مجوز است
یا نه بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوبی که ارسال داشته بودند رسید پرسیده بودند
که با وجود حیات پیر اگر طالبی پیش شیخ دیگر برود و طلب حق جل و علا نماید مجوز است یا نه باید دانست که مقصود حق است
سبحانه و پیر وسیله است بوصول جناب حق تعالی اگر طالب رشد خود را پیش شیخ دیگر بیند و دل خود را در صحبت او
با حق سبحانه جمع یابد رواست که در حیوة پیر بی اذن پیر طالب پیش آن شیخ برود و طلب رشد از وی نماید اما باید که
پیر اول را انکار نکند و جز بنیکی یاد نماید علی الخصوص پیری مریدی اینوقت که بیشتر از رسم و عادت نمانده است اگر
پیران اینوقت از خود خبر ندارند و ایمان را از کفر جدا نمی توانند کرد از خدا جل شانه چه خبر خواهند داشت و مرید را
کدام راه خواهند نمود آگه از خویشتن چو نیست چنین * که کی خبر دارد از چنان و چنین * وای بر مریدی که
بر این طور پیر اعتقاد کرده نشیند و بدیگری رجوع نکند در راه خدا جل شانه معلوم نشد از خطرات شیطانی است
که از او حیات پیر یا قصور آید طالب از حق سبحانه باز میدارد و هر جا رشد و جمعیت دل یافته شود بی توقف
رجوع باید کرد و از وسواس شیطانی پناه باید جست مکتوب شصت و چهارم به محمد مومن لاهوری
خواجه علیجان صدور یافته در بیان آنکه از تلون احوال و از عدم حصول آمال دنیای دنیه تنگدل نباشند
بسم الله الرحمن الرحیم سلمکم الله سبحانه عما لا یلیق بجنابکم الدنیا سجن المومن دنیا زندان مومن است

مناسب حال زندان درد و الم و اندوه و مصیبت است از تلون احوال تنگ نباشند و از عدم حصول
آمال دلگیر نگردند فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا بار یک تنگی دو فراخی مقرون فرموده است تا آنکه دنیا
و فراخی آخرت خواسته است ع با کریمان کارها دشوار نیست. باقی احوال این حدود را سیادت مآب توفیق آثار میر سید
عبد الباقی بالمشافهه خواهند گفت مشار الیه مرعات اشفاق و حقوق تمام المودة بملاقات گرامی متوجه است

مکتوب شصت و پنجم بمولانا محمد هاشم خادم صدور یافته در احتراز از امور لاطائل بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد
و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند درین مدت از احوال باطن خود خبر معتد به نوشته آید تا باعث فرحت باشد
امور لاطائل ست دنیا و ما فیها کراهی آن نیستند که تذکر احوال آخرت را گذاشته بکسی حشویات اشتغال نماید هر چند
نیست شما بخیر خواهد بود اما حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند بهر حال متوجه احوال باشند و طفیلی را
ضروری دانند و الضرورة تقدر بقدرها الله سبحانه الحمد و المنة که فقرای اینجا بی هر چند رزق معلوم ندارند اما بی سعی
و بی کوشش بفراغت و وسعت میگذرانند زیاده از قدر کفاف میرسد و فتوری که نقد وقت است باقی احوال
اینجد و مستوجب حمد است درین چند ماه و با خود کرده بود کسیکه اجل او رسیده بود در دو حال ابر طرف شده است
الله سبحانه الحمد و المنة علی جمیع النعماء و السلام **مکتوب شصت و ششم بجانی خان صدور یافته در بیان توبه و انابت**
و ورع و تقوی و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی چون عمر گرامی در ملاهی
و زلات و تقصیرات و هفوات گذرانید خوش می آید که از سخن توبه و انابت گوید و دم از ورع و تقوی زند قال الله
تبارک و تعالی و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون و قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة
نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار و قال الله تعالی و ذروا ظاهر الاثم
و باطنه فالتوبة من الذنوب واجبة و فرض عین فی حق کل شخص لا یتصور ان یستغنی عنه احد من البشر کیف
و الانبیاء علیهم الصلوة و السلام لم یستغنوا عن التوبة قال خاتمهم و سیدهم علیه و علیهم صلوات الله و التحیات انه لیغان
علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم و اللیلة سبعین مرة فان کانت المعاصی متعلق بحق الله تعالی و سبحانه و لا تعلق بحقوق
بمظالم العباد و حقوقهم کالزنا و شرب الخمر و سماع ملاه و النظر الی غیر محرم و مس المصحف بغیر وضوء و اعتقاد بدعة فتوبة عنها
بالندم و الاستغفار و التحسر و الاعتذار الی الله عز و جل و لو ترک فرض من الفرائض لا بد فی التوبة من ادائه و ان کانت
المعاصی متعلق بمظالم العباد فتوبتها برد المظالم الیهم و الاستحلال منهم و الاحسان الیهم و الدعاء و ان کان صاحب المال
و الحق میتا فالاستغفار له و الاحسان در رد المال الی اولاده و ورثته و ان لم یعلم له وارث یتصدق

لفقد المال والجنایة علی الفقراء والمساکین جنیة صاحبہا المال الذی وذنبی بغیر حق قال علی کرم اللہ تعالی وجہہ سمعت
ابا بکر رضی اللہ تعالی عنہ یقول وہو الصادق قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام
فتوضأ وصلی واستغفر اللہ من ذنبہ الا کان حقا علی اللہ ان یغفر لہ لانہ یقول جل وعلا ومن یعمل سوءا او یظلم نفسہ
ثم یستغفر اللہ یجد اللہ غفورا رحیما وقال علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام فی حدیث آخر من اذنب ذنبا ثم ندم علیہ فہو کفارتہ
وفی الخبر ان الرجل اذا قال استغفرک واتوب الیک ثم عاد ثم قالہا ثم عاد ثلث مرات کتب فی الرابعة
من الکبائر وفی الحدیث النبوی انہ قال علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام ہلک المسوفون یقولون
سوف نتوب اوصی لقمان الحکیم لابنہ یا بنی لا تأخر التوبة الی غد فان الموت یأتیک بغتة قال مجاہد
من لم یتب اذا اصبح وامسی فہو من الظالمین قال عبد اللہ بن المبارک رحمہ اللہ سبحانہ رد فلس من الحرام
افضل من مائة فلس یتصدق بہ قیل رد دانق من فضة افضل عند اللہ من ستمائة حجة مبرورة ربنا ظلمنا
انفسنا ان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ قال
ان اللہ تعالی یقول عبدی ادّ ما افترضت علیک تکن من اعبد الناس وانتہ عما نہیتک عنہ تکن
من اورع الناس واقنع بما رزقتک تکن اغنی الناس وقال صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم لابی ہریرة
رضی اللہ عنہ کن ورعا تکن اعبد الناس وقال حسن البصری رحمہ اللہ سبحانہ مثقال ذرة من الورع خیر
من الف مثقال من الصوم والصلوۃ وقال ابو ہریرة رضی اللہ تعالی عنہ جلساء اللہ تعالی غدا اہل الورع
والزہد اوحی اللہ تعالی الی موسی علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام لا یتقرب الی المتقربون بمثل الورع قال
بعض العلماء واللہ لا یتم الورع الا ان یری عشرة اشیاء فریضة علی نفسہ اولہا حفظ اللسان عن الغیبة
والثانی الاجتناب عن سوء الظن والثالث الاجتناب عن السخریة والرابع غض البصر عن المحارم
والخامس صدق اللسان والسادس ان یعرف منة اللہ تعالی علیہ کیلا یعجب نفسہ والسابع ان ینفق
مالہ فی الحق فلا ینفقہ فی الباطل والثامن ان لا یطلب لنفسہ العلو والکبر والتاسع المحافظة
علی الصلوۃ والعاشر الاستقامة علی السنة والجماعة ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
مخدوما مکرما شفقت ومکرمت آثارا اگر توبہ از جمیع ذنوب میسر شود وورع وتقوی از جمیع محرمات ومشتبہات
حاصل آید نعمتی است عظمی ودولتی است قصوی والا توبہ از بعض ذنوب وورع از بعضی محرمات ہم مغتنم است شاید برکات
وانوار این بعض در باقی معاصی دیگر سرایت کنند وتوفیق توبہ وورع از سائر معاصی نیز میسر گردد

ما لا یدرک کله لا یترک کله اللهم وفقنا لمرضاتک وثبتنا علی دینک وعلی طاعتک بصدقة سید المرسلین وخاتم النبیین علیه وعلیهم وعلی آل کل من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها

مکتوب شصت و هفتم بجناب جهان صدر در یافته در بیان عقائد اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین با بیان خمسه ارکان اسلام و تحریص نمودن بر آنکه کلمه حق یعنی کلمه اسلام گوش زد سلطان وقت نمایند بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی کرم و التفات بنام فقرا ارسال ساخته بودند رسید حمد الله سبحانه که درین وقت برادران بسبب محبت شتبا ه اغنیا در سعادتمندند را از حسن فرشان که دارند با وجود منافیها با فقرا و دوران کار بسیار است و ایمانی باین طائفه حاصل است چه نعمتی است که تعلقات شتی مانع حصول این دولت نگشته است و توجهات پراگنده از محبت ایشان باز نداشته شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد و امید وار باید بود که المرء مع من احب حدیث نبوی است علیه و علی آله الصلوة والسلام سعادت و نجابت آثار آدمی را از تصحیح اعتقاد بموجب آرای فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که سواد اعظم و جم غفیر اند چاره نبود تا فلاح و نجات اخروی متصور شود خبث اعتقاد که مخالف معتقدات اهل سنت است سم قاتل است که بموت ابدی و عذاب سرمدی رساند مداهنت و مساهلت در عمل امید مغفرت وارد اما مداهنت اعتقادی گنجایش مغفرت ندارد ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء معتقدات اهل سنت را بلسان ایجاز و اختصار ایراد می نماید بمقتضای آن تصحیح اعتقاد باید فرمود و از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت برین دولت بتضرع و زاری مسالت باید نمود باید دانست که الله تعالی بذات قدیم خود موجود است و سائر اشیا بایجاد او سبحانه موجود گشته اند و بتخلیق او تعالی از عدم بوجود آمده اند او تعالی قدیم و ازلی باشد و اشیا همه حادث و نو پدید باشند و هر که قدیم و ازلی است باقی و ابدی است هر چه حادث و نو آمده است فانی و مستهلک است یعنی در شرف زوال است و او سبحانه یگانه است شریک ندارد در وجوب وجود و نه در استحقاق عبادت وجوب وجود غیر او را تعالی نشاید و استحقاق عبادت سوای او را سبحانه نسزد و مر او را تعالی صفات کامله است از انجمله حیات و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و تکوین است که بقدم و ازلیت متصف اند و بحضرت ذات جل سلطانه قائم اند تعلقات حوادث در قدم صفات خلل نکند و حدوث متعلق مانع ازلیت ایشان نگردد فلاسفه از بیخردی و معتزله از کوری از حدوث متعلق پی بحدوث متعلق برند و نفی صفات کامله نمایند و عالم جزئیات ندانند که مستلزم تغیر است که امارت حدوث است

همچنانکه صفات او ازلی باشند و تعلقات صفات بمتعلقات حادثه حادث باشند و صفات نقائص و
جناب قدس او تعالی مسلوب است و او تعالی از صفات و لوازم جواهر و اجسام و اعراض منزه است زمان و مکان
و جهت را در حضرت او تعالی گنجایش نیست زیرا که اینها همه مخلوق اویند که او را سبحانه فوق العرش اند و جهت فوق اثبات کنند
عرش و ما سوای آن همه حادث اند و مخلوق اویند تعالی مخلوق و حادث را چه مجال که مکان خالق قدیم گردد و مقر او
شود اینقدر هست که عرش اشرف مخلوقات اوست تعالی و نورانیت و صفا از همه ممکنات در وے بیشتر است تا
حکم آئینه پیدا کرده که ظهور عظمت و کبریائی خالق جل و علا آنجا پیدا و هویدا است باین علاقه ظهور آنرا عرش
الله نامند و الا عرش و غیره نسبت باو تعالی برابر اند که همه مخلوق اویند تعالی اما عرش را قابلیت آئینگی
هست و دیگران را نیست آئینه که صورت شخص را بنماید نمیتوان گفت که آن شخص در آئینه است بلکه نسبت
شخص با آئینه و سائر اشیاء متقابله برابر است تفاوت از جانب قابل است آئینه قبول صورت شخص می نماید
و دیگران را این قابلیت نیست و او تعالی جسم و جسمانی نیست جوهر و عرض نیست محدود و متناهی نیست
طویل و عریض نیست دراز و کوتاه نیست پهن و تنگ نیست بلکه واسع است نه بآن وسعت که بفهم ما درآید
محیط است نه بآن احاطه که مدرک ما شود قریب است نه بآن قرب که متعقل ما گردد و با ما است نه بمعیت متعارفه
ایمان آریم که واسع است محیط است و قریب است و با ما است اما کیفیت این صفات را ندانیم که چیست و هر چه
دانیم گفته که قدمے در مذهب مجسمه دارد و او تعالی با هیچ چیز متحد نشود و هیچ چیز با وے متحد نگردد و نیز هیچ چیز
در وی تعالی حلول نکند و او تعالی در هیچ چیز حلول نشود و تبعیض و تجزی در جناب اقدس او تعالی محال است
و ترکیب و تحلیل در آن حضرت جل شانه ممنوع است و او را سبحانه مثل و کفو نیست زن و فرزند نیست ذات
و صفات او تعالی بیچگونه و بیچون اند بی شبه و بی نمونه اند اینقدر میدانیم که او تعالی هست و باسماء و صفات
که خود در آیات ستوده است متصف است اما هر چه از آن در فهم و ادراک ما در آید و متعقل و متصور ما شود او تعالی
از آن منزه و متعالی است چنانچه گذشت لا تدرکه الابصار دو بینان بارگاه است چه بیش ازین پی برد
که هست و باید دانست که اسماء الله تعالی توقیفی اند یعنی موقوف بر سماع اند از صاحب شرع هر اسمے که
اطلاق آن در شرع بر حضرت حق سبحانه آمده است اطلاق باید کرد و آنچه نیامده است اطلاق نباید کرد
اگرچه در آن اسم معنی کمال مندرج باشد جواد اطلاق باید کرد که آمده است و سخی نباید گفت که نیامده است
قرآن کلام خداست جل سلطانه که بلباس حرف و صوت در آورده بر پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام

منزل ساخته است و عباد را بآن امر و نهی فرموده چنانچه ما کلام نفسی خود را بتوسط کام و زبان در لباس حروف
و صوت در آورده ظاهر میسازیم و مقاصد مخفیه خود را در عرصه ظهور می آریم همچنین حضرت حق سبحانه کلام نفسی خود را
بے توسط کام و زبان بقدرت کامله خود در لباس حروف و صوت ظاهر فرموده بر عباد فرستاده است و اوامر و نواهی
خفیه خود را در ضمن حروف و صوت آورده در منصه ظهور جلوه داده است پس هر دو قسم کلام حق است جل و علا نفسی
و لفظی و اطلاق کلام بر هر دو قسم بطریق حقیقت است چنانچه هر دو قسم کلام ما نفسی و لفظی بطریق حقیقت
کلام ما اند نه آنکه اول قسم در حقیقت است و ثانی مجاز زیرا که مجاز را نفی جائز است و کلام لفظی را نفی کردن و کلام
خدا ناگفتن کفر است همچنین کتب و صحف دیگر که بر انبیاء ما تقدم علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات انزال
فرموده است همه کلام حق اند سبحانه و آنچه در قرآن و در آن کتب و صحف مندرج است احکام خداوندیست
جل سلطانه که بموافق هر وقت عباد را بآن تکلیف فرموده است و دیدن مؤمنان مر حضرت حق سبحانه را
در بهشت بی جهت و بی مقابله و بی کیف و بی احاطه حق است ایمان آریم باین رویت اخروی و بکیفیت
آن مشغول نشویم زیرا که رویت او تعالی بیچون است و درین نشاة حقیقت آن بر ارباب چون ظاهر نشود و غیر از
ایمان نصیب ایشان نبود وای بر فلاسفه و معتزله و سائر فرق مبتدعه که از حرمان و کوری انکار رؤیت اخروی
نمایند و قیاس غائب بر شاهد کنند و بدولت ایمان آنهم مشرف نگردند او تعالی چنانچه خالق عباد است
خالق افعال ایشانها است نیز خیر باشد آن فعل یا شر همه بتقدیر اوست تعالی اما از خیر راضی است و از شر
راضی نیست هر چند هر دو بارادت و مشیت اوست تعالی لیکن باید دانست که شر تنها را بواسطه ادب با او تعالی
نسبت نباید کرد خالق الشر نباید گفت خالق الخیر و الشر باید گفت چنانچه گفته اند حضرت حق سبحانه خالق
کل شیء باید گفت و خالق القاذورات و الخنازیر نباید گفت از جهت رعایت ادب بجناب قدس
او تعالی معتزله از شومی که داند خالق افعال بنده را دانند خیر و شر فعل را با او نسبت کنند شرع و
عقل تکذیب ایشانها میفرماید آری علماء حق قدرت بنده را در فعل او دخل داده اند و کسبی ببنده
اثبات نموده زیرا که فرق واضح است در میان حرکت مرتعش و حرکت مختار قدرت و کسب بنده را در حرکت ارتعاش
هیچ مدخلی نیست و در حرکت اختیاری مدخل است همین قدر فرق باعث مواخذه میگردد و اثبات ثواب و عقاب
مینماید اکثر مردم در قدرت و اختیار عبد تردد دارند و بنده را مضطر و عاجز دانند ایشان از مراد علما نفهمیده اند
اثبات قدرت و اختیار در بنده نه بآن معنی است که بنده هرچه خواهد بکند و هرچه نخواهد نکند این خود از بندگی دور است

بلکہ باین معنی است کہ بندہ بانچہ مکلف شدہ است از عہدۂ آن تواند بر آمد مثلاً نماز پنج وقت تواند ادا کرد و زکوٰۃ چہل و یکی تواند داد و در دوازدہ ماہ یکماہ روزہ تواند داشت و در عمر خود یکبار در راحلہ یکبار حج تواند ادا نمود و علی ہذا القیاس باقی احکام شرعیہ است کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ از کمال مہربانی سہولت و آسانی در انہا رعایت فرمودہ است از جہت ضعف و قلت توانائی بندہ قال اللہ تعالیٰ یرید اللہ تعالیٰ بکم الیسر ولا یرید بکم العسر یعنی خدا تعالیٰ بشما آسانی میخواہد و دشواری نمیخواہد و نیز فرمودہ است جل سلطانہ یرید اللہ ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا یعنی میخواہد خدا تعالیٰ کہ تخفیف بکند از شما گرانی تکلیفات شاقہ را و مخلوق گشتہ است انسان ضعیف بسبب از شہوات نمیتواند کرد و تکلیفات شاقہ را نمیتواند برداشت انبیا علیہم الصلوات و التسلیمات فرستادگان حق اند جل شانہ بسوئے خلق تا ایشان را بحق دعوت کنند تعالیٰ و تقدس رسالت بردہ اند ہر کہ دعوت ایشان را قبول کند او را بہشت دہند و ہر کہ انکار نماید بعذاب دوزخ تہدید کنند ہر چہ ایشان از حق تبلیغ نمودہ اند و اعلام فرمودہ ہمہ حق است و صدق کہ شائبۂ تخلف ندارد و خاتم انبیا محمد رسول اللہ است صلی اللہ علیہ و علیٰ آلہ وسلم و دین او ناسخ ادیان سابق است و کتاب او بہترین کتب ما تقدم است و شریعت او را ناسخی نخواہد بود بلکہ تا قیام قیامت خواہد ماند و عیسیٰ علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام کہ نزول خواہد نمود عمل بشریعت او خواہد کرد و بعنوان امت او خواہد بود و آنچہ او علیہ و علیٰ آلہ الصلوات و التسلیمات از احوال آخرت خبر دادہ است ہمہ حق است از عذاب گور و ضغطۂ آن و سوال منکر و نکیر و در ان و فنائے عالم و انشقاق سموات و انتثار کواکب و بر داشتن زمین و کوہہا و پارہ پارہ شدن اینہا و حشر و نشر و اعادۂ روح بجسد و زلزلۂ ساعت و ہول قیامت و محاسبۂ اعمال و شہادت جوارح باعمال کسبیہ و پریدن صحیفہ ہائے حسنات و سیئات بیمین و شمال و وضع میزان حسنات و سیئات را بان وزن کنند و کمی و زیادتی حسنہ و سیئہ معلوم سازند اگر پلۂ حسنات گران آمد علامت نجات است و اگر خفت نماید شد علامت خسران است ثقل و خفت آن میزان بر خلاف میزان دنیا است آنجا پلہ کہ بالا رود ثقیل است و آنکہ پست باشد خفیف و شفاعت انبیا و صلحا علیہم الصلوات و التسلیمات اولاً و ثانیاً مر عصاۃ مومنان را باذن مالک یوم الدین جل سلطانہ ثابت است قال علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ و السلام شفاعتی لاہل الکبائر من امتی و پل صراط کہ بر پشت دوزخ نہند و مومنان از ان پل عبور کردہ بہشت روند و کافران پایہا لغزیدہ در دوزخ افتند و بہشت کہ معد از برائے تنعیم مومنان است

دوزخ که معد از برای تعذیب کافران ست هر دو مخلوق اند و ابد الآباد باقی خواهند ماند و فانی نخواهند گشت
و بعد از محاسبه مومنان چون به بهشت روند در بهشت دائم خواهند ماند و از بهشت بیرون نخواهند آمد و همچنین
کفار چون به دوزخ روند همیشه در دوزخ خواهند بود و ابد الآباد معذب خواهند ماند تخفیف در عذاب در حق
ایشان مجوز نیست قال الله تعالی لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون و هر که در دل او ذره از ایمان خواهد بود
او را بواسطه افراط معاصی اگر به دوزخ برند بقدر عصیان معذب خواهد بود و او را از دوزخ خواهند بر آورد و روی
او را سیاه نخواهند کرد چنانچه کفار را سیاه کنند و نیز غل و زنجیر نخواهند کرد چنانچه کفار را کنند از جهت حرمت
ایمان او و ملائکه بنده های خدا اند جل و علا که مکرم اند عصیان اوامر خداوند جل شانه در حق ایشان
جائز نیست و آنچه مامور اند بفعل می آرند و از زن و شوی پاک اند و توالد و تناسل در حق ایشان مفقود است
بعض ایشان را حضرت حق سبحانه و تعالی برسالت برگزیده است و به تبلیغ وحی مشرف ساخته مبلغان کتب
و صحف انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ایشانند که از خطا و خلل محفوظ اند و از کید و مکر دشمن معصوم هر چه
ایشان از حضرت حق سبحانه تبلیغ نموده اند همه صدق و صواب است و شائبه احتمال خطا و اشتباه ندارد و این بزرگواران
از عظمت و جلال او سبحانه ترسانند و غیر از امتثال او امر کار دیگر ندارند ایمان تصدیق قلبی است و اقرار لسانی
بآنچه از دین بتواتر و ضرورت بما رسیده است اجمالاً و تفصیلاً اعمال جوارح از نفس ایمان خارج اند اما
در ایمان کمال می افزایند و حسن پیدا میکنند امام اعظم کوفی علیه الرحمة میفرماید که ایمان قبول زیادتی
و نقصان نمیکند زیرا که تصدیق قلبی عبارت از یقین و اذعان قلبی است که تفاوت کمی و زیادتی در آن گنجایش
ندارد و آنچه قبول تفاوت کند در احاطه ظن و وهم است کمال و نقصان در ایمان باعتبار طاعات و
حسنات است هر چند طاعت بیشتر کمال ایمان بیشتر پس ایمان عامه مومنان مثل ایمان انبیا نباشد
علیهم الصلوات والتسلیمات که آن ایمان بواسطه اقتران طاعات بذروه علیا آن کمال رسیده است
که ایمان عوام مومنان بگرد آن نرسد هر چند این هر دو ایمان در نفس ایمان شرکت دارند اما آن ایمان
بواسطه طوق طاعات حقیقت دیگر پیدا کرده است ایمان دیگران گویا فرد آن ایمان نیست و در میان
اینها مماثلت و مشارکت مفقود است عوام انسان هر چند با انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در نفس انسانیت
شریک اند اما کمالات دیگر مر انبیا را علیهم التسلیمات بدرجات علیا رسانیده است حقیقت دیگر ثابت
گردیده گویا از حقیقت مشترکه بعالی دیگر برآمده اند بلکه انسان ایشانند و عوام حکم نسناس دارند امام اعظم

علیه الرحمة فرماید انا مومن حقا و امام شافعی گوید علیه الرحمة انا مومن ان شاء الله تعالی هر کدام را
وجهی است باعتبار ایمان حال توان گفت انا مومن حقا و باعتبار مآل و خاتمه توان گفت انا مومن
ان شاء الله تعالی اما هر وجه که گویند از صورت استثنا اجتناب بهتر است مومن بارتکاب معاصی اگرچه
کبائر باشند از ایمان بیرون نرود و داخل در کفر نگردد منقول است که روزی امام اعظم با جمعی از علماء کبار
نشسته بودند شخصی آمده پرسید که چه میگویند در حق مومن فاسق که پدر خود را بنا حق بکشد و سر او را از تن
جدا ساز و در کاسه سر او شراب اندازد و بخورد و بعد شراب خوردن با مادر خود زنا کند آیا مومن است
یا کافر هر کدام از علماء در حق او غلظها نمودند و دور از معامله ساختند امام اعظم درین اثنا فرمود که او
مومن است و بارتکاب این کبائر از ایمان نه برآمده است این سخن امام بر علماء گران آمد و زبان طعن و تشنیع
ایشان را دراز ساخت آخر چون سخن امام بر حق بود همه قبول نمودند و اعتراف فرمودند اگر مومن عاصی
پیش از غرغره توفیق توبه یافت امید نجات عظیم است که وعده قبول توبه است و اگر بتوبه و انابت مشرف نگشت
امر او بخدای است جل سلطانه اگر خواهد عفو کند به بهشت فرستد و اگر خواهد بقدر معصیت عذاب کند بآتش
و غیر آتش اما آخر کار او نجات است و مآل او بهشت است زیرا که در آخرت حرمان از رحمت خداوندی جل سلطانه
مخصوص باهل کفر است و هر که ذره از ایمان دارد امیدوار رحمت است اگر بواسطه علت معصیت [illegible]
نرسد در انتها الجنایت الله سبحانه یسیر است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة
انک انت الوهاب بحث خلافت و امامت نزد اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم جزء از اصول دین نیست
و باعتقاد تعلق ندارد اما چون شیعه درین باب غلو نموده اند و با فراط [illegible] علماء
اهل سنت و حق رضی الله تعالی عنهم این بحث را ملحق بعلم کلام ساخته اند و حقیقت حال را بیان فرموده اند
امام بر حق و خلیفه مطلق بعد از حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات حضرت ابوبکر صدیق است
رضی الله تعالی عنه بعد از ان حضرت عمر فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از ان حضرت عثمان ذو النورین است
رضی الله تعالی عنه بعد از ان حضرت علی بن ابی طالب است رضوان الله تعالی علیهم و افضلیت ایشان
بترتیب خلافت است فضیلت حضرات شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا
اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است شیخ ابو الحسن اشعری که رئیس اهل سنت است فرماید که
افضلیت شیخین بر باقی امت قطعی است انکار نکند مگر جاهل یا متعصب حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه میفرماید

کسیکه برابی بکر و عمر فضل بدهد مفتری است او را تازیانه زنم چنانکه مفتری را زنند حضرت عبد القادر جیلانی
قدس سره در کتاب غنیه که از مصنفات ایشان است میفرماید و حدیثی نقل میکنند که آن سرور فرموده است علیه و علی آله
الصلوة والسلام که مرا عروج واقع شد از پروردگار خود سؤال نمودم که خلیفه بعد از من علی بود ملائکه گفتند که ای
محمد هر چه خداوند خواهد آن شود خلیفه بعد از تو ابوبکر است و نیز حضرت شیخ میفرمود که حضرت امیر گفته است که بیرون نیامد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم از دنیا تا آنکه عهد کرد بمن که خلیفه بعد از فوت من ابو بکر خواهد بود و بعد از ان عمر و بعد از ان عثمان و بعد از ان
تو خلیفه خواهی بود رضی الله تعالی عنهم اجمعین حضرت امام حسن افضل است از امام حسین رضی الله تعالی عنهما و
علماء اهل سنت در علم و اجتهاد حضرت عائشه را رضی الله تعالی عنها بر حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها فضیلت
میدهند فاطمه را بتول میگفتند که صیغه مبالغه است در انقطاع و حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در کتاب
غنیه حضرت عائشه را تقدیم میدهد آنچه معتقد این فقیر است آنست که حضرت عائشه در علم و اجتهاد پیش قدم است
و حضرت فاطمه در زهد و انقطاع پیش لهذا فاطمه را بتول میگفتند که صیغه مبالغه است در انقطاع و حضرت عائشه
مرجع فتاوای صحابه است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین هیچ مشکلی در علم بر اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
پیش نمی آمد مگر آنکه حل آن نزد عائشه بود رضی الله تعالی عنها و محاربات و منازعات که در میان اصحاب کرام
علیهم الرضوان واقع شده اند مثل محاربه جمل و محاربه صفین بر محامل نیک صرف باید نمود و از هوا و تعصب
دور باید داشت چه نفوس این بزرگواران در صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات از هوا و هوس
مزکی شده بودند و از حرص و کینه پاک گشته اگر مصالحه دارند برای حق دارند و اگر منازعت و مشاجرت
برای حق است هر گروهی بمقتضای اجتهاد خود عمل نموده اند و مخالف را بی شائبه تعصب از خود دفع کرده اند
هر که در اجتهاد خود مصیب است او را دو درجه و بقولی ده درجه از ثواب دارد و آنکه مخطی است یک درجه ثواب او را
نقد وقت است پس مخطی در رنگ مصیب از ملامت دور است بلکه امیدوار از درجات ثواب است و علما فرموده اند
که دران محاربات حق بجانب امیر بوده است کرم الله تعالی وجهه و اجتهاد مخالفان از صواب دور بوده
مع ذلک مورد طعن نیستند و گنجایش ملامت ندارند چه جای آنکه نسبت کفر یا فسق کرده شود امیر
کرم الله تعالی وجهه فرموده است برادران ما بما باغی گشتند ایشان نه کافرانند نه فاسق زیرا که ایشان را
تاویل است که منع کفر و فسق مینماید حضرت پیغمبر ما فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام ایاکم وما شجر بین اصحابی
پس جمیع اصحاب پیغمبر را علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بزرگی باید داشت و همه را بنیکی یاد باید کرد و در حق هیچ

یکی ازین بزرگواران بد نباید بود گمان بد نباید کرد و منازعت ایشان را به از مصالحه دیگران باید دانست طریق فلاح
و نجات اینست چه دوستی اصحاب کرام بواسطهٔ دوستی پیغمبر است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات بزرگی فرماید ما آمن برسول الله
من لم یوقر اصحابه علامات قیامت که مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوة و التسلیمات ازان خبر داده است حق است احتمال
تخلف ندارد که طلوع آفتاب از جانب مغرب بر خلاف عادت و ظهور حضرت مهدی علیه الرضوان و نزول حضرت روح الله
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و خروج دجال و ظهور یاجوج و ماجوج و خروج دابة الارض و دخانی که از آسمان پیدا شود
تمام مردم را فرو گیرد و عذاب دردناک کند مردم از اضطراب گویند ای پروردگار ما این عذاب از ما دور کن
که ما ایمان می آریم و آخر علامات آتش است که از عدن خیزد و جماعهٔ از نادانی گمان کنند شخصی را که دعوی
مهدویت نموده بود از اهل هند مهدی موعود بوده است پس بزعم ایشان مهدی گذشته است و فوت شده
و نشان میدهند که قبرش در فره است و احادیث صحاح که بحد شهرت بلکه بحد تواتر معنی رسیده اند تکذیب این
طائفه است چه آن سرور علیه وعلی آله الصلوة و السلام مهدی را علامات فرموده است که در حق آن شخص که معتقد
ایشانست آن علامات مفقود اند در احادیث نبوی آمده است علیه وعلی آله من الصلوة و السلام که مهدی
موعود بیرون آید و بر سر وی پاره ابر بود در آن ابر فرشته باشد که ندا کند که این شخص مهدیست او را متابعت
کنید و فرموده علیه وعلی آله الصلوة و السلام که تمام زمین را مالک شدند چار کس دو کس از مومنان و دو کس از
کافران ذو القرنین و سلیمان از مومنان و نمرود و بخت نصر از کافران مالک خواهد شد آن زمین را شخص پنجم
از اهل بیت من یعنی مهدی فرموده علیه وعلی آله الصلوة و السلام دنیا نرود تا آنکه بعث کند خدای تعالی مردی را
از اهل بیت من که نام او موافق نام من بود و نام پدر او موافق نام پدر من باشد پس پر سازد زمین را
بداد و عدل چنانچه پر شده بود بجور و ظلم و در حدیث آمده است که اصحاب کهف اعوان حضرت مهدی خواهند بود
و حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در زمان وی نزول خواهد کرد و او موافقت خواهد کرد با حضرت
عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در قتال دجال و در زمان ظهور سلطنت او در چهاردهم شهر رمضان کسوف
شمس خواهد بود و در اول آن ماه خسوف قمر بر خلاف عادت زمان و بر خلاف حساب منجمان بنظر انصاف باید دید که
این علامات در آن شخص میت بوده است یا نه و علامات دیگر بسیار است که مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله
الصلوة و السلام شیخ ابن حجر رساله نوشته است در علامات مهدی منتظر که بدویست علامت میکشد نهایت
جهل است که با وجود وضوح امر مهدی موعود جمعی در ضلالت مانند هداهم الله سبحانه سواء الصراط پیغمبر فرموده

علیه وعلی آله الصلوة والسلام که بنی اسرائیل هفتاد و یک فرقه شده بودند که همه ایشان در نار اند مگر یکی از ایشان
و زود است که امت من بر هفتاد و سه فرقه متفرق شوند که همه ایشان در آتش باشند مگر یک فرقه پرسیدند که
آن فرقه ناجیه چه کسانند فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام آنانند که باشند بر مثل آنچه من برآنم و اصحاب من
بر آنند علیه وعلی آله الصلوة والسلام و آن یک فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند که ملتزم متابعت آن سرور
علیه الصلوة والسلام والتسلیمات و متابعت اصحاب آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اند رضی الله عنهم اللهم ثبتنا علی معتقدات
اهل السنة والجماعة وامتنا فی زمرتهم واحشرنا معهم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة
انک انت الوهاب بعد از تصحیح اعتقاد از امتثال اوامر و انتها از نواهی شرعیه که بعمل تعلق دارد نیز چاره
نبود نماز پنجوقت بی فتور با تعدیل ارکان با جماعت ادا باید نمود که فارق در میان اسلام و کفر همین نماز است
چون ادای صلوة بر وجه مسنون میسر شد حبل متین از اسلام بدست آمد زیرا که نماز اصل دوم است از اصول پنجگانه اسلام
و اصل اول ایمان بخدا و رسول اوست جل شانه و اصل دوم نماز است و اصل سوم ادای زکوة است و اصل چهارم
روزه ماه رمضان است و اصل پنجم حج بیت الله است اصل اول با ایمان تعلق دارد و اصول اربعه با اعمال تعلق دارند
جامع ترین جمیع عبادات و فاضلترین آنها نماز است در روز قیامت ابتدا از محاسبه نماز خواهد بود اگر نماز درست آمد
دیگر محاسبات انشاء الله سبحانه نیز بسهولت خواهد گذشت و مهما امکن از محظورات شرعیه اجتناب باید نمود و نامرضیات حق
جل شانه سم مهلک باید دانست و مواقع تقصیرات خود را در نظر باید داشت و از ارتکاب آن خجل و منفعل باید بود و ندامت
و حسرت باید کشید طریق بندگی اینست والله سبحانه الموفق و آنکه بی تحاشی از ارتکاب نامرضی مولای خود نماید جل شانه و
از آن خجل نگردد و تشویر و انفعال نبود مارد متمرد است اصرار و تمرد او نزدیک است که او را از ربقه اسلام بیرون کشد
و در دائره اعدا داخل ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا دولتی که حق سبحانه و تعالی شما را
بآن ممتاز ساخته است و مردم از آن دولت غافل اند بلکه نزدیک است که شما هم آن را درنیابید دانست که
پادشاه وقت که بهفت پشت مسلمان آمده است و از اهل سنت است و حنفی مذهب هر چند چند سال است
درین اوان که اوان قرب قیامت است و بعد عهد نبوت بعضی از طلبه علوم بشومی طمع که ناشی از خبث باطن است
بامراء و سلاطین تقرب جسته براه خوشامد ایشان در آمده در دین متین تشکیکات نموده و شبهات
پیدا کرده ساده لوحان را از راه برده اند چنین پادشاه عظیم الشان هرگاه سخن شما را بحسن استماع مسموع نماید
و بقبول تلقی نماید چه دولت است که بصریح یا باشارت کلمه حق یعنی کلمه اسلام که موافق معتقدات

اہل سنت و جماعت است شکر اللہ تعالی سعیہم گوش نہد ایشان نمایند و بہر قدر که گنجایش در انشاء سخن
اہل حق را عرضہ دارند بلکه ہموارہ مترصد و منتظر باشند که تقریبی پیدا شود و سخن از مذہب حقہ در میان آید
تا اظہار حقیقت اسلام نمودہ آید و بیان بطلان شناعت کفر و کافری کردہ شود کفر خود ظاہر البطلان است
ہیچ عاقل آنرا پسندد و بطلان آن بی تحاشی باید ظاہر ساخت و آلہہ باطلہ ایشان ہیچ وقت نفی باید کرد
و آلہہ حق جل سلطانہ بی تردد و بی شبہہ خالق سموات است ہیچ شنیدہ آید که آلہہ باطلہ ایشان شیئی را آفریدہ باشند
اگرچہ ہمہ جمع آیند و اگر شیئی ایشان را برچیند و آزار رسانند خود را محافظت نمایند چہ جای آنکه دیگری آنرا محافظت
کنند کفرہ گویا شناعت این امر را ملاحظہ نمودہ میگویند که این آلہہ شفعاء ما خواہند بود نزد حق جل و علا
ما را بجناب اجل شانہ نزدیک خواہند ساخت بی عقلان اند از کجا دانستہ اند که این جمادات را مجال شفاعت
خواہد بود و حضرت حق سبحانہ و تعالی شفاعت شرکا را که فی الحقیقت دشمنان وی اند در حق عبدہ دشمنان خود
قبول خواہد کرد و رنگ آنست که باغیان بر سلطان خروج نمایند و جمعی از ابلہان امداد باغیان نمایند
بزعم فاسد آنکه در وقت تنگ این باغیان نزد سلطان شفعاء خواہند بود و بوسیلہ اینہا این تقرب سلطان
خواہیم یافت زہی بیخردان خدمت باغیان کنند و بشفاعت باغیان عفو از سلطان خواہند و تقرب او
جویند چرا خدمت سلطان برحق نکنند و باغیان را شکست ندہند تا از اہل قرب و از اہل حق باشند
در امن و امانی بوند بی عقلان سنگی را بگیرند و بدست خود تراشند سالہا آنرا پرستش نمایند و توقعات
از وی امید دارند بالجملہ دین کفرہ ظاہر البطلان است و از مسلمانان ہر که از راہ حق و طریق مستقیم دور
افتادہ است اہل ہوا و بدعت است و آن طریق مستقیم طریق آن سرور است علیہ و علی آلہ الصلوۃ و السلام
و طریق خلفاء راشدین او ست علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سرہ در کتاب
غنیہ میفرماید که دینہای مبتدعان که اصول آنہا سہ طائفہ اند خوارج و شیعہ و معتزلہ و مرجیہ و مشبہہ و جہمیہ و ضراریہ و
بخاریہ و کلابیہ در زمان آن سرور نبودند علیہ و علی آلہ الصلوۃ و السلام و در زمان خلافت ابی بکر و عمر و
عثمان و علی رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین نیز نبودند اختلافات این طوائف و تفرق اینہا بعد از سالہا از موت
صحابہ و تابعین و موت فقہای سبعہ رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین حادث شد و خبر آن سرور فرمودہ علیہ
و علی آلہ الصلوات و التسلیمات کسیکه بعد از من خواہد زیست اختلافات بسیار خواہد دید پس لازم گیرید سنت مرا
و سنت خلفاء راشدین مرا آنرا بدندان خود محکم بگیرید و دور دارید خود را از محدثات امور زیرا که ہر محدثہ بدعت و ہر بدعت ضلالت است

و هرچه بعد از من پیدا شود و صورت پسندیده که بعد از زمان آنحضرت و خلفاء راشدین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات حادث شود از حیز اعتبار ساقط است و شایان اعتبار نیست شکر این دولت عظمی بجا باید آورد که از کمال فضل و کرم ما را از اهل فرقه ناجیه ساخت که ایشان اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل هوا و بدعت نگردانید و باعتقادات فاسده ایشان مبتلا نگردانید از ان جماعت نساخت که بنده را در خصوص صفات مولی جل شانه شریک گردانند و خالق فعال بنده بنده را گویند و منکر رویت اخروی باشند که سر مایهٔ دولت دنیویه و اخرویه است و نفی وجود صفات کامله از واجب تعالی نمایند و نیز از ان دو طائفه نساخت که با اصحاب کرام خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات به پیچند و با اکابر دین سوء ظن نمایند و ایشان را اعادی یکدیگر تصور کنند و ببغض و کینه مبطن متهم سازند حق سبحانه و تعالی در حق این بزرگواران رحماء بینهم میفرماید و این دو طائفه تکذیب کلام حق جل و علا مینمایند و اثبات عداوت و بغض و کینه درمیان این بزرگواران میکنند ایشان الله تعالی اینها را توفیق دهاد و بصراط مستقیم بنیاد گرداناد و نیز از ان جماعت نگردانید که حق را سبحانه جهت و مکان اثبات کنند و جسمی و جسمانی انگارند و امارات حدوث و امکان در واجب قدیم جل سلطانه ثابت گردانند بر سر اصل سخن رویم و گوییم که معلوم ایشان است که سلطان کالروح است و سائر انسان کالجسد اگر روح صالح است بدن صالح و اگر روح فاسد است بدن فاسد پس در صلاح سلطان کوشیدن در صلاح جمیع بنی آدم کوشیدن است و اصلاح در اظهار کلمهٔ اسلام است بهر روش که گنجایش و وقت باشد و از گذشت کلمهٔ اسلام از معتقدات اهل سنت و جماعت نیز نگاه و بیگاه گوش زد باید ساخت و رد مذهب مخالف باید نمود اگر این دولت میسر گردد وراثت عظمی از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بدست آید شما را این دولت مفت بدست آمده است قدر آن باید دانند زیاده چه مبالغه نماید هرچند مبالغه و ابرام مستحسن است والله سبحانه الموفق مکتوب شصت و ششم بخواجه شرف الدین حسین صدور یافت در بیان ستون نورانی و ستارهٔ ذنبدار که از جانب مشرق طلوع نموده بود و در علامات

قیامت و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق علیهم الصلوات والتحیات صحیفهٔ شریفه که فرزندی اعزی مصحوب مولانا ابو الحسن فرستاده بودند رسانیده و خوشوقت ساخت از ستون نورانی که بجانب مشرق حادث شده است بکرت استفسار نموده بودند باید دانند که در خبر آمده است که چون بادشاه عباسی که از مقدمات ظهور حضرت مهدی موعود است علیه الرضوان بخراسان برسد طلوع کند در جانب مشرق قرن دو دانستن دار

جاشیه منیه سپید یعنی عمود مذکور دو سر داشته باشد و اول طلوع آن در وقت هلاک قوم حضرت نوح بوده است
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و در زمان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام طلوع نموده بود و وقتیکه
او را در آتش انداختند و در وقت هلاک فرعون و قوم او بوده است و در زمان قتل حضرت یحیی بوده پس نه بینند
اثر آنحضرت حق سبحانه و تعالی استعاذه بکنند از شر فتنهای این بیاض که در جانب مشرق حادث شده بود اول
بصورت عمود ممدود بوده بعد از آن کجی پیدا کرده شباهت او بصورت قرن که شاخ است حاصل نموده و نیز باین
اعتبار فرموده باشند که هر دو طرف آن شاخ باریک گشته بود که شباهت بدندان داشته پس هر دو طرف را
دو سر اعتبار نموده اند چنانچه نیزه که هر دو طرف آن باریک باشد آنرا دو سر اعتبار کنند اخوی شیخ محمد طاهر
بدخشی از جونپور آمده است میگوید که این ستون نیز بجانب فوق دو سر داشته شبیه بدو دندان که در میان
آنها اندک فاصل بوده در حصر تشخیص این معنی نموده باشد و جمعی دیگر نیز همین طور خبر داده اند این طلوع
ورای آن طلوع است که در وقت قدوم حضرت مهدی حادث خواهد شد زیرا که قدوم او علیه الرضوان
بر سر مائه خواهد بود و درین وقت از مائه بیست و هشت سال گذشته است و نیز در خبر آمده است در علامات
حضرت مهدی علیه الرضوان که در جانب مشرق ستاره طلوع کند که آنرا ذنب باشد نورانی این ستاره نیز
طالع شده است اوست یا مثل او این ستاره را ذنب از نواند بود که برای آن گویند که گفته اند سیر کواکب
ثوابت از مغرب بمشرق است پس روی آن ستاره بسیر خود بجانب مشرق است و پشت آن بجانب مغرب
پس این درازی بیاض در پس پشت اوست که مناسب ذنب است و از مشرق که بجانب مغرب هر روز طلوع
می برآید بسیر قسری اوست که مربوط بسیر فلک اعظم است والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال بالجمله وقت ظهور
حضرت مهدی نزدیک است تا سر مائه که آوان ظهور اوست چه مقدمات و مبادی بظهور آیند این مقدمات و مبادی
ظهور او علیه الرضوان در رنگ ارهاصات پیغمبر ماست علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات که پیش از ظهور
نبوت او علیه و علی آله الصلوة والسلام بظهور آمده بود چنانچه گفته اند که چون نطفه عبد الله که صورت
حضرت محمد رسول الله بود علیه و علی آله الصلوة والسلام در رحم آمنه قرار گرفت همه بتهای روی زمین
نگونسار شدند که همه شیاطین از کار خود باز ماندند ملائکه تخت ابلیس را سرنگون کردند و چهل روز در
دریا انداختند و چهل روز عقوبت کردند و در شب ولادت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام
ایوان کسری بجنبید و چهارده کنگره از آن بیفتاد و آتش فارس که هزار سال بود که برافروخته بودند

و فرموده بود فرو مُرد و چون حضرت مهدی بزرگ خواهد بود و تقویت عظیم بسبب او باسلام و مسلمانان خواهد گشت
و در ظاهر و باطن ولایت او تصرف عظیم خواهد داشت و صاحب خوارق و کرامات بسیار خواهد بود و آیات عجیبه
در زمان او بظهور خواهد آمد و درست است که پیش از وجود او چیزهای خوارق عادات در رنگ ارهاصات نبی علیه الصلوة
و السلام بظهور آیند و مبادی ظهور او بینند چنانچه از احادیث مفهوم میگردد و دیده اند که در خبر آمده است که مهدی
ظاهر نشود تا زمانیکه کفر استیلا پیدا نکند و بر ملا کفر کافری نکنند پس متوقع درین وقت استیلای کفر و کافر بسبب
و زبونی اسلام و مسلمانی است این آن وقت است که غربای اهل اسلام را آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام
طوبی فرموده است و بشارت داده و فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام العبادة فی الهرج کهجرة الی یعنی
عبادت در زمان فتنه در رنگ هجرت است بسوی من معلوم شما است که سپاهیان در وقت استیلای فتنه
و فساد اگر اندک جرأت مینمایند اعتبار بسیار پیدا میکنند و در وقت تسکین فتنه اگر هزار تردد نمایند بی اعتبار اند
پس وقت کار کردن و قبول افتادن همین وقت و رفتنها است تمام خود را بمرضیات حق جل و علا در بازند
و غیر از متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة هیچ چیز اختیار نکنند اگر خواهند که مقبولان
محشور شوند اصحاب کهف یک هجرت که در وقت استیلاء فتنه از ایشان بوجود آمده بود بدرجه علیا رسیده اند
شما خود محمدیانید و داخل خیر الامم اید وقت خود را بلهو و لعب از دست ندهید و بجوز و مویز در رنگ طفلان
مگون نگردید ع دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ٭ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ٭ و عمود نورانی که پیش از ظهور
این کوکب ذنب دار طالع شده بود ظلمتی و کدورتی در آن مفهوم نمیشد و غیر از خیر در نظر نمی در آمد اما ستاره
ذنب دار شائبه کدورت داشت اما بالنفع والمضار هو الله سبحانه در هیچ ستاره موت شخصی و حیات احدی
ودیعت نفرموده اما آنچه از کلام مجید مفهوم میشود در اغراضی که بستاره ها تعلق دارد سه چیز است فرموده
و بالنجم هم یهتدون بستاره راه مییابند در سفرها دیگر فرموده ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح
وجعلناها رجوما للشیاطین آسمان دنیا را بستاره ها مزین ساخته غرض سوم رجم شیاطین باینها
مربوط است تا استراق سمع نمایند ماورای این سه غرض هرچه گویند به ثبوت نه پیوسته است و داخل اوهام و خیالات است
ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بل نقول ان بعض الظن اثم فرزند عزیز مکرر می نویسید که وقت توبه و انابت است
و هنگام تبتل و انقطاع که زمان ورود فتنها است و نزدیک است که در رنگ باران نیسان فتنها بریزند و عالم را
در گیرند مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوة و السلام ان بین یدی الساعة فتنا کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل

فیها مومنا و یمسی کافرا و یمسی مومنا و یصبح کافرا القاعد فیها خیر من القائم والماشی فیها خیر من الساعی

فکسروا قسیکم و قطعوا فیها اوتارکم واضربوا سیوفکم بالحجارة فان دخل علی احد منکم فلیکن کخیر ابنی آدم و فی روایة

قالوا فما تامرنا قال کونوا احلاس بیوتکم و فی روایة والزموا فیها اجواف بیوتکم معلوم شما شده باشد که این فتنها

کفار دار الحرب نواحی بکر کوهی بر مسلمانان آن بلاد اسلام چه ستمها نموده اند و چه اهانتها رسانیده اند خذلهم الله سبحانه

این قسم گلهای بدبو بمقتضای آخر الزمان بسیار خواهد شگفت ثبتنا الله سبحانه و ایاکم و جمیع المؤمنین علی متابعة سید المرسلین

علیه و علیهم الصلوة والسلام و آل کل و علی الملائکة المقربین مکتوب شصت و هفتم به محمد مراد بدخشی صدور یافته

در بیان تعدیل ارکان نماز و طمانینت و تسویه صفوف و در بیان آنکه چون بجهاد کفار رفته اند تصحیح نیت بنماز تهجد

امر فرمودن و احتیاط در لقمه نمودن و ما یتعلق به بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی

صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند رسید چون متضمن ثبات و استقامت یاران بوده است و جست فراوان رسانید

رزقکم الله سبحانه ثبات و استقامة اندراج یافته بود امریکه بآن مأمور است با جمعی از یاران که داخل طریقه

شده اند بران امر مداومت نمایند و نماز پنج وقت با جمعیت بجماعت و بخشوع کسانی ادا کنند حمد الله سبحانه

علی ذلک چه نعمتی است که باطن بذکر الهی جل شانه معمور باشد و ظاهر باحکام شرعی متحلی شود چون اکثر مردم

درین ایام در اداء نماز مساهلت مینمایند و بطمانینت و تعدیل ارکان تقیدی ندارند بضرورت رسانیدن درینباب

بتاکید و مبالغه مینویسد استماع نمایند مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام دزدترین دزدان

کسی است که از نماز خود بدزدد گفتند یا رسول الله از نماز خود چگونه میدزدد فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام

تمام نکند رکوع نماز را و نه سجود نماز را و نیز فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام نظر نکند خدای جل شانه

بنماز بنده که ثابت ندارد صلب خود را در رکوع و سجود خود و نیز آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام دید

مردی را که نماز میگذارد و در رکوع و سجود تمام نمی آرد فرمود اما تخاف لو مت علی ذلک مت علی غیر دین محمد و نیز

آن سرور فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام اتمام نشود نماز یکی ازشما تا که از رکوع تمام نه ایستد و صلب

خود ثابت ندارد و هر عضو او در محل خود قرار نگیرد و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام در میان سجدتین

نشیند و صلب خود را درست نکند و ثابت ندارد و نماز او تمام نشود حضرت رسالت علیه و علی آله الصلوة والسلام

بیکی از نماز گزاران میگذشت دید که احکام ارکان قومه و جلسه بجا نمی آرد فرمود که اگر تو برین بمیری روز قیامت

از امتان من ترا نگویند و در جای دیگر فرموده است که اگر برین بمیری نه در دین محمد مرده باشی ابوهریره رضی الله عنه

فرموده است کسے باشد که شصت سال نماز گذارد و یک نماز او را نپذیرند آنکس باشد که رکوع و سجود تمام بجا نیارد
گفته اند زید بن وهب مردی را دید که نماز میگذارد و رکوع و سجود تمام بجا نمی آرد آن مرد را بخواند و گفت
چند گاه است که تو اینچنین نماز میکنی گفت چهل سال است گفت تو درین چهل سال نماز نکرده اگر بمیری بر غیر سنت
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم بمیری منقول است که بنده مومن چون نماز گذارد نیکو و تمام کند رکوع و سجود
او را نماز او بشاشت بود و نورانی فرشتگان آن نماز را بآسمان میبرند و نماز بر نماز گذارنده دعا نیکو میکند و میگوید
حفظک الله سبحانه کما حفظتنی خدای عز و جل ترا نگاهدارد چنانکه مرا نگاهداشتی و اگر نماز نیکو نگذارد آن نماز ظلمانی
بود و فرشتگان را کراهت آید و نماز را بآسمان نبرند و نماز مر نماز گذارنده را دعای بد میکند و میگوید ضیعک الله تعالی
کما ضیعتنی یعنی خداوند عز و جل ضائع گرداند ترا چنانکه تو مرا ضائع گردانیدی پس نماز تمام میباید گذارد و
تعدیل ارکان باید نمود و از رکوع و سجود و قومه و جلسه نیک بجا باید آورد و دیگران را نیز بتمامی نماز دلالت
باید کرد و بطمانینت و تعدیل ارکان راه باید نمود که اکثر مردم ازین دولت محرومند و این عمل متروک گشته است
احیاء این عمل از اهم مهام اسلام است آن سرور فرموده است علیه و علی آله الصلوة و السلام کسیکه سنتی را
احیا نماید بعد ازان که آن سنت مرده باشد آنکس را ثواب صد شهید بود و نیز بدانند که در نماز بجماعت صفها
برابر باید کرد و هیچکس از مصلیان پیش و پس نایستد سعی باید نمود که همه برابر یکدیگر باشند آن سرور علیه
و علی آله الصلوة و السلام اول تسویه صفوف میفرمود بعد ازان تحریمه می بست و فرمود علیه و علی آله الصلوة
و السلام تسویه صفوف اقامت صلوة است ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا سعادت آثارا
عمل به نیت درست میشود چون بجهاد کفار دار الحرب رفته اند اول تصحیح نیت نمایند تا نتیجه بران مترتب شود
باید که مقصود ازین جنگ و جدال اعلای کلمه اسلام باشد و توهین و تخریب اعدای دین بود که ما بآن ماموریم
و مقصود سر جهاد هم همین است باموری دیگر نیت خود را باطل نسازند علوفه غازیان از بیت المال مقرر است که
منافی جهاد نیست و در اجر غازیان نقصان نمی آرد نیتهای بد ابطال عمل مینماید تصحیح نیت بکنند و از بیت المال
علوفه خورند و جهاد نمایند و امیدوار اجرهای غازیان و شهیدان باشند بحال شما غبطه می آید که در باطن
بحق مشغولید جل و علا و در ظاهر نماز بجماعت کثیره ادا مینمائید مع ذلک بدولت جهاد کفار دار الحرب
مشرف گشته اید هر که سلامت می ماند غازی است و مجاهد و آنکه هلاک شود شهید پاک است اما همه
بعد تصحیح نیت متصور است اگر حقیقت نیت متحقق نشود بتکلف خود را برین نیت باید آورد و حضرت

حق سبحانه ملتجی و متضرع باید بود تا حقیقت نیت میسر گردد ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر نصیحت
دیگر که بیان آن نموده می آید التزام نماز تهجد است که از ضروریات طریق است در حضور هم بشما هم گفته بود که اگر احیانا
سحر نخیزید و بیداری خلاف معتاد میسر نشود جمعی از متعلقان را برین امر باید گماشت تا در آن وقت شما را بالطوع
یا بکره بیدار سازند و نگذارند که شما در خواب غفلت افتاده باشید چون چند روز چنین کنند امید است که
بی تکلف مداومت دولت میسر گردد نصیحت دیگر احتیاط در لقمه است چه در کار است که هر چه از هر جا کسی بیارد
باید خورد بی ملاحظهٔ حل و حرمت شرعی نباید کرد این کس بسر خود نیست تا هر چه داند بکند مولای دارد جل سلطانه
که بامر و نهی تکلیف فرموده است و رضا و عدم رضای خود را بتوسط انبیا که رحمتهای عالمند علیهم الصلوات والتسلیمات
بیان نموده است پس سعادت بنده باشد که خلاف مرضی مولای خود را ارتکاب ننماید و بی اذن مولا در ملک
ملک مولی تصرف کند شرم باید داشت رعایت رضای صاحب مجازی مینمایند و نمیخواهند که دقیقه درین باب
فروگذاشت شود مولای حقیقی را تاکید و مبالغه از امر و نهی مخبر صادق بطریق بلیغ مینماید هیچ التفات بآن
نمی نمایند این اسلام است یا کفر نیک تفکر کنید و هنوز هیچ نرفته است و تدارک ما سبق ممکن است که التائب
من الذنب کمن لا ذنب له بشارت است و مقصر اثر مع ذلک اگر کسی مصر بر ذنب بود و بآن خورسند باشد منافق است
صورت اسلام دفع عقوبت او نماید و منع عذاب او نکند زیاده چه تاکید و مبالغه نماید العاقل تکفیه الاشارة
دیگر در مواضع مخوف و در محال استیلاء اعدا از برای امن و رفاهیت قرأت سورهٔ لایلاف مجرب است
اقلا هر روز و هر شب یازده بار بخوانند و در حدیث مصطفویه علیه وعلی آله الصلوة والسلام آمده است من نزل
منزلا ثم قال اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لا یضره شیء حتی ارتحل من منزله ذلک والسلام علی
من اتبع الهدی مکتوب هشتادم بمولانا عبد الواحد لاهوری صدور یافته در بیان اسرار و حقائق
کعبهٔ معظمه که چنانچه در انسان نمونهٔ عرش است نمونهٔ کعبه هم است و مناسب آن که در انسان چنانچه قلب او
نمونهٔ عرش رحمن است جل سلطانه و ظهور قلبی او انموذج ظهور عرشی است از بیت الله نیز در انسان نشانه است
که میانه است و از همین دشمنان بیگانه است و بحسن سبقت یگانه است ارباب این دولت عظیم بالاصالت انبیا اند
علیهم الصلوات والتسلیمات و بتبعیت و وراثت این بزرگواران از امتان ایشان هر کرا باین دولت مشرف سازند
در اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات ببرکت صحبت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این دولت بیشتر بوده است و
بعد ازمان اصحاب قلت پیدا کرده بعد از قرون متطاوله اگر یکی را باین دولت بوراثت و تبعیت مشرف سازند

مغتنم بود و کبریت احمر باشد و این شخص داخل زمره اصحاب کرام است علیهم الرضوان و از سابقان است و صاحب
این نسبت علیه بدولت مرکز مطلوب متمیز است هرچند در نفس مرکز همه مراتب است اما بدولت سبقت مشرف است
زیاده ازین معما چه وانماید و بیش ازین رموز چه شرح دهد چون بفضل الله سبحانه این نسبت علیه سرپیرا گردد
نسبتهای پیش همه رو بزوال آرد و نامی و نشانی ازان نماند این نسبت علیه چه نسبت غیر قلبیه را اذا جاء نهر الله
بطل نهر عیسی نشان آن موطن است اصحاب این دولت بصراط مستقیم اند که بوصول مطلوب محاذی افتاده است
و آنکه ازین صراط بیمین و شمال است وصولش بظلی از ظلال است اگرچه در ظلال مراتب متفاوت اند اما همه
بداغ ظلمت متسم اند ؎ فراق دوست اگر اندک است اندک نیست ؎ درون دیده اگر نیم مو ست
بسیار است ؎ هر که از صراط مستقیم برابر دانه خردله جدا افتاد تا میرود دورتر میرود و از وصول بمطلوب بعیدتر
میرود ؎ ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ؎ کین ره که تو میروی بترکستانست ؎ ثبتنا الله سبحانه علی الصراط
المستقیم والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب هفتاد و یکم** بحضرت مخدوم زادگی جامع علوم عقلی و نقلی
خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی صدور یافته لا اله الا الله محمد رسول الله کلمه اولی متضمن اثبات مرتبه ذات
تعالت و تقدست ظهور مرتبه وجوب در صورت مثالی بصورت نقطه اقرب است از ظهور آن مرتبه که بصورت طویل و عریض
مشهود گردد هرچند در ان مرتبه نه نقطه را گنجایش است و نه دائره را نه آنجا طول را مجال است نه عرض و عمق را
لاجرم در صورت کشفیه کلمه مثبت در رنگ نقطه مینماید و کلمه محمد رسول الله که منبی از دعوت خلق است که با اجسام
و جواهر تعلق دارد و طول و بسط را آنجا قدم راسخ است ناچار صورت مثالی این مقام در نظر کشفی طویل و عریض
می درآید درینمقام سالک بواسطه بقیه سکر که در وی مانده است کلمه ثانیه را در رنگ دریای محیط می یابد و کلمه
اولی را در رنگ نقطه در جنب آن دریا خیال میکند ازینجا است که این فقیر نیز بواسطه بقیه سکر که مانده بود
حکم کرده است و نوشته که کلمه ثانیه دریای است که در جنب آن کلمه اولی نقطه است و درینمقام صاحب فتوحات
مکیه نیز گفته است که جمع محمدی است بی پایان آلهی جل سلطانه و چون بعنایت الله سبحانه وسعت بیچونی مرتبه
وجوب تعالت و تقدست پرتو انداز دو احاطه بیکیفی آن مرتبه مقدسه ظاهر گردد عالم بتمامه با این طول و عرض
حکم جزء لایتجزی پیدا کند نسبت بدریای بی پایان چیزی را که اول نقطه می یافت انوقت دریای بی پایان
می یابد و دریای محیط را از جزء لایتجزی خردتر می بیند ازینجا کسی گمان نکند که ولایت افضل از نبوت
باشد زیرا که ولایت مناسب کلمه اولی است و نبوت ملائمه کلمه ثانیه زیرا که گوئیم نبوت عبارت از حصول

هر دو کلمه مقدس است عروج نبوت بکلمهٔ اولی تعلق دارد و نزول آن بکلمهٔ ثانیه پس مجموع کلمتین حاصل مقام نبوت باشد
نه آنکه کلمهٔ ثانیه حاصل مقام نبوت است چنانچه جمعی گمان برده اند و کلمهٔ اولی را مخصوص بولایت داشته اند
نه چنین است بلکه هر دو کلمه هم حاصل مقام ولایت اند باعتبار عروج و نزول و هم حاصل مقام نبوت اند بعروج
و نزول غایة ما فی الباب مقام ولایت ظل مقام نبوت است و کمالات ولایت ظلال اند مر کمالات نبوت را
در مقام سکر هر چه بگویند معذور اند و این فقیر نیز در سکریات با ایشان شریک است ولهذا در بعض مکاتیب
خود کلمهٔ اولی مناسب مقام ولایت نوشته است و کلمهٔ ثانیه را مناسب مقام نبوت سکر هم نعمت عظمی است اگر بصحو
آرند و از کفر طریقت باسلام حقیقت برند ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا بالصدقة حبیبک محمد علیه وعلی آله
الصلوة والسلام ویرحم الله عبدا قال آمینا

مکتوب هفتاد و دوم بمخدوم زادگی خواجه محمد معصوم صدور یافته
در بیان آنکه معاملهٔ بیت الله المقدس فوق تجلیات و ظهورات است و فوق ظهور عرشی است و در بیان الحاق و وصول
بحقیقهٔ کعبه و شوق زیارت صورت بصورت کعبهٔ معظمه

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی ظهور عرشی هر چند
فوق همه ظهورات است اما معامله که به بیت الله المقدس مربوط است فوق ظهورات و تجلیات است آنجا نام ظهور و
تجلی بردن بی تکلف است تجلیات و ظهورات حکم محیط دائره دارند و این معامله در حکم مرکز آن دائره است و شک نیست که
محیط دائره با وجود وسعت ظل مرکز دائره است زیرا که همان نقطهٔ مرکز ظل خود در رنگ محیط ساخته است و بصد رنگ نقطه
بر آمده محیط دائره گشته است و در ما نحن فیه تعبیر بنقطه از قبیل تعبیر باقرب اشیاست والا آنجا نقطه نیز در رنگ
دائره مفقود است نه ظاهر را آنجا مجال است و نه مظهر را در آن موطن نه اصل گنجایش دارد و نه ظل چه اصل نیز
از آن دولت سرا در رنگ ظل در راه مانده است
چگویم با تو از مرغی نشانه ● که با عنقا بود هم آشیانه
ز عنقا هست نامی پیش مردم ● ز مرغ من بود آن نام هم گم
کعبهٔ انبیای بنی اسرائیل علی نبینا وعلیهم الصلوة
والتحیات که صخرهٔ بیت المقدس است کمالات ظهورات آن آخر رجوع بکمالات این کعبهٔ معظمه دارند و ملحق
باین میگردند چه اطرافات را غیر از لحوق بمرکز چاره نیست طرق تا بمرکز نرسد که صراط مستقیم است بمطالب راه
نیابد و اشوقاه الی لقاء الکعبة المعظمة قال الله تبارک و تعالی ان اول بیت وضع للناس للذی
ببکة مبارکا و هدی للعالمین فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا و لله علی الناس حج البیت
من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین هر چند بفضل الله سبحانه الحاق بحقیقت کعبه میسر
شده است و ترقیات بی اندازه بعد از لحوق بوصول پیوسته است اما شوق ملاقات صورت بصورت است

حج فرض اگر گشته است و امن طریق هم بواسطۂ غلبۂ سلامت متحقق شدہ است و شوق ادائے آن فرض هم بر وجه کمال است لیکن تسویف در تسویف است استخاره به سفر مساعدت کم مینماید و هر چند نیک متوجه میشود راه رفتن نمی کشاید و وصول بکعبه بنظر نمی در آید چه توان کرد در تاخیر ادائے فرض اینهمه عذر با سود مند نیست بهر حال بقصد ادائے فرض حج بتوفیق الله سبحانه از خانه باید بر آمد و بدیده و سر قطع مراحل باید نمود اگر وصول میسر شد نعمت است عظمے و اگر در راه ماند امید واری نقد وقت است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه و بارک و سلم ﴿مکتوب هفتاد و سوم بحضرت مخدوم زادگی مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافت در بیان ظاهر و باطن انسان کامل و ما یناسب ذلک﴾

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی انسان عبارت از مجموع خلق و عالم امر است و عالم خلق را صورت ظاهر انسان تصور مینمایند و عالم امر را حقیقت و باطن انسان میدانند و اعیان ثابته را که حقائق ممکنات گفته اند باین اعتبار است که ممکنات ظلال آن اعیان اند و آن اعیان و صول اینها است چه حقیقت و ماهیت ممکنات همان ظلال اعیان است که ممکنات بآن ظلال ممکنات گشته اند و وجود ظلی پیدا کرده بخلاف اعیان که تعینات وجوبیه انجا اثبات مینمایند و فوق مراتب امکان آنرا میدانند زیرا که تعین وحدت و تعین واحدیت را که مرتبۂ اعیان ثابته است تعین وجوبی گفته اند و سه تعین دیگر را که تعین روحی و تعین مثالی و تعین جسمی باشد تعین امکانی دانسته اند پس تعین وجوبی را که حقیقت تعین امکانی گویند بر سبیل تجوز خواهد بود که حقیقت امکانی از عالم امکان خواهد بود که از مرتبۂ وجوب اصل شئی گویا حقیقت شئی است پس انچه گفته اند که صوفی کائن و بائن است یعنی بظاهر با خلق است و بباطن ایشان جدا است که با حق است سبحانه مراد از ظاهر عالم خلق او دانسته اند و از باطن عالم امر او در خواسته اند و این مقام را که جمع بین التوجهین است پس عالی گفته اند و مقام تکمیل و ارشاد دانسته اند و مرتبۂ دعوت انگاشته و این فقیر را درین موطن معرفت خاصه است و آن اینست که شخصے باشد از خص خواص که نسبت باو مجموع عالم خلق و عالم امر صورت و ظاهر بود و حقیقت و باطن او همان اسم بود که مبدأ تعین او است با اسماء و شیونات دیگر که کالاصل اند مر آن اسم را حتی انتهت الی حضرت الذات المجردة عن الشیون والاعتبارات این عارف تام المعرفه چون جمیع مراتب امکانیه را طی کرده و وصول بآن اسم که قیوم است او را میسر شده است دانائی او از مراتب امکانیه کنده شده بآن اسم منطبق گشته است و بترتیب بر سبیل عروج آنا فانا بمراتب فوق

آن اسم که کالاصل اند مر آن اسم را انطباق یافته است و بر همین نمط با حارثیت مجرده رسید و پس از تتمیم این انطباق آنهای او حقیقت او گشته است که عالم امر او در رنگ عالم خلق او صورت آن حقیقت شده و این صورت در رنگ جامه است مر آن حقیقت را که همچون شخص لابس است مر آن جامه او چون دیگران را اطلاق انا مقصور بر عالم خلق و عالم امر نیست لاجرم صورت و حقیقت اینها همین عالم خلق و عالم امر باشد و آن اسما که مبادی تعینات ایشان اند پیش از قیوم ایشان نباشند **سوال** عارف هر چند بکمال معرفت برسد از جمله ممکنات است و از امکان بوجوب متصف نمیگردد پس اسمی که قیوم اوست و از مرتبه وجوب است چگونه حقیقت او بود و جز او باشد **جواب** گویم که این حقیقت باعتبار شهود است نه باعتبار وجود تا محذور لازم آید چنانکه بقا بالله گفته اند این شهود مجرد تخیل نیست ثمرات و نتائج بران متفرع است ؎ فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست ؛ هم قصه غریب و حدیث عجیب هست ؛ پس محقق شد که آنچه مجموع صورت و حقیقت دیگران است صورت این عارف است که نسبت بحقیقت این صورت همچون جامه یکتا است نسبت بشخص لابس آن جامه پس دیگران از حقیقت آن چه دریابند و چه فهم کنند و غیر از مماثل صور و حقائق خود با چه صورت نمایند معرفت این عارف مستلزم معرفت حق است سبحانه اذا رأوا ذکر الله سبحانه شان ایشان است الهی چه نسبت است آنکه دوستان خود را کردی که هر که ایشانرا شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشانرا نشناخت و آنچه فقیر در بعضی کتب و رسائل خود نوشته است که عارف تام المعرفة بعد از رجوع بدعوت بکلیت خود متوجه عالم میگردد نه آنکه ظاهرش بخلق است و باطنش بحق جل سلطانه مراد از ان کلیت عالم خلق و عالم امر اوست چنانچه متعارف قوم است یعنی بعالم خلق و عالم امر هر دو متوجه دعوت میگردد و آن حقیقت و باطن که این فقیر در باب نوشته است و اسم قیوم و ما فوق آن مراد داشته توجه او بحق جل و علا معنی ندارد که از عالم وجوب است چنانچه گذشت پس بهر تقدیر در وقت رجوع توجه عارف کامل بتمام بجانب خلق است و آنکه یکرو بخلق دارد و روی دیگر بحق جل و علا دارد و متوسط سیر است لیکن از ان شخص سالک بلند تر است که روش بتمام بحق است جل و علا سلطانه زیرا که این شخص در ادای حقوق عباد ناقص است آنکس ادای هر دو حق حق خالق جل و علا و حق مخلوق کما ینبغی بجای آرد و خلق را بجانب خالق میخواند جل سلطانه پس نسبت او اکمل باشد باید دانست که توجه بحق جل سلطانه بعد سه طلب و بعد در حق این عارف نصیب دیگران گشته است که توجه محتاج اند هیچکس ندیده که بخود متوجه باشد فکیف که از خود نزدیکتر باشد که توجه بوی صورت ندارد و این عدم توجه

از خصائص کمالات آن عارف است و در بینان نزدیک است که آنرا نقص انگارند و توجه را از عدم توجه
کمال قصور نمایند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف دهاد که بجهل مرکب خود حکم نکنند و هنر را عیب
ندانند. **مکتوب هفتاد و چهارم** بخواجه هاشم صدور یافته در تاویل کریمه فمنهم ظالم لنفسه الآیة و در بیان کریمه
انا عرضنا الامانة الآیة و در بیان خلافت انسان کامل که معامله او بجاے میرسد که او را قیوم جمیع
اشیا میسازند آن ظالم لنفسه است و مقتصد را بتدیم و تحلیل تعبیر نموده اند و سابق بالخیرات را محب محبوب
سر حلقه آن محمد رسول الله علیه و علی آله الصلوة والسلام قال الله تبارک و تعالی و تعاظم ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله تعالی و قال الله تعالی
انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه
کان ظلوما جهولا مراد الایتین ما اراد الله سبحانه و نحو یا ولنا ما ظهر لنا ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا
باید دانست که ان الله خلق آدم علی صورته او تعالی از صورت منزه و متعالی است پس خلق آدم بر صورت
او سبحانه باین معنی تواند بود که اگر مرتبه تنزیه را در عالم مثال صورتے فرض کرده شود هر آئینه این صورت جامع
خواهد بود که انسان جامع بران صورت موجود گشته است صورت دیگر را قابلیت آن نیست که مثال آن مرتبه
مقدسه تواند بود مرآت آن تواند گشت ازینجاست که انسان شایان خلافت او تعالی گشته است زیرا که
تا بر صورت شی مخلوق نگردد شایان خلافت آن شی نباشد چه خلیفه شی خلف شی است و نائب
مناب آن شی است و چون انسان خلیفه رحمان گشت تعالی ناچار تحمل بار امانت را متعین شد
لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه آسمانها و زمینها و کوهها جامعیت از کجا یابند تا بصورت او تعالی
مخلوق گردند و شایان خلافت او تعالی باشند و تحمل بار امانت او سبحانه نمایند و محسوس میگردد
که اگر این بار امانت را فرضاً با آسمان و زمین و کوه حواله نمایند پاره پاره گردند و هیچ اثرے از انها
باقی نماند و آن امانت بزعم این حقیر قیومیت جمیع اشیا است بر سبیل نیابت که مخصوص بکمل افراد
انسان است یعنی معامله انسان کامل تا بجاے میرسد که او را قیوم جمیع اشیا بحکم خلافت میسازند
همه را افاضه وجود و بقاے سائر کمالات ظاهری و باطنی بتوسط او میرسانند اگر ملک است باو متوسل است
و اگر انس و جن است باو متشبث و فی الحقیقت توجه جمیع اشیا بجانب او ست و همه نگران اویند این معنی را
دانند یا نه فرمود انه کان ظلوما جهولا کثیر الظلم علی نفسه بحیث لا یبقی من وجوده ولا من توابع وجوده

اثر ادلا حکما وتا برخود چنین ظلم ننماید شایان تحمل بار امانت نبود جهولا کثیر الجهل بحیث لا یکون له
علم ولا ادراک بالمطلوب بل عجز عن الادراک وجهل عن العلم بالمقصود واین عجز وجهل در ان موطن
کمال معرفت است لان اجهلهم اعرفهم به ولا شک ان اعرفهم الیق بحمل الامانة این دو وصف گویا
علت تحمل بار امانت اند حاصل این عارفی که بمنصب قیومیت اشیا مشرف گشته است حکم وزیر دارد
که مهمات مخلوقات را بوی مفوض داشته اند هر چند انعامات از سلطان است اما وصول آنها مربوط
بتوسط وزیر است رئیس این دولت ابو البشر حضرت آدم است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام واین
منصب عالی بالاصالة مخصوص بانبیاء اولے العزم است علیهم الصلوات والتحیات وبتبعیت ووراثت
بزرگواران هر که را باین دولت مشرف سازند ع بکریمان کارها دشوار نیست ⁂ وطائفه اولی از
وارثان کتاب که برگزیدگان از عباد اوتعالی همین ظالم لنفسه است که بمنصب وزارت وقیومیت مشرف است
وطائفه ثانیه ازین برگزیدگان که تعبیر از ایشان بمقتصد فرموده است ازانند که بدولت خلت مشرف گشته اند
وصاحب سر واهل مشورت اند هر چند معامله کار وبار بادشاهت بوزیر مربوط است اما خلیل ندیم است
وصاحب انس والفت است این ازبرای فرحت خود است وآن ازبرای مهمات دیگران است شتان ما بینهما
وسر حلقه این مقام عالی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وهر کرا باین مقام
عالی مشرف سازند وفوق مقام خلت مقام محبت است که طائفه ثالث که سابق بالخیرات اند بآن مقام
اعلی مشرف گشته اند یار وندیم دیگر است ومحب ومحبوب دیگر اسرار ومعاملاتی که میان محب ومحبوب میگذرد
یار وندیم را در انجا چه مدخل هر چند در وقت کمال انس والفت اسرار حقیقت محبت را بخلیل جلیل القدر
درمیان میتوان آورد واورا محرم اسرار محب ومحبوب میتوان ساخت سر حلقه محبان حضرت کلیم الله است
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وسر گروه محبوبان حضرت خاتم الرسل است وعلیه وعلیهم الصلوة والتحیات
والتسلیمات وبتبعیت ووراثت این صاحب دولتان هر کرا باین دو مقام مشرف سازند ومقاماتیکه
مقام محبت اند در مکتوبے از مکتوبات این فقیر ذکر یافته اند وصدر نشین آنجا نیز محمد رسول الله است
علیه وعلی آله الصلوة والسلام همه اهل مقام سابقان است که نصیب فرقه ثالثه است از وارثان کتاب
ربنا اتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی ⁂ مکتوب هفتاد و پنجم
بمیرزا مظفر صدر دریافت دربیان آنکه محن وبلیات مر دوستان را کفارات است که بتضرع وزاری عفو عافیت

باید طلبید سلمکم الله سبحانه عما لا یلیق بجنابکم درد و محن و بلیات دنیویه هر دوستان را کفارات هر زلات
ایشان است التضرع و زاری و التجا و انکسار عفو و عافیت از جناب قدس او تعالی باید طلبید تا زمانیکه اثر
اجابت مفهوم شود و تسکین فتنه معلوم گردد هرچند دوستان از ایشان در چنین کارها اند اما صاحب معامله
حق باین کار است دارو خوردن و پرهیز نمودن کار صاحب مرض است دیگرانرا بیش از دعوات اند نیستند
در ازاله مرض حقیقت معامله آنست که هر چه از محبوب حقیقی برسد با کشادگی جبین و فراخی سینه و در منت
قبول باید کرد بلکه بآن متلذذ باید گشت رسوائی ولی ناموسی که مراد محبوب است نزد محب بهتر از
ناموس و ننگ و نام است که مراد نفس او است اگر این معنی در محب حاصل نگردد در محبت ناقص است بلکه
کاذب است ع گر طمع خواهد ز من سلطان دین * خاک بر فرق قناعت بعد ازین * چون بیشار شریعت مآب
چون از خدمت برگشته آمدند از احوال سفر و تنگی احوال مسافران بیان نمودند فاتحه سلامت و عافیت ایشان
خوانده شد ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من
قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم
الکافرین سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین مکتوب
هفتاد و ششم بملا فرخ حسین صدور یافته در بیان حقیقت عرش که برزخ است در میان عالم خلق و امر و از هر دو
رنگی دارد و از جنس ارض و سما نیست و بیان کرسی و وسعت آن * الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی عرش مجید
از عجائب مصنوعات حق است سبحانه برزخی است میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر که هم رنگی ازین دارد و هم رنگی
از آن و عالم خلق که در شش روز خلق شده است و از زمین و کوهها و آسمانها که در کریمه خلق الارض فی یومین الخ
واقع شده است ایجاد عرش بر خلق اینها مقدم است چنانچه فرموده تعالی و تقدس هو الذی خلق السموات
والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء بلکه تقدم خلق نیز ازین کریمه مفهوم میگردد پس عرش مجید چنانچه از
جنس ارض نیست از جنس سموات هم نیست چه او حظ وافر از عالم امر هم دارد و اینها ندارند غایة ما فی الباب چون
او در سموات مناسبت بیشتر است نسبت بزمین ما چار عد و در سموات است و الا فی الحقیقت چنانچه او از
ارض نیست از سما هم نیست پس لاجرم آثار و احکام ارض و سما جدا باشند باقیماند معامله کرسی که از کریمه وسع کرسیه
السموات والارض مفهوم میشود که کرسی نیز از سموات جدا است و اوسع جمیع اینها است و شک نیست که کرسی از عالم امر نیست که آنرا
در رتبه عرش گفته اند معامله عالم امر فوق عرش است و چون از عالم خلق بود خلق او از سموات جدا باشد باید که خلق او

در ماوراء این شش روز بوده در یمعنی هیچ محظور لازم نمی آید چه تمام عالم خلق را درین شش روز خلق فرموده است
تعالی که خلق بار که از عالم خلق است در ماورای این شش روز است وتقدم دارد برین شش روز چنانچه گذشت وچون معامله
کرسی نیک بر ما مکشوف نشده است تحقیق آنرا بر وقت دیگر انداختیم که از کرم حق جل وعلا امیدواریم وبما داریم رب
زدنی علماً ازین تحقیق دو اعتراض قوی مندفع گشت یکی آنکه چون زمین وآسمانها نبوده تعیین وتشخیص شش روز
ازکجا بوده وروز یوم الاحد از یوم الاثنین چگونه جدائی داشته ویوم الثلثاء از یوم الاربعاء چه نوع متمایز بوده ویوم الخمیس
از یوم الجمعه چگونه متمیز گشته وچون سبقت خلق عرش بر خلق ارض وخلق سموات معلوم گشت حصول زمانه
مسطور شد وثبوت ایام بوضوح انجامید واعتراض مندفع گشت چه در کار نیست که امتیاز ایام مفهوم بطلوع
وغروب آفتاب بوده چه در بهشت این طلوع وغروب نیست وامتیاز ایام ثابت است کما ورد فی الاخبار
اعتراض دوم که مندفع شد ومخصوص بعلوم این فقیر است آنست که در حدیث قدسی آمده است
جل سلطانه لایسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن ازین حدیث مفهوم میشود
که ظهور اتم مخصوص بقلب عبد مؤمن است وغیر او را این دولت میسر نشده است ودر مکتوبات خود
خلاف آن نوشته که ظهور اتم مر عرش مجید است وظهور قلبی لمعه ایست از ظهور عرشی واز تحقیق سابق معلوم شد
که آثار واحکام عرش مجید از آثار واحکام ارض وسموات علیحده است در ارض وسموات گنجایش نبوده در عرش
بوده آری زمین وآسمان با آنچه درینهاست قابلیت آن وسعت ندارند غیر از قلب عبد مؤمن که مستعد این
دولت است پس حصر وسعت قلبی باعتبار ارض وسموات شد نه نسبت بجمیع مصنوعات که شامل عرش مجید هم بود تا
خلاف مفهوم حدیث قدسی متصور شود فاندفع الاعتراض الثانی ایضاً باید دانست عرش مجید که محل ظهور تام است چون
ارض وسموات را با آنچه درینهاست در تقابل آن می اندازم بی توقف ناچیز ومضمحل میگردند اثری ازینها باقی
نمی ماند الا قلب انسانی که منصبغ برنگ اوست باقی میماند ولاشئ محض نمیگردد وهمچنین ظهوریکه در جانب
فوق بماوراء عرش تعلق دارد که از عالم امر صرف است عرش را نسبت بآن مرتبه همین حکم است که ارض و
سموات را نسبت بعرش بوده است وهمچنین هر فوق را نسبت بتحت خود همین حکم است الی ان ینتهی عالم الامر بعد از
تمامی این دائره معامله بحیرت است وبجهل اگر معرفت است هم مجهول الکیفیت است که فراخور عقل وفهم حادث نیست
شمه از کمالات انسانی وقلب انسان نیز بگویم ؎ عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی * عرش مجید هر چند اوسع
ومظهر اتم است اما علم بحصول این دولت خود ندارد وشعور باین کمال او را حاصل نیست بخلاف قلب انسانی که

مناسب شعور است و بعلم و معرفت خود معمور قربت دیگر در قلب آن انست که بیان می نمائیم نیک استماع نمائی
مجموعه انسان که آنرا عالم صغیر نامند هر چند مرکب از عالم خلق و عالم امر است اما آنرا هیئت وحدانی حقیقی
حاصل است که آثار و احکام بران هیئت مرتب است و عالم کبیر را این هیئت حاصل نیست اگر هست
اعتباری است پس مجموعه که ازرا وراین هیئت وحدانی بانسان و بتوسط او بقلب انسان میرسد عالم کبیر
و عرش مجید که همچون قلب است مر آن عالم را ازین فیوض و برکات قلیل النصیب است و ایضاً جزو ارضی
که فی الحقیقت خلاصه مخلوقات است و با وجود دوری از قرب ظهور است کمالات آن در مجموعه عالم صغیر
سرایت نموده است و در عالم کبیر فی الحقیقت چونکه مجموعه نیست این سرایت آنجا مفقود است پس
قلب انسان این کمالات را نیز دارد بخلاف عرش مجید باید دانست این فضائل و کمالات که در قلب
اثبات نموده مے آید چون نیک ملاحظه نماید از قبیل فضل جزئی است فضل کلی در ظهور عرشی است لیکن
مثل عرش و مثل قلب چنان مے یابد که گویا آتشی است وسیع که دشت و صحرا منور ساخته است و
ازان آتش مشعلے گیر آمده اند که بواسطه لحوق بعضے امور نورانیت دیگر پیدا کرده است که در آن آتش نیست
و شک نیست که این زیادتی جز فضل جزئی اثبات نمی نماید والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها
ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و اصحابه اجمعین
و بارک و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و الملائکة المقربین اجمعین **مکتوب هفتاد و هفتم**
بمولانا حسن برکی صدور یافته در جواب عریضه او که اعتراضات بر طور کلام صوفیه نموده بود و در آخر مکتوب
نوشته بود که گویا هر حکمی از احکام شرعیه دریچه ایست که موصل است بشهر مقصود و در استفسارهای دیگر که نموده شده
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی شیخ حسن احسن الله تعالی حاله رسید چون بوی از
تشرع و استقامت داشت خوشوقت گردانید نوشته بودند که سلوکی که مشهور است و معتقد سالکان که مفهوم ما است
این است که مبتدی را ذکر باید گفت تا وقتیکه دل گویا شود و باز تا وقتیکه از ذکر گفتن باز ایستد و محل الهامات
و تجلیات شود و سالک بمقام فنا رسد که اول قدم ولایت است و گفته اند که فنا آنست که از دید و دانش
سالک آنچه مسمی بالغیر است رخت بر بندد بغیر از وجوب تعالی و تقدس در دید و دانش سالک نماید که آنرا شهود
و مشاهده و غیر هما گفته اند مقصود آنکه بزعم خود حق را می بیند تعالی و مسمی بالغیر نمی بیند و درین مشرب که طریقت
می نامند و نوشته اند که فقیر را این معارف و مانند این معارف از جا میبرد زیرا که اگر مقصود ایشان انیست که

حق را جل وعلا سلطانه در دنیا به بصر یا به بصیرت دیده میشود اگر باین شهود و رؤیت شهود دارند پس ایشان نیز
مشترک طریقت باشند و اگر ازین معنی شعور ندارند پس از چه خبر میدهند نوشته اند که آنچه می بینند بکل وجه من الوجوه
خواه تجلی صوری باشد و خواه معنوی و خواه نوری و غیر ایشان و آن مرئی را که ذات حق میدانند جل وعلا
من حیث هی که آنچه مسمی بالغیر است ظهور او میدانند نزد این فقیر هیچ اصل ندارد و از کار رست و خلاف نص کریمه
لیس کمثله شیء و کریمهٔ لا تدرکه الابصار شاهد این معنی است پس این قوم چه می بینند و چه میدانند که میگویند
که غیر حق نمی بینیم جل وعلا و نمیدانیم که آنها اعتبارات از شهود و مشاهده کرده اند و انهمه اندیشه ها که در تدبیر اهل و
عیال خود مینمایند غیر است یا نه بدانید و آگاه باشید که انهمه در ازالهٔ شبهها و اعتراضات نا ملائم که بر مشائخ
طریقت کرده اند قدس الله تعالی اسرارهم منشای آن نارسائی همت است مراد این بزرگواران از توحید شهودی که
یکی را دیدن است مربوط بنسیان ماسوا است از ضروریات طریقت این بزرگواران است تا این نشود از
گرفتاری اغیار خلاصی نگردد شما این نسبت و بارها این دولت تحریر نمائید شهود و رؤیت که در عبارات
اکابر مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم واقع میشود کنایت از حضور بیچونی اوست تعالی و تقدس که مناسب
مرتبهٔ تنزیه است و از حیطهٔ ادراک که از عالم چون است بیرون است و این دولت حضور را در دنیا مخصوص
بباطن داشته اند ظاهر را همه وقت از دریافتن چاره نیست لهذا گفته اند در عالم کبیر چنانچه مشرک و موحد است
در عالم صغیر نیز مشرک و موحد جمع است باطن کامل همه وقت موحد است و ظاهر آن مشرک پس باطن کامل
بیخدا باشد جل وعلا و ظاهر او در تدبیر اهل و عیال بود هیچ محظور لازم نیاید و اعتراض نافهمیدگی است
زنهار این قسم سخن نکنند و از غیرت خداوندی جل سلطانه بترسند مدعیان این وقت ظاهر اشعار از شهود تشبیه
سے آرند ملاحظهٔ بزرگان ضرور نیست اگر بر محدثات و مخترعات مدعیان سخن کنند گنجایش دارد و ما آنچه
مقرر قوم است و لابد این راه است آنجا سخن گفتن نامناسب است شما در رسائل و مکتوبات فقیر دیده آید که از
توحید شهودی چه قدر نوشته است و آنرا از ضروریات راه قرار داده باشیم ازین معنی بر استغفار نموده و
بجنس در بیت سوال میکردید این کلیست که از مفارقت مرحومی مولانا احمد علیه الرحمة شگفته است در حیوة
مولانا هرگز این قسم سخن از شما بظهور نمی آمد نیات واقع شد که نوشته اید و تنبیه یافته اید و پیشتر هم آنچه رد و که
نویسید و ملاحظهٔ صحت و سقم نکنید اگر صحیح است باعث مسرت است و اگر سقیم است سبب انتباه است بهر حال
از نوشتن تقاعد نکنند بعد از سالی کتابت شما همراه قافله می آید در سالی یکبار هم نصائح ضروریه ضرور نیست

یاران نه نویسند و چیزی پرسند راه گفتگو نمیکشاید پرسیده بودند که قلب از جمله ظاهر است یا از جمله باطن ظاهر
و باطن عارف را در مکتوبی بتفصیل نوشته است بملا عبد الحی خواهم گفت که نقل آن بشما فرستد از انجا ملاحظه نمایند
و ایضاً پرسیده بودند طریقی که بی تجلیات و کشفیات طریق شناختن متوسط و منتهی آن طریق چیست بدانند اگر این
سالک که علم براحوال خود ندارد در صحبت شیخ کامل مکمل راه و آن راه بین است علم آن شیخ بحال او کافی است
و با علام او توسط و انتهای او را خواهد دانست و نیز اگر آن شیخ او را یک نوع اجازت ارشاد خلق داده است
احوال مریدان او مرایای کمالات او خواهد گشت و از انجا مطالعه نقص و کمال خود خواهد نمود و علامت از برای
معرفت انتها آنست که سالک را غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ باقی نماند و سینه او از جمیع ما سوای
تعالی و صاف شده نهایت را مراتب بسیار است بعضها فوق بعض و قدم اول در نهایت همین است که ذکر یافته
والله سبحانه الموفق نوشته بودند معارفیکه این بی بضاعت را تسلی میدهد معارف شرعیه است گویا هر حکمی
از احکام شرعیه دریچه ایست که موصل است بشهر مقصود و نشانه است از ان شاه بی نشان و همین است
نصب العین بیت ع ما بسفر میرویم عزم تماشا کراست ٭ ما براه میرویم کز همه عالم وراست ٭ این همه معرفت شما
بسیار عالی است و بسی عالی است و امید داری بخش است مطالعه این معرفت بسیار محظوظ ساخت و ما ملامت
اول مکتوب را زائل گردانید حضرت حق سبحانه و تعالی از همین راه بمقصود رسانا د و پرسیده بودند که بعضی از
رجال و نساء می آیند و طریقه التماس مینمایند و از اکل دبس که بربوا حاصل میگردد پرهیز نمیکنند و میگویند
که ما بحیله شرعی آراسته میسازیم امر بگفتن طریقه هست یا نه طریقه را بایشان بگویند و ترغیب باجتناب محرم نمایند
شاید ببرکت طریقه از ان اشتباه برآیند دیگر از ان دو علم سفید که در جانب مشرق عقیب یکدیگر ظاهر
شده بودند استفسار نموده بودند بعد از استفسار یاران درین باب مکتوبی نوشته است بملا عبد الحی خواهد گفت
انشاء الله تعالی که نقل آنرا نیز بشما فرستد و ایضاً پرسیده بودند که ختم کلام الله کردن و نماز نفل
گزاردن و تسبیح و تهلیل کردن و ثواب آنرا بوالدین یا باستاد یا باخوان دادن بهتر است یا بکسی ندادن
بهتر بدانند که دادن بهتر است که هم نفع بغیر است و هم نفع بخود و در نا دادن نفع مخصوص بخود است و نیز شاید
بطفیل دیگران آن عمل را قبول فرمایند والسلام مکتوب هفتاد و هشتم بارباب خان صدور یافته
در بیان محبت و اخلاص این طائفه علیه که آن محبت و اخلاص رتبه فنای بالله و بقا بالله است و ما یناسبه
بعد الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی دولتیست خوشگوار که در خاندان شما احساس کرده می آید

با وجود اسباب غنا و با حصول مواد استغنا نیازمند است بفقرا و خدمتگار است باین طبقه علیه که
مبنی از محبت و اخلاص این طائفه علیه است و مشعر از مودت و اختصاص این فرقه ناجیه محبان این طائفه را
بشارت المرء مع من احب کافیست و جلیسان این طبقه را نوید هم قوم لا یشقی جلیسهم وافی و چون
بعنایت الله سبحانه این محبت استیلا پیدا کند و غالب آید بنهجی که غیر این محبت را در دل نگذارد
و گرفتاریها دیگر بتمام از دل رخت بندد و لوازم محبت که اطاعت محبوب است و برادر با بودن است و
باخلاق و اوصاف او متخلق شدن است ظاهر گردد و این زمان فنا در محبوب حاصل میشود و تشبیه بفنا فی الشیخ
که زینه اول است درین راه و این فنا فی الشیخ ثانیا وسیله فنا فی الله میگردد که بقا بالله بران مرتب است
که محصل ولایت است بالجمله اگر در ابتدا کسے را بے توسط احدی محبت و انجذاب محبوب حقیقی میسر گردد دولتی است عظیم
که محصل فنا و بقاست والا از توسط کامل مکمل چاره نبود و اول مراد خود را در مرادات او باید در باخت
و در وے فانی باید گشت تا آن فنا وسیله فنا فی الله گردد و از گرفتاریهای ماسوا بتمام خلاص گردد و بدرجات
ولایت رساند ع بر شکر غلطید ای صفرائیان + از برای کوری سودائیان + امثال این سخنان از برای
تقویه و تشویق طالبان مهوسان ایراد نموده می آید والله سبحانه الموفق لبقیة المرام رافع رقیمه فقیر محمد قاسم
بزرگ زاده است و در خدمت فقیر بوده اما در صحبت برادر کلان بنا بر نعم کلان شده است و محنتهای روزگار
کم دیده شوق ملازمت شما دارد اگر داخل ملازمان سرکار خود ساخته بحال او التفات مرعی دارند از کرم بعید
نخواهد بود زیاده چه تصدیع دهد والسلام مکتوب نود و نهم بشیخ یوسف برکی صدور یافته در جواب
رساله او که نوشته بود مشتمل بر اعراض از کفر حقیقی و مشعر از اقبال باسلام حقیقی و ما یناسب ذلک الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی رساله که نوشته حواله مولانا عبد الحی نموده بودند که نماید در خدمت نمود
روزے که مولانا مے با بور اهی میشد آن رساله را آورده حاضر ساخت چون مطالعه نموده شد باعث فرحت
گشت که مشتمل بر اعراض از کفر بوده است و مشعر از اقبال باسلام چنانچه اسلام مجازی به از کفر مجازی است
اسلام طریقت نیز به از کفر طریقت است در کفر طریقت همه سکر است و در اسلام طریقت همه صحو چنانچه
صحو مجازی به از سکر مجازیست صحو طریقت نیز بهتر از طریقت سکر است ثمره کفر طریقت تشبیه است و نتیجه
اسلام طریقت تنزیه هر قدر فرق که در میان تشبیه و تنزیه است همان قدر فرق در میان کفر و اسلام طریقت
طائفه که جمع میان تشبیه و تنزیه اختیار کرده اند و آنرا کمال دانسته اند و آن تنزیه نیز از جمله تشبیه است

که در نظر ایشان تنزیه درآمده است و از تشبیه برآمده یارا که با تنزیه حقیقی جمع شود در شعشعان انوار آن مضمحل و ناچیز نگردد بیت هر جا شود مهر آشکارا + سها را جز نهان بودن چه یارا + حضرت حق سبحانه و تعالی بحقیقت اسلام حقیقی مشرف گرداناد بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مولانا بابو چون بر سر راه بود بچند کلمه اختصار افتاده والسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب هشتادم بشیخ حامد بهاری صدور یافته در بیان آنکه پرسیده بود که در تمهیدات عین القضاة مینویسد شما که خدا میدانید جل شانه نزد ما محمد است علیه الصلوة والسلام و شما که محمد میدانید نزد ما خداست جل سلطانه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از کمال محبت و اخلاص و وفور مودت و اختصاص نوشته ارسال داشته بودند رسید و فرحت فراوان رسانید حضرت حق سبحانه و تعالی برین دولت استقامت کرامت فرماید که محب هر طائفه از آن طائفه است المرء مع من احب حدیث نبوی است علیه و علی آله الصلوة والسلام معنی عبارت تمهیدات عین القضاة استفسار نموده بودند که میگوید شما که خدا میدانید جل و علا نزد ما محمد است علیه و علی آله الصلوة والسلام شما که محمد میدانید علیه و علی آله الصلوات والتحیات نزد ما خداست جل سلطانه مخدوما مثل این عبارات که مبنی از توحید و اتحاد است در غلبات سکر که مرتبه جمع است و معبر بجمع طریقت است از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم صدور پیدا کرده امتیاز و اثنینیت از نظر ایشان مرتفع میگردد ممکن را عین واجب پیدا میکنند تعالی بلکه ممکن را نفی میکنند و جز واجب تعالی مشهود ایشان نمی ماند برین تقدیر معنی آن عبارت این بود که امتیازی و اثنینیتی که نزد شما در میان خدا جل و علا و در میان محمد علیه و علی آله الصلوة والسلام حاصل است نزد ما امتیاز ثابت نیست و مغایرت بلکه آن یکی که منزه یکی است نیز عین دیگر است هرگاه در میان ممکنات نسبت مغایرت مرتفع میگردد محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم که مظهر اتم اوست تعالی نسبت امتیاز او چگونه ثابت بود این دید مخصوص بمرتبه جمع است و سالکان این مقام بلند بود دو چشم را از افراط سکر باز گشاید محمد را بنده یابد و رسول او داند تعالی چنانچه در ابتدا امتیاز نسبت النهایة هی الرجوع الی البدایة شنیده باشند بدانند که اشتراک در میان مبتدی و منتهی در صورت است حجب مبتدی منتهی است و الا چه نسبت خاک را با عالم پاک + هرگاه متوسط را با منتهی نسبت نبود مبتدی مهجور را چه جا که مر او را با او چه نسبت بود ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب هشتاد و یکم به محمد مراد قوربیگی صدور یافته در انزوا و عزلت و اجتناب از زخرفات دنیای دنیه نایافت ذلک

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی میسر نیست مبادا یاران نیک فرجام بزخرفات دنیای دنیه که
بظاهر طراوت و حلاوت دارد در رنگ طفلان فریفته گردند و بدلالت دشمن لعین از مباح بمشتبه و از مشتبه
بمحرم گرایند و از مولای خود جل سلطانه خجل و شرمنده مانند در توبه و انابت قدم راسخ باید داشت و
منهیات شرعیه را سم قاتل باید انگاشت ؎ همه اندرز من بتو اینست * که تو طفلی و خانه رنگین است *
حضرت حق سبحانه و تعالی بکرم خویش دائره مباح را بر عباد وسیع ساخته است بیدولتی باشند که تنگی سینه
این همه وسعت را تنگ انگاشته در ماورای این دائره وسیع قدم نهند و از حدود شرعیه تجاوز نمایند و در مشتبه
و محرم افتند ملتزم حدود شرعیه باید بود و سر موی از آن حدود تجاوز نباید نمود نمازگزاران و روزه داران
بسیم و عبادت بسیار اند اما پرهیزگاران که محافظت حدود شرعیه نمایند اقل قلیل اند فارقیکه محق را
از مبطل جدا سازد همین پرهیزگاری است چه صوم و صلوة بصورت از هر دو بوجود می آید قال علیه و علی آله الصلوة
والسلام ملاک دینکم الورع و قال علیه و علی آله الصلوة والسلام لا تعدل بالرعة شیئا ارباب هر چند طعامهای
پر تکلف میخورند و لباسهای پر رونق میپوشند اما التذاذ و انتفاع در طعام و لباس فقرا است ؎ آنکه آن داد
بشاهان بگدایان این داد * از آن تا این فرق بسیار است چه آن از رضای مولی جل سلطانه بعید است
و این برضای او تعالی نزدیک نیز محاسبه آن ثقیل است و محاسبه این خفیف ربنا آتنا من لدنک رحمة
و هیئ لنا من امرنا رشدا برخوردار سلطان مراد توفیق توبه و انابت یافته است و طریقه را اخذ نموده اند از حضرت
حق سبحانه و تعالی اثبات و استقامت مسئول است و السلام علیکم و علی سائر الاخوان **مکتوب هشتاد**
و دوم بخواجه شرف الدین حسین صدور یافت در اجتناب از دنیای دنیه و تحریص نمودن بر شریعت غرا
و ما یناسب ذلک ؞ اللهم صغر الدنیا باعیننا و کبر الآخرة فی قلوبنا بحرمة حبیبک علیه و علی آله الصلوة والسلام
فرزند عزیز با تمیز زنهار بزخرفات دنیه راغب نشوی و بطمطراقات فانیه فریفته نگردی و سعی نمائی که در جمیع
حرکات و سکنات بمقتضای شریعت غرا عمل نموده آید و بر وفق ملت زهرا زندگانی کرده شود اول تصحیح اعتقاد
بمقتضای آرای علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم ضرور است بعد از آن احکام معامله فقهیه عملیه است
و ادای فرائض اهتمام تمام باید نمود و در حل و حرمت احتیاط باید فرمود و عبادات نافله در جنب عبادات
فرائض کالمطروح فی الطریق اند و از اعتبار ساقط اند اکثر مردم اینوقت در ترویج نوافل اند و در تخریب
فرائض و در اتیان نوافل عبادات اهتمام دارند و فرائض را خوار و بی اعتبار شمرند مبلغ کلی تقرب

و بے تقریب مستحق و غیر مستحق می دهند اما یک چیتل در ادای زکوة ایشان را در مصرف دادن متعسر است
نمیدانند که یک چیتل در زکوة ایشان در مصرف دادن به از آنکه صد تنکه نافله است در ادای زکوة مجرد امتثال امر
مولی است جل سلطانه و در صدقه نافله بسیار است که منشای آن هوای نفسانی بود و نمیداند و در فرض یار را گنجایش نیست
و در نفل چون آنجا گاه ریا راه یافته است که در ادای زکوة اظهار اولی است که نفی تهمت نماید و در صدقه نافله استتار
بهتر است که ابعد از قبول است بالجمله از التزام احکام شرعیه چاره نیست تا از مضرت دنیا رستگاری متصور شود اگر بحقیقت
ترک دنیا میسر نگردد و از ترک حکمی دنیا کوتاهی نکنند و آن التزام شریعت است در اقوال و افعال و الله سبحانه الموفق
والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب هشتاد و سوم** بمیرزا محمود صدور یافته در محبت این طائفه علیه
که سرمایه جمیع سعادتها است و ما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع
فقرای این حدود مستوجب حمد است اسئل من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم علی
جاده الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والبرکة والتحیة طریقه که اخوی اعزی ارشدی از این فقیر
اخذ نموده بودند هر چند بواسطه قلت دریافت صحبت که اصل عظیم است نزد این بزرگواران برکات و ثمرات لائقه
بر آن اخذ مترتب نشده باشد اما اگر شما از ارتباط جمعی که از لوازم طریقه است مانده باشید دولتی است عظمی
لان المرء مع من احب برکت اولی که در صحبت اول مبتدی رسید این طریقه علیه الحصول می پیوندد دوام توجه قلب است
بمطلوب حقیقی جل سلطانه و در اندک فرصت این دوام توجه بنسیان ماسوی می رساند که اگر فرضا عمر طالب هزار سال
وفا کند غیر حق سبحانه در دل او خطور نکند بواسطه نسیانیکه او را از ماسوی حاصل شده است اگر بتکلف و تمحل ماسوی
را بیاد او دهند یاد نکند و چون این نسبت حاصل شود قدم اول درین راه زده باشد از قدم ثانی و ثالث
و رابع الی ما شاء الله تعالی چه نویسد القلیل یدل علی الکثیر و القطرة تنبئ عن البحر الغدیر مقصود از ترتیب عبارات
حضرت حق جل و علا نافع گردانناد میان عبد العظیم کیفیات اخبار محبت و اخلاص ایشان را زبانی بیان نموده
بیش ازین گفتگو دردسر والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والسلام

مکتوب هشتاد و چهارم بشیخ حمید بنگالی صدور یافته بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
اخوی ارشدی میان شیخ محب الله نزد او اختیار نمودند که سلام و پیام هم آنجا گنجایش کمتر است درین هفت هشت سال
یک کتابت از جانب شما رسید آنهم ناتمام و بی سر انجام کتابتها که ازینجانب میرود معلوم نیست که بشما میرسد یا نه اخوی اعزی
شیخ عبد الحی چون متوجه وطن خود بوده با گفته که یکبار خود را بشما رساند و بر احوال شما مطلع گردد شیخ عبد الحی نزدیک

به پنجسال در خدمت بوده است و اکثر خدمات حضور یافته و تعلق گذشته از علوم و معارف فقیر بسیار است و از
احوال جذبه و سلوک آگاه است مشار الیه گفته است که چند روز در منزل شما اقامت نماید از علوم و معارف
آنچه مناسب وقت و حال بود در میان آرد احوال گذشته و آنچه نقد وقت بوده باشد از احوال خود به
مشار الیه اسمانید و با آنچه نصیحت کند بآن عمل نمایند باقی احوال از مشار الیه مشافهةً شما خواهد گفت ان شاء الله تعالی
والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی **مکتوب هشتاد و پنجم** بشیخ نور محمد صدور یافته الحمد لله وسلام
علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرای سرهند مستوجب حمد است والمسئول من الله سبحانه استقامتکم
اخوی میان شیخ عبد الحی هم شهری شما است و بجوار شما آمده است نسخهٔ علوم و معارف غریبه است و چیزهای
ضروریه این راه نزد او مودع است ملاقات او یاران دور افتاده را مغتنم است که نو آمده است و چیزهای
نو آورده از فنا و بقا نزد او نشان است و از جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از ماورای فنا و بقا متعارف
و از گذشت جذبه و سلوک متعارف نیز او آگاه است بلکه توان گفت که او راه رو آنجا گذرگاه است بیشتری از معارف
غریبه مکتوبات گوش زد او شده است و مهما امکن استفسار نموده در یافته است والله سبحانه الموفق احوال تفصیل
مشار الیه معلوم خواهند ساخت بزوائد چه پردازد والسلام **مکتوب هشتاد و ششم** بشیخ طاهر بدخشی صدور یافته
در جواب کتابت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه اخوی عزیزی رسید احوال معارف که اندراج
یافته بود بوضوح انجامید مسرور گردانید چه دولت است که محبان مخلصان دست از همه شسته متوجه جناب قدس مولی
گردند تعالی و با سوای او پشت پا زده بکلیت بآن سبحانه اقبال نمایند باقی کیفیات این حدود را اخوی شیخ عبد الحی
مشافهةً تفصیل خواهد نمود علوم و معارف ربانی و کتابتی نزد مشار الیه بسیار است از آن مقوله چیزی نوشته عواقب
جمیع امور بخیر باد بالنبی و آله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب هشتاد و هفتم**
بفتح خان افغان صدور یافته الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مبنی از کمال محبت
و اخلاص بود بفقیر رسید حضرت حق سبحانه وتعالی بمحبت ایشان استقامت بخشاد نصیحتی که بدوستان
سعادتمند نموده می آید اتباع سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة است و اجتناب
از بدعت نا مرضیه اشهر که احیای سنتی از سنن نماید که متروک العمل گشته است از کسی ثواب صد شهید است
فکیف که احیای فرضی از فرائض یا احیای واجبی از واجبات نماید پس تعدیل ارکان در نماز که نزد اکثر علمای حنفیه
واجب است و نزد امام ابو یوسف و امام شافعی فرض است و نزد بعضی علمای حنفیه سنت است و بیشتر مردم این عمل

شرک گشته است چه احیای این یک عمل زیاده از ثواب صد شهید فی سبیل الله خواهد بود علی الخصوص احیا
سائر الاحکام شرعیة من الحل والحرمة والکراهة و بشیر یا فرموده اند که درین اوان نیم دانگ اگر کسی ازین
به نیت صدقه شرعی گرفته باشد بهتر است از آنکه کوه بیست در م تصدق نماید فرموده اند اگر شخصی را عمل
صالحی در رنگ عمل پیغمبر بود و برآنکس نیم دانگی از حق کسی مانده باشد آنکس را بهشت نبرند تا آن
نیم دانگ را ادا نماید بالجمله ظاهر را باحکام شرعیه متحلی ساخته متوجه باطن باید بود تا بمعتقدات آلوده نشود و
تحلی باحکام شرعیه بی امداد باطن متعذر است علما بتنوعی سعی مینمایند و کار اهل الله میکنند اهتمام در باطن
مستلزم اهتمام ظاهر است و هرکه بباطن پردازد و از ظاهر در ماند ملحد است و احوال باطن او مستدرجات او بید علامت
صحت حال باطن اهتمام تحلی ظاهر است باحکام شرعیه طریق استقامت اینست والله سبحانه الموفق مکتوب
هشتاد و هشتم به ملا بدیع الدین صدور یافت در رضا بقضا الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بنده
مقبول آنست که بفعل مولای خود راضی باشد و آنکه تابع رضای خود است بنده خود است اگر مولی ابد حلقوم
بنده را اختیار نماید باید که بنده در آن وقت شادان و خندان باشد و همان فعل مولی را مرضی خود باید بلکه
بآن فعل متلذذ بود و اگر عیاذا بالله سبحانه او را ازین فعل کراهت پیدا آید و ننگی و تنگی بدرد از ثمره بندگی
دور است و از قرب مولی مطرود و مهجور چون طاعون مراد او است تعالی باید که او را مراد خود دانسته شادان و خرم باشند
و از استیلای طاعون هیچ ابرو نشوند و دلتنگ نباشند بلکه چون فعل محبوب است بآن متلذذ باشند هر کسی را اجل
مسمی است که احتمال زیادتی و نقصان ندارد در پس اضطراب چه بیت نهایت از بلا با عافیت طلبند و از خطا نیاه جویند
که مرضی او تعالی در دعا و سوال است قال ربکم ادعونی استجب لکم مولانا عبد الرشید آمده احوال آن
بقعه ایمان بوقوع عصمکم الله سبحانه عن البلیات الظاهرة و الباطنة مکتوب هشتاد و نهم بسیادت پناه میر محب الله در
نصیحت صدور یافته ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة آبائکم الکرام بصدقة حبیبه سید الانام علیه وعلیهم الصلوة والسلام
احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمد است لله سبحانه الحمد و المنة و الصلوة علی نبیه الصلوة و التحیة و المسئول
من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و استقامتکم مجدد نماید و مکرر شفقت آثار اوقات کار گذشته میرود و هر آنی که میگذرد
نجحتی از عمر گرامی بدانید مجاهد سعی اجل مسمی را قریب سیارد امروز اگر فرصت نشد فردا غیر از حسرت و ندامت نقدی وقت نخواهد بود و ایام
باید کرد که درین چند روز حیات بر وفق شریعت غرا زندگانی نموده آید تا نجات متصور شود این وقت وقت عمل است
وقت عیش در پیش است که کثرت این عمل است در وقت عمل عیش کردن زراعت خود را سبز خوردن است از ثمره آن

بازداشتن زیاده چه تصدیع دهد دولت صوری و معنوی حاصل باد مکتوب نودم بمرزا عوض خان
در سفارش شخص صدور یافت ایدکم الله سبحانه ونصرکم علی الاعداء الآفاقیة والانفسیة ونجاکم عن البلیات
الصوریة والمعنویة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله
من احسن الی عیاله حضرت حق سبحانه تعالی متکفل ارزاق خلائق گشته است پس خلائق در رنگ عیال او باشند
تعالی پس هر که بعیال کسی مواسات کرده باشد و بار او را برداشته باشد هر آئینه آنکس محبوب صاحب آن
عیال خواهد بود که او را بیکسار ساخته و مونت او را بر خود گرفته بنا علی ذلک بتصدیع جرأت مینماید که حافظ
حاجی مرد صالح و حامل قرآن مجید است کثرت عیال او را مشوش میدارد که از عهده شان نمیتواند برآمد
مسئول از کرم ایشان امداد و اعانت مشار الیه است کریمان را بر کرم بهانه کافی است والسلام مکتوب
نود و یکم بحضرت مخدوم زادگی خواجه محمد سعید که اسرار قاب قوسین او ادنی استفسار نموده الحمد لله وسلام
علی عباده الذین اصطفی سر عظیم در مقام قاب قوسین او ادنی بشنو که چون انسان کامل بعد از تمامی
سیر الی الله بسیر فی الله متحقق شود و متخلق باخلاق الله گردد و باجمال این سیر را نیز تمام کند و دائره
ظهور شئون و اسماء و صفات را که مربوط بسیر فی الله بود بانجام رساند شایان آن میگردد که معشوق بالاصالت
بی شائبه ظلیت دروی بی توهم حالیت و محلیت در وی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیه معشوق را از ذات
او تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود دو قوس محصول خواهد پیوست
که قوس صفات و قوس ذات بود و این مقام اعلی مقام قاب قوسین است که متعلق بظهور اصلی است
بی شائبه ظلی و اگر بعنایت الله سبحانه عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدیکه از اسم
و صفت هیچ نخواهد درینوقت بفضل خداوندی جل سلطانه اسم و صفت تمام از نظر او میخیزد و جز ذات هیچ چیز ملحوظ
و مشهود او نمیماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نبوند درینحال سر او ادنی بظهور می آید و از قوسین اثر
نمی ماند از مقام اعلی چون هبوط واقع شود قدم اول در عالم خلق خواهد افتاد بلکه در عنصر خاک خواهد نشست
که آن عنصر پاک با وجود دوری و مهجوری اقرب موجودات بعالم قدس است عجب کار و بار است اگر عروج و صعود را
اعتبار میکنیم عالم امر را اقرب موجودات میدانیم بلکه اخفای عالم امر را از همه اقرب مییابیم بعالم قدس و چون
بنزول و هبوط نظری اندازیم دولت قرب نصیب عالم خلق مییابیم بلکه نصیب عنصر خاک میدانیم مثل نقطه اولی
از دائره چون جانب عروج او را ملاحظه نمائیم قرب بنقطه بآن جانب عروج نقطه ثانیه است از آن دائره

و در جانب هبوط که ملاحظه نموده می آید اقرب نقطه تا آن نقطه اولی نقطه اخیر آن دائره است زیرا که در عروج آن
که آن نقطه ثانیه در عروج معرض از نقطه اولی است و این نقطه اخیر مقبل و متوجه بجانب نقطه اولی است شتان
ما بینهما المعرض و المقبل نقطه ثانیه میل بظهورات نقطه اولی دارد و نقطه اخیر پشت بظهورات نموده توجه بذات نقطه اولی دارد
فاین هذا من ذلک ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب
نود و دوم بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه ولایت از قرب الهی است و خوارق و کرامات شرط آن نیست
و در بیان حکم سجده تحیت مر سلاطین را و ما یناسبه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سیادت مآب
اخوی عزیزی میر محمد نعمان خوش وقت باشند و بدانند که ظهور خوارق و کرامات شرط ولایت نیست چنانچه علما
مکلف بحصول خوارق نیستند اولیا نیز بظهور خوارق مکلف نیند چه ولایت عبارت از قرب الهی است جل سلطانه
که بعد از نسیان ما سوی باولیا خود کرامت میفرماید شخصی را این قرب عطا فرمایند و از احوال مغیبات
هیچ اطلاع ندهند و شخصی دیگر باشد که او را هم این قرب دهند و هم اطلاع بر مغیبات بخشند و شخصی ثالث را
از قرب هیچ ندهند و اطلاع بر مغیبات بخشند شخص ثالث از اهل استدراج و صفائی است در کشف مغیبات مبتلا
ساخته است و در ضلالت انداخته کریمه یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان
فانساهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون نشان حال شان است
شخص اول و شخص ثانی که بدولت قرب مشرف اند از اولیاء الله اند کشف مغیبات نه در ولایت شان
می افزاید و عدم کشف ایشان نه در ولایت شان نقصان می آرد تفاوت آنها باعتبار درجات است بسا است که
صاحب کشف صور غیبی از صاحب کشف آن صور افضل بود و پیش قدم باشد بواسطه زیادتی قربی که او را حاصل شده است
صاحب عوارف که شیخ الشیوخ است و مقبول جمیع طوائف در کتاب عوارف خود تصریح باین معنی نموده است اگر
کسی این سخن را از من باور نکند تا آن کتاب رجوع نماید آنجا بعد از ذکر کرامات و خوارق که اینهمه کرامات
و خوارق مواهب حق اند جل سلطانه گاه است که قومی را بآن مکاشف مشرف سازند و این دولت را بدهند
و گاه است که در مرتبه فوق آن مقام باشد شخصی از این طائفه که او را هیچ از کرامات و خوارق ندهند زیرا که
اینهمه کرامات از برای تقویت یقین عطا میفرمایند و کسی را که صرف الیقین داده شده است او را بآن
کرامت حاجت نبود و اینهمه کرامات دون ذکر ذات است و دون تجویز قلب است بذکر که بالا ذکر یافته است
انتهی و امام این طائفه خواجه عبد الله انصاری که ملقب بشیخ الاسلام است در کتاب منازل السائرین

فرموده است که فراست بر دو نوع است فراست اهل معرفت است و فراست اهل جوع و اهل ریاضت
و فراست اهل معرفت متعلق است بشناختن استعداد طلاب است و شناختن اولیاء حق است سبحانه که بحضرت جمع
و وصل گشته اند و فراست اهل ریاضت و ارباب جوع مخصوص بکشف صور و احوال مغیبات است که بمخلوقات
تعلق دارند چون اکثر از خلائق اهل انقطاع اند از جناب قدس حق جل و علا و باشتغال به دنیا دارند لهذا
ایشان مائل بکشف صوریت و باخبار مغیبات مخلوقات نیز ایشان علیم است و گمان میبرند که اینها
اهل الله اند و خواص اهل و ستیند سبحانه و اعراض مینمایند از کشف اهل حقیقت و متهم میسازند اهل حقیقت را
در آنچه از حضرت حق سبحانه اخبار مینمایند و میگویند که اینها اگر از اهل حق می بودند چنانچه گمان میبرند هر آینه
این جماعه خبر میدادند از احوال غیبی ما و از احوال غیبی سائر مخلوقات و چون ایشان را قدرت بر کشف
احوال نیست چگونه قدرت خواهد بود بر کشف امور یکه اعلاست از احوال مخلوقات و تکذیب می نمایند
فراست اهل معرفت را که بذات و صفات و افعال حق جل سلطانه تعلق دارد باین قیاس فاسد خود
محروم ماندند این جماعه از علوم و معارف صحیحه این بزرگان و ندانسته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی حمایت این
بزرگواران فرموده است از ملاحظه خلق و مخصوص گردانیده است ایشانرا بجناب اقدس خود جل و علا و
مشغول ساخته است ایشانرا بما سوای خود از جهت حمایت ایشان غیرتی که بر ایشان دارد اگر ایشان باحوال
خلق متعرض میشدند صلاحیت حضور جناب قدس را ایشان نمی ماندند انتهی کلامه و امثال این سخنان [illegible]
فرموده است و من از حضرت خواجه خود قدس سره شنیده ام که میفرموده که شیخ محی الدین ابن العربی نوشته است
که بعضی اولیای کرام که کرامات و خوارق از ایشان بسیار بظهور آمده است در آخر وقت از ظهور این کرامات
نادم بوده اند و تمنی میکردند که کاش این همه خوارق از ما بظهور نمی آمد و اگر تفاضل باعتبار کثرت ظهور خوارق
بودی ندامت برین ظهور معنی نداشتی سوال چون ظهور خوارق در ولایت شرط نبود ولی از غیر ولی چگونه
متمیز شود و محق از مبطل چه نوع جدا گردد جواب گو متمیز نشود که محق از مبطل ممتزج بود اختلاط حق
با باطل لازم این نشاء دنیوی است علم بولایت ولی همچنان در کار نیست بسیاری از اولیاء الله اند
که بولایت خود اطلاع ندارند تا بدیگری را اطلاع بر ولایت شان لازم بود و نبی از خوارق چاره نبود
تا نبی از غیر نبی متمیز شود که علم به نبوت نبی واجب است و ولی چون بشریعت نبی خود دعوت می نماید
معجزه نبی او را کافی است و اگر ولی بجا در اد شریعت نبی خود دعوت نمود از خارق چاره نبود چون دعوت

او مخصوص بشریعت نبی است خارج هیچ در کار نیست علما دعوت بظاهر شریعت مینمایند و اولیا هم دعوت
بظاهر شریعت مینمایند و هم بباطن شریعت میفرمایند اول مریدان و طالبان حق را بتوبه و انابت دلالت
مینمایند باتیان احکام شرعیه ترغیب میفرمایند و ثانیاً بذکر حق جل و علا سلطانه راه مینمایند و تاکید
میفرمایند که جمیع اوقات خود در مستغرق ذکر الهی جل سلطانه دارد و بحدیکه ذکر استیلا فرماید و غیر مذکور
هیچ چیز را در دل نگذارد و تا آنکه نسیانی از جمیع ماسوی مذکور حاصل گردد که اگر بتکلیف یاد اشیا نماید
بیاد وش نیاید تقصیر است که ولی را از برای این دعوت که بظاهر شریعت و بباطن شریعت متعلق است
خوارق چه در کار است پیری و مریدی عبارت است ازین دعوت که بخوارق سکار ندارد و یکه مثال او در احساس
نیست باآنکه گوییم مرید رشید و طالب مستعد هر ساعت در سلوک طریق خوارق و کرامات پیر احساس مینماید
و در معامله غیبی هر زمان از وی مدد می خواهد و میبابد و ظهور خوارق نسبت بدیگران در کار نیست اما نسبت
بمریدان کرامات در کرامات و خوارق در خوارق است چگونه مرید احساس خوارق پیر نکند که پیر دل مرده او را
زنده گردانیده است و بمشاهده و مکاشفه رسانیده و نزد عوام احیای جسدی عظیم الشان است و نزد خواص
احیای قلبی و روحی مبان رفیع الشان است خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله قدسیه میفرماید که احیای
جسدی پیش اکثر مردم چون اعتبار داشت اهل الله از آن احیا اعراض نموده با احیای روحی پرداخته اند و ثبوت
احیای دل مرده طالب گشته زنده الحق که احیای جسدی نسبت با احیای قلبی و روحی کالمطروح فی الطریق است و نظر بایشان
داخل خست چه این احیا سبب حیات چند روزه است و آن احیای وسیله حیات دائمی است بلکه گوییم
فی الحقیقه وجود اهل الله کرامتی است از کرامات و دعوت ایشان خلق را بحق جل سلطانه رحمتی است از
رحمتهای حق جل سلطانه و احیای قلوب اموات آیتی است از آیتهای عظمی الیشان امان اهل ارض اند
و غنیمت روزگاراند بهم یمطرون و بهم یرزقون در شان ایشانست کلام ایشان دوا است و نظر ایشان شفا هم
جلساء الله و هم قوم لایشقی جلیسهم لا یخیب انیسهم علامتی که محقق این طائفه از مبطل اینها جدا شود آنست
اگر شخصی باشد استقامت بر شریعت داشته باشد و در مجلس او دل را بحضرت حق سبحانه و تعالی میلی و توجهی
پیدا میگردد و بر وقتی از ماسوی مفهوم میشود و آن شخص محق است و در عداد اولیاست علی تفاوت الدرجات
این هم نظر بارباب مناسبت است بی مناسبت محض محروم مطلق است ع بر که او روی به بهبود نداشت
دیدن روی نبی سود نداشت بود در مکتوب شریف شما از حسن نشاء عدالت سلطان عهد اندراج یافته بود

رمزی از عدالت و التزام احکام شرعیه رفته بود و مطالعهٔ آن فرحت فراوان حاصل گردانید و ذوقی پیدا گشت
حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه عالم را بنور عدل و عدالت بادشاه وقت منور ساخته است شریعت و ملت
محمدیه را نیز بحسن اهتمام ایشان نصرت و عزت بخشد محبت آثارا الحکم الشرع تحت السیف و رواج شریعت غرا
مربوط بحسن اهتمام سلاطین عظام است از چندگاه است که ضعف پیدا کرده است ناچار اسلام ضعیف گشته
کفار هند بی تحاشی هدم مساجد مینمایند و در انجا تعمیر معبدهای خود میسازند و در تهانیسر در درون حوض کرکهیت
مسجدی بود و مقبرهٔ عزیزی آنرا هدم کرده بجای آن دیره کلان ساخته اند و نیز کفار برملا مراسم
کفر بجا می آرند و مسلمانان در اجرای اکثر احکام اسلام عاجز اند روز ایکادشی هنود که ترک اکل و شرب
مینمایند اهتمام دارند که دران روز در بلاد اسلام هیچ مسلمانی در روز نان نپزد و نفروشد و در ماه مبارک
رمضان برملا نان و طعام میپزند و میفروشند و هیچکس از زبونی اسلام منع آن نمیتوانند نمود افسوس
صد هزار افسوس پادشاه وقت از ماست و ما فقیران باین زبونی و خرابی باکرام و اعزاز این صاحب
دولتان اسلام رونق داشت و علما و صوفیه معزز و محترم بودند و بتقویت ایشان در ترویج شریعت میکوشیدند
شنیده ام که روزی صاحبقران امیر تیمور علیه الرحمة بکوچهٔ بخارا میگذشت اتفاقاً درویشان خانقاه
حضرت خواجه نقشبند قدس سره دران کوچه گلیمهای خانقاه خواجه را می افشاندند و از گرد پاک
میکردند امیر از حسن انشاء مسلمانی که داشت دران کوچه توقف فرمود تا گردهای خانقاه را عبیر و صندل
خود ساخته ببرکات فیوض درویشان مشرف گردد مگر باین تواضع و فروتنی که با اهل الله نموده بود بحسن
خاتمه مشرف گشت منقول است که حضرت خواجه نقشبند قدس سره بعد از وفات امیر میفرموده اند تیمور مرد
و ایمان برد میدانید که در خطبهٔ روز جمعه نام سلاطین را که در زینهٔ پایان فرود آمده میخوانند و حکمتش
چیست این تواضعیست که سلاطین عظام نسبت بآن سرور و بخلفای راشدین او علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات نموده اند و جائز نداشته اند که اسامی ایشان با اسامی اکابر دین در یک درجه مذکور شود
شکر الله سعیهم تبدیل لی برای سجده که عبارت از جبین بر زمین نهادن است متضمن نهایت تذلل و انکسار است
مشتمل بر کمال تواضع و فروتنی است لهذا این قسم تواضع مخصوص بعبادت واجب الوجود جل سلطانه داشته اند
و غیر او را سبحانه تجویز ننموده منقول است که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام روزی براهی میرفتند
اعرابی آمده معجزه طلبید تا ایمان آرد آن سرور فرمود علیه و علی آله الصلوة و السلام آن درخت را بگو که پیغمبر ترا

میطلبد

بطلبید آن درخت از جای خود جنبیده متوجه خدمت آن حضرت شد علیه وعلی آله الصلوة والسلام اعرابی
چون این حال را مشاهده نمود اسلام آورد و بعد از آن گفت یا رسول الله اگر فرمائی ترا سجده کنم فرمود غیر خدا را
جل شانه سجده جائز نیست غیر حق را جل سلطانه اگر سجده تجویز مینمودم میگفتم که زن شوهر خود را سجده کند
بعضی از فقها هر چند سجده تحیت بسلاطین تجویز نموده اند اما لائق حال سلاطین عظام آنست که درین امر
بحضرت حق سبحانه وتعالی تواضع نمایند واین نهایت تذلل وانکسار را بغیر او تعالی تجویز نکنند حضرت
حق سبحانه وتعالی عالمی را مسخر ایشان گردانیده است ومحتاج ایشان ساخت شکر این نعمت عظمی
بجا آورده تواضع چنین را که مبنی از کمال عجز وانکسار است بجناب قدس او تعالی مسلم دارند
و درین امر با وی شرکت نجویند هر چند جمعی تجویز آن همی نمایند احسن تواضع الیشان باینکه تجویز آن همی نکنند
هل جزاء الاحسان الا الاحسان چون بادشاه وقت از ممالک خود مراجعت فرموده بدار الخلافه
آمده است محتمل که این فقیر بمشیت حق سبحانه درین نزدیکی بدار الخلافه خود را رساند والباقی عند التلاقی
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات العلی مکتوب
نود وسوم بخواجه هاشم بدخشی کشمی در بیان آنکه هر کدام از لطائف عالم خلق وعالم امر هم ظاهر دارد و هم
باطن ولحوق این باطن باسم قیوم و در بیان آنکه عارف در وقت نزول بقلب ظاهر و باطن متوجه
دعوت عبادت است عالم خلق وعالم امر عارف تام المعرفت هر چند هر دو داخل ظاهر و صورت اند نسبت
باسم قیوم که وجه خاص اوست که فی الحقیقت باطن و حقیقت آن عارفست چنانچه تحقیق آن در مکتوبی تحریر یافته است
اما چون این ظاهر و صورت را بحدت نظر که بمحض فضل خداوندی جل سلطانه موهبت گشته است ملاحظه
مینمائیم اینجا نیز ظاهر و باطن پیدا میگردد و در صورت وحقیقت هویدا میشود نه آنکه عالم خلق را بتمام ظاهر
بانیم وعالم امر را باطن چنانچه جمعی گمان برده اند بلکه در هر لطیفه از لطائف عالم خلق وعالم امر هم صورتست
و هم حقیقت عنصر خاک هم ظاهر دارد و هم باطن وهمچنین اخفا را هم ظاهر است و هم باطن و این باطن که بعالم خلق وعالم
امر تعلق دارد روز بروز بتوسل اعمال صالحه بلکه بمحض موهبت خداوندی جل سلطانه کم کم آن باطن که باسم قیوم
مربوط است ملحق میگردد تا بحدیکه ازین باطن هیچ اثری نمی ماند و بجز ظاهر صرف هر چه بود مختفی میگردد والحاق
این باین باسم قیوم نه باین معنی است که این باطن در آن اسم حال میگردد یا بآن اسم اتحاد پیدا میکند که آن تحقق اتحاد

سبحان من لا یتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه بحدوث الاکوان بلکه این باطن را باین اسم نسبتی

پیدا میشود و مجهول الکیفیت که موهم حلول و اتحاد میگردد فی الحقیقت نه حلول است نه اتحاد که مستلزم قلب حقیقت ممکنات است بحقیقت وجوب تعالی الله و تقدس که محال عقلی است و در شریعت زندقه است آن ظاهر صرف که باقی مانده هر چند که از عالم شهادت است که مشهود و مرئیست اما بصبغ رنگ باطن است اگرچه با این صبغه مشهود و مدرک بر آمده است و ملحق بغیب گشته و رنگ پیدا کرده زیرا که چون ظاهر رنگ باطن پیدا کند و از حیطه ادراک بیرون رود در حقیقت از شهادت بغیب نگشته از بیچون حقیقی نصیبی نیابد و از غیب الغیب حظ ملحق نگردد باید دانست که این ظاهر باقی مانده را تمام رو بخلق است و طاعات و عبادات شرعیه باو مربوط است معامله دعوت و تکمیل نیز باو منوط و باطن این عارف صاحب تکمیل خواه تعلق بمراتب امکانی دارد و خواه تعلق بمقامات وجوب بود نیز متوجه ظاهر است و بهرچه ظاهر رو دارد در وی او نیز بهمان سو است از جهت تکمیل و تربیت و تتمیم عبادت چه این دار دار عمل است و این موطن موطن دعوات است حقیقت شهود و مشاهده در آخرت است و معامله کشف و معاینه در پیش است عبادت معبود جل سلطانه درین موطن به از استغراق در معبود است تعالی و از تعطل و مطلوب بیچاره ناشی از محبت است . اگر استهلاک در مطلوب است ارباب سکر این را باور دارند باشند و این توجه ظاهر و باطن که عارف صاحب تکمیل را بجانب خلق پیدا شده است تا زمان بلوغ اجل است که منتهای مقام دعوت است و چون اجل رسید بر سر موت آمده قدم در کوی وصال محبوب خواهد نهاد و دولت وصل و اتصال بی مزاحمت اغیار میسر خواهد گشت هنیئا لارباب النعیم نعیمها + وللعاشق المسکین ما یتجرع ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والصلوة والسلام والتحیة والبرکة علی خیر خلق الله و علی الخاتم الکرام صلی الله علیه و علیهم وسلم

مکتوب نود و چهارم بمولانا عبد القادر انبالی صدور یافته در بیان حقیقت تن و فنا و بقا و جدا شدن عدم از حقیقت و صورت عارف و نسبت مجاورت بهم رسانیدن

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین حقائق ممکنات بعلم این فقیر چنانچه در بعض مکاتیب نوشته است عبارت از عدمات است که منشاء هر شر و نقص است با عکوس کمالات اسماء و صفات الهی جل شانه که در آن عدمات ظهور یافته اند غایت ما فی الباب آن عدمات در رنگ هیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در هیولی حالّ گشته است تشخص و تمیز عدمات بآن عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس بآن عدمات متمیز و این قیام در رنگ قیام عرض بجوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است که بر هیولی گفته اند و تشخص هیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق

الله سبحانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه میگردد و ساعةً فساعةً از ما سوی
اعراض مینماید آن عکوس صور علمیهٔ صفات واجبی جل سلطانه در هر آن قوت و غلبه پیدا میکنند و بر قرین خود
که عدم تا است استیلا و تسلط مییابد الا ان حزب الله هم الغالبون معامله تا بجای میرسد که عدم تا نه همچون
اصل و هیولی بوده است مر عکوس را رو به استتار می آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی میگردند و غیر از عکوس
با صول و اصول خود در نظر او نمی مانند بلکه عکوس که مرایای اصول خود اند نیز از نظر مختفی میگردند چه مرایا
را اختفا چاره نبود این مقام مقام فناست و بس بلند است و اگر این سالک فانی را بقا بالله بخشند
و بعالم باز گردانند عدم خود را در رنگ پوست تنگ که وقایهٔ بدن است خواهد یافت و نزدیک است که
از غایت بی مناسبتی که بعدم پیدا کرده است تعبیر از ان به پیراهن شعر نماید و از خود مباین یابد اما
فی الحقیقت در موطن عدم از وی مباین نشده است و داخل ظهوران انا هی او است بالجمله عدم در مقام
جزو مغلوب و مستور است و از حالتی که داشت فرود آمده است و تابع بلکه قائم آن عکوس که با و قیام
داشته اند گشته است و این فقیر سالها درین مقام بوده است و عدم خود را در رنگ پیراهن شعر از خود جدا
می یافته و لبعد اللتیا و التی چون عنایات خداوندی جل سلطانه شامل حال گشت و دیگر آن
جزو مغلوب ازین ترکیب انحلال یافته مفارقت گزید و تشخصی که بحصول آن عکوس پیدا کرده بود مفقود
ساخت و بعدم مطلق گویا ملحق گشت در رنگ آنکه صورتی را بر کالبد درست سازند و قیام آن با آن کالبد
دهند و چون صورت درست شود و ثبات و رسوخ پیدا کند آن کالبد را شکنند و قیام او را بکالبد
دور ساخته بخود قائم دارند و درما نحن فیه نیز این عکوس که قیام با و داشتند یافت که قیام خود بلکه
با صول خود پیدا کردند این دم اطلاق لفظ انا جز بر عکوس و اصول آن عکوس نماید و جزو عدم گویا
با و مساس نداشت و یافته که حقیقت فنا درین موطن صورت بست فنای سابق گویا صورت این فنا
بوده است و ازین مقام چون ببقا آورند و بعالم باز گردانند نه آن عدم را که نسبت جزئیت داشت
و اصالت و غلبه مر او را بود باز گردانیده بجا و در قرین او ساختند و از حقیقت و صورت او مباین گردانیده
اطلاق لفظ انا بیرون کردند و برای حکم و مصالح آنرا از رنگ پیراهن شعر پوشانیدند درین حالت
اگر چه عدم را باز آوردند اما قیام آن عکوس طو با ان وابسته نساختند بلکه عدم را با آن عکوس قیام بخشیدند
چنانچه در بقای سابق گذشت هر گاه در ان بقا این نسبت باشد اینجا که حقیقت بقا است این نسبت

بوجه اتم خواهد بود غایة ما فی الباب چون جامه را بعد از لباس بر تن صاحب جامه تاثیر است چه اگر جامه
گرم است لابس بگرمی متاثر میگردد و اگر سرد است بسردی متاثر میگردد همچنین این عدم مانند جامه را
در خود تاثیری یافت و اثر او را در تمام بدن ساری دید ناامید اند که این تاثیر و سرایت بیرونی است
نه درونی عرضی است نه ذاتی از بیجا در خارج آمده است و از جای لبس داخل اگر شر و نقص است که از ان
عدم ناشی گشته هم عرضی است و خارجی نه ذاتی و اصلی صاحب این مقام هر چند با سائر مردم در بشریت
مشارکت دارد و در صدور صفات بشریت با دیگران سهیم اما از وی و از ابنای جنس وی ظهور صفات
بشریت عرضی است که از بیجا در آمده است و دیگران ذاتی و اصلی شان ان با اینها عوام مشارکت صوری را
ملاحظه نموده خواص بلکه اخص خواص را در رنگ خود تصور کرده در مقام انکار و اعتراض می آیند محروم
میمانند کریمه فقالوا البشر یهدوننا فکفروا و تولوا و قالوا مال هذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق
نشان حال شان است هدایت الله سبحانه هر چه از صفات بشریت در خودی بیندی باید که حامل آن صفات
آن عدم مجاور را داند که در حقیقت دوید ه است و سرایت کرده و خود را بتمام و کمال از ان صفات پاک و مبرا می یابد
و شمه از ان در خود حساس نمیکنند لله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک این صفات که نسبت مجاور ظاهر میشود در رنگ
آنست شخص لابس لباس سرخ است سرخی لباس مجاور شخص مینماید ابلهان چون تمیز ندارند سرخی مجاور شخصی را
سرخی آن شخص دانسته حکمها سے خلاف واقع منتسب میسازند ؎ هر کس افسانه بخواند افسانه است ؎
و آنکه دیدش نقد خود مردانه است + ؎ آب نیل است و لقبطی خون نمود + قوم موسی را نه خون بود
آب بود ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب نود و پنجم بمقصود علی تبریزی در سوال از کفر حقیقی صدور یافت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه رسید بمقتضا بعضی از سخنان صوفیه نوشته بود و مجد و ما وقت و مکان
هر چند تقاضا سے گفت و نوشت نمیکند اما سوال را از جواب چاره نبود لابد فقرات چند کلمه نوشته آمد محمل
کلام در حل جمیع ان مسائل آنست در شریعت چنانچه کفر و اسلام است در طریقت نیز کفر و اسلام ثابت است
و چنانچه در شریعت کفر شرارت و نقص است و اسلام کمال است در طریقت نیز کفر طریقت نقص است و اسلام
طریقت کمال کفر طریقت عبارت از مقام جمع است که محل استتار است تمیز حق از باطل درین موطن مفقود
چه مشهود سالک درین موطن در مرایا سے جمیله و رذیله جمال وحدت محبوبست پس خیر و شر و کمال و نقص را

جز مظاهر و ظلال آن وحدت نمی یابد لاجرم نظر انکار که ناشی از تمیز است در حق او معدوم است
ناچار همه در مقام صلح است و همه را بر صراط مستقیم می یابد و باین کریمه مترنم می آید وما من دابة الا هو آخذ بناصیتها
ان ربی علی صراط مستقیم و گاهی نظر را عین مظاهر دانسته خلق را عین حق می انگارد و مربوب را
عین رب می داند این همه گفتگوها است که از مرتبهٔ جمع می شگفد منصور در همین مقام گوید ع کفرت بدین الله والکفر
واجب لدی وعند المسلمین قبیح + این کفر طریقت بکفر شریعت مناسبت تمام دارد هرچند کافر شریعت
مردود است مستحق عذاب و کافر طریقت مقبول است و مستوجب درجات چه این کفر و استتار از غلبهٔ محبت
محبوب حقیقی ناشی شده است غیر محبوب همه را فراموش کرده است پس مقبول بود و آن کفر از استیلای جهل
و تمرد پیدا گشته ناچار مردود باشد و اسلام طریقت عبارت از مقام فرق است بعد الجمع که موطن تمیز است
و حق از باطل و خیر و شر اینجا متمیز است این اسلام طریقت را با اسلام شریعت مناسبت تمام است بلکه چون
اسلام شریعت بکمال میرسد نسبت اتحاد باین اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام شریعت اند فرق
درمیان اینها بظاهر شریعت و باطن شریعت است و بصورت شریعت و حقیقت شریعت مرتبهٔ کفر طریقت از
اسلام صورت شریعت بلندتر است هرچند نسبت باسلام حقیقت شریعت پست و دون است ع آسمان نسبت
بعرش آمد فرود + ورنه بس عالیست پیش خاکتود + و از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم هر که بشطحیات تکلم
نموده است و سخنان مخالف ظاهر شریعت گفته هم در مقام کفر طریقت بوده است که موطن سکر و بی تمیزی
است بزرگانی که بدولت اسلام حقیقت مشرف گشته اند از امثال این سخنان آگاه و بیزار اند و بظاهر و باطن
اقتدا بانبیا دارند و متابع ایشان اند علیهم الصلوات والتسلیمات پس شخصی که بتکلم شطحیات نماید و همه
را در مقام صلح باشد و همه را بر صراط مستقیم انگارد و درمیان حق و خلق اثبات تمیز نکند و بوجود اثنینیه قائل نبود
و اگر آن بمقام جمع رسیده است و بکفر طریقت متحقق گشته است و نسیان ماسوی فرموده مقبول است سخنان ناحقی
از سکر اند از ظاهر مصروف و اگر آن شخص بی حصول این حال و وصول بدرجهٔ اولی از کمال باین سخنان تکلم نماید است
و همه را حق و بر صراط مستقیم می داند و تمیز باطل از حق نمی نماید از زنادقه و ملاحده است که مقصودش ابطال شریعت است
و مطلوبش رفع دعوت انبیا که رحمت عالمیان اند علیهم الصلوات والتحیات پس این کلمات مخالفه هم از محق صادر
میشوند و هم مبطل محق را آب حیات اند و مبطل را سم قاتل در رنگ نیل که بنی اسرائیل را آب خوشگوار بوده و قبطی را
خون ناگوار این مقام مزلة الاقدام است جم غفیر از اهل اسلام بتقلید سخنان اکابر ارباب سکر از صراط مستقیم

منحرف گشته به تیه گمراهی ضلالت و خسارت افتاده اند و دین خود را برباد داده اند نه دانسته اند که قبول
این سخنان مشروط بشرائطی است که در ارباب سکر موجود اند و در ایشان مفقود معظم این شرائط نسیان ما سوای
حق است سبحانه که دلیل آن قبول است مصداق امتیاز محق از مبطل استقامت بر شریعت است و عدم استقامت
بر شریعت آنکه محق است با وجود سکر و مستی و بی تمیزی سر موی از ارتکاب خلاف شریعت نخواهد بود منصور با وجود قول
انا الحق در هر شب در زندان با زنجیر گران پانصد رکعت نماز نافله ادا میکرد و طعامیکه از دست ظلمه آن میسر شده
اگرچه از وجه حلال بوده نمیخورده و آنکه مبطل است ایتان احکام شرعیه بروی چون کوه قاف گران است کریمه
کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه نشان حال ایشان ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا
والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب نود و ششم بخواجه ابوالحسن بدخشی در حل آنکه پیغمبر صلی الله تعالی
علیه وسلم در مرض موت طلب قرطاس فرمودند تا چیزی نویسند و حضرت فاروق با جمعی از صحابه منع آن نمودند
صدور یافته الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سوال حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوة
والسلام والتحیة در مرض موت قرطاس طلبیدند و فرمودند ائتونی بالقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی و
حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه با جمعی دیگر از اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم منع اتیان قرطاس نمود و
گفت حسبنا کتاب الله و گفت اهجر استفهموه و حضرت رسالت علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة هرچه میفرمودند
از روی وحی میفرمودند کما قال الله تعالی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و منع در وحی کفر است کما قال الله تعالی
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و ایضا تجویز هجر و هذیان بر پیغمبر مستلزم رفع اعتماد
و احکام شرعیه است و آن کفر و الحاد و زندقه است حل این شبهه قویه چیست بدان ارشدک الله تعالی و هداک
سواء الصراط این شبهه و امثال این شبهه که جمعی بر حضرات خلفاء ثلثه رضی الله تعالی عنهم و بر سائر صحابه کرام
رضی الله تعالی عنهم ایراد مینمایند و باین تشکیکات رد ایشان میخواهند اگر بر سر انصاف بیایند و شرف
صحبت خیر البشر را علیه وعلی آله الصلوة والسلام قبول نمایند و بدانند که نفوس ایشان در صحبت خیر البشر علیه و
علی آله الصلوة والسلام از هوا و هوس مزکی شده بودند و سینهای ایشان از عداوت و کینه پاک گشته بود دانستند که
ایشان اکابر دین و کبرای اسلام که بذل نموده اند طاقتهای خود را در اعلای کلمه اسلام و در نصرت سید انام
و انفاق فرموده اند اموال خود را در اعلای کلمه اسلام از سر تائید دین متین در لیل و نهار و در سر و جهار
گذاشته اند عشائر و قبائل خود را و اولاد و ازواج خود را و اوطان و مساکن خود را و عیون و زروع خود را

وشجاعت و اتھا از خود را از جہت محبت رسول علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات ایثار نمودہ اند نفس رسول اللہ را
بر نفوس خویش و اختیار کردہ اند محبت رسول را بر محبت خویش و محبت ذریات و اموال خویش ایشانند
شاہدان وحی و ملک بینندہای معجزات و خوارق تا آنکہ غیب ایشان شہادت گشتہ است و علم ایشان

عین شدہ وہم الذین اثنی اللہ تعالی علیہم فی القرآن المجید رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ ذلک مثلہم فی التوراۃ ومثلہم
فی الانجیل ہرگاہ جمیع اصحاب کرام درین کرامات شریک باشند از اکابر صحابہ کہ خلفاء راشدین باشند
از بزرگیہای ایشان چہ وانماید ہمان فاروق است کہ حضرت حق سبحانہ و تعالے در شان او رسول خود را
فرمودہ یا ایھا النبی حسبک اللہ ومن اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما فرمودہ کہ سبب
نزول این آیت کریمہ اسلام حضرت فاروق است رضی اللہ تعالی عنہ بعد از حصول نظر انصاف و بعد از
قبول شرف صحبت خیر البشر علیہ وعلی آلہ الصلوات والتحیات و بعد از دانستن بزرگیہا و علو درجات صحابہ
کرام علیہم الرضوان اینجماعہ اعتراض کنندگان و تشکیک پیدا آرندگان نزدیک است کہ این شبہات را از دیگر
مغالطہا و سفسطہای زائد ودہ تصور نمایند و از درجہ اعتبار ساقط کنند اگرچہ مادہ غلط را در شبہہا تشخیص نکنند
و محل سفسطہ یقین نمایند لا اقل مجملا اینقدر شاید دانند کہ مودای این تشکیکات حاصل این شبہات بی اصل
است بلکہ مصادم بداہت و ضرورت اسلامیت و مردود و مطرود کتاب و سنت است مع ذلک در جواب آن سوال
و در تعیین مواد غلط آن شبہہ بچند مقدمہ بعون اللہ سبحانہ نوشتہ می آید استماع نمایند حل این اشکال بر وجہ
کمال مبتنی بر چند مقدمہ است ہرچند ہر مقدمہ جواب است ملاحدہ اول آنکہ جمیع منطوقات و معقولات آنحضرت
علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والتحیۃ بموجب وحی نبودہ و کریمہ وما ینطق عن الہوی مخصوص بنطق قرآنی است
کما قال اہل التفسیر و نیز اگر جمیع منطوقات او علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام بموجب وحی بودی بعض معقولات
او علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام از نزد حق جل شانہ اعتراض وارد نگشتی و عفو از آن گنجایش نداشتی
قال اللہ تعالی خطابا لنبیہ علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام عفی اللہ عنک لم اذنت لہم مقدمہ دوم آنکہ
در احکام اجتہادیہ و در امور عقلیہ بموجب کریمہ فاعتبروا یا اولی الابصار و کریمہ شاورہم فی الامر صحابہ کرام را
با آن سرور علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات گنجایش گفتگو بودہ است و ردو بدل مجال داشتہ چہ امر با عتبار
و امر مشورہ بے حصول ردو بدل صورت ندارد و در قتل و فدیہ اساری بدر کہ اختلاف واقع شدہ بود
و حضرت فاروق رضی بقتل حکم کردہ بود وحی موافق رای فاروق آمد و بر اخذ فدیہ وعید نازل گشت آن سرور

فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام لو نزل العذاب لما نجا بغیر عمر رض وسعد بن معاذ رض چه سعد نیز
اشارت بقتل آن اساری نموده بود مقدمهٔ سوم آنکه سهو ونسیان بر انبیاء مجوز است بلکه واقع
علیه وعلی آله الصلوة والسلام در حدیث ذی الیدین آمده که آن سرور علیه الصلوة والسلام در نماز
فرض رباعی بر دو رکعت سلام داده اند ذو الیدین عرض کرده اقصرت الصلوة ام نسیت یا رسول الله
بعد از ثبوت صدق ذی الیدین آن سرور علیه الصلوة والسلام برخاسته دو رکعت دیگر با آن منضم
ساختند وسجدهٔ سهو کردند هرگاه سهو ونسیان در حالت صحت وفراغت بمقتضای بشریت جائز باشد
صدور کلام بی‌قصد وبی‌اختیار در مرض موت در وقت استیلای وجع بمقتضای بشریت از آن سرور
علیه وعلی آله الصلوة والسلام چرا جائز نباشد واعتماد از احکام شرعیه برای چه مرتفع شود زیرا که
حضرت حق سبحانه وتعالی بوحی قطعی آن سرور را علیه وعلی آله الصلوة والسلام اطلاع بر سهو
ونسیان او فرموده وصواب را از خطا متمیز ساخته چه تقریر نبی بر خطا مجوز نیست که مستلزم رفع اعتماد است
از احکام شرعیه وآن تقریر مقرر است که مجوز نیست مقدمهٔ رابعه آنکه حضرت فاروق رض بلکه خلفای ثلثه
رضی الله تعالی عنهم مبشر بجنت اند بکتاب وسنت واحادیث بخصوص در باب بشارت جنت
ایشان از کثرت رواة ثقات توان گفت که بحد شهرت بلکه بحد تواتر معنی رسیده باشند انکار آن
جهل است یا از عناد ورواة احادیث صحاح وحسان اهل سنت اند که از اساتذهٔ خود که صحابه وتابعین
باشند اخذ نموده اند ورواة جمیع فرق مخالفه را اگر جمع کنند معلوم نیست که عشر عشیر اهل سنت برسند
کما لا یخفی علی المتتبع المتفحص المنصف وکتب احادیث اهل سنت مشحون به بشارت این اکابر است
به بهشت واگر در کتب احادیث بعضی از فرقه مخالفه این بشارت را روایت نکرده باشند
غم نیست که عدم روایت بشارت بر عدم بشارت دلالت ندارد واما ثبوت بشارت این اکابر به بهشت
در قرآن مجید پس راست بآیات متکثره قال الله تبارک وتعالی والسابقون الاولون من المهاجرین
والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار
خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم وقال تبارک وتعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل
اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وکلا وعد الله الحسنی پس جمیع صحابه که پیش از فتح وبعد از فتح
انفاق ومقاتله کرده اند مبشر به بهشت باشند از اکابر صحابه که در انفاق ومقاتله [illegible]

اسبق اند چگونه گویند و چه توانند گفت و عظمت درجات ایشان را چگونه درک نمایند که جمعی از اهل تفسیر
گفته اند که کریمهٔ لا یستوی در شان حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نازل گشته است که اسبق
سابقان است در انفاق و مقاتله و قال سبحانه و تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة
امام محیی السنة در معالم التنزیل از جابر نقل کرده رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که در آتش نرود
یک کس از آنها که در تحت شجره بیعت کرده اند و این را بیعت الرضوان گویند چه حضرت حق سبحانه
و تعالی ازین قوم خشنود شد و شک نیست که تکفیر شخصی که مبشر بجنت باشد کتاب و سنت کفر او است
از اقبح قبائح مقدمهٔ خامس آنکه توقف حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه در آوردن قرطاس از روی
انکار بوده عیاذا بالله سبحانه من ذلک این قسم سوء ادب باو در کی روا دارد پیغمبری که بخلق عظیم متصف است چگونه
آنکه از ادنی صحابی که یکبار دیده باشد بشرف صحبت خیر البشر مشرف گشته است این معنی متوقع نیست بلکه از عوام هم صادر نگردد
بدولت عوام مستسعد گشته اند این قسم سوء ادب و انکار متوهم نیست تا بکسی که از اکابر بوده و از اعاظم
صحابه و من الانصار بود احتمال نموده آید حضرت حق سبحانه و تعالی و تقدس انصاف دهاد که باکابر دین این قسم
سوء ظن پیدا کنند و نافهمیده بهر کلمه و کلام مواخذه نمایند بلکه مقصد حضرت فاروق استفهام و استفسار
بوده چنانچه گفته است استفهموه یعنی اگر بجد و اهتمام طلب قرطاس فرمایند آورده شود و اگر در غیاب جد و
اهتمام باشند درین وقت نازک تصدیع ایشان نباید داد چه اگر بوحی امر طلب قرطاس نموده اند با کمال جد
و مبالغه طلب قرطاس خواهند کرد و بانچه مامور اند خواهند نوشت که تبلیغ وحی بر نبی واجب است و اگر این
طلب مامور وحی نیست بلکه میخواهند که از روی اجتهاد و فکر چیزی نویسند درین وقت مساعدت آن نمیکند
باب اجتهاد بعد از ارتحال ایشان باقی است مستنبطان امت ایشان از کتاب که اصل اصول دین است
احکام اجتهادیه را استنباط خواهند نمود هرگاه در حضور ایشان که آوان نزول وحی بوده استنباط
مستنبطان را گنجایش بود بعد از ارتحال ایشان که زمان انقطاع وحی است بطریق اولی استنباط
و اجتهاد اولی العلم مقبول خواهد بود چون آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام در غیاب جد و
اهتمام بودند بلکه ازین امر اعراض نمودند معلوم شد که از روی وحی نبوده است و توقفی که برای تحصیل
استفسار نمودند مذموم نیست ملائکه کرام از جهت استفسار و استعلام وجه خلافت آدم علی نبینا و علیه و علیهم الصلوة
و السلام عرض کردند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک حضرت زکریا در تحقق بشارت

ولایت حضرت یحییٰ علی نبینا و علیہما الصلوٰۃ والسلام گفتہ انی یکون لی غلام وکانت امرأتی عاقرا وقد بلغت من الکبر عتیا و حضرت مریم علیہا السلام گفتہ انی یکون لی غلام ولم یمسسنی بشر ولم اک بغیا حضرت فاروق اگر برائے استفہام در توقف در اتیان قرطاس توقف نمودہ باشند چہ مضائقہ است و چہ شور و شر است مقدمہ سادس آنکہ حصول حسن ظن بصحبت آن سرور و باصحاب آن سرور علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات درکار است و دانستن آنکہ بہترین قرون قرن او بودہ است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام و صحابہ او بہترین بنی آدم بودند بعد از انبیا علیہم الصلوٰۃ والتحیات نیز درکار است تا یقین شود کہ در بہترین قرون بعد از ارتحال آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات جماعہ کہ بہترین بنی آدم اند بعد از انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات بر عمل باطل اجماع نخواہند کرد و فسقہ کفرہ را جانشین خیر البشر نخواہند ساخت و آنکہ گفتم کہ اصحاب بہترین بنی آدم اند زیرا کہ این دین و امت بنص قرآنی خیر الامم است و بہترین امت ایشانند چہ ہیچ ولی بمرتبہ صحابی نرسد پس اندکے بر سر انصاف باید آمد و باید فہمید کہ اگر منع اتیان قرطاس از حضرت فاروق کفر می بود حضرت صدیق رضی اللہ عنہ کہ بنص قرآنی اتقای این امت خیر الامم است تنصیص خلافت بمیکرد و مہاجرین و انصار کہ حق سبحانہ و تعالیٰ در قرآن مجید خود بر ایشان ثنا فرمودہ است و از ایشان راضی گشتہ است و موعود بجنت ساختہ است با او بیعت نمیکردند و جانشین پیغامبر نمیساختند و چون حسن ظن بصحبت و اصحاب آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات کہ مقدمہ محبت است حاصل گشت از مزاحمت این قسم شبہات نجات میسر شد و حدس بطلان این تشکیکات پیدا آمد و اگر عیاذا باللہ سبحانہ حسن ظن بصحبت او و اصحاب او علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات پیدا نشد و بسوء ظن کشید این سوء ظن ناچار بصاحب آن صحبت و بصاحب آن اصحاب منجر خواہد شد بلکہ بمولائی آن صاحب نیز خواہد رفت شناعت این امر را نیک باید دریافت ما آمن برسول من لم یوقر اصحابہ قال علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام فی شان اصحابہ الکرام علیہم الرضوان من احبہم فبحبی احبہم ومن ابغضہم فببغضی ابغضہم پس محبت اصحاب مستلزم محبت او گشت علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات و بغض اصحاب مستلزم بغض او علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات والتحیات و چون این مقدمات معلوم گشت بی تکلف جواب آن شبہہ و امثال آن شبہہ حاصل شد بلکہ اجوبہ متعددہ بحصول انجامید چہ ہر مقدمہ از این مقدمات توان گفت کہ جوابی است از اجوبہ متعددہ چنانچہ گذشت و مجموع این مقدمات بعون اللہ سبحانہ جسم مادہ این شبہہ میسازد و دفع این تشکیک از نظر بصیرت می آرد کما لا یخفی

علی الفطن المنصف نقط حدس بسر رفته بر زبان می آرد والا امثال این تشکیکات بدیهی البطلان اند
و متعذر اشتغال در ابطال آن شبهات آورده میشود از قبیل تنبیهات است بر آن بداهت بلکه این قسم شبهات
و تشکیکات نزد این فقیر در رنگ آنست که شخصی ذی فنون نزد جماعه ابلهان بیاید و سنگی را که محسوس
ایشان است بدلائل و مقدمات زر اندوده بر ایشان اثبات نماید که آن ذهب است و این بیچارگان چون
در دفع آن مقدمات موهمه عاجز اند و در تعیین مواد غلط آن دلائل قاصر ناچار در اشتباه می افتند بلکه
بیقین ذهبیت آن مینمایند و حس خود را فراموش میسازند بلکه متهم میدارد زیرکی باید که اعتماد بر ضرورت
حس نماید و مقدمات موهمه را متهم سازد و در ما نحن فیه نیز بزرگی و علو درجات خلفاء ثلثه بلکه بزرگی جمیع اصحاب کرام
حضرت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتحیات بمقتضای کتاب و سنت محسوس و مشاهد است قادح و طاعن این بزرگواران
بدلائل زر اندوده قدح و طعن در ایشان نماید آن طعن ایشان در رنگ قدح آن سنگ است که در وجود آن نمایند
و از پرده بر نه‌اند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب ینبغی یالیت شعری ما حملهم
علی سب اکابر الدین و طعن کبراء الاسلام ولیس طعن احد و سب شخص من الفسقة والکفرة مما یعد فی الشرع عبادة
و کرامة و فضیلة و وسیلة الی النجاة فکیف بسب هداة الدین و طعن حماة الاسلام وما ورد فی الشرع ان سب اعداء الرسول
علیه و علی آله الصلوة والسلام کابی جهل و ابی لهب مثلا و طعنهم مما لا یعد عبادة و کرامة بل الاعراض عنهم و عن احوالهم
اولی و انسب و اسلم عن تضییع الوقت والاشتغال بما لا یعنیه تلک امة قد خلت لها ما کسبت ولکم ما کسبتم ولا تسئلون
عما کانوا یعملون حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید در صفت اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والسلام رحماء بینهم
میفرماید پس در حق بزرگواران گمان عداوت و کینه با یکدیگر بردن منافی نص قرآنی است و نیز اثبات
عداوت و کینه درین بزرگواران قدح در فریقین پیدا میکند و رفع امان از طائفتین مینماید پس بهر دو فریق
از اصحاب لازم می آید که مطعون باشند عیاذا بالله سبحانه من ذلک و بهترین بنی آدم بعد از انبیاء علیهم الصلوات
والتسلیمات بدترین مردم باشند و بهترین قرون بدترین قرون باشند چه اهل آن قرن همه زمان بعداوت
و کینه متصف گشته اند هیچ مسلمانی باین امر جرأت ننماید و این معنی را تجویز نکند چه قسم بزرگی حضرت امیر را
رضی الله تعالی عنه که خلفاء ثلثه رضی الله تعالی عنهم معادی او باشند و حضرت امیر را با این حضرات
عداوت بمرتبه بود این خود قدح طرفین است چرا با یکدیگر چون شیر و شکر نباشند و فانی در یکدیگر
نبوند امر خلافت نزد این بزرگواران مرغوب و مطبوع نبوده است تا سبب عداوت و کینه بود

اقیلونی حضرت صدیق معروف و مشهور است و حضرت فاروق میفرمودند اگر خریدارے پیدا شود این خلافت را بیک دینار بفروشم و حضرت امیر که با معاویه جنگ و جدل فرموده اند بواسطه میل و رغبت در امر خلافت نبوده است بلکه قتال با بغات فرض دانسته است و دفع ایشان میکرده قال الله تبارک و تعالی فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله غایة ما فی الباب چون محاربان حضرت امیر باغیان تاویل اند و صاحب رای و اجتهاد اند اگرچه درین اجتهاد مخطی باشند از طعن و ملامت دور و از تفسیق و تکفیر دور اند حضرت امیر در شان ایشان میفرماید اخواننا بغوا علینا لیسوا کفرة ولا فسقة لما لهم من التاویل قال الشافعی وهو منقول عن عمر بن عبد العزیز تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلیطهر عنها السنتنا ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رءوف رحیم والصلوة والسلام علی سید الانام وعلی آله وصحابه الکرام الی یوم القیام

مکتوب نود و هفتم بخواجه هاشم کشمی صدور یافت در جواب سوال که طلب حل مکتوب ششم نکرده بودند

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که معنی این عبارت چیست که در مکتوب ششم واقع شده است ان الکارم که مقصود از آفرینش من آنست که ولایت محمدی بولایت ابراهیمی علیهما الصلوات والتسلیمات منصبغ گردد و حسن ملاحت این ولایت با جمال صباحت آن ولایت ممتزج شود و باین انصباغ و امتزاج مقام محبوبیت محمدیه بدرجه علیا رسد بدانند که منصب دلالگی و مشاطگی هیچ ممنوع و محذور نیست دلاله که بحسن دلالت دو محبوب صاحب جمال و کمال را با همدیگر مختلط سازد و حسن هر کدام را با یکدیگر مقترن گرداند کمال خدمتگاری اوست و نهایت شرف و سعادت او و ازین معنی هیچ نقصے و قصورے در شان آن دو صاحب جمال لازم نمی آید و همچنین اگر مشاطگی نموده در حسن و جمال آن دو صاحب کمال بیغرایه و طراوت و زینت دیگر پیدا آرد شرافت و سعادت اوست و هیچ نقص و قصور ایشان را لازم نیست از ان طرف نپذیرد کمال و نقصان و زین طرف شرف روزگار من است بالجمله انتفاع و استفاده که صاحب دولتان را از راه غلمان و خدمه میسر میگردد هیچ ممنوع و محذور نیست که مستلزم قصور و نقصان نیست بلکه کمال صاحب دولتان در خدمت غلمان و خدمه است قاصر و ناقص بود که از خدمه منتفع و متمتع نبوده انتفاع و تمتع از ایشان نقصان است در استعداد و کم استفاده او و همه آن قصور قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است که سبب نزول این آیت کریمه اسلام حضرت فاروق است رضی الله عنه بدیهی است که خدمات اصاغر و اسافل مرتب

عزت مرتبه اکابر و اعالی است و اگر شخصی با مریدی هم متهم نشود قصور عبارت چیست سلاطین و امرا در تجمل و تسلط
بخدام و حشم محتاج‌اند و کمالات خود را مربوط بایشان میدانند و از بعضی هیچ نقصانی و قصوری در مراتب ایشان نیست
چنانچه معلوم وضیع و شریف است منشأ این اشتباه عدم فرق است درمیان تمتع و انتفاعی که از جانب اصاغر
می آید و تمتع و انتفاعی که از جانب اعالی حاصل میگردد و بین شد که اول کمال بخش است و ثانی نقصان افزا پس
اول مجوز باشد و ثانی ممتنع والله سبحانه الملهم للصواب ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا
والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب نود و دوم بحضرت مخدوم زاده های جامع الاسرار و العلوم خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم صدور یافت

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سوال کرده بودند که علما گفته‌اند که حضرت حق سبحانه
وتعالی نه داخل عالم است و نه خارج عالم نه متصل است بعالم و نه منفصل از عالم تحقیق این مبحث چیست
جواب حصول این نسبت دخول و خروج و اتصال و انفصال نظر بدو وجود متصور است که موجودی نظر بموجود دیگر ازین
نسبت خالی نیست و در ما نحن فیه دو موجود کائن نیست تا حصول این نسبت متصور شود چه او تعالی موجود است
و عالم ماسوای اوست سبحانه موهوم و متخیل هرچند عالم بصنع حضرت حق سبحانه وتعالی اتقان و استحکام بمرتبه
پیدا کرده است که بارتفاع وهم و خیال مرتفع نیست و معامله تنعیم و تعذیب ابدی با او مربوط است اما ثبوت
آن در مرتبه حس و وهم است و بیرون از حس و وهم او را قدمگاهی نیست بکمال قدرت اوست سبحانه که موهوم متخیل را
در حق ثبات و استقرار حکم موجود عطا فرموده است و احکام موجود بر او جاری ساخته اما موجود موجود است
و موهوم موهوم هرچند ظاهر بینان موهوم را نظر به ثبات و استقرار او نیز موجود تصور نمایند و موجود دانند
تحقیق این معنی در کتب و رسائل خود بتفصیل نوشته است اگر احتیاج افتد آنجا رجوع نمایند پس موجود را نسبت
بموهوم ازین نسبت هیچ ثابت نباشد توان گفت که موجود نه داخل موهوم است و نه خارج موهوم نه اتصال
بموهوم دارد و نه انفصال از موهوم زیرا که آنجا موجود است از موهوم نامی و نشانی نیست تا تصور نسبت با او
نموده آید این مبحث را بمثال واضح کرده آید نقطه جواله که از سرعت سیر بصورت دائره متوهم میگردد موجود
اینجا همان نقطه است و صورت دائره را جز در وهم ثبوتی نیست جائیکه نقطه موجود است از دائره موهومه
آنجا نامی و نشانی نیست درین صورت نمیتوان گفت که نقطه داخل دائره است و نیز نمیتوان گفت که خارج
دائره است و همچنین اتصال و انفصال نیز درمیان اینها متصور نیست چه در آن مرتبه دائره نیست تا نسبتی متصور گردد
ثبت الجدار اولا ثم النقش سوال حضرت حق سبحانه نسبت قرب و احاطه خود را بعالم اثبات فرموده است و حال آنکه

موجود را بموهوم چه نسبت قرب کدام احاطه است آنجا که موجود است از موهوم نامی و نشانی نیست تا محیط و محاط
متصور گردد شود جواب این قرب و احاطه از قبیل قرب جسم بجسم است و احاطهٔ جسم بجسم بلکه این قرب و احاطه از نسبتهای
مجهول الکیفیة و معلوم الآنیة اند قرب و احاطهٔ حق سبحانه اثبات نمائیم و بآن ایمان آریم اما کیفیت آنرا ندانیم
که چیست بخلاف نسب الیه که در سابق نفی آن نموده شده است چنانچه مجهول الکیفیة اند غیر معلوم الآنیة اند
نیز چه شرع به ثبوت این نسبت وارد نشده است تا اثبات شان نمائیم و کیفیت شانرا مجهول دانیم هر چند
معنی اتصال بی کیفی را در رنگ معنی قرب و احاطهٔ بی کیفی در آن حضرت جل سلطانه توان تجویز نمود اما چون اطلاق لفظ
اتصال نیامده است و قرب و احاطه آمده است متصل نباید گفت و قریب و محیط باید گفت و اطلاق انفصال و خروج
و دخول نیز در رنگ اطلاق اتصال است که نیامده است و در مثال مذکور نیز اگر نقطهٔ جواله را نسبت بدائرهٔ موهومه
احاطه و قرب و معیت اثبات نمائیم هم مجهول الکیفیة خواهد بود چه نسبت را از ترتب بین چاره نیست و لیس الموجود الا النقطة
الجواله و همچنین اتصال و انفصال و خروج و دخول بی کیفی در مثال مذکور متصور است اگر چه نسبتین ثابت نباشند چه
وجود طرفین از برای نسبت معلوم الکیفیة در کار است که متعارف و متعاد است و آنچه مجهول الکیفیة است از حیطهٔ عقل
بیرون است حکم در آنجا بلزوم وجود طرفین نمودن از احکام وهمیه خواهد بود که از حیز اعتبار ساقط است که قیاس غائب است
بر شاهد تنبیه عالم را که موهوم و متخیل گفته است باین معنی است که خلق عالم در مرتبهٔ وهم و خیال واقع شده است
و صنع او در درجهٔ حس و ارادت بحصول پیوسته در رنگ آنکه قادری بر کمال دائرهٔ موهومه را که نصیب او غیر از
اختراع وهم و خیال نیست در مرتبهٔ وهم و خیال خلق فرماید و بصنع کامل خود آنرا در آن مرتبه اتقان و استحکام بخشد
بنحوی که اگر وهم و خیال بالکلیه مرتفع گردد در ثبوت آن خلل نپذیرد و در بقای آن قصور پیدا نکند این دائرهٔ موهومه
مصنوعه هر چند ثبوت در خارج ندارد و موجود در خارج همان نقطه است و بس اما انتسابی بوجود خارجی دارد و استناد
بوجود خارجی او را حاصل است چه اگر نقطه نبود دائره آنرا کجا ناشی شود ؎ خوشتر آن باشد که سر دلبران + گفته آید
در حدیث دیگران + این دائره را اگر روپوش آن نقطه گوئیم گنجایش دارد اگر مرآت شهود آن نقطه گوئیم هم گنجایش
دارد و اگر دلیل و هادی بآن نقطه گوئیم نیز می گنجد روپوش گفتن نظر بعوام است و مرآت شهود و ظهور دانستن مناسب
مقام ولایت است و ملائم ایمان شهودی و دلیل و هادی گفتن مناسب مرتبهٔ کمالات نبوت است و ملائم ایمان
بغیب که آن ایمان از ایمان شهودی اتم و اکمل است چه در شهود از گرفتاری ظل چاره نبود و در غیب ازین گرفتاری فارغ است
در غیب هر چند بالفعل حاصل ندارد او اصل است و گرفتار اصل است و در شهود هر چند حاصل دارد اما غیر اصل است

گرفتار تخیل است که ظن آن بالجمله حصول نقص ست و وصول کمال این سخن فراخور فهم هر بی سر انجامی نیست
بلکه شبه سوفسطائیه است که حصول را بمعنی وصول دانند سوفسطائی از بیخردی عالم را موهوم و متخیل بآن معنی گوید که
آنرا ثبوت و تحقق نیست بلکه باختراع وهم تراشیده خیال که اگر وهم و خیال متبدل گردد آن ثبوت و تحقق نیز
متغیر شود مثلا اگر چیزی را وهم شیرین تصور کرد آن شیء شیرین ست اگر همان شیء را وقت دیگر وهم بتلخی
حکم کرد آن شیء تلخ ست این بیدولتان از خلق و صنع خداوندی جل سلطانه غافل اند بلکه منکر و از انتساب
و استناد که بوجود موجود خارجی دارد جاهل میخواهند که باین البهی رفع احکام خارجیه که بعالم مربوط است
نمایند و دفع عذاب و ثواب اخروی دائمی نمیکنند که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة والسلام ازان خبر
داده است و احتمال تخلف ندارد اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون سوال عالم را چون ثبات
و استقرار ثابت گردید اگر در مرتبه وهم و خیال بود و معامله تعذیب و تنعیم ابدی نیز در حق آن اثبات نمودید
چرا اطلاق وجود بروی تجویز نمی نمائید و اورا موجود نمیدانید و حال آنکه ثبوت و وجود بایکدیگر مترادف اند
چنانچه مقرر متکلمین ست جواب وجود نزد این طائفه اشرف و اکرم و اعز اشیاست و آنرا مبدأ هر چیز
و منشأ هر کمال میدانند و همچنین جوهر نفیس را بما سوای حق جل و علا که سراسر نقص و شرارت است تجویز نمیتوانند نمود
و اشرف را باخس نمی توانند داد و مقتدا در این امر کشف و فراست ست مکشوف و محسوس ایشان است که
وجود مخصوص بحضرت حق است سبحانه و تعالی و غیر او را که موجود گویند باعتبار آنست که آن غیر نسبتی و ارتباطی
هر چند مجهول الکیفیت بوده بآن وجود ثابت ست و در رنگ ظل که باصل خود قیام دارد آن غیر نیز قائم
بآن وجود ست و نیز شیئی که در مرتبه وهم و خیال پیدا کرده است ظلی از ظلال آن وجود ست و چون آن وجود
خارجی ست و حضرت حق سبحانه و تعالی در خارج موجود ست اگر مرتبه وهم را لعبد از صنع و اتقان خداوندی
جل شانه ظلی از ظلال آن خارج هم گویند گنجایش دارد و آن ثبوت وهمی را باعتبار این ظلیت اگر
وجود خارجی هم دانند جائز باشد بلکه عالم را نیز اگر باین اعتبار ظلیت موجود خارجی تصور کنند هم جائز بود
بالجمله ممکن هر چه دارد استفاده از مرتبه حضرت وجود است تعالی و تقدس از خانه پدر خود چیزی نیاورده است
و او را بی ملاحظه ظلیت موجود خارجی گفتن امر دشوار است و شریک ساختن ست با و تعالی در خصوص اوصاف
او تعالی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این فقیر در بعضی مکاتیب و رسائل خود که عالم را موجود خارجی گفته است
آنرا نیز باین بیان راجع باید داشت و بر اعتبار ظلیت حمل باید نمود و وجود را که متکلمین مترادف ثبوت و تحقیق

گفته باعتبار معنی لغوی خواهد بود و الا وجود کجا و ثبوت کجا وجود را هم تعبیر از اثبات کشند و شهود
و از اهل نظر و استدلال عین حقیقت واجب الوجود تعالی گفته اند و ثبوت را از معقولات ثانویه است
شتان ما بینهما فائده وجود چنانچه مبدأ هر خیر و کمال است و منشأ هر حسن و جمال عدم که مقابل او ست
هر آینه مبدأ هر شر و نقص بود و منشأ هر قبیح و فساد دیگر و بال است از و ناشی است دیگر ضلال هم از و
مبدأ قبیح ذلک هنرها نیز در وی مودع ست و خوبیها هم در وی مکنون در تقابل وجود خود را نیست
مطلق ساختن و لاشئ محض گردانیدن از خوبیهای او ست و نیز خود را وقایه وجود ساختن و شر و
نقائص را بخود گرفتن هم از هنرهای خوب او ست و نیز مرآت وجود گشتن اظهار کمالات او نمودن
و همچنین آن کمالات را و بیرون خانه علم از یکدیگر ممتاز ساختن و از اجمال به تفصیل آوردن نیز از
صفات مستحسنه او ست بالجمله خدمتگاری های وجود از و برپاست و حسن و جمال و کمال مر وجود را از قبیح و
شر و نقص او هویداست استغنای وجود از افتقار او ست و عز وجود از ذل او و عظمت و کبریائی مر وجود را
بواسطه سفل و دناءت او ست و شرافت وجود از خساست او پیداست و خواجگی وجود از بندگی او
هویداست منم آنکس که در استاد گردم + غلامم خواجه را آزاد گردم + ابلیس لعین که منشأ هر فساد و ضلالت
از عدم هم شریرتر ست و هنرها که در عدم کائن است آن بیدولت از ان هنرها هم بی نصیب ست قول
انا خیر منه که از وی صادر شده است جسم ماده خیریت از وی کرده است و بشرارت صرف دلالت نموده
عدم چون نیستی و بلاشیئیت خود بوجود تقابل نموده ناچار مردود و مطرود شد حسن تقابل از عدم
باید آموخت که در تقابل هستی به نیستی مینماید و در تقابل کمال به نقص پیش می آید و چون بحضرت جلال
در طرف می افتد بذل و انکسار خود را مینماید لعین مطرود گویا شرارتهای عدم را بعلت تکبر و تمرد
داشت بخود کشیده است و تحصیل میگردد که در عدم غیر از خیریت کم چیزی گذاشته بلی تا خیر نباشد مرآت مظهر خیر
نمیتواند شد لا جمل عطایا الملک لا مطایاه مثل مشهور است و معلوم گشت که ابلیس بی دین کارخانه عمالی
در کار بوده است که گناهی نموده هر زله های همه را بر سر خود بگیرد و تطهیر دیگران نماید اما آن بیدولت چون از راه تکبر
و ترفع در آمده خیریت خود را در نظر آورد عمل خود در حبط گردانید و از اجر محروم ماند خسر الدنیا و الآخرة
فی الحقیقة نشان حال او ست بخلاف عدم یا وجود شرارت نقص ذاتی و نیستی ذاتی که داشت از حرمان بر آورده
عمر استجضرت وجود مشرف گردانید سعدی گفته که من نیم شکر خورده شاخی که بلند شد تبر خورد هیولان در زمین

کثرت شرارت از کجا ناشی شد ماورای عدم وجود هست که شرارت باو راه نیافته است جواب عدم
چنانچه مرآت وجود است که مظهر خیر و کمال است وجود نیز مرآت عدم است که مظهر شر و نقص است ابلیس علیه اللعنة
در جانب عدم شرارت را از عدم گرفته است که آن عدم موطن شر است و در جانب وجود نیز شرارت متوهمه را اخذ
نموده است که از راه مرآتیت و مظهریت عدم در مرآت وجود ظاهر شده بود پس حامل شرارت طرفین شد ذاتی
و عرضی اصلی و ظلی پس ناچار ما خولیا وجود شرارت تمام او را از نیستی و لاشیئیت که از صفات نیک عدم بوده
محروم ساخته مع ذلک در جانب وجود شرارتی که از مرآتیت عدم متوهم شده بود نیز نصیب او آمد نجانا از خسارت
ابدی رسانید ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب نود و نهم بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سوالهای که کرده بودند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و
سلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که گاه هست که سالکی در وقت عروج خود را در مقامات اصحاب انبیا
علیهم الصلوات والتحیات که باجماع از وی افضل اند می یابد بلکه بسا است که خود را در مقام انبیا علیهم الصلوات والتحیات
می یابد حقیقت این معامله چیست بعضی مردم از اینجا مساوات آن سالک با ارباب آن مقامات توهم میکنند و شرکتی
او را درین مقامات با عالی آن مقامات در تخیل می آرند و باین توهم و تخیل در طعن و مینمایند و زبان ملامت و
شناعت در حق او دراز میکنند کشف غطا از روی این معما باید نمود جواب آنست که وصول سافل بمقامات
اعالی گاه هست که از قبیل وصول فقرا و محتاجان بود که بابواب اصحاب دول و باکنهٔ خاصهٔ ارباب نعم میسر گردد
تا از اینجا حاجتی خواهند و از دولت و نعم ایشان دریوزه نمایند و از کاری بود که این وصول را مساوات و شرکت
تهمد و بسا است که این وصول از قبیل تماشائی بود که بواسطه و وسائل سیر اماکن خاصهٔ امرا و سلاطین نماید
تا بنظر اعتبار تماشا کند و رغبتی بعلو پیدا آرد توهم مساوات ازین وصول چه گنجایش دارد و تخیل شرکت
ازین سیر و تماشا چه متصور بود و وصول خادمان باکنهٔ خاصهٔ مخدومان تا حقوق خدمتگاری بجا آرند محسوس
و صحیح و مقرر است ابلهی بود که ازین وصول توهم مساوات و شرکت نماید مهر فراشی و مگس رانی و شمشیر برداری
قرین سلاطین عظام هست و در خواص امکنهٔ ایشان حاضر خیلی خبط می طلبد که اینجا توهم شرکت و مساوات نمایند ع
بلکه دردمندان از در و دیوار می آید بهر دم از برای ملامت غریبی بهانها می طلبند و از برای طعن و تشنیع او حیلها می جویند
حضرت حق سبحانه و تعالی انصاف شان دهد بایستی که در حق حنیفی محملی از برای رفع شر و رفع ملامت می طلبیدند

و در حفظ عرض مسلمانی میکوشیدند امر ایشان که طعن مینمایند از دو حال خالی نیست اگر اعتقاد دارند که صاحب
اینحال معتقد شرکت و مساوات ست با ارباب آن مقامات عالی پس او را کافر و زندیق تصور میکنند و از زمرهٔ
اهل اسلامی برآرند چه شرکت در نبوت و مساوات با انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کفرست و همچنین فضیلت شیخین
علیهم الرضوان باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی
علیهم الرضوان بلکه فضل مر جمیع صحابه کرام راست بر باقی امت چه هیچ فضیلتی بفضل صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات عدیل نتواند شد فضل یسیر که از اصحاب علیهم الرضوان در وقت ضعف اسلام و قلت مسلمانان از برای
تائید دین متین و نصرت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات صادر شده است اگر دیگران در تمام عمر
بریاضات و مجاهدات طاعتها نمایند بمرتبه فضل قلیل اصحاب نرسند لهذا آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوة
والسلام که اگر انفاق نماید یکی از شما مانند کوه احد طلا از نرسد آن انفاق بمد شعیر اصحابه که انفاق نمایند
بلکه بنصف مد هم نرسد و افضلیت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه ازین راه آمده است که او اسبق سابقان است
در ایمان و در بذل نفس و انفاق اموال کثیره در خدمات لائقه لهذا در شان او نازل شده است کریمه
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وکلا وعد الله الحسنی
جمعی نظر بر کثرت فضائل و مناقب دیگران انداخته در افضلیت او توقف مینمایند ندانند اگر سبب فضیلت
کثرت فضائل و مناقب بودی بسا است که بعضی از آحاد امت که این فضائل دارند از شخص خود افضل باشند که این فضائل
ندارد پس باب التفاضل دیگرست ورای این فضائل و مناقب و آن بزعم این فقیر اسبقیت تائید دین
و اقدمیت انفاق اموال و بذل النفس ست در نصرت احکام دین رب العالمین و چون پیغمبر اسبق از جمیع است
از همه افضل باشد و همچنین هر که درین امر اسبق ست از مسبوقان افضل ست سابق گویا در امر دین استاد و معلم
لاحقان ست لاحقان از انوار سابقان استفاده مینمایند و از برکات ایشان استفاضه میفرمایند و درین امر
بعد از نبی ما علیه الصلوة والسلام صاحب این دولت عظمی صدیق رضی الله تعالی عنه ست که اسبق سابقان است
در انفاق اموال کثیره و در مقاتله و مجاهدهٔ شدیده در بذل عرض و جاه و در رفع فساد و تباه از جهت
تائید دین و نصرت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات پس افضلیت از دیگران او را مسلم باشد
و حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات عزت اسلام را چون که بیاری حضرت فاروق طلبیده و حضرت
حق سبحانه و تعالی در نصرت حبیب خود در عالم اسباب نیز باو کفایت فرموده است آنجا که گفته یا ایها النبی حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنین

ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است که سبب نزول این آیه اسلام حضرت فاروق است رضی الله عنه پس بعد از حضرت
صدیق رضی الله عنه افضلیت او متعین بود ولهذا اجماع صحابه و تابعین بر افضلیت این دو اکابر منعقد گشت چنانچه گذشت
و حضرت امیر رضی الله عنه نیز فرموده است که ابوبکر و عمر افضل این امت اند هر که مرا بر ایشان فضل دهد مفتری است
او را تازیانه زنم چنانچه مفتری را زنند تحقیق این بحث در کتب و رسائل خود بتفصیل نموده این مقام زیاده برین
گنجایش ندارد ابلهی بود که خود را عدیل اصحاب خیر البشر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات سازد و جاهلی باشد
از اخیار روزگار که خود را از سابقان تصور نماید لیکن باید دانست که این دولت سبقت که باعث فضیلت است
مخصوص بقرن اول است که بشرف صحبت خیر البشر مشرف است علیه وعلی آله الصلوة والسلام در قرون دیگر این معنی
مفقود است که لاحقان بعضی قرون از سابقان قرون دیگر افضل باشند بلکه در یک قرن روا است که لاحق از
سابق آن قرن افضل باشد حضرت حق سبحانه و تعالی طاعنان را بینا گرداناد و بر شناعت طعن مسلم و طرد مؤمن
بمجرد توهم و تخیل و بر قباحت تکفیر مسلم بتفضیل او بمحض تعصب و تعنت چه علاج خواهند کرد که اگر قایل تکفیر ایشان
بتفضیل نباشد آن کفر و ضلال بارباب آن مقال خواهد گشت و آدمی بکفر برادری کافر خواهد پیوست چنانچه در
حدیث نبوی آمده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا
وانصرنا علی القوم الکافرین بر اصل سخن رویم و از شق ثانی بیان نمائیم و گوئیم اگر در حق صاحب این حال طاعنان
این اعتماد ندارند و معاملهٔ او بکفر نمی رسانند هم از دو حال بیرون نیستند واقعهٔ او را بر کذب و بهتان حمل مینمایند
این خود سوء ظن است نسبت بمسلم که محظور شرعی است و اگر او را کاذب نمیدانند و معتقد شرکت و مساوات
نمی انگارند پس چه طعن و ملامت چیست و تشنیع و تعییب و حرام است واقعهٔ صادقه را بر محامل نیک حمل باید نمود
نه آنکه صاحب واقعه را تشنیع و تقبیح باید فرمود اگر گویند که وجه اظهار این قسم حال شورانگیز چیست گوئیم که ظهور این
قسم احوال این مشائخ طریقت بسیار آمده است و عادت مستمرهٔ ایشان گشته است لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام
و بی ارادهٔ صادقه نخواهد بود گاهی است که مقصود ازین نوشتن اظهار احوال خود است بپیش شیخ طریقت خود تا صحت
و سقم حال بیان نماید و تعبیر واقعه و دلیل آن اطلاع بخشد و گاهی مقصودش ازین نوشتن تحریص و ترغیب طلاب است و تلامذه
و گاهی باشد که مقصودش نه این و نه آن بوده باشد بلکه مجرد سکر و غلبهٔ حال برین گفتگوی آرد تا دم حقیقت زند
[illegible] بنیت کند یعنی بطال است کسیکه مقصود او اظهار این قسم احوال شهرت و قبول خلق باشد این احوال
[illegible] استدراج است که متضمن خرابی اوست ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة

انک انت الوهاب وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم و ایضا پرسیده بودند
که سبب چیست که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و اولیا علیهم الرضوان در دنیا ببلا و مصائب مبتلا باشند
و بیشتر ببلیات و محن گرفتار بودند کما قیل ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل
و حضرت حق سبحانه در کتاب مجید خود میفرماید وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ازین کریمه مفهوم
میشود که هر که سیئات بیشتر نماید مصیبت بیشتر بود پس باید که غیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
و غیر اولیا علیهم الرضوان باشند ببلا و مصائب گرفتار بودند انبیا و اولیا علیهم الصلوات والتسلیمات اولاً دنیا
و ایضاً آن بزرگواران علیهم الصلوات والتحیات اصالةً و تبعاً محبوبان حق جل و علا و از خواص مقربان
او تعالی اند محبوبان و خواص مقربان ببلیات و محن حواله نمودن چرا بود و از ایشان بکدام وجه درست
باشد دشمنان را بناز و نعیم دوستان را ببلیات و محن مقیم چون باشند بدان ارشدک الله و هداک سواء الصراط
دنیا موضوع از برای تنعم و تلذذ نیست آخرت است که برای تنعیم و تلذذ معد گشته است و چون دنیا و آخرت
با یکدیگر نسبت ضرتیت و نقیضت دارند رضای یکی مستلزم سخط دیگر است ناچار تلذذ در یکی مستلزم تألم
در دیگر بود پس هر که در دنیا بیشتر متلذذ و متنعم بود در آخرت بیشتر متألم و متندم باشد و همچنین هر که در دنیا
ببلیات و محن بیشتر مبتلا باشد در آخرت بتنعمات و تلذذات زیاده تر محظوظ و مسرور باشد و بقای دنیا
نسبت ببقای آخرت کالعدم حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط بلکه لامتناهی چه نسبت بود پس ناچار بمقتضای
کرم دوستان را بمحنت چند روزه اینجا مبتلا باید داشت تا بتنعمات ابدی محظوظ و مسرور نمایند و دشمنان را بموجب
مکر و استدراج بتلذذات فانیه محظوظ باید ساخت تا بتألمات کثیره گرفتار باشند سوال کافر فقیر که در دنیا و آخرت
محروم است تألم او در دنیا مستلزم تلذذ او در آخرت نگشت جوابش چیست گوئیم کافر دشمن خدا است جل سلطانه و مستحق عذاب
دائمی است در دنیا رفع عذاب از وی نمودن بموضعی گذاشتن در حق وی عین تنعم و تلذذ است لهذا ابقای نفس در دنیا
در حق کافر اطلاق جنت نموده اند غایت ما فی الباب بعضی از کفار را در دنیا هم رفع عذاب نمایند و هم از تلذذات دیگر
بخشند و بعضی دیگر را رفع عذاب نمایند و از تلذذات دیگر هیچ نه بخشند بلکه بالتذاذ وحده رفع عذاب اکتفا نمایند
فکل فی ذلک حکم و مصالح سوال حضرت حق سبحانه و تعالی بر همه چیز قادر و توانا است که دوستان را هم در دنیا تلذذات بخشد
و هم در آخرت تنعمات کرامت فرماید و تلذذ در یکی مستلزم تألم در دیگری در حق ایشان نباشد جوابش بچند وجه است یکی آنکه در
ضمن بلیات و محن چند روزه محن کشیدند و نعمت تلذذات و تنعمات ابدی را نمی شناختند و نعمت صحت و عافیت

دائمی را گلِ بهشتی ورگ نشکند نه بلی تا جوع نکشد لذت طعام نیابد و تا مبتلا نشود قدر فرج نداند پس گویا مقصود
از تألم موقت ایشان تحصیل کمال تلذذ دائمی شان ست جمال ست که برای ابتلاء عوام بصورت جلال در حق این
بزرگواران ظاهر گشته است یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا جواب دوم آنکه بلیات و محن هر چند نزد عوام از اسباب
تالم ست اما نزد این بزرگواران هرچه از جمیل مطلق جل شانه برسد از اسباب التذاذ شان ست لذت بلایا و محن شان
لذت دیگر نعم اند از نعما بلکه از بلایا بیشتر محظوظ اند که خالص مراد محبوب ست و در نعما این خلوص نیست که نفس نیز
خواهان نعماست دیگران از بلایا پس بلا نزد این اکابر بهتر از نعمت بود و التذاذ ایشان از بلا بیش از
نعمت باشد حظے که ایشان را در دنیاست از بلیات و مصائب ست اگر دنیا این نمک نمیداشت نزد این طایفه
بجوی نمی ارزید اگر این حلاوت در وی نبودی در نظر شان عبث مینمود ع غرض از عشق تو ام چاشنی
درد و غم ست + ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کم ست + پس دوستان او تعالی هم در دنیا متلذذ اند و هم در آخرت
محظوظ و مسرور و این لذت دنیای ایشان بحظ آخرت شان جنگ ندارد و آن لذت دیگر ست که بحظ آخرت جنگ دارد
که عوام را حاصل ست الهی چه حکمت است این که دوستان خود را کرامت کردی که هر چه سبب تالم دیگران ست سبب التذاذ
شان ست هرچه دیگران را زحمت این بزرگواران را رحمت ست و نقمت دیگران نعمت شان ست مردم در شادی
شادانند و در غمی غمناک و این بزرگواران هم در شادی شادند و هم در غم فرحناک چه نظر شان از خصوصیات افعال جمیله
و رذیله برخاسته بر جمال فاعل آن افعال که جمیل مطلق ست مقصود گشته است و بحب فاعل افعال نیز محبوب شده
و التذاذ بخشیده هرچه در عالم از فاعل جمیل جل سلطانه صادر شود اگرچه از قسم ایلام و اضرار شان باشد آنچیز
عین مراد محبوب شان ست و سبب التذاذ ایشان خداوندا این چه فضل و کرامت ست که چنین دولت خفیه و نعمت
بهیه از چشم زخم اغیار پوشیده بدوستان خود عطا فرموده همواره ایشان را به الم خود قائم ساخته محظوظ و
متلذذ داشته و کراهت و تالم که نصیب دیگران ست ازین بزرگواران مرتفع گردانیده و ننگ و رسوائی که نصیب
دیگران ست جمال و کمال این طائفه علیه ساخته و در عین نامرادی مراد شان ودیعت نهاده این التذاذ
و سرور عاجل شان را بر عکس دیگران سبب ترقیات حظوظ آخرت گردانیده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم جواب سوم آنکه این دار دار ابتلاست که حق با باطل ممتزج ست و محق با مبطل
مختلط اگر بدوستان محن و بلا نه نهند و بدشمنان نه نهند دوست از دشمن متمیز نگردد و حکمت اختیار و آزمایش
باطل شود و آن منافی ایمان بغیب ست که سعادت دنیویه و اخرویه در ضمن آن مودع است و کریمه

ان الذین یؤمنون بالغیب کریمۂ ولیعلم الله من ینصره ورسله بالغیب ان الله قوی عزیز مرمیست ازین معنی پس خاک
در چشم دشمنان انداخته دوستان را نیز بصورت محن و بلا ابتلا گردانیده تا حکمت ابتلا و آزمایش تمام
شود و دوستان در عین بلا متلذذ باشند و دشمنان کور باطن خائب و خاسر شوند یضل به کثیرا و یهدی به
کثیرا معاملۂ انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات با کفار همین بوده است که گاهی غلبه ازینجانب بوده و گاهی
ازان جانب در جنگ بدر نصرت از جانب اهل اسلام بوده است و در جنگ احد اهل کفر غلبه نموده اند
قال الله تبارک وتعالی ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله وتلک الایام نداولها بین الناس
ولیعلم الله الذین آمنوا ویتخذ منکم شهداء والله لا یحب الظالمین ولیمحص الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین جواب چهارم آنکه
حضرت حق سبحانه هرچند بر همه چیز قادر است و توانا است که دوستان را هم اینجا متنعم و مکرم فرماید و هم آنجا
لیکن این معنی منافی حکمت و عادت اوست و او سبحانه وتعالی دوست میدارد که قدرت خود را در تحت حکمت و عادت
خود مستور دارد و اسباب و علل را روپوش جناب قدس خود فرماید پس بحکم تقابل دنیا و آخرت دوستان را
از محن و بلیه دنیا چاره نبود تا تنعمات آخرت هنی و مری ایشان باشند و هنی و مری از تنعم در جواب اصل
سوال در ما تقدم گذشته است و دیگر اصل سخن رویم و تتمه جواب از اصل سوال بیان نمائیم و گوئیم که سبب ورود
بلا و مصیبت هرچند کسب ذنوب و سیئات است اما بلا و مصیبت فی الحقیقت مکفران سیئات است و مزیل ظلمات
آن ذنوب است پس کرم آنست که دوستان را اکثر بلا و محن بدهند تا کفارت ایشان نماید و از آلایش ظلمات
ذنوب شان فرماید سیئات و ذنوب دوستان را در رنگ سیئات و ذنوب دشمنان تصور نکنند حسنات الابرار
سیئات المقربین شنیده باشند و اگر ذنب و عصیان نیز از ایشان صادر شود در رنگ ذنب و عصیان دیگران نخواهد بود
نزدیک است که از قسم سهو و نسیان بوده از عزم و جد دور باشد قال الله تبارک وتعالی ولقد عهدنا الی آدم من
قبل فنسی ولم نجد له عزما پس کثرت ورود بلا و مصائب بدلالت بکثرت کفارت سیئات شده اند نه بر کثرت کسب
سیئات دوستان را بیشتر بلا دهند تا کفارت ذنوب ایشان نموده پاک و پاکیزه برند و ایشان را از محنت اخروی
محفوظ دارند منقول است که در وقت سکرات موت آنحضرت را دیدن بی آرامی و بیقراری آنسرور علیه و علی آله
الصلوة والسلام حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها از کمال شفقت و مهربانی که در حق آن حضرت داشت و آنحضرت
در حق حضرت زهرا فرموده بود فاطمة بضعة منی نیز بی آرام و بیقرار بود چون آنسرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام درد و غم از حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها در ان وقت آن اضطراب و التهاب مشاهده فرمودند برای تسلی

حضرت ذهیرا فرمودند پدر ترا همین محنت ست و بس و بیشتر هیچ مکروهی واقع نیست چه دولت ست که
عذاب شدید الیم بمحنت چند روزه مرتفع شود و با دوستان این معامله کنند و با دیگران این معامله نکنند
و کفارت ذنوب ایشان اینجا کما ینبغی نفرمایند بلکه مجازات ایشان را بآخرت اندازند پس ناچار
دوستان بکثرت درد و بلای دنیوی احق باشند و دیگران لائق این دولت نبوند که گناهان شان
بسیارند و از التجا و تضرع و استغفار و انکسار کمتر بهره دارند و بر کسب معاصی دلیر اند و بعزم و جد تحصیل
ذنوب مینمایند و از عذر دنیز خالی نیستند و قریبست که بآیات خداوندی جل شانه استهزاء و استکبار نمایند
جزا باندازه جریمه است اگر جریمه خفت دارد و صاحب جریمه ملتجی و متضرع ست آن جریمه قابل کفارت است
ببلای دنیوی و اگر جریمه غلظت و شدت و ثقل دارد و صاحب آن جریمه متمرد و متکبر ست آن جریمه
شایان جزای اخروی ست که اشد و ادوم ست وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون نوشته بودند که مردم
استهزاء و سخریه مینمایند و میگویند که حضرت حق سبحانه و تعالی با دوستان خود چرا محنت و بلا میدهد
و چرا همیشه نباز و نعم ندارد و باین گفتگوی نفی این جماعه خواهند کفار نیز در حق آن سرور
علیه و علی آله الصلوة و السلام مثل این سخنان میگفتند وقالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی
الاسواق لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا او یلقی الیه کنز او تکون له جنة یاکل منها از امثال این سخنان
بر انکار آخرت ست و انکار عذاب و ثواب دائمی ست و نیز مدار اعتبار و اعتنای بملذوات
فانیه عاجله است کسیکه ایمان بآخرت دارد و عذاب و ثواب آخرت را دائمی میداند بلا و محنت عاجله
چند روزه در نظر او هیچ نمی درآید بلکه این محنت موقته که بسبب راحت ابدیه است عین راحت تصور
میکنند و گفتگوی مردم مرونده درد بلا و محنت گواه عدل محبت ست کور باطنان اگر بر محبت تصور
کنند چه توان کرد غیر از اعراض از جاهلان و از مقوله ایشان علاج نیست فاصبر صبرا جمیلا
و جواب دیگر از اصل سوال آنکه بلا بازیانه محبوبست که محبوب را از التفات بما سوای محبوب
منع نموده بکلیت متوجه جناب قدس محبوب گرداند پس شایان درد و بلا دوستان باشند و این
بلا بکیفر کسب سنیه است التفات بما سوای ایشان باشد و دیگران لائق این دولت نباشند و چرا
ایشان را نزد و به جانب محبوب نبارند هرگز انخواهند برود و ضرب بجانب محبوب می آرند و از محبوبیت
بر میدارند و هرگز انخواهند او را باو میگذارند اگر سعادت ازلی یاری دارد هر با و انابت میزدد

بامداد فضل و عنایت بمقصد خواهد رسید والا او داند و کار او اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین
پس معلوم شد که مرادان را بیشتر بلا نازل میشود از مریدان لهذا آن سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام که رئیس مرادان و محبوبان است فرموده است ما اوذی نبی مثل ما اوذیت پس بلا محبتی
دلالت پیدا کرد که محبان دلالت خود دوست را بدوست میرسانند و از التفات بغیر دوست پاک گردانند
عجب معامله است دوستان اگر کرم دریابند بد بینند و بلا انگارند و دیگران کرم را بد بینند و دفع بلا خواهند
سوال آنست که در وقت درد و بلا از دوستان نیز اضطرابی و کراهتی مفهوم میگردد وجهش چیست
جواب آن کراهت و اضطراب بصوریت و مقتضای طینت بشری است که در ابقای آن حکم و مصالح است
چه جهاد و معادات با نفس بی آن متصور نیست شنیده باشند بیقراری و بی آرامی که از آن سرور
دین و دنیا که در وقت سکرات موت ظاهر شد علیه و علی آله الصلوة والسلام و آن بقیه جهاد با نفس
بوده است تا خاتمه خاتم الرسل علیهم الصلوات والتحیات بر جهاد با دشمنان خدا تحقق گردد و شدت
مجاهدت دلالت دارد تا حسم مواد صفات بشریت نماید و نفس را بکمال انقیاد آورد و بحقیقت اطمینان
رساند و پاک پاکیزه دارد پس بلاء یار از محبت گشت و هر که محبت ندارد بلا انکار دارد و بلا کجا بکار
او می آید و نزد او چه قدر و قیمت داشته باشد و چه دیگر از برای درد و بلا آنست که محب صادق از مدعی
کاذب تمیز گردد چه اگر صادق است بدرد و بلا متلذذ و محظوظ خواهد شد و اگر مدعی است نصیبش از بلا کره
و تألم است و با این تمیز متمیز نشود مگر کسیکه شائبه از صدق داشته باشد تا حقیقت کره و تألم را از صورت
کره و تألم جدا سازد و حقیقت صفات بشریت را از صورت صفات بشریت علیحده نماید الولی یعرف الولی
رمزیست ازین بیان والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد و ایضاً پرسیده بودند که عدم را لاشی محض
گفته اند پس او را وجود علمی نباشد و چون وجود نداشته باشد با وجودیکه در ذهن پیدا کرده باشد او را آثار
و ترتب احکام چون بود اگر وجود ذهنی بود از دائره خیال چون بر آید بدانند که عدم هر چند لاشی است اما از آنجهت
که آئینه اشیا بود برپاست منشأ تفصیل و کثرت اشیا مرآت اوست و صور علمیه اسماء الهی جل سلطانه که
در مرآت عدم منعکس گشته او را متمیز ساخته است و ثبوت علمی بخشیده ناچار از لاشیئیت محض نیز او را
برآورده است و منشأ آثار و احکام گردانیده و این آثار و احکام در بیرون خانه علم نیز کائن اند و
در مرتبه حس و وهم نیز ثابت و چون بایجاد حکیم مطلق خداوندی جل شانه در آن مرتبه ثبات و استحکام [illegible]

پیدا کردہ اند و بزوال حس و وہم نیز مرتفع نمیند تواں گفت کہ این آثار و احکام خارجی از شما از ترقیات
عدم چہ تعجب دارید اینہمہ کرو فر کائنات مبنی بر عدم ست کمال قدرت خداوند را جل شانہ مشاہدہ نمایند
کہ از عدم اینہمہ کارخانہ را چہ سان ساختہ است و کمالات وجود را بقابلیت انظاہر فرمودہ راہ ترقی او در کمال
وضوح ست کہ صور علمیہ اسماء واجبی جل سلطانہ در حجرہ او تمکین اندو باوہم بستر اند و در کنار او نید و از صورت
بحقیقت و از ظلال باصل شاہراہ افتادہ است کور باطن بود کہ احساس آن نماید ان ہذہ تذکرۃ فمن
شاء اتخذ الی ربہ سبیلا لفظ ذہن و خیال شما را در اشتباہ نمیندازد و آثار و ترقیات را در نظر شما
دشوار نماید کہ ہر معاملہ کہ ہست بیرون علم و خیال نیست غایۃ ما فی الباب از خیال تا خیال فرق ست
علق در مرتبہ خیال دیگر ست و اختراع وہم و خیال دیگر اول نفس امریست و تواں گفت کہ موجود خارجی ست نیز
و ثانی ازین دو لیت قلیل النصیب ست و ازین ثبات و استقرار قلیل الجدوی بعضی از ہنرہای عدم را کہ در معرفت
علیحدہ نوشتہ است و نقل آنرا میر محب اللہ بردہ اگر ذوق داشتہ باشند آنرا ملاحظہ نمایند ایضاً از فنا و بقا
پرسیدہ بودند معنی این کلمہ را در کتب و رسائل خود این فقیر بسیار جا نوشتہ است مع ہذا اگر خفائی در دنیا بدو
علاجش قصور و سفاہت تمام حقیقت در نوشتن نمی آید اگر می آید اظہار آن از صلاح دور می نماید تا کسی چہ فہمد
و چہ دریا بد فنا و بقا شہودیست وجودی نیست کہ بندہ ناچیز نشود و بحق تعالی متحد نگردد و العبد عبد دائماً
والرب رب سرمداً زنادقہ اند کہ فنا و بقا را وجودی تصور نمایند و می انگارند کہ بندہ برفع تعینات وجود
خود باصل خود کہ منزہ از تعینات و قیود است متحد میگردد و از خود ناچیز گشتہ بر سبحود بقا پیدا میکند در رنگ قطرہ
کہ از خود فانی گشتہ بدریا ملحق شود و برفع قید خود موہوم بمطلق متحد گردد اعاذنا اللہ سبحانہ عن معتقداتہم السوء
حقیقت فنا عبارت از نسیان ماسوا او ست سبحانہ و عدم گرفتاری ست بغیر او تعالی و پاک ساختن ساحت
سینہ است از جمیع مرادات و خواستہای خود کہ مناسب مقام بندگی ست و مناسب مقام بقا قیام عبدیت
بمرادات مولائے خود جل سلطانہ و مرادات او سبحانہ عین مرادات خود یافتن ست بعد از شہود آیات
الانفسی والافاقی پرسیدہ بودند کہ سیر یکہ در بیرون انفس نوشتہ آن کدام باشد سیر مراتب عشر عالم خلق و عالم امر
و سیر ہیئت وجدانی داخل انفس مینمایند پس سیر در ماورای انفس کدام باشد باید دانند کہ انفس در رنگ آفاق
ظلال اسماء الہی ست جل سلطانہ و چون بطل الفضل خداوندی جل شانہ خود را فراموش ساختہ متوجہ اصل
خود گردد و محبت باصل خود پیدا کند ناچار بحکم المرء مع من احب خود را ہمان اصل خواہد یافت و آنرا خود

بر ہمان اصل خود خواہد انداخت و ہمچنین چون آن اصل را اصل دیگرست ازین اصل تا آن اصل خواہد رفت بلکہ خود را عین آن اصل خواہد یافت وھلم جرا الی ان یبلغ الکتاب اجلہ این سیر را دورا آفاق والنفس است آنا نیز دانند کہ بعضی سیر النفسی را سیر فی اللہ گفتہ اند این کہ گفتہ شد با دیگر این سیرست کہ گفتہ اند چہ این سیر حصولی ست و آن سیر وصولی و فرق درمیان حصولی وصولی در مکاتیب متعددہ بتفصیل نوشتہ است ازانجا معلوم کردہ باشند دیگر از اقربیت ذات و صفات و افعال واجبی جل سلطانہ پرسیدہ بودند بیان آن نیز بحضور تعلق دارد صلاح نیست کہ نوشتہ شود و اگر نویسد مغلق ست معلوم نیست کہ بفہم درآید و اگر تقریر حضور ہم مفہوم گردد غنیمت است دیگر از کمالات مرتبۂ نبوت پرسیدہ بودند کہ فنا و بقا و تجلی و مبدائیت تعین ہمہ در مراتب کمالات ولایات ثلثہ است و سیر در مراتب کمالات نبوت بچہ روش ست بدانند کہ در مراتب عروج تا زمانیکہ بایکدیگر متمیز اند و از اصلی باصلی دیگر رفتہ میشود آن ہمہ کمالات داخل دائرۂ ولایات است و چون این تمیز برطرف میشود و این تفصیل گم گردد و معاملہ با جمال و بساطت صرف افتد و شروع در کمالات مرتبۂ نبوت بود و دران مرتبہ نیز ہرچند وسعت ست ان اللہ واسع علیم اما آن وسعت وسعت دیگرست و اگر تمیز ست ہم تمیز دیگر زیادہ ازین چہ نویسد و چہ مفہوم شود ربنا اتنا من لدنک رحمۃ وھیئ لنا من امرنا رشدا بعضے اسرار نماز را کہ پرسیدہ بودند جواب آن را بوقت دیگر انداختہ شد کہ الحال وقت بسیار تنگ است و ست زمانہ و اہل زمانہ صرفہ کردن چیزے نوشتہ شود بفقیر رحم بکنید و بر استغفار دلیر نباشید ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین الحمد للہ رب العالمین والمنۃ اولا و آخرا والصلوۃ علی رسولہ دائما وسرمدا و علی آلہ الکرام و صحبہ العظام الی یوم القیام +

تمام شد جلد ثانی

الف ۲۶

مکتوبات امام ربانی

فہرست جلد ثالث مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

الحمد للہ علی الاتمام و آخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین

بعون صانع مکین و مکان و بفضل خلاق زمین و زمان
شمع کاشانۂ ہدایات مہ عرفان مستقلہ آئینہ صافی درونان مورد انوار الہامات یزدانی اعنی
مکتوبات امام ربانی
از ارشادات علیہ غوث ربانی حضرت مجدد الف ثانی مرشد میدان خاص الخاص حضرت عثمان ہمدانی
در مطبع نامی منشی نولکشور طبع مشہور جہان شد

اما بعد این کلمات طیبات و حروف عالیات که هر نقطه از آن مرکز پرگار دلهای بیقرار است و بر آتش محبت
ذاتیه سپند چشم زخم اغیار و خال زینت بخش رخسار عروسان حقائق و مردمک ابصار دوربینان
دقائق و درة التاجیت اند دریای مواج احدیت که بطولانی باطن از کان غواصی بساحل آورده
و نافه جان بخشی است از ناف آهوی بیدای هویت که بتان بیابان سیاحی بمحفل آورده اغنی الله تعالی فقرا به
بهذا الدر الیتیم و روح مشام ارواحهم بهذا الشمیم ع زهر یک نقطه اش چون نافه پر شمیم وصل جانان
بیز بیز علی آن کر بود و درکام است چه داند نافه اش گرد مشام است سرایم مدح آن شاه
غواص کنم خورشید را چون ذره رقاص همین فرزند فاروق است چون آب کنون نطق از زبان
او کند آب سراپا نسخه اخلاق فاروق بزهر معصیت تریاق فاروق چراغ نقشبند هفت محفل
نگاهش نقشبند غیر از دل غوث الخلائق غوث الحقائق معراج الوصول منهاج القبول خزینة الرحمة
دفینة الحکمة مشرق القلوب مشرق الغیوب لجة العمل حجة الکمل حدیقة الاخفیاء حدیقة الاحیاء نور الطریقة
نور الحقیقة زین العالمین عین العالمین عروة المن عروة الرحمة مرآت الارادة مرقات المحبة مطلع الرموز و الاشارات

منبع الکنوز والبشارات ملاح بحر الملاحة مصباح بیت الصباحة الصلة بین البحرین المصلح بین الفئتین
متشوف المتکلمین متمسک المتوحدین برهان السلف سلطان الخلف وثیقة بنده الوفود طلیعة المهدی
الموعود مکان الاصل والفرع منار الدین والشرع وارث سید البشر منور المائة الحادیة عشر مجدد
الالف الثانی الامام الربانی ــه کجا گردد زوصفش خامه آگاه ÷ چه نم دریابد از دریا پر کاه ÷
همان بهتر کزین پس گوش باشم ÷ سراپا نغمه و خاموش باشم ÷ سمی المصطفی بالاسم الذی بشر به عیسی

الشیخ احمد بن الشیخ عبد الاحد الفاروقی نسبا والحنفی مذهبا النقشبندی مشربا فی الفروع ادام الله
سبحانه ظل حیاته علی العالمین وارواهم من بحار برکاته الی یوم الدین چند او وقت و حال آن ناظران
سلیم البال که چون سواد نظر برین مداد که سواد اعظم اسرار و حکم ست بگشایند و باعلام ربانی ازان
مداد سرمه امداد حضور یابند و ازان سواد سویدای دل را پرنور و خوشا آب مآل آن قاریان مستقیم الاحوال که
چون لسان شان آشنای این شکرت ملازم گردد بالهام سبحانی جان شان در شکر شکر و شکر شکر گردد
و سر حیا مر آن همنشینان پاک نهاد و مستمعان نیک اعتقاد را که چون از غایت دقت و غموض جمال این
نکات و رموز که ورای طور عقل ست بر ایشان پرده نگشاید بر عدم یافت و قصور دریافت خویش اجمع و
ساده صفا پویان یا تشنیع کسی را از ایشان جز ایشان ندانند گویان همه را تسلیم دارند و نقد ثمرات سعادات
ابدیه ازان بدست آرند فذلک لمن خشی ربه و احسرتا ازان خوانندگان کج بین و شنوندگان سخن چین که
آنچه ازین کلمات غیبیه بفهم شان در آید و موافق طبع شان آید بر عبارة قال و بحث خیال صاحب این
مقال رجوع دارند و آنچه ازین بیان چنین و چنان بیابند از کوتاهی نظر زبان زبان خویش دراز کنند
و بحکم المرء لا یزال عدوا لما جهل جنگ جنگ ساز کنند ندانسته اند که این طایفه علیه را اظهار این اسرار خفیه
درمیان نمیع ایشان مندا این همه الحان نغز مطرب است [illegible] الله سبحانه اخوان ما را باسرار غیب خویش و اسرار
غیب پاکدلان صفا کیش بینا گرداناد و از قید غل و غش مخلصان عالم السر که بر پای غل گرفتن ظاهر دارند
محافظت بخشاد انکه گفتم در اظهار اسرار درمیان نمیده شاهد آن انتهای انصاحب این اسرار شنو نه بر حال تو هم حال تو
برهان دلیل همچون جلد اول مکتوبات معدن الفتوحات که در المعرفت نام اوست و تاریخ اختتام یافت بعضی
تشنگان زلال مقال بعرض اقدس رسانیدند که اگر اشاره عالیه ارد شود اظهار اسرار کے بعد ازین چشمه خامه گوهر نثار
ابتاع میابد جمع نموده دریکی جلد ثانی پدید آرگردد بندگان حضرت از غایت انکسار و خشیت در جواب فرمودند انهیم

علومی که پیش تحریر یافت و دران فکرت و حیرتم که آیا مقبول و مرضی بودند یا نه ناگاه خاموش گشته قصد بشارت
و اشارت گشتند فردای آن روز فرمودند که دوش بعد از رواندن وظایف ساختند که این همه علوم که نوشته‌ایم
هرچه در گفتگوی تو آمده همه مقبول و مرضی ست که اشارت بنوشتهای من کرده فرمودند این همه را گفته‌ایم
و بیان نموده ست و دران وقت همه آن علوم را بنظر نیز داشتند و من به یک یک اجمالاً و تفصیلاً نظر
میکردم سیاه و علومی که وقتی مراد را اشتباه شده بود همه را دران حکم داخل یافتیم الحمد لله علی الاحسان
پس قلم محرم را بنگارش اسرار قدم جریان داده و چون آن جلد بنود و نه مکتوب رسید که مطابق اسماء
حسنی ست به بیان ختم شد در سال که تاریخ آن از نور الخلائق هویداست بعضی مکاتیب که بعد ازان
بر منصه گذارش و صحیفه نگارش آمد الامیر النسیب الحسیب قطب زمانه و یگانه بیت و تفرید
بحری و کانی ٭ حق تجرید را روحی و جانی ٭ دم از آئینه سازد نور زائل ٭ دم او صیقل آئینه دل ٭ معدن الایقان
و الفرقان محمد نعمان بن شمس الدین یحیی الشهیر بمیر بزرگ البدخشانی سلمه الله و ابقاه که از کمل خلفاء بزرگ
حضرت ایشانند و بامر عالی آنحضرت در صوب دکن بشاهی بر ترویج این طریقه علیه اند التماس نمودند که
آن لآلی منثوره را فراهم آورده دفعه جلد ثالث بروی کار آید بإجابت مقرون گشت و چون جمیع
مکاتیب بسی و چند رسید میان حضرت سیادت پناه و خادمان این درگاه مهاجرت صوری ضروری حائل گشت
و حضرت ایشان از مدت روزگار طویل ضمیر بی نظیر تحریر معارف و تقریر مکاشف نیامد تا آنکه بتائید
هدایت خداوندی جل شانه بعد از چندین سال آرزومندی این ضعیف که نام او در آخر مکتوب اول این
جلد بر قلم شریف رفته در سنه هزار و سی و چهار که از لفظ خاک نشین مستخرج ست بخاک نشینی عتبه علیه استسعاد یافت
مقارن آن دریای لسان الغیب در امواج بیان حضرت ایشان در تموج تقریر و جوشش تحریر آمد و از
غایت رحمت و عنایت آن غریب نواز این کمترین بتصحیح آن مسودات و نقل آن از سواد به بیاض ممتاز
گردید چنانچه تمام جلد ثالث در همان سال که از لفظ ثالث نیز معین ست سرفراز شد و چون شمار مکاتیب
بصد و سیزده رسید که موافقت آن بعدد حروف باقی هویداست و البته اعتبار تقریر بران نهایت شایان
و زیبا بر همان انجام یافت در سالیکه کاس الرّاحین بلوح آنست بعد ازان مکتوبی را که بتازگی
جدید و اسرار غریبه ظهور یافته بود فرمودند که مسک الختام گردد چنان شد که بالحاق آن تطابق عدد
سور قرآنی عیان شد الحمد لله اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً طلاب را ازین مائده پرفائده قوت جان و قوت

ایمان بادا الی یوم التناد بحق الحق الهادی الی سبیل الرشاد مکتوب اول بسیادت پناه میر محمد نعمان در جواب سوال از اقربیت افعال و صفات و ذات واجب جل سلطانه ورود یافته

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه وصول یافت تصدیع بسیار کشیده بودید حضرت حق سبحانه و تعالی سعی ایشان را مشکور گرداند چون مکرر از اقربیت افعال و صفات و ذات واجبی جل سلطانه استفسار نموده اند و لا این بیان اند بضرورت نقید در آمد باید دانست که هر شیٔ بماهیت خود آن شیٔ است و از برای ثبوت ماهیت هر آن شیٔ را هیچ جعل جاعل در کار نیست که ثبوت شیٔ مر نفس خود را ضروری است ازینجا گفته اند که جعل در نفس ماهیات ثابت نیست و ماهیات مجعول نیستند و جعل جاعل از برای اتصاف ماهیات بوجود است مثل صباغ در اتصاف ثوب است بلون آنکه ثوب را ثوب سازد و لون را لون گرداند که آن محال است که تحصیل حاصل است پس جعل در نفس شیٔ نباشد بلکه در اتصاف شیٔ بوجود شد پس ثابت شد که شیٔ بماهیت خود شیٔ است و این معنی در نظر کشفی در ظل شیٔ و عکس شیٔ مفقود است که عکس و ظل بماهیت ظلی و عکسی خود ظل و عکس نیست بلکه بماهیت اصل خود ظل و عکس گشته است چه ظل ماهیت ندارد و بماهیت اصل است که بظل خود بر الظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از نفس خود چه ظل با اصل خود ظل است نه بنفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجبی است جل سلطانه ناچار افعال که اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند و همچنین افعال ظلال صفات واجبی اند جل شانه ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول عالم که افعال باشند اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات اند تعالی و حضرت ذات جل سلطانه اصل جمیع اصول است لاجرم حضرت ذات تعالی بعالم از عالم و از افعال و صفات واجبی اقرب باشد این است بیان اقربیت او تعالی که در حیز تحریر و بیان آید عقلا اگر بنظر انصاف ببینند محتمل که قبول این معنی نمایند و اگر قبول نمایند غم نیست که خارج از بحث اند و چون درین بیان مقدمات معقول نیز مندرج است اگر سیادت پناهی میر شمس الدین علی را نیز در مطالعهٔ این مکتوب شریک سازند گنجایش دارد و نوشته بودند که شروع در جلد ثالث مکتوبات نمایند چنین کنند که اهل است در هر چه صلاح ببینند محتمل که مبارک باشد و چون بمیر مشار الیه تفویض این امر نمایند فرمایند که نسخه را مستعد سازند و یک نقل آنرا بسرهند فرستند و مسودات را محافظت نگاه دارند شاید احتیاج افتد

دیگر فقیر در رفتن و ماندن شما حیران است از بسکه حریص ملاقات شماست برفتن شما لب نمیتواند کشود و
بماندن هم دلالت نمیتواند نمود که مبادا سبب فوت مصالح جمع کثیر باشد. اینقدر هست که اگر بروند
خواجه محمد هاشم را فرستند که چند روز در صحبت باشد و اخذ بعض علوم و معارف نماید. که جواب
قابل ظاهر میشود و مشار الیه مربای شماست و مذاق دان شماست استفسارها را باو حواله فرمایید که جواب
گرفته بخدمت شما رساند والسلام **مکتوب دوم** بحضرت جامع الاسرار والعلوم مخدوم زاده های گرامی
خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی ورود یافته در مواعظ و انقطاع از خلق و توسل بجناب حضرت حق
سبحانه تعالی الحمد لله رب العالمین فی السراء والضراء وفی الیسر والعسر فی النعمة والنقمة وفی الرخاء والرجاء
وفی الشدة والرخاء وفی العطیة والبلاء والسلام والصلوة علی من اوذی نبی مثل ایذائه وما ابتلی
رسول نحو ابتلائه لهذا صار رحمة للعالمین محمد سید الاولین والآخرین فرزندان گرامی وقت ابتلا هر چند تلخ
و مکروه است اما اگر فرصت دهند مغتنم است که در این وقت چون شما را فرصت داده اند بحمد خدا جل شانه
بجا آورده متوجه کار خود باشند و یک لمحه و لحظه فراغت بر خود تجویز نکنند و یکی از سه چیز باید که خالی از آن
نباشند تلاوت قرآن مجید و ادای نماز بطول قراءة و تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله باید که بکلمه لا نفی آلهه
ماسوای نفس خود نمایند و دفع مقاصد و مرادات خویش کنند مراد خود طلبیدن دعوی الوهیت خود کردن است
باید که هیچ مرادی را در ساحت سینه گنجایش نبود و هوسی در متخیله نماند حقیقت بندگی متحقق شود مراد
خود خواستن مستلزم دفع مراد مولای خود است و معارضه کردن است بصاحب خود این معنی مستلزم نفی مولای
خود است و اثبات مولویت خود قبح این امر را نیک دریافته نفی دعوی الوهیت خود نمایند تا زمانیکه از
هوا و هوسها تمام پاک نگردند و جز مراد مولا مرادی نداشته باشند این معنی بعنایت الله سبحانه امید است
که در ایام بلا و در اوقات ابتلا بسهولت میسر گردد و در غیر این ایام این هوا و هوسها پاک سکند ر
است و در گوشها خزیده باین امر مشتغل باشند که فرصت غنیمت است در زمان فتن اندک را به بسیار قبول نمایند
و در غیر زمان فتن ریاضات و مجاهدات شاقه در کار است جز شرط است ملاقات واقع شود یا نه نصیحت
همین است که مراد و هوسی نمانند و والده خود را نیز باین معنی مطلع سازند و دلالت نمایند باقی احوال این فقیر
چون گذرنده است چه در معرض بیان آرد بر خردان شفقت دارید بخواندن ترغیب نمایید و اهل حقوق را
تا توانید از جانب خود راضی سازید و بسلامتی ایمان همه معاون باشید مکرر معلوم کرده شد نوشته میشود این وقت را

بامور لاطائل صرف نکنند و بغیر ذکر الٰهی جل شانه باید که هیچ چیز نپردازند اگر مطالعه کتب فقهیه تکرار طلبه بود وقت ذکر سنت هواهای نفسانی را که آلهه باطله اند در تحت لا آرید تا تمام منتفی شوند هیچ مرادی و مقصودی در سینه شما نماند حتی که اخلاصی است که بالفعل از اهم مقاصد شماست نیز باید که مراد شما نباشد و متقید به فعل به اراده او تعالی راضی باشید و در جانب اثبات کلمه طیبه غیر از غیب هویت که وراء الوراء معلومات و متخیلات است هیچ نباشد همچو حویلی و سرا و چاه و باغ و کتب و اشیاء دیگر خود سهل است باید که هیچ چیز مزاحم وقت شما نشود و غیر از مرضیات حق جل و علا مراد و مرضی شما نباشد اگر ما میمردیم این همه اشیاء میرفت که در حیات ما رفته باشد هیچ فکر نکنند اولیاء این امور را باختیار خود گذاشته اند ما باختیار او تعالی این امور را گذاریم و شکر بجای آریم و امید است که از مخلصان باشیم بفتح لام جائیکه نشسته اند بهتر از وطن انگارند حیات چند روزه هر جا که گذرد باید که بیاد حق جل شانه گذرد معامله دنیا سهل است متوجه آخرت باشند و والده خود را تسلی بدهند و ترغیب آخرت نمایند باشند ملاقات یکدیگر اگر حق سبحانه تعالی خواسته باشد میسر خواهد شد و الا بتقدیر او تعالی راضی باشند و دعا کنند که در دار السلام جمع گردیم و تلافی ملاقات دنیا را بکنیم او تعالی در آخرت [illegible] التحیة علی کل حال

مکتوب سوم بسیادت مآب میر محب الله مانکپوری ورود یافته در بیان معنی کلمه طیبه لا اله الا الله

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی لا اله الا الله نیست هیچ احدی که استحقاق الوهیت و معبودیت داشته باشد مگر خدای بی همتای جل شانه که واجب الوجود است و از سمات نقص و حدوث منزه و مبراست زیرا که مستحق عبادت که عبارت از کمال تذلل و خضوع و انکسار است کسی است که جمیع کمالات او را ثابت است و جمیع نقائص از وی مسلوب است و همه اشیاء بوی در وجود و توابع وجود محتاجند و او هیچ چیز در هیچ امر محتاج نه و نافع و ضار اوست و هیچ بی اذن او هیچ یکی ضرر و نفع نمیتواند رسانید این چنین کس با این صفات کامله غیر او تعالی نیست و نشاید که باشد چه اگر غیر با این صفات کامله بی زیادتی و نقصان متحقق شود غیر نخواهد بود لان الغیرین متمایزان و لا تمایز ثمه اگر اثبات غیریت باثبات تمایز نمائیم لازم می آید نقص او که منافی الوهیت و معبودیت است زیرا که اگر جمیع کمالات او را اثبات نکنیم تا تمایز پیدا کنند لازم می آید نقص او همچنین اگر جمیع نقائص از وی مسلوب نمائیم نیز نقص لازم است و اگر اشیا بوی محتاج نباشند برای چه مستحق عبادت ایشان بود و اگر او بشیء از اشیاء در امری از امور محتاج بود ناقص باشد همچنین اگر نافع و ضار نباشد اشیاء را

بهیچ احتیاج بود چرا مستحق عبادت ایشان باشد اگر احدی بی اذن او باشیا ضرر و نفع تواند رسانید

و بکاسی می افتند و مستحق عبادت میشانند فلا یکون المتحلی بهذه الصفات الکاملة الا واحدا لا شریک له و
لا مستحق للعبادة الا هو الواحد القهار **سوال** اگرچه تمایز بایں صفات بنهجیکه مبین گشته است مستلزم
نقص است که منافی الوهیت و معبودیت است اما تواند بود که آن غیر صفات دیگر داشته باشد که باعث امتیاز
گردد و هیچ نقص لازم نیاید هر چند ما آن صفات را ندانیم که چیست **جواب** آن صفات نیز خالی نیست
از صفات کامله است یا از صفات ناقصه بهر تقدیر محذور مذکور لازم است هر چند آن صفات را بخصوص
ندانیم که چیست اینقدر معلوم است که از دائره کمال و نقصان خارج نیست و بهر تقدیر نقص انگیز است
چنانچه گذشت و دلیل دیگر بر عدم استحقاق معبودیت غیر حق سبحانه و تعالی آنست که او تعالی هرگاه
در جمیع ضروریات وجودی و توابع وجودی اشیا کافی باشد و نفع و ضرر اشیا باو سبحانه مربوط بود
و دیگری بیکار و بی حاصل محض بود و هیچ احتیاجی اشیا را باو نباشد پس استحقاق عبادت او را
از کدام راه پیدا شود و اشیا چرا بذلت و خضوع و انکسار باو پیش آیند کفار بد کردار غیر حق سبحانه
را عبادت کنند و اصنام تراشیده را معبود خود سازند نیز بزعم فاسد آنکه ایشان نزد حق سبحانه و تعالی
شفیع ما خواهند بود و بتوسل اینها بحضرت حق سبحانه تعالی تقرب خواهند نمود زهی بیخبردان از
کجا دانسته اند که ایشان را مرتبهٔ شفاعت خواهد بود و حضرت حق سبحانه و تعالی اینها را اذن
شفاعت خواهد داد بمجرد توهم احدی را در عبادت شریک ساختن جل و علا نهایت خذلان
و خساره است عبادت امر آسان نیست که بهر سنگ و جماد کرده آید و هر عاجزی را بلکه عاجز ترے
از خود را مستحق عبادت تصور کرده شود و بی معنی الوهیت استحقاق عبادت متصور نیست هر که صلاحیت
الوهیت دارد مستحق عبادت است و هر کرا این صلاحیت نیست این استحقاق نیست و صلاحیت
الوهیت مربوط بوجوب وجود است آنکه وجوب وجود ندارد الوهیت را نشاید مستحق عبادت نبود بلی عقلا
آنند که حضرت حق سبحانه را در وجوب وجود بی شریک نداند و در عبادت باو تعالی شرکا را اثبات
مینمایند ندانسته اند که وجوب وجود شرط استحقاق عبادت است و چون در وجوب وجود شریک نبود در
استحقاق عبادت هم شریک نباشد در استحقاق عبادت شریک ساختن مستلزم شریک ساختن است
در وجوب وجود نیز پس تکرار این کلمهٔ طیبه هم نفی شریک وجوب وجود باید ساخت

وہم نفی شریک استحقاق عبادت بلکہ اہم واحوج وانفع درین راہ نفی شریک استحقاق عبادت است کہ مخصوص
بمبعوثان انبیاست علیہم الصلوات والتحیات والتسلیمات مخالفان کہ ملتزم ملت انبیا نیستند علیہم الصلوات
والتسلیمات نیز بدلائل عقلیہ نفی شریک وجوب وجود مینمایند و واجب الوجود جز یکی را نداند اللہ جل شانہ
اما از معاملہ استحقاق عبادت غافلند و از نفی شریک استحقاق عبادت فارغ از عبادت غیر
تحاشی ندارند و از عمارت دیر کاسل تورزند انبیا اند علیہم الصلوات والتحیات کہ ہم دینمایند
ورفع استحقاق عبادت غیر میفرمایند مشرک بلسان این بزرگواران آنکس است کہ بعبادت
غیر حق سبحانہ گرفتار است اگرچہ بنفی شریک وجوب وجود قائل باشد چہ اہتمام انبیا بنفی عبادت ماسوای
حق است سبحانہ کہ بعمل و معاملہ تعلق دارد و مستلزم نفی شریک وجوب وجود است پس تا زمانیکہ کسی
بشرائع این بزرگواران علیہم الصلوات والتسلیمات کہ مبنی از نفی استحقاق عبادت ماسوی است
متحقق نشود از شرک نرہد و از شعبہای شرک عبادت آلہی آفاقی وانفسی نجات نیابد کہ شرائع
انبیا علیہم الصلوات والتحیات متکفل اینمعنی است بلکہ مقصود از بعثت شان تحصیل این دولت
است و در غیر شرائع این بزرگواران نجات ازین شرک میسر نیست و توحید بے التزام ملت ایشان
علیہم الصلوات والتحیات ممکن نہ قال اللہ تبارک وتعالی ان اللہ لا یغفر ان یشرک بہ مراد الکریمۃ یا ارادہ

اللہ سبحانہ ویحتمل ان یراد لا یغفر ان لا یلتزم بالشرائع لان عدم التزام الشرائع لازم للشرک فذکر الملزوم
واراد اللازم فح یندفع ما یتوہم من ان الشرک کما لا یغفر لا یغفر انکار سائر الشرعیات ایضا فما وجہ تخصیص
ویحتمل ان یکون معنی ان یشرک بہ ان یکفر بہ لان انکار الشرائع کفر باللہ سبحانہ فلا یغفر والعلاقۃ بین
الشرک والکفر بالخصوص والعموم فان الشرک کفر خاص من مطلق الکفر فذکر الخاص واراد العام فح یندفع
ما یتوہم من ان الشرک کما لا یغفر لا یغفر انکار سائر الشرعیات ایضا فما وجہ التخصیص باید دانست

کہ عدم استحقاق عبادت مر غیر حق سبحانہ را بدیہی است لا اقل حدسی است کسیکہ معنی عبادت را نیک
فہم نماید و غیر حق سبحانہ را نیک تامل کند بی توقف حکم بعدم استحقاق عبادۃ نماید مر آن غیر را مقدماتی
کہ در بیان اینمعنی آوردہ میشود از قبیل شبہات است کہ بر بدیہیات نمایند ایراد نقض و مناقضہ و معارضہ
برین مقدمات گنجایش ندارد خود را ایمان باید تا بفراست درک اینمقدمات نماید بسیاری را از بدیہیات است
کہ بر ابلہان و قاصر فہمان مخفی ماندہ است و ہمچنین جمعی کہ بمرض ظاہر و علت باطن گرفتار اند

اختیار و ارادہ بکلیہ منہا نیہ تحقیق این معنی در مکتوب دیگر خواہد نمود ان شاء اللہ تعالی ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی جمیع الانبیاء الصلوات والتحیات والتسلیمات والبرکات اتمہا واکملہا مکتوب چہارم بسیادت و ارشاد پناہ میر محمد نعمان

در تاویل آیہ کریمہ لا یمسہ الا المطہرون قال اللہ تعالی انہ لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسہ الا المطہرون مراد الکریمۃ ما ارادہ اللہ سبحانہ و رمزی کہ درین مقام بفہم قاصر می در آید آنست کہ مساس نکنند اسرار مکنونہ قرآنی را مگر جماعہ کہ از لوث تعلقات بشریہ پاک شدہ باشند. ہرگاہ نصیب پاکان مساس اسرار قرآنی بود بدیگران چہ رسد و رمزی دیگر آنکہ نخوانند قرآن را یعنی نشاید کہ بخوانند قرآن را مگر جماعہ کہ نفوس ایشان از ہوا و ہوس مزکی شدہ باشد و از شرک جلی و خفی مازاء الہہ آفاقی و انفسی مطہر گشتہ بیانش آنست کہ مناسب حال مبتدی سلوک ذکرست و نفی ماسوا مذکورست بحدی کہ ہیچ از ماسوی معلوم نماند و ہیچ چیز غیر از حق سبحانہ مراد او نباشد اگر بتکلیف اشیا را بیاد او بدہند یادش نیاید و مقصودش نبود و چون چنین شود کہ از شرک پاک گشتہ باشد و از الہہ آفاقی و انفسی آزاد شد. درین زمان می سزد کہ بجای ذکر تلاوت قرآن نماید و بدولت تلاوت ترقیات فرماید پیش از حصول انجلالت مذکورہ تلاوۃ قرآن نمودن داخل اعمال ابرارست و بعد از حصول انجلالت تلاوت قرآن از جملہ اعمال مقربین چنانچہ ذکر گفتن پیش از حصول این نسبت از اعداد اعمال مقربین بودہ است اعمال ابرار از جملہ عبادات ست و اعمال مقربین از جملہ تفکرات تفکر ساعۃ خیر من عبادۃ ستین او سبعین سنۃ شنیدہ باشند و تفکر عبارت از باطل بسوی حق ہمان قدر فرق کہ درمیان ابرار و مقربین ہست در عبادت و تفکر ایشان نیز ہمان قدر تفاوت ست باید دانست ذکری کہ مبتدی را در اعداد اعمال مقربین بود آنست کہ از شیخ کامل مکمل اخذ نمودہ باشد و مقصودش سلوک طریقت بود والا آن ذکر نیز از جملہ اعمال ابرارست واللہ سبحانہ الملہم الصواب والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا مکتوب پنجم بسیادت و ارشاد پناہ میر محمد نعمان در بیان بعضی از احوال و اذواق خاصہ حضرت ایشان عظلہ العالی

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی مخفی نماند کہ تا زمانیکہ بعنایت اللہ سبحانہ آن عنایت بصورت جلال و غضب او تعالی تجلی نفرمودہ و محبوس قفس زندان نگشتم از تنگنای شہود بالکلیہ نرستم و از پیچا

کوچهای ظلال خیال و مثال تمام نبرآمدم و در شاه راه ایمان بغیب مطلق المنان تحجر نمودم و از حضور
بغیب و از عین بعلم و از شهود باستدلال بروجه کمال نه پیوستم و شر دیگران عیب و عیب دیگران را هنر بدو
کمال و وجدان بالغ نیافتم و شربتهای خوشگوار بی ننگی و بی ناموسی و مرباهای مزه دار خواری
و رسوائی را نچشیدم و از جمال طعن و ملامت خلق حظ نگرفتم و از حسن بلا و جفای مردم محظوظ نشدم و کالمیت
بین یدی الغسال گشته بالکلیه ترک اراده و اختیار نکردم و رشتهای تعلق آفاق و انفس را بتمام و کمال
نگسستم و حقیقت تضرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست نیاوردم و
قسطاس رفیع المنزلة استغنای حضرت حق سبحانه را که محفوف بسرادقات عظمت و کبریا است
مشاهده ننمودم و خود را بنده خوار و زار و ذلیل و بی اعتبار و بی هنر و بی اقتدار و با کمال احتیاج
و افتقار معلوم نساختم وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم
اگر بمحض فضل تواتر فیوض و واردات الهی جل سلطانه و توالی عطیات و انعامات نامتناهی او سبحانه
درین محنت کده شامل حال این شکسته بال نمیشد نزدیک بود که معامله بیاس رسد و رشته امید
گسسته گردد و الحمد لله الذی عافانی فی عین البلاء و اکرمنی فی نفس الجفاء و احسن بی فی حالة
العناء و وفقنی علی الشکر فی السراء و الضراء و جعلنی من متابعی الانبیاء و من مقتفی آثار
الاولیاء و من محبی العلماء و الصلحاء و صلوات الله سبحانه و تسلیماته علی الانبیاء اولا علی صحبهم

ثانیاً مکتوب ششم بعارف آگاه شیخ بدیع الدین در بیان آنکه ایلام محبوب از انعام او و جلال او
از جمال او محبوب تر است

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که بمصحوب
شیخ فتح الله ارسال داشته بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند آن خود جمال این طائفه است
و صیقل زنگار ایشانست باعث قبض و کدورت چرا باشد اوائل حال که فقیر باین قلعه رسید
محسوس میشد که انوار ملامت خلق از بلاد و قری در رنگ سحابهای نورانی پی در پی میرسند
و کار را از حضیض باوج میبرند سالها تربیت جمالی قطع مراحل مینمودند الحال تربیت جلالی
قطع مسافت مینمودند در مقام صبر بلکه در مقام رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند
نوشته بودند که از وقت ظهور فتنه نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال مضاعف باشد
که جفای محبوب از وفای او بیشتر لذت بخش است چه بلا شد در رنگ عوام سخن کرده اید و

دوسراز صحبت فاتیه رفته اید بر خلاف گذشته جلال را بیش از جمال انگارند و ایلام را زیاده از انعام
تصور نمایند زیرا که در جمال و انعام مراد محبوب مشوب بمراد خود است و در جلال و ایلام خالص مراد
محبوب است و خلاف مراد خود است مراد اینجا وقت و حال سابق است و شتان ما بینهما از زیارت
حرمین شریفین نوشته بودند چه مانع است حسبنا الله و نعم الوکیل مکتوب هفتم بسیادت پناه
میر محب الله مانک پوری در بیان تحمل ایذای خلق بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند که صحیفهٔ شریفه سیادت پناه اخوی میر محب الله رسید فرحت فراوان رسانید از تحمل
ایذای خلق چاره نبود و از صبر بر جفای اقارب گذر نه قال الله تعالی آمراً لحبیبه علیه و علی آله
الصلوة والسلام واصبر کما صبر اولو العزم من الرسل ولا تستعجل لهم نیکی در سکوت انتقام هین ایذا
و جفاست و شما در مقام فرار اید ازان نمک آری شکر پرورده تاب نمک ندارد چه توان کرد بیت
هر که عاشق شد اگر چه نازنین عالم است + نازکی کے راست آید بارجی باید کشید + اندراج یافته بود اگر
اجازت باشد در الٰه آباد منزل اختیار کنم منزلی تعین نمایند تا از افراط جفای آنجا رفته نفسے راست کنم
هذا هو طریق الرخصة و طریق العزیمة الصبر والتحمل علی الایذاء درین موسم ضعف بر فقیر غالب آمد
چنانچه معلوم شما است ازین جهت بچند کلمه اقتصار نمود والسلام مکتوب هشتم بحقائق آگاه مولانا
محمد صدیق در بیان اصالة غیب و ظلیت شهود نموده محبت شعارا غیب مقابل شهود است که شائبهٔ
ظلیت دارد و غیب ازین شوب مبرا است پس از شهود اکمل باشد لیکن هرگاه سید البشر علیه و علی آله
الصلوة والسلام در شب معراج بدولت رویت مشرف شده باشد که مر او را از اوقات ظلال است
و از شوب شائبهٔ ظلیت اقدس است چرا در حق او علیه و علی آله الصلوة والسلام غیب اکمل آرزو بود اکتفا
بغیب از برای رفع ظلیت بوده چون رفع ظلیت بالکلیه در عین حضور میسر شود غیب چه در کار بعد این دولت
است که مخصوص سید الکونین است علیه و علی آله الصلوة والسلام و اکمل تابعان او را علیه و علیهم
الصلوة والتسلیمات ازین مقام به تبعیت و وراثة نیز نصیب است چنانچه رویة نصیب است شهود و
مشاهده هم نیست از انمقام تعبیر بغیب بهترین عبارات است تفصیل آنمقام بگفت راست نمی آید
هرکس باندازه یافت خود خواهد دریافت و هو وراء ذلک لا نصیب الا اقل القلیل والسلام +
مکتوب نهم بسیادت و ارشاد پناه میر نعمان در بیان آیهٔ کریمه ما آتٰکم الرسول فخذوه

الآية بسم الله الرحمن الرحيم قال الله تبارک وتعالی ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا

واتقوا الله. ذكر التقوى بعد ذكر الامتثال للاوامر والانتهاء عن المناهي اشارة الى
اهتمام الانتهاء الذي هو حقيقة التقوى وانه هو ملاك الدين قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم وبارك ملاك دينكم الورع وقال عليه الصلوة والسلام في موضع آخر لا تعدل بالرعة
شيئا والرعة هي الورع والوجه لهذا الاهتمام والله سبحانه اعلم بالصواب ان الانتهاء اعم وجودا واكثر
نفعا لانه يندرج في ضمن الامتثال ايضا لان الاتيان بالامر انتهاء عن ضده ويظهر ايضا ان كثرة
نفع الانتهاء لعله من جهة انه مخالفة محضة مع النفس لا حظ للنفس فيه بخلاف صورة
الامتثال فان للنفس قد يتيسر فيه وكل شيء زيادة مخالفته مع النفس الشريرة انه اكثر
نفعا واقرب طرق الى النجاة فان المقصود الاصلي من التكليفات الشرعية قهر النفس
الامارة المعادية بعداوات الله سبحانه وفي الحديث القدسي عاد نفسك فانها انتصبت بمعاداتي فكل
طريق من طرق المشائخ تكون رعاية الاحكام الشرعية فيها اكثر يكون اقرب الطرق الى الله سبحانه
لوجود كثرة المخالفة مع النفس الا وهو طريق النقشبندية لهذا قال سيدنا وقبلتنا الشيخ
بهاء الدين المشتهر بنقشبند قدس سره احدثت طريقا اقرب طرق الى الله سبحانه لوجود كثرة المخالفة
مع النفس الذي هو زيادة رعاية الشريعة في هذه الطريقة كما لا يخفى على المنصف الفطن
المخلص عن طرق المشائخ ومع ذلك ينبغي زيادة ايضاح في بعض المسائل والله سبحانه اعلم بحقيقة الحال
وهو سبحانه حسبي ونعم الوكيل وصلى الله تعالى على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم وبارك والسلام على من اتبع الهدى

مکتوب ... بسیادت و ارشاد پناه میر محمد نعمان در تفسیر آیه کریمه واذا سألک عبادی عنی فانی قریب

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى قال الله تعالى واذا سألك عبادي عني فاني قريب
قرب حضرت حق سبحانه وتعالی هرچند بیچون و بیچگونه است اما وهم را آنجا گنجایش جولانگاه هست اقربیت
او سبحانه تعالی که از حیطه وهم خارج است و از دائره خیال بیرون قریبان بسیار اند و اقربیت
او دان اقل قلیل نهایت قرب تا حصول اتحاد است هرچند اتحاد هم بمجرد توهم است و اقربیت از
گذشتن اتحاد است در جانب قرب اگرچه عقل از خود نزدیکتری را غیر از خود تصور نکند این
اقربیت نظری عقل است که بمدد دیدن عادت کرده است و از خود نزدیکتری را در نیافته والسلام

مکتوب یازدهم بسیادت پناه میر شمس الدین علی خلخالی در بیان جامعیت انسان که مرکب از اجزاء
عشرهٔ عالم امر و خلق است و ترجیح قلب انسان بر عرش مجید. الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی

آدمی نسخهٔ الیست جامعه که مرکب از اجزاء عشره است از عناصر اربعه و نفس ناطقه و قلب و روح و سر و خفی
و اخفی و قوی و جوارح دیگر که در انسان است همین اجزاء است و این اجزاء با یکدیگر متضاده اند تضاد
عناصر اربعه با یکدیگر ظاهر است و همچنین ضدیت عالم خلق با عالم امر هویدا است و بیگانه عالم امر با یکے
بارزی مخصوص است و بکمالی منسوب و نفس ناطقه خود خواهان هوای خود است هیچ یکی سری فرود
نمی آرد و عنایت خداوندی جل سلطانه این اشیاء متضاده را بقدرت کاملهٔ خود سوخت هر کدام
را شکسته جمع فرموده است و مزاج خاص و هیأت وحدانی عطا نموده بعد از حصول مزاج خاص و
هیأت وحدانی بحکمت بالغهٔ خود صورتے او را بخشیده است تا حفظ اجزای متفرقهٔ متضاده او نماید
این مجموعه را مسمی بانسان گردانیده باعتبار جامعیت و حصول هیأت وحدانی بشرف استعداد خلافت
مشرف ساخته این دولت غیر از انسان هیچ یکے را میسر نشده است عالم کبیر اگرچه بزرگ است
اما از جامعیت خالی است و از هیأت وحدانی بے نصیب این اجزاء در جمیع افراد انسانی ثابت است
و خواص و عوام انسان همه درین معنی شرکت دارند باید دانست که اشرف اجزای عالم کبیر عرش مجید است
و تجلی مخصوص بآن فوق تجلیات اجزای دیگر است زیرا که تجلی جامع است و آن ظهور مستحق اسما
و صفات وجوبی است تعالت و تقدست و ایضاً آن تجلی دائمی است گنجایش استتار ندارد
و قلب انسان کامل که مناسبت بعرش دارد و آنرا عرش الله میخوانند از آن تجلی هم حظے
نصیب وافر دارد و حظ کامل غایة ما فی الباب آن تجلی کلی است و این تجلی نسبت بآن جزوی
است اما قلب مزیتی دارد که در عرش نیست و آن شعور بہ تجلی است و ایضاً قلب مظهریست که گرفتار
بمظهر خود دارد بخلاف عرش که ازین گرفتاری خالی است پس ناچار قلب را بواسطهٔ این شعور
و گرفتاری ترقی ممکن است بلکه واقع زیرا که یحکم المرء مع من احب قلب با محبت که آن گرفتار
دارد و مفتون اوست اگر محب اسماء و صفات است با اسما و صفات است و اگر فوق ذات
تعالی و تقدس معیت آنجا درست کرده و از گرفتاری اسما و صفات در گذشته بخلاف عرش
مجید که تجلی مجرد از اسما و صفات در حق او غیر واقع است والسلام [illegible]

بسیادت پناه میر محمد نعمان در فوائد تضرع و نیاز و ذکر و تلاوت قرآن و طول قنوت در نماز

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفهٔ سیادت پناه اخوی وصول یافته مسرور گردانید نوشته بودند که دعا و تضرع و زاری و دوام التجا بحضرت حق سبحانه بهتر است یا ذکر گفتن بهتر باین روش ممزوج بذکر بهتر است ذکر گفتن چاره نیست با اینهمه هر چه جمع شود دولت است ندارد وصول بذکر نهاده اند چیزهای دیگر در رنگ ثمرات و نتائج ذکر اند و نیز پرسیده بودند که ازین سه چیز کدام چیز بهتر است ذکر نفی و اثبات و تلاوت قرآن در نماز بطول قنوت ذکر نفی و اثبات در رنگ وضوست که شرط نماز است تا طهارت درست نشود شروع در نماز ممنوع است همچنین تا معامله نفی بانجام نرسد غیر از فرائض و واجبات و سنن هر چه کنند از عبادات نافله داخل وبال است اول ازالهٔ مرض خود باید ساخت که مربوط بذکر نفی و اثبات است بعد از آن بعبادات و حسنات دیگر که در رنگ غذای صالح اند مر بدن را باید پرداخت پیش از زوال مرض هر غذا که تناول نمایند فاسد و مفسد است مصرع هر چه گیرد علتی علت شود + و انجام این معامله لازم نیست که تعیین نموده آید که آن حالت خود گویاست تمامی خود است نوشته بودند که جلد ثالث بنام چه کس مسجل شود ازین هم ظاهر است فقیر نوشته بودند که باسم شما مسجل سازند در جواب کتابت شما حالا هم همان سخن است بهتر از شما که خواهد بود همواره دل را نگرانی توان گفت که بجانب شماست وجهی از برای نشستن شما در آگره معلوم نیست هر چند در جوار است اما چون از ملاقات خالی است بی اعتبار است بتقریب فقیر آنجا نیا شده مر بخدای ارحم الراحمین سپرده متوجه وطن شوند و مشتاقان آنجائی را مسرور سازند و اگر وجهی از برای ماندن آنجا در دل تصور کرده باشند امر دیگر است والده محمد امین موفق باشد و به عصمت و آبرو بود واقعه های دور و دراز ش که نوشته بود بمطالعه در آمد هر چند چیزهای موحش و مکدر بسیار دارد اما نیکست که آخر هر کدام بخیریت میباشد فرمایید که ازین قسم واقعات باید که متنبه باشند و بتوبه و استغفار تلافی نماید تمتعات دنیوی مزخرفات فانی لاشی محض است عاقل بآن مفتون نشود و مبتلا نگردد پیش نظر باید که احوال آخرت بود و دوام بذکر مشغول باشد چه کار است که لذت تمام در ذکر پیدا شود و چیزها در نظر در آید آن خود داخل لهو و لعب است در ذکر هر چند مشقت بود بهتر باشد نماز پنج وقت ادا نموده اوقات را بذکر الهی جل شانه معمور دارد و به التذاذ ذکر معطل نباشد و باید که خدمت شما را غنیمت

دانستہ رضا جوئی شما باشد و شمائے خلیفے بجانب ایشان بروید و برفق تمام بجانب خود بکشید و ضلالت
بحسنات نمائید والسلام مکتوب سیزدہم بسیادت پناہ میر محب اللہ مانکپوری صدور یافتہ در تحریض رسوخ
بمتابعت صاحب شریعت غرا علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام و متابعت پیر طریقت بسم اللہ الرحمن الرحیم
مکتوب شریف سیادت مآب اخوی میر سید محب اللہ رسید مقدمات مابین کہ از روئے اضطرار و اضطراب
اندراج یافتہ بود بوضوح انجامید. ناامیدی کفر است امیدوار باشند. و اگر درین دو امر رسوخ دارند
ہیچ غم نیست بمتابعت صاحب شریعت غرا علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام و اعتقاد و محبت شیخ
طریقت واقف باشند و ملتجی و متضرع باشند کہ درین دو دولت فتور نرود دیگر ہر چہ باشد سہل است
و تلافی آن ممکن و پیش ازین ہم نوشتہ بودیم کہ چون از سکونت مانکپور کارہ اند بہ الہ آباد وطن
اختیار کنند بتخیل کہ مبارک باشد شما عکس فہمیدید لفظ مبارک ہم مگر دلالت نمود و الحال نیز ہمان
سخن است اشتباہ نظر آمد کہ گویا رخت شما را از مانکپور کشیدہ بالہ آباد بردہ اند ہمانجا و یا جاے دیگر
کنید و اوقات بذکر الٰہی جل سلطانہ معمور دارید و بہیچکس کار نداشتہ باشید ملتزم ذکر نفی و اثبات
باشید و جمیع مرادات را بتکرار این کلمہ طیبہ از ساحت سینہ بر آرید تا مقصود و مطلوب و محبوب جز یکے
نباشد. اگر دل از ذکر گفتن ماندہ شود بزبان بگوئید بشرط اخفا کہ جہر درین طریق ممنوع است باقی روش
و اوضاع طریق را معلوم کردہ اید تا توانید راہ تقلید را از دست ندہید کہ تقلید شیخ طریقت ضرر
دارد در خلاف طریق او خطرہاست زیادہ چہ نویسد والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ
المصطفی علیہ و علی آلہ و اصحابہ الصلوات والتسلیمات اتمہا و اکملہا مکتوب چہاردہم بمیر
شمس الدین علی در جواب سوال او از وجود واجب تعالی صدور یافتہ الحمد للہ و سلام علی عبادہ
الذین اصطفی صحیفہ شریفہ کہ از روی کرم و شفقت مرسل داشتہ بودند بمطالعہ آن محظوظ و ملتذ گشت
جزاکم اللہ سبحانہ خیرا اندراج یافتہ بود ہرگاہ کہ ذات حضرت حق سبحانہ و تعالی بماہیت خود موجود باشد
نہ بوجود علینا کان و نزائد است پس تقابل میان واجب الوجود کہ ذات اللہ سبحانہ بلا اعتبار الوجوب
والوجود است و میان ممتنع الوجود چگونہ متحقق شود و اطلاق واجب الوجود بر ذات معرا از وجوب
و وجود بچہ وجہ توان نمود و اثبات استحقاق عبادت کہ منوط الوجوب و وجود است چگونہ خواہد شد و اطلاق
واجب الوجود بر ذات منعدم الوجود و الوجوب بچہ اعتبار خواہد بود محبت و ما جواب این اخوی

تفصیل در مکتوبی از مکتوبات جلد ثانی که ظاهرا بنام یکی از فقیر زادہا ست اندراج یافته ست اگر مطالعه
فرمایند بتحقیق که حفظ نمایند بالجمله تواند بود که ماهیت واجبی جل سلطانه بخودی خود موجود نه بوجود و اثبات
وجوب و اطلاق وجوب در ان حضرت جل شانه از قبیل تنزلات عقل باشد . ولله المثل الاعلی
و چنانچه وجوب وجود از قبیل تنزلات ست امتناع عدم نیز در ان حضرت جل سلطانه از تنزلات است
آنجا که ذات بحت ست جل و علا چنانکه نسبت وجوب وجود نیست نسبت امتناع عدم هم نیست
چون نسبت وجوب وجود پیدا باشد نسبت امتناع وجود عدم که مقابل اوست نیز هویدا گشت و نسبت
استحقاق عبادت که متفرع بر وجوب وجود ست نیز بظهور آمد کان الله و لم یکن معه شیء و ان
کان من النسب و الاعتبارات فاذا ظهرت النسب ظهر التقابل والسلام اولاً و آخراً

مکتوب پانزدهم بسیادت پناه میر محمد نعمان در دریافته در بیان آنکه لذت ایلام محبوب در نظر
محب از انعام او زیباتر ست الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سیادت پناه اخوی میر محمد نعمان معلوم
بوده باشد مفهوم شد که هر چند یاران خیر اندیش در نسبت اسباب خلاصی کوشیدند سود مند نیامد
الخیر فیما صنع الله سبحانه پاره ازین امر بمقتضای بشریت حزنی پیدا شد و در سینه تنگی ظاهر گشت بعد از
زمانی بفضل حق جل سلطانه آن همه حزن و تنگی سینه بفرح و شرح صدر مبدل گشت و به یقین خاص
دانست که اگر مراد این جماعت که در صدد آزارند موافق مراد حق ست جل شانه پس گره و تنگی سینه
بی معنی ست و منافی دعوی محبت ست چه ایلام محبوب در رنگ انعام او نیز محبوب و مرغوب
محب ست محب چنانکه از انعام محبوب لذت میگیرد از ایلام او نیز ملتذ میگردد بلکه در ایلام او
لذت بیشتر مییابد که از شائبه حظ نفس و مراد او مبراست و چون حضرت حق سبحانه و تعالی که جمیل
مطلق ست آزار اینکس خواسته باشد هر آئینه این اراده او تعالی نیز در نظر اینکس عنایت او سبحانه
جمیل ست بلکه سبب التذاذ ست و چون مراد این جماعت موافق مراد حق ست سبحانه و این مراد بعینه آن
مراد ست هر آئینه مراد اینها نیز منظر مستحسن موجب التذاذ ست فعل شخصے که مظهر فعل محبوب بود آن فعل شخص
نیز در رنگ فعل محبوب محبوب ست و آن شخص فاعل بعلاقه این نظر نیز در نظر محب محبوب در آید عجب بلکه ست
هر چند جفا ازین شخص بیشتر متصور بود در نظر محب زیباتر می در آید که نمایندگی صورت غضب محبوب
بیشتر دارد که دیوانگان این راه و ازگونه ست پس بدلی شخص خواستن و بطلبی هم بودن منافی

صحبت محبوب بود که آن شخص پیش از مرآت فعل محبوب هیچ نیست جمعی که بقصد آزار عدو در نظر محبوب آیینه
نیست بظاهر خلائق بیاران بگویند و تنگیهای سینه را دور سازند و بجماعه که در صدد آزار اند بد نباشند
بلکه باید که از فعل آنها لذت گیرند آری چون بدعا ماموریم و حضرت حق سبحانه و تعالی را دعا و التجا و تضرع
و زاری خوش می آید دعا که رفع بلیه مینمایند و سوال عفو و عافیت کنند و آنکه مرآت صورت غضب
گفته شد زیرا که حقیقت غضب نصیب اعداست با دوستان بصورت غضب است و بحقیقت عین
رحمت است درین صورت غضب چندان منافع محب ودیعت نهاده اند که چه شرح دهد و نیز در صورت
غضب که بدوستان عطا میفرمایند خیری جماعه منکر است و باعث ابتلای اینها و معنی عبارت شیخ محی الدین
عربی قدس سره معلوم نموده باشند که گفته است عارف را همت نیست یعنی همتی که قصد رفع بلیه شود از عارف
مسلوب است زیرا که چون بلیه را عارف از محبوب داند و مراد محبوب تصور نماید بدفع آن چه نوع همت
بندد در رفع آن چگونه خواهد اگرچه بصورت دعا رفع بر زبان آرد از جهت امتثال امر دعا اما فی الحقیقه
هیچ نمی خواهد و بانچه میرسد ملتذ است والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب ۱۶ شانزدهم بمولانا احمد دیبنی
در جواب نامه در سر عدم اطلاع سالک احوال خود را و مشاهده آن در مرایای مسترشدان الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف رسید نوشته بودند که من در خود از احوال و مواجید و علوم
و معارف این طائفه علیه هیچ نمی یابیم مع ذلک دو شخص طالب راه را که طریقه گفتم خیلی متاثر گشتند
و احوال غریبه پیدا کردند چه آن چه باشد بدانند احوالیکه در آن دو شخص پیدا گشته عکس احوال
شما بوده است که در مرایای استعداد آنها بظهور آمده و آن دو شخص چون صاحب علم بودند درک
احوال خود نمودند شما را نیز دلالت بعلم حصول آن حال مستور کردند در رنگ آئینه که دلالت بحصول
کمالات خفیه شخص نماید و هنرهای مکنونه او را ادا سازد مقصود حصول احوال است علم بآن احوال
دولتی است دیگر جمعی را این علم بدهند و جمعی دیگر را نه مع ذلک هر دو از ارباب ولایت باشند
و در قرب برابر بوند منا من علم و منا من جهل مقرر این طائفه است از عدم علم باحوال خود آزار نباشند
سعی نمایند که احوال حاصل شود بلکه از احوال گذشته بمحول احوال واصل گردند علم باحوال اگر بی توسط
مسترشدان میسر شود قناعت کنند که در مرایای ایشان مطالعه نمایند و از راه مظاهر حظ بگیرند احوال
باید علم بآن احوال اگر بی توسط میسر نشد امید است که بتوسل حاصل گردد و نیز نوشته بودند که دوام

عارف را همت نیست ۱۲

آگاهی عبارت از چیست بباید که دل را در بعضی مشاغل ذهولی از آن آگاهی احساس می نماید تشخیص که آگاهی
دوام آن آگاهی باید نمود بدانند که آگاهی عبارت از حضور باطن است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه شبیه
بعلم حضوری که دوام لازم اوست هیچ شنیده اید که شخصی در وقتی از اوقات از نفس خود غافل گردد
ذهولی نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذهول در علم حصولی متصور است که مغایرت در میان است و در علم
حضوری همه حضور در حضور است اگرچه ابتدا این حضور در رنگ تصور است و تحصیل در غرور است پس
آگاهی را دوام لازم آمد و آنچه دوام ندارد نگرانی است مطلوب که اشتباه با آگاهی مذکوره دارد دوام
آن متعذر است که شباهت بعلم حصولی دارد که از دوام قلیل النصیب است و لله المثل الاعلی
اطلاق علم حصولی و علم حضوری نسبت بجناب قدس واجبی جل سلطانه بر سبیل تشبیه و تنظیر است چه آنکه
خود نزدیک تر بود تعالی شانه از ضبط علم حصولی و علم حضوری بیرون باشد ارباب معقول هر چند آنرا
تصور نتوانستند نمود و از خود نزدیکتری را نتوانستند دریافت اما نزدیک ارباب علوم لدنی این معنی
واضح است و لعنایت خداوندی جل شانه بسهولت حاصل ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا
رشدا دیگر سیادت پناه اخوی چون بر شما حقوق بسیار دارند و از آمدن شما بی رخصت در آزار اند
باید که بی توقف خود را بملازمت ایشان رسانند و تلافی آزار نمایند اگر برخصت ایشان می آمدید
مضائقه نبود باید که موافق مرضی ایشان عمل نمایند و برخصت بیایند زیاده چه نویسد

مکتوب ۱۷ هفدهم بصالحه از اهل ارادت در بیان عقائد دینیه و ترغیب بر عبادات شرعیه

الحمد لله الذی انعم علینا وهدانا الی الاسلام وجعلنا من امة محمد سید الانام علیه و علی آله الصلوة والسلام
باید دانست که حضرت حق سبحانه و تعالی منعم علی الاطلاق است اگر وجود است از جناب قدس او تعالی
موهوب است و اگر بقا است هم از آن حضرت جل سلطانه عطا است و اگر صفات کامله است هم از
رحمت شامله است سبحانه و تعالی زندگی و دانائی و توانائی و بینائی و شنوائی و گویائی همه از آن
حضرت جل شانه مستفاد است و انواع نعم و صنوف کرم از حد و عد بیرون است هم از آن جناب
قدس مفاض ازاله عسر و شدت آدمی فرماید تعالی و اجابت دعوت و دفع بلا او می نماید سبحانه
رزاق است که از کمال رأفت خود ارزاق عباد را بعلت گناهان شان منع نکند ستار است که از
وفور عفو تجاوز هتک حرمت شان بارتکاب سیئات نماید حلیم است که مواخذه و عقوبت شان

استعجال نفرماید کریم ست که عموم کرم خویش از دوست و دشمن باز ندارد و جلیل ترین اعظم این نعم و اعز و اکرم
آنها دعوت باسلام ست و هدایت بدار السلام و دلالت بمتابعت سید الانام علیه و علی آله الصلوة و السلام
که حیوة ابدی و تنعمات سرمدی بدان مربوط است و رضای مولای تعالی و سبحانه بآن منوط بالجمله انعام
و اکرام و احسان او تعالی اظهر من الشمس ست و اجلی من القمر انعام دیگران با قرار و تمکین او ست تعالی
و احسان ایشان از قبیل استعارة من المستعیر و سوال من الفقیر نادان در رنگ نادانی با غنی قرار داده
و غبی مثل ذکی باین امر معترف ست بیت گر بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد
و شک نیست که بداهت عقل حکم بوجوب شکر منعم مینماید و تعظیم و توقیر او را لازم میداند پس شکر حضرت
حق سبحانه و تعالی که منعم حقیقی اوست سبحانه ببداهة عقل واجب گشت و تعظیم و تکریم او تعالی لازم آمد
و چون حضرت حق سبحانه و تعالی در کمال تقدس و تنزه ست و عباد در نهایت تدنس و تلوث از
کمال بی مناسبتی چه دریابند که تعظیم او تعالی در چیست و تکریم او سبحانه در کدام ست بسا ست
که اطلاق بعضی امور را بر آن جناب اقدس ایشان مستحسن دانند و فی الحقیقت نزد او تعالی مستهجن و شنیع
و تعظیم خیال کنند توهین بود و تکریم تصور نمایند تحقیر باشد پس تا زمانیکه تعظیم و تکریم او تعالی از جناب
قدس او سبحانه مستفاد نشود شایان شکر او نباشد سبحانه قابل عبادت او نبود تعالی چه ممکن که ذم نزد
ایشان باشند نزدیک ست که هجو بود مدح قدح گردد و تعظیم و توقیر و تکریم او تعالی که از آن حضرت
مستفاد گشته ست نسبت بما همین شریعت حقه ست علی مصدرها الصلوة و السلام و التحیة اگر تعظیم
قلبی ست در شریعت حقه مبین شده ست و اگر ثنای لسانی ست هم آنجا مبرهن اعمال و افعال
جوارح را نیز بتفصیل صاحب شریعت بیان فرموده ست پس ادای شکر او تعالی منحصر در اتیان
شریعت گشت قلباً و قالباً اعتقاداً و عملاً و هر قسم تعظیم و عبادت او تعالی که بماورای شریعت آورده اند
شایان اعتقاد نباشد بلکه بسا ست که محصل اضداد بود و حسنه متوهم فی الحقیقت سیئه باشد پس
بملاحظه بیان مذکور عمل بشریعت بعقل نیز واجب آمد و اداء شکر منعم تعالی بی اتیان آن متعذر
گشت و شریعت دو جزو دارد اعتقادی و عملی اعتقادی از اصول دین ست و عملی از فروع دین فاقد اعتقاد
از اهل نجات نیست و خلاصی از عذاب آخرت در حق او متصور نه فاقد عمل احتمال دارد که امر او
مفوض بمشیت او ست سبحانه و تعالی اگر خواهد عفو فرماید و اگر خواهد بقدر ذنب عذاب کند خلود در نار مخصوص

بفاقد اعتقاد است و مقصور بر منکر ضروریات دین فاقد عمل اگرچه عقد شود اما خلود نار در حق او مفقود است
و چون اعتقادیات از اصول دین است و از ضروریات اسلام ناچار بیان آنها نمایید و در عملیات با وجود
فرعیت چونکه تفصیل است حواله اینها بکتب فقه داشته شمه در ترغیب بعضی از عملیات ضروریه نیز بیان
خواهد نمود ان شاء الله تعالی **اعتقادیات** الله تعالی بذات اقدس خود موجود است و هستی او تعالی
بخودی خود است و او تعالی چنانچه هست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عدم سابق و عدم لاحق را
بجناب قدس او تعالی راه نیست چه وجوب وجود کمینه خادم آن درگاه مقدس است و سلب عدم کمینه
کناس آن بارگاه محترم و او تعالی یکی است که شریک ندارد نه در وجوب وجود نه در الوهیت و
استحقاق عبادت چه شریک وقتی در کار بود که او تعالی کافی نبود و مستقل نباشد و آن نقص است که
منافی وجوب الوهیت است و چون کافی بود و مستقل باشد شریک بیکار ماند و عبث می افتد و آن نیز
علامت نقص است که منافی وجوب الوهیت است پس اثبات شریک مستلزم نقص احد الشریکین
گشت که منافی شرکت است پس اثبات شرکت مستلزم نفی شرکت آمد و آن محال است پس
شریک باری تعالی محال باشد و او را سبحانه صفات کامله است از حیوة و علم و قدرت و ارادت
و سمع و بصر و کلام و تکوین و این صفات ثمانیه را صفات حقیقیه گویند که قدیم اند و در خارج
موجود اند بوجود زائد بر وجود ذات تعالی و تقدس چنانچه مقرر علمای اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم
و غیر از اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم بوجود صفات زائده از فرق مخالفان هیچکس قائل نیست
حتی که صوفیه متاخرین ازین فرقه ناجیه نیز صفات را عین ذات گفته اند و به مخالفان موافق گشته
اگرچه از نفی صفات تحاشی دارند اما از اصول و از نتائج عبارات ایشان نفی صفات لازم است
مخالفان کمال را در نفی صفات کامله انگاشته اند و معقول خود را از نصوص قرآنی جلا داده هداهم الله
سبحانه سواء الصراط و صفات دیگر یا اعتباریه اند یا سلبیه همچون قدم و ازلیت و وجوب و الوهیت
و چنانچه گویند او تعالی جسم و جسمانی نیست عرض و جوهر نیست مکانی و زمانی نیست حال و محل نیست
محدود و متناهی نیست از جهت بی جهت است و از نسبت بی نسبت کیفیت و مثلیت از جناب
قدس او تعالی مسلوب است و ضدیت و ندیت در آن حضرت جل سلطانه مفقود و از مادر و پدر و از زن و فرزند
پاک و مبرا است که اینها همه امارات حدوث اند و مستلزم نقص جمیع کمالات مر جناب قدس او را ثابت است

و جمیع نقائص از آن حضرت جل سلطانه مسلوب بالجمله صفات امکان و حدوث که سراسر نقص و شرارت اند
همه را از جناب قدس او تعالی مسلوب باید داشت و او سبحانه عالم کلیات و جزئیات ست و داننده
اسرار و خفیات و در سموات و در ارضین مانند ذره احقر هم از ضبط علم او سبحانه بیرون نیست بلی
چون خالق جمیع اشیا اوست سبحانه باید که عالم بجمیع آنها نیز بود که خالق را از علم بخلق چاره نبود بی دولتان
چندانند که حضرت حق سبحانه و تعالی را عالم بجزئیات ندانند که آن بعقل ناقص خود کمال انگارند
از کمال بیخردی زیاده از یک چیز از واجب الوجود جل سلطانه صادر ندانند و آن هم بایجاب و اضطرار
نه باختیار و آنرا نیز کمال انگارند عجب جاهلانند که جهل را کمال تصور نمایند و اضطرار را از اختیار
دانند و از جهلی که دارند اشیاء دیگر را مستند بغیر او دارند سبحانه عقل فعال از نزد خود تراشیده محدثات
را باو منسوب دارند خالق سموات و ارضین را معطل و بیکار دانند هیچ طائفه نزد این فقیر سفیه تر
ازین طائفه در عالم الوجود نیامده است سبحان الله جمعی هستند که این بلیدان را ارباب معقول
تصور نمایند و بحکمت منسوب میدانند مگر احکام کاذبه ایشان را مطابق نفس امری انگارند
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و او تعالی از
ازل تا ابد بیک کلام متکلم است اگر امر است از همان یک کلام است و اگر نهی است هم از آن و همچنین
اخبار و استخبار ناشی از همان یک سخن و اگر توریت و انجیل است همان سخن دلیل است و اگر
زبور و فرقان است هم از آن کلام نشان است و همچنین سائر صحف و کتب که بر انبیاء علیهم الصلوات
والتسلیمات نازل گشته تفصیل همان سخن است هرگاه ازل و ابد با این وسعت امتداد آن آنجا
واحد بود بلکه گنجایش آن هم ندارد که اطلاق آن آنجا بواسطه تنگی عبارت واقع است پس کلام
که در آن حضرت صادر شود یک کلمه بلکه یک حرف بلکه یک نقطه خواهد بود و اطلاق نقطه آنجا
در رنگ اطلاق آن است که بواسطه تنگی عبارت واقع است و الا نقطه هم گنجایش ندارد و وسعت
در ذات و صفات آنحضرت جل سلطانه از عالم بیچونی و بیچگونگی است ازین وسعت و تنگی که از
صفات امکان است پاک و منزه است او را سبحانه مؤمنان در بهشت خواهند دید بعنوان بیچونی و
بیچگونگی چه رؤیتی که متعلق به بیچون شود آن رؤیت نیز بیچون خواهد بود بلکه رائی نیز از بیچون حظ وافر
خواهد یافت تا بیچون را تواند دید لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه امروز این معما را باخص خواص اولیا حل ساخته اند

منکشف گردانیده. این مسئلهٔ غامضه نزد این بزرگواران تحقیقی است و دیگران را تقلیدی و غیر از اهل
سنت جمیع فرق مخالفان چه از مومنان و چه از کافران باین مسئله قائل نیست و رویت حق را
جل سلطانه غیر این بزرگواران همه محال می انگارند و مستشهد مخالفان قیاس غائب بر شاهد است
که عین فساد است حصول ایمان باین قسم مسئلهٔ غامضه بی نور متابعت سنت سنیه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة متعذر است ؎ لائق دولت نبود هر مهری • بار شاهانه نکشد هر خرے
عجب است جمعی که ایمان بدولت رویت نداشته باشند چگونه بحصول آن سعادت مستسعد خواهند شد
که نصیب منکر حرمان است و این نیز عجب که در بهشت باشند و نه بینند زیرا که آنچه مستفاد از شرع است حصول
دولت رویت است مر جمیع اهل بهشت را و نیامده است که بعضی از اهل بهشت خواهند دید و بعضی دیگر
نخواهند دید در حق ایشان همان جواب حضرت موسی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که در سوال
فرعون فرموده قال الله تعالی حکایة عنهما قال فما بال القرون الاولی قال علمها عند ربی فی کتاب
لا یضل ربی ولا ینسی الذی جعل لکم الارض مهدا و سلک لکم فیها سبلا و انزل من السماء ماء و باید دانست
که بهشت و ما ورای بهشت همه نسبت بحضرت حق سبحانه برابر است که همه مخلوق وی تعالی اند و او را
سبحانه در هیچ یکی از اشیا حلول و تمکین نیست اما بعضی از مخلوقات را لیاقت ظهور انوار وی نیست
جل سلطانه و بعضی را هست آئینه لیاقت ظهور صور دارد و سنگ و کلوخ ندارد پس تفاوت از این
طرف است با وجود نسبت مساوات از آنحضرت جل سلطانه ؎ این قاعده معلوم از آنجا که حق تعا
لی نه جزو نه کل نه ظرف نی مظروف است و در دنیا رویت واقع نیست این محل لیاقت ظهور آن دولت
ندارد و هر که در دنیا بوقوع رویت قائل شود کذاب مفتری است و غیر حق را بحق دانسته است
این دولت در این نشاء اگر میسر میشد حضرت کلیم الله علی نبینا و علیه الصلوات والتسلیمات از دیگران
بآن احق بود و حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام اگر باین دولت مشرف گشته اند وقوع
آن در دنیا نبوده است بلکه به بهشت رفته دیده اند که از عالم آخرت است در دنیا ندیده اند بلکه از دنیا
برآمده بآخرت ملحق گشته دیده اند و او تعالی خالق سموات و ارضین است و خالق جبال و بحار است
و خالق اشجار و ثمار است و خالق معادن و نباتات است چنانچه آسمان را بخلق ستارها مزین گردانیده
است زمین را بخلق انسان مزین ساخته اگر بسیط است بایجاد او تعالی کائن گشته است و اگر مرکب است

ہم مخلوق او سبحانہ پیدا شدہ بالجملہ جمیع اشیا را از کتم عدم بوجود آوردہ است و حادث گردانیدہ قدم غیر او
سبحانہ نشاید و غیر او سبحانہ ہیچ چیز قدیم نباید جمیع اہل ملت بر حدوث ما سوای او سبحانہ اجماع
دارند و باتفاق غیر او سبحانہ قدیم ندانند و کسیکہ بقدم اینہا قائل شود تضلیل بلکہ تکفیر او حکم مینماید
امام حجۃ الاسلام در رسالۂ منقذ عن الضلال تصریح باین معنی نمودہ است و حکم تکفیر جماعہ کہ غیر حق
را نیز قدیم دانند کردہ و جمعی کہ بقدم سموات و کواکب و امثال اینہا قائل گشتہ اند قرآن مجید تکذیب
اینہا میفرماید کما قال اللہ تعالی اللہ الذی خلق السموات والارض وما بینہما فی ستۃ ایام
ثم استوی علی العرش و امثال اینہا از آیتہای قرآنی بسیار است سفیہی بود کہ بعقل ناقص
خود خلاف نصوص قرآنی نماید ومن لم یجعل اللہ لہ نورا فما لہ من نور و چنانچہ عباد مخلوق حق اند
سبحانہ افعال عباد نیز مخلوق او سبحانہ تعالی چہ خلق غیر او را نشاید و ایجاد ممکن از ممکن نباید کہ
بقصور قدرت متسم است و بنقص علم متصف کہ شایان ایجاد و خلق نیست و آنچہ بندہ در
افعال اختیاریہ او دخل دارد کسب اوست کہ بقدرت و ارادۂ بندہ واقع است خلق فعل
از حق است سبحانہ و کسب فعل از بندہ پس فعل اختیاری بندہ مجموع کسب بندہ و خلق حق جل
و علا واقع است و اگر کسب اختیار بندہ را اصلا در فعل او دخل نبود حکم مرتعش پیدا کند والحال آنکہ
محسوس و مشاہد است ببداہت میدانیم کہ فعل مرتعش دیگر است و فعل مختار دیگر و ہمین قدر فرق
از برای مدخلیت کسب در فعل او کافی است و حضرت حق سبحانہ و تعالی از کمال رافت خود خلق خود
را در فعل بندہ تابع قصد بندہ ساختہ است و بعد از قصد بندہ ایجاد فعل در بندہ میفرماید پس ناچار بندہ
ممدوح و ملوم بود و معاقب و مثاب باشد قصد و اختیار کہ حضرت حق سبحانہ بہ بندہ دادہ است
ہر دو جہت فعل و ترک دارد و نیز تفصیل حسن و قبح فعل و ترک را بلسان انبیاء علیہم الصلوات التسلیمات
بیان فرمودہ است باوجود آنکہ بندہ اختیار یک جہت نماید چارہ ندارد از آنکہ ملام بود یا ممدوح
و شک نیست کہ حضرت حق سبحانہ بندہ را آنقدر قدرت و اختیار دادہ است کہ از عہدۂ اوامر و نواہی
شرعیہ تواند برآمد چہ در کار است کہ قدرت کاملہ دہند و اختیار تام بخشند نفی [illegible] دادہ و انکار آن
مصادم بداہت است و مرض قلبی دارد کہ در اثبات شریعت در ماندہ است کبر علی المشرکین ما تدعوہم الیہ
این مسئلہ از مسائل غامضۂ کلامیہ است نہایت شرح و بیان آن مسئلہ ہمین است کہ در رسائل سابق

تسویه باید نمود والله سبحانه الموفق ایمان بآنچه علماء اهل حق فرموده اند باید آورد و بحث و جدال نباید افتاد
باید دانست که هر جای مرکب توان تاختن و کجا سپر باید انداختن و انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات رحمت عالمیانند
که حضرت حق سبحانه وتعالی ایشان را برای هدایت خلق مبعوث ساخته است بتوسط این بزرگواران همه را بجناب قدس
خود خوانده است و بدار السلام که محل رضای اوست دعوت فرموده بیدولت باشد که قبول دعوت کریم ننماید و از
مائده دولت او مستمتع نگردد این بزرگواران آنچه از حضرت حق سبحانه وتعالی تبلیغ نموده اند همه حق و صدق
است و ایمان بآن آوردن لازم عقل هرچند حجت است اما در حجیت ناقص است حجت بالغه ببعثت انبیاء علیهم
الصلوات والتسلیمات حاصل گشته است که عباد را محل عذر نگذاشته اول انبیاء حضرت آدم است علی نبینا وعلیه
وعلیهم الصلوات والتحیات آخر ایشان خاتم نبوت شان حضرت محمد رسول الله است علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
بجمیع انبیاء ایمان باید آورد علیهم الصلوات والتسلیمات وهمه را معصوم و راستگو باید دانست عدم ایمان بیکی از این
بزرگواران مستلزم عدم ایمان است بجمیع ایشان علیهم الصلوات والتسلیمات چه کلمه ایشان متفق است و در اصول
دین شان واحد حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوات والسلام که از آسمان نزول خواهد فرمود متابعت شریعت
خاتم الرسل خواهد نمود علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات حضرت خواجه محمد پارسا که از خلفاء اکمل حضرت
خواجه نقشبند است قدس الله تعالی سرهما و عالم محدث است نیز در کتاب فصول سته نقل مستند می آرد
که حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوات والسلام بعد از نزول عمل بمذهب امام ابی حنیفه خواهد کرد
رضی الله تعالی عنه حلال او را حلال خواهد داشت و حرام او را حرام و ملائکه عباد کرام حق اند سبحانه
علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات و بدولت رسالت و تبلیغ او تعالی مشرف و بآنچه مامور اند امتثال
دارند و بعصیان و نافرمانی مولی جل سلطانه در حق شان مفقود است و از خوراک و پوشاک پاک اند و از
زن و شوهر معرا اند و از توالد و تناسل مبرا کتب و صحف الهی جل سلطانه بتوسط ایشان منزل گشته است و
به امانت شان محفوظ و مامون مانده ایمان آوردن بایشان نیز از ضروریات دین است و دوست داشتن
ایشان نیز از واجبات اسلام و نزد جمهور اهل حق خواص بشر افضل اند از خواص ملک چه وصول شان
با وجود عوائق است و قرب قدسیان بی مزاحمت و ممانعت حاصل تسبیح و تقدیس اگرچه کار قدسیان است
اما جهاد را با چندین دولت جمع کردن کار کمل انسان است قال الله تعالی فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم
علی القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوة والسلام از آنچه خبر داده است از

احوال قبر و احوال قیامت و از حشر و نشر و از بہشت و دوزخ ہمہ حق ست ایمان بآخرت در رنگ ایمان باللہ نیز از ضروریات اسلام ست منکر آخرت در رنگ منکر صانع ست و قطعاً کافر ست عذاب قبر از تضغطہ و غیر آن حق ست و منکر آن اگرچہ کافر نیست اما مبتدع ست کہ منکر احادیث مشہورہ ست و چون قبر برزخ ست درمیان دنیا و آخرت عذاب آن نیز شبہی بعذاب دنیا دارد کہ انقطاع پذیر ست و شبہی بعذاب آخرت دارد کہ از جنس عذاب آخرت ست بیشتر مستوجب این عذاب جماعت اند کہ از بول تنزہ نمی نمایند و نیز جماعت کہ نمامت و سخن چینی مردم می در آیند و سوال منکر و نکیر در قبر نیز حق ست و این عظیم فتنہ ابتلا ست در قبر حضرت حق سبحانہ و تعالی ثابت دارد و روز قیامت حق ست و البتہ آمدنی ست و دران روز سموات پارہ پارہ خواہند گشت و کواکب فرو خواہند ریخت و زمین و جبال نیز پرچہ ہرچہ خواہند شد و معدوم خواہند بود ست چنانچہ نصوص قرآنی بآن ناطق ست و اجماع بجمیع فرق اسلامیہ بر آن منعقد کہ منکر آن کافر ست اگر مقدمات موہومہ تسویل کفر خود نماید و ابلہان را از راہ برد و دران روز از قبور بر انگیختن و احیای استخوانہای بوسیدہ و ریختہ نمودن حق ست و حساب اعمال و وضع میزان و طیران صحف اعمال و رسیدن صحف ارباب یمین بیمین شان و صحف اصحاب شمال بشمال شان نیز حق ست و صراط کہ بر پشت دوزخ بنہند و از آنجا گذشتہ بہشتیان بہ بہشت روند و دوزخیان از انجا در دوزخ افتند نیز حق ست چہ اینہا ہمہ امور ممکن اند کہ مخبر صادق بوقوع آنہا خبر دادہ ست لیس لیے توقف قبول آنہا باید نمود و بمقدمات وہمیہ تشکیک تردید نباید کرد ما اتٰکم الرسول فخذوہ قطعی ست دران روز شفاعت نیکان در حق بدان باذن حضرت رحمن جل سلطانہ نیز حق ست پیغمبر فرمودہ ست علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیمات شفاعتی لاہل الکبائر من امتی یعنی شفاعت من مراہل کبائر راست از امت من و خلود کافران بعد از حساب در دوزخ و عذاب دوزخ نیز حق ست و ہمچنین خلود مومنان در جنت و در تنعمات جنت نیز حق مومن فاسق اگرچہ روامت کہ بشومی گناہان خود چندگاہ بدوزخ رود و بقدر ذنب آنجا معذب بود اما خلود در نار در حق وے مفقود ست کسیکہ در دل وی مقدار ذرہ از ایمان بود در دوزخ مخلد نخواہد بود و مآل کار او برحمت ست و مرجع او بجنت و مدار ایمان و کفر بر خاتمہ ست بسا ست کہ در تمام عمر بیکے ازین دو صفۃ متصف بود و در آخر بضد آن متحقق گردد انجا

العبرۃ للخواتیم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ ہدیتنا وہب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوہاب و

وایمان عبارت از تصدیق قلبی است بامور یکه از دین بطریق ضرورت و تواتر بثبوت پیوسته است و اقرار
لسانی نیز بآن امور ضروری چو ایمان بوجود صانع و توحید او تعالی و همچنین ایمان بحقیت کتب و صحف منزله
و ایمان بانبیاء کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوات و التسلیمات الی یوم القیام و ایمان بآخرت از حشر اجساد
و خلود عذاب و ثواب در دوزخ و در بهشت و انشقاق سموات و انتشار کواکب و اندکاک ارض
و جبال و همچنین بفرضیت صلوة خمس و تعیین رکعات در آن و بفرضیت زکوة مال و صوم رمضان و حج بیت الحرام
بر تقدیر استطاعت راه و همچنین ایمان بحرمت شرب خمر و قتل نفس بغیر حق و عقوق والدین و سرقه
و زنا و اکل مال یتیم و اکل ربوا و امثال آنها که بتواتر به ثبوت پیوسته است از ضروریات دین است
و مومن بارتکاب کبیره از ایمان نمی بر آید استحلال کبیره کفر است و عمل و ارتکاب کبیره فسق و خود را
مومن برحق باید دانست یعنی به ثبوت و به تحقیق ایمان خود اعتراف باید نمود و کلمه استثنا یعنی کلمه
ان شاء الله با ایمان نباید مقرون ساخت که مبنی از شک است و به ثبوت ایمان صورت منافات
دارد هرچند استثنا را راجع بخاتمه دارند که مبهم است اما از اشتباه ثبوت حالی هم خالی نیست پس
احتیاط در ترک صورت شک و اشتباه است و افضلیت حضرات خلفای اربعه بترتیب خلافت
ایشان است چه اجماع اهل حق است که افضل اهل بشر بعد پیغامبران صلوات الله تعالی و تسلیماته
سبحانه علیهم اجمعین حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنه بعد از ان حضرت فاروق رضی الله تعالی
عنه وجه افضلیت آنچه این فقیر فهمیده است نه کثرت فضائل و مناقب است بلکه اسبقیت ایمان
است و اقدمیت انفاق اموال و اولیت بذل نفس از برای تائید دین و ترویج ملة متین چه
سابق گویا در امر دین استاد لاحق است و لاحق هرچه می یابد از خوان دولت سابق می یابد
و مجموع این هر سه صفات کامله منحصر در حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنه یا اسبقیت
ایمان کسیکه انفاق مال و بذل نفس خود را جمع کرده است او است رضی الله تعالی عنه این
دولت غیر او را در این امت میسر نشده است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه الذی مات فیه انه لیس
من الناس احد امن علی فی نفسه و ماله من ابی بکر بن ابی قحافة و لو کنت متخذا من الناس خلیلا لاتخذت
ابا بکر خلیلا و لکن خلة الاسلام افضل سدوا عنی کل خوخة فی هذا المسجد غیر خوخة ابی بکر و قال علیه و علی آله
الصلوة و السلام ان الله بعثنی الیکم فقلتم کذبت و قال ابوبکر صدقت و اسانی بنفسه و ماله فهل انتم تارکون لی صاحبی

قال علیه و علی آله الصلوة والسلام لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب و حضرت امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنه فرموده است که ابوبکر و عمر هر دو افضل این امت اند کسیکه مرا بر ایشان فضل دهد مفتری است و او را تازیانه زنم چنانچه مفتری را زنند منازعات و محاربات که در میان اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات واقع شده است بر محامل نیک محمول باید داشت و از شائبه هوا و هوس و از حب جاه و ریاست و از طلب رفعت و منزلت دور باید ساخت چه این رذائل از نفس اماره است و نفوس این بزرگواران در صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات پاک و مزکی شده بودند اینقدر هست که دران مشاجرات و محاربات که در خلافت امیر واقع شده بود حق بجانب حضرت امیر بوده است رضی الله تعالی عنه و مخالفان او مخطی بودند بخطاء اجتهادی که مجال ملامت و طعن ندارد و تفسیق خود چه گنجایش دارد که صحابه همه عدول اند و مرویات همه مقبول و مرویات موافقان امیر و مخالفان امیر هر دو در صدق و وثوق برابر اند و علت مشاجرت و محاربت هیچ احدی نشده است پس همه را دوست باید داشت که دوستی ایشان به دوستی پیغمبر است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات که فرموده من احبهم فبحبی احبهم و از بغض و دشمنی ایشان اجتناب باید نمود که بغض ایشان بغض آن سرور است علیه و علیهم الصلوات والتحیات که فرموده من ابغضهم فببغضی ابغضهم در تعظیم و توقیر آن بزرگواران تعظیم و توقیر آن خیر البشر است علیه و علی آله الصلوة والسلام و در عدم تعظیم عدم او بهم را تعظیم و توقیر باید نمود از جهت تعظیم صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات شیخ شبلی فرموده

ما آمن برسول الله من لم یوقر اصحابه بعد از تصحیح اعتقاد از اتیان اعمال هم چاره نبود پیغمبر فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام که بنای اسلام بر پنج چیز است یکی شهادت ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله که عبارت از ایمان و اعتقاد است به آنچه به تبلیغ محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم به ثبوت پیوسته است چنانچه گذشت دوم ادای صلوات خمس است که ستون دین است سوم ادای زکوة مال است چهارم صوم ماه مبارک رمضان است پنجم حج بیت الحرام است پس نماز بهترین عبادات است بعد ایمان بالله و رسوله و در رنگ ایمان حسن لذاته است بخلاف سائر عبادات که حسن آنها ذاتی نیست نیک تقید و رزیده بعد از طهارت کامله چنانچه در کتب شرع مبین گشته است بی فتور ادای نماز باید نمود و در قرائة و در رکوع و سجود و قومه و جلسه و سائر ارکان احتیاط باید کرد

که بوجه کمال ادا نمایند و سکون و طمانینت در رکوع و سجود و قومه و جلسه لازم باید دانست و بمسابقه نماید گزید بعد
و نماز را در اول وقت ادا نمایند و تاخیر را از راه تکاسل و تجاهل تجویز نکنند. بنده مقبول کسے است که بمجرد
امر مولی امتثال امر او نماید که تاخیر کردن در امتثال امر از تمرد و سوء ادب است و از کتابهاے
فقه که بعبارت فارسی نوشته اند در رنگ ترغیب الصلوة و تیسیر الاحکام و امثال آنها باید که
همه وقت با خود دارند و مسائل شرعیه را از آنجا اخذ نمایند و بعمل دارند کتاب گلستان که مثل
آن در جنب کتب فارسی فقه داخل فضولی است بلکه نسبت بامر ضروری لایعنی است با آنچه احتیاج است
در دین لازم باید دانست که بجاآوردن آنها باید ملتفت گشت نماز تهجد هم گویا از ضروریات این راه
است سعی نمایند که بی ضرورت ترک نشود اگر در ابتدا این معنی متعسر باشد و بیداری در آن وقت میسر
نشود جمعی از خدمتگاران را برای این امر تعیین نمایند که در آنوقت خواه و ناخواه بیدار سازند و
نگذارند که در خواب باشد بعد از چند روز که بیداری معتاد شود احتیاج بتکلف و تحمل نخواهد شد
کسیکه خواهد که در آخر شب بیدار شود باید که اول شب بعد از نماز خفتن خواب کند و باشتغال امور
لاطائل بیدار نباشد و استغفار و توبه و التجا و تضرع و تذکر معاصی و ذنوب و تفکر نقائص و عیوب و خوف
عذاب اخروی و ترس الم دائمی در آنوقت غنیمت دانند و عفو و مغفرت از حضرت حق سبحانه تعالی خواهند
صد بار این کلمه استغفار با توجه قلب بر زبان آرند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه
سبحانه و نیز بعد از ادای نماز دیگر این کلمه استغفار صد بار بخوانند و بطهارة و بغیر طهارة
ترک در ورد این کلمه استغفار ننمایند در خبر آمده است طوبی لمن وجد فی صحیفته استغفارا کثیرا و
نماز چاشت هم اگر ادا نموده شود دولتی است عظیم سعی نمایند که لااقل دو رکعت بر دوام از
چاشت ادا کرده شود اکثر رکعات نماز چاشت در رنگ نماز تهجد دوازده است و بمقتضای
وقت و حال هرچه گزارده شود مغتنم است و کوشش نمایند که بعد از ادای هر نماز فرض آیة الکرسی خوانده شود
که در خبر آمده است که بعد از هر نماز فرض هر که آیة الکرسی بخواند مانع نباشد او را از دخول بهشت مگر
موت و نیز بعد از ادای هر نمازی از نمازهای پنجگانه باید که سی و سه بار کلمه تنزیه سبحان الله بگویند
و سی و سه بار کلمه تحمید الحمد لله و سی و سه بار کلمه تکبیر الله اکبر و یکبار بگویند لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر تا عدد صد کامل شود و نیز در هر روز

و هر شب صد بار سبحان الله وبحمده بگویید که ثواب بسیار دارد ایضاً در صباح یکبار بگویید اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد ولک الشکر و در شام بجای اللهم ما اصبح اللهم ما امسی بگویید و تمام کنند و در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات والسلام که هر که این دعا را در روز بخواند شکر آن روز بجا آورده باشد و هر که در شب بخواند شکر آن شب بجا آورده باشد و این دعا در کار نیست که به طهارت بخوانند بلکه در جمیع اوقات این ورد یومی و لیلی را بجا آرند. و ادای زکوة مال هم از ضروریات دین است برغبت و منت بمصارف زکوة باید رسانید هرگاه منعم حقیقی جل سلطانه از عطیه و انعام خود فرماید که از چهل حصه یک حصه را بفقرا و مساکین بدهید که در عوض آن اجر جزیل و جزای جمیل ببشما خواهیم داد بسی بی انصاف بود بلکه متمرد باشد که در ادای این جزء محقر هم توقف نماید و در اعطای آن بخل ورزد این قسم توقفها که در امتثال اوامر شرعیه بوجود می آید منشار آن مرض قلبی است و عدم یقین باحکام منزله سماوی مجرد کلمه شهادت گفتن کفایت نمیکند و منافقان نیز این کلمه را میگفتند علامت یقین قلب ایشان اوامر شرعیه است بطوع و رغبت یک جیتل که بنیت ادای زکوة بفقیری بدهند بهتر از انفاق لکها است که بی این نیت بدهند چه آن ادای فرض است و این اتیان نفل و ادای نفل نسبت بادای فرض هیچ اعتدادی و اعتباری نیست که گویا حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط از تسویلات شیطان لعین است که مردم را از فرائض باز داشته بنوافل دلالت مینماید و از زکوة نگاه میدارد و روزه ماه مبارک رمضان نیز از واجبات اسلام است و از ضروریات دین و با ادای آن نیز اهتمام باید نمود بعذرهای نامسموع روزه نباید گشود پیغمبر فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام که روزه سپر است از آتش دوزخ و اگر بمانع ضروری در رنگ مرض روزه قضا شود قضای آن را بی درنگ ادا باید نمود و تکاهل و تکاسل نباید گذرانید انکس بنده است بسر خود نیست مولای دارد چاره ندارد از آنکه بمقتضای اوامر و نواهی او زندگانی نماید تا امید نجات متصور بود و اگر چنین نکند بنده متمرد باشد که سزای او انواع عقوبات بود و رکن پنجم اسلام حج بیت الحرام است و آن شرائط دارد که در کتب فقه بیان فرموده اند بعد از تحقیق شرائط ادای آن ضروری است پیغمبر فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام که حج هدم میکند گناهان سابق را در علم حرمت شرعی نیک احتیاط باید نمود

از آنچه صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة والتحیة منع فرموده است خود را نگاه باید داشت و محافظت
حدود شرعی باید کرد اگر مطلوب به سلامت و نجات بود خواب خرگوش تا چند خواهد بود و پنبهٔ غفلت
در گوش تا کی آخر بیدار خواهند ساخت و پنبهٔ غفلت خواهند برداشت آن زمان غیر از ندامت
و حسرت نقد وقت نخواهد بود و غیر از خجالت و خسارت حاصل نه مرگ نزدیک است و عذابهای
گوناگون آخرت طیار و آماده من مات فقد قامت قیامته پیش از آنکه بیدار سازند و سود نکند
بیدار شوند و بمقتضای اوامر و نواهی شرعی کار کنند و خود را از عذابهای گوناگون اخروی نگاه دارند
قال الله تعالی قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة علیها ملائکة یعنی نگاه دارید نفسهای
خود را و اهلهای خود را از آتشی که هیزم آن آدمی و سنگ است بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از اتیان اعمال صالح
بمقتضای شریعت حقه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة اوقات خود را بذکر الهی جل شانه معمور
باید داشت و از یاد او تعالی فارغ نباید بود ظاهر را اگر بخلق مشغول دارند باید که باطن بحق باشد
جل سلطانه و بیاد او تعالی بلند باید بود این دولت در طریقه حضرات خواجگان ما قدس الله تعالی
اسرارهم مبتدی را در اول قدم در صحبت شیخ کامل مکمل بعنایت الله سبحانه میسر است شاید ایمان باین
معنی شما را هم حاصل شده باشد بلکه نصیبی اگرچه اقل بود میسر گشته هرچه بدست آمده است آنرا
غنیمت دانند و در شکر آن باشند و امیدوار زیادتی بوند و چون در طریقه حضرات نقشبندیه قدس الله تعالی
اسرارهم اندراج نهایت در بدایت است اگر ازین طریقه اندک است هم بسیار است که در بدایت
از نهایت خبردار است اما مبتدی را باید که هرچند بسیار بدست آید در نظر او اندک بود اما از شکر آن
فارغ نبود و هم شکر آن نماید و هم زیادتی را خواهد مقصود اصلی از ذکر قلبی زوال گرفتاری ما دون حق است
سبحانه که مرض قلبی عبارت از آنست و تا زوال این گرفتاری حاصل نشود از حقیقت ایمان نصیب
نشود و در ادای اوامر و نواهی شرعیه یسر و سهولت میسر نیاید بیت ذکر گو ذکر تا ترا جانست پاکی دل ز ذکر
رحمان است و در طعام خوردن باید که حظ نفس مطلوب نبود بلکه به نیت قوت و استطاعت بر عبادت بود
و اگر این نیت در ابتدا دست ندهد باید که بتکلف خود را برین نیت آرند و ملتجی و متضرع بوند که حقیقت
این نیت میسر گردد و همچنین در جامه پوشیدن باید که نیت تزئین از برای عبادت و ادای نماز بود که در
قرآن مجید آمده است خذوا زینتکم عند کل مسجد مقصود از جامهای شریف پوشیدن نمود خلق نبود

که ممنوع است همچنین سعی باید نمود که در جمیع افعال و حرکات و سکنات رضامندی مولای خود جل سلطانه
منظور بود بمقتضای شریعت حقه او عمل کرده شود این زمان ظاهر و باطن هر دو متوجه حق باشند تعالی
و در یاد حق بوند جل و علا مثلاً خواب که سراسر غفلت است چون به نیت دفع کاسل در اداء طاعت
کرده شود آن خواب باین نیت عین عبادت گردد تا در آن خواب بود گویا در طاعت بود که نیت
ادای طاعت است در خبر آمده است نوم العلماء عبادة هر چند میدانند که حصول این معنی امروز از شما متعذر
است که هجوم موانع است و التزام رسوم و عادات است که منظور ننگ و ناموس است که ضدیت بشریعت غرا
دارند چه شریعت از برای رفع رسوم و عادات وارد شده است و از برای رفع ننگ و ناموس که
ناشی از هوای اماره است آمده اما بتوفیق الله سبحانه مداومت بر ذکر قلبی نمایند نماز پنج وقتی بی فتور
بشرائط ادا کنند و در حل و حرمت شرعی ما امکن احتیاط نمایند تحصیل که جمال این معنی ظاهر شود و خود نیز بحصول
راغب گردانند وجه دیگر از برای نوشتن این قسم نصائح آنست که اگرچه عمل بمقتضای این نصائح
حاصل نشود اعتراف بقصور و نقص خود حاصل است و آن نیز دولتی است ع هر کس که یافت دولتی
یافت عظیم و آنکس که نیافت و ندانیافت لیس است العیاذ بالله سبحانه از آنکه نیاب و از یافتن خود
در باز بود و نکند و از تقصیر خویش پشیمان نشود مگر جاهل متمرد باشد که سر از ربقه بندگی برآورده و خود
را از قید رقیت کشیده ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا هر چند وقت و حال و زمان
و مکان تقاضای آن نمیکرد که چیزی نویسد اما چون شوق و رغبت شما را بر وجه کمال دید تکلف
نموده برین امر آورده سطری چند تسوید نموده بکمال الدین حسین سپرده حضرت حق سبحانه تعالی توفیق
بمقتضای آن کرامت فرماید والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب چهل و سوم بسیادت پناه میر محمد نعمان در**
در بیان بی تعلقی از ماسوا و ترغیب بصحبت طالبان حق تعالی الحمد لله رب العالمین علی کل حال
فی السراء والضراء صحیفه شریفه مع هدیه که بمصحوب سلیمان ارسال داشته بودند رسید جزاکم الله تعالی
خیراً نوشته بودند که مقصود از این سفر حصول بعضی مقاصد بوده است که متعسر الحصول گشته است
امیدوار باشند فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا ابن عباس گفته بماید لن یغلب عسر یسرین
از احوال پر اهوال خود چه نویسد دوستان را بی مزه سازد مع ذلک هزاران شکر
شکر است که در عین بلا عافیت است فسبحان من جمع بین الضدین و قرن بینهما

المتمنا فیبن روزی فقیر تلاوت قرآن میکرد آیت آمد قل ان کان اباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین از خواندن این آیت کریمه گریه بسیار مستولی شد وخوف غالب آمد درین اثنا مطالعه حال خود نمود دید که هیچ یکی ازینها گرفتاری ندارد اگر همه تلف وناچیز شوند تجویز امر کیفیه شریعت ایشان آن منکر مشخص است نخواهد کرد آن امور را برین اختیار نخواهد گزید بقیة المرام آنکه چون یاران یا برای خدا صحبت میدارند ما راهم باید که ایشانرا نیازاریم واز احوال ظاهر وباطن ایشان خبردار باشیم حدیث قدسی یاد داده فرایت بی طالبا فکن له خادما مشهور است زیاده از انچه سابقا بیاران توجه داشتند بعد ازین توجه دارند وشیوه ناپروائی وتغافل را منظور ندارند دیگر نوشته که مکتوب اقربیت معقول شده یا نه اگر شده است بتردد الاحل تردد را تشخیص کرده نویسند زیاده چه نویسد المسئول من الله سبحانه سلامتکم وعافیتکم وثباتکم واستقامتکم ومزید توفیقکم وحسن عاقبتکم والسلام

مکتوب نود وهم بسیادت پناه میر محمد نعمان در ورود یافته فی الصبر والرضاء بقضاء تعالی

الحمد لله رب العالمین فی السراء والضراء وفی العافیة والبلاء فعل الحکیم جل سلطانه لا یخلو عن حکمة ومصلحة یفعل الله سبحانه ما یرید به الصلاح عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم والله یعلم وانتم لا تعلمون فاصبروا علی بلائه وارضوا بقضائه سبحانه تعالی اثبتوا علی طاعاته تعالی واجتنبوا عن معاصیه سبحانه انا لله وانا الیه راجعون قال الله تبارک وتعالی ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر فتوبوا الی الله سبحانه واستغفروا عما کسبت ایدیکم واسئلوا العفو والعافیة من الله سبحانه فانه تعالی عفو یحب العفو اجتنبوا عن البلاء ما استطعتم فان الفرار عما لا یطاق من سنن المرسلین علیهم الصلوات والتسلیمات ونحن فی عین البلاء مع العافیة فلله سبحانه الحمد والمنة والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات العلی

مکتوب نود ویکم بملا الله داد در ورود

توسلیه محبت وراحت ومشتمل حصول جمیع نعم بسیر الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب اخوی شیخ الله داد حصول یافت از احوال ومواجید خود نوشته بودند بوضوح انجامید از تمنا زیاده ازین

متوقع است هرچه عطا فرمایند بدید منت قبول آن باید کرد و بمعرض زاری و با التجا و بانکسار طالب مزید
گویان طلب زیادتی و سوال انعام فوق باید نمود و در اتیان احکام شرعیه نیک مراعات باید فرمود که
مصداق احوال استقامت بر شریعت است بغیر ذائع که از عالم مثال نوشته بودند تردد یک مجاهده است
والامر الی اللہ سبحانه و چون در صحبت بسیار بوده آید حمد الله سبحانه که نظر شما بلند افتاده است بجوز
و مویز در رنگ طفلان گول نمیشوید ان الله سبحانه یحب معالی الهمم واقعه تربیت حضرت عیسی علی نبینا
و علیه الصلوات و السلام نسبت باخوی حافظ محمد علی که نوشته بودند علی حافظ بطریق ما مناسبت
بسیار دارد اما اینقدر باید دانست که دولت هرچند بصورت از هر کجا برسد فی الحقیقه بشیخ خود راجع
باید داشت تا قبلهٔ توجه پراگنده نشود و در کارخانه خلل نمیدانند و از هر جا برسد از پیر خود باید دانست
که او جامع است بهر صورت و تربیت او ظهور یابد فی الحقیقه از وست این مقام از مزال اقدام طلاب است
واقف باید بود تا دشمن لعین راه نیابد و پراگنده نسازد شنیده باشند هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا
سلام حافظ را دعا رسانند والسلام

مکتوب بیست و یکم بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سوالها و از مشار الیه بودن او تعالی بضمائر و فضل زهاد و کیفیت علم حق تعالی بذات جل سلطانه و عم احسانه

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که چون اشیاء ظلی بماهیت خود اشیا نباشند بلکه بماهیت اصل خود برپا بوند باید
که مشار الیه اشیا بلفظ هو و انت و انا همان اصل باشد این زمان حمل بعض صفات که بآن اصل نا ملائم اند بر ضمائر
چون صادق آید و در رنگ انا اکل و انا نائم بدانند که ظل فی الحقیقه هرچند باصل خود برپاست اما ثبوت ظلیت
او اگرچه در مرتبه حس و خیال بود همیشه برجاست و احکام ظلیت او را دوام و بقاست خلقتم لا ابدا گواه آن است
و حمل آن صفات بر ان ضمائر بلاحظه اعتبار ظلیت روا است و هر مرتبه از وجود را حکم جدا است و هرچه در
خدا کم است نه خدا است جل و علا و دیگر معنی حدیث قدسی که در باب فضائل زهاد کرام وارد شده است پرسیده بودند
معانی الفاظ آن ظاهر است و از فضل و کرم خداوندی جل شانه بعید است که جمعی را بفضائل خصائص کرامات مخصوص
گردانند و درجات و مراتب کرامات فرماید که دیگران در آن غبطه نمایند و در علم حساب انبیا که تردد داشتند گنجایش
تردد نیست بسیاری از امت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات بیحساب به بهشت خواهند رفت از انجمله
در حدیث صحیح آمده است که هفتاد هزار کس از امت من بیحساب به بهشت خواهند در آمد پرسیدند که چه کسانند
گفتا یا رسول الله فرمود علیه و علی آله الصلوات و السلام الذین لا یکتوون و لا یسترقون و علی

رسیدن تکمیل و دیدن مقام عظیم است که اظهار آن از مصلحت دورست که از افهام اکثری بعیدست اگر فرصت
ملاقات شد یا دیدیم که شمه ازان مشافهه گفته آید رمزی ازین سر در جلد مکتوبات ثانی در مکتوبی اندراج
یافته است اگر توانند دریافت شاید توانستند دریافت دیگر پرسیده بودند که علم حضرت حق سبحانه و تعالی
محیط است ذات خود میتواند شد یا نه اگر تواند شد تناهی لازم خواهد آمد بدانند که علم دو قسم است حصولی و
حضوری محال است که علم حصولی بکنه ذات او جل سلطانه متعلق شود که مستلزم احاطه و تناهی است
اما روا است که علم حضوری او تعالی بکنه ذات او سبحانه متعلق شود و هیچ تناهی لازم نیاید والسلام

مکتوب بست و دوم بملا مقصود علی تبریزی صدور یافته در بیان آنکه مراد از نجاست مشرکان خبث
باطن و سوء اعتقادات ایشان است نه نجس العین بودن ایشان الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
صحیفه شفقت آثار معلوم نشد که مقصود از فرستادن تفسیر حسینی چه بود صاحب تفسیر بیان آیت
کریمه موافق ائمه حنفیه نموده از نجاست شرک خبث باطن سوء اعتقاد نوشته و آنکه بعد ازان گفته است
که اینها اجتناب از نجاسات نمی نمایند این معنی امروز در اکثر اهل اسلام نیز موجود است و ازین راه
فرق درمیان عوام اهل ایمان و درمیان کفار مفقود است اگر عدم اجتناب از نجاست سبب نجاست
شخص بود معامله تنگ گردد لا حرج فی الاسلام و آنکه نقل از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما
کرده است که مشرکان نجس العین اند در رنگ کلاب و خنزیر نقلهای شاذ از اکابرین بسیار
آمده است که محمول به توجیه و تاویل است چگونه نجس عین باشند که آن سرور دین علیه و علی آله
الصلوة والسلام از ظروف یهودی طعام خورده است و بظرف مشرکی طهارت کرده و حضرت فاروق
رضی الله تعالی عنه نیز از سبوی زن ترسا طهارت کرده است اگر گویند که کریمه انما المشرکون نجس
بود که متاخر باشد و ناسخ اینها بود جواب آنست که احتمال اینجا کفایت نمیکند اثبات تاخر باید نمود تا دعوی
نسخ صحت پذیرد فان التخصیص من انواع النسخ لو سلم متاخر باشد باید که مثبت حرمت نمود و مراد از
نجاست خبث باطن باشد زیرا که منقول است که هیچ پیغمبری مرتکب امری نگشته است که مآل آن امر
شریعت او یا در شریعت یکی از انبیا بحرمت کشیده آخر محرم گردد اگرچه آن امر در وقت ارتکاب
مباح باشد خمر که اول مباح بود و آخر حرام گشت هیچ پیغمبری آنرا نخورده اگر بالفرض مشرکان نجاست
ظاهر قرار یافته و اینها در رنگ کلاب نجس عین میگشتند هرگز آن سرور که محبوب رب العالمین است

علیه و علی آله الصلوة والسلام ظروف آنها مساس نمیکرد چه جای آنکه آب و طعام انهما بخورد و نیز نجس
عین همه وقت نجس عین است اباحت سابق و لاحق و ردی گنجایش ندارد و اگر مشرکان نجس عین باشند
باید که از ابتدا چنین بوند و آن حضرت علیه و علی آله الصلوة والسلام با اینها از اول باندازه آن
معامله نمیفرمود و از لیس فی الدین حرج در دین مدفوع است معلوم شریف است که حکم نجاست ایشان
کردن و ایشان را نجس عین انگاشتن چه قدر بر مسلمانان تنگ گرفتن است و ایشان را در رنج انداختن است
متبوع ائمه حنفیه رضی الله تعالی عنهم باید بود که مخلصی از برای مسلمانان پیدا کرده اند و از ارتکاب حرام
بر آورده نه آنکه ایشان را مطعون سازند و هنر ایشان را عیب انگارند بر مجتهد را چه جای اعتراض است که فعلی
او از نیک و ریختۀ ثوابست و تقلید او اگرچه خطا کند موجب نجات است جماعه که بحرمت اطعمه و اشربۀ کفار
قائل اند محال وا لیست که خود را از ارتکاب آن محفوظ دارند خصوصاً در دیار هندوستان که این ابتلا بیشتر
است درین مسئله که عموم بلوی دارد اولی آنست که فتوی با سهل و ایسر امور دهند اگر موافق مذهب
خود نبود بقول هر مجتهد که باشد قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر قال تعالی یرید الله ان
یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا بر خلق تنگ گرفتن و ایشان را رنجانیدن حرام است و غیر مرضی حضرت
حق است سبحانه شافعیه در بعض مسائل که شافعی دران تنگ گرفته است بمذهب حنفیه فتوی میدهند
و بر خلائق آسان میسازند مثلاً در مصارف زکوة نزد شافعی صدقه را بر جمیع اصناف مصارف زکوة
قسمت باید کرد و یکی از ان اصناف مؤلفه قلوب اند که درین اوان مفقود اند علماء شافعیه بمذهب
حنفیه فتوی داده اند بهر یکی ازین اصناف که دهد کفایت کرده اند و ایضاً اگر مشرکان نجس عین باشند
باید که از ایمان آوردن هم پاک نشوند پس معلوم شد که نجاست ایشان بواسطۀ خبث اعتقاد است
که زوال پذیر است و مقصور بر باطن است که محل اعتقاد است و نجاست درونی بطهارت بیرونی جنگ
ندارد چنانچه معلوم وضیع و شریف است و ایضاً کلام حسن انتظام انما المشرکون نجس اخبار از حال مشرکان
است که ناسخیت و منسوخیت بآن کار ندارد و جه نسخ در انشاء حکم شرعی است نه در اخبار از شیء
پس مشرکان همه وقت باید که نجس باشند و مراد از نجاست خبث اعتقاد بود تا ادله متعارض نشوند
و مساس اینها هیچ وقت محظور نبود آورده اند که این فقیر کریمه و طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم در حین
مبحث خوانده بود شما در برابر آن فرمودید مراد از طعام اینجا گندم و نخود و عدس است اگر این توجیه

فتوی باسهل باید داد

اہل عرف پسندند چه مضائقه ست اما انصاف درکار ست مقصود اصلی ازین تصدیع و ازین اطالۂ کلام
آنست که بر خلائق رحم نمایند و حکم بعموم نجاست شان نکنند و اهل اسلام را نیز بواسطۂ اختلاط کفار
که ازان چاره دیگر نیست نجس ندانند و از اطعمه و اشربۂ مسلمانان بعلت نجاست متوهم اجتناب نکنند
و ازین راه از همه تبری ننمایند و این را احتیاط نه انگارند که احتیاط در ترک احتیاط زیاده چه تصدیع
دهد بیت اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم * که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار ست والسلام

مکتوب بست و سوم بخواجه ابراهیم قبادیانی در آنکه او تعالی بتوسط انبیا علیهم السلام خبر داده است از ذات و صفات خود و اعمال مرضیه و نامرضیه عباد که عقل را دران مدخلی نیست

الحمد لله الذی
انعم علینا وهدانا الی الاسلام وجعلنا من امة محمد علیه وعلی آله الصلوة والسلام انبیا رحمتها اند
مر عالمیان را علیهم الصلوة والتسلیمات که حضرت حق سبحانه و تعالی بتوسط بعثت این بزرگواران
علیهم الصلوة والتحیات از ذات و صفات خود ما ناقص عقلان و قاصر ادراکان را خبر داده است
و باندازۂ فهم کوته بر کمالات ذاتیه و صفاتیۂ خود اطلاع بخشیده و مراضی خود را از نامراضی خویش
جدا ساخته و منافع دنیوی و اخروی ما را از مضارها متمایز فرموده اگر توسل وجود شریف شان نبودی
عقول بشری در اثبات صانع تعالی عاجز بودی و در ادراک کمالات او سبحانه ناقص و قاصر آمدی
قدمای فلاسفه که خود را اکابر ارباب عقول میگیرند منکر صانع بوده اند اشیا را از نقصان عقل
بدهر منسوب میساختند و مجادلۂ نمرود که بادشاه روی زمین بوده است بحضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام در اثبات خالق سموات و ارض مشهور است و در قرآن مجید هم مذکور و فرعون بیدولت
میگفت ما علمت لکم من اله غیری و نیز فرعون بحضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام خطاب کرده
گفته است لئن اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین و نیز آن بیدولت بهامان گفته است
یا هامان ابن لی صرحا لعلی ابلغ الاسباب اسباب السموات فاطلع الی اله موسی و انی لاظنه کاذبا
بالجمله عقل در اثبات این دولت عظمی قاصر ست و بدون هدایت این بزرگواران باین دولت
غیر مهتدی و چون بتواتر انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات دعوت ایشان بخدا که خالق زمین و
زمان ست جل شانه شهرت یافت و کلمۂ این بزرگواران مرتفع گشت سفهای هر وقت
که در ثبوت صانع تردد داشتند به قبح خود مطلع شده بی اختیار بوجود صانع قائل گشتند

واشیار ا با و تعالی مستند ساختند این نوریست که از انوار انبیا مقتبس گشته است و این دولتیست که

از خوان انبیا بر روی کار آمده علیہم الصلوات والتسلیمات الی یوم التناد بل الی ابد الآباد و
ہمچنین سائر سمعیات که به تبلیغ انبیا علیہم الصلوۃ والسلام بما رسیده است از وجود صفات
کمالی واجبی جل سلطانہ و از بعثت انبیا و از عصمت ملائکه علیہم الصلوات والتسلیمات و التحیات
والبرکات و از حشر و نشر و از وجود بہشت و دوزخ و تنعیم و تعذیب ابدی انہما و امثال آنہا که
شریعت بآن ناطق است عقل در ادراک شان قاصر است و بی سماع ازین بزرگواران در اثبات آنہا ناقص
و غیر مستقل و چنانچه طور عقل و رای طور حس است که آنچه بحس مدرک نشود عقل ادراک آن مینماید ہمچنین طور
نبوت و رای طور عقل است آنچه بعقل مدرک نشود بتوسل نبوت بدرک حی در آید و ہر که ورای طور عقل
طریقی از برای معرفت اثبات نمی نماید فی الحقیقه منکر طور نبوت است و مصادم بداہت است پس از
وجود انبیا چاره نبود تا بشکر منعم جل سلطانه که بعقل واجب است دلالت نمایند و تعظیم مولای نعم جل
و علا که بعلم و عمل تعلق دارد و از قبل او سبحانه معلوم ساخته ظاہر سازند چه تعظیم او تعالی که از نزد او سبحانه
مستفاد نشود شایان شکر او نیست تعالی زیرا که قوت بشری در ادراک آن عاجز است بلکه بسیاست
که غیر تعظیم او را سبحانه تعظیم او تعالی انگارد و از شکر به ہجو رود و طریق استفاده تعظیم آنحضرت جل شانه
از آن حضرت تعالی و تقدس مقصور بر نبوت است و منحصر به تبلیغ انبیا علیہم الصلوۃ والتسلیمات والہام
که اولیا راست مقتبس از انوار نبوت است و از برکات و فیوض متابعت انبیا است علیہم الصلوۃ والتسلیمات
و عقل درین امر اگر کفایت میکرد فلاسفه یونان که مقتدای خود عقل را ساخته اند در تیه ضلالت نمی ماندند
و حق را سبحانه زہمه بیش حی شناختند و حال آنکه جاہل ترین مردم در ذات و صفات واجبی جل سلطانه
انہا اند که حق را سبحانه بیکار و معطل دانسته اند غیر از یک چیز و آن ہم به ایجاب نه باختیار با و تعالی
مستند نساخته عقل فعال از نزد خود تراشیده حوادث را از خالق سموات و ارض باز داشته باو منسوب
میدارند و اثر را از موثر حقیقی جل سلطانه منع نموده آنرا از منحوت خود میدانند چه نزد اینہا معلول
اثر علت قریبه است علت بعیده را در حصول معلول تاثیر ندانسته اند و نه جہل این عدم استفاده اشیا
را با و تعالی کمال او سبحانه تصور نموده اند و تعطیل را تجمیل انگاشته و حال آنکه حضرت
حق سبحانه خود را بخلق سموات و ارض می ستاید و مدح خود رب المشرق و رب المغرب

[illegible] باید این سفیهان را بزعم فاسد خود با حضرت حق سبحانه تعالی هیچ احتیاجی نیست و با او سبحانه هیچ سر
نیاز در وقت اضطرار و احتیاج باید که اینها بعقل فعال خود رجوع نمایند و قضای حاجت خود را از وی
خواهند که معامله را با او رجوع داشته اند بلکه عقل فعال نیز چون بزعم اینها موجب است نه مختار قضای
حاجت از وی خواستن هم معقول نیست ان الکافرین لا مولی لهم عقل فعال چه بود که سر انجام اشیا نماید
و حوادث با او مستند باشد و در نفس وجود و ثبوت او هزاران سخن است چه تحقیق و حصول او مبنی
بر مقدمات بر افروده فلسفیه است که باصول فقه اسلامیه ناتمام و نافرجام اند ابلهی بود که اشیا
را از قادر مختار جل شانه باز داشته بانچنین امر موهوم مستند سازد بلکه اشیا را هزاران ننگ
و عار است که بنحوست فلسفی مستند باشند بلکه اشیا بعدم خود راضی و خرسند بودند و هرگز میل وجود ننمایند
از آنکه استناد وجود شان بمجهول سفسطی نموده آید و از سعادت انتساب بقدرت قادر مختار جل سلطانه
ممتنع گردند کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا کفار دار الحرب باوجود بت پرستیها
ازین جماعه احسن حالند که بحضرت حق سبحانه جل و علا در تنگی التجا دارند و بتها را وسیلهٔ شفاعت
پیش او تعالی سازند عجب تر آنکه جمعی این سفها را حکما نامند و بحکمت منسوب ساخته اند
اکثر احکام ایشان سیما در الهیات که مقصد اسنی است کاذبه اند و مخالف کتاب و سنت
اطلاق حکما بر اینها که سراسر جهل مرکب نصیب شان است بکدام اعتبار نموده آید مگر بسبیل
تهکم و استهزا گفته شود و یا از قبیل اطلاق بصیر بر اعمی شمرده آید و جمعی ازین سفها که بی
التزام طریق انبیا علیهم الصلوة و التسلیمات بتقلید صوفیه الهیه که در هر عصر از متابعان انبیا
بوده اند علیهم الصلوات و التحیات طریق ریاضت و مجاهدات اختیار نموده اند و بصفای وقت خود
مغرور گشته بر خواب و خیال خود اعتماد کرده اند و کشوف خیالی خود را مقتدا ساخته ضلوا فاضلوا ندانسته اند که
این صفا صفای نفس است که راهی بضلالت دارد نه صفای قلب که دریچهٔ هدایت است چه صفای قلب
منوط بمتابعت انبیاست علیهم الصلوة و التسلیمات و تزکیهٔ نفس مربوط بصفای قلب و سیاست اوست
تصفیهٔ نفس که صفا پیدا کند با وجود ظلمت قلب که محل ظهور انوار قدم است حکم آن دارد که چراغی برافروخته باشند
از برای گمراه کردن دشمن کمین که ابلیس لعین بود و بالجمله طریق ریاضت و مجاهدت در رنگ طریق نظر و استدلال
اعتبار و اعتماد پیدا کند که مقرون بتصدیق انبیا بود علیهم الصلوة و التسلیمات که از قبل حق جل و علا

تبلیغ میفرمایند و بتائید او سبحانه مؤید اند کارخانهٔ این بزرگواران نزول ملائکهٔ معصومین از کید و مکر دشمن
لعین محفوظ است ان عبادی لیس لک علیهم سلطان نقد وقت شان است و دیگران را این دولت
میسر نشده است و از دوام نافرجام لعین رہائی متصور نگشته مگر بالتزام متابعت این بزرگواران
نموده آیند و بر اثر ایشان رفته شوند علیهم الصلوات و التسلیمات بیت محال است سعدی که راه صفا
توان رفت جز در پی مصطفی علیه و علی جمیع اخوانه الصلوات و التسلیمات العلی سبحان الله افلاطون که
رئیس فلاسفه است با وجود بعثت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوات و السلام دریافته خود را از ادای نبی
مستغنی دانسته بآن حضرت نگرویده و از برکات نبوة بهره نگرفت و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور قال الله تبارک
و تعالی و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون عجب معامله است
عقول ناقصهٔ فلاسفه گویا در طرف نقیض طور نبوت افتاده است هم در مبدا و هم در معاد و احکام آنها
مخالف احکام انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات نه ایمان بالله درست کرده اند و نه ایمان
بآخرت بقدم عالم قائلند و حال آنکه اجماع ملتین است بر حدوث عالم بجمیع اجزاء خود و همچنین بانشقاق
سموات و انتثار کواکب و اندکاک جبال و انفجار بحار که روز قیامت موعود است قائل نیستند و منکر
حشر اجساد اند و انکار نصوص قرآنی مینمایند و متاخران آنها که در زمرهٔ اهل اسلام خود را داخل
ساخته اند همچنان بر اصول فلسفه خود راسخ اند و بقدم سموات و کواکب امثال اینها قائلند
و بعدم فنا و هلاک اینها حاکم فوت ایشان تکذیب نصوص قرآنی است و در رنگ شان انکار ضروریات
دین عجب مومن اند بخدا و رسول ایمان آورده اند اما آنچه خدا و رسول او فرموده است قبول ندارند
سفاهت ازین نمیگذرد ؎ فلسفه چون اکثرش باشد سفه پس کل آن هم سفه باشد که حکم کل حکم
اکثر است و آنچه خود را در تعلیم و تعلم الهی که عاصم از خطای فکری است صرف کرده اند در آن باب قضیه‌ها
نموده اند چون بقصور اقتضای ذات و صفات افعال واجبی رسیدند جل سلطانه دست و پای خود را
گم کردند و آلهٔ عاصمه را از دست داده خبطها خوردند و در تیه ضلالت ماندند در رنگ شخصی که سلاح
آلات حرب را طیار سازد و در وقت حرب دست و پای خود را گم کرده بکار نبرد مردم علوم فلسفه را
منسق و منتظم دانند و از غلط و خطا محفوظ می انگارند بر تقدیر تسلیم انتظام و صدق علومی صادق باشد که عقل را
در آنها استقلال و استبداد است که خارج از مبحث اند و داخل دائرهٔ لا یعنی اند و با آخرت که [illegible]

ونجات اخروی با آنها مربوط نیست سخن در علوی ست که عقل را در ادراک آنها عجز و قصور ست و بطور نبوت مربوط اند
ونجات اخروی بآنها منوط است حجة الاسلام امام غزالی در رسالهٔ منقذ عن الضلال میفرماید که فلاسفه
علم طب وعلم نجوم را از کتب انبیاء ما تقدم علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات سرقه کرده اند وخواص
ادویه وغیر آنرا که عقل در درک آنها قاصر ست از صحف وکتب منزله بانبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات
والتحیات اقتباس نموده وعلم تهذیب اخلاق را از کتب صوفیهٔ آلهیه که در هر عصر و هر امت پیغمبرے
بوده اند از برای ترویج اباطیل خود سرقه کرده اند پس این سه علم معتبر شان سرقی گشت وخبطها که در
علم آلهی در ذات وصفات وافعال واجبی جل سلطانه خورده اند و در ایمان بالله و در ایمان
به آخرت مخالفت بنصوص قرآنی نموده اند شمه از ان بالا ذکر یافته ست مانند علم هندسه مثل آن
که بآنها نوع اختصاص دارد اگر منسق ومنتظم باشد بچه کار خواهد آمد وکدام عذاب و وبال آخرت را خواهد
دور ساخت علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه هرچه بآخرت بکار نیاید لا یعنی ست
وعلم منطق که علم آلی ست و آنرا عاصم از خطا گفته اند بکار ایشان نیامده در مقصد اسنی از غلط و
خطا ایشانرا نه بر آورده بکار دیگران چگونه خواهد آمد و از خطا چگونه خواهد رهانید ربنا لا تزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بعضے از مردم که بعلوم فلسفے
سری ندارند وبتسویلات فلسفے مفتون اند این جماعه را حکماء دانسته عدیل انبیا میدانند
علیهم الصلوات والتسلیمات بلکه نزدیک ست که علوم کاذبهٔ ایشانرا صادقه دانسته
بر شرائع انبیا تقدیم دهند علیهم الصلوات والتسلیمات اعاذنا الله سبحانه عن هذا الاعتقاد
آری هرگاه اینها را حکما دانند وعلم اینهارا حکمت گویند ناچار در این بلا افتند چه حکمت
عبارت از علم بشئے ست که مطابق نفس الامر باشد علومیکه مخالف آنها بود غیر مطابقت نفس
امر خواهد داشت بالجمله تصدیق اینها وتصدیق علوم اینها مستلزم تکذیب انبیا وتکذیب
علوم انبیا ست علیهم الصلوات والتحیات که این دو علم در دو طرف نقیض افتاده اند تصدیق
یکی مستلزم تکذیب دیگری ست هرکه خواهد ملت انبیاء را التزام نماید از حزب حق باشد جل وعلا واز اهل نجات بود
و هرکه خواهد فلسفے شود در گروه شیطان باشد وخاسر وخائب بود قال الله تبارک وتعالی فمن شاء فلیؤمن ومن
شاء فلیکفر انا اعتدنا للظلمین نارا احاط بهم سرادقها وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب

رتفقاد السلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفےٰ علیہ وعلیٰ جمیع اخوانہ من الانبیاء الکرام والملائکۃ العظام الصلوٰۃ والتسلیمات اتمہا واکملہا والسلام مکتوب بست وچہارم بملا احمد مراد کشمی کہ از خادمان میر محمد نعمان است ورود یافتہ در بیان بزرگی اصحاب کرام آنسرور علیہ وعلے آلہ الصلوات والسلام ومہربانی آنہا بایکدیگر قال اللہ تبارک وتعالےٰ محمد رسول اللہ والذین معہ اشداء علے الکفار رحماء بینہم تریہم رکعا سجدا یبتغون فضلا من اللہ ورضوانا الی قولہ تعالےٰ لیغیظ بہم الکفار وعد اللہ الذین امنوا وعملوا الصلحت منہم مغفرۃ واجرا عظیما درین آیۃ کریمہ جمیع اصحاب خیر البشر را علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات بکمال مہربانی کہ بایکدیگر داشتند مدح فرمودہ است چہ رحیم کہ واحد رحماست متضمن مبالغہ است در مہربانی و چون صفت مشبہ دلالت بر استمرار نیز دارد باید کہ مہربانی ایشان بایکدیگر بر صفت استمرار ودوام باشد چہ در حضور آن سرور چہ بعد از ارتحال آنسرور علیہ وعلے آلہ الصلوٰۃ والسلام وابدا پس انچہ منافی مہربانی است در حق یکدیگر باید کہ ازین بزرگواران بر دوام مسلوب باشد واحتمال تفرع کینہ وحسد وعداوت بایکدیگر ازین اکابر دین بر سبیل استمرار منتفی بود ہرگاہ جمیع صحابۂ کرام باین صفت مرضیہ متصف باشند چنانچہ مقتضاے کلمہ والذین است کہ از صیغ عموم واستغراق است از اکابر صحابہ چہ گوید کہ این صفت اتم واکمل وار خواہد بود لہذا آنسرور فرمودہ است علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام ارحم امتی بامتی ابوبکر در شان حضرت فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودہ است علیہ وعلے آلہ الصلوٰۃ والسلام لوکان بعدی نبی لکان عمر یعنے لوازم کمالاتے کہ در نبوت در کار است ہمہ را عمر دارد اما چون منصب نبوت بخاتم الرسل ختم شدہ است علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام بدولت منصب نبوت مشرف نگشت ویکی از لوازم نبوت کمال مہربانی است وشفقت بر خلق وایضا رذائلے کہ منافی شفقت مہربانی است واز ذمائم اخلاق است از حسد وبغض وکینہ وعداوت در حق جماعہ کہ بشرف صحبت خیر البشر مشرف گشتہ اند علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات چگونہ متصور شود کہ بہترین این امت کہ خیر الامم است ایشانند وسابقترین این ملت کہ ناسخ اکمل است ہم ایشان کہ قرن ایشان بہترین قرون بودہ است وصاحب ایشان فاضلترین انبیاء ورسل بود اگر ایشان باین صفات ردیہ موصوف باشند کہ کمینہ این امت مرحومہ را ازان ذمائم عار است ایشان چرا بہترین این امت باشند واین امت بکدام وجہ

خیر الامم بوده و اسبقیت ایمان و اولیت انفاق اموال و بذل انفس او چه سبب فضیلت باشد و خیریت
قرن را چه تاثیر فضل صحبت خیر البشر را علیه و علی آله الصلوة والسلام چه اثر باشد چنانچه که در صحبت
اولیاے این امت زندگانی میفرمایند از این رذائل نجات مییابند جمعے که در صحبت افضل الرسل
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات عمر خود را صرف کرده باشند و از برائے تائید و نصرت دین او بذل
اموال و انفس نموده بودند چه احتمال دارد که این رذائم در حق شان توهم نموده آید مگر آنکه عظمت
و بزرگے خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة از نظر ساقط شود و عیاذا بالله سبحانه و صحبت
او علیه و علی آله الصلوة والسلام از صحبت ولی امت ناقص تر متوهم گردد نعوذ بالله سبحانه منه
و حالی آنکه مقرر است که هیچ ولی امتی بمرتبهٔ صحابئ آن امت نرسد فکیف به نبی آن امت شیخ شبلی
علیه الرحمة فرموده است ما آمن برسول الله من لم یوقر اصحابه جمعے گمان میبرند که اصحاب پیغمبر
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات دو فریق بودند گروهی بودند که مخالفت بحضرت امیر داشتند
رضی الله تعالی عنه و عنهم و گروهی دیگر موافق حضرت امیر بودند کرم الله تعالی وجهه این
دو گروه بایکدیگر عداوت و بغض و کینه داشتند و بعضے از آنها از جهت بعضے مصالح این
صفات خود را مبطن میداشتند و تقیه مینمودند و نیز گمان میکنند که این رذائل در ایشان
تا بیک قرن نزدیک بوده است تابوده اند این رذائم داشتند باین توهم مخالفان حضرت
امیر را به بدیاد میکنند و چیزهای نامناسب بایشان منتسب میسازند انصاف باید نمود
که بدین تقدیر هر دو فریق مورد طعن میگردند برذائل صفات اتصاف مییابند بهترین
این امت بدترین این امت بلکه بدترین جمیع امم میگردند خیریت آن قرن بشریت بتبدیل می یابد
کدام انصاف است که حضرات شیخین را رضی الله تعالی عنهما باین توهم بدیاد نموده آید و امور
نامناسبه این اکابر دین منتسب ساخته شود حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بحکم نص قرآنی
اتقای این امت است زیرا که اجماع مفسرین است چه ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و چه غیر ان
برین که کریمه و سیجنبها الاتقی در شان حضرت صدیق نازل است رضی الله تعالی عنه و مراد از اتقی
او ست رضی الله تعالی عنه پس شخصے را که حضرت حق سبحانه اتقای این امت خیر الامم میفرماید خیال
باید کرد که تکفیر و تفسیق و تضلیل او چه مقدار شناعت بود امام فخر الدین رازی باین کریمه استدلال

بر افضلیت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نموده است زیرا که بحکم کریمهٔ ان اکرمکم عند الله اتقاکم گرامی ترین
این امت که مخاطب است نزد خدا جل و علا اتقای این امت است و چون حضرت صدیق بحکم نص
قرآنی اتقای این امت است باید که گرامی ترین این امت نیز نزد حق جل و علا بحکم نص لاحق او
باشد رضی الله تعالی عنه و اکابر ائمه سلف که یکی از ایشان امام شافعی است رضی الله تعالی عنهم
اثبات اجماع صحابه و تابعین کرده اند بر افضلیت حضرات شیخین رضی الله تعالی عنهم و حضرت
امیر نیز حکم بافضلیت حضرات شیخین رضی الله تعالی عنهم نموده است امام ذهبی که از اکابر محدثین
است فرموده است که این افضل را از حضرت امیر زیاده از هشتاد نفر روایت کرده اند و عبد الرزاق
که از اکابر شیعه است نیز بموجب این نقل حکم بافضلیت شیخین نموده است و باین عبارت گفته
افضل الشیخین بتفضیل علی ایاهما علی نفسه الا لما فضلتهما کفی بی وزرا ان احبه ثم اخالفه پس کسانیکه
بحکم کتاب و سنت و اجماع و نیز باعتراف حضرت امیر افضل این امت خیر الامم باشند تنقیص و تحقیر ایشان
از کدام انصاف و دیانت باشد و کدام خیریت در ضمن آن موضوع بود اگر در سب احدی معنی خیریت و
عبادت بودی سب ابی جهل و ابی لهب که بنصوص قرآنی مطعون و مطرود اند و در این امت بودی و
حسنات کثیره در ضمن آن حاصل آمدی و در سب کدام خیریت است که متضمن فحش و قطیعت است
علی الخصوص در حق کسیکه مستحق آن نبود و اهل آن نباشد وضع شی در غیر موضع آن شی ظلم است از
شی تا شی فرق است و از موضع تا موضع تفاوت است پس از ظلم تا ظلم بودن بعید بود و خلافت حضرت
ذی النورین رضی الله تعالی عنه باجماع صحابه کرام ثابت شده است و باتفاق صغار و کبار و ذکور و اناث
آن قرن خیر القرون بحصول پیوسته لهذا علما فرموده اند که انعقاد اتفاق و اجماع که بر خلافت حضرت
ذی النورین رضی الله تعالی عنه بحصول پیوسته است بر خلاف هیچ یکی از حضرت خلفاء ثلثه دیگر بحصول
نه پیوسته زیرا که در بدو خلافت او رضی الله تعالی عنه چون یکنوع تردد بوده اهل آن قرن در این ماده
احتیاط بسیار مرعی داشته اقدام نموده اند باید دانست که اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم مبلغان کتاب
و سنت اند و اجماع هم بقرن ایشان منوط بوده اگر جمیع ایشان یا بعض ایشان مطعون باشند و
بتضلیل و تفسیق متهم بودند اعتماد از کل دین یا بعض دین مرتفع میگردد و فائدهٔ بعثت خاتم الانبیاء
و افضل الرسل کما ینبغی علیه و علیهم و آله الصلوات و التسلیمات جامع قرآن مجید حضرت عثمان است

بلکہ حضرت صدیق وحضرت فاروق اند رضی اللہ تعالیٰ عنہم اگر ایشان مطعون باشند و مسلوب العدالت بودند پس
قرآن چہ اعتقاد ماند و دین بچہ چیز برپا بود شناعت این امر را باید دریافت اصحاب پیغمبر ہمہ عدول اند علیہم الصلوات
والتسلیمات وانچہ بتبلیغ ایشان بما رسیدہ است و سنت ہمہ حق و صدق است مخالفات و منازعات این
اکابر دین کہ در زمان خلافت حضرت امیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ واقع شدہ است نہ از راہ ہوا و ہوس ست از جہت جلالت و ریاست
بودہ است بلکہ از روی اجتہاد و استنباط بودہ اگرچہ در اجتہاد یکی خطا بودہ و استنباط او و دیگر از صواب باشد
مقرر علمای اہل سنت وجماعت است رضی اللہ تعالیٰ عنہم کہ محق دران محاربات و مشاجرات حضرت امیر بودہ است
رضی اللہ تعالیٰ عنہ و محاربان امیر بر خطا بودند اما این خطا کہ منشاء آن اجتہاد است از طعن و ملامت دور است و مقصود
حقیقت بجانب امیر است وخطا جانب مخالف امیر کہ اہل سنت بآن قائلند مخالف را بطعن و طرد نمودن زیادتی است
بے طعن بلکہ متضمن احتمال ضرر است کہ اصحاب پیغمبر اند رضی اللہ تعالیٰ عنہم وبعضے از ایشان مبشر بہ جنت اند و بدریان اند
کہ مغفور اند و عذاب اخروی از ایشان مرفوع است چنانچہ در احادیث صحاح آمدہ است اطلع اللہ علی اہل بدر فقال
اعملوا ما شئتم فانی قد غفرت لکم بہ بیعت رضوان مشرف گشتہ اند کہ آن سرور فرمودہ کہ ہیچ یکی از اینہا از اہل
دوزخ نیست علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات بلکہ علما فرمودہ اند کہ از قرآن مجید مفہوم میگردد کہ جمیع صحابہ اہل
بہشت اند لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجۃ من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا
وکلا وعد اللہ الحسنٰی واللہ بما تعملون خبیر وحسنی جنت است وہمہ صحابہ کہ انفاق وقتال پیش از
فتح کردہ اند یا بعد از فتح موعود بجنت اند فرمودہ اند کہ صفت انفاق بر قتال از برای تقیید نیست
بلکہ از برای مدح است چہ ہمہ صحابہ باین دو صفت متصف بودند پس ہمہ موعود بہ بہشت باشند
ملاحظہ باید نمود کہ این قسم بزرگواران را بہ بد یاد کردن و سوء ظن بایشان نمودن چہ دور از انصاف
و دیانت است **سوال** جمعے گفتہ اند کہ بعضے از اصحاب کرام بعد از ارتحال آن سرور علیہ وعلیہم
الصلوات والتسلیمات بآن طریق نماندند و غصب منصب خلافت حضرت امیر کردند و بواسطہ حب
خلافت وطلب جاہ و ریاست از طریق حق انحراف نمودند بلکہ گمان میبرند کہ انحراف ایشان بحد
کفر رسیدہ و بضلالت انجامیدہ پس بزعم اینہا این جماعہ از وعدہائے کہ باصحاب کرام آمدہ است
محروم باشند چہ فضیلت صحبت فرع اسلام است و چون در اسلام شان سخن بود صحبت را چہ تاثیر
باشد **جواب** حضرات خلفاے ثلثہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم باحادیث صحاح کہ بحد تواتر معنوی

رسیده اند مشرح جنت اند احتمال کفر و ضلالت از ایشان مرفوع ست و نیز حضرات شیخین از اہل بدر اند که بأحادیث صحاح و مطلقاً مغفور اند و نیز به بیعت رضوان مشرف اند که جمیع اہل آن بیعت بأحادیث صحاح از اہل بہشتند کما هو حضرت عثمان که در بدر حاضر نبود حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم او را در مدینه گذاشته آمده بودند از برای بیمارداری اہلیهٔ او که بنت آنحضرت بوده علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات که فرموده بودند که هرچه بدریان را فضیلت حاصل شود ترا هم خواهد شد و در بیعت رضوان که حاضر نبود آن سرور علیه الصلوٰة و السلام او را پیش اہل مکه فرستاده بودند و از جانب او خود بیعت فرمودند چنانچه مشهور ست و نیز قرآن مجید شهادت بزرگی این حضرات میفرماید و از علو درجات شان خبر میدهد از کتاب و سنت کسیکه چشم پوشیده مکابره نماید از مبحث خارج ست شیخ سعدی فرموده ست بیت آنکس که بقرآن و خبر زو نرهی * آنست جوابش که جوابش ندهی * چه بلا شد اگر در حضرت صدیق احتمال ضلال و کفر صورت داشتی اصحاب پیغمبر با آن عدالت و با آن کثرت او را جانشین پیغمبر نساختندی صلے اللہ تعالی علیه و آله وسلم و در تکذیب خلافت حضرت صدیق تکذیب سی و سه هزار اہل آن قرن که خیر القرون ست تجویز نکنند آنرا کسیکه ادنی درایت دارد کدام خیریت در آن قرن میماند که سی و سه هزار اہل آن قرن بر باطل جمع گردند ضال و مضل را جانشین پیغمبر سازند حضرت حق سبحانه و تعالے آنجماعه را انصاف بدهد که از طعن اکابر دین زبان کوتاه کنند و حق صحبت پیغمبر را مرعی دارند آن سرور فرموده ست علیه و علے آله الصلوٰة و السلام اللہ اللہ فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی من احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم زیاده چه نویسد و اجلا بدیهی را چه جلا دهد زیرا که حضرت صدیق که قرآن مجید بمدح او مملو است و سورهٔ و اللیل در کریمه در فضائل آنحضرت نازل گشته ست و احادیث صحاح لا تعد و لا تحصے در کمالات و فضائل او مرویست و در کتب انبیای ما تقدم ذکر شمائل و اوصاف او بلکه جمیع صحابه آمده است کما قال اللہ تعالے مثلهم فی التوراة و مثلهم فے الانجیل و راس و رئیس این امت مرحومه که خیر الامم ست هم اوست هرگاه او را کافر فضائل هدا تند از دیگران چه اعتذار نماید و به کدام راه درآمده سخن کنند اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون و السلام علے من اتبع الهدے و التزم متابعة المصطفے علیه و علے آله الصلوٰة و التسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب بست و پنجم ۲۵ بملا طاہر در بیان مشائخ

ترقی بمراتب که بذکر گفتن و تلاوت قرآن و نماز حاصل میشود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
بشیخ طالب ابن سعد را از ذکر گفتن چاره نبود که ترقی او مربوط بتکرار ذکر است بشرط آنکه
از شیخ کامل مکمل گرفته شود و اگر مقرون باین شرط نبود بسا است که از قبیل اوراد ابرار بود
که نتیجه آن ثواب است نه درجه قرب که بمقربان تعلق دارد و آنکه گفتم بسا است که از قبیل اوراد
ابرار بود زیرا که جائز است که بفضل خداوندی جل سلطانه بی توسط شیخ تربیت طالب نماید و
تکرار ذکر او را از مقربان سازد بلکه ممکن است که بی تکرار ذکر او را بمراتب قرب مشرف سازد و از
اولیای خود گرداند و این شرط باعتبار اکثر است و بر وفق حکمت و عادت است و چون بفضل خداوندی
جل سلطانه معامله که بذکر وابسته بود تمام شود و از گرفتاری آلهه هوا خلاصی میسر گردد و اماره
باطمینان آید آن زمان ترقی از ذکر گفتن حاصل نمیشود و ذکر آنجا حکم اوراد ابرار پیدا میکند و در آن
موطن مراتب قرب مربوط بتلاوت قرآن مراد از نماز بطول قراءت است آنچه اول از ذکر گفتن
میسر میگشت این زمان بتلاوت قرآن علی الخصوص که در نماز خوانده شود میسر است بالجمله در وقت
ذکر حکم تلاوت پیدا میکند که در اول از قبیل اوراد ابرار بوده و تلاوت حکم ذکر پیدا کرده که در ابتداء
توسط از مقربات بوده عجب معامله است درینوقت اگر ذکر بعنوان قراءت قرآن تکرار کرده شود که از
کلمات قدسی آیات قرآنی است و باستعاذه شروع نموده آید بهمان فائده میرسد که از تلاوت
قرآن میسر است و اگر بعنوان قراءت تکرار کرده نشود در رنگ عمل ابرار است هر عمل را مقامی
است و موسمی که اگر دران موسم بجا آورده شود حسن و ملاحت پیدا کند و اگر دران موسم ادا کرده نشود
بسا است که خطا بود اگرچه حسن باشد قراءت فاتحه در اوان تشهد خطا است اگرچه ام الکتاب است
پس پیروی پیر دین راه از ضروریات آمد و تعلیم او بهم از اهم مهام گشت و بدون خبط التقاد غریزی فرموده
است بیت تا نروی که شیخ قسمت اولی بسعود تو پیر نیست اول سو والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب بیست و ششم بسیادت پناه میر محمد نعمان قدس سره دیافته در بیان آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه بذات خود
موجود است نه بوجود و همچنان بذات خود عالم و موصوف بصفات ثمانیه است و بصفات زائده و ما نیاسب ذلک

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی حضرت حق سبحانه و تعالی در نفس وجود و در سائر کمالات تابع وجود از
حیوة و علم و قدرت و سمع و بصر و اراده و کلام و تکوین بذات اقدس خود کافی است و در حصول این

کمالات محتاج بصفات زائده نیست هرچند صفات کامله زائده نیز او را سبحانه ثابت است پس او تعالی چنانچه
بذات اقدس خود موجود است نه بوجود همچنین بذات خود زنده است نه بحیوة که صفت اوست تعالی
وبذات خود دانا است نه بصفت علم وبذات خود بینا است نه بصفت بصر وبذات خود شنوا است نه بصفت
سمع وبذات خود توانا است نه بصفت قدرت وبذات خود مرید است نه بصفت ارادة وبذات خود
گویا است نه بصفت کلام وبذات خود مبدء ایجاد کائنات است نه بصفت تکوین هرچند وجود عالم
بتوسط تکوین وسائر صفات است چنانچه تحقیق آن عنقریب خواهد آمد این تکوین در رنگ قدرت است
چه در قدرت صحت فعل و ترک است و در تکوین جانب فعل متعین است و نیز قدرت بر ارادت تقدم
دارد و تکوین بعد از ارادت است این تکوین شبیه آن استطاعت بنده است که علماء اهل حق آنرا مقرون
بفعل بنده داشته اند ورای صفت قدرت و ارادت دانسته قدرتش مصحح هر دو طرف فعل و ترک است ارادت
مرجح یکطرف است و ایجاد بعد از ترجیح ارادت بتکوین تعلق دارد اگر اثبات قدرت کرده نشود که مصحح
طرفین است ایجاب لازم آید و اگر تکوین اثبات کرده نشود ایجاد بغیر سند میماند چه قدرت مصحح ایجاد است
و تکوین مباشر ایجاد است پس از اثبات تکوین چاره نبود که علمای ماتریدیه بآن متفطن گشته اند و اشاعره
چون اضافت و تعلق در اینجا بیشتر یافته اند از صفات اضافیه انگاشته اند والله یحق الحق وهو یهدی
السبیل تخلیق و ترزیق و احیاء و اماتت و امثال اینها را راجع بتکوین داشتن بهتر است از آنکه هر کدام را صفت
قدیمه جدا گفته شود و قدمای متکثره بی ضرورت اثبات کرده شود پس لایح شد که هرچه دیگران را
بایجاد او تعالی بصفات میسر است او را سبحانه بذات خود بی توسط صفات حاصل چه ذات او تعالی بی
ملاحظه امری و اعتباری جامع جمیع کمالات است بلکه عین هر کمال چه بعض تجزی در آنحضرت مفقود است
تمام دانائی است و تمام شنوائیست و تمام بینائی است علی هذا القیاس سائر الصفات مع ذلک او را
سبحانه صفات سبعه بلکه ثمانیه که علماء اهل حق شکر الله تعالی سعیهم بوجود آنها قائل اند نیز ثابت اند و این صفات ظلیه
که قدیمه اند ظلال آن کمالات ذاتیه اند و مظاهر آن کمالات اند و توان گفت که روپوش آن کمالات اند و حجب آنها
اند و ملتفت نشده اند سوال چون ذات او تعالی در حصول جمیع کمالات کافی است صفات برای چه اثبات کرده
و قول بوجود تعدد قدما گفته آید لهذا فلاسفه و معتزله اکتفا بذات نموده اند از وجود تعدد قدما گریخته و نفی صفات
قائل گشته اند جواب حضرت ذات تعالی و تقدس هرچند در حصول کمالات کافی است اما در تکوین و تخلیق اشیا

از صفات زائده چاره نبود چه ذات او تعالی در نهایت تنزه و تقدس است و در غایت عظمت و جلال کبریائی است
و کمال غنا و استغنا است و کمال بی مناسبتی است او را با اشیاء ان الله لغنی عن العالمین و بمقتضای
حکمت و بمقتضای عادت در افاده و استفاضه از مناسبت به مستفید و مستفیض چاره نبود و صفات اند که
یک درجه تنزل فرموده ظلیت پیدا کرده اند و با اشیا مناسبت ولو فی الجمله حاصل نموده اگر توسط صفات نبود
حصول شئ از اشیاء متصور نباشد زیرا که اشیاء را در سطوات اشعه انوار حضرت ذات تعالی و تقدس جز بلاء و فنا
و انحراق و انعدام نصیبی نیست بی فکران که اثبات صفات نمایند و ایجاد اشیا بذات بحت جل سلطانه منسوب دارند
صاحب را دل چه بود که بی پرده صفات در تجلیات وجه ذات او تعالی مضمحل و نا چیز نگردد سوال فلاسفه و معتزله هرچند
صفات را در خارج اثبات نموده اند اما باعتبارات علمیه قائل گشته اند و در علم کمالات ذاتیه متمائز دانسته
پس ایجاد اشیا بذات بحت منسوب نگشت که بتوسط اعتبارات پیدا شد جواب ایجاد عالم در خارج است و
عالم در خارج موجود است پس از جهت خارجی چاره نبود تا توانند وسیله وجود خارجی اشیا شده توانند اشیا
را در خارج از انحراف و استهلاک محافظت کرد اعتبارات علمی بوجودات خارجی بکار نیاید و حجاب علمی
در محافظت موجودات خارجی کفایت نکند بعضی از صوفیه که عالم را جز در علم موجود نمیدانند اعتبارات
علمی ایشان را شاید نفع نکند و توانند وسیله وجودات علمی گشت اما عالم در خارج موجود است اگر چه این
خارج ظل آن خارج بود و این وجود ظل آن وجود باشد پس از حجب خارجی که توانند وسیله وجود خارجی
عالم گشت چاره نبود پس صفات حقیقت باید که در خارج موجود باشند و ترتیب اشیا نمایند و کمالات
ذاتیه را بوسائل خود در مرایای عالم جلوه دهند و در منصه ظهور آرند صفات هرچند حجب ذات اند تعالی
اما ظهور کمالات ذاتیه بوجود اینها مربوط است حجاب اینها در رنگ حجاب عینک است که سبب بینندگی
است این ظهور و این نمایندگی هرچند ظلی است اما چه توان کرد که وجود ما را بظل مربوط ساخته اند و بود
ما را بحجاب پرداخته اما بلذات لا ینفک عن الذات مصرع سیاهی از حبشی کی رود که خود رنگ است مع من
بعد هذا ما بین صفات و ما کنت اخطی لد به بنده حق نشود جل سلطانه اما بفضل او تعالی از حق جدا نشود
سبحانه المرء مع من احب هرچند حق سبحانه و تعالی را با اشیا نسبت معیت حاصل است اما این معیت
که منشاء آن محبت است دیگر است تا محبت پیدا نکند این معیت را نداند و چون در محبت نیز درجات
متفاوته است باندازه آن در معیت نیز تفاوت حاصل است همین معیت است که سبب خلاصی

از ظلیت ست و همین معیت ست که اسقاط اضمحلال کلیت ست و همین معیت ست که مزیل رقیت ست
و مثبت حریت در عین عبدیت و همین معیت ست که مسقط انانیت ست بلکه رافع انانیت مدرجات
کمالیت باید دانست که در معیت عامه خود را با ایشان فرموده ست و هو معکم و در معیت خاصه
بحکم حدیث المرء مع من احب ایشان باوی اند بمقتضای معیت شان ما بین المعیتین چه در معیت
خاصه اثبات معیت از طرفین ست و در عامه معیت از ان طرف ست پس آنرا حرمان لازم بود
در عین وجدان یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله عالم هرچند ظلال صفات ست و بتوسط صفات وجود و
بقا پیدا کرده ست اما محبت حضرت ذات تعالی و تقدس بتوسط محبت ذاتیه با حضرت ذات است تعالی
و از صفات که اصول وی اند بعروج بی کیف بالا رفته ست و اصول را گذاشته باصل اصول پیوسته
اما پیوستن بی کیف و اگر از اصل بالا نرود آمدن را چه فائده بود و محبت چه در کار باشد اتصال
باصل در همه وقت داشت و وصل ظلی او را همیشه میسر بود کار انیست که اصل ما در رنگ ظل زینه
باید ساخت و ببال محبت بالا باید رفت فهم این عروج فراخور دانش هرکس نیست و خود را گذاشته
از خود بالا رفتن منقول ارباب نظر و فکر نه بلکه از صوفیه نیز از هزاران یکی را این دولت مشرف ست
و سر این حیلے بر روی منکشف ست بیت هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست نه هر که سر بتراشد قلندری
ورنه سوال این آفاقی ست یا انفسی جواب نه آفاقی ست و نه انفسی زیرا که آفاق و انفس بیرون
و درون را میخواهند و این معامله ورای دخول و خروج ست هرچند نزد ارباب نظر مخطو ست هرگاه
مطلوب از دخول و خروج اقدس بود سببی که باو پیدا شود ناچار از دخول و خروج منزه باشد و این
مرا این اشکال بود تا این وقت نزد ارباب این سیر که از ارباب علم بودند در رنگ سیر جلی واگردیده ست
که معلوم و متیقن ست منزلی از منزلی دیگر جدا ست تنبیه عالم هرچند ظلال صفات ست و صفات
ظلال حضرت ذات تعالی اما این ظلیت را درجات و مراتب ست که هرکدام حجاب مطلوب ست ان لله
سبحانه سبعین الف حجاب من نور و ظلمة شنیده باشند تا حجب تماما خرق نشود از ظلیت نرهد و مراد از
خرق حجاب اینجا خرق شهودی ست و آنچه در آخر این حدیث از منع خرق جمیع حجب آمده ست مراد از آن
خرق وجودی ست که ممتنع ست که مستلزم رفع صفات قدیمه ست که محالست اما چون معیت غیر متکیف
حاصل است حکم خرق وجودی دارد و یا محجب بے محجب ست که معیت نقد وقت ست که طاقت

خلاص ندارد و ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی آله الطاهرین اجمعین

مکتوب بیست و ششم بملا علی کشمی در بیان آنکه بنده را باید که از مرادات خود بتمام برآمده بمرادات حق تعالی شانه باشد یا بیان مرتبهٔ ذاتی و عرضی

بنده را باید که مراد و مطلوب او غیر از مولای خود جل سلطانه هیچ نبوده بجز مراد مولی مراد بنده هیچ نباشد و اگر چنین نبود سر از ربقهٔ بندگی برآورده باشد و پا از قید رقیت کشیده بود بنده که گرفتار مرادات خود است و بهوا و هوس خود فریفته است بندهٔ نفس خود است و در اطاعت شیطان لعین است و این دولت وابسته بحصول ولایت خاصه است که بفنای و بقای اتم و اکمل مربوط است سوال گاه گاه که بایستها و خواهشها از کمل نیز بظهور می آید و آرزوها حصول مطالب شتی از این بزرگواران هم محسوس میگردد امام انبیا و سلطان اولیا علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها سرد و شیرین را دوست میداشت و حرصی که بر هدایت امت داشت در قرآن مجید مبین گشته است توجیه بقای این قسم بایستها درین بزرگواران چه بود جواب بعضی از بایستها منشاء آن طبیعت است تا منشاء طبیعت بر پا است آن بایستها بر جا است در وقت حرارت بی اختیار طبیعت بسردی مائل است و در وقت برودت بگرمی راغب این قسم بایست منافی عبودیت نیست و سبب گرفتاری بهوای نفس خود نه چه ضروریات طبیعت خارج از دائرهٔ تکلیف است و بیرون از هوی اماره چه بایستی یا فضول مباح است یا مشتبه و محرم و آنچه ضروری است نفس را با آن مساس نیست پس منشاء گرفتاری بگرفتاری فضولیات افعال آمد اگر چه از قسم مباح بود چه فضول مباح را نسبت قریب جوار است بمحرم که اگر باغوای دشمن لعین از آنجا قدم بیرون نهاد بی اختیار در محرم خواهد افتاد و سبیل اختصار بر مبلغ ضروری آمد که اگر از آنجا زلتی واقع شود بفضول مباح خواهد افتاد و اگر سکنی در فضول مباحات کرده شود بعد از زلت اگر قدم بیرون افتد ناچار در محرم خواهد افتاد و بعضی از بایستها از قبیل است که حصول آن از خارج است مع خلوص الشخص فی نفسه عن المرادات و خارج یا اعلام حضرت رحمن است که القاء خیرات میفرماید فان لله سبحانه واعظا فی قلب کل مؤمن یا شیطان است که القای او شر و عداوت است یعدهم و یمنیهم و ما یعدهم الشیطان الا غرورا روزی این فقیر بعد از ادای نماز بامداد در ایام سکونت قلعه بطریق سکوت که روش این طریقه علیه است نشسته بود که هجوم آرزوهای لاطائل به بی حلاوتی کشید و از جمعیت باز داشت بعد از لمحه چون عنایت او سبحانه در جمعیت آورد دید که آن آرزوها در رنگ قطعه های ابر بیرون برآمدند و بالقاء کننده همراه بدر رفتند

و خانه را خالی گذاشتند در آنوقت معلوم گشت که این بالشتها از بیرون بر آمده بودند از درون برخاسته
که منافی بندگی بود بالجمله هر فسادی که منشاء آن نفس اماره است مرض ذاتی است و هم قاتل و منافی مقام
بندگی است و هر فسادی که از بیرون آید اگرچه القای شیطانی بود از امراض عارضه است که بسهل
علاج زوال پذیر است قال الله تبارک و تعالی ان کید الشیطان کان ضعیفا بلای ما نفس ماست
و دشمن جانی ما مصاحب سوما و دشمن بیرونی بعد او بر ما استیلا نمی یابد و باعانت او ما را از جا
می برد جاهلترین اشیا نفس اماره است که دشمن وی خواه خود است و همت او هلاک نفس خود است
متمنای او معصیت حضرت رحمن است جل سلطانه که معطی و مولی نعم اوست و اطاعت شیطان
که دشمن جانی ویست باید دانست که تمیز درمیان مرض ذاتی و مرض عارضی و فساد داخلی و فساد
خارجی بسیار متعذر است مبادا ناقصی باین زعم خود را کامل گیرد و مرض ذاتی خود را مرض عارضی انگارد
و در خسارت ماند ازین ترس در نوشتن این سرحرفات نمیگردد و اظهار اینمعنی مستحسن نمی نماید نزدیک
بهشت ده سال است که درین اشتباه بودم و فساد ذاتی را بفساد عارضی مختلط میبافتم در نیوقت
حضرت حق سبحانه حق را از باطل جدا ساخت و مرض ذاتی را از مرض عارضی متمیز گردانید
لله سبحانه الحمد لله والمنة علی ذلک علی جمیع نعمائه یکی از حکمتهای اظهار این قسم اسرار آن است
که کوته نظری کاملی را بوجود این نوع آرزوهای بیرونی ناقص انگارد و از برکات او محروم نماند
سبب حرمان کفار از دولت تصدیق انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات وجود امثال این قسم صفات
بوده است درین بزرگواران فقالوا ابشر یهدوننا فکفروا و آنچه فرموده اند که حضرت حق سبحانه تعالی
عارف را بعد از زوال مرادات و بالستها از وی صاحب اراده میسازد و اختیار بدست وی میدهد
تفصیل اینمعنی انشاء الله تعالی در جای دیگر بعنایة الله سبحانه خواهد نمود که اینوقت مساعدت آن
نمیکند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و
اکملها مکتوب بست و هشتم بملا صالح ترک در بیان آنکه کیفیت تصدق بارواح موتی الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی روزی بخاطر آمد که بروحانیت بعضی از اقارب موتای خود تصدق کرده شود درین
اثنا ظاهر گشت که باین نیت آن میت مرحوم را فرح و سرور حاصل شده خرم و شادمان منتظر آمد
چون وقت عطای آن صدقه رسید اول بروحانیت حضرت رسالت خاتمیه علیه و علی آله الصلوة والسلام

الصدقہ را نیت کردہ چنانچہ عادت او بود. از ان بروحانیت آن میت نیت کردہ داد و درین زمان دران میت ناخوشی و اندوہ احساس نمودہ و کلفت و کدورت ظاہر شد ازین حال تعجب تمام روداد وجہ ناخوشی و کلفت ظاہر نشد. با وجود آنکہ محسوس شد کہ برکات عظیمہ از ان تصدق بآن میت رسید اما فرح و سرور وری ظاہر نگشت و ہمچنین روزی پارۂ مبلغ نذر آن سرور نمودم علیہ الصلوٰۃ والسلام و سائر انبیاء کرام را علیٰ نبینا و علیہم الصلوات والتسلیمات نیز دران نذر داخل ساختم و طفیلے آنحضرت علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات مرضی آنحضرت درین امر معلوم نشد و ہمچنین در بعضے اوقات کہ درود میفرستادم اگر در مرتبہ بر سائر انبیاء نیز میفرستادم مرضی آن سرور دران ظاہر نشد علیہ و علیہم الصلوات والتحیات با وجود آنکہ معلوم شدہ است کہ اگر بروحانیت یکی تصدق کردہ سائر مومنان را شریک سازد ہمہ برسد و از ان شخص کہ بہ نیت او دادہ بود ہیچ نقصان نکند ان ربک واسع المغفرۃ برین تقدیر وجہ ناخوشی و عدم رضا چہ بود مدتی این اشکال خدشہ داشت آخر الامر بفضل خداوندی جل شانہ ظاہر شد کہ وجہ ناخوشی و کلفت آنست کہ اگر صدقہ بے شرکت بہ میتی دادہ شود آن میت از جانب خود بطریق تحفہ و ہدیہ آن صدقہ را در ملازمت آنسرور علیہ و علیٰ آلہ الصلوات والسلام خواہد برد و بوسیلہ آن برکات و فیوض خواہد گرفت و اگر صاحب صدقہ خود نیت آن سرور کند علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام میت را چہ نفع بود در صورت شرکت میت را اگر صدقہ قبول افتد ثواب ہمان صدقہ ست اگر قبول افتد و در صورت عدم شرکت ہم ثواب صدقہ ست اگر قبول افتد و ہم برکات و فیوض اتحاف و اہدای آن صدقہ ست از نزد حبیب رب العالمین علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام و ہمچنین ہر شخصے را کہ شریک سازند ہمین نسبت کاین ست کہ در شرکت یک درجہ ثواب ست و در عدم شرکت دو درجہ کہ آنرا میت از جانب خود باو بگذراند و نیز معلوم گشت کہ ہدیہ و تحفہ کہ غریبی بخدمت بزرگی بہ عنوان شرکت احدی اگرچہ طفیلے باشد آن تحفہ را گذرانیدن بہتر ست یا بشرکت شان نیت کہ بی شرکت بہتر ست و آن بزرگ بہ براداران خود از نزد خود بدہد بہتر ست از انکہ این کس بفضولی دیگران را داخل سازد و آل و اصحاب کہ در رنگ عیال آنسرور علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات ایشان را کہ بطفیل داخل ہدیہ آنحضرت علیہ و علیہم الصلوات والتحیات ساختہ میشود مرضی و مقبول مینماید یکی تعارف ست کہ در ہدایات مرسومہ اگر با بزرگے اذان او را شریک سازند از ادب و رضا مندے

او بعید مینماید و اگر خدمت طفیلی او ساخته هدیه فرستند مرضی می آید که اعزاز خدمه اعزاز او ست پس معلوم شد
که بیشتر رضامندی موقوف در افراد صدقه ست نه در اشتراک صدقه اما باید که هرگاه صدقه بمیت نیت کند
اول باید که بنیت آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام هدیه جدا سازد بعد از ان بمیت تصدق کند که
حقوق آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام فوق حقوق دیگران ست و نیز برین تقدیر احتمال قبول
صدقه ست بطفیل آنسرور علیه و علی آله الصلوات والتحیات این فقیر در بعضے صدقات موتی که در تصحیح نیت
خود را عاجز می یابد علاجی به از ین نمی یابد که آن صدقه را بنیت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام
تعیین نماید و آن میت را طفیلی ایشان سازد امید ست که ببرکت توسط ایشان قبول افتد
فرموده اند که صلوة آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام اگر بریا و سمعه اداکرده شود مقبول ست
و بآن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام آنرا وصول ست اگرچه ثواب آن بمصلی فرستنده
نرسد که ثواب اعمال مربوط به تصحیح نیت ست و از برای قبول آنحضرت که مقبول و محبوب ست همانا که کافی آیت
کریمه وکان فضل الله علیک عظیما در شان آنسرور نازل ست علیه و علی آله الصلوة والسلام و علی جمیع
اخوانه الکرام من الانبیاء والملائکة العظام الی یوم القیام

مکتوب بست و نهم [29] بسیادت پناه
میر محب الله در بیان فهم کردن بعضے کلمات قدسی آیات قرآنی سابقا چون از قصور فهم در بعضے
از کلمات قدسی آیات قرآنی خدشه و تردد پیدا میشد و در تطبیق آن عاجز میگشت در دفع
وساوس بعنایت الله سبحانه به از ین علاجی نمیافت که با خود میگفت که این نظم قرآنی
را بکلام خدا جل شانه اعتراف مینمائی و ایمان بآن داری یا نه اگر ایمان نداری کافرے
و از بحث خارجی و اگر ایمان بآن داری پس قصور در فهمیدن تست نه در نظم قرآنی که کلام
خالق ارض و سموات ست و مبدع عقول و ادراکات ست و چون بفضل خداوندی جل سلطانه
ایمان بحقیقت کلام ربانی حاصل بود آن وسوسه باین تردید مضمحل و ناچیز میگشت و از تردد
نجات مییافت درین آوان بفضل الله سبحانه کار تا بانجا رسیده ست که در نظم قرآنی هر محلے که آنجا
از قصور ادراک گنجایش تردد و خدشه ست همان محل باعث از دیاد ایمان ست بقرآن و همان خدشه
واسطه ظهور اعجاز ست در قرآن و آن اغلاق را از شعب اعجاز تصور مینماید و آن اشکال را بکمال
بلاغت بر وجهت محمول میدارد که بشر در فهم آن عاجز ست آنقدر ایمان که در نافهمیدن قرآن حاصل است

در فهمیدن آن نیست که در نافهمیدن اینها عجاز کشاده است که در فهمیدن نیست سبحان الله همین نافهمیدن
جمعی را بضلالت میبرد و بانکار کلام حق میرساند جل و علا و بعضی را همین نافهمیدن سبب کمال ایمان مقران آن میگردد
و بهدایت می آرد یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام

مکتوب پنجاه و ششم امام العبادت و ارشاد پناه میر محمد نعمان در بیان عروج بمراتب اصول و مراتب عبادات

الحمد لله رب العالمین والسلام علی سید المرسلین بیت پایه آخر آدم است و آدمی + گشت محروم از
مقام محرمی + گر نگردد باز مسکین زین سفر + نیست از وی هیچکس محروم تر + چون بعنایت الله
سبحانه او را عروجی باصول خود که او در رنگ ظل است مر آن اصول را واقع شود در هر ظلی از اصول
او را فنایی است در آن اصل و بعد از آن بقایی بآن و باین فنا و بقا اطلاق انای او از آن ظل زایل گشته
بر آن اصل که فنا و بقا او را در وی حاصل گشته است اطلاق خواهد یافت و خود را همان اصل خواهد دانست و
همچنین چون از آن اصل بکرم حق جل و علا او را عروج واقع شود باصلی که فوق آن اصل است و آن اصل
ظل است مر این اصل را فنا و بقا در آن اصل او را درین اصل ثانی حاصل خواهد گردید اطلاق انا از اصل
اول زایل گشته باصل ثانی خواهد پیوست و خود را همان اصل ثانی خواهد یافت و همین نسبت است
اصل ثانی را با اصل ثالث اگر عروج واقع شود اطلاق انا بر آن اصل ثالث قرار خواهد یافت که اصل
ثانی ظل است او را و همچنین در هر اصلی تحتانی که در رنگ ظل است مر اصل فوقانی را همین نسبت است تا آن
اگر بمحض فضل خداوندی جل سلطانه عروج واقع شود از ظل باصل بگذارند اطلاق انا از هر ظل
باصل آن خواهد قرار یافت و خود را همان اصل خواهد دانست الی ماشاء الله تعالی علی تفاوت درجات الاستعداد
و این اصول با این کثرت با این همه اجزای او خواهند گشت تا قطره را دریا خواهند ساخت و کاه را کوه
خواهند گردانید و چون این اصول اجزای او باشند ناچار از کمالات و برکات شان نیز بهره کامل نصیب او خواهند شد و کمالی
او جامع کمالات آن اجزا خواهد بود ازینجا فرق در میان انسان کامل و سائر افراد انسان توان شناخت
که آن دریای محیط است و اینها در رنگ قطره های محقر آن دریا پس اینها او را چه شناسند و از کمال او چه
دریابند خوش گفته الٰهی چیست اینکه اولیای خود را کرامت کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت
و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت و چنانچه در میان انسان کامل و انسان ناقص بکثرت و قلت اجزا
تفاوت است در میان طاعات و حسنات اینها نیز باندازه آن تفاوت است شخصی را که صد زبان بدهند

و بهر زبان یاد حق تکند جل و علا چه نسبت دارد بآن شخصے که او را یک زبان بود هند و بآن یک زبان یاد حق
نماید جل و علا ایمان و معرفت و سائر کمالات را بهمین قیاس باید کرد ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انک علی کل شیء قدیر الحمد لله اولا و آخرا والصلوة والسلام علی رسوله دائما و سرمدا و علی آله
الکرام و صحبه العظام الی یوم القیام **مکتوب سی و یکم** بملا بدر الدین در تحقیق عالم ارواح و عالم
مثال و عالم اجساد الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی نوشته بودند که روح پیش از تعلق ببدن
در عالم مثال بوده است بعد از مفارقت از بدن باز بعالم مثال خواهد رفت پس عذاب قبر در
عالم مثال خواهد بود در رنگ المے که در خواب در عالم مثال احساس نماید و نوشته بودند که این
سخن شاخهای بسیار دارد اگر قبول نماید فروع بسیار برین سخن متفرع خواهد ساخت بدانند که
این قسم خیالات از صدق قلیل النصیب است مبادا که شما را ایراد غیر متعارف و الفت نماید چند
کلمه بالضرورت باوجود موانع در تحقیق این مبحث نوشته آمد والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد ای
برادر عالم ممکنات را سه قسم قرار داده اند عالم ارواح و عالم مثال و عالم اجساد و عالم مثال را
برزخ گفته اند در میان عالم ارواح و عالم اجساد و نیز گفته اند که عالم مثال در رنگ مرآت
است مر معانی و حقائق ایست مر دو عالم را که معانی و حقائق اجساد و ارواح در عالم مثال بصور لطیفه ظهور
مینماید چه در آنجا مناسب هر معنی و حقیقتے صورت و هیئت دیگر است و آن عالم فی حد ذاته متضمن
صور و هیئات و اشکال نیست صور و اشکال در وی از عوالم دیگر منعکس گشته ظهور یافته است
در رنگ مرآت است که فی حد ذاتها متضمن هیچ صورت نیست اگر در وی صورت کائن است از خارج
آمده است چون این سخن معلوم شد بدانند که روح پیش از تعلق ببدن در عالم خود بوده است که فوق عالم مثال
است و بعد از تعلق ببدن اگر منزل نموده است بعالم اجساد بعلاقه حبی فرود آمده است بعالم مثال کاری ندارد
نه پیش از تعلق و نه بعد از تعلق بیش ازین نیست که در بعضے اوقات بتوفیق الله سبحانه بعضے احوال
خود را در مرآت عالم مثال مطالعه مینماید و حسن و قبح احوال را از آنجا معلوم میسازد چنانچه در واقعات و منامات
بعضے واضح و لائح است و بسا است که بی آنکه از حس غائب شود این معنی احساس نماید و بعد از مفارقت از
بدن اگر روح علوی است متوجه فوق است و اگر سفلی است گرفتار سفل است بعالم مثال کاری ندارد
و بعالم مثال از برای دیدن است نه از برای بودن جای بودن عالم ارواح است یا عالم اجساد عالم مثال

در تعلیم این بزرگواران میکوشد مگر همه فیروش گشت که تنبیهات خود را مقتدای خود گردانیده شاخسار بار را بهر دو
ستور جهت رفت احتمال ملاقات بحسب ظاهر بسیار بعید شد باید چنان زندگانی نماید که سرشته امید نجات
گسسته نشود ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب
سی و دوم بمقصود علی در بیان آنکه خطرات که از اسباب وصل گفته اند باندازه تجلی صوری ست
و در تحقیق حقیقت کثرت و بیان ما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی نوشته بود
که روزی از راه دانی پرسید که از هجوم خطرات پریشان گشت بمقتضای وهو علی کل شیء محیط احوال
احاطه وشمول مطلوب معلوم است خطره را از اسباب وصل باید شمرد نه از موجبات فصل و پیوسته ابواب
مشاهده را مفتوح باید داشت و روزن غفلت را مسدود و این سخن باندازه تجلی صوری که مقدمه
ست از مقدمات این راه صادق است و درین موطن اگر وصل است هر چند فی الحقیقت فصل است باعتبار
صوری است و اگر مشاهده است هر چند فی الواقع مباعده است هم بملاحظه صورت کائن این تجلی نزد اکابر این راه
از حیز اعتبار ساقط است که مفنی وجود سالک نیست و نیز محق و مبطل درین تجلی شرکت دارند جوگیه هنود و فلاسفه
یونان نیز ازین تجلی باخبر اند و از علوم و معارف این موطن محظوظ و متلذذ غایة ما فی الباب محق را این
دولت از راه صفائی قلب حاصل میشود و مبطل را از راه صفائی نفس ناچار آن هدایت می برد و این
بضلالت می آرد اما هر دو گرفتار صورتند و از معنی بیخبر بیت صورت پرست غافل معنی چه داند آخر کو با
جمال جانان پنهان چه کار دارد لیکن محق را احتمال نجات از صورت کائن است و مبطل بتمسک در
صورت بی التزام ملت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات خلاصی از گرفتاری صورت محال است و تفصیل
تجلی صوری داخل دائره علم است لیکن چون حال از ذوق دوری پرتوی انداز آن علم حال نما میگردد و نیز در
تجلی شهود کثرت است لیکن بعنوان مظهریت وحدت و شهود کثرت بهر عنوان که بود وبال و روبال است
باید که در نظر باطن اثر کثرت و شهود کثرت نامی و نشانی نماند و شهود غیر واحد حقیقی هیچ نبود تا فنا که قدم اول
است درین راه میسر گردد زیرا که فنا عبارت از نسیان ما سوی است از باطن پس کثرت را دران موطن چه
مجال بود و شهود کثرت آنجا چه باشد و خطره را که از اسباب وصل و از ابواب مشاهده گفته است مراد ازان
وصل و مشاهده صوری است که عین مفارقت و دوری است زیرا که وصل نزد اکابر این
طائفه علیه معتبر است در مقام بقا بالله حاصل است که بعد از فنا و نسیان جمیع ماسوا حاصل میگردد

وجود خطرهٔ منافی آن دولت ست وحصول وسوسه مانع آن نشرات در مقام فنا که لازمهٔ آن وصل است خطرهٔ نوعی منتفی میگردد که اگر بتکلف یاد اشیا دهند یاد نه کند بواسطهٔ نسیانیکه او را از ما سوا است حاصل گشته است نوشته بودند وهو علی کل شیٔ محیط بیان احاطه باین عبارت نیامده است مانا که از کلام مولوی است چه تعدیه احاطه در کلام عجم بکلمهٔ علی بسیار می آید ومتعارف در عبارات فصحاء عرب تعدیه احاطه بکلمه باست قال الله تبارک وتعالی وکان الله بکل شیٔ محیطا قال الله تعالی الا انه بکل شیٔ محیط ظاهرا این عبارت را از قرآن خیال کرده بطریق استشهاد آورده شد چنین است بیان این معنی در کلام مجیبه بعبارات دیگر است چنانچه گذشت وایضا نوشته بودند کثرت وهمی وتعدد اعتباری بنوعی متزلزل گشته است که اکثر علما بتعدد وجود در غلط افتاده از مغز بپوست وازلب بقشر قناعت نموده اند کثرت وتعدد هر چند وهمی واعتباری است اما چون بصنع ایجاد خداوندی جل سلطانه پیدا گشته است متقن ومستحکم است ومعامله دنیویه اخرویه بوی مربوط وآثار خارجیه بروی مترتب هر چند وهم واعتبار مرتفع شود ارتفاع این کثرت وتعدد ممنوع است چه عذاب وثواب دائمی واخروی که مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوة والسلام ازان خبر داده است منوط بکثرت است ومربوط بتعدد وحکم بارتفاع کثرت وتعدد نمودن دخول در الحاد وزندقه است اعاذنا الله سبحانه من ذلک پس صوفیه علیه وعلمای کرام هردو بثبوت واستمرار این کثرت وتعدد قائل اند ومعامله اخروی دائمی بوی مربوط میدانند لیکن این کثرت در وقت عروج چون از مشهود صوفیه مرتفع میگردد وآنرا وهمی واعتباری می یابند چون در نفس امر مرتفع نمیشود هر چند از شهود مرتفع شود علما آنرا موجود میدانند پس نزاع فریقین راجع بلفظ گشت بعد از اتفاق در معنی هر کدام باندازهٔ دریافت خود حکم کرده است صوفیه اعتبار شهود نموده اند وارتفاع شهودی را ملاحظه نموده حکم بوهمی واعتباری کرده اند وعلما ملاحظهٔ ثبوت واستقرار نفس امری او را کرده حکم بوجود او فرموده ولکل وجهة این معنی را این فقیر در مکتوبات ورسائل خود بتفصیل بیان نموده است ونزاع فریقین را راجع بلفظ داشته اگر خفائی مانده آنجا رجوع باید فرمود نظر علما نزدیک بصواب است که مطابق نفس امر است ونظر صوفیه باعتبار سکر وغلبهٔ حال است ستارها در روز مختفی است ودر نفس امر ثابت اند از شهود مستور حکم ثبوت بر ستارها اقرب بصواب است از آنکه بملاحظهٔ عدم شهود انتفا نموده حکم بعدم وجود ستارها نمایند علما که بوجود کثرت قائلند مقصود شان ابقاء شریعت است

کہ مقیاس آن بر تعدد دست و اجرای وعده و وعید صاحب شریعت که بی کثرت متصور نیست وصوفیه نیز با تمیغ
معترفند هر چند بتکلف تطبیق آن بشریعت نمایند و آنچه علما فرموده اند بے تکلف صادق است بی تمحل
مطابق و صحیح غبار و کدورت ندارد و اثبات وجود مستقل مستبد نمی نمایند تا گنجایش سخن بود و شرکت
بواجب پیدا کند تعالی وجود ضعیفے مفاض و مستعار از غیرے اثبات مینمایند چه جائے تخلیه است
بعلما که اکابر دین اند و نسبت غلط نمودن غلط محض و محض غلط است با و ایسپ ماندگان دین و شریعت را
از علما گرفته ایم و مذهب ملت را از برکات ایشان اخذ نموده اگر در ایشان گنجایش طعن بود اعتماد از
شریعت و ملت مرتفع گردد و لهذا طاعن سلف را ضال و مبتدع گفته اند و طعن او را از اسباب تضلیل
و تشکیک در دین شمرده بطلان او حکم کرده نوشته از مغز بپوست قناعت نموده ما نا که صور را مغز خیال کرده
و تنزیه را پوست چه دعوت و گرفتاری علما به تنزیه است و مشهود و مطلوب صاحب تجلی صوری صور و اشکال
انصاف باید داد که کدام گرفتار مغز است و کدام بپوست وا مانده است انا و ایاکم لعلی هدی او فی ضلال
مبین ﴿والسلام على من اتبع الهدى﴾

مکتوب سی و سوم بملا شمس
بسم الله الرحمن الرحیم سپاس آن پروردگار را که من را رحمت داد والسلام اولا و آخرا
ورود یافته در بیان تحقیق این سخن شیخ شرف الدین یحیی منیری که گفته تا کافر نشود و سر او ر نبر و د بجا
خود جفت نشود مسلمان نشود و ملا شمس با استقامت باشد چه رسیده بود که شیخ المشائخ و شیخ شرف الدین
یحیی منیری در رساله ارشاد السالکین نوشته اند که تا کافر نشود مسلمان نشود و تا سالک سر او را
خود رانبرد مسلمان نشود و تا بجا و رخود جفت نشود مسلمان نشود مراد ازین کلمات چیست بدانکه
مراد از کفر کفر طریقت است که عبارت از مرتبه جمع است که موطن استتار است و مقام عدم امتیاز است
میان حسن اسلام و قبح کفر بلکه چنانکه اسلام را مستحسن میدانند کفر را آنجا نیز حسن می یابد و هر دو را مظاهر
اسم الهادی و اسم المضل یافته از هر دو حظ میگیرد و متلذذ میگردد و این آن کفر است که منصور از آن
خبر داده است و در ان بوده است و بر آن مرده که گفته شعر کفرت بدین الله و الکفر واجب
لدی و عند المسلمین قبیح شطحیات مثل قول انا الحق و قول سبحانی و قول لیس فی جبتی سوی الله
همه اثمار آن شجره جمع اند که منشا ر آن استیلای حب غلبه محبت محبوب حقیقی است که غیر محبوب
از نظر شان مستور گشته است و مشهود جز محبوب نمانده این مقام مقام جهلست و مقام
حیرتست نیز اما آن جهلست که محمود است و آن حیرتست که ممدوح است و چون لجنا بیت

الله سبحانه ازین مرتبه جمع بلند تر سیر واقع شود و علم با این جهل جمع شود و معرفت با حیرت قرین گردد و فرق
و تمیز پیدا شود و از سکر بصحو آید و دولت اسلام حقیقی ظهور فرماید و حقیقت ایمان میسر آید و این اسلام
و ایمان از زوال محفوظ است و در طریان کفر مامون و در ادعیه ماثوره آمده است اللهم انی اسألک
ایمانا لیس بعده کفر این همان ایمان است که از زوال محفوظ است الا ان اولیاء الله لا خوف
علیهم و لا هم یحزنون بشارت حال اهل این ایمان است چه ولایت اولیای این ایمان متصور است هر چند
در مرتبه جمع هم اطلاق اسم ولایت میتوان نمود اما ناقص و قصور بهم وقت و چگونه این مرتبه است
چه کمال ورای ایمان معرفت شده و کفر و جهل هر کفر و جهل که پیش ازین آمد آنچه شیخ گفته تا به کفر
طریقت متحقق نشود باسلام حقیقت مشرف نگردد و آنکه گفته که تا برادر خود را آن شیطان مسلمان نشود مراد
از برادر همزاد شیطان داشته که قرین اوست و پیشه او دلالت بشر و فساد مینماید و در حدیث آمده
علی قائله الصلوة والسلام که هیچ بنی آدم نیست مگر آنکه او را قرینی از جن است پرسیدند یا رسول الله
شما را قرین هست فرمودند هست اما خدای تعالی مرا بروی اعانت داده است که از شر او سالم
مانده ام بدین تقدیر لیست که لفظ فاسلم در حدیث واقع شده است بصیغه متکلم روایت کرده شده
و اگر بصیغه ماضی روایت کرده شود معنی چنان میشود که آن قرین من مسلمان شده است آنچه نزدیک حقیر
مشهور است و گشتن آن قرین عبارت از عدم انقیاد اوست و خوار و زار داشتن اوست و اینکه
آدمی باوجود عقل و فرست چرا مغلوب آن شیطان میگردد و بدلالت سوء او مسارعت مینماید در ارتکاب
نامرضیات حق جل شانه میشود جواب شیطان فتنه و بلاست که حضرت حق سبحانه و تعالی از برای ابتلاء و
آزمایش عباد مسلط ساخته است و او را از نظر شان مستور فرموده است و بر احوال ایشان او را اطلاع
داده و او را بر احوال ایشان بینا گردانیده است و در رگ و پوست شان در رنگ خون جاری شده
سعادتمندی باشد که از کید و مکر خبیث بحفظ خداوندی جل شانه محفوظ مانده مع ذلک حضرت حق سبحانه تعالی
در کلام مجید کید او را بضعف یاد فرموده است و سعادتمندان را دلیر ساخته بلی با عانت خداوندی
جل سلطانه شیطان بآن تسلط حکم روباه دارد و بی امداد فضل او شیر درنده است ع تو مرا دل ده و
دلیری بین + روبه خویش خوان و شیری بین + جواب دیگر آنکه شیطان از راه هوا آدمی در آید و
بمشتهیات او را دلالت مینماید ناچار باعانت نفس اماره که دشمن خانگی است بروی نصرت می یابد و او را

امداد و وجود شیطان فی حد ذاته ضعیف است که یاری دشمن خانگی کار خود میکند فی الحقیقة
بلای ما از ماست که دشمن جانی ماست هیچ دشمن خود نیست مگر آن هیچ دشمن بیرونی بامداد او کار
خود میکند پس اول نفس خود را باید برید و از انقیاد نفس خود باید برآمد و او را خوار و زار باید
ساخت بعد ازین این عیاد برید خواهد شد و خوار و زار خواهد گشت حجاب ما انکیس نفس انکیس است
و عباد خارج از صحبت است که از خود رسته و در دعوت میاید و از صراط مستقیم بسبیل مستقیم میروند عباد
انقیاد نفس و دفع آن دشمن خارجی بامداد خداوندی جل سلطانه باسهل وجوه متصور است ان عبادی
لیس لک علیهم سلطان بشارتی است مر آن عباد را که از رقیت نفس برآمده اند و بعبادت معبود حقیقی
ساخته والله سبحانه الموفق و آنکه گفته تا بماد رعیت نشود سلطان نشود و تواند بود که از ماد مراد عین
ثابته او مراد داشته باشد که بسبب ظهور وجود است در خارج و در اصطلاح این طائفه از عین ثابته بماد
تعبیر آمده است عزیزی فرموده و لطافی ایا بالحق امن انجا مراد از ام عین ثابته خود داشته و به مراد آن اسم
اسم الهی را جل سلطانه خواسته که عین ثابته ظل و عکس و پرتو آن اسم است جل شانه و چون ظهور آن اسم جل شانه
در خارج بتوسط آن عین ثابته گشته است تعبیر از آن ظهور بولایت نموده بالجمله ماد میگویند و عین ثابته
میخواهند و این عین ثابته را تعین وجوبی میگویند زیرا که تعینات نزد این طائفه علیه پنج است که آن را تنزلات
خمس گویند و حضرات خمس نیز گویند و تعین در مرتبه وجوب اثبات نمایند و سه تعین در مرتبه امکان ثابت میکنند.
و دو تعین وجوبی تعین وحدت و تعین احدیت است که هر دو در مرتبه علم است فرق باجمال و تفصیل است
و سه تعین که در مرتبه امکان اثبات مینمایند تعین روحی است و تعین مثالی است و تعین جسدی و چون
عین ثابته در مرتبه واحدیت است ناچار تعین آن وجوبی بود و چون حقیقت آن شخص ممکن همان
عین ثابته است که تعین وجوبی دارد و این شخص کا ظل است مر آن عین را لیست در این عالم وجود
بود که از عالم امکان ظهور داده است و جنت شدن بماد زبان مخفی است که این تعین امکانی شخص
با آن تعین وجوبی که حقیقت اوست متحد شود سهو چه ممکن گرد امکان بر فشاند و بتحقق واجب چیزی
نماند یعنی تعین امکانی او از نظر او مختفی شود و انانی خود را بر تعین وجوبی اطلاق دهند نه بآن معنی که
تعین امکانی فی نفس الامر با تعین وجوبی متحد گردد که آن محال است و مستلزم الحاد و زندقه زیرا که معامله
اینجا بشهود است اگر زوال تعین است بشهود تعلق دارد و اگر اتحاد است هم بشهود است نه آن این گرده

این شود آن ہمہ اشکال گردد برتو آسان ۔ چون الشخص این تعین خود را بآن تعین متحد یافت سید را
آن گشت واز ملوثات امکانی وارہید و بدولت اسلام و انقیاد و مرتبۂ وجوب مشرف گردد باید دانست
کہ از تنزلات خمس کہ گفتہ اند بمجرد اعتبار اند در وجود بہ کشف و شہود تعلق دارند نہ آنکہ
فی الحقیقت تنزل ست و تغیر و تبدلیست سبحان اللہ من لم یتغیر بذاتہ ولا بصفاتہ ولا فی اسمائہ بحدوث
الاکوان صوفیہ بانداز دیدۂ خود کہ متضمن سکر و غلبۂ حال ست چیزہا بر زبان می آرند بر ظواہر محمول
نباید داشت و بتاویل و توجیہ باید پرداخت فان کلام السکاری یحمل ویصرف عن الظاہر واللہ
سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا چون این سخنان قلق انگیز از بزرگی نقل کردی بضرورت در حل
آن چیزی نوشتہ شد والا این فقیر در امثال این سخنان مخالفت شما خود را سر میدہد و بر دو قبول
آنہا لب نمیکشاید ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم
الکافرین ؕ الحمد للہ رب العالمین اولاً و آخراً والصلوۃ والسلام علی رسولہ دائماً و سرمداً
وعلی آلہ الکرام و صحبہ العظام الی یوم القیام مکتوب سی و چہارم بوالدۂ میر محمد امین صدور یافت در نصیحت
نصیحتے کہ نمودہ مے آید اول تصحیح عقائد ست بموجب آرائے علماء اہل سنت و جماعت کہ فرقۂ ناجیہ
اند شکر اللہ تعالیٰ سعیہم بعد از تصحیح اعتقاد عمل بمقتضائے احکام فقہیہ ضروری ست یا نچہ مامور اند از
امتثال آن چارہ نبود و از انچہ ممنوع اند از اجتناب آن گذر نہ نماز پنج وقت بے کسل و بے فتور
با رعایت شرائط و با تعدیل ارکان در ان ادا باید نمود و بتقدیر حصول نصاب ادائے
زکوۃ ہم چارہ نبود امام اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در زیور زنان نیز زکوۃ دادن فرمودہ ست
و اوقات خود را بہ لہو و لعب نباید صرف کرد و بامور لایعنے عمر گرامے را تلف نباید نمود
فکیف کہ بامور منہیہ و محظورات شرعیہ صرف کرد و بسرود و نغمہ رغبت نکنند و بالتذاذ آن
فریفتہ نگردند کہ آن سمے ست عسل اندودہ و زہریست شکر آلودہ و از غیبت و سخن چینے
مرحوم خود را محفوظ دارند و عیدہائے شرعی در باب ارتکاب این دو وعید وارد ست
و از دروغ گفتن و بہتان بستن نیز اجتناب ضروری ست کہ این دو رذیلہ در جمیع ادیان حرام است
و مرتکب آنہا بوعیدہا موعود ست و ستر عیوب خلق و ذنوب خلائق و از زلات ایشان در گذرانیدن
و عفو کردن از عزائم امور ست و بر مملوکان و زیر دستان مشفق و مہربان باید بود و تقصیرات

ایشانرا مواخذه نباید نمود و بتقریب بی تقریب این ناامرادان از دق و دشنام کردن و ایذا رسانیدن نامناسب
و ناملائم است و تقصیرات خود نظر باید کرد که نسبت بجناب قدس حق جل سلطانه هر ساعت بوقوع می آید
و او تعالی بمواخذه آن تعجیل نمیفرماید و منع رزق نمی نماید و بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از اتیان باحکام
فقهیه اوقات خود را مستغرق ذکر الهی جل شانه باید ساخت و بنهجیکه طریق ذکر را اخذ نموده اند بعمل
باید آورد و منافی آن هرچه باشد آنرا دشمن خود انگاشته از ان اجتناب لازم باید دانست بیت هرچه
جز ذکر خدای احسن است + گر شکر خوردن بود جان کندن است + بالمشافه در حضور هم گفته شده است که
هر چند در امور شرعیه احتیاط کرده می آید در مشغولی می افزاید اگر مداهنه در احکام شرعیه خواهید نمود
حلاوت و لذت از مشغولی برباد خواهید داد زیاده چه نویسد والله سبحانه اعلم مکتوب سی و پنجم
بمیرزا منوچهر در تعزیت و نصیحت اغتنام شباب ورود یافته حضرت حق سبحانه و تعالی برخوردار
سعادت اطوار را خوشوقت و بجمعیت دارد و حزن اندوه ماضی را در حق ایشان باحسن وجوه تلافی
فرماید ای فرزند زمان عنفوان شباب چنانچه اوان هوا و هوس است زمان تحصیل علم و عمل است نیز عملی که
بمقتضای شریعت غرا درین اوان با وجود استیلای موانع شهوانیه و غضبیه نفسانیه بوجود آید باضعاف
مرتبه اعتبار و اعتداد دارد از ان عملی که در غیر این اوان بوقوع آید چه وجود مانعی که باعث رنج
و محنت است شان آنرا باسمان برده است و عدم مانعی که مستلزم عدم کد و کره است معامله آنرا بزمین
انداخته ازینجاست که خواص بشر از خواص ملک افضل آمد که طاعت بشر مقرون بموانع است و عبادت
ملک بی مزاحمت موانع وقت اعتبار و اعتداد سپاهیان در اوان استیلای اعدا است که موانع دولت اند
اندک ترددشان در آنوقت باضعاف مراتب اعتبار دارد از تردد بسیار ایشان که در غیر آنوقت
بوقوع آرند و معلوم است که هوا و هوس مرضی اعدای الله است که نفس و شیطان باشند و علم و عمل بمقتضای
شریعت غرا مرضی حضرت رحمن جل سلطانه از فطانت و زیرکی دور است که اعدای مولی را راضی دارد
و مولی که مولی نعم است ساخط باشد والله سبحانه الموفق مکتوب سی و ششم بجناب میر محمد نعمان ورود یافته
در رفع شبهات منکران عذاب قبر الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی جمعی در عذاب قبر که باحادیث
صحاح مشهوره بلکه بآیتهای قرآنی نیز ثابت شده است تردد دارند بلکه نزدیک است که باستحالت
انکار آن جزم نمایند مقتدای اشتباه ایشان احساس احوال موتامی قبر مدفون است بر نهج واحد بی تفسخ

استقامت و استقامت که منافی تعذیب و ایلام است که تعذیب با اضطراب از لوازم آنست جواب در
حل این اشکال آنست که حیات عالم برزخ که موطن قبر است نه از قبیل حیات دنیوی است که حرکت ارادی
و احساس بهم لازم آنست که انتظام این نشاء مربوط باین دو امر است و در حیات برزخ حرکت هیچ
در کار نیست بلکه منافی آن نشاء برزخی است احساس فقط آنجا کافی است که وجدان الم و عذاب نماید پس
حیوة برزخ گویا نصف حیوة دنیوی است و تعلق روح ببدن آنجا نه به تعلق روح است ببدن که در نشاء
دنیوی بوده است که موتا بی غیر مفوت بحیوة برزخی احساس عذاب الم نماید و هیچ حرکتی و اضطرابی بحیوة
برزخی از ایشان بوجود نیاید و آنچه مخبر صادق خبر نموده است صادق باشد علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
اتمها و اکملها یا آنکه گوییم جسم ماده این اشکال و امثال این اشکال نمائیم که طور نبوت ورای طور عقل و فکر
است اموریکه عقل در ادراک آنها قاصر است اثبات آن بطور نبوت نموده می آید و اگر عقل کفایت میکرد
انبیا برای چه مبعوث می گشتند صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علیهم اجمعین و عذاب اخروی را چرا
ببعثت ایشان مربوط میساختند قال الله تبارک و تعالی وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا عقل
هر چند حجت است اما حجت بالغه نیست و در حجت کامل نه حجت بالغه بعثت انبیا متحقق گشته است
علیهم الصلوات و التسلیمات و زبان عذر مکلف رابسته قال الله تبارک و تعالی رسلا مبشرین
و منذرین لئلا یکون الناس علی الله حجة بعد الرسل وکان الله عزیزا حکیما و چون ادراک عقل
را در بعض امور قصور ثابت شد پس جمیع احکام شرعیه را بمیزان عقل سنجیدن مستحسن نباشد و
فی الحقیقت التزام تطبیق آن حکم باستقلال بود و انکار طور نبوت باشد اعاذنا الله سبحانه
عن ذلک اول فکر ایمان برسول باید کرد و تصدیق رسالت او باید نمود تا در جمیع احکام
او را صادق دانسته شود و بوسیله آن از ظلمات شکوک و شبهات خلاصی میسر آید اصل را
با معقول باید ساخت تا فروع بتکلیف معقول و معلوم گردند هر فرعی را بعلیحده اثبات اصل
معقول ساختن بسیار متعسر است و اقرب طریق بوصول این تصدیق و بحصول اطمینان قلب
ذکر الهی است جل سلطانه قال الله تبارک و تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب الذین امنوا
و عملوا الصلحت طوبی لهم و حسن مآب براه نظر و استدلال باین مطلب عالی رسیدن در
دشوار است پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود باید دانست

که منکر انبیا بعد اثبات نبوت ایشان و بعد از تصدیق رسالت شان علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
از منکران است و تقلید او مر منکران این انکار را در این وقت عین استدلال است مثلاً شخصی
که اصل را باستدلال ثابت نموده در هر وقت فروعی که از آن اصل ناشی گردند همه مستند
بآن است استدلال خواهد بود و باستدلال اصل در اثبات جمیع فروع مستدل خواهد بود والحمد لله

الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق والسلام علی
من اتبع الهدی مکتوب سی و هفتم بمولانا محمد طاهر بدخشی ورود یافته در بیان آنکه هرچه از
جمیل مطلق سبحانه آید جمیل آید. الحمد لله رب العالمین دائماً علی کل حال بود اگرچه بصورت
جلال نماید اما فی الحقیقت جمال باشد. این سخن بر قبول محمول نباشد بر نقوه حرف نشود که تمام
حقیقت دارد و سراسر فرصت است بگفتن و نوشتن راست نیاید. اگر در دنیا ملاقات میسر شود
فبها والا معامله آخرت نزدیک است بشارت المرء مع من احب تسلی بخش مهجوران است صحیفهٔ شریفه
که بمصحوب درویش محمد علی کشمیری ارسال داشته بودید رسید و بانچه نوشته بودند اطلاع یافت
در جواب آنچه بمقتضای وقت گنجید. نوشته فرزندان و دوستان بجمعیت باشند و در مکان خود
ثابت بوند و بمقتضای او تعالی راضی باشند مکتوب سی و هشتم ورود یافته بملا ابراهیم
در جواب سوال او از معنی حدیث متفرق امتی و در حق ارباب فقرا باید دانست که مراد از قول
آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام که در حدیث تفرق این امت بهفتاد و دو فرقه واقع
شده است کلهم فی النار الا واحدة دخول شان است در نار و مکث شان است در عذاب آن
نه خلود در نار و دوام در عذاب آن که منافی ایمان است و مخصوص بکفار است غایتاً فی الباب
چون باعث دخول شان در نار معتقدات سوء شان است ناچار جمیع ایشان مدخل نار گردند
باندازهٔ خبث اعتقاد معذب گردند بخلاف آنکه یک فرقه که معتقدات شان نجات بخش انعذاب نار است
و سبب فلاح شان است اینقدر هست که اگر بعضی از ایشان مرتکب اعمال سوء گردند و آن اعمال بتوبه و شفاعت
معفو نگردند جائز است که بقدر ذنب بعذاب نار مبتلا گردند دخول نار در حق ایشان متحقق گردد پس فرق
دیگر دخول نار در حق جمیع افراد آنها کائن است اگرچه خلود نبود در حق این فرقه ناجیه دخول نار مخصوص ببعضی
است که ارتکاب اعمال سوء نموده اند و در کلهم کلمه رمزیست باین بیان کما لا یخفی و چون این فرقه بنسبت اهل قبله

در تکفیر آنها جرأت نباید نمود تا زمانیکه انکار ضروریات دینیه نمایند و رد متواترات احکام شرعیه کنند و قبول
ما علم مجیئه من النبی بالضرورت نکنند علما فرموده اند اگر نود و نه وجه کفر داشته شود و یک وجه اسلام یافته شود
تصحیح اینوجه باید نمود و حکم بکفر نباید کرد والله سبحانه اعلم و علمه اتم و احکم و نیز پرسیده بودند که مراد از نصف یوم
که فقرای این امت پیش از اغنیائی بآن مدت به بهشت خواهند رفت پانصد سال دنیوی ست
زیراکه یوم نزد حق جل و علا هزار سال ست وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون شاهد این نسبت
و تقدیر آن مدت مفوض بعلم الهی ست جل شانه بی آنکه روز و شب و سال و ماه متعارف متحقق شود
و مراد از فقیر فقیر صابر ست که التزام اتیان احکام شرعیه نموده ست و از محظورات شرعیه اجتناب
فرموده و در فقر درجات و مراتب ست بعضها فوق بعض و اعلای مراتب آن در مقام فنا صورت
می بندد که غیر از حق جل شانه همه را ناچیز گرداند و نسیان نماید و هر که جامع جمیع مراتب فقر است افضل ست
از آنکه بعضی از آن مراتب دارد و دون بعض پس با وجود فنا هر که فقر ظاهر هم دارد افضل ست از آنکه
با فنا فقر ظاهر ندارد فافهم مکتوب چهل و نهم بخدمت خواجه حسام الدین احمد ورود یافته در جواب طلب
مشورت آنجناب بسفر حج مع توابع الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرای
اینجا و ده مستوجب حمد ست المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم صحیفه شریفه که از روی شفقت
و مهربانی نامزد این حقیر ساخته بودند بمطالعه آن مشرف گشت اظهار اشتیاق فرموده بودند که در پیچی
از حرمین شریفین با متعلقان متوطن می توان گردید و ما را رفتن با متعلقان بنظر نمی در آید بلکه
نزدیک ست که منع مفهوم شود اگر ایشان تنها بروند بنظر مستحسن می در آید و امید ست که بسلامت
برسند والامر الی الله سبحانه دیگر در باره سیادت مآب نوشته بودند که اطبای آن حاکم اند شاید که آثار
هر چند امعان نموده می آید در نظر هیچ ضرری از آن نمی آید جز آنکه یک ظلمتی از آنجا محسوس میگردد که غیر
ظلمت این ضرری ست تا وجهش چه باشد بالجمله ضرر و اطبا مفقود ست والله سبحانه اعلم والسلام مکتوب
پنجاهم بیکی از صالحات ورود یافته در نصائح ضروریه نساء در ضمن تأویل کریمه یا ایها النبی اذا جاءک
المومنات الآیة قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی اذا جاءک المومنات یبایعنک علی ان لا یشرکن
بالله شیئا و لا یسرقن و لا یزنین و لا یقتلن اولادهن و لا یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن
و ارجلهن و لا یعصینک فی معروف فبایعهن واستغفر لهن الله ان الله غفور رحیم

این آیهٔ کریمه در روز فتح مکه نازل شده است و آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام چون
از بیعت رجال فارغ گشت شروع در بیعت نسا فرموده بیعت آنحضرت علیه و علی آله الصلوة
والسلام نسا بمجرد قول بوده است و هرگز دست آنحضرت علیه و علی آله الصلوة والسلام
بدست نسائی بائحات نرسیده است و چون ذمائم و اخلاق ردیه در نسا نسبت برجال بسیار
بوده است بنابران در وقت بیعت نسا شرائع زائده بر بیعت رجال در میان آمده است
و از جهت امتثال امر خداوندی جل سلطانه نسا را در وقت نهی ازان ذمائم فرموده است شرط
اول هیچ چیز را با او تعالی شریک نباید ساخت چه در وجوب وجود و چه در استحقاق عبادت
کسیکه اعمال او از شائبه ریا و سمعت پاک نباشد و از فتنه طلب اجر از غیر او تعالی و لو
بالقول و ذکر الجمیل مبرا نبود آنکس از دائره شرک بیرون نباشد و موحد و مخلص نبود قال
علیه و علی آله و صحبه الصلوة والسلام الشرک فی امتی اخفی من دبیب النمل التی تدب فی
لیلة مظلمة علی صخرة سوداء بیت لات بی شرکی مزن کان از نشان پای مور در شب تاریک
بر سنگ سیه پنهان تر است وقال علیه و علی آله الصلوة والسلام اتقوا الشرک الاصغر قالوا ما الاصغر
قال علیه و علی آله الصلوة والسلام الریاء و تعظیم مراسم شرک و موسم کفر بهمه اعدم راسخ است و شرک
مصدق و مبین اهل شرک است و تشبث بمجموع احکام اسلام و کفر و شرک تبری از کفر شرط اسلام است
و بیزاری از شائبه شرک توحید و استمداد از اصنام و طاغوت در دفع امراض اسقام که در جهلهٔ اهل اسلام
شائع گشته است عین شرک و ضلال است و طلب حوائج از سنگهای تراشیده و ناتراشیده نفس کفر و
انکار از واجب الوجود تعالی و تقدس قال الله تبارک و تعالی حکایة عن حال بعض اهل الضلال یریدون
ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به ویرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا اکثر زنان بواسطه
کمال جهل که دارند باین استمداد ممنوع مبتلا اند و طلب دفع بلیه ازین اسماء بی مسمی مینمایند و باداء
مراسم شرک اهل شرک گرفتار اند علی الخصوص الممنوعه از نیکه بدالیشان در وقت عروض مرض جدری
که در زبان هندیه سیتله معروف است مشهود و محسوس است کم زنی باشد که از دقائق این شرک
خالی بود و برسمے از رسوم آن مرتکب اقدام ننماید الا من عصمها الله تعالی تعظیم نمودن ایام
معظمه هنود و رسوم متعارفه یهود را نیز مستلزم شرکست و موجب کفر است چنانچه

و در ایام دوالی کفار جهله اهل اسلام علی الخصوص زنان ایشان رسوم اهل کفر را بجا می آرند و عید
خود میسازند و هدایا بشیوه ایشان در ایامی اهل کفر بخانهای دختران و خواهران در رنگ اهل شرک میفرستند
و ظروفهاے خود را در رنگ کفار در ان موسم رنگ میکنند و به برنج سرخ آنها را پر کرده میفرستند
و آن موسم را اعتبار و اعتنا میدهند همه شرک ست و کفر است بدین اسلام قال الله تبارک
و تعالی و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون و حیوانات را که نذر مشائخ میکنند و بر سر قبرهای
ایشان رفته آن حیوانات را ذبح مینمایند در روایات فقهیه این عمل را نیز داخل شرک ساخته اند
و درین باب مبالغه نموده و این ذبح را از جنس ذبائح جن انگاشته اند که ممنوع شرعیست
و داخل دائره شرک ازین عمل نیز اجتناب باید نمود که شائبه شرک دارد و وجوه نذر بسیار ست
چه در کار ست که نذر ذبح حیوانی کنند و ارتکاب ذبح آن نمایند و بذبائح جن ملحق سازند.
و تشبیه بعبده جن پیدا کنند. و ازین عالم ست صیام نسا که به نیت پیران و بیبیان نگاه
دارند و اکثر نامهاے ایشان را از نزد خود تراشیده روزهای خود را بنام آنها نیت کنند
و در وقت افطار از براے هر روزه خاص بوضع مخصوص تعیین مینمایند. و تعیین ایام نیز میکنند
از براے صیام مطالب و مقاصد خود را باین روزها مربوط میسازند و بتوسل این روزه ازینها
حوائج میخواهند و روای حاجت خود را از آنها میدانند. این شرکت در عبادت ست و بتوسل عبادت
غیر حاجات خود را از ان غیر خواستن ست شناعت این فعل را نیک باید دریافت و حال آنکه
در حدیث قدسی آمده ست که او تعالی فرموده الصوم لی وانا اجزی به یعنی صوم مخصوص براے
من ست و غیر مرا در عبادت صوم شرکتی نیست هرچند در هیچ عبادت شرکت باو تعالی جائز نیست
اما تخصیص صوم از براے اهتمام این عبادت ست که تاکید نفی شریک در ان عبادت کردن است
و حیله ست آنچه بعضی از زنان در وقت اظهار شناعت این فعل گویند که ما این روزها را براے
خدا نگاه میداریم و ثواب آنرا به پیران می بخشیم اگر درین امر صادق باشند تعیین ایام از
براے صیام چه در کار ست و تخصیص طعام و تعیین اوضاع شنیعه مختلفه در افطار براے
چیست بسا است که در وقت افطار ارتکاب محرمات نمایند و افطار بامر حرام کنند و بیجا جهت
سوال و گدائی کنند و بآن افطار نمایند و قضاے حوائج خود را مخصوص بارتکاب

این محرم داند این خود عین ضلالت است و تسویل شیطان لعین است والله سبحانه العاصم و شرط
دوم که در وقت بیعت نسا در میان آورده اند نهی از سرقه بوده است که از کبائر سیئات
است و چون این ذمیمه در اکثر افراد زنان متحقق است و کم زنی باشد که از نقائق این قبیح ذمیمه
خالی بود لهذا این ذمیمه شرط بیعت شان آمد زنان که در اموال شوهران بی اذن شان تصرف
شوند و بی تحاشی تلف و خرج آن نمایند داخل سارقان گردند و بکبیره سرقه متحقق باشند این معنی
در عموم نسا توان گفت که ثابت باشد و این خیانت در جمیع افراد شان نزدیک است
که متحقق شود الا من عصمها الله سبحانه کاشکی این معنی را سیئه شمرند و بقصور نمایند هم استحلال نسبت
باین سیئه در حق شان غالب است و خوف کفر از راه این استحلال در باب ایشان بیشتر حکیم مطلق
جل شانه بعد از نهی شرک زنان را نهی از سرقه فرموده که این ذمیمه در حق شان بواسطه شیوع
استحلال آن از ایشان قدمی راسخ در کفر دارد و از سائر کبائر سیئات در حق ایشان اکثر است
و چون زنان را بواسطه تکرار اخذ اموال شوهران ملکه خیانت پیدا میشود و قبح تصرف در اموال
غیر از نظر شان زائل میگردد دور نبود که در املاک غیر شوهران نیز تعدی تصرف نمایند و بی تحاشی در اموال
دیگران خیانت و سرقه کنند نزدیک است که انصاف با اندک تامل واضح و لائح گردد پس متحقق شد که
نهی سرقه در حق زنان از اهم مهم اسلام آمد و بعد از شرک نسبت بایشان قبح آن متعین گشت

تذییل روزی حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم از اصحاب خود پرسیدند که میدانید که اسرق السارقین
کیست یعنی بدترین دزدان کدام است عرض کردند نمیدانیم فرمایند حضرت فرمود علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات که اسرق السارقین کسی است که از نماز خود بدزدد و ارکان نماز را تمام و کمال ادا
نماید ازین سرقه نیز اجتناب ضروری آمد تا از بدترین دزدان نباشد حضور دل نیت نماز
باید کرد که بی حصول نیت عمل صحیح نشود قرات را درست باید خواند و رکوع و سجود را باطمینان
بجا باید آورد و قومه و جلسه را نیز باطمینان باید ادا کرد یعنی بعد از رکوع درست باید استاد و بمقدار
یک تسبیح در استادن درنگ باید کرد و در میان دو سجده درست باید نشست و بمقدار یک تسبیح
نشستن مکث باید نمود تا در قومه و جلسه اطمینان میسر شود و هر که چنین نکند خود را در قطار سارقان
داخل سازد و مورد وعید گرداند شرط ثالث که در بیعت نسا منصوص است نهی از زنا است

تخصیص محبت نسا باین شرط بو اسطهٔ آنست که حصول زنا در اغلب بتوسط حصول رضا است نه زنان با تزیین
عمل و عرض کردن ایشانست نفوس خود را بر مردان پس زنان درین عمل سابق باشند و رضای ایشان
در حصول این عمل معتبر باشد پس نهی ازین عمل در حق زنان اکد باشد و مردان درین عمل تابع
زنان باشند ازینجاست که حضرت حق سبحانه در کتاب مجید خود زن زانیه را بر مرد زانی تقدیم فرموده
الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة این ذمیمه خساره بخش دنیا و آخرت ست
و در جمیع ادیان مستقبح و منکرست ابو حذیفه رضی الله تعالی عنه از حضرت پیغمبر روایت کند علیه و علی
آله الصلوٰة والسلام که فرموده علیه و علی آله الصلوٰة والسلام ای گروه آدمیان از زنا پرهیز نمائید
که در وی شش خصلت ست سه در دنیا و سه در آخرت اما سه خصلت که در دنیاست یکی آنست
که بباد نورانیت و صفا از زنا کننده زائل میگردد دوم آنکه زنا مورث فقر است سوم آنکه نقصان
در عمر می آرد و آن سه خصلت که زانیان را در آخرتست یکی سخط و غضب خدا است جل سلطانه دوم
سوء حساب است سوم عذاب نار بدانند که در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
زنای چشمان نظر بسوی محرمات ست و زنای دستان گرفتن محرمات است و زنای پایها رفتن بسوی محرمات

قال الله تبارک و تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ان الله

خبیر بما یصنعون و قال الله تعالی و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن
یعنی بگو ای محمد مر مومنان را که بپوشند چشمان خود را از محارم خود و نگاه دارند فرجهای خود را
از محرمات و بگو مر زنان مومنات را که چشمهای خود را بپوشند از محرمات و محافظت کنند فرجهای
خود را از محرمات باید دانست که دل تابع چشم است تا زمانیکه چشم از محرمات پوشیده نشود
محافظت دل مشکل است و چون چشم گرفتار شود محافظت دل مشکل است و چون دل گرفتار
شود محافظت فرج متعسر پس پوشیدن چشم از محرمات ضروری آمد تا محافظت فرج میسر آید
و بخسارت دینی و دنیوی نرسانند و در قرآن مجید نهی فرموده است از آنکه زنان با مردان بیگانه
کلام نرم و ملائم گویند در رنگ زنان بدکاره تا کسیکه مردان بدکار را و هم سوء انداز ند و طمع بد در
دل آنها افتد و بگویند زنان با مردان قول معروف و حسن را که خالی ازین وهم و طمع بود و نیز نهی
آمده است از آنکه زنان اظهار زینت و محاسن خود در پیش مردان نمایند و مردان را در خواهش اندازند

و ایضاً نهی آمده است از آنکه پاهای خود را بر زمین زنند تا معلوم شود زینت پوشیدهٔ ایشان چنانچه خلخال و امثال آن در حرکت آید و آواز نماید که آن مستلزم میل رجال است بنساء بالجمله هر چه متضمن فسق است منهی و مستقبح است احتیاط باید نمود که از ارتکاب مشتبهات و مبادی محرمات نموده نشود تا سلامتی از نفس محرمات

میسر آید والله سبحانه العاصم و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب پوشیده نماند که زن اجنبیه زن را در رنگ مرد اجنبی است در حق نظر و مس بشهوت روا نیست که زن خود را برای غیر شوهر خود بیاراید و خود را زینت دهد و فریب سازد و غیر شوهر مرد باشد یا زن چنانچه مردان را نظر بشهوت با مردان حرام است و مساس امردان نیز ایشان را بشهوت محرم زنان را نیز نظر بشهوت بزنان محرم است و مساس بشهوت ایشان را حرام بیباک این دقیقه را رعایت باید کرد که شاه راه تجارت دنیا و آخرت است وصول مرد بزن بواسطه تباین صنفین تعسر دارد و موانع در میان است بخلاف وصول زن بزن که باتحاد صنف در کمال تیسیر و آسان است احتیاط اینجا بیشتر مرعی باید داشت و در منع نظر و مساس نساء بنساء از نظر مرد بزن و نظر زن بمرد اهتمام بلیغ و مبالغه بیشتر باید نمود شرط چهارم که در بیعت نساء فرموده است نهی از قتل اولاد است که زنان ایشان دختران خود را میکشتند از جهت ترس فقر این عمل شنیع چنانچه متضمن قتل نفس بغیر حق است متضمن قطع رحم است نیز که از کبائر سیئات است و شرط پنجم که در بیعت نساء فرموده است نهی از بهتان و افترا است و چون این صفت در نسا بیشتر بوده است تخصیص نهی بایشان فرموده است این صفت از اشد ذمائم صفات است و ارذل رذائل اخلاق که متضمن کذب است که در جمیع ادیان حرام و مستنکر است و نیز متضمن ایذای مومن است که نسبت باو بهتان و افترا نموده است و ایذای مومن حرام است و نیز مستلزم فساد فی الارض است که بنص قرآنی ممنوع و محظور و محرم و مستنکر است شرط ششم نهی از معصیت و نافرمانبرداری پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة و السلام در همه امور که فرماید این شرط متضمن امتثال جمیع اوامر و انتهاء از جمیع نواهی شرعیه است چه صلوة و چه زکوة و چه صوم و چه حج که بنای اسلام بعد از ایمان باینها است و بجا آوردن عنده بالضرورت برین چهار رکن است نماز پنجگانه را بے کسل و بے فتور بجد و جهد ادا باید نمود و زکوة مال برغبت و منت بمصارف زکوة ادا باید کرد و صوم رمضان که مکفر سیئات سالیانه است نگاه باید داشت و حج بیت الله

که در شان آن مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام الحج یهدم ما کان قبله نیز اداء حج
تا اسلام را برپا داشته اند و همچنین از ورع و تقوی چاره نبود که حضرت پیغمبر فرموده است علیه و علی
آله الصلوة والسلام ملاک دینکم الورع یعنی برپا دارنده دین شما ورع است و آن عبارت از
ترک منهیات شرعیه است از تناول مسکرات اجتناب باید نمود آنرا در رنگ خمر باید دانست محرم
و مستنکر باید داشت و از غنا نیز اجتناب ضروری است که داخل لهو و لعب است که حرام است آمده
است که الغناء رقیة الزنا یعنی غنا افسون زناست و از غیبت گفتن و سخن چینی نمودن نیز اجتناب
لازم است که ممنوع شرعی است و نیز سخریه و ایذاء مومن بناحق بهر وجه که باشد منهی عنه است اجتناب
از آنهم ضروری است و شگون بد را اعتبار نکنند و آنرا تاثیر ندانند و نیز مرض یکے بدیگری ندانند
که تجاوز کند و از مریضے بصحیحے برسد که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة والسلام ازین هردو منع
فرموده است لا طیرة و لا عدوی یعنی شگون بد را اصل ثابت نیست و مرض یکے بدیگری رسیدن
معلق متحقق نه و سخن کاهن و منجم را اعتبار نکنند و امور غیبیه ندانند و از اینها استفسار ننمایند و
اینها را عالم بامور غیبیه ندانند که در شریعت مبالغه در منع آن آمده است و سحر نکنند و ساحر را
کافر یابند که حرام قطعی است و قدم راسخ در کفر دارد و هیچ کبیره از سحر و ساحری نزدیکتر بکفر نیست
احتیاط باید کرد که دقیقه از دقائق آن بفعل نیاید که آمده است که مسلم تا زمانیکه اسلام دارد سحر
از وی در وجود نیاید و چون ایمان از وی جدا گردد اعاذنا الله سبحانه از زمان سحر از وے
متحقق شود پس گویا سحر و ایمان نقیض یکدیگرند اگر سحر است ایمان نیست نیک رعایت این
دقیقه باید کرد تا خللے در کارخانه ایمان نیفتد و به شومی این عمل اسلام از دست نرود بالجمله
آنچه مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام و علما در کتب شرعیه آنرا بیان فرموده اند
بجان و دل در امتثال آن باید کوشید و خلاف آنرا سم قاتل باید اندیشید که بموت ابدی رساند
و بعذابهای گوناگون مبتلا گرداند و چون نساء مبایعات این همه شرائط را قبول نمودند آنسرور
علیه و علی آله الصلوة والسلام بمجرد قول با اینها بیعت فرموده بامر حق جل و علا ایشان را طلب
مغفرت نمود استغفاریکه از آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بامر حق جل و علا در حق جماعه
بوقوع آید امیدواری تمام است که باجابت رسد و آن جماعه مغفور گردند هنده زوجهٔ ابی سفیان

۶۰

نیز داخل این بیعت بوده است بلکه سرگروه آنها او بوده از زبان آنها او سخن میکرد از بیعت و استغفار در حق او امیدواری عظیم است پس از زنان هر کہ باین شرائط اعتراف نماید و بمقتضای آنها عمل کند حکما درین بیعت داخل شود امیدوار از برکات آن استغفار گردد وقال اللہ تبارک وتعالے ما یفعل اللہ بعذابکم ان شکرتم وآمنتم یعنے چہ کار دارد خدا تعالے بعذاب شما اگر شما شکر او بجا آرید و ایمان درست کنید شکر بجا آوردن عبارت از قبول کردن احکام شرعیہ است و بمقتضای آن عمل نمودن است طریق نجات و راہ رستگاری ہمین متابعت صاحب شریعت است علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام در اعتقاد و عمل استاد و پیر برای آن غرض میگیرند کہ دلالت بشریعت نمایند و ببرکت ایشان تیسر و سہولت در اعتقاد و عمل بشریعت پیدا شود نہ آنکہ مریدان ہر چہ دانند کنند و ہر چہ خواہند خورند و پیران سپر ایشان گردند و از عذاب نگاہدارند کہ این معنی تمنای محض است آنجا بے اذن کسے شفاعت نتواند کرد و تا عمل مرتضے نبود شفاعت او نکنند و مرتضے وقتی شود کہ بمقتضای شریعت عامل باشد و بموجب بشریت زلتے اگر از وی واقع شود بشفاعت تدارک آن ممکن بود سوال مذنب را بکدام اعتبار مرتضے توان گفت جواب چون حضرت حق سبحانہ وتعالے مغفرت او میخواہد و وسیلہ از برای عفو او درمیان می آرد آن شخص فی الحقیقت مرتضے است اگر چہ بظاہر مذنب است واللہ سبحانہ الموفق ربنا آتنا من لدنک رحمۃ وہیئ لنا من امرنا رشدا والسلام

مکتوب چہل و دوم بخواجہ محمد ہاشم کشمے در بشارت او و ورود یا فتہ

بعد الحمد والصلوۃ و تبلیغ الدعوات میرساند صحیفہ شریفہ کہ بمصحوب ملا فتح اللہ ارسال داشتہ بودند رسید چون متضمن محبت و اخلاص و حرارت و اشتیاق بود فرحت بخشید در وقت مطالعہ کتاب شما انبساط و نورانیت شما در نواحی بسیار بنظر در آمد و امیدوار ساخت للہ سبحانہ الحمد والمنۃ علے ذلک زیادہ چہ نویسد محبت اطوار معلوم نشد کہ ترک مراسلات سعادت آثار میر محمد نعمان را باعث چہ باشد اگر توہم از ینجانب دارند ہیچ وقوع ندارد و بکمال صفا تصور نمایند فقیر در محافظت میر غایت سعی مرعی میدارد تا مبادا فتوری در کار طلب طاری شود و سد راہ سالکان گردد و در رنگ مرغ کہ محافظت بچگان خود نماید و دیگر دو ماہ نزدیک است کہ فقیر ضعف دارد در تسوید جواب بعض اسولہ کہ در مکتوب سابق اندراج نمودہ بودند عاجز است اگر صحت شد انشاء اللہ تعالے

خواهد نوشت و الا از دوستان التماس دعا و فاتحه دارد حسبنا الله ونعم الوکیل والسلام علیکم وعلی
سائر اهل الله فرزندان گرامی برخوردار باشند **مکتوب چهل و سوم** بحضرات مخدوم زاده های
کبار خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم سلمهما الله تعالی ورود یافت در مکالماتی که در محفل
سلطان وقت مذکور گشته الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع اینجهت
مستوجب حمد است صحبتهای عجیب و غریب میگذرد و بعنایت الله سبحانه سر موی درین گفتگوها
امور دینیه و اصول اسلامیه مساهلت و مداهنت راه نمی یابد و بهمان عبارات که در خلوات
و در مجالس خاصه بیان میگردد درین معرکه با توفیق الله سبحانه بیان مینماید اگر یک
مجلس را نویسد دفترها باید خصوصاً امشب که شب هفتدهم ماه رمضان بود آنقدر از بعثت
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و از عدم استقلال عقل و از ایمان بآخرت و عذاب و ثواب
دران و از اثبات رویت و از خاتمیت نبوت خاتم الرسل و از مجدد هر مائة و از اقتدا بخلفای
راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین و سنت تراویح و از بطلان تناسخ و از احوال جن و جنیان و از
عذاب و ثواب ایشان و امثال آنها بسیار مذکور شد و بحسن استماع مسموع گردید و همچنین درین ضمن
اشیای دیگر از احوال اقطاب و ابدال و اوتاد و بیان خصوصیات ایشان کذا و کذا مذکور گشت
الحمد لله سبحانه که بجا مینمایند و تغیری ظاهر نمی شود و درین واقعات و ملاقات شاید حق را سبحانه
مصلحتها و سرها مکنون بود الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت
رسل ربنا بالحق و دیگر ختم قرآن را تا سوره عنکبوت رسانیده ام شب که از ان مجلس برگشته می آئیم اوقات را
اشتغال مینمایم این دولت عظمی حفظ درین قرات که عین جمعیت بود حاصل گشت الحمد لله اولاً
و آخراً **مکتوب چهل و چهارم** بمیر عبدالرحمن ولد میر محمد نعمان در رفع شبهات منکران رویت
اخروی بسم الله الرحمن الرحیم اعتراضیکه در مسئله رویت دارند بعلة ویلیلی که در نفی رویت
آرند آنست که رویت بصری تقاضای محاذات و مقابله میکند مرئی را با رائی و آن در حق
واجب تعالی مفقود است که مستلزم جهت است که تحیز با جانب و تحدید و نهایت است که
مستلزم نقص است و آن منافی الوهیت است تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً جواب آنکه
قادر بیکمال جل سلطانه هرگاه درین نشاء ضعیفه فانیه دیدن بصر را که بمبارت

از دو قطعه عصبه مجوفه جبین حرکت است قوت آن بود که بشرط مقابله و محاذات احساس ابصار اشیا نماید چرا نتواند که در نشأه آخرت که قوه دیدن باقیست همان دو قطعه عصبیه را قوتی عطا فرماید که بی شرط مقابله و محاذات ابصار مرئی نماید و در جمیع جهات بود که آن مرئی بلا جهت باشد اینجا استبعاد چیست و محال کدام زیرا که فاعل جل سلطانه در اعلای مرتبه اقتدار است و قابل مستعد احساس و ابصار غایة ما فی الباب ببعضی امکنه و مصالح شرط محاذات و تعیین جهت را در احساس ابصار مرعی داشته است و در بعضی امکنه و ازمنه دیگر اعتبار این شرط نفرموده و بحصول این شرط رویت ابصار مقرر نموده یک موطن را بر موطن دیگر اعتبار نمودن با وجود کمال اختلاف و مقتضیات مواطن از انصاف دور است و اقتصار نظر است بر مکشوفات عالم ملک و شهادت و انکار است از عجائب عالم الملکوت خالق السموات والارض **سوال** اگر حضرت حق سبحانه وتعالی مرئی شود باید که محاط و مدرک بصر گردد و آن مستلزم حد و نهایت است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا **جواب** گوییم روا باشد که مرئی بود و محاط و مدرک بصر نباشد قال الله تعالی لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر مومنان در آخرت حق را ببینند جل شانه و بیقین وجدانی بیابند که حق را می بینیم جل سلطانه و التذاذی که بر رویت مترتب شود نیز بر وجه کمال در خود یابند اما مرئی هیچ مدرک ایشان نشود و هیچ حاصلی از مرئی بدست نیارند و غیر از وجدان رویت و غیر التذاذ دیدن هیچ چیز از مرئی نقد وقت ایشان نشود بیت عنقا شکار کس نشود دام باز چین ÷ کاینجا همیشه باد بدست است دام را ÷ نقصانی که در رویت متوهم میگردد احاطه و ادراک مرئی است که در آن موطن مفقود است بجز ثبوت رویت بجهت و التذاذی که رائی را از آن رویت حاصل شود هیچ نقص و قصور ندارد بلکه کمال انعام و احسان مرئی است که جمال بی کمال خود را بسوختگان نائره محبت جلوه گر سازد و بزلال وصال رویت ایشان را تسکین و سیراب گرداند هیچ نقص و قصور بجناب قدس تعالی عائد نشود و هیچ جهت و احاطه آنجا پیدا نگردد مصراع این ظرف بتقدیر کمال او نقصانست ÷ و زین ظرف شرف روزگار من باشد ÷ یا آنکه گوییم که مقابله و محاذات اگر در حصول رویت شرط باشد باید که چنانچه که در جانب مرئی شرط است در جانب رائی نیز شرط باشد زیرا که مقابله نسبتی است که بمتقابلین قائم است که رائی و مرئی باشند پس لازم آمد که

حضرت حق سبحانه هم اشیا را نه بیند و صفت رویت اشیا او را ثابت نباشد تعالی و تقدس آن مخالف نصوص قرآنی ست قال الله تعالی والله بما تعملون بصیر و هو السمیع البصیر و سیری الله عملکم و ایضاً مستلزم نقص ست و سلب صفت کامله ست از وی تعالی سوال اگر گویند که رویت در واجب تعالی عبارت از علم اوست باشیا امری دیگر ورای علم که مستلزم جهت بود نیست جواب گوئیم که شک نیست که رویت از صفات کامله ست و باستقلال مر واجب را سبحانه بنصوص قرآنی ثابت ارجاع آن بعلم خلاف ظاهر ست ولو سلم که از اقسام علم بود عدم اشتراط محاذات در وی لازم نمی آید گویا علم دو قسم ست که محاذات معلوم در وی شرط نیست و قسمی دیگر آنست که محاذات در آنجا مشروط ست که مسمی برویت ست و آن در ممکنات اعلای اقسام علم ست که در مرتبهٔ اطمینان قلب ست در معقولات از معارضهٔ وهم امنی حاصل نیست محسوس است که ازین معارضه وارسته ست و ازین ظلمه برجسته و ازین جاست که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوة والسلام باوجود ایمان و یقین باحیای موتی سوال رویت احیای موتی نمود تا اطمینان قلب بآن حاصل فرماید باید دانست رویت که از صفات کامله ست هرگاه در واجب تعالی کائن نبود در ممکن از کجا بیاید زیرا که هر کمالی که در ممکن ظهور نموده ست عکس آن کمال ست که در مرتبه حضرت او تعالت و تقدست کائن و ثابت بوده خدا نکند که در ممکن بود در واجب نباشد تعالی و تقدس چه ممکن فی حد ذاته نقص ست اگر کمالی ست در وی عاریتی ست از مرتبهٔ حضرت وجوب تعالت و تنزهت که همه خیر و کمال ست بیت نیاوردم از خانه چیزی نخست ٭ تو دادی همه چیز و من چیز تست و جواب دیگر مر اصل سوال را گوئیم که این اعتراض در وجود واجب هم متمشی ست تعالی و تقدس در رنگ نفی رویت نفی وجود هم میباید ازان جناب قدس خداوندی جل شانه پس این اعتراض صادق نبود که مستلزم محال عقلی ست بیانش آنست که اگر حضرت حق سبحانه موجود باشد البته در جهتی از جهات این عالم بود در فوق خواهد بود یا در تحت یا قدام خواهد بود یا خلف در یمین خواهد بود یا در شمال و آن مستلزم احاطه و تحدید ست که مستوجب نقص است که منافی الوهیت ست تعالی و تقدس عن ذلک سوال تواند بود که در جمیع جهات عالم بود و احاطه و تحدید لازم نیاید جواب گوئیم در جمیع جهات عالم بودن نفی احاطه و تحدید نمی نماید چه برین تقدیر هم البته ورای عالم خواهد بود زیرا که ورائیت لازم

غیبیت است و الاشان شتان ازان قضیۂ مقررۂ ارباب معقول است و آن مستلزم تجدید است پوشیده نماند که
نقصے ازین قسم شبهات زده اند و ده غیر حقه التزام فرق است درمیان احکام غیبیت و احکام شهادت و عدم
قیاس کردن است غائب را بر شاهد چه تواند بود که بعض احکام در شاهد صادق باشند و در غائب کاذب
و در شاهد کمال باشند و در غائب نقص زیرا که تباین احکام است علی الخصوص که در میان مواطن
بودن بعید بود ما للتراب و رب الارباب حضرت حق سبحانه انصاف و باد که باین توهمات و تخیلات
مشتبه انکار نصوص قرآنی نماید و تکذیب احادیث صحاح نبوی نکنند ایمان باین قسم احکام منزله
باید آورد و کیفیت آنرا مفوض بعلم بیچون حواله باید نمود و قصور ادراک کیفیت آنرا بخود راجع باید دانست
نه آنکه ادراک خود مقتدا ساخته نفی آن احکام باید کرد که از سلامتی و صواب دور است تواند بود
که غیر ها ے بسیار که در نفس امر صادق باشند از ادراک عقول ناقصۂ ما مستبعد بوند عقل اگر
کفایت میکرد مثل ابی علی سینا که مقتداے ارباب معقول است در جمیع احکام عقلیه محق مے بود
و غلط نمیکرد و حال آنکه در یک مسئلۂ الواحد لا یصدر عنه الا الواحد آنقدر غلط کرده است که بر ناظر
منصف بادنی تامل واضح است درین مقام امام فخر رازی طعن او مینماید و باین عبارت ایراد میکند

والعجب ممن یفنی عمره فی تعلیم الالة العاصمة عن الخطاء فی الفکر و تعلمها ثم اذا جاء الی هذا المطلب

الاشرف وقع منه شیاء یضحک منه الصبیان علماے اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم
اثبات جمیع احکام شرعیه دارند معقول المعنی باشند آن احکام یا نه و بعلت عدم دریافت
کیفیت آنها نفی آن احکام نمے نمایند مثل عذاب قبر و سوال منکر و نکیر و پل صراط و میزان
اعمال و امثال آنها که عقول ناقصه از ادراک آن عاجز اند این بزرگواران مقتداے خود کتاب
و سنت را ساخته اند و عقول را تابع آن گردانیده اگر توانند ادراک نمود فبها و الا قبول احکام
شرعیه مے نمایند و عدم ادراک خود را محمول بر قصور فهم خود میدانند نه در رنگ دیگران
که هرچه عقول شان قبول کنند و توانند دریافت قبول مے نمایند و هرچه در درک عقول شان
نه در آید قبول نمے نمایند مگر نمے دانند که بعثت انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات بواسطۂ
قصور عقول است از بعضے مطالب مرضیۂ مولاے بیچون و بیچگونه عقل هرچند حجت است
اما حجت کامله نیست حجت کامله بعثت انبیا تمام شده است علیهم الصلوات

والتسلیمات قال اللہ تعالیٰ وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا اما بر سر اصل سخن رویم و گوییم کہ در رویت
شاہد ہر چند مقابلہ و محاذات شرط بود اما تواند بود کہ در غائب این شرط نبود چنانچہ غائب موجود
ست و در ہیچ جہتے از جہات موجودات نیست مرئی بے رویت رائے از جہات منزہ ست بعد
رویت نیز ہیچ جہت او را ثابت نباشد مقابلہ و محاذات آنجا مفقود بود اینجا کہ امام تشبیہ و استحالہ
ست رویت بیچون ہم بیچون ست چہ چون را بہ بیچون راہ نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاہ
آن رویت بیچونی را بر رویت چونی کہ مرئیات چون تعلق ست قیاس کردن نامناسب ست
و از انصاف دور واللہ سبحانہ الموفق للصواب **مکتوب چہل و ہفتم** بمولانا سلطان سرہندی کہ
در علو شان قلب و منع ایذای آن نقل بالمعنی الحمد للہ رب العالمین و الصلوۃ و السلام علی
رسولہ محمد و آلہ اجمعین اما بعد فاعلموا ان القلب جار اللہ سبحانہ و لیس الشیٔ اقرب الی جنابہ
قدسہ کالقلب فایاکم و ایذائہ ای قلب مومنا کان او عاصیا فان الجار و ان کان عاصیا
یحمی فاحذروا من ذلک ثم احذروا فانہ لیس بعد الکفر الذی ہو سبب ایذاء اللہ سبحانہ ذنبا
مثل ایذاء القلب فانہ اقرب ما یصل الیہ سبحانہ فان الخلق کلہم عبید اللہ سبحانہ و الضرب
و الاہانۃ لعبد ای عبد کان یوجب ایذاء مولاہ فما شان مولی الذی ہو المالک علی الاطلاق فلا
یتصرف فی خلقہ الا بالقدر الذی مرضاتہ لیس بداخل فی الایذاء بل ہو امتثال لامر
اللہ تعالیٰ مثل الزانی البکر جلدہ مائۃ سوط فلو زاد احد علی مائۃ سوط کان ظالما و داخلا فی
الایذاء ثم اعلموا ان القلب افضل المخلوقات و اشرفہا و کمال الانسان افضلہا
لاجمالہ و جمعہ ما فی العالم الکبیر کذلک القلب بجامعیتہ ما فی الانسان و کمال
بساطتہ و اجمالہ و کلما کان الشیٔ اشد اجمالا و اکثر جمعیۃ یکون اقرب الی جنابہ
تعالیٰ و ان ما فی الانسان اما ہو من عالم الخلق او عالم الامر و القلب برزخ
و فی مراتب العروج یعرج الانسان الی اصولہ مثلا یکون عروجہ اولا الی الماء
ثم الی النار ثم الی اصول اللطائف ثم الی الاسم الجزئی الذی ہو ربہ ثم الی
قلبہ ثم الی ما شاء اللہ تعالیٰ بخلاف القلب فانہ لیس لہ اصل یعرج
الیہ بل یکون العروج منہ اولا الی الذات تعالیٰ و انہ

باب غیبة الهویة لکن الوصول من طریق القلب وحده بغیر ذلک التفصیل متعسر بل انما
تیسر الوصول بعد من اتمام ذلک التفصیل الاتری ان الجامعیة والتوسعة فیه انما
یکون بعد طی تلک المراتب التفصیلیة والمراد من القلب ههنا هو القلب الجامع
البسیط لا المضغة الجمعیة

مکتوب چہل و ششم فی العروج والنزول الی حضرت مخدوم زادہ
خواجه محمد سعید مدظله العالی نقل بالمعنی نحمده ونستعینه ونصلی علی سیدنا ومولانا شفیع ذنوبنا
محمد وآله واصحابه اعلموا ان سبحانه وتعالی اظهر علی ان فی الکائنات نقطة هی مرکز العالم الظلی
وتلک النقطة اجمال لجمیع العالم والعالم بتمامه تفصیل لذلک الاجمال وتلک النقطة
کالشمس فی السماء بها تنور ما فی الافاق فکل ما یصل الیه الفیض منه سبحانه یکون بتوسل تلک
النقطة وتلک النقطة محاذیة لنقطة غیب الهویة وتلک النقطة کائنة فی مرتبة
النزول فما لم یکن النزول فی هذه المرتبة من الهبوط والاسفلیة لایکون العروج الی تلک
المرتبة المسماة بغیب الهویة وهذا النزول فی الدعوة والتکمیل وفی ذلک النزول
الذی یکون بمرتبة تلک النقطة تخیل کان الوجه الی العالم والمنظر الیه سبحانه وظن ان
هذا التوجه الی العالم والانقطاع عنه سبحانه انما هو الی الموت فاذا جاء وقت
الوصال انعکس الحال ففی هذه النشأة الفراق والشوق من الجانبین والملاقاة
انما یکون بعد الموت وظهر معنی الحدیث القدسی الا طال شوق الابرار الی
لقائی وانا الیهم لاشد شوقا واعلم انه مع تحقق النزول فی هذه المرتبة لیس
بین السالک وبین الله سبحانه حجاب بل الحجب کلها مفقودة ولکن التوجه الیه سبحانه مفقود
بل التوجه یکون بتمامه الی الخلق فهذه مقام الدعوة وقد یقع النزول من تلک
النقطة التی هی مرکز دائرة العالم الظلی الی النقطة التی هی مرکز دائرة العلم وهو
مقام الکفر بالله والانکار عنه سبحانه وعن انبیائه صلی الله تعالی علیهم وسلم وعن الله
تعالی یقع العروج عن تلک النقطة الی مرکز دائرة الاصل التی هی دائرة مقامات الانبیاء
علیهم السلام وتلک النقطة التی ذکرناها ظلمانیة غایة الظلمة فالنزول فی ذلک المقام
تنویره واشراقه امر عظیم القدر ومقابلها نقطة الاسلام وهی النقطة التی یقع العروج الیها

بعد ہذا التنزول الظلمائی و مصباح مشکات النقطة الظلمانی لا الہ الا اللہ والسلام مکتوب جلیل و ہمیشہ بسلطان وقت منظلہ در اسرار دعاء جمیعت عامہ و صلحا - کمترین دعاگویان احمد معروض میدارد کہ سکان حلاد رگاہ و خادمان والا بارگاہ اظہار شکستگی و تیز مندی می نماید و شکر نعمت امن و امانی کہ بدولت و اقبال بندگان شامل حال عوام و خواص است بجا می آرند و در اوقات و آوان مظنہ اجابت دعا و زمان اجماع فقرا فتح و نصرت عسکر ظفر قرین میخواہند زیرا کہ ہر کسے را بہر کارے ساختند * کہ خبث دیگار خانہ خداوندی ممنوع ست کار یکہ بلشکر غزا و جہاد مربوط ساختہ اند تقویت و تائید پایہ دولت قاہرہ سلطنت ست کہ ترویج شریعت غرا منوط بآن ست کہ الشرع تحت السیف گفتہ اند و ہمین کار جلیل الاعتبار نیز مربوط بلشکر دعا ست کہ ارباب فقر و اصحاب بلا اند چہ فتح و نصرت دو قسم ست قسمے ست کہ آنرا مربوط باسباب ساختہ اند و آن صورت فتح و نصرت کہ تعلق بلشکر غزا دارد و قسم دیگر حقیقت فتح و نصرت ست از نزد مسبب الاسباب و کریمہ و ما النصر الا من عند اللہ اشارت بآن ست تعلق بلشکر دعا دارد پس لشکر دعا بواسطۂ ذل و انکسار خود از لشکر غزا اسبقت نمود و از سبب بمسبب دلالت فرمود ع بندہ ز شکستگان ازین میدان گوی * و ایضاً دعا رد قضا مینماید چنانچہ مخبر صادق فرمودہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام لا یرد القضاء الا الدعاء و سیف و جہاد این قدرت ندارد کہ رد قضا نماید پس لشکر دعا با وجود ضعف و شکستگی بقوت تیز آمد از لشکر غزا و نیز لشکر دعا چون روح ست مر لشکر غزا را و لشکر غزا قالب ست مر او را پس لشکر غزا را از لشکر دعا چارہ نبود کہ قالب بی روح قابل تایید و نصرت نباشد ازینجا ست کہ گفتہ اند کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یستفتح بصعالیک المہاجرین یعنی پیغمبر ما طلب فتح و نصرت میفرمود بتوسل فقرا مہاجرین با وجود لشکر غزا و استیلائے محاربان پس فقرا کہ لشکر دعا اند با وجود خواری و زاری و بے اعتباری کہ الفقر سواد الوجہ فی الدارین گفتہ اند در روزگار بکار مے آیند و با این بے اعتباری اعتبار پیدا میکنند و از ہمگنان و ہمکاران پیش قدم میگردند مخبر صادق فرمودہ علیہ من الصلوات اتمہا کہ فردا سے قیامت خون الشہدا را با سیاہی علما وزن کنند پلہ آن سیاہی راجح آید سبحان اللہ و بحمدہ این سیاہی و این سیاہ روی باعث عزت و سرخروئی ایشان گشت و پایہ ایشان را از

حضیض باوج رسانیدنی است بتاریکی دویدن آب حیات است ** شاعری گوید ** غلام خویشتنم خود
لاله رخساری ** سیاه روئی من کرد عاقبت کاری ** هر چند این کمترین شایان آن نیست که خود را
در امداد لشکر دعا داخل سازد لیکن مجبر بسم فقر و احتمال اجابت دعا خود را از دعا دولت
قاهره فارغ نمیدارد و بلسان حال و قال بدعا و فاتحه سلامت رطب اللسان میباشد ربنا
تقبل منا انک انت السمیع العلیم ** مکتوب چهل و هشتم ** بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی
در سر اقربیت او تعالی در بیان آنکه انکشاف کننده ذات بعلم حضوری است ** بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی معامله اقربیت او تعالی بعلم حضوری مربوط است که
تعلق باصل معلوم دارد نه بظلی از ظلال معلوم و بصورتی از صور آن که نصیب علم حصولی است
پس علم حصولی فی الحقیقت علم نفس شئ نباشد بلکه علم بصورتی از صور آن شئ باشد و نسبت بنفس آن
شئ جهل متحقق بود سبحان الله جهل به شئ را علم بآن شئ گفته اند ما نا که صورت و ظل شئ را عین شئ
تصور نموده علم صورت شئ را علم شئ دانسته اند و آن ممنوع است و دعوی عینیت غیر مسموع زیرا که
شئ و صورت شئ با یکدیگر نسبت اثنینیت دارند و هر جا که نسبت اثنینیت ثابت است تغایر
لازم الاثنان متغایران قضیه مقرره ارباب معقول است ایضاً علم بصورت شئ چگونه مستلزم
علم شئ کما هو بود که صورت شئ تمثال ظاهری است که تلبیس باحکام مرات نموده ظهور پیدا
کرده است و بسا از دقایق و اسرار شئ است که در صورت نامی و نشانی از آنها نیست ؎
گر مصور صورت آن دلستان خواهد کشید ** حیرتی دارم که نازش را چسان خواهد کشید ** کاش
ظاهر شئ بصرافت خود در صورت شئ ظاهر شود و باطن موقوف هر گاه ظاهر شئ رنگ محل مرات را
تلبیس نموده بصورت شئ ظهور نماید یقین است که ظاهر بصرافت خود نمی ماند بلکه هیئتی دیگر پیدا میکند
پس صورت چنانچه از اهل باطن شئ محروم است از ظاهر شئ نیز محروم بود پس ناچار علم آن صورت مستلزم علم
آن شئ کما هو نباشد بالجمله معلوم فی الحقیقت آنست که در ذهن کائن باشد و در ذهن چون صورت
کائن است معلوم هم همان صورت باشد و صورت را هر گاه باشئ نسبت تغایر پیدا شد علم صورت مستلزم
علم شئ کما هو نگشت علم حضوری است که حاضر در آنجا نفس شئ است نه ظلی و صورتی آن چنانکه در بیان تعقل نگشته
است پس معلوم در این علم نفس شئ بود نه صورتی از صور آن شئ پس علم حضوری اشرف بود

بلکه علم بجهان باشد و بس ماسوای علم حضوری آنچه بود جهل باشد که بصورت علم خود را نموده است جهل مرکب
است که جهل خود را علم میدانند و نمیدانند که نمیدانند پس علم حصولی را بذات و صفات واجبی تعالی
و تقدس راه نبود و ذات و صفات واجبی تعالی و تقدس با نعلم معلوم نباشد چه این علم فی الحقیقة علم
بصورت معلوم است نه بنفس معلوم چنانچه گذشت و صورت را در آن حضرت جل سلطانه راهی نیست
تا علم صورت را علم اصل صورت نموده آید هرچند بعضی گفته اند که حق را جل سلطانه مثل نیست اما مثال
هست لیکن این صورت مثالی اگر ثابت شود غیر صورت منهی است که بعلم تعلق دارد تواند بود که در مثال
که اوسع مخلوقات است صورت کائن باشد و در ذهن ثابت نبود حدیث قدسی لا یسعنی ارضی ولا
سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن مخصوص بقلب بنده مومن است که معامله آن از سائر
ناس جدا است که بفنا و بقا مشرف گشته است و از حصول وا رسته بحضور پیوسته است آنجا اگر گنجایش
است باعتبار حضور است نه باعتبار حصول هیچ در کدام آئینه در آید او + باید دانست که در علم حضوری
اتحاد عالم و معلوم است پس زوال این علم از عالم روا نبود که معلوم نفس وی است که از وی منفک نیست
بلکه علم هم در آنجا عین عالم است و عین معلوم انفکاک چه گنجایش دارد و باید دانست که در علم حضوری
چون معلوم نفس شئی است نه صورت وی ناچار معلوم در آنجا چنانچه هست منکشف میگردد کما هو
در علم می در آید و بکنه معلوم میگردد چه کنه شئی عبارت از نفس شئی است و چون جمیع وجوه اعتبارات
ساقط شده و نفس ذات ماند که حاضر مدرک است کنه آن معلوم گشت بخلاف علم حصولی که معلوم در آنجا وجوه
اعتبارات شئی است که صور و اشباح شئی اند نه نفس شئی چنانچه گذشت پس معلوم در آنجا کنه شئی نبود و
شئی بکنه معلوم نگردد غایة ما فی الباب در علم حصولی هم انکشاف شئی است و هم درک شئی و در علم حضوری
هم انکشاف شئی هست اما درک شئی نیست پس کنه معلوم منکشف گردد اما مدرک نشود و پوشیده نماند
که چون علم حضوری نسبت بذات واجبی جل سلطانه ثابت گشت کما مر لازم می آید که کنه ذات
واجبی جل سلطانه منکشف گردد و ذات واجب تعالی کما هو معلوم شود و این خلاف مقرر علماست
گوئیم که این علم حضوری که بذات واجب تعالی تعلق گرفته است در رنگ رویت است که نسبت بواجب تعالی
اثبات میکنند که انکشاف آنجا هست و درک مفقود است در علم هم انکشاف باشد و درک مفقود بود
هرگاه رویت بذات واجبی تعالی تعلق کنند علم چرا تعلق نکنند که از رویت الطف است محدود ادراک است

که مستلزم احاطه است نه در انکشاف لا تدرکه الابصار غیر محدود و نظر محمول لا تراه الابصار سوال چون درک
حاصل نشود انکشاف بچه کار آید گوییم مقصود از انکشاف التذاذ ادراکی است که حاصل است
و درک بود یا نبود سوال انکشاف بی درک چگونه مستلزم التذاذ باشد جواب علم بانکشاف
کافی است در التذاذ درک باشد یا نباشد آنکه گوییم درک در ان موطن حاصل است اما مجهول الکیفیه
درکی که منفی است و الله سبحانه اعلم همان است که کیفیت آن در علم در آید و احاطه معلوم نماید
لا یحیطون به علما که مناسب علم حصولی است اگر درک در علم حضوری نبود در علم حصولی از کجا آید
که در ظل انچه هست از مرتبه اصل مستفاد است لیکن درک در اصل مجهول الکیفیه است و در ظل
معلوم الکیفیه **مکتوب چهل و نهم بجناب حضرت میر محمد نعمان** در روی یافته در آنکه علم حضوری که عارف
را بخود بود با و تعالی تعلق گیرد الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی باید دانست که علم حصولی
نسبت بآفاق است و علم حضوری نسبت بانفس و چون معامله اقربیت او تعالی بعارف تمام المعرفه
رو دهد و بآن مقام عالی متجلی گردد این انفس در حق او حکم آفاق پیدا کند و علم حضوری آن بعلم
حصولی متبدل گردد درین وقت اقربیت او سبحانه حکم انفس پیدا میکند و علم حضوری که او را بانفس
تعلق داشت بآن اقربیت تعلق پیدا میکند نه بآن معنی که خود را عین واجب داند تعالی و ما نیکه متعلق
بنفس اوست بعینه متعلق بواجب انگارد سبحانه این خود معامله توحید است و در مقامات قرب تعلق دارد
که نهایت قرب اتحاد است اقربیت دیگر است و کار و بار آن دیگر از اتحاد و باید گذشت و باثنینیت
باید آمد تا اقربیت متصور شود قاصری از لفظ اثنینیت در توهم افتد و اتحاد را فوق آن داند
اثنینیتے که بدون اتحاد است مقام عوام کالانعام است و این اثنینیت که هزاران فریب بر اتحاد دارد
و مقام انبیای کرام است علیهم الصلوات و التسلیمات چنانچه صحوی که در ان سکر است حال عوام است
و صحوی که بعد از سکر است مقام خواص بلکه اخص خواص چنانچه اسلام که پیش از کفر طریقت است
اسلام عوام اهل اسلام است و اسلامی که بعد از کفر طریقت است اسلام اخص الخواص عجائب معاملات
هر چند عارف خود را واجب نداند تعالی اما علم حضوری که بنفس عارف تعلق داشت بواجب تعالی
تعلق پیدا میکند و علم نفس او که حضوری بود علم حصولی میگردد ع در عشق چنین بو العجبی ها باشد عقل و عقیل بیچے

باین حقیقه نبرد که راجع تبیع ضدین سازد عارفی گوید عرفت ربی بجمع الاضداد ربنا آتنا من لدنک رحمة

وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاهم بقاضی نصرالله صدور یافته در فرق
میان استدلال علماء راسخین است.لال ارباب ظاهر از اثر بموثر واست.لال از اثر بموثر و از مخلوق
بخالق جل سلطانه هم کار علماء ظواهر است و هم کار علماء راسخین که کمل ورثه انبیا اند علیهم الصلوات
والتحیات علماء ظواهر از علم بوجود مخلوق علم بوجود خالق پیدا میکنند و وجود اثر را دلیل بر وجود موثر
ایمانی و یقینی بوجود موثر حاصل مینمایند. و علماء راسخین که درجات کمالات ولایت را قطع کرده
بمقام دعوت که خاصه انبیاست بالاصالت علیهم الصلوات والتسلیمات رسیده اند نیز بعد از
حصول تجلیات و مشاهدات استدلال از اثر بموثر مینمایند. و ایمانی ازین راه نیز بموثر حقیقی پیدا
میکنند چه در آخر کار دانسته اند که هر مشهود که متجلی شده بود ظلی از ظلال مطلوب بوده که شایان
نفی و مستحق عدم ایمان است و یقین کرده اند که ایمان به بیچون بی استدلال درین موطن میسر نیست ناچار
رو باستدلال می آرند و مطلوب بیچون را از ظلال طلب مینمایند. و چون این بزرگواران رشته محبت با بیچون
قدس قوی دارند و ماسوی را فدای محبت مطلوب حقیقی ساخته اند ناچار بحکم المرء مع من احب از راه استدلال
بمطلوب حقیقی میرسند و از تنگنای تجلیات و ظهورات که مشوب بظلال است وارسته باصل الاصل
می پیوندند و مقامی که آنجا علم علماء ظواهر میرسد. این بزرگواران بقلاب محبت منجذب گشته خود با نیز
واتصال بیچونی پیدا میکنند این فرق از راه محبت آمد هر که محبت است از غیر محبوب گسسته است بمحبوب
می پیوندد و هر که این محبت ندارد و بعلم کفایت میکند و آنرا مغتنم میدانند بلکه جائیکه آن بزرگان
خود با میرسند علم ایشان هم بآنجا نرسد نهایت علم بر نقطه محبت تا دید مطلوب است و آنکه واصل بمطلوب است
یا مطلوب هست حیثیت هیچ دقیقه را نگذارد که نصیب نشود و بزرگی گوید ع بنده با حق نه چیز شایسته است
و لله المثل الاعلی بنده باید شد و از بندگی ماسوی آزاد رست والله سبحانه الموفق مکتوب پنجاه و یکم
بملا شیر محمد لاهوری صدور یافته در فرق میان تصدیق قلبی و یقین آن الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی سوال بعضی از محققان متکلمین که حقیقت ایمان گرویدن دل گفته اند مومن به
معنی آن چیست و گرویدن عبارت از نفس تصدیق و یقین قلب است بمومن به یا امر زائد است بر نفس
تصدیق و یقین دل بآن مصدق جواب گرویدن دل ورای یقین دل است هر چند ورای تصدیق نیست
تصدیق منطقی است بر آن یقین بعد از حصول یقین گاه از وی حالت خلو بود و تسلیم و انقیاد بود مومن

یا جحود و انکار بآن و علامت تسلیم و انقیاد رضای قلب است بمومن به و انشراح صدر است بآن و علامت
جحود و انکار کراهت قلب است بمصدق به و تنگی سینه است بآن قال الله تبارک و تعالی فمن یرد الله
ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء
کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون و حصول تسلیم و انقیاد در قلب مومن به
بعد از حصول تصدیق و یقین بآن بمحض موهبت الهی است جل سلطانه و بصرف کرم نامتناهی
اوست تعالی ازینجاست که ایمان را موهبت الهی گفته اند جل شانه و منشاء جحود و انکار بعد
از حصول تصدیق و یقین بمصدق به رسوخ و تمرن صفات ردیه نفس اماره است که بحب جاه
و علو و ریاست خود مجبول است و بعدم قبول تبعیت و تقلید دیگری مطبوع میخواهد که همه او را
تصدیق نمایند و گرویده او و تقلید و تبعیت دیگری نکند و تسلیم و انقیاد احدی ننماید و ما ظلمهم
الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون الله تعالی جمعی را بمحض فضل و کرم خویش ازین مرض جبلی
برآورده به تسلیم و انقیاد و تقلید انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات که مدات صراط مستقیم اند
مشرف ساخته و موعود بجنات نعیم گردانید که دار رضای اوست تعالی و گروهی را بطور آنها گذاشت
و بقهر و جبر ازان رذائل طبیعی نه برآورده باین دولت نکشید لیکن در بیان صراط مستقیم و در ارشاد
و انذار بمصدق و مکذب و مطیع و عاصی بارسال رسل و انزال کتب ابلاغ مبین فرموده حجت را بر همه
درست نمود. مکتوب پنجاه و دوم بفقیر محمد هاشم کشمی در فنای قلب و نفس و زوال علم حصولی و حضوری
در وجدانیه فنا عبارت از نسیان ماسوای حق است سبحانه و ماسوی دو قسم است آفاق و انفس نسیان
آفاق عبارت از زوال علم حصولی است نسبت بآفاق و نسیان انفس عبارت از زوال علم حضوری است
نسبت بانفس چه علم حصولی بآفاق تعلق دارد و علم حضوری بانفس زوال علم حصولی اشیا مطلقا هم حضرت
عسر دارد که نصیب اولیاست اما زوال علم حضوری مطلقا بسیار عسر است و نصیب اکمل کمل است از
اولیا نزدیک است که تجویز آن بلکه تصور آن بر اکثر عقلا محال نماید چه علم حضوری در مدرک بآن مدرک سوفسطائی
انکار نفسیه حضور شئی بر نفس شئی ضروری است نزد شان پس زوال علم حضوری نزد ایشان اگرچه یک لحظه باشد
مجوز نبود فکیف که زوال این علم مطلقا شود بحیث لا یعود ابدا و نسیان اول که نسبت بعلم حصولی است بفنای
قلب تعلق دارد و نسیان ثانی که نسبت بعلم حضوری است مستلزم فنای نفس است که اتم و اکمل است و حقیقت فنا درین

موطن است و فنای اول که احصول است مر این فنا را که ظل است مراد و راجع علم حصولی فی الحقیقت ظل
علم حضوری است پس ناچار فنای آن ظل فنای این بود و حصول این فنا نفس بمقام اطمینان می آید
و از حق جل و علا راضی و مرضی میگردد و لیعد از بقا و رجوع بعالم بتکمیل و ارشاد به او تعلق میگیرد و جهاد
دعوا او را میسر میگردد با طبائع مختلفه عناصر اربعه که ارکان بدن اند هر یکے تقاضای امری از امور
نماید و خواهش شیء از اشیا میکند و هیچ یکی از لطائف بدن را این دولت میسر نیست او است که
که انانیت ابلیسیه را که ناشی از عنصر ناری است بسیاست باصلاح می آرد و قوت شهویه و غضبیه و
سائر اوصاف ذمیمه را که بهائم و سائر حیوانات را از ان شرکت است بحسن تربیت باعتدال می آرد
سبحان الله لطیفه که بدترین لطائف بوده است بهترین اینها میگردد قال علیه الصلوة والسلام
خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا تنبیه علامت نسیان ماسوی از قلب قبول
آن نمایند و علامت زوال علم حضوری بنفس عالم انتفاء عالم است بالکل عینا و اثرا تا زوال علم
و معلوم از وی متصور شود چه عالم و معلوم در ان موطن نفس عالم است تا نفس عالم زوال
نپذیرد علم و معلوم منتفی نگردد و فنای اول فنای آفاق است و فنای ثانی فنای نفس که حقیقت
فنا است مکتوب پنجاه و سوم الی حضرت مخدوم زاده خواجه محمد المعصوم مدظله فی زوال العین
والاثر وجودا او شهودا و بیان ذلک بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی هل اتی علی الانسان
حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا ایها الحبیب قد اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن
شیئا مذکورا لا عینا ولا اثرا لا شهودا ولا وجودا ثم بعد ذلک ان شئت حیا بحیاتک
و باقیا ببقائک متخلقا باخلاقک بل صار باقیا بک بفضلک فی عین الفناء
و فانیا فی عین البقاء لتلازمهما و حصول کمال کل واحد منهما بوجود الآخر مثله
انسان القی فی معدن الملح حتی صار شیئا فشیئا منصبغا باحکام الملح الی ان صار کله
ملحا ما بقی منه عین ولا اثر فلو لم یبق قبله قطعه و حل اکله و بیعه و شراؤه ولو بقی
منه عین او اثر لما جاز ذلک و انعم ما قال فی الشعر الفارسی سگی کاندر نمک
زار او فتد گم گردد اندر وی + من این دریای پر شور از نمک کمتر نمیدانم + اخوان قلت انک قد کتبت
فی المکاتیب والرسائل ان زوال العین والاثر انما یکون شهودا یا لا

وجوداً بالاستلزام الاتحاد والزندقة ورفع الاثنينية الثابتة بين العبودية والربوبية
ثم ما معنى زوال العين والاثر في الوجود ايضاً حالنا قلت انصباغ الشيء بحيث
لم يبق احد منهما متخلعاً عن احكامه ومنصبغاً باحكام الآخر يوجب رفع الاثنينية عليهما
حتى يكون الحاداً وزندقة فان الانسان الملقى في معدن الملح ما اتحد مع الملح
وما زال الاثنينية بل حصل له من جوار الملح وسلطانه فناء عن نفسه وعن صفاته
وبقاء بالملح واحكامه مع بقاء الاثنينية غاية ما في الباب ما هذه الا هذه الاثنينية
تشبه باثنينية الظل مع الاصل لا استقلال لها وتلك الاثنينية الزائلة نوع
الاستقلال في نظر العوام فالاثنينية باقية بعد فلا اتحاد ولا زندقة واما
ما وقع في الكتب والرسائل من الزوال الوجودي محمول على تصور فهم العوام
فانهم يفهمون منه رفع الاثنينية ويقعون في الالحاد والزندقة تعالى الله
عما يقولون الظالمون علواً كبيراً ايبقى ان الشبح الذي يفنى من ذلك الانسان
بعد صيرورته ملحاً كما هو في الحقيقة صورة الملح الذي انصبغ ذلك الانسان
بصبغه لا صورة الانسان الا انه قيس ذلك الملح المحكي بمقياس شبح ذلك الانسان
وصور بصورته لا انه يفنى شبح الانسان فيبقى اثره تنبيه ذلك الشبح في العلم
الذي قيس بمقياس صورة الانسان ممكن بل واقع واما ما نحن بصدده فليس
كذلك فلله المثل الاعلى فهو سبحانه لا يتحد مع شيء ولا يتحد معه شيء ولا يتصل
بالاشياء ولا ينفصل الاشياء عنه تعالى والاشياء ايضاً غير متصلة به
سبحانه ولا منفصل عنه سبحانه من لا تغير في ذاته ولا صفاته ولا في اسمائه
بحدوث الاكوان فهو سبحانه الآن كما كان على صرافة التنزيه والتقديس فهو
تعالى قريب من العالم بالقرب والمعية المجهولة كيفيتهما لا كقرب الجسم مع الجسم
ولا كقرب الجسم مع العرض بالجملة صفات الامكان وسمات الحدوث كلها
مسلوبة عن جنابه قدسه عروج الاولياء لا يزيد في قربه سبحانه للعبد ووصول
الاصفياء لا يحصل اتصاله مع الله والفناء والبقاء احوال العرفاء غير انهما

العقلاء و زوال العین و الاثر له معنے لا نفهمه الا من رزق له ذلک کما ینبغی تحقیق
فاستمع کلام هذه الطائفة بحسن الظن و القبول و لا تفهم منه مدلوله الظاهر و
معناه المطابقی فانه ربما تغلط فیه غلطا فاحشا فتضل فتضل و الله سبحانه
الموفق الملهم الصواب فان قلت قد جوزت زوال العین و الاثر من الانسان
فما تقول فیما جاء فی القرآن المجید فی شان خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی و ما جاء فی حدیث النبی صلی الله علی مصدره اتم
الصلوة و السلام انما انا بشر مثلکم اغضب کما یغضب البشر ولیس هذا الا بقاء الاثر
من الانانیة قلت لیس کذلک و لا دلالة علی بقاء الاثر الا انه لما ارید
ارجاع الانسان الکامل بعد الفناء و البقاء الی العالم و دعوة الخلق الی الحق
سبحانه رکبت معه الصفات البشریة و الخصائص الانسانیة الزائلة بعد کسر صورة تلک
الصفات لتحصل المناسبة بینه و بین العالم بعد ما زالت و لیفتح الله باب الافادة
و الاستفادة بینه و بین العالم بتلک المناسبة و الحکمة الاخری بهذه الصفات البشریة
و ابقائها بعد زوالها ابتلاء المکلفین و اختبار المدعوین لیمیز الخبیث من الطیب
و یتمیز المکذب من المصدق و یحصل الایمان بالغیب بعد ما لبس الامر و ستر الحال
برجوع تلک الصفات قال الله تبارک و تعالی و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا
و للبسنا علیهم ما یلبسون فان قال قائل ما معنے زوال العین و الاثر من الانسان
الکامل و الحال ان ظاهره دائم علی الصفات البشریة یاکل و یشرب و ینام و یستوی الی
قال الله تعالی فی شان الانبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و ما جعلناهم جسدا لا یاکلون
الطعام قلت الفناء و البقاء من الصفات الباطن لا تعلق للظاهر بهما بالاصالة فان
الظاهر دائم علی احکام و الباطن یتحلی و یتلبس فان قیل لطائف الباطن متعددة
کلها تتحقق بالفناء و البقاء ام بعض منها قلت تحقق بهما انما هی لطیفة النفس التی هو
فی الحقیقة حقیقة الانسان المشار الیها باشارة قول انا فهی الامارة بالسوء ابتداء
و المطمئنة آخرا و القائمة بعداوة الرحمن جل شانه ابتداء و الراضیة عنه المرضیة انتهاء

نسبی شر الاشرار و خیر الاخیار فان شر و شر ابلیس و زار خیره علی خیر اہل التمیع و اتقیاء لیس بشیء فلیس معنی الفناء الزوال الوجودی و معنی البقاء ما قد یجوز زوال الامکان عن الممکن راسا و حصول الوجوب له ثانیا فانه محال عقلا و القول بذلک کفر بلی ہو خلع و لبس و لیس ہے ایضا ہو الامکانیۃ اثبته ارباب المعقول فی العناصر بطریق الکون و الفساد الا انہم اثبتوا ہذا الاثبات فی الحالتین مع تبدل الصورۃ النوعیۃ و نحن لا نقول بالہیولی و لا بصورتہا بل نقول ان الفناء و البقاء اعدام و ایجاد من القادر المختار جل شانہ جار فی الجزئین بلیج ملکوت السموات من لم یولد مرتین کانہ اشارۃ الی الایجاد و التانی بالولادۃ الثانیۃ و انما قالوا البقاء ما قد تجوزا و تشبیہا لزوال الصفات الرذیلۃ و حصول الاخلاق الحمیدۃ فانہا شبیہۃ بصفات مرتبۃ الوجوب تعالت و تقدست و قد حققت فی غیر موضع ان ذات الممکن ہو العدم لیس ہو قلا یعنی ازوالہ فان الممکن ممکن فی جمیع الاحوال حال الفناء و البقاء کما کان فی حال عدمہا و الواجب تعالی واجب علی الاستمرار و الدوام لا یلحق بجناب قدسہ شیء و لا ینفصل عنہ امرہ و نعم ما قیل فی الشعر الفارسی ؎ سیہ روئی ز ممکن در دو عالم جدا ہرگز نشد و اللہ اعلم و لا یخفی علیک ان بقاء الامکان فی الممکن لیس عبارۃ عن بقاء الاثر فی الممکن و بقاء ثبوتہ فی مرتبۃ من مراتب الثبوت فانہ منافی للفناء الاتم و الفانی بہذا الفناء بعد رد الامانات الی اہلہا و رد الظلال المنعکسۃ فیہ الی اصلہا من الوجود و توابعہ کلہا من الصفات الکاملۃ و النعوت الفاضلۃ یحق ہو بالعدم الصرف الکامل فی العزیمۃ یجب لہ یوجد فیہ اضافۃ و لا نسبۃ الی شیء و لا اسم فان وجود الاضافۃ فی العدم ینبئی عن ثبوتہ و لو فی الجملۃ

مکتوب پنجاہ و چہارم بخان جہان در اتباع شرع مبین و محاربۂ اعدائے دین حق سبحانہ تعالی توفیق مرضیات خود کرامت فرمودہ سلامت و معزز و محترم دارد باسے النبی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات ۔ گوئے توفیق و سعادت درمیان افگندہ اند۔ کس بمیدان درنمی آید سواران را چہ شد۔ تلذذات و تنعمات دنیویہ فانیہ

وقوع گوارا افتد و تحلیل رود که در ضمن آن عمل بمقتضای شریعت غرا نموده آید و با آخرت جمع شود
والا عسل سم قاتل دارد که بشکر شیرین اندوده اند ابلهی را بآن فریب داده ولی اگر معالجهٔ آن بشریعت
حکیم مطلق جل شانه نموده آید و تلافی آن بشیرینی و تلخی اوامر و نواهی شرعیه کرده شود
با سهولت بانک سعی و تردد بر وفق شریعت که بنای آن بر سهولت است ملک ابدی بدست
می آید و بانک غفلت و فراغت آن دولت جاودانی از دست میرود عقل و دوراندیشی
را کار باید فرمود و در رنگ طفلان بجوز و مویزی عوض نباید کرد همین خدمت که در
پیش دارند اگر آنرا باتیان شریعت مصطفی علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة
جمع سازند کار انبیا کرده باشند علیهم الصلوات والتسلیمات و دین متین را منور
ساخته و معمور گردانیده باشند اگر ما سالها جان بکنیم درین عمل بگرد شما سپاهیان نرسیم سے
گوی توفیق و سعادت در میان افگنده اند کس بمیدان در نمی آید سواران را چه شد

اللهم وفقنا لما تحب و ترضی بقیة المرام آنکه حامل رقیمهٔ دعا فضائل مآبین خواجه محمد سعید
و خواجه محمد اشرف از یاران مخصوص اند هر قدر که رعایت احوال ایشان خواهند فرمود
موجب امتنان خیریت است والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی

مکتوب پنجاه و پنجم به میرزا خان

در نصیحت و منع از صحبت اغنیا الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی
میان میرزا خان از تنگنای فقر گریخته التجا باغنیا آورده اند و بتلذذات و تنعمات
آن در ساخته اند انا لله و انا الیه راجعون نیک نفهمیده اند اگر بسیار ترقی در
دنیا و جمعیت اغنیا میکنند سه هزاری میگردند و یا آنکه پنجهزاری یا هفت هزاری
میشوند و بالا میگذرند اگر فرضا بمنصب مانسنگی برسید فکر کنید چه کرده باشید
و کدام بزرگی حاصل نموده لقمهٔ نانی در فقر هم میرسید الحال نان چرب نان
میخورید با نیم میگذشت و با این هم خواهد گذشت اما تصور کنید که کدام امر
از دست شما میرفت و تا هستید میرود مفلس تر میگردید الراضی بالضرر لا یستحق الشفقة
یعنی کسیکه بضرر خود راضی است مستحق شفقت نیست چون مبتلا شده آید سعی کنید که طریق
استقامت و التزام شریعت از دست شما نرود و در شغل باطن هم فتور نیفتد هر چند آنرا

به بیناها جمع ساختن مشکل است که جمع ضدین است اینقدر هست که درین وضع که اختیار کرده اند و
با آن خدمت تردد دارند اگر تصحیح نیت کرده شود داخل عزلت است و عمل نیک است اما تصحیح
نیت مشکل است امروز این خدمت است که فی الجمله نیک فرد است شاید خدمتی فرمایند که همین بال باشد
در بالجمله کار مشکل است هشیار باشند خبر شرط است والسلام مکتوب پنجاه و ششم بجناب
پیرزاده حضرت ایشان خواجه محمد عبد الله و بخواجه جمال الدین حسین ولد خواجه حسام الدین احمد
در تاسف بر فوت صحبت گذشته و ایمای اسرار جدیده قرة العینین و سرتی الاذنین خواجه
محمد عبد الله و خواجه جمال الدین محمد بجمعیت صوری و معنوی متحلی باشند عجب تغافلی ورزیده
مدتها مهربانی نمودند که با وجود حصول قرب و جوار در سرهند نرسیدند و این غریب را نرسیدند
و حقوق آشنائی بجای نیاوردند از خواجه محمد افضل چه گله نماید که در آشنائی خود را از ایشان
بمراحل دور تر میدارد بلکه از آشنائی با هراسان است از میر منصور چه گوید که همیشه آرزوی
صحبت دارند و از قوت بفعل نمی آید قول فقهای عظام است الاضحی بالفقر لا یستحق النظر شکر
هر چند دریای ظلمات است اما متضمن آب حیات است درانجا بعنایت الله سبحانه و لو علی سبیل
الندرة آن گوهر بدست می آید که در جاهای دیگر اگر میسر آن گوهر میسر شود مغتنم است هر جا که باشد
قدر و قیمت پیدا کرده است در استیلای اعدا او را میسر شده است هر چند سلامتی در زاویه است
اما دولت عزا در شهادت در معرکه است کنج و زاویه با اهل شهر و ارباب ضعف مناسب است در
حدیث آمده است المومن القوی خیر من المومن الضعیف حسب الامر قطب الاقطاب نوشته شد کار
سرخ ان اقویا مبادرت و معرکه کبری است قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی
سبیلا بعد از مضی مدت رخصت چون متوجه عسکر شد فرزندی محمد سعید را بضرورت در خانه گذاشته
آمده چون فیوض و برکات و علوم و معارف را که بعد از مفارقت فرزندی بظهور آمده بود ملاحظه
نمود از مفارقت او پشیمان شد و فرصت را غنیمت شمرده طلبید خورد ریزه همه آمده اند با سید آنکه
ازین برکات دریوزه نمایند عجائب معامله است گویا در جرگه ملائکه ایم و در زمره قلندریه
با وجود آنکه از فریقین جدا ایم و کار و بار علحده داریم شمه از علوم جدیده نوشته میشود بعنوان مکتوب است
قال الله تبارک و تعالی هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا الاغنیا ردوا الا فقر

الا شهود او لا وجود او گاه آخره و شهادر مکتوب دیده آید که من احوال شهودی را از قبیل الحاد و زندقه شمرده ام
و انجا باین عبارت نوشته ام و علاج آن بکرم الله سبحانه نموده ع قیاس کن زگلستان من بهار مرا الی تهمه و
دل از برکات این توجهات است لولا ها لما وجدت تلک فهنیئا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
مولانا محمد مراد چون متردد آن حدود بوده دو کلمه نوشته آمد العاقبة بالخیر مکتوب پنجاه و هفتم
بمولانا حمید احمدی در بیان حدوث عالم در دفع قول محال الحمد لله رب العالمین والسلام علی سید المرسلین
الله تعالی بذات اقدس خود موجود ست و هستی او سبحانه بخودی خود ست او تعالی چنانچه هست
همیشه بوده ست و همیشه خواهد بود عدم سابق و عدم لاحق را بجناب قدس او سبحانه راه نیست
چه وجوب وجود کمینه خادم آن درگاه مقدس ست سلب عدم کمینه کناس آن بارگاه
محترم و ما سوای او تعالی که مسمی بعالم ست چه از عناصر و چه از افلاک و چه از عقول و چه از
نفوس و چه از بسائط و چه از مرکبات همه بایجاد او جل سلطانه موجود گشته ست و از عدم بوجود آمده
قدم ذاتی و زمانی بجناب قدس او را ثابت ست و لیس حدوث ذاتی و زمانی غیر او را سبحانه کائن چنانچه
زمین را در دو روز خلق فرموده ست سموات و کواکب را بعد از خلق زمین در دو روز از عدم بوجود آورده
ست کریمه خلق الارض فی یومین کریمه فقضهن سبع سموات فی یومین مصداق این سخن ست سفیهی یا شقی
بلکه منکر نص قرآنی بود که بقدم بعض ما سوای حکم کشاید و بقدم افلاک و کواکب حکم کند و بسائط
عناصر را قدیم داند و عقول و نفوس را ازلی و قدیم تصور نماید اجماع اهل ملت بر حدوث ما سوای
حق جل و علا منعقد گشته ست و باتفاق حکم بوجود ما سوای او از عدم سابق نموده اند چنانچه امام حجة الاسلام
در رساله المنقذ عن الضلال تصریح باین معنی نموده ست و جماعت که بقدم بعضی از اجزای عالم قائل
گشته اند از زمره تکفیر اینها فرموده رضی الله تعالی عنه پس حکم بقدم شیء از اشیا مستلزم خروج از
ملت ست و دخول در فلسفه و چنانچه ما سوای حق را جل سلطانه عدم سابق کائن ست عدم لاحق
نیز دامنگیر اوست کواکب از سموات فرو خواهند ریخت و آسمانها پاره پاره خواهند گشت و زمین
و جبال نیز ریزه ریزه خواهند شد و بعدم خواهند پیوست چنانچه نص قرآنی بدان ناطق است و اجماع
جمیع فرق اسلامیه بران منعقد حضرت سبحانه تعالی در کلام مجید فرموده ست فاذا نفخ فی الصور
نفخة واحدة و حملت الارض و الجبال فدکتا دکة واحدة فیومئذ وقعت الواقعة و انشقت السماء

فهی یومئذ واهیة و فرموده اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و اذا الجبال سیرت و فرموده اذا السماء انفطرت
و اذا الکواکب انتثرت و فرموده اذا السماء انشقت و فرموده کل شیء هالک الا وجهه له الحکم
و الیه ترجعون و امثال اینها در قرآن مجید آیهاے بسیار وارد ست جاے آن بود که انکار فناے
اینها نماید ایماے بقرآن نداشته باشد و به مموهات فلسفه مفتون بود بالجمله اثبات عدم
لاحق در ممکنات در رنگ اثبات عدم سابق آنها از ضروریات دین ست و ایمان بآن
لازم فاما آنچه بعضے از علما گفته که هفت چیز را که عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و روح
باشند فنا نخواهد شد و باقی خواهند ماند نه بآن معنی ست که اینها قبول فنا نمیکنند و قابلیت
زوال ندارند حاشا و کلا بلکه قادر مختار جل شانه هر کرا خواهد بعد از وجود فانی سازد و هر کرا
خواهد باقی دارد از جهت حکم و مصالح یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ازین بیان لائح گشت
که عالم بجمیع اجزاے خود مستند بواجب ست تعالی و در وجود و بقا باو سبحانه محتاج چه بقا عبارت
از استقرار نفس همان وجود ست در زمان ثانی و ثالث الا ما شاء الله فهو امر زائد نیست
بر آن وجود که مسمی ببقا باشد پس نفس وجود و استقرار وجود هر دو باراده او تعالی مفوض
باشد عقل فعال چه بود که سرانجام اشیا نماید و حوادث با او مستند باشد و نفس وجود ثبوت
او هزاران سخن ست چه تحقق و حصول او مبنی بر مقدمات زائده فلسفه ست که باصول
فقه جمیع اسلامیه ناتمام و نافرجام اند ایلیه بود که اشیا را از قادر مختار جل شانه باز داشته
با چنین امر موهوم مستند سازد بلکه اشیا را هزاران ننگ و عار ست که بمنحوت فلسفه مستند باشند بلکه
اشیا بعدم خود راضی و خورسند باشند هرگز میل وجود ننمایند اگر تکلیف استناد وجود شان بمجهول سقط
نموده آید و از سعادت انتساب بقادر مختار جل سلطانه ممتنع گردند کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون
الا کذبا ۞ مکتوب پنجاه و هشتم بخواجه صلاح الدین احراری در آنکه خلق و ظهور وجود ممکنات در مرتبه
وهم است که اتفاق یافته است کان الله و لم یکن معه شیء و چون خواست که کمالات مکنونه خود را اظهار نماید
هر اسمے از اسماء الهی جل سلطانه طلب مظهری از مظاهر فرمود تا کمالات خود را دران مظهر جلوه
فرماید و مظهریت وجود و توابع وجود را غیر از عدم قابل نیست چه مظهر و مرآت شی مباین و مقابل شی
و مباین و مقابل وجود عدم ست فقط پس حضرت حق سبحانه و تعالی بکمال قدرت خود بنقش

در عالم عدم هر اسمے را از اسماء مظهری از مظاهر تعیین فرمود آن روز مرتبه حس و وهم هر گاه که خواست و هر طور
که خواست خلق فرمود خلق الاشیاء سمی اشارت و معامله ابدی با آن مربوط ساخت باید دانست که منافی
عدم خارجی ست نه ثبوتی که در مرتبه حس و وهم پیدا کنند که آن نوعی منافات ندارد و در ثبوت
عالم از مرتبه وهم و حس ست نه در مرتبه خارج تا منافی او بود دلیل بر آنست که عدم در مرتبه
حس و وهم ثبوت پیدا کند و بصنع خداوندی جل سلطانه اتقانی و رسوخی آنجا او را حاصل شود
دران مرتبه بطریق انعکاس و ظلیت حی و عالم و قادر و مرید و بینا و شنوا گویا بود و در مرتبه خارج
هیچ نامی و نشانی از وی نباشد و در خارج غیر از ذات و صفات واجبی جل سلطانه هیچ چیز ثابت و
موجود نبود و باین معنی توان گفت الآن کما کان مثال آن نقطه جواله و دایره موهوم ست که موجود حالا
نقطه ست و لیس و دایره در خارج معدوم ست و نامی و نشانی در خارج ندارد و مع ذلک آن دایره در
مرتبه حس و وهم ثبوتی پیدا کرده ست و دران مرتبه بطریق ظلیت و انارت و اشراق او را حاصل ست
ازین تحقیق استغنای حاصل میگردد از ان مقدمات که حضرت شیخ محی الدین و متابعان او در
تکوین عالم فرموده اند بیان تنزلات نموده و تعینات علمی و خارجی ساخته و حقائق را اعیان ثابته
را در مرتبه علم واجبی جل سلطانه ثابت کرده و عکوس آنها را در خارج که ظاهر وجود ست مقرر داشته
و آثار آنها را خارجی نامیده کما لا یخفی علی المنصف الناظر فی کلامهم المطلع علی اصطلاحهم و باین تحقیق معلوم
گشت که هیچ چیز غیر از حق جل و علا در خارج موجود نیست چه اعیان و چه آثار اعیان بلکه ثبوت
ایشان در مرتبه حس و وهم ست و هیچ محظور لازم نیست و چه این نه موهومی ست که باختراع وهم ثبوت
کرده ست که بارتفاع وهم مرتفع گردد بلکه ثبوت آن بصنع خداوندی جل شانه در مرتبه وهم است
و ثبات و تقرر و اتقان و استحکام درین مرتبه دارد صنع الله الذی اتقن کل شیء ازین بیان
واضح گشت که حقائق ممکنات عدمات اند که در غایت علم واجبی تمیز و تعین پیدا کرده اند و بصنع خداوندی
جل سلطانه مرتبه ثانیه در مرتبه حس و وهم ثابت گشته بعضے از آنها مرایای اسمای الهی جل شانه شده و در حس و وهم
بحکم ظلیت و انعکاس حی و عالم و قادر و مرید و بینا و شنوا گویا گشته و تحقیق شیخ و متابعان حقائق ممکنات
صور علمیه اسماء الهی ست که یکی از تنزلات خمسه حضرت وجود ست بالجمله نزد فهم این فقیر حقائق ممکنات
عدمات اند و نزد حضرت شیخ وجودات متنزله از حضرت وجود اند کثرت را در خارج اثبات کرده ست و گفته

که صور علمیه متکثره که حقایق ممکنات اند و تعبیر از آنها ثابته کرده است در مرات ظاهر وجود تعالی که
جز او در خارج موجودی نیست منعکس گشته در خارج نمودی پیدا کرده اند و مینمایند و در خارج اند و فی الحقیقة
غیر از بذات تعالی در خارج موجودی نیست میسر باید که هر یک از صور علمیه را در وقتی از اوقات
بظاهر وجود که کالمرآت است در آن صور نسبت مجهول الکیفیة پیدا میشود که سبب نمایندگی آنها در
خارج میگردد که این نسبت مجهول الکیفیة معلوم احدی نیست حتی که انبیا را نیز ازین سر اطلاع نداده اند
علیهم الصلوات و التسلیمات و اظهار این صور را در خارج که بعد از حصول آن نسبت مجهول الکیفیة است
خلق گفته است و ایجاد اشیاء دانسته و باین تحقیق سابق که این فقیر بآن معتقد گشته است اشیا را چنانچه
در خارج وجودی نیست نمودی هم ایشان را نیست بخارج بر همان بیرنگی خود است نه وجودی است
غیر او را و نه نمودی نه نشانی اگر نمودی است او را در مرتبه وهم است و اگر ثبوت است بصنع خداوند
جل شانه هم در مرتبه وهم است بالجمله نمود و ثبوت او در یک مرتبه است نه آنکه نمود او در جائی است و ثبوت
در جای دیگر مثلا دائره موهومه که ناشی از نقطه جواله است چنانچه ثبوت آن در مرتبه وهم است نه
در خارج و نمود هم در آن مرتبه است زیرا که در خارج از وی نشانی نیست تا نمود او گردد غایت ما فی الباب موجود
وهمی را نمود خارجی می انگارند در رنگ آنکه صور مثالیه را در عالم مثال در رنگ حس باطن می بینند و خیال
کنند که آن صور در عالم شهادت و حس ظاهری می بینند و این قسم اشتباه بسیار واقع میشود که یک مرتبه را
بمرتبه دیگر مشتبه می یابند و حکم یکی بر دیگری میکنند پس ما نحن فیه آن دائره موهومه که در خیال مرتسم
گشته است بچشم خیال در مرتبه که مرتسم است می بینند نه چنین است زیرا که آنرا در خارج که محل نقطه
جواله است نامی و نشانی نیست تا دیده شود و صورت شخص که در آئینه منعکس گشته است هم بر همین منوال
است که صورت را در خارج نه ثبوت است و نه نمود بلکه ثبوت و نمود وی هر دو در مرتبه خیال است والله سبحانه
اعلم پس آنکه شیخ قدس سره خارج دانسته است اشیا را در آن بطریق انعکاس نمودی اثبات کرده آن خارج
نیست مرتبه وهم است که بصنع خداوندی جل شانه تقرر و ثبات پیدا کرده است و خارج متوهم میشود و خارج
ورای اوست که از شهود و احساس ما برتر است آنچه مشهود و محسوس و معقول و متخیل ماست همه داخل دائره
وهم است موجود خارجی جل سلطانه ماورای اوهام ماست هر آئینه اینجا کجا گنجایش دارد که او را صورت بود که
در آن حضرت سبحانه منعکس گردد و مرایا و صور همه در مراتب ظلال است که بدائره وهم و حس تعلق دارد

ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا مکتوب پنجاه و نهم بخواجه شرف الدین حسین
در ارجاع حوادث یومیه بارادهٔ او تعالی و تلذذ بدان حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه
علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیة استقامت بخشیده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد
و فرزند عزیز با تمیز حوادث یومیه چون بارادهٔ واجب الوجود جل سلطانه کائن است و بفعل و خلق
ثابت ارادهٔ خود را تابع ارادهٔ او تعالی ساخته آن حوادث را مرادات خود باید داشت و در آن
ملتذ باید بود اگر نیست این نسبت باید پیدا گردد الا ابا از بندگی گذشتنی نیست و مولای خود را
معارضه نمودن در حدیث قدسی آمده است من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی فلیطلب ربا
سوائی و یخرج من تحت سمائی آری مردم فقیر و مساکین جماعهٔ زیر دستان برعایت و حمایت شما
آسوده و مرفه الاحوال بوده اند چون ایشان هم صاحبی دارند کافی است نیکنامی شما باقی مانده
است حضرت حق سبحانه و تعالی جزای عاجل و آجل کرامت فرماید والسلام مکتوب شصتم به
پیرزادهٔ ایشان خواجه محمد عبدالله در بیان عدمیت ذات انسان و بیان آنکه آن ذات انسان
نفس ناطقهٔ اوست با ذکر فنای نفس و قلب و زوال علم حصولی هو الحق المبین سبحانه من لا یتغیر
بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه بحدوث الاکوان زیرا که در حدوث اکوان هر تغیری و تلونی
که رفته است در مراتب عدم است بود در حضرت وجود تعالی و تقدس هیچ تنزلی و تبدلی چه در
خارج و چه در علم راه نیافته بیانش آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی چون خواست که
کمالات ذاتی و صفاتی و اسمائی خود را ظاهر سازد و در مجاری و مرایای اشیاء جلوه دهد هر کمالی
را در مراتب عدم نقیض آن کمال که مقابل اوست باضافه از سائر اعدام تمیز است از برای
مرتبهٔ آن کمال تعیین فرمود چه مرآت شئی مقابل شئی است و سبب ظهور آن شئی و بضدها
تتبین الاشیاء و آن اعدام را که قابلیت مرآتیت آن کمالات دارند هر گاه خواست
در مرتبهٔ حس و وهم ایجاد فرمود استقرار و استحکام بخشید و آن همه کمالات را در آنها منعکس ساخت
و بواسطهٔ این انعکاس آن اعدام را در آن مرتبه حی و عالم و قادر و مرید و سمیع و بصیر و متکلم گردانید لیکن محسوس
گشته است که اول در عدم تصرفی میفرمایند بلکه در روی چیزی دیگر سازند و آن را بآن تصرف
ملائم و نرم میسازند و بعد از آن آنجا ظهور کمالی مینمایند در رنگ آنکه اول موم را نرم و ملائم سازند

بعد از آن از وصور و اشکال پیدا آرند و باید دانست که مراد از عدم اینجا عدم خارجی است که مقابل
وجود خارجی است پس منافی اتحاد او که در مرتبهٔ وهم واقع شود نبود و ثبوت وهمی بوی چنگ ندارد و با آنکه
گوییم منافی عدم وجود است که نقیض اوست عدم موجود نگردد اما اگر عدم موجود گردد هیچ محظور لازم
نیاید چنانچه در وجود گفته اند که از معقولات ثانیه است که در خارج معدوم است ازین تحقیق معلوم
گشت که حقائق اشیا اعدام اند که کمالات مرتبهٔ وجود تعالت وتقدست در آنها منعکس گشته است
و آنها بایجاد خداوندی جل سلطانه تحقق و ثبوت وهمی پیدا کرده اند و در مرتبهٔ حس و وهم استقرار
و استمرار حاصل نموده گوییا ذوات اشیا آن اعدام اند و انعکاس کمالات در آنها در رنگ
دست و پای اعدام اند و قوی و جوارح آنها بعد از تمهید این مقدمات سخنی چند از مقصد اصلی که بآن
خاصه تعلق دارند مذکور میسازد بگوش هوش باید شنید بدان ارشدک الله تعالی و ایاک سواء الطریق
که حقیقت انسان و ذات آن عدم است که حقیقت نفس ناطقه است و در ابتدا تعبیر از آن نفس
بنفس اماره مینمایند و هر فردی از انسان بلفظ انا اشاره باو میکند پس ذات انسان نفس اماره
باشد و سائر لطائف انسان در رنگ قوی و جوارح باشند مر او را و چون عدم فی حد ذاته
شر محض بود و بوی از خیریت ندارد نفس نیز شر محض بود و بوی از خیریت در وی نباشد از شرارت
و جهل اوست که کمالات منعکسه را که در وی بطریق ظلیت ظهور نموده اند از خود میداند و تمام
آنها را که باصل شان ثابت است بنفس خود نسبت میکند و خود را بآن کمالات کامل و خیر میداند
و ازین راه دعوی سری پیدا میکند و بخدای خود جل سلطانه در کمالات خود را شریک میسازد
و حول و قوت از خود تصور مینماید و متصرف خود را می انگارد و میخواهد که همه تابع او باشند و خود
تابع نبود و خود را از همه دوست تر میدارد و دیگر برای خود دوست میدارد و نه برای
ایشان و ازین تخیلات فاسده عداوت ذاتی بمولای خود جل سلطانه پیدا میکند و باحکام منزلهٔ
او تعالی نمیگرود و متابعت هواهای خود مینماید و در حدیث قدسی آمده است عاد نفسک فانها
انتصبت بمعاداتی و حضرت حق سبحانه وتعالی از کمال رافت و رحمت خود انبیا را مبعوث ساخته
علیهم الصلوات والتسلیمات که رحمت عالم اند تا دعوت بحق فرمایند جل سلطانه و تخریب
کارخانهٔ دشمن نمایند و او را بخالق و مولای او دلالت کنند و ازین جهل و خبث برآرند و نقیض شرارت

او اطلاع دهند هر که سعادت ازلی داشت دعوت این بزرگواران اجابت نمود و از جهل و خبث
خود باز گشت و منقاد احکام منزله شد باید دانست که طریق تزکیهٔ نفس بر دو نوع است طریقی
است که به ریاضات و مجاهدات تعلق دارد و آن طریق انابت است که به مریدان مخصوص است
و طریق دیگر طریق جذب و محبت است که راه اجتباست و به مرادان تعلق دارد شتان
ما بین الطریقین طریق اول رفتن است بجانب مطلوب و طریق ثانی بردن است
بمقصود از رفتن تا بردن تفاوت بسیار است و چون بسابقهٔ کرم صاحبدولتی را
خواهند که به راه اجتبا برند او را جذب و محبت بجناب قدس عطا میفرمایند و کشان کشان
میبرند درین میان سعادتمندی بود که او را بحد فنا رسانند و از دید و دانش ماسوی رهانند
و از آفاق و انفس بگذرانند نسیان آفاق و البته بفنای قلب است و فنای انفس موقوف
بر فنای نفس اماره در اول زوال علم حصولیست و در ثانی زوال علم حضوری و زوال علم حضوری
متصور نشود تا زوال نفس حاضر متحقق نشود چه تا زمانیکه حاضر بر پا است علم حضوری برجاست
زیرا که علم حضوری عبارت از نفس حاضر است نه امر زائد بران پس زوال شهودی که در فنای نفس
است عبارت از زوال وجودی آن بود بخلاف زوال شهودی که در فنای نفس عبارت از زوال
وجودی آن بود بخلاف زوال شهودی که در فنای قلب اعتبار کرده میشود و مستلزم زوال وجود
قلب نیست که شهود آنجا زائد بر شاهد حاضر است فنای احدی مستلزم فنای دیگر نیست تنبیه
ساده لوحی خیال نکند که زوال نفس حاضر در مقام بقا باشد که ارباب توحید وجودی را میسر میشود هم
حاصل است چه حاضر دران موطن حق است سبحانه نه نفس سالک که فنا یافته است گوییم که
حاضر دران مقام نفس سالک است که بعنوان حقیقت دانسته است از حضرت حق تعالی
و تقدس که ازین تعین و ازین حضور منزه و مبرا است ازان قبیل است که گفته اند ع بخواب اندر
مگر موشی شتر شد + اینجا زوال علم بنفس حاضر است که از قسم علم حصولی است نه زوال نفس حاضر
که مستلزم زوال علم حضوری گردد و زوال نفس حاضر عبارت از زوال عین و اثر او ست
نه زوال علم بنفس حاضر شتان ما بینهما مکتوب شصت و یکم بحضرت مخدومزاده خواجه محمد سعید ظله
در آنکه عارف را گاه رویت بعض مظاهر عروج میگردد و غیر ذالک و چون معامله عارف

بصرافت ذات تعالی و تقدس می افتد و جمیع نسب و اعتبارات ساقط میگردد و دران موطن عروج
متعسر میشود و بی علاقه و تعلق بر آمدن دشوار مینماید درینوقت گاه باشد که بحکم النظرة الاولی
لک نگاه اول که بمظاهر جمیله تعلق کند در مقام مدد نماید و بسرعت بالا برد و از مجاز که منظره
حقیقت گفته اند بحقیقت رساند اما درینوقت محافظت از نظر ثانیه که النظرة الثانیة علیک
فرموده اند لازم ست که مضر و سم قاتل ست امداد و اعانت آنجا خود چه متصور بود ما جعل الله
سبحانه فی الحرام شفاء محسوس گشته ست که اگر بطبع خام نظر ثانی واقع شده ست خالی افتاده ست
و در رنگ سائر سنگ و کلوخ یافته و جمعی که نظرهای ثانی و ثالث و رابع را که بمظاهر جمیله تعلق کند
مفید دانسته اند و از اسباب عروج بحقیقت انگاشته از ارباب استدراج اند و حقیقتی که بآن
عروج مینمایند از عالم مجاز ست کریمه قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم در رد ایشان
کافیست و گاه بود که درین وقت ظلمات جوار نافع آید و کفر و فسق همسایها امداد کند هر چند این
ظلمت بیش بود امداد زیاده نماید نه باین معنی گفته اند که فیوض وارده بر جماعه که غرق ظلمت
غفلت باشند از ناقابلی آن فیوض بآنها نمیرسد بلکه متوجه شخصی میشود که با حضور در جوار ایشان
بود و شخص بفیوض دیگران ترقیات مینماید که نه اینچنین ست زیرا که بواسطه علو درجه آن عزیز
توان گفت که آن فیوض از بحوالی او نرسد چه جای آنکه امداد عروج او نماید کارخانه این
بزرگواران بلندست مرحلی و فیضی آنجا نافع نیست بلکه اینجا سریست دقیق که بر ارباب آن
حال منکشف ست اینقدر روا مینماید که ظلمت هم از برای کمال ظهور نور در کار ست و
بضدها تتبین الاشیاء شنیده باشند و چون ارتکاب ظلمت ممنوع ست از کمال کرم ظلمت
جوار را هم نا معتبر داشته اند و در ظهور نور که نور الانوار ست نافع ساخته اگر گویند که طاعات
و عبادات را خصوصاً اداء فرائض را دران موطن چرا نفع نبود و چرا امداد عروج نه نماید گوییم
که چرا نافع نیست و چون امداد عروج نمی نماید لیکن نفع و امداد مشتبه که سابقاً تحقق میگشت
درینوقت حاصل نیست و در رنگ اصحاب خارجی که بالا مذکور شده امثال آنها نافع نه والله سبحانه
اعلم بحقیقة الحال سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب شصت و دوم بحضرت مخدومزاده خواجه محمد معصوم مد ظله العالی در استفسار فنا

وجودی از انسان بنا بر عدم ذاتی او حقیقت و ذات انسان نفس ناطقه ای که بشارت الیه انسانست
بلفظ انا و حقیقت نفس ناطقه عدم است که بواسطه انعکاس وجود صفات وجودیه خود را
موجود وهم نموده است و حی و عالم و قادر باستقلال دانسته و این صفات کمال را از حیوة
و علم و غیرهما از خود تصور نموده و بخود قائم انگاشته و باین توهم خود را کامل و خیر یقین کرده
شرارت و نقص ذاتی خود را که ناشی از عدم است که شر محض است فراموش ساخته و چون
عنایت خداوندی جل سلطانه در حق او در رسد و از جهل مرکب و تصدیق کاذب او را برآرد
داند که این کمالات از جای دیگر است و این صفات کامله نه از وست و نه قائم باو و داند که
حقیقت و ذات او عدم است که شر محض است و نقص خالص این دید اگر بکرم او تعالی تعالی شانه
و درست کمالات را بصاحب آنها برد و ادای این امانت بالکل باهل آن نموده خود را عدم
محض یافت و بوی از خیریت در خود ندید این زمان عنقا نامی از وی ماند و نه نشانی نه عینی ماند
و نه اثری چه عدم لاشی محض است در مرتبه از مراتب ثبوت ندارد و اگر فرضاً در مرتبه از مراتب او را
ثبوت متحقق بود جمیع کمالات از وی مسلوب نشود چه ثبوت عین کمالست بلکه ام کمالات ازین
تحقیق لازم آمد که این فنا اتم و اکمل است زوال وجودی فانی هیچ در کار نیست چه وجودی او را
هرگز نبوده است تا زوال متصور شود و عدمی بود که بتوهم وجود خود را برپا میداشت و چون
این توهم زائل گشت و بزوال شهودی متحقق شد عدم صرف ماند که بالکل لاشی است پس
از زوال شهودی چاره نبود و زوال وجودی هیچ در کار نباشد والله سبحانه اعلم بالحقیقة مکتوب
شصت و سوم بمیر منصور در کشف سر احاطه و قرب و معیت او تعالی و راجع و شتن این سر عظیم الحمل
و مشکل کتاب کریم قرب و معیت و احاطه و سرآنچه وصل و اتصال و توحید و اتحاد و امثال آنها در ان
حضرت جل سلطانه از قبیل متشابهات و شطحیات است آن قرب و معیت و آنچه وصل و اتصال که فهم ما
در آید و متعقل ما شود جناب قدس خداوندی جل شانه از ان درک معلوم منزه و مبرا است لیکن
در آخر کار را به قدر معلوم ساخته اند که این قرب غیره شبیه بآن قرب و اتصال است که در میان آئینه
و در میان صورتی که در ان آئینه متوهم است حاصلست که از عالم قرب و اتصال موجود بموهوم است
و چون حضرت حق سبحانه و تعالی موجود حقیقی است و عالم در مرتبه حس و هم مخلوق گشته است ناچار

قرب و اتصال درمیان واجب تعالی و ممکن از قبیل قرب موجود بموهوم بود هیچ محذوری از قرب و معیت جناب
قدس او تعالی عائد نشود و اشیای خبیثه که در آئینه منعکس شود و آئینه را قرب و احاطه بآنها حاصل گردد
هیچ نقصی بآئینه راه نمی یابد و هیچ خستی و ردی سرایت نمیکند چه در مرتبه که آئینه است این اشیای خبیثه
متوهمه را در آن مرتبه نامی و نشانی نیست تا صفات اینها در وی تاثیر نماید غایت ما فی الباب حضرت
حق سبحانه و تعالی چون عالم را در مرتبه حس و وهم خلق فرموده است و میخواهد که این مرتبه را ثبات و استقامت
بخشد احکام و آثاری که بر موجود مترتب است برین موهوم جاری ساخته است و آثار موجود را بر موهوم
مترتب کرده لهذا قرب و احاطه موهومه را در رنگ قرب و احاطه موجوده اثبات فرموده و از احکام صادقه
ساخته نمی بینی که صورت جمیله در خارج چنانچه مستلزم التذاذ و گرفتاری است همچنین تا صورت
که در آئینه منعکس شده و ثبوت وهمی آنجا پیدا کند نیز موجب التذاذ و گرفتاری است با آنکه صورت
اولی موجود است و ثانیه موهوم و در حصول اثر هر دو شرکت دارند و چون بکرم خداوندی جل سلطانه
موهوم را با موجود در ترتب احکام شرکتی پیدا شده و اثرها در موهوم نیز در رنگ موجود مترتب گشت
امیدوار است که موهوم نامراد را از موجود پیدا آمده بشارتها از دولت قرب و اتصال موجود او را
حاصل شده است هنیئاً لارباب النعیم نعیمها للعاشق المسکین ما یتجرع ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء والله ذو الفضل العظیم باید دانست که قرب و اتصال بغیر این معنی که ذکر یافته
بهر معنی که تصور کنند و متعقل سازند بی شائبه تشبیه و تجسیم نخواهد بود مگر آنکه ایمان بآن آرند
و اشتغال بکیفیت ننمایند و مفوض بعلم حق دارند جل سلطانه و چون این الفاظ را نوعی از بیان
لاحق گشت اگر از متشابهات بر آورده داخل مجمل یا مشکل ساخته شود گنجایش دارد والله
سبحانه اعلم بحقیقة الحال **مکتوب شصت و چهارم** بحضرت مخدوم زادهای کبار جامع الاسرار
والعلوم خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم سلمهما الله تعالی سبحانه و ابقاهما در فنای اتم که مربوط
بزوال عین و اثر است و با تحقیق وجود واجب سبحانه و بیان زوال عدم از ممکن و بقای ثبوت
و عروجات آن فنای اتم رقی متحقق شود که زوال عین و اثر از فانی حاصل گردد و نامی
و نشانی از وی نماند **سوال** حقیقت ممکنات چون اعدام باشند که باضافت امتیاز یافته ظلال
اسماء و صفات واجبی جل سلطانه گشته اند چنانچه در مکاتیب تحقیق این معنی نموده ایم لازم می آید

که بر تقدیر زوال حصول این فنا نامی و نشانی از عدم که حقیقت اوست در ممکن باقی نماند و جز وجود صرف
بروی هیچ نبود زیرا که یکی از دو نقیض مستلزم حصول نقیض دیگر است تا ارتفاع نقیضین لازم نیاید
و وجود نزد صوفیه عین واجب است تعالی یا از اخص صفات اوست سبحانه و بر تقدیر قلب
حقیقت لازم است و آن مستلزم الحاد و زندقه است جواب نقیض عدم نه آن وجود است که عین
واجب است تعالی یا از اخص صفات ذاتیه سبحانه بلکه نقیض عدم ظلی است از ظلال آن وجود
و عکسی است از عکوس آن بالجمله هر وجودیکه عدم در طرف او اخذ از مظان امکان است و احتیاج
بر رفع عدم که نقیض اوست وارد صفات واجبی جل شانه اگرچه از دائره امکان خارجند اما چون
احتیاجی بذات واجبی دارند تعالی و اعدام متقابله هر کدام را ثابت است از شوب امکان بیرون
نیستند و همیشه احتیاج بذات تعالی دامنگیر شان است اگرچه قدیم اند از ذات واجب تعالی منفک
نه نفس احتیاج دلیل امکان است اگر احتیاج بغیر است نقص کامل دارد و داخل دائره امکان است و اگر
احتیاج بغیر نیست بوی از امکان دارد اگرچه داخل دائره امکان نبود چنانچه صفات واجبی تعالی
که کمال استغنا دون کمال ذات است تعالی و تقدس پس وجوب مطلق مر ذات را تعالی و تقدس متحقق شود
که از مظنه نقص و شائبه قصور منزه و مبرا است و صفات واجبی تعالی هر چند قدم در دائره وجوب دارند
اما چون محتاج بذات اند وجوب شان دون وجوب ذات است تعالی چنانچه وجود شان دون وجود ذات
تعالی چه وجود شان را از عدم نقاضت دارد که عدم علم و عدم قدرت باشد مثلا وجود ذات را تعالی
و تقدس هیچ عدمی مقابل نیست و هیچ نقیضی متصور نه اگر وجود واجب را تعالی عدمی از اعدام نقیض باشد
محتاج بود برفع آن نقیض و احتیاج از سمات نقص است که مناسب حال امکان است تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا پوشیده نماند که در صفات واجبی جل سلطانه از اطلاق لفظ امکان تحاشی باید نمود که
موهم حدوث است و صفات الله قدیم اند هر چند صفات واجبی واجب اند ذاتها نیستند اما نظر بذات
واجب جل شانه واجب اند که از ذات منفک نیستند و حاصل این معنی هر چند منجر بامکان است اما از توهم
وارث خالیست و عدم حصول النقیض که عدم باشد مر وجود واجب را تعالی کشفی است و شهودی اگرچه
بصورت استدلال نموده آید در رنگ آنکه بدیهی منهی بصورت استدلال آرند بر سر اصل سخن آئیم و در
جواب سوال گوئیم که بعد از زوال عدم از ممکن بر تقدیر فنا غیر از وجود چیزی دیگر در وی نمی ماند و بجز وجود نیست

و تحقیق نصیب اوشان باشد که عدم تعین اثر وی متحقق گشته است لیکن این آن وجود و ثبوت نیست که ممکن
در مرتبهٔ وهم و حس ثابت گردانیده است و آثار را بروی مترتب ساخته و مرآت کمالات
مرتبهٔ حضرت وجوب تعالی و تقدس بعد از زوال عدم گشته و در رنگ عدم زائل ذات و حقیقت
ممکن شده و این ثبوت پیش از زوال عدم از صفات عدم بوده است که آنرا در مرتبهٔ حس و وهم
ثابت گردانیده و الحال همان ثبوت بعد از زوال عدم نائب مناب او گشته ذات ممکن آمده
و صفات را بخود منتسب داشته و کارخانهٔ عدم بوی برپا مانده و این کارخانه که به نیابت عدم
بوده است تا بحدی برپاست که نقیض آن ثبوت برجاست و امکان را بقاست و چون معامله
از نقیض ثبوت بالا رود و وجود را تقابل نماند بلکه عدم را مجال تقابل او نبود و امکان را اصلا
گنجائش نباشد درینوقت کار و بار دیگر است و ساز و سامان دیگر سر او ادنی اینجا باید جست تا هر جا که
ثبوت امکان هم مجال عدم است اگرچه متناقضت باشد. این محل قاب قوسین است و چون امکان و عدم
بکلیت رخت خود بربستند و کوس رحلت زدند کمالات او ادنی در پیش است نه باین معنی که درینوقت ممکن
ذات واجب گردد تعالی بلکه قیام او بذات سبحانه تعالی ثابت میگردد و قیام که نصیبی از ظلال ذات بود
تعالی از زائل میشود. ع کسی که در خدا گم شد خدا نیست + قیام این عارف بذات واجب الوجود تعالی
در رنگ قیام صفات اوست تعالی بذات او سبحانه بلکه قیام او بمرتبه است که آنجا از صفات هیچ
ملحوظ نیست هرچند صفات را از ذات تعالی انفکاکی نیست لیکن قیام صفات ازلی و ابدی است
و قدم دارد و قیام او ازلی نیست و بداغ حدوث متسم اما صفات را نقائض هست که عدم باشند
مثلاً عدم علم و عدم قدرت و معاملهٔ این عارف از نقائض اعدام بالا رفته است چنانچه تحقیق یافته
پوشیده نماند که معامله چون از نقائض عدم بالا رود وجوب متحقق گردد و ممکن واجب شود و آن محال
گوییم واجب وقتی گردد که وجود خارجی پیدا کند و ممکن را جز در مرتبهٔ وهم و حس ثبوتی نیست وجوب وجود ذات
کجا متصور شود ازین بیان فرق دیگر در میان قیام صفات و قیام عارف پیدا شد که قیام صفات
باعتبار وجود خارجی است و قیام عارف باعتبار وجود وهمی اگر ثبات و تقرر دارد [illegible] است
باید دانست که بقای انا از عارف تا بقای عدم است که حقیقت اوست و چون عدم زائل گشت انا را
صورتی نماند که بران اطلاق نموده آید معاملات ثبوت بعد از زوال عدم اگرچه طویل الذیل است و ثبوت …

ذات ممکن گشته اما کلمهٔ انا را آنجا موردی نیست گویا وضع لفظ انا از برای حقیقت عدمیه بوده است که از
حقیقت ثبوتیه نفرت داشته بلے جزو اعظم در ممکن عدم است و ممکن از عدم ممکن گشته است و کالجزء
ممکن انعدام هیئت شده احتیاجی که در ممکن است از عدم آمده است و حدوثی که دامنگیر امکان است
هم از عدم پیدا گشته اگر کثرتی در ممکن است هم از راه عدم است و اگر امتیاز است هم از راه وی وجود
در حق ممکن مستعار است و آنهم تخیل و توهم است اگرچه ثبات و استقرار دارد بدانند صفاتی که بذات
واجبی جل سلطانه قیام دارند ذات عز شانه تمام برنگ هریک ازان صفات ظهور میفرمایند نه آنکه
بعضی از ذات متصف بصفتے بود و چیزی دیگر متصف بصفت دیگر چه دران حضرت تبعض و
تجزی نیست بسیط حقیقے است هر حکمے که آنجا اثبات نمایند باعتبار کلیت است چنانچه گفته اند ذات
الله تعالیٰ کله علم و کله ارادة و کله قدرة و قیاسیکه عارف فانی بذات واجبی جل سلطانه لے
ملاحظه اسماء و صفات پیدا میشود نیز ازین قبیل است که بکلیت برنگ آن می برآید و بر عکس مرایاے
دیگر تشخص و مرآتیه خود را ازدست داده فهم من فهم [illegible] قیامت میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن +
مسلم نیست طوطی را بدوران شکر خائی + این طور ظهور که مرآت بکلیت برنگ صورت برآید اگر
عارف را بعد از فنای اتم بقائی بآن ظهور پیدا شود اکمل تعینات او خواهد بود که وجود موهوب حقانی نیست
که بولادت ثانی او را میسر گشته است و این تعین با وجود حدوث و امکان چون ناشی از مرتبهٔ جمع است
بر تعینات دیگر که نه ازین مرتبه ناشی اند مزیت و فضل دارد در رنگ مزیت و تفضلے که حروف و کلمات
قرآنی راست بر حروف و کلمات دیگر هرچند هر دو بحدوث و امکان متسم اند ابلہے بود که بر ظاهر بینی این
تعین را با آن تعینات دیگر برابر بیند و این حروف و کلمات قرآنی را با حروف و کلمات دیگر مساوی
داند از اینجا فضل عارف دریافته مزیت او بر دیگران مثل مزیت کلام خدا عز و جل بر کلام دیگران
قیاس نماید بیت هر کس افسانه بخواند افسانه است + و آنکه دیدش نقد خود مردانه است + محجوبان
که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم را بشر گفتند و در رنگ سائر بشر تصور نمودند ناچار منکر آمدند و
صاحب دولتان که او را علیه الصلوٰة والسلام بعنوان رسالت و رحمت عالمیان دانستند و از سائر
ناس ممتاز دیدند بدولت ایمان مشرف گشتند و از اهل نجات آمدند تنبیه در اواسط بعضے از مسطورات
دانسته که بذات و صفات واجبی جل شانه تعلق دارد بواسطه تنگی میدان عبارة الفاظ [illegible] صفات ممکن

که مستلزم نقص و قصور است آورده میشود آن الفاظ را از ظاهر مصروف باید داشت و جناب قدس
خداوندی را جل سلطانه از جمیع صفات نقص و سمات قصور منزه و مبرا باید دانست و اطلاق بعضے
الفاظ که در شرع بآنحضرت جلشانه وارد نشده است بتقلید مشائخ عظام بطریق تجوز نموده می آید
مثل مرآتیت و غیرها از ان ترسانم لرزان است ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا اگر
گوئیا از لفظ تجلی و ظهور ظلے و امثال آنها که در عبارات تو واقع مے شود لازم مے آید
تنزل وجود در مراتب ظهورات چنانچه مشائخ دیگر گفته اند و حال آنکه تو انکار تنزل وجود
مینمائی وجه آن حیثیت گوئیم که تنزل بر تقدیری لازم مے آید که مظهر را عین ظاهر میگوئیم چنانچه
دیگران گفته اند اما اگر عین نگوئیم تنزل چرا باشد و مختار این فقیر عدم عینیت ظاهر است با مظهر
والله سبحانه الموفق مکتوب شصت و نهم بمولانا ظفر احمد رومی بعد از بقاے ذات
عارف را هر صفتے از صفات و هر لطیفه از لطائف بکلیت ذات بر آید + عارف کامل تام
المعرفة را بعد از بقای ذات چون صفات و اخلاق کامله عنایت فرمایند هر صفتے از ان صفات
متصف بعنوان کلیت ذات او خواهد بر آمد نه آنکه بعضے از ذات متصف بصفتے باشد و بعضے
دیگر متصف بصفت دیگر مثلاً ذات او تمامه علم خواهد بود و تمامه بصر و تمامه سمع خواهد بود چنانچه
محققان صوفیه در صفات واجبی جلشانه گفته اند که ذات الله تعالے کله علم و کله قدرة و کله
سمع و کله بصر مثلاً ازینجاست که مومنان حق سبحانه را در بهشت بی جهت خواهند دید که بکلیت
خود بصر خواهند بود و چون تمام بصر باشند جهت را چه گنجایش باشد گفته اند که آنچه عوام مومنان
را بعد از اللتیا واللتی در آخرت میسر خواهد شد اولیا را که خواص مومنانند در دنیا میسر خواهد بود
که بدایت آنها انتهاء انتهاست نهایتها را از اینجا قیاس باید کرد ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا +
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و همچنین هر لطیفه از لطائف آن عارف
درینوقت برنگ کلیت او می بر آید تمامه عارف لطیفه روح میگردد و تمامه لطیفه قلب میشود
علی هذا القیاس سائر اللطائف الانسانیة من النفس الناطقة والسر والخفی والاخفی و همچنین
منوال است هر جزوی از اجزاے او و هر عنصرے از عناصر او که حکم کل پیدا میکند مثلاً
عارف بتمامی خود را عنصر خاک مے یابد و تمامی عنصر آب تصور مینماید و چون لطیفه قلب که حقیقت

جامع است برنگ کل منصبغ میگردد و تعلقی که او را بصحت قلبیه بوده زائل میشود و مضغه ازین
زبان خالی میماند و در رنگ جسد بی روح مینماید و چنان متخیل میگردد که درین رفت و آمد گرد
ازین راه بوی نرسیده است و از بصرافت اصلی خود است در رنگ آنکه در دیگ پخته‌ای خام
بصرافت اصلی باند نه حرارت از آتش در وی تاثیر کند و نه رطوبتی از آب بوی رسد غایة ما فی الباب
بعد از رفع آن تعلق و بعد از علو منصبغ برنگ سائر اجزا میگردد و در رنگ اجزای دیگر حکم کل پیدا میکند

مکتوب شصت و هشتم بمحمد مقیم قصوری در جواب سوال و از معنی المجاز قنطرة الحقیقة که از

خود محمد مقیم پرسیده بود که المجاز قنطرة الحقیقة بچه معنی گفته اند بدانند که مجاز ظل حقیقت است
که از ظل باصل شاه راه کشاده است مگر باین اعتبار گفته اند من عرف نفسه فقد عرف ربه چه
معرفت ظل مستلزم معرفت اصل است زیرا که ظل بصورت اصل خود کائن است پس سبب
انکشاف اصل بود کان صورة الشیء ما یتکشف به ذلک الشیء لیکن بدانند که المجاز
قنطرة الحقیقة بتقدیری است که گرفتار مجاز در میان نیاید و بنظره ثانیه نکشد نظره اولی
است که قنطره حقیقت است که مخبر صادق آنرا النظرة الاولی لک فرموده است علیه و علی آله
الصلوات و السلام گوئیا بلفظ لک اشارت بحصول آن و حلت کرده و اگر عیاذاً بالله سبحانه
گرفتاری بمجاز در میان آید بلکه بنظره ثانیه کشد آن مجاز سد راه وصول حقیقت است قنطره
چه بود بلی است که پرستش خود میخواهد و بلوی است که از حقیقت میگرداند لهذا مخبر صادق
علیه و علی آله الصلوة و السلام نظره ثانیه را مفرد انست النظرة الثانیة علیک فرموده کدام
چیز مضرتر ازان بود که از حق بازدارد و بباطل گرفتار سازد و باید دانست که نظره اولی
وقتی نافع است که باختیار نبود و اگر باختیار بود حکم نظره ثانیه دارد کریمه قل للمؤمنین یغضوا
من ابصارهم در اثبات این مطلب کافیست ابلهان صوفیه خام معنی این عبارت را نفهمیده
و غلط گرفته‌اند بصورت جمیله پیدا کنند و بعشوه و دلال اینها فریفته گردند بطمع آنکه آنرا وصول
بحقیقت سازند و معراج حصول مطلوب نمایند کلا این خود سد راه مطلوبست و حاجب حصول
مقصود یا طلبی است که در نظر شان مزین گشته است و در غرور حقیقت افتاده جمعی از ینها حسن و جمال
این صور را حسن حق دانسته جل شانه گرفتار باینها عین گرفتاری بحق میدانند و مشاهده آنها را مشاهده

حق می انکارند بعضے ازینها گفته بیت امروز چون جمال تو بی پرده ظاهرست ۰ در حیرتم که وعدهٔ فردا
برای چیست ۰ تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا حق را سبحانه این کوته نظران چه گمان برده اند
و حسن و جمال او را چه تصور نموده مگر نشنیده اند که اگر فرضا تاری از موی حور بهشت
که از مخلوقات وی ست سبحانه در دنیا افتد از اضاءت و اشراق آن موی هرگز در دنیا
شب نیفتد و ظلمت نشود و قصهٔ سوختن کوه طور و پاره پاره شدن آن یک تجلی حق
جل و علا و افتادن و بیهوش گشتن کلیم الله علی نبینا و علیه الصلوة و السلام از آن
تجلیها با آن منزلت و قرب بنص قرآنی ثابت شده ست و ایشان باین بیخردی همه وقت
بی پرده حق را بینندگان و بوعدهٔ رؤیت اخروی عجب کنندگان لقد استکبروا فی انفسهم
و عتوا عتوا کبیرا علماے اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم جانها کنده اند و براهین نقلیه
بر مخالفان اثبات رؤیت اخروی کرده که غیر از اهل سنت از فرق مخالفه هیچکس چه از
ملیین و چه از غیر ملیین برؤیت حق جل و علا قائل نیست بلکه آنرا محال عقلے می انگارند
و اهل سنت هم آنرا بلاکیف گفته اند و مخصوص بآن نشاه داشته و این بوالهوسان درین
نشاه فانیه حصول این دولت قاهره را تصور نموده اند و بخواب و خیال خود خورسند گشته
ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب شصت و هفتم بمیر منصور
در حقیقت کائنات و فرق میان مکشوف حضرت ایشان و صاحب فتوحات ۰ این عرصهٔ
کائنات که معاین و مشاهد و منبسط و مسطح و طویل و عریض متخیل میگردد نزد حضرت شیخ محی الدین
بن العربی و تابعان او حضرت وجودست که جز او در خارج موجودی نیست و آن وجود ذات
حق ست سبحانه که آنرا ظاهر وجود نامند که بواسطهٔ انعکاس و تلبس صور علمیهٔ متکثره که آنرا
باطن وجود میگویند و معبر باعیان ثابته اند آن وجود که بوحدت و بساطت خودست متکثر
و منبسط و طویل و عریض در تخیل مے در آید معبر باینکه مشاهد و محسوس همه چه عوام و چه خواص درین
صفحه در کسوت کونیه بصور و اشکال متمایزه حضرت حق ست سبحانه که عوام را متوهم بعالم میگردد
و عالم اصلا از خانهٔ علم بیرون نیامده ست و بوی از وجود خارجی نیافته عکوس آن صور علمیه است

که در مرآت حضرت وجود ظاهر گشته نمودی در خارج پیدا کرده عوام را در توهم وجود خارجی خود
انداخته مولوی جامی علیه الرحمة ؎ مجموعهٔ کون را بقانون سبق * کردیم تصفح ورقا بعد ورق
حقا که ندیدیم و نخواندیم در وی * جز ذات حق و شئون ذاتیهٔ حق * و آنچه مکشوف و معتقد این
حقیرست آنست که این عرصه عرصهٔ وهم است و این صور و اشکال که دران عرصه است صور و
اشکال ممکنات است که بصنع خداوندی جل سلطانه در مرتبهٔ حس و وهم ثبوتی پیدا کرده است و
اتقان یافته و هرچه مشهود و محسوس است درین صفحه از جنس ممکنات است هرچند بعضی از سالکان
آن مشهود متوهم بواجب گردد و بعنوان حقیقت ظاهر گردد امّا فی الحقیقت از افراد عالم است
واو تعالی وراء الوراء است و از دید و دانش ما جداست و از کشف و شهود ما مبراست ؎
خلق را چه کسے نماید او * در کدام آئینه در آید او * غایت ما فی الباب این عرصهٔ متوهمه ظل آن
عرصهٔ خارجیه است که شایان مرتبهٔ حضرت وجوب است تعالی و تقدس چنانچه وجود این مرتبه ظل وجود
آن مرتبه است و این مرتبهٔ وهم را اگر باعتبار آنکه ظل مرتبهٔ خارج است خارج گویند گنجایش دارد چنانچه
باعتبار وجود ظلی او را موجود نیز گویند و این عرصهٔ وهم در رنگ عرصهٔ خارجی نفس الامری است و احکام
صادقه دارد و معاملهٔ ابدی بآن مربوط است چنانچه مخبر صادق ازان خبر داده است علیه و علی آله
الصلوٰة والسلام ملاحظه باید نمود که ازین دو مکشوف کدام یکی بتنزیه و تقدیس خداوندی
جل سلطانه اقرب و الیق است و بجناب قدس او تعالی اولی دانست و ازین دو کدام مناسبت
ببدایت و توسط حال دارد و کدام مناسب حال انتهاست سالها این فقیر معتقد مکشوف اول
بوده است و احوال عجیبه و مشاهدات غریبه درانموطن گذرانیده و حظهای وافر و انعام حاصل کرده
آخر الامر بمحض فضل خداوندی جل شانه معلوم گشته که هرچه دیده شد و دانسته شد همه غیر حق است سبحانه که
نفی آن لازم است و بعد اللتیا والتی بکرم خداوندی جل شانه معامله از نفی باستقا آمد و با ظلے که خود را
بحق وانموده بود از دید و دانش فرو ریخت و گرفتاری بغیب الغیب حاصل گشت و موهوم آنزود
جدا شد و قدیم از حادث متمیز آمد حاصل مکشوف ثانی است للمؤلف رباعی در عرصهٔ کائنات با دقت
فهم بسیار گذشتیم بسرعت چون سهم * گشتیم همه جستیم ندیدیم در وی * جز ظل صفات آمده ثابت در وهم *
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا

بالحق

بالحق والسلام **مکتوب شصت و ششم** بفقیر محمد هاشم کشمی در تحقیق مرتبهٔ وهم که عالم در آن مرتبه نمود
وجود دارد و مانیا سبب ذلک عالم را که موهوم میگوئیم نه بآن معنی است که عالم مخترع و مجعول وهم است
چگونه مخترع وهم بود که وهم نیز از جملهٔ عالم است بلکه بآن معنی است که عالم را حضرت حق سبحانه در مرتبهٔ
وهم خلق فرموده است و هر چند وهم در آن وقت بوجود نیامده بود اما در علم الله سبحانه بوده و مرتبهٔ
وهم عبارت از همواری بوده است در شکل دائره که از نقطهٔ جواله در وهم ناشی گشته است که نمود
دارد بی بود حکیم مطلق جل سلطانه عالم را در آن مرتبه خلق فرموده نمود محض را ثبوت و ثبات بخشید
و از غلط بصحت آورده و از کذب بصدق کشیده و نفس الامر ساخت فاولئک یبدل الله سیآتهم
حسنات مرتبهٔ موهوم عجب مرتبه است که آنرا با موجود هیچ مزاحمتی نیست نه هیچ تدافعی نه و هیچ جهتی از
جهات باوی اثبات نمی نماید و هیچ حدی و نهایتی او را پیدا نمیکند دائرهٔ موهومه را با نقطهٔ جواله موجود
هیچ جنگی نیست و هیچ جهتی از جهات این را با او ثابت نه و هیچ نهایتی این نقطه را بجهت این دائره
پیدا نتوان گفت که نقطه در یمین دائره است یا در شمال قدام است یا خلف فوق است یا تحت
ثبوت این جهات مر آن دائره را نسبت بآن اشیاست که در مرتبهٔ او ثبوت دارند اما چیزی
که در مرتبهٔ دیگر کائن است دائره باوی از جهات هیچ ثابت نه و نیز این نقطه را بجهت این
دائره هیچ حدی و نهایتی پیدا نشده است و بر صرافت حالت سابق خود است و لله المثل
الاعلی از این بیان و از این تمثیل حال عالم با صانع عالم جل شانه دریاب که او را سبحانه با عالم و این
عالم حدی و نهایتی حاصل نشده است و جهتی از جهات کائن نگشته این نسبت آنجا چگونه متصور گردد
که در آن مرتبهٔ علیا از آیات ناهی و نشانی نیست تا تصور نسبت نموده آید بی خردان چند اند که ندانسته
حصول این نسبت و ثبوت این جهات را در حق صانع عالم جل شانه نسبت بعالم تصور نموده نفی رؤیت
واجب تعالی نموده اند و آنرا محال انگاشته و جهل مرکب و تصدیق کاذب خود را بر کتاب و سنت
تقدیم داده گمان برده اند که اگر حق جل و علا مرئی شود البته در جهتی از جهات خواهد بود از رائی
و آن مستلزم حد و نهایت است از تحقیق سابق معلوم گشت که حق را سبحانه با عالم از این نسبت
ثابت نیست رؤیت اثبات کنند یا نه رؤیت موجود بود و جهت نبود چنانچه تحقیق این معنی خواهد نمود
که این مخلوق در وقت وجود عالم نیز کائن است زیرا که در آن وقت صانع تعالی از عالم در جهتی

از جهات او خواهد بود و نیز وراء عالم خواهد بود و آن مستلزم حد و نهایت است و اگر در جمیع جهات عالم گویند
حد و نهایت را چه خواهند گفت و که لازم و بائیست ست و نیز فساد جهت بواسطه استلزام نهایت
ست و آن خود لازم ست خلاصے ازان مضیق در اختیار قول صوفیه ست که عالم را موهوم
گویند و از اشکال جهت و نهایت وارهند و در موهوم گفتن هیچ محظور لازم نمے آید که
آن در رنگ موجود احکام صادقه دارد و معامله ابدی بتبعات و تقریبات سرمدے
بوے مربوط ست آن موهوم دیگر ست که سوفسطائی بمجرد آن قائل ست که آن اختراع وهم و
تراش خیال ست شتان ما بینهما بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که دائره موهومه را که ناشی از نقطه
جواله ست با آن نقطه هیچ جهت ثابت نیست و آن نقطه بیرون از جهات اوست که اگر فرضاً
آن دائره تمامه بصر گردد هر آئینه آن نقطه را بے جهت خواهد دید که جهت در میان اینها مفقود ست
و ما نحن فیه اگر رائی تمام بصر گردد و حق را جل و علا بجهت بیند چه محظور لازم آید در بهشت مومنان
تمام بصر گشته خواهند دید و هیچ جهت ثابت نخواهد بود اولیا را بحکم تخلقوا باخلاق الله در دنیا این دولت
حاصل میگردد و تمام بصر میگردند هر چند رویت نشود که مخصوص باخرت ست اما حکم رویت دارد اینکه
گفته که بحکم تخلق باخلاق الله زیرا که در واجب تعالی فرموده اند که ذات او تعالی کله بصر و کله سمع و کله علم
متخلقان ازین اخلاق البته نصیب ست هر صفت ایشان نیز دران مقام برنگ کلیت ایشان میسر آید
همه بصر میگردند مثلا و سائر مومنان را در آخرت این نسبت کرامت فرموده بدولت رویت مشرف خواهند ساخت
ان شاء الله تعالی هیچ محظوری و اشتباهی برین تقدیر لازم نیست والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال

مکتوب شصت و نهم بقاضی موسی شوجین در ترغیب التزام شریعت و صحبت ارباب جمعیت بعد حمد
والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال فقرا احمد و مستوجب حمد ست صحیفه شریفه که مصحوب درویش عمر علی
مرسل داشته بودند رسید خوشوقت ساخت سلامت و استقامت باشند طلب نصائح اندراج یافته بود
مخدوما النصیحة هی الدین متابعة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات غایة ما فی الباب متابعت را اقسام است
یک قسم آن اتیان احکام شرعیه ست و باقی اقسام را فقیر در مکتوبی که به بعضے از محبان نوشته ست تفصیل
ذکر نموده ست خواهم گفت ان شاء الله تعالی که نقل آن بشما فرستند بالجمله مدار افاده و استفاده این طریقه
بر صحبت ست بگفتن و نوشتن کفایت نمیشود حضرت خواجه نقشبند فرموده اند قدس سره طریقه ما صحبت ست

با صحبت ست و اصحاب کرام بدولت صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات از اولیای امت
افضل آمدند که هیچ ولی بمرتبه صحابی نرسد اگرچه اویس قرنی باشد المسئول من الاخوان الدعاء
بسلامة الایمان ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا رحم علی ورق خود گردانیده
ست و باصلاح آمده ست حضرت حق سبحانه استقامت دهاد والسلام **مکتوب هفتادم**
بمولانا اسحاق ولد قاضی موسی در تحریض بر صحبت ارباب جمعیت الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی مکتوب شریف که مصحوب رحم علی درویش مرسل داشته بودند رسید چون
مبنی از ذوق و شوق بوده مسرت بخشید و در کاغذ علیحده واقعه که روداده بود نوشته بودند
از مطالعه آن فرصت سر فرصت انجامید انقسم واقعات مبشرات ست سعی باید نمود که از قوت
بفعل آید و از گوش بآغوش رسد امروز که تدارک تقصیر ممکن ست فرصت را غنیمت
باید شمرد و تسویف و تاخیر باید انداخت حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که جمعی
از درویشان بودیم سخن از ساعت مرجو که در روز جمعه ودیعت نهاده اند درمیان آمد
که اگر میسر شود دران ساعت از حضرت حق سبحانه و تعالی چه باید طلبید هر کسی چیزی گفت چون
نوبت بمن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید که در ضمن آن جمیع سعادات میسرست
بعضی مکاتیب را نقل گرفته بمصحوب رافع فرستاده ست حضرت حق سبحانه و تعالی منتفع گرداناد
و دیگر اخوی شیخ کریم الدین چندگاه ست که آمده اند شاید که از احوال خود بشما نویسند از دوستان توقع
دعاست ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیئ قدیر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات **مکتوب هفتاد و یکم** بجناب پیرزاده خواجه
محمد عبید الله در تمیز میان دقائق موهوم که عالمست و میان موجود حقیقی که صانع عالمست و لله المثل
الاعلی نقطه جواله که دائره از وی در وهم ناشی گشته ست چنانچه در خارج موجودست در وهم هم موجود
لیکن آنجا بی روپوش نموده دائره ست و اینجا باین روپوش و موجود در خارج و در وهم نه باین معنی
ست که در هر مرتبه وجود علیحده دارد کلا بلکه یک موجودست هم در خارج وهم در وهم که آنجا بی روپوش
دائره ست و اینجا با روپوش و این دائره موهومه که در وهم نمودی دارد بی بود که از غلط حس
پیدا گشته است اگر آنرا در آن مرتبه موجود گردانند اثبات تقرر دهند و نمود یا بود سازند هر آنچه از

غلط حس خواهد بر آمد و نفس امری خواهد گشت و احکام صادقه پیدا خواهد کرد پس پیدا شد که دائرهٔ موهومه
حقیقی است و صورتی حقیقتش همان نقطهٔ جواله است که بآن برپاست و صورت حقیقت نقطهٔ جواله را از آن
که ثبوت و ثبات پیدا کرده است این صورت هرچند عین آن حقیقت نیست که صفات و احکام
متمائزه دارد اما از حقیقت دور نیست و جدائی ندارد حقیقت است که این نمود خود را تخیل
گردانیده است ؎ خوشتر آن باشد که سر دلبران • گفته آید در حدیث دیگران • حضرت
شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره درین مقام گوید ان شئت قلت انه حق و ان شئت
قلت انه خلق و ان شئت قلت انه حق من وجه و خلق من وجه و ان شئت قلت بالحیرة لعدم التمیز بینهما لیکن باید دانست
که این تمیز در میان حقیقت و صورت هرچند در وهم است اما چون صورت دران مرتبه بایجاد
خداوندی جل سلطانه موجود گشته است و ثبات و تقرر پیدا کرده هر آئینه نفس الامری شده
و تمیز نفس الامری حاصل ساخته بطریق ظلیت موجود خارجی گشته چه وجود صورت خیالچه
ظل وجود حقیقت است مرتبه نمود بعد از حصول بود ظل خارج آمد پس تمیز در میان حقیقت و صورت
چونکه نفس الامری بلکه خارجی شد حمل یکے بر دیگری ممتنع گشت و یکی عین دیگری نیامد و آنکه عین
گفته است زیاده بر تمیز وهمی نفهمیده و ورای امتیاز ملیے عدا الستہ سبحان الله مرتبه وهم
بواسطهٔ ایجاد خداوندی جل شانه که دران مرتبه واقع شده است خارج گشته است نفس الامری
آمده و ورای علم و خارج که متعارف است گشته و چون این مرتبه خارج آمده است ناچار در
مرتبه وهم را جدا نموده و نقطهٔ جواله موجود خارجی گشته و دائره که ازان ناشی است موهوم
یافته عجب معامله است صورت که از حقیقت ناشی است ما هرچه وارد از حقیقت وارد و هیچ جدا
او را از حقیقت نیست بزور او را از حقیقت جدا ساخته اند و از توهم و تحقق آورده متمیز وهمی
را خارجی گردانیده کریمه صنع الله الذی اتقن کل شیء ملاحظه باید کرد که لاشی محض را بقدرت
کامله خود شیء گردانیده است و دانا و بینا و قادر و مرید ساخته بزرگے گوید ؎ چونکه او بنشد
گوش و چشم و دست و پای • خیره ام در چشم بندی خدای • چشم بندی چه گنجایش دارد
زیرا که چشم بندی در جائے ثابت است که غیر واقع را واقع نماید اینجا قدرت خداوندی جل شانه
غیر واقع را واقع گردانیده است و احکام کاذبه را که دران مرتبه کائن بود صادقه ساخته

شیخ میفرمایند بعدم التمیز بینهما و حال آنکه درمیان عبد و رب پنجاه هزار ساله راه ست که کریمه
تعرج الملئکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة اشاره بآن ست
و شیخ خود نیز باین دوری راه معترف ست از ینجاست که بحیرت قائل گشته ست ساده لوحی است
دوری این راه حق را سبحانه بعید نه انگارد و از خود دور نبیند از ذات سبحانه قریب بل اقرب
الی العبد من نفس العبد بلکه این بعد باعتبار درک و معرفت ست نه باعتبار مکان و مسافت
نقطه آخر دائره نزدیکترین نقطها ست بمبدأ دائره لیکن چون پشت او را بجانب مبدأ ساخته
ساخته اند و روی او را بطرف دیگر گردانیده ناچار یافت او با وجود قرب از مبدأ دور افتاده
ست و بعد از طی جمیع نقطه مربوط گشته ست ای کمان و تیر بارها ساخته + صید نزدیک تو دور
انداخته + هر که دورانداز تر او دور تر + از چنین صید ست او مهجور تر + بلی تا شد نهایی
بعد نکشد قدر دولت قرب نداند با صنع الله سبحانه فهو خیر والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هفتاد و دوم بجناب خواجه حسام الدین احمد در آنکه تلوینات عسکر ارباب جمعیت
تمکین ست با جواب استفساری که درباب مولود خوانی نموده بود الحمد لله والسلام علی عباده
الذین اصطفی صحیفه شریفه و ملاطفه منیفه که از روی کرم و شفقت نامزد این میفر ساخته بودند
بمطالعه آن مشرف گشت لله سبحانه الحمد و المنة که بصحت و عافیت اند و از تفقد احوال دوستان
دور افتاده فارغ نیستند احوال و اوضاع فقرای اینجا و دوستان مستوجب حمد ست که در عین بلا عافیت
ست و در مظان تفرقه جمعیت فرزندان و دوستان که همراه اند اوقات شان بجمعیت ست
و احوال ایشان در ترقی و تزاید عسکر در حق ایشان خانقاه متخصص ست که در عین تلوینات لشکریان
تمکین نصیب شان ست و در عین گرفتاری بهای شئی که از لوازم این موطن ست گرفتار یک مطلب
اند نه کسی را با ایشان کاری و نه ایشان را از کسی باری مع ذلک مسلوب الاختیار اند بدولت
حبس و قید گرفتار عجب حبسی ست که رهائی را در عوض آن بجوی نه خرند و طرفه قیدی ست
که اطلاق را از انجا به بشیزی نشناسند الحمد لله و سبحانه والمنة علی ذلک و علی جمیع نعمه العظام
مخدوما مقصود از فرستادن کتابت بسوق الیقین اظهار حسره بود بر فوت بعضی نعمتها که در
اوار و طلوع حصول آن متوقع بود و در لشکر آمدن و صحبت داشتن انجام مربوط بصلاح ایشان ست

که ایشان اصلاح لشکر و لشکریان را بهتر میداشتند و نفع و ضرر ایشان را بیشتر میشناسند اندراج یافته بود

که اگر بنویسی که از آفات محفوظ خواهند بود میباید الغیب عند الله تعالی فالحمد لله سبحانه که از

همراهیون بکرم الله سبحانه با وجود کثرت اختلاط یار یاب تفرقه هیچکس را ملا امین زبان آفت

تفرقه نرسیده است و از مطلب باز نداشته دیگر در باب مولود خوانی اندراج یافته بود

در نفس قرآن خواندن بصوت حسن در قصائد نعت و منقبت خواندن چه مضائقه است

ممنوع تحریف و تغیر حروف قرآن است و التزام رعایت مقامات نغمه و تردید صوت بآن

طریق الحان با تصفیق مناسب آن که در شعر نیز غیر مباح است اگر بنحوی خوانند که تحریفی در

کلمات قرآنی واقع نشود و در قصائد خواندن شرائط مذکوره متحقق نگردد و آنرا هم بغرض صحیح

تجویز نمایند چه مانع است مخدوما بخاطر فقیر میرسد این باب مطلق نکنند بو الهوسان ممنوع

میکردند اگر اندک تجویز کرده شد منجر به بسیار خواهد شد قلیله تفضی الی کثیرة قول مشهور است

والسلام مکتوب هفتاد و سوم بحضرت خواجه مخدوم زاده خواجه محمد سعید در اسرار صفت حیات

که چون علم است و در بیان آنکه علم چنانچه از صفات زائده است از شیون غیر زائده است نیز و

کذا سائر الصفات حضرت شیخ محی الدین بن العربی قدس سره و متابعان او که تنزلات خمس

نوشته اند تعین اول از اجمال حضرت علم اعتبار نموده اند و آنرا حقیقت محمدی گفته علیه من

الصلوات و التسلیمات و کشف این تعین را تجلی ذات دانسته فوق این تعین لا تعین

میدانند که مرتبه ذات بحت است و احدیت مجرده از جمیع نسبت و اعتبارات پوشیده نماند که

فوق شان العلم شان الحیوة هست که علم تابع اوست و ادام جمیع صفات است چه علم و چه غیر علم

و چه علم حصولی و چه علم حضوری و این شان الحیوة شانی است عظیم ایشان شیون و صفات

دیگر در جنب آن حکم جداول دارند نسبت بدریای محیط عجب است که شیخ بزرگوار با این

مملکت وسیع سیر نظر نموده است و از گلشنهای این گلهای علوم و معارف نه چیده و بهره

این شان بحضرت ذات عز شانه اقربست و بجهالت و عدم ادراک انسب اما چون شائبه

تنزل و ظلیت دارد و از حظائر علم و معرفت قل او کثر در الوقت که این فقیر را بکرم الله سبحانه

سیر کا در ان شان عظیم ایشان افتاده بود در ته آنمقام بمسافت بعیده مشهود شده بود

که شیخ آنجا کلبه دارد که دران اقامت ورزیده است شاید در آخر با خطے از غیم مقام قرار گرفته باشد
بعد بمسافت درین طور بعد باشد بیچون بود و اعتبار توان گفت تنگی میدان عبارت است با صورت
مثالی آن بعد بیچون در عالم مثال بعد بمسافت مشهود است سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا
انک انت العلیم الحکیم والسلام علی من اتبع الهدی فصل بالخیر ازین بیان لازم آمد که
علم در مرتبهٔ حیات که فوق اوست ثابت نبود چه علم حصولی و چه حضوری و چون در مرتبهٔ
حیات ثابت نبود در مرتبهٔ حضرت ذات عز شانه چگونه ثابت باشد که فوق الفوق است
و چون علم ثابت نباشد نقیض او ثابت بود تعالی الله سبحانه عن ذلک علوا کبیرا ازین
اشکال مبنی بر معرفت دقیقه است که کم کسی از اولیاء الله بآن لب کشاده است باید دانست
که علم واجبی جل شانه مثلا حیاتیکه از صفات ثمانیه حقیقیه زائده است چنانچه اهل حق فرموده اند
از شیون و اعتبارات ذاتیه غیر زائده است نیز و چون قسم اول از صفات زائده است بر ذات
تعالی متعلق آن نیز ماسوای ذات است سبحانه عالم باشد ماسوای با صفات زائده واجبی جل سلطانه
چه آنچه بدلائح ظلیت تقسیم گشته است اسم ذاتی پیدا کرده شایان مرتبهٔ مقدسه حضرت ذات تعالی
و تقدس نبود و تعلق بآنجناب قدس پیدا نکند حصولی باشد آن علم یا حضوری اگر حضوری است نیز
ظلی از ظلال حضرت ذات تعالی است متعلق است اگرچه اتحادی در میان علم و عالم و معلوم پیدا کرده است
چه این مرتبهٔ اتحاد نیز ظلی از ظلال مرتبهٔ مقدسه است نه عین آن اگرچه جمعی گمان عینیت آن
برده اند و قسم دیگر که از شیون ذاتیه غیر زائده است متعلق آن حضرت ذات است تعالی
و تقدس بالاتر است از آنکه بما سوای ذات عز سلطانه تعلق پیدا کند بالجمله علمی که زائده
است تعلق آن مقصور بماسوای ذات است تعالی و تقدس و علمی که زائد نیست و مجرد
اعتبار است تعلق آن مقصور بر حضرت ذات است تعالی و تقدس و علمی که در مرتبهٔ حضرت
ذات تعالی منتفی است همان علم زائده است که شایان آن مرتبهٔ مقدسه نیست که ظل آنست
شایان علم غیر زائده است از انتفای آن علم ثبوت نقیض آن که جهل است لازم نیاید
هر گاه که علم از صفات کامله است آنجا گنجایش ندارد و نقیض این که سراسر نقص است
چه گنجایش دارد که دران حضرت بار یابد غایت ما فی الباب این هردو نقیض از آن

حضرت مسلوب بود و هیچ محظور نباشد عارفی گوید عرفت ربی بجمیع الاضداد گوییا بواسطه علو
مرتبه آن مقام اقدس هیچ یکی ازین دو نقیض آنجا نرسد هرگاه جمیع نسب و اعتبارات
دران حضرت مسلوب باشد علم و عدم علم که از جمله نسب اند نیز مسلوب باشد آن ممکن است
که او را از نسب و اعتبارات چاره نبود و جمع و رفع نقیضین وی نباشد خالق نسب و اعتبارات
منزه است از نسب و اعتبارات و قیاس غائب بر شاهد درین موطن ممتنع است یا آنکه گوییم
انتفای علم خاص مستلزم عدم علم مطلق نیست بلکه مستلزم عدم علم خاص است که نقیضین
شانیه ظلیت است برین تقدیر هیچ محظور لازم نیاید و ارتفاع نقیضین نشود باید دانست
که علمی که از شیون ذاتست تعالی هیچ مناسبتی ندارد بعلمی از صفات زائده است اگرچه اصل
این علم همان علم است چه صفت زائده ظل شان ذاتی است آنجا همه انکشاف در المشاهده است
و حصول است در عین حضور از علو درجه آن جهل نمیتوانند در طرف او افتاد و به نقاضت او
بر نمیتوانند خاست برخلاف صفت علم که جهل آنرا بنقاضت برپاست اگرچه وقوع آن
غیر جائز و خطاست و این احتمال نقیض آنرا باعث انحطاط او گشته است از تعلق آنجناب
قدس باز داشته چه احتمال نقیض کمال هر کمال که باشد آنرا در آنحضرت گنجایش نیست
قدرتیکه در آن مرتبه مقدسه اثبات نموده اند همان است که عجز در طرف دیگر او نیست بخلاف
صفت قدرت که احتمال نقیض دارد اگرچه واقع نیست علی هذا القیاس جمیع الشیون
و الصفات الواجبیه تعالی و تقدس است و چون شان العلم را بصفت العلم هیچ مناسبت
نباشد علم مخلوقات را بآن شان عظیم الشان چه نسبت بود و کدام مناسبت باشد و تعلق آن
بآن مرتبه مقدسه چگونه متصور بود دیگر آنکه بنده نوازی فرمایند و انکشاف ناقص مخلوق را از نزد انکشاف
خود جلائی دهند و بعد از فنای اتم و بقای اکمل از نزد خود بخشند و رنگ ثبوت توانند بود که تعلق بیچون
بآن مرتبه مقدسه پیدا کند و جائی برسد که اصل از آنجا کوتاهی کند و بمرتبه اصل یا اصل الاصل اصل
گردد و این خصوصیتی است که به بنی آدم مرحمت شده است و راه ترقی برایشان کشاده است هم از
اصل میگذرند و هم از اصل الاصل و بجائی میرسند که اصل در رنگ ظل در راه میمانند ذالک
فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مکتوب هفتاد و چهارم

حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم در شرح کلام صاحب فصوص در بیان تجلی ذات و تحقیق و رائی خاص
حضرت ایشان در آن باب و حسب اتفاق این مکتوب شریف با تمام رسید الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی قال الشیخ ابن العربی قدس سره ان التجلی من الذات لا یکون الا بصورة المتجلی له
فالمتجلی له ما رای سوی صورته فی مراتب الحق وما رای الحق ولا یمکن ان یراه والمراد من
مرات الحق هو الشان الذاتی الذی ظله الاسم الزائد الذی هو مبدء لتعین المتجلی له
فان الکل اسم زائد هو مبدء لتعین من تعینات المخلوقات اصلا فی مرتبة الذاتیة
وهو الشان الذی هو مجرد اعتبار فی الذات کما حققت فی غیر موضع ولیس المراد منه
الذات مطلقا فان المطلق لا یکون مراة للمقید ولما کانت المرات مقیدة مثل الصورة
الکائنة فیها واصلا لاصل تلک والصورة لا جرم تحجب المرات فی نظر المتجلی له بصورته
الکائنة فیها من غیر زیادة ولا نقصان لان تجلی ذلک الشان وظهوره فی هذه المرتبة التی
وقع التجلی فیها لا یکون الا بهذه الصورة التی کان المتجلی له علیها الا ان ظهوره بهذه
الصورة لتسانیه وعدم تعلقه بالعالم مشروط بتوسط الاسم الظلی هو مبدئه لتعین صورة
المتجلی له وهذه المرآت المقدسة مباینة لسائر المرایا فان ظهور الصورة فی تلک المرایا کائن
فی زاویة من زوایاها ولا تظهر المرایا باعیان الصور الحالة فیها للمداینة بینهما بخلاف هذه
المرات المقدسة فان الصورة غیر حالة فیها ولا حاصلة فی زاویة من زوایاها لعدم
الحالیة والمحلیة فی تلک الحظوة ولوحها وعدم التبعض والتجزی فی تلک المرتبة المقدسة
ولو وهما بل تظهر هذه المرات المقدسة بکلیتها بصورة المتجلی له فتکون هی مراة صورة
فالمتجلی له ما رای سوی صورته فی مرات الحق الذی هو شان الذات الذی تظهر
بصورة المتجلی له وما رای الحق المطلق ولا الشان ما خاض علی النهج التنزیهی والنمط
التقدیسی ولا یمکن ان یراه هذا مبنی علی رای الشیخ فی نفی امکان الرؤیة التنزیهیة
واثبات الرؤیة فی الظهورات التشبیهیة الجامعة اللطیفة بطریق التمثل والتماثل
وهو کما تری مخالف لما اتفق علیه علماء اہل السنة والجماعة شکر الله تعالی سعیهم
من ان رؤیته تعالی فی الدنیا جائزة غیر واقعة وفی الآخرة بلا کیف واقع لا تکون تمثلی

وشال سے یراه المؤمنون بغیر کیف ہو ادراک مضروب من مثال + لان رویته المتمثل رویته کیف و ایضا لیست رویته له تعالی بل رویته مخلوق اوجده واظهره بطریق التمثل وهو تعالی وراء التمثل والمثال ووراء التوهم والخیال وکل ذلک مخلوق له تعالی والعجب من کبراء العرفاء انهم تسلوا بالتشبیه عن التنزیه وبالحادث عن القدیم اذا اکتفوا بالمثال وعکفوا للتمثال وظنی ان ذلک المرض حدث لهم من قولهم بالتوحید والاتحاد واصرارهم علی قصور حکمهم بان العالم هو الحق سبحانه فلاجرم تکون رویته ای فرد من افراد العالم رویته له تعالی عندهم للاتحاد بینهما من بینهما قال بعضهم بالشعر الفارسی سے امروز چون جمال تو بی پرده ظاهرست + در حیرتم که وعده فردا برای چیست + الا ان الشیخ اخص من بین تلک الافراد فرداخاصا جامعا حصل بطریق التمثل وهو لا مجد بی نقصا کانه قدس سره یوفر علمه بالکتاب والسنة واقوال العلماء تنبه علی شناعته القول باخلاق الرویته والحکم بان رویتهم مطلقا رویته سبحانه ومع ذلک غلبة السکر وفرط حال التوحید ما تخلص عن مضیق التشبیه مطلقا وما تفرغ لتحصیل کمالات التنزیه مفردا بل زعم ان التنزیه الصرف قاصر وناقص ومحدد له تعالی کالمشبه ففرعن التنزیه الصرف وجزم بان الاکمال فی الجمع بین التشبیه والتنزیه والحکم بین احدهما عین الآخر لیرتفع التحدید والتقیید مطلقا ولا یخفی علیک ان التشبیه معدوم فی الخارج عنده وانما الموجود فی الخارج هو التنزیه الصرف فلا یکون احدهما محددا ومقیدا الاخر علی قیاس الوجود والعدم الخارجیین فان العدم غیر محدد للموجود ولا العکس فان الوجود علی اطلاقه مع العدم اطلاقه مع الوجود غیر مقید احدهما بالآخر ولو کان العدم محدودا للوجود لکان ینبغی ان یحکم بان الکمال فی الجمع بین الوجود والعدم ویکون احدهما عین الاخر وهو سفسطة ظاهرة فلا یکون القول بالتنزیه الصرف تحدیدا له فلا یکون الجمع کمالا بل نقصا والحاقا للناقص بالکامل ومعلوم ان المرکب من الناقص والکامل ناقص نقطی الصور المعلومة المسماة بالاعیان الثابتة عنده ثابتة فی العلم

وہی ایضاً لا تستلزم تحدید الموجود الخارجی حتی یحکم بالاتحاد والعینیة بینھما وبینیه و اتحاد وجود الموجود الخارجی بالموجود الخارجی مثله واما الموجود العلمی فلا اتحاد والموجود الخارجی و لا ینافیہ لتباین المرتبتین الا ترے ان تصور شریک الباری تعالےٰ وثبوته فی العلم یحکم علیه بالاستحالة لا ینافیہ البارہ تعالےٰ الموجود فی الخارج ولا یحدہ ولا یقیدہ اصلا حتی یحکم فیه وفیه تحلاعیر واقع بان احدھما عین الاخر ہذا اولترجیح لے کلام الشیخ فی التجلی الذاتی وما یناسبه فمقبول وذکر الشیخ بعد ذکر ہذا التجلی حاصله ان ہذا التجلی نھایة التجلیات وغایة العروجات وما بعد ہذا الا العدم المحض فلا تطمع و لا تتعب نفسک بتحصیل العروج فوقه والوصول وراءہ فلا مقام اعلیٰ من ہذا العروج من التجلی الذاتی

مکتوب ہفتاد و ششم باین حقیر محمد ہاشم کشمی در بیان آنکہ تجلی افعال و تجلی صفات و تجلی ذات سبحانہ اعنی خواجہ محمد ہاشم کشمی بداند کہ تجلی افعال عبارت از ظہور فعل حق است سبحانہ بر سالک بر نہجیکہ افعال عباد ظلال آن فعل نماید و این فعل را اصل آن افعال دریابد و قیام این افعال را بآن فعل واحد شناسد و کمال این تجلی آنست کہ این ظلال از نظر او تمام مختفی گشتہ باصل خود ملحق گردد و فاعل این افعال را در رنگ جماد بحیثیت حرکت یابد و آنچہ ارباب توحید وجود کہ بعینیت اشیاء قائلند و ہمہ اوست میگویند درین موطن گفتہ اند و این افعال منکثرہ عباد را فعل یک فاعل جل شانہ دانستہ آنجا اخفاے انتساب افعال است کہ بر فعد خود داشتہ و حدوث انتساب ست آن افعال را بفاعل واحد نہ اختفاے نفس افعال ست والحاق آنہا باصل شتان ما بینہما ان یکاد ان یختفی علی البعض تجلی صفات ذات و ظہور صفات حق ست سبحانہ بر سالک بر نہجیکہ صفات عباد را ظلال صفات الٰہی دانہم جل سلطانہ و قیام آنہا را باصول آنہا دریابد علم ممکن را مثلا ظل علم واجب یابد و قائم باو داند و ہمچنین قدرت او را ظل قدرت او تعالےٰ داند و قیام آن باو تصور نماید و کمال این تجلی آنست کہ این صفات ظلال تمام از نظر سالک مختفی گشتہ باصول خود ملحق گردد و خود را کہ موصوف باین صفات بودہ ست در رنگ جمادی بے حیات

بے علم باید اثرے از وجود و کمالات و توابع وجود در خود نیابد نہ فکرے باشد آنجا نہ توجہے نہ حضوری بود نہ شہودے بعد از لحوق باصل اگرچہ توجہ ہست خود بخود متوجہ است و اگر حضور ہست خود بخود حاضر و نصیبے کہ سالک راست ازین مقام حصول حقیقت فنا و نیستی ہست انتفای انتساب کمالات ہست کہ بزعم خود آن کمالات را بخود منتسب میساخت و اداے امانت ہست باہل امانت کہ تہمت و کذب آن امانت را از خود می انگاشت و نیز زوال مورد کلمہ انا ہست بحیثیکہ اگر او را ابقاے باللہ مشرف سازند نیز ہرگز انا را موردی نباشد و تعبیر از خود بانا نمے تواند کرد و ہرچند خود را ہمان اصل نمود یابد گنجایش اطلاق کلمۂ انا بران اصل میسر نباشد و خود را عین اصل خود نمیداند گفت کہ خودی از وے برطرف شدہ ہست و انانیت زائل گشتہ انا الحق گفتن از عدم حصول این نسبت ہست و سبحانی بر زبان آوردن از نارسیدن باین دولت لیکن این قسم الفاظ کہ از اکابر صادر شدہ حمل بر توسط احوال شان باید نمود و کمال شان وراے آن گفتگو اعتبار باید فرمود این دولت فنا کہ حقیقت نیستی ہست ہرچند مستلزم تجلی صفات ہست اما حصول آن از پرتو تجلی ذات ہست و تا ذات متجلی نشود این دولت فنا میسر نیاید بلکہ تجلی صفات نیز بانجام نرسد تا نیلے نرسی از تجلی ذاتست کہ آن بقیۂ عارف کہ در نظر او در رنگ جمادیت مینمود نیز زائل میگردد و آن عدمی بودہ ہست کہ اصل ماہر ممکن ہست کہ بواسطۂ انعکاس صفات کاملہ حضرت وجود تعالت و تقدست در وے امتیازے و تشخصے پیدا گشتہ بود و باین آئینہ دارے از اعدام دیگر جدا شدہ و چون این ظلال منعکسہ باصول خود ملحق گشت مابہ الامتیاز درین اعدام نماند و این عدم خاص نیز بعدم مطلق ملحق شد این زمان از عارف نہ نامی ماند و نہ نشانے و نہ اسمے ماند و نہ رسمی لا تبقی و لا تذر وجود و توابع وجود چنانکہ از وی وداع گرفتہ رفت عدم نیز از وے جدا شدہ باصل خود لاحق شد باید دانست کہ امتیاز این عدم از اعدام دیگر کہ بوسطہ حصول ظلال صفات در وی حاصل شدہ بود باعتبار توہم بودہ ہست و فی الحقیقت در وی ہیچ ظلے کائن نبودہ در رنگ مرایاے دیگر کہ حصول صور در انہا باعتبار توہم ہست و چون

حصول ظلال وجودی باعتبار توهم بود اینجا از او نیز وجودی باشد پس وجود ممکن چنانچه باعتبار
توهم است عدم او نیز باعتبار توهم باشد بیرون دائره وهم او را قدم نگاه نداده اند چه
فی الحقیقت وجود بصرافت اطلاق خود است و عدم بصرافت اطلاق خود نه آنرا تنزلے
آمده است و نه این را ترقی کمال اقتدار صانع است تعالی که در مرتبهٔ وهم ازان و ازین
عالمے را خلق فرموده است و اتقان تمام داده و معاملهٔ ابدی و عذاب و ثواب سرمدی
بوی منوط گردانیده وما ذلک علی الله بعزیز و آنکه در بالا گفته ایم که حصول این دولت
فنا از پرتو تجلی ذات است یعنی حصول نفس تجلی ذات بعد از حصول این دولت فنا است
که تا انتهای نیابی فرق در میان پرتو تجلی در رنگ فرق در میان اسفار صبح و طلوع آفتاب
دریاب در وقت اسفار پرتو تجلی آفتاب است و بعد از طلوع نفس تجلی آفتاب چه بسا است
که بعد از پرتوی انداختن تجلی بعضی را بنفس تجلی مشرف نسازند و بواسطهٔ عروض بعضی عوارض
بآن دولت عظمی نرسانند اسفار را دریابند و بعروض علت ساعدی یا ارجعی بطلوع آفتاب
مشرف نشوند و ایضاً در شهود اسفار کمال قوت باصره در کار نیست شهود آفتاب است که کمال
قوت باصره می طلبد چه بت نظر خفاش مسکین بادراک اسفار قادر است و در ابصار
آفتاب عاجز و بعد دیگر می باید که آن ابصار آفتاب نماید و بسا باشد که استعداد پرتو تجلی ذات
بود و استعداد نفس آن تجلی نبود خفاش را استعداد پرتو تجلی آفتاب است و استعداد تجلی آفتاب
نیست تجلی که درین مرتبه شاید نافع آید بعد از انصرام تجلی صفات و بعد از حصول فنا صفات
و ذات عارف را تجلی رو میدهد که گویا دهلیز تجلی ذات است و گویا برزخ است میان
تجلی صفات و تجلی ذات صاحب دولتی را که ازین تجلی گذرانیده پیش برند از تجلی ذات بقدر
استعداد او نصیب است و این تجلی برزخی بزعم این فقیر اصل است در آن تجلی ذاتی را که شیخ محی الدین
بن العربی قدس سره پیشتر ازان تجلی باین عبارت فرموده است من الذات لا یکون الا بصورة
المتجلی له فالمتجلی له ما رای سوی صورته فی مرآت الحق و ما رای الحق و لا یمکن ان
یراه و شیخ این تجلی را منتهای تجلیات گفته است و فوق این مقامی ندانسته و گفته
وما بعد هذا التجلی الا العدم المحض فلا تطمع ولا تتعب فان الترقی من هذه الدرجة من المحال

الذاتی عجائب کار و بار است و وصول بمطلوب حقیقی در ماوراء این تجلی است و شیخ از انجا
می ترساند و بکریمهٔ و یحذرکم الله نفسه تحذیر و تهدید میفرماید ما آواره شدگان اگر
در وی طمع نکنیم و در حصول آن تعب نکشیم چه کار کرده باشیم و از جوهر نفیس بخرف ریزه
تسلی گشته غایت ما فی الباب نصیبی از هر مرتبه مناسب آن مرتبه است نصیبی که از بیچون میسر گردد
هم بیچون خواهد بود که چون را به بیچون راه نیست پس معرفتیکه بآن مرتبه تعلق گیرد در رنگ
معرفتی است که به بیچون متعلق شود که این معرفت را گنجایش نیست از انجا گفته اند که العلم
فی ذات الله سبحانه جهل ای لیس علما من جنس العلم المتعلق بعلم الممکن فانه من مقولة
الکیف ولاکیف و تفکر که در ذات الله تعالی سبحانه منع کرده اند بواسطهٔ آنست که او تعالی
ماورای تفکر و تخیل است او را سبحانه باو توان یافت نه بفکر و خیال ربنا آتنا من لدنک
رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا و شیخ قدس سره باین میگفت و ما بعد هذا التجلی الا العدم
الصرف و النور المحض بعد از آن تجلی که عدم گفته است باین اعتبار گفته که عالم ظل صفات است
از صفات بالا گذشتن در عدم خود کوشیدنست نه اینچنین است عارفی که از صفات
که اصل اوست بالا ترود و از شیون و اعتبارات ذاتیه فوق نگذرد چه کار کرده باشد
و برای چه آمده فنای و بقای که او را در هر مرتبه میسر شده است برفتن فوق از اصل
خود ولیسا ساخته و بقای اصل از اصل گذشته و باصل الاصل رسیده ست تحرق بالنار
من لیس بها و من هو لها کیف یحترق و شیخ قدس سره اگر باصل این ظل میرسید از ترقی
فوق نمی ترسید و نمی ترسانید لیکن حسن ظن تقاضا میکند که بفضل خداوند
جل سلطانه آن بزرگوار از آن مقام ترقی فرموده باشد و حقیقت کار را دریافته حال بزرگی
بمیزان قال او نباید سنجید شاید آنرا در ابتدا و توسط گفته باشد و از انجا بمراحل گذشته من
استوی یوماه فهو مغبون و الله سبحانه الموفق از تجلی ذات چه نویسد و چه تواند نوشت
که فوقی است هر که یافت یافت و من لم یذق لم یدر ــه قلم اینجا رسید و سر بشکست ــه این قدر
و اشباه که تجلی ذات در حق این عارف گرفتاری او بالاخر یافته است دوامی است و انچه
دیگران کالبرق شده او را بیدوام است بلکه تجلی برقی فی الحقیقت تجلی ذات نیست اگر چه تجلی ذات

گفته اند تجلی شأنی از شیون ذات ست که سریع الاستتار ست بر خلاف تجلی ذات ست و بی ملاحظه
شیون و اعتبارات ست دوام آنرا لازم ست و استتار آنجا متصور نه تلوینات تجلیات
از صفات و شیون نشان میدهد بحضرت ذات تعالی و تقدس که از تلوینات منزه و مبرا ست
و استتار را آنجا گنجایش نه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مکتوب
هشتاد و ششم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم در علو شان العلم و مرتبه مقدسه فوق
آن که معبر ست بنور صرف ـ شان العلم هر چند تابع شان الحیوة ست اما علم را در مرتبه حضرت
ذات تعالی و تقدس بعد از سقوط اعتبار صفات و شیون شانیست و گنجایشی که حیات
را با سائر صفات و شیون خود چه رسد مرتبه ست در موطن تجرد از جمیع نسب که غیر از اطلاق
نور صرف جز و تجویز نمیفرماید انکار م که علم را نیز آنجا گنجایش ست نه آن علم که آنرا حصولی
یا حضوری گویند که آن با هر دو قسم خود تابع حیوة ست آن علم بیچون و بیچگونه ست و در
رنگ حضرت ذات تعالی و تقدس و همه شعور ست بیچون بی اعتبار عالم و معلوم و فوق
آن مرتبه ایست که علم را در ان موطن در رنگ سائر شیون گنجایش نیست آنجا همه نور
که اصل آن شعور ست بیچون و بیچگونه ست و چون ظل آنحضرت نور بیچون و بیچگونه بود از
بیچونی اصل که عین نور ست چه گوید و چه تواند گفت و همه کمالات چه وجوبی و چه امکانی
ظلال نور ند و بنور بر پا اند وجود همه از نور وجود گشته ست و مبدأ آثار شده مرتبه اولی
چون از مرتبه حضرت نور صرف رائحه انحطاط دارد و جامع شعور و نور ست مخبر صادق علیه
و علی آله الصلوات و التسلام آنرا مخلوق گفته ست و تعبیر ازان گاهی بعقل فرموده آنجا گفته
اول ما خلق الله العقل و گاهی آنرا بنور یاد فرموده و گفته اول ما خلق الله نوری و هر دو یکی
ست هم نور ست هم عقل و شعور و چون آن سرور علیه و علی آله الصلوات و السلام این مرتبه نور را نسبت
بخود داده ست و فرموده نوری توان گفت که این مرتبه حقیقت محمدی بود و تعین اول باشد
نه آن حقیقت و تعین اول که متعارف گشته ست آن تعین اگر ظلی از ظلال این تعین باشد هم
مغتنم ست چنانچه مراد ازین عقل آن عقل نیست که فلاسفه آنرا بطریق ایجاب و حتمی صادر اول
گفته اند و آنرا مصدر صدور کثرت ساخته باید دانست که هر جا تعین ست رائحه انحطاط [illegible]

عدم با وی همراه ست که باعث تعین و تمیز وجود گشته ست تعالی و تقدس و بضدها تتبین الاشیا صفات واجبی
جل شانه که تعین و تمیز پیدا کرده اند باوجود قدیم واجب لذواتها نیستند بلکه واجب لذات واجب اند
تعالی که حاصل آن وجوب بالغیر ست که از اقسام امکان ست هرچند از اطلاق لفظ امکان
در صفات قدیمه تحاشی لازم ست که موهم حدوث ست و مناسب آنجا اطلاق وجوب ست
که از ذات واجب آمده ست تعالی اما فی الحقیقت امکان را آنجا گنجایش ست که وجوب
شان لذواتها نیست و از غیر آمده ست هرچند غیر نگویند و غیر مصطلح نخواهند زیرا که غیریت
مقتضی غیریت ست الاثنان متغائران قضیهٔ مقررهٔ ارباب معقول ست عجب ست که شیخ
محی الدین بن العربی دو تعین را وجوبی گفته ست و تعین را امکانی فی الحقیقت جمیع تعینات
داغ ظلیت و رائحهٔ امکان دارند هرچند از ممکن تا ممکن فرق بسیار ست یکی قدیم و دیگری حادث
بود اما همه از دائرهٔ امکان خارج نیستند و بوئی از عدم دارند مرتبهٔ دوم را که نور صرف ست
و به لاتعین متعین آن را ذات بحت واحدیهٔ مجرده در رنگ دیگران خیال نکنی که آن نیز حجابی ست
از حجب نورانیه صرفه که ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة هرچند تعین نیست اما
حجاب مطلوب حقیقی ست اگرچه آخرین حجب بود او تعالی ورای الورا ست این نور صرف
چون داخل دائرهٔ تعین نیست از ظلمت عدم منزه و مبرا ست و لله المثل الاعلی مثل آن
مثل آن شعشان نور آفتاب ست که حاجب قرص او است و از عین قرص متمیز گشته حجاب
او شده ست فی الحدیث حجابه النور و این مرتبهٔ علیا فوق تجلیات ذاتیه ست از تجلیات فضل تا
صفت چه گویند زیرا که تجلی بی ثبوت تعین متصور نیست و این مقام فوق جمیع تعینات ست اما منشا
آن تجلیات ذاتیه همان نور صرف ست و تجلی بتوسط او صورت بند و لولا لما حصل التجلی و حقیقت
کعبهٔ ربانی آنجا ایم که حضرت آن نور ست که مسجود جمیع آمده ست و اصل جمیع تعینات شده ست هر گاه
ملاذ و ملجا و تجلیات ذاتیه این نور بود مسجودیت دیگران چه ستایش نماید و چون کمال فضل و عنایت
خداوندی جل سلطانه عارفی را از هزاران بوصول این دولت مشرف سازد و به فنای درین موطن سرفراز
فرماید تواند که بقا باین نور یافته از فوق و فوق الفوق حظ وافر رباید و نور از نور گذشته باصل نور
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم لیس معارف چنانچه ورای طور نظر و فکر ست

ورای طور کشف و شهود است نیز ارباب کشف و شهود در فهم این علوم در رنگ ارباب علم و عقل اند نور فراست
نبوت باید که بدولت متابعت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بدرک این حقائق هدایت فرماید
و دریافت این علوم و معارف دلالت کند باید دانست که این نور در رنگ سائر انوار نیست
که شائبه از امکان داشته ممکن باشد و از جنس جوهر و عرض بود مرتبه ایست که بغیر از نور بر دے
هیچ چیز اطلاق نمی توان کرد اگرچه وجوب وجود بود که وجوب دون اوست تنبیه از بین جا این
کسے توهم نکند که خرق جمیع حجب از ذات تعالے در حق این عارف متحقق گردد چه اخیر جمیع حجب
این نور را گفته است و آن مجتمع است بحدیثی که نقل کرده اند ان الله سبعین الف حجاب
من نور و ظلمة لو کشفت لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه زیرا که اینجا تحقق و بقا بحجب است
که مع ذات یکدیگر اند نه خرق حجب شتان ما بینهما ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا
رشدا و السلام علی من اتبع الهدی **مکتوب هفتاد و هفتم** بحضرت مخدوم زاده خواجه
محمد سعید در اسرار حقیقت کعبه ربانی باد قائق عجز و معرفت و حقیقت صلوات و کلمه طیبه نفی
و اثبات الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق
بعد از مرتبه علیا نور صرف که آنرا این فقیر حقیقت کعبه ربانی یافته است و نوشته مرتبه ایست
بس عالی که حقیقت قرآن مجید سبحانی است جل سلطانه کعبه معظمه بحکم قرآن مجید قبله آفاق
گشته است و بدولت مسجودیت همه مشرف شده اما قرآن است و ماموم پیش قدم کعبه معظمه
این مرتبه مقدسه مبدا وسعت بیچون حضرت ذات است تعالے و تقدس و نیز مبدء
امتیاز بیچونی و بیچگونگی آن حضرت آن درجه علیا است وسعت دران درجه مقدسه نه از
درازی طول و پهنی عرض است که آن از سمات نقص امکان است امری است که تا آن متحقق
نشود دشوار یابد و همچنین امتیاز دران مرتبه مقدسه نه بمزایله و مباینه است که آن مستلزم تبعض
و تجزی است که از لازم جسم و جسمانی است تعالے الله سبحانه عن ذلک موطن فرض شئ غیر شئ
متصور نیست که غیریت مبنی از مغایرت و اثنینیت است بلکه فرض هم گنجایش ندارد که از
قبیل فرض محال است من لم یذق لم یدر ـ ع ـ چگویم با تو از مرغے نشانه * که با عنقا بود
هم آشیانه * ز عنقا هست نامی پیش مردم * ز مرغ من بود آن نام هم گم ـ ع ـ هیچ ظن

چه شیئی که فرض کرده شود اگرچه فرض محال بود دوران شیئ هرچند دور و دراز رفته شود اگر هیچ رفته شود
هرگز اثری آنجا پیدا نشود که استیناس بآن شیئ داشته باشد و در شیئ دیگر مفروض یافته نشود
هم معرفت که انتها دوران دو شیئ مفروض که آن دو باین وجود و احکام یکے از دیگرے متمیز باشد
سبحان من لم یجعل للخلق الیه سبیلا الا بالعجز عن معرفته عجز از معرفت نصیب اکابر اولیاست
عدم معرفت دیگرست و عجز از معرفت دیگر مثلا حکم بعدم امتیاز و سلب آن موطن مقدس نمودن
به کمال ذاتی را عین دیگر یافتن چنانچه گفته اند علم عین قدرت ست و قدرت عین اراده
اینجا عدم معرفت ست بامتیاز آن موطن و حکم بامتیاز آن موطن نمودن و اعتراف بعدم
دریافت کنه امتیاز کردن عجز از معرفت امتیاز آن موطن ست عدم معرفت جهل ست و عجز
از معرفت علم بلکه عجز مستلزم دو علم است علم بشئی و علم بعدم دریافت کنه آن شئی از جهت
کمال لطافت و کبریای آن شئی اگر علم ثالث را هم بیچ کنم گنجایش دارد و آن علم بعجز و قصور خود
ست که مقتضای عبدیت و عبودیت خودست و در عدم معرفت که جهل ست لباست که
از جهل یا گفته جهل خود را جهل نداند علم انگارد و در عجز معرفت ازین مرض نجات
یافته است بلکه این مرض آنجا گنجایش ندارد که اعتراف بعجز خود دارد و اگر عدم معرفت
بعضی از معرفت بعضی باشد جماعه از ان عرفا بوده جهل شان بواسطه کمال شان بود
اینجا بواسطه کمال ترقی بعد از عارف رفته باشند کمعرفت آنجا عدم دریافت معرفت ست و در عجز از
معرفت این سخن صادق ست که هرکه عاجزتر از معرفت بعد عارف تر و معارف تر باشد
عجز از معرفت معرفتی ست که شباهت بعدم دارد و عدم معرفت نمی معرفت که را نجه از مرح ندارد
... علمی قال العجز عن معرفتک سبحانک و شیخ محی الدین بن العربی قدس سره اگر این
فرق را ملاحظه میفرمود که این تقریر آن معتقد گشته است هرگز عجز معرفت را جهل یاد نمیکرد و آنرا
عدم علم نمی شمرد آنجا که گفته فمنا من علم و منا من جهل فقال العجز عن درک الادراک ادراک
و بعد از ان علوم شق اول بیان نموده است و بآن مباهات فرموده و آن علوم را مخصوص کرده است
و گفته که خاتم الانبیا نیز این علوم را از خاتم الاولیا اخذ مینماید و خاتم الولایة المحمدیه خود را
گفته ... مطعون خلائق گشته و شراح فصوص توجیهات آن حرف هم نموده اند

و نزد فقیر بلکہ توان گفت فی الحقیقت این علوم کہ شیخ گفتہ است مراتب پایان تر از ان عجز است بلکہ بآن عجز نسبت ندارد کہ بطلان وابستہ است و عجز در آنمو طن اصل است سبحان اللہ قائل این قول حضرت صدیق ست رضی اللہ عنہ چنانچہ گفتہ اند و مصدر ظہور این عجز او رضی اللہ تعالی عنہ کہ راس عرفا و رئیس صدیقان ست علم چہ بود کہ از ان عجز سبقت نماید و کدام قادر بود کہ از ان عاجز پیش قدم باشد بلے ہرگاہ بخواجہ صدیق علیہ و علے آلہ الصلوات والسلام چنان گویاں اگر بصدیق چنین گوید چہ توان کرد عجب معاملہ است شیخ باین گفت و گو دباین شطح خلاف جواز از مقبولان بنظر مے درآید و در اعدا ز اولیا مشاہد میگردد ع با کریمان کارہا دشوار نیست آری گاہی بود کہ بدعائی رنجند و گاہی بود کہ بدشنامی خنند و کنندہ شیخ در خطر است و قبول کنندہ او با سخنان او نیز در خطر شیخ را قبول باید کرد و سخنان خلافی او را قبول نباید کرد اینست طریق وسط در قبول و عدم قبول شیخ اختیار این فقیر ست واللہ سبحانہ اعلم بحقیقت الحال برسر اصل سخن بریم و گوییم کہ این مرتبہ مقدسہ کہ آنرا حقیقت قرآن مجید گفتہ ام اطلاق نور نیز درین مرتبہ گنجائش ندارد و در رنگ سائر کمالات ذاتیہ نور نیز در راہ ماندہ آنجا غیر از وسعت بیچون امتیاز بیچگون ہیچ چیز را گنجائش نمی یابد و کریمہ قد جاءکم من اللہ نور اگر مراد او نور قرآن بود تواند کہ باعتبار انزال و تنزل باشد چنانچہ کلمہ قد جاءکم ایمائی بآن دارد و فوق این مرتبہ مقدسہ مرتبہ است بس عالی کہ حقیقت صلوات ست کہ صورت آن در عالم شہادت بمصلیان ارباب نہایت برپاست تواند بود کہ ایمای باین حقیقت صلوۃ رفتہ باشد انچہ در قصہ معراج آمدہ است کہ قف یا محمد صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فان اللہ یصلے بلے عباد تیکہ شایان مرتبہ تجرد و تنزہ بود مگر از مراتب وجوب صادر گردد و از اطوار قدم بظہور آید فالعبادۃ الائقۃ بجناب قدسہ تعالی ہی الصادرۃ من مراتب الوجوب لا غیر فہو العابد والمعبود درین مرتبہ مقدسہ کمال وسعت و امتیاز بیچون ست چہ اگر حقیقت کعبہ است جزو اوست و اگر حقیقت قرآن ست ہم بعض او کہ صلوۃ جامع جمیع کمالات مراتب عبادات ست کہ بہ نسبت اصل کائن است چہ معبودیت صرف آنرا متحقق ست و حقیقت صلوۃ کہ جامع جمیع عبادات ست درین مرتبہ عبادات ست مر مرتبہ مقدسہ را کہ فوق اوست کہ

را استحقاق عبودیت صرف مر آن فوق را ثابت است که اصل کل است و ملاذ همه و در آن موطن وسعت
بیش کوتهی مینماید و اتیان بیش در راه مینماید اگرچه بیچون و بیچگونه باشد نهایت اقدام کمل از انبیا
و اکابر اولیا علیهم الصلوات و التسلیمات اولاً و آخراً تا نهایت مقام حقیقت صلواة است که
نهایت مراتب عبادت است و فوق آن مقام عبودیت صرف است که هیچ کس را دران دولت
بیچون و چگون شرکت نیست تا قدم بالا ترنهند تا هر جا که شوب عبادت و عابدیت قدم را در رنگ
نظر گنجایش است چون معامله بعبودیت صرف شد قدم کوتهی کند و سیر بانجام رسد لیکن بحمد الله
سبحانه که نظر را از آنجا منع نفرموده اند و بقدر استعداد گنجایش داده است بلا بودی اگر این هم
نبودی گنجایش وارد که در امر قف یا محمد صلی الله علیه وسلم اشارتی باین کوتاهی قدم
بوده باشد یعنی سالک باش ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم و قدم پیشتر منه که فوق مرتبه صلواة
که از مرتبه وجوب صادر است مرتبه تجرد و تنزه حضرت ذات را تعالی و تقدس قدم را آنجا
مجال گنجایش نیست و گنجایشی نه و حقیقت کلمه طیبه لا اله الا الله درین موطن متحقق میگردد نفی
عبادت آلهه غیر مستحقه اینجا صورت می بندد و اثبات معبود حقیقی که جز او مستحق عبادت نیست
درین مقام حاصل میشود و کمال امتیاز درمیان عابدیت و معبودیت اینجا هویدا میگردد و
عابد از معبود کما ینبغی جدا میشود و معلوم میگردد که معنی لا اله الا الله نسبت بحال منتهیان لا
معبود الا الله است چنانچه در شرع معنی آن کلمه قرار یافته است لا موجود و لا وجود و لا مقصود
گفتن نسبت با ابتدا و وسط است و لا مقصود و فوق لا موجود و لا وجود است که دریچه لا معبود
الا الله نسبت با ایشان است که درین موطن ترقی در نظر و جدت در بصر البته لعبادت صلواة است
که کار منتهیان است عبادات دیگر مگر در تکمیل صلواة مدد فرمایند و نقص آنرا شاید تلافی کنند ازینجا توان دید
که نماز را حسن لذاته گفته اند در رنگ ایمان و عبادت دیگر را حسن لذاته نیست مکتوب هفتاد و
ششم بحضرت مخدوم زادهای عالی مرتبه خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم در اظهار اشتیاق و استفسار
یاد ایشان با نواز بشارت عسکر الحمد لله و الصلوة و السلام علی رسول الله فرزندان گرامی هر چند
مشتاق حضور ان دوام صحبت ما اند ما هم آرزومند حضور و ملاقات ایشان اما چه توان کرد
که جمیع آرزوها میسر نیست شعر تجری الریاح بما لا تشتهی السفن و درین طور عسکر ابی حنیفه

ویکی رغبت ماندن بسیار غنیمت بوده اند و یک ساعت این عرصه را به از ساعات کثیره امکنه دیگر تصور
می نمایند از اینجا آن میسر است که در جاهای دیگر معلوم نیست که امثال آن میسر شود و علوم و
معارف این موطن جدا است و احوال و مقامات این محبس علیحده چیزی که از جانب سلطان
است آنرا در رنگ کمال رأفت و رضامندی مولای خود می داند جل شانه و سعادت خود
درین حبس می انگارد علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کار و بار است و درین
اوقات هر تفرقه غرائب نتیج و دلال لیکن هر دولت تازه بو العجب که روز بروز میسر
فرزندان در دل میخلیدند و از دوری ناباقت آنها جگر در اضطراب می باشد اکارم که شوق
من بر شوق شما چه غالب است و مقرر است که آن قدر که بدخواهان بیست نیکخواهان بد نیست هر چند
قضیه اصالت و فرعیت مقتضی عکس این معنی است چه اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل
اما از پیشگاه چنین آمده و اشد شوق اصل را ثابت گشته آری ~ در خانه یک خدای مانده همه چیز اگر
دہلی است بشما همسایه است و اگر آگره است هم بکرم الله سبحانه قریب و السلام. مکتوب هفتاد و دوم
بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم در اسرار تجلی ذات موهوب عارف و تحقق تجلی ذات در موطن
اخروی چون معامله عارف از شیون و صفات بالا رود و از وجوه و اعتبارات ذات تعالی و تقدس
فوق انجامد و از مقامیکه تعبیر از آن بحقیقت صلوٰة نموده ایم تفوق پیدا کند توجه و متوجه آنجا
در رنگ متوجه الیه بیچون خواهد بود که چون را به بیچون راه نیست و آن متوجه ذات عارف است
بعد حذف جمیع وجوه و اعتبارات از وی و کنه عبارت از همان ذات مجرد است که بذات خود نه بوجه
و اعتبار متوجه ذات و کنه معروف و مطلوب خود است و آنکه گفته ایم که کنه عبارت از ذات مجرد است
زیرا که کنه شی آنست که ماورای جمیع وجوه و اعتبارات شی بوده ذات شی همان است که ماورای جمیع
وجوه اعتبارات شی چه هر چه از وجوه و اعتبارات شی اعتبار کرده شود ذات شی ماورای همه آنها است
در مرتبه ذات اثبات هیچ امر گنجایش ندارد و هر چه آنجا اثبات نموده آید داخل وجوه و اعتبارات
است و ذات ماورای ورای آنست غیر از نفی و سلب در آن مقام امری متصور نیست اگر علم باشد نیز
آنجا سلب است اگر تعبیر و تفسیر است هم به سلب و هر چیز که اثبات را در آن گنجایش نبود
و بغیر از سلب در تعبیر نیاید نصیبی از بیچونی دارد و مجهول الکیفیت است و توجهی که

در مرتبۂ ذات اثبات نمودہ آید عین ذات متوجہ خواہد بود نہ وجہ اعتبار ذات چہ جمیع وجوہ و اعتبارات دران مرتبہ مسلوب گشتہ ست و نعبیر از یکذات نماندہ پس ناچار آن توجہ کہ عین ذات ست نیز نصیبے از بیچونی خواہد داشت پس راست آمد کہ توجہ و متوجہ در شاکت متوجہ الیہ بیچون خواہد بود ہر چند از بیچون تا بہ بیچون فرق بسیار ست ما للتراب و رب الارباب لہذا و رتوجہ و متوجہ نصیبے از بیچونی اثبات نمودہ ست کہ بیچون حقیقی متوجہ الیہ ست فقط و ہرگاہ ذات و کنہ ممکن مجہول الکیفیت و بیچون باشد و ہیچ در اثبات نیاید ذات واجب تعالیٰ کہ در کمال لطافت و تقدس و تنزہ ست چگونہ مدرک شود و کدام حاصل ازان بدست آید ؎ آگہ از خویشتن چون نیست چنین + چہ خبر دارد از چنان وچنین + ارحم الراحمین از کمال رافت و مہربانی در ممکن کہ سراسر چون ست نصیبے از بیچون عطا فرمودہ تا از بیچون حقیقی آگاہی پیدا کند و گرفتاری بآن حاصل نماید ؎ و للارض من کاس الکرام نصیبہ و آنکہ معرفت کنہ ذات را محال گفتہ اند معرفت متعارف خواہد بود کہ از عالم کیف و چون ست تعلق آن بہ بیچون محال ست اما امر یکہ از عالم بیچون بود و باتصال بیچون بہ بیچون واصل گردد و حظے ازان دولت عظمیٰ فراگیرد چرا محال بود معرفۃ غریبۃ و مسئلۃ عجیبۃ فلما ظہرت الی الان من اہل الکشف و العرفان این ذات مجرد کہ نصیبے از بیچونی دارد و بتفصیل بیان یافتہ ست محصول بعارف تام المعرفت ست کہ واصل حضرت ذات مجرد گشتہ ست تعالیٰ و تقدس و فنای و بقای دران درجہ علیا حاصل کردہ و این دولت اثر آن بقای ذات ست و سائر ممکنات را کہ سوائے آن عارف باشند نصیبے از ذات نیست و اصلا ذات ندارند کہ صفات ایشان بآن قائم باشد بلکہ وجودشان ظلال اسماء صفات ست عکوس شیون و اعتبارات کہ قیام باصل خود دارند کہ اسماء و صفات باشند باامر یکہ تعبیر ازان ذات نمودہ آید لطائف سبع انسانی کہ جامع ترین ممکنات ست اگر خفی ست و اگر اخفی اثر صفات ست و جسمانی و روحانی او پرتو اسماء و اعتبارات ذات تعالیٰ و تقدس از نفس ذات و روی تعبیہ نفرمودہ اند و قیام آنہا بآن ذات نداده سوال اسماء و صفات را قیام بخود نیست بلکہ قیام شان بذات ست تعالیٰ

و تقدس دیگری بآنہا چگونہ قائم باشد جواب گوئیم کہ دیگری بآنہا وقتی قائم تواند شد کہ موجود بودی اگر
آن در مرتبۂ توہم ثبوت و استقرار پیدا کردہ باشد چرا بانہا قائم نباشد کہ اضعف ست و آنکہ
گفتیم و نوشتہ کہ ذات ممکن عدم ست در رنگ آنست کہ بگوئید کہ ممکن را ذات نیست ذاتہ
عدم و لاذات لہ ہر دو بیک معنی ست ہر چند تدقیق فلسفی تغائر در میان این دو مفہوم
پیدا کند اما حاصل ندارد و در حقیقت مرجع شان یکی بود عدم از برائے خود نیست بدیگری
چہ کار آید و خود را نمی تواند بر داشت دیگرے را چگونہ بردارد و تحقیق بحث آنست کہ چون
عکوس اسماء و صفات در مرآت عدم ظاہر گشتہ ست بظاہر قیام آنہا بآن مرآت می نماید و
آن مرآت در رنگ ذات آنہا باعتبار قیام وی متخیل میگردد و فی الحقیقت قیام آنہا
باصل خود ست و تعلق بمرآت ندارند و بجز در توہم آنہا را بمرآت عدم کاری نیست جوہریت
و ذاتیہ آن مرآت اینجا چہ گنجایش دارد عدم قابلیت عرض بودن ندارد جوہر چگونہ بود و
این عارف تام المعرفت کہ واصل مرتبۂ ذات ست تعالے و تقدس و بقای بذات یافتہ
و ہمہ وقت حکم عنقای مغرب دارد کہ عزیز الوجود و غریب الوقوع ست بعد از فنا و بقا ذاتی
بوی کرامت فرمودہ اند کہ قیام این ظلال و عکوس اسماء و صفات کہ حقیقت او ست بآن
ذات بود چنانچہ اصول اینہا را کہ اسماء باشند قیام بحضرت ذات ست ظلال آن اسماء را
قیام بہ بیہ تو آن ذات باشد کہ بعارف عطا فرمودہ ست پس این عارف مرکب از جوہر
و عرض باشد و سائر افراد ممکن مجرد اعراض باشند کہ از جوہریت شائبہ ندارند و خوش گفت
صاحب فتوحات مکی کہ عالم اعراض مجتمعہ ست کہ قیام بذات واحد دارد اما شیخ قدس سرہ دو
دقیقہ را اینجا فرو گذاشتہ ست یکی آنکہ عارف اکمل را از این حکم استثنا نفرمودہ ست دوم آنکہ
قیام او بذات احد داشتہ تعالے و حال آنکہ قیام او باصل خود ست کہ اسماء و صفات باشند
نہ بذات تعالی ہر چند اسماء و صفات را قیام بذات باشد چہ حضرت ذات را از عالم استغنا
ذاتی ست قیام عالم بآن درجۂ علیا چہ رسد و عالم چہ باشد کہ ہوس قیام بآن فرمودہ قصوری
نماید ع تماشا کنان کوتہ دست * تو درخت بلند بالائے * و معاملہ این عارف از عالم
خدا ست و حکم او از احکام عالم استثنی و بمحبت ذاتی بحکم المرء مع من احب از اصل خود

گذشته معیت باصل اصل خود پیدا کرده است و خود را در آن اصل اصول فانی ساخته اکرم الاکرمین باشد
بمقتضای کریمۀ هل جزاء الاحسان الا الاحسان مکافات فناء او را ببقاء او فرموده است و
در آنچه فانی شده بود بآن باقی گردانیده و مظهر ذات و اسماء و صفات خود کرده و مرآت
جامع ساخته پس سائر افراد عالم در جنب جامعیت این عارف عاشق حکم قطره داشته باشد
نسبت بدریای محیط چه اسماء و صفات را در جنب حضرت ذات تعالی هیچ قدرے
و مقداری نیست قطره را هم قدرے هست نسبت بدریا و اینان را در جنب آن توان گفت
که آن هم نیست ازینجا علم و معرفت و درک و ادراک این عارف نسبت بدیگر قیاس باید کرد
و عظم و علو او در اینجا باید فهمید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
این صاحب دولت را که ببقاے ذاتی مشرف ساخته اند و ذاتے داده اند که قیام
صفات او مثل علم و قدرت بآن ذات باشد چنانچه اول قیام باصول شان بوده در
رنگ سائر افراد عالم و وجود این بقاء اکمل اطلاق کلمۀ انا که از وے زائل شده بود عود نمی نماید
و در هیچ مرتبه از مراتب بقا اطلاق انا بر خود نمی تواند کرد زیرا که بقاے اکمل متفرع بر فناء
اتم است که نام و نشان اطلاق کلمۀ انا برابر داشته است گنجایش بود و هم نگذاشته
الزائل لا یعود قصه مشهوره است و آنکه عود می نماید زائل نگشته است مغلوب و مستور شده بود
بعروض عارض سرکشیده است و غالب آمده فان المغلوب قد یغلب باید دانست که نصیب
از مرتبۀ علیاء حضرت ذات تعالی و تقدس مخصوص باین صاحب دولت است که بحصول
ذات باقی گشته است و صفات او تعالی قیام داشته باسوای آن هر قسم فنا و بقاے
که پیدا کند نصیب او از اسماء و صفات است نه از ذات تعالی و تقدس هر چند اسماء و صفات
را از ذات تعالی انفکاکے نیست اما نصیبے از ذات دیگر است و نصیبے از صفات دیگر
اگر چه عین عدم انفکاکے صفات از ذات جمعے را در توهم انداز د و نصیب صفات را نصیب
ذات وانمایند لیکن هر کرام را علامات و امارات دیگر است و علوم و معارف دیگر که بر ارباب
وصول این دولت عظمی مخفی نیست لیکن پوشیده نماند که تجلی ذاتی مخصوص باین بزرگے
نیست سوائے که غیر او را نیز تجلی ذات شود اما نصیب از نفس ذات تعالی ناشود چه تجلی نحوے

ظلیت می طلبد که ظهور در مرتبۂ ثانیت و نصیبات بعض ذات که گفتہ شد شائبہ ظلیت را برنتابد و از
نفس تجلی و ظہور ہم روپوش گردد ظہور ذات کہ بصفتے از صفات کائن گردد آنہم ظہور ذات
ست در مرتبۂ ثانی اما بہ تجلی ذات نیست بلکہ تجلی اعتباری از اعتبارات ذات ست تعالی
و تقدس چہ ذات عز شانہ جامع جمیع اعتبارات ست بلکہ منزہ از جمیع پس تجلی اعتباری از اعتبارات
تجلی ذات نبود سوال شیخ محی الدین بن العربی و تابعان او قدس اللہ تعالی اسرارہم تعیین اول را
تجلی ذات گفتہ اند و آن ظہور ذات ست بہ تعین علمی جملی کہ اعتباری از اعتبارات ذات ست
اگرچہ جامعیت دارد جواب آنچہ معتقد این درویش ست آنست کہ آن ظہور علمی جملی کہ تعبیر
ازان بتعیین اول کردہ اند ہم تجلی ذات نیست کہ با خود شیونی از شیونات ذات ست تجلی
ذات جامع جمیع شیون و اعتبارات ست بلکہ فوق جمیع شیون و اعتبارات اعتبار علم آنجا
در رنگ سائر اعتبارات ذات ست کہ دست وصول شان از دامن غناء آن مرتبۂ مقدسہ
کوتاہ ست اگر گویند ظہور در مرتبۂ ثانی مقصود بہ علم ست چہ در خارج نفس ذات ست تعالی پس
ظہور آن در مرتبۂ ثانی در خانۂ علم خواہد بود چہ ظہور در علم ست یا خارج شق ثالث ہمین گذشتہ
ست تا آنجا ظہور اثبات نمودہ آید گوییم قادری کہ ایشان علم کہ اعتباری ست از اعتبارات ذات
ظہور فرمودہ ست تو انا ست کہ بر نہجے ظہور فرماید کہ اعتبار ظہور علم بعض آن ظہور جامع بود بلکہ بر نہجے
ظہور نماید کہ اعتبار علم و سائر اعتبارات را آنجا گنجایش نباشد آن مرتبۂ ظہور جامع ماوراے
مرتبۂ خارج و مرتبۂ علم بود کہ ظل خارج بود و بعلم کار نداشتہ باشد و تجلی ذات را مقید بہ تعین علم
ساختن دریا را بکوزہ درآوردن ست بلکہ آب را در سراب جستن شاعری گوید ؎ کسے در
صحن کاجی قلیہ جوید + اضاع العمر فی طلب المحال + آری اعتبار علم جامع ترین سائر اعتبارات
تو انست آن قدر شمول کمالات ذات کہ دروی ست در ہیچ اعتباری نیست اگر بر سبیل تجوز ظہور
علمی را ظہور ذات گویند و بران اطلاق تجلی ذات نمایند گنجایش دارد اگرچہ از اطلاقات ایشان
بعید ست و از مذاق شان مستبعد کما لا یخفی علی الناظر فی کلامہم سوال شیخ محی الدین
بن العربی قدس سرہ رویت اخروی را بصورت لطیفۂ جامعہ مثالیہ مقرر ساختہ ست معتقد
درین مسئلہ چیست جواب رویت صورت جامعۂ مذکورہ رویت حق نیست جل و علا

رؤیت مظهریست از مظاهر کمالات او سبحانه که در عالم مثال حصولی پیدا کرده است ۵ یراه المؤمنون
بغیر کیف + و ادراک و ضرب مثال + رؤیت حق سبحانه برؤیت صورتی قرار دادن فی الحقیقة
نفی رؤیت حق کردن است جل و علا و آن صورتی که در عالم مثال حاصل گردد هر چند جامع باشد
باندازهٔ عالم مثال خواهد بود و عالم مثال هر چند وسعت دارد یکی از عوالم مخلوقهٔ اوست
تعالی را جامعیت صورتی که در وی بود چه گنجایش دارد که جمیع کمالات وجوبیه را جامع باشد همه را
ضبط نماید تا مرآت آن مرتبهٔ مقدسه گردد و رؤیت او برؤیت آن شود تعالی لہ ہرگاہ صفت علم که از
صفات وجوبیه است و جامع ترین صفات ذاتیه گنجایش ندارد که جامع جمیع صفات و اعتبارات ذاتیه بود
چنانچه تحقیق آن بالا گذشت عالم مثال که ممکن و مخلوق است چه بود که صورتی در وی جامع جمیع
کمالات وجوبیه باشد و اگر فرضاً و تقدیراً آنرا جامع گوییم ظلی از ظلال آن مرتبهٔ مقدسه خواهد بود
و رؤیت ظل فی الحقیقة رؤیت اصل نخواهد بود مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات و السلام
رؤیت اخروی را برؤیت قمر لیلة البدر تشبیه فرموده و هیچ خافیه نگذاشته و رؤیت ظل برنگ
عکس است در طشت آب که ارباب فطرت علیا آنرا به پسندند این قدر در درک می در آید که ظهور آن
مرتبهٔ مقدسه در بیرون خانهٔ علم تواند که حاصل گردد از ظل مرتبهٔ خارج ثبوت پیدا کند کما مر و آن ظهور
جامع را در خانهٔ علم ظلی بود که تعبیر از ان بتعین اول مینمایند و آن ظل جامع را در عالم مثال ظلی دیگر
بود جامع که مرآت ظل جامع علمی نماید و این ظل جامع مثالی که بصورت لطیفه در عالم مثال ظاهر
گردد و بصورت انسانی کائن باشد که جامع ترین مخلوقات است ان الله خلق آدم علی
صورته تواند بود که باین اعتبار آمده باشد اما رؤیت حق آنست جل و علا که ماورای ظهورات
و صور بود و از عالم بی کیف و بیچون باشد ایمان برؤیت اخروی باید آورد و به هیچ کیف
و چند و چون نباید پرداخت خلق و وجود آخرت را بخلق و وجود دنیا هیچ نسبتی نیست تا احکام
یکی را بر دیگری قیاس نموده آید چشم آنجا دیگر است و فهم و ادراک آنجا دیگر آنرا دوام ابدی است و
این را زوال و فنا در قفا آنرا سراسر نظافت و لطافت است و این را خبث و کثافت و شیخ
قدس سره حق را جل و علا در بیرون خانهٔ علم ظهوری اثبات نمی نماید و ماورای مجالی و مظاهر شهود
مشاهده و رؤیت تجویز نمیکند ۵ آن ایشانند و من چنینم + یا رب چه توان کرد درین عرصه

شیخ است قدس سرہ کہ گاہی بادہی جنگست وگاہی صلح اوست کہ سخن معرفت وعرفان را انبساط نہادہ است وشرح وبسط دادہ واوست کہ از توحید واتحاد بتفصیل سخن گفتہ است ومنشاء تعدد وتکثر را بیان فرمودہ ست واوست کہ وجود را بالکل بحق دادہ است جل وعلا وعالم را موہوم ومتخیل ساختہ واوست کہ تنزلات مر وجود را اثبات گردانیدہ ست واحکام ہر مرتبہ را جدا کردہ اوست کہ عالم را عین حق دانستہ ست جل شانہ وہمہ اوست گفتہ وباوجود آن مرتبہ تنزیہ حق سبحانہ وراء عالم یافتہ ست وازدید ودانش او را سبحانہ منزہ ومبرا دانستہ مشائخی کہ از شیخ متقدم اند درین باب اگر سخن گفتہ اند باشارات ورموز گفتہ اند وبشرح وتفصیل آن نپرداختہ وآنانیکہ ازین طائفہ بعد از شیخ آمدہ اند اکثر شان بتقلید شیخ اختیار کردہ اند بر طبق اصطلاح او سخن راندہ مایس ماندگان نیز از برکات آن بزرگ استفاضہ نمودہ ایم واز علوم ومعارف او حظ وافر اگرفتہ جزاہ اللہ سبحانہ عنا خیر الجزاء غایۃ ما فی الباب چون بحکم بشریت مظان خطا ومحال صواب با یکدیگر مختلط ست وانسان در احکام گاہی مخطے وگاہے مصیب ست لاجرم موافقت احکام سواد اعظم اہل حق را مصداق صواب باید ساخت ومخالفت آنرا دلیل خطا باید دانست قائل ہر کہ بود ومنقول ہر چہ باشد مخبر صادق فرمودہ است علیہ وعلے آلہ الصلوات والسلام علیکم بالسواد الاعظم ونیز مقرر ست کہ تکمیل صناعت بتلاحق افکار ست واختلاف انظار سیبویہ را ہر چند توان گفت کہ بانئے احکام علم نحو ست اما نحوی کہ بتلاحق افکار متاخران واختلافات انظار شان کمال وتنقیح پیدا کردہ ست چیزی دیگر ست وزیب وزینت دیگر یافتہ توان گفت کہ نوع دیگر گشتہ ست واحکام علیحدہ یافتہ

ربنا آتنا من لدنک رحمۃ وہیئ لنا من امرنا رشدا

مکتوب ہشتادم نیز بحضرت مخدوم زادہ محمد معصوم سلمہ اللہ سبحانہ در استناد اشیا بذات موہوب جارت الحمد للہ الذی

ہدانا لہذا وما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق علیہم الصلوات والتسلیمات ہر ظلے را با اصل خود شاہراہی ست وہیچ خاری وخسکے درمیان شان حائل نیست اگر خار وخسک ست اقبال او بخود ست واعراض او از اصل وظل پیش از اماننست واز اصل نیست چہ ہرچہ او دارد از حسن وکمال وجود وتوابع وجود مستفاد از اصل است

عدم است که بے توسط اصل مگر نصیب او شده باشد و آن لاشی محض است و مجرد اعتبار و این ظل از کمال نادانی اصل خود را فراموش ساخته امانات او را از خود انگاشته به خیانت در امانت نموده با وجود قبح ذاتے که از راه عدم دارد خود را حسن کامل دانسته لیکن با وجود اقبال بخود و اعراض از اصل او را محبتے و میل طبعی باصل خود کائن است و اند یا نداند بلکه محبتے که بخود دارد همان محبت فی الحقیقت باصل متعلق است زیرا که حسن و کمال که متعلق محبت است از اصل است نه از وی که غیر از عدم و قبح از خود چیزی دیگر ندارد که محبت بآن تعلق گیرد و کما حقق غیر مرة و چون بکرم خداوندی جل سلطانه این مرض خود بینی از وے زائل گردد و از جهل مرکب که داشت باز آید و امانت را از اهل امانت داند و بجاے اقبالیکه بخود داشت اعراض از خود پیدا کند و اعراض که از اصل داشت باقبال آن مبدل شود این زمان رشته سعادت بدست آید و امید وصول باصل حاصل گردد نهایت ما فی الباب چون عالم ظلال اسما و صفات واجبی است تعالے اصول آن هم اسما و صفات خواهند بود و این ظلال اعراض اند که قیام آنها باصول خود ست که اسما و صفات باشند و جوهری درمیان اینها نیست که بوی قائم بوند نظام از معتزله بحکم ان الکذوب قد یصدق برین سر آگاه شده گفته ست که عالم بتمامه اعراض است و جوهری درمیان اینها نیست که بوی قائم باشند اما خطا کرده ست که قیام این اعراض را بانفسها گفته ست و از اصول اینها غافل مانده که بآن قیام دارند و از صوفیه شیخ محی الدین بن العربی قدس سره عالم را اعراض مجتمعه نه فرموده ست و قیام آنها بذات حق داشته جل و علا نه باسما و صفات که اصول آنها است

لیالیت شعری ما معنی القیام بالذات المجردة عن جمیع الوجوه و الاعتبارات و لا معنی للقیام ثم الا الاختصاص الناعت و لا نعت ثم فلا قیام و ایضا ان القیام من جملة الوجوه و الاعتبارات المنفیة فلا معنی لاثباته فے تلک المرتبة المقدسة

و چون افراد عالم ظلال اسما و صفات باشند ناچار وصول شان باصول شان خواهد بود که اسما و صفات باشند و اگر باصول اصول هم برسند منتهی بذات مجرد مقدس نخواهد بود و از آنجا پیش نخواهد گذشت و اصالت مارا هم آنجا گنجائشے نیست که عطار ذاتی است آنجا از همه چه اسم بود و چه صفت و چه شان و چه

اعتبار پس عالم را از مرتبهٔ مقدسهٔ حضرت ذات تعالی جز حرمان نصیب نبود و وصل و اتصال را
گنجایش نباشد لیکن عادت الله جاری گشته است که از کمال رحمت و رأفت خود بعد از
قرون متطاوله و ازمنهٔ متباعده صاحب دولتی را بعد از فنا، اتم بقای اکمل می بخشند و انموذجے
از ذات اقدس او را عطا میفرمایند که قیام او چنانچه اول باصل خود بوده که اسماء و صفات باشند
الحال قائم باین انموذج باشند و مجموع آن اعراض سابقه که داشت و این ذات موهوب
حقیقت او بود و کمال انسانی او بانجام رسد و نعمت در حق او تمام گردد سخنے میگویم نیک استماع
نمای که قیام عارف مخصوص بآن ذات موهوب نیست بلکه تمام افراد عالم را که اعراض مجتمعه اند
چنانچه اول قیام باسماء و صفات داشتند الحال قیام آنها بآن ذات موهوب مربوط ساخته اند
و بآن یکذات همه را قائم گردانیده ع خاص کند بنده مصلحت عام را + سر خلافت انسان که در
کریمه انی جاعل فی الارض خلیفة آمده است اینجا متحقق میگردد و حقیقت خبر ان الله خلق آدم
علی صورته درین مقام واضح میشود و آنکه گفتیم که انموذجی از ذات اقدس او را عطا میفرمایند
از تنگی میدان عبارت است و الا انموذج را آنجا چه گنجایش است و کدام چیز است که بصورت او
بر آید و صورت را آنجا چه مجال است باید دانست که این قسم بزرگ در یک عصر متعدد نمیشود
هر گاه بعد از قرون متطاوله پیدا شود تعدد آن در یک عصر چه صورت دارد اگر تعیین مدت
ظهور این قسم دولت نموده آید بگرا قبل آنرا باور کنند ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من
امرنا رشدا باید دانست عارفی را که بقای ذات مشرف سازند آن ذات موهوب بیچونے
خواهد داشت و ورای جمیع وجوه و اعتبارات خواهد بود چه هر چه چون است مقید بوجه و اعتبار
است تا بیچون نشود از وجه و اعتبار منزه ذاتی را که نصیب از بیچونے دارد شاه راهیست
بذات بیچون حقیقی جل شانه چنانچه وجه و اعتبار ظل را راهی است بوجه و اعتبار که اصل اوست
ذات مجرد ظل را که عطا فرموده اند نیز شاه راهیست بذات مجرد بیچونی و این ذات موهوب کنه
عارف است چه کنه آنست که ورای جمیع وجوه و اعتبارات بود و این ذات ماورای جمیع اعتبارات است
و سائر افراد عالم را کنه نیست که تمامی وجود شان وجوه و اعتبار است ذاتی نیست ماورای اعتبارات
که آنرا کنه گفته شود پس چون در ایشان کنه نباشد از کنه اصل چه نصیب شان بود کنه است

که بکعبه راه دارد و وجه را بکعبه چه مناسبت کعبه گویا محاذی کعبه افتاده است و وجه را از کعبه انحراف
است بکعبه چگونه رسد هرچند دورتر رود دورتر افتد ؎ ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ؎ کین ره که
تو میروی بترکستان است + اطلاق محاذات کعبه بر کعبه از تنگی مجال عبارت است محاذات
در آن حضرت چه صورت دارد لیکن آن معنی بیچون در صورت مثالی چون بصورت محاذات
متمثل میگردد اطلاق محاذات بر سبیل تجوز نموده می آید ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا
بشنو چون افراد عالم را که اعراض محتجبه اند قیامی بذات موهوب عارف پیدا شد چنانچه گذشت
نسبتے نیز ایشان را بتوسط آن ذات عارف بذات اقدس جلشانه هویدا گشت و نصیبے
احاد ورا ازین راه ازان مرتبه مقدسه هم حاصل آمد چه ذات ایشان همان ذات عارف
است گویا بتوسط ذات خود ارتباط بیچون بذات بیچون پیدا کرده اند مع ذلک انتساب ایشان
بذات اقدس بتوسط عارف است که آن ذات فی الحقیقت ذات عارف است سخنے غریب
بشنو هر کسے را که بذات خود انتسابے بذات اقدس است جلشانه و وصول است بیچون بآن
مرتبه مقدسه آن کس در اخذ فیوض و برکات ازان مرتبه مقدسه اصالت و استقلال
دارد و توسطے در میان نیست و وسائط در راه دون آن مرتبه منزه است هر کسے را از واصلان
آنجا بقدر استعداد خود نصیبے است بطریق اصالت والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها
والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب هشتاد و یکم بخواجه جمال الدین حسین در حل معامله
و تعبیر واقعه او + بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات معلوم فرزندی اعزی مینماید که صحیفه
شریفه که ارسال داشته بود بیچون متضمن عافیت و جمعیت صوری و معنوی بود فرحت بخشید
واقعه که رو داده بود نوشته بود و تعبیر آنرا خواسته تمام اندراج یافته بود که در پی وضو
ساختن بود که یکبار بیهوش گشته افتاد گویا جان از بدن برآمد و چون باز بافاقه آمد نوری
بمثال آفتاب درخشنده که از غایت لطافت بیهوش ساخته بود چنانچه شخصے محبوبی را ببیند
و در دید تو جمال وی محو گردد و نامے و نشانے از وی نماند مکشوف فرزندی باد که انسان
مرکب از لطائف عشره مشهوره است و هر لطیفه را کار و بار دیگرست و احوال و مواجید
دیگر تا این زمان احوال و اذواق فرزند متعلق بلطیفه قلب بوده و به تلوینات قلب

متلون

متلون بوده الحال این اثر قوی که مشبه ساخته بود بر لطیفهٔ روح تو فرود آمده است و روح را در تصرف
خود در آورده ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة چون غشاوه انکشاف
و شعور که روح بوده است مغلوب او وی گشت بیهوشی نقد وقت آمد این وقت کار رو بار است
بلطیفهٔ روحی متعلق است و حلقهٔ امروز در بارهٔ امداد و اعانت در تکمیل این نسبت بوقوع آمده است
و ظهور اثر آن مشهود شده معلوم شد که وسعتی پیدا کرده است و در صدد نهایت است حضرت
حق سبحانه تعالی بانجام رساناد و واقعهٔ دوم که نوشته بودند و تلاقی پروین و بنات النعش را
در منزل خود یافته تعبیر آن مناسب تعبیر واقعهٔ اولی است که جمیع نسبت قلبی و نسبت روحی را
بتلاقی این دو قسم کسب نموده اند پروین چون انتظام کواکب است بقلب مناسب
است و بنات النعش چون انتشار دارد بروح مناسب و واقعهٔ دوم اگر بعد از واقعهٔ اولی
ظاهر گشته است درست است و جمع حصول دو نسبت نموده و اگر پیش است هم درست است
چه پیداست که نسبتی حاصل گردد و ظاهر نشود حصول آنرا نموده اند و بعد از ان بواقعهٔ دیگر
ظاهر ساخته اند والله سبحانه اعلم بالصواب سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا والسلام مکتوب
صد و چهل و دوم بحضرت مخدوم زادها خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم مدظلهما در اظهار آلام مهاجرت
با بعض بشارات الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی فرزندان گرامی جمعیت صوری و معنوی
متحقق باشند درین سفر بلا و محنت با هیچ المی برابر بمفارقت آن دو فرزند عزیز نمی ماند کم است
که از یاد شان فارغ باشد هر چند وصول تعلیم از منعم حقیقی جل شانه بیشتر گراحیه دور افتاده
زیاده سوانح جدیده و معارف غریبه رو نموده می آید و ببیاض میرسد اما کسیکه درک کند کیست و آن
که ضبط بگیرد که ام خواجه محمد هاشم سخت غنیمت است که ذوق فهم سخن دارد و فی الجمله مستلذ میگردد لیکن برین
سفر اجمیر از شدت محن و مخالصان صحیح الحذر گشته است چندی مگر موافقت کنند حسبنا الله
ونعم الوکیل رفقا هم کم اند اذواق هم کم الیس بکاشیه عبیده دیگر از مفارقت شما در آزار بوده
شبی بعد نماز تهجد می بیند که شما هر دو برادر با یکی از بین یاران پیش وکیل بادشاهی رفته اید
نوکر بادشاه گردید و تجویز نوکری را با آن وکیل تفویض نموده اند که هر کرا قابل داند نوکر گیرد و هر کرا
تجویز نکند برود حقی چهره او نیز نویسند و نوکر بگیرند از بین هر سه شما چهره هر دو شما را نوشته است

و تجویز نوکری نموده و آن یار سوم را چیره ننوشته و نوکر گرفته سخن از شما میپرسم آن ثالث را چرا چیره ننوشت شما گفتید که در وقت چیره نوشتن روی خود را نزدیک روی او آورد و نیک ملاحظه نمود گفت سیاهی دارد یا نزدیک باین لفظ چیزی گفته و ننوشته حمد الله سبحانه که خاطر از جانب هر دوی شما جمع گشت که قبول کردند اما از آن یار ثالث خاطر در آزار ماند که تجویز نشد کاش بنوکری نوکران پادشاه قبولش فرمایند العاقبة بالخیر مکتوب هشتاد و سوم

بحضرات مخدوم زاده های کبار سلمها الله تعالی در برکات عسکر که بودن در آن باختیار است فرزندان گرامی بجمعیت باشند مردم همه وقت محنت های بار را در نظر میدارند و مخلصی از این مضیق میطلبند میدانند که در نامرادی و بی اختیاری و ناکامی چه بلا حسن و جمال است و کدام نعمت برابر آن است که این کس را بی اختیار از اختیار او برآرند و باختیار خود او را زندگانی دهند و امور اختیاری او را نیز تابع آن بی اختیاری او ساخته از دائرهٔ اختیار او آرند کالمیت بین یدی الغسال در ایام حبس گاهی که مطالعه ناکامی و بی اختیاری خود می نمودم عجب حظ میگرفتم و طریقه ذوق میافتم بلی ارباب فراغت ذوق ارباب بلا را چه دریابند و از جمال بلای او چه درک نمایند طفلان را حظ منحصر در شیرینی است و آنکه از تلخی حظ فرا گرفته است شیرینی را بجوی نمیخرد ع

مرغ آتشخواره کی لذت شناسد دانه را

و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب هشتاد و چهارم بحافظ عبد الغفور در آداب این طریقه علیه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی طالب این راه را باید که بعد تصحیح عقائد بموجب آرای صائبهٔ اهل حق شکر الله سعیهم و بعد از علم باحکام فقهیه ضروریه و بعد از عمل بمقتضای علم جمیع اوقات خود را معروف ذکر الهی جل شانه گرداند بشرطی آنکه آن ذکر را از شیخ کامل مکمل اخذ کرده باشد زیرا که از ناقص کامل نیاید و اوقات خود را بذکر بنهجی معمور دارد که بغیر از ادای فرائض و سنن موکده بهیچ چیز نپردازد حتی که تلاوت قرآن و عبادات نافله را نیز موقوف دارد با وضو و بی وضو ذکر گوید و ایستاده و نشسته و افتاده بهمین کار مشتغل باشد و در آمد و رفت و در خورد و خفت از ذکر خالی نباشد

ذکر گو ذکر تا ترا جان است ✿ پاکی دل ز ذکر یزدان است

چندان بمداومت ذکر بپردازد که غیر مذکور از ساحت سینهٔ او رخت بربندد و از ماسوای مذکور نام و نشانی در باطن او نماند تا آنکه ماسوای بطریق خطره هم در دل او

خطور نکند و اگر تجلیات احضار غیر نماید میسر نشود بواسطهٔ نسیانی که از غیر مذکور دل را حاصل گشته است این
نسیان که دل را از جمیع ماسوای مطلوب حاصل گشته است مقدمهٔ حصول مطلوب است و متیسر
وصول اوست از حصول مطلوب تا وصول حقیقی مقصود زیاده چه نویسند که دراز و دور راه است ~
کیف الوصول الی سعاد ودونها قلل الجبال ودونهن حتوف وچون برادر عزیز این سبق را
بعنایة الله سبحانه بانجام رساند طلب سبق دیگر نماید والله سبحانه الموفق والسلام علی
من اتبع الهدی مکتوب هشتاد و پنجم بحضرت مخدوم خواجه محمد معصوم در وعظ حفظ اوقات
احوال و اوضاع اینجا مستوجب حمد است المسئول من الله سلامتکم واستقامتکم بحمد الله
سبحانه اگر اجمیر رسیده شد و از این عقبات شدائد راه کرناسے سفر طی نمایے میسر گشت بشما
خواهد نوشت و خواهد طلبید ان شاء الله تعالی بجمعیت باشند و همت خود را تمامی مصروف
مراضی مولی جل شانه سازند مبادا در فراغت افتند و حظ نفس نمایند و باهل و عیال مؤانست
تام پیدا کنند و فتوری در کارخانه هم نمایند جز حرمان و ندامت وقت نخواهد بود و سود
نخواهد داشت این صحبت و این دولت را غنیمت دانند و باهم امور گذرانند نیز شرط است
معارف جدیده که نوشته شده است همه سبق بعد سبق شماست سرسری نگذرانند و بجد و جهد
در مطالعهٔ آن کوشند شاید دریچهٔ از مکنونات آن منکشف گردد و سرمایهٔ سعادت شود
و رسالهٔ شما بشری یافته ام که در مکتوبی نوشته بخواجه محمد هاشم کشمی سپرده ام که بشما رسانند امید
که بکرم خود حق سبحانه و تعالی شما را ضائع نگذارد و قبول فرماید اما ترسان و لرزان باشند و
بلهو و لعب نگذرانند بعد صحبت مبادا تأثیری نماند و بحضرت حق سبحانه ملتجی و متضرع باشند و
بقدر ضرورت باهل حقوق اختلاط نمایند و خاطرداری کنند و با جماعهٔ مستورات بوعظ و نصیحت زندگانی
نمایند و امر معروف و نهی منکر در حق ایشان دریغ نکنند و جمیع اهلخانه را بنماز و صلاح و اتیان احکام
شرعی ترغیب نمایند فانکم مسئولون عن رعیتکم حق سبحانه و تعالی شما را علم داده است عمل بر وفق آن نیز
کرامت فرماید و بر آن استقامت دهد آمین مکتوب هشتاد و ششم بدرویش حبیب خادم در کثرت
ظهور خوارق و قلت آن و ارتکاب فضول مباحات باعث قلت ظهور خوارق است علی الخصوص
که کثرت مباشرت فضول بحد مشتبه رساند و از آنجا عیاذا بالله سبحانه بحرامے محرم آرد

کرامات و خوارق کجا ہرچند دائرہ مباشرت مباح تنگ تر گرفته شود و بقدر ضرورت اکتفا نموده آید گنجایش
کشف و کرامات بیشتر شود و راه ظهور خوارق گشاده تر باشد ظهور خوارق شرط نبوت است نه شرط ولایت
چه اظهار نبوت واجب است نه اظهار ولایت بلکه ستر و اخفا در ولایت مرتبه اولی است زیرا که آنجا دعوت خلق
است و اینجا قرب حق جل شانه و معلوم است که دعوت را اظهار لازم است و قرب را استتار مناسب
کثرت ظهور خوارق از ولی دلالت بر افضلیت او بر دیگران که آن قدر خوارق از ایشان بظهور نیامده
است ندارد بلکه روا است که ولی باشد که اصلاً خارقی از وی بظهور نیاید و افضل باشد از اولیائی که
اظهار خوارق نموده اند چنانچه شیخ الشیوخ تحقیق این معنی در کتاب عوارف فرموده است هرگاه در
انبیا علیهم الصلوات والسلام ظهور قلت و کثرت خوارق که شرط نبوت است موجب فاضلیت و مفضولیت
نباشد در ولایت که شرط نیست موجب تفاضل چرا باشد انکارم که مقصود اصلی از ریاضات و
مجاهدات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و تنگ گرفتن ایشان مباشرت مباحات را بر نفوس
خویش تحصیل ظهور خوارق بوده است که بر ایشان ان واجب و شرط نبوت شان بوده نه وصول بدرجات
قرب الهی جل سلطانه چه انبیا علیهم الصلوات و التحیات مجتبی اند که بقلاب جذب محبت کشان کشان
ایشان را می برند و بی مشقت شان بدرجات قرب الهی جل شانه میرسانند انابت و ارادت
است که ریاضات و مجاهدات از برای وصول بدرجات قرب جل سلطانه آنجا در کار است که راه
مریدان است و اجتبا راه مرادان مریدان بمشقت و محنت بپاهای خود میروند و مرادان را آنجا زود تنعم
و بی محنت شان بدرجات قرب میرسانند باید دانست که ریاضات و مجاهدات شرط راه انابت
و ارادت است و در راه اجتبا مجاهدات شرط نیست مع ذلک نافع و سودمند است مثلاً شخصی را
که کشان کشان میبرد او بآن کشش سعی و مشقت خود را نیز ضم می کند و در کار دارد و زود تر
رود از انکه سعی خود را کار نفرماید هرچند روا است که گاهی کشش تنها که قوی بود کار بیشتر کند
از انکه کشش مرکب مذکور کند پس سعی و تردد و مشقت در راه اجتبا شرط کمال وصول هم
نبود چنانچه شرط نفس وصول نیست آری احتمال نفع دارد بو فی بعض المحال و فوائد و منافع
ریاضات و مجاهدات که عبارت از اقتصار بر ضروریات مباح است ارباب اجتبا را نیز بغیر
آنچه مذکور شد بسیار است مثل دوام جهاد اکبر و طهارت و نظافت باطن از

تلوثات دنیاوی و نتیجه هر قدر که از حوائج ضروری ست داخل دنیا نیست و آنچه فضول ست از دنیاست
و نفع دیگر در ریاضات و اقتصار بر ضرورت قلت محاسبه و مواخذهٔ اخروی ست و ایضاً سبب
ارتفاع درجات اخرویست چه هر قدر که در دنیا محنت ست اضعاف آن در آخرت
مسرت ست پس وجوه دیگر هم از برای ریاضات و مجاهدات انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
سوای وجهی که بالا مذکور شد پیدا گشت و واضح شد که ریاضات و اقتصار بر ضروریات مباحه
اگرچه شرط وصول در راه اجتبا نیست اما فی حد ذات محمود و مستحسن ست بلکه نظر بر فوائد مذکوره
ضروری و لازم رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا والسلام
على من اتبع الهدى مکتوب هشتاد و هفتم مولانا صالح کولابی در اسرار
مرادی و مریدی حضرت ایشان مد ظله العالی الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى
من هم مرید الله ام و هم مراد الله عز شانه سلسلهٔ ارادت من بی توسط ید الله متصل ست تعالی
و ید من نائب مناب ید الله ست سبحانه و ارادت من بمحمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
بوسائط کثیره ست در طریقهٔ نقشبندیه بیست و یک واسطه در میان ست و در طریقهٔ قادریه
بیست و پنج و در طریقهٔ چشتیه بیست و هفت و ارادت من بالله تعالی بی قبول وساطت
نیست چنانچه گذشت پس من هم مرید محمد رسول الله ام صلی الله علیه و سلم و هم همپیر پس
نزد او صلی الله تعالی علیه و سلم بر خوان این دولت هر چند طفیلی ام اما ناخوانده نیامده ام
و هر چند تابعم اما از اصالت بی بهره نیم و هر چند امتم اما شریک دولتم نه شرکتی که از آن دعوای
همسری خیزد که آن کفر ست بلکه شرکت خادم ست با مخدوم تا نه طلبیده اند بر سفرهٔ این دولت
حاضر نشده ام و تا نخواسته اند دست باین دولت دراز نکرده هر چند اویسی ام اما مربی حاضر
و ناظر دارم هر چند در طریقهٔ نقشبندیه پیر من عبد الباقی ست رضی الله تعالی عنه اما متکفل
تربیت من الباقی ست جل جلاله و عم نواله من بفضل تربیت یافته ام و براه اجتبا رفته ام سلسلهٔ من
سلسلهٔ رحمانی ست که من عبد الرحمن ام و رب من رحمن جل شانه و عم احسانه و مربی من
ارحم الراحمین و طریقهٔ من طریقهٔ سبحانی ست که از راه تنزیه رفته ام و از اسم و صفت جز ذات
تعالی و تقدس نخواسته ام آن هم ورای این سبحانی نه آن سبحانی ست که بسطامی بآن قائل گشته ست که آن نه ا

با این مناسبتی نیست آن از دائره انفس بر آمده است و این ماورای انفس و آفاق است
و آن تشبیه است که لباس تنزیه پوشیده است و این تنزیه است که گردی از تشبیه بوی نرسیده
و آن سرچشمه از شکر جوشش نموده و این از عین صحو بر آمده است ارحم الراحمین در حق من
اسباب تربیت را غیر از معتادات نداشته است و علت فاعلی در تربیت من غیر از فضل
خود را نشناخته آن کمال کرم و اهتمام و غیرت که در حق من دارد تعالی و تقدس تجویز نمی فرماید
که فعل دیگری را در تربیت من مدخلی باشد تا من به دیگری درین معنی متوجه گردم مربی الهی ام
جل شانه و متکفل به فضل و کرم نامتناهی او تعالی است با کریمان کارها دشوار نیست و الحمد لله
ذی الجلال و الاکرام و المنة و الصلوة علی رسوله و التحیة اولا و آخرا

مکتوب هشتاد و ششم بحضرت مخدوم زاده عالی مرتبه خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی در سر
خلت خلیل و اثبات تعین وجودی بحضرت حق سبحانه و تعالی بنده را که بدولت خلت
خود که بالاصالة مخصوص بحضرت ابراهیم است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام مشرف سازد
و بولایت ابراهیمی سرافراز گرداند او را انیس و ندیم خود میفرماید نسبت انس و الفت که از لوازم
خلت است در میان می آرد و چون نسبت خلت که از لوازم آن انس و الفت است در میان آمد
قبح و کراهت اخلاق و اوصاف خلیل از نظر مرتفع گشت چه قبح اگر در نظر باشد باعث نفرت و
بی التفاتی خواهد بود که منافی مقام خلت است که سراسر الفت است سوال ارتفاع قبح اوصاف
خلیل از نظر مجاز ظاهر است زیرا که روا است که درین موطن نسبت خلت غالب آید و قبح
اوصاف خلیل را مستور سازد اما در مرتبه حقیقت که آنجا علم شی کما هو است قبیح را غیر قبیح
دانستن و مغلوب نسبت خلت شدن جائز نیست جواب در هر قبیح وجهی از وجوه
حسن کائن است پس تواند که قبیح را نظر بآن وجه حسن حسن داند و حکم بحسن او می فرماید باید دانست
که هر چند در آن قبیح حسن مطلق پیدا نشده است اما چون وجه حسن او ملحوظ و منظور مولی جل شانه
گشته است ناچار بحکم اَلَا اِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغَالِبُوْنَ بر سائر وجوه قبح آن غالب آمده آن
وجهه را برنگ خود ساخته و مستحسن گردیده فَاُولٰئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّاٰتِهِمْ حَسَنَاتٍ
پیدا است ان شاء الله تعالی بسواد الصراط که نسبت در میان خلت و محبت عموم و خصوص است

خلّت عامّ است و نسبت فرد کامل او چه افراط انس و الفت محبت است که باعث گرفتاری میگردد
و بیقراری و بی آرامی آرد و خلّت سر رشته انس و الفت و آرام است محبت است که منشاء گرفتاری
پیدا کرده از افراد دیگر خلت متمیز گشته است و گویا جنس دیگر شده و جزئی که محبت در
رنگ عشق پیدا کرده است از سائر افراد خلت در درد و حزن است و بعض خلت همه عیش در عیش
و فرح در فرح و انس در انس است ازینجا تواند بود که حضرت حق سبحانه و تعالی خلیل خود را
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در دنیا که دار محن است اجر عمل که استقرار بوده هم در
آخرت قال الله تعالی فی حقه و آتیناه اجره فی الدنیا و انه فی الآخرة
لمن الصالحین و چون محبت منشاء درد و حزن آمد پس در هر فرد که محبت غالب باشد
درد و حزن بیشتر بود ازینجا گفته باشند کان رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل
الحزن نسبت دائمی بوده علیه و علی آله الصلوة و السلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت چه
فرد کامل از افراد انسانی در حصول محبت او بوده علیه و علی آله الصلوة و السلام و هر چند او
محبوب بوده است علیه و علی آله الصلوة و السلام اما چون نسبت محبت در میان آمد
محبوب نیز در رنگ محب و آله گرفتار آمد حدیث قدسی است الا طال شوق
الابرار الی لقائی و انا الیهم لاشد شوقا اینجا سوال است مشهور که شوق در
مفقود باشد و چون از آنحضرت جل و علا هیچ چیز مفقود نیست شوق چه بود و اشد
شوق چه باشد جواب گوییم که مقتضای کمال محبت رفع اثنینیت است و اتحاد محب
محبوب و چونکه اثنینی مفقود است شوق موجود است و چون تمنای اتحاد بالاصالت در محبوب
کائن است چه عجب باشد که بمجرد وصل محبوب هم قناعت کنند ناچار اشد شوق در جانب محبوب
بود و متواصل الحزن صفت حبیب باشد اگر گویند حضرت حق سبحانه بر جمیع امور قادر است و هر چه
بخواهد او میسر است پس هیچ چیز در حق او تعالی مفقود نباشد تا شوق متحقق گردد جواب آن
تمنای امر دیگر است و ارادت آن امر دیگر مراد او تعالی از اراده او سبحانه تخلف نکند اما تمنا بود
اراده حصول آن نبود وجود آن نخواهد ع در عشق چنین بوالعجبیها باشد هنگامه ای است که
در عشق با هجر و هم مطلوب باشد و وصل هیچ ملحوظ نبود بلکه وصل را نخواهد و از اتصال محبوب جدائی

این تعین وجودی مندرج ست اگر تعین علمی جملی ست در ضمن اوست و اگر تفصیلی ست
هم مندرج در وست اینجا تواند بود که حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوٰة والسلام ابراهیم علیه السلام
را بابوت یاد میکرد و سائر انبیا را باخوت علی جمیعهم الصلوٰة والتسلیمات و اگر سائر انبیا را به نبوت یاد
میفرمودند هم گنجایش داشت زیرا که تعینات این بزرگواران در ضمن تعین او که تعین علمی
جملی گفته اند مندرج ست علیه و علیهم الصلوٰة والتسلیمات و آنچه در صلوٰة منقول
آمده است کما صلیت علی ابراهیم تواند بود که بواسطه آن بود که وصول بحضرت
ذات تعالی و تقدس بی توسط تعین اول وجودی و بی توسل تمامی کمالات
ولایت ابراهیمی میسر نیست زیرا که قباب اول مرآن مرتبه مقدسه را اوست و اوست که
آئینه داری غیب الغیب فرموده است و البطن بطون را به ظهور آورده پس هیچکس را از توسط
او چاره نبود خاتم الانبیا را علیه و علیهم الصلوٰة والتسلیمات امر بمتابعت او فرموده تا به تبعیت
او بولایت او برسد و از انجا بحضرت ذات جل شانه مستسعد گردد علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوٰة
والتحیات سوال ازین بیان لازم آمد که حضرت ابراهیم از حضرت خاتم الرسل افضل باشد
علی جمیع الانبیاء الصلوٰة والسلام و حال آنکه اجماع بر افضلیت خاتم الرسل است علیه و علیهم
الصلوٰة والتسلیمات و نیز لازم می آید که تجلی ذات بالاصالت نصیب حضرت خلیل بود و دیگران را
بتبعیت او باشد و حال آنکه مقرر اکابر صوفیه است که تجلی ذات بالاصالت مخصوص بخاتم الرسل
ست علیه و علیهم الصلوٰة والتسلیمات و دیگران را بتبعیت اوست علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
جواب وصول بذات نیز در رنگ تجلی ذات تعالی و تقدس بر دو قسم ست باعتبار نظر ست
و باعتبار قدم یعنی نظر واصل ست یا تا نظر نفس خود واصل آن قسم که وصول نظری ست بالاصالت
نصیب حضرت خلیل ست که اقرب تعینات بحضرت ذات تعالی التعین اول ست که رب اوست
چنانچه گذشت و تا آن تعین نرسد نظر بماورای آن نفوذ نکند و آن قسم که باعتبار قدم ست بالاصالت
مخصوص بحضرت حبیب ست که محبوب رب العالمین محبوبان را جای برند که خلیلان از آن جا و باشند مگر
بتبعیت شان برند خلیلی باید که نظر او تا مقام وصول رئیس محبوبان علیه و علی آله الصلوٰة
والسلام برسد و در راه کوتهی نکند بالجمله تجلی ذات بیکوجه بالاصالت مخصوص بحضرت خلیل ست

و دیگران تابع وی اند علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و بوجه دیگران تجلی بالاصالت مخصوص حضرت
خاتم الرسل ست و دیگران تابع او یند علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات و چون وجه ثانی
اقوی و ادخل ست در مراتب قرب ناچار تجلی ذات را بیشتر مناسبت بحضرت خاتم الرسل
علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات بوده باشد و صلی الله علیه وسلم از حضرت خلیل
و از سائر انبیا علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات افضل آمده پس فضل کلی در میان
انبیا نصیب این دو بزرگوار آمده هر چند یکے از دیگرے افضل بود علیهما و علیهم الصلوة
والتسلیمات والبرکات و حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والتسلیمات چون رئیس
محبان ست چنانچه حضرت پیغمبر ما رئیس محبوبان ست علیه و علی اتباعه الصلوة والسلام ناچار او را
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بحکم اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ بحضرت ذات تعالی شیئے ہست که دیگران را
نیست و نشد در ان حضرت او را قدمگاہے ہست که بتوسل محبت اوست و پیش دیگران را
استجابت شیئے نیست اما این فضل راجع بجزئے ست که نتوان گفت که عدیل کلی ست چه هم عقیده اند
انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات درین مقام تابع او یند علی نبینا و علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات
مع ذلک فضل کلی همان ست که نصیب خلیل و حبیب آمد علیهما الصلوة والتحیات و هر چند هر یکے
بیک وجه تابع دیگرست در وصول نظری حضرت خلیل اصل ست و حضرت حبیب تابع او علیهما
الصلوة والتسلیمات و در وصول قدمے حضرت حبیب اصل ست و حضرت خلیل تابع او
علیهما الصلوات والتحیات والبرکات و کمالات و فضائل مخصوص حضرت کلیم را علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام آن قدر که باین فقیر ظاهر شده بخاطر ہست که در کاغذ علیحده ثبت نماید
ان شاء الله تعالی باید دانست که انبیا بتوسل نبی بحضرت ذات تعالی رسند علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات
آن نبی در میان ذات حضرت تعالی و در میان آن انبیا حائل نیست و اینها را از حضرت ذات
بالاصالت نصیب ست غایة ما فی الباب وصول بآن درجه ایشان را مربوط بتبعیت آن نبی
علیه و علیهم الصلوة والتحیات بخلاف امتی نبی که بتوسل او برسد آن پیغمبر در میان حائل ست
مگر آنکه فردی از افراد امت را بالاصالت از حضرت ذات تعالی نصیب بود آنجا نیز حیلولهٔ نبی مفقود ست
بتبعیت او موجود علیه الصلوة والسلام و قلیل ما هم بل اقل سوال برین تقدیر فرق در میان

آن فرد است در سائر انبیا چه بود که حصول او در بُرد و مفقود است و تبعیت موجود جواب تبعیت در
فرد است باعتبار تشریع است تا متابعت شریعت نبی نکند نرسد و تبعیت در انبیا باعتبار آن نسبت
آن نبی متبوع را حصول آن کمالات درجه اولی و بالذات است و دیگران را ثانیاً و بالعرض چه مطلوب از دعوت محبوب
است و دیگران بالطفیل او خواستند و به تبعیت او طلبیدند اما همه جلیس یک سفره واند و در یک مجلس
علی تفاوت الدرجات استیفاء تلذذ و تنعمات میفرمایند ایشانند که زله بردار ایشان اند و
نوش خورشان مگر فردی از افراد ایشان که بکرم خداوندی جل شانه مخصوص شود و
جلیس مجلس اکابر گردد چنانکه گذشت سوال باکریمان کارها دشوار نیست مع ذلک امت
امت است و پیغمبر پیغمبر است هرچند سرافراز گردد و علو بسیار پیدا کند و لیکن نیست که سر او بپای
پیغمبر رسد قال الله تعالی ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون
وان جندنا لهم الغالبون سوال مراد از متابعت ملت ابراهیم که حضرت پیغمبر ما بآن مامور شده اند چیست
و با وجود استقلال شریعت او امر تبعیت چه باشد علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوات
والتسلیمات جواب استقلال شریعت تبعیت ننگ ندارد درو است که حضرت پیغمبر ما علیه
و علی آله الصلوات و السلام شریعت را باصالت اخذ کرده باشد اما بواسطه حصول امری مامور بمتابعت
حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوات و السلام گردند چه آن امر از خصائص آن متبوع است که مامور
بمتابعت او شده است و حصول آن امر بحصول آن متابعت مربوط است مثلاً شخصی ادا
فرض از فرائض نماید مع ذلک نیت متابعت نیز کند و گوید این فرض را نبی ما ادا کرده است
ما هم ادا کنیم برین تقدیر امید است که سوای ثواب ادای فرض ثواب متابعت جدا یابد و با آن
نبی مناسبت پیدا کرده از برکات استفاده نیز نماید تفتیش آنکه مراد از متابعت ملت متابعت
تمام ملت است یا بعض اگر تمام است با وجود نسخ بعضی از احکام متابعت کل چگونه درست آید
و اگر بعض است هم بی خدشه نیست حل آن را علمای تفسیر نموده اند آنجا رجوع باید کرد و آن بحث
علمای ظواهر است بعلوم صوفیه مناسبت کم دارد سبحان الله معارفی از من ظاهر میگردد که از غرابت
آن نزدیک است که ابنای جنس هم از من نفرت پیدا کنند و محرمان نیز در مقام تغیر آیند و محرم …
مراد حصول آن معارف چه اختیار است که در انکار آن چه کار باید و انا نیند که تعیین اول تعین وجود …

و آن رب حضرت خلیل است و مبدأ تعین او علی نبینا و علیه الصلوات والتسلیمات و درین فقیر اظهار این مسأله
هرگز کسی نشنیده است که تعین اول وجودی بود و آن رب خلیل الرحمن باشد علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام و در متقدمین این عبارت متعارف نبود بتعین و تنزل. اگرچه شیخ
در متأخرین که این قسم سخنان متعارف گشت تعین اول را تعین علمی قرار یافته و آن رب خاتم الرسل
مقرر گشت علیه الصلوات والتسلیمات هرگاه خلاف مقرر در کسی ظاهر شود خیال
باید کرد که بر سر او چه آید و چه سان مطعون و ملام گردد و انکار نکند که تفضیل خلیل بر حبیب می نماید و
حبیب را جزو خلیل میسازد علیهما الصلوة والسلام زیراکه سائر تعینات را مندرج در تعین اول
میدانند هرچند دربالا دفع توهم ایشان نموده است و جواب شافی گفته اما معلوم نیست که بآن
اکتفا نمایند و بآن شفا تشفی گردند چه توان کرد جهل و عناد و تعصب را علاجی نیست مگر
آنکه مقلب القلوب بقدرت کامله خود دلهای ایشان را بگرداند و محل قبول استماع حق سازد
بزرگی حضرت خلیل علیشان را از امر تبع که حبیب خود فرموده است توان دریافت
علیهما الصلوات والتسلیمات که متبوع را با تابع چه نسبت است اما محبوبیتی که نصیب خاتم الرسل
آمد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بر جمیع فضائل و مراتب قرب چه رسید واز همه پیش قدم
ساخت هزار مراتب قرب بیک نسبت محبوبیت برابر نمیتواند شد محب محبوب را از نفس
خود عزیزتر میخواهد دیگران چه رسد که بوی مشارکت طلبند سوال تو در رسائل نوشته که رب
حضرت خلیل هم شان العلم است چنانچه رب حضرت حبیب است علیهما الصلوات والتسلیمات
اینقدر فرق است که آنجا به تفصیل است و اینجا به اجمال جواب این معرفت پیش از
وصول بحقیقت این ولایت خلت بوده است و چون بحقیقت این ولایت متحقق شد معامله
چنانچه بود ظاهر گشت گویا آن معرفت متعلق بظل این حقیقت بوده است والله سبحانه
الملهم للصواب از این عبارت واضح گشت که وجود عین ذات نیست بلکه تعینی است
از سبق تعینات حضرت ذات تعالی و تقدس و آنکه وجود را عین ذات گفته است تعین را
لاتعین انگاشته است و غیر ذات را ذات دانسته و مناقشه در غیریت محصل ندارد که از تنگی
عبارت نشسته سوال اینکه تعین اول وجودی را که تو یافته با آن تعین اول علمی چه نسبت که دیگران

یافته اند هیچ نسبت ست و در میان این دو تعین تعین دیگر هم هست یا نه جواب تعین وجودی
فوق تعین علمی ست و فوق تعین علمی که مرتبهٔ حضرت ذات و لاتعین گفته اند همین تعین وجودی
ست که عین حضرت ذات یافته اند و وجود را عین ذات دانسته و در میان این دو تعین
شان الحیاة ست که اقدم جمیع شیونات ست بعد از آن شان العلم ست اجمالاً و تفصیلاً و تابع
او ست لیکن این تعین بسیاری را مظهر در نظر نمی آید و بمناسبت بحضرت ذات تعالی از همه
بیشتر دارد و باستغنای ذاتی در وے بسیار جلوه گر ست این قدر مفهوم میگردد که فیوض و
برکات آن خصوصاً بر حیاتیان ست فائض ست والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال سبحانک
لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم **تنبیه** انچه بالا گذشته است
که وصول نظری بالاصالت نصیب حضرت خلیل ست و وصول قدمی بالاصالت نصیب
حضرت حبیب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نه آن معنی ست که آنجا شهود و مشاهده است
و پا قدم را آنجا گنجایش ست آنجا شهود را گنجایش نیست قدم چه باشد بلکه قدمی و وصولی است
حصول آن کیفیت اگر در صورت مثالیه بنظر مرتسم گشت وصول نظرے میگویند و اگر بقدم وصول
قدمے والا نظر و قدم از آن حضرت جل شانه منزه و مبراست والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هشتاد و نهم بقاضی اسماعیل فریدآبادی در شرح سخن شیخ روزبهان بقلی بعضے
دقائق توحید وجودے قال الشیخ الولی روزبهان البقلی قدس سره فی تبیین غلطات
المتصوفة دیگر غلط آنست که گویند همه اوست و باین همه جزئیات متفرقه حادث
یک ذات خواهند و برهر یکی دیگر را گویند که ما خداوئیم پس آن کافر از احمد هزار خدا باشد
و خداوند عالم تعالی و تقدس از جمیع و تفرقه محدثات منزه است واحد ست که جزو را بر وے راه نیست
حلول نپذیرد و متلون نشود و بدین قول کافر نه خود را دانند و نه خدا را که اگر کسی حق بودی کی فنا شدی
قومے را غلط در روح و این بار از جسم ست قاتلهم الله سبحانه انتهی پوشیده نماند
که عبارت همه اوست هر چند در قدمای صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم متعارف نبوده است
اما مثل انا الحق و سبحانی و لیس فی جبتی سوی الله امثال آنها بوده بسیار ست که مودی این
عبارت اند آن عبارات یکی ست ۵ آب از سر چو گذشته است چه یک نیزه چه صد مثل مشهور ست

مشهور است که در متاخران صوفیه این عبارت شائع و ذائع است و بتکلف همه اوست میگویند
و بران قول اصرار دارند مگر قلیلے از ایشان که درین عبارت و امثال این عبارت تردد دارند بلکه صورت
انکار اظهار می نمایند و آنچه این فقیر از اطلاقات ایشان معنی همه اوست می فهمد آنست که این
جزئیات متفرق حادث ظهور یکذات اند تعالی و تقدس در رنگ آنکه صورت زید مثلاً در مرایای
متعدده منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند گویند همه اوست یعنی این همه صور که در مرایای
متعدده نمود پیدا کرده است ظهور یکذات زید است اینجا کدام جزئیت و اتحاد است و کدام حلول
و تلون ذات زید با وجود اینهمه صور بر صرافت و حالت اصلی خود است و این صور در وے
نه هیچ افزوده است و نه هیچ کاسته آنجا که ذات زید است این صور را آنجا نامے و نشانے
نیست تا باوے نسبتے از نسب جزئیت و اتحاد و حلول و سریان پیدا کنند سر الآن کما کان
را اینجا باید جست چه در مرتبه که اوست تعالی چنانچه عالم را پیش از ظهور آنجا گنجایش
نبود و بعد از ظهور هم آنجا هیچ گنجایش نباشد اَلْآنَ یَکُوْنُ کَمَا کَانَ عجائب کار و بار است
بسیارے از اکابر متقدمین صوفیه ازین عبارت توحید آمیز معنی حلول و اتحاد می فهمند و
تکفیر و تضلیل قائلان آن عبارت می نمایند و بعضے ازیشان توجیهات آن عبارات را نیز هیچ می نمایند
که بمذاق قائلان هیچ نسبت و مناسبت ندارد صاحب عوارف قدس سره میفرماید که قول انا الحق از
منصور و قول سبحانی از بایزید بسطامی بر طریق حکایت بوده است یعنی از حق جل و علا سلطانه اگر
بطریق حکایت نباشد بلکه شائبه حلول و اتحاد در میان بود قائلان این اقوال را رد می نمایم چنانچه
نصارے را رد میکنم که بحلول و اتحاد قائل اند و از تحقیق سابق واضح گشت که درین عبارات شطح نما
هیچ حلول و اتحاد نیست و اگر حمل است باعتبار ظهور است نه باعتبار وجود چنانچه فهمیده اند بحلول و اتحاد
برده مانا که این مسئله توحید در متقدمان صوفیه نیک محرر و ملخص نشده بود و هر کسے ازیشان که مغلوب
حال میگشت کلمه در توحید که اتحاد نما باشد از وی ظاهر می شد و از غلبه سکر بسر آن در نمیرفت
و ظاهر آن عبارات را از شائبه حلول و اتحاد مصروف نمیساخت و چون نوبت بشیخ بزرگوار
محی الدین ابن العربی قدس سره رسید او از کمال معرفت این مسئله دقیقه را شرح
ساخت و مبوب و مفصل گردانیده در رنگ صرف و نحو در تدوین آورد و مع ذلک جمعی ازین

طائفه مراد او را نفهمیده تخطئهٔ او نموده‌اند و مطعون و ملام ساخته‌اند و درین مسئله در اکثر تحقیقات
شیخ محق است و طاعنان او دور از صواب بزرگی و وفور علم شیخ را از تحقیق این مسئله باید دریافت
نه رد و طعن او باید کرد و این مسئله هرچند میرود و بتلاحق افکار متاخران واضح و منقح تر میگردد
و از شبهه‌های حلول و اتحاد دور تر می افتد نحویکه الحال بتلاحق افکار متاخران نحو
واضح و منقح گشته است هرگز در زمان سیبویه و اخفش آن تنقیح و وضوح نداشت که تکمیل صناعت
بتلاحق افکار است امام اعظم و امام ابی یوسف رضی الله تعالی عنهما تا شش ماه در مسئلهٔ خلق
قرآن با یکدیگر مناقشه داشتند و رد و بدل میکردند بعد از شش ماه مشخص شد کسی که قرآن را
مخلوق گوید کافر گردد و این طول منازعت بواسطهٔ عدم تنقیح این مسئله بوده است درین وقت
و الحال که بتلاحق افکار منقح شده است گوییم که محل نزاع اگر حروف و کلمات اند که دال اند
بر کلام نفسی شک نیست که حادث اند و مخلوق و اگر مدلولات مراد باشد قدیم و غیر مخلوق است
این تنقیح از برکات تلاحق افکار است بر سر اصل سخن رویم و گوییم که معنی دیگر هم این عبارت
هست که از حلول و اتحاد بعید است یعنی همه نیستند موجود اوست تعالی نه آنکه اینها هم هستند
و با او متحد امر تعالی این را خود ابله نگوید از بزرگان چگونه متصور شود و چون در غلبهٔ محبت
ما سوای محبوب از نظر این بزرگواران مستور می گردد و غیر او در مشهود شان نمی ماند
میگویند همه اوست یعنی این همه که ثابت می شود متوهم و متخیل بوده است موجود اوست
تعالی بدین تقدیر هم نه شائبهٔ جزئیت و اتحاد است و نه مظنت حلول و تلون مع ذلک این فقیر
امثال این عبارات را نمی پسندد و هرچند ازین مقاصد مبراست زیرا که شایان مرتبهٔ تقدس
و تنزیه خداوندی نیست جل سلطانه اینها چه باشند که مظاهر او بوند تعالی ع در کدام آئینه
در آید او + و ایشان را یارای آن کجاست که باعتبار ظهور هم بر وی تعالی محمول گردند اگر مظهر اند
ظلی از ظلال کمالات آنرا مظهر اند و آن ظل که اینها مظهر اویند خداوند جل سلطانه کرا او را چندین
هزار ظلال با ذات تعالی در میان بوده باشد ان لله سبعين الف حجاب من نور و ظلمة شنیده
باشند پس بی تحاشی مظهر ظلی از ظلال کمال او را سبحانه بر وی تعالی محمول داشتن
و اوست گفتن سوء ادب است و کمال جرأت اما چون در غلبهٔ سکر حال است آن قدر مذموم

نیست و همچنین بر توجیه ثانی شهود خود را عین حق دانستن و باعتبار آن محمول ساختن نیز سوء
ادب ست بلکه خلاف واقع آن مشهود هم ظلی از کمالات اوست سبحانه و او تعالی
وراء الوراء است ثم وراء الوراء نیز هر چه مشهود ست شایان نفی ست پس حق نبود جل وعلا
خواجه نقشبند میفرمایند قدس سره هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر حق ست
سبحانه بحقیقت کلمهٔ لا نفی آن باید کرد و آنچه مختار این حقیر ست درین مسئله و مناسب شان
تقدس و تنزه است عبارت همه از وست نه بآن معنی که علمای ظواهر بیان آن اقتصار نمایند
و گویند صدور و خلق همه از وست این خود صادق ست مع ذلک اینجا علاقهٔ دیگر هم هست
که علما ازان جهت نگشته اند و صوفیه بدریافت آن ممتاز گشته و آن ارتباط اصالت و
ظلیت ست یعنی اگر وجود ممکن ست ناشی از وجود واجب ست تعالی و پرتو وجود اوست
سبحانه و همچنین اگر حیوت ست ناشی از صفت حیوت اوست سبحانه و پرتو آن حیوت
مقدسه است علی هذا القیاس العلم والقدرة والارادة وغیرها پس مطلوب صوفیه عالم هم
صادر از وست سبحانه و هم ظل کمالات او و ناشی ازان کمالات منزه او تعالی مثلاً وجودی
که به ممکن داده اند امری ست که بسبب خود باشد و باستقلال او را حاصل بود بلکه آن وجود پرتو و ظل وجود
واجب ست تعالی و همچنین حیوت و علم و غیرها که بممکن بخشیده اند نه اموری اند که استقلال ثبوت
از صانع تعالی پیدا کرده اند بلکه وجود صدور از صانع تعالی اینها اظلال کمالات وے اند سبحانه
و صور و امثال آن کمالات همین ارتباط اصالت و ظلیت و صوفیه بآن ممتاز گشته اند معامله
صوفیه را با علای علیین برده است نه بفنا و بقا رسانیده بولایت خاصه متحقق ساخته
و چون علمای ظواهر را این دید میسر نشده است از فنا و بقا بهره نرسیده بولایت خاصه متحقق نشده
و صوفیه کمالات خود را اظلال کمالات واجب تعالی یافته اند و وجود و سائر توابع وجود را عکوس
آن کمالات دانسته ناچار خود را بیش از امانت دار کمالات او ندیده اند و غیر را از مرایای آن کمالات
نیافته چون بحکم إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا این امانت را باهل امانت سپارند
و این کمالات را از وست ندانند باصل برند خود را معدوم یابند و میت دانند چه وجود حباب
چون باصل رفت معدوم و میت ماند و فنا متحقق گشت للمولوی ؎ چون نداشتی تو او را از نخست

سوی آنحضرت نسبت کردمی درست + و آنکه و انستی که ظل کیستی + فارغی گر مُردی و گر زیستی + بعد از فنا اگر او را به بقا مشرف سازند مرۃ ثانیہ وجود و توابع وجود از صفات کاملہ او را عطا خواهند فرمود و بولایت ثانیہ متحقق خواهند ساخت اِنَّ یَّلِجَ مَلَکُوْتَ السَّمٰوٰتِ مَنْ لَّمْ یُوْلَدْ مَرَّتَیْنِ سہ هیئنا لارباب النعیم نعیمہم باری خدا یا از تنگی عبارات الفاظے که شرع باطلاق آنہا وارد نشده است در رنگ ظلیت و غیره باطلاق می شتابیم و میگوئیم وجود ممکن ظل وجود واجب است تعالی و صفات او ظلال صفات کاملہ او تعالی ازین اطلاقات ترسان و لرزان ام و چون اولیاے تو باین اطلاقات سبقت نموده اند امید وار عفوم رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَآ اِنْ نَّسِیْنَآ اَوْ اَخْطَاْنَا باید دانست ازین تحقیق که سابق نموده اند واضح گشت که صوفیہ که قائلند بکلام همه اوست عالم را با حق جل و علا متحد نمی دانند و حلول و سریان اثبات نمیکنند و حمل که مینمایند باعتبار ظهور ظلیت ست نه باعتبار وجود و تحقق هر چند از ظاهر عبارات شان اتحاد وجودی متوهم شود اما حاشا که مراد شان آن بود که کفر و الحاد ست و چون حمل یکے بر دیگرے باعتبار ظهور گشت نه باعتبار وجود معنی همه اوست همه از وست که حمل ظل شی بر آن شی از آن شی ست و هر چند در غلبہ حال همه اوست گویند اما فی الحقیقت مراد شان از آن عبارت همه از وست باشد فلا مجال فی الطعن فی کلامہم و الحکم بتضلیل قائلیہم و تکفیرهم بدانکه ظل شئے عبارت از ظهور شی ست در مرتبہ ثانیہ یا ثالث یا رابع مثلاً صورت زید که در مرآت منعکس گشته ست ظل زید ست و ظهور زید ست در مرتبہ ثانیہ و زید فی حد ذاته در مرتبہ وجود اصلی خود ست که بفضلے خود را در مرآت ظاهر ساخته است بے آنکه در ذات و صفات او تلوینی و تغیری راه یابد چنانچه گذشت رَبَّنَآ اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب نودم

بفقیر هاشم کشمی در جواب سوالے که نموده از حقیقت مشاهده عرفا او را جل و علا پرسیده بودند که بعضے از محققان صوفیہ اثبات شهودیت و مشاهده او تعالی بدیده دل در دنیا میفرمایند چنانکه قال الشیخ العارف فی کتاب العوارف موضع المشاهدة بصر القلب الخ و شیخ ابو اسحق کلاباذی قدس سره که از قدماے این طائفہ علیہ ست از رسالہ ایشان در کتاب تعرف می آرد اجمعوا علی انه تعالی لا یری فی الدنیا بالابصار و لا بالقلوب الا من جهة الایقان توفیق میان این دو تحقیق چیست و راے تو کدام

ف همه اوست و همه از وست

و اجماع با وجود اختلاف بحیثیت معنی ست بدان ارشدک الله تعالی که مختار این فقیر درین مسئله قول صاحب
تعرف ست قدس سره و میدانند که قلوب را درین نشاء از ان حضرت جل سلطانه غیر از
ایقان نصیبی نیست آنها رؤیت انکار ند با مشاهده و چون قلب را رؤیت نبود ابصار را چه بود که او
درین نشاء درین معامله بیکار و معطل ست غایت ما فی الباب معنی ایقان که قلب را حاصل شده ست
در عالم مثال بصورت رؤیت ظاهر میشود و موقن به بصورت مرئی چه در عالم مثال هر معنی را صورتی
ست مناسب عالم شهادت و چون در عالم شهادت کمال تعین در رؤیت ست آن ایقان
نیز بصورت رؤیت در مثال ظاهر میگردد و چون ایقان بصورت رؤیت ظاهر شود متعلق آنکه موقن به
ست ناچار بصورت مرئی اینجا ظاهر گردد و چون سالک آنرا در مرآت مثال مشاهده می نماید
از توسط مرآت ذاهل گشته و صورت را حقیقت دانسته می انگارد که حقیقت رؤیت او را حاصل
گشته ست و مرئی پیدا آمده و نمیدانند که آن رؤیت صورت ایقان اوست و آن مرئی صورت موقن به
او و این از اغلاط صوفیه است و از تلبیسات صور بحقائق و همین دید چون غالب می آید از باطن بظاهر می رود
سالک را در توهم می اندازد که رؤیت بصری نیز حاصل گشته مطلوب را در آغوش آمده نمیدانند که حصول آن معنی چون
واصل که به بصیرت ست نیز مبنی بر توهم تلبیس ست به بصر که درین نشاء فرع اوست چه رسد و رؤیت او را که حاصل
شود و در رؤیت قلبی جم غفیر از صوفیه به تعلیم افتاده اند و حکم بوقوع آن کرده و در رؤیت بصری مگر ناقصی ازین طائفه
در توهم وقوع آن افتاده باشد که مخالف اجماع اهل سنت و جماعت ست شکر الله تعالی سعیهم سوال موقن به را
چون صورت در مثال پیدا شد لازم آید که حق سبحانه آنجا صورت بود جواب تجسیر نموده اند که حق را
سبحانه هر چند مثل نیست اما مثال هست و روا داشته اند که در مثال بصورتی ظهور فرماید چنانچه صاحب فصوص
قدس سره رؤیت اخروی را نیز بصورت جامعه لطیفه مثالیه مقرر ساخته ست و تحقیق این جواب آنست
که آن صورت موقن به صورت حق نیست سبحانه در مثال بلکه صورت مکشوف صاحب ایقان ست که ایقان
او بآن تعلق گرفته ست و آن مکشوف بعض وجوه و اعتبارات ذات حق ست سبحانه ذات حق جل و علا
لهذا چون معامله عارف بذات سبحانه جل سلطانه این قسم تجلیات پیدا نمیشود و هیچ مرئیت و مرئی متخیل
نمیگردد چه ذات اقدس سبحانه را در مثال صورتی کائن نیست تا آنرا صورت وی نماید و ایقان آنجا صورت
رؤیت وانماید یا آنکه گوییم در عالم مثال صور معانی ست نه صورت ذات و چون عالم بتمامه مظاهر اسما

وصفات ست از ذاتیه بهره ندارد چنانچه تحقیق آنرا در مواضع متعدده نموده ایم پس ناچار تمامه از قسم
معانی باشد و در مثال آنرا صورتی کائن بود و در کمالات وجوبی هرجا صفت و شان ست که قیام
بذات دارد و از قبیل معانی ست اگر آنرا در مثال صورتی بود دلو بالنقص گنجایش دارد اما ذات
او را سبحانه حاشا که در مرتبه از مراتب صورت بود چه صورت مستلزم تحدید و تقیید ست و تقیید در هیچ مرتبه
که باشد مجوز نیست مراتب همه که مخلوق اویند سبحانه کجا گنجایش دارند که خالق خود محدود و مقید سازند
هرکه تجویز مثال دران حضرت جل شانه نموده ست باعتبار وجوه و اعتبارات ست نه باعتبار عین
ذات تعالی و هرچند تجویز مثال در وجوه و اعتبارات حق ذات تعالی هم برین فقیر گران ست مگر آنکه در ظلی
از ظلال بعیده آنرا تجویز نموده آید ازین بیان واضح گشت که در عالم مثال ارتسام صور معانی و صفات
کائن ست نه ذات را تعالی پس آنچه صاحب فصوص تجویز رویت اخروی بصورت مثالیه نموده است
چنانچه گذشت آن رویت حق نیست تعالی بلکه رویت صورت حق هم نیست سبحانه چه او را
سبحانه صورتی نیست تا رویت بآن تعلق پیدا کند ها گر در مثال صورتی هست ظلی از ظلال
بعیده او را کائن ست پس رویت آن رویت حق چرا باشد سبحانه شیخ قدس سره در نفی رویت
حق جل و علا از معتزله و فلاسفه هیچ کم پائی نمیکند بلکه اثبات رویت بنهجی می نماید که مستلزم
نفی رویت ست و آن ابلغ در نفی ست از صریح نفی لان الکنایة ابلغ من التصریح قضیه مقرره
ست این قدر فرق ست که مقتدای این جماعت عقل علیل ایشان ست و مقتدای شیخ کشف
بعید از صحت ماناکه ادله مخترعه مخالفان که در متخیله شیخ نشسته کشف او را هم درین مسئله از صواب
منحرف گردانیده است و مائل بمذهب ایشان ساخته و چون از اهل سنت بوده است صورت اثبات
آن نموده ست و بآن اکتفا کرده که آنرا رویت انگاشته ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا تحقیق این
مسئله دقیقه که در حل بعضی از مواضع کتاب عوارف نوشته است نیز تحریر یافته ست نه آنچه از
اجماع رسیده بودند تواند بود که تا آن وقت خلافی که شایان اعتداد باشد بظهور نیامده باشد یا اجماع
مشایخ عصر خود خواسته باشد والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال مکتوب نود و یکم بمولانا طاهر بدخشی
در جواب اسوله او از فرق میان معرفت و ایمان حقیقی و غیر ذلک بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات
میرساند صحیفه شریفه اخوی اعزی که مصحوب شیخ سجاول ارسال داشته بودند رسید الحمد لله

سبحانه که بسلامت و بعافیت اند چند اسوله اندراج نموده بودند در جواب آن آنچه بخاطر رسیده
نوشته شد نیک توجه نمایند سوال اول آنکه درمیان معرفت و ایمان حقیقی چه فرق ست
جوابش آنست که معرفت دیگرست و ایمان دیگر چه معرفت شناختن ست و ایمان گرویدن
شناخت بود و گرویدن نبود و اهل کتاب را در حق پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام معرفت
بود و می شناختند که پیغمبرست کما قال الله تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم اما بواسطه عناد گرویدن
گرویدن نبود و ایمان متحقق نشد و معرفت هم در رنگ ایمان دو قسم ست صورت معرفت
در رنگ صورت ایمان و حقیقت معرفت ست در رنگ حقیقت ایمان صورت ایمان همان
که حضرت حق سبحانه از کمال رأفت و رحمت خود در شریعت از برای نجات اخروی باآن اکتفا
فرموده ست و آن گرویدن قلب ست با وجود انکار و تمرد نفس اماره و صورت معرفت هم
مقصود بهمان لطیفه ست با وجود جهل اماره حقیقت معرفت آنست که اماره جهالت جبلی خود
برآید و شناسائی پیدا کند و حقیقت ایمان گرویدن اوست بعد از شناسائی و مطمئنه گشتن او
بعد امارگی که طبیعی او بوده اگر گویند که در شریعت تصدیق قلبی اعتبار کرده اند این گرویدن
عین آن تصدیق ست یا امرے ست وراے آن تصدیق اگر وراے تصدیق باشد لازم آید
که در ایمان سه چیز معتبر باشد اقرار و تصدیق و گرویدن و این خلاف مقرر علماست و عمل را که
بعض علما اعتبار در ایمان نموده اند جزو چهارم ایمان میشود جواب گوییم که گرویدن عین تصدیق ست
زیراکه تصدیق که حکم ست عبارت از اذعان ست که معبر بگرویدن ست اگر پرسند که اهل کتاب حضرت پیغمبر را
علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام چون بعنوان نبوت میدانستند ناچار حکم نبوت او علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام
میکردند و اذعان و گرویدن ایشان را حاصل میشود چه حکم برین تقدیر عین گرویدن ست پس ایمان در حق ایشان
چرا متحقق نشود و بکدام علت از کفر نه برآیند جواب گوییم که بعنوان نبوت میدانستند اما بواسطه تعصب و
عناد قلب ایشان را اذعان حاصل نمیشد تا حکم به نبوت او نمایند معرفت و تصور بود و اذعان حاصل نشد
تا تصدیق گردد و با ایمان رساند و از کفر برآرد فرق دقیق ست بشنود و بوجدان خود دریابد با وجود عناد
نبی الله فعل کند و اتوان گفت لیکن تا اذعان پیدا نشود انه نبی الله نمی توان گفت زیراکه در صورت
اولے تصور ست و حواله بمعرفه مشهوره ست و در صورت ثانیه تصدیق ست که مبنی بر اذعان گرویدن ست

وچون اذعان نبود تصدیق چه صورت بندد وایضاً در صورت اولی مقصود اثبات نبوت نیست
بلکه اثبات فعل است ودر صورت ثانیه مقصود اثبات نبوت است که عناد واستر ابر منشا بدنیست
اذعان چه صورت دارد واگر فرضاً بی حصول اذعان تصدیق وحکم پیدا شود آن نیز داخل تصورات است
وصورت تصدیق تا اذعان پیدا نشود حقیقت تصدیق صورت نه بندد وایمان حاصل نشود
این مسئله از مهمات مسائل کلام است وبسیار دقیق است فحول علماء در حل آن درمانده اند
بعضی ازینها از اضطرار رکن ثالث در ایمان افزوده اند وگرویدن را زاید بر تصدیق داشته وجمعی دیگر
که تصدیق را عین گرویدن گفته اند حل این معنی کما ینبغی ننموده اند وباجمال گذرانیده الحمد لله
الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله بشنو مرکب تقییدی ومرکب
توصیفی مثل نبی الله وهذا النبی هر چند متضمن حکم است بانه نبی ومشتمل است بر معرفت او
بعنوان نبوت اما حصول تصدیق بانه نبی موقوف بر اذعان است که ثبت ایمان است غلام
زید فعل کذا در حل صالح حکم هکذا هر دو بی اذعان کائن وصحیح است ودر هر دو معرفت بعنوان
غلامیت وصلاحیت ثابت اما اذعان نیست که تصدیق بغلامیت وصلاحیت هر یک حاصل آید
اگر گویند که تو اذعان نفس بعد از اذعان قلب گفتی واذعان نفسی را بایمان حقیقی تعبیر نمودی وحال آنکه
فلاسفه وارباب معقول در تصدیق مطلق اذعان نفس گرفته اند واذعان قلب سخن نگفته جواب گوییم که
ارباب معقول گاهی از نفس روح میخواهند وگاهی قلب اراده مینمایند بالجمله تدقیقات فلسفی ایشان
درجاهای دیگر است که اکثر آن لاطائل است اینجا آنها معطل وبیکار اند وحکم عوام دارند نوبت تدقیق اینجا
بصوفیه رسیده است که باحکام هر لطیفه متلبس میگردند واز هر کدام لطائف بر سیر وسلوک بالا میگذرند
ونفس را از قلب جدا میسازند وروح را از سر علیحده وخفی را از اخفی تمیز میگردانند مر ارباب معقول را
غیر از معرفت اسامی اینها معلوم نیست که نصیبی باشد نفس اماره را فلاسفه شی بزرگ دانسته اند واز مجردات
شمرده از قلب وروح نامی نبرده اند واز سر وخفی واخفی نشانی نداده ان الله سبحانه ملکا یسقی
الاهل الی الاهل جواب دیگر گوییم که ارباب معقول نظر باحکام عادی عرفی اذعان نفس را
که قریب بفهم اینها بوده است ذکر کرده اند وسخن ما در تصدیقات احکام شرعیه است که نفس را بالذات
ازینها انکار است اذعان چه بود واین انکار است که منکر را بحد عداوت صاحب آن احکام رساند نعوذ بالله من شرور

انفسنا و من سیئات اعمالنا و در حدیث قدسی آمده عاد نفسک فانما انتصبت
بمعاداتی ارحم الراحمین از کمال مهربانی در اوائل حال اذعان نفس را منظور نداشت
و باذعان قلب نجات را مربوط ساخت اگر ثانیا بمحض کرم او سبحانه اذعان نفس هم میسر شد
نور علی نور است و سرور علی سرور و وصول علی درجات الولایة و حصول بحقیقة الایمان نوشته بودند که
جواب موافق فهم و دانش فقیر نوشته شود که معلوم توانم کرد چه توان کرد مسئله بسیار وقت دارد حل آنهم
بیوقت مشکل است بلکه نفس حل وقت میطلبد گناه عبارت چیست بایستے این فکر را اول میکردند
و بسوال حل این طور معاجرات نمی نمودند فلا تلوموني ولوموا انفسکم سوال دوم آن بود
که زهاد و عباد بایمان حقیقی مشرف اند یا نه جواب اگر بمرتبه مقربین برسند و نفوس شان مطمئنه گردد
بایمان حقیقی برسند سوال سوم آن بود که صاحب معرفت اجمال که منشاء آن کفر حقیقی است نهیار ا
عارف چون توان گفت معنی این عبارت خوب معلوم نشد که چیست خوب عبارت مخلق میفرستید
و دیگر آنرا منع میکنید اگر مقصود این است که کافر طریقت را عارف بچه معنی توان گفت
جوابش آنست که کافر طریقت هم خدارا جل شانه بیگانگی شناخته است و ماسوی او را محو
متلاشی ساخته عارف است اما عارف مطلق نیست که از تمیز بر آمده است چون تمیز آید عارف
مطلق گردد و بایمان حقیقی مشرف شود والسلام **مکتوب نود و دوم** بفقیر هاشم کشمی در جواب
سوال که نموده از استماع کلام صوفیه حق را سبحانه و مکالمه ایشان با و تعالی پرسیده بودند که بعضی
عرفا فرموده اند ما کلام حق را میشنویم و ما را با و تعالی مکالمه میشود چنانچه از امام همام جعفر صادق
رضی الله تعالی عنه منقول است که گفت ما زلت اردد الآیة حتی سمعتها من المتکلم بها و نیز
اندر رساله غوثیه که منسوب بحضرت شیخ عبدالقادر جیلے است قدس سره مفهوم میگردد بچه معنی است تحقیق آن
نزد تو چیست بدان ارشدک الله تعالی که کلام حق جل وعلا در رنگ ذات حق و سائر صفات حق
جل شانه بیچون و بیچگون است و سماع آن کلام بیچون نیز بیچون است زیرا که چون را به بیچون راهی نیست پس
آن سماع مربوط بحاسه سمع نباشد که سراسر چون است آنجا اگر از بنده استماع است تلقی روحانی است که
نصیبے از بیچونی دارد و بے توسط حروف و کلمات است و نیز اگر از بنده کلام است هم بالقای روحانیت بی حروف
و کلمه و این کلام نصیبے از بیچونے دارد که مسموع بیچون میگردد یا آنکه گویم کلام لفظی که از بنده صادر میشود

حضرت حق سبحانہ وتعالی آنرا نیز بسماع بیچونی استماع میفرماید وبے توسط حروف و کلمات و بے تقدیم و تاخیر آنرا میشنود ولا یجاری علیہ تعالی زمان یسع فیہ التقدیم والتاخیر ودران موطن اگر بندہ سماع است بکلیت سامع است واگر کلام است ہم بکلیت متکلم تمام گوش است وتمام زبان است روز میثاق ذرات مخرجہ قول است بربکم رابیواسطہ بکلیت خود شنیدند و بکلیت خود جواب بلے گفتند تمام گوش بودند وتمام زبان زیراکہ اگر گوش از زبان متمیز بودی سماع وکلام بیچون حاصل نیامدی وشایان ارتباط مرتبہ بیچون نگشتی لا نحمد عطایا الملک الا مطایاہ غایۃ ما فی الباب آنمعنے متلقے کہ از راہ روحانیت اخذ نمودہ بود ثانیا در عالم خیال کہ آن در انسان تمثال عالم مثال است بصورت حروف و کلمات مترتبہ متمثل میگردند وآن تلقے والقا بصورت سماع و کلام لفظے مرتسم میشود چہ ہر معنی را در آنعالم صورتے است اگرچہ آنمعنے بیچون بود اما ارتسام بیچون ہم آنجا بصورت چون است کہ فہم وافہام بآن مربوط است کہ مقصود از آن ارتسام است وچون سالک متوسط درخود حروف و کلمات مترتبہ میابد وسماع و کلام لفظے حساس مینماید خیال میکند کہ این حروف و کلمات را از اصل شنیدہ است وبی تفاوت از آنجا اخذ کردہ نمیداند کہ این حروف و کلمات صور خیالیہ آن معنی مطلقے است واین سماع و کلام لفظے تمثال سماع و کلام بیچونی عارف تام المعرفت باید کہ حکم ہر مرتبہ را جدا سازد ویکی را بدیگرے ملتبس نگرداند پس سماع و کلام این اکابر کہ بمرتبہ بیچونی مربوط است از قبیل تلقے والقای روحانی است واین کلمات وحروف کہ تعبیر از آن معنی متلقے بآن مینماید از عالم صور خیالیہ گروہی کہ گمان بردہ اند کہ با حروف و کلمات را از آنحضرت جل سلطانہ استماع مینمایم دو فریق اند یکی از ان دو فریق کہ حسن حالند میگویند کہ این حروف و کلمات حادثہ مسموعہ دال اند بران کلام نفسی قدیم وفریق دیگر اطلاق قول بسماع کلام حق جل شانہ مینمایند وہمین حروف و کلمات مترتبہ را کلام حق میدانند جل وعلا وفرق نمیکنند درمیان آنکہ لائق بشان او تعالی کدام است و کدام است کہ شایان جناب قدس او نیست سبحانہ وہم الجہال البطال لم یعرفوا ما یجوز علیہ ومالا یجوز علیہ تعالی سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم والصلوۃ والسلام علی خیر البشر وآلہ واصحابہ الاطہر

مکتوب نود وسوم بحضرت مخدوم زادہ خواجہ محمد سعید در تحقیق تعین اول وجودے در تفریق میان مبادے تعینات حبیب وخلیل وکلیم علیہم الصلوات والتحیہ

در آخر کار بکرم و فضل مکشوف ساخته اند که تعین اول مر حضرت ذات را تعالی و تقدس تعین حضرت
وجود است که محیط همه اشیا است و جامع جمیع اضداد است و خیر محض است و کثیر البرکت است حتی
که اکثری از مشائخ این طائفه علیه آنرا عین ذات گفته اند تعالی و منیع زیادتی آن بر ذات نموده
سبحانه غایت دقت و لطافت دارد که چشم همه کس او را نمیتواند دریافت و از اصل نمیتواند جدا ساخت
لهذا تعین او درین مدت مختفی ماند و از متعین تمیز نگشت و جم غفیر آنرا بجای پرستیدند و معبود و مطلوب
ماورای آن نطلبیدند و مبدء آثار خارجی او را دانستند و مکون حوادث یومی او را انگاشتند و این تمیز حق
از مادون حق و علتی بود که برای این مسکین و هیچمدان ذخیره داشته بودند و این نفی مشارکت غیر معبود با معبود
سبحانه اولش مانده بود و از انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات که برای این دوله بردارشان نگاه داشتند
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل
ربنا بالحق مکشوف ساختند که این تعین اول وجودی رب خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه الصلوات
و التحیات است و مبدأ تعین او و تعین خلت و نیز مکشوف گردانیدند که مرکز این تعین که جزو اشرف اوست
در اجزای دیگر نسبت اقربیت باصل دارد رب حضرت حبیب الله است و نیز مبدأ تعین او و تعین محبت او
علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوات و التسلیمات سوال تعین اول چون رب حضرت خلیل بود پس پیغمبر ما علیه
و علی خلیل الرحمن الصلوة و السلام بکدام معنی فرموده است اول ما خلق الله نوری مرکز دائره
اسبق اجزای دائره است و نیز جزو را تقدم است بر کل پس ناچار مبدأ تعین آن سرور که تعبیر
ازان بنور خود فرموده است از همه اسبق باشد علیه و علی آله الصلوة و السلام مرکز دائره هر چند جزو
دائره است و دائره کل اوست اما آن جزو است که سائر اجزای کل از وی ناشی شده است زیرا که
جمیع اجزای محیط دائره ظلال آن جزو است که مرکز آن دائره است اگر آن جزو نبود از دائره نامی و نشانی
نباشد پس واضح شد که رب و مبدأ تعین حضرت خلیل تعین اول است و منشأ تعین اول که جزو مرکز و در شرف اجزای
اوست رب و مبدأ تعین حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات پس اسبق از همه حقیقت خاتم نبوت بود
و منشأ ظهور دیگران هم او باشد علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوات و البرکات ازینجاست که در حدیث قدسی آمده است
در شان حبیب الله لولاک لما خلقت الافلاک لما اظهرت الربوبیة و چون مبدأ التعین حضرت خاتم الرسل
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مرکز دائره تعین اول آمده که مبدأ التعین حضرت خلیل است علی نبینا و علیه الصلوة

والسلام تا چه رسد ولایت محمدی که منشاء آن محبت است مرکز ولایت خلیلی باشد که منشاء آن خلت است
علی صاحبها الصلوات والسلام و ولایت خلیلی با وجود اولیت در میان ولایت محمدی و در میان
حضرت ذات تعالی و تقدس حاجز و حائل نباشد چه مرکز دائره از دائره سبقت ذاتی دارد و پس خلف
حائل سلف نبود بلکه امر منعکس است و وجه دیگر از برای سبقت و قرب این مرکز بشنو چون بعنایت
الله سبحانه درین نقطه مرکز دور در دور رفته شود و ازین نقطه که حاصل آن محبت است محب و
محبوب متمیز میگردند صورت دائره پیدا می شود که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن محبت مبدأ
ولایت موسوی است علی نبینا و علیه الصلوات والسلام و محبوبیت آن مبدأ ولایت
محمدی علیه و علی آله الصلوات والسلام پس این مرکز محبوبیت از مرکز محبت که دائره گشته است
پیش قدم آمد بحضرت ذات تعالی نزدیک تر گشت چه مرکز را سبقتی و قربی هست که دائره را
نیست و همچنین این مرکز را نسبت بمحیط دائره نیز سبقتی و قربی هست که محیط را نیست پس ولایت
محمدی از ولایت موسوی هم اسبق آمد و اقرب علی صاحبها الصلوات والسلام و وجه دیگر از
برای سبقت و قرب ولایت محمدی بشنو چون بفضل الله سبحانه درین مرکز محبوبیت دور در دور
رفته شود آن مرکز نیز صورت دائره پیدا میکند که مرکز آن محبوبیت صرف می نماید و محیط آن
محبوبیت ممتزج بمحبت ظاهر میگردد که نصیب فردی از افراد امت اوست بتبعیت او علیه
و علی آله الصلوات والسلام بلکه تبعیت ولایت موسوی نیز علی نبینا و علیه الصلوات
والسلام که مناسبت بمحیط دائره دارد ازانجا آمده است که ولایت محمدی بهمه وقت مرکزی است
و منشاء محبت نیز از برکات آن ولایت است که بامتزاج آن مرکز ثانی دائره گشته است مرکز دیگری
از وی پیدا شده باید دانست که این مرکزیت ثالثه کار را بسیار پیش برد و نزدیک تر از نزدیک تر
ساخت ع با کریمان کارها دشوار نیست و زیاده برین دقائق و اسرار چه در انشاء آید و از نادانی
اول مثلا ازین چه گفته شود هر چند دائره تعین اول نیست که جزو اوست یا جزو جزو او و بیک واسطه یا بدو
واسطه یا در نظر کشفی بمراحل از تعین اول سبقت دارد و بمنازل از وی بمطلوب نزدیک تر
سوال هر کمالے که جزو را میسر گردد کل را نیز میسر است زیراکه کل عبارت از ان جزو و از اجزای دیگرست پس سبقت
و قرب که در جزو پیدا شود در کل نباشد وجه آن چیست جواب کمالے که در جزو بطریق تبعیت

اصالت پیدا شود و در کل تبعیت و وساطت جزو خواهد بود نه بطریق اصالت و شک نیست که اصالت را سبقتی هست که تبعیت را نیست و اصل اقرب است که فرع را نه پس اگر مرکز دائره در کمالات مخصوصه خود از دائره پیش قدمی نماید گنجایش دارد و تحقیق در جواب آن است که کمال جزو در کل وقتی سرایت نماید که آن کمال از ماهیت اصلیه آن جزو ناشی شده باشد و اگر کمالے باشد در جزو که بعد از انقلاب ماهیت جزو پیدا شود لازم نیست که در کل سرایت کند که آن جزو بعد از انقلاب ماهیت خود جزو آن کل نمانده است تا سرایت بآن نماید مثلاً نقره که یک جزو آن معمول اکسیر طلا گردد و از ماهیت نقره بماهیت طلا انقلاب نماید نمی توان گفت که کمالات ذهبیت این جزو بعضے که کل او بوده است سرایت خواهد کرد چه آن جزو بعد از انقلاب جزو او نمانده تا سرایت کند فافهم وقس علیہ حرفہ ما نحن فیہ سوال تعین اول وجودی وجود او در خارج است یا ثبوت علمے دارد و بس و هیچکدام ازین دو درست نمی آید چه در خارج نزد این بزرگواران جز بحت ذات احد تعالی موجود نیست و در آن خارج از تعینات و تنزلات نامے و نشانے نیست و اگر ثبوت علمے گوییم لازم آید که تعین علمے از وے سابق باشد و آن خلاف مقرر است جواب گوییم در نفس امر ثابت است و اگر ثبوت خارجی هم بگویند بآن معنی که در ماورای علم هم در ثبوتے هست نیز گنجایش دارد واللہ سبحانہ اعلم بالصواب۔ **مکتوب نود و چهارم** بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله در دقائق کمال و جمال ذاتی و مرتبه مقدسه که فوق است و نصیب تعینات حبیب و خلیل و کلیم علیهم السلام از آن دو مرتبه و بهره تعین حضرت ایشان این ذات حضرت حق سبحانه و تعالی فی حد ذاته جمیل است حسن و جمال ذاتی او را ثابت است نه آن حسن و جمال که مکشوف و مدرک ما گردد و در تعقل و تخیل ما در آید مع ذلک در آن حضرت مرتبه ایست اقدس که این حسن و جمال هم از غایت عظمت و کبریائی آن بآن مرتبه نمی توانند رسید و تحسین و جمال مستعمف نمی توانند ساخت تعین اول که تعین وجودی است تعین آن کمال و جمال ذاتی است و خلیل اول اسماست و از آن مرتبه اقدس که کمال و جمال اسم آنجا گنجایش نیست که او از غایت عظمت و کبریائی هیچ تعینے متعین نمیگردد و در کدام آئینه در آید مع ذلک سرے و نشانے از آن مرکز اقدس در مرکز دائره این تعین اول ودیعت نهاده اند و نشانے ازینجا تعبیه نموده اند چنانچه تعین اول تنها ولایت خلیلے است

آن سر و آن نشاء که در مرکز این تعین نهاده اند نشاء ولایت محمدی ست علی صاحبها الصلوات
والتسلیمات و آن حسن و جمال ذاتی که تعین اول ظل آنهاست شباهت به صباحت دارد
که در عالم مجاز از قبیل حسن خد و جمال خال ست و آن سر و نشاءه که در مرکز ودیعت نهاده اند
مناسبت بملاحت دارد که ورای رشاقت قد و صباحت خد است و ورای حسن چشم و جمال خال
امر دیگر ست ذوقی تا ذوق نه دهند در نیابد شاعری گوید ع آن دارد آن نگار که آن هست هرچه هست
آنرا طلب کنید حریفان که آن کجاست + ازین بیان تفاوت درمیان این دو ولایت
دریابد هرچند هر دو از قرب حضرت ذات تعالی و تقدس ناشی میگردند اما مرجع یکی کمالات
ذات ست و مصاد دیگری صرف ذات تعالی و چون ملاحت فوق صباحت ست پس
وصول بملاحت بعد از طی مراتب صباحت صورت بندد و تا وصول جمیع مقامات ولایت
ابراهیمی میسر نشود وصول بحقیقت این ولایت که ذروه علیای ولایت محمدی ست میسر نیاید
علی صاحبها الصلوات والسلام ازینجا تواند بود که خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مامور
بمتابعت ملت حضرت ابراهیم گشت علیهما الصلوات والسلام تا بوسیله این متابعت بحقیقت ولایت
او برسد و ازینجا بحقیقت ولایت خود که تعبیر از آن بملاحت رفته ست تحقق گردد و چون حضرت پیغمبر ما
بمرکز دائره ولایت خلت مناسبت ذاتی ست که بحضرت اجمال ذات اقرب ست و محیط آن دائره بنابر
آن ست که بر تفصیل کمالات ذات دارد تعالی پس تا بکمالات محیط آن دائره هم متحقق نشود ولایت خلت
تمام نگردد ازینجاست که در صلوات منطوقه آمده ست کما صلیت علی ابراهیم تا کمالات ولایت خلت تمام فرا
آید چنانچه صاحب آن ولایت را میسر شده بود علی نبینا و علیه الصلوات والسلام و چون طبیعت ولایت
محمدی نقطه مرکز دائره ولایت خلیلی ست علیهما الصلوات والتحیات و سیر درین مقصود سیر مرکزی آن دائره
ناچار از انجا برآمدن و بمحیط آن دائره در آمدن و اکتساب کمالات آن کردن متعسر باشد و خلاف
مقتضای طبیعت بود پس بتوسطی باید از افراد امت او علیه و علی آله الصلوات والسلام که طبیعت
او علیه الصلوات والسلام و عین آن مرکز بود و از راه دیگر مناسبت بمحیط آن دائره داشته باشد
تا اکتساب کمالات آن مرتبه نماید و بحقیقت آن مرتبه متحقق گردد و به پیغمبر متبوع او بحکم من سن سنة
حسنة فله اجرها واجر من عمل بها بتوسط وصول او بآن کمالات نیز متحقق شود و او در مراتب ولایت

خلیلی تمام کند بیان این سر این معما که بدین فقیر ظاهر ساخته اند آنست که نقطه مرکز دائره ولایت خلت که
انبساطی نقطه آن امتیاز محبیت یافته است اگرچه بسیط است اما چون متضمن اعتبار محبیت
و اعتبار محبوبیت است صورت دائره پیدا نمیکند و از ان مرکز دائره پیدا میگردد که محیط آن
اعتبار محبیت است و مرکز آن امتیاز محبوبیت و منشاء ولایت موسوی علی نبینا و علیه الصلوات
والسلام اعتبار محبیت است که محیط آن دائره است و منشاء ولایت محمدی اعتبار محبوبیت
که مرکز آن دائره است حصول حقیقت محمدی اینجا تصور باید نمود و بعد از هزار سال
این نقطه مرکز دائره ثانی که حقیقت محمدی بآن مربوط است نیز وسعتی پیدا کرد و اعتبار در وی
هویدا گشت و بصورت دائره برآمد که مرکز آن محبوبیت صرف است و محیط آن محبوبیت ممتزج
به محبیت و منشاء ولایت احمدی مرکز آن دائره است و احمد اسم دوم آن سرور است علیه الصلوات
والسلام که در اهل سموات بآن اسم معروف است چنانچه گفته اند اینجا تواند بود که حضرت عیسی علی نبینا و
علیه الصلوات والسلام که از اهل سموات گشته است بشارت قدوم آن سرور را باسم احمد داده است و این اسم
مبارک با ذات احد جل شانه خیلی تقرب است و یک مرحله از آن اسم دیگر بحضرت ذات جل شانه نزدیک تر است
چنانچه مبین گشت و این اسم مبارک احمد بیک حلقه میم جدا شده است که مبدای محبیت است
که باعث ظهور و اظهار گشته و الفیکه میم او در احمد اندراج یافته است از حروف مقطعات
قرآنی است که در اوائل سور منزل گشته است و از اسرار غامضه است و این حرف مبارک
میم را با آن سرور خصوصیتی خاص است که باعث محبوبیت او گشته است و در ازهمه تعویق افتاده است
بسر اصل سخن رویم و گوییم که محیط آن دائره که عبارت از محبوبیت است که ممتزج محبیت بود منشاء
ولایت فردی از افراد امت آن سرور علیه و علی آله الصلوات والسلام که باوجود حصول لیاقت
محمدی مرکزی مناسب محیط دائره دوم نشده باشد و کمالات آن را از ام مکتسب ساخته و معلوم شد که این دو
تابعی او را از ولایت موسوی حاصل گشته است و او در طفیل این دو ولایت عظمی را جامع کمالات مرکز
و محیط شده و مقرر است که هر کمالیکه امت را میسر آمده نبی آن امت نیز آن کمال حاصل است بحکم
من سن سنة حسنة پس آن سرور را علیه و علی آله الصلوات والسلام بتوسط آن فرد کمالات محیط آن دائره
نیز میسر شد و ولایت خلت در حق او علیه و علی آله الصلوات والسلام نیز تمام گشت و دعای اللهم صل علی محمد

کما صلیت علی ابراهیم بعد از هزار سال باجابت مقرون گشت و سؤال مستجاب شد آن سرور را علیه
وعلی آله الصلوات والتسلیمات بعد از تمامی ولایت خلت دکار و بار آن سرور فرشانده است که در مرکز دعوت
نهاده اند و تعبیر آن بملاحت یافته است و آن فرد را از برای حراست و محافظت است از آن مقام
بعالم باز گردانیده خود در خلوتخانهٔ غیب الغیب با محبوب خلوت داشته هنیئا لارباب النعیم نعیمها
وللعاشق المسکین ما یتجرع باید دانست که محیط مرکز ثالث هر چند نسبت بمحیط مرکز تعین اول
اصغر می نماید اما اجمع است چه هر چند بحضرت ذات جل شانه نزدیک تر است جامع تر است صغر
آن در رنگ صغر انسان باید دانست که باوجود صغر جامع ترین جمیع اصناف عالم است القصه
شخصے که بکمالات این محیط متحقق گشت و از اجمال مرکز بتفصیل محیط آمد آن بے مناسبتے که بمحیط
و تفصیل داشت زائل شد و بے تکلف از تفصیلے رفت و بکمالات آن تفصیل نیز متحقق گشت
لیکن باوجود کمال اقتدار چون نظام عالم بالحکمت منوط ساخته اند در تربیت محبوبان نیز از وجود اسباب
چاره نبود هر چند وجود سبب بیش از بهانه نباشد و زیاده از روپوش قدرت نبود و سنة الله
التی قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا **تنبیه** نبی هر چند بعضے کمالات را
بتوسط فردے از افراد امت خود حاصل نماید و بتوسل او ببعض مقامات برسد اما نقص آن نبے
را ازین راه لازم نیاید و آن فرد را فرقے باین توسط بر آن نبی حاصل نشود چه آن فرد این کمال را
بمتابعت آن نبی یافته است و بطفیل او باین دولت رسیده پس آن کمال فی الحقیقت از آن
نبی است و نتیجهٔ متابعت اوست و آن فرد بیش از خادم او نیست که از خزائن او خرج کرده لباسهای
زینت طیار کرده می آرد که باعث مزید حسن و جمال مخدوم میگردد و در عظمت کبریائی می افزاید اینجا
بکدام نقص مخدوم است و کدام مزیت خادم امداد و اعانت از همکنان نقص است اما از خدام
و غلمان که امداد و اعانت واقع شود عین کمال است و موجب ازدیاد جاه و جلال ناقصی باشد که یکی را
بدیگرے غلط کند و در توهم منقصت افتد بادشاهان بامداد خدم و حشم ملکها میگیرند و قلعها فتح مینمایند این
امداد جز از عظمت و هیبت بادشاهان هیچ معلوم نمیشود و نیز از شرف و عزت خدم و حشم هیچ ظاهر نمیگردد و همچنان
خدام و غلمان انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات اگر از ایشان امدادها باین بزرگواران برسد چه جای
توهم منقصت شان است و آنکه گویند که این بزرگواران اصلا محتاج بامداد نیستند و جمیع مراتب

کمال ایشان را بالفعل حاصل است مکابره صریحه است چه این بزرگواران نیز بندگان خدا اند جل شانه و
همواره از فیوض و برکات و فضل و رحمت او امیدوارند و همیشه خواهان ترقیات اند و در حدیث آمده است
من استوی یوماه فهو مغبون و آن سرور در ترتیب خود فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام
سلوا الی الوسیلة و ایضاً در حدیث صحیح آمده است کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یستفتح
بصعالیک المهاجرین یعنی پیغمبر خدا علیه و علی آله الصلوات والسلام در جنگها طلب فتح میکرد
بتوسل فقراء مهاجرین این همه طلب و امداد و اعانت است جمعی که امداد و اعانت ایشان را در
حق این بزرگواران تجویز نمی نمایند و این بزرگواران را محتاج بامداد ایشان نمیدانند نظر
شان بر بزرگی انبیا افتاده است علیهم الصلوات والتسلیمات و علو درجات شان در نظر ایشان
آمده و مع ذلک اگر نظر شان بر عبودیت این بزرگواران نیز می افتاد و احتیاجات ایشان که بمولای
خود دارند جل شانه معلوم شان میگشت از امداد ایشان انکار نمی نمودند و از اعانت خدام و
غلمان ایشان استبعاد نمیکردند ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والصلوة
والسلام علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و علی الملائکة الکرام
العظام مکتوب نود و هشتم بمولانا صالح کولابی در اسراری که مخصوص بولایت
حضرت ایشان است مدظله تعالی و ولایت این فقیر هرچند مربای ولایت محمدی و ولایت موسوی
است علی صاحبیهما الصلوات والسلام و بطفیلی این دو اکابر علیهما الصلوات والتسلیمات مرکب از نسبت
محبوبی و نسبت محبی است که رئیس محبوبان حضرت محمد رسول الله است صلی الله علیه وسلم و در راس
محبان حضرت کلیم الله علی نبینا و علیه الصلوات والسلام اما بوسیله متابعت حضرت خاتم الرسل
علیه و علیهم و علی آل کل الصلوات والسلام با ولایت من کار و بار دیگر است و معامله علیحده
با آن مربوط است اگرچه اصل این ولایت ولایت پیغامبر خود است علیه و علی آله الصلوة
والسلام که ولایت محمدی باشد که منشاء آن باصالت نسبت محبوبیت صرف است ولیکن
چون منشاء ولایت موسوی که باصالت ناشی از محبت صرف است با این ولایت منضم
گشته است و منصبغ برنگ آن نیز شده هیئتی دیگر پیدا کرده است بلکه توان گفت که حقیقتی دیگر گشته
و ثمره دیگر داده و نتیجه دیگر آورده خوش گفته ع زین افیون که ساقی در می فگنده حریفان را نه سر ماند و نه دستار

ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیء لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی فصل بالخیر

اگر شمه ازان کاروبار که باین ولایت مربوطست اظهار نماید و یا اشارتی ازان معاملات که بآن دو
ولایت منوطست ظاهر سازد قطع البلعوم و ذبح الحلقوم بهرگاه ابوهریره در اظهار بعضی علوم که از حضرت
پیغمبر گرفته است علیه و علی آله الصلوات والسلام قطع البلعوم گوید از دیگران چه گفته آید غوامض اسرار
الهی است جل سلطانه که باخص خواص عباد خود درمیان میدارد و نامحرمی را در حوالی آن نمیگذارد حضرت
خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات که رحمت عالمیان است از کمال معرفت و وفور قدرت
آن اسرار را با ابوهریره وغیره درمیان آورده و قابلیت استماع انها آن دریهای مکنونه را با ایشان
ایثار فرموده و مثل من مفلس کم بضاعت از ذکر و خطور آن اسرار هراسان و لرزان است و هیچگونه
مناسبت خود را با این خرابی ها و آوارگی بآن مطالب علیا نمی یابد اما میداند مصرع
باکریمان کارها دشوار نیست * بلی خدای را چنین باید جل شانه خدای را اینچنین کرم
شاید این کرم درحق ما امروز نیست مشت خاکی را از خاک برداشته خلیفه خود ساخت و به نیابت
خود قیوم اشیا گردانید و بیواسطه او را تعلیم اسماء جمیع اشیا فرمود و ملائکه را که عباد مکرم اویند
تلامیذ او گردانیده ایشان را بآن بزرگی امر بسجود او نمود و ابلیس را که ملقب بمعلم ملکوت بوده در طاعت
و عبادت شان عظیم داشت چون بسجود او ابا آورد و تعظیم و توقیر او ننمود از درگاه متعالی
خود راند و ملعون مطرود گردانید و ظالم و مطعون ساخت و بآن مشت خاک را اندرقی و همتی بخشید
که تحمل بار امانت او نمود که سموات ارض و جبال از تحمل آن ابا نمودند و ترسیدند و نیز او را قوتی
عطا فرمود که بآن قوت قابلیت رؤیت خالق سموات وارض که بیچون و بیچگونه است با چونی
و چگونگی خود پیدا کرد با آنکه جبل بآن صلابت بیک تجلی او سبحانه پاره پاره شده و خاکستر گشت
آن خدای که قدیم الاحسان و ارحم الراحمین است تواناست که مثل من مفلس را بماندگان راه بجای
سابقان رساند و بطفیل شان سهیم و شریک دولت شان گرداند * اگر بادشه بر در پیرزن * بیاید
تو ای خواجه سبلت مکن * **تنبیه** حضرت حق سبحانه وتعالی همیشه بتنزیه و تقدیس خود ستایش
صفات حدوث و سمات نقص منزه و مبراست تغییر و تبدیل را در ان حضرت جل سلطانه بار نیست و اتصال
و انفصال را در ان بارگاه گنجایش نه تجویز حالیت و محلیت آنجا کفرست [illegible]

خواص عباد او تعالی هرچند دران حضرت قرب و وصل پیدا کنند از قبیل قرب جسم بجسم نخواهد بود و در جنس
اتصال جوهر بجوهر حاصل نه آنجا اگر قرب است بیچون است و اگر وصل است هم بیچون بیچگی کار دیده این بزرگواران
در آنحضرت جل سلطانه از عالم بیچونی است و عالم چون نسبت بعالم بیچون حکم قطره دارد نسبت بدریای
محیط که آن ممکن است و این واجب تعالی و تیز عالم چون در ضیق زمان و مکان کاین است و عالم
بیچون از تنگی وارسته است و از زمان و مکان گذشته از سیدان عبارت و تعبیر در آن عالم
متسع است و درین عالم تنگ تاریک تعالوه من العبارة و بعده عن الاشارة ارحم الراحمین
خواص عباد خود را نصیبی از بیچونی داده و در عالم بیچون سیر داده است و معاملات بیچونی مشرف
ساخته است اگر فرضاً تعبیر از آن بیچونی بیچون نماید تعبیر از آن است که با لفظ لذت جماع را
بنارسیدگان بلذت قند و شکر تعبیر کنند چه این هر دو لذت از یک عالم چون است و آن تعبیر
معبر از دو عالم متباین و ناچار چون کسی تعبیر از بیچون بچون نماید و بیچون را احکام چون اجرا کند
جای آن دارد که سر و طعن ملحد گردد و بالحاد و زندقه متهم شود پس دقت و غموض آن اسرار
از راه عبارت و تعبیر آمده از راه تحقق و حصول آن زیرا که متحقق شدن بآن اسرار کمال ایمان است
و تعبیر نمودن از آن بیچون بعبارات چون عین کفر و الحاد من عرف الله کل لسانه اینجا کار را تمام کرد
ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر الحمد لله اولا و آخرا والصلوة
علی رسوله دائماً وسرمداً

مکتوب نود و ششم بنقیب

بیان بعضی از اسراری که متعلق است بدو اسم مبارک آن سرور صلی الله علیه وسلم حضرت پیغمبر ما
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مسمی بدو اسم است که هر دو اسم مبارک او در قرآن مجید مسطور است
فرموده محمد رسول الله و نیز فرموده در حکایت بشارت روح الله اسمه احمد و هر کدام این دو اسم
مبارک را ولایت علیحده است ولایت محمدی هرچند ناشی از مقام محبوبیت است علیه الصلوات
والسلام اما آنجا محبوبیت صرف کاین نیست بلکه مزجی از شائبهٔ محبیت نیز دارد اگرچه آن مزج بالاصالت
او را ثابت نباشد اما منبع مقام محبوبیت صرف است و ولایت احمدی ناشی از محبوبیت صرف است که
شائبهٔ محبیت ندارد و این ولایت سابق پیش قدم است و یک مرحله بمطلوب نزدیکتر است محبیت و
مرغوب ترچه محبوب هرچند در محبوبیت تمام تر بود استغنا و بی نیازی او را کاملتر باشد و در نظر محب نیازتر آید عجائبه نماید

و بیشتر محب را بجود و جذب سازد و شیفته و واله تر گرداند ه نه تنها اهتمام زیبائی اوست و بلای
حسن زنا پروائی اوست مراد از بلا افراط عشق ست که مطلوب عاشق ست سبحان الله احمد
عجیب اسمی ست سامی که مرکب از کلمهٔ مقدسهٔ احد ست و از حلقهٔ حرف میم که از غوامض اسرار الٰهی
جل شانه در عالم بیچون گنجایش ندارد که در عالم بیچون تعبیر از ان سر مکنون بغیر از حلقهٔ میم توان کرد اگر
گنجایش میداشت حضرت حق سبحانه وتعالی تا آن تعبیر میفرمود و احد احد ست که شریک له ست
و حلقهٔ میم طوق عبودیت ست که بنده را از مولی متمیز گردانیده است پس بنده همان حلقهٔ میم ست
و لفظ احد از برای تعظیم او آمده ست و اظهار اختصاص او کرده علیه وعلی آله الصلوات
والسلام ه چون نام این ست تا نام آور چه باشد کرم تر بود از هر چه باشد بعد از هزار سال که آنرا تاثیری
نهاده اند در تغییر امور عظام معامله آن ولایت باین ولایت کشید و ولایت محمدی بولایت
احمدی انجامید و کار و بار از دو طوق عبودیت بیک طوق رسید و بجای طوق نخستین حرف الف
که رمزی از رب اوست متمکن گشت تا محمد احمد شد علیه وعلی آله الصلوات والسلام بیانش آنست که
دو طوق عبودیت از دو حلقهٔ میم ست که در اسم مبارک محمد صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه وسلم و بارک
اندراج یافته است تواند بود که آن دو طوق اشارت بدو تعین او باشد علیه وعلی آله الصلوات والسلام
یکی از ان دو تعین جسدی بشری ست و دوم تعین روحی ملکی و در تعین جسدی هر چند بواسطهٔ عروض موت
فتور رفته بود و تعین روحی قوت گرفته اما اثر آن تعین باقی مانده بود و هزار سال بایست تا آن اثر
نیز زائل شود و نشانی از ان تعین نماند و چون هزار سال آخر آمد و اثری از ان تعین نماند و یک طوق
عبودیت از ان دو طوق گسسته شد و زوالی و فنائی بآن طاری گشت و الف الوهیت که آنرا
در رنگ بقای بالله توان گفت بجای آن نشست ناچار محمد احمد گشت و ولایت محمدی بولایت احمدی
انتقال فرمود پس محمد صلی الله تعالی علیه وآله وصحبه عبارت از دو تعین آمد و احمد کنایت از تعین باشد که
این اسم بحضرت اطلاق اقرب باشد و از عالم دورتر بود سوال فنا و بقا که مشائخ قرار داده اند و ولایت را
بآن مربوط ساخته بچه معنی ست و این فنا و بقا که در تعین محمدی گفته شد بکدام معنی جواب فنا و بقا که ولایت
بآن مربوط ست فنا و بقا شهودی ست اگر فنا و زوال ست باعتبار نظر ست و اگر بقا و ثبات ست
هم باعتبار نظر آنجا صفات بشری را استتار ست نه زوال و انتفای این تعین نه چنین ست بلکه اینجا

صفات بشری را زوال وجودی متحقق است و انخلاع از جسدی بر وجهی کائن و در جانب بقا از خیانت نیز
هر چند بوجود حقانی مشرف شود و از بیگانگی برآید اما بحق نزدیکتری اند و همیشه بشر بیند امیکه از وجود و
احکام بشری از وی مسلوب تر میگردد و باید دانست که این عروج محمدی که مربوط بانتقای صفات بشری
هر چند بکار و بار او علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بالاتر بود و نزدیکتر علیه بسیار شد و از کثرت اثر کشش خیر و خیریت
نداشت اما معامله بر آستان او علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات تنگ تر گشت و نور هدایت او
بواسطه مناسبت بشریت بود کمتر شد و توجهی که بجانب این و آن بندگان داشت قلت پیدا کرد
و بکلیت متوجه قبله حقیقی گشت وای بران رعایا که پادشاه بحال شان نپردازد و بکلیت بمحبوب خود
متوجه شود از ینجاست که بعد از هزار سال ظلمات کفر و بدعت مستولی گشته است و نور اسلام
و سنت نقصان پیدا کرده است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب نود و هشتم بصوفی قربان جدید در بیان موهوم بودن عالم صوفیه که عالم را موهوم گفته اند
نه بآن معنی است که عالم محض اختراع و تراشش وهم است که مذهب سوفسطائی بحیز ولکن بلکه
موهوم بآن معنی است که در مرتبه وهم بتخلیق خداوندی جل شانه مخلوق گشته است و در آن مرتبه بصنع
او تعالی ثبوت و استقرار پیدا کرده لیکن خیر و کمال که در وی ثابت است مستعار از مرتبه حضرت وجود
تعالی و تقدس و ظلی است از ظلال کمالات آن مرتبه مقدسه و شر و نقص که در وی کائن است مستعار از عدم
است و ظلی است از ظلال شرور و نقائص که در آن عدم مخزون است که منشاء هر شر و نقص است و چون سالک
مستعد سالک بحکم تربیت خداوندی جل سلطانه این امانات را دست باهل آن امانات بسپارد
و خیر و کمال را باهل آن بدهد و شر را باهل شر حواله نماید ناچار بدولت فنا متحقق گردد و نامی و نشانی از وی نماند
نه از خیر وی اثری بود نه از شر او را حصه متمتع گردد چه هرچه او داشت از خیر و شر همه مستعار از وجود و عدم بوده است
که او از خانه خود چیزی نیاورده است هر در وی پیش از امانت داری امری دیگر نبوده و چون امانات را
تمام باهل امانات رد نماید لاجرم از زحمت هستی و دوئی خلاص شود و بفنا و نیستی ملحق گردد

مکتوب نود و نهم بحاجی عبد اللطیف خوارزمی در شر التذاذ از حسن صوری خیر و کمال حسن و جمال هرجا
هست اثر وجود است که خیر محض است و مخصوص بواجب الوجود جل سلطانه در ممکن چنانچه وجود از آن
حضرت جل وعلا بطریق ظلیت منعکس گشته است حسن و جمال نیز از آن مرتبه مقدسه بطریق ظلیت آمده

ذاتی ممکن بواسطهٔ عدم ذاتی او شر محض است قبیح و نقص است لیکن این حسن و جمال که در ممکن مشهود است
هر چند از وجود آمده است اما چون در مرآت عدم ظاهر شده است حکم مرآت گرفته نصیبی از قبح
یافته است و نقص پیدا کرده و ممکن چون قبح ذاتی دارد آن قدر حظ و لذت که از این حسن در یابد
که پیدا و این حسن است نمی در یابد چه مناسبت با این شیء دارد نسبت آن کناس را بواسطه
مناسبت لذتی که او در نجاست نشسته کائن است از رائحهٔ طیبه نیست قصه مشهور است که کناسی از
محلهٔ عطاران گذشت از فرط بوی خوش ناخوش گشته بیهوش شده افتاد و بیرنگی از آن راه
می گذشت چون بر سر حال او مطلع شد فرمود که نجاستی نزد مشام او بگذارید که از بوی ناخوش
آن خوش گشته بهوش آید چنان کردند بهوش آمد **مکتوب نود و نهم** بجناب سیادت مآب
ارشاد پناه میر مومن بلخی در اظهار شکر نعم ظاهریه و باطنیه که مفاض از برکات اکابر ماوراء النهر
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر الله حقوق علما و مشائخ
ماوراء النهر شکر الله تعالی سعیهم بر ذمهٔ ما و اپس ماندگان دور افتادگان بلکه بر کافهٔ اهل اسلام
هندوستان انقدر است که در حصر تقریر و حیز تحریر بر آید درستی اعتقاد بر وفق آرای صائبهٔ اهل سنت
کثرهم الله سبحانه فی الامصار از تحقیقات این بزرگواران اکتساب نموده ایم و صحت عمل
بموجب مذهب علمای حنفیه رضی الله تعالی عنهم از تدقیقات ایشان حاصل گردیده
و نیز سلوک طریقهٔ علیهٔ صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم درین دیار از برکات آن بقعهٔ شریفه استفاده
است و تحقیق مقام جذبه و سلوک و فنا و بقا و سیر الی الله و سیر فی الله که مرتبه ولایت خاصه مربوط
است از فیوض اکابر آن عرصهٔ متبرکه مفاض بالجمله اگر ظاهر است اصلاح از آنجا یافته است و اگر باطن است
فلاح را از آنجا حاصل نموده است شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار * که اگر خار و گر گل همه پرورده تست
حرسها الله سبحانه و اهالیها من الآفات والبلیات بحرمة سید السادات علیه
و علی آله الصلوات والتسلیمات یارانی که بتقریبات از آن دیار علیا باین دیار سفلی می آیند الطاف
حضرات ذوی البرکات آنجای علی الخصوص اشفاق ملاذ زمان ارشاد و هدایت پناه افادت و افاضت
دستگاه سلمه الله تعالی نسبت باین حقیر اظهار می نمایند که عالیجناب بنجابت آیات و شیاز از حسن خلق
کائن است و بعض علوم و معارف را که تسوید نموده مطالعه فرموده اند و پسندیده این قسم بشارت

از بزرگان با عشاز زیاده امیدوار سے میگردد بہ تحریر بعضی از اذواق و مواجید دلیر میسازد و چون درین ایام
بتازگی شیخ ابوالمکارم صوفی آمده اظهار التفات ایشان نموده انواع مهربانی بیان فرموده ناچار
باعتماد بہ کرم ایشان نموده بجیدنکه متصدع گشت وخود را از یاد ایشان داد و چون نقل بعض
مسودات این فقیر برادر اخوی محمد ہاشم کر از دوستان حاجتمند ست بمصحوب صوفی مشار الیہ
مرسل داشته ست اکتفا بآن نموده حرفے از مقولہ علوم و معارف این طائفہ علیه درین رقیمہ
مندرج نساخت و اشتیاق حضرت امید آن دارد که در اوقات مرجو از دعای خیر و فاتحہ
سلامت خاتمه منسی نخواہند فرمود ربنا اٰتنا من لدنک رحمة وھیئ لنا من امرنا رشدا و دعوات
فقرائنه این فقیر را بحضرات آن عالی درجات ہر کدام جناب نقابت و نجابت پناه ملاذ اہل اللہ
سید میرک شاه و جناب افادت دستگاه علامة الورى مولانا حسن و جناب ناصر الشریعت
حافظ الملت قاضی توکل ادام اللہ تعالیٰ برکاتهم تبلیغ فرمایند مخدوم زادہای گرامی را نیز
از فقیر زادہای عرض دعا نموده التماس فاتحہ مینمایند مکتوب صدم بشیخ نور الحق در کشف سر گرفتاری
حضرت یعقوب بحضرت یوسف علیهما السلام و بعضے اسرار غریبه و علوم عجیبه الحمد للہ و سلام علی عبادہ
الذین اصطفیٰ فضائل و کمالات اخوی اعزی شیخ نور الحق از سر گرفتاری که حضرت یعقوب را بحضرت
یوسف بوده صلوات اللہ سبحانه و تسلیماته تعالیٰ علیٰ نبینا و علیهما باہتمام و شوق تمام استفسار
نموده بودند و این فقیر نیز مدتها بود که شوق انکشاف این معنی داشت چون شوق ایشان علاوه
آن شوق شد بے اختیار بکلیت متوجه کشف این دقیقه گردیده در بادی النظر ظاہر ساختند
که خلقت او و حسن جمال او وعلی نبینا علیه الصلوٰۃ والسلام از جنس خلقت و حسن جمال این نشاۂ
دنیویه نیست و ظاہر گشت که جمال او از جنس جمال بہشتیان ست و مشهود گردید که با وجود این نشاء
صباحت او را شباہت بحسن حور و غلمان ست بعد از ان آنچه بتفصیل درین باب بکرم و فضل
خداوندی جل سلطانه فائض گشت در قید کتابت آورده مرسل داشت سبحانک لا علم لنا الا ما
علمتنا در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت ہمان میگویم سوال آنچه
افراط محبت و گرفتاری که حضرت یعقوب را بحضرت یوسف بوده است علیٰ نبینا و علیهما الصلوٰۃ والتسلیمات
از کدام راه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالیٰ او را و آباء کرام او را علیٰ نبینا

وعلیہما الصلوٰۃ والبرکات والتحیات اولی الایدی والابصار فرمایند و نیز در شان آباء کرام او می فرماید
اِنَّا اَخْلَصْنٰهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ۚ وَاِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْاَخْيَارِ
پس گرفتاری بمادون حق جل و علا چہ مناسبت بشان انبیاء اولی الایدی والابصار باشد
و مخلصان برگزیدہ را اینہمہ تعلق بمخلوق چہ گنجائش دارد گفتہ نشود کہ این گرفتاری بمادون حق سبحانہ
تعالی کہ مخلوق بیش از مرآت حسن وجمال او نیست سبحانہ چنانچہ صوفیہ گفتہ اند و شہود وحدت را
در مرآت کثرت تجویز کردہ و سوای رویت اخروی درین نشاء در مجالی و مظاہر صور ممکنات
مشاہدہ و مکاشفہ اثبات نمودہ زیرا کہ این قسم کشف و شہود کہ سالکان صوفیہ را در
غلبات توحید درین نشاء فانیہ دست میدہد نزدیک ست کہ خواص امتان انبیا را
از ان استنکاف بود و انبیاء از ان مکشوف و مشہود تحاشی و تنزہ نمایند ہرگاہ معاملہ اینچنین بود
بہ انبیاء برگزیدہ ثبوت این نوع احوال بداہۃ احتمال ست بلکہ تصور اینمعنی در حق این بزرگواران عین
وبال ست **جواب** این سوال مبنی بر مقدمہ ست و آن آنست کہ حسن وجمال آخرت
و ہمچنین تلذذات و تنعمات آن موطن نیز نہ در رنگ حسن وجمال دنیوی ست نہ مثل
تلذذات و تنعمات اینجائی زیرا کہ آن حسن وجمال خیر محض ست و آن تلذذ و تنعم مرضی و مقبول حق
جل شانہ و این حسن وجمال ہمہ شر و نقص ست و این تلذذ و تنعم ہمہ نامقبول غیر مستحسن لہذا
دار آخرت دار رضا آمدہ و دار دنیا دار غضب مولی گشت جل سلطانہ **سوال** حسن وجمال دنیا نیز چون
مستعار از مرتبہ حضرت وجوب بود تعالی و تقدس پیش از مظہر و مرآت آن مرتبہ نباشد چہ ممکن از خود ہیچ
ندارد و آنچہ دارد مستعار از حضرت وجوب ست تعالی و تقدس پس تفاوت درین دو موطن از کجا
آمد و چرا یکے مرضی و مقبول و دیگرے نامقبول و غیر مستحسن گردد **جواب** مبنی بر چند مقدمات ست
مقدمہ اولی آنکہ عالم بتمام مجالی و مظاہر اسماء و صفات واجبی ست جل شانہ و مرایائے
کمالات اسمائی و صفاتی او تعالی مقدمہ دوم آنکہ صفات واجبی جل سلطانہا ہر چند داخل دائرہ
وجوب اند اما چون احتیاجے در وجود و قیام ایشان را بحضرت ذات تعالی ثابت ست آنچہ از
امکان در ینہا کائن ست و وجوب ذاتی در حق شان غیر مقطوع چہ وجوب شان بخود نیست بلکہ بذات ست
ہر چند اینہا را غیر ذات نگویند اما از غیریت چارہ ندارند چہ اثنینیت در میان اینہا کائن ست

ولا اشتغال متغائران قضیه مقرره ارباب معقول ست مع ذلک اطلاق امکان در حق شان نباید کرد که موهم حدوث ست لان کل ممکن حادث عندهم و وجوب بالغیر نیز دران موطن نباید تجویز نمود که موهم انفکاک شان ست از حضرت ذات تعالی و تقدس مقدمهٔ ثالث آنکه هر کجا رائحهٔ امکان ست عدم را فی حد ذاته گنجایش ست اگرچه حصول آن عدم محال بود ولیکن آن استحاله ناشی از نفس او نگشته ست بلکه از جای دیگر آمده مقدمهٔ رابع آنکه اسما و صفات واجبی را جل سلطانه چنانچه در جانب وجود شان حسن و جمال کامن ست در جانب احتمال عدم شان نیز حسن و جمال ثابت اگرچه ثبوت این حسن در مرتبهٔ حس و وهم بود که مناسب عدم ست و هرچند مستعار از جوار باشد که عدم را فی حد ذاته غیر از شر و قبح نصیبی نیست وجود ست که سراسر خیر و کمال ست و متمام حسن و جمال باید دانست چنانکه در عدم نمودار گردد و در رنگ آنست که حنظل را بشکر غلاف نمایند و شیرین وانمایند مقدمهٔ خامس آنکه بکرم الله سبحانه بنظر کشفی لائح گشته ست که درین نشاه جانب عدم ممکن را از کمال اقتدار ترجیح نموده آنرا در مرتبهٔ حس و وهم بصنع کامل خود ثبات و استقرار بخشیده اند و مظهر حسن و جمال صفات که در جانب احتمال عدم شان نمودار شده بود ساخته و نیز واضح گشته ست که در نشاه آخرت جانب وجود ممکن را ترجیح داده مظهر حسن و جمال صفات که در جانب وجود شان ثابت ست خواهند ساخت چون این مقدمات پنجگانه معلوم گشت تفاوت درمیان حسن و جمال این نشاه و حسن و جمال آن نشاه واضح شد و قبح یکی و حسن دیگری لائح گردید و غیر مرضی از مرضی تمیز یافت اگرچه ازین تحقیقات هم حل این سوال شده و هم توضیح مقدمه شد که جواب سوال اول مبنی بر وی بوده ست کما لا یخفی علی الفطن و چون این مقدمه واضح گشت در جواب سوال اول گوییم که بفضل خداوندی جل شانه بکشف صریح معلوم گشته است که وجود حضرت یوسف علی نبینا و علیه الصلوة والسلام هرچند درین نشاه پیدا گشته ست اما بخلاف سائر موجودات این نشاه وجود او از نشاه آخرت ست و جانب وجود او را ترجیح داده او را مظهر حسن و جمال که تعلق بوجود اسما و صفات داشته ساخته اند و شائبهٔ عدمیه را که بنفس او و یا باصل او تعلق گیرد منتفی گردانیده و از علت عدم که منشاء هر قبح و نقص ست او را و اصل او را پاک کرده غیر از استیلای جانب نور وجود که نصیب بهشتیان ست در وی نگذاشته ناچار گرفتاری حسن و جمال او در رنگ گرفتاری بحسن و جمال اهل بهشت بهشتیان محمود آمده نصیب کامل گشته و هرچند محب کامل تر گرفتار حسن و جمال

آن نشأه بهشت نباشد و به مراضی مولی جل شانه قدم بهشت ننهد چه گرفتاری آن نشأه عین گرفتاری است
بصاحب آن نشأه که آن نشأه بیش از طلسم حکمت او نیست جل سلطانه و در رنگ ردای
کبریا روپوش جمال بیرنگی و اللّٰه یدعوا الی دار السلام نص قاطع است و الصحیحة الاخرة تبین معنی محبت و صحیح آنکه
گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا مذموم داشته است و ورای گرفتاری مولی جل شانه
ساخته حقیقت آخرت را کماهی ندانسته است و غائب را بر شاهد با وجود فارق مبین قیاس
کرده رابعه بیچاره اگر حقیقت بهشت را کماهی میدانست فکر سوختن آن نمیکرد و گرفتاری
آن را ورای گرفتاری مولای آن جل سلطانه نمیدانست و دیگری گفته است که آیه
منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة شکایت از فریقین است حضرت حق سبحانه
انصافش دهاد چگونه متصور گردد که حضرت حق سبحانه و تعالی دعوت به بهشت میفرماید بعد از دعوت
کسی که اجابت کند از وی شکایت نماید اگر گرفتاری آن موطن قدس مذموم بودی یا شائبه ذم
داشتی بهشت دار رضا نگشتی که رضا نهایت مراتب قبول است و آنهم در رنگ دنیا مغضوب
آمدی علت غضب باعث ذم عدم است و بیخ هر قبیح و نقص است نصیب دنیا آمده است بسبب لعن دنیا
گشته چون چیزی از عدم حاصل گشت شائبه ذم و قبیح زائل شد نارضائی و نامقبولی نصیب اعدا آمد
و جز رضا و قبول و وجود و نور نصیب از جمله وصول و درجات و سرور و بهیج نماند مخبر صادق فرموده است
علیه و علی آله الصلوات و السلام که در بهشت تسبیح و تهلیل و تحمید درختان نشانید یعنی سبحان الله بگوئید و در
بهشت بنشانید معنی [illegible] که اینجا مکتوب است این حروف و کلمات پیدا گشته است آنجا بصورت درختی
متمثل شود که گرفتاری بآن درخت و تلذذ از آن درخت عین گرفتاری و تلذذ معنی تنزیهی باشد علی [illegible]
صوفیه علیه که آنهمه دقائق و اسرار در توحید و اتحاد فرموده اند و بر مظاهر جمیله نشأه فرود آورده اند و
عشق کرده اند و در ضمن اینها شهود و مشاهده اثبات نموده و حسن و جمال اینها حسن و جمال مولی دانسته
جل شانه یکی گفته و تجلت فی کل طعام لذیذ و دیگری گوید ۔ امروز چون جمال تو در پرده ظاهر است
در حیرتم که وعده فردا برای چیست ۔ و ثالثی گوید ۔ عطشان گرد رقدح آبی خورند ۔ در روی
آب حق را ناظر اند ۔ در دین نشأه صدق امثال این سخنان از فهم و دریافت این فقیر دور است و در این
نشأه طاقت تحمل این نازکیها نمی آید و آنرا قابل قبول این قسم دولت نمیدانند اگر طاعت و قبول

میسر است مخصوص بموسیٰ نبی آمد جل شانه پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و السلام الدنیا ملعونة تمیز نموده
بهشت است که سزاوار کرامات است و مقابل این مقامات حقیقت کل طعام لذیذ در طعام
بهشتی صادق است نه در طعام دنیوی که مخلوط بزهر اب عدم است لهذا ارتکاب این سخن نموده
شد و این فقیر بهشت هر شخص عبارت از ظهور آن اسم الٰهی است جل شانه که مبدأ تعین آن شخص است
و آن اسم بصورت اشجار و انهار و بصورت حور و قصور و ملبوسات و ولدان و غلمان ظهور فرموده است
چنانچه در اسمای الٰهی جل سلطانه تفاوت است و باعتبار علو و سفل و باعتبار جامعیت و عدم جامعیت
در جنات نیز باندازه آن تفاوت است اگر در ضمن این ظهور شود و مشاهده که اثبات نموده آید مستحسن
و زیبا است و وضع شی در موضع خود است اما در غیر این موضع امثال این سخنان اطلاق نمودن
جرأت است و وضع شی در غیر موضع خود اما آنکه صوفیه علیه از فرط محبت و کمال اشتیاق که بمطلوب دارند هر قدر که تسکین
از مطلوب بشام جان ایشان میرسد مغتنم دانسته آن استیلای سکر محبت عین مطلوب و مقصود
انگاشته اند و عاشقیها که بنفس مطلوب باید کرد با وی در میان آورده و خطابها کرده اند و مکاشفه اثبات
نموده و ببرگ گوید ؎ سوی تو از جا جهم مست و بیخود ٭ زهر سو که آواز پائی بر آید ٭ بلی این
قسم معاملات در عاشقیها و بی آرامیهای محبت مجوز است بلکه مستحسن که از برای خداست
و از راه شوق لقای مطلوب بی همتاست خطای ایشان حکم صواب دارد و سکر ایشان حکم صحو
و خبر آمده است سین بلال عند الله شین ع بر اشهد تو خنده زند اسهد بلال ؏ باید دانست که
منکشف این فقیر آنست که رؤیت هر شخص بهشتی در بهشت نیز باندازه آن اسم الٰهی است جل سلطانه
که مبدأ تعین و تشخص اوست و ملبوسات و اشجار و انهار و حور و غلمان بهشتی ظهور فرموده است باین
معنی که بعد از چندگاه بکرم خداوندی جل شانه این اشجار و انهار و غیرها که مظاهر آن اسم مقدس
بوده اند زمانی حکم عینک پیدا میکنند و وسیله دولت رؤیت غیر منکشف آن شخص میگردند
و باز بحالت اصلی می آیند و او را بخود مشغول میسازند هکذا الی ما لا نهایه در رنگ تجلی ذاتی
برقی که در نشأه دنیا اثبات کرده اند که تجلی ذات حضرت جل شانه مستعد آن دولت را همیشه در پرده
اسما و صفات بعد از چندگاه زمان یسیر حجاب این اسما و صفات مرتفع میشود و حضرت ذات بی پرده
اسما و صفات متجلی میگردد و چون آن اسم الٰهی جل سلطانه اعتباری از اعتبارات حضرت ذات است

تعالی ناچار متعلق رویت شخص هم همان اعتبار ذاتی خواهد بود که رب آن شخص است اینجا کسی توهم
بعض و تجزی نبرد زیراکه ذات عز شانه بتمامه آن اعتبار است نه بعض آن و ذات اعتبار است و بعض
دیگر اعتبار دیگر که آن محال است و نقص و حدوث است تعالی الله سبحانه عن ذلک گفته اند ذات
الله تعالی بتمامه علم و بتمامه قدرت و بکله ارادت هرچند هر اعتبار تمام ذات است اما مرئی همان اعتبار
خواهد بود نه اعتبارات دیگر بسر لا تدرکه الابصار از اینجا باید جست گفته نشود که چون در اعتبارات تمیز نشود در مرئی تعیین
ذات باشد تعالی متعلق رویت اعتباری را ساختن در میان اعتبارات کثیره بی معنی باشد زیراکه
گوئیم که این اعتبارات هرچند عین ذات اند بلکه عین یکدیگر اند تمیز و امتیاز چونی که نزد گرفتاران
عالم چون معتبر است ندارند اما امتیاز بیچونی در میان شان کائن است و صاحب دولتان که از
عالم چون بعالم بیچون پیوسته اند پیوستنی بیچون امتیاز بیچون شان را ایشان نیز واضح است و
آنرا فرق تمیز اشتباه گوش از چشم می یابند آری صاحب دولتی که سید تعین او اسم جامع باشد
بسبیل اعتدال علی تفاوة الدرجات ولو علی سبیل الاجمال از جمیع اعتبارات ذات
تعالی و تقدس نصیب است و رویت او بجمیع آنها متعلق لیکن چون تحقیق جامعیت اجمال که نصیب
اوست همه وقت دامن گیر اوست احاطه ودرک در حق او نیز مفقود باشد و کریمه لا تدرکه الابصار صادق
و من اصدق من الله حدیثا باید دانست بنده را که حضرت حق سبحانه بکرم خود مخصوص ساخته
بدولت فنای اتم مشرف میگرداند و از قید عدم که ماهیت او شده بود خلاص میسازد و عین و اثر
از وی نمیگذارد او را بعد از تحقق این فنا وجودی می بخشد که شبیه وجود نشأه آخرت بود و تعلق بترجیح جانب
وجود ممکن در آن نداشته باشد و مظهر کمالات جانب وجود اسماء و صفات الهی جل شانه بود وجه تحقیق آن
سابقاً ذکر یافته است حضرت یوسف علی نبینا علیه الصلوة والسلام بوجود نخستین باین
دولت مشرف شده بود و این عارف بوجود ثانی بولادت ثانی و چون آن جبلی بود حسن ظاهر نیز او را
عطا فرمود و این چون بعد از کسب حاصل گشت بنور باطن اکتفا نمود و حسن ظاهر او را ذخیره
از برای آخرت داشت این چنین دولت بندی بعد انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات عزیز الوجود است دلیل
قلیل این بزرگوار هرچند نبی نیست اما بتبعیت انبیا شریک دولت خاصهٔ انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات اگرچه طفیلی است
اما سفره نشین خوان نعمت شان است و هرچند خادم است اما همنشین مخدومان است

و آن تابع است که مصاحب و هم راز متبوعان است گاهی بود که اسراری با وی درمیان آرند که انبیا
دران غبطه نمایند و شرکت با وی خواهند علیهم الصلوات و التسلیمات چنانچه مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة
والسلام باین خبر داده است اما این قسم معامله در حق فضل جزوی است فضل کلی مر انبیاست علیهم الصلوات
والتسلیمات این فضل هم او را چون بدولت متابعت شان میسر گشته است از ایشان است و پیش از ان
امانت دار ایشان نیست کریمهٔ وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ وَإِنَّ
جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ نص قرآنی است که نشان این بزرگواران از همه پیش برده است و بر همه نصرت
داده و غالب ساخته **سوال** این وجودی که بعارف تام الفنا بخشیده اند آیا او باین وجود
هم در رنگ سائر موجودات این نشاه در مرتبهٔ حس و وهم است یا ازین مرتبه بر آمده است و اگر
بر آمده است وجود خارجی پیدا کرده است یا نه و حال آنکه مقرر قوم است که در خارج غیر از حق سبحانه
و تعالی هیچ چیز موجود نیست **جواب** آنچه در آخر کار معلوم گشته است گوئیم که بر آمده است و نفس
امری گشته مرتبهٔ وهم هر چند باعتبار ثبات و تقرر حکم نفس امر پیدا کرده بود اما فی الحقیقت
نفس امر نبود که نفس امر ورای آن مرتبه است گوئیا این مرتبه برزخ است درمیان وهم و خارج موجودات
نشاهٔ آخرت هم در مرتبهٔ نفس امر بلکه صفات واجبی جل شانه سوای صفات ثمانیهٔ حقیقیه هم
دران مرتبه اند و در مرتبهٔ خارج غیر از ذات اقدس واجبی جل شانه و غیر از صفات ثمانیهٔ او تعالی هیچ
چیز موجود نیست پس موجودات را سه مرتبه پیدا شد مرتبهٔ وهم که نصیب اکثر افراد این نشاه است انبیا
باجمعهم علیهم الصلوة والتسلیمات ازین مرتبه بر آمده اند و همچنین ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوة والتسلیمات
که وجود شان مناسب وجود نشاهٔ آخرت است و تطفلا از اولیای کرام نیز باین دولت مشرف گشته اند
و از وهم بنفس امر ملحق گشته مرتبهٔ دوم نفس امر است که صفات و افعال واجبی جل شانه آنجا کائن است
و ملائکه کرام نیز دران مرتبه موجود اند و وجود نشاهٔ آخرت نیز دران مرتبه ثابت است و همچنین انبیاء و اقلی از
اولیا نیز باین مرتبه رفته اند علیهم و علی انبیاءهم الصلوة والتسلیمات این قدر هست که صفات واجبی جل شانه
در مرکز آن مقام است که اشرف اجزای اوست و سائر موجودات در اطراف و اکناف آن مرکز علی
حسب الاستعداد مرتبهٔ سوم خارج است و موجود دران جا ذات و صفات ثمانیهٔ واجب الوجود است تعالی و تقدس
اگر فرق است باعتبار مرکز و محیط است که اشرف با اخس نسبت است **سوال** از مرتبهٔ وهم بمرتبهٔ نفس امر رفتن که ادا متعذر است از کدام

قرب بآن مربوط است جواب منشاء هر خیر و کمال حسن و جمال وجود است و وجود هر چند قوت
و استقرار بیشتر پیدا شود ظهور این صفات کامل‌تر آید و شک نیست که وجود نفس امری از وجود وهمی قوی
و اثبت است پس ناچار خیر و کمال در وی اتم و اکمل بوده در قرب چه سخن است که در مرتبه صفات
افعال او تعالی موجود گشته است و بصفات خالقیه و رازقیه حق جل و علا پیدا کرده باید دانست که ثبوت
عدم و همچنین ثبوت کمالاتی که شائبه عدم در آنها ملحوظ است اگرچه از کمالات صفاتیه بود همه در مرتبه حس
و وهم است که تا از عدم بالکل پاک نشود و عین و اثر عدم زائل نگردد شایان وصول مرتبه نفس الامر نگردد
و اگرچه در ثبوت وهمی درجات است باعتبار قوت و ضعف عدم هر چند اقوی بود گرفتاری در مرتبه
وهم اتم باشد و چون ضعف گردد گرفتاری کمتر بود و بسیاری از اولیای که بسیر سلوک از مراتب عدم
گذشته اند و عین و اثر از خفی اثر عدم در آنها باقی نمانده است هر چند تا آن اثر باقی است داخل مرتبه نفس الامر
نمیشوند اما از مرتبه وهم گذشته بنقطه نهایت آن میرسند و نظارگیان مرتبه نفس الامر میگردند و نصیبی از این مقام
حاصل میکنند محسوس میگردد که انبیاء کرام و ائمه عظام علی تفاوت الدرجات علیهم الصلوة و
التسلیمات و همچنین بعضی از تابعان انبیاء اگرچه اقل باشند تا نهایت مقام مرتبه نفس الامر
رسیده اند و هر کدام را از آنجا علی تفاوت الدرجات موطنی است خاص و مقامی است علیحده و حروف
و کلمات قرآنی نیز آنجا مشهود میگردند و مینمایند که مقام اینها فوق مقام انبیاست علیهم الصلوة
والتسلیمات گویا از این مقام برآمده اند و بمقام فوق نارسیده در میان برزخ شده اقامت نموده اند
که مقام فوق مخصوص بذات و صفات مقدسه حضرت واجب الوجود است تعالی و موجود در خارج
غیر سبحانه این حروف و کلمات چون سمات حدوث دارند قابلیت وصول آن مقام ندارند اما از مرتبه وجود آن
آن مرتبه پیش قدم اند و جنگی در این مدلولات خود زده اند و بزرگانی که در نهایت مرتبه نفس الامر اقامت نموده اند
نظارگیان مرتبه فوق اند و از کمال گرفتاری در رنگ تمام چشم گشته نگران آن جناب مقدس اند محب معامله
که این بزرگواران با این توطن و اقامت بحکم المرء مع من احب با محبوب خود معیت مجهول الکیفیة دارند
و بیچون و بادی اند و بی اتحاد تعینیت با مطلوب خود مانوس و مالوف اند درین اثنا که معیت حروف
و کلمات قرآنی را بآن مرتبه مقدسه ملاحظه نموده آمد معلوم گردید که این معیت را با معیت دیگران
هیچ نسبتی نیست این معیت بس عالی است هیچ در درک نمی آید که با بطن بطون مربوط است فهم مخلوق مدارا

آنجا چه گنجایش القرآن کلام الله غیر مخلوق آمده است از علو شان این حروف و کلمات مقدسه معلوم میگردد
که کلام نفسی هم همین حروف و کلمات ست چنانچه قاضی عضد تحقیق آن نموده است و سبب تقدیم
و تاخیر و همین ها را کلام قدیم نفسی گفته و تقدیم و تاخیر آنها را عائد بقصور آلت حادث خود داشته سوال
اگر همین حروف و کلمات کلام نفسی باشند باید که داخل مرتبهٔ خارج گردند و در سابق گذشت که داخل آن مقام
نمیگردند وجه آن چیست جواب این حروف و کلمات چون در از بان بتقدیم و تاخیر مذکور شدند ناچار بآن
ملاحظه در نظر کشفی عدم دخول شان در مرتبهٔ خارج ظاهر میگردد و چون مرتبهٔ ثانیه بی ملاحظه تقدم و تاخیر دیده آمد
مشهود گشت که داخل اند و باصل خود ملحق بلکه متحد پس معیت شان بمعیت دیگران چه نسبت دارد که آنجا
اتحاد است و در معیت دیگران اتحاد گنجایش ندارد سبحان الله همین حروف و کلمات قرآنی
چون کلام قدیم سبحانی بود ظهور آن درین نشاه بخلاف سائر صفات قدیمه بنفس خود خواهد بود
چه حروف و کلمات برین تقدیر نفس او شده بود و پوشش آن غیر از تقدیم و تاخیر عارضی که از راه قصور آلهٔ
متکلم آمده است نخواهد بود پس قریب ترین اشیا بجناب قدس خداوندی جل سلطانه قرآن مجید گردید
از ظلیت نبوی رسیده است و خس و خاشاک تقدیم و تاخیر را در چشم محجوبان انداخته باصالت خود در عالم
ظلال جلوه گر گشته است لهذا افضل عبادات تلاوت قرآن مجید آمده و شفاعت او مقبول ترین شفاعت
دیگران گشت چه شفاعت ملک مقرب و چه شفاعت نبی مرسل نتایج و ثمرات که بر تلاوت قرآنی مترتب
میشود چه تفصیل آن توان نمود و بیان ساخت که تالی را برداشته بمدرجات ترقی برده است که سوی آنجا گنجایش متصور
نبود سوال آیا حروف و کلمات قرآنی باین دولت مخصوص گشته اند یا حروف و کلمات سائر کتب
منزله نیز باوی درین دولت شرکت دارند و همه کلام قدیم نفسی اند جواب همه را درین دولت
شرکت ست این قدر فرق در نظر کشفی متمثل میگردد که قرآن مجید گویا مرکز دائره است و سائر کتب
منزله بلکه جمیع آنچه بدان از ازل تا ابد تکلم واقع شده همه گویا محیط آن دائره پس قرآن اصل همه آمد و شرف جمیع
کتب گشت چه مرکز اشرف اجزاء دائره است و اصل جمیع نقطه دائره است گویا سائر نقطه تفصیل او شده اند و او اجمال الکل
قال الله تعالى شانه وانه لفي زبر الاولين سوال از تحقیق سابق معلوم گشت که درین نشاه در ضمن
مظاهر جمیله شهود و مشاهده که گفته اند واقع نیست و اینان از قابلیت مظهریت آن مرتبهٔ مقدسه نه آیا در غیر این
مظاهر درین نشاه نفس شهود و مشاهده متحقق است جواب آنچه معتقد این فقیر است آنست که نصیبه از آن

منشاء ایقان است که رویت بصری و مشاهده که عبارت از رویت قلب است علی تفاوت الدرجات
نتیجه و ثمرهٔ اوست که بآخرت مربوط است صاحب تعرف که از اکابر این طائفه علیه است در کتاب خود
اجماع مشائخ را درین باب نقل میکند و میگوید که اجماع کرده اند بر آنکه رویت حق جل و علا درین نشأه بچشم
و نه بدل واقع نیست و غیر از ایقان امری دیگر آنجا کائن نه **سوال** مقرر این طائفه علیه است که یقین را
سه درجه است علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین علم الیقین عبارت از استدلال از اثر بموثر گفته اند
چنانچه یقین بوجود آتش مثلاً که از راه استدلال از علم بوجود دخان حاصل گردد و عین الیقین عبارت
از دیدن آتش گفته اند مثلاً و حق الیقین عبارت از تحقق شان با آتش گشته و چون رویت قلبی هم نبود
عین الیقین بکدام معنی راست آید و اجماع مشائخ بر عدم رویت مطلقاً چگونه صادق بود **جواب**
تواند بود که مراد از اجماع مشائخ ما تقدم بوده و متاخران بر خلاف آن حکم کرده باشند و تجویز رویت قلبی نموده
و نزد این فقیر این حکم ثابت نشده است و این تجویز به ثبوت نه پیوسته و این درجات ثلث که در یقین گفته اند
همه داخل علم الیقین است و از استدلال نبرآمده و از علم الیقین نرفته و آنچه در عین الیقین رویت آتش
گفته اند رویت دخان است که از آنجا بوجود آتش استدلال کرده اند نه رویت آتش چنانچه در
علم الیقین استدلال از علم دخان بود بر وجود آتش اینجا از رویت دخان است بر وجود آتش این
یقین ثانی اتم است از یقین اول بواسطهٔ قوت دلیل خود که آنجا علم دلیل است و اینجا
رویت دلیل است و همچنین در حق الیقین هم دخان متحقق شده است نه با آتش و از آنجا استدلال
بر آتش کرده است و این یقین از هر دو سابق اتم و اکمل است که از نفس خود که دخان گشته است استدلال
بوجود آتش مینماید و از انفس تا آفاق فرق واضح است قال الله تعالی سَنُرِیهِمْ آیَاتِنَا فِی
الْآفَاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ قال الله تعالی وَفِی الْأَرْضِ
آیَاتٌ لِلْمُوقِنِینَ وَفِی أَنْفُسِکُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ آنچه در آفاق و انفس دیده میشود همه آیات مطلوب است و
نه نفس مطلوب پس مرئی در آفاق و انفس دخان بود که آیت آتش است نه آتش پس معامله در آفاق و
انفس استدلال باشد که حقیقت علم الیقین است و حق الیقین در ماورای آفاق و انفس باید تشخیص نمود
سبحان الله بزرگان یافت مطلوب را در انفس مقرر ساخته اند و بیرون انفس طلب را حاصل ناشده تنگی فرماید
ع هیچ نابینا مبر تو سوی دشت • با تو در زیر گلیم است آنچه هست • دیگری گوید ع چه چون

جلوهٔ آن جمال بیرون ز تو نیست * باده در جام است و در جیب اندر کش * تا لشگی گوید سه زده گریبان نیک گریبان بدر بود * گرچه عمری تک زند در خود دود * صاحب فصوص فرماید التجلی من الذات لا یکون الا بصورة المتجلی له بزرگی دیگر فرماید اهل الله بعد از فنا و بقا هرچه می بینند در خود می بینند و هرچه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است وفی انفسکم افلا تبصرون و نزد فقیر انفس نیز در رنگ آفاق بی ما حصل است و از یافت مطلوب خالی و بی نصیب است نهایتش در آفاق و انفس استدلال است بمطلوب و دلالت است بمقصود و وصول مطلوب بماوراء آفاق و انفس مربوط است و بما سوای سلوک و جذبه منوط چه سلوک سیر آفاقی است و جذبه انفسی پس سلوک و جذبه و سیر آفاقی و انفسی همه داخل سیر الی الله باشند آنچه گفته اند که سیر سلوک آفاقی سیر الی الله است و جذبه و سیر انفسی سیر فی الله چه توان کرد ایشان اخیار دانایند و مرا چنین سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا من مسکین ابوش خویشان اخیار را که سخن خلاف ایشان گوید اما چون معامله از تقلید گذشته است ناچار هرچه می باید میگوید مخالف قوم باشد یا موافق ابو یوسف رح را بعد از گذشتن تقلید التزام موافقت ابو حنیفه که استاد اوست خطاست ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا

سوال این درجات ثلث یقین چون داخل علم الیقین و عین الیقین نیز در توجه بود جواب عین الیقین مثلا عبارت از آن حالت است که نفس دخان را با آتش کائن است و چون مستدل بمنتهای درجهٔ دلیل برسد که دخان باشد او را نیز حالتی بآتش پیدا خواهد شد که دخان را با آتش ثابت است نزد فقیر این حالت معتبر بعین الیقین است که فوق علم استدلال است و بیرون آفاق و انفس است و چون پردهٔ استدلال از میان برخاسته است که تمام مرتبهٔ علم است ناچار از علم بکشف آمده و از غیب بشهود و حضور انجامیده باید دانست که شهود و حضور دیگر است و رؤیت و احساس دیگر ضعیف البصر را در وقت شعشعان نور آفتاب کائن است و رؤیت را حاصل آن تحقق به تنبیه متحقق شدن بدخان دو درجه دارد و شامل علم الیقین و عین الیقین است تحققی که ذکر یافته تا زمانیکه در تحقق بدخان جمیع نقطه آنرا طی کرده بنقطهٔ آخر آن نرسد علم الیقین است چه هر نقطه که مانده است حجاب اوست که مستلزم استدلال است و چون بجمیع نقطه متحقق شده و بنقطهٔ آخر آن برسد از استدلال برآید که حجب تمامها ارتفاع یافته است و در رنگ نفس دخان عین الیقین او را

ثابت بود و فنا فہم از حق الیقین چہ نوشتہ آید کہ کمال تحقق آن مربوط بہ نشاء اخروی ست و اگر نصیبے از آن دولت در دنیا کائن ست مخصوص باخص خواص ست کہ سیر بانفسے کہ شباہت بحق الیقین دارد نیز داشتہ اند داخل علم الیقین شدہ و نفس آن حکم آفاق گرفتہ و علم حضوری ایشان کہ بانفس بود بعلم حصولی گشتہ و عین الیقین وراء آفاق وانفس در حق شان حاصل شدہ و تقلیل تا تمیم خاتمہ جستہ در بیان احسن جمال محمدی علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام کہ متعلق محبت پروردگار عالمیان گشتہ ست جل شانہ و صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بآن جمال محبوب رب العالمین آمدہ حضرت یوسف ہر چند بصباحتے کہ داشت محبوب حضرت یعقوب بودہ است علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والتسلیمات حضرت پیغمبر ما کہ خاتم الرسل ست بملاحتے کہ دارد محبوب خالق زمین و آسمان ست علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والتسلیمات والتحیات و زمین و زمان را بطفیل او خلق فرمودہ کما ورد باید دانست کہ خلق محمدی در رنگ خلق سائر افراد انسانی نیست بلکہ بخلق ہیچ فردی از افراد عالم مناسبت ندارد کہ او صلی اللہ علیہ وسلم باوجود نشاء عنصری از نور حق جل وعلا مخلوق گشتہ است کما قال علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام خُلِقْتُ مِنْ نُوْرِ اللّٰہِ و دیگران را این دولت میسر نشدہ است بیان این دقیقہ آنست کہ در ما سبق گذشتہ است کہ صفات ثمانیہ حقیقیہ حضرت واجب الوجود جل سلطانہ ہر چند داخل دائرہ وجوب ست اما بواسطہ احتیاجی کہ بانہا بحضرت ذات ست تعالیٰ رائحہ امکان در انہا کائن ست وچون در صفات حقیقیہ قدیمہ رائحہ امکان را گنجایش گشت در صفات اضافیہ حضرت واجب الوجود تعالیٰ ثبوت امکان بطریق اولیٰ باشد و عدم قدم شان نیز اول دلیل باشد بر امکان شان بکشف صریح معلوم گشتہ است کہ خلقت آن سرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والتسلیمات ناشی ازین امکان است کہ بصفات اضافیہ تعلق دارد نہ امکانیکہ در سائر ممکنات عالم کائن ست ہر چند بدقت نظر صحیفہ ممکنات عالم را مطالعہ نمودہ می آید وجود آن سرور آنجا مشہود نمیگردد بلکہ منشاء خلقت و مکان او علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام در عالم ممکنات نیافتہ بلکہ فوق این عالم باشد ناچار او را سایہ نبود و نیز در عالم شہادت سایہ ہر شخص از شخص لطیف تر ست وچون لطیف ترے از وی در عالم نباشد او را سایۂ چہ صورت دارد علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات بشنو بشنو صفت علم از صفات حقیقیہ ست و داخل دائرہ موجود خارجی ست وچون آن صفات را

اضافتی عارض شود و تابع تقسیم باید مثل علم اجمالی با علم تفصیلی آن اقسام او از صفات اضافیه
خواهند بود و داخل دائرهٔ ثبوت اند نفس امریکه مقرر صفات اضافیه است چنانکه گذشت و شهود دیگر و
که علم جلی که از صفات اضافیه گشته است نوری است که در نشاء عنصری بعد از انصباب از اصلاب
بارحام متکثره بمقتضای حکم و مصالح بصورت انسانی که احسن تقویم است ظهور نموده است و مسمی بمحمد و
احمد شده فلیک استماع باید نمود که اینقدر اجمال هر چند علم مطلق را مقید ساخته است و از حقیقت
باضافه آورده اما هیچ زیادتی در مقصد نیاورده است و هیچ چیز او را مقید نگردانیده چه اجمال علم عبارت
از نفس علم است که زائد بر نفس علم نیست بخلاف تفصیل علم که تقاضای جزئیات متکثره می نماید
تا تفصیل متصور گردد و عجب قیدیست که مظهر اطلاق است و طرفه مقیدیست که نفس مطلق است
همین قسم نسبتی در مطلق علم است نسبت بذات عالم جل سلطانه ملاحظه باید نمود که علم نفس عالم و نفس معلوم
میتواند بود چنانچه در علم حضوری کائن است بخلاف صفات دیگر که این قابلیت ندارند نتوان گفت
که قدرت عین قادر و عین مقدور است و ارادت عین مرید و عین مراد پس علم را با ذات عالم اتحادی است
و انحلالی که غیر او را نیست ازینجا قرب احمد با احد باید دریافت چه واسطه در میان دارد و آن صفت
علم است امریست که اتحاد بمطلوب دارد پس حجابیت را در آنجا گنجایش نه ایضا علم را حسنی است
ذاتی که غیر او را از صفات این حسن ثابت نیست لهذا از علم این فقیر محبوب ترین صفات واجبی
نزد حق جل و علا صفت العلم است و چون حسن آن شائبه محبوبی دارد حسن در ادراک آن قاصر
است ادراک تام آن حسن مربوط بنشاء آخرت است که موطن رویت است چون خدا را
عز و جل ببینند جمال محمد را دریابند هر چند درین نشاءه دو ثلث حسن بحضرت یوسف مسلم
و ثلث باقی بهمه تقسیم شد اما دران نشاءه حسن حسن محمدی و جمال جمال محمدی علیهم الصلوات
و التسلیمات که محبوب خداوند است جل سلطانه چگونه حسن دیگری را با حسن صفت علم مشارکت است
که حسن او بواسطه اتحاد است بمطلوب حسن عین مطلوب است و دیگری را چون اتحاد نیست
آن حسن نیست پس خلقت محمدی علیه و علی آله الصلوة و السلام با وجود حدوث مستند
بقدم ذات گشت تعالی و احکام او نیز منتهی بوجوب ذات شد تعالی و حسن او حسن ذات است
تعالی که شائبه غیر حسن بروی کائن نیست چون چنین شد ناچار متعلق محبت جمیل مطلق گشت و محبوب او آمد

تعالی جمیل و یحب الجمال **سوال** کریمه یحبهم دلالت دارد بر آنکه محبت حضرت حق سبحانه بغیر او صلی الله
علیه و آله و سلم نیز متعلق میشود و دیگران هم محبوب او تعالی میباشند وجه تخصیص آن چیست که در دیگران
موجود نیست **جواب** محبت دو جهت است محبتیست که بذات محب متعلق است و محبتیست که
بغیر از ذات او تعلق دارد قسم اول محبت ذاتی است و اعلای اقسام محبت است چه محب بسبب
هیچ چیز را دوست ندارد چنانکه خود را و نیز این قسم محبت را حکم دوام است که بعروض عارضی
زوال نپذیرد و نیز متعلق این محبت محبوب صرف است که شائبه محبیت ندارد بخلاف قسم دوم
محبت که عرضی است و زوال پذیر است و متعلق او هرچند من وجه محبوب است اما از وجوه متعدده محب
نیز دارد و چون حسن و جمال خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مستند بحسن و جمال حضرت
ذات است تعالی چنانکه گذشت ناچار قسم اول که بذات جل و علا متعلق است باو علیه و علی آله
الصلوات و السلام متعلق باشد و در رنگ ذات سبحانه متعلق محبت او نیز صلی الله تعالی
علیه و علی آله محبوب صرف بود و دیگران را چون این دولت میسر نشده است و از حسن ذات
قلیل النصیب اند قسم دوم محبت بایشان متعلق باشد و بیک جهت ایشان را محبوب گردانند و محبوب
متعلق اوست صلی الله علیه تعالی و سلم که در رنگ ذات محب همیشه محبوب است محبوبی میگردد
که آن قسم علیه محبت که حضرت موسی راست با حضرت حق سبحانه و او را با آن محبت از قسم محبان اند
همان طور افراط محبت حضرت حق سبحانه راست با حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التحیات
این فقیر در بلیه این محبت خصوصی مینماید که تفاوتی در میان این دو محبت بقوت و ضعف
پیدا آرد و محبتی که خالق راست از محبت مخلوق شدید تر می باید الا ان حزب الله
هم الغالبون هیچ تفاوت ظاهر نمیشود گویا این دو محبت را میزان عدالت برابر سنجیده اند
و سرموئی تفاوت کم و بیش تجویز نکرده **سوال** صوفیه علیه تمام افراد عالم را مظاهر مجالی اسماء و صفات
دانسته اند جل سلطانه و حقائق اشیا را اسما یافته و اشیا را ظلال آنها دانسته پس تمام عالم ظهور اسماء
الهی دانسته اند جل سلطانه و تخصیصی که بظهور بعضی اسما را بخاتمیت آن سرور دینی علیه و علی آله
الصلوات و السلام چنانچه گذشته وجه آن چه باشد **جواب** حقائق اشیا نزد صوفیه این اعیان ثابته
اند که صور علمیه الهی اند جل سلطانه نه اسماء الهی بانفسها و این عالم را ظهور آن صور علمیه گفته اند

اگرچه بر سبیل تجویز آنرا ظهور اسماء نیز گویند بلکه صورت علمی شئ نزد اینها نیز عین آن شئ است نه شبح و
مثال آن شئ و آنچه این فقیر در خلقت آن سرور گفته است ظهور نفس اسم الهی است جل سلطانه
نه ظهور صورت علمی آن اسم شتان ما بین نفس الشئ و بین صورته العلمیة آتش را اگر تصور نمایند و صورت
علمیهٔ آن اشراق و حرارت کجاست که کمال و جمال آتش همه او بوده است و در صورت علمیهٔ آن
بیش از شبح و مثال آتش کائن نیست ارباب معقول آنرا اشباح نامند یا نه بلکه عین آتش گویند اما کشف
صریح ما تکذیب عینیت است و صورت علمیه آتش جز شبح آتش نیست که در خارج موجود است
محسوس میگردد و آنچه ظهور صور علمیه اسماء است امکان و وجود آن از قبیل امکان عالم است و وجود
عالم که در مرتبهٔ وهم بصنع خداوندی جل سلطانه ثبات و تقرر پیدا کرده است و آنچه ظهور نفس اسم الهی است
جل سلطانه چنانچه در خلقت آن سرور گذشته است علیه و علی آله الصلوات والسلام امکان آن از قبیل
امکان صفات اضافی است و وجود آن نیز در رنگ وجود آن صفات در مرتبهٔ نفس الامر متقرر است
و بغیر آن سرور علیه و علی آله الصلوات والسلام هیچکس در نظر نمی درآید که ظهور نفس اسم الهی باشد تعالی الا
قرآن مجید که آن نیز ظهور نفس اسم الهی است جل سلطانه چنانچه شمهٔ از آن بالا ذکر یافته است غایت ما فی الباب
منشأ ظهور قرآنی که از صفات حقیقیه است و منشأ ظهور محمدی از صفات اضافیه ناچار آنرا قدیم
و غیر مخلوق گفتند و این را حادث و مخلوق و معاملهٔ کعبهٔ ربانی ازین دو ظهور الهی هم عجیب تر است
که آنجا ظهور معنی تنزیهی است بی کسوت صورت و اشکال چه کعبه که مسجود الیه خلائق است عبارت از سنگ
و کلوخ نیست و همچنین جدران و سقف نیست چه اگر اینها نباشند کعبه کعبه است و مسجود الیه است
پس آنجا ظهور هست اما هیچ صورت نیست و این از عجب عجائب است نشنو نشنو هرچند
درین دولت خاصهٔ محمدی دیگری را شرکت نیست اما این قدر می باید که از آن دولت خاصهٔ او
علیه الصلوات والسلام بعد از تخلیق و تکمیل او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بقیه مانده بود که در خوان
دولت ضیافت کریمان زیادتیها لازم است که او را یش گویا نصیب خادمان بود آن بقیه را بگلی زدو تتمهٔ آن
است او علیه و علی آله الصلوات والسلام او را یش گویا عطا فرموده اند و از آن خمیر مایه ساخته تخمیر طینت او نموده
و تبعیت و وراثت او شریک دولت خاصهٔ او گردانیده علیه و علی آله الصلوات والسلام با کریمان
کارها دشوار نیست و این قصه در رنگ آن طینت حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام

که نصیب خلقت درخت خرما آمده است کما قال علیه الصلوٰة والسلام اکرموا عمتکم النخلة فانها
خلقت من بقیة طینة آدم علیه السلام و للارض من کاس الکرام نصیب **سوال** حضرت شیخ
محی الدین بن العربی و تابعان او حقیقت محمدی را عبارت از حضرت اجمال علم داشته اند و آن را
تعین اول گفته و تجلی ذات دانسته و فوق آن مرتبهٔ لاتعین تصور نموده که حضرت ذات است
جل شانه و تو آن را از قسم علم داشته در صفات اضافیه داخل ساختی که دون صفات حقیقیه است
وجه آن چیست **جواب** شیخ محی الدین در خارج جز ذات احدیه مجرده را موجود نشناسند و وجود صفات را
اگرچه حقیقیه باشند جز در علم اثبات نمی نمایند پس ناچار تعین اول نزد او علم جملی بود و ثبوت صفات
بعد از آن صورت بندد که ثبوت شان فرع ثبوت علم است که جز در علم ایشان را ثبوتی نمی دانند
پس علم از همه اسبق باشد و جامع جمیع کمالات بود و نزد فقیر آنچه منکشف گشته است آنست
که صفات حقیقیه ثمانیه در رنگ ذات واجبی جل شانه در خارج موجودند اگر تفاوت است تا همین
مرکزیت در عدم مرکزیت است چنانچه گذشت و این قول موافق آرای علمای اهل سنت و جماعت است
شکر الله تعالی سعیهم که وجود صفات را زائد بر وجود ذات تعالی فرموده اند برین تقدیر علم جملی را تعین اول
گفتن معنی ندارد بلکه اطلاق تعین نمودن هم گنجایش ندارد اسبق جمیع صفات صفت الحیوة است
که صفت علم تابع اوست علم را به وی سبقت دادن صورت ندارد علی الخصوص که بعلم قیدی
منضم شده باشد آن از مطلق علم پایان تر است و داخل اضافات است چنانچه گذشت آری
اگر علم جملی را تعین اول علم گویند گنجایش هم دارد که تعین ثانی آن علم تفصیلی باشد **سوال**
شیخ محی الدین که علم جملی را حقیقت محمدی گفته است و این نشأه عنصری را ظهور آن دانسته مراد
ظهور نفس اسم است چنانچه تو گفته یا ظهور صورت این اسم چنانچه در سائر ممکنات است **جواب**
صورت اسم زیرا که تعین اول نزد او قدس سره تعین علمی است بلکه دو تعین اولین را علمی
گفته است و سه تعین آخر را تعین خارجی و تعین علمی صورت شان العلم که در خارج آن را عین ذات
گفته است و در علم صورت آن را اثبات کرده و آن صورت علمی که حقیقت محمدی باشد در نشأه عنصری بصورت
انسانی محمدی ظهور نموده است بالجمله نزد شیخ هرجا ظهور است ظهور صورت علمیه است اگرچه صفات وجوبی باشند جل سلطانه
چه صفات را نزد او تحقق جز در علم نیست و در خارج غیر از ذات بحت هیچ چیز نزد او موجود نه **سوال** آنکه

علم و عالم و معلوم است که حاصل آن علم حضوری است پس صورت اسم را آنجا گنجایش نبود چه حصول
صورت در علم حصولی است و در علم حضوری حاضر نفس معلوم است نه صورت معلوم جواب آنکه این
مرتبه مرتبهٔ ذات بحت نیست جل سلطانه لهذا آنرا التعین و تنزل گفته است پس در خارج موجود نباشد
و چون در خارج موجود نشد و از ثبوت علمی چاره ندارد و لهذا آنرا التعین علمی گفته است و ثبوت علمی را از
صورت معلوم چاره نباشد ازین بیان لازم آمد که در علم حضوری هم صورت معلوم با وجود حضور
نفس معلوم کائن است که حاضر نفس معلوم خالص نیست اعتباری در وی او یافته است
که آنرا از نفس بصورت آورده فهم کس باین وقت نرسد و تا بذات بحت جل شانه وصل نشود
بوصول بیچونی این دقیقه ادراک ننماید سبحان الله من فقیر و باغره و باین افتاده ام بارالها بعد از هزار
سال از بعثت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات سخن از معارف و اسرار اکابر انبیاء
اولی العزم بر زبان آدم علیهم الصلوات و التحیات و البرکات و در این معاد در آمده دقائق کمالات بعد را
بیان نمایم * ولی چون شعر برداشت از خاک چه سنجد گر بگذرانم سر ز افلاک * من آن خاکم
که ابر نوبهاری * کند از لطف بر من قطره باری * اگر بروید از تن صد زبانم * چو سبزه شکر
لطفش کی توانم * اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدٰنَا لِهٰذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَا اَنْ هَدٰنَا اللّٰهُ لَقَدْ
جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ الصلوة و التسلیمات بخاطر بود که شمه از صباحت و ملاحت که در حدیث نبوی
آمده است اخی یوسف اصبح و انا املح بنویسد علیه الصلوة و التحیات و برمز و اشارت درین باب
سخن گوید اما دید که رمز و اشارت در ادای مقصود قاصر است و مستمعان در فهم آن عاجز حروف مقطعات
قرآنی همه رموز و اشارات است بحقائق احوال و دقائق اسرار که درمیان محب و محبوب کائن است لیکن
که آنرا در نیابد علمای راسخین که حکم خدام و غلمان حبیب رب العالمین دارند و خدام را جائز
که بر بعض اسرار خفیه مخدوم اطلاع بود بلکه تبعیت مخدوم با خادم جائز است که معاملات درمیان آن
بطریق اوپش شریک دولت خاصه مخدوم گردد اما اگر شمه ازان معنی اظهار نماید خائن بود و سر خود را
برباد دهد مقطع البلعوم که ابو هریره رض فرموده است در حق او صادق آید یضیق صدری لا ینطلق لسانی
فقد قلت رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَاِسْرَافَنَا فِیْ اَمْرِنَا وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَی
الْقَوْمِ الْکٰفِرِیْنَ والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی

علیه وعلی آله واصحابه البررة التقی مکتوب صد و یکم بشیخ عبد الله در منع تفسیر و تاویل آیات قرآن
بر طبق مذاق فلاسفه. سلمکم الله سبحانه وعافاکم عن البلیّات کتاب تبصرة الرحمن را
که مرسل داشته بودند بعضے از مواضع آنرا مطالعه نموده واپس فرستاده مگر مصنّف این کتاب خیلے
میل بمذهب فلاسفه دارد و نزدیک ست که حکما را عدیل انبیا سازد علیهم الصلوة والتسلیمات
آیت در سورهٔ هود بتطرّد آمده که بیان آنرا بطرز حکما که خلاف طور انبیاست علیهم الصلوة والتحیات
کرده است و تسویه در میان قول انبیا و حکما داده و گفته است در بیان کریمه أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ که باتفاق الحکماء الاالنار الحسی با وجود اجماع انبیا علیهم الصلوة
اتفاق حکما چه گنجایش دارد و در عذاب اخروی قول شان را چه اعتبار است علی الخصوص که مخالف
قول انبیا بود علیهم الصلوة والتسلیمات فلاسفه که عذاب عقلے اثبات مینمایند مقصود
رفع عذاب حسّی ست که اجماع انبیا بر ثبوت آن واقع شده است و در مواضع دیگر آیتهای
قرآنی را موافق مذاق علما بیان میکند هر چند مخالف مذهب ملّیین نبود مطالعهٔ این کتاب بے ضرر های خفیه
بلکه جلیه نیست اظهار این معنی لازم دانسته بچند کلمه متصدّع گشت والسلام مکتوب صد و
دوم بجناب میر محمد نعمان در ترغیب مجاهدات و انزوا و تربیت طالبان حق جل و علا الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرا اینجد و مستوجب حمد ست لله
سبحانه الحمد والمنة انما فعله حال شما ست که بر احوال خیر مآل خود اطلاع نداده اند مهید ست
که آن ورق را گردانیده باشند و از کسل بعمل آمده و از فراغت بمجاهده رو آورده وقت گشت و کار
نه موسم خورد و خواب نصف شب برای خواب معد سازند و نصف دیگر را برای طاعت و عبادت
اگر این همت نتوانند ورزید بیداری ثلث شب را که از نصف تا سدس ست ملتزم باشند و سعی
فرمایند که در دوام حصول این دولت فتور نرود با خلق همان قدر اختلاط و انبساط نمایند که
ادای حقوق آنها نموده آید بضرورة تقدر بقدرها انبساط با خلائق زیاده بر قدر حاجت خصوصیت
دو اخل مالا یعنی و عبث است که ضررهای عظیم بران متفرع شود و داخل محظورات شریعت و طریقت گردد
شیخی که با مریدان افراط در انبساط نماید مریدان را ناچار از ارادت بر آورده و در طلب شان فتور آرد
وعیاذا بالله سبحانه من ذلک قبح این معنی را نیک دریافته با طالبان بنوعی سلوک نمایند که

سبب انس و الفت شان باشد نه موجب نکرت و نفرت شان انزوا از خلائق ضرور نیست
که بقدر حاجت آشنائی باین سم قاتل ست شمار بتوفیق الله سبحانه اینمعنی بسهولت میسرست
ارباب ابتلا چه کنند که بر دوام بار ارباب تفرقه محشور اند قدر این نعمت باید دانست و بمقتضای آن
عمل نمائید نیک اند احوال طالبان خبردار باشید و بظاهر و باطن متوجه تربیت شان شوید زیاده چه نویسد

مکتوب صد و سوم بشیخ حمید احمدی در تربیت و بر قصور احوال و ترغیب بر حصول
تکمیل و کمال الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف اخوی اعزی شیخ حمید رسید و
خوشوقت ساخت چه نعمتے ست درین طور زمان بر گفتن در صحبت شخصی جمعی را انجذاب قدس
خداوندی جل سلطانه رغبتے پیدا شود و از ما سوای او تعالی دلهای شان را برودتی حاصل گردد
مع ذلک آن برادر باین دولت مغرور نگردد و از کار خود فارغ نباشد که مثل مشهورست
هنوز دهلی دورست معلوم نیست که از صد یکے سرانجام یافته باشد و این احوال که طالبان را
در ابتدا رو میدهد و ذوق و لذت می بخشد در رنگ آن ست که طفلان را سبق الف و با آموخته
سازند کار آن ست که از تهجی مولویت برسند و از اذواق و التذاذات بدرجه ولایت خاصه
داخل گردند؎ هنوز ایوان استغنا بلندست ٭ ترا فکر رسیدن ناپسندست ٭ باید که
اوقات عمر را معمور سازند به شریعت و طریقت بظاهر و باطن متحلی باشند تکمیل دیگری
فرع کمال خود ست که درجه ولایت خاصه ست لیکن چون در صحبت طالبان رشدی
پیدا میشود و احوال و مواجید رو میدهد اگر بجد فنا و بقا نرسد هم غنیمت ست و درینوقت حکم
کبریت احمر دارد و آنرا هم میکرده باشند اما بعد از استخاره ها و توجهات هر که تعلیم طریقت گویند
مناسب ست بلکه لازم و ازین عمل ترسان و لرزان باشند مبادا که ازین راه شیطان بر شما پیدا شود
اعاذنا الله سبحانه عن شره عدد که شما گفته بودند اگر تمام کرده آید دو چندان عدد را بکار دارید
بعد ازان خبر کنید تا مناسب حال اعلام نموده آید انشاء الله تعالی یارانے را که بشما مربوط اند دعا رسانند
صحیفه شریفه که سید یحیی نوشته بودند نیز رسید حمد الله سبحانه درینوقت که زمان قرب قیامت وارد و تقوم الساعة
علی شرار الناس در خبر آمده دلهای مردم بحضرت حق سبحانه تعالی منجذب ست و واله و شیفته
آن درگاه مقدس اند جل سلطانه توقع از اجبه دعای ظهر الغیب ست و خاتمه سلامتی خاتمه

رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و چهارم بحضرت ذوی البرکات حضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم در بشارت وصول به بعضے مراتب ایشان

الحمد لله وسلامٌ علی عباده الذین اصطفی فرزندان گرامی عذر یا ست که از احوال ظاهر و باطن خود ننوشته اند شاید بواسطه تمادی ایام مفارقت نسیانی بحال دور افتادگان طاری شده باشد ما هم ارحم الراحمین داریم کریمهٔ اَلَیْسَ اللّٰهُ بِکَافٍ عَبْدَهٗ تسلی ده غربای نامراد ست عجب کار و بار ست با این همه ناپروائی شما خاطر همیشه متوجه احوال شماست و خواهان کمال شما دیروز بعد از نماز بامداد مجلس سلوک داشتم ظاهر شد که خلعتے که داشتم از من جدا شد و خلعت دیگر بمن متوجه شد که بجای آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت را اگر بکسے خواهند داد آرزوی آن شد که اگر آنرا بدهند بفرزندی ارشدی محمد معصوم بدهند بعد از لمحه دید که بفرزند ارجمند مرحمت فرمودند و آن خلعت را باتمام پوشانیدند و این خلعت را گویا کنایت از معامله قیومیت بوده ست که تربیت و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط با این عرصه محنت آباد بوده و این خلعت جدیده را چون معامله بانجام برسد و مستحق خلع گردد امیدوار ست که از کمال کرم آنرا بفرزند اعزی محمد سعید عطا فرمایند این فقیر همواره بتضرع این مسألت مینماید و اثر اجابت می فهمد و فرزندے را مستحق این دولت مییابد ع باکریمان کارها دشوار نیست ∴ اگر استعدادی است هم داد اوست تعالی ع نیاوردم از خانه چیزی نخست ∴ تو دادی همه چیز من چیز تست قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی اِعْمَلُوْا اٰلَ دَاوٗدَ شُکْرًا وَّ قَلِیْلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشَّکُوْرُ محققان گفته اند که شکر عبارت از صرف عبد ست جمیع ما انعم الله علیه من الجوارح والقوی الظاهرة والباطنة الی ما خلق لاجله واعطاه لاجله ولولاه لما حصل الشکر والله سبحانه الموفق این قسم علوم از اسرار خفیه است هر چند بصرفه گفته میشود اما اخفای آن لازم ست که مردم مفتون نگردند دیگر آن مشکلے که داشتم تبعیت این معامله شاید در عالم مثال بود درین ایام حل شد و خافیه نماند شاید که درین معنی روحانیت خواجه معین الدین را هم دخلی باشد محمد معصوم آن مشکل را شاید در خاطر داشته باشد والسلام

مکتوب صد و پنجم بشیخ حسن برکی در جواب کتابت او که درمیان احوال خود نوشته بود باحیای سنت تهدید از بدعت

الحمد لله وسلامٌ علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه

اخوی اعزی شیخ حسن حسن اللہ امالہ رسید خوشوقت ساخت از علوم و معارف اندراج یافتہ بود مطالعہ
آن فرحت بر فرحت افزود حمد اللہ سبحانہ کہ علوم صحیحہ اند و معارف صادقہ بر طبق کتاب و سنت اند و موافق
عقائد فرقہ ناجیہ حضرت حق سبحانہ استقامت کرامت فرماید و منہا ما بر عقائد علیہ سازد شمہ از
رفع بدعتہا نوشتہ بود چہ نعمتے ست کہ درین ظہور ظلمات بدعت صاحب دولتے توفیق رفع بدعتے
از بدع یابد و احیای سنتے از سنن نماید در احادیث صحاح آمدہ است کہ ہر کہ احیاء سنتے نماید
بعد ازانکہ عمل بآن سنت مرتفع شدہ باشد آن کس را ثواب صد شہید ست ازینجا بزرگی
این عمل را دریابند اما این قدر دقیقہ رعایت کنند کہ کار بایقاظ فتنہ نکشد و یک حسنہ باعث
ظہور بسیار سیئہ نگردد کہ آخر الزمان ست و آوان ضعف اسلام رسالہ کہ فرستادہ بود نیز از مطالعہ آن
فرحتہا ربود الحمد للہ سبحانہ کہ در علوم موافقت باین فقیر بسیار ست و در کشف مطابقت
افتادہ است و نظرہای نیک بلند رفتہ کتابت شما را کہ متضمن عالیا و علوم استفسارہا بود با خواجہ
محمد ہاشم کشمی سپردہ بودیم کہ در وقت جواب نوشتن حاضر سازد اتفاقا گم ساختہ بنا بران در
تفصیل جوابہا توقف واقع شد آنچہ بخاطر ماندہ بود آنرا نوشت مجملا آنکہ احوال پسندیدہ است و
صحت علوم کائن و دیگر در تربیت و تعلیم فرزندان مغفرت پناہ مولانا احمد سعی بلیغ دارند با آداب
ظاہر و باطن ہدایت مرعی نمایند و سائر یاران حاجتمند را بلکہ جمیع اہل اسلام آن بقعہ را دلالت بہ تبعیت
و التزام سنت نمایند از اتیان بدعت تہدید و تحذیر کنند واللہ سبحانہ الموفق بعضے از مکاتیب
جلد ثالث را خواجہ محمد ہاشم نویسانیدہ بشما فرستادہ است منتفع گردند اوقات فقیر مختلف ست در بعضے
اوقات رغبت بر تسوید علوم و معارف بی اختیار پیدا میشود و در اوقات دیگر با آنکہ اسرار غریبہ افاضہ
مینمایند از نوشتن نفرت پیدا میگردد تا بحدیکہ بدست قلم گرفتن خوش نمی آید بنا بران در تفصیل جواب
کتابتہای شما کہ میرسد فتور می افتد و نمیتوانم تکلیف چیزی نوشت باقی احوال مستوجب
حمد ست از ہمراہی عسکر بعنایت اللہ سبحانہ مخلصے میسر شدہ است حضرت حق سبحانہ تعالی باستقامت
دارد و جمیع یاران آنجای را دعوات مخصوصہ ست والسلام **مکتوب صد و ششم** بحضرات
مخدوم زادہا سلمہم اللہ سبحانہ در بیان واقعہ کہ آن سرور را صلی اللہ علیہ وسلم دیدہ و از و بشارتہای علیا
یافتہ صحیفہ شریفہ فرزندان گرامی رسید حمد اللہ سبحانہ کہ بصحت و عافیت اند معاملہ کہ بتازگی امروز

رو می داده است می‌نویسیم تا یک سماع نمایند که امشب که شب شنبه بود بمجالس سلطانی رفته بودم
بعد از یک پهر شب برگشته آمده سه سیپاره از حافظ بشنوده زیاده از دو پهر شب گذشته بود که
خواب میسر شد بعد از حلقهٔ صباح چون کوفت شب داشته بود بخواب می بیند که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم از برای فقیر اجازت نامه نوشته اند چنانچه عادت مشائخ است که خلفای خود را می‌نویسند
و یکی از یاران حاجتمند من درین معامله است درین باشناسی گوئیا ظاهر گشته است که در امضای
این اجازت نامه نحوی از فتور است و تعیین وجه فتور بهدران وقت معلوم است آن یار که متصدی
این خدمت است بار دیگر گوئیا این اجازت نامه را در ملازمت آن سرور برده علیه و علی آله الصلوة
والتسلیمات و آن سرور در پشت آن اجازت نامه دیگر نوشته اند یا نویسانیده این تشخیص نشد
اما نسبت بآن سرور معلوم است و بعد از نوشتن مهر خود فرموده اند علیه و علی آله الصلوة والسلام
مضمون این اجازت نامه این است که در عوض اجازت نامهٔ دنیا اجازت نامهٔ آخرت داده اند و در
مقام شفاعت نصیب عنایت فرموده و کاغذ هم طولانی است و سطرهای بسیار نوشته اند من از آن
یار می پرسم که اجازت نامهٔ اول کدام است و ثانی که نوشته اند کدام و من در آن وقت می‌بینم که من با آن سرور
علیه و علی آله الصلوة والسلام در یکجا ایم در رنگ پسر با پدر زندگانی می‌نمائیم حضور آن سرور و اهل بیت
آن سرور علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات بر من غریب نیست و آن کاغذ را پیچیده بدست خود نهاده
و در رنگ فرزندان محرم داخل حرم شریف ایشان گشته ام کلانتر امهات مومنان مرا در حضور آن سرور
در بعضی خدمات باهتمام میفرمایند و میگویند که انتظار تو داشتم چنان و چنان باید کرد درین اثنا
افاقت رو می داد از خاطر رفت که وجه آن فتور چه بود معائنه میشد همان قدر که چشم وا میشد خصوصیات
آن واقعه از خاطر میرفت بخاطر شمایان مانده باشد که درین باب سخنی پیشتر هم مذکور میکردم که این
نسبت علیا عجب است که باندازهٔ خود ظهور نمیکند بخاطر میگذشت که ظهور آن ذخیره برای آخرت
بود و نعم البدل تیسیر آمد ازین واقعه تشفی آن ترددات حاصل گشت قرب قیامت است و وقت تراکم ظلمات
کدام نعمت به ازین نورانیت مگر حضرت مهدی باشد علیه الرضوان که بخلاف ظاهر تائید یافته ترویج آن نسبت نماید
شکراً للنعمة امروز طعام مما تشتهون فرموده ایم که بروحانیت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام
مجلس شادی سازند و فقیران نیز شاید از آن طعام تناول نمایند دیگر در مکتوبی نوشته ام که در بیان

روی داده بود که بار ثالث را بنوکری قبول نکردی بعد از زمانی ظاهر گشت که بمحض کرم آنرا نیز
قبول فرمودند و آثار قبول ظاهر گشت الله سبحانه الحمد لله والمنة علی ذلک وعلی جمیع النعماء درین ایام معارف
غریبه و علوم عجیبه و میرسد گویا آن ورق مرقوم گشته است و معامله هر یکی ظاهر شده فرزندان هم در معامله
عمر نزدیک شوند الخیر فیما صنع الله تعالی سکونیم و صبر نمائیم ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا
من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و هفتم در بیان سبب فتور در نسبت
رابطه والتذاذ در طاعات بخواجه محمد اشرف بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفهٔ شریفه
اخوی اعزی رسید حمدا لله سبحانه که بصحت و عافیت بوده اند پرسیده بودند که لم این چیست که چون در نسبت
رابطه فتور میرود در اتیان سائر طاعات التذاذی نمی یابد باید دانست که همان جهتی که سبب فتور رابطه گشته است مانع
التذاذ او ست گاه هست که سبب فتور قبض بود و گاه کدورتی طاری میگردد بواسطه ارتکاب زلات اگر چه
اندک بود و جبه اول مذموم نیست بلکه از لوازم سلوک طریقت است در عروج و هبوط در دوم تدارک بتوجه و
استغفار باید نمود تا بکرم الله سبحانه اثر آن مرتفع گردد و چون تمیز قبض و کدورت وقت
میطلبد بهر حال توبه و استغفار نافع است حضرت حق سبحانه و تعالی باستقامت زیاده والسلام
مکتوب صد و هشتم بملا طاهر خادم در بیان معاملاتی که باصل الاصل تعلق دارد و این معرفت بمعنی
منقول ست معاملاتیکه باصل الاصل تعلق دارد دو نوع است نوعی است که از انجا بصور مثالی
یا بامر آخر بیتیان معلوم گردد و این معاینه تا وقتی ست که سیر در مقاماتی ست که آنها را با عالم مناسبتی و یا
مشارکتی ست ولو بالوجه والاسم آن تا نهایت سیر مقام رضاست و شخصی را سیر فوق مقام رضا میسر
گردد از انجا هیچ معلوم وی نخواهد بود نه بصورت مثالی و نه بامر آخر این زمان آن عارف را علم بمحض
حصول مقامات فوق خواهد بود بی آنکه خبری از آنها معلوم وی گردد و درین مقامات اسم نبوت
و رسالت و امثال همان نیز مفقود است انکار دارم که حضرت حق سبحانه و تعالی فرداً فرداً داخله علم آنها را
نصیب گرداند و نهایت این سیر تا مرتبهٔ مخصوص ست که بر ارباب آن پوشیده نماند والسلام مکتوب
صد و نهم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله سبحانه در بیان آنکه ایجاد عالم در مرتبهٔ وهم است
اما بواسطه استقرار و تعلق ایجاد نفس امری گشته است و این مرتبه ورای مرتبهٔ علم خارج ست و بیان آنکه وهم
و حدت نفس امریست و هم کثرت و تحقیق آنکه فنای سالک با وجود ثبات و استقرار بچه معنی ست این مکتوب

بواسطهٔ حوادث ایام ناتمام مانده و مرتبهٔ وهم عبارت از مرتبه ایست که در آنجا نمود بی بود بود چنانچه صورت زید
مثلاً اگر در مرآت متوهم شود آنجا نمود بی بود است چه در مرآت اصلاً صورتی کائن نیست بیش از نمود وهمی
آنجا ثبوتی ندارد و بکشف صحیح و شهود صادق لایح گشته است که حضرت حق سبحانه وتعالی از کمال قدرت خود عالم را
درین مرتبه خلق فرموده است و بصنع کامل خویش نمود مخصص را بود بخشیده و در آن مرتبه هرچند نمود بی بود است اما چون
عالم در آن مرتبه مخلوق گشته است نمود با بود آمده است چه ایجاد او تعالی بمشیت بود و وجود است و چون نمود با بود آمد
نفس امری گشت و احکام و آثار صادقه بروی مترتب شد این مرتبهٔ وهم و این مرتبهٔ علم و مرتبهٔ خارج است و نیز مرتبهٔ وهم بیش از
مرتبهٔ علم شباهت و مناسبت بمرتبهٔ خارج دارد و ثبوت او شبیه به ثبوت خارجی است بخلاف ثبوت علمی که آنرا
وجود ذهنی گویند و طرف دیگر وجود خارجی است و ظهوری که در مرتبهٔ وهم است نیز شباهت تام بظهور خارجی دارد بخلاف
مرتبهٔ علم که آنجا بطون و کمون است گویا در مرتبهٔ وهم ظلی از مرتبهٔ خارج انداخته ایجاد عالم در آنجا فرموده است
و بظل وجود خارجی عالم را در مرتبهٔ ظل خارج موجود ساخته پس در نفس خارج جز یک ذات احدیت جل سلطانه
هیچ چیز موجود نباشد و در ظل خارج بوجود ظلی عالم با این تعداد و کثرت ایجاد خداوندی جل سلطانه
موجود بود در خارج نفس امر وحدت است و در ظل خارج نفس امر کثرت چنانچه در علم نیز نفس امر کثرت است
پس هم وحدت نفس امری باشد و هم کثرت هر کدام را اعتبار علیحده باشد و لا محذور فیه چنانچه
آنجا که وجود عالم را ظلی است سائر صفات آن از حیات و علم و قدرت و غیرها نیز در وی ظلال صفات
واجبی است جل سلطانه بلکه نفس امر که در ثبوت عالم اثبات نموده می آید نیز ظل نفس امر مرتبهٔ خارج است سعـ
بنیاد وجود از خانه خیری نخست ٭ تو دادی همه چیز و من چیز نیست ٭ قال الله تعالی وتقدس
الم تر الی ربک کیف مد الظل ٭ سؤال تو در رسائل خود نوشته که ظل هرچه دارد از اصل است
و در ظل بیش از امانت داری اصل هنری پیدا نیست اگر سالک مستعد بحکم ظلیت هرچه دارد از خیر و کمال
که وجود و کمالات توابع وجود بود به اصل خود بدهد و خود را از جمیع کمالات خالی یابد ناچار بفنا و نیستی
متحقق گردد و نامی و نشانی از وی نماند حاصل این کلام چیست و کمالات را باصل دادن بچه معنی است و
با وجود ثبوت و استقرار سالک فنا و نیستی بکدام اعتبار است جواب این فنا در رنگ آنست که
شخصی جامها عاریت پوشیده باشد و داند که این جامها از وی نیست از دیگری است که بعاریت پوشیده است
و چون این دید غالب آید و استیلای تمام پیدا کند تواند که با وجود ملتبس بودن بجامها این جامها را درست بصاحب جامه بدهد

وخود را برهنه و عریان یابد بحدیکه از همنشینان از برهنگی خود انفعال بکشد و خود را از حیا در زاویه بگیرد و چون
وجود سالک در مرتبهٔ توهم و تخیل مخلوق گشته است فنای تخیلی نیز او را کافی است چه استیلای این تخیل او را
به تیقن قلبی میرساند و ذوقی و وجدانی میگرداند و آنچه مقصود از فنا و نیستی است بوجه وفی رو میدهد چه مقصود از فنا
زوال گرفتاری ظل است و حصول گرفتاری باصل چون رجوع ظل باصل یقینی گشت و وجدانی
و ذوقی آمد ناچار گرفتاری بظل زائل گشت و گرفتاری اصل بجای آن نشست و اگر این تخیل بحصول
نمی پیوست دولت زوال گرفتاری ظل میسر نمیگشت بلکه مدار سلوک این راه بر توهم و تخیل است
احوال و مواجید که معانی خزینهٔ این راه است بوهم مدرک میگردد و تجلیات و تلوینات سالکان در مرآت
خیال شهودی میشود ولولا الوهم لقصر تفهمه ولولا الخیال لستر الحال درین راه هیچ چیز نافع تر از وهم و خیال
یافته نشد و اکثر ادراک و انکشاف شان مطابق واقع برآمده وهم است که پنجاه هزار ساله راه را که در میان
عبد و رب است بکرم خداوندی در اندک مدت قطع مینماید و بدرجات وصول میرساند و خیال است که
دقائق و اسرار غیب الغیب را در مرآت خود منکشف میسازد و سالک مستعد را مطلع میگرداند از شرافت
وهم که حضرت حق سبحانه و تعالی عالم را در آن مرتبه اختیار فرموده است و آنرا محل ظهور کمالات خود ساخته
و از بزرگی خیال است که حضرت واجب الوجود آنرا نمونهٔ عالم مثال گردانیده است که او وسیع جمیع عوالم است
حتی که در مرتبهٔ وجوب را جل شانه نیز صورتی در آن عالم گفته اند و حکم کرده که حق را جل سبحانه مثل نیست اما
مثال است وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی صور احکام وجوبیه است که عارف آنرا در مرآت خیال خود احساس نماید
و بذوق دریافت آن نمارق منیر آید سوال از تحقیق سابق واضح گشت که فنا و نیستی باعتبار تخیل است اگرچه
به تیقن قلبی رساند و وجدانی و ذوقی سازد و احکام صادقه بر وی مترتب شوند نه باعتبار تحقق و خود نفوذ
و در بعض رسائل نوشته که این فنا باعتبار وجود است و زوال عین و اثر است حقیقت این معامله چیست جواب
چون رجوع وجود ظل باصل بیقین پیوست و وجدانی و ذوقی گشت ناچار حکم بزوال وجود نیز کرده آید و ارتفاع عین و
اثر گفته شد سوال این حکم بفنای وجودی با وجود ثبوت و استقرار فانی صادق است یا کاذب مکتوب صد و
و هم نیز بحضرت مخدوم زاده محمد معصوم سلمه الله تعالی در بیان آنکه معاملهٔ عارف بجائی میرسد که صورت هیچ معلومی
در وی حصول نمیکند آن زمان هر ذره از ذرات در اشارات الهی است مطلوب بیان آنکه حب این عارف متعلق بمحبت حق است
سبحانه و بعض او بعض او تعالی و محبتین متعلقهٔ ایشان و آل و اصحاب آن سرور را بآن سرور نیز همین نسبت است

علیه و علیهم الصلوٰة والسلام این معارف نقل معنی یافته چون عارف مقامات ظل را طی کرده معامله
با مثل رسانید این زمان علم وی که باشیا تعلق خواهد کرد از قید ظلیت مبرا خواهد بود یعنی اشیا معلوم وی
بوجهی که هیچ از آنها در وی حصول نکنند زیرا که هرچه شی در وی حاصل خواهد شد ظل و صورت آن شی خواهد بود
نه عین الشی کما قیل فی تعریف العلم هو حصول صورة الشی فی العقل ولا شک ان الصورة الحاصلة
من الشی فی العقل شبح ومثال لذلک الشی لا عینه کما یشهد به الکشف الصریح لولا الالهام الصحیح
این زمان عارف را بحق سبحانه هیچ نسبتی سوای نسبت صانعیت و مصنوعیت اثبات نخواهد کرد از ظلیت
و عینیت و مرآتیت تحاشی خواهد نمود این معامله مربوط بکمالات ذاتیه است چه ذات را سبحانه از
عالم غنای ذاتی است ان الله لغنی عن العالمین بخلاف مراتب بعضی اسما و صفات که آنجا این
نسبت متصور است پس تا زمانیکه ازین مقامات نگذرد و باصل الاصل نرسد ازین نسبت بی نصیب است
درین مقام عارف را هر ذره از ذرات شاهراهی گردد بجناب قدس خداوندی جل شانه بخلاف در علم
حصولی که در آن صورت عالم هر شی را بجانب خود کشد خود مرآت جمیع اشیا گردد کذلک و همچنین صورت
ظلیت و مرآتیت هر شی صاحب آن عالم را بسوی خود کشد و نظر بصیرت او را بیرون خود نگذارد و چون
بفضل الله سبحانه از قید حصول ظلیت وارهید هر ذره از ذرات موجودات چه عرض چه جوهر چه آفاق
و چه انفس او را دروازهٔ غیب الغیب گردد باید دانست که چنانچه سابقاً آن شخص مرآت جمیع اشیا بوده
هرچه میکرد برای خود میکرد و هرچه از وی صدور مییافت ناچار راجع بهمان شخص میگشت خواه نیت میکرد
یا نه الحال چون مرآت خود را از آئینه داری باز گردانیده و از تقید ظل باز مانده و شغل ذاتی گشته که هرچه
در وی قید نماند و بیرون خود انداز دپس ناچار هرچه خواهد کرد برای خود نخواهد کرد بلکه برای حق خواهد کرد نیت
کند یا نه نیت درو محتمل است نه در تیقن این زمان حب این عارف بحب او تعالی کشد و بغض او بغض او
سبحانه و همچنین تعظیم و توقیر وی تعظیم و توقیر حق است سبحانه و اهانت و سوء ادب وی منجر به اهانت و
سوء ادب او تعالی همین نسبت بوده اصحاب آن سرور را بآن سرور علیه و علیهم الصلوٰة والتحیات علی
تفاوت درجاتهم که حب و بغض ایشان منجر بحب و بغض آن سرور است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
که فرموده علیه السلام من احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم و نیز همین نسبت است اهل بیت پیغمبر را
بآن سرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام اظهر این نسبت در حضرت مرتضی و فاطمة الزهراء و حسنین رضی الله عنهم

تعالی عنهم اجمعین است و در تبعیهٔ ائمهٔ اثنی عشر نیز سرایت آن مشهود میگردد و در ماورای آنها این نسبت مخصوص نمیشود

والسلام **مکتوب صد و یازدهم** بشیخ نور محمد تهاری در بعضی اسرار غریبه مقام قاب قوسین
او ادنی و سرّ آنکه عارف کامل شمال خود را در نمی یابد این معارف نیز منقول معنی است معاملهٔ قاب قوسین
در ظاهر رنگے از مظهر پیداست که ذهاب و عین و اثر از سالک بحصول نه پیوسته بخلاف معاملهٔ
او ادنی که آنجا هیچ حکمی و اثری از مظهر نماند پس درین مرتبهٔ ثانیه ناچار مظهر امری باشد و استفاده از
مرتبهٔ وجوب آن خلعتی است خاص که عارف را بعد از تمامی معامله از مرتبهٔ اصل عنایت فرموده اند
و تعبیر از آن بافاضهٔ صورت نیز توان کرد این سری است بس غامض شاید تفصیل آن در
موضع دیگر ان شاء الله سبحانه ثبت یابد پس مظهر درین معامله امری بود که بوی از عدم آنجا راه نباشد
و شائبهٔ امکان را آنجا بار نبود پس اگر انفعالی در آن مرتبه اثبات نمایم از خود بخود بود نه از غیر که نشانی
از غیر نمانده است ؎ و لوجهه من وجهه قمر و لعینه من عینه کحل هر چند انفعالیکه در مرتبهٔ قاب قوسین
اثبات نموده آید نیز حق است و ظهوریکه در آن مرتبه بود ظهور اصل ابالی شائبهٔ ظلیت نیست و شایان
آن مرتبهٔ علیا نه انفعالی که شایان آن مرتبهٔ مقدسه باشد آنست که بوی از ظلیت بدو در راه نیافته باشد
و غیری را هیچ وجه در میان مدخلی نبود زیرا که غیر از لوث عدم خالی نیست و از نقص امکان بیرون
نیامده اگر انفعالات مراتب ظلال چنان بود گنجایش دارد باید دانست که درین معاملهٔ او ادنی که
شمهٔ ذکر یافت عارف کامل شمال خود را نمی یابد سرّش آنست که شمال او حکم یمین گرفته زیرا که شمال از
مقتضیات عدم بوده فلما زالت احکام العدم فما بقی الا الوجود الصرف و لیس ثمه شمال بل
کلتا یدیه یمین فافهم و لا تقع فی الزندقة و چون اسرار خاصه و معارف
غریبه را در یافتی بشنو قال الله سبحانه ثم دنی فتدلی بدانکه تحقیق این دنو بعد از تحقیق باسرار او ادنی
است که بالا ذکر یافته است زیرا که تا حکمی و اثری از عارف باقی است و از لوث عدم سر انگشته او را
لیاقت این دنو نیست بعد از تحقیق این دنو تدلی است که رو بنزول دارد و چون تدلی متحقق گردد
و عارف بتخلق آید این زمان صورت قوسین ظاهر گردد هر چند از قوسین اول اثری و حکمی نمانده است
لیکن چون دیر ابتدائی مشرف میسازند صورت قوسین درین وقت متوهم میگردد پس بعد از تدلی فکان قاب
باین اعتبار فرمود که این وقت صورت قوسین ثابت است حقیقت آن او ادنی بل ادنی اذا ما بقی

من القوس الثانی هنالک اتحد ولا حکم لاد قوسین ههنا حقیقه وهذه المعارف من اسرار الله سبحانه یظهرها علی اخص الخواص من عباده والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی اله الصلوة والبرکات العلی مکتوب صد و دوازدهم بشریعت پناهی قاضی سلمی در بیان آنکه صفات حقیقیه او تعالی نه عین ذات اند و نه غیر ذات سبحانه الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی علمای اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم در صفات ثمانیه حقیقیه واجب الوجود تعالی چه بلا زیبا گفته اند که لا هو ولا غیره این معرفت ورای طور عقل ست که بنور فراست و برکت متابعت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات دریافته اند عقلا ازین عبارت ارتفاع نقیضین می فهمند ندانسته ست که در حصول تناقض اتحاد مکانی و زمانی شرط ست و چون در آنحضرت جل سلطانه مکان و زمان گنجایش ندارد تناقض چگونه متصور گردد و بعضی علما در دفع تناقض در لفظ غیر تصرف کرده اند و از غیر معنی خاص خواسته هیچ در کار نیست بلکه نظر کشفی منع این تخصیص مینماید و نفی غیریت بهر معنی که باشد اثبات میکند میبابیم که صفات واجبی جل شانه چنانچه عین ذات قدس او تعالی نیند که زائد اند غیر ذات و سبحانه هم نیستند اگرچه زائد اند تعالت و تقدست و نسبت اثنینیت پیدا کرده اینجا آن قضیه مقرره ارباب معقول که الاثنان متغائران تخلف کرده است و نقض اصول شان نموده و آنکه گفته شد که ورای طور عقل ست بآن معنی ست که عقل بآن حکم نمیکند و از ادراک آن قاصرست و آنکه عقل بر خلاف آن حکم میکند چنانچه بر خلاف آن حکم نماید که آنرا قصور میکرد است بلکه از حیطه ادراک او بیرون ست حکم باثبات و نفی آن چه صورت بندد ربنا اتنا من لدنک رحمة وهیء لنا من امرنا رشدا مکتوب صد و سیزدهم بملا سلطان سرهندی در بیان آنکه صفات او تعالی بحیات و علم و سائر کمالات متصف اند و در تحقیق معنی قیام صفات بذات جل سلطانه صفات واجب الوجود جل سلطانه که قیامی بذات و دارند تعالی و تقدس مثل الحیوة والقدرة والعلم وغیرها بکمال تقدس منزه هیچ نسبتی بصفات ممکن ندارند که صفات ممکن اعراض اند که قیامی بجواهر دارند و صفات واجبی جل سلطانه مقوم جواهر اند که قیام جواهر بآنهاست ایضا صفات ممکن حکم میت دارند و جماد محض اند و از حیوت و علم غیر یابی نصیب این قدر هست که ممکن بتوسط شان حی عالم قادر میگردد اما آنها بانفسها حی عالم نیستند بخلاف صفات مقدسه واجب الوجود تعالی و تقدس که در نظر کشفی این حقیر

اشیا نیز در رنگ موصوف خود سبحانه حی و عالم اند و تفصیل کمالات مندرجه خود دانا و مشغوف لیکن
علم شان از قبیل علم حضوری مفهوم میگردد نه از عالم علم حصولی و همچنین هر صفتی و شانی که در مرتبهٔ وجوب
تعالی و تقدس اثبات نموده می آید به ثبوت حیات و علم مکشوف میگردند و نور صرف بنظر می در آیند گویا
این نور همگی حیوة ست و همگی علم و انکشاف این دو صفت کمال در آنجا بیش هویداست بخلاف صفات
دیگر از قدرت و ارادت و غیرها که باین وضوح آنجا مکشوف نمیگردند بلی انچه درکار ست و در آن موطن
انکشاف کمالات ست که بصفت علم تعلق دارد و چون علم تابع حیوة ست از صفت حیوة هم
چاره نبود و قدرت و ارادت نیز در مراد مربوط ست از سمع و بصر بعلم اکتفا توان نمود و مقصود از کلام
افاده ست و تکوین برای مکونات ست مع ذلک هر صفت چون جامع ست اجمالا این کمال در وی کاین ست
لا ظهوریت لو لم تنظهر گفته نشود که این بیان لازم آید قیام معنی بمعنی چه صفات هرگاه حی و عالم باشند از
قیام حیات و علم بآنها چاره نبود گوییم که هر دو قائم بذات حق سبحانه و تعالی یکی باصالت و دیگری بتبعیت چنانچه
علمای محققین بقای اعراض گفته اند که عرض و بقاء عرض هر دو قائم بمحل عرض اند و تحقیق این مبحث آنست که
صفات واجبی جل سلطانه بذات اقدس تعالی نه در رنگ قیام عرض ست بجوهر کلا بلکه شبیه قیام مصنوع ست
بصانع صانع قیوم مصنوع ست هر چند آنجا اتصاف ست و اینجا اتصاف آنا بلکه آن قیام در رنگ قیام
شئی ست بذات خود اینقدر فرق ست که آنجا زیادتی ثابت ست و اینجا زیادتی متصور نیست اما آن زیادتی
بحد غیریت نرسانده ست لا غیر فرموده اند پس هر جا تغایر اعتباری ثابت شده و قیام متحقق گشت و
حصول اتصاف اینجا اتصاف انسان ست بانسانیت و اتصاف جوهر ست بجوهریت بلکه گوییم در آن موطن که
ذات اقدس و صفات حقیقیه مقدسانند که بحضرت ذات قدیم اند هیچ ملاحظه صفت و اتصاف آنجا کائن نیست نه
حضرت ذات ملاحظه موصوفیت ست و نه در صفات مقدسه ملحوظ صفاتی ست هرگاه وجود و وجوب وجود را
دران حضرت گنجایش نبود صفت و اتصاف را چه مجال باشد که فرع وجود اند در آن موطن مقدس غیر از نور هیچ چیز را
گنجایش نیست فافهم همچون اگر حیوة ست نور ست اگر علم ست نور علی نور اما انعکاس این نور اقدس همچون آنکه ظهور
در مرتبهٔ ثانی بی تغیر و انتقال اثبات نموده آید هر آئینه قابل مظهریت را ناگزیر از وجود خبری گریز نخواهد بود و هند تعین اول تحقق
تعین وجود آمده ست سائر تعینات تابع اند مرین تعین اول را بر خیال اطلاق لفظ تعین اینجا بمقتضای علوم این فقیر
گنجایش ندارد اما چون در قوم این لفظ متعارف گشته ست هم اطلاق آن مسامحه نمایم ربنا اتمم لنا نورنا

فاغفر لنا انک علی کل شیء قدیر ۞ مکتوب صد و چهارم در تحقیق صفات واجبی تعالت و کیفیت
تعلق علم او تعالی بکمالات خویش و در میان آنکه معنی را از قیام بعین چاره نبود اما اثبات محل او را
هیچ در کار نیست و بیان تعین وجودی و مبادی تعینات انبیاء و متبوعین انبیاء و تابعین و ملائکه کرام علی الانبیاء
وعلیهم الصلوة والسلام و مبادی تعینات اولیاء و عوام مومنین و کفار و موجودات ثبات اخری که
صفات حقیقیه که در مرتبهٔ حضرت ذات او تعالی اثبات مینمائیم هیچ تعینی ازین اثبات درآن حضرت
جل سلطانه تنزلے پیدا نمیگردد و مرتبهٔ دیگر ورای مرتبهٔ اولی ثابت نمیشود بوجهے از وجوه
انفکاک شان صورت نمیبندد و تا مرتبهٔ ثانی متحقق نشود و انفکاکے بوجهی از وجوه حاصل نگردد
تعین و تنزل صورت نه بندد حضرت ذات تعالی و صفات حقیقیه او سبحانه گویا در یک مرتبه کائن اند
باوجود زیادتی گویا عین ذات اند تعالی و تقدس و هرچند این صفات مقدسه تفصیل کمالات
مندرجهٔ حضرت ذات اند سبحانه اما حکم شان از حکم سائر اجمال و تفصیل علیحده است چه اجمال
در مرتبه ایست که تفصیل دران مرتبه کائن نیست بلکه مرتبهٔ تفصیل دون مرتبهٔ اجمال ست و
در انحضرت جل سلطانه این معنی مفقود ست و تفصیل در عین مرتبهٔ اجمال ست و این معرفت
ورای طور عقل ست که نظر کشفی بآن متهدی گشته ست و علم واجبی جل سلطانه دران مرتبه که باین صفات
متعلق گشته ست در رنگ علم بذات خود و علم بکمالات مندرجهٔ ذاتیهٔ خود علم حضوری ست فانها
باوجود زیادتی گویا عین عالم اند و حضور شان در رنگ حضور نفس عالم ست از کمال اتحاد شان بحضرت
ذات تعالی که جمع غفیر از صوفیه صفات را عین ذات گفته اند تعالی و انکار زیادتی صفات نموده اند
و منع لاهو کرده اثبات لاغیره فرموده و کمال آنست که باوجود تصدیق لاهو اثبات لاغیره
نموده آید یا باوجود زیادتی سلب غیریت کرده شود این کمال موافق مذاق علوم انبیاء ست علیهم الصلوة
والتسلیمات و مطابق رای صائبهٔ فرقهٔ ناجیهٔ اهل سنت و جماعت شکر الله سعیهم باید دانست که انکشافات ذات تعالی
دران مرتبه که بحضرت ذات تعالی و صفات مقدسهٔ او سبحانه تعلق دارد از قبیل علم حضوری ست
چه صفات مقدسه را نیز حکم حضرت ذات است تعالی و تقدس چنانکه گذشت و آنکه گفتیم که از قبیل علم
حضوری ست زیرا که علم حضوری عبارت از حضور نفس عالم ست و چون صفات نفس عالم نیستند باید که
علم آنها علم حضوری نباشد اما چون صورتی از آنها منتزع نمیگردد و حضور نفس شان کائن ست از

قبیل علم حضوری بود و آنکه شان که بصفت علم تعلق دارد از قبیل علم حصولی ست و آنکه گفتیم که از قبیل
علم حصولی ست زیرا که علم حصولی عبارت از صورت حاصله است از معلوم در عالم و درین فقیر محقق
و منکشوف گشته است که صورت هیچ معلومی در علم واجبی جل شانه منتقش نیست و علم او تعالی محل
هیچ صورت معلومه نه و کیفیت حصول صورت در ذات عالم تعالی بالکلیه علم او را تعلقی ست به معلوم و
انکشافی ست بآن بی آنکه صورتی از معلوم در علم ثابت شود و خانهٔ علم از جمیع نقوش صور علمیه خالی و
مصفاست مع ذلک لا یعزب عن علمه مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء انقدر مکشوف میگردد که چون
علم او تعالی بمعلومی تعلق میگیرد ازین تعلق صورتی از معلوم منتزع میگردد و قیامی بآن علم پیدا میکند
بی آنکه حلولی و حصولی در علم پیدا کند چون از تعلق علم صورتی از معلوم منتزع میگردد و قیامی بعلم بلکه
بعالم پیدا میکند راست آید که از قبیل علم حصولی بود و چون صفت علم تعلق بکمالات مندرجهٔ ذاتیه
او تعالی پیدا میکند ناچار از ان کمالات باین تعلق صورتهای علمیه منتزع خواهد شد و قیامی بعلم پیدا
خواهد کرد اگرچه حلولی و حصولی از آنها در علم ثابت نباشد سوال این صور علمیه را قیامی بصفت علم
پیدا کردی یا بمعلوم نشد که محل ثبوت این صور کدام است معنی را چنانچه از قیام بمعین چاره نیست از
محلیه معین نیز او را چاره نبود جواب بلی معنی را از قیام بمعین چاره نیست اما اثبات محل او را هیچ در کار
نیست مقصود از اثبات محل از برای معنی اثبات قیام اوست بآن امر زائد بر قیام هر گاه در جواهر مجرده ممکن که
کالظلال اند مر آن صور علمیه را و آن صور مبادی تعینات این جواهر اند گفته باشند که انها را هیچ محلی و مکانی
ثابت نیست بلکه هیچ در کار نیست اگر اصول این جواهر مجرده را محل نباشد چه گنجایش تعجب است این صور
علمیه را در رنگ اعراض تصور نمائی که قیام معتبر دارند و بقیاس اعراض در اثبات محل شان در نمانی که
این صور علمیه اصول بلکه مبادی تعینات جواهر اند که قیام اعراض بآنهاست به اعراض چه رسید
بلکه در اعراض هم گوییم که مقصود از اثبات محل از برای آنها اثبات قیام آنهاست به محل نه آنکه محل
باستقلال مقصود باشد تحقیق آنست که این صور علمیه در مرتبهٔ وجوب کائن اند که محل و مکان آنجا گنجایش نیست
بغیر از قیام آنجا متصور نه صفات حقیقیهٔ واجب الوجود تعالی که بحضرت ذات قدس قیام دارند هیچ
ساقیه و محلیت آنجا کائن نیست ثبوت ذهنی و خارجی که گفته اند در مرتبهٔ امکان تقسیم یافته است
زیرا که در آن حضرت نه خارج را گنجایش ست نه علم را هر گاه وجود را در آنحضرت جل سلطانه بار نباشد

وجود ذهنی وخارجی را که اقسام وجود اند آنجا چه مجال بود و ظرفیت علم و خارج آنجا مر وجود را چه گنجایش
باشد پس این صور علمیه ثابت باشند و قائم بصفت علم بوند و هیچ ثبوت علمی و خارجی در اینها متحقق نشود
بلکه وجود علمی و خارجی عار شان بود که از صفات امکان وسمات حدوث ست فان کل ممکن حادث عندهم
و در مرتبهٔ وجوب وجود چند وجوه ثابت گشته است اما ظرفیت خارج و علم مر آن وجود را پیدا نشده
که ظرفیت و مظروفیت را آنجا مجال نیست نیک استماع نمائی صورت معلوم عبارت از نقش
علم ست حصول آن و حلول او در علم هیچ معنی باشد متاخران صوفیه علیه گفته اند که صور علمیه که عبارت از
اعیان ثابته اند وحقائق ممکنات اند ثبوت شان در خانهٔ علم ست و بس و در خارج علم بوئے
از وجود بایشان نرسیده است لیکن عکوس آن صور علمیه چون در مرآت ظاهر وجود که جز او در خارج
موجودی نیست افتاده است متوهم میگردد که آن صور در خارج موجود اند برنگ صورتے که چون
در مرآت منعکس میگردد متوهم میشود که آن صورت در مرآت ست فیا لیت شعری ما مراد هولاء
الکبراء وما معنی حصول الصور فی العلم فما الصور فی الشاهد الا نقش العلم وفی الغائب علمه تعالی ازلی
قدیم بسیط وحدانی تعلق بمعلومات متکثرة حصلت من تعلقه صور متعددة متمیزة لثبات العلم
من غیر ان یثبت حصولها وحلولها فی ذلک العلم الازلی کیف تحل الصور المتعددة فیه وهو
یستلزم التبعض والانقسام المخل وفرض شیء فیه غیر شیء وهو یوجب الترکیب المنافی للقدم والازلیة
عجب معامله است ارباب معقول صورت حاصله معلوم را در ذهن اثبات کرده اند و حلول آن را در
ذهن دانسته نه در علم چه آن صورت نزد شان عین علم ست نه حال در علم و متبادر از عبارت
صوفیه متاخرین حصول آن صورت ست در علم که آنرا باطن وجود گویند وهو سبحانه اعلم باید دانست
که این صور علمیه که از تعلق صفت بکمالات مندرجه ذاتیه او تعالی ثابت گشته اند بنظر کشفی لاحق
میگردد که ایشان را حیات و علم ثابت ست و انکشافیکه مناسب علم حضوری بود ایشان را نسبت
بکمالاتے که در آنها مندرج ست کائن چنانچه تحقیق این مبحث در مکتوبی بتفصیل بیان نموده است اگر از
غرابت این معرفت خفائی بماند واحتیاجی افتد آنجا رجوع باید کرد و چون از بیان سابق واضح گشت که
ذات اقدس او تعالی وصفات مقدسهٔ او سبحانه در یک مرتبه کائن اند و ثبوت یا دتی صفات هیچ تعینی و تنزلے
در آنحضرت جل سلطانه پیدا نشده است بدانکه این مرتبهٔ مقدسه را که حضرت ذات مع الصفات ست

تعالی در مرتبهٔ ثانیه ظهور نیست اول بیشائبهٔ تغیر و تبدل و آن نزد این حقیر از روی کشف و شهود هر آئینه
حضرت وجود ست که خیر محض و کمال صرف ست و قابلیت ظهور جمیع کمالات دارد بطریق ظلیت
و غیر وجود را این دولت میسر نشده است لهٰذا اگر علمی بآن مرتبهٔ مقدسه متعلق شود و انتزاع کمالات
او نماید چنانکه گذشت هر آئینه اول چیزیکه از آنحضرت جل شانه منتزع گردد حضرت وجود خواهد بود و
کمالات دیگر توابع او خواهند بود از نیجاست که جم غفیر از صوفیه و غیر ایشان وجود را عین ذات سبحانه تصور
کرده اند و تعین وجود را لاتعین انگاشته و ثبوت این تعین نسبت بما ورای علم و خارج ست چنانچه تحقیق این معنی
در مواضع کثیره بیان یافته است این حضرت وجود بطریق ظلیت جامع جمیع کمالات ذاتیه و صفاتیه
است اجمالاً و این مرتبهٔ جامع اجمالیه را تفصیل ست که توان گفت که تعین ثانی ست اول چیزی که در مرتبهٔ
تفصیل ثبوتی پیدا کرد صفت الحیٰوة ست که ام جمیع صفات ست و این صفت حیٰوة
گوئیا ظل آن صفت حیٰوة ست که در مرتبهٔ حضرت ذات ست تعالی هر آئینه لا غیره در حق او
ثابت نبود و او بداغ غیریت متسم باشد و بعد از صفت الحیٰوة صفت العلم بطریق ظلیت چنانچه
در صفت الحیٰوة گذشت کائن ست و این صفت جامع جمیع صفات ست و صفت القدرت
و الارادت و غیرها با وجود استقلال گوئیا اجزای او یند زیرا که این صفت را بحضرت ذات تعالی
و تقدس نوعی از اتحاد ست و غیر او را نیست چه در صورت علم حضوری اتحاد علم و عالم و معلوم ست
و قدرت هرگز بقادر و مقدور متحد نه گشته است و در ارادت و تخصیص احد المقدورین ست نیز
این اتحاد کائن نیست علی هذا القیاس نزد این حقیر مبدأ تعین حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوٰة
والسلام بالاصالت تعین اول ست که تعین وجود ست و مرکز این تعین که اشرف اجزای اوست
بالاصالت مبدأ تعین حضرت خاتم الرسل ست علیه و علیهم الصلوٰة والتسلیمات چنانچه در مکتوبی
تحقیق این بحث بتفصیل ذکر یافته است چون ولایت حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام
ولایت اسرافیلی ست علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام هر آئینه مبدأ تعین حضرت اسرافیل نیز همین
تعین وجودی باشد علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام مبدأ تعین هر پیغمبری و هر رسولی بالاصالت حصه ایست
از حصص این تعین اول وجودی از امتان نیز اگر کسی را ببرکت متابعت انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات
درین تعین اول وجودی نصیبی باشد و حصه بالطفیل از حصص نقطهٔ آن تعین مبدأ تعین آنکس تبعی و مجوز ست بلکه

واقع تا درین تعین مبداء تعین پیدا نشود وصول بحضرت ذات تعالی بالاصالت گنجایش ندارد
ملائکه علیین را که مقربان حضرت اند علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات نیز مبادی تعینات درین
تعین وجودی ست که وصول بحضرت ذات تعالی مربوط بآنست باید دانست که این حصص تعینیه
که در مرتبه تفصیل تعین وجودی پیدا گشته است هر چند حصه ایست از حصص آن تعین وجودی اما چون
جامعیت دارد گویا در رنگ نفس وجود جامع جمیع حصص آن تعین ست آنرا هم اجمال ست و هم
تفصیل اجمال حکم مرکز دائره دارد و تفصیل حکم محیط پس مرکز این تعین علمی که اجمال ست گاه ظل مرکز
آن تعین اول وجودی ست باین علاقه جمعی تعین کرده اند که مبداء تعین حضرت خاتم الرسل علی نبینا
و علیهم الصلوات والتسلیمات اجمال حضرت علم ست لا بلکه این اجمال ظل مبداء تعین او ست علیه و علی
آله الصلوة والسلام که مرکز تعین اول وجودیست کما مر و نیز این اجمال علم را تعین اول گفته اند
مرتبه فوق را لا تعین انگاشته در حین حضرت وجود که اشتمال بر عین وجود است بالتعین منسوب ست
چنانکه گذشت پوشیده نماند که تعین اول هر چند حصص مندرجه آن مبادی تعینات انبیاء کرام
و ملائکه علیین عظام ست علیهم الصلوات والتسلیمات اما درین مرتبه چون اجمال کائن ست مبادی
هر کدام علیحده بتفصیل معلوم نمیگردد و مسمی باسمی کرده نمیشود و چون تفصیل یافت مبادی
هر کدام متمیز گشت و نام علیحده یافت مثلاً یک حصه آن تعین اول وجودی اسم الحیوة ست
و حصه دیگر اسم العلم ست علی هذا القیاس و تشخیص میگردد که اسم الحیوة باعتبار حیات حقیقیه که
مبداء تعین ملائکه علیین عظام ست علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و نیز حضرت روح الله را
که مناسبت بملاء اعلی دارد این مقام نصیب ست علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و حضرت
مهدی علیه الرضوان چون مناسبت خاص بحضرت روح الله دارد و ازین مقام نصیب وافر ست
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام باید دانست که هر کدام از صفات ثمانیه که در مرتبه تعین ثانی تفصیل
یافته است مبداء ست مر هر یک پیغمبر بزرگ مقتدا را چنانچه علم مثلاً مبداء تعین خاتم الرسل ست علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات و قدرت مبداء تعین حضرت عیسی ست علی نبینا و علیه الصلوات والتسلیمات و تکوین
مبداء تعین حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و جزئیات این اسماء کلیه مقدسه مبادی تعینات سائر انبیا ست
علیهم الصلوات والتسلیمات هر فردی ازین بزرگواران که مناسبت باسمی خاص دارد از و بنصیب خاص مخصوص ست

ایشان را مناسبت ست جزئیات آن اسم مبادی تعینات شان ست و اولیائی که بقدم پیغمبری
از پیغامبران مقتدا کائن اند علیهم الصلوة والتسلیمات مبادی تعینات شان جزئیات اند مر جزئیات
آن اسم را که مبدأ تعین آن پیغامبر است علیه الصلوة والسلام و همچنین تعینات سائر مومنان جزئیات
اند مر جزئیات آن اسم را که مبدأ تعین پیغمبری ست که اینها بر قدم او یند علیه الصلوة والسلام و مبادی
تعینات کفار با اسم المضل تعلق دارند و از این مبادی مذکوره علاحده اند و چون مبادی تعینات
ممکنات معلوم گشت بدانکه تمامی دائره وجوب بر منتهای این تعینات ست از گذشت آن
شروع در دائره ممکنات ست و حضرت حق سبحانه و تعالی خواست که از کمال کرم و احسان خود
فیوض و انعامات خود را بدیگران عطا فرماید و گنج بخششی نماید خلق را آفرید و از کمالات وجود و توابع وجود
بایشان بخشید بی آنکه از انجا چیزی جدا شود و اینجا ملحق گردد که آن از سمات نقص ست تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا مقصود از خلق افاده انعام و احسان ست بایشان نه تکمیل و تتمیم کمالات
اسمائی و صفاتی بتوسل شان حاشا و کلا و صفات فی حد ذاتها کامل اند هیچ احتیاجی بظهور
مظهر ندارند در آن حضرت جل شانه همه کمال بالفعل حاصل ست بالقوه نیست که حصول آن مربوط
بامری بود دیگر شهود و مشاهده ست که در آن حضرت جل شانه از خود بخود ست و اگر علم و معلوم ست
همه خود عالم و خود معلوم ست همچنین در خود متکلم ست و خود سامع جمیع کمالات آنجا مفصل و متمیز اند
لیکن بعنوان بیچونی که چون را بیچون راه نیست خلق چه باشد که مرآت کمالات او سبحانه گردد
در کدام آئینه در آید او و عالم چه بود که تفصیل آن اجمال نماید و آن حضرت جل شانه در عین اجمال
تفصیل ست و در عین ضیق وسعت و چون تفصیل و وسعت اینجا بیچونی ست متوهم میگردد که اجمال را
تفصیل در کار ست که بخلق عالم مربوط ست و تکمیل آن اجمال باین تفصیل ست و حق آنست که آنجا همه
اجمال ست و همه تفصیل کما هو الله واسع علیم باید دانست که خلق این عالم در مرتبه واقع شده ست
که آنرا هیچ مزاحمتی و مدافعتی بآن مرتبه مقدسه نیست وجود واجب الوجود هرچند مقتضی تحدید وجود
آخر ست اما آن قاعده اینجا مفقود ست که وجود عالم هیچ تحدیدی و نهایتی بآن وجود اقدس پیدا
نکرده است و هیچ نسبتی و جهتی اثبات ننموده صورتیکه در مرآت متوهم میگردد ثبوت در مرتبه کائن
است این ثبوت را هیچ مزاحمتی و مدافعتی به ثبوت زید که اصل آن صورت ست حاصل نیست ثبوت صورت

ہیچ تحدیدی و نہایتی در ثبوت اصل خود پیدا نکردہ و ہیچ نسبتے و جہتے حاصل نمودہ وجود عالم در رنگ وجود آن صورتست کہ در مرتبہ وہم کائن ست کہ ہیچ مزاحمت با صل ندارد کہ در خارج موجود است وازین ثبوت ہمی صورت ہیچ تحدیدی نہایتی وجہتی در آن ثبوت خارجی کہ اصل صورت ست پیدا نشدہ وللہ المثل الاعلی ازین تحقیق حقیقت آن سخن مفہوم گشت کہ گفتہ اند عالم در مرتبہ وہم ثابت ست یعنی عالم در مرتبہ خلق یافتہ ست کہ آن مرتبہ شبیہ بمرتبہ وہم ست کہ مر صورت منعکسہ مراتبہ اثبات ست نسبت باصل خود کہ در خارج موجود ست بلکہ توان گفت اطلاق وجود خارجی نیز در آن مرتبہ مقدسہ از قبیل تشبیہ و تنظیر بود کہ خارج را آنجا گنجایش نیست ہرگاہ وجود ازان مرتبہ قدس کوتہی نماید خارج چہ بود کہ فرع وجود ست و قسیم اوست خاتمۃ حسنۃ این ہمہ مبادی تعینات کہ مذکور شد از تعین وجودی جملے بود یا تفصیلے نسبت بموجودات ممکنہ این نشأۃ دنیویہ ست و وجود و تشخص موجودات این نشأۃ مربوط بآن مبادی عالیہ ست اما موجودات ممکنہ این نشأۃ دنیویہ ست و وجود و تشخص موجودات این نشأۃ مربوط بآن مبادی عالیہ ست اما موجودات اخرویہ مشہود میگردد کہ منوط باین مبادی مذکورہ نیست بلکہ مبادی تعینات شان امور دیگرست و آن امور نزد این فقیر کمالات ذاتیہ اند کہ گرد ی از ظلیت بدامان پاک شان نرسیدہ و اندراج در آن مرتبہ اقدس دارند بلکہ در آن مرتبہ مقدسہ مفصل و متمیز اند تفصیل و تمیز بیچونی آن کمالات مفصلہ ذاتیہ مقدسہ ہرکدام مبدا تعین موجودیست از موجودات آن نشأۃ اخرویہ وجود اہل بہشت گویا سامے نیست آن تعینات وجودی جملے و تفصیلے کہ بنشأۃ دنیویہ تعلق دارد موجودات آن نشأۃ کانہ موجود اند مر آن مرتبہ مقدسہ را برعکس موجودات این نشأۃ کہ از مواجہت قلیل النصیب اند موجودات آن نشأۃ دائمہ را چہ بیان نماید کہ ازان مرتبہ مقدسہ چہ قسم نصیبہا و حظہا دارند ہنیئا لارباب النعیم نعیمہا ومن بعد ہذا ما یدق صفاتہ وما الکتم لخطی لدالہ واعل ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا والسلام علی من اتبع الہدی

مکتوب صد و پانزدہم بعزخان پناہ مرزا حسام الدین احمد در جواب استفسار الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی آمکانی احوال و اوضاع فقرا اینجا و مستوجب حمد ست المسئول من اللہ سبحانہ سلامتکم دعا فیتکم صحیفہ شریفہ کہ از روی شفقت و مہربانی نام برد این فقیر ساختہ بودند بمطالعہ آن مشرف گشت

اظهار اشتیاق فرموده بودند که در یکی از حرمین شریفین با متعلقان متوطن و مدفون گردند مخدوما
مکرر با فقد متعلقان بنظر نمی درآید بلکه نزدیک است که منع مفهوم شود اگر ایشان جریده بروند بنظر
مستحسن می درآید و امیدست که بسلامت برسند والامر الی الله سبحانه دیگر در بارهٔ سیادت
مآب نوشته بودند که اطبا بفصد آن حاکم اند مخدوما شفقت آثارا در نظر فقیر هر چند بالامعان نموده اند
هیچ ضررے دران باره نمی نماید غیر از آنکه یک ظلمتی آنجا محسوس میگردد که غیر ظلمت این ضررست
تا وجهش چه باشد بالجمله ضرر اطبا مفقودست و ظلمتے که هست از راه دیگرست والامر الی الله سبحانه
دیگر فرزندی محمد سعید ضعف بسیار کشید لله سبحانه الحمد والمنة که رو بصحت دارد و بعافیت
آمده دعا مسئول ست قرة العین خواجه جمال الدین حسین با خوان و اخوات از نکبات
آخر الزمان محفوظ باشند حضرت مخدوم زاده‌هاے کرام بجمعیت صوری و معنوی متحلی باشند

مکتوب صد و شانزدهم بخواجه ابو المکارم در ترغیب بخدمتگاری خلق الله حضرت
حق سبحانه و تعالی بر حد اعتدال مرکز عدالت استقامت کرامت فرماید چه دولتی ست که حضرت
واهب العطیات جل سلطانه بنده را مخصوص ببعضے از فضائل و مزائد گردانیده کلید حوائج
جمعی از بندگان خود را بید تصرف و حوالهٔ فرماید و او را ملاذ و ملجاء آن جماعت گرداند چه نعمتی ست
که جمعی از خلائق را که از کمال کرم ایشان را عیال خود فرموده ست باو مرتبط سازد و تربیت
ایشان را باو تفویض نماید سعادتمندی بود که بجد این دولت قیام نماید و هوشمندی باشد
که بشکر این نعمت اقدام نماید و خدمتگاری عیال صاحب خود را سعادت خود داند و تربیت
عبید و اماء مولای خود را شرف خود انگارد حمد الله سبحانه که اهل آن بقعه بذکر خیر ایشان رطب اللسان اند
و حدیث کرم ایشان را بر زبان دارند

مکتوب صد و هفدهم بمولانا شیخ غلام محمد در بیان معنی آیهٔ کریمه ان فی ذلک لذکری الآیة و در بیان دیگر اعتراضات

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی قال الشیخ الاجل قدس سره فی کتابه العوارف
فی الباب الثانی منه فی بیان معنی الکریمة ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع
وهو شهید قال الواسطی ای لذکری لقوم مخصوصین لا لسائر الناس وهم الذین قال
الله تعالی فیهم ومن کان میتا فاحییناه قال الواسطی ایضا المشاهدة

تذھل واحجب تفھم لان اللہ تعالی اذا تجلی للشیٔ خضع لہ وخشع قال الشیخ وھذا الذی
قالہ الواسطی صحیح فی حق اقوام وھذہ الایۃ تحکم بخلاف ھذا الامر لقوم اخرین وھم
ارباب التمکین یجمع لھم بین المشاھدۃ والفھم لایخفی ان ما قالہ الواسطی اولا
یدل علی الذکری لاھل التمکین خصوصا لانھم الذین احیاھم اللہ سبحانہ
بعد الموت ای ابقاھم بعد الفناء واھل التلوین لا فناء لھم ولا بقاء فلا حیوۃ
لھم موھوبۃ ثانیا لانھم فی وسط الطریق والفناء والبقاء احوال الانتھاء وقولہ
الثانی ان ذکر التمکین خصوصا لانھم الذین احیاھم اللہ سبحانہ بعد الموت
ای ابقاھم بعد الفناء اھل التلوین لا فناء لھم ولا بقاء فلا حیوۃ لھم موھوبۃ ثانیا لانھم
فی واسطۃ الطریق والفناء والبقاء احوال الانتھاء الی ھھنا وقولہ الثانی ان ذکر فی بیان
الایۃ یدل علی ان الذکر لاھل التلوین فی حال الاحتجاب والاستتار لا فی وقت
المشاھدۃ والمکاشفۃ لانہ اول ان الذھول فینا فی ھذا القول قولہ الاول
ان ذکر ھذہ المعرفۃ فی توسط حالہ فی موضع اخر لا فی بیان ھذہ الایۃ
فلا منافاۃ والاعتراض الشیخ قدس سرہ بان ما قالہ الواسطی صحیح فی حق اقوام
ای لاھل التلوین وھذہ الایۃ تحکم بخلاف ھذا الامر لقوم اخرین وھم ارباب
التمکین کان الواسطی بین فی معنی الایۃ ان الذکری مخصوص بارباب التمکین
لانھم ھم الاحیاء بعد الموت لاھل التلوین غایۃ ما فی الباب ذکر ثانیا معرفۃ
بواسھا فی بیان احوال اھل التلوین لا تعلق لھا ببیان الایۃ فلا اعتراض
علیہ بانہ تخالف حکم الایۃ لان الایۃ وردت فی حق قوم وھذہ المعرفۃ
بیان احوال قوم اخر ولو ان الواسطی لم یخص الذکری باھل التمکین
اولا واثبت الذکری لاھل التلوین ایضا فی حال احتجابھم لقولہ الثانی
لما حصل المنافات بین قولیہ ولما ورد اعتراض الشیخ علیہ
والظاھر عندی ان الکریمۃ بیان حال الفریقین فمن کان لہ قلب ارباب
القلوب الذین تلونت احوالھم وھم اصحاب التلوین وقولہ تعالی والقی السمع وھو شھید

بیان حال اهل التمکین فانهم القوا سمعهم للفهم فی حال عین الشهود الا ان الذکری للفهم الاول فی بعض الاوقات وللثانی فی جمیع الاحوال کما تری ولو قال الشیخ قدس سره وهذه الایة محکم بخلاف هذا الامر لقوم اخرین ایضا لکان انسب وکلمة او لمنع الخلو فلا ینافی الجمیع بین الفریقین فی الذکری ثم قال الشیخ بعد ذلک فموضع الفهم محل المحادثة والمکالمة وهو سمع القلب وموضع المشاهدة بصر القلب فمن هو فی سکر الحال یغیب سمعه فی بصره ومن هو فی حال الصحو والتمکن لا یغیب سمعه فی بصره لتملکه ناصیة الحال ویفهم بالوعاء الوجودی المستعد لفهم المقال لان الفهم مورد الهام والسماع والالهام یستدعی وعاء وجودیا وهذا الوجود یکون موهوبا منشاء انشاء ثانیا للتمکن فی مقام الصحو وهو غیر الوجود الذی یتلاشی عند لمعان نور المشاهدة لمن جاوز وعلی ممر الفناء الی مقر البقاء انتهی فموضع الفهم محل المحادثة والمکالمة ای مع اللّٰه عزوجل یغیب سمعه فی بصره ای لا یفهم وقت المشاهدة وهو حال اهل التلوین یذهل عند المشاهدة کما قال الواسطی لا یغیب سمعه فی بصره ای یفهم فی عین المشاهدة وهو حال التمکن یجمع بین المشاهدة والفهم کما مر لمن جاوز متعلق بقوله موهوبا ای موهوبا لمن جاوز عن الفناء ووصل الی البقاء لا یخفی انه ما معنی المشاهدة فی اهل التلوین والمشاهدة انما یکون فی الذات کما قالوا وهو غیر واصل بعد الی الذات فالاولی فی حقه المکاشفة بالصفات المتخیلة المتلونة وما هو فی الذات لا تلوین له ولا تغیر فی تلک الحضرة المقدسة تارة الذهول واخری الشعور بل شعور فی عین الذهول وفهم فی نفس الشهود والظاهر من کلام الشیخ قدس سره جواز وقوع المشاهدة فی الدنیا ببصر القلب فی صاحب التعرف قدس سره وهو امام الطائفة منع رؤیته تعالی فی الدنیا ببصر وبالقلب معا وادعی الاجماع علیه وقال واجمعوا علی انه تعالی لا یری فی الدنیا بالابصار ولا بالقلوب الا من جهة الایقان ما قاله صاحب التعرف قدس سره فی

الی الصواب عندی بل ھو الصواب لان مایتخیل انہ سبحانہ یری فانما ھی رؤیۃ خیال ای کشف صورۃ فی الخیال للایقان الذی حصل للقلب فی المؤمن بہ ایضا صورۃ کوشفت للقلب فانھم جوزوا المثال للحق سبحانہ وان لم یکن لہ تعالی مثل فلہ المثل الاعلی وانما ارتسم فی الخیال صورۃ الایقان وصورۃ الموقن بہ وان لم یکن لہ تعالی صورۃ فی الواقع لان المعانی الحاصلۃ ثابتۃ للقلب ولسائر اللطائف بل کلما وجد ویوجد بہا صورۃ فی الخیال الذی ھو تمثال الذی ھو وسع العوالم کلہا فلیس ھہنا الایقان للقلب وصورۃ ایقان وصورۃ موقن بہ تمثل فی الخیال بصورۃ رؤیۃ مرئی ولا رؤیۃ فی الحقیقۃ للقلب لہ تعالی فضلا عن ان یکون للبصر وانما ھی رؤیۃ مثالیۃ للقلب تمثل ایقانہ بصورۃ الرؤیۃ تمثل موقن بصورۃ المرئی فظن منہ انہ رآہ حقیقۃ وما ھی الا رؤیۃ خیالیۃ بل نقول ان صورۃ الموقن بہ لیست صورۃ مثالیۃ للحق سبحانہ بل صورۃ کشف تعلق الایقان بہ ظہرت فی الخیال وحاشا اللہ ان یکون لہ تعالی صورۃ ولو فی الخیال وانما ھی صورۃ لبعض مکشوفات قلب السالک من الوجوہ والاعتبارات التی لہا تعلق بالذات ثم ولہذا اذا وصل العارف الی الذات تعالی لم یتخیل لہ مثل ہذا الخیال فلیس لذاتہ تعالی صورۃ ولو فی المثال والخیال ولیس لہ تعالی مثال عندی کما لا مثل لہ سبحانہ لان الصورۃ یستلزم الحد والنہایۃ ولو فی مرتبۃ من المراتب وھو سبحانہ منزہ عن التحدید والتقلید وجمیع المراتب مخلوقۃ لہ تعالی فافہم الحمد للہ الذی اعطانا سلطان الخیال وجعلہا مرآۃ لحصول صور معانی الکمال ولولا الخیال لما ادرکنا درجات الاتصال عن درکات الانفصال ولما علمنا واردات الاحوال فان لکل معنی وحال صورۃ فیہ ان کوشفت یدرک بہا ذلک المعنی والحال فشأن اللطائف السبع السیر والسلوک والانتقال من حال الی حال وشان الخیال اراءۃ درجات السیر والسلوک الحاصلۃ للسالک بصورہا المرتسمۃ واراءتہ تزید الرغبۃ الی الفوق وایضا باراءتہ یحصل السیر علی بصیرۃ وتیسر السلوک علی معرفۃ وبسلطانہ یحوج الی

عن الجهل و یکون من اهل العلم فلله سبحانه دره و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و بست و سیم بمولانا عبد القادر انبالہ قال الشیخ رضی الله تعالی عنه فی الباب الثانی من کتاب العوارف فی بیان الحدیث المرفوع الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ما نزل من القرآن آیة الا و لها ظهر و بطن و لکل حرف حد و لکل حد مطلع ویخالج سری ان یکون المطلع لیس بالوقوف بصفاء الفهم علی دقیق المعنی و غامض السر فی الآیة و لکن المطلع ان یطلع عند کل آیة علی شهود المتکلم بها لانها مستودع وصف من اوصافه و نعت من نعوته فیجدد له التجلیات بتلاوة الآیات و سماعها و تصیر له مرایا منبئة عن عظیم الجلال الی آخر ما قال فی تائید هذا التوجیه و شرحه و یخطر ببالی یکرم الله تعالی ان ینتهی نظم القرآن البالغ الی حد الاعجاز و البطن تفسیره و تاویله علی اختلاف صفاء الفهم علی دقیق المعانی و غامض السر والحد و نهایة مراتب الکلام و هو شهود المتکلم و هو التجلی الصفتی المنبئ عن عظیم الجلال و المطلع ما هو فوق ذلک التجلی النعتی و هو التجلی الذاتی المعری عن النسب و الاعتبارات اذ نهایة الکلام و نهایة جمیع مطلع فیکون المطلع وراء الکلام ووراء نهایة الکلام صفة تعالی و شهود المتکلم فی مرآت تلک الصفة تجلی تلک الصفة و نهایة مراتب کمالها و الاطلاع علی وراء ذلک التجلی یکون بالترقی منه الی تجلی ذاتی لا محالة فالوصول الی الذات ههنا یکون بتوسط صفة الکلام و بتوسل تلاوة النظم القرآنی الدال علی تلک الصفة فلا بد من الخطوتین خطوة من النظم الدال الی المدلول الذی هو الصفة و الخطوة الثانیة من الصفة الی الموصوف قال العارف قدس سره خطوتان وقد وصلت و ما ذکر الشیخ قدس سره الا الخطوة الاولی و اتم بها هذا السیر و قید فائدة التلاوة بها لا غیر سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم و قال الشیخ بعد ذلک انه قد نقل عن جعفر الصادق و عن آبائه الکرام ایضا انه خر مغشیا علیه و هو فی الصلوة فسئل عن ذلک فقال ما زلت اردد الآیة حتی سمعتها من المتکلم بها فالصوفی لما اتضح

ناصیة التوحید والقی سمعه عند سماع الوعد والوعید وقلبه بالتخلص عما سوی
الله تعالی صار بین یدی الله حاضرا شهیدا یری لسانه ولسان غیره فی التلاوة
کشجرة موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام حیث اسمعه الله تعالی منها خطابه
ایاه بانی انا الله فاذا کان سماعه من الله واستماعه الی الله صار سمعه بصره
وبصره سمعه وعلمه عمله وعمله علمه وعاد اخره اوله واوله اخره الی ان قال
فاذا تحقق الصوفی بهذا الوصف صار وقته سرمدا وشهوده مؤبدا وسماعه
متوالیا متجددا قوله فالصوفی لما لاحت له ناصیة التوحید بیان لقول الامام
رض وشرح لسماعه من المتکلم بان الصوفی لما غلب علیه حال التوحید وزال
عن نظره شهود الغیر صار بین یدی الله حاضرا شهیدا یجد کلما سمع
کلاما من نفسه او من غیره انه سمعه من الله سبحانه یری لسانه ولسان غیره
کشجرة موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام فالامام کلما کرر الایة سمعها
من نفسه ومن لسانه الی ان لاح له فی اثناء التکرار حال التوحید فسمعها من المتکلم
بها وان کان صدورها منه ومن لسانه فانه وجد لسانه کالشجرة الموسویة فالکلام
الظاهر من اللسان کالکلام الظاهر من تلک الشجرة فی انه کلام الله سبحانه اقول
وبالله سبحانه العصمة والتوفیق ان المسموع من الشجرة الموسویة کان کلام الله سبحانه
لا محالة حتی لو انکره احد کان کافرا والمسموع من الالسنة لیس فی الحقیقة کلامه وان
تخیل الصوفی فی غلبة التوحید انه کلام الله حتی لو انکره احد لم یکن کافرا بل یکون
محقا صادقا لانه حصل من حرکة اللسان واعمال المخارج ولا کذلک فی الشجرة فاین احد
الکلامین من الاخر فان الاول تحقیقی والاخر تخیلی والعجب من الشیخ الاجل قدس سره
انه تابعه ههنا فی التوحید حتی جعل التخیلی تحقیقیا وجعل الکلام الصادر من العبد فی غلبة
الحال صادرا من الحق سبحانه وقد انکر فی موضع اخر من کتابه الاقوال الصادرة فی التوحید
عن اربابها فی غلبة الحال وحملها علی الحکایة من الله سبحانه فرارا عن شائبة توحید
الحلول والاتحاد وما فر ههنا عن شوب الحلول بل حکم بالاتحاد العینیة والحق فی

هذا المقام ان الحكم بالاتحاد والعينية فى غلبة الحال تخيلى لا تحقيقى سواء كان الاتحاد فى الذات او فى الصفات او فى الافعال فسبحان من لا يتغير بذاته ولا بصفاته ولا فى اسمائه بحدوث الاكوان ولا يتحد معه احد ولا يتحد صفات احد من صفاته تعالى ولا افعال احد مع افعاله سبحانه فهو سبحانه هو والممكن ممكن حادث فى الذات والصفات والافعال فالحكم بالاتحاد بين القديم والحادث من تكوينات العشق وعليات المحبة والسكر ان خلا يواخذ عليهم بشائبة الحلول ومظنة الاتحاد المستلزمة للكفر والالحاد فانه غير مرادة لهم حاشا الله سبحانه ان يكون مرادهم ما هو غير لائق بجناب قدسه تعالى فانهم اولياء الله واحباء سبحانه المحفوظون من يجويز ما لا يجوز على الله والذين تشبهوا بهم من غير حال ويدون صدق تكلموا بكلماتهم وفهموا منهم مراداتهم فوقعوا فى الالحاد والزندقة حتى اثبتوا الحلول والاتحاد مع الله سبحانه وحكموا بضرورة العالم واجبا فهم الزنادقة الخارجة من المبحث قاتلهم الله انى يوفكون ولا يخفى ان ما ذكره الشيخ قدس سره فى بيان قول الامام رضى الله عنه فى حق قوم من اهل التلوين استولى عليهم السكر وغلب عليهم التوحيد لكنى بحسن ظنى بشان الامام لا اجوز صدقه فى حقه رضى الله تعالى عنه لانه عندى من كابر ارباب التمكين والصحو لا يلتبس عنده التخيل بالمتحقق والاسماع من الغير بالسماع من الحق سبحانه فليطلب لكلامه محمل حسن مناسب بحاله غير هذا الوجه وهو انه يمكن ان يسمع العبد كلام الرب تعالى بلا كيف كما سمع موسى فى الطور على نبينا وعليه الصلوة والسلام فان قلت ما معنى سماع الكلام من الله تعالى ولا يسمع الا ما هو حرف وصوت قلت ممنوع الا يرى ان الله تعالى يسمع كلامه بلا حرف وصوت فيجوز ان يكون العبد اذا صار متخلقا باخلاقه تعالى يسمع بلا حرف وصوت والاستحالة بديهية او هم الناشية من قياس الغائب على الشاهد مع وجود الفارق كيف يقاس الشاهد فى مضيق الزمان المقتضى للترتيب التقدم والتاخر والغائب لا يجرى عليه زمان فلا تقدم ولا تاخر ولا ترتب فيجاز فى الغائب ثبوت اشياء لا يجوز فى الشاهد فليفهم والله سبحانه اعلم بالصواب تحقيق الى السطر

ان كان بحاسة السمع فلا بد ان يكون المسموع حرفا او صوتا واما اذا كان السماع
بكل جزء من اجزاء السامع غير مخصوص بالحاسة فجاز ان يحصل بلا حرف وصوت
من المسموع فانا نسمع بكليتنا وبكل جزء من اجزائنا كلاما ليس من جنس الحروف
والاصوات وان كان تخيل في الخيال بالحروف والاصوات الخيالية نعلم ان الكلام
الماخوذ المسموع اى كلمة كان اولا مجردا عن الحروف او الصوت وتلبس ثانيا في الخيال
بالحرف والصوت الخيالى ليقرب الى الفهم والافهام على انا نقول ما هو العجب منه
ان الله تعالى يسمع كلامنا المركبة من الحروف والكلمات المترتبة المتقدمة المتاخرة
لكن سماعه تعالى انما يكون بلا توسط حرف وكلمة بلا ترتب وتقدم وتاخر لان الكلام
المركب المترتب المتقدم المتاخر تقتضى زمانا ولا يجرى عليه سبحانه زمان وهو تعالى خالق الزمان
فلما جاز سماع الكلام المركب من الحروف والكلمات بلا توسط حرف وكلمة فاولى ان يجوز
سماع الكلام الذى ليس من جنس الحروف والاصوات فافهم ولا تكن من القاصرين ولا من الغافلين الجاهلين
والله سبحانه الملهم للصواب والذى الهمت به ثانيا بعد تسويد هذه السطور فى تحقيق
هذا الكلام ان فهم العبد المستعد خطابه تعالى واخذه منه سبحانه انما يكون
اولا بتلقى روحانى بلا توسط صوت ونداء ثم تمثل هذا المعنى المتلقى فى سلطان
الخيال الذى فيه ارتسم صور الاشياء كلها بصورة حرف وصوت لان الافادة
والاستفادة فى عالم الشهادة لا تكون الا بتوسط الالفاظ والحروف ويجوز ان
يطلق على هذا التلقى سماع بلا كيف ايضا لا بد ان يكون اسماعه ايضا بلا كيف
اذ لا سبيل للكيف الى ما لا كيف فيه فصح انه يجوز ان يسمع كلامه المجرد من الحروف
والصوت بلا كيف ثم بعد ذلك تمثل الكلام فى الخيال بصورة حرف وكلمة
ليحصل الافادة والاستفادة فى عالم الاجسام ايضا ومن لم يطلع على هذه الدقيقة زعم بعض
منهم وهم احسن حالا انهم يسمعون كلامه تعالى لكن بتوسط حروف وكلمات حادثة من دالة
غلبته وبعضهم اطلقوا القول بانهم يسمعون كلام تعالى ولم يفرقوا بين ما يليق بشانه تعالى وما لا
يليق وهم الجهال البطال لم يعرفوا ما يجوز على الله تعالى وما لا يجوز فى الحقيقة بفضل الله سبحانه

واحبائه تعالی قوله صار سمعه بصره وبصره سمعه الی ان قال وهذا داخره
اولیداولہ الاخره ای اخذ سمعه حکم بصره وبصره حکم سمعه ای سمعه بکلیته یعلم
بکلیته لا ان سمع ببعضه وبصر ببعضه الاخر مثلا فحینئذ لا یکون السمع عین البصر ثم
بین قوله هاداخره اوله واوله اخره بخفائه وما حاصله ان الله سبحانه خاطب الذر
بقوله الست بربکم فسمعت النداء بلا واسطة علی غایة الصفاء ثم لم تزل الذرة تتقلب
فی الاصلاب وتنتقل فی الارحام حتی برزت الی اجسادها فاحتجبت بالحکمة
عن القدرة وتراکم ظلمتها فی التقلب فی الاطوار فاذا اراد الله تعالی بالعبد حسن
الاستماع بان یصیره صوفیا صافیا لا یزال یرقیه فی رتبة التزکیة والتحلیة حتی تخلص
الی فضا القدرة ویزال عن بصیرته الفاقدة حجاب الحکمة فیصیر سامعا بالست
بربکم کشفا وعیانا وتوحیده وعرفانه بیانا وبرهانا حیث اخذ لسانه ولسان غیره
فی حقه حکم شجرة موسی یستمع منه کلامه تعالی کما سمع موسی من تلک الشجرة فهو
انه هاداخره اوله واوله اخره حیث سمع کلامه تعالی اخرا کما سمع اولا وعلی هذا من
قول البعض انه قال انا اذکر خطاب الست بربکم ای کان ذلک الخطاب الذی اسمع
الان منه تعالی علی الالسنة هذا ولا یخفی علیک ان الخطاب الاول منه تعالی کان تحقیقا
وسماع الذرة منه تعالی کان علی سبیل الحقیقة وهذا الخطاب الماخوذ المسموع من
الالسنة انما یکون الخطاب الله علی سبیل التخیل والتوهم کما مر فاین احدهما من الاخر
والعجب کل العجب ان الشیخ قدس سره مع جلالة قدره جعل احدهما عین الاخر ولم یفرق
بین المتحقق والمتخیل وما هو الا عین السکر وصرف التوحید مثله مثل قولهم انا الحق
وسبحانی ولیس فی جبتی سوی الله واعجب من هذا ما قال بعد ذلک
فاذا تحقق الصوفی بهذا الوصف صار وقته سرمدا وشهوده مزیدا وسماعه
متوالیا متجددا لا یذهب علیک ان الصوفی فی هذا المقام ما تحقق الا بالتجلی
المعنوی الصفاتی کما مر وهو مقام التلوین لا غیر فمن این صار وقته سرمدا و
شهوده مزیدا بالدوام والسرمد للوقت الا فی الوصول الی الذات تعالی وتجلیه الذاتی

وکذلک شہود المشاهدة لا یکون الا للوصول الی الذات تعالی کما قالوا وما حصل فی مرتبة الصفات یسمی بالمکاشفة والشهود دوامه هو نصیب ارباب التمکین الواصلین الی الذات لا اهل التلوین المقیدین بالصفات فانهم ارباب القلوب واصحاب التقلب سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ مکتوب صد و نود و سوم بمولانا شیخ مودود محمد قال الشیخ قدس سره فی الباب السابع من کتابه العوارف فی ذکر من انتمی الی الصوفیة من جملة اولئک قوم یقولون بالحلول خذلهم الله سبحانه له ویزعمون ان سبحانه یحل فیهم ویحل فی اجسام یصطفیها ویسبق الی فهومهم معنی من قول النصاری فی اللاهوت والناسوت ومنهم من یستبیح النظر الی المستحسنات اشارة الی هذا الوهم ویتخایل له ان من قال کلمات فی بعض غلباته کان مضمرا لشیء مما یزعمونه مثل قول الحلاج انا الحق وما یحکی عن ابی یزید قوله سبحانی حاشا الله سبحانه ان تعتقد فی ابی یزید انه یقول ذلک الا علی معنی الحکایة عن الله تعالی وهکذا ینبغی ان تعتقد فی الحلاج قوله ذلک ولو علمنا انه ذلک القول مضمر لشیء من الحلول رددناهم کما نردهم انتهی فیا لیت شعری ما معنی الحکایة عن الله تعالی وما وجه تخصیص ارباب السکر بمثل هذا القول علی معنی الحکایة اللهم الا ان یقال انه قدس سره اراد ان القائل بمثل هذا القول ان کان هو العبد کما هو الظاهر عند الاکثر فلا بد ان یکون حکایة من الرب تعالی فان العبد لا یصیر ربا لکن القائل به فی الحقیقة هو الرب سبحانه ولسان العبد مثل الشجرة الموسویة فلا اعتراض علی الحلاج ولا اعتراض علی ابی یزید قدس الله تعالی اسرارهما والظاهر من عبارة الشیخ انه لو لم یحمل علی الحکایة یفهم منه الحلول ولیس کذلک اذ یجوز ان یقول ذلک عند غلبات التوحید واستتار ماسوی الواحد المشهود عند لمعان نور الشهود بلا شائبة حلول واتحاد فمعنی قوله انا الحق عند اختفائه عن نظره لست انا بشیء وانما الموجود الحق لا انی متحد مع الحق او حال فیه فانه کفر ومناف للتوحید الشهودی فان المشهود فیه لیس الا الواحد الاحد وعلی تقدیر الحلول والاتحاد المشهود متعدد ولو علی صفة الاتحاد والحالیة قوله ومنهم من یستبیح النظر الی المستحسنات

اشارۃ الی ھذا الوھم ای الحلول والعجب عن الشیخ الاجل انہ لیفہم من امثال ھذہ العبارات الاتحاد والحلول والحال ان المتبادر من ھذہ الاقوال الظھور وھو وراء الحلول لان الحلول کینونۃ نفس شیٔ فی شیٔ مثل کینونۃ نفس زید فی البیت والظھور کینونۃ عکس شیٔ فی شیٔ مثل کینونۃ عکس زید فی المرأۃ والاول محال فی مرتبۃ الوجود ونقص لتلک المرتبۃ المقدسۃ والثانی لا منع لثبوتہ ولا نقص عند حصولہ فان الاول یستلزم التغیر المنافی للقدم والثانی لا یستلزم کما لا یخفی فلو ظھرت الکمالات الوجوبیۃ فی مرایا الاعدام والامکانیۃ لم یلزم منہ حلول تلک الکمالات فی تلک المرایا ولا تغیرھا ولا انتقالھا المنافی للقدم وانما اظھرا وارادۃ کمالی مرات فتجویز شھود کمالاتہ تعالی فی مرایا الامکانیۃ لیس تجویز لحلول تلک الکمالات فیھا بل ھو تجویز لظھور الکمال فی المرأۃ ولا نقص فیہ وان کان المجوز لمثل ھذا الشھود صاحب نقص بغیر مستقیم علی الجادۃ لکن المقصود دفع تھمۃ الحلول عنہ لا اثبات کمالہ وکونہ علی شیٔ واللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلھا مکتوب صد و بست و ہشتم بمیر منصور در بیان اختیار کردن عزلت الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی صحائف شریفہ اخوی اعزی بتعاقب یکدیگر رسیدہ خوشوقت ساختند حمد اللہ سبحانہ کہ با وجود اسباب بی مناسبتہا و بجبت و ارتباط فقرا کہ داشتند تلوینی راہ نیافتہ ست و منافی و سبب فتور نگشتہ بلکہ دران ارتباط قوت بخشیدہ حضرت حق سبحانہ در محبت این طائفہ استقامت کرامت فرماید کہ سرمایہ سعادتست شفقت شعارا درین فرصت شوق انزوا غالب آمدہ گوشۂ اختیار کردہ ست و بغیر از جمعہ مسجد نمیرود و جماعت پنج وقتی در ہمان زاویہ منعقد میشود و راہ ملاقات مردم مسدود گشتہ ست اوقات بہتر بجمعیت بسر میرود و تمنای تمام عمر گویا حالا میسر شدہ حمد اللہ سبحانہ علی ذلک باقی احوال صوری ہم بعافیت مقرون ست و فرزندان و متعلقان ہمہ بجمعیت میگذرانند جناب خواجہ عبد اللہ پیش از ماہ مبارک رمضان بدہلی تشریف بردند حمد للہ سبحانہ کہ خواجہ درین آمدن فوائد بسیار حاصل کردند و ورق را تمام گردانیدند و از غلبات توحید بدریای تفرید غوطہ خوردہ و متوجہ حق اند و از ظاہر بباطن بلکہ بابطن بطون میروند تفصیل احوال را چون حافظ بہاء الدین آنجا آمدہ

شاید بتفصیله بگویند. **مکتوب صد و بست و یکم** در حل عبارت مکتوبی که متضمن سیر است

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی. صحیفهٔ گرامی که از روی شفقت و مهربانی نامزد این فقیر ساخته
بودند بمطالعهٔ آن مشرف گشت. اندراج یافته بود که عزیزی بر عبارت مکتوبی که در اجمیر نوشته
بودید اعتراض دارد در حل آن باید نوشت و بعضی از یاران چون تعیین مواضع اشتباه نوشته
بودند باید انست که آن چند مقدمه در حل آن اشتباه نوشته آید والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد
مخدوما مکرما سیر مرادی و سیر مریدی الیست که بوجدان آن تمیز خلق دارد و الزام امری نیست
که بغیر تعلق داشته باشد پس حجت و برهان بر اثبات آن طلبیدن گنجایش ندارد و مع ذلک
کسی را که حضرت حق سبحانه قوت حدسیه داده است اگر در احوال و اوضاع صاحب آن سیر نیک
ملاحظه نماید و فیوض و برکات و علوم و معارف الهی جل شانه که او بآن ممتاز است مشاهده کند
تواند بود که حکم بسیر مرادی او نماید و هیچ محتاج بدلیل نبود در رنگ آنکه بعد از ملاحظه قرب و بعد
و مقابله و اجتماع که قمر را با شمس است حکم کنند که نور قمر مستفاد از نور شمس است اگرچه این معنی بر غیر
ارباب حدس حجت نبود و نیز حضرت خواجه ما قدس سره در اوائل حال سیر این فقیر را سیر مرادی
مقرر فرموده بودند شاید یاران هم این معنی را از ایشان شنوده باشند و این ابیات مثنوی
مطابق حال این فقیر دانسته میخواندند ع عشق معشوقان نهانست و ستیر * عشق عاشق با دو صد طبل و
نفیر * لیک عشق عاشقان تن زه کند * عشق معشوقان خوش و فربه کند * و انچه از آن سیر که واصل
گشته است براه اجتبائی رفته است راه اجتبا مخصوص بانبیا نیست علیهم الصلوة و التسلیمات
صاحب عوارف قدس سره در بیان مجذوب سالک و سالک مجذوب تصریح باین معنی فرموده
است و براه مرید از راه انابت و راه مراد از راه اجتبا گفته الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب
آری راه اجتبا بالاصالة مخصوص بانبیاست علیهم الصلوة و التسلیمات و امتان را در رنگ سائر
کمالات بتبعیت ایشان است نه آنکه اجتبا مطلقا مخصوص بانبیاست علیهم الصلوة و التسلیمات
و امتان را از آن اصلا نصیب نیست که آن غیر واقع است مخدوما وصول فیوض بسالکات
بتوسط و حیلولت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة و السلام تا زمانی است که حقیقت آن سالک
محمدی المشرب است بحقیقت محمدی منطبق نگشته است و بآن متحد نشده چون بکمال متابعت بالکلیه تحصیل

در مقامات عروج این حقیقت را بآن حقیقت اتحادی حاصل شد توسط برخاست چه توسط وحیلولت در مغایرتست ودر انحال متوسط و متوسط وحاجب محجوب نبود آنجا که اتحادست معامله بشرکت ست اما چون سالک تابع والحاقی وطفیلی ست از قبیل شرکت خادم بود یا مخدوم وآنکه گفته ایم که حقیقت ورا با حقیقت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوة والسلام انطباقی واتحادی پیدا میشود بیانش آنست که حقیقت محمدی علیه وعلی آله الصلوة والسلام جامع جمیع حقائق ست و آنرا حقیقت الحقائق گویند وحقائق دیگران در رنگ اجزا اند مراورا یا جزئیات زیرا که اگر محمدی المشرب ست حقیقت سالک در رنگ جزئی است مرآن کلی را و محمول ست بروی وحقیقت غیر محمدی المشرب در رنگ جزو است مرآن کل را وغیر محمول ست بروی واین حقیقت غیر محمدی المشرب را اگر اتحادی در عروج پیدا شود با حقیقت پیغمبری خواهد بود که این بر قدم اوست و محمول بران حقیقت خواهد شد وشرکت در کمالات مناسبت ورا پیدا خواهد کرد لیکن از قسم شرکت خادم بود یا مخدوم چنانچه گذشت وچون این جزئی را بعلاقه کمال متابعت بلکه بمحض فضل محبت خاص بکلی خود پیدا میشود وشوق وصول آن دامنگیر او میگردد آن قیدیکه کلی را بجزئی آورده بود بتفضل خداوندی جل شانه رو بزوال می آرد و بتدریج بعد از زوال این جزئی را بآن کلی انطباقی والحاقی حاصل میشود آنکه گفته ایم محبت خاص پیدا میشود در رنگ آنکه بمحض فضل این فقیر را پیدا شده بود ودر غلبات آن محبت میگفت که محبت من بحضرت حق سبحانه ازان جهت ست که او تعالی رب محمد ست صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ومیان شیخ تاج ویاران دیگر ازین قوله تعجب میکردند انکارم که از خاطر شما هم نرفته باشد وتا این قسم محبت پیدا نشود الحاق واتحاد چگونه متصور بود ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وحقیقت توسط وعدم توسط را بیان عنایتیکه استماع فرماید طریق جذبه را چونکه کشش از جانب مطلوب ست وعنایت آلهی جل شانه مشتغل حال طالب ست ناچار قبول وساطت نمیکند در طریق سلوک چونکه انابت طالب ست از وجود وسائط چاره نبود در نفس جذبه هر چند وسائط در کار نیست اما تمامی جذبه متوسط بسلوک است که اگر سلوک که عبارت از اتیان شریعت ست از توبه و زهد وغیرها با جذبه منضم نگردد جذبه ناتمام ابتر ست بسیاری از هنود وملاحده را دیده ایم که جذب دارند اما چونکه بمطابعت صاحب شریعت علیه

علی آله الصلوة والسلام متحلی نگشته اند خرابات ابتر اند و غیر از صورت جذب نصیبی ندارند سوال
حصول جذب نحوی از محبوبیت می طلبد پس کفار را که اعدا اند نصیبی از جذب چگونه تجویز
نموده آید جواب تواند بود که بعضی از کفار نحوی از معنی محبوبیت داشته بودند که باعث حصول جذب
شان شده باشد چون آنرا بمتابعت صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة والسلام متحلی نساختند
خاسر و مخذول ماندند و آن جذب غیر از محبت بر ایشان درست نکرده کار اعلام استعداد شان
نموده که بجهل و عناد آنرا از قوه بفعل نیاوردند ما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون و طریق جذب هم
اگر بتوسط متابعت صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة والسلام که عبارت از سلوک ست
وصول بمطلوب میسر شود بی واسطه و بی حیلولت امری خواهد بود گفته اند لو دلیتم بحبل لوقعتم
علی الله یعنی اگر کشیده شوید بحضرت حق سبحانه و رسانیده شوید ببطن البطون هر آئینه در میان شما
و در میان حق جل و علا حیلولت و حجاب امری نخواهد بود شاید که بخاطر شریف شما هم مانده باشد
که حضرت خواجه ما قدس سره میفرمودند که وصول در راه معیت که حق را جل سلطانه با بنده
است اگر میسر شود ناچار بی توسط امری خواهد بود که مناسب معیت ست و اگر واسطه است
در سلسلهٔ تربیت ست که عبارت از سلوک ست و راه معیت یکی از طرف جذبه ست و حدیث
المرء مع من احب علی صاحبه الصلوة والسلام نیز تائید این معنی میفرماید زیرا که مرد را با محبوب خود
چون معیت بثبوت پیوست و واسطه مرتفع گشت اجتماع تیسر یابد هر ظل را با اصل خود
شاهراه ست و هیچ چیز در میان شان حائل نیست اگر بعنایت خداوندی جل شانه ظلی را
با اصل خود میلی پیدا شود و کششی با او هویدا گردد بدولت متابعت صاحب شریعت علیه و علی
آله الصلوة والسلام آن ظل را با آن اصل وصولی والتحاقی حاصل آید هر آئینه بی حیلولت امری
خواهد بود و وصول آن اصل که اسمی ست از اسمای الهی جل شانه در جناب میان اسم و مسمای حائلی
نخواهد بود و وصول ظل این راه با اصل الاصل که مسمای آن اسم ست بتوسط امری خواهد بود و اینجا
هر که واصل حضرت ذات ست تعالی بوصول بیچونی توسط و حیلولت امری در حق او مفقود ست هرگاه در
صورت وصول بحضرت ذات سبحانه حیلولت و حجابیت صفات واجبی جل سلطانه مرتفع گردد حیلولت
و حجابیت غیر صفات چه گنجایش دارد سوال صفات واجبی را جل شانه هرگاه انفکاکی از حضرت ذات تعالی و تقدس

جائز نباشد ارتفاع حیلولت صفات از میان واصل و موصول البتّه بی‌معنی بود جواب سالک را
بدون وصول تحقیقی باصل نبود که اسمی ست از اسمای الٰهی جلّ شانه و آن سالک ظلّ اوست حاصل گردد
هر آئینه در میان حضرت تعالیٰ هیچ توسطی و حیلولتی نخواهد بود چنانچه در میان اسم و مسمّای او حیلولت امر
کائن نیست پس ارتفاع لازم آمد و منافی که مثل این تحقیق بالا گذشته است در میان اتحاد حقیقت
سالک و حقیقت محمدی علیه و علی آله الصلوٰة والسلام و نیز شبهه ازین بیان در بیان وصول
ظلّ باصل هم گذشته تنبیه ساده لوحی ازین عدم توسط که در طریق جذبه و غیرها گفته شده است
استغنائی از تبعیت خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام گمان نبرد که آن کفر و الحاد و زندقه است
و انکار است از شریعت حقّهٔ او علیه و علی آله الصلوٰة والسلام و بالا گذشته است که جذبه
بی‌توسط سلوک و عبارت از اتیان شریعت است علی صاحبها الصلوٰة والتحیة ابتر و ناتمام است
و نقمت است که بصورت نعمت برآمده و جمعیت را بر صاحب جذبه ناتمام تمام کرده بالجمله
با کشف صحیح و الهام صریح نیز در یقین پیوسته است و هیچ دقیقه از دقائق این راه و هیچ معرفتی
از معارف این قوم بی‌وسیلهٔ او و بی‌توسط متابعت او علیه و علی آله الصلوٰة والسلام میسّر نیست
و منتهی راه در رنگ مبتدی و متوسط فیوض برکات این راه بتبعیت وی طفیل و حاصل است
محالست سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفیٰ ؏ افلاطون از بیخردی صفای که
در نفس خود از ریاضات و مجاهدات یافت خود را از بعثت انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات
مستغنی دانست و گفت نحن قوم مهدیون لا حاجة بنا الی من یهدینا ندانست که این صفا که
بریاضات بی‌توسط متابعت انبیا حاصل شده است علیهم الصلوٰة والتسلیمات حکم آن دارد که مس سیاه را
زر اندوده سازند یا زهر را بشکر غلاف کنند متابعت انبیاست علیهم الصلوٰة والتسلیمات که
حقیقت مس را منقلب گردانیده زر خالص سازد و نفس امّاره را به اطمینان آرد حکیم مطلق جلّ و علا
بعثت انبیا و وضع شرائع اینها را علیهم الصلوٰة والتسلیمات از برای تعجیه تخریب امّاره مقرر ساخته است
و خرابی او بالکلیه صلاح اوست در غیر متابعت این بزرگواران نداشته علیهم الصلوٰة والتسلیمات اگر
هزاران ریاضات و مجاهدات بی متابعت این بزرگواران علیهم الصلوٰة والتسلیمات کرده شود سر موئی
از امّارگی او کم نگردد بلکه زیاد سرکشی او نماید ؏ هرچه گیرد علتی علت شود ٭ ازالهٔ مرض ذاتی او منوط بشرائع انبیاست

علیہم الصلوٰة والتحیات دو و نہا خرط القتاد باید دانست کہ جذبہ ہر چند از سلوک چارہ نیست متقدم باشد جذبہ بر سلوک یا مؤخر اما فضل در تقدیم جذبہ است کہ سلوک خادم اوست و در تاخیر جذبہ سلوک مخدوم اوست کہ بدولت سلوک ور اجذب میسر شدہ است و در تقدیم جذبہ شان محبوبیت است کہ او بالذات مطلوب و مدعوست لہٰذا این مراد آمد و آخر بید و راس مرادان رئیس محبوبان محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علیٰ آلہ وسلم کہ مقصود ذاتی و مدعو اولی ازین دعوت اوست علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰة والسلام دیگران بطفیلے و طلبیدہ اند مرادان باشند یا مریدان لولاہ لما خلق اللہ الخلق ولما اظہر الربوبیة کما ورد چون دیگران ہمہ طفیلے او باشند و مقصود اصلی این دعوت بود علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰة والسلام ناچار ہمہ محتاج او باشند و بتوسط او فیوض و برکات اخذ نمایند علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰة والسلام و باین معنی اگر ہمہ را آل او گویند گنجایش دارد علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰة والسلام کہ ہمہ بسبب ر ہ او بیا و بتوسط او کمال اخذ نمایند چہ ہرگاہ وجود شان بتوسط وجود او صورت نہ بندد کمالات دیگر خود کہ تابع وجود اند بتوسط او چہ صورت دارند علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰة والسلام بلے محبوب رب العلمین چنین باید بعد از استماع فرمایند مکشوف گشتہ است کہ محبوبیت او علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰة والسلام بآن محبت ذاتی جل شانہ کائن ست کہ بذات بحت او تعالیٰ بی ملاحظہ شیون و اعتبارات تعلق گرفتہ است و حضرت ذات تعالیٰ بآن محبت محبوب گشتہ بخلاف محبوبیت دیگران کہ بآن محبت کائن ست کہ تعلق بشیون و اعتبارات دارد و متلبس باسما و صفات ست یا بظلال ہما و صفات علی تفاوت الدرجات

فان فضل رسول اللہ لیس لہ حد فیعرب عنہ ناطق بفمہ علیہ و علی جمیع اخوانہ من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین الصلوٰة والتسلیمات والتحیات والبرکات تحقیق این مقام آنست کہ توسط آنسرور کائنات علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰة والسلام بدو معنی تواند بود یکی آنکہ او صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علیٰ آلہ وسلم حائل و حاجب بود درمیان سالک درمیان مطلوب دوم آنست کہ سالک بطفیل او بتوسط تبعیت و متابعت او علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰة والسلام بمطلوب واصل گردد و طریق سلوک پیش از رسیدن بحقیقت محمدی توسط بہر دو معنی کائن ست بانکہ می انگارم کہ درین طریق از شیوخ ہر کہ درمیان آمدہ است متوسط و حاجب شہود سالک ست و اہی اگر در او آخر جذبہ تدارک آن نماید

و معامله از پرده و بی پردگی نگذشته زیرا که در طریق جذبه بعد از رسیدن بحقیقت الحقائق توسط
بمعنی ثانی ست که طفیل و تبعیت ست نه حیلولت و حجاب که پردهٔ مشهود و مشاهده و مانند آنها
بود و گفته نشود که این عدم توسط اگرچه بیک معنی بود قصوری بجناب حضرت خاتمیة علیه و علی
آله الصلوة والسلام والتحیة لازم می آید گوئیم که این عدم توسط مستلزم کمال آنجناب ست
علی صاحبها الصلوة والسلام نه مستلزم قصور در وجود توسط ست زیرا که کمال متبوع آنست
که تابع او بطفیل و تبعیت او بجمیع درجات کمال برسد هیچ دقیقه فرو نگذارد و باین معنی در عدم
توسط کائن ست نه در وجود توسط که آنجا شهود بی پرده ست که اقصای درجات کمال ست اینجا
در پرده پس کمال در عدم توسط بود و قصور در توسط از شوکت و عظمت مخدوم ست که خادم او
هیچ مقامی از وی تخلف نکند و بتبعیت او شریک دولت همگنان او گردد و از آنجاست که آنسرور
فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات
و رویت اخروی بی توسط و بی حیلولت امری خواهد بود در حدیث صحیح آمده است علی صاحبه الصلوة والسلام
بنده که چون بنماز داخل شود حجابیکه درمیان بنده و خداست مرتفع میگردد و لهذا الصلوة معراج المؤمن
آمده و حظ وافر از نصیب منتهی حاصل گشت چه رفع حجاب مخصوص بوصل منتهی ست پس ارتفاع توسط
و حیلولت ثابت گشت این معرفت از خصوص معارف لدنیهٔ این فقیر ست که بمحض فضل و کرم آنرا
عطا فرموده اند و بحقیقت آن متحقق ساخته ؏ من آنخاکم که ابر نوبهاری × کند از لطف بر من
قطره باری × خوش گفته ؏ اگر پادشه بر در پیرزن × بیاید تو ای خواجه سبلت مکن × مشائخ طریقت
قدس اسرارهم در توسط و عدم توسط آنسرور اختلاف نهاده اند علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات بعضی توسط
گفته اند و گروهی بعدم توسط و هیچ کدام شان تحقیق توسط و عدم توسط نموده است از کمال نمود
شان سخن نگفته ارباب ظواهر نزدیک ست که عدم توسط را که کمال ایمان ست کفر دانند و قائل آنرا
نادانسته تضلیل کنند توسط را از کمال ایمان تصور نمایند و قائل آنرا از کمل ایمان شمرند حال آنکه عدم توسط
مبنی از کمال متابعت ست و توسط مشعر از قصور متابعت کما مر کل ذلک منهم لعدم الاطلاع علی حقیقة الحال
قال الله تعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تاویله کذلک کذب الذین
من قبلهم مخدوما اویسی گفتن انکاری از پیر ظاهر نیست زیرا که اویسی کسی ست که

روحانیت او را در تربیت او مدخلے باشد حضرت خواجه احرار قدس سره با وجود پیر ظاهر چونکه امدادها
از روحانیت حضرت خواجه نقشبند قدس سره یافته بودند اویسی میگفتند و همچنین حضرت خواجه نقشبند
با وجود پیر ظاهر چون مددها از روحانیت حضرت خواجه عبد الخالق قدس سره یافته بودند اویسی
بودند علی الخصوص شخصے که با وجود اویسیت اقرار به پیر ظاهر دارد درین روز انکار پیر و سبقت
عجب انصاف ست فی رو یا مراد از ترکیب لفظ عبد الباقی معنی اضافی ست بمعنی علمی هر چند بابلغ
وجوه اشعار بمعنی علمی هم دارد یعنی پیر من هر چند بنده باقی ست ما تکفل به بیت من الله باقیست
اینجا کدام تحریف ست وچه سوء ادب بالله تعالی انصافی باید داد مخدوما و مقصود یکه در معنی سبحانی که از
بسطامی قدس سره در غلبات سکر صادر شده ست گفته باشد لازم نمی آید از ان که مقصود در قائل
آن مستقر و مستمر باشد تا دیگری از وی افضل بود چه بسا معارفست که در وقتی بمقتضای حال آن وقت
صادر شده است در وقت دیگر بعنایت خداوندی جل شانه چونکه قصور آن معرفت را دریافته است
ازان در گذشته به مقام فوق رسیده و در مکتوب شریف اندراج یافته بود که ارباب سکر اگر ازین قسم
سخنان شطح آمیز نویسند گنجایش دارد اما از ارباب صحو اظهار این سخنان بسیار مستبعد است مخدوما کی
این سخنان نوشته است منشأ آن سکر است بی مزج سکر درین باب دست بقلم نبرده غایت ما فی الباب
در سکر مراتب کثیره است هر چند سکر بیشتر شطح غالب تر سکر بسطامی یاد که بی تحاشی قول لوائی ارفع
من لواء محمد ازان بوجود آید پس هر که صحو دارد گمان نکنند که سکر همراه او نیست که آن عین قصور ست
صحو خالص نصیب عام ست هر که صحو را ترجیح داده است مرادش غلبه صحو ست نه صحو صرف و
همچنین هر که سکر را ترجیح میدهد مرادش غلبه سکر ست نه سکر خالص که آن آفت ست جنید قدس سره
که رئیس ارباب صحو ست و صحو را بر سکر ترجیح میدهد چندان عبارت سکر آمیز دارد که چه تعداد آن
نماید فرموده هو العارف والمعروف و گفته لون الماء لون انائه و فرموده المحدث اذا قرن
بالقدیم لم یبق له اثر و صاحب عوارف که از اکمل ارباب صحو ست در کتاب خود چندان معارف
سکریه ست که چه شرح آن دهد و این فقیر در ورقی بعضی معارف سکریه او را قدس سره جمع کرده است
بقایای سکر ست که تجویز افشاء اسرار نموده می آید از سکر ست که مباهات و افتخار کرده میشود و از سکر ست
که مزیت خود بر دیگری اظهار کرده می آید اگر صحو خالص باشد افشای اسرار آنجا کفر بود و خود را

از دیگرے بہتر دانستن شرک باشد تقیه سکر در صحو در رنگ ست که نمک مصلح طعام ست اگر نمک
نباشد طعام معطل و بیکار بود ع گر عشق نبودی و غم عشق نبودی × چندین سخن نغز که گفتی که شنودی
صاحب عوارف قدس سره که قول قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله را که از حضرت شیخ عبدالقادر قدس سره
صادر شده ست بر بقیات سکر محمول داشته است مرادش قصور این قول نیست کما توهم که آن
عین محمدة اوست بلکه بیان ارفع نموده است یعنی صدور این قسم سخن که مبنی از مباهات و
افتخار ست بی بقیه سکر کائن نیست که در صحو خالص امثال این سخنان تکلم نمودن دشوار ست این فقیر
که این همه دفاتر در بیان علوم و اسرار این طائفه علیه نوشته ست ظاهرا بخاطر شریف شما قرار یافته
است که از روی صحو خالص نوشته است بی مزج سکر حاشا که آنجا هم منکر ست و گزاف و سخن
باقی ست سخن با فانی که بصحو خالص متصف اند بسیار اند چرا این قسم سخنان نیافند و دلهای مردم
از جا نبرند ع فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست × هم قصه غریب و حدیث عجیب هست
معدودا این قسم سخنان که مبنی از افشای اسرار باشد و از ظاهر مصروف در هر وقتی از مشائخ طریقت
قدس الله تعالی اسرارهم بظهور آمده ست و عادت مستمره این بزرگواران گشته هرے نیست که
این فقیر آنرا ابتدا کرده باشد و اختراع نموده لیس هذا باول قارورة کسرت فی الاسلام پس این همه
شور و غوغا چیست اگر لفظے صادر شده ست که ظاهرش مطابقت بعلوم شرعیه ندارد آنرا باندک توجه
از ظاهر صرف نموده مطابق باید ساخت و مسلمانی را متهم نباید کرد اشاعت فاحشه و تفضیح فاسق
هرگاه در شریعت حرام و منکر باشد تفضیح مسلمانی بمجرد اشتباه چه مناسب بود و شهر بشهر آن منادی
کردن کدام تدین باشد طریق مسلمانی و مهربانی آنست که کلمه که ظاهرش مخالف علوم شرعیه ست
اگر از شخصے صادر شود باید دید که قائل آن کیست اگر ملحد زندیق بود رد آن باید کرد و در اصلاح
آن نباید کوشید و اگر قائل آن کلمه از مسلمان بود و ایمانی بخدا و رسول داشته باشد در
اصلاح سخن او باید کوشید و محمل صحیح از برای آن پیدا باید نمود یا از آن قائل حل آن
باید طلبید و اگر در حل آن عاجز آید نصیحتش باید کرد و امر معروف و نهی منکر برفق اولی ست باجابت
نزدیک ست و اگر مقصود اجابت نباشد و تفضیح مطلوب بود امر دیگر ست الله تعالی
توفیق دهاد و عجیب تر آنکه از مکتوب شریف مفهوم میشود که بعد از استماع کتابت فقیر از آن عزیزان

اشتباهی و انحرافی در ملازمان شما نیز ظاهر شده بود تا انعکاسی باشد بایستی که مظان اشتباه را
ایشان خود حل میکردند و برین فقیر نمی انداختند و تسکین فتنه میفرمودند از یاران دیگر چه گله نماید که
بعضے از ایشان با وجود قدرت دفع اشتباه خود را معاف داشتند و سکوت ورزیدند هیچ
باز یاران چشم یاری داشتیم رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا والسلام
اولاً و آخراً

مکتوب صد و بست و دوم بمولانا حسن دهلوی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی حقیقت محمدی علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات
اکملها که ظهور اول ست و حقیقة الحقائق ست بآن معنی که حقائق دیگر چه حقائق انبیاء کرام و چه حقائق
ملائکه عظام علیه و علیهم الصلوة والسلام کالظلال اند مر او را و او اصل حقائق ست قال علیه
الصلوة والسلام اول ما خلق الله نوری و قال علیه الصلوة والسلام
خلقت من نور الله والمؤمنون من نوری پس ناچار آن حقیقت واسطه
بود درمیان سائر حقائق و درمیان حق جل و علا و وصول بمطلوب احدی را بی توسط آن سرور علیه و علی
آله الصلوة والسلام محال باشد فهو نبی الانبیاء والمرسلین وارساله رحمة للعالمین
علیه و علی آله الصلوة والسلام ازینجاست که انبیاء اولوا العزم با وجود اصالت تبعیت میخواستند
بآرزو داخل امت او میگردند کما ورد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات سوال کدام
کمال ست که مربوط بامت شدن است علیه و علی آله الصلوة والسلام و انبیاء را با وجود دولت نبوة
میسر نشده علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات جواب آن کمال وصول اتحاد ست بآن حقیقة الحقائق که منوط
بتبعیت و وراثت ست بلکه موقوف بر کمال فضل اوست تعالی که نصیب اخص خواص امتان او ست
علیه و علی آله الصلوة والسلام و تا امت نشود باین دولت نرسد و بی رفع حجاب توسط نگردد که
بوسیله اتحاد میسر ست مگر ازینجا فرموده ست جل شانه کنتم خیر امة فهو علیه و علی آله
الصلوة والسلام کما هو افضل من کل فرد من الانبیاء الکرام والملائکة العظام
افضل من الکل من حیث الکل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات زیرا که اصل از ظل خود افضل ست اگرچه
آن ظل متضمن الوف ظلال بود چه وصول فیوض از آن حضرت جل شانه مر ظل را بتوسط و بطفیل او ست
در رسائل خود تحقیق کرده ست که نقطه فوق را بر جمیع نقطهای تحت که کالظلال اویند فضل ست قطع کردن عارف

آن نقطهٔ فوق را که کالاصل ست زیاده است از آنکه جمیع نقطهٔ تحت را که کالظلال اویند قطع نماید
سوال ازین بیان لازم می آید فضل خواص این امت بر انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات
جواب هیچ لازم نمی آید اینقدر ثابت شد که خواص این امت با انبیاء در آن دولت شرکت دارند مع ذلک
کمالات دیگر بسیارست که انبیاء را آن مزیت مختص است علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات
اخص خواص این امت اگر بسیار ترقی نماید سر او تا پایهٔ پیغمبری که ادنای پیغمبران ست نرسد مساوات
و مزیت چه گنجایش دارد قال الله تعالی وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ علیهم الصلوات
والتسلیمات و اگر فردی از امتان بطفیل و تبعیت پیغمبر خود از بعضی پیغمبران بالا رود بعنوان خادمیت
و تبعیت خواهد بود و معلوم ست که خادم را با همگنان مخدوم غیر از خادمیت و تبعیت چه نسبت خواهد بود
که خادم طفیلی در همه وقت طفیلی است و حقیقت محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام که حقیقة الحقائق ست
آنچه در آخر کار بعد از طی مراتب ظلال برین فقیر منکشف گشته است تعین و ظهور حبی ست که مبداء
ظهورات و منشاء خلق مخلوقات ست در حدیث قدسی که مشهورست آمده است كُنْتُ كَنْزًا
مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ اول چیزیکه ازان گنجینهٔ مخفی بر منصهٔ ظهور آمد حب بوده است
که سبب خلق خلائق گشته اگر این حب نمی بود در ایجاد نمی گشود و عالم در عدم راسخ و مستقر
می بود سر حدیث قدسی لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ را که در خاتم الرسل واقع ست علیه و
علیهم الصلوة والتسلیمات اینجا باید جست و حقیقت لَوْلَاكَ لَمَا أَظْهَرْتُ الرُّبُوبِيَّةَ را درین مقام
باید طلبید سوال صاحب فتوحات مکیه تعین اول که حقیقت محمدی ست حضرت اجمال علم را
گفته است و تو در رسائل خود تعین اول تعین وجودی گفته و مرکز آنرا که اشرف و اسبق اجزای
اوست حقیقت محمدی قرار داده و تعین حضرت اجمال را ظل این تعین وجودی انگاشته و اینجا
میفرمائی که تعین اول تعین حبی ست و آن حقیقت محمدی وجه توفیق درمیان این اقوال چیست
جواب ظل شی بسا ست که خود را باصل شی وانماید و سالک را بخود گرفتار سازد پس آن
تعین وجودی ظلال تعین اول اند که در وقت عروج بر عارف باصل تعین که اول تعین حبی ست ظاهر گشته
سوال تعین وجودی را ظل تعین حبی گفتن چه گونه راست آید و حال آنکه وجود را بر حب سبقت
است چه حب فرع وجود ست جواب این فقیر در رسائل خود تحقیق کرده است که حضرت حق سبحانه

وتعالی بذات خود موجودست نه بوجود و همچنین صفات ثمانیه او تعالی بذات واجب الوجود جل شانه
نه بوجود غیر که وجود بلکه وجوب نیز دران مرتبه گنجایش نیست که وجوب و وجود هر دو از اعتبارات است اول
اعتبار یکه پیدا شده از برای ایجاد عالم حب است بعد از ان اعتبار وجود که مقدمهٔ ایجاد است چه حضرت
ذات را جل شانه بی اعتبار این حب بی اعتبار این وجود از عالم و ایجاد عالم استغناست ان الله
لغنی عن العالمین قاطع است و تعین علمی جملی را ظل آن دو تعین گفتن باعتبار آنست که آن دو تعین
باعتبار حضرت ذات است تعالی بی ملاحظهٔ صفات و درین تعین ملحوظ صفت است که ظل
است مر ذات را عز شانه باید دانست در تعین اول که تعین حبی است چون بدقت نظر کرده میشود
بفضل الله سبحانه معلوم میگردد که مرکز آن تعین حب است که حقیقت محمدی است علیه و علی آله الصلوة
والسلام و محیط آن کالدائره است در صورت مثال و آن محیط کالظل است مر آن مرکز را خلت است
که حقیقت ابراهیمی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام پس حب اصل آمده و خلت کالظل شده
مر او را و این مجموع مرکز و محیط که یک دائره است تعین اول آنست و مسمی است بالشرف اسبق اجزا
او که مرکز است که عبارت از حب است و در نظر کشفی نیز باعتبار اصالت و غلبهٔ آن جزو تعین حبی ظاهر
میگردد و چون محیط دائره کالظل است مر مرکز آن و ناشی است از ان و آن مرکز اصل منشا وست
آن محیط را اگر تعین ثانی گویند هم گنجایش دارد اما در نظر کشفی دو تعین نیست بلکه تعین است که مشتمل
بر حب و خلت است که مرکز و محیط یک دائره است و تعین ثانی در نظر کشفی تعین وجودی است که کالظل
مر تعین اول را چنانچه گذشت و چون مرکز اصل محیط آمد ناچار محیط را از توسط مرکز در وصول
بمطلوب چاره نباشد چه وصول بمطلوب از راه مرکز است که اصل آن ظل دائره است ازین بیان مناسبت
و اتحاد حضرت حبیب الله را بحضرت خلیل الله باید دریافت علیهما و علی جمیع الانبیاء والمرسلین
الصلوات والتسلیمات و چون اصل واسطه است و وصول ظل بمطلوب لاجرم حضرت
خلیل الله توسط حضرت حبیب الله را در خواسته است و از روی آن تمنا نموده که در
امت او داخل شود کما ورد علیهما و علی جمیع الانبیاء الصلوة والتحیات اتمها واکملها
سوال چون معامله چنین باشد حضرت حبیب الله را امر بمتابعت ملت حضرت خلیل الله چه معنی
بود علیهما الصلوات والتسلیمات و آنحضرت در بیان صلوة والسلام بر خود کما صلیت و کما سلمت علی ابراهیم

چرا فرمایند علیهم الصلوات والتسلیمات جواب حقیقت شی هر چند بلند تر بود و بتنزیه اقرب باشد
مظهر آن حقیقت در عالم عناصر انسبیت تر بود و بصفات بشریت بیشتر متلبس باشد پس وصول
این مظهر بطریق عروج بآن حقیقت متضمن عسر بود و ملتی که بحضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام عطا شده است شاهراه است بوصول حقیقت ابراهیمی که در جوار حقیقت محمدی
واقع شده است چنانچه گذشت و حضرت ابراهیم بهمین راه بآنجا رسیده است بنابران امر شد
که متابعت آن ملت نموده بحقیقة الحقائق وصول فرمایند آنسرور کما صلیت فرموده علیه و
علی آله الصلوة والسلام که صلوة و رحمت بروی علیه السلام بعد از حصول ولت و وصول حقیقت
است باآنکه گوییم گاه است که فاضل را متابعت مفضول امر کنند ازین امر متابعت هیچ قصوری
در افضلیت او لازم نیاید قال الله تعالی لنبیه علیه و علی آله الصلوة والسلام وشاورهم فی الامر
امر بمشورت باصحاب خالی از تضمن امر متابعت شان نیست و الا مشورت را چه فائده باشد که حقیقت
حضرت صدیق یعنی رب او از اسمای الهی جل سلطانه که مبدا تعین اوست بتوسط امری ظل حقیقت
محمدی است بر نهجی که هر چه دران حقیقت کائن است بطریق تبعیت و وراثت دران ظل ثابت
ازینجاست که او رضی الله تعالی عنه اکمل و افضل و ارشد این امت اند قال علیه الصلوة
والسلام ما صب الله شیئا فی صدری الا قد صببته فی صدر ابی بکر و نیز گذشت
که حقیقت اسرافیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نیز همان حقیقت محمدیست علیه و
علی جمیع اخوانه الصلوة والسلام نه بطریق اصالت و ظلیت در رنگ حقیقت حضرت
صدیق رضی الله تعالی عنه که ظل است مر آن حقیقت را بلکه اینجا هر دو اصالت دارند ظلیت
درمیان حائل نیست اگر فرق است بکلیت و جزئیت است چه آنسرور کل است علیه و علی الصلوة
والسلام لهذا آن حقیقت مسمی باسم اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام و حقائق ملائکه کرام علی
نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات ناشی ازان حقیقت اسرافیل است علی نبینا و علیه و علی جمیع اخوانه
الکرام الصلوة والسلام سوال عارف را از حقیقت خود که عبارت از اسم الهی است جل شانه
که رب اوست ترقی بعد از وصول بآن حقیقت جائز است یا نه جواب وصول بآن حقیقت بعد از طی
مراتب سلوک که عبارت از تمامی سیر الی الله گفته اند بر دو نوع است یکی وصول در تحت ظلی از ظلال آن اسم است که در

مظاہر وجوبیہ خود را بحقیقت خود وانمودہ است و برنگ اصل برآمدہ و این اشتباہ درین راہ بسیار است
و عقبہ عظیمہ است مر سالک را اگر بمحض فضل ازین عقبہ مخلصی میسر شود و شک نیست کہ ترقی ازین
ظل حقیقت نما جائز است بلکہ واقع و اگر وصولے بنفس حقیقت خود واقع شد ترقی ازان
بی طفیل و تبعیت دیگری جائز نیست کہ آن حقیقت نہایت مراتب استعداد ذاتی اوست اما اگر بطفیل
او را بحقیقت دیگری کہ فوق حقیقت اوست سازند جائز است بلکہ واقع این سیر گویا سیر قسری
است کہ ورای سیر طبعی و استعدادی است چنانچہ شمہ ازین در ما سبق در بیان وصول بحقیقت محمدی
گذشتہ است علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام سوال ترقی از حقیقت محمدی کہ حقیقۃ الحقائق است و
حقیقتی از حقائق ممکنات فوق آن نیست جائز ہست یا نہ و تو در رسائل خود نوشتہ کہ ترقی از حقیقت
محمدی واقع شد حقیقت این معاملہ چیست جواب جائز نیست زیرا کہ فوق آن غیر تنزیہ مرتبہ لا تعین است
کہ وصول والحاق متعینین بآن محال است وصول والحاق بی تکیف گفتن مجرد لغو است کہ پیش از
رسیدن بحقیقت معاملہ بآن تسلی نمودہ می آید اما بعد از وصول بحقیقت کار حکم بعدم وصول و
الحاق لازم است کہ ریب را در آنجا شائبہ نیست و آنکہ نوشتہ ام کہ ترقی از حقیقت محمدی واقع
شد مراد ازان حقیقت ظل آن حقیقت بودہ است کہ عبارت از اجمال حضرت علم گفتہ اند و تعبیر بوحدت
کردہ در آنوقت اشتباہ ظل بود باصل و چون بمحض فضل خداوندی جل سلطانہ ازان ظل و از سائر
ظلال مخلصے میسر شد معلوم شد کہ ترقی ازان حقیقۃ الحقائق واقع نیست بلکہ جائز نہ کہ قدم از آنجا
برداشتن و پیش نہادن قدم در وجوب ماندن است و از امکان برآمدن کہ محال عقلی است و شرعی
سوال ازین تحقیق لازم می آید کہ حضرت خاتم الرسل را علیہ و علیہم الصلوۃ والتسلیمات نیز ازان
حقیقت ترقی واقع نشود جواب آنحضرت علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام نیز با علو شان و با آن
جاہ و جلال ہمیشہ ممکن است ہرگز از امکان نخواہد برآمد و بوجوب نخواہد پیوست کہ مستلزم تحقق است
بالوہیت تعالی اللہ ان یکون لہ ند و شریک دع ما ادعتہ النصاری فی نبیہم الخ سوال از تحقیق سابق واضح
گشت کہ دیگران را نیز بطفیل و وراثت او علیہ و علیہم الصلوۃ والتسلیمات وصول بحقیقۃ الحقائق والحاق و
اتحادی بآن ثابت است و شرکتے در کمال خاص او کائن پس برین تقدیر فرق میان متبوع و درمیان
اصلی و طفیلے درین کمال کہ متضمن رفع حجاب ارتفاع واسطہ است فوق جمیع کمالات است چہ بود و کدام

مزیتی باشد در متبوع و اصیل که در تابع و طفیلی نیست جواب وصول و الحاق دیگران باین حقیقت
از قبیل الحاق خادم ست بمخدوم و وصول طفیلی ست باصیل اگر واصل از اخص خواص ست که
افضل قابیل اند خود خادم ست اگر از انبیا ست علیهم الصلوات و التسلیمات هم طفیلی ست و خادم
که اولش خورست او را چه شرکت بمخدوم و کدام عزت آبرو ست در جنب او و طفیلی سر حلقه جلیسی
هم لقمه ایست با طفیلی طفیلی ست خادمانی که باعلی مرتبه مخدوم میرسند از اطعمه مخصوصه
او لقمه میخورند و عزت و احترام می یابند از بزرگی مخدوم ست نه از علو متابعت او ست گویا مخدوم
را با وجود عزت ذاتی عزتی دیگر از راه الحاق خادمان پیدا میشود و ازدیاد ارتفاع شان او مینماید
نیک استماع نما که در حدیث نبوی آمده ست علی صاحبه الصلوة والسلام من سن سنة حسنة فله
اجرها و اجر من عمل بها پس متبوع را در سنت حسنه او هر چند تابعان بیشتر باشند او را از اصل اجر شان زیاده تر
بود و موجب ازدیاد منزلت او باشد پس تابعان را با متبوع چه شرکت باشد و کدام مساوات
متوهم گردد بشنو بشنو روا ست که جمعی در یک مقام باشند شریک یک دولت بوند اما با هم ایشان
شان معامله جدا باشد هیچ یکی را از دیگری اطلاع نبود ازواج مطهرات در بهشت باشند در یک
مقام باشند و از یک طعام و شراب تناول فرمایند علیه و علی اهل بیته الصلوة والسلام لیکن معامله که با ایشان
سرور باشد با آنها نباشد و التذاذی و سروری که او را باشد ایشانرا نبود علیه و علی آله الصلوة والسلام اگر
ایشانرا در جمیع امور آنجا شرکت با او بود افضلیت ایشانرا نیز در رنگ افضلیت او باید لازم آید علیه و
علی اهل بیته الصلوة والسلام که افضلیت اینجا بمعنی کثرت ثواب عند الله ست سوال این تعیین
حبی که تعیین اول ست و حقیقت محمدی ست علیه و علی آله الصلوة والسلام ممکن ست یا واجب
حادث ست یا قدیم صاحب فصوص تعین اول را که حقیقت محمدی گفته ست تعبیر از آن بوحدت
کرده همچنین تعین ثانی را که واحدیت گفته ست اعیان ثابته که آنرا حقائق ممکنات گویند در آن
مرتبه اثبات نموده هر دو تعین را تعین وجوبی میگوید و قدیم میداند و سه تنزل دیگر را
که روحی و مثالی و جسدی بود تعینات امکانی و معتقد تو درین مسئله چیست جواب نزد این فقیر
هیچ تعینی متعینی نیست کدام تعین بود که لاتعین را متعین سازد این الفاظ موافق مذاق حضرت شیخ محی الدین
و تابعان او ست قدس الله تعالی اسرارهم و در عبارت فقیر این قسم الفاظ اگر واقع شود از قبیل صنعت مشاکله باید دانست

بہر حال گوئیم کہ آن تعین تعین مکانی ست و مخلوق و حادث ست قال علیه و علی اله الصلوٰة
والسلام اول ما خلق الله نوری و در احادیث دیگر تعیین وقت خلقت آن نور ہم آمدہ است چنانچہ فرمودہ
قبل خلق السموات با نفی عام و امثاله وہرچہ مخلوق ست و مسبوق بعدم ست ممکن ست و حادث
وچون حقیقة الحقائق کہ اسبق حقائق ست مخلوق ممکن گشت حقائق دیگران بطریق اولےٰ
مخلوق خواہند بود و امکان و حدوث خواہند داشت عجب ست کہ شیخ قدس سرہ حقیقت
محمدی را بلکہ حقائق جمیع ممکنات را کہ اعیان ثابتہ گفتہ است از کجا حکم بوجوب شان میکند
وقدیم میداند والتزام خلاف قول پیغمبر می نماید علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام ممکن بر
اجزای خود ممکن ست و مصورت و حقیقت خود ممکن تعین و وجوب حقیقت ممکن برائے
چہ بود حقیقت ممکن البتہ باید کہ ممکن باشد کہ ممکن را با واجب تعالی اشتراکی و انتسابے
نیست غیر ازانکہ ممکن مخلوق اوست و او تعالی خالق او و شیخ چون درمیان واجب
و ممکن تمیز نمیکند و خود میفرماید بعدم التمیز بینہما اگر واجب را ممکن گوید و ممکن را واجب
باک ندارد اگر معذورش فرمایند بکمال کرم و عفوست ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا
او اخطانا سوال تو در رسائل خود درمیان واجب تعالی و ممکن نسبت اصالت و ظلیت
اثبات کردہ و ممکن را ظل واجب تعالی گفتہ و نیز واجب را تعالی باعتبار اصالت
حقیقت ممکن کہ کالظل اوست نوشتہ و معارف کثیرہ بران متفرع ساختہ و اگر باین
اعتبار شیخ قدس سرہ نیز واجب را تعالی حقیقت ممکن گوید چہ محظور لازم می آید
و چرا ملام بود جواب این قسم علوم کہ اثبات نسبت نماید درمیان واجب تعالی
و ممکن در شرع بہ ثبوت آنہا وارد نشدہ است ہمہ از معارف سکریہ ست و از نارسائی
است بحقیقت معاملہ ع ممکن چہ بود کہ ظل واجب باشد و واجب را تعالی چرا ظل بود کہ
ظل موہم تولید بہ مثل ست و منبی از شائبہ عدم کمال لطافت اصل ہرگاہ محمد رسول اللہ را از
لطافت ظل نبود خدائے محمد را چگونہ ظل باشد موجود در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت
ذات ست تعالی و صفات ثمانیہ حقیقیہ او تعالی و تقدس و ما سوائے آن ہرچہ باشد بایجاد
او تعالی موجود گشتہ است و ممکن و مخلوق و حادث ست و ہیچ مخلوقے ظل خالق خود نیست

وغیر از مخلوقیت هیچ انتسابی بخالق تعالی ما وراءی آن نسبت که شرع بآن وارد است ندارد

این علم بتفصیلیت عالم سالک را در راه بسیار بکار می آید و کشان کشان باصل می برد و چون

بتفضل عنایت منازل ظلال را طی کرده باصل برسد بتحقیق فضل او تعالی می یابد که این اصل هم حکم

ظل داشته است و شایان مطلوبیت نبوده که داغ امکان متسم است و مطلوب ماوراء

حیطه ادراک وصل و اتصال است رَبَّنَا اٰتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا

فصل فضائل مآب و کمالات اکتساب مولانا حسن کشمیری دہلوی حسن الله سبحانه احواله

وحصل آماله رساله بفقیر فرستاده بود و درانجا اسوله چند اندراج نموده طلب حل آن کرده

و چون حال آنها متضمن اظهار بعضے بوده است با بعضے موانع دیگر فقیر در جواب آن جرأت

نمیکرد و تعلل میگذرانید چون مشار الیه را بر فقیر حق عظیم بوده است که بحسن دلالت ایشان

بدولت حضور ولایت پناه هادی طریق اندراج النهایت فی البدایت مشرف شده

است و سبق الف و بای این طریق را از ایشان اخذ کرده و فیوض و برکات بی اندازه

را در خدمت ایشان استفاده نموده ناچار حل بعضے اسوله را که مناسب علوم این رساله

بوده است در ذیل این رساله درج کرده و الله سُبْحَانَهُ الْهَادِيْ اِلٰى سَبِيْلِ الرَّشَادِ

پرسیده بودند که کمالات صوری و معنوی و ظاهری و باطنی را علمی و عملی دنیوی و اخروی

هر چه در نوع بشر ممکن باشد در حضرت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام الی

یوم الحشر بالفعل حاصل و متمکن است چنانچه از حدیث نفیس انا سید ولد آدم

ولا فخر و آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة فعلمت علم الاولین والآخرین

و مثال آنها فهم میشود و آنچه مشروط بچیزے یا قوت بر وقتے خواهد بود هم باحسن وجوه

جلوه خواهد نمود پس برین تقدیر چون آنسرور صلے الله علیه وآله وسلم که بدوام و بکثرت

موصوف و معروف است چرا است و آنرا سبب چیست چه حزن وا نداوه را سبب البته

فقدان چیزی است که آنرا میخواهد مخدوما استبعاد حزن و فقدان کمالے از ان حضرت

خاتمیه علیه و علی آله الصلوة والتحیة نظر بجاه و جلال محمدی و نظر بعنایت خداوندی

جل سلطانه که شامل حال خیر مآل اوست علیه و علے آله الصلوة والسلام

مسلم و مستحسن است و چون نظر بعبدیت و عجز و بشریت او صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم نمودہ آید و ملاحظہ عزت و جلال عظمت و کبریائی و استغنای ذاتی او تعالی کردہ شود حصول حزن و فقدان کمالے از کمالات بے نہایت او تعالی درحق آن سرور نیز علیہ و علے آلہ الصلوۃ والسلام ہیچ مستبعد نبود بلکہ شایان حال بندگی باشد کریمہ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا و کریمہ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ ہر دو برین معنی گواہ عدل اند و اثبات فقدان درحق کل عینا یا بلے ممکن ہر چند بدرجات علیا رسد از حقیقت واجب چہ دریابد و حادث از قدیم چہ فرا گیرد و متناہی چگونہ احاطہ غیر متناہی نماید و آنکہ نوشتہ اند کہ ہر کمال کہ در نوع بشر ممکن ست در حضرت خاتمیت بالفعل حاصل ست علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام ایں فضل کلی بر کل مخصوص بآنسرورست علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام اما کمالے باشد کہ راجع بفضل جزئی بود روا ست کہ مخصوص بہ بعضے از انبیاے کرام و ملائکہ عظام باشد علی نبینا و علیہم الصلوۃ والتسلیمات و ہیچ قصورے در فضل کلی او نکند علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام در احادیث صحیحہ آمدہ است کہ بعضے از کمالات در افراد امتان باشد کہ انبیاء غبطہ آن نمایند علیہم الصلوۃ والتسلیمات و حال آنکہ فضل کلی مر انبیا راست بر جمیع افراد امتان و نیز در حدیث آمدہ است کہ شہدای فی سبیل اللہ بخیر بر انبیاء مزیت دارند شہداء را احتیاج بغسل نیست و انبیاء را غسل باید داد و بر شہداء نماز جنازہ نیامدہ است چنانچہ مذہب امام شافعی ست و بر انبیا نماز جنازہ باید کرد و در قرآن فرمودہ کہ شہدا را شما موتی نہ پندارید کہ احیا اند انبیا را موتی فرمودہ اینہمہ فضائل جزئیہ اند قصورے در فضل کلی انبیا ندارد پس تواند بود کہ بسبب فقدان بعضے ازین فضائل جزئیہ حزنے واندوہے بنسبت بآن سرور علیہ و علے آلہ الصلوۃ والسلام طاری گردد کہ سبب حصول استعداد و وصول آن فضائل شود مثلاً بانبوۃ درجہ شہادت جمع شود و اگر مسلم داریم کہ جمیع کمالات جمیع افراد انسان دران حضرت بالفعل حاصل ست علیہ و علے آلہ الصلوۃ والسلام گوئیم کہ چون ہمت علیای آن سرور بلند افتادہ است علیہ و علے آلہ الصلوۃ والسلام بآن کمالات

اکتفا نمی نماید و هل من مزید گویان شوق فوق میفرماید و چون کمالات فوق از امکان حصول
بشری خارج اند ناچار دوام حزن و افراط اندوه نقد وقت ست تحقیق این مبحث آنست
واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال که مدار کار در طریقت و حقیقت در قربت و معرفت
بر فنا ست و بر زوال بشریت و احکام امکان ؎ هیچکس را تا نگردد او فنا نیست ره
در بارگاه کبریا هر قدر که از وجود بشریت باقی ست حجاب راه همان قدرست و ارتفاع
صفات بشریت بالکل در کل ممکن نیست چه در خواص و چه در اخص خواص شیخ عطار
فرماید ؎ نمی بینی که شاهی چون پیمبر * نیاید فقر کل تو رنج کم بر * از فقر کل
زوال صفات بشریت و امکان بالکل خواسته که حصول آن متصور نیست که مستلزم
قلب حقائق ست چه ممکن اگر ترقی نمود از امکان خود منخلع گردد هر آئینه واجب شود و آن
محال عقلی ست و شرعی و آنچه بزرگی گفته است ؎ چو ممکن گرد امکان برفشاند *
بجز واجب دره چیزی نماند * محمول بر تمثیل و تشبیه ست نه محمول بر تحقیق و تقریر که آن غیر
واقع ست عزیزی فرماید ؎ سیه روئی ز ممکن در دو عالم * جدا هرگز نشد واللہ اعلم *
سوال بقای احکام و آثار امکان در مقام قاب قوسین ظاهرست که قوس امکان و قوس
وجوب آنجا برپاست اما در مقام او ادنی که بالاصالت مخصوص آن سرورست علیه و علی
آله الصلوۃ والسلام بقای احکام امکان بچه معنی ست جواب مابه الامتیاز در وجوب
و امکان عدم ست که طرفی از امکان ست چه طرف دیگر از امکان که وجودست قدر
مشترک ست در میان وجوب و امکان و در مقام او ادنی احکام آن عدم رو بزوال می آرد
و رفع امتیاز قوسین مینماید نه آنکه امکان بالکل مرتفع میگردد و انقلاب بوجوب می نماید
که آن محال ست کما مر این قدر هست که در مقام قاب قوسین از حجب ظلماتی نه برآمده
است که از آثار عدم ست و در مقام او ادنی اگر حجب ست نورانی ست و از راه
طرف وجود امکان آمده است و برین توجیه توان حمل کرد معنی بیت آن بزرگ را
که بالا گذشته ست و از فشاندن گرد امکان زوال احکام عدم آنکه سراسر
کدورت ست مراد توان داشت سوال هرگاه طرف عدم از امکان

زائل گشت و بار الامتیاز که در امکان و وجوب بود مرتفع شد و غیر از وجود که طرف دیگر امکان
است و قدر مشترک است در میان وجوب و امکان در آنجا نمانده است لازم آمد که امکان
از حقیقت خود منخلع گشته بوجوب که وجود صرف است ملحق شد و قلب حقیقت لازم آمد
یعنی بیت آن بزرگ که مذکور شده بجز واجب در دو جهان چیزے نماند بر حقیقت محمول گشت
جواب این وجود که در طرف ممکن کائن است ظل آن وجود است که در وجود ثابت است
نه عین آن وجود است و این وجوب که از زوال طرف عدم در ممکن پیدا شده
است وجوب بالغیر است که قسمے از ممکن است نه وجوب بالذات تا قلب حقیقت لازم آید
چه ارتفاع این عدم از راه ذات ممکن نیامده است تا واجب بالذات گردد
و محال لازم آید بلکه ارتفاع این عدم در ممکن بواسطهٔ استیلاے وجود حضرت
واجب الوجود و قهرمان حضرت وجوب است تعالے و تقدس بر ذات ممکن و
متبادر از وجوب که در مصرع سابق واقع شده است وجوب ذاتی است نه وجوب
بالغیر و وجود را قدر مشترک گفتن در وجوب و امکان از قبیل اشتراک لفظے است نه
معنوی اگر چه آنرا کلی مشکک گویند چه وجود ممکن را با وجود واجب تعالی فی الحقیقت
هیچ شرکتے نیست تا کلیت و جزئیت متصور شود سوال فنا و بقا که صوفیه علیه گفته اند و ولایت
را عبارت ازان ساخته بچه معنی است هرگاه ارتفاع صفات بشریت متصور نباشد
فنا چه گنجایش دارد جواب آن فنا که در ولایت معتبر است به اعتبار شعور و شهود است
که عبارت از نسیان ماسوای حق است سبحانه نه ارتفاع ماسوی غایة مافی الباب صاحب
آن فنا در غلبات سکر عدم شعور اشیا را عدم اشیا می انگارد و آن را ارتفاع
ماسوے می فهمد و بآن تسلے می یابد و اگر بمحض فضل او را ترقی داده بدولت صحو مشرف
سازند و صاحب تمیز کنند می داند که آن فنا نسیان اشیا بوده است نه اعدام
اشیا و این نسیان اگر زائل گشته است گرفتارے به اشیا است که تمکن داشته
و مرسوم بوده نه نفس اشیا که اشیا بر همان صرافت بر جای خود برپا است
و از نفی و اعدام او ممتنع الانتفا ع سیاهی از حبشی کے رود

که غور نگسست * و چون بفضل این دید و این تمیز عطا شد آن لستلی زائل گشت و بجای
آن حزن و اندوه و بے آرامی نشست و دانست که بود او مرضی ست که بسعی و اہتمام
او نابود نشود و یافت که در رنگ و پای طاؤس که ہمیشه جانکاه اوست نقص امکان
و قصور حدوثش ہمواره جانکاه او خواہد بود عجب معامله ست عارف ہرچند بالاتر میرود
و ترقیات و عروجات بیشتر می نماید این دید نقص در وی زیاده تر میگردد و قصور بیشتر
در نظر او می درآید و بیقرار و بے آرام میسازد و ہمان قصه شاگرد رسن تاب ست که از روی
تعجب با استاد خود گفت که ہرچند کار بیشتر میکنم دور تر می افتم مگر ازینجاست که
آن سرور فرموده علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام کما اوذی یا لیت رب محمد لم یخلق محمداً نیز
فرموده علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت تا که مراد ازین ایذا
ہمین دید نقص و قصور ست که موجب کمال حزن و اندوه ست چه ایذای که از انبیاے دیگر
توان گفت که بیشتر بوده علی نبینا و علیہم الصلوٰة والتسلیمات حضرت نوح علی نبینا
و علیه الصلوٰة والسلام نہصد و پنجاه سال در قوم بوده و دعوت کرده و ایذا ہاے
گوناگون کشیده منقول ست که قوم او علیه السلام در وقت دعوت آنقدر سنگ بر وے
میزدند که از بسیارے سنگ باری بیہوش شده مے غلطید و می افتاد و در سنگہا
مستور میگشت و چون بحال مے آمد شروع در دعوت میکرد و قوم با او ہمان قسم
معامله پیش میگردند الی ان یبلغ الکتاب اجله باید دانست که این دید
نقص و قصور نه از دوری ست بلکه از قرب و حضور ست چه کدورت اندک در
محل صفا و نورانی بسیار بنظر مے درآید و کدورت بسیار در محل تکدر و ظلماتی اندک آنکه
در ما سبق گفته شد که مدار کار قرب و معرفت بر فنا ست زیرا که سالک تا از خود فانی نشود
و بالکل از صفات بشریت و امکان خود نه برآید بمطلوب نرسد چه جمع او با مطلوب از قبیل
جمع دو نقیض ست که در امکان ثبوت عدم ضروری ست و در وجوب سلب عدم ضروری
و تا بمطلوب نرسد از کمالات مطلوب چه دریابد و کمال او را غیر مماثل کمال خود چه
درک کند لا یدرک الشئ الا بما یضاده کما اشتهر و قضیه متقرره ارباب

منقول است صبی که بلذت جماع نرسیده است اگر از کمال آن گوید شیرین خواهد گفت یعنی تلخ و شیرینی
آنرا در رنگ شیرینی نبات خواهد دانست که وجدانی او غیر آن نیست و این کمال کمال او نیست
بلکه کمالیست که مجعول و مخترع آن صبی ست که فی الحقیقت راجع باوست نه بآن پس
هرچه از مطلوب از قبیل خود بے اعلام او گوید از خود گفته باشد و هرچه او را ستاید خود را
ستوده باشد اینجا عارفی فرماید تواند بود که در کریمه وان من شیء الا یسبح بحمده
ضمیر حمده راجع بشیئے باشد یعنی هیچ چیز تسبیح و تقدیس وستایش نمی نماید مگر خود را لهذا
قال البسطامی سبحانی لاعادة التسبیح الیه خوش گفت ع ای شده هم در جمال خویشتن
می پرستی هم خیال خویشتن ✳ خلقان را بجمال و زان کمال هست اگر برهم نهی مشت خیال
گر ز معشوقت خیالے در سرست ✳ نیست معشوق آن خیال دیگرست ✳ صاحب فصوص
فرماید والتجلی من الذات لا یکون الا بصورة المتجلی له ما رای سوی صورته
فی مرآت الحق و ما رای الحق ولا یمکن ان یراه عدم امکان رویت را از روی متابعت گفته است
نه از روی تحقیق زیرا که رویت در دنیا جائز ست و در آخرت واقع و چون فنای
کلیه سالک ممتنع شد وصول و اتصال بمطلوب بے آن ممنوع گشت و معرفت
بے وصول صورت نه بست ناچار عجز از معرفت لازم آمد و عجز از معرفت عین معرفت
گشت گفته نشود که عجز از معرفت چگونه معرفت باشد که نقیض اوست زیرا که عجز از معرفت
عبارت از معرفت ست بانه لا یعرف قال الصدیق الاکبر رضی الله تعالی عنه
العجز عن درک الادراک ادراک فسبحان من لم یجعل للخلق الیه سبیلا
الا بالعجز عن معرفته بزرگے فرماید ع سبحان خالقے که صفاتش ز کبریا ✳ بر خاک عجز مے فگند
عقل انبیا ✳ هرگاه انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات در معرفت صفات کبریا عاجز آمدند و
ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوة والتسلیمات سبحانک ما عرفناک حق معرفتک گفتند و صدیق اکبر
که رئیس و راس این امت خیر الامم ست اعتراف بعجز می نماید دیگرے چه بود که دم از معرفت
زند مگر که جهل مرکب خود را معرفت انگارد و غیر حق را حق شناسد این عجز از معرفت نهایت
نهایت مراتب عروج ست و منتهای غایات مدارج قرب و تا بنقطه آخر نرسد طی مراتب تجلیات

وظہورات نماید و وصل و اتصال را که مدت با آن خورسند بود عین فصل و انفصال نماید بعد ملت
این عجز مشرف شد و از خدا ناشناسی خلاص گردد و غیر حق را حق نداند سوال پس وجوب
معرفت خدا جل شانہ بچه معنی بود جواب وجوب معرفت بآن معنی است که هرچه شرع بآن
وارد شده است در معرفت ذات و صفات و اجب جل شانہ شناختن آن واجب است
ورای معرفتے که از غیر شریعت مستفاد میگردد و تعبیر آن را معرفت حق گفتن جرأت
است و تخمین بر حق حکم کردن جل و علا اتقولون علی اللہ ما لا تعلمون
مگر از ینجا گفته باشد سراج امت و امام ائمہ امام اعظم کوفی رضی اللہ تعالی عنہ
سبحانک ما عبدناک حق عبادتک ولکن عرفناک حق معرفتک اگرچه این قول بر
اکثرے گران است اما قابل توجیه وجیه است زیرا که حق معرفت آنست که حق سبحانہ
را بجمیع آنچه شریعت بآن ناطق گشته است از کمالات و تنزیهات و تقدیسات او
تعالی شناخته شود چه ماورای آن از معرفت چیزے نمانده است که مانع
حق معرفت گردد سوال درین معرفت عوام و خواص شرکت دارند بلکه مساوات
لازم می آید که معرفت عوام مومنان مثل معرفت خواص انبیا باشد
علیہم الصلوۃ والتسلیمات که همه را حق معرفت حاصل است این مسئلہ
در رنگ آن مسئلہ است که امام اعظم فرموده است الایمان لا یزید ولا ینقص و در آنجا
گفته اند که ازین عبارت لازم می آید که ایمان عامہ مومنان مثل ایمان انبیا بود
علیہم الصلوۃ والتسلیمات جواب حل این شبہه قویہ مبنی بر دقیقه است که این فقیر را
بمحض فضل و کرم بآن مهتدی ساخته اند و آن دقیقه آنست که حق معرفت آنست که بآن
معارف شرعیه عارف را عجز از معرفت لاحق شود مثلا شریعت وارد گشته است
ثبوت صفت علم مر واجب را تعالی و آن علم در رنگ ذات واجب تعالی بیچون و
بیچگونه است و از حیطه ادراک ما بیرون اگر آن علم را قیاس بعلم خود کرده بشناسد
نشناخته باشد بلکه آنجا شناخت مجعول و مخترع خود بست نه معرفت علم حق که
صفت کمال اوست سبحانہ پس درین صورت نفس معرفت نیست و حق معرفت

چه بود واگر معامله او از قیاس وتخمین بعجز آید وبه وجدان وحال یابد که آنرا نیز توان
شناخت وداند که نصیب از ان غیر از ایمان به ثبوت این صفت کمال هیچ نیست این نیز آن
هم معرفت حاصل گشت وهم حق معرفت پس فی الحقیقت اصل معرفت همین
حق معرفت آمد وانچه حق معرفت نیست اصل معرفت نیست پس عوام را در حق
معرفت باخواص شرکت نشه مساوات چه گنجایش دارد سوال چون حق معرفت نفس
معرفت بود باید که عوام را نفس معرفت هم نبود که حق معرفت هم نیست جواب معرفت را
صورتے ست وحقیقتی آن معرفتی که عین حق معرفت ست حقیقت معرفت است که
مربوط ست بعجز از معرفت وصورتش آنکه بحد این عجز نرسد از شائبه مقایسه صفات امکان نرهد
چنانچه گذشت از کمال فضل ست که صورت معرفت را نیز در نفس ایمان اعتبار
کرده اند ونجات را بآن مربوط ساخته چنانچه صورت ایمان را نیز معتبر داشته اند و
دخول جنت را برآن مترتب ساخته در صورت ایمان صورت معرفت کافی ست
ودر حقیقت ایمان از حقیقت معرفت چاره نبود پس ازین تحقیق معلوم شد که ایمان را
نیز دو فرد است صورت وحقیقت وانچه نصیب عوام ست صورت ست وانچه
بخواص عطا شده حقیقت پس ایمان عوام مثل ایمان انبیا نشد که اخص خواص اند
علیهم الصلوة والتسلیمات چه آن ایمان دیگر است واین ایمان دیگر بایکدیگر مماثلت
ندارند ودر حقیقت ایمان چون عجز از معرفت ماخوذست ومعرفت بانه لا یعرف موجود
هر آئینه زیادتی ونقصان آنجا مفقود باشد چه در معرفت سلب معرفت احتمال تفاوت
درجات نیست ثبوت ست که آنجا تفاوت درجات ست پس در حقیقة الایمان زیادتی
ونقصان بود الله سبحانه اعلم بحقیقة الحال سوال ازین تقریر لازم آید که علوم ومعارف
کشفیه صوفیه علیه از حیز اعتبار ساقط باشند ومعرفت حق جل وعلا بآنها هیچ مربوط نبود که
حق معرفت بعلوم شرعیه حاصل شد ومعرفتی نماند که صوفیه آن را تلاش اکتساب
نمایند پس صوفیه را از علما در معرفت حق جل شانه هیچ مزیت ثابت نگشت جواب
علوم ومعارف کشفیه صوفیه معدات اند مرآن عجز را که بنهایت النهایة منتهیان

ایشان را میسر شده و این بزرگواران بر تبعیت این معارف کشفیه
بدولت آن عجز مشرف میشوند پس معارف این برگزیدگان معتبر باشد که وسیلۀ
حصول حق معرفت ست و ذریعۀ وصول بان تحقیقی سوال چون عجز از معرفت ثابت
شده و کمال منحصر در عجز آمد پس صوفیه علیه که مراتب سه گانه اعتبار نموده اند چه معنی بود و از
علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین چه مراد باشد جواب این فقیر را درین
مسئله با قوم مشاجره ست این بزرگواران این مراتب سه گانه را نسبت بذات
حق جل و علا اعتبار کرده اند و علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین در آن حضرت جل سلطانه
اثبات نموده و در تمثیل که آورده اند علم آتش را که باستدلال از دخان حاصل شود
علم الیقین نسبت بآتش گفته اند و دیدن آتش را عین الیقین تصور نموده اند و متحقق
شدن حق الیقین و این فقیر این مراتب سه گانه را در آیاتے که دوال اند بر حضرت
ذات واجبی جل سلطانه فرود آورده است و علم و عین و حق در دوال گفته نه در مدلول
که آن از علم و عین و حق برتر ست و در تمثیل علم و عین و حق نسبت بدخان داشته
نه نسبت بآتش ست چه اگر علم دخان باستدلال حاصل گشته است علم الیقین ست
نسبت بدخان که مستلزم آتش ست و اگر دخان را دیده ست و از انجا استدلال
بوجود آتش کرده عین الیقین ست نسبت بدخان و اگر بدخان متحقق گشت و از انجا
استدلال بآتش کرده حق الیقین ست نسبت بدخان و این استدلال اتم ست از
استدلال سابق که آن استدلال از آفاق ست و این استدلال از انفس که بدخان
متحقق گشته است و الغرض در عین الیقین دخان واسطه است و در حق الیقین واسطه نیست
بلکه همان نسبتی که دخان را بآتش کائن ست او را نیز همان نسبت حاصل میگردد
و بالای مدارج قرب میرسد که ماورای علم و عین و حق ست گفته نشود که چون واسطه
مرتفع گشت رویت متحقق شد که عین الیقین ست زیرا که گوییم ارتفاع واسطه در تحقق
رویت کفایت نمیکند چیزها دیگر باید که وجود آن مفقود ست و چون
مراتب یقین همه راجع بآیات گشت و معرفتے نماند که راجع بمدلول باشد ناچار عجز از

معرفت در مدلول لازم آید و معرفت غیر از سلب معرفت آنجا متحقق نگشت و اگر این
مراتب سه گانه نقیض راجع بآیات کرده نشود و بمدلول راجع باشد بجز از این
معرفت صورت چه دارد و سلب معرفت را معنی چه بود مکتوب صد و بست و سوم

بنور محمد تهاری در بیان آنکه راه ها که موصل اند بجناب قدس دو اند بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی راه ها که بجناب قدس موصل اند دو اند راهی ست
که بقرب نبوت تعلق دارد و علی اربابها الصلوٰة والسلام و موصل اصل الاصل
است و واصلان این راه بالاصالت انبیاء اند علیهم الصلوٰة والتسلیمات و اصحاب
ایشان و از سائر امشان تاکرا باین دولت بنوازند اگرچه قلیل بوند بلکه اقل و درین
راه توسط و حیلولت نیست هرکه ازین واصلان فیض میگیرد بے توسط احدے
از اصل اخذ مینماید و هیچ یکے دیگرے را حائل نیست و راهے ست که بقرب
ولایت تعلق دارد و اقطاب و اوتاد و بدلاء و نجباء و عامه اولیاء الله بهمین راه واصل اند
راه سلوک عبارت ازین راه ست بلکه جذبۂ متعارفه نیز داخل بهمین ست و توسط
و حیلولت درین راه کائن ست و پیشوائے واصلان این راه و سرگروه اینها و منبع
فیض این بزرگواران حضرت علی مرتضی ست کرم الله تعالے وجهه الکریم و این منصب
عظیم الشان بایشان تعلق دارد درین مقام گویا هر دو قدم مبارک آن سرور
علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام بر فرق مبارک اوست کرم الله تعالی
وجهه حضرت فاطمه و حضرت حسنین رضی الله تعالی عنهم درین مقام
بایشان شریکند انگارم که حضرت امیر قبل از نشأۂ عنصری نیز ملاذ این مقام بوده اند
چنانچه بعد از نشأۂ عنصری و هرکرا فیض و هدایت ازین راه میرسید بتوسط ایشان
میرسید چه ایشان نزد نقطه منتهائے این راه و مرکز این مقام بایشان تعلق دارد
و چون دوره حضرت امیر تمام شد این منصب عظیم القدر بحضرات حسنین ترتیباً مفوض و
مسلم گشت و بعد از ایشان بهریکے از ائمه اثنا عشر علی الترتیب والتفصیل قرار
گرفت و در اعصار این بزرگواران و همچنین بعد از ارتحال ایشان هرکرا فیض و هدایت

میرسید بتوسط این بزرگواران بوده وبحیلولت ایشانان ہرچند اقطاب ونجباے وقت بوده باشند وملاذ وملجا ہمہ ایشان بوده اند چه اطراف را غیر از لحوق بمرکز چاره نیست تا آنکه نوبت بحضرت شیخ عبد القادر جیلانی رسید قدس سره وچون نوبت این بزرگوار شد منصب مذکور باو قدس سره مفوض گشت ومابین ائمه مذکورین وحضرت شیخ ہیچ کس برین مرکز مشهود نمیگردد ووصول فیوض وبرکات درین راه بهرکه باشد از اقطاب ونجبا بتوسط شریف و مفهوم میشود چه این مرکز غیر او را میسر نشده ازینجاست که فرموده شعر

افلت شموس الاولین وشمسنا × ابدا علے افق العلے لا تغرب × مراد از شمس آفتاب فیضان ہدایت وارشاد ست واز افول آن عدم فیضان مذکور وچون بوجود حضرت شیخ معامله که باولین تعلق داشت باو قرار گرفت واو واسطۂ وصول رشد وہدایت گردید چنانچه پیش از وی اولین بوده اند ونیز تا معامله توسط فیضان بر پاست بتوسل اوست ناچار راست آمد که افلت شموس الاولین وشمسنا الخ سوال این حکم منتقض ست بمجدد الف ثانی زیراکه در بیان معنی مجدد الف ثانی در مکتوبے از مکتوبات جلد ثانی اندراج یافته است که ہرچه از فیض در ان زمان بامتان برسد بتوسط او یابد ہرچند اقطاب واوتاد باشند وبدلا ونجباے وقت بوند گوییم که مراد بمجدد الف درین مقام نائب مناب حضرت شیخ ست و بنیابت حضرت شیخ این معامله باو مربوط ست چنانکه گفته اند نور القمر مستفاد من نور الشمس فلا محذور در سوال معنے مجدد الف که بالا مذکور شد مشکل ست زیراکه در مدت مذکوره حضرت عیسے علے نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام خواہد نزول فرمود وحضرت مهدی علیه الرضوان نیز خواہند ظهور نمود ومعامله این بزرگواران بر تر از ان ست که بتوسط احدے اخذ فیوض نمایند جواب گوییم که معامله توسط مربوط براه دوم ست از دو راه مذکور که عبارت از قرب ولایت ست ودر راه اول که عبارت از قرب نبوة ست معامله توسط مفقود ست ہرکه بآن راه واصل گشته است

و ہیچ حائلے و متوسطے درمیان ندارد بے توسط احدی اخذ فیوض و برکات مینماید و توسط و حیلولت در راه اخیرست فقط و معامله آن متوطن بعلاحده است چنانچه گذشت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و حضرت مهدی علیه الرضوان براه اول واصل اند چنانچه حضرات شیخین رضی الله تعالے عنهما براه اول وصل گشته در ضمن آن سرور اند علیه و علی آله الصلوٰة والسلام و آنجا شان خاص دارند علے تفاوت درجاتهما تنبیه باید دانست رواست شخصے از راه قرب ولایت بقرب نبوة برسد و دو رهرو معامله شریک باشد و بطفیل انبیاء علیهم الصلوٰة والتسلیمات ازآنجا هم جا بدهند و کارخانه با و مربوط سازند و اینجا هم معامله باو منوط گردانند

ع خاص کند بنده مصلحت عام را ٭ ذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم سبحان ربك رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

تمام شد جلد ثالث مکتوبات امام ربانی

تکملهٔ و افادهٔ بندی از حالات بابرکات

سرچشمه فیوضات ربانی حضرت شیخ احمد سرهندی ملقب مجدد الف ثانے احراری نقشبندی پیشوای مجددیان قدس سره مرقوم میشود

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد این کلمه الیست در بعضی از احوال مقیم سرادقات جلال واقف استار جمال حضرت شیخ احمد سرهندی الفاروقی النقشبندی که مقتدای ارباب عرفان و پیشوای اصحاب ذوق و وجدان بوده است هیچ کس حقائق شریعت و طریقت را در مصنفات خود چنان مضبوط و مربوط نکرده است که وے در مکتوبات خود بظاهر اطهر و بباطن انور محمد مظهر در مقامات احمدیه میگوید که ولادت حضرت مولانا در سن ۹۷۱ نهصد و هفتاد و یک بوده است و بر پیشانی نورانے از ایام طفولیت انوار رشد و ولایت و آثار لطف و عنایت ظاهر می شده اند تا آنکه همه ران حضرت بخدمت صاحب حال و قال حضرت شاه کمال الطریقه

قادریه درآمد و مورد الطاف بزرگانه شد و حفظ کلام الله نموده و از پدر خود شیخ
عبد الاحد علوم متعارفه و معارف توحید تحصیل فرموده و در سلسلهٔ چشتیه
اجازت ارشاد یافته قائم مقام ایشان گردیده و در عمر هفده سالگی که آغاز شباب
است و بحکم حدیث نبوی که شباب شعبه ایست از جنون در جمیع علوم ظاهری
و باطنی از امثال و اقران خود گوی سبقت ربوده چنانچه سعدی شیرازی
فرموده **قطعه** شب تاریک دوستان خدای * می بتابد چو روز رخشنده
این سعادت بزور بازو نیست * تا نه بخشد خدای بخشنده * آخر در وسطے
بخدمت صاحب الشریعت والحقیقت والطریقت حضرت خواجه محمد باقی
رضی الله عنه که یکے از اکابران تکوین اند و نسبتش واسطه بجناب بهاء الملة
والدین خواجه بهاء الدین نقشبند رحمة الله علیه میرسد رسیده اخذ طریقهٔ
انیقهٔ ایشان نموده در دو ماه کم و بیش دید آنچه دید و رسید بآنچه رسید گویند که
خواجه دران روزها به یکے از مخلصان نوشته بود که شیخ احمد نام مردی ست
از سرهند کثیر العلم و قوی العمل روزی با فقیر مستمند نشست و برخاست کرده
بود بسی عجائب روزگار ازو مشاهده میشود و بآن میماند که آفتابی شود که عالم از ان روشن
گردد وفات شیخ در بست و هفتم صفر سن یکهزار و بست و چهار ست ۱۰۲۴ و او را در سرهند مزار

تمام شد جلد ثالث

مکتوبات امام ربانی

رساله در رد روافض

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه مبارکا علیه کما یحب ربنا ویرضی والصلوة والسلام علی
سیدنا محمد اکرم البشر المبعوث الی الاسود والاحمر کما یناسب علو شانه ویجری علی الخلفاء الراشدین
المهدیین وذریته واهل بیته الطیبین الطاهرین وسائر الصحابة المرضیین کما یلیق بمراتبهم العظمی ودرجاتهم العلیا
اما بعد میگوید بنده که محتاج است برحمت خداوند احد صمد خادم علماء اهل سنت وجماعت احمد بن عبد الاحد
العمری الفاروقی نسبا که چون درین ایام رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد بعلماء ماوراء النهر
نوشته بودند در جواب رساله ایشان در باب تکفیر شیعه واباحه قتل واموال آنها مر مسلمانان را بود
باین حقیر قلیل البضاعه رسید که حاصلش بعد طی مقدمات ابله فریب تکفیر خلفای ثلثه است و
ذم و تشنیع حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها وبعضی از طلبه شیعه که متردد اینجا بودند
باین مقدمات افتخار و مباهات مینمودند و در مجالس امرا و سلاطین آن مغالطات را شهرت
میدادند و این حقیر هر چند در مجالس و معارک مشافهه بمقدمات معقوله و منقوله رد آنها
میکرد و بر غلطهای صریحه ایشان را اطلاع میداد اما از روی حمیت اسلام و بموجب حدیث
نبوی علی مصدره الصلوة والسلام که اذا ظهرت الفتن او البدع وسبت اصحابی
فلیظهر العالم علمه ومن لم یفعل ذلک فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله له
صرفا ولا عدلا باین قدر رد و الزام کفایت نکرد و شورش سینه بی کینه تشفی نیافت و بخاطر فاتر
قرار یافت که اکثر مقاصد ایشان تا ور زمانیکه در قید کتابت در آید و در حیز تحریر نماید
تام و نفع عام بخشد شروع نمود مستعینا بالله الصمد المعبود و هو المعین علی الیقین لما هو الموعود

والمعین وبہ التوفیق ومن عندہ التحقیق اعلموا احسن اللہ ارشادکم کہ شیعہ امام حق بعد حضرت پیغمبر
صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم حضرت علی را میدانند کہ امامت از وو از اولاد او بیرون نمیرود
وان خرجت فاما بظلم یکون من غیرہم او بتقیۃ منہ او من اولادہ وایشان باکثرۃ طرق وتعدد
اصناف لیست ودو فرقہ اند وبعضی از ایشان تکفیر بعض دیگر میکنند واظہار نتایج وشنایع آنہا
می نمایند وکفی اللہ المومنین القتال بقبائحہم وما پیش از شروع در مقصود چند گروہ ایشانرا بیان
کنیم و بر حقیقت مقاصد ایشان اطلاع دہیم تا حقیقت مذہب ایشان بروجہ اتم معلوم شود وحق از
باطل ممتاز گردد پس گوییم کہ رئیس واقدم ایشان عبداللہ بن سبا حضرت امیر او را بجانب مدائن
اخراج کردہ بود وہم او گفتہ کہ ابن ملجم علی را نکشتہ بلکہ شیطان را کہ بصورت او متمثل شدہ بود کشتہ است
وعلی در سحاب است رعد آواز اوست وبرق تازیانہ اوست وتابعان عبداللہ در سماع آواز رعد
میگویند کہ علیک السلام یا امیر المومنین وطائفہ کاملیہ از ایشان کہ اصحاب ابو کامل اند تکفیر اصحاب
پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم می کنند بترک بیعت علی وتکفیر علی می کنند بترک طلب حق خود
وبتناسخ قائلند وطائفہ بیانیہ کہ اصحاب بیان بن سمعان اند میگویند کہ خدا بصورت انسان است
واو بتمام ہلاک میشود مگر وجہش وروح خدا در علی حلول کرد بعد از ان در پسر او محمد بن حنفیہ بعد از ان در
پسر او ہاشم بعد از ان در بیان طائفہ مغیرہ کہ اصحاب مغیرہ بن سعید عجلی اند میگویند کہ خدا بصورت مرد
نورانی است کہ بر سر او تاجی است از نور ودل او منبع حکمت است وطائفہ جناحیہ اصحاب عبداللہ بن معاویہ
بن عبداللہ بن جعفر ذی الجناحین بتناسخ ارواح قائل گشتند ومی گویند کہ روح خدا اول در آدم
حلول کرد بعد از ان در شیث وہمچنین در انبیا وائمہ تا آنکہ بعلی واولاد او منتہی شد بعد از ان در
عبداللہ حلول کرد واین گروہ منکر قیامت اند ومحرمات را حلال میدانند کالخمر والمیتۃ
والزنا وغیرہا وطائفہ منصوریہ اصحاب ابی منصور عجلی کہ در خدمت امام محمد باقر رضی بودہ فلما تبرأ منہ
الامام وطردہ ادعی الامامۃ لنفسہ میگویند کہ ابو منصور بر آسمان رفتہ بود وحضرت حق سبحانہ بید خود
بر سر او مسح کرد وفرمود یا بنی اذہب فبلغ منی بعد از ان بر زمین فرود آمد وہو الکسف المذکور
فی قولہ تعالی وان یروا کسفا من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم وہم ایشان میگویند کہ رسالۃ
منقطع نمی شود وجنت عبارت است از امام کہ مابہ محبت آن ماموریم ونار کنایہ است از ان شخصی

که ما ببغض او و محکوم سیم همچو ابی بکر و عمر ره و همچنین فرائض عبارتست ازان جماعت که ما را بمحبت آنها
امر فرموده اند و محرمات آن طائفه که ما را ببغض آنها حکم کرده و طائفه خطابیه اصحاب ابی خطاب
اسدی که در خدمت امام محمد جعفر صادق رضی الله تعالی عنه بوده است و امام چون غلو او در حق خود
معلوم کرد از وی بیزار گشت و از صحبت خود براورد و هو بعد ذلک ادعی الامامة لنفسه میگویند که همه انبیاء ائمه
درست ساخت انبیاء الله جعفر صادق آله است اما ابو الخطاب از وی و از علی افضل است و هولاء یستحلون
شهادة الزور لموافقهم علی مخالفهم و نیز میگویند که جنت نعیم دنیا است و نار آلام آنست و دنیا
هرگز فانی نخواهد شد و محرمات و ترک فرائض را مباح میدانند و طائفه غرابیه از ایشان میگویند محمد
به علی مشابه تر بود از مشابهت غراب بغراب و مگس بمگس و حضرت حق سبحانه تعالی وحی بجانب علی
رضی الله عنه فرستاده بود جبرئیل از کمال مشابهت غلط کرده وحی را بمحمد صلی الله علیه و آله و بارک
وسلم رسانیده و شاعر ایشان میگوید ع غلط الامین فجازها عن حیدر و ایشان حضرت جبرئیل
علیه السلام را لعن میکنند و طائفه ذمیه که ذم محمد صلی الله علیه وسلم می کنند و میگویند علی رض
اله است محمد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم را مبعوث ساخته است که مردم را بسوی او دعوت کند
محمد علیه السلام بسوی خود دعوت کرد و بعضی از ذمیه هر کدام محمد را صلی الله علیه و آله وسلم اله
میدانند جمعی از ایشان محمد صلی الله علیه وسلم را در احکام الوهیت مقدم میدانند و جمعی دیگر علی رضی الله
عنه را و گروهی از ایشان قائل اند که اصحاب عبا پنج کس باشند محمد علیه السلام و علی و فاطمه و حسن و حسین
رضی الله عنهم میگویند که این هر پنج شی واحد اند و روح در اینها علی السویه حلول کرده است و
هیچ یکی را بر دیگری مزیت و فضلیت نیست و ایشان فاطمه را بتا تانیث نمیگویند تحاشیا عن وصمة
التانیث و طائفه یونسیه یونس بن عبد الرحمن قمی می گویند خدا بر عرش است و هر چند ملائکه
او را برداشته اند او از ملائکه قوی است در کلنگ که بر دو پا میگردد و از هر دو پای خود [illegible]
و قوت تر است و طائفه مفوضه از ایشان میگویند که خدای تعالی دنیا را خلق کرد و بمحمد علیه السلام
تفویض نمود و مباح ساخت او را هر چیز که در دنیا است و بعضی از ایشان میگویند که دنیا را
بعلی تفویض نموده و طائفه اسماعیلیه بباطن قرآن قائل اند نه بظاهر و میگویند نسبت باطن بظاهر
همچو نسبت لب است بقشر و یکی که تمسک بظاهر آن میکند بعذاب و مشقت که امتثال

اوامر و اجتناب از نواهی هست گرفتار اوست باطن آن ترک عمل ظاهر آن میسازند و درین مطلب
بآیهٔ کریمه تمسک میکنند قال عز و جل فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من
قبله العذاب و ایشان محرمات را مباح میدانند و میگویند پیغمبرانیکه بشرائع ناطق اند هفت اند
آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیه و علیهم افضل الصلوة و محمد مهدی را از رسل میگویند
در اصل دعوات ایشان بابطال شرائع و در احکام شریعت تشکیکات میکنند چنانکه میگویند
حائض را چرا روزه قضا گفتند نماز و وجوب غسل از منی چرا شد نه از بول و در بعضی از نماز ها چهار
رکعت چرا فرض شد و در بعضی دیگر سه رکعت و در بعضی دو رکعت چرا فرض گشت و شرائع را
تاویلات میکنند و صوم را عبارت از موالات امام میدانند و نماز را کنایه از رسول ص و باین آیت
تمسک میکنند ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر و احتلام را عبارت از افشای اسرار بسوی
نا اهل میدانند و غسل تجدید ید وضو است و زکوة تزکیه نفس بمعرفت دین خیال کرده اند و کعبه
نبی و باب علی و صفا محمد علیه السلام و مروه علی و طواف هفتگانه عبارت از موالات ائمه سبعه میدانند
و جنت راحت ابدان است از تکالیف و نار مشقت ابدان است بمزاولت تکالیف و از امثال
این قسم خرافات بسیار دارند و نیز میگویند که خدا نه موجود است نه معدوم نه عالم نه جاهل نه قادر
نه عاجز و چون حسن بن محمد صباح ظاهر شد تجدید دعوت کرد به نیابت خود از امام که بزعم ایشان
هیچ زمانه از امام خالی نیست و ایشان منع میکنند عوام را از خوض در علوم و خواص را از نظر
در کتب متقدمین تا بر فضائح و قبائح ایشان مطلع نگردند و چنگ در دامن فلسفه زده اند و بشرائع
استهزا می کنند و طائفه زیدیه که منسوب بزید بن علی بن زین العابدین اند سه گروه اند یکی
از ایشان مسمی بالجارودیه اند که بنص خفی بر امامت علی قائلند و تکفیر اصحاب میکنند بسبب ترک بیعت
علی بعد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم دوم سلیمانیه اند گویند امامت شوری هست در میان خلائق
و ابوبکر و عمر را امام میدانند اگرچه از مردم خطا واقع شده که با وجود علی رض بایشان بیعت
نمودند اما این خطا را بحد فسق نمیرسانند و عثمان و طلحه و زبیر و عائشه رضی الله تعالی عنهم را
تکفیر میکنند و سوم بتریه اند که بسلیمانیه موافق اند الا انهم توقفوا فی عثمان رض و اکثر زیدیه
درین زمانه مقلد اند در اصول معتزله راجع اند و در فروع بمذهب امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله

سبحانه مگر در چند مسئله و طائفهٔ امامیه از ایشان بنص جلی بر خلافت علی قائلند و تکفیر اصحاب بعض
میکنند و امامت وا تا امام جعفر رض باتفاق میرسانند و بعد از ان در امام منصوص اختلاف دارند
و آنچه مشهور است و مختار جمهور ایشان برین ترتیب است که بعد امام جعفر رض پسر او امام ابو موسی
کاظم رض است و بعد از ان امام علی بن موسی الرضا و بعد او محمد بن علی التقی و بعد او
حسن بن علی الزکی و بعد او محمد بن الحسن و هو الامام المنتظر و اوائل ایشان از تمادی ایام بعضی
رجوع کردند و بعضی دیگر بجانب تشبیه هذا آخر بیان فرقهم الضالة و المضلة و چند گروه دیگر ایشان
را از ان ذکر نکرده که در اصول و عقائد بطوائف مذکوره موافقت کرده اند و در چند مسئله که اختلاف
نیز دارند پوشیده نماند هر شخصی که او درایة و تمیز دارد و بر حقیقه مطالب ایشان اطلاع یابد بی آنکه
رجوع بدلائل نماید حکم به فساد آنها کند چندان مقاصد مموهه بینة الفساد و بداهة البطلان اند و
ایشان از کمال جهالة خود را باهل بیت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و ائمه اثنا عشر نسبت میکنند
و بمتابعة و موالات آنها ادعا مینمایند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا ایشان از محبت مفرط بیزارند
و بمتابعة قبول نمیدارند و محبت این بدکیشان در رنگ محبت نصارا ای است بحضرت عیسی
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که از فرط ضلالة او را الٰهی می پرستیدند و او از ان محبت
بیزار بود و یؤیده ما نقل عن علی رضی الله تعالی عنه انه قال قال لی النبی صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم فیک مثل من عیسی ابغضه الیهود حتی بهتوا امه و احبه النصاری حتی انزلوه بالمنزلة
التی لیست له ثم قال یهلک فی رجلان محب مفرط یفرطنی بما لیس فی و مبغض یحمله شنآنی
علی ان یبهتنی و قوله سبحانه اذ تبرأ الذین اتبعوا حال ایشان است یعنی وقتی که متبوعان
از تابعان بیزار شوند و متابعة قبول ندارند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من
لدنک رحمة انک انت الوهاب فالآن نشرع فی جواب اعتراضاتهم الواهیة معتصما بحبل الله
الملک الاکبر انه علی ما یشاء قدیر و بالاجابة جدیر قال علماء ما وراء النهر شکر الله تعالی سعیهم حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کمال التعظیم و توقیر خلفاء ثلثه مبذول داشته و در مدح هر یک احادیث
کثیره وارد گشته و جمیع اقوال و افعال آن حضرت بکریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی بموجب وحی است و شیعه که مذمة ایشان میکنند مخالفة وحی میکنند و مخالفة وحی کفر است

شیعه در جواب اینها اول بطریق معارضه گفتند که از دلیل قدح خلفای ثلثه و بطلان خلافت
ایشان لازم می آید زیرا که در شرح مواقف از آمدی که از اکابر اهل سنت است منقول است
که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم درمیان اهل اسلام
مخالفه واقع شده ومخالفه اول این بود که حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
در مرض موت فرمود که ائتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لا تضلوا بعده وعمر
رضی الله تعالی عنه باین امر راضی نشده گفت ان الرجل غلبه الوجع وعندنا کتاب الله
حسبنا پس صحابه اختلاف کردند تا آواز بلند شد حضرت صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم از بعضی آزرده شد فرمود که برخیزید پیش من نزاع سزاوار نیست ومخالفه دوم
آن بود که بعد از قضیه مزبوره پیغمبر صلی الله علیه وعلی آله وسلم جیشی را مقرر ساخت که همراه
اسامه بسفر روند وبعضی از ان جمع تخلف نمودند وچون خبر به پیغمبر صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم رسیده آن حضرت بکرر مبالغه فرمودند که جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف
عنه ومع هذا آن بعض تخلف کردند ومتابعه ننمودند پس گوییم امری که حضرت پیغمبر صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم درباب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای کریمه مذکوره وحی است وشیئی که
بحکم کرده منع ورد وحی است ورد وحی کفر است علی ما اعترفتم به وعلی ما دل علیه قوله تعالی و
من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون وکافر قابل خلافت پیغمبر نیست صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم ونیز از تخلف جیش اسامه بمقتضای دلیل مذکور کفر است ومتخلفان خلفای
ثلثه اند باتفاق وچون حضرات در صحبته شریفه اعتراف نمودند که فعل حضرت وحی است
والواقع ایضا کذلک پس گوییم اخراج حضرت پیغمبر مروان را از مدینه بالضرورة وحی است
وآوردن عثمان او را والتفویض امور بامر وتعظیم او کفر است بدو وجه اول دلیلی که حضرت فرمود
وجه دوم قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا
آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اقول وبالله العصمة والتوفیق لا نسلم که جمیع اقوال
وافعال آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بموجب وحی است واستشهاد ایشان بکریمه
غیر تام است زیرا که آن مختص بقرآن است قال القاضی البیضاوی معنی قوله سبحانه وما ینطق

عن الهوای و ما یصدر ینطقه بالقرآن عن الهوی و الغیر اگر جمیع افعال و اقوال آنحضرت صلی اللہ
تعالی علیه و آله و سلم بموجب وحی بود بر بعض اقوال و افعال آن سرور علیه الصلوة و السلام عتاب
وارد نمی شد و عتاب نمی آمد کما فی قوله تعالی یا ایها النبی لم تحرم ما احل اللہ لک تبتغی مرضات ازواجک
و قوله عز و جل عفا اللہ عنک لم اذنت لهم و قوله سبحانه ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی
الارض تریدون عرض الدنیا و قوله تعالی لا تصل علی احد منهم مات ابدا این آیه در ورود ابن عبداللہ
ادای نماز آن سرور است صلی اللہ تعالی علیه و آله و سلم برای منافق و بروایتی پیش از ادای نماز
بر آن و بعد از عزم بر ادای آن و بهر تقدیر نهی از فعل متحقق است سواء کان فعل الجوارح او فعل
القلب و امثال ذلک فی القرآن کثیرة پس تواند بود که بعض افعال و اقوال آن سرور
علیه الصلوة و السلام از روی رای و اجتهاد باشد قال البیضاوی فی تفسیر قوله عز و جل ما کان
لنبی الخ الآیة دلیل علی ان الانبیاء یجتهدون و انه قد یکون خطاء و لکن لا یقرون علیه اصحاب
کرام در امور عقلیه و احکام اجتهادیه مجال اختلاف و مساغ خلاف داشتند و در بعضی از اوقات
وحی موافق رای اصحاب نازل شده چنانکه در اساری بدر مطابق رای امیر المؤمنین عمر رض وحی آمد
چه توجه آن سرور با مور عقلیه کمتر بود قال القاضی البیضاوی روی انه علیه الصلوة و السلام
اتی یوم بدر بسبعین اسیرا منهم العباس و عقیل بن ابی طالب فشاورهم فقال ابوبکر رض قومک
و اهلک استبقهم لعل اللہ تعالی یتوب علیهم و خذ منهم فدیة تقوی بها اصحابک و قال عمر رض اضرب اعناقهم
فانهم ائمة الکفر و ان اللہ اغناک عن الفداء مکنی من فلان و مکن علیا و حمزة من اخویهما فلنضرب
اعناقهم فلم یهو ذلک رسول اللہ تعالی صلی اللہ علیه و آله و سلم و قال ان اللہ لیلین قلوب
رجال حتی یکون الین من اللبن و ان اللہ لیشدد قلوب رجال حتی یکون اشد من الحجارة
و ان مثلک یا ابابکر رض مثل ابراهیم علی نبینا و علیه و آله افضل الصلوة و التسلیمات قال
فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم و مثلک یا عمر مثل نوح علی نبینا و علیه و آله
الصلوات قال لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا فخیر اصحابه و اخذ الفدیة فنزلت یعنی آیة
ما کان لنبی الخ فدخل عمر رض علی رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله و سلم فاذا هو و ابوبکر رض یبکیان
فقال یا رسول اللہ اخبرنی فان اجد بکاء بکیت و الا تباکیت فقال ابکی علی اصحابی فی اخذهم

الفداء ولقد عرض علیّ عذابهم ادنی من هذه الشجرة شجرة قریبة قال القاضی البیضاوی ایضا روی انه
علیه الصلوة والسلام قال لو نزل العذاب لما نجا منه غیر عمر وسعد بن معاذ وذلک لانه ایضا اشار
باستحیاء القتل پس گوئیم تواند بود امر آن حضرت باتیان قرطاس و تجهیز جیش اسامه و همچنین اخراج
آن حضرت مردان را بطریق وحی نباشد بلکه بطریق رای و اجتهاد باشد و مخالفت آنها لازم که کفر
است زیرا که این قسم مخالفت اصحاب کرام کرده است چنانکه بالا گذشت و با وجود تحقیق زمان نزول
وحی انکار بر آن مخالفت وارد نشده و عتاب نیامده و حال آنکه اندک چیز از سوء ادب نسبت بآن سرور
علیه الصلوة والسلام از اصحاب کرام صادر میشد حق سبحانه و تعالی فی الحال از افعال نهی
میکرد و بر مباشران آن وعید نازل میفرمود کما قال عز من قائل یا ایها الذین آمنوا
لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم
لا تشعرون قال شارح المواقف نقلا عن الآمدی حیث قال کان المسلمون عند وفات النبی
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم علی عقیدة واحدة الا من کان یبطن النفاق ویظهر الوفاق ثم نشأ
الخلاف فیما بینهم اولا فی امور اجتهادیة لا یوجب ایمانا ولا کفرا وکان غرضهم منها اقامة مراسم الدین
وادامة مناهج الشرع القویم وذلک کاختلافهم عند قول النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی مرض موته
ائتونی بقرطاس الخ وکاختلافهم بعد ذلک فی التخلف عن جیش اسامة رض فقال قوم بوجوب الاتباع
لقوله علیه الصلوة والسلام جهزوا جیش اسامة رض لعن الله من تخلف عنه وقال قوم بالتخلف
انتظارا لما یکون من رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فی مرضه اگر کسے
گوید و اثبات مقدمه ممنوعه نماید که ثبوت اجتهاد آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم از وحی بود
پس صادق آید که جمیع افعال و اقوال آن سرور علیه الصلوة والسلام بموجب وحی است
و احکام اجتهادیه پیغمبر نیز بموجب وحی شده گوئیم که مراد از جمیع افعال و اقوال بر قول
و فعل اوست صلی الله تعالی علیه وآله وسلم خاصة علی سبیل التفصیل کما لا یخفی علی فطن المتامل
ولا یلزم ان یکون اقوال جمیع المجتهدین وافعالهم بموجب الوحی لان اجتهادهم ثبت بالوحی
والنص فاعتبروا یا اولی الابصار علی انا نقول اثبات تلک المقدمة لا یجدی نفعا لان
المقدمة القائلة بان مخالفتها کفر ومسنده بامر فافهم و آنچه در باره عبارة علماء ما وراء النهر واقع شده

جمیع افعال واقوال آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بموجب وحی است مراد ازان واللہ سبحانہ
اعلم سوائے امور اجتہادیہ کہ ازان سرور علیہ الصلوۃ والسلام صادر شدہ سوائے کان
بالوحی الجلی او بالخفی وہمین قدر از نعیم در مدعائے الیثان کافی ست چہ احادیثی کہ در مدائح خلفائے
ثلثہ وارد گشتہ اند از قبیل اخبار از مغیبات اند وموطن طریق الوحی لاغیر ولا مدخل
للرای والاجتہاد فیہ قال عز وجل وعندہ مفاتح الغیب لا یعلمہا الا ہو وقال سبحانہ عالم الغیب
لا یظہر علی غیبہ احدا الا من ارتضی من رسول الا بہ این تقدیر لازم است کہ از کریمہ وما ینطق عن الہوی
عامہ از قران ووحی خفی مراد دارند کما لا یخفی شک نیست کہ از انکار ومخالفت چنین
افعال واقوال انکار مخالفت وحی لازم می آید ومخالفت وحی کفر است والاحادیث الواردۃ
فی مدحہم الدالۃ علی انہا من اعلام اللہ سبحانہ کثیرۃ بحیث وصلت لکثرۃ الطریق وتعدد الرواۃ
الی حد الشہرۃ بل الی حد التواتر معنی فلنذکر عدۃ منہا ما روی الترمذی عن النبی صلی اللہ تعالے
علیہ وآلہ وسلم انہ قال لابی بکر انت صاحبی فی الغار وصاحبی علی الحوض ومنہا ما روی الترمذی
ایضا عنہ علیہ الصلوۃ والسلام انہ قال اتانی جبرئیل فاخذ بیدی فارانی باب الجنۃ الذی یدخل
امر من امتی فقال ابو بکر یا رسول اللہ وددت انی کنت معک حتی انظر الیہ فقال رسول اللہ
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم اما انک یا ابا بکر اول من یدخل الجنۃ ومنہا ما روی البخاری
ومسلم عن النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم انہ قال دخلت الجنۃ الی ان قال ورأیت
قصرا بفنائہ جاریۃ فقلت لمن قال لعمر بن الخطاب فاردت ان ادخلہ فانظر الیہا فذکرت
غیرتک فقال عمر بابی وامی یا رسول اللہ علیک اغار ومنہا ما رواہ ابن ماجۃ عن النبی صلی اللہ
تعالی علیہ وآلہ وسلم انہ قال ذلک الرجل ارفع امتی درجۃ فی الجنۃ قال ابو سعید
واللہ ما کنا نری ذلک الرجل الا عمر بن الخطاب حتی مضی لسبیلہ ومنہا ما اخرج ابو علی
عن عمار بن یاسر انہ قال قال صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ما قدمت ابا بکر وعمر ولکن اللہ
قدمہما ومنہا ما اخرج ابو علی قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اتانی جبرئیل فقلت یا جبرئیل
حدثنی بفضائل عمر بن الخطاب فقال لو حدثتک ما لبث نوح فی قومہ ما نفدت فضائلہ وان
عمر حسنۃ من حسنات ابی بکر ومنہا ما رواہ الترمذی وابن ماجہ عن علی بن ابی طالب عن انس

رضی اللہ تعالی عنہما انہ علیہ السلام قال ابوبکر و عمر سید کہول اہل الجنۃ من الاولین والآخرین
النبیین والمرسلین ومنہا ما روی البخاری ومسلم عن موسی الاشعری انہ قال کنت مع النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فی حائط من حیطان المدینۃ وجاء رجل فاستفتح فقال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم افتح
وبشرہ بالجنۃ ففتحت لہ فاذا ابوبکر فبشرتہ بما قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فحمد اللہ
ثم استفتح رجل فقال لی افتح وبشرہ بالجنۃ علی بلوی تصیبہ فاذا عثمان رض فاخبرتہ بما قال النبی
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فحمد اللہ سبحانہ قال واللہ المستعان ہذا وایضا لو سلم کہ اخراج مروان
بطریق وحی بودہ فلانم کہ اخراج ونفی وابقی مراد آنسرور بودہ باشد چرا نتواند بود کہ اخراج
موقت وتقریب موجل خواستہ باشد چنانکہ آنسرور علیہ الصلوۃ والسلام در حدیث فرمودہ البکر
بالبکر جلد مائۃ وتغریب عام وچون امیر المومنین عثمان رض بر توقیت اخراج اطلاع داشت بعد
مضی مدت عقوبت وتعذیب او را بمدینہ آوردہ ولا محذور فیہ وآیۃ لا تجد قومًا الخ منع از مودت
کفار میکند وکفر مروان ثابت نشدہ کہ مودت او ممنوع باشد فافہم والتعصب والتعسف یحبط
الحبط السوء ونیز شیعہ ثانیًا بطریق منع ومناقضہ گفتہ کہ ورود مدح خلفای ثلثہ از حضرت پیغمبر
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم متفق علیہ فریقین نیست چہ در کتب شیعہ اثری ازان نیست وآنچہ دلالت
بر ذم کند مثل رد وہتین مذکورتین وغیرہما در کتب فریقین مسطور است ونیز بعضی از اہل سنت تجویز
وضع حدیث برای مصلحت کردہ اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیہ نیست اقول فی دفع الاشکال
بطریق اثبات المقدمۃ الممنوعۃ واللہ سبحانہ اعلم چون شیعہ از کمال تعصب وعناد وطعن سلف
وسب خلفای ثلثہ بلکہ تکفیر ایشان را اسلام وعبادت خود خیال کردہ در احادیث صحاح کہ در
مدائح ومناقب ایشان فی سند ودلیل خرج میکنند وتحریفات وتصرفات در آنہا مینمایند
حتی در کلام اللہ کہ مدار اسلام بران است واز صدر اول بتواتر منقول است وہیچ شبہہ با وراہ
نیافتہ وقبول زیادت ونقصان نمیکند آیات مخترعہ وکلمات مخترعہ در می آورند ودر آیات
قرانی تصحیفات مینمایند چنانکہ در کریمہ ان علینا جمعہ وقرانہ فاذا قرانہ فاتبع قرانہ باین طریق
تصحیف وتحریف میکنند ان علینا جمعہ وقرانہ فاذا قرانہ فاتبع قرانہ از کمال ضلالت میگویند کہ
بعضی آیات قرانی را حضرت عثمان پوشیدہ داشتہ است کہ در مدائح اہل بیت بودہ اند وانہا را او

قرآن ساختہ و نیز سابقاً گذشت کہ طائفہ از ایشان شہادت زور از برای نفع و صلاح گروہ خود
تجویز کردہ اند پس بواسطہ این مفاسد سوء و طعن گشتند در اعتماد و عدالت ایشان را سایۂ طرف شد
و کتب مدونۂ ایشان از درجۂ اعتبار ساقط شدند و حکم توریت و انجیل محرفہ گرفتند و در کتب
اہل سنت مثل صحیح بخاری کہ اصح کتب بعد کتاب اللہ است و صحیح مسلم و غیرہما جز مدائح و تعظیم خلفاے
ثلثہ نیست و آنچہ ایشان از فساد طبیعت و انحراف مزاج خود وہم و خیال کردہ اند تصور باطل و خیال فاسد
است و از قبیل وجدان صفرا است کہ مر شکر را تلخ داند تحقیق آن بالا گذشت و اما الذین فی
قلوبہم زیغ فیتبعون ما تشابہ منہ ابتغاء الفتنۃ و آنکہ گفتہ اند کہ بعضی اہل سنت وضع حدیث برای
مصلحت تجویز کردہ اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیہ نیست بر تقدیریست کہ اہل سنت کلام
آن بعض رد نکنند و در مقام انکار او نباشند و اظہار کذب آن ننمایند و الواقع لیس کذلک بلکہ
ایشان در کتب خود کذب و افترای او را تصریح کردہ اند و از درجۂ اعتبار و اعتماد ساقط نمودہ
فلا یعود الیہم شیء و لا یلتبس الحق الواضح بالباطل الظاہر المبین لبطلانہ و ایضاً شیعہ در جواب
بطریق منع گفتند کہ مخالفت خبر واحد لازم کہ کفر است چہ مخالفت اخبار احاد از مجتہدین واقع شدہ
پوشیدہ نماند کہ احادیثی کہ در توصیف و تعظیم خلفای ثلثہ وارد گشتہ اند اگرچہ از روے
احاد اند اما از کثرۃ رواۃ و تعدد طرق آنہا بحد تواتر معنوی رسیدہ اند کما مر و شک نیست
کہ انکار مدلول کفر است و مخالفت چنین اخبار احاد از مجتہدین واقع شدہ است و بلکہ امام
ابو حنیفہ رحمہ اللہ کہ رئیس اہل سنت است مطلق خبر واحد بلکہ اقوال صحابہ را بر قیاس مقدم میداند
و مخالفت آنہا تجویز نمیکند و ایضاً شیعہ بعد تسلیم ورود مدح خلفای ثلثہ در جواب گفتند و
منع مقدمہ صحیحہ نمودند کہ تعظیم و توقیر حضرت پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و سلم نسبت بخلفاے
ثلثہ قبل از صدور مخالفت از ایشان بود دلالت بر حسن و سلامت عاقبت نمیکند چہ عقوبت
قبل صدور عصیان با آنکہ معلوم الصدور باشند لائق نیست لہذا حضرت امیر از علی ابن ملجم
خبر دادہ عقوبت نفرمودہ پوشیدہ نماند احادیثی کہ در مدائح ایشان وارد گشتہ اند دلالت
بر حسن و سلامت عاقبت میکنند و از حسن خاتمہ خبر میدہند چنانکہ از احادیث مذکورہ ہم این
دلالت مفہوم میشود و امثال این احادیث از صحاح و حسان بسیار است

وچنانچہ عقوبت قبل صدور عصیان با آنکہ معلوم الصدور باشد لائق نسبت ہمچنین مدح کسی کہ
معلوم الذم ومستوجب عقوبت ایام است سزاوار نسبت فوز ودوا لمدح یدل علی حسنہم
حالا ومالا لہذا حضرت امیر ابن ملجم را ہرچند عقوبت نفرمودہ ومدح وتوصیف او بہیچ وجہ
نکردہ اعتبار تعظیم وتوقیر او ہم داشتہ تحقیق این بحث در کریمۂ لقد رضی اللہ عن المومنین
مذکور خواہد شد قال علماء ما وراء النہر رحمہم اللہ سبحانہ خلفای ثلثہ بمقتضای کریمۂ لقد
رضی اللہ عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرۃ برضوان حق ملک منان مشرف شدہ اند
پس سب ایشان کفر باشد شیعہ در جواب بطریق مناقضہ گفتند واستلزام امر رضوان
ایشان را منع نمودہ وگفتند کہ مدلول آیت عند التدقیق رضای حضرت اللہ تعالی است
از فعل خاص کہ بیعت باشد کسی منکر این نیست کہ بعض افعال حسنہ مرضیہ از ایشان واقع است
سخن درین است کہ بعض افعال قبیحہ از ایشان بوجود آمدہ کہ مخالفت آن عہد وبیعت
است چنانکہ در امر خلافت مخالفت نص حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نمودند غصب
خلافت کردند حضرت فاطمہ را آزردہ ساختند چنانکہ در صحیح بخاری مذکور است ودر مشکوۃ در مناقب
آن حضرت علیہا الرضوان منقول است کہ من اذاہا فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی اللہ
وکلام صادق بمضمون ان الذین یوذون اللہ ورسولہ لعنہم اللہ فی الدنیا والآخرۃ ناطق است
حاصل کہ بواسطۂ این افعال ذمیمہ ومنع وصیت حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وتخلف
از جیش اسامہ مورد طعن ومذمت شدند چہ سلامت عاقبت بحسن خاتمۂ اعمال ووفا کردن
بحضرت رسول متعال است واقول واثبات المقدمۃ الممنوعۃ وبیان الاستلزام ومدلول
آیۃ کریمہ تحقیقاً وتدقیقاً رضای حق است سبحانہ از مومنان در وقت بیعت ایشان با آن
سرور علیہ الصلوۃ والسلام غایۃ ما فی الباب ان التدقیق یفضی الی علیۃ بیعتہم لرضاہ سبحانہ
عنہم لکون البیعۃ مرضیۃ انما یفہم من اننا لما کانت علیۃ الرضاۃ یکون ہو لا لسبیہا مرضیین
یکون ہے مرضیۃ بالطریق الاولٰی واما ان البیعۃ ہی المرضی علیہا اصالۃ مع عدم کون الموصوفین
بہا مرضیین کما زعموا فما لا یفہم احد کما لا یخفی علی من لہ ادنی درایۃ فی اسالیب الکلام ولما
التبس علیہم الحق سہوا خطاسہم تدقیقاً پس گوییم جماعہ کہ حق سبحانہ وتعالی از ایشان راضی شدہ باشد

و دانسته باشند سرایت دربواطن ایشان را و سکینت و طمانیت برآنها نازل فرموده باشد کما دل
علیه قوله سبحانه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم و آن سرور علیه الصلوٰة والسلام
ایشان را بجنت مبشر ساخته باشد از خوف سوء خاتمه و نقض عهد و بیعت مصئون و مامون باشند
علی انا نقول اگر مراد از آیه رضای حق سبحانه و تعالی باشد از ان فعل خاص که بیعت است کما لا
عمواً گوئیم هرگاه که حق سبحانه از بیعت ایشان راضی شد داین قول را مستحسن ساخت جماعهٔ
که بآن موصوف اند مرضی و محمود العاقبه اند و آن آوان افعال را کفار راضی نیست و همچنین
از اعمال جماعهٔ که مذموم العاقبه اند و آن آوان افعال را مستحسن ساخت اگرچه فی نفسها
حسنه و صالحه باشند و درباب اعمال صالحهٔ ایشان میفرماید والذین کفروا اعمالهم کسراب
بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئاً و در جای دیگر میفرماید من یرتدد منکم عن دینه
فیمت وهو کافر فاولٰئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة پس فعلیکه در آخرت کار نیاید و تاخیر
شود رضای حق سبحانه و تعالی از ان فعل هیچ معنی ندارد چه رضای نهایت مرتبه قبول است
و رد و قبول خداوندی عز و جل باعتبار مآل است انما العبرة للخواتیم هذا و رد و نص از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم از برای خلافت امیرالمؤمنین علی رضی الله تعالی عنه ثابت نشده است
بدلیل از اقناع و رود آن که اگر ورود میافت بتواتر منقول میشد لانه مما یتوفر الدواعی و
علی نقله نقل الخطیب علی المنبر و نیز از حضرت امیر باین نص احتجاج میکرد و ابوبکر رضی را از خلافت
منع میساخت چنانکه ابوبکر رض انصار را از امامت منع میکرد بخبر الائمة من قریش و انصار
قبول کردند و ترک امامت نمودند قال شارح التجرید وکیف یزعم من له ادنی مسکة ان اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مع انهم بذلوا مهجهم و ذخائرهم و قتلوا اقاربهم و عشائرهم فی نصرة
رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و اقامة شریعته و انقیاد امره و اتباع طریقته انهم
خالفوه قبل ان یدفنوه مع وجود هذه النصوص القطعیة الظاهرة الدلالة النصوص علی الامر
بل ههنا امارات و روایات ربما یفید باجتماعها القطع بعدم مثل النصوص وهی انها لم تثبت
ممن یوثق به من المحدثین مع شدة محبتهم لامیر المؤمنین و نقلهم الاحادیث الکثیرة فی مناقبه
وکمالاته فی امر الدنیا ولم ینقل فی خطبه و رسائله و مفاخراته و مخاصماته و عند تاخره عن البیعة و جعل

امر الخلافة شوری بین ستة نفر ودخل علی رض فی الشوری وقال عباس لعلی رضی الله تعالی عنهما امدد
یدک حتی یقول الناس هذا عم رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بایع ابن عمه فلا یختلف
فیک اثنان وقال ابو بکر رض وددت انی سالت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
عن هذا الامر فیمن هو وکنا لا ننازعه وعلی رض معاویة رض ببیعة الناس له لا بنص من النبی صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم ونهی ظاهر از آزار حضرت فاطمه علیها الرضوان که در حدیث وارد گشته است
مطلق نیست چه مراد است خواهد بود زیرا که آنحضرت رضی الله تعالی عنها در بعض اوقات از
حضرت امیر رضی الله تعالی عنه آزار داشته چنانکه در اخبار و آثار آمده و نیز حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم بعض ازواج خود را فرموده لا تؤذینی فی عائشة رض فان الوحی لا یاتینی وانا فی
ثوب امراة الا عائشة رض را از آزار خود فرموده و شک نیست که حضرت صدیقه علیها الرحمة از حضرت
امیر آزار داشته پس گوئیم تواند بود ایذائی که در احادیث نهی از آن وارد گشته است
مخصوص باشد بایذائی که از هوای نفسانی و اراده شیطانی بوده باشد و آزاری که از جهة
اظهار کلمه حق که مطابق حدیث و نص است حاصل شود ممنوع و منهی عنه نباشد
ومعلوم است که باعث آزار آنحضرت زهرا علیها الرضوان از صدیق اکبر رض بواسطه منع
ارث از فدک بوده و صدیق رض در منع آن متمسک بحدیث نبوی علیه الصلوة والسلام
بوده که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة تابع هوای نفسانی داخل وعید
نباشد اگر کسی گوید که چون صدیق علیه الرضوان متمسک بحدیث بوده و حکمی که از آن حضرت
سرور علیه الصلوة والسلام شنیده بود نقل کرده و حضرت زهرا علیها الرضوان چرا در غضب
شده و آزار کشیده که آن آزار فی الحقیقة آزار آن سرور بوده و هو منهی عنه در جواب گوئیم
که این غضب و آزار اختیاری و قصدی نبوده بلکه بمقتضای طبع بشری و جبلت عنصری بوده
که داخل تحت قدرت و اختیار نیست و نهی منع بان تعلق ندارد فافهم قال علماء ماوراء النهر
حضرت الله تعالی ابوبکر رض را صاحب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خوانده و صاحب
پیغمبر قابل ذم و طعن نیست شیعه در جواب بطریق منع گفتند که آیة قال لصاحبه وهو
یحاوره اکفرت دلالت بر آنکه مصاحب مسلم و کافر واقع است یا صاحبی السجن ارباب

منفرقون خیر ام اللہ الواحد القہار نیز سود مند مقصود است پس حضرت یوسف علیہ السلام کہ پیغمبر است
دو کس را صاحب خود خواند کہ بت پرست بودند پس ظاہر شد کہ مجرد صاحب پیغمبر بودن
دلیل خوبی نسبت ہر کرار وی بہبود ندا شت اقول منشا المقدمۃ الممنوعہ کہ مصاحبت
بشرط مناسبت البتہ موثر است و انکار تاثیر آن مصادم ہدایت و سفارہ عن عرف و عادت
است بزرگی پیغمبر باید ہر کہ از آثار صحبت منکر است جہل او بر ما سفر میشود و چون درمیان
مسلم و کافر مناسبت متحقق شود از قبول تاثیر صحبت یکدگر محروم با آنکہ منقول است
کہ اندو بت پرست از برکت صحبت حضرت یوسف علیہ السلام مسلمان شدند و از کفر
مشرکان نیز ارگشتند پس حضرت صدیق رضی اللہ تعالی عنہ با وجود مناسبت تام
از سعادت صحبت آن حضرت علیہ الصلوۃ والسلام چرا مستعد نشود و از کمال و معارف
او چون محروم ماند و حال آنکہ آن سرور علیہ الصلوۃ والسلام میفرماید ما صب اللہ
شیئا فی صدری الا و قد صبتہ فی صدر ابی بکر ہر چند مناسبت بیشتر خواہد صحبت افزون تر
لہذا حضرت صدیق رض از جمیع اصحاب افضل گشت و ہیچ یکے از آنہا برتبۂ او نرسید چہ
مناسبت با آن سرور از ہمہ بیشتر داشت قال علیہ الصلوۃ والسلام ما فضل ابوبکر بکثرۃ
الصلوۃ و لا بکثرۃ الصیام و لکن بشیء وقر فی قلبہ علما گفتہ اند کہ آن شی حب پیغمبر است
صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم و الفنا فیہ پس انصاف باید کرد کہ چنین محبوب پیغمبر چون
قابل ذم و لعن باشد کبرت کلمۃ تخرج من افواہہم ان یقولون الا کذبا قال علماء ما وراء النہر
کہ حضرت امیر با وجود کمال شجاعت در وقت بیعت مردم با خلفائے ثلثہ بودند
منع نفرمودند و خود نیز متابعت فرمودند و این نیز دلیل حقیقت بیعت است و گرنہ قدح
آنحضرت لازم آید شیعہ در جواب بطریق نقض گفتند و بالزام مشترک بیان کردند
و ممکن توجیہ بطریق المنع ایضا کما لا یخفی علی من لہ ادنی درایۃ فی المناظرۃ و نمودند کہ
قبل از آنکہ حضرت امیر از تجہیز و تکفین فارغ شدند خلفائے ثلثہ در سقیفہ بنی ساعدہ
اکثر اصحاب را جمع کردہ برای ابی بکر بیعت گرفتند و از آن حضرت بعد از اطلاع
برای قلت اتباع و بیم ہلاک اہل حق یا باعث دیگر مباشر حرب نشدند و این دلالت

بر حقیقت بیعت میکنند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر با حضرت امیر و سائر
صحابه با کفار قریش جنگ نکرده از مکه معظمه مهاجرت نمودند و بعد از ... فتح که متوجه مکه شدند
در حدیبیه صلح نمودند و مراجعت فرمودند پس هر وجهیکه برای جنگ نکردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر
و سائر صحابه گفته شود برای جنگ نکردن حضرت امیر تنها میگفتند هیچ شی زاید چه ظاهر است که حقیقت کفار
قریش اصلا متصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقض در بالا نیز جاری است چه فرعون در دعوی
خدائی چهار صد سال بر مسند سلطنت بوده و هر یک از شداد و نمرود و غیرهما نیز سالها در این
دعوی باطل بودند و حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشان را هلاک نکرده هر چه در
ماده حق سبحانه تاخیر در دفع خصم گفته شود در ماده بنده تنها بالطریق اولی میگفتند و آنچه فرموده که
حضرت امیر با ایشان بیعت کردند وقوع آن بلا اکراه و تقیه ممنوع است اقول فی
حل الاشکال والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال که علمای ما وراء النهر مجموع تاخیر حرب حضرت
امیر بحضرت ابی بکر و متابعت او الصدیق را دال بر حقیقت خلافت ابی بکر رضی الله
تعالی عنهما ساخته اند و شک نیست که آن منتقض نمیشود بتاخیر حرب حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و صحبه وسلم و بارک با کفار قریش و بتاخیر اهلاک الله تعالی فرعون و شداد و نمرود را
چه شق ثانی از دلیل در اینجا اصلا متحقق نیست بلکه نقیض آن ثابت است زیرا که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم و بارک و حضرت الله تعالی غیر از ندامت و تشنیع ایشان نفرموده
و جهد بیدی یاد نکرده اند فاین هذا من ذلک و چون شیعه در بیعت امیر بصدیق رضی الله
تعالی عنهما مجال انکار نداشتند که این خبر بحد تواتر رسیده و انکار آن مصادم بدیهه
عقل بود بضرورت باکراه و تقیه قائل گشتند و در ابطال خلافت صدیق رضی الله
تعالی عنه بیشتر ازین مجال سخن نیافتند و مخلصی از برای خود ازین نتوانستند پیدا کرد
فاقول فی بیان حقیقة خلافة الصدیق رضی الله تعالی عنه و رفع احتمال الاکراه و التقیة
که اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم بعد رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
و بارک پیش در دفع نصب امام مشغول گشتند و نصب امام را بعد از انقراض زمان
نبوت واجب دیدند بل جعلوه اهم الواجبات زیرا که آن سرور علیه الصلوة والسلام امر

فرمودہ بود یا اقامت حدود و سد ثغور و تجہیز جیوش از برای جہاد و حفظ اسلام و سائر مہم

الواجب المطلق الا بہ و کان مقدوراً فہو واجب لہذا صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ

گفت ایہا الناس من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات و من کان یعبد اللہ فان اللہ حی

لا یموت لا بد لہذا الامر من یقوم بہ فانظروا وہاتوا آراء کم فقالوا صدقت پس اول حضرت عمر

بصدیق بیعت کرد رضی اللہ تعالیٰ عنہما بعد از ان جمیع اصحاب از مہاجرین و انصار رضی اللہ

تعالیٰ عنہم بیعت کردند و بعد از بیعت ایشان حضرت ابی بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر منبر برآمد

و بجانب قوم ملاحظہ نمود زبیر را رضی اللہ تعالیٰ عنہ نیافت فرمود کہ حاضر سازند چون

حاضر گشت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود کہ میخواہی کہ اجماع مسلمانان را بشکنی

زبیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت لا تثریب یا خلیفۃ رسول اللہ پس بصدیق رضی اللہ تعالیٰ

عنہ بیعت کرد باز حضرت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ در قوم ملاحظہ فرمود حضرت

امیر را نیافت فرمود کہ طلبند چون حاضر شد صدیق گفت کہ میخواہی کہ اجماع

مسلمانان شکست آری گفت لا تثریب یا خلیفۃ رسول اللہ فبایعہ حضرت امیر

و زبیر از برای تاخیر بیعت خود عذر گفتند کہ ما غضبنا الا لتاخیرنا عن المشورۃ و انا نری ابا بکر

احق الناس بہا انہ لصاحب الغار و انا لنعرف شرفہ و خیرہ و لقد امرہ رسول اللہ صلی اللہ

علیہ و آلہ وسلم بالصلوۃ بین الناس و ہو حی قال الشافعی رحمۃ اللہ علیہ بایع الناس

علی خلافۃ ابی بکر و ذلک انہ اضطر الناس و ہو حی رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم

فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر رضی فولوہ رقابہم و ایضا اجماع امہ بر حقیقت

خلافت یکی از ابی بکر و علی و عباس واقع شدہ بود و علی و عباس با ابو بکر منازعت

نکردند بلکہ بیعت کردند پس اجماع بر امامت ابی بکر رضی تمام شد چہ اگر ابو بکر بحق نمی بود

علی و عباس با و منازعت میکردند چنانچہ علی با معاویہ منازعت کرد با وجود شوکت از

معاویہ طلب حق کرد تا آنکہ خلق کثیر را بکشتن داد مع ان الطلب اوذاک اشد و فی اول الامر اسہل

المراد عہدہم بالنبی اقرب و ہمہم فی تنفیذ احکامہ از غضب و ایضا عباس از امیر طلب بیعت کرد

و امیر قبول نکرد و اگر حق جانب او میبود قبول میکرد و حال آنکہ زبیر با کمال شجاعت با وجود بنو ہاشم و

جمعی کثیر با وی متفق بودند و اجماع کافی است از برای حقیقت خلافت ابی بکر رضی الله عنه اگرچه نص در خلافت او
وارد نشده که اتفاق جمهور العلماء بلکه اجماع اقوی است از نصوص خبر متواتر چه مدلول اجماع قطعی است
و مدلول آن نصوص ظنی با آنکه گوییم که نصوص هم وارد گشته اند از برای حقیت خلافت
كما ذكره المحققون من المحدثين والمفسرين فمعنى قول الجمهور من علماء اهل السنة على ما ذكره
بعض المحققين انه عليه الصلوة والسلام لم ينص عليها لا انه اجماله لم يأمر بها لاحد و بما ذكرنا ظهر
حقیت خلافة الصدیق و بطل احتمال الاکراه والتقیة تقیه آن زمان احتمال داشت که اهل
آن عصر تابع حق نمی بودند و بسعادت خیر القرون قرنی مستسعد نمیگشتند قال ابن الصلاح
والنووی الصحابة کلهم عدول وقال ابن الحزم الصحابة کلهم من اهل الجنة قطعا قال سبحانه
وتعالى لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا
من بعد وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى لانهم المخاطبون فثبت لهم الحسنى وهي الجنة
ولا يتوهم ان التقييد بالانفاق والقتال فيها يخرج من لا يتصف بذلك منهم لان تلك
القيود خرجت مخرج الغالب فلا مفهوم لها على ان المراد من اتصف بذلك ولو بالقوة
والعزم و ایضا اکراه و تقیه مستلزم نقص آن حضرت است کرم الله سبحانه وجهه زیرا که
اکراه ترک عزیمت است و در تقیه کتمان حق که منهی عنه است هرگاه مؤمن عامی هما امکن
بترک اولی راضی نشود و مرتکب منهی عنه نگردد فکیف اسد الله و زوج بنت رسول الله صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم که در شجاعت و صفدری بی نظیر بود مرتکب چندین امور ناشایسته گردد
و اینها از کمال جهالت و فرط ضلالت قوم آن حضرت را مدح گمان کرده اند و نقصان او را
کمال دانسته افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا وقول علماء ماوراء النهر چون شیعه سب و لعن
حضرات شیخین و ذی النورین و بعضی از ازواج طاهرات رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
که کفر است تجویز کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سائر انام بنا بر امر ملک علام قتل و قمع آنها
اعلاء الدین الحق در خیل لازم است و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعه ایشان جائز
است شیعه در جواب بطریق منع گفته اند که شارح عقائد النسفی در اینکه سب شیخین کفر باشد
اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از فرق اسلامی شمرده و صاحب مواقف

برین رقبه ونزد امام محمد غزالی سب شیخین کفر نیست و شیخ اشعری شیعه را بل اهل قبله را کافر
نمیداند پس آنچه این حضرات در تکفیر شیعه گفته نه موافق سبیل مومنان است و نه مطابق
حدیث و قرآن اقول متبعا للمقدمة الممنوعة که سب شیخین کفر است و احادیث صحیحه
بران دال است منها ما اخرج المحاملی والطبرانی والحاکم عن عویم بن ساعدة ان صلی الله
علیه وآله وسلم وبارک قال ان الله تعالی اختارنی واختار لی اصحابا فجعل منهم وزرا
وانصارا واصهارا فمن سبهم فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله منه
صرفا ولا عدلا وکما اخرج الدارقطنی عن علی رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم وبارک قال سیاتی من بعدی قوم یقال لهم الرفضة فان ادرکتم فاقتلوهم
فانهم مشرکون قال قلت یا رسول الله ما العلامة فیهم قال یقرظونک بما لیس فیک ویطعنون
علی السلف واخرجه عنه من طرق اخری نحوه وزاد عنه وآیة ذلک انهم یسبون ابابکر و عمر
من سب اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وامثال این حدیث بسیار
آمده است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و ایضا سب شیخین موجب بغض ایشان است و
بغض ایشان کفر است بجز من ابغضهم فقد ابغضنی ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله
وایضا اخرج ابن عساکر ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قال حب ابی بکر و عمر ایمان
وبغضهما کفر واخرج عبد الله بن احمد عن الحسن مرفوعا انی لارجو لامتی فی حبهما فی قول لا اله
الا الله و بغض ایشان را بر حب ایشان مقایسه باید کرد لانها علی طرفی نقیض و نیز تکفیر مومن
موجب کفر است چنانچه در حدیث صحیح وارد است من رمی رجلا بالکفر وقال عدو الله ولیس
کذلک انکان کما قال والا رجعت علیه و ما بیقین میدانیم که ابی بکر و عمر مومنانند و دشمنان
خدا نیستند و بهشت بخشیده اند پس تکفیر ایشان راجع بقائلان باشد بمقتضای الحدیث فیحکم بکفرهم و
این حدیث اگرچه خبر واحد است اما تکفیر از و معلوم میشود اگرچه جاحد او کافر نشود و قال
امام عصره ابو زرعة الرازی من اجل شیوخ الاسلام اذا رایت الرجل ینتقص احدا من صحابة
رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فاعلم انه زندیق وذلک لان القرآن حق والرسول
حق وما جاء به حق وما ادی علینا ذلک کله الا من الصحابة رضی الله تعالی عنهم فمن جرحهم انما اراد

ابطال الکتاب والسنۃ فیکون الطرح بہ الفسق ویحکم علیہ بالزندقۃ والضلالۃ والکذب والفساد
ولا الفصار ہولاء قول الحق وقال سہل بن عبد اللہ التستری وناہیک بہ علما وزہدا ومعرفۃ وجلالۃ
لم یومن برسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم من اصحابہ وسئل عبد اللہ بن المبارک و
کفاک بہ جلالۃ وعلما ایہما افضل معاویۃ او عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل انف
فرس معاویۃ مع رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز
کذا مرۃ اشار بذلک الی ان فضیلۃ صحبتہ ورؤیتہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم لا یعدلہا
شئ وہذا فی غیر اکابر الصحابۃ رضوان اللہ علیہم ممن لم یفز الا بمجرد رؤیتہ صلی اللہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم فما بالک فی من ضم الیہا انہ قاتل معہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او فی زمنہ بامرہ
او نقل شیئا من الشریعۃ الی من بعدہ او انفق شیئا من مالہ بسببہ فہذا مما لا یمکن ادراک
فضلہ و شک نیست کہ شیخین از اکابر صحابہ اند بلکہ افضل ایشان پس تکفیر بلکہ تنقیص ایشان
موجب کفر و زندقہ و ضلالۃ باشد کما لا یخفی وفی المحیط لمحمد رحمہ اللہ تعالی لا یجوز الصلوٰۃ خلف
الروافض لانہم انکروا خلافۃ الصدیق وقد اجمعت الصحابۃ علی خلافتہ وفی الخلاصۃ من
انکر خلافۃ الصدیق فانہ کافر ویکرہ الصلوٰۃ خلف صاحب ہوا او بدعۃ ولا یجوز خلف
الرافضۃ ثم قال ان کل ہو ہوی یکفر بہ لا یجوز والا یجوز ویکرہ وکذا من انکر خلافۃ عمر رضہ
فی الاصح ہرگاہ انکار خلافت الشیخان کفر باشد فکیف حال من سبہم او لعنہم پس ظاہر شد
کہ تکفیر شیعہ مطابق احادیث صحاح و موافق طریق سلف است و آنکہ از بعضے از اہل سنت
عدم تکفیر شیعہ نقل کردند بر تقدیر صحۃ و دلالۃ آن بر عدم تکفیر ایشاں محمول بر توجیہ و تاویل ا
لتطابق الاحادیث و مذہب جمہور العلماء و طائفہ شیعہ از سب و لعن حضرت عائشہ صدیقہ رضہ
و در مادہ آنحضرت علیہا الرضوان بسبب مخالفہ بعض طعن و تشنیع ثابت کردند و گفتند
آنچہ از خبث و فحش در مادہ عائشہ بشیعہ نسبت کردہ اند حاشا ثم حاشا اما چون عائشہ
مخالفت امر وقرن فی بیوتکن نمودہ بنصرت در آمدہ و بہ حرب آنحضرت اقدام نمودہ
حدیث حربک حربی حرب حضرت امیر حرب حضرت پیغامبر است صلی اللہ
تعالی علیہ وآلہ وسلم و محارب پیغامبر یقینا مقبول نیست بنا برین مورد طعن شدہ

پوشیده نماند که امر بملازمت بیوت و نهی از خروج آنها مطلق که شامل جمیع احوال و ازمنه باشد
مراد نیست و خروج بعضی ازواج آنسرور علیه الصلوة والسلام با او در بعضی اسفار
و آن دلالت میکند پس امر بملازمت بیوت مخصوص گشت بوقت دون وقت و حال
دون حال و در رنگ عام مخصوص البعض شد و عام مخصوص البعض از روی
جمهور ظنی است مجتهد را جائز است که افراد دیگر هم بعلت مشترکه از آن اخراج نماید
و شک نیست که حضرت صدیقه رضی الله تعالی عنها عالمه و مجتهده بوده و ترمذی از
ابی موسی روایت میکند که او گفته که ما اشکل علینا اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
حدیث قط فسألنا عائشة الا وجدنا عندها منه علما و همچنین ترمذی از موسی ابن طلحه روایت
میکند که او گفته ما رأیت احدا افصح من عائشة رضی الله تعالی عنها پس تواند بود که
حضرت صدیقه رضی خروج خود را در بعضی اوقات یا بعضی احوال برای بعضی منافع و مصالح
از آن مخصوص کرده باشد و لا محذور فیه و لا طعن علی انا نقول الظاهر من الآیة نهی الخروج
بلا ستر و حجاب کما دل علیه قوله سبحانه بعده و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی و اما الخروج مع
الستر والحجاب فخارج عن النهی و خروج حضرت صدیقه از برای اصلاح بود نه برای حرب کما
قال بعض المحققین و اگر از برای حرب باشد چنانکه مشهور است فلا بأس به ایضا لانه عن اجتهاد
لا عن هوا چنانکه شارح مواقف از آمدی نقل میکند که واقعات جمل و صفین از روی
اجتهاد بود والمجتهد وان کان مخطیا لا مؤاخذة علیه قال القاضی البیضاوی فی تفسیر
قوله تعالی لو لا کتاب من الله سبق لو لا حکم من الله سبق اثباته فی اللوح و هو ان لا یعاقب
المخطی فی اجتهاده یا آنکه گوییم خطای مجتهد هم نزد خدای عز و جل هدایت است کما
نقل رزین عن عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه قال سمعت رسول الله صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم و بارک یقول سألت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی فاوحی
الی یا محمد ان اصحابک عندی بمنزلة النجوم فی السماء بعضها اقوی من بعض و لکل
نور فمن اخذ بشیء مما هم علیه فهو عندی علی هدی ثم قال اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
و حدیث حربک حربی تواند بود که نزد حضرت صدیقه رضی الله تعالی عنها

به ثبوت نرسیده باشد یا مخصوص باشد بحرب مخصوص چه تواند بود که اضافه شده برای عهد
است. والعیاذ برای ترویج کتب باطله خود در تشیع کتب اهل سنت آورده اند که در کتب
شیعه چنین است که در وقت حضور ابن ام مکتوم اعمی در حضرت پیغمبر صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم کسی که از اهل آنحضرت بود بر حضرت پیغمبر از نهیبی اعتراض نموده بود.
که تو کور نیستی و اهل سنت در کتب خود آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عائشه را بکتف
مبارک خود پوشیده داشت تا تماشای حبشی کنند که در کوچه ساز میزدند لعب می نمودند فرموده یا حمیرا
اهل شیعه این عمل را بار زوال ناموس نسبت نموده اند لیکن پوشیده نماند تواند که این واقعه پیش از
نزول آیت حجاب متحقق شده باشد. و منع از آن حضور ابن ام مکتوم بعد از نزول آن. و همچنین تواند
که آن لهو مشروع باشد نه ممنوع چنانکه در اخبار صحاح وارد است و عنقریب مذکور خواهد شد
که در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نیزه بازی میکردند. و آن در رنگ تیراندازی است
در حق آنکه بهر اداء غزا و جهاد اند و تیراندازی مشروع است فلذا ما هو مثله و نیز وقوع آن لهو
مسجد دلالت بر مشروعیت میکند کما لا یخفی و لو سلم که بعد از نزول آیت حجاب بوده پس گوییم که حضرت صدیقه
در آن وقت صغیره بوده نه مکلفه کما یفهم مما روی البخاری و مسلم عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت
والله لقد رأیت النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و بارک یقوم علی باب حجرتی و الحبشة یلعبون بالحراب فی مسجد
رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یسترنی بردائه لانظر الی لعبهم من بین اذنه و عاتقه ثم یقوم من اجلی حتی
اکون انا التی انصرف فاقدروا قدر الجاریة الحدیثة السن الحریصة علی اللهو. بدانکه در اصحاب کرام و در امدان و در میان
ایشان حکم نمودن از کمال بی ادبی و قریب بی سعادتی است و طریق اسلم آنست که مشاجرات و اختلافاتی که
در میان ایشان واقع شده بمحامل حسنه مفوض سازند و همه ایشان را بخیر و نیکی یاد کنند و حب ایشان را حب پیغمبر
علیه الصلوة و السلام دانند من احبهم فبحبی احبهم حدیث صحیح است قال الشافعی و هو منقول عن عمر بن عبد العزیز
تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا اما چون شیعه شنیعه صحابه را به بدی یاد میکنند و سب و لعن
ایشان جرأت مینمایند علماء اسلام را واجب و لازم است که رد آنها نمایند و فضائل ایشان را اظهار سازند و از آن
قبیل است بعضی سخنان که از این حقیر درین باب تحریر آمده چنانکه ذکر یافته ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا
ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا

واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا على القوم الكافرين هذا ما تيسر لي في ردهم واظهار شناعتهم
بعون الله سبحانه وحسن توفيقه ونسأل الله سبحانه ان يثبت قلوبنا على دينه ويوفقنا لمتابعة حبيبه صلى الله
تعالى عليه وآله وسلم ونختم الرسالة بالخاتمة الحسنة وذكر مناقب اهل البيت ومدائحهم ومناقبهم رضي الله تعالى
عنهم اجمعين قال الله سبحانه انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا اكثر المفسرين على
انها نزلت في علي وفاطمة والحسنين رضي الله تعالى عنهم لتذكير ضمير عليكم وما بعده وقيل نزلت في نسائه
صلى الله عليه وآله وسلم لقوله سبحانه واذكرن ما يتلى في بيوتكن نسب الى ابن عباس رضي الله تعالى عنهما وقيل
المراد النبي وحده واخرج احمد عن ابي سعيد الخدري انها نزلت في خمسة النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وعلي
وفاطمة والحسن والحسين رضوان الله تعالى عليهم اجمعين وذهب الثعلبي الى ان المراد من الاهل في الآية جميع
بني هاشم والمراد من الرجس الاثم والشك فيما يجب الايمان به وثبت في بعض الطرق وتحريمهم على النار
وعن وقاص رضي الله تعالى عنه قال لما نزلت هذه الآية ندع ابناءنا وابناءكم دعا رسول الله صلى الله تعالى
عليه وآله وسلم وبارك عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء اهل بيتي وعن المسور بن مخرمة ان
رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال فاطمة بضعة مني فمن اغضبها اغضبني وفي رواية يريبني ما
ارابها ويؤذيني ما آذاها وعن ابي هريرة قال خرجت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في طائفة
من النهار حتى اتى خباء فاطمة فقال اثم لكع يعني حسنا فلم يلبث ان جاء يسعى حتى اعتنقا كل واحد
منهما صاحبه اللهم اني احبه فاحبه واحبب من يحبه وعن انس قال لم يكن احد اشبه بالنبي صلى الله عليه وآله
وسلم من الحسن بن علي وقال في الحسين ايضا كان اشبههم برسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وعن زيد بن ارقم
رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلعم اني تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدي احدهما اعظم
من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض وعترتي اهل بيتي ولن يتفرقا حتى يردا علي الحوض فانظروا
كيف تخلفوني فيهما وعنه ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال لعلي وفاطمة والحسن والحسين انا حرب
لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم وعن جميع بن عمير قال دخلت مع عمتي على عائشة رضي الله تعالى عنها فسألت اي
الناس كان احب الى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قالت فاطمة فقيل من الرجال قالت زوجها وعن ابن عمر
رضي الله تعالى عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وبارك قال ان الحسن والحسين هما ريحاناي من الدنيا وعن علي
رضي الله تعالى عنه قال الحسن اشبه برسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ما بين الصدر الى الرأس والحسين اشبه بالنبي

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما کان اشغل من ذلک عن ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حامل حسن بن علی علی عاتقہ فقال رجل نعم المرکب رکبت یا غلام فقال النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ونعم الراکب ہو وعن عائشہ رضی اللہ تعالی عنہما قالت ان الناس یتحرون بہدایاہم یوم عائشۃ یبتغون بذلک مرضاۃ رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وبارک وقالت ان نساء رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وبارک کن حزبین فحزب فیہ عائشۃ وحفصۃ وصفیۃ وسودۃ والحزب الآخر ام سلمۃ وسائر نساء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فکلم حزب ام سلمۃ فقلن لہا کلمی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وبارک یکلم الناس فیقول من اراد ان یہدی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فلیہدہ الیہ حیث کان فکلمتہ فقال لہا لا تؤذینی فی عائشۃ فان الوحی لم یاتنی وانا فی ثوب امرأۃ الا عائشۃ قالت اتوب الی اللہ من اذاک یا رسول اللہ ثم انہن دعون فاطمۃ فارسلن الی رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فکلمتہ فقال یا بنیۃ الا تحبین ما احب قالت بلی قال فاحبی ہذہ وعن عائشۃ رضی اللہ تعالی عنہا قالت ما غرت علی احد من نساء النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وبارک ما غرت علی خدیجۃ وما رایتہا ولکن کان یکثر ذکرہا وربما ذبح الشاۃ ثم یقطعہا اعضاء ثم یبعثہا فی صدائق خدیجۃ فربما قلت لہ کانہ لم یکن فی الدنیا امرأۃ الا خدیجۃ فیقول انہا کانت وکانت وکان لی منہا ولد وعن ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وبارک العباس منی وانا منہ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم احبوا اللہ لما یغذوکم من نعمۃ فاحبونی بحب اللہ واحبوا اہل بیتی لحبی وعن ابی ذر انہ قال وہو آخذ بباب الکعبۃ سمعت النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم یقول الا ان مثل اہل بیتی فیکم مثل سفینۃ نوح من رکبہا نجی ومن تخلف عنہا ہلک فلیکن ہذا آخر الرسالۃ واللہ اعلم بالحق

بنی فاطمہ کہ بر قول ایمان کنم خاتمہ اگر دعوتم رد کنی ور قبول من ودست ودامان آل رسول

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی اللہم اغفر لی ولوالدی بحق النبی العربی واہل بیتہ واحسن الیہما واسلے بحرمۃ جمیع اصحاب الحضرۃ المدنی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واہل بیتہ وسلم وبارک لنفسہ خلفہ ورضی عدد دو زنۃ عرشہ ومداد کلماتہ الحمد للہ سبحانہ علی الاختتام والصلوٰۃ والسلام علی حبیبہ محمد النبی الامی سید الانام

الی یوم القیام

تمام شد رسالہ رد روافض

رسالہ مصطلحات صوفیہ کرام

بسم اللہ الرحمن الرحیم

لیس از ستایش گری و نعت گستری باید دانست کہ چون در ہر ستہ مجلد مکتوبات امام ربانی در جا ہا مباحث و مذاکرات افادت و استفادت از اسولہ و اجوبہ اکثری ازان مقامات ست کہ مختص بنستن مصطلحات حضرات صوفیہ صافیہ قدس اسرارہم تعلق میدارد پس بر فہم و سلیم صاحب ذہن مستقیم مستقلام آنہا چہ قصور و عامہ ایکسر از آنہا نابلد ہستند لہذا العبد بتکمیل طبع ہر ستہ مجلد مکتوبات سع رسالہ در وافقہ بمقتضای علو ہمتی و منشا ترویج واشاعت علوم در رای رزین صاحب فتوت و تمکین جناب منشی نولکشور صاحب سی آئی ای ما لک مطبع چنان مستحسن و پسندیدہ آمد کہ بندی از مصطلحات و برخی از مسلمات حضرت صوفیہ برای الحاق با مجموعہ مکاتیب مدون و مؤلف شود کہ خالی از فائدہ نخواہد بود چنانچہ بمقتضای الامر فوق الادب اصطلاحات و رموزات چند از کتب مصطلح حضرات صوفیہ کرام در سلک تسوید کشیدہ ہو اللہ المستعان و علیہ التکلان

شرح مصطلحات و مسلمات حضرات صوفیہ کرام بترتیب حروف تہجی

الف

ایمان حقیقی از فنا بقا فیتن و عین وحدت شدن

اخلاص آنکہ از غیر حق مبرا باشد و در سخن قطع نظر از خلق کند۔

ایمان۔ مرتبہ عالم لقار اگویند۔

ابرد۔ حجاب بوبیت و عبودیت و ہم اشارت بقاب قوسین۔

اعیان۔ صور علمیہ را گویند۔

یا فتن مرذات خود بذات خود

بوسہ۔ تلذذ روح است با جسم و دوام مراقبہ را نیز گویند۔

ب

بقا۔ آنکہ بعد فنا باقی ماند و رہنائی کند جود

پ

پیر خرابات۔ مرشد کامل کہ افعال و صفات سیئہ را محو افعال و صفات الٰہی گرداند

پیالہ۔ کنایت از ادراک و عرفان کنایت از ہر فرد کہ از ذات۔

ت

تلوین نود و نہ مرتبہ دارد و صدم مرتبہ تمکین

مراد از تمکین زوال بشریت ست کہ آنرا فقر و فنا گویند
توحید ـ تخلیص دل و تجرید او از آگاہی بغیر حق تعالی
تفرقہ ـ یعنی دیدن خلق بدون حق واسے پراگندگی دل
بسبب تعلق باسوی متعددہ ـ
تجلی شہودی ـ ظہور موجودات وآن ظہور حق است
ترسا ـ مرشد کامل کہ توجہ جمیع سودات باوست
خواہ بطبع خواہ بارادہ ـ
ترسابچہ ـ کاملی باشد کہ در ارادت معنوی بکامل دیگر
کہ متصف بصفت ترسائی و تجرد و انقطاع بودہ باشد
می رسد و آن کامل بکامل دیگر بطنًا بعد بطن کہ طریقہ
اولیاست تا سلسلہ بحضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم پیوندد و علم و رایت جز باین طریق میسر نمی آید

ج

جمع ـ شہود حق بی خلق ـ
جمع الجمع ـ شہود خلق قائم بحق ـ
جلال ـ حجاب حق ست از نظارہ و نیز صفت قہاری مراد
جمال ـ تجلی حق ست بوجہ حق برای حق ـ
جمعیت ـ آنکہ از ہمہ بمشاہدہ واحد پردازی
حتی کہ از وجود غافل شوی بدآنکہ وجود تو تفرقہ
نفس است و نفس سہ است ـ یکی امارہ کہ طبیعت
مائل بشہوت سفلی باجبر ـ دوم لوامہ یعنی از غفلت
بر سمیر گردہ بسوے حکمت گرآید سوم مطمئنہ
کہ از اخلاق ردیہ پاک گردد و دریاد او

تعالی آسودہ شود ـ

چ

چشم ـ اشارت بشہود حق مراعیان را ـ

ح

حق ـ وجود مطلق غیر مقید بہیچ قید ـ
حال ـ آنکہ از حالتے بحالتی رود و مقام
یعنی در مواہب وہاب گاہی ترقی کند
وگاہی تنزل و مانند راسیف قاطع گفتہ اند
زیرا کہ رفتہ باز نیاید و فردا ماندہ را اعتماد
نشاید پس وقت را شاد باید بود کہ
دیر نیاید
حجاب ـ صفت ذمیمہ ـ

خ

خال ـ مراد از نقطہ باشد کہ مبدا و منتہاے
کثرت ست
خرابات ـ عبارت از آنکہ سالک بسبب
تجلی قہاری محو و فانی گردد و گاہے مراد از
آستانہ پیر باشد ـ
خمار ـ مقام تکوین باشد ـ
خط ـ اشارت بحقیقت محمدی و آگاہی مراد
از عالم ارواح نیز ـ

د

دہان ـ سر خفی ـ

ذ

ذوق - لذت عشق و مستی او عاشق را

ر

ریا - از حق محجوب شدن -
روح مکرم - جبرئیل علیہ السلام
رند - آنکہ شراب نیستی می فروشد و نقد هستی سالک مے ستاند -
روی - یعنی کشف انوار ایمان و عرفان -
رسم و عادت - هر عبادتی کہ بے اخلاص بود

ز

زلف - اشارت از تجلی جلالی و مشکلات طریقت

س

ساقی - پیر کامل
سالک - آنکہ در سلوک از قید بر اطلاق رود یعنی از ممکن بواجب پردازد -
سکر - مقام جبروت و حیرت در مشاہدہ حق

ش

شاہد - حق را گویند باعتبار ظہور
شیخ - آنکہ کامل در شریعت و طالب و فانی در طلب مولی باشد مانند بہشت -
شراب - عشق و محبت مفرط -
شمع - پرتو انوار الٰہی -

ص

صوفی - آنکہ از خود رستہ محو تخلقوا باخلاق اللہ گردیدہ باشد و از غیر حق خود را نگاہدارد و گویند صوفی آن باشد کہ نباشد یعنی محو پیر و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گردیدہ باشد

ع

عشق - ذات حق را گویند در اصطلاح متاخرین صوفیہ و آنرا عالم احدیت و عالم لاہوت ہم خوانند -
عاشق - اسما را نامند و مرتبہ واحدیت و عالم ماسوای و عالم معانی وغیرہ گویند -
عقل کل - گاہی مراد بجبرئیل و گاہی عرش و وقتی ام الکتاب و گاہی قلم باشد -
عالم مثال - بالاتر از عالم شہادت و فروتر از عالم ارواح و عالم شہادت میانہ عالم مثال ہست
عدم - عبارت از صور علمیہ
عشوہ - تجلی جمالی -
عشرت - لذتیکہ سالک با حق تعالی دریابد در حال
عارف - مشاہدہ کنندہ صفات و اسماے الٰہی را گویند یعنی از خود رستہ محو تخلقوا باخلاق اللہ گردیدہ باشد -
عالم - مطلع ذات و صفات اسماے الٰہی را گویند

غ

غیب - غائب شدن از خویش بظہور حضور -

فتره - عبارت از خوف در جا باشد

ف

فیض اقدس - وآن فیض حق تعالی ست بواسطه روح اعظم
فیض مقدس - یعنی تجلیات اسمای که موجب ست
ظهور چیزی را که تقاضا کرده ست استعداد آن در خارج وجود
فنا - عبارت ست از زائل شدن تفرقه و تمیز میان قدم
وحدوث که از پس محو شدن فاعل حقیقی سالک در میان نماند
فراق - غیبت را گویند از مقام وحدت
فقر - عبارت از فنا فی الله
فقیر - آنست که او را هیچ چیز احتیاج نماند بخدای عزوجل

ق

قرب - دوام عهدیست میان حق و بنده یعنی تبعیت شرع
طریقت حقیقت را نگاه دارد -
قرب نوافل - آنست که سالک فاعل و مدرک باشد و حق تعالی آلهٔ وی
قرب فرائض - آنست که حق تعالی فاعل باشد و سالک آلهٔ وی
قهر - عبارت از محبتی که با اصل خود بود
قلندر - آنکه تجرید و تفرید بکمال دارد و در تخریب
عادت عبادت کوشد
قدر - عبارت ست از استعداد الهی که بر ترجیح وجوب امکان است

ک

کفر - کنایت از عقد خدمت و طاعت محبوب حقیقی

ل

لطیفه انسانی - دل را گویند.
لب - بالفتح عاشقان را در قبض و بسط نوازش فرمودن
لب - بالضم عقلی بود منور بنور قدس -

ملاطفت - موافقت معشوق عاشق را -

م

معشوق - صفاتی بخشد با دان عالم جبروت و وحدت
موحد - آنکه از دوری رسته باشد -
مبدا - اسمای کلی کونی ست -
معاد - اسمای کلی الهی که آمدن سالک از اسمای کلی
کونی بود که مبدا اوست رجوع او از راه الهی باشد که معاد است
مسجد - مظهر تجلی را گویند و آستانهٔ پیر را نیز -
مکاشفه - آگاهی سر از ناسوت و جبروت و ملکوت و لاهوت است
مزه - حجاب سالک ست و تقصیر انجال ... احکام الهی
میل - رجوع با اصل خود با شعور و آگاهی مثل نباتات رجوع طبعی
مستی - عبارت از چیزی است که در مشاهده جمال معشوق رود
میخانه - خانقاه پیر مرشد -
مطرب - نیز پیر کامل -
ملامتی - آنکه در کتم عبادت کوشد -
مجذوب - آنکه در شکر و فنا باشد چون مقام جمع الجمع
رسیده است اقتدار الشاید -

ن

نقش کل - لوح محفوظ و عرش را نیز گویند
ناز - قوت دادن عاشق معشوق را
ناقوس - عبارت از انتباه که سوی توبه و انابت آرد
نفوس سماویه - افلاک و کواکب -
ننگ و ناموس - آوازهٔ نیک نامی خواستن -

و

وصل - وحدت حقیقی را گویند که ... ست از اشیاء ظهور و شیون

خاتمۃ الطبع از جناب کارکنان مطبع

پس از تحمید خلاق دو عالم و پیش نعت رسول فخر آدم بر ضمائر خورشید نظائر صافی
درون کہ بروشنی انوار خویش چہرۂ مراتب شناسی ماہیات شریعت و طریقت و حقیقت و
معرفت را برای العین در مرایای دلہا مشاہدہ می‌کنند لبیان مہر تنویر ز جلوہ آرا و ہویدا باد کہ
پایۂ علم تصوف فی حد ذاتہ چندان رفیع ست کہ طالب صادق تا بہ سرمایۂ استعداد عبور بر جملہ علوم تفسیر
و حدیث و فقہ و علم ادب نداشتہ باشد بادراک حسن دقائق و غوامض پی نخواہد برد بلکہ در
نفس الامر فہم و ادراک علم شریف تصوف موقوف بر عمل و ریاضت باطنی و روحی ست کہ بدون
پشت گرمی و امداد و توجہ مرشد کامل و ہادی مطلق لطائفش حاصل نمی‌شود و لہٰذا ہر کس کے تواند کہ
حرفی از موج ابجدش بخواند لاجرم اشاعت چنین علم شگرف و نادر متحتم و واجب است کہ وسیلہ
مبادرت بر اکتساب علم شریف بود و بر ہمگنان ظاہر است کہ از آغاز اجرای این مطبع گرامی نیت
حق طلوبیت مالک مطبع نامی منشی فنون جناب منشی نولکشور صاحب سی آئی ای دام اقبالہ ہمیشہ
بترویج علوم و اشاعت فنون مائل و متوجہ ست چنانچہ تا حال کتابہای ہزاران ہزار از اقسام
و انواع علوم زیر طبع آمدند و توجہ خاص بطبع کتاب جدید کہ پیشتر طبع نشدہ باشد بسیار و فراوان
و سعی و صرف زر ہر آنچہ باید کتاب قدیم از فنون نادرہ فراہم نمودہ بطبع رسانیدند انہیں حال
یک مجموعۂ شگرف و نادر درج لآلی آبدار عرفان کہ شایان اہل معنی بقدر شناسی ہمچو جواہر گرام
آنرا درۃ التاج می‌سازند یعنی مجموعۂ ہر سہ جلد **مکتوبات امام ربانی**
مع رسالہ رد روافض و رسالہ مصطلحات حضرات صوفیہ کرام
بہم رسید و حقیقت ہر سہ جلد مکتوبات مذکور بر ہمین نسق است کہ این مجموعات خاص الخاص
ارشادات و ہدایات غوث العالمین قطب الاقطاب عالی جناب منظر خوارق کرامات
جامع درجات ولایت دافع بدعت و ضلالت عامل سنت و جماعت وارث کمالات نبویہ مزین
اطوار احمدیہ عارج معارج نقشبندیہ امام طریقت مصداق حقیقت مخدوم انام پیشوای اہل
اسلام حضرت شیخ احمد فاروقی سرہندی ملقب بہ مجدد الف ثانی

قدس سرہ السامی ست کہ از علماے راسخین بودند و از خوارق و کرامات حضرت ایشان دفترہا مملوست
کہ تسویدش گنجائش مقام ندارد ما تبذی از تلخیصات احوال شریف رقم پذیر میگردد کہ نسب شریف
آنحضرت بہ بست و ہشت واسطہ بحضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ خلیفہ ثانی حضرت رسالت پناہی صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم می رسد و در کتاب مکتوبات احمدی کہ از ان حضرت مظہر کرامات مشہور و معروف ست
می فرمایند کہ روزی در مراقبہ بودم کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم تشریف آوردہ فرمودند کہ آمدم
تز د تو تا برای تو اجازت نامہ نویسم کہ تا حال برای ہیچکس ننوشتہ ام تحریر فرمودند و مرا بشارت دادند
کہ ہر ہر جنازہ کہ نماز گذارم آن میت را بخشیدہ در بہشت برند و صاحب تذکرہ آدم بنوری می نویسد
کہ حضرت موصوف را در طریقہ عالیہ نقشبندیہ نسبت ارادت با حضرت شیخ عبد الباقی دہلوی بود و قادریہ
بحضرت شاہ اسکندر کیتھلی و بہ سلسلہ چشتیہ بحضرت مخدوم حضرت شیخ عبد الاحد و فیض سلسلہ سہروردیہ
نیز از حضرت شیخ عبد الاحد قدس اسرارہم بود و پس از حالات با برکات حضرت موصوف ہر آنچہ گفتہ شود
فرید بر الشاء الحاصل ہنگامیکہ جلد اول مکتوبات را حسب ارشاد فیض بنیاد حضرت ایشان شاہ
یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی جمع نمود حضرت مخدوم عارفان فرمودند کہ این جلد را برسیصد و
سیزدہ مکتوب ختم کن کہ مطابق عدد پیغمبران و مرسلان ست صلوات اللہ علیہم اجمعین و نیز موافق
عدد اہل بدر و بہ تلفیق و جمع جلد ثانی مکتوبات حسب ہدایت آنحضرت شاہ عبد الحی چاکر حصاری
سعادتمندی گشتند و بہ تدوین و تالیف جلد ثالث بہ اہتمام شاہ محمد نعمان بن یحیی المشہیر بہ
میر زبیگ بدخشانی خلیفہ آنحضرت متکفل شدند۔ خلاصہ مرام اینکہ ہر سہ جلد مکتوبات امام ربانی
مع رسالہ رد روافض ضمیمہ اش و بالحاق رسالہ مصطلحات صوفیہ کرام منجانب مطبع نامی
یکجا گردیدہ بعنوان شائستہ و صحت مطابقت باصل خویش تقطیع بحسن خط مرتبہ در
مطبع اودھ اخبار واقع لکھنؤ طبع گردید اکنون بار اول در شاخ مطبع موصوف در ماہ اکتوبر ۱۸۸۹ع بحلیہ انطباع
آراستہ گردید امید از درگاہ قادر فتاح آن ست کہ ہمچو درج جواہر بے بہا را
مقبول طبع طبائع رستہ بازار معانی گرداناد و با سرعۃ از منہ نوبت طبع بار
پنجم رساناد